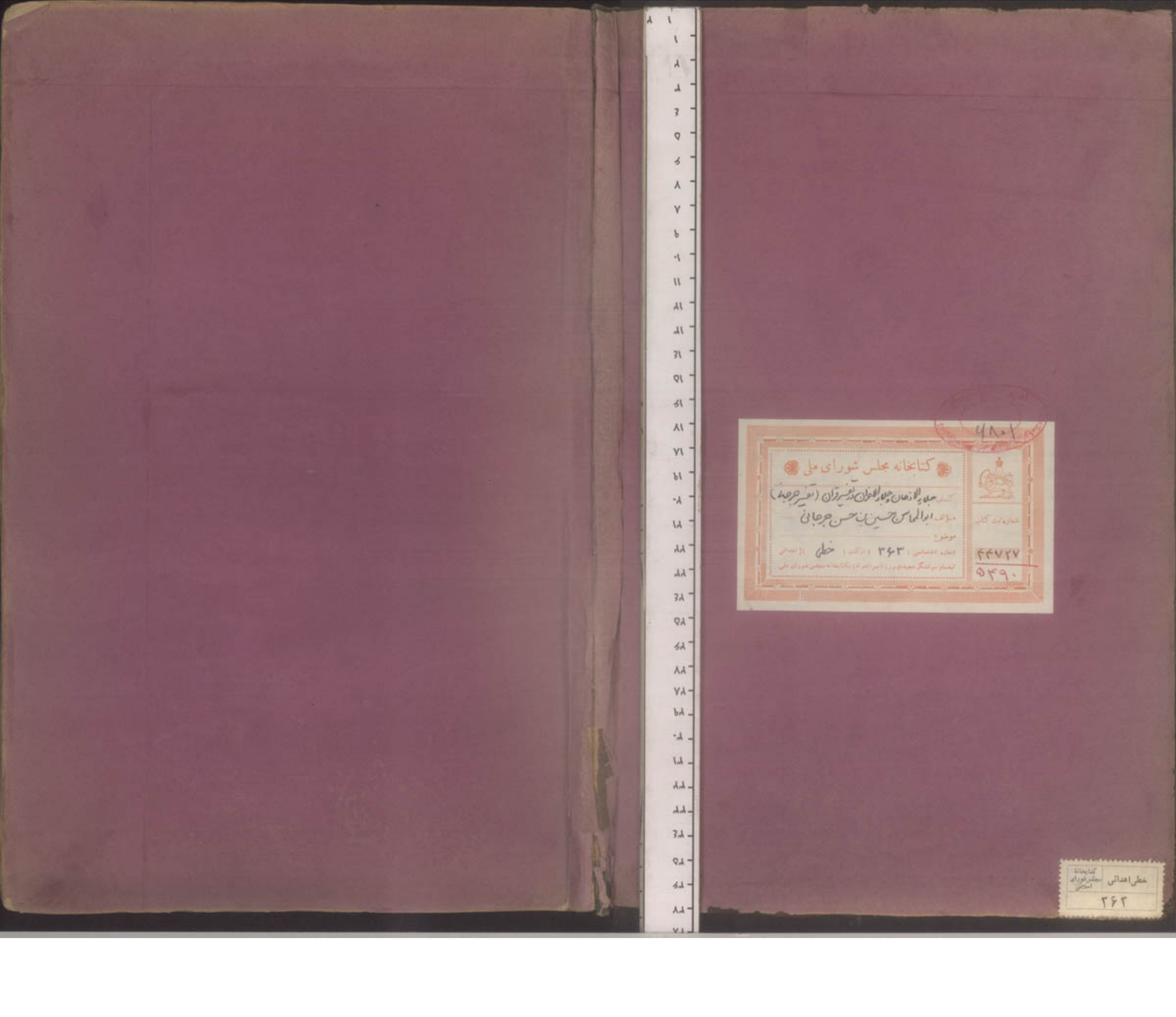
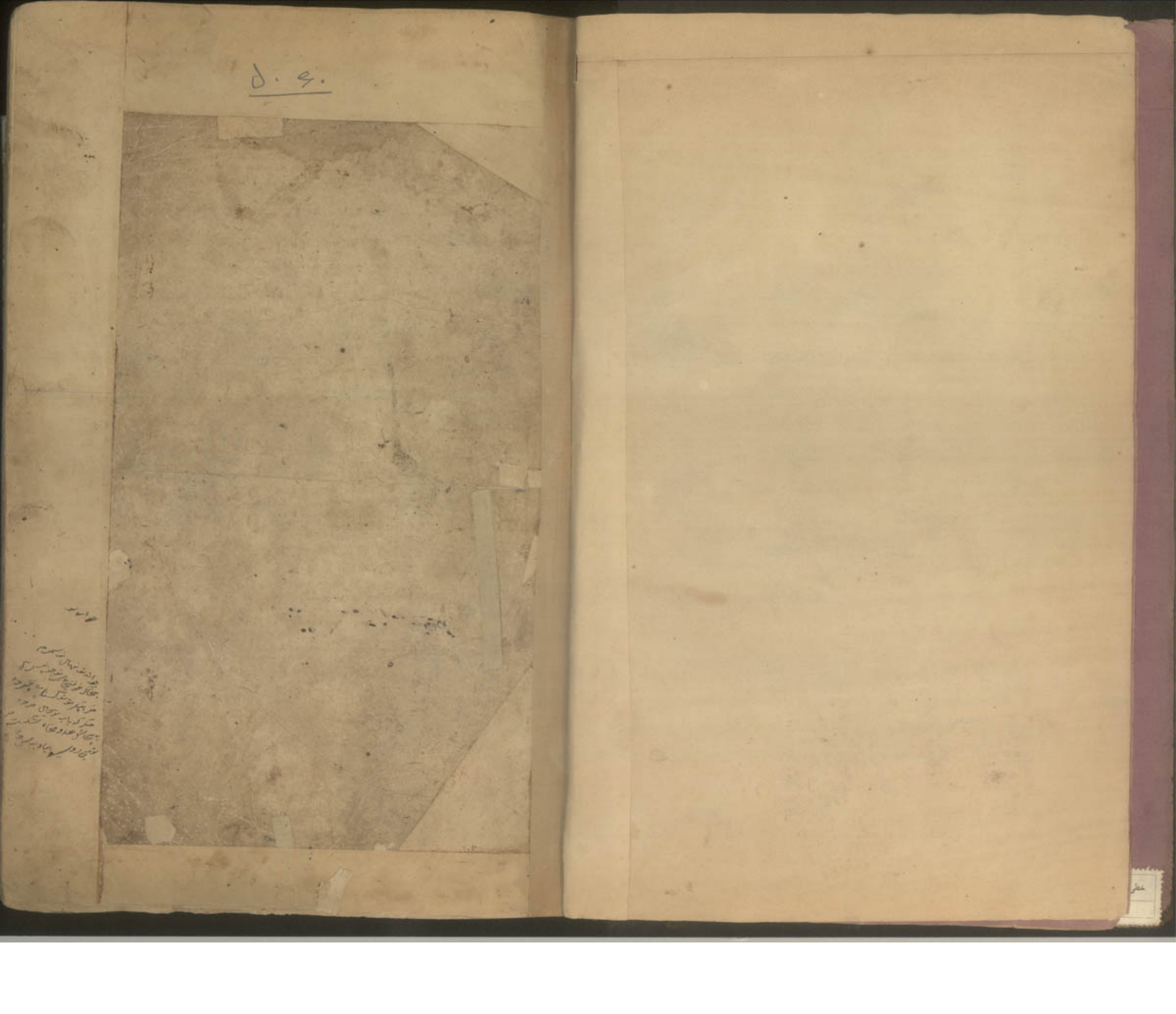



۶۸۰۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جلاء الاذهان وجلاء الاحزان در تفسیر قرآن (تفسیر جرجانی)
مؤلف ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی
موضوع
۳۶۳ خطی
شماره ثبت کتاب
۴۴۷۲۷
۵۳۹۰





بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ثنا و حمد بی منتها مر خدائی را که این هفت ایوان معلق و آسمان مطبق که هر یک منصه اقدام اولیا و ملائکه ابرار است نشان هستی ذات بی زوال اوست و این هفت بساط اغبر و فراش اکدر که میادین مردان دین و مجاهدان میدان سواران یقین است کنج نامه جلال و جمال اوست که غبار حدوث بر اطناب خیام عزت او ننشیند و چشم عقول سمت فنا و زوال بر آستانه کبریا و عظمت او ندید آن خدای که نقاش قدرتش بر لوح ما مهین در قرار مکین فی ظلمات ثلث صورتی نگاشت که نقاشان چین از آن عاجزند و صورکم فاحسن صورکم و پایه جاه و قدر او را از جمله مخلوقات و مصنوعات خود برگذشت که ولقد کرمنا بنی آدم و فضلناهم آسمان رفیع را اشمان خانه او کرد و جعلنا السماء سقفا و زمین بسیط البساط و مرقد و فراش ممهد کرد انید و جعل لکم الارض فراشا هر چه آفرید از بهر خود آفرید بدایع لطف و صنایع تفویض کرد و بشیر هدایت و رحمتش بپرورانید و اکمل خلایق موجودات و بهترین کاینات محمد مصطفی صلعم را که صد هزاران تحفه تحیات و صلوات بر مرقد همایون و مضجع میمون و بر آل و اهل بیت او باد فرستاد و از حضیض دنیا بذروه اعلی و ازین محل عنا با منزل بقا دعوت کرد والله یدعوا الی دار السلام و بر قبول نا کردن دعوت نا آمدن تخویف فرمود انما انت منذر و بر آن راه رهبران بدید کرد و لکل قوم هاد و نشانی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا در عالم داده و آوازه ان هما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در مشرق و مغرب فاش کردانید تا عذر مبطلان زایل گردد و حجت مبدعان باطل شود والحمد لله رب العالمین مولف کتاب ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی اصلح الله شانه و بلغه غایة الامانی چنین گوید که چون یکی از آن متمسک کتاب خدای و کتاب عترت مصطفی است صلعم و عوام از فایده این کتاب بی نصیب اند از آنکه علم تاویل و تفسیر آن کسی داند که سالهای دراز در دریای علوم غوطه خورده باشد و بغواصی فکر جواهر حکم بیان و نکته قرآن بدست آورده باشد نه از هر دریای بلکه از دریای عذب انا مدینة العلم و علی بابها حاصل کرده باشد و تفاسیر اصحاب آنچه بوسیت عوام را از آن بهره نیست و آنچه بزبان فارسیست بعضی از غایت اختصار از فایده عاریست و آنچه مطول است در ابواب لغت و اشتقاق و قرائت و اختلاف مفسران ازین کی آورده اند عوام در مطالعه آن گرفته و حیران میمانند و از فایده بی نصیب چون حال برین جمله یافتم از بخشنده جان و بخشاینده نفس و جان مدد خواستم و بتوفیق و یاری وی این کتاب در تفسیر قرآن تالیف کردم و نام او جلاء الاذهان و جلاء الاحزان در تفسیر قرآن نهادم و در وی جمع کردم از اثنا و بطلان و تعبیر مشکلات آنچه بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین بر محک عقل زده اند و از فحوی و کبر و آنکه با عترت اند و از سبب نزول آنچه متقدمان روایت کرده اند و سیاق آیات و نظام آن را بیان و اظهار کرده و از بهر هر آیتی اخبار و احادیث و مناقب و فضایل اهل البیت علیهم السلام آنچه لایق آن تا چشم بینندگان را انور بود و دل عاشقان اهل بیت را سرور والحمد لله رب العالمین والصلوة ... بدانکه معانی و تفسیر مفسران بر چهار وجه است یکی آنکه او را جز خدای نداند چنانکه ...

سخن راست و درست ... که در تورات ... صفات محمد ...

بدان کار کنند او را باشد ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق وانتم تعلمون مپامیزید حق را که شما بدست خود می نویسید و مپوشید حق را که صفات مصطفی است علیه السلام و انتم تعلمون خطاب میکند اهل کتاب را و میگوید که حق را بباطل مپوشید و باطل را بر روی حق میارید و شما اهل کتابید میدانید که محمد حق است و صادق است از آنکه نام و نعت و وصف او در کتاب خوانده اید و در معنی تلبسوا چند قول گفته اند یکی آنکه دین جهودی آشکارا میکنید و مسلمانی پنهان میکنید یعنی قوت جهودی میکنید تا ظاهر شود و ضعف مسلمانی میجوئید تا پنهان شود و قولی دیگر آنکه باطل بصورت حق و نام حق بر دمان مینمائید اگر گویند که چون ایشان دانستند که محمد بحقیقت مومن بوده باشند جواب آنست که دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با وی نبود و چون تصدیق بدل و جحود باشد ایمان نباشد و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین حق تعالی دوم کرد این آیه نماز مسلمانان را برپا دارید اهل الاسلام و بدهید زکوة مال را بطالبین و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیه متقدم است درین آیه امر کرد بنماز و زکوة گفت نماز بپای دارید و بدان مداومت نمائید و شرایط آن بجای آرید و زکوة مال بدهید و بشرط تواضع قیام کنید در نماز شما رکوع همت رکوع کنید با رکوع کنندگان و گفته اند که رکوع را تخصیص کرد برای آنکه رکوع را عظم موقع است از امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام روایتست که روزی پیغمبر صلعم با جماعتی صحابه از مهاجر و انصار نشسته بودند ده مرد از جمله احبار جهودان در آمدند و گفتند یا محمد ما آمده ایم تا از تو چیزی پرسیم که جز پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب نداند اگر تو جواب دهی ما بدانیم که تو پیغمبر خدای ... او جهودی پرسید ... ای محمد ازین پنج نماز که خدای تعالی ترا و امت ترا فرموده است ... روزی پنج بار از اوقات را چه اختصاص است رسول خدای گفت اما نماز پیشین بدانید که خدای تعالی میان آسمان و دنیا حلقه آفریده است که آفتاب بدان حلقه بیرون شود هرچه در آسمان و زمینست خدای را تسبیح گویند و درهای آسمان باز کشایند و دعا در آنوقت اجابت کند خدای تعالی خواست تا امت من در آنوقت شریک باشند و اما نماز دیگر آن ساعت است که ابلیس آدم را وسوسه کرد خدای تعالی مرا و امت مرا فرمود که در آنوقت نماز کنند رغم شیطان را و باز داشت کنید او را و اما نماز شام آن وقتست که خدای تعالی توبه آدم علیه السلام قبول کرد خدای تعالی خواست تا امت من نیز در آن وقت با درگاه او شوند تا ایشان را توبه باشد از گناه که کرده باشند و اما نماز خفتن وقت نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی خواست که امت من با ایشان موافقت کرده باشند در عبادت و اما نماز بامداد آفتاب که بر آید از دو سر شیطان و کافران او را سجده کنند خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند پیش از آنکه کافران شیطان را سجده کنند آن احبار گفتند راست گفتی و همه ایمان آوردند رسول صلعم گفت ما تحاب اول الفرایض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب الله علیها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها اول چیزی که بر بنده فریضه است بعد از شناخت خدای تعالی نماز است و اول چیزی که او را بدان حساب کنند نماز است اگر نماز قبول کنند دیگر طاعتهاش قبول کنند و اگر رد کنند دیگر طاعاتش رد کنند از انس بن مالک روایتست که رسول صلی الله علیه گفت چون بنده برخیزد و روی بنماز آرد چون گوید الله اکبر از گناه بیرون آید چون روزی که از مادر زاده و چون گوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بهر موئی که بر تن او باشد عبادت یکساله نویسد او را

وچون فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع شود چنان بود که هم سنگ خود زر بصدقه
داده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم وبحمده چنان باشد که کتابی خدای تعالی از آسمان فرستاده است
برخوانده باشد و چون گوید سبحان ربی الاعلی وبحمده چنان باشد که بهر حرفی بنده آزاد کرده باشد و چون بتشهد
بنشیند خدای تعالی ثواب صابران بدهد و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت برو بگشاید و گوید بنده که بهر من
بهو ریکه خواهی در بهشت شو عبد الله عم گفت از رسول خدا صلی الله علیه شنیدم که گفت چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح گوید
گناهان او بیایند و بر سر و دوش او بنشینند و چون در سجود و رکوع شود گناهان او فرو میریزد و معاذ جبل روایت میکند که مردی بنزد
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله چه میگویی در مردی که با زنی نامحرم در خلوت بنشیند و هرچه در میان مردان و زنان باشد و میان ایشان
بکرد مواقعه نه خدای تعالی این آیه فرستاد أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
رسول صلعم فرمود او را بگو که برخیزد و وضو کند و دو رکعت نماز کند تا کفارت گناهان او باشد صحابه گفتند یا رسول الله او را است یا جمله
عام گفت جمله مومنان را عام سه بار باز گفت و در خبر می آید که چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیایند و قصد او کنند
نماز بیاید و یکی را دفع کند و روزه بیاید و یکی را دفع نماید و صدقه بیاید و دیگر را دفع کند و صبر بیاید و دیگری را دفع کند کعب
الاحبار گفت که در کتب اوایل است که حضرت گوید هر که بران محافظت کند او بنده من است و هر که آن را ضایع کند او دشمن
من است نظم نماز و روزه و غسل جنابت ❊ کند نزدیک ما را با جنابت ❊ زبیم قدرت ای قهار قادر ❊ بتفرع دارم از دو
ارادت ❊ خداوندا ببخشای گناهم ❊ بحق جمله آیات و کتابت ❊ امید رحمتت دارم و هستم ❊ هراسان دایم از خوف عذابت
امیرالمومنین علیه السلام چون وقت نماز در آمدی گونه روی او بیش متغیر شدی ❊ هر که بدیدی متحیر شدی ❊ گفتی یا
یا امام ❊ خایفی از حضرت رب الانام ❊ از دو کراه چون تو موجب تری ❊ از چه ای اینهمه غم میخوری ❊ شاه ولایت چو شنید
این سخن ❊ گفت مرا هیچ ملامت مکن ❊ پس گفت وقت گذاردن امانتی در آمد که خدای تعالی عرض کرد بر آسمانها و زمینها
کوهها از آن بترسیدند و نیارستند پذیرفتن تا خود من چگونه خواهم گذاردن آن را نظم [illegible]
که آسمان و زمین بر نتافتند و جبال ❊ چنان گذشت که دیگر نماند هیچ امید ❊ مگر بفضل خداوند واحد متعال ❊ واما زکوة
امیرالمومنین عم از رسول خدای صم روایت کند که در خطبة الوداع گفت ایها الناس ادوا زکوة اموالکم ای
مردمان زکوة مال بدهید که هر که زکوة مال ندهد نماز نبود او را و هر که نماز نبود او را دین نبود او را و هر که دین نبود او را
روزه و حج و جهاد نبود او را رسول صلعم گفت که اعمال اهل بهشت بر من عرض کردند اول کسی که در بهشت شود سه کس را یافتم
شهید و بنده مملوک که عبادت خدای نیکو کند و خواجه را نصیحت کند و مردی ضعیف صاحب عیال و اول کسی از اهل
دوزخ سه کس را یافتم امیری مسلط را و مالداری که زکوة مال ندهد و درویشی متکبر أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
بنیکوئی فراموش میکنید نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید تورات را آیا میفرمایید مردمان را
ابن عباس گفت اهل کتاب تحریص میکردند بر تمسک باحکام تورات و انجیل و ایشان ضایع میکردند و ترک میکردند
فساد گفت مردم را میفرمودند و خود نمیکردند خدای تعالی ایشان را بان سرزنش میکند و میگوید آیا شما مردمان را
بنیکوئی میفرمایید و خود را فراموش میکنید که بنیکی نمیفرمایید و حال آنکه شما دانندگان کتابید [illegible] آیا فهم عقل

[قل] الروح من امر ربی یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند
ربی دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود و آن را محکم خوانند چنانکه گفت قل هو الله احد و لا
تقربوا الزنی و لا تقربوا مال الیتیم سیم اگر مراد بظاهر آیه معلوم نشود مفصل و آن را مجمل خوانند چنانکه
اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة مراد ازین معلوم نگردد تا شارع بیان نکند چهارم آن بود که لفظش مشترک
میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی را بود که مراد بود و دلیلی منع نکند از آن و مراد خدای از آن نمی توان دانست الا بنقلی از
رسول یا از ائمه علیهم السلام و هر [illegible] خود تفسیر قران نشاید کردن که خاص و عام روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که گفت من فسر
القرآن برأیه و اصاب الحق فقد اخطأ هر که برای خود تفسیر قرآن کند و قول او باتفاق موافق حق بود
او مخطی بود و این مخصوص است بمجملات و متشابهات فصل اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست محکم است و
متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام محکم آنست که ظاهرش از معنی وی خبر دهنده بود بی اعتبار غیری چنانکه مذکور
شد و متشابه آن بود که مراد از ظاهر لفظش ندانند بی دلیلی و مشترک و مجمل از این حکم بود چنانکه فی جنب الله
فثم وجه الله ناسخ هر دلیلی بود شرعی که دلیل کند بزوال مثل حکم ثابت بنص اول در مستقبل روزگار
بر وجهی که اگر آن بودی ثابت بودی بنص اول ما را جهت آن دلیل شرعی گفتیم که اگر دلیل عقلی پیدا شود آن را نسخ
نخوانند چنانکه از عقلش زایل شود بدلیل عقل عبادت ازو ساقط شود و آن را نسخ نگویند چون امر نماز و زکوة
و غیر آن و اعتبار تراخی بهر آن کردیم که اگر مقارن از اداء آن ناسخ نبود تخصیص بود چنانکه گوید که اقتلوا المشرکین
الا الیهود این تخصیص عموم باشد نه نسخ و از حد ناسخ حد منسوخ احتیاج شرح ندارد فصل از نامهای وی یکی
قرآنست که ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل و اصل او از جمع باشد و فرقانست که تبارك الذی
نزل الفرقان که فرق کننده میان حق و باطل و حرام و حلالست و کتابست الم ذلك الكتاب کتاب
مکتوب بود و اصل او از جمع است و ذکر است انا نحن نزلنا علیك الذكر و تنزیلست تنزیل
من رب العالمین و حدیثست الله نزل احسن الحدیث و موعظه و شفاست قد جاءتکم
موعظة من ربکم و شفاء و تذکره است و انه لتذکرة للمتقین و حکمت حکمة بالغة
و صراط است بقول ابن مسعود اهدنا الصراط المستقیم و نورست بقول عامه مفسران واتبعوا النور الذی
انزل معه و حبلست واعتصموا بحبل الله جمیعا و روحست و کذلك اوحینا الیك روحا
من امرنا و حقست بل نقذف بالحق و مبارکست هذا ذکر مبارك و نجوم است فلا اقسم
بمواقع النجوم و خدای تعالی این کتاب بدین نامها و بیشتر ازین خوانده تا خلقان را تنبیه باشد بر رفعت منزلت و
[illegible] او فصل معنی سوره منزلت و شرف است الم تر ان الله اعطاك سورة و برین معنی بی همزه
[illegible] شان بود و آیت [illegible] منك و بمعنی رسالت بود الا بلغ [illegible] هذا المعرض آیة و کلمه لفظی باشد
معنی بوضع و از حروف دو حرف مفهوم شود یکی حروف هجی اب ت ث دوم بل و بل و قد و غیر
[illegible] الجمله چیزی که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که او گفت که اعطیت مکان
[illegible] الطوال و اعطیت مکان الزبور المئین و اعطیت مکان الانجیل المثانی
فصل گفت مرا بجای تورات هفت سوره دراز دادند یعنی البقرة و آل عمران و النساء والمائدة

و الانعام و الاعراف والتوبه و بجای زبور ما بین داده و بعضی سورتهای که کم از صد آیت است

و یونس و هود و یوسف و غیر آن و بجای انجیل مثانی داده و ... سورتهای که کم از مابین است و مثانی از آن گویند

مابین است و حسن بصری گفت مراد از مثانی فاتحة الکتابست و مرا تفصیل داد و مفصل که هیچ پیغمبر صاحب کتاب را نداد

عبد الله عباس گفت از سوره والضحی است تا آخر برای آنش مفصل خوانند که فصل بسیار باید کرد میان هر دو سوره ببسم الله

الرحمن الرحیم و بعضی دیگر گفته اند از برای آنکه فصل باید کرد میان هر دو سوره بتکبیر **فصل** عبد الله مسعود از رسول صلی الله علیه

حکایت کرد او گفت القران مأدبة الله فتعلموا مأدبته ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله وهو النور

المبین والشفاء النافع گفت این قرآن مهمانی خدایست بیاموزید چند انکه توانید این قرآن حبل خدایست و نور

روشنست و شفای سودمند است بیاموزید که شما را مزد و بهر هر حرفی ده حسنه میگویم که الم یک حرف است میگویم که هر حرف

ثوابش سی حسنه باشد ابو امامه روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که او گفت هر که سه یکی از قرآن بخواند چنان بود که دو یک

نبوت داده اند و هر که دو بهره بخواند چنان بود که دو بهره از نبوتش داده اند و هر که همه قرآن بخواند چنان بود که همه نبوت داده

آنگه گویند اقرأ وارق فان بکل آیة درجة میخوان و بهر آیتی درجه بالا میشود تا با آنچه یاد باشد در قرآن برسد آنگه گویند

اقبض فیقبض بیمین او بکره و دیگرش گویند فرا گیر دگرش ... و دانی که در دست چه داری یاد کن ... انظر فی

یدک الیمنی الخلد و فی الاخری النعیم چون نگاه کند در دست راست بهشت خلد دارد و در دست چپ نعیم و در خبر است

که رسول صلی الله علیه و آله گفت که در گرد حاملان قرآن رحمت خدای فرا گرفته است لباس ایشان نور خدای بود و ایشان متکلمان

کلام خدای دوست خدا اند و هر که دشمن ایشان بود دشمن خدای بود و دوست ایشان دوست خدای بود خدای تعالی

گوید حاملان قرآن دوستی کنید با من و دوستی کردن با من آنست که کتاب مرا دوست دارید تا من که خداوندم شما را دوست

دارم و خلقان را ... شما کردانم از شنونده قرآن شر دنیا بگردانم ... و از خواننده قرآن بلای آخرت ... و

شنیدن آیتی از کتاب خدای بهتر بود از ... سنگ کوه احد سراسر زر و خواننده آیتی از قرآن را ثواب بیش بود

... صلی الله علیه و آله گفت هر که قرآن از دفتر خواند مادر و پدرش را بیامرزند و اگر مشرک بوده باشند عذاب تخفیف یابد

و هر که قرآن از بر خواند ... بود که خدای و پیغامبر ... و از جمله ... ابو الحارث اعور روایت کند که حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام گفت که روزی رسول صلی الله علیه و آله ذکر فتنه میکرد ما گفتیم یا رسول الله خلاص از آن چه باشد گفت کتاب

خدای که در وی خبر آنانست که پیش از شما بوده اند و خبر آنانکه پس از شما باشند و حکم آنکه ... میان شما باشد و آن فصل

هزل نیست هیچ جباری نباشد که آن را ترک گیرد الا که خدای تعالی پشت او بشکند و هر که بجز قرآن طلب هدایت کند گمراه

حبل متین است و ذکر حکیم و صراط مستقیم است ... پوشیده ... و اگر ... بسیار خوانند

و علما از وی سیر نشوند ... و آنست که ... از جن ... انا سمعنا قرآنا

یهدی الی الرشد هر که از و گوید راست گوید و هر که با وی ... و هر که دست در

بوده دست زند ... **فصل** از قرا صحابه چون عبد الله مسعود و ابی کعب ...

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن ده آیه برگرفتی از آن ده در نگذشتی تا ما را معلوم

باشد اما چون قرآن تمام فرا گرفتیم علم قرآن بدانستیم عبد الله عباس گفت که هر که قرآن ...

باشند که نه اند که چه میخواند حسن بصری گفت والله خدای هیچ آیه نفرستاد الا خواست ...

و در چه سبب آمد از سفیان بن ثوری شنیدم که گفت که آن ما عمر خود در ظهار و ایلا صرف کردیم و کتاب

خدای با پس پشت انداختیم فردا چه حجت آریم **فصل** بدانکه تفسیر از تفسره گرفته اند و آن آبی بیمار

بود که طبیب عرضه کنند تا بدان العلت بیمار را دریابد و نظر کردن در آن کشف حال بیمار کند مفسر کشف کند از شان

و قصه و معنی و سبب نزول و گفته اند که از مقلوب سفر است و آن کشف بود و تأویل صرف آیه باشد با معنی که محتمل

باشد آن را موافق ... و اصل او از اول است و آن رجوع باشد و فرق میان این و آن آنست که تفسیر

علم سبب نزول ... مراد خدای تعالی از آن لفظ و تعاطی آن نتوان کرد الا از اخبار و آثار و تأویل و بل چون کسی عالم

باشد بلغت اهل ... اصول را متقن باشد او را بود که حمل کند آیه را بر محتملات لغت چون قدح نخواهد کردن در

اصول و قطع نکند بر مراد خدای الا بدلیل **فصل** بدانکه از جمله حقوق و اوامر خدای ما را در حق قرآن یکی آنست که چون

خواهی قرآن خواندن استعاذه بخدای کن و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم

موافق لفظ کتاب را و اخبار برین آمده است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم معنی آنست که پناه بخدای

میبرم از دیو مطرود و مردود و لعین شیطان از بهر آنش خوانند که از خیر و رحمت خدای دور است و رجیم از بهر آن خوانند

که سنگسار کرده لعنت خداست و این امر سنت است نه واجب چنانکه اصحاب ظاهر گفتند تا چگونه می باید گفتن بعضی گفتند

فاستعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و الله اختیار تهما

بت و جعلناها رجوما للشیاطین شهاب ستاره ... در آسمان کشیده میشود و رجم شیاطین است

از عبد الله عباس روایت کرده اند که اول چیزی که جبرئیل علیه السلام رسول را باب قرآن فرموده استعاذه بود

گفت ای محمد بگوی استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنگه گفت بسم الله الرحمن الرحیم

اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول صلی الله گفت که هر که بامداد سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی هشتاد هزار فرشته بر وی موکل کند تا بر وی صلوات میفرستند

تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد و هر که نماز شام گوید همچنین باشد خوله بنت حکیم روایت کرد که رسول

گفت هر که بمنزلی فرود آید و بگوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق تا در آن منزل باشد هیچ مضرت

بوی نرسد و عبد الله عباس روایت کرد که رسول ... عوذه امام حسن و امام حسین علیه السلام ... بود اعیذ

کما بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة آنگه گفت پدرم ابراهیم خلیل

اسمعیل و اسحق را بآن تعوید کردی **سوره فاتحة الکتاب** بدانکه این سوره را ده نام است فاتحة الکتابش گویند

از بهر آنکه اول کتاب و افتتاح بدوست و گفته اند از برای آنکه اول او فرود آمده و ام القرآنش خوانند برای

آنکه اصل کتابست چنانکه مکه را ام القری خوانند از آنکه اصل زمین از وست و گفته اند از بهر آنکه مقدم و آنست

و ام بمعنی امام بود و گفته اند از بهر آنکه جمع علومست چنانکه در خبر آمده است که خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب

فرستاد از آن چهار اختیار کرد و علوم آن صد در آن جمع کرد و آن توراة و انجیل و زبور و قرآنست آنگه علوم و برکات

و ثواب این هر سه کتاب در یکی جمع آورد و آن قرآنست و آنگه علوم و برکات قرآن جمع کرد

در سورهای مفصل و آنگه علوم سورهای مفصل و برکات ثواب آن را در سوره فاتحة الکتاب جمع آورد و هر که فاتحة الکتاب بخواند

چنان باشد که صد و چهار کتاب خوانده باشد و سبع مثانیش خوانند برای آنکه هفت آیتست و بیشتر اینها را الفاظ مکرر
و مثنی است و از بهر آنکه در هر نمازی دو بار باید خواند و از بهر آنکه دو بار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و وافیه‌اش خوانند
برای آنکه این سوره از سورهای دیگر کفایت کند و هیچ سوره از او کفایت نکند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ام
القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا و اساسش خوانند برای آنکه مردی بنزدیک شعبی آمد و از
درد پهلو شکایت کرد گفت ای اساس قرآن بر و خوان گفت اساس قرآن چه بود گفت الحمد از آنکه از عبد الله عباس شنیدم که
او گفت که هر چیزی را اساسی بود و اساس قرآن فاتحة الکتابست و اساس کتابها قرآنست و اساس دنیا مکه است و اساس
آسمانها ثریاست آسمان هفتم و اساس زمینها عجیبا است زمین هفتم و اساس بهشتها بهشت عدنست و اساس آتشها و اساس
دوزخ جهنم است درکه هفتم و اساس خلق آدم است و اساس پیغمبران نوح است و اساس بنی اسرائیل یعقوبست پس چون
اساس قرآن فاتحة الکتابست چون ترا رنجی باشد یا بیماری فاتحة الکتاب برخوان تا شفا یابی و شفایش خوانند از آنکه
رسول صلعم فرمود فاتحة الکتاب شفاء من کل سقم ابو سلیمان روایت کرد که با حضرت رسول بودیم بغزو مردی بعلت صرع
بیفتاد یکی از جمله صحابه برو نشسته و سوره فاتحه در گوشش و خواند برخواست و تن درست شد ما رسول الکریم گفت هی ام القرآن
و شفاء من کل داء و صلواتش خوانند و پیغمبر صلعم او را الصلوة خواند تا بدانند که نماز درست نباشد الا بدین سوره و نیز
که خدای تعالی گفت قسمت الصلوات بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی
ما سأل گفت قسمت کردم من نماز را یعنی سوره فاتحه را میان خود و میان بنده‌ام دو نیمه کرده‌ام نیمه مراست و نیمه بنده‌ام را
و مر بنده مراست آنچه خواست چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی گوید حمدنی عبدی بنده من مرا حمد گفت
و چون گوید الرحمن الرحیم خدای گوید اثنی علی عبدی بنده من مرا ثنا گفت و چون گوید مالک یوم الدین
خدای تعالی گوید مجدنی عبدی بنده من مجد و بزرگواری من بگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
خدای تعالی گوید هذا بینی و بین عبدی این میان من و میان اوست چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر
سوره خدای تعالی گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سأل این بنده مراست و بنده مراست آنچه خواست این مکیست
یا مدنی خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت مکیست مجاهد گفت مدنیست و بعضی دیگر گفته اند هم مکیست و هم مدنی صحیح آنست
که مکیست روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش و این سوره
بمکه فرود آمد از گنجی در زیر عرش ابن عباس گفت چون رسول صلعم بمکه بادای رسالت برخاست اول بار این سخن گفت
که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره بخواند قریش گفتند دق الله فاک
خدای دهانت بشکناد و نیز رسول صلعم بالای ده سال بمکه مقام کرد پس از بعثت و نماز گذارده و درست شده است که نماز
تمام نباشد مگر بدین سوره پس باید که مکی بوده در اخبار بعثت آمده است که روزی پیغمبر صلعم بر کوه حری بود ناگاه سایه
بر رسول افتاد نگاه کرد تا چیست شخصی را دید بر هوا بال گشاده و همه روی آسمان بپوشیده ندا میکرد که السلام علیک
یا محمد اقرأ چون رسول خدا گفت من پیش از آن آوازی شنیده بودم و کسی را ندیده خدیجه را از این خبر دادم و
خدیجه غم خورد و ورقه نوفل را خبر داد گفت ای خدیجه محمد را بگوی که از هیچ غم مدار چون آواز بشنوی بر جای بایست تا خود چه شود
تا این روز که رسول صلعم این حالت و صورت معاینه بدید بترسید بغایت و پای بر جای داشت و گفت ما ذا اقرأ و گفت

بقاری

بقاری چه خوانم که من خواننده نیستم گفت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره
رسول صلعم بشنید و یاد گرفت و برخاست و باز آمد تب گرفته میگفت زملونی زملونی دثرونی مرا باز پوشید خدیجه رضی الله
عنها جامه بر رسول صلعم افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت وی نهاد و همان میلرزید که کبوتر بچه ساعتی بخفت و از
خواب در آمد و این قصه باز گفت و گفت همان شخص آمد بدان صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه خوانم که خواننده نیستم
گفت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه برخاست و بنزدیک عم خود رفت و او از آن
حال خبر داد شادمانه شد گفت ای خدیجه ترا بشارت باد که این علامت که تو میگوئی دلالت میکند بر آنکه شوهر تو پیغمبر
آخر الزمان باشد که ما نعت و وصف او را در توراة و انجیل خوانده ایم اگر ورقه نوفل بیامد و رسول را گفت یاد که تو
آنی که عیسی علیه السلام بتو بشارت داد خلقان را و تو مانند آنی که عیسی پیغمبر بود و تو پیغمبر مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر
من آن روزگار را دریابم با تو جهاد کنم چون ورقه وفات یافت رسول صلعم گفت من او را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده
مجاهد گفت ابلیس لعنه چهار بار بنالید یکبار که لعنتش کردند و یکبار که از بهشت بیرونش کردند و یکبار که رسول را به پیغمبری
فرستادند و یکبار که سوره فاتحة الکتاب فرود آمد عبد الله مسعود روایت کرد از پیغمبر صلعم که او فرمود که من قرأ بسم الله
الرحمن الرحیم هر که این آیه برخواند خدای تعالی او را بعدد هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه بسترد و چهار هزار
درجه رفع کند عبد الله عباس گفت معلمان بهترین مردمانند چیزی که بر ایشان وعید بروج عظیم وعید و ایشان را در
خروج میسند از بد آنکه بمزد بستانند که چون معلم کودکی را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم کند و کودک بگوید خدای
برائتی بنویسد کودک را از دوزخ و برای مادر و پدر و معلمش آورده اند که ملک روم را درد سری پدید آمد که حکما
از علاج آن عاجز شدند نامه فرستاد بنزد امیر المؤمنین علیه السلام و درد سر خود را در آن نامه یاد کرد آنحضرت کلاهی پیش وی
وی فرستاد و گفت هر گاه که ترا درد سر باشد این کلاه بر سر نه تا شفا یابی همچنان کرد خدای تعالی او را شفا داد عجب
داشت بفرمود تا کلاه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت [illegible] نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم بدانست که شفای او
از آن بوده است اسلام آورد و مسلمانی پنهان میداشت و این آیتیست از فاتحة الکتاب و از هر سورتی دلیل برین آنست که
این آیه از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نویسند یا برای آخر یا برای فصل میان دو سوره یا آنجا که فرود آمد نوشتند
و آنجا که نیامده ننوشتند اگر برای اول سوره آمدی بایستی که در اول سوره برائت بودی و اگر برای آخر بایستی که در آخر سوره
انفال و آخر سوره قل اعوذ برب الناس بودی و اگر برای فصلست بایستی که میان توبه و انفال بودی و در سوره النمل نبودی
و چون این باطل باشد نماند الا آنکه فرود آمد نوشتند و آنجا که نیامد ننوشتند عبد الله عباس گفت از رسول صلی الله شنیدم که او گفت
علامت آنکه بدانستم که سوره تمام شد آن بودی که جبرئیل آمدی و اول سوره دیگر بسم الله بمن آوردی از ابو هریره روایتست
که یک روز با رسول خدای در مسجد نشسته بودم مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله
رب العالمین رسول صلعم بشنید گفت یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر خویشتن تباه کردی ندانی که بسم الله
الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که این ترک کند آیتی ترک کرده باشد و هر که آیتی از او ترک کند نمازش بریده شود
نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جهر واجب بود و در نماز اخفای سنت بود و دلیل
برین اجماع اهل البیت است از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند از پدرش کاظم از پدرش صادق علیهم السلام که او گفت

بشارة

بجمع آل محمد على الجملة بسم الله الرحمن الرحيم وعلى قضاء ما فات من الصلوة في الليل والنهار
وعلى ان يقولوا في اصحاب النبي احسن قول والف را در بسم الله بيفكندند و بار ادراز كشيدند تا آن
درازى دلالت كند بر الف و در اقرأ باسم ربك الذي حذف نكرده اند از براى آنكه اين آيه مكرر نيست از بهر كثرت استعمال
تخفيف با و او لى تر بود واكنون ابتدا كنيم بتفسير اين آيه بسم الله الرحمن الرحيم دو معنى اشتمال است
بر دو تقدير يكى آنكه خبر باشد از حضرت حق تعالى بدانكه گويد ابتدا ميكنم اين كتاب مجيد بنام خود دوم آنكه مى فرمايد با بتدا
كردن باين نام و ميگويد كه ابتداى كارها بنام من كنيد كه منم آن خداى كه مهربانم بر بندگان خود مومن و كافر در دنيا
روزى ميدهم بخشاينده ام بر بندگان خاص در قيامت بر مومنان رحمت كنم و رسول عم ميگويد كل امر ذي بال
لم يبدأ فيه ببسم الله فهو الابتر يعنى هر كارى كه او را منزلتى و قربى باشد چون ابتداى آن كار را بنام او نكنند
ابتر و دم بريده باشد و در چند جايگاه خداى ما را فرموده كه ابتدا بدين نام كنيم اقرأ باسم ربك الذي و كلوا
مما ذكر اسم الله عليه و در خبر است كه اذا سمى الله العبد على طعام مهيئ لم ينل الشيطان منه واذا لم يسم نال
منه چون بنده طعام خواهد كه خورد اگر بسم الله گويد شيطان از آن طعام تناول نكند و اگر نگويد تناول كند بدانكه در
اسم و مسمى خلاف كرده اند بيشتر برآنند كه اسم خداى است و مسمى خدا اگر اسم و مسمى هر دو يكى بودى بايستى كه اگر كسى
آتش بگفتى زبانش بسوختى و چون عسل گفتى دهانش شيرين شدى و نيز خداى را در قرآن و اخبار هزار و يك نام است
از بهر هر اسمى مسمى ديگر بودى بايستى كه هزار و يك خداى بودى و اگر اسم و مسمى يكى ميگويند و تمسك بقول خداى ميكنند
انا نبشرك بغلام اسمه يحيى و ما تعبدون من دونه الا اسماء سميتموها و اين هر دو آيه بر مذهب ايشان
دلالت نميكند و الله نام ذاتيست و در برابر اصول نعم و آن حيوة است و قدرت و شهوة و نفرت و كمال عقل و تمكين از
نيل مشتهى اين را براى آن حصول نعمت خوانند كه نعمت هيچ منعمى بى آن تمام نباشد و چون اين نعمتها برترين نعمتها
باشد شكرش برترين همه شكرها بايد كه تا بحد عبادت رسد كه عبادت غايت شكر است الرحمن الرحيم اشتقاق هر دو از
رحمت و رحمت نعمت باشد كتاب خود را رحمت خواند و تفسير او بر اراده خير و ترك عقوبت درين معنى داخلست رحمن
بليغ تر باشد از رحيم و رحيم بليغ تر باشد از راحم اين فرق از جهت لفظ است و از جهت معنى هم فرقست براى آنكه رحمن منعم
باشد بر جمله خلقان مومن و كافر و بر و فاجر و مطيع و عاصى و رحيم خاص بود بمومنان غير كافران و رحمن غير اين خداى
اطلاق نكنند بخلاف رحيم و اين بسمع معلوم است عطاى خراسانى گفت در جاهليت عرب كه نشنيدى باسمك اللهم
و رحمن نشناختندى خداى تعالى رسول عم را فرمود كه بگو باسم الله و اگر فرمود كه بآن الرحمن ضم كن چون مسيلمه كذاب
بيامد و اين نام بر خود نهاد حق تعالى گفت الرحيم بآن ضم كن تا اين اسما مجموعش مرا باشد كه اگر چه معنى الله اله بود و چون
در حق ديگران اجرا كردند من لام تخصيص بروى در آوردم تا الله شد ديگران را از وى بيرون آوردم چون مسيلمه كذاب
بيامد و نام رحمن بر خود نهاد رحيم با او ضم كردم تا القاب و اجباره از نام مستحق من جدا باشد رسول عم گفت خداى تعالى صد جزو
رحمت نود و نه جزو در خزانه رحمت خود ذخيره كرده است و يكجزو بر اهل دنيا متفرق كرده هر شفقتى و رحمتى كه در جهان است
از آن يكجزو رحمت چون فرداى قيامت بشد اين جزو پراگنده با آن نود و نه جزو ضم كند جمله صد جزو رحمت
باشد بر سر گناهكاران امت محمد بدانند و در خبر آمده است كه خداى تعالى روز قيامت چندان رحمت بر امت محمد باشد كه ابليس طمع

رحمت او كند

گمراه آنكسانى كه نعمت كردى بر ايشان از پيغمبران و صديقان و شهدا و صالحان و چه نيكو يارانى اند ايشان مراد النبيين
محمد است صلى الله عليه و آله و از صديقين على ابن ابى طالب عليه السلام است و الشهدا حمزه و جعفر است و الصالحين ائمه هدى
عليهم الصلوة و السلام و حسن اولئك رفيقا مهدى امت محمد است غير المغضوب عليهم و لا الضالين
نه راه آنكه خشم گرفته بر ايشان چون جهودان كه غضب الله عليهم و لعنهم و نه راه كسانيكه گمراه شده اند چون
ترسايان كه قد ضلوا من قبل و اضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل غضب از خداى تعالى اراده
عقوبت و عقاب باشد بجزى و رضا اراده خير و ثواب بود و هر دو از باب اراده است مغضوب عليهم جهودانند و ضالين
ترسايان نزديك جمهور مفسران بدان آيه كه گفته شد و نيز روايت كرده اند كه پيغمبر عم در وادى القرى با جهودان كارزار ميكرد
مردى ميگفت يا رسول الله اينان كه اند كه با تو كارزار ميكنند گفت المغضوب عليهم گفت آن ديگر كه اند و اشارت بترسايان
كرد گفت هم الضالون و روايت آمين گفتن در آخر الحمد در نماز و اگر گويد نمازش باطل بود باجماع اهل البيت عليهم السلم
و احتياط همين اقتضا ميكند از بهر آنكه آنانكه جايز ميدارند ميگويند كه مستحب است اگر نميگويند نماز باطل نميشود و ديگر از پيغمبر
صلى الله عليه و آله روايت است كه او گفت ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الادميين و باتفاق اين
نه كلام خداست پس ترك بايد كردن از اين وجوه شرح سورة البقرة اين سوره دويست و هشتاد و شش آيت است بعد كوفيان
و آن عدد امير المومنين على عليه السلام است و سوره جمله مدنيست بروايتى ديگر الا يك آيه كه در حجة الوداع فرود آمد و آن
اينست و اتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ابى بن كعب از پيغمبر عم روايت ميكند كه او گفت ان لكل
شيء سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة هر چيز را كوهانيست و كوهان قرآن سورة البقره است بريده
روايت ميكند كه رسول عم گفت كه سورة البقره بياموزيد كه آموختنش بركت است و تركش حسرت و باطل كاران يعنى ساحران
بر خواننده اين سوره دست نيابند و نيز آنحضرت گفت خالى ترين خانه از خير خانه ايست كه در وى اين سوره نخوانند سورة
البقره سرا پرده قرآنست و در خبر است گفت هر كه سوره البقره و آل عمران بخواند نور آن از عجبا تا غربا بر و دو عجبا زمين هفتم
بود و جوهر با هوش است و روايت كرده اند كه رسول عم لشكرى را بغزاى فرستاد خواست تا يكى را بر ايشان امير كند يكيك
را ميخواند و ميگفت كه تو از قرآن چه دانى هر كسى ميگفت من فلان سوره دانم تا جوانى پيش آمد كه سال از همه كهتر گفت يا رسول الله
من سورة البقره دانم گفت ترا امير كردم بر ايشان گفتند يا رسول الله جوانى را بر ما پيران چگونه امير كنى گفت او سورة
البقره داند و شما ندانيد عجب از جوانى كه سوره دانست كه پيران ندانستند استحقاق اميرى يافت بر ايشان پس چون مردى كه
بيرون از آنكه جمله سورهاى قرآن داند و داند كه محكم كدام است و متشابه كدام و ناسخ كدام و منسوخ كدام و مجمل كدام و مفصل
كدام و تبويبايه و زبور حكم تواند كردن و حكم كند ميان اهلش عجب باشد و اگر مستحق امارت و امامت بود امير المومنين ع
روايت كند كه پيغمبر عم گفت اى على من سيد ولد آدمم و تو سيد عرب و سلمان سيد فارس است و صهيب سيد روم است و
بلال سيد حبشه است و طور سينا سيد كوههاست و سدره سيد درختانست و ماه حرام سيد ماههاست و سيد كلامها
قرآنست و سيد قرآن سورة البقره است و سيد سورة البقره آيت الكرسيست يا على درين آيه پنجاه كلمه است در هر كلمه ذكرى
و شرفى است ان الله تعالى خواننده و نويسنده و مستمع از ثواب آن محفوظ شوند اصحاب البسملة بين السورتين

بسم الله الرحمن الرحيم الم گفته اند كه اين اكثر
بنام خداى بخشاينده مهربان

يعنى منم خداى داناتر بعضى الم ... براى اطلاع ... ترتيب ... بعضى مفسرين ...

در اوایل این سوره‌ها خدای تعالی حروف مقطع یاد کرده است آنست که رسول علیه السلام قرآن خواندی مشرکان بیامدندی و جمع ساختندی و اشعار خواندندی و سخن گفتندی تا مردمان آواز حضرت رسول نشنوند و حلاوت تلاوت کلام کریم جل جلاله ندانند و در اسلام رغبت نکنند چنانکه از ایشان حکایت کرد و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ خدای تعالی این حروف مقطع را فرستاد و ایشان مانند آن نشنیده بودند چون بشنیدند ایشان را عجب آمد و خاموش شدند و گوش با قرآن کردند تا دیگر مانند آن خواهد بود قرآن بشنوند و حجت بر ایشان متوجه شد و قولی دیگر آنست که این حروف مقطع تنبیه کرد خلقان را بر حدوث قرآن و گفت این کتاب از این حروف است و از جنس اوست و علامت حدوث در مقطع ظاهرتر بود از آنکه در منظوم و چون معلوم است که این حروف محدث است و این کلام از این جنس است یک جنس نباشد که بعضی قدیم بود و بعضی محدث در معنی این کلام خلاف کرده‌اند گفته‌اند که سری است از اسرار خدای تعالی که خدای تعالی بعلم آن مخصوص است امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته است که هر کتابی را گزیده و خالصه‌ایست و گزیده و خالصه قرآن حروف مقطع است عبد الله عباس گفت قسم است خدای تعالی بدین حروف سوگند میخورد برای آنکه کلام او از این حروف منظومست و مراد بالف آنا است و بلام الله و بمیم اعلم و روایت دیگر از او آنست که قسمت بخدا و جبرئیل و محمد علیه السلام اشارت گفته‌اند الف آنا لام لی میم منی بالف اشارت بآن کرد که همه منم بلام اشارت بآن کرد که همه مراست بمیم اشارت کرد که همه از منست ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ابن عباس گفت معنی آنست که این کتاب آنست که من ترا وعده داده‌ام که بتو خواهم فرستاد و عکرمه گفت که مراد بکتاب توراة و انجیل است یعنی الم که نام قرآن است که وصف و نعت او در کتاب شما که توراة و انجیل است مسطور است ابن کیسان گفت خدای تعالی پیش از این سوره چند فرستاد و ذلک اشارت بآنست یعنی آن سورتها که مشرکان بدان تکذیب کردند کتاب منست و در وی هیچ شکی نیست هُدًى لِلْمُتَّقِينَ راه نماینده پرهیزکارانست یعنی این قرآن حجتی و بیانی و دلیلیست کسانی را که نظر کنند و اندیشه را کار بندند و این تأمل نکنند الا کسانی که متقیان باشند پس دلیل و حجت و بیان متقیان باشد هدی بمعنی بیانست هُدًى لِلنَّاسِ بمعنی اسلامست إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ و بمعنی دعوتست وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ و بمعنی ایمانست نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى و بمعنی قرآنست وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى و بمعنی لطفست وَزِدْنَاهُمْ هُدًى و بمعنی زیادت الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان کند در ادای طاعات و اجتناب مقبحات که آن با کافران نتوان کرد و آن در هر جای هست میگوید الله يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی آن لطف خاص با مؤمنان کند و با کافران نکند که ایشان را از لطف نباشد و لطف را در ایشان تأثیری نباشد گفت که قرآن هدایت متقیانست اگرچه قرآن دلالت و بیانست متقی و غیر متقی را متقیان چون بدین منتفع شدند ایشان را تخصیص کرد چنانکه گفت إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا تو بیم آنی که بترسد از قیامت و پیغمبر علیه السلام بیم کافه خلقانست ولیکن چون منتفع بودند ایشان را بذکر تخصیص کرد و متقی کیست رسول علیه السلام گفت جون ویرا پرسیدند از تقوی که مجموع تقوی این آیتست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ تا آخر آیه ابن عباس گفت آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کنند از کعب الاحبار پرسیدند از تقوی گفت هیچ در راه خارناک رفته گفت بلی گفت چگونه کنی

گفت خویشتن را نگاه دارم گفت متقی آن باشد که در راه دین اینچنین رود و خویشتن را از معاصی نگاه دارد که رونده پای خود را از خار خلّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماشٍ فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی امیر المؤمنین علیه السلام گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او را بر طبقی نهند از روی مثل و دستاری بر روی آن بیفکنند و گرد همه جهان بگردانند برانجا چیزی نباشد او را از آن شرم باید داشتن در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرمود که لا یبلغ المرء حقیقة التقوی حتی یدع ما لا بأس به حذرا مما به بأس که مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنگاه که آن با کی نبود و ترک کند از بیم آن که با آن باک بود و نیکوترین خصال تقوی زاد سفر قیامت وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى شعر یقول المرء فایدتی و مالی و تقوی الله افضل ما استفادی الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آن متقیانی که ایمان می‌آرند بآنچه بر ایشان غایب است از قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر علیه السلام خبر داده است از وقوع و حصول آن ایمان تصدیق باشد هم در لغت و هم در شرع بیانش وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا ای بمصدق و آن تصدیق بدل باشد از آنکه خدای تعالی هر جا که ذکر ایمان کرده از اعمال بازبست چنانکه گفت وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ و عمل بارکان از جمله ایمان نیست بلکه دلیلست بر ایمان که اگر ایمان بودی تکرار بودی که گفتی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چون ذکر عملوا الصالحات کرد معلوم شد که عمل از ایمان نیست که اگر از ایمان بودی تکرار بودی و غیب بمعنی غایب بود ابو العالیه گفت که آن ایمانست بخدای و فرشتگان و پیغمبران و قیامت و ابن جریح میگوید مراد بغیب وحی است بیانش عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا در تفسیر اهل البیت آمده که مراد بغیب امام محمد مهدیست علیه و علی آبائه الصلوة والسلام که غایبست از دیدار خلق و موعود است در قرآن و اخبار در قرآن وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ الآیه و اخبار درین معنی بسیار است از آنجمله گفت پیغمبر است که مخالف و موالف روایت میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدای تعالی آن روز را دراز کرداند تا مردی از فرزندان من بیرون آید نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من زمین را پر از علم و عدل کرداند پس از آنکه پر جور و ظلم شده باشد و این صفات مجموع نیست الا در این شخص که قوم گفتند که غیبت است و در آخر الزمان خروج کند روزی پیغمبر علیه السلام با صحابه گفت وا لیتنی که از مؤمنان که فاضل‌تر است گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه ایشان را میخواهم گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند و نه ایشان را میخواهم گفتند یا رسول الله کیستند ایشان گفت جماعتی که از پس آن من باشند باخر الزمان و مرا ندیده و قول من ناشنیده و معجزات من ندیده ورقی معلق بینند و سواد وی بر بیاض بدان کار کنند ایشان فاضل‌ترین اهل ایمان اند آنگه برخواند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ أُولَئِكَ إِخْوَانِي حَقًّا ایشان برادران منند براستی گفتند یا رسول الله ما برادران تو نه‌ایم گفت انتم اصحابی و هم اخوانی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ نماز بپای دارند و بران مداومت نمایند و بهیچ وقت در نماز خلل نکنند و ارکان نماز و حدود و شرایط آن را مراعات کنند و صلوات را گفته‌اند از صلی گرفته‌اند و آن آتش باشد چنانکه گویند صلیت العصا اذا اقومتها بالصلوة یعنی باید که نماز کننده متأنی باشد و حدود و ارکان او نگاه دارد و شرایط تمام

وباطنها بجای آرند چون کسی که چوب تیرش راست کند اگر تانی بکند بیش از وقت بجنباند بشکند واگر بسیارش در آتش بگذارد
بسوزد یعنی بروفق الحکمه شرع فرموده است بران می باشد تا نماز او عبادت باشد و مراد بصلوة درآیه نماز پنجگانه است
یعنی این پنج نماز معلوم که مشهور و معهود است وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ از آنچه ما بایشان روزی
داده ایم نفقه میکنند و در راه خدای صرف میکنند الخ وحقوق خدا از آن بیرون میکنند و روزی
آنست که کسی را بود که بدان منتفع شود و کس را نباشد که او را منع کند و حرام را روزی نگویند بدلیل این آیه زیرا که هر چه حلال
شئی و بعد حرام نباشد از آنکه حرام ممنوع باشد از اینجا آن المحظور گویند دیگر آنکه مورد آیه مورد مدحت و انفاق حرام را مدح
نباشد عبد الله عباس میگوید که مراد باین نفقه زکوتست برای آنکه با نماز پیوسته است و عبد الله مسعود میگوید که مراد نفقه
مرد بر اهل و عیالست جهت اینکه این آیه پیش از وجوب زکوة نازل شده است و حمل او بر عموم اولیتر بود تا همه را شامل
بوده باشد وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ آن کسانیکه تصدیق میکنند قرآن را که بتو فرستاده اند و آن کتاب
ایشان که پیش از تو فرستادند چون توریة و انجیل و زبور و صحف ابرهیم و
بسرای باز پسین که قیامتست ایمان می آورند و آن را بیقین میدانند خدای تعالی درین آیه مدح میکند کسانی را که
ایمان دارند بقرآن و بکتب اوایل چه ایمان آوردن و تصدیق کردن جمله پیغمبران و الخ بایشان و ورده اند از جملهٔ ایمانست
تا کسی گمان نبرد که برای آنکه کتابها چون منسوخ شده بدان ایمان نباید آورد و اگر چه و بالآخرة هم یوقنون هم داخلست
در تحت قول او تعالی یؤمنون بالغیب الا آنست که اینجا اجمال کرده و اینجا تفصیل داده و گفته اند که از برای تهویل
و تعظیم قیامت را اینجا بذکر افراد تخصیص داد چنانکه در جای دیگر پیغمبر ما و نوح علیهما السلام را تخصیص کرد و گفت وَإِذْ
أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الآیه از پیغمبر صلعم روایت کرده که او گفت عجب از آنکس که از
خدای بشک بوده و او خلق خدای را می بیند و عجب از آنکه نشأة اولی را می بیند و نشأة اخری را منکری باشد و عجب از
آنکه بعث و نشور را انکار میکند و هر شب می میرد و هر روز زنده میشود و عجب از آنکس که سرای خود را تصدیق میکند
و سعی از بهر سرای غرور میکند و عجب از آنکس که میداند که او را از نطفه آفریده اند و باز مرداری خواهد در زمین بگیرد
و خیلا میرود و ابو ذر میگوید که گفتم یا رسول الله در توریة چیست گفت توریة بیشتر موعظتست گفتم یا رسول الله از آنجمله
چیزی فرمائی گفت در توریة هست که عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح عجب از آنکه مرگ را بیقین داند چگونه
شاد شود و عجب از آنکه دوزخ را بیقین داند چگونه خندد و عجب از آنکه گردش دنیا بیند چگونه دل بر دنیا نهد روزی پیغمبر
بر نمای انصاری را گفت کیف اصبحت یا حارثه گفت اصبحت مؤمنا حقا گفت بنگر تا چه میگوئی هر حقی را
حقیقتی هست و ما حقیقة ایمانک حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله خویشتن را از دنیا باز گرفته ام شب
نمی خوابم و روز آب نمیخورم پنداری که در عرش خدای مینگرم ظاهر شده و اهل بهشت را می بینم بزیارت یکدیگر آیند
و در اهل دوزخ که بانگ و زاری دیده اند پیغمبر گفت ابصرت فالزم مستبصر شدی برین ملازمت کن تو آن
بنده که دلت را خدای بنور ایمان منور گردانیده است اینست بعضی صفات آنانکه و بالآخرة هم یوقنون آخرة
بیقین میدانند أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

این جماعة که ذکر ایشان درین آیه کرده شد ایشانند که بهدایت اند از آنچه کار و پروردگار بایشان و ایشانند رستگاران اند
و فلاح یافتگان اند که طلب کردند یافتند و بجزا آرزو و امید داشتند رسیدند عون بن عبد الله گفت الهدی من الله کثیر
لا یبصره الا بصیر و لا یعمل به الا یسیر گفت هدی از خدا بسیارست نمی بینند مگر بینندگان و بینندگان بسیار اند و ز بینند
جز اندکی و بدان کار نکنند و بآن راه نروند نبینی که ستارگان آسمان بسیارند همه بینند کان بینند اما عافران از ایشان هدایت
نبوده و مراد بفلاح بقا و فوز است از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که رسول صلعم گفت ان علیا و شیعته هم
الفائزون مجاهد گفت این چهار آیه در حق مؤمنانست و دو آیه از پس این در شان کافران و سیزده آیه بعد از آن در شان
منافقانست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝
براستی و حقیقت که آنکسانیکه کافر شدند یکسانست بر ایشان اگر انذار کنی و اگر انذار نکنی ایمان نخواهند آورد حق تعالی
پیغمبر خود را خبر میدهد و میگوید دل عزیز خود را در ایمان ایشان مبند و مگر فکر و اندوه انکار ایشان دل خود تنگ مگردان که اگر تو ایشان
را بیم کنی و از دوزخ و عذاب بترسانی و اگر ترک این کنی و نترسانی که ایشان ایمان نخواهند آوردن و تصدیق تو نخواهند کرد
از آنکه در آیات و معجزات تو نظر نمی کنند بمثابه آن اند که گوئی خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی مهر نهاده است یعنی گوش
بآن نمی کنند تا بشنوند و دل ایشان فهم نه بدان اند و بر بینائیهای ایشان پوششی است که بنظر اعتبار نگاه نمی کنند تا
ببینند و ایشان راست عذابی بزرگ از دنیا بکشتن و اسیر گرفتن و در آخرت عذاب دوزخ مخلد و مؤبد ماندن ختم در کلام عرب
بمعنی گواهی بود چنانکه گویند ختمت علیک بانک لا تعلم مهر باز نهادم که تو آن کار ندانی معنی آیت برین وجه بود که
خدای تعالی بر دلهای گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند تا بدانند و نمیدانند و قبول حق نمی کنند و ختم مهر بود بران
علامت گشتند یعنی خدای تعالی بر دلهای کافران علامتی کرد که فرشتگان ایشان را بدان بشناسند تا آنکه تبرا کنند و ایشان را
لعنت کنند و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان و نیز ختم چیزی نیست که مانع باشد از ایمان نه بینی که در دیگر آیه
میگوید بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا اگر مانع بودی اندک و بسیار مانع بودی
وجهی دیگر آنست که عبارتست از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول صلعم از ایمان ایشان گفت چون مهر دل نهاده اند
یعنی نخواهند شنیدن و دیدن و دانستن چون کسی که بر دل و گوش و چشم مهر دارد و مانند این تاویل او قول
صم بکم عمی یعنی چون کران و گنگان و کوران اند در قلت انتفاع بگوش و زبان و چشم چنانکه در آیه دیگرست که ایشان
را مردگان خوانده إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى تو مردگان را چیزی نتوانی شنوانیدن یعنی چون مرده گانند و معلوم است
که این حمل مجازست بضرورت بر سبیل مبالغه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝
ایشان ... سبب نزول این آیه آن بود که عبد الله سلولی و معتب بن قشیر و اتباع ایشان
گفتند بیائید تا خصلتی پیش گیریم که از محمد صلعم و قوم او بسلامت مانیم بزبان اظهار اسلام کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود میباشیم
بیامدند و اظهار ایمان کردند بر رسول صلعم و در دل کفر داشتند و آنکس که چنین کند منافق باشد خدای تعالی کشف اسرار

ایشان کرده رسول خدا را از حال ایشان خبر داد و گفت ای محمد از مردمان کسانی اند چون عبد الله ابی سلول و اتباعش
که گفتند ما بخدای ایمان آورده‌ایم و بروز بازپسین آن چنانست که ایشان میگویند و دعوی میکنند ایشان مؤمن نیستند
منافقند بزبان اظهار ایمان میکنند و در دل ایمان ندارند عبد الله عباس گفت آدم را برای آن انسان خوانند که عهد
الیه فنسی و گفته اند لاستیناسه بمثله برای آنکه او چون با خودی انس گیرد چنانکه در خبر است که خدای تعالی آدم را
بیافرید تنها در بهشت میگشت و دلتنگ میشد خدای تعالی خواب بروی افکند جبرئیل علیه السلام بیامد و از پهلوی چپ آدم حوا
برکشید خدای تعالی حوا را بیافرید تا آدم علیه السلام با وانس گرفت یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝
... با خدای فریب می آورند یعنی با رسول خدای ...
اکنون که ایمان آورده اند و میگویند که ما بخدای ایمان آورده‌ایم چنانکه شما ایمان آورده اید و بر آنچه میکنند نمی‌بینند
الا تنهای خویش را یعنی وبال خداع ایشان بدنیا و آخرت جز بدیشان راجع نخواهد بود و پس چنانست که آن خداع
با خود کرده اند چنانکه یکی از ما فعلی کند و پندارد که زیان دشمن میکند چون بنگرد زیان خود کرده باشد و نمیداند که جز
خداع هم راجع با نفس او خواهد بود که اگر دانستندی بدان نظر کردندی و اعتبار گرفتندی تا علمشان حاصل شدی آن خداع
نکردندی اصل خداع اخفاست از اینجاست که نهان خانه را مخدع خوانند پس منافق مخادعست که کفر در دل پوشیده میدارد
گویند که خدای را نتوان فریفت و در حق خدای این متصور نیست گفتند اگر چنین است گمان ایشان چنان بود که بر خدای پوشیده
میشود و روا باشد که چنین باشد که خدای تعالی از اعتقاد و گمان ایشان خبر داده وجهی دیگر آنست که ایشان با خدای همان
معامله کنند که غیری با غیری کند از اظهار ایمان و ابطال کفر خدای تعالی ایشان را بر سبیل مجاز و توسیع مخادع خواند و گفته اند
که خداع با رسول خدای و با مؤمنان چنانست که خداع با خدای کرده باشد ازین سبب گفت يُخَادِعُونَ اللّٰهَ و شعور علم بود
بامری دقیق و موی را ازینجا شعر خوانند فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝
... آنکه حق تعالی بیان کرد و گفت که در دلهای ایشان شکی و نفاق و رنجی است
که خدای تعالی شک و رنج ایشان بیفزاید بدانکه ایشان دروغ میگویند چون علم و یقین را شفا خوانند آنچه ضد آنست
از شک و نفاق آنرا مرض خوانند و گفته اند برای آن مرض خواند که شک و نفاق دل را ضعیف کرداند همچنانکه بیماری
تن را ضعیف کند فَزَادَهُمُ اللّٰهُ نعطف جزیست و معنی وی دعاست و روا بود که معنیش هم خبر بود و مراد آن
بود که بیفزود خدای بیماری ایشان یعنی با خود گذاشت تا نزد آن در شک و نفاق بیفزودند اگر این زیادت حواله با خود کرد
چون حصول آن از ایشان نزد خذلان او بود دلیل چون خدای تعالی با ایشان افعالی کرد که نزد آن ایشان را ایمان می
بایست آوردن ایمان نیاوردند و در کفر بیفزودند آنرا با خود حواله کرد همچنانکه چون سوره فرستاد ایشان ایمان نیاوردند
و کفر زیادت کردند آنرا احواله با سوره کرد چنانکه گفت وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ
رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ چون گویند این منافقان

کی فساد مکنید

کی فساد مکنید در زمین ایشان گویند نه چنین است که شما میگوئید بلکه ما مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید
نه چنانست که ایشان میگویند بلکه ایشانند تباه کاران و مفسدان ولیکن نمیدانند و معنی فساد بروجه انکار
وجود بود و اینکه گفته اند که ما مصلحانیم مرادشان آنست که بنزدیک ما و اعتقاد ما فَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا
كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ
لَا يَعْلَمُونَ ۝ خدای تعالی حکایت میکند و میگوید که چون مؤمنان ایشان را از آنک منافقان
دعوت کردند با ایمان و گفتندی که ایمان آورید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول علیه السلام ایمان آورده اند جواب دادندی و گفتندی
بر سبیل انکار آیا ایمان آوریم چنانکه این سفیهان ایمان آورده اند خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید که سفیه
بحقیقت ایشانند نه مؤمنان لیکن نمیدانند سفه ضعف رای بود و جهل بود بمواضع منافع و مضار و ازینجاست که خدای
تعالی زنان و اطفال را سفها خواند که وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا
آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ۝
حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید که با مؤمنان چیزی دیگر میگویند و با
کافران چیزی دیگر چون بمؤمنان میرسند میگویند که ما مؤمنیم و ایمان آورده ایم و چون با رؤسا و اکابر خود بخلوت
می نشینند گویند که ما با شمائیم و ترک دین خود نگرفته ایم ما بهیچ کس نزدیک او میرویم و میگوئیم که ایمان آورده ایم
افسوس میداریم و مراد بشیاطین رؤسا ایشانند عبد الله عباس گفت ایشان پنج کس بودند از جهودان کعب بن اشرف
در مدینه و ابوبرده در بنی اسلم و عبد الدار در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبد الله بن سواد در شام و
شیطان نیز متمردی بود از حد گذشته عاتی از جنس انس و مار خبیث را شیطان خوانند که رؤس الشیاطین
ای الحیات اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ خدای تعالی جواب ایشان
بر ایشان استهزا و افسوس میکند ... میدهد و میگوید که خدای
او میگذارد ایشان را در کفر و ضلالت و جهالت ایشان تا سرگشته میشوند و همچنان در سرگشتگی کفر خود میباشند استهزا
از خدای جزای ایشان بود یعنی خدای تعالی جزای استهزای ایشان بدیشان رساند همچنانکه جزای بدی بدی خوانند و جزاء
سیئة سیئة مثلها و استهزا عیب باشد بنزدیک عرب یعنی خدای تعالی ایشان را بر استهزا عیب میکند عبد الله
عباس گفت این در قیامة باشد که چون مؤمنان در بهشت بر تختهای خود بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود
برسند حق تعالی بفرماید که تا دری از بهشت در دوزخ کشایند در آنجا که منافقان باشند بنگرند دری کشاده بینند تاختن کنند
در ... و در می افتند و می خیزند و بر سر یکدیگر می افتند و تا برنجی عظیم بدان در رسند و بهشتیان از تختهای خود می نگرند راست چون
پندارند که بدانجا رسیدند آن در بر ایشان ببندند ایشان نومید شوند و برگردند مؤمنان از آن بخندند اینست معنی قول
خدای تعالی که گفت فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عدی حاتم روایت میکند که رسول علیه السلام گفت روز قیامة بگیرند
جماعتی منافقان را آنها از پی مؤمنان براه روند و بنوا ایشان عقبها ... چون بدان بهشت رسند بنگرند و جمال
و کمال بهشت را بینند پای بردارند تا در بهشت روند ... ایشان را براه دوزخ برند و در دوزخ اندا...

ایشان گویند بار خدایا چون دانستی که ما از دوزخیم چرا ما را بکین کردی تا در بهشت آییم و جمال بهشت ببینیم گویند دانید که این حسرت
این جزای آنست که شما در دنیا با مؤمنان استهزا میکردید این جزای آن استهزای شماست و فرو گذاشتن ایشان در طغیان
آنست که ایشان را با خود رها کند و آن الطاف که با مؤمنان کند با ایشان نکند بسبب منعی که از جهت ایشان باشد اولئک
الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
وما کانوا مهتدین
آنان اند که بدل کرده اند گمراهی را براه راست ابن عباس گفت هدی و هدایت بداده و ضلالت فرا گرفته یعنی اختیار کرده
کفر او ترک ایمان گرفتند تجارت بازرگانی ایشان سودمند نیامد در آن بازرگانی در خسران و زیان کاری افتادند و نبودند
ایشان راه راست یابندگان چون اختیار ضلالت بر هدایت کرده اند گفته اند مراد بضلالت درین آیه عذابست و بهدی
ثواب بیانش اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة صادق علیه السلام روایت میکند از پدران
خویش از رسول ص که او گفت ای علی ع مؤمن را سه علامتست نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامت چون حدیث کند
دروغ گوید چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دانند خیانت کند و نیز گفت سه خصلت که هر که آن سه خصلت در وی بود منافق
اگرچه نماز کند و روزه دارد و دعوی کند که من مسلمانم چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند
خیانت کند عبد الله عباس گوید این حدیث خاص در حق یک منافق آمده و گفت که از رسول خدای ص تفسیر این آیه پرسیدم گفت
من این حدیث منافقانرا خوانی را خواستم که خدای تعالی ذکر ایشان کرده است و در قرآن وصف کرده بدروغ والله یشهد
ان المنافقین لکاذبون و بخلاف عهد خواستم کسانی را که خدای تعالی میگوید ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن گفتند اگر خدای ما را مالی دهد از آن صدقه بدهیم چون خدای مال بداد ایشان صدقه ندادند چنانکه گفت فلما آتاهم
من فضله بخلوا به و در خیانت امانت این خواستم که خدای تعالی میگوید انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان مراد باین امانت طاعتهاست
در سر و علانیه خصوصا این سه طاعت یکی غسل جنابت دوم نماز سیم روزه مسلمانان آنان بودند که این سه طاعت
در سر و علانیه بجای آورند و می آرند و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند امیر المؤمنین علی ع
گفت ایمان بر دل علامتی باشد سفید چندانکه ایمان می افزاید سفیدی می افزاید و نفاق در دل علامتی باشد
سیاه چندانکه نفاق می افزاید سیاهی می افزاید تا همه دل سیاه شود بخدای که اگر دل مؤمن بشکافند سفید
یابند و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند انس گوید که روزی رسول ص صحابه را فرمود شما دانید که
شمار وی که دارید و چه روی بشما دارد گفتند یا رسول الله وحی فرود آمد گفت نه گفتند دشمنی روی بجا دارد گفت
نه ولیکن ماه رمضان روی بشما دارد و خدای تعالی در بامداد این روز که اول ماه رمضان بود جملهٔ اهل قبله را بیامرزد
و مردی از کنار مسجد آواز داد که خنک منافقانرا رسول خدای گفت او را پیش من آورید او را پیش آوردند
آنحضرت گفت چرا چنین گفتی گفت برای آنکه تو اهل قبله گفتی و منافقان اهل قبله اند رسول ص گفت کلا
و حاشا منافقان از ما نه اند ما از ایشان نه ایم و منافقانرا درین هیچ نصیبی نیست منافقان کافرانند عمر
بن عبد العزیز گفت مؤمن ضعیف تن قوی دل باشد و منافق قوی تن ضعیف دل باشد حاتم اصم گفت
مؤمن از همه کس ایمن بود مگر از خدای تعالی و منافق بهمه کس امید دارد مگر بخدای تعالی مؤمن عمل صالح میکند

و می ترسند

راه یافتگان طریق تجارت حقیقی … سود کرده …

و می ترسند و منافق معصیت میکند و شادمان می باشد مؤمن طالب سیادت خود باشد و منافق طالب ریاست غیر مؤمن
را کردار نیک شمارد و منافق را گفتار نیکو دارد مؤمن اگر گناه کند خواهد که باز نگوید منافق اگر کند خواهد که باز گوید چنانکه خدای تعالی گفت
ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم
وترکهم فی ظلمات لا یبصرون مثل این منافقان
و داستان ایشان چون مثل و داستان کسیست که او آتشی برافروخته باشد چون آتش روشن کرد اندیدان روشنی
چیزی را که گرد بر گرد او باشد آنرا ببیند خدای تعالی نور آن آتش ببرد و نور او بتاریکی بدل شود و بگذارد ایشانرا بتاریکی
که هیچ راه حق را نه بینند عبد الله عباس و قتاده گفتند وجه تشبیه آنست که خدای تعالی منافقانرا تشبیه کرده بمردی که آتشی برافروزد
و بدان منتفع شود و بر امن خود ببیند ایمن گردد از آنچه خایف باشد پس ناگاه آتش بمیرد و در تاریکی بماند خایف و متحیر
همچنین است حال منافقان اظهار کلمهٔ ایمان کردند و بغیر ایمان عزیز گشتند و در میان مسلمانان آمدند از روی ظاهر و با مسلمانان
مخالطت و مناکحت نمودند و بر جان و مال ایمن شدند تا ناگاه مرگ بایشان رسد آن نور بظلمت بدل شود و آن امن و راحت
بخوف و عقاب و عذاب مبدل گردد چه حکم ظاهر دیگر باشد و حکم خدای تعالی با بندگان دیگر باشد در قیامت این ظاهر حال بود
و آن بر حسب الحقیقت باشد مثلهم کمثل الذی گفت الذین نگفت از بهر آنکه خدای تعالی تشبیه اجسام و اعیان ایشان بمستوقد
نکرد بلکه فعل ایشان را تشبیه کرد بمستوقد آتش و تقدیر چنانست که مثل منافقان در طلب روشنائی و خیر و صلاح باظهار
ایمان و ابطال کفر چون مثل استیقای کسیست که آتش افروزد پس تشبیه فعل است بفعل گفته اند که مراد بواحد جمعست بدلیل
قول خدای تعالی ذهب الله بنورهم وترکهم در اول آیه اثبات آتش کرده و در آخر گفته ذهب الله بنورهم چون نور
بشود آتش نیز برود که آتش مشتملست بر دو صفت یکی احراق و یکی نور یکی سبب منفعت یکی سبب مضرت حق سبحانه و تعالی باز نمود
که از ایشان سبب منفعت ببرد و سبب مضرت بگذاشت تا از هر دو وجه بر طرف خسارت باشند صم بکم
عمی فهم لا یرجعون حق سبحانه و تعالی جلاله پیغمبر را تسلی میکند …
و دل خوشی میدهد و میگوید ای محمد ص دل در ایمان ایشان مبند که ایشان در آن
مقام نیستند که ایمان آورند ایشان کران و گنگان و کورانند چنانکه از کر و گنگ و کور هیچ کار نیاید اختیار ایمان نکنند
و از کور و کافری خود باز نگردند نه آنست که چشم و گوش و زبان ندارند دارند اما چون حق نمی شنوند و حق نمیگویند و حق
نمی بینند و بآن بینائی و شنوائی و گویائی انتفاع نمیگیرند پنداری که ایشانرا این آلات نیست چنانکه گفت لهم قلوب لا یفقهون
بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل
او کصیب من السماء فیه ظلمات ورعد وبرق یجعلون اصابعهم
فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یا حال و صفت
این منافقان
چون وصف جماعتیست که ایشانرا بارانی از آسمان که مشتمل باشد بر تاریکی گرفته باشند و برعد و برق ایشان از
سختی آوازهای رعد انگشتان خود را در گوشهای خود میکنند از ترس و بیم مردن و هلاک شدن و خدای تعالی محیطست

بکا ذان یعنی همه در قبضه قدرت اوست اگر خواهند که از قبضه قدرتش او بیرون روند نتوانند که او هلاک کننده کافرانست از ابن مسعود روایت است
که دو مرد منافق از پیغمبر علیه السلام بارانی سخت با ایشان رسید چنانکه خدای تعالی ذکر ایشان کرد دران ابر و تاریکی و باران متحیر ماندند و وقت
انگشتی بجستی و ماه روشن شدی کامی چند رفتندی و چون تاریک شدی بایستادندی و چون صاعقه از آتش یا از آن آواز سخت
بیامدی انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند ایشان در آن شب تاریک با چنین سختی میگفتند کاشکی صبح شود تا پیش پیغمبر رویم
و دست در دست او نهیم چون صبح شد پیش پیغمبر علیه السلام آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد خدای عز و جل حال منافقان
مدینه بحال این دو مرد تشبیه کرد و گفت که چون پیش پیغمبر علیه السلام می آیند باران فرا وان چنند و صاعقه ذکر منافقان می شنوند
و از ترس آنکه مبادا در حق ایشان چیزی نازل شود انگشت را در گوشهای خود می نهند و خدای تعالی محیط است بکافران اگر
خواهد در حق ایشان که منافقانند آیه فرستد بقتال ایشان عکرمه گوید که رعد نام فرشته ایست که ابر را می راند چنانکه راعی
شتر راند شهر بن حوشب گوید که چون خشم گیرد آتش از دهان او بجهد آن صاعقه بود او تکبیر را بود یعنی تو که غیری اگر خواهی
باین تشبیه کن و اگر خواهی بآن و گفته اند او برای تفصیل آورد و پندار که خدای تعالی گفت این منافقان بسیار ند حال بعضی با حال
اصحاب آتش می ماند و حال بعضی با حال اصحاب باران می ماند یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ
کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ وَاِذَا
اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ نزدیک بود که برق روشنی
چشمهای ایشان را ببرد هر گاه ایشان را ابر و برق ... روشن شدی و بدرخشیدی
برفتندی در و چون تاریک شدی و درخشیدن بایستادندی و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان ببردی که خدای تعالی
بر همه چیز قادر و تواناست عبد الله عباس گفت مراد بآیه منافقانند که اول جهود بودند چون فتح بدر بدیدند آن شاد شدند و گفتند
این محمد آن شخص است که ما نعت و وصف او در تورات خوانده ایم و پیغمبر آخر الزمانست چون در احد دستی بود دم شکسته شد
و گفتند این محمد نه آن محمد است قتاده گفت که این تمثیل است که خدای تعالی منافقان را زد در بد دلی و بی یقینی گفت هر گاه
آوازی بشنوند بترسند و انگشت در گوش نهند از ترس هلاکت حذر الموت و جای دیگر گفت یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ کُلَّمَا
اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ یعنی بنود اظهار کلمه اسلام ترجی روزی کار میکنند وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا چون بمیرند با ظلمت عذاب
شوند و منافقان چون در اسلام آیند ایمن شوند و حال ایشان نیکو شود و مطمئن القلب گردند چون نکبتی شدتی بدیشان
بر گردند و مرتد شوند در اول با کسی مانند که کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ و در دوم بآن مانند وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا
بیانش در سوره حج است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَاِنْ اَصَابَتْهُ
فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ شیء شاملست هم موجود و هم معدوم را اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ای شیء معدوم بود
اما که ای موجود محال است اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ هم موجود و هم معدوم بود از انکه او عالم است بجمله معلومات
یَا اَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ
لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ حق تعالی چون ذکر مومنان و منافقان کرد و خلقان را دعوت کرد و بسیار چون

وتذکر کرد

واحوال منافقان که ...

و تذکیر کرد ایشان را نعمتها که با ایشان کرده و تحذیر کرد از آنکه با او معبود دیگر را پرستند گفت ای مردمان بپرستید خداوند
کار و آورید کار خود را آن خدای که شما را بیافرید و کسانی را که پیش از شما بوده اند تا بود که از عذاب دوزخ بپرهیزید که عبادت
کردن بر وفق اوامر و نواهی خدای سبب نجات بود عبد الله عباس گفت که هر جا که در قرآن یا ایها الناس است خطاب
با اهل مکه است و یا ایها الذین آمنوا خطاب با اهل مدینه و حمل کردن او بر عموم اولیتر است تا آنکه دلیل بر تخصیص دلالت کند و خطاب
بر اطلاق خدا را گویند از آنکه افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود پس بپرستید او را که مقدر است باندازه حکمت مفسران گفته اند
لعل و عسی از خدای واجب بود از بهر آنکه از کریم نسزد که غیری را در طمع اندازد و او را از آن محروم گرداند و محققان گفته اند
که بر نهاد خود است و در و معنی ترجی است اما راجع با ما نه با خدای عز و جل یعنی خدا را بپرستید بامید تقوی و نجات
الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
آن خدای که بگسترانید برای شما زمین را ... بساطی گسترده ... کرداننده آسمان را سقفی بر افراشته و فرو فرستاد از آسمان یا از ابر آبی با فایده یعنی باران
فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
پس بیرون آورد بسبب آن آب از انواع میوه ها و دانه ها روزی ساخته و پرداخته برای شما پس مگیرید مر خدا را همتایان و انبازان در بندگی او و حال آنکه شما
آن خدای را بپرستید که زمین را فراش شما کرد و نهید تا در روی آیید و بروید و تصرف میکنید برای معاش و در شب بر و قرار
میگیرید چنانکه بر بستر و آسمانها را از بهر شما بنا بلند کرد و از آسمان از بهر شما آبی فرو فرستاد که بآن آب از بهر شما از
درختان میوه بیرون آورد تا روزی شما بود پس خدای تعالی را شریک مگوئید و شما میدانید که این جمله که خدای بر شمرد هم
خدای آفریده است و جز خدای بدان قادر نیست و این بتان را که شما با خدای انباز گرفته اید این نتوانند پس ایشان را مپرستید
و خدا را بپرستید و گفته اند که مراد بسما ابر است خدای تعالی ابر را بیافرید تا بدریا فرو شود و آب در خود چیند و بر آید و در
هوا متراکم شود و باد بر و آید و آن را بیفشاند چنانکه گفت وَاَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا و گفته اند مراد بسما آسمانست
و آب باران از آسمان می آید خدای تعالی این ابر را غربالی آفریده است و حایل کرده در میان آسمان و زمین بر هوا تا چون
آب از آسمان فرو آید او تاب و اعتماد آن بستاند بمقداری مقدر بزمین آید که اگر نه چنین بود زمین ویران شود و این قول
بهتر است برای آنکه لفظ قرآن بر حقیقت می ماند راویان اخبار روایت کرده اند که چون خدای تعالی خواست تا آسمان و زمین
آفریند جوهری آفرید چندین صفت آسمان و هفت زمین آنگاه بنظر هیبت در و نگاه کرد از خدا آب گشت
... از آنکه فرمان داد تا از آن آب بخاری و دودی بر آمد از آن دود یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثُمَّ اسْتَوٰی اِلَی
السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ آنگه آن یک آسمان را بشکافت و هفت آسمان کرد آنگه فرمان داد آن آب را تا پاره زبد گشت
و کف بر آورد و بمقداری زمین یکی بیافرید آنگه فرمان داد تا جمله زمین را از زیر آن بدر آورد و بدین جهت مکه را ام القری
خوانند که اصل زمین اوست آنگه آن طبقه زمین را بشکافت و هفت طبق کرد و سطبری هر زمینی پانصد ساله راه و از زمینی
تا بزمینی پانصد ساله آنگه فرشته را بفرستاد از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها بگسترد و یکی بمشرق
و یکی بمغرب رسید قرار قدم نداشت خدای تعالی از بهشت گاوی فرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار دست پای آن
فرشته پای بر سنام گاو نهاد قدمش نیک قرار گرفت یاقوتی را از فردوس اعلی فرستاد و آن میان سنام و گوش
بنهاد و ... تا پای فرشته قرار گرفت و سرها و پایهای این گاو با قطار زمین بر آمده است تا بزیر عرش و بینی هر های او در دریا

در هر یکدم بزند و بازگیرد هر دو جزو بر پا از آن باشند قوایم گاو را جای قرار نبود سنگی بیافرید همفت برابر آسمان و زمین
و قوایم آن گاو بر و قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمان پسر خود را میگوید یا بنی انها ان تک مثقال
حبة من خردل فتکن فی صخرة آن سنگ را جای قرار نبود ماهی بیافرید و آن آنست که یاد قسم یاد
کردن و القلم و ما یسطرون و آن سنگ را بر پشت آن ماهی نهاد و جمله تن او خالیست و ماهی
بر آب و آب بر باد و باد در قدرت باری جلت قدرته اگر زمین مانند کشتی بر آب می جنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید
و بسیخ زمین کرد چنانکه گفت و الجبال اوتادا و کوهی عظیم بیافرید محیط بگرد همه عالم از زمرد سبز که آن را قاف گویند
و آن آنست که خدای تعالی قسم یاد کرد ق و القرآن المجید انس مالک روایت کرد که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید
فرشتگان از آن تعجب نمودند گفتند بار خدایا ازین سختر چیز آفریدهٔ گفت آهن که بر سنگ غالبست گفتند بار خدایا از آن سختر
هیچ آفریدهٔ گفت آتش که بر آهن غلبه کند گفتند بار خدایا از آتش عظیمتر چیزی آفریدهٔ گفت آب بر آتش غالبست گفتند بار
خدایا چه چیز بر آب غالبست گفت خاک گفتند هیچ چیز بر خاک غالب آفریدهٔ گفت باد که بر خاک غلبه کند گفتند از باد عظیمتر چیزی
هست گفت بنده که صدقه بدست راست دهد و از دست چپ پوشیده دارد و آن عظیمتر بود عبد الله عمر روایت میکند که رسول ﷺ
گفت خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دوم را زندان باد کرد و زمین سیم را خلق آفرید که روی ایشان
چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پایهای گاو و اعضای ایشان موی دارد چون طرفة العین در خدای عاصی نشوند
شب ما روز ایشانست و روز ما شب ایشان در زمین چهارم سنگ کبریتست که خدای تعالی از بهر اهل دوزخ نهاده
است چنانکه گفت وقودها الناس و الحجارة و در انجا رودهاست از کبریت که هرگاه اگر عظیمترین کوهی درو
افتد فرو برد زمین پنجم مسکن مارانست و کژدمان اهل دوزخ است هر یکی چند وادی هر یکی هجده هزار دندان و
هر دندان چند درخت خرما زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ که در جای ارواح ایشان و نام آن سجین
چنانکه گفت حق سبحانه و تعالی کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرده
او و انجا نهاده است از یک جانبش سموم و از جانب دیگر زمهریر عبد الله مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده
است امروز و دوزخ در زمین هفتم است چون فنا کند از انجا باز آفریند و بعد زمین را حدیث قارون بس است
فخسفنا به و بداره الارض خدای تعالی چون او را و مالها و سرایهای وی بزمین فرو برد تا روز قیامت و
و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم
من دون الله ان کنتم صادقین
او یاد کرد و تقریر فرمود خلقان را بر نبوت پیغمبرش میگوید ای محمد بگوی این منکران نبوت را که خدای میگوید اگر شما
شکیت دارید که این کلام منست یا کلام اوست یا کلام بعضی بشر شما در فصاحت و بلاغت بدرجهٔ اعلا رسیده اید اگر
کلام او یا کلام بعضی بشر بود و شما قادر باشید بر معارضهٔ آن بیارید سورتی مانند آن و بخوانید گواهان خود را یعنی از یشان
که بتوانند بر قولی استعانت میکنید اگر شما راست میگوئید درین دعوی که کرده اید که آنچه محمد میگوید از خویش میگوید که اگر از
خویش گوید شما مانند آن توانید کردن و گفتن و وجه استدلال آنست که خدای تعالی ایشان را گفت که اگر این سخن

محمد باشد شما مانند آن توانید گفتن معارضهٔ آن بیاورید چون از معارضهٔ آن عاجز شدند معلوم گشت که آن سخن خدای است
و معجزهٔ مصطفی و گواهیست بر رسالت و نبوت او و دلیل بر آنکه عاجز شدند آنست که ایشان دست با تیغ زدند
و جان و مال و زن و فرزند خود را در معرض غارت و تاراج نهادند اگر قادر بودندی بر معارضهٔ این اختیار کردندی تا قرآن
از چه وجه معجزست علما درین خلاف کرده اند بعضی گفته اند وجه اعجاز قرآن فرط فصاحتست دیگران گفته اند که اسلوب
مخصوصست بعضی دیگر گفته اند اخبار غیبست فاتوا بسورة امر تعجیزست و صیغهٔ او مشترک بود میان امر و اباحت و تهدید
و تحدی امر وقتی بود که آمر مرید مأمور به بود و ازینجا مرید نیست امر حقیقی اقیموا الصلوة اباحت و اذا حللتم فاصطادوا
تهدید اعملوا ما شئتم تحدی فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم مراد بشهدا گفته اند که بتان چنانکه
گفته اند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و گفته اند که جهودانند که مشرکان ایشان را بگواهی خواستند و ایشان
گواهی دادند برای مشرکان چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان قل هلم شهداءکم الذین یشهدون
ان الله حرم هذا فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی
وقودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین حق تعالی درین آیه تهدید کرد و
و هرگز نتوانید کرد یعنی اگر معارضه نتوانید آوردن بترسید از آن آتش که هیمهٔ او آدمیان باشند و سنگها یعنی
آتشی که سنگ را سوزد آدمی که سوختن چه محل است و مراد بآن آتش سنگ کبریتست از آن تخصیص کرد که
آتش زود تر در وی گیرد و دیر تر وی بنشیند ابن عباس و ابن مسعود چنانست که آتش را ساخته اند و بدست بنهاده اند از بهر عذاب
کافران و در خبرست که پیغمبر ﷺ گفت که این آتش که شما می بینید جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و در خبر دیگر گفت که
این آتش را بآب بفرمود شستن هفتاد بار گفتند یا رسول الله اگر در دوزخ همین آتش بودی کافی نبودی گفت
بلی و لیکن این عظیمترست بشصت و نه جزو هر جزوی مثل این آتش و در خبر دیگر گفت اهل دوزخ را بر آتش دنیا
خواب در رباید و اگر در مجلسی صد هزار مرد باشند و در میانه یکی از اهل دوزخ هم از تف آن دم آتش بسوزند و در خبرست
که داود و علی نبینا و علیه السلم بسیار گریستی مردمان گفتند کمتر گری گفت بگذارید تا گریم پیش از آن روز که بسود ندارد و پیش از آنکه استخوان ما در دوزخ سوخته شود و فرشتگان عذاب مسلط کردند و فرشتگان غلاظ شداد
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون مامور شوند منصور عمار گفت سالی بحج می شدم بکوفه
فرود آمدم شبی گرد بر گرد کوچها میگشتم از سرای آوازی شنیدم که یکی میگفت خدایا بعزت و جلال تو که بآن معصیت که
کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطیئتی عارض شد و شقاوتی یاری داد و پردهٔ فرو گذاشته
تو مغرور شدم خدایا مرا از عذاب خود برهان و اگر دستم از رسن رحمت تو بگسلد وای بر من منصور عمار گفت
خواستم امتحان کنم دهان را بر شکاف در نهادم و این آیه برخواندم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا وقودها الناس و الحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد تا باخر آیه آن شخص نعره بزد و ساعتی
اضطراب کرد آنگه ساکن شد در سرای خانه را نشان کردم دیگر روز باز آمدم جنازه دیدم بر در سرای نهاده و عجوزه

دیدم که در سرای میشد وی آمد گفتم ای پیرزن این مرد کیست که فرمان یافته است گفت جوانی خداترس بود از فرزندان رسول الله
دوش در مناجات بود مردی اینجا بگذشت آیتی از قرآن بخواند او بیفتاد و ساقی اضطراب کرد و بجوار رحمت خدای پیوست من
گفتم طوبی لهم چنین باشند اولیای خدای عم منصور گوید در مسجدی شدم جوانی را دیدم نماز میکرد با خضوع و خشوع گرم
گفتم ازین مرد بوی آشنایان می آید چون سلام بداد فرا شدم گفتم هیچ دانی که خدای را وادیست در دوزخ نام او لظی
نَزَّاعَةً لِلشَّوَى مرد این بشنید نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفت زیادت کن گفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ تا آخر آیه آن جوان نعره بزد
و جان بحق تسلیم کرد من جامه از سینه او برگرفتم بر سینه او نوشته دیدم بخطی روشن فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ بکار او قیام کردم تا او را دفن کردند شبانه او را در خواب دیدم که می آمد تاجی بر سر نهاده
و حله پوشیده گفتم مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدا بجوار رسانید و بیکی بیشتر گفتم چرا گفت
لانهم قُتِلُوا بِسُيُوفِ الْكُفَّارِ وَقُتِلْتُ بِسَيْفِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ ایشان بشمشیر کفار کشته شده اند و من بشمشیر ملک جبار
شهادة من از شهادة ایشان بهتر بود نظم عاشق بسر جاه غم دوست فرو دست ، غازی بغزای دشمن اندر تک و پوست ،
چون کشته شوند آن چو این کی باشد ، کان کشته دشمن است و این کشته دوست ، وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّا
لِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط
چون خدای تعالی و جل وصف عذاب دوزخ
و مطیعان آورد تا از هر دو طریق ترغیب و ترهیب دعوت کرده باشد تا مکلفان را داعیه قوی تر باشد بفعل طاعات
و اجتناب مقبحات گفت مژده ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند و با ایمان عمل صالح کرده که ایشان راست بهشتها که در زیر
درختان آن جویهای آب روان بر روی زمین میرود و بشارة چیزی بود که اثر آن بر بشره ظاهر شود و از مساوات یا از حسرت چرا از
عذاب ایشان بشارة خوانند وَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اکنون مراد بعمل صالح و عمل که صالح باشد بعضی از صحابه گفته اند که مراد
بعمل صالح عمل با اخلاص است از آنکه عمل بریا صالح نباشد بیان فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ای خالصا از امیر المؤمنین علی ع
روایتست که او گفت نماز پنجگانه است بیان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ معاذ جبل
گفت عمل صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود علم و نیت و صبر و اخلاص گفته اند که مراد به تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
آنست که بمراد و دوام بهشتیان رود چنانکه از فرعون روایت و حکایت کرد که هَٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي
یعنی بامر در اخبار می آید که جویهای بهشت بر روی زمین میرود چنانکه متفرق نمیشود بی حایلی و چهار جوی آب و شیر و انگبین
بیکجا میرود که آمیخته نمیشود گفتند که صادق ع این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت عقل این حدیث نپذیرد که چهار مایع بیکجا
و مختلط نشود گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای تعالی در یک پوست خایه مرغ دو مایع جمع کرده برنگ و طبع و طعم مختلف و هر دو باهم
مختلط نمی شود مرد مبهوت گشت و جواب ندانست انس مالک گفت همانا شما گمان می برید که جویهای بهشت در احادید زمین باشد و بر
روی زمین میرود و از یکجانبش مروارید و از یکجانبش یاقوت و گل و مشک اذفر بود كُلَّمَا رُزِقُوا
مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ

وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ط هرگاه که ایشان را از آن روزی دهند از میوه گویند اینست که پیش ازین
روزی ما کرده بوده و آنرا بدیشان میدهند متشابه بیکدیگر در لون و طعم و منظر و ابن عباس و مجاهد گفتند که اهل بهشت
گویند که این از آن میوه هاست که ما را در دنیا داده بود و نه یعنی مانند آنست و وجه این تاویل آنست که چون کسی طعامی خورد
و او را خوش آید در آرزوی آن باشد که مثل آن طعامی باز یابد خدای تعالی خبر باز داد که این میوه ها مانند آن میوه
بود که دل شما بآن متعلق است شده باشد مسروق روایت کرد که درختان بهشت ساق ساده ندارد نه اول و آخر او منظوم و
منضود همه میوه چون یکی از وی بگیرند خدای تعالی مانند آن باز آفریند مجاهد روایت کند که زمین بهشت از سیم باشد
و خاکش مشک و اصل درختانش از زر بود شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت بود اگر ایستاده بود دست بمیوه رسد
و اگر نشسته بود همچنان و اگر خفته بود شاخ سر فرود آرد تا میوه باز کند و ذلک قوله تعالی وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا
تَذْلِيلًا پیغمبر ع گفت در بهشت مرغان باشند بر هر یکی هفتاد هزار لون بر صحنی در پیش وی نهند آن مرغ بیاید و بر صحن
افتد و پر بیفشاند از هر پری لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرم تر و از انگبین شیرین تر یکی
با دیگری نماند وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشانرا در بهشت
زنانی باشند پاکیزه کرده شده
از ریبت و تهمت و بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و از جمله مکاره و ایشان یعنی اهل بهشت در آنجا مخلد و
مؤبد باشند که دوام و بقای ایشان را انقطاع نباشد سعید بن عامر روایت کند که پیغمبر ع گفت اگر زنی از زنان اهل بهشت
یکبار سر بدنیا فرو کند همه زمین پر از بوی مشک شود و نور آفتاب و ماه بپوشاند ابن عباس گفت که اگر یکی از حور العین
آب دهان خود را در هفت دریا انداز د آب دریا همه خوش گردد چون جفت خود را ببیند گوید انت لی و انا لك
لو ترى حسناي مثلك تو مرای و من ترا ایم چشم من مانند تو هرگز ندیده خلاف نیست در آنکه در بهشت وطی باشد در فرزند
خلاف کرده اند در خبری آورده اند که فِي الْجَنَّةِ جِمَاعٌ مَا شِئْتَ وَلَا وَلَدَ در بهشت وطی باشد چندانکه خواهی
و فرزند نباشد ابو سعید خدری گوید که رسول ع فرمود که مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند باشد حمل و وضع و رضاع بیکساعت باشد
حق تعالی درین آیه انواع منافع و لذات جمع کرد ذکر جویها و بوستانها کرده تا لذت منظر و نزهت چشم باشد كُلَّمَا
رُزِقُوا مِنْهَا گفت تا ذکر مطاعم و لذات آن باشد أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ گفت تا ذکر تمتع و قضاء شهوت و هم
فِيهَا خَالِدُونَ گفت تا خوف انقطاع مکدر و منغص نگردد إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ
مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی مثل زد بچیزهای
اندک چون عنکبوت و ذباب جهودان از آن بخندیدند و گفتند خدای تعالی باین مثل زدن چه خواهد بچیزهای خسیس
این بکلام خدای تعالی نماند خدای تعالی باین آیه رد کرد بر ایشان ابن عباس و ابن مسعود گفتند که خدای تعالی مثل زد منا
منافقان را بدو چیز از مستوقد و صیب منافقان گفتند خدای تعالی چگونه مثل زند بچیزی و او از آن بزرگوارتر است که مثل زند
خدای تعالی این آیه فرستاد که بگو ای محمد خدای تعالی شرم ندارد از آنکه مثل زند بحقرات پشه یا بیش از آن و معنی از آن بمکسی و حقیقت
حیا امتناع باشد از فعلی برای خوف و ضع قدر یا ملامت غیری مراو را و این بر خدای تعالی روا نیست پس معنی لا يستحيي لا يمتنع بود

مثل
بعوضه پشه و خرد و برای نام کرد
آورده اند که ابو دیان در قرآن ذکر
مکس و عنکبوت شنوده استهزا کردند
گفتند این سخنها بسخن خدا چه ماند حق سبحانه
و تعالی این آیه فرستاد که خدای بر مثل زدن
از مثل شرم ندارد

یعنی امتناع نکند و باز نایستد گفته اند که نترسد و نترسد یعنی حیا آمده است و تخشی الناس والله احق ان تخشیه از
مردم شرم میداری و خدای تعالی اولیتر است که ازو شرم داری و امیکوید که با ما چنین خواهد چنانکه بوی گوید نعوذ بالله
ما لزبنا له فانتقمه و هو من احسن الناس ما فرنا فقد ما یعنی ما چنین قرینه الی قد مرد معنی آیه آن بود
که خدای تعالی امتناع نکند که مثل زند از میان بعوضه و صغر و حقارت یا با آنچه بالای آن بود فاما الذین امنوا
فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا
بس یقین میدانند
فیقولون ماذا اراد الله
بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
و صدقست و از نزدیک حدیث و اما چون کافران این مثل بشنوند بر سبیل انکار گویند که این چه مثلست و خدای تعالی
بدین چه حاجت و درین چه فایده گفت تا اضلال کند بآن بسیاری کس را و هدایت کند بآن بسیار کس را اضلال بمعنی
هلاک آید ائذا ضللنا فی الارض و آنرا که ادا کند بهلاک و عذاب تا طریق آن باشد بر توضیح سخ ضلال خوانند
و ضلال بمعنی عذاب بود که ان المجرمین فی ضلال و سعر و اضلال ازین قسمت بمعنی عقوبت باشد و یضل الله
الظالمین ای ... بود تخوفوا له فمن یضل الله اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادة
الطاف که در حق مؤمنان کند و در حق کافران راست نیاید لمقامهم علی کفرهم و من یرد ان یضله یجعل صدره
ضیقا حرجا بمعنی اذهاب بود از راه بهشت چنانکه هدایت براه بهشت و بمعنی ترک و تخلیه بود و هر دو آن ضلال حاصل
شود و هرچه بمعنی ضلال بود در و خلق یا منع او از ایمان یا دعوت او باضلال بر خدای روا نبود از برای آنکه این قبیح بود
و خدای تعالی از فعل قبیح منزه است پس این وجوه بار باشد مضاف بود چنانکه گفت اضلهم الشیطان
و اضل فرعون قومه فاضلهم السامری و معنی ضلال و هدی درین آیه بیشتر علما بر آنند که مراد هدی
آنست که مؤمنان قبول کردند و معترف شدند و کافران منکر شدند و آنرا جحود کردند آنرا اعمی خوانند و این اضلال
و اضافه آن بجحود کردند بران طریق که بیان کردیم که اضافه ایمان و کفر با سوره کرد چون نزول سوره مؤمنان در
ایمان بیفزودند و کافران در کفر و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل
و یفسدون فی الارض اولئک
هم الخاسرون
بهشت و عذاب و عقوبت نکنند الا کسی را
آمده اند و عهد و پیمانی که با خدای بسته اند و آنرا استوار و محکم کرده آنرا می شکنند و آنچه خدای فرموده است
که بآن پیوندند از صله رحم و غیر آن آنرا میبرند و در زمین ظلم و فساد میکنند ایشانند که زیانکاران بحقیقت اند
بعضی مفسران گفته اند که مراد بفاسقان جهود انند که خدای تعالی در توراة عهد از ایشان بسته که حدیث رسول خدا

بکنند خلاف کردند توراة را و عهد بشکستند و سعدی گفته اند که مراد باین منافقانند که دست بیعت و عهد برسول داده
و آنچه بزبان و دست بسته بودند بدل بشکستند و سعد بن ابی وقاص گفت که مراد باین خوارج اند پس از آنکه در دین و عهد
آمده خلاف کردند و پیغمبر ایشان را ناکثان خواندند و امیرالمؤمنین علیه السلام را از آن خبر داد و گفت ستقاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین و چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام با ناکثان بصره قتال کرد و با قاسطان
در صفین و با مارقین بنهروان و گفته اند مراد اولیف و نفاق است از بهر آنکه منافق باظهار ایمان و موافقت در اسلام
شکایت بیشتر تواند کرد و گفته اند که مراد بخسار هلاکست عبدالله عباس گفت که هر خسار که در حق مؤمنان است مراد
حطام دنیا باشد کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم
ثم الیه ترجعون این آیه وارد است در مورد تعجب یعنی چگونه کفر می آرند
این کافران بخدای تعالی ... و الهیت او میکنند یا بظاهر آیات و بینات و براهین
و معجزات و این آیه روی ظاهرات بر مذهب مجبره که بر حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند و قدرت موجبه کفر و ایمان
باز ستاند و منع کند از آنکه بلفظ تعجب گوید کیف تکفرون چگونه کافر میشوید کس نیست تا گوید چگونه این همه باشند
ضعیف که وی مهر بر دل و چشم و گوش او نهادی و اگر گفتی بی چشم ببین و بی گوش بشنو و بی دل بدان و بی آلت بکن
چون نتواند روا ازو تعجب نمود که چگونه نکرد با این همه موانع از تعجب است میگوید ای میگوید ای محمد بگوی ایشانرا که کافر
میشوید بخدای و حال آنست که شما مرده بودید یعنی نطفه بودید در اصلاب آبا و ارحام امهات شما را زنده کرد و هیئت آنکه
جلوه در شما آورد پس بمیراند شما را در دنیا پس زنده کرداند شما را در گور پس باز شما در روید در قیامت برای جزا و این
قول عبدالله عباس است ابو صالح میگوید و کنتم امواتا فی القبر شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور
برای سوال پس بمیراند در گور برای سوال پس بمیراند در گور شما را پس زنده کرد شما را در قیامت درین قول خطاب
باز ندگان باشد و مراد بدران مرده ایشان بود چنانکه با یهودان عهد رسول گفت و اذ قلتم یا موسی
لن نؤمن لک و مراد پدران ایشانست و گفته اند که احیا و امات اول مجاز است مراد آنست که شما خامل
الذکر بودید من شما را رفیع کردم و مجهول بودید شما را معروف کردانیدم و احیا و امات دوم حقیقت است یعنی
امات دنیا بعادت و احیاء قیامت و این وجهی ملیح است اما کلام تا بر حقیقت حمل نتوان کرد بر مجاز حمل نباید
کرد و مورد آیه تذکیر است بنعمت خدای تعالی و نهی بندگان از کفر بر وجه تعنیف و تهدید و وعید بذکر مرگ و سوال گور
و بعث و نشور ثم الیه ترجعون بر سبیل وعید است یعنی مرجع تو با منست از من فوت نخواهی شدن و حقیقت
این آنست که مرجع تو با جایی است که در آنجا همه حکم مرا باشد و هیچکس را حکم نباشد در سوال گور خلاف کرده اند بعضی
گفته اند در آن گور کار خواهد بود و دیگران گفته اند آن ساعت بود که مرده را در گور نهند و گور بروی راست کنند تا در خبر است
که او آواز نعلین مردمان که از سر گور باز گردند می شنود و در خبر است که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها وفات
رسید رسول صلعم بنفس خود بکار او قیام نمود و ردای خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر نهند در گور او بخفت
چون گور بر او راست کردند بر سر گور او بنشست چون کسی که گوش با کلام کسی کند آنگه گفت ابنک ابنک

سه بار چون باز گشت گفتند یا رسول الله با هیچ کس این نکردی گفت بلی او را بر من حق تربیت مادریست ردای خود
کفن او کردم برای کرامت و در گور بخفتم تا او را از هوام مغفرت نجات گفتند یا رسول الله چه معنی داشت که در نوبت گفتی
که اینک گفت چون گور بر وی راست کردم فرشتگان سوال آمدند و او را از خدای پرسیدند جواب صواب داد از
پیغمبرش پرسیدند جواب داد از امامش پرسیدند فرو ماند من تلقینش کردم که پسرت سه بار در جزاست که چون مرده
در گور نهند دو فرشته آیند خدای تعالی او را زنده گرداند تا بصدر و سینه و حیوة باو دهد و حواس او درست گرداند از خدا
و پیغمبر و امامش سوال کنند اگر جواب بصواب دهد گویند نم کنومة العروس کما ینام العروس چنانکه عروس در خوابگاه بخسبد
فرشته در گور او آید و پر بزند و گور بر وی فراخ گرداند چنانکه چشم بیدار او بیفتد و دری از درهای بهشت در گور او گشایند
تا نسیم بهشت بر وی میزند و اگر جواب بصواب نداد فرشته مقمعی از آتش بر سر او زند همه گور او پر از آتش شود و دری
از درهای دوزخ بر وی بگشایند اینست معنی قول رسول ع که القبر روضة من ریاض الجنان او حفرة من حفر النیران

آن خداوندیست که بقدرت بی علت

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

میگوید او آن خدایست که هر چه در زمین
آفریده برای شما آفرید چه او بی نیازست و اوست بهمه چیزها یک دانا یعنی دانای هر چیزی که بهر اصناف و برای چه آفرید
و مستغنی حاجت بر و روانیست منافع و مضار با و راه نیابد پس قصد آفریدن آسمان و زمین کرد و آسمانها هفت
آفرید و آن خدایست که بهمه چیزی داناست استوی بمعنی انتصاب بود چون استوی جالسا و بمعنی اعتدال بود و استوی
الامر ای تعادل و بمعنی تمام اسباب بود و لما بلغ اشده واستوی و بمعنی قصد و اقبال بود و درین آیه
این معنی وارد و نه بینی که بالی التعدیه کرده است و استوی یا بود داست استوی علی العرش و نیز دیگر حسن بصری میگوید
آن بود که استوی امره الی السماء فسواهن گفت جمعست برای آنکه آسمان جنس است و گفته اند که سما جمع سماوة
گویند آسمان آفریده تا چگونه گفت ثم استوی الی السماء گفته اند مراد باین آنست که قصد آفریدن آسمان کرد و گفته اند که
مراد بسما آن دخانست که از او آسمان آفرید درین آیه گفت اول زمین آفریدم در آیه دیگر گفت والارض بعد ذلک دحیها
ازین جواب آنست که خدای تعالی زمین را بیافرید و دحو نکرد تا آنگه آسمان را بیافرید و آنگه زمین بگسترد و گفته اند که بعد اینجا
بمعنی مع است یعنی والارض مع ذلک دحیها اما کیفیت آفرینش آسمان روایت کرده اند از مقاتل و ضحاک که ایشان
گفتند که خدای تعالی آسمان دنیا را از دود آفرید و از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راهست در و فرشتگانی آفریده است
از نور و آتش و آب و مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد موکلست بر ابر و باران تسبیح او اینست که سبحان ذی
الملک والملکوت نام این آسمان رفیع است بر لون آهن افروخته است آسمان دوم برنگ مس آفریده است در وی
فرشتگانند عدد ایشان جز خدای کسی نداند تسبیح ایشان اینست سبحان ذی العزة والجبروت و نام این آسمان
قیدوم است در و فرشته ایست نام او حبیب یک نیمه او برف و نیمه دیگر از آتش نه آتش برف را میگدازد و نه برف آتش
را میکشد و دعای او اینست یا مؤلفا بین الثلج والنار الف بین عبادک المؤمنین آسمان سیم برنگ برنج
آفریده است نام او ماعونست در و فرشتگانی اند با پرهای بسیار و رویهای مختلف صفها زده و آواز تسبیح و تهلیل

برداشته اند سبحان الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم آفریده است نام او ارملونست در و فرشتگانی اند
دو چند فرشتگان آسمان سیم همه در قیام و رکوع و سجود باشند هیچ فرشته آنرا که در برابر آن بود نشناسد از آنکه بعبادت
خدای تعالی مشغول بود و تسبیح ایشان اینست سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله آسمان پنجم برنگ زر آفریده اند
در و فرشتگانی اند که از آن وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود که سر از رکوع و سجود بر نداشته
تا روز قیامت بزبان عجز و قصور گویند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بار خدایا نپرستیدیم سزای پرستیدن تو
آسمان ششم برنگ یاقوت سرخ آفرید نامش غار وسلاست و آن جای کروبیان لشکر مهترین خداوند در ای هفتاد هزار
فرشته اند هر فرشته را هفتاد هزار فرشته زیر دستند و آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بمصالح بندگان و کارهای
دنیا فرستد آسمان هفتم از در سفید است نام او رفیع در ای خدای تعالی را هفتصد هزار فرشته است هر یکی از ایشان را چندان
زیر دستانست از فرشتگان که عدد قطرهای باران و ریگ بیابان و برگ درختان و از آسمان هفتم تا جای که آنرا امر گویند
پانصد ساله راهست در ای رؤساء الملائکه باشند باعظم خلق و حملة العرش ایشانند عبادت ایشان نظرست در عرش یکساعت
نظر از عرش بر ندارند آواز تسبیح و تهلیل برداشته باشند اگر یکی از ایشان پر باز کند همه دنیا بپوشاند و بالا از آن ابر است
کثافت آن چند آنست که کثافت هفت آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست در علیین و عدد و نهایت آن جز خدای نداند

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ و یاد کن ای محمد ع چون خدا

تو فرشتگان را گفت که در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگانی بود که در
زمین بودند ابن عباس گفت برای آنکه از پس قومی بود که در زمین بودند ایشان را تاراجان گفتند ابن مسعود گفت برای آنکه
خلیفه خواندند که او خلیفه خدای بود در حکم کردن میان مردمان و اقامت اعلام کردن روزی عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب
از سلمان و طلحه و زبیر و کعب اخبار در مسجد حلال پرسید که فرق چیست میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم
سلمان گفت من دانم خلیفه آن باشد که یعدل فی الرعیة ویقسم بالسویة ویشفق علیهم شفقة الرجل
علی اهله ویقضی بکتاب الله خلیفه آن باشد که در میان رعیت عدل کند و قسمت بسویت کند و بر رعایا چنان
مشفق بود که مرد با اهل خود و حکم بکتاب خدای کند کعب الاحبار گفت نیکو گفتی من ندانستم که کسی باشد در میان ما
که این داند جز من ولکن سلمان ملئ حکما وعلما و لیکن سلمان را پر از علم گردانیده اند عمر ملعون گفت سلمان
را که من خلیفه ام یا پادشاه سلمان گفت اگر در رعیت یکدرم زر یا سیم کم یا بیش نه از جای خود بستده باشی و در جای
خود صرف کرده باشی خلیفه نه پادشاهی عمر علیه اللعنة بگریست

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

فرشتگان گفتند بار خدایا در زمین بجوامی آفرید کسی را که در زمین فساد کند و خون بناحق ریزد و ما تقدیس و تسبیح و تنزیه
تو کنیم و آنچه نه بتو لایق نباشد و هر چه نا سزاست از صفات نقص از تو دور میداریم و ترا بعظمت و بزرگی یاد میکنیم
خدای تعالی جواب ایشان داد گفت من دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور اتجعل فیها آیا می آفرینی و میکنی

بیستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها که

وگفته اند این استفهام بر وجه تعجب است وگفته اند که ایشان نه دانسته اند بر وجه مسئلت است وگفته اند این بظن وامارة گفتند از انکه پیش از آدم در زمین جماعتی بودند که ایشان را جان خوانند چنانکه خدای تعالی گفت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ایشان در زمین فساد کردند و خون بناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان را فرستاد که ایشان را از زمین براندند وهلاک کردند از پیش گفتند و این قول ربیع وانس است عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند که فرشتگان این از علم گفتند وسبب آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد که در زمین خلیفه خواهم کرد که فرزندان او در زمین فساد کنند و ناحق خون ریزند ایشان بر سبیل تعجب گفتند که تو قومی چنین را پادشاهی زمین خواهی فرستاد و ما تسبیحان درگاه تو و مقدسان حضرت تو ایم خدای تعالی گفت من آن دانم که شما ندانید یعنی از نفاق ابلیس از انکه ابلیس در میان ایشان بود که این سخن گفتند قتاده گفت من آن دانم که شما ندانید از انکه شما را ظن آن است که شما از و عالمتر و گرامیتر باشید بنزدیک خدای تعالی و این آیه دلیلست بر انکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد از انکه آدم را گفت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و داود را گفت إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً باز پس را گفت لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ هر جا ذکر خلافت کرد بخود حواله کرد تا کسی را در آن خوض نباشد وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بیاموخت آدم را جمله اسما یعنی نامها عرض کرد او را بر فرشتگان و گفت دعوی کردید که ما از تو بهتر و گرامیتر باشیم بنزدیک خدای تعالی فضل و کرامت علم راست خبر دهید مرا بنام این جماعت تا چیست اگر آنچه دعوی کرده اید راست میگویید تعلیم خدای آدم را بعضی گفته اند لابد باید تا مواضعه متقدم باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم علیه السلام را نامها بر آن لغت و آن اصطلاح آن بود که پیش از آدم بودند از جان و مراد بی دلیل نتوانست و دلیل خطاب باشد و خطاب انگه دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم بوده باشد بر آن پس چون خدای تعالی آدم را بیافرید وعقلش تمام کرد علم بآن مواضع در وی آفرید تا چون خبر داد آدم علما از آن فایده گرفت و علمش حاصل شد بآن لغت پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا این را بر آن استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که این را بتازی فلان نام است و بپارسی فلان پس علم تا حصل مواضع بر یک لغت ضروری بود و بدیگر لغتها استدلال و این قول ابی هاشم است و جماعتی محققان ابو القسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدم علیه السلام را باین نامها و یاد گرفت آن از ابتدا بی نزدیک از فهمی و حفظی که خدای تعالی او را داده پس باقی اسما برین قیاس کرد تا هرچه مشاکل آن مسمی بود اسمی می نهاد آنرا که لایق او بود و معنی این قول راجعست با خلق بعلم ضروری قول دیگر آنست که خدای تعالی آدم علما را خبر داد بنامها چیزها بر آنچه دانست که اصلاح خواهند کرد و اهل هر لغتی ربیع و انس گفتند که آن نامهای فرشتگان است ابن عباس گفت که نام جمله چیزها بود حتی القصعة والقصيعة تا نام کاسه خورد و کاسه بزرگ و بیشتر مفسران بر آنند که بلغت تازی بود و دیگران گفتند بهمه لغتها بود قتاده گفت خدا نامها کرد بیک روایت ابن عباس گفت مسمیات کرد این خدا چگونه بود و بیشتر مفسران بر آنند که چارپا و مرغ و چیزها گفت بگویید که نام این چیزها چیست در اخبار آمده که چون خدای تعالی خواست که تا فضل آدم بر فرشتگان نماید بفرمود تا منبری در آسمان هفتم بنهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر منبر

بر سبیل امتحان گفت فرشتگان را انبئونی باسماء سالها در از است تا شما این چیزها می بینید مرا خبر دهید بنام این چیزها اگر دانید ایشان بعجز و قصور اقرار دادند قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ از تسبیح و تهلیل توی آن خدای که عالمی و دانایی ترا رسد هرچه کویی و کنی از سر علم و حکمت باشد قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

خدای تعالی فرشتگان را گفت چون بلند اید از آدم بپرسید تا شما را خبر دهد ایشان در خواستند
خدای تعالی گفت ای آدم خبر ده ایشان را بنامهای آدم علما خبر داد ایشان را بنامهای ایشان و بنام چیزهای دیگر خدای تعالی گفت نه من شما را گفتم که من دانم غیب آسمان و زمین و دانم آنچه شما ظاهر میکردانید و آنچه باز پوشید انکه خدای گفت استحقاق آدم بخلافت معلوم شد شما را گفتند آری بارخدایا گفت مر سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که در میان ایشان بود سجده نکرد خدای تعالی او را گفت چرا او را سجده نکردی گفت از بهر انکه من از او بهترم گفت چرا گفت از بهر انکه تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خدای تعالی او را براند و برو لعنت کرد و از صف فرشتگان دور کرد و در آسمان نگذاشت انگه فرشتگان را فرمود که منبر آدم برگرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان بدید بمقدار صد سال انگه اسبی از مشک اذفر بیافرید و او را بر داد از در و مرجان و فرمود آدم را تا بر آنجا نشست در آسمانها میگردید و بر افواج فرشتگان سلام میکرد و میگفت السلام علیکم و رحمة الله یا ملائکة الله خدای تعالی آدم را گفت و گفت من این را تحیت تو و فرزندان تو کردم تا قیامت و فرشتگان در جواب آدم میگفتند وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته یا خلیفة الله رسول ص گفت السلام تحية لملتنا وأمان لذمتنا أعلم غيب السماوات والأرض اگر چه هیچ چیز از خدای تعالی غایب نیست از انکه مراد آنست که از آنچه غایب است از آنانکه حضور و غیبت در حق ایشان متصور بود از اجسام چون ما و فرشتگان و انگه آنرا بر اطلاق غیب خوانند و اگر چه در حق او غیب نیست وما كنتم تكتمون عبد الله عباس گفت چون کالبد آدم علیه السلام از میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس علیه اللعنة با جماعتی از فرشتگان برو گذر کردند و گفت خداوند تبارک و تعالی خلقی خواهد آفرید اگر او را بر ما فضل نهد و گوید که فرمان او برید شما چگونه کنید گفتند ما او را فرمان بریم و او در دل گرفت که طاعة نکند آدم را با خود گفت که مرا اگر برو مسلط کنند در عصیان آرم خدای تعالی گفت آنچه شما اظهار طاعت و انقیاد کنید من میدانم و آنچه در دل ابلیس است از شقاق و نفاق هم میدانم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ

مِنَ الْكَافِرِينَ خدای تعالی بر فضل آدم کرد و ایشان اقرار کردند و انقیاد کردند فرشتگان را فرمود که سجده کنید
آدم علیه السلام سجده کردند الا ابلیس که او اباکرد و سجده نکرد و بود ابلیس از جمله کافران سجده کردن از علامات مؤمنانست
چنانکه در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده است که عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَوٰةُ الْاِحْدَیٰ وَالْخَمْسِینَ
وَزِیَارَةُ الْاَرْبَعِینَ وَالتَّخَتُّمُ فِی الْیَمِینِ وَتَعْفِیرُ الْجَبِینِ وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ گفت علامات مؤمن
پنج چیز است اول پنجاه و یک رکعت نماز بگذارد در شبانه روزی از فریضه و سنت و زیارت اربعین کند یعنی زیارت حسین بن علی
و برای آنکه زیارت اربعین خوانند که جابر بن عبدالله انصاری صاحب رسول خدای بعد از چهل روز از دفن او زیارت کرد
و پیش از و کس نیارست زیارت کردن و انگشتری بدست راست داشتن و پیشانی بر خاک مالیدن در سجده شکر و آواز برداشتن
بر بسم الله الرحمن الرحیم آنجا که آواز باید برداشت گفته اند که سجده خدای را بود آدم قبله ایشان بود و گفته اند که آدم علیه السلام
بود و خدای را سجده کرد ایشان را متابعت آدم فرمود در سجده کردن و گفته اند که سجده تعظیم و اجلال را بود مر آدم علیه السلام و ظاهر
قرآن اقتضای این میکند از آنکه گفت اسجدوا لآدم گفته اند که ابلیس فرشته بود و پیش از معصیت نام او عزازیل چون
معصیت کرد خدای تعالی او را از صف فرشتگان براند و نامش بگردانید و ابلیس کرد این یک روایتست از عبدالله عباس
و گفته اند فرشته نبود و جانش کان من الجن و دیگر فرشتگان از نور اند و او از آتش فرشتگان طعام و شراب نخورند و میان
ایشان مناکحه نبود بخلاف ابلیس او را ابوالجن گویند چنانکه آدم را ابوالبشر گویند چون چنین بود مامور نبود بسجده
و از آنکه امر فرشتگان راست جواب آنست که اجماع امت برآنکه او مامور بود بسجده و دیگر بظاهر قرآن الا تسجد اذ
امرتک خلاف در آنست که بیک امر باید و امر ظاهر آنست که بیک امر بوجهی که دانست که او داخلست در خطاب امر سجده
کسانی که گویند که ابلیس باین فعل کافر شد کان را بمعنی صار تفسیر کنند و مذهب درست آنست که او خود کافر بود و منافق و آن
عبادت که میکرد و فرشتگان گمان میبردند خدای تعالی بامتحان سجده کشف سر او کرد تا فرشتگان را معلوم شد که او منافق بوده
است روایتست از پیغمبر علیه السلام که گفت هر که یکی سوره خواند که در آن سجده است بخواند و سجده کند ابلیس با کناره شود و گریستن گیرد و گوید که
ای وای بر من که سجده نکردم فرزند آدم سوره بر خواند و سجده کرد مستحق بهشت شد و من سجده نکردم مستحق دوزخ شدم ابو
العالیه روایت کند که نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر کناره بنشست نوح علیه السلام گفت ای ابلیس خود را و مردمان را
هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مرا توبه نباشد گفت یا رب ابلیس اگر توبه کند توبه او قبول کنی گفت
قبول کنم اگر گور آدم سجده کند نوح با ابلیس بگفت ابلیس گفت من آدم را سجده نکردم و او زنده بود گور او را سجده
خواهم کرد و او مرده است وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا
مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
و گفتیم ما آدم را که
ای آدم ساکن شو تو و زن تو در بهشت که ما بهشت را مسکن تو کردیم و بخورید از میوهای بهشت بسیار از هر جا
میخواهید و زنهار که این درخت را که دیدید و نزدیک آن نشوید و از او نخورید و اگر نزدیک آن درخت شوید و از او بخورید
شما از ظالمان باشید یعنی آنکسانی که حظ او را از ثواب ناقص کردانید و باشند گفته اند که حوا را از بقیه طینت آدم

آفرید

آفرید و درست آنست که در خبر آمده که چون آدم علیه السلام در بهشت بنشست تنها بود مستوحش میشد خدای تعالی خواب را
بر آدم افکند آدم بخفت فرمود تا استخوانی از پهلوی چپ او گرفتند حوا را از آن استخوان بیافرید بصورت آدم با جمال تمام
حلهای بهشت در وی پوشانیدند و او را بانواع زینت بیاراستند و بر بالین آدم بنشست چون آدم از خواب درآمد خواست تا
دست بدو فراز کند فرشتگان گفتند مکن گفت نه خدای تعالی او را برای من آفریده گفتند آری ولیکن تا مهرش بدهی گفت
مهر او چه باشد گفتند آنکه سه بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستی گفت محمد کیست گفتند آخرین پیغمبران از فرزندان تو و اگر نه برای
او بودی ترا نیافریدندی فرشتگان خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند این کیست گفت امرأة گفتند
چه نامست گفت حوا گفتند حوا چرا خوانند گفت لانها خلقت من حی از آنکه او را از زنده آفریده گفتند چرا آفریده گفت
تا با یکدیگر مان سکون باشد در این بهشت تا کدام بود آن بهشت ابوالقسم بلخی گفت بوستانی بود که بهشت نبود درست
آنست که بهشت خلد بود و خلد باقی آنست که فانی نشود اما خدای تعالی چون فنا بیافرید فانی شود پس خدای تعالی حین آن
بیافرید گویند اگر بهشت خلد بودی انتقال روا نبودی نه چنین که از اخراج و انتقال نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام الساعة
در آنجا شود و وسعت این و آنست و این بهشت در آسمان هفتم است و آنست که رسول علیه السلام شب معراج در رفت دید و گفت
عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ حَتَّى هَمَمْتُ أَنْ أَقْطِفَ مِنْ ثِمَارِهَا وَعُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ حَتَّى اتَّقَيْتُ حَرَّهَا بِيَدَيَّ
بهشت بر من عرض کردند تا قصد کردم که میوه بهشت باز کنم و دوزخ بر من عرض کردند قصد کردم تا بدست از حرارت
آن بنشانم احتراز کردم و این نهی خدا آدم را بر سبیل تنزیه بود از آنکه بدلیل عقل معلوم شده است که پیغمبران
منهی عنه نکنند که اگر کنند منفر بود از قبول قول ایشان تا این درخت چه درخت بود عبدالله مسعود گفت درخت
انگور بود ابن جریج گفت انجیر بود بیشتر مفسران و اهل اخبار گفتند درخت گندم بود کلبی گفت درخت علم بود بخیر و شر و ظلم
بمعنی نقصان آمده است چنانکه گفت آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا ای لم تنقص فَأَزَلَّهُمَا
الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ
پس ابلیس ...
خورش های ایشان بلغزانید و ایشان را از آن زایل کردانید از بهشت و نعیم دور کردانید بمکر و حیله بیرون برد
ایشان را از آنچه ایشان در آن بود مراد از بهشت و نعیم آن پس گفتیم ایشان را که فرو آئید و از این مقام دور شوید که شما دشمن
یکدیگر باشید و در زمین قرار گیرید که شما را در زمین جای قرارست و برخورداری تا هنگام قیامت چون زنده باشید پشت
زمین جای شماست و چون بمیرید شکم زمین جای شما باشد فاخرجهما گفت اسناد با ابلیس کرد از آنکه بمکر
و تلبیس او بود بیرون آوردن آدم از بهشت نه بر سبیل عقوبت بلکه برای تغیر مصلحت بود و مصالح باوقات و اشخاص
مختلف میگردد و فوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی بود مقرون باستخفاف و اهانت ابلیس چگونه
بآدم رسید گفته اند که آدم بر در بهشت آمدی و ابلیس با او سخن گفتی و گفته اند که ابلیس از دور اشارت کرد با ایشان
و ایشان نوعی او نشناختندی دیگران گفتند ابلیس در دهان مار شد و مار پرها و پایها داشت ابلیس را با او دوستی بود

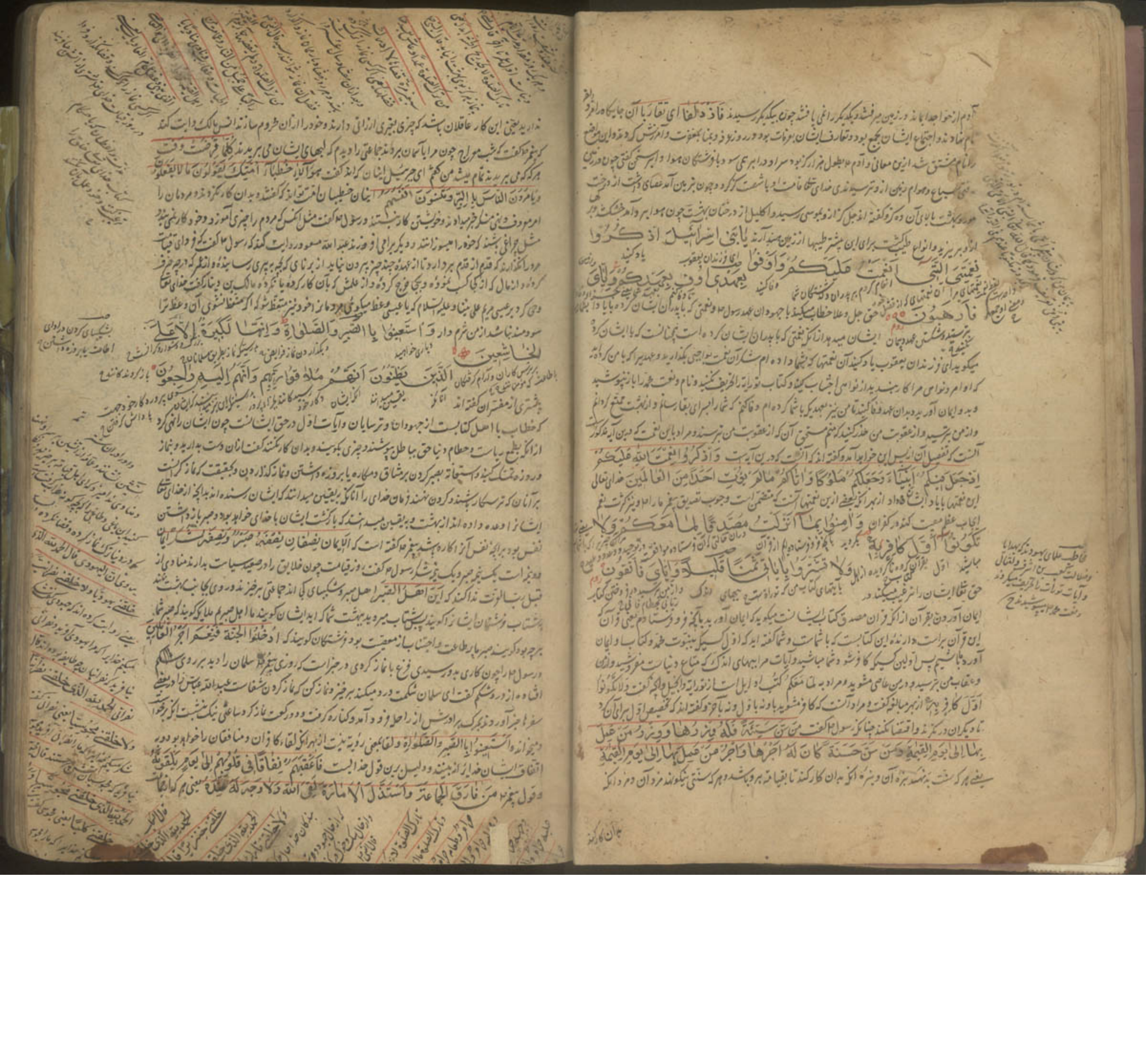
ازو درخواست کرد مرا آدم رسان ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد ابلیس بیامد و برابر ایشان بایستاد و گریه
آغاز کرد ایشان او را نشناختند گفتند چرا همی گریی گفت از آنکه شما را همی امید مردن و این نعمت بر شما بزوال خواهد آمدن گفتند
چرا گفت از برای آنکه از درخت خلد جاودانی نخوردید و اشارت کرد بآن درخت گفتند که ما از این نخوریم که ما را از این منع کرده اند
سوگند خورد که این درخت آنست و من شمار الناصحین مکلیم ایشان از آن درخت بخوردند بادی برآمد و تاج از سر ایشان ببرد
و حله از تن ایشان بکند ایشان برهنه بماندند مکشوف العورت آدم در بهشت برمید موی‌ش بر درخت پیچیده شد خدای تعالی گفت ای آدم
أفرارا منی از من میگریزی گفت لا بل حیاء منک بار خدایا از تو شرم میدارم گفت چرا خوردی از این درخت گفت بار خدا
یا ندانستم که کسی بنام تو دروغ سوگند خورد آنگه خدای تعالی ایشان را گفت بیرون شوید و بر مار خشم گرفت و پرها و پایهای او باز
ستد از آنجاست که شیطان و مار دشمن بنی آدم باشند و بنی آدم دشمن مار و شیطان و حین وقتی دراز باشد و مراد بحین این
آیت قیامتست مردی بنزدیک ابو بکر علیه الرضوان آمد در عهد او و گفت نذر کرده ام که حینی با اهل خود سخن نگویم مرا چند گاه
با او سخن نباید گفتن گفت تا قیامت گفت از کجا گفت از آنکه وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ آنگه بنزدیک عمر علیه الرضوان رفت و از وی پرسید
گفت چهل سال گفت از کجا میگویی گفت هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ که آدم چهل سال میان مکه و طائف
افکنده بود و بنزدیک عثمان علیه الرضوان آمد و گفت درین چه گویی گفت یکسال گفت از کجا گویی گفت از قول خدای تُؤْتِي أُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا بنزدیک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت تو چگویی گفت اگر بامداد سخن گفتن
نذر کردی شبانگاه سخن توانی گفت و اگر شبانگاه بود بامداد توانی گفت گفت از کجا گفتی گفت از قول خدای تعالی فَسُبْحَانَ
اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ آنمرد برخاست شادمان و میگفت اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
و بنزدیک بعضی مدت نذر شش ماه بود تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ
فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۞ پس فرا گرفت آدم [illegible]
پس خدای تعالی قبول کرد [illegible] پس آدم از آفریدگار و پروردگار خود و عالم کلماتی
فرا گرفت و خدا را بدان کلمات بخواند خدای عز و جل توبه او قبول کرد بدرستی که اوست خدای توبه پذیر تایبان و
بخشاینده و مهربان تا آن کلمات چه بود مفسران گویند کلمات این بود اللَّهُمَّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ
وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ اللَّهُمَّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ
رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ عبد الله عباس گفت کلمات آن بود که گفت
بار خدایا نه مرا تو آفریدی بدست قدرت خود گفت بلی گفت نه روح تو در من دمیدی گفت بلی گفت نه رحمت تو سبق
برده بر خشم تو گفت بلی گفت نه مرا تو در بهشت نشاندی گفت بلی گفت بار خدایا مرا چرا از آنجا بیرون کردی گفت
بشومی معصیت تو گفت اگر توبه کنم مرا بآنجا بری گفت بلی گفت یا رب توبه کردم و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده است
که چون آدم را خدای تعالی بیافرید و جان در او آفرید آدم باز نشست و را عطسه زد و آمد بالهام ربانی الحمد گفت
الحمد لله خدای تعالی او را گفت یرحمک الله ربک ولذلك خلقك خداوند بر تو رحمت کناد و ترا خود بهر رحمت
آفرید آدم بر ساق عرش نگریست اشباحی دید از نور بر صورت خود نام هر یک بر بالای سر او نوشته محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بار خدایا پیش از من بر صورت من خلق آفریدی گفت نه گفت اینها که اند گفت

کلمات
یعنی چند کلمه آن قبول است
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر
لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين و این
[illegible] بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط گفته
[illegible] و دویست سال بگریست [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] کرد و [illegible]
آدم این مناجات کرد ح

فرزندان تو و اگر نه ایشان بودی ترا نیافریدمی گفت بار خدایا گرامی بنده کان ختند بر تو گفت آری ای آدم این نامها یاد گیر تا
در وقت درماندگی مرا باین نامها بخوانی و یاد دهیم آدم این نامها یاد گرفت چون آن ترک مندوب کرد خواست تا
از آن توبه کند و مثل آن ثواب فوت شده را دریابد گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین الا تبت علی یعنی
این بزرگان توبه کردم من قبول کنی خدای تعالی توبه او قبول کرد پس آن کلمات این بود و گفته اند که خدای تعالی توبه آدم بسبب قبول
کرد که حیا و دعا و بکا آدم از شرم آن کرده خود سیصد سال سر بر آسمان نداشت و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل
روز طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد ای غافل اگر در گناه پیاپی بشیطان اقتدا میکنی بتوبه بآدم اقتدا کن

نظم
بشیطان اقتدا کردن روا نیست ⁂ عزیز من بآدم اقتدا کن ⁂ ز نفس و دیو شیطان رو بگردان ⁂ چو مردان روی در کار خدا کن
گر خواهی که جرمت را ببخشند ⁂ خود آخذر از غیر او جدا کن ⁂ ره خصلت اشعار خویشتن ساز ⁂ چو آدم دفع هر شر و بلا کن
حیا و گریه عادت ساز دائم ⁂ بدرگاه خدا او هر دعا کن ⁂ سر طاعت بپیچ از قول ابلیس ⁂ نگفتت که چون ابلیس اباکن
چو آدم باش و خوی آدمی گیر ⁂ خلاف نفس و شیطان و هوا کن ⁂ برین زخم معاصی مرهمی نه ⁂ بتوبه درد عصیان را دوا کن
بروز از یاد حق غافل مشو هیچ ⁂ بشب از بیم قهرش گریه‌ها کن ⁂ بگو یا رب بحق ذات پاکت ⁂ که این بیچاره را حاجت روا کن
دلم تاریک شد از دود عصیان ⁂ ز غفلت کین کدورت را صفا کن ⁂ ز غیر حق تبرا کن امینی ⁂ بهر کاری توکل بر خدا کن ⁂

در خبر آمده است که پیغمبر ما گفت که تُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ توبه کنید من که هم
هر روز صد بار توبه میکنم و نیز الحضرت فرموده که مَا أَصَرَّ مَنِ اسْتَغْفَرَ وَلَوْ عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً مردی از حضرت
امیر المؤمنین علی پرسید که چه میگویی در مردی که گناه میکند و توبه میکند گفت باید که استغفار میکند تا آنکه شیطان را غلبه کند
و عاجز گرداند باستغفار پس توبه کند چنانکه پدرش کرد تو به او قبول کند قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞ گفتیم ایشان را که فرود آیید همه از بهشت اگر بیاید بشما
از من بیانی و هدایتی و دلالتی از انبیا و رسل هر که متابعت کند آیات و او هم
دیگران مر ایشانرا هیچ خوف و اندوه نباشد و آن کسانی که کافر شدند و آیات و او له ما را بدروغ داشتند ایشان
اهل دوزخ اند و اصحاب آتش اند که ملازم آن باشند و در آنجا مخلد و مؤبد باشند این لفظ را که قلنا اهبطوا است
تکرار از برای تاکید کرده است و گفته اند بهبوط اول نزول و خواست از بهشت بآسمان دنیا و بدوم نزول و
خواست از آسمان دنیا بزمین و امر بهبوط آدم و حوا و ابلیس راست حسن بصری گفت اگر آدم از آن درخت تناول
نکردی خدای تعالی هم او را بزمین فرستادی زیرا که او را برای زمین آفریده بود که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
عبد الله عباس گفت خدای تعالی آدم را بزمین هند فرود آورد و بر کوهی که آن را راس الذیب گویند و آن کوه از دیگر کوهها
درازتر است و حوا در جده از زمین حجاز و ابلیس را با بله از زمین عراق و مار را باصفهان و طاوس را بزمین کابل



يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونَ

وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

مفارقت کند و امارت را یعنی امامت را دلیل دارد با پیش خدای شود او را نیز دیگر هیچ روئی نباشد و معنی این خبر
که از پیغمبر صلعم روایت کرده اند که من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه
آنست که از آنحضرت روایت کرده راوی این حدیث که آنحضرت که این بحث یکی از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله
اگر کراهت مرگ کراهت لقای خدای بود ما جمله مرگ را کارهیم رسول گفت نه چنین است ولیکن چون مؤمن را نزدیک آید
وفات خدای تعالی آنچه برای او آفریده باو نماید از ثواب و کرامت دران حال هیچ نبود که او دوستتر دارد از آنکه باو
رسد پس او دوست دارد لقاء خدای را و خدای تعالی لقای او را و کافر را چون نزدیک وفات آید و بنماید آنچه آفریده باشند او را
از اهوان و عذاب در انوقت هیچ نباشد نزدیک او سخت تر و مکروه تر از آن پس او کاره باشد لقای خدای را
و خدای تعالی او را یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
وانی فضلتکم علی العالمین ازین آیه تا هفت آیه دیگر خطابست با جهودان و ترسایان عصر رسول صلعم
اجداد شما را و فضل نهادم بر عالمیان که در ... و آنکه با پدران ایشان داد و نعمتی که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران
نعمت شمرد بر فرزندان از آنکه اگر آن نعمتها نکردی از نجات ایشان از فرعون و غرق فرعون در دریا ایشان بر ...
بنماندندی از پشت ایشان و نیز مفاخر پدران و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندان بود و گفت ای فرزندان
یعقوب یاد کنید نعمت مرا که بر شما کرده ام و آنکه شما را تفضیل نهاده ام بر اهل روزگار شما و عام نیست از آنکه امة
پیغمبر ما مفضل اند بر ایشان لقوله تعالی کنتم خیر امة واتقوا یوما لا تجزی نفس
عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل
ولا هم ینصرون بترسید از آن روز ...
... بیکدیگر یاری دادن و هیچ ... که جزا ندهد دران روز هیچ تنی تنی را چیزی و قبول نکنند از وی هیچ شفاعت
و از آنکه ندارد هیچ عوضی و هیچ بدلی و ایشان را یاری نکنند و معنی لا تجزی نفس لا تغنی بود یعنی
غنا نکند از وی هیچ و بجای او نایستد مفسران گفته اند مراد بآیه جهودانند که ایشان گفتند ما را هیچ باکی نیست که پدران
ما اوصیا و انبیا اند ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نموده که شفاعت ایشان مقبول نخواهد شد و گفته اند عدل
است معنی آن بود که طاعت و غیره از ایشان قبول نکنند برای آنکه واقع نباشد از ایشان بوجه مشروع در خبرست که
رسول صلعم گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا خلقا از حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده عایشه
گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی عایشه گفت وا رسوائیا رسول صلعم گفت روز قیامت زنان از مردان
بغیر باشند و مردان از زنان همه بخود مشغول باشند لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ...
کرکس کس را یاد نکند آنجا که نامها پران شود یکی را نامه بدست راست میدهند و یکی را بدست چپ و آنکه بنزدیک ترازو
آیند و حق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را سیآت دران حال متحیر بود و یکبار با حسنات
نگرد و یکبار بسیآت تا خود کدام را رجحان خواهد بود و آنکه بنزدیک آن دو راه رسند که گروهی را بدست راست به بهشت برند

وگروهی را بدست چپ بدوزخ آنجا متحیر باشند ندانند که بکدام دست ایشان خواهند برد ... یکی را امیر رضوان بجنت
یکی را بیک مالک بدوزخ یکی فریاد بردارد که وه وه دیگری را ندا کرده که بخ بخ ... بود بر عرش اعظم عاصیان را
فغان و ناله و فریاد و آوخ واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم
سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی
ذلکم بلاء من ربکم عظیم میگوید که یاد کنید ای فرزندان
یعقوب چون برهانیدم ... شما را از آل و اتباع فرعون
که می چشانیدند شما را بعذاب سخت یعنی میفرمودند شما را کارهای سخت از برزگری و کار گل و خشت زدن و بار گران
کشیدن و چون کناسی و حفاری کردن و میکشتند پسران شما و زنده میگذاشتند دختران شما را در اینکه خدای
شما را از عذاب ایشان برهانید نعمتیست از خدای تعالی بزرگ فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه گویند قیصر
نام پادشاه روم را و خرقیل ملک حمیر را و فرعون اول نعمان ابن الولید بود که خراب مصر در دست یوسف
کرد و نام فرعون موسی الولید بن مصعب بود و سبب کشتن پسران بنی اسرائیل آن بود که چون عمر او دراز شد ظلم بسیار
کردن گرفت در ملک خود خدای تعالی خواست تا موسی را به پیغمبری فرستد شبی فرعون در خواب دید که از بیت المقدس آتشی
عظیم برآمد و گرد سرای فرعون فرو گرفت و بسوخت و سرای قبطیان هم بسوخت تاویل کردند که از بنی اسرائیل کسی
بیاید که هلاک تو و قوم تو بر دست او بود پس فرعون استادها و قابلها را معین کرد و بر زنان بنی اسرائیل که حامله بودند
موکل کرد و مردان را از زنان جدا کردانید و منادی کرد که وای بر آنکس که با زنان خلوت کند و چون زنی بار نهادی
اگر دختر بودی بگذاشتندی و اگر پسر بودی بکشتندی تا چند سال برین برآمد مرگ در مردان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری
بمردند قبطیان بنزدیک فرعون شدند گفتند که آن پیران بنی اسرائیل منقرض شدند و کودکان از کشتن پیغمبران بنی اسرائیل
ایشان منقطع خواهد شد و هیچکس نباشد که برای ما کار کند فرعون لعنة الله علیه گفت یکسال باید کشتن و سال دیگر نباید کشت
قرار برین شد چنان افتاد که هارون درین سال امن بزاد و موسی بیکسال و سه ماه بعد از و چون سال خوف و قتل بود مادر
موسی بموسی بار گرفت روایت دیگر آنست که فرعون را گفتند که ما در کتابها چنین می یابیم که این کودک که ملک تو بر دست
او خراب خواهد شدن از پشت عمران بود و عمران مؤمن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون بود فرعون
او را گفت که نخواهم یکساعت از پیش من غایب باشی شب و روز گفت چنین کنم شبها پیش او میخفت یکشب از شبها فرعون
بر کوشک خفته بود و عمران پیش او خفته خدای تعالی فرشته بفرستاد تا مادر موسی را برگرفت و بنزدیک عمران آورد و عمران
از خواب درآمد مادر موسی را دید گفت چگونه آمدی و حال آنکه این درها بسته و پاسبانان نشسته گفت من نیامدم مرا آورد
عمران دانست که آن کار خدایست بر بالین فرعون خلوت کرد و آن فرشته در شب او را با جای خود برد حمل او ظاهر شد
عمران برخود بترسید مردم این حکایت بسمع فرعون رسانیدند فرعون آن حکایت باور نداشت از آنکه عمران یک لحظه از پیش او غایب نبود
زنان معتمد از خواص خود بفرستاد خدای تعالی آن کودک را با پشت مادر برد چون بیامدند هیچ اثر حمل بر وی ندیدند باز گشتند و فرعون را

ازان خبر دادند فرعون بفرمود تا آن غماز را عقوبت کردند و در شکوی عمران بیغز و دیجن بود تا وقت وضع بار بنهاد
خبر متواتر شد که زن عمران پسری زاد خبر بسمع فرعون رسید کاشتگان را فرستاد تا تفحص آن حال بکنند مادر موسی را خبر شد
کودک را برگرفت و در تنور آتش نشانده و سر تنور بر او نهاد و بگریخت خاله موسی که خواهر او بود دران خانه آمد و ازان حال
بیخبر بود آتش بیاورد و در تنور نهاد تا نان بپزد آتش تنور زبانه بر هوا میزد کسان فرعون در آمدند همه سرای زیر و زبر
کردند مادر موسی را بدست آوردند هیچ ندیدند بر تنور برفتند که آتش عظیم در وی میسوخت نظم وهم ایشان دور بود از کار او
دیده شان محروم از دیدار او ** چون ندیدندش برفتند آن سگان ** زان سرا غافل ز کار و بار او ** پس برفتند و خبر
دادند مادر موسی خواهر خود را گفت با کودک چه کردی گفت من هیچ کودک ندیدم گفت در تنور بود تو آتش در
تنور نهادی و کودک را بسوختی نظم در دل من آتشی افروختی ** بس با آتش کودکم را سوختی ** و جزع را فرا گرفت اکنون بر سر
تنور آمد چون نگریست موسی را دید در میان تنور نشسته بود و آتش بر گرد او میگردید و او را هیچ سوخت و بوی گزندی نرسید
نظم هر که او در حمایت تو بود ** گرد آتش رود کجا سوزد ** آتش عشق توست در دل او ** دمبدم شمع نور افروزد **
مادر موسی شاد شد و بدانست که خدا او را در سر نیست کودک را برگرفت و گفت مصرع چه شکر گویمت ای کردگار بنده نواز
اهل اشارت گفته خدای تعالی برای آن این حال با در موسی نمود تا چون فرماید که موسی را در آب افکن در آب اندازد و ایمن
باشد ز آن گفت اگر چه زنان ایشان را نمی کشتند با دختران او از بهر تلطیف نساءکم و دیگر ایشان را می کشتند
تا زنان شوند بر توضیح ایشان تا زنان خدمت وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ
وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
و یاد کنید چون بشکافتیم بهر شما دریا را و نجات
دادیم شما را از دست فرعون و اتباع و او را در دریا غرق کردیم و شما مینگریدید و میدیدید که ایشان غرقه میشدند
سبب این آن بود که چون فرعون را ظلم و طغیان از حد درگذشت و خدای تعالی هر چه ممکن بود از باب تخویف و انذار
هیچ باقی نگذاشت و او را چهارصد سال عمر داد و درین مدت فرعون هیچ متنبه نگشت موسی علیه السلام را وحی کرد که مدت فرعون
بسر آمد وقت هلاک او و نجات مستضعفان بفرمای تا بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان را بعاریت بستانند و در شب تو
بروای موسی و ایشان را با خود ببر بنی اسرائیل بیامدند و گفتند ما را عروسی است حلی و جواهر خود را بما دهید بعاریت تا روزی
چند بداریم ایشان آن و جواهر بدادند و موسی علیه السلام ایشان را خبر داده بود و بر شبی معین وعده کرده بود ندا بایشان آن شب
همه جمع شدند و از مصر بیرون آمدند و ایشان ششصد و بیست هزار مرد بودند مقاتل گفت چه هر کس را که کمتر از بیست سال
بود در حساب نیاوردند و هر کس را نیز که بالای از شصت سال بود حساب نکردند موسی علیه السلام آن شب از مصر بیرون آمد
و جمله بنی اسرائیل را با خود ببرد چون براه در آمدند تا بروند راه نیافتند موسی علیه السلام تعجب کرد پیران بنی اسرائیل را بخواند گفت
این چه حالت است و ما چرا راه نمی یابیم گفتند که ما از پدران خود شنیده ایم که یوسف علیه السلام وصیت کرده که چون بنی اسرائیل از اینجا
بیرون آیند مرا با خود ببرند همانا این سبب راه نمی یابیم موسی علیه السلام گفت که در میان شما کیست که گور یوسف شناسد گفتند همانا
کسی باشد که شناسد موسی علیه السلام مناجات کرد و خدا را حمد و ثنا گفت و گفت بار خدایا هر که گور یوسف و جای او میداند چون
ندا کنم آواز من بگوش او رسان آنگه موسی علیه السلام برخواست و بر قافل بنی اسرائیل گذر میکرد و آواز میداد که هر که از شما گور یوسف

مینگریستید بدریا که چگونه شکافته و میدیدید با فرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند

ست

شناسد

شناسد مرا راه نماید بدان ایشان می شنیدند تا در خبرست که در میان دو مرد میگذشت نزدیک با آواز بلند ندا
میکرد آواز او می شنیدند بدعای او از آنکه نمی دانستند تا برسید بعجوزه که آواز بشنید و گفت ای موسی من دانم جای
یوسف ولیکن ترا تمام نمایم تا مرا چند دعا کنی و از خدای تعالی چند بخواهی موسی علیه السلام گفت چه حاجت داری بخواهم تا اگر از خدای
تعالی دستوری خواست گفت ای عجوزه چه خواهی گفت از خدای تعالی بخواه تا جوانی و قوت بمن دهد و چون از اینجا بروی مرا با خود
بری و چون فردای قیامت در بهشت روی مرا با خود بری موسی علیه السلام در حق او این دعا بگفت خدای تعالی اجابت کرد گفت اکنون گور
یوسف فرا من نمای آمد تا بجای و اشارت کرد بر رود نیل و گفت اینجا در میان رود است خدای را حمد و ثنا و دعا گوی تا آب
از اینجا برود و گور او پیدا شود موسی علیه السلام دعا گفت آب رود نیل از بالا باز ایستاد و آنکه از زیر آن بود برفت و گور
یوسف علیه السلام پیدا شد موسی علیه السلام بفرمود تا آنجا بشکافتند و یوسف را از آنجا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر نهاده بر
گرفت و ببرد و بفرمود تا بشام دفن کردند و حق تعالی بدعای او و معجزه اش آن شب خواب بر قبطیان افکند تا ازان حال
بیخبر ماندند و مرگ بر اطفال ایشان افکند تا هیچ سرای نماند که یکی یا بیشتر یا کمتر کودک فرمان نیافته قبطیان با مداد بیرون
آمدند موزی همه را تعزیت بود بدفن آن مردگان مشغول شدند و با تفقد و تفحص بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه نزدیک شب
چون در شهر نگاه کردند هیچکس را ندیدند از بنی اسرائیل غیب ماندند طلب کردند و در بازارها نبودند و در قلعها بودند آهنگ سرهای ایشان
کردند درها همه بسته بود بر بام شدند کس را ندیدند فرعون را خبر کردند از گریختن بنی اسرائیل گفت کی توانند گریخت امشب باشید
فردا بر اثر ایشان برویم و ایشان را باز آریم پس بفرمود تا لشکر جمع شدند و منادیان ندا میکردند اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ و تعبیه کردند و وعده نهادند که چون خروس بانگ کند برویم و ایشان را
باز آریم حق تعالی چنان تقدیر کرد که آن شب در همه دنیا هیچ خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر ساخت
و هامان را بر مقدمه لشکر با هزار هزار و نهصد هزار سوار بفرستاد و فرعون بر ساقه لشکر میرفت با هشتصد هزار سوار همه با جامهای
سیاه و علمهای سیاه و اسبان سیاه و موسی علیه السلام در پیش ایشان میرفت با ساقه لشکر و هامان بر مقدمه بجمعی میرفتند تا
بکناره دریا رسیدند آب در غایت زیادت چون در پس خود نگاه کردند آن لشکر و آن سپاه دیدند در پیش دریا و از
پس لشکر موسی علیه السلام فرو ماند بخدای تعالی بنالید و تضرع کرد بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را چه تدبیر است که دریاست از پیش
و لشکرست از پس با این دو دشمن چه چاره سازیم موسی علیه السلام گفت دل مشغول مدارید اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ خدای من با منست
مرا راه نماید خدای تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که اَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ عصا بر دریا زن موسی علیه السلام عصا بر دریا زد و در خبر می آید
که موسی علیه السلام یکبار عصا در دریا زد و گفت یا ابا خالد انْفَلِقْ بِاِذْنِ اللّٰهِ ای ابا خالد بفرمان خدا شکافته شو دریا باز
شکافته شد و دوازده راه خشک در دریا پیدا شد برای آنکه در بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی بود برای او و شغل
سبط او در قفای او و خدای تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا آن راهها را از وحل خشک کردند چنانکه در خبر می آید که از سم اسبان
ایشان گرد در هوا ایستاد چون بمیان دریا رسیدند یکدیگر را نمی دیدند گفتند یا موسی ما احوال دوستان و خویشان خود نمیدانیم
مبادا که غرق شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی حوالی و حوایل از میان آب طاقها ساخت تا آنانکه بر کناره میرفتند می
نگریستند آنان را که در راههای دیگر بودند و میدیدند تا بکناره دریا رسیدند فرعون نیز بآن کناره دریا رسید آن راههای خشک بدید دانست
که معجزه موسی است خواست تا تلبیس کند بر عوام گفت از هیبت من دریا بشکافت و راههای خشک پیدا شد تا ما دشمن خود را بگیریم

حاجت

نزد شوید و ایشان را بگیر بدو گفتند ما نرویم تا تو در پیش نباشی فرعون تعلل میکرد و بدریا در رون نمی شد و او بر اسب ابلق نشسته
جبرئیل ع بیامد بر مادیانی نشسته و اسب را در پیش اسب فرعون راند و بدریا فرو شد اسب فرعون بر اثر او بدریا فرو
چندانکه خواست که بازش دارد نتوانست چون بدریا فرو شد قبطیان همه بدریا فرو شدند میکائیل ع از پس درآمد و همه را
بدریا راند چون همه بدریا فرو شدند و بنی اسرائیلیان از دریا بیرون آمدند حق تعالی فرمان داد تا آبها بهم آمد فر
عون چون هلاکت و بیچاره شده گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من
المسلمین جبرئیل ع پاره گل دریا برگرفت و بر دهان او زد و گفت الآن وقد عصیت من قبل وکنت
من المفسدین اکنون توبه میکنی و میگوئی که گرفتار شدی و پیش از این عاصی و مفسد بودی و بنی اسرائیل از کنار
از کناره دریا می نگریستند و آن حال میدیدند گفتند یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون از راه دیگر بر آمده باشد و در رفته
و ادا باسر ملک خود شود و ما را رنجه دارد موسی ع گفت ایمن باشید که خدای تعالی فرعون و قومش را هلاک کرد گفتند
یا موسی ما را می باید که بچشم خود حال ایشان بنگریم که دل ما ساکن شود که تا فرعون را مرده نبینیم دل ما قرار نگیرد موسی ع
دعا کرد تا خدای تعالی جسد فرعون را بر سر آب انداخت با جمله سلاحها که پوشیده بود در خبر چنین است که چهار صد من آهن
بر وی بود تا بنی اسرائیل او را بدیدند و ذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک ای بدرعک واذ واعدنا
موسی اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون
و چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس شما گوساله پرست شدید و گوساله را بخدای گرفتید از پس آنکه موسی علیه السلام برفت
و شما بدانچه کردید ستمکاران بودید چهل شب گفت از بهر آنکه عرب ماه حساب کنند و ماه بشب بر آید و گفته اند برای آنکه اول
شب آفرید آنگه روز موسی را نام جهتان موسی کردند که او را در میان آب و چوب یافتند در سرای فرعون چون
مادرش در رود نیل انداخت او را و مو بزبان عبرانی آب باشد و سا چوب و این سی روز ذو القعده است و ده
روز از ذو الحجه قصه آیت و حدیث گوساله ساختن آنست که راویان اخبار گفتند که خدای تعالی فرعون را هلاک
کرد و ملک او را بمیراث به بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتابی باید که در وی بیان حلال و حرام باشد تا ما بران کار کنیم و ما
تا ما را عمر [illegible] باشد و ذکری موسی ع گفت چون من بمیقات روم از بهر مناجات از خدای تعالی درخواهم تا اگر صلاح داند ما را
کتابی دهد که در وی احکام حلال و حرام باشد آنگاه برفت و هارون را بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را چهل روز وعده داد
تا در مدت غیبت او مردی منافق بود نام سامری زرگر بود بیامد و بنی اسرائیلیان را گفت که این حلیها که شما از قبطیان
بستدید شما را حلال نیست چه آن غنیمت است و آن شما را حرامست گفتند پس چه باید کرد گفت گوری بباید کند و در وی نهاد تا
موسی بیاید گفتند همچنین کنیم چنان کردند و روایت دیگر آنست که آتشی برافروخت و گفت همه بیارید و در این آتش اندازید و او چون
از سم اسب جبرئیل شیر خورده بود آن وقت که کودکان را در غاری نهادند و جبرئیل ایشان را از سر خود شیر میداد جبرئیل ع را
دید بر اسبی نشسته که هر جای آن اسب قدم بر نهادی سبز شدی او گفت چون از قدم او مرده زنده میشود ممکن بود که از خاک
سم این اسب چون بر مرده زنند زنده گردد پاره از آن خاک برگرفت بروایت محمد بن جریر طبری از آن روز تا این روز
که ایشان آن زیورها را بر آتش نهادند او نیز پاره از آن خاک بر آتش انداخت و گفت کن عجلا جسدا له خوار

در حال گوساله

در حال گوساله از زر شد و گوساله آواز کردن آغاز کرد ایشان گفتند این چیست گفت هذا الهکم واله
موسی فنسی و این روایت پسندیده نیست درست آنست که زرگری استاد بود آن زیورها بستد و از آن گوساله ساخت
زرین و بیاورد و از آن ابر گذرگاه باد نهاد و چنان ساخت که باد در زیر میشد و از دهان او بیرون می آمد بانگی از او
گوساله را مانستی از آنجا که مخارق او چنان ساخته بود چون آواز گوساله از او شنیدندی گفتندی که این چیست آن ملعون
مطرود گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این خدای شما است و خدای موسی او خدا را اینجا فراموش کرد
و آنجا رفت از جمله حیوانات گوساله از آن اختیار کرد که او گوساله پرست بود و مردم منقرض شدند شنیدم و الا دواز
ده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چندانکه هارون میگفت نشنیدند گفتند که ما از این باز نگردیم تا که موسی
بنزدیک ما باز آید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا
موسی ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون
پس ترک عقوبت شما کردن شما کردیم و از گناه شما درگذشتیم و آنرا ناپدید گردانیدیم یعنی توبه ایشان قبول کردیم چون
توبه کردند پس از آنکه گوساله پرست شده بودند تا بود که شما شاکر شوید و شکر نعمت بگذارید شکر اقرار بود بنعمت با نوعی
تعظیم عبد الله عباس گفت شکر طاعت خدای بود بهمه جوارح در نهان و آشکارا ابو بکر وراق گفت شکر نعمت آن بود که
کسی خود را بهیچ چیز در وی بهره نشناسی همه از وی بینی در خبر است که رسول ع گفت موسی ع خدا را گفت بارخدایا آدم چه
گونه شکر تو توانست کرد و تو او را بیافریدی و برگزیدی و فرشتگان را فرمودی تا او را سجده کردند و بهشت را جای
او گردانیدی حق تعالی گفت آدم دانست که آن همه از منت شکر او اینقدر بس است گفته اند مراد بشکر چیزهاست
آنکه از سیئات پرهیزد و حسنات را محافظت کند و شهوات را مخالفت کند و طاعت را مبذول دارد و معبود خود را
و مراقبت فرمان خدای تعالی کند در جمیع احوال واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان
لعلکم تهتدون
راه راست یابید بدان کتاب و چون دادیم موسی عمران را کتاب توراة و آنچه بدان فرق
کرد میان حق و باطل باشد که شما راه یافته شوید و بطاعت نزدیک شوید و از معصیت باز ایستید گفته اند که مراد بفرقان
و توراة برای اختلاف لفظ را عطف کرده اند بر و بیانش آنست که در آیه دیگر میگوید ولقد آتینا موسی وهرون
الفرقان قطرب گفت مراد بفرقان قرآنست تقدیرش آنست که ولقد آتینا موسی الکتاب و محمدا الفرقان
و ذکر محمد بینداخت برای آنکه کلام را بر و دلالت و گفته اند که مراد بفرقان انفراق دریاست بیانش فانفلق
فکان کل فرق و گفته اند که مراد نصرتست که خدای تعالی موسی را داد که فرقان و نصرت بشد وما انزلنا
علی عبدنا یوم الفرقان یعنی روز بدر واذ قال موسی لقومه یا قوم انکم
ظلمتم انفسکم باتخاذکم
العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم
ذلکم خیر لکم عند بارئکم

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و یاد کن چون موسی علیه السلام قوم
خویش را گفت چون از میقات باز آمده و ایشان گوساله پرست شده بودند گفت ای قوم بر نفس خود ستم کر
دید به آنکه گوساله پرست شدید و گوساله را معبود خود گرفتید توبه کنید و ازین بازگردید با درگاه خدای و آفریدگار خود ایشان
گفتند توبه ما چه باشد گفت آنکه خود را بکشید شمشیر در یکدیگر نهید آنها را که گوساله پرست نبودند شما را که گوساله پرستید
بکشند تن در قتل نهید و بفرمان خدای راضی باشید که این بهتر است شما را بنزدیک خدای شما پس ایشان چنان
کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد او است آن خدای که بپذیرنده توبه بندگان آمرزنده گناه کاران بخشاینده
و مهربان است بر بندگان خویش سبب آن بود که چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد خدای تعالی او را گفت ای موسی دانی که
سامری چه کرده است و قوم تو از پس تو چه کرده اند موسی گفت بار خدایا تو عالمتری او را خبر داد موسی علیه السلام با میان قوم
خویش آمد خشم گرفته و اندوهگین قوم را ملامت کرد ایشان گفتند ما را سامری گمراه کرد و اکنون تدبیر ما چیست گفت شما را
توبه باید کرد گفتند توبه ما چگونه باشد گفت خود را بدست خود بکشید تا از خشم خدای خود برهید و گفته اند که مراد آنست که بعضی مر بعضی را
بباید کشت ایشان گفتند سمیع و مطیع فرمان خدایرا ایشان را بیرون آمدند و سرهای خود برهنه تا آنکه
گوساله پرست نبودند تیغ برآهیختند و گوساله پرستان را خون میریختند پدر پسر را و پسر پدر را میکشت ابری و برقی برآمد و جهان
تاریک شد تا ایشان از رأفت و شفقت منع نکنند ایشان شمشیر میزدند و میکشتند از بامداد تا شبانگاه چون روز بآخر رسید
موسی و هارون از رحمت آمد بگریستند و تضرع و دعا کردند و گفتند یا رب هلکت بنی اسرائیل البقیة البقیة بار خدایا
بنو اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش خدای تعالی دعای ایشان را اجابت کرد تا دیگر کشته نشد شمرده ند
هفتاد هزار مرد کشته شده بودند موسی علیه السلام غمگین شد و خدای تعالی گفت ای موسی راضی نباشی که من قاتل و مقتول را به
بهشت برم اگر کشته شد او است و اگر کشنده شد شهید نظم از درد و ملال چون دوای تو منم در کس منگر که آشنای تو منم
گر بر سر عشق کوی کشته شوی شکرانه بده که خونبهای تو منم وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و نیز یاد کنید که چون گفتند شما موسی را که ای موسی ما ترا باور نداریم [illegible]
تا خدای را معاینه نبینیم صاعقه و آتشی بشما رسید و شما می نگریستید و معاینه می دیدید که صاعقه بشما می آمد
تا که بشما رسید همه سوخته شدید پس از آن زنده کردیم شما را تا بود که شکر من کنید و آنچه شما را فرمایم منقاد آن
شوید سبب آن بود که خدای تعالی موسی علیه السلام را فرموده که چون بار دیگر بمناجات آیی جماعتی را از بنی اسرائیل با خود
بیار تا عذر گناهی که کرده اند از عبادت گوساله بخواهند موسی علیه السلام فرمود که چون بار دیگر هفتاد کس را از بنی
اسرائیل اختیار کرد و برگزید و ایشان را فرمود تا روزه داشتند و غسل کردند و جامهای نو پوشیدند آنگه بکوی طور برد چون
بآنجا رسیدند گفتند موسی علیه السلام را از خدای تعالی درخواه تا کلام خود ما را بشنواند موسی علیه السلام برکوه شد و ایشان

برا اثر او برکوه

برا اثر او برکوه شدند ابری پیامد و ایشان را و کوه را نیز بپوشید موسی علیه السلام گفت پیش آیید حق حجابی کرد میان ایشان
و موسی از برای آنکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نور از روی او تافتی چنانکه طاقت نیاوردی که در وی نگرند موسی در اندر
ون حجاب شد و ایشان بیرون حجاب ایستادند حق تعالی با موسی علیه السلام سخن گفت با مر و نهی و وعظ و زجر ایشان چون کلام خدا
بشنیدند بروی در آمدند و بسجده شدند پس خدای تعالی با موسی گفت چنانکه ایشان می شنیدند إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ
إِلَّا أَنَا ذُو بَكَّةَ أَخْرَجْتُكُمْ مِنْ أَرْضِ مِصْرَ فَاعْبُدُونِي وَلَا تَعْبُدُوا إِلٰهًا غَيْرِي من خدایم که جز من
خدای نیست خداوند مکه یعنی زمین کعبه شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید و جز مرا مپرستید چون موسی از مناجات
فارغ شد و آن ابر رفت و کوه روشن شد موسی علیه السلام نزدیک قوم آمد و ایشان را گفت کلام خدای شنیدید ایشان گفتند
کلام شنیدیم ولیکن نمیدانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان ما ترا باور نداریم تا که خدایرا معاینه نبینیم چون موسی
این سخن بشنید آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت و این آیه دلیل است بر آنکه موسی سوال رؤیة از بهر خود نکرد
سبحان الله اگر جماعتی از جمله بنی اسرائیل از سر کمان و تمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه شد و نصیب موسی علیه السلام
بحق الجوار والصحبه بیهوشی آمد و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود آنکه پاره پاره شد ندانیم تا نصیب آنکه از جهیم [illegible]
گوید که خدایرا معاینه نخواهد دید چه خواهد دید و چه خواهد کشید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ حق جل و علا
در بن آیه نعمت بر بنی اسرائیل می شمرد و با یاد ایشان
شکر او بیفزایند و کفران نعمت او نیارند گفت سایه افکندیم بر سر شما ابر را و فرستادیم بشما ترانگبین و سمانه را گفتیم
شما را که بخورید از طعامهای پاک حلال آنچه شما را روزی کردیم ایشان آن عصیان که آوردند بر ما ستم نکردند بر نفس
خود ستم کردند از آنکه حظ خود از خیر و ثواب بکاستند و این آنگاه بود که در تیه و آن بیابانی بود ساده هیچ
سایه و پوشش نبوده در گرمای آفتاب ایشان را مرنجانید بموسی علیه السلام بنالیدند موسی از خدای تعالی درخواست تا سایه
و پوشش ایشان حق تعالی ابر سفید بفرستاد تنک که در وی باران نبود و با او نسیمی و بادی خوش بود چون بسایه او برسی
دند گفتند ای موسی کار ما کفایت شد ما طعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران من و سلوی بباریده
برای ایشان بهامداد و شبانگاه و هر کس بیامدی بقدر کفاف برداشتی بیشتر نه و چون شب آدینه بودی دو روزه
بباریدی برای آنکه خدا تعالی روز شنبه نفرستادی و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت بردارند
و اگر اسراف کنند و بیش از اندازه بردارند خدای تعالی آن از ایشان منقطع کرداند و اگر ذخیره نهند از ایشان بردارد
شرط کردند و وفا نکردند و در گرفتن اسراف کردند و از و ذخیره ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و آنچه
ذخیره نهاده بودند تباه کرد رسول علیه السلام فرموده که اگر نه آن بودی که بنی اسرائیل از آن طعام ذخیره نهادندی و در شرط خلاف
کردندی تا تباه شدی هرگز هیچ طعام تباه نشدی در من خلاف کرده اند بعضی گفته اند که انگبین بوده ضحاک گفت ترانگبین بود

زجاج گفت من هر چیزی است که خدای تعالی بفرستاد و آن بر ایشان منت نهاد چون از آن من بخوردند گفتند یا موسی ما را گوشت
آرزو میکند ما را از این شیرینی دل بگرفت حق تعالی زبان داد تا سلوی بر ایشان بارید عبدالله گوید آن مرغی بود سمانه میمانند مقاتل
گفت مرغی بود سرخ یکشب بارید از نماز شام تا بامداد بر عرض میلی در عمق رمحی بعضی بر بعضی وَإِذْ قُلْنَا
ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ
ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۝ خدای تعالی ایشان را گفته بود که حرام است بر شما درین چهل سال که در هیچ شهر
روید جز آنکه در بیابان میگردید چنانکه فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ چون چهل سال برآمد خدای تعالی گفت مدت بسر آمد اکنون در شهر شوید چنانکه گفت وَإِذْ قُلْنَا
ادْخُلُوا یعنی یاد کن چون گفتیم ما ایشان را که درین شهر روید جز آنکه در بیابان میگردید یعنی در اینجا بخورید از انجام
آنچه میخواهید نعمتی فراخ و بسیار چون بشهر روید از در شهر در روید سجده کنید و تواضع نمایید و بگویید ای بار خدایا گناهان
ما را از ما فرو نه تا من که خداوندگار و آمرزگارم گناهان شما را بیامرزم و کسانیکه نیکوکارند ثواب ایشان زیاده
گردانم قتاده گفت مراد بقریه بیت المقدس است مقاتل گفت ایلیا و آن شهر را هفت در بود ابن عباس گفت مراد
بسجده رکوع است یعنی پشت خم داده از در در روید بعضی دیگر گفتند در آن قریه بود که موسی ع در آنجا نماز کردی
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ بگردانیدند و بدل کردند آنکسانی که ستم کردند و گفته اند که ظلم اینی
یعنی گواست آن کفار را که ایشان گفته بودند که بگویید آنرا بدل کردند و بجای آنکه ایشان را گفته اند حطة گویند
تا کفارۀ گناهان شما بود گفته اند حنطة فی شعیر بر طریق استهزا و قول دیگر آنست که هنگام سمقاثا گفتند بلفظ
ایشان گندم سرخ بود و آنچه ایشان را گفته بودند تنگ در شوید با پشت خم کنید از بهر تواضع بدل کردند بعضی بر پهلو
فراخ در شدند و راه بگردانیدند و بعضی دیگر بر پهلو تنگ در شدند و پشت در شدند یعنی پشت خم داده چون چنین کردند
فرو فرستادیم بر آنکسانی که ستم کردند عذابی از آسمان گفته اند که طاعون بود تا بیک ساعت از ایشان هفتاد هزار مرد
هلاک شدند بسبب آن فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون آمدند و مراد از فسق اینجا کفر است وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا

مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ این آیات هم قصه و احوال
ایشانست که در تیه چون از کار سایه و طعام فارغ شدند گفتند یا رسول الله ما را آب باید موسی ع برای ایشان
آب میخواست میگوید که یاد کن چون موسی از بهر قوم خویش آب خواست گفتیم موسی را که ای موسی عصای خود بر آن
سنگ زن موسی ع عصا خود را بر آن سنگ زد و از آن سنگ دوازده چشمه آب روان گشت و ایشان دوازده
سبط بودند هر سبطی را چشمه معین بود که هر یک سبط از آن اسباط چشمه خود را اشناختندی گفتیم ایشان را که
بخورید و بیاشامید از آن روزی که خدای تعالی شما را کرده است از آب و ترانگبین و سمانه و در زمین فساد مکنید و از
عصیان خدای دور شوید و نعمت او را شکر کنید و این عصا آن بود که شعیب علی نبینا و علیه السلام بدو داد در آن وقت که
او را شبانی میفرمود و گفته اند آن بود که از آدم ع میراث باو رسید و آن را آدم از بهشت بزمین آورده و از آن شعیب
بود چون شب در آمدی از وی چون مشعل نور تافتی و طول او ده گز بود بر طول موسی ع و نام آن عصا علیق بود عبدالله
عباس گفت آن سنگ که موسی ع عصا بر آن زد سنگی بود مربع خفیف بر شکل روی مردی آنرا با خود داشتی هر گاه که او را
حاجت بودی عصا بر وی زدی دوازده چشمه آب از وی روان شدی ابوبکر وراق گفت سنگی سخت بود دوازده رخنه
از هر رخنه چشمه آبی عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر وی زدی تا منقطع شدی هر روز آن سنگ
ششصد هزار مرد را آب دادی بیرون از چهارپایان در خبر می آید که موسی ع میرفت در بعضی راهها سنگی دید بر آن راه
افکنده آن سنگ موسی را آواز داد که مرا بر دار که من ترا بکار آیم موسی آنرا بر گرفت چون قوم از وی آب خواستند خدای تعالی گفت
أن اضرب بعصاك الحجر یعنی آن سنگ معین وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا
وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي
هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ
و یاد کنید که چون گفتید شما موسی را که
ای موسی ما بر یک طعام صبر نتوانیم کردن دعا کن و از خدای تعالی درخواه تا بیرون آرد از بهر ما آنچه زمین او را بر رویاند از
تره و از خیار و از سیر و پیاز و ماش موسی ایشان را گفت آیا شما بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است با آنچه بهتر
و نیکوتر است یعنی آنچه بهتر است از طعام میگذارید و آنکه خسیس تر است اختیار میکنید چون چنین آرزو است شما را
فرو روید از اینجا بشهری از شهرها که در آنجا است شما را از آنچه از آن سوال کردید و آرزو خواستید حسن بصری گفت ایشان
اهل سواد بودند نشو و تربیت ایشان از آن بود طبع ایشان با من و سلوی ساخته نبود از این سبب ایشان از سبزی
و خضروات آرزو کرده روایتست از علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرانش از امیر المؤمنین ع از رسول ص که گفت
علیکم بالعدس فانه مبارک ومقدس وانه یرق القلب ویکثر الدمعة وانه بارک فیه سبعین

بيّنا آخرهم عيسى بن مريم بر شما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک بود و مقدس و پاکیزه دل را تنک کند و آب چشم را بسیار کرده اند و هفتاد پیغمبر برو دعا کرده اند به برکت آن که آخر ایشان عیسی بن مریم است ضحاک گفت مراد بمصر
مصر فرعونست دیگران گفتند که شهری معین نیست وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ
بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
آنکه خدای تعالی از خطاب ایشان رجوع با غیبت کرد
بر طریق التفات و گفت مذلت و مسکنت و هوان و خواری بر ایشان زده و نهاده شد آنکه تا هر کجا که جهودی با
بینی ذلیل و مهین باشد و بازگشت ایشان بازغضب و خشم خدای تعالی این همه از بهر آن بود که ایشان کافر شدند بیار
خدای تعالی یعنی نعت و صفت محمد علیه السلام پنهان میکنند و آیه رجم در توراة و انجیل پنهان میکنند و پیغمبر را بناحق میکشتند و این
برای آنست که فرمانهای خدای را مخالفت کردند و از حدهای او تعدی نمودند گفته اند که مراد بذلت جزیاتست که خدای
تعالی بر ایشان حکم کرده بود بر زمود تا بذلت و خواری میگذرانند چنانکه گفت حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ
و مراد بمسکنت درویشی است که هر کجا که جهودی بینی یا درویش باشد یا درویش شکل یا درویش دل و مراد از بغیر الحق
آنست که ایشان بیگناهی و بی علتی پیغمبران را میکشتند در خبر می آید که جهودان در یکروز هفتاد پیغمبر را کشتند در
بامداد و نماز دیگر در بازاری که تره میفروختند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
ایمان آوردند یعنی بزبان نه بدل و آنانکه جهود
شدند و ترسایان و صابیان آنکس که ایمان آورده بود بازپسین و عمل صالح کرد از ادای واجبات و اجتناب
منهیات ایشان راست مزد ایشان نزدیک خداوند پروردگار ایشان هیچ خوفی و ترسی نیست از آنچه از پیش
فرستاده اند و هیچ اندوهی نیست از آنچه باز گذاشتند و گفته اند که هیچ خوفی نیست بر ایشان از کبایر از بهر آنکه خدای
بیامرزد و هیچ اندوهی نیست بر ایشان از صغایر از بهر آنکه خدای تعالی آنرا باز پوشد و گفته اند که معنی وَالَّذِينَ
هَادُوا آنست که آنانکه توبه کردند از گوساله پرستیدن بیانش إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ یعنی تبنا و ایشان را
جهودان از بهر آن گویند لِأَنَّهُمْ هَادُوا عَنِ الْإِسْلَامِ ای مالوا یعنی از اسلام بگشته اند عمرو بن العلا
گفت لِأَنَّهُمْ يَتَهَوَّدُونَ عِنْدَ الْقِرَاءَةِ ای یتحرکون برای آنکه چون توراة خوانند بجنبند و گویند برای آن
جنبش میکنیم که چون خدای تعالی توریة بموسی علیه السلام فرستاد آسمان بجنبید زهری گفت ترسایان را نصاری از بهر آن گویند که

حواریان

که حواریان ایشان گفتند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مقاتل گفت از برای آنکه در دهی بودند که آنرا ناصره خوانند
نسبت کردند ایشانرا بآن و صابیین کسانی اند که از دینی بدینی شوند قتاده گفت و مقاتل هم که ایشان قومی اند
که بخدای تعالی معترف اند و فرشتگانرا پرستند و زبور خوانند و نماز کنند بجانب کعبه از هر دینی خبری گرفته اند گفته اند مَنْ آمَنَ
راجع است باصناف سه گانه غیر مؤمنان و مِنْهُمْ را اضمار باید کرد یعنی مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ و وجهی دیگر در معنی آیه گذشت
و قیامت را روز بازپس خوانند زیرا که از پس آن دیگر شب نباشد تا روز دیگر بود از پس او وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ
بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد و
پیمان شما و آن عهد خدایست که
بر جمله مکلفان گرفت که او را پرستند و با او انباز نگیرند و رسولان او را تصدیق کنند و کتابهای او را کار بندند
و اوامر او را امتثال نمایند و از نواهی او اجتناب کنند و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را و گفتیم تا فراگیرید
و قبول کنید آنچه شما را فرمائیم و گفتیم که فراگیرید آنچه داده ایم شما را بجدی و جهدی هر چه نیکوتر و تمامتر و بر آن عمل کنید
و یاد دارید و فراموش مکنید آنرا که در وی نوشته و آنرا ادا کنید و در آن تفکر کنید تا باشد که شما متقی شوید و از
معاصی احتراز کنید مفسران گفته اند که چون خدای تعالی توراة بر بنی اسرائیل فرو فرستادیم و در وی آصار و اثقال و
تکالیف شاق بود بنی اسرائیل آنرا احتمال نمیکردند و نمی پذیرفتند و بآن و فا نمی کردند خدای تعالی بر سبیل اعذار
و تهدید و انذار جبرئیل را بفرمود تا کوهی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ برکند از
جای وی بر بالای سر ایشان معلق بداشت بمقدار قامت مردی عبدالله عباس گفت از کوههای فلسطین بود و بر
ایشان چون سایه بانی بداشت و آتشی عظیم از پیش روی ایشان پدید کرد و از پس ایشان دریای شور بود و ایشان
در میان سر در زمین نهادند بر نیم روی بیک چشم بکوه می نگریستند و از اینجاست که سجدهٔ ایشان بر یک نیمه روی بود
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس شما اعراض کردید و روی بگردانیدید از پس آنکه قبول کردید اگر نه فضل خدای و رحمت
او بودی بر شما با اظهار آن آیات و بینات در آن تأمل و تفکر کردید یا اگر نه فضل و رحمت
او بودی بقبول توبه شما از جمله زیان کاران و هالکان بودید ابو العالیه گفت مراد بفضل الله اسلام است و برحمت
قرآن و روا بود که مراد بفضل و رحمت دفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشتن را بر هانیدند
از عذاب عاجل عند رفع الجبل وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ
فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا
قِرَدَةً خَاسِئِينَ بدرستی و حقیقت که می شناسید و میدانید حال
و کار آنکسانی که ایشانرا در روز شنبه از ماهی گرفتن نهی کرده بودند و ایشان اعتدا کردند

وان فرمان خدای تعالی در گذشتند و ماهی بگرفتند ما نیز ایشانرا امر کردیم امر تکوین وگفتیم ایشانرا که باشید بوزینگان دور از رحمت خدای و این در عهد داود پیغمبر بود در زمینی که آنرا ایله خوانند خدای تعالی روز شنبه ماهی گرفتن برایشان حرام کرده بود چون روز شنبه بودی ماهیان جمله در پایان لب جمع میشدند سرازآب بیرون میکردند و ایمن بودند ازانکه کسی ایشانرا تعرض رساند و چون روز یکشنبه رسیدی ماهیان میرفتند وازیشان کسی اثری ندیدی گروهی باستادند و پیرامن دریا حوضها کندند وآب دریا دران حوضها کشادندی روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد که روز آدینه آب درانجا افکنده بودند نماز دیگر آب حوضها ببستندی تا ماهیان بدریا نتوانستندی شد و روز یکشنبه میگرفتند و میگفتند که ما آب روز آدینه در حوض میافکنیم و ماهی روز آدینه میگیریم کاری نمیکنیم که خدای تعالی ما را ازان نهی کرده است و دران شهر هفتاد هزار مرد بوده اند گروهی این فعل میکردند و گروهی منع میکردند و نهی میکردند و ایشان دوازده هزار مرد بودند چون مدتی برین برآمد مردمان دیر شدند و خدای تعالی ایشانرا عقوبت نمیکرد و روز شنبه نیز دست دراز کردند و ماهی میگرفتند مدتی برین برآمد مال بسیار جمع شد این جماعت که ایشانرا نهی میکردند ایشان نمی شنیدند گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم که ما از عذاب خدای ایمن نیستیم شهر قسمت کردند و ایشان با یکجانب شهر شدند و باروی کردند و آنقوم نیز با ایشان مخالطت و مناکحت نکردند و داود بر ایشان دعا کرد و خدای تعالی بر ایشان عذاب فرستاد و ایشانرا مسخ گردانید با جمعه زنان دیگر روز این مردمان مصلح برخاستند از جای ایشان هیچ آوازی نشنیدند و کسی را ندیدند و در گشوده نکردند ایشانرا چون چاره ندیدند بر دیوار باره برآمدند و بر بامها ایشان شدند ایشانرا دیدند که خدای تعالی مسخ کرده بود و بوزینه کرده ایشان شکر خدای بجای آوردند و پناه بخدا دادند از عقوبت و آن ممسوخان سه روز بماندند آنگه جمله بمردند و هیچ ممسوخ بیشتر از سه روز نماند فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ پس ما گردانیدیم

با این عقوبت که بایشان کردیم نکال و عبرتی که هر کس که آن حالت مشاهده کند یا خبر آن بشنود و بترسد ازان گناه که ایشان ازان ارتکاب کردند مجتنب شوند کسانی که در پس ایشان بودند یعنی در عصر ایشان آن عبرتی و پندی بود ایشانرا و کسانیکه پس ایشان باشند آن حالت بشنوند هم ایشانرا زجری باشد و کسانیکه متقیان و پرهیزکاران باشند بدان متعظ شوند چنانکه امیر المومنین علیه الصلوة والسلام گفت السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ نیکبخت آنست که بدیگری متعظ شود و پند گیرد و عبد الله عباس گفت نکال عقوبتی باشد که هر که آنرا ببیند نکول کند دیگر بر او اقدام نیارد کرد و مثل آن و اصل کلمه منع است و آن نکال است و آن پند بود و هم عبد الله عباس گفت که ضمیر لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا راجع بود با امت یا جماعت یا قری یعنی من القری والجماعات والامم سدی گفت که راجعست با ذنوب یعنی نکال از گناهان که کرده بودند یا گناهانی که پس ایشان آیند کنند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً و یاد کنید ازانگه گفت موسی قوم خود را که خدای می فرماید شما را که گاوی بکشید

آنکه کار او را گفتند بادشاه در بنی اسرائیل نام او عامیل بود و او را مال بسیار بود و هیچ وارثی نداشت جز پسر عمی و پسر برادری تا او بمیرد مال وی بمیراث بگیرد و این عامیل مردی در ازعمر بود پسر عم وی بیامد و از بهر طمع میراث ویرا بکشت

زیرا که متقیان آنقوم ایشان بودند (marginal note)

وبیاورد بروایت عکرمه در مسجدی از بنی اسرائیل که آن دوازده در بود و بعد دایشان بیفکند چون روز شد اهل آن مسجد در رسیدند آن کشته را دیدند او را بعد دیگر کشیدند و در میان آن دو سبط خصومت افتاد نزدیک موسی علیه السلام آمدند و آنحال برو عرض کردند و گفتند از خدای تعالی درخواه که ما را معلوم کند که این مرد را که کشته است حق تعالی محمد را ازین قصه خبر داد گفت یاد کن ای محمد که چون موسی گفت مر قوم خود را که خدای تعالی میفرماید که بکشید ماده گاوی را قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا گفتند تو بر ما افسوس میداری و ما را بسخریه خویش گرفته میگوئی که ماده گاوی بکشید تا خود معلوم شود که عامیل را که کشته است که چون پاره گاو بر وی زنند زنده شود و خبر دهد که کشنده او کیست قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ موسی علیه السلام گفت پناه با خدای میدهم ازانکه من از جمله جاهلان باشم ازانکه بر انکه از وی طلب رشد و صلاح کنند ازو سخریه و استهزا جهل باشد و تخصیص گاو از جمله حیوانات برای آن کرد که ایشان عجل را عبادت کرده بودند و در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا ذلیل و مهین شود بر دست ایشان و بدانند که صلاحیت عبادت ندارد و گفته اند که اگر گاو بکشتندی هر گونه که بودی مجزی بودی چون مراجع کردند بر خویش سخت کردانیدند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت گردانید و چون مراجعت میکردند مصلحت میکردید مذهب مرتضی آنست که خدای تعالی کشتن گاوی فرمود جامع آن صفات را لیکن تاخیر بیان کرد و تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و صحیح اینست و این گاو نا بنزدیک که بود بعید عباس و وهب منبه گفتند که در بنی اسرائیل مردی بود صالح و ویرا پسری طفل بود و گوساله داشت چون اجلش نزدیک شد آن گوساله را در بیشه برد و گفت ای خدای ابراهیم گوساله را بتو می سپارم تا فرزند من بزرگ شود بوی دهی و مادر پسر را ازین حال آگهی داد و آن مرد بجوار رحمت حق پیوست آن گوساله دران بیشه قوی و بزرگ شد و هیچکس را دست نمیداد تا کودک بزرگ شد هر روز پیاده وار ان بیشه پشته هیزم آوردی و بفروختی و نفقه خود و مادر خود کردی یکروز مادر ویرا گفت پدرت ترا درین بیشه گوساله ایست بود بخدای ابراهیم سپرده است و هیچ دیو نزدیک او ضایع نشود آن کودک در بیشه آمد و آواز داد که یا اله ابراهیم یا من لا یضیع الودایع و دیعت پدر من باز ده نگاه کرد گاوی در غایت بزرگی و نیکوی بیامد و در پیش او بایستاد بنام خدای رسن بر سر او کرد چون ببازار در آمد مردم از نیکوی آن گاو در تعجب ماندند پیش مادر آمد مادر گفت آن گاو را بفروش و بر بهای وی کاری میکن مادر را گفت بچند فروشم گفت بسه درم ولیکن بهر بها که خواهند مفروش تا مرا خبر ندهی گاو در بازار در آورد مردی آمد و گفت این گاو بچند میفروشی گفت به سه درم گفت بستان گفت باش که مادر را خبر دهم گفت شش بستان و خبر مکن گفت نستانم تا بدوازده کرد و پس و چهار کرد و گفت مکن نیست تا مادر را خبر نکنم و همچنین می افزود تا بدانجا رسید که پوست او پر زر کرده بستان و مادر را خبر مکن گفت ممکن نیست مردم بخندیدند و گفتند بچند غلامیت در تعجب آورده که آن فرشته بود که خدای تعالی او را فرستاده بود تا بواسطه این کودک بخلقان باز نماید که هیچکس بطاعت خدای تعالی و رضای مادر و پدر زیان نکرد آن کودک بیامد و مادر را خبر کرد گفت ای پسر چون فردا آنمرد را ببینی ویرا بگوئی که در کار این گاو با تو مشاورت میکنم آنچه صلاح می بینی مرا خبر ده دیگر روز ببازار آمد آنمرد را بدید و ما جرای گاو را با وی بگفت آنمرد گفت که گاو را نگهدار که منقریب در بنی اسرائیل حادثه افتد و ایشانرا بآن حاجت افتد چون از تو خواهند مگر از پوست او پر زر کرده مفروش بعد ازینکه چند روز چون این حادثه افتاد

در همه بنی اسرائیل بدین صفت گاوی نبود الا نزد یکی آن کودک آن گاو را به پوست پر از زر خریدند قَالُوا ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ گفتند ای موسی دعا کن تا خدای تعالی بیان کند که این گاو چه گاویست

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ ۖ
فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ موسی علیه السلام جواب داد و گفت که خدای تعالی میگوید که این گاویست نه بزرگ و نه
کوچک نه پیر و نه جوان میان این هر دو است بکنید آنچه شما را امر فرموده اند

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ
ای موسی حدیث سال معلوم شد
إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ گفتند باری دیگر بخوان از خدای تعالی
لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ازخدای تعالی درخواه تا بنماید
ما را که رنگ گاو چگونه است موسی علیه السلام گفت که خدای تعالی میگوید که گاوی می باید زرد و سخت زرد که رنگ او شاد و خرم گرداند
نگرندگان را این رنگ بر گاو نیکوتر بود و بچشم و دل خوش آید امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته که هر که نعلین زرد پوشد اندوهش
برود و لقوله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ
إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ چون لون و رنگ معلوم
گفتند یا رسول الله از خدا درخواه تا بنماید که این گاو چیست و چگونه می باید که بر ما مشتبه است و ما
اگر خدا خواهد راه یافته و موفق گردیم درین امر که ما را فرموده اند قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا
ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ
مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا
جواب داد که میگوید که این گاویست نه کاو شکسته یعنی رام شده که زمین شوراند و نه بشن هیچ رنگ که خلاف رنگ زردی باشد
کشت را آب دهد از بهر آنکه جائی که آب نباشد بکار و کشت آب دهند که از جوی برکشند و در کشت ریزند سلامت یافته از همه
عیبها هیچ رنگی نیست درو که خلاف رنگ همه تن او باشد قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۚ چون این جمله
بشنیدند گفتند که اکنون حق آوردی و جمله صفات روشن گفتند که اکنون این صفتها بیان کردی
کردی چنانکه اشتباه زایل گشت و این دلیلست بر آنکه ایشان مامور بودند بکشتن گاوی موصوف بدین صفات
که اگر مراد یکی بودی طلب کردندی ~~و بیافتندی و بهای گران~~ و از جمله است که اول گفتندی الآن جئت بالحق
فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ پس این گاو را طلب کردند و بیافتند و بهای گران خریدند
پس بکشتند و نمیخواستند که بکشند و بکشتند و نزدیک بود که نکشند از گرانی بهای آن وَإِذْ
قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ۖ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

چون بکشتند تن را یعنی عامیل را پس آنکه با یکدیگر خلاف کردید و خصومت ظاهر گردانیدند و بیکدیگر حواله
کردید و خدای تعالی بیرون آورنده است آنچه شما آن را بازمی پوشیدید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَٰلِكَ
يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ پس چون گاو را
بکشتند بعضی ازین گاو کشته بر این مرده زنید ضحاک گفت زبانش بعد مجاهد گفت دنبالش بود زبان بهر آنست
از بهر آنکه آلت تکلم است و غرض آن بود تا او سخن گوید که چون بر این مرده زنده باشید خدای تعالی وی را زنده گرداند
و شما را دلالت کند بر کشنده خویش و خدای تعالی مرده گان را همچنین زنده میکرداند که عامیل را زنده گردانید ای منکران بعث
و نشور و آیات و بینات بشما می نماید تا باشد که دریابید و عقل را کار فرمائید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ
بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ
پس آنکه این الطاف کرد و مرده را زنده
گردانید و کشنده خود را پیدا کرد دل شما سخت شد خطاب اولیای مقتول را است و گفته اند که خطاب
بنی اسرائیل راست و بر عموم است یعنی پس از آنکه این همه الطاف کردم از فلق دریا و غرق آل فرعون و نجات بنی
اسرائیل دلهای شما سخت شد در سختی مانند سنگ است یا سخت تر از سنگ گفته اند که این او بمعنی بل است همچو قوله تعالی
وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ و گفته اند که او بمعنی واو است چنانکه گفت ولا تطع منهم آثما او کفورا
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ ۚ آنکه باز نموده که دلهای ایشان از سنگ
سخت تر است
و در دلهای ایشان هیچ از آن اثر نیست یکی آنکه از بعضی سنگها جویهای آب روان میگردد و مراد بدین کوههاست که جویها
کاریز و چشمها آب از آن روان میشود وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ ۚ
و آن سنگها بعضی آنست که شکافته میگردد و آب
از و بیرون می آید چون چشمهای کوه یا چون سنگ موسی علیه السلام که در تیه بضرب عصای موسی علیه السلام معجزه را از و دوازده
چشمه آب روان میشد وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۗ و از آن سنگها بعضی از آنست که
از آن کوهها فرو زمی آمد از ترس خدای چون طور پاره پاره شد گاه
تجلی چون سوال رویت رفت بحقیقت یا بر سبیل مجاز یعنی اگر کوه را با آن صلابت و شدت عقل باشد و ترس
خدای بوی رسد بر جا نماند زایل شود و فرو آید چنانکه گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا
متصدعا من خشیة الله وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی غافل نیست از آنچه
شما میکنید می بیند و می شنود و میداند
أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ
اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

از ایمان ایشان و نیز مؤمنان گفت طمع مدارید که ایشان ایمان آرند و شما را باور دارند و جماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای میشنوند و تغیر و تبدیل میکردند پس از آنکه شناخته بودند و معنی فهم کرده و ایشان میدانستند که آن کلام خدایست یا میدانستند که ایشان را نیست تغیر و تبدیل کردن و آن جماعت هفتاد مرد بودند که موسی علیه السلام بکوه طور برد ایشان را تا کلام خدای بشنوند و تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند که ما شنودیم کلام خدای را او امر و نواهی او را و لیکن ما را مخیر کرد و گفت اگر خواهید بکنید و اگر خواهید مکنید که بر شما باکی نیست وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

چون بمؤمنان رسند گویند که ما نیز مؤمنیم و چون بخلوت با یکدیگر افتند گویند ایشان را که شما میگوئید و حدیث مکنید با آنچه خدای بر شما حکم کرده است و بیان نموده یعنی سر مذهب خود میان مسلمانان میگوئید تا با شما بآن محاجت کنند و در پیش خدای تعالی آیا شما را عقل ندارید که چنین سخنی با دشمنان و خصمان نقل میکنید گفته اند که سبب این بود که مؤمنان از خویشان و دوستان خود سوال میکردند و میگفتند کار محمد چگونه است ایشان گفتند که او پیغمبر است و ذکر او در توراة است ایشان بیامدندی در رؤسا ملی و معاندان را گفتندی از شما جماعتی میگویند که او پیغمبر است آنان یعنی رؤسای یهود ایشان را ملامت کردندی و گفتندی أَتُحَدِّثُونَهُم مجاهد گفت سبب آن بود که چون رسول از جنگ احزاب فارغ شد قصد حصن بنی قریظه و بنی النضیر کرد پیاده و لشکر برابر حصن جنبر رایت داد امیر المؤمنین علیه السلام را رایت رسول صلعم در دست داشت و برا گفت برو ببرکت خدای تعالی و بیقین دان که خدای تعالی ناصر تو است و بر ایشان و سرایهای ایشان مرا وعده داده است خدای تعالی که ترا بر عمر ظفر دهم و ترا افتد و دل نکرد امیر المؤمنین علیه السلام آمد تا بنزدیک حصن رفت چون ویرا دیدند خوفی عظیم در دل شان افتاد یکی میگفت جاءکم صاحب عمر و دیگری میگفت اقبل الیکم قاتل عمر و یکی از کنار حصن آواز داد که قتل علی عمرو اصاد علی صغراً قصم علی ظهراً هتک علی ستراً ابرم علی امراً و بدانست که ایشان ترسیده اند چون ساقی شد بکنار حصن آمدند و دشنام و سفاهت آغاز کردند گفت خواستم که باز گردم تا رسول نیاید و آن سخنها نشنود در این بودم که آمد و آنها را شنید و آواز داد که یا اخا القردة والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین چون بشنیدند گفتند ای ابو القاسم تو هرگز جهول و دشنام ده نبودی آنحضرت خود شرم داشت باز پس شد و با یکدیگر ایشان گفتند که این حدیث تا که گفت باشد أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

ایشان نمیدانند که خدای تعالی آنچه ایشان پنهان میدارند آشکارا کند نظم پیدا و نهان تو خدا میداند اسرار همه خبر میداند از خبر دی کر تو ندانی او را غافل نشوی که او تر امیداند وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ و از اهل کتاب جماعتی نانویسنده و ناخوانندگان اند و جمعی که از مادر خود زاینده اند کتاب ندانند و معنی آن

واقف نباشند نداانند مکر دروغها و باطلهای فراهم آورده و نهاده نظم دروغهای فراهم نهاده میدانند کرفته باطل و حق افتاده میدانند دروغ و حیله و تلبیس و مکر و زرق و فریب زهر چه در صفت آید زیاده میدانند یا آنچه تلقف در حفظ ایشان نهاده باشند ایشان را میخوانند و معانی آن فهم نمیکنند بر این معنی مثل آن باشد که گفت إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ و دروغ و باطل ایشان بود که میگفتند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ولن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و نیستند ایشان الا کمان میبرند آنچه میگویند از سر یقین و علم نمیگویند و گفته اند که معنی آنست که الا دروغ میگویند فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ پیغمبر صلعم گفت ویل وادیست در دوزخ چهل سال رود که هنوز بقعرش نرسد ای بنده ازین سوز بترس در قهر خدا در شب و در روز بترس بر خلق هذا الظلم و جفا کمتر کن از ناله جانفگار و دلدوز بترس سعید گفت کوهیست در دوزخ که کوهها را در وی افگنند ناچیز کند و فرو برد ویل که نام وادیست کسانیراست که کتاب می نویسند بدست خویش اگرچه کتابت جز بدست نبود فایده این قید آنست که تا باز نماید که مباشر این فعل ایشان بوده اند بر حقیقت فعل ایشان بود و با آلت و محل قدرت خود کردند چنانکه گفت ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ و چنانکه در مثل بغداد یانست یداك اوكتا و فوك نفخ در حق مردیست که در خشکی باد کرده و سر شکمبه بست و آن ابر بسته و بدجله فرو شد چون بمیانه رسید هر خیکی کشاده شد مرد در آب غرقه شد و بانگ میکرد دیگری گفت یداك اوكتا و فوك نفخ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا سبب این آن بود که علما جهودان مرسومی داشتند که هر سال آن بایشان رسیدی چون رسول صلعم بیامد ایشان بدانستند که او پیغمبر آخر الزمانست نعمت و صفات او بدید ند موافق آن بود که در توراة نوشته بود از آنکه مردی نیکوروی سیاه موی سیاه چشم دو بهری بود نظم ای سبق برده بس از همه خوبان جهان وی اسیر شم گیسوی تو عقل و دل و جان ای زبان از صفت ذات شریف قاصر وی خود گشته در انوار جمالت حیران پس آن در قها بر گرفتند و بجای آن باز نوشتند که وی کوتاه بالا ازرق چشم سرخ موی چون پیغمبر صلعم بیامد جماعتی که نعت و صفت او شنیده بودند گفتند همانا که پیغمبر است که نعت او در توراة نوشته است بنزدیک رؤسا و احبار آمدند ایشان را خبر دادند و گفتند این پیغمبر آخر الزمانست گفتند کلا و حاشا توراة بیاوردند و آن سطرهای نوشته و تحریف کرده برایشان خواندند و ایشان را از راه ببردند حق جل و علا گفت ویل ایشان را از آنچه می نویسند بدستهای خویش پس آنکه میگویند که این خدایست تا و اگیرند بدان بعوض اندک از مرسومات فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ

وای و ویل ایشان راست از آنچه دستهای ایشان بنوشت و می نویسند ایشان را از آنکه میکنند قطعا باز که بدو تو منفعت کنند و مرغان شکاری را

کوب گویند وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً جهودان با این همه گردند با خود
هم تمنای محال کردند گفتند دوزخ بما نرسد الا روزی چند شمرده گفتند که مدت عمر دنیا که هفت هزار سال است خدای ما را
به هر هزار سال روزی عذاب کند مدت مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد و گفته اند که مراد آن چهل روز است که ایشان
گوساله پرستیدند قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا بگو ای محمد که از خدای عهد و پیمانی گرفته اید فَلَنْ
يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس خدای تعالی عهد و پیمان خود را خلاف نکند ابن مسعود
گفت این عهد توحید است یعنی عهدی گرفته اید بتوحید چنانکه گفت إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ
عَهْدًا و هو قول لا اله الا الله أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یا بر خدای چیزی میگویید
که نمی دانید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ
بِهِ خَطِيئَتُهُ
فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بلی جواب لن تمسنا
است آری هر که
شرک است یعنی شرک آرد و بر شرک بمیرد پس ایشان اهل دوزخ اند و در دوزخ جاودان باشند و چون مراد
سیئه ما دون شرک باشد مراد باحاطه خطیات آن بود که پیغامبر گفت بنده چون گناهی کند نقطه سیاه در دلش پدید آید
و چون دو گناه کند سیاهی دل زیادت شود چندانکه گناه می افزاید آن میفزاید تا جمله دلش سیاه شود و پس برین معنی
خالد ثابت و مقیم باشد نه بر سبیل دوام بیانش قوله تعالی أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و اگر خلود بمعنی دوام
بود باید از آن عدول باید کرد وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
چون حق تعالی آیه وعید فرستاد و از آن بیان کرد از لطف و کرم او سزد که آیه
وعد متعقب گرداند تا مکلفان را داعیه بود بفعل طاعات و حاجز بود از فعل مقبحات گفت آنکسانی که ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند ایشان خداوندان و یاران اهل بهشت اند و ایشان در آن بهشت جاودان باشند خلود چنانکه بیان کرده
شد در وضع لغت اگر چه معنی دوام نمیدهد اینجا بالاجماع امت مراد دوام و بقاست وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم
پیمان بنی اسرائیل را یعنی پسران یعقوب برآنکه جز خدای را نپرستید
و خدای را یکی دانید و یکی گویید و با او همتا و انباز نگویید وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و ایشان را وصیت
کردیم و فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید تعظیم مادر و پدر و نیکویی کردن با ایشان در مقابله
خدای عز و جل آن را از پی توحید خود ایراد کرده است در خبرست که پیغامبر چون از مکه بمدینه آمد از بهر او مسجدی بنا کردند
و پیغامبر در آن مسجد نزدیک ستونی که آن را حنانه گویند می استاد و بر آن تکیه میکرد و مردمان را وعظ میگفت و خطبه میخواند
مردم گفتند یا رسول الله دستوری ده تا از بهر تو منبری بسازیم تا بر آنجا نشسته وعظ بگویی گفت روا باشد منبری
راست کردند سه پایه چون پیغامبر در آمد قصد آن ستون کرد نزدیک منبر شد پای بر پایه اول نهاد و گفت آمین و بر دوم

وسیم

و سیم نیز همچنین گفت و بنشست و آغاز خطبه کرد آن ستون ناله و زاری آغاز کرد و می نالید چنانکه ناله او
بلند تر از آواز پیغامبر گشت پیغامبر از منبر فرو آمد و آن چوب را در بر گرفت و خاموش کرد آنچنانکه
مادری کودکی را خاموش گرداند آنگه گفت بدان خدای که مرا بخلقان فرستاد اگر وی را خاموش
نکردمی تا قیامت بر فراق من نالیدی گفتند یا رسول الله سه بار آمین گفتی کسی را دعا کردی گفت بلی
چون پای بر پایه منبر اول نهادم جبرئیل گفت هر که مادر و پدر را یا یکی از ایشان را دریابد و طاعت
نکند و بر ایشان [illegible] ابعده الله خدای تعالی او را از رحمت خود دور گرداند من گفتم آمین و بر پایه دوم گفت
هر که ماه رمضان دریابد و روزه ندارد و بر ایشان [illegible] خدای تعالی او را هلاک کند گفتم آمین و بر پایه
سیم گفت هر که پیش او ذکر تو کنند و او بر تو صلوات ندهد خدای تعالی او را هلاک کند من گفتم آمین
وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا
و همچنین وصیت کردیم به نیکویی کردن با خویشاوندان و یتیمان و بی پدران که بحد بلوغ نرسیده
باشند لا یتم بعد حلم و با بیچارگان و درویشان و نیز گفتیم ایشان را نیکو شوید با مردمان گفتار
نیکو و ایشان را نیکو دارید و گفته اند مراد با این ناس محمد است یعنی رسول مرا نیکو شوید و بنعت
وی اقرار دهید نعت و صفت او که در توریة بدان ناطق است باز مپوشید و گفته اند که مراد امر بمعروف
و نهی از منکر باز دارید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ
وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید پس
پشت بر آن عهد و میثاق کردید و وفا نا بایست کردن خلاف کردید مگر
اندکی از شما که خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم بر آن بودند تا بدانی که همیشه اهل حق اندکی بوده اند
اگر اینجاست إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ در قصه طالوت فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ بر سبیل جمله
وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و در قصه نوح علیه السلم وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ شاعر نیز چنین گوید
فقلت لها ان الكرام قليل وَأَنْتُمْ و حال آنست که شما اعراض کنندگانید جمع میان تولی و اعراض
برای آن کرده باشد که ایشان هم بصورت و هم بمعنی تارک میثاق بوده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ
چون فرا گرفتیم از شما عهد و میثاق شما را که خونهای خود را نریزید یعنی یکدیگر را

کسی کرا از قبیل وجنس وملت تو بود همچنان بود که کشتن خود را و خویش را از سراهای خود بیرون مکنید یعنی بیرون
برادران مؤمن را از خانه او همچنانست که بیرون کردن خود را از سرای خود چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة
مؤمنان همه بمثابه یک نفس اند گفته اند که در شان بنی قریظه و بنی النضیر آمد که ایشانرا فرموده بودند که
یکدیگر را نکشند و مال یکدیگر غصب نکنند و اگر از ایشان اسیر گیرند باز خرند وفا نکردند بیکی وفا کردند ثُمَّ
أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ پس قرار دادید بدین و گواهی میدهید برین اقرار بر خود
وجهی دیگر آنست که شما بدین مقر بید و بر اسلاف خود گواهی میدهید
کرده اند که خطاب با اسلاف جهودانست و گفته اند که با جهودان عهد رسول است بر هر دو حمل کردن اولیتر است از بهر آنکه
میان این هر دو تنافی نیست ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ
فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ
وَالْعُدْوَانِ
پس شما که جهودان اید بعد از آنکه عهد و میثاق شما فرا گرفته اید یکدیگر را می کشید و از سرا
های یکدیگر بیرون میکنید در آن حال که یاری یکدیگر میدهید و پشتی یکدیگر میکنید ببزه کاری و بیدادی کردن
اثم گناهی باشد که بکسی تعدی نکند و عدوان بدیگری تعدی کند وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى
تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
و اگر بشما آیند اسیر کرده و در دست دشمن
افتاده ایشانرا باز خرید همچنانکه باز خریدن ایشان بر شما واجبست بیرون کردن ایشان از سراهای ایشان
حرامست و این جماعت بنی قریظه که خلفاء اوس بوده اند و بنی النضیر خلفاء خزرج بوده اند چون میان خزرج
و اوس قتال افتادی ایشان بیاری خلفاء خود رفتندی و در آن جنگ یکدیگر بکشتندی و اگر کسی از ایشان
اسیر شدی باز خریدندی حق تعالی ایشانرا عیب کرد و خدای تعالی بر سبیل تقریع و ملامت گفت أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آیا ببعضی توریة ایمان آورید و ببعضی کافر میشوید
و ببعضی ایمان می آورید و بتحریم قتل کافر میشوید
جزای آنکس که این فعل کند از شما مگر رسوائی و مذمتی و ملامتی در زندگانی دنیا گفته اند که این خزی جزیه است و گفته اند
آنست که چون رسول علیه السلام بر حصن بنی النضیر فرود آمد بعد از بیست و پنج روز بزنهار آمدند و درخواستند تا

سعد معاذ را حاکم کنند تا بر حکم او فرود آیند سعد را حاکم کردند چون فرود آمدند سعد حکم کرد بکشتن و برده گرفتن زنان و قسمت
کردن مالهای ایشان رسول علیه السلام گفت ای حاکم حکمی کردی که خدای تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان بفرمود تا مردان را
فرود آوردند و بمدینه بردند هفتصد مرد بودند بسرای از سراهای بنی النجار فرود آوردند و مالها را قسمت کردند و رسول علیه السلام چون
بمدینه آمد بفرمود تا چند خندق بکندند و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود ایشان را بیرون آورد گروه گروه علی علیه السلام
تا ایشانرا گردن میزد و در آن خندق می افکند حیی اخطب و کعب اشرف و ریحان ایشان بودند حیی کعب را گفت که با ما چه خواهند کرد
گفت داعی باز نمی ایستد و هر که از ما میشود باز نمی آید نیست الا قتل چون حیی را پیش رسول آوردند دستها در گردن بسته رسول علیه السلام
نگاه کرد حیی گفت بخدای که خود را بر دشمنی تو ملامت نکردم ولیکن هر که خدا مخذول کند سود ندارد و چون وی را پیش امیر المؤمنین علیه السلام
بردند گفت کشتنی شریف بدست مردی شریف این جامه من بگذار و مگذار که از تن من برکنند امیر المؤمنین علیه السلام گفت هُوَ أَهْوَنُ
عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ او گردن بکشید و سر در پیش انداخت امیر المؤمنین علیه السلام گردنش بزد خزی در دنیا این بود که بر ایشان رفت
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
و روز قیامت ایشانرا با سخت ترین عذابی باز گردانند یعنی ایشانرا با عذابی سخت برند اگر چه رد و عود در جای استعمال کنند
که وقتی بوده باشد اما فعل مستعار است هم رد و عود گویند و بر معنی اول یعنی چون ایشانرا از عذاب دنیا که برفت با عذاب آخرة
آمادند ایشانرا در قیامت باز گردانند با سخت ترین عذابی و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید أُولَئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
این جماعت آنکسانی اند که دنیا را بعوض آخرت قبول کردند دنیا خریدند و آخرت در بهای آن دادند
تا لاجرم چون دین بدنیا بدادند حیات باقی بحیات فانی بدل کردند عذاب از ایشان سبک نگردانند و تخفیف نکنند
و چون ایشان چنین کرده باشند ایشانرا یاری نکنند بشفاعت تا ایشانرا از عذاب خلاص دهند آیه خاص جهودانست باز
نمود که مایه عذاب ایشان دوستی دنیاست حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ سرمایه گناهها دوستی دنیاست و پیغمبر علیه السلام گفت
بدبخت ترین بدبختان آن کس است که دین بدنیا بفروشد و بدبخت تر از آن آنست که دین خود بدنیای غیری بفروشد وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ما موسی را بدادیم کتاب خود یعنی توریة و از
پس وی پیغمبرانرا بر پی او بداشتیم و از پس او فر
ستادیم و عیسی مریم را بینات معجزات و حجتهای روشن دادیم از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص و او را قوت دادیم

وقوی کردانیدیم او را بجبرئیل علیه السلام و گفته اند که روح القدس روح عیسی است یعنی روح پاکیزه از آنکه موسس نشود باصلاب مردان
وارحام زنان و گفته اند نام بزرگ خدایست که ببرکت آن احیای موتی میکرد و گفته اند که انجیل است چنانکه قرآن را روح خوانند
وکذلک اوحینا الیک روحا و قال یلقی الروح أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ
أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا
كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ هر که پیغمبری بشما آورد
چیزی که دل شما آن را نخواهد و نفس شما آن را کاره باشد
چنانکه عیسی را و محمد را تکذیب کردید و گروهی را بکشتید چنانکه زکریا و یحیی علیهما السلام کشتید سبب نزول آیه آن بود که چون پیغمبر
معجزات عیسی بر ایشان خواند گفتند ...ما که عیسی آن کرده باشد و اگر کرده بوده باشد چرا همچنان نکنی حق جل و علا این آیه
فرستاد وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ جهودان گفتند دلهای ما در پوششهاست از آنچه تو میگویی ندانیم گویا
میان سخن تو ... و دلهای ما جایهاست و گفته اند که معنی آنست که گفتند دلهای ما اوعیه و ظروف
علمهاست سخن تو چیزی نیست که اگر بودی دلهای ما قبول کردی و یاد گرفتی چون علوم دیگر بَلْ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه خدای تعالی ایشان را لعنت کرد
و از رحمت خود دور کردانید و روا بود که خبر بود یعنی از رحمت خود دور کرد
و بسبب استحقاق ایشان لعنت را آنست که کافر شدند که اگر کفر نبودی مستحق لعنت نبودندی
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ اندک ایمان آورند و گفته اند که تقدیر اینست که فقلیلا ما یؤمنون
... اندک را ایمان آورند و بیشتر کافر میشوند و گفته اند که مراد نفی است یعنی
ایمان نمی آورند وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ
و چون بایشان آمد کتابی یعنی قرآن براستی دارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة وَكَانُوا مِن قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا و بودند جهودان پیش از خروج و بعثت پیغمبر که نصرت میخواستند
و طلب فتح کردندی بر کافران یعنی مشرکان و این چنان بود
که هر وقت که از مشرکان رنجی بجهودان رسیدی و یا قصد غارت و قتل ایشان کردندی جهودان دعا میکردندی و
میگفتندی که اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوراة
بار خدایا ما را نصرت کن به پیغمبر آخر الزمان که نعت او در توریة می یابیم خدای تعالی ایشان را نصرت میداد چون وقت
آمدن رسول بود گفتند که نزدیک آمد روزگار پیغمبری که چنان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل براءت دارد پیغمبر ما و کتاب
ما را فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

پس آنگاه که آمد بایشان آنچه آنرا شناختند از نعت و وصف او بآن کافر شدند و ایمان نیاوردند و گفتند که این آن
پیغمبر نیست که ما نعت او در توریة خوانده ایم که لعنت خدای بر کافران باد بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ
أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ
اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بد چیزیست که ایشان نفس خود بدان بفروختند
که ایشان بدانچه خدای تعالی فرستاد از قرآن یعنی باختیاری کردند حق بباطل بدل کردند
و کفر با ایمان از غایت ظلم و حسدی که ایشان را بود آنچه خدای تعالی میفرستد از فضل خویش یعنی نبوت و کتاب بر کسی که
خواهد از بندگان خویش یعنی محمد فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ
پس بازگشتند بضایع کردن ایشان توریة را و کفر ایشان بعیسی و انجیل بر خشمی از خدای بکفر ایشان بمحمد و
قرآن و منکران نبوت را عذابیست خوار کننده که ایشان در آن مهان و مستذل باشند وَإِذَا قِيلَ
لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ خدای تعالی از کفر و عناد ایشان خبر
میدهد میگوید که چون گویند ایشان را که
ایمان آرید بدانچه خدای تعالی فرو فرستاد یعنی قرآن و بمحمد گویند که ما ایمان آریم بدانچه بر ما فرو آمد و کافر میشویم بدانچه
جز آنست و آن قرآنست و آن حقست و درست و راست دارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة قُلْ فَلِمَ
تَقْتُلُونَ أَنبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ بگوی که اگر بتوریة
ایمان دارید چرا میکشتید
پیغمبران را چه در توریة نوشته است که کشتن پیغمبران حرامست که اگر ایمان شما راست بودی کشتن پیغمبران از شما
صادر نگشتی وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ
مِن بَعْدِهِ
وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ بدرستی و حقیقت که بشما آورد موسی بینات و حجتهای واضح
... از آنکه آن همه مشاهده کردید گوساله را بمعبودی گرفتید
و در آن حال شما ظالم و بیدادگر بودید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا
و یاد کنید چون پیمان شما بستیم و کوه طور بر بالای شما

بر اشتیم و شما را گفتیم بستانید آنچه بشما میدهیم بجد و جهد و بشنوید و یاد گیرید قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا

وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ

گفتند که ایشان بزبان نراندند و لیکن چون سماع او امر عصیان کردند حق تعالی چنین گفت و آمیخته شد در دلهای

ایشان دوستی گوساله بسبب کفر ایشان باز نمود که دوستی گوساله با دل ایشان مختلط شدن از کفر ایشان بود تا گمان

نبرد کسی که از فعل اوست قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

میگوید که ای محمد ایشان را بگوی که شما دعوی کردید که ما مؤمنیم بد است آنچه میفرماید شما را ایمان شما بدان یعنی دوستی گوساله را اگر شما چنانکه دعوی کردید مؤمن

میبودید و ایمان بدوستی گوساله نمی فرمود پس شما درین دعوی کاذبید قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ

الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ باز این جهودان همه دعوی باطل کردند گفتند بهشت

خود ماراست نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ما پسران خداییم و دوستان ویم و گفتند

لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى در بهشت نرود الا جهود یا ترسا مگر حق تعالی در برابر آن

و گفت بگوی ای محمد جهودان را اگر سرای آخرت شما را خواهد بود خاص و خالص و هیچکس را در آن نصیبی نیست تمنای مرگ

کنید اگر راست میگویید که هر که قاطع باشد بر بهشت تمنای مرگ کند و از سرای تکلیف رحلت کند و به بهشت رسد دعوی

دوستی کردید و دوست را جز بر دوست آرام نباشد وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آنگه حق تعالی خبر داد

که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند با آن فعل که ایشان کرده اند

گفت اگر تمنا کردندی در حال آب در دهان ایشان در گلوی گرفتی و همه بمردندی چنانکه بر روی زمین یک جهود نماندی

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

آنگه باز نمود حق تعالی که برون آنکه تمنای مرگ نکنند هیچکس در جهان بر زندگانی حریص تر از ایشان نیابی و از

مشرکان یعنی یابی تو ایشان را حریص تر از جمله مردمان و از مشرکان هم بر زندگانی و حیوة دنیا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ

لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ

أَنْ يُعَمَّرَ

باز نمود حق تعالی که حرص ایشان بر زندگانی در معاصیست که دوست دارد و تمنا میکند یکی از ایشان

که هزار سال بماند و من الذین اشرکوا استیناف کلام بود تمنای آنکه او را هزار سال عمر دهند چه سود ویرا که

آن عذاب خدای را از وی دور نتواند کرد وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای دانا و بینا

باینهمه ایشان میکنند قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا

لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى بر دل تو بفرمان

وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ سبب نزول این

آیه آن بود که جماعتی جهودان پیش پیغمبر آمدند و گفتند از تو چند سوال کنیم

اگر جواب بصواب دهی ایمان آریم پیغمبر ایشان را گفت بپرسید هرچه خواهید گفتند ما را خبر ده که فرزند گاهی به پدر

ماند و خویشان پدر و گاهی با مادر ماند و خویشان مادر بسبب چه گفت نه در کتب شماست که آب مرد سفید و سطبر است

و آب زن زرد و تنک هر کدام غالب باشد شبیه او را بود گفتند نیکو گفتی اکنون خبر ده ما را که فرزند از آب مرد است

یا از آب زن یا از هر دو گفت استخوان و رگ و پی از آب مرد است و گوشت و موی و خون و ناخن از آب زن

گفتند نیکو گفتی خبر ده ما را که پیغمبر آخر الزمان را خواب چگونه باشد گفت بشما خدای سوگند میدهم نه شما در کتب خوانده اید که پیغمبر

آخر الزمان را که آن منم چشمهاش بخسپد و دلش نخسپد گفتند نعم و گفتند خبر ده ما را که اسرائیل بر خود از طعامها کدام

حرام گردانیده است کدام است گفت آن طعامی بود که او دوست داشتی و آن گوشت شتر و شیر بود گفتند چنین است گفتند خبر

ده ما را که این فرشته که بتو وحی می آرد کیست گفت جبرئیل است گفتند او دشمن ماست اگر جای او میکائیل بودی

ایمان می آوردیم گفت سبب دشمنی با جبرئیل چیست گفتند او بود که صاعقه و بلا با ما آورد و دوازدهم تر آنست که ما در

کتاب خوانده ایم که بر دست مردی بخت النصر نام در فلان وقت بیت المقدس خراب کرده ما کس فرستادیم

تا او را طلب کنند و بکشند چون ویرا یافتند کودکی بود بی قوت قصد کردند تا ویرا بکشند جبرئیل بیامد و نگذاشت

گفت اگر خدا این پسر هنوز گناهی نکرده کشتن او چگونه روا بود مرد دست از وی بداشت و بیامد و ما را از آن

خبر کرد پس روزگاری بر نیامد که بخت النصر بزرگ شد و پادشاهی مسلط گشت و بیامد و بیت المقدس را خراب کرد

و خلقی بسیار از ما بکشت از این سبب ما دشمن جبرئیل شده ایم آیه آمد که ای محمد قل بگو که هر که او دشمن جبرئیل باشد بدرست

آنکه او فرود می آرد بر دل تو بامر خدای قرآنی را برابر آنچه پیش از وست یعنی توریة و راه نماینده

و بشارة دهنده بار اهی و بشارتی مؤمنان را یعنی هر که بدین سبب دشمن جبرئیل بود و جبرئیل تا بامر و فرمان خدای [illegible]

هیچکس نیست پس آنکس که دشمن جبرئیل بود بحقیقت دشمن خدای بود و هر که دشمن رسولان خدای بود که ایشان بی

امر خدای هیچ نفرمایند او دشمن خدای بود مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ

وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

وهر کس که دشمن خدای و فرشتگان و رسولان خدای خاصه جبرئیل و میکائیل باشد بدرستی که دشمن او باشد و خدای دشمن جمله کافرانست یعنی ایشان دعوی کردند که دوست میکائیل اند و دشمن جبرئیل خلاف گفتند که هر که دوست میکائیل بود دوست جبرئیل بود و هر که دشمن او بود دشمن این بود هر که دشمن ایشان بود دشمن جمله پیغمبرانست و دشمن همه فرشتگان بود و هر که دشمن انبیا و دشمن خدا بود خدای دشمن او باشد و دشمن خدای کافر باشد و معادات ایشان با خدای معادات است با اولیای خدای از بهر انکه عداوت و ارادت مضرت باشد بغیری و این در حق خدای متصور نیست و معادات خدای با ایشان عقاب ایشان باشد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۝ سبب این آیه آن بود که جهودان بر مشرکان بر رسول خدا احتجاج میکردند و میگفتند چون او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیم و شما بر باطل چون رسول بیامد و دعوت کرد کافر شدند معاذ بن جبل گفت سبحان الله رسول علیه السلام را استعجال می نمودید و با او بر ما حجت می آوردید اکنون که آمد بدو کافر شدید و ما که مشرک بودیم ایمان آوردیم ایشان گفتند محمد آیتی بیاورد که ما را بشناسد و آن ایمان لازم شود خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد بدرستی که ما فرستنده بودیم بتو آیاتی فرستادیم روشن و هویدا که دلالت میکند بر صحت نبوت تو اما کافر نمی شوند بدین آیات مگر کسانی که ایشان فاسقانند و از فرمان خدای بیرون رفتگان و مراد بفاسق کافر است أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ رسول علیه السلام مالک بن الضیف را گفت خدای تعالی بزبان موسی علی نبینا و علیه السلام عهد از شما بستده است که چون محمد بیاید بمن ایمان آرید و مرا انکار مکنید گفت خدا ایرا هیچ عهدی نیست بدین معنی در توریة خدای تعالی آیه فرستاد و گفت عهد کرده اند که هر گاه ایشان عهدی کنند جماعتی از ایشان بدان عهد وفا نکنند و آن را با پس پشت خود اندازند و با این همه دعوی ایمان می کنند نه چنانست بیشترین ایشان ایمان ندارند و شاید که تسلی بود رسول را یعنی ای محمد دل از بهر خود را با ایمان ایشان مشغول مکردان که ایشان با این آیات که روشن بوده نمیکنند ایمان نیاورند وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و چون آمد بجهودان رسولی که محمد است از نزدیک خدای تعالی یعنی بفرمان خدای براست دارنده آن را که با ایشانست یعنی توریة جماعتی از آنها که ایشان را کتاب توریة داده اند کتاب خدای را که قرآنست با پس پشت خود می اندازند و بدان

ایمان نمی آورند و کار نمی بندند پنداری که خود ندانسته اند و باکی نمیدارند که این حال شنیده باشند و گفته اند که مراد بکتاب الله توریة است که در آنجا ذکر محمد و نعت و صفات او است آن را با پس پشت خویش انداخته اند یا گوئی که هرگز توریة نخوانده اند و ندانسته وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ چنین آورده اند که شیاطین سحر و نیرنجات بر زبان آصف بن برخیا نوشتند و بر ظهر آن نوشتند که هذا ما علم آصف بن برخیا وزیر سلیمان الملک و آن را در زیر سرای او دفن کردند چون سلیمان وفات یافت بیامدند و آن را ظاهر کردانیدند و مردمان را گفتند که سلیمان بدین بر جن و انس مسلط و پادشاه گشت شما نیز بیاموزید تا آن ملک بیابید و علما و صلحا گفتند معاذ الله این نتواند بود از این تبرا کردند مردمان سفله و جهال فرا نوشتن و آموختن گرفتند و حدیث سلیمان و آنکه او ساحر بود فاش کردند تا عهد رسول علیه السلام مستمر گشت و جهودان در آن غلو بیشتری نمودند حق جل و علا آیه فرستاد و برائت ساحت سلیمان را و گفت وَاتَّبَعُوا پی روی کردند جهودان آنچه شیاطین میخواندند آن را بر پادشاهی سلیمان و میگفتند که سلیمان پادشاهی بدین حاصل کرد جهودان تتبع آن کردند و گفته در وغها را که شیاطین فراهم نهاده بودند و آن را بسلیمان حواله کرده و گفته اند که معنی آنست که جهودان پیروی کردند تَتْلُوا بمعنی تتبع است یعنی جهودان تتبع کردند آن را که دیوان در روز کار سلیمان تتبع کردند از سحر و نیرنجات خدای تعالی نفی آن کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی چون ساحر اعتقاد سحر و صحت سحر کند کافر بود سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود و لیکن ساحر و کافر دیوان بودند که سحر ایشان کردند و حواله سحر بسلیمان کردند وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۝ ساحر و کافر شیاطین بودند که مردمان را سحر و جادوئی تعلیم میدادند و نیرنجات و حیله که فراهم نهاده بودند می آموختند مردم و آنچه فرود آوردند بر دو فرشته که ببابل بودند یکی هاروت و یکی ماروت سحر حالتی است یعنی حیلتی که وجه آن پوشیده بود از بیننده چنانکه مشعبدان کنند و سحره فرعون عصاها مجوف کردند و رسنها از ادیم بدوختند به پیکر مارها و در میان آن پر از سیماب کردند چون گرمای آفتاب در آنها تاثیر کرد و آتشی که در زیر آن پنهان افروخته بودند آن همه در حرکت آمدند چنان نمود که در حرکت خواهد آمد چنانکه گفت يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ هر سحر که از این نوع بود کفر نباشد فسق بود اما انکه گویند که جادوئی بر خم نشینند و بر وند یا پرند که تغییر صورت کنند اعتقاد صحت آن کردن کفر بود از بهر آنکه این انواع در عقل مستحیل است و تجویز

این قوم کنند در معجزات پیغمبران و کفر اند که در قول خدای وما انزل نفی است تقدیر چنین است وما کفر سلیمان وما انزل الله
سلیمان کافر نبود و نیز خدای تعالی سحر نفرستاد و ملکین خوانده اند یعنی دو پادشاه بابل نام زمین است وَمَا
يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ
بهیچکس الا می آموختند و اعلام میکردند تا می گفتند که ما فتنه و امتحان و آزمایشیم زنهار که کافر نشوید یعنی ما شمار اخبر کنیم صاحب آن
استعمال را و اجتناب را اجتناب کنید تا نجات یابید و استعمال مکنید تا هلاک نشوید و آنچنان بود که در زمان ادریس سحر
در میان مردمان مستعمل بود و فاش گشته خدای این دو فرشته را فرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر و وعید و تهدید
کرد بران انکه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند و از آن اجتناب کنند و آنچه روایت کرده اند و گفته اند که این دو فرشته
از جمله فرشتگانی بودند که زبان طعن در فرزندان آدم دراز کردند حق تعالی گفت که اگر شما را نیز همان شهوت بشدی همان کردیدی ایشان
ازین استبعاد کردند خدای تعالی ازان فرشتگان هاروت و ماروت را اختیار کرد و لباس شهوت در ایشان پوشانید و بز
میشان فرستاد و از شرک و قتل و زنا و خمر نهی کرد ایشان دعوت یکماه برفتند بر جمال زنی ازین معصیت کردند و مستوجب
عقاب خدای شدند ایشان عذاب دنیا بر عذاب آخرت اختیار کردند ایشان را سرنگون از بالای آبی آویخته اند زبانهاشان از
تشنگی بیفتاده از تشنگی تا قیامت درین عذاب خواهند بود چون ظاهر قرآن را با آن مناسبت نبود از ایراد و اطناب
آن اعراض افتاد فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
می آموزند ازین
آن دو فرشته یا ازین دو نوع از سحر و تمویه آنچه بدان مفارقت اندازند میان مرد و زن پس گفته اند که در شرع سلیمان
علیه السلام بود که هر که سحر آموزد یا سحر کند زن از و رها شود بی طلاق پس مراد برین وجه از ما یفرقون این بود وَمَا هُمْ
بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و نیستند ایشان که گزند رسانند هیچکس را
و بدان مضرتی نرسانند الا بخدای داند و چون خدای تعالی وعیدی که بر فعل سحر کرده باشد بساحر رساند و اذن بمعنی
تخلیه باشد معنی آن بود که بسحر ضرر نتوانستند رسانیدن بغیر الا بتخلیه و تمکین خدای که اگر خواهد منع کند بجبر و قهر ولیکن
تکلیف از و مانعست وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا
لَمَنِ اشْتَرَاهُ
مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ می آموزند آنچه ایشان را زیان میدارد
و سود نمی دارد از هر که ... عوض این آنست که کار نبندند و اجتناب
نکنند و بحقیقت میدانستند که آنکس که آن اختیار کرد و آموزد و دین را ضایع کرد و اندازه او در آخرت هیچ نصیبی نباشد و گفته اند

که خلاق بمعنی خلاصست یعنی در آخرت او را از عذاب خدای خلاصی نبود وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ و بدست آنچه ایشان بفروختند ... یعنی حظ و نصیب
خود را از ثواب آخرت بدان بفروختند و اگر دانستندی آنچه کردند نکویست از اختیار کردن سحر بر ایمان
گفت وَلَقَدْ عَلِمُوا دانستند آنگه گفت لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانستندی نفی علم کرد میان این هر دو تناقض نیست از بهر
آنکه دانستند شیاطین یا جهودان و احبار بودند که کتاب خدای بازپس پشت انداختند و آنانکه ندانستند آنانکه سحر آموختند
و دین بدنیا بفروختند و روا بود که هر دو یک قوم باشند و تناقض نباشد از بهر آنکه چون دانستند و کار نبستند انکار کرد
وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
و اگر ایمان آوردندی بخدای و برسولان خدای بگرویدندی و از عذاب و بترسیدندی و از معاصی و مخالفت او اجتناب نمودندی
مثوبتی و پاداشی از نزد یک ... بهتر بودی ازانچه ایشان دران بودند از سحر و گوی بطمع حطام دنیا اگر دانستندی که
اجلال و اکرام مستحقان ثواب چگونه خواهد بود و میدانستند و کار نمیکنند پنداری که نمیدانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا سبب آن بود که مسلمانان نزدیک پیغمبر علیه السلام می آمدند
و میگفتند یا رسول الله راعنا مراعات ما کن و گوش با حدیث ما دار لفظ
راعنا بلغت جهودان دشنام بود چون بشنیدند آنرا غنیمت شمردند با یکدیگر گفتند که محمد را در سر دشنام میدادیم
اکنون آشکارا دشنام میدهیم و میآمدند و میگفتند یا محمد راعنا و میخندیدند و بدین استهزا میکردند سعد معاذ بشنید
و غرض ایشان بدانست ایشانرا گفت بدان خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که اگر دیگر کسی این بر زبان راند باو جز
تیغ خطاب نکنم گفتند نه شما نیز همین میگویید گفت ایشان خبر نمیدانند و شما دشنام میخواهید حق تعالی آیه فرستاد
و گفت ای مؤمنان وای گروندگان پیغمبر را بکلمه راعنا خطاب مکنید که جهودان برین کلمه دشنام میدهند
این کلمه مگویید تا گفت ایشان منقطع شود و زبان ایشان بریده گردد ابن عباس گفت که هر جا که یا ایها الناس
در قرآن مکی است و یا ایها الذین آمنوا مدنی بجای یا ایها الذین آمنوا در توریه یا ایها المساکین است و زمان
موسی علیه السلام جهودان را بلفظ مسکنه خوانده اند یا ایها المساکین و در زمان محمد علیه السلام بتازی بمسکنت و مذلت ایشان
را ادب کرد و ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ مسکینان امت محمد علیه السلام که درویشند پادشاهان آخرتند
آورده اند که پیرزنی نام او مسکینه بود بر مجلس وعظ عیسی بن زادان مواظبت نمودی و هیچ وقت غایب نگشتی
یک دو روز غایب شد پرسید که مسکینه کجاست گفتند که بر فراش تب مانده است چون از مجلس برخاست با جماعت
بعیادت مسکینه رفت بر بالین او بنشست او را یافت در حالت جان دادن در اینجا نیز گوش بر لب او نهاد گفت
کار کردم بسر آمد رنج بردم بیر آمد آنچه کردم جز آه نفسی چند برزد و قالب او از روح بپرداخت نظم

مرغ روح از قالب تن برپرید و آشیان در جنة المأوی کرید. واعظ از مجلس بیرون رفت و یرا دفن کرد شبانه در خواب
دید و یرا که تاج کرامت بر نهاده و حلهٔ بهشت در پوشیده و کفت آیا مسکینه تو کجا آری ولیکن کفت تا دیگر مرا بلفظ مسکینه نخوانی
که ذهبت المسکنة وجاءت المملکة. درویشی رفت و پادشاهی آمد. لطف و کرم و فضل الهی آمد. ابن عباس کفت در قرآن
یا ایها الذین آمنوا نخوت الا که مهتر ایشان علی ابن ابی طالب بود و وجهی دیگر آنست که کلمهٔ راعنا زبر دستان زیر دستانرا کفتند
خدای تعالی منع کرد ایشانرا ازین و کفت شرط ادب نکاه دارید و خطاب پیغمبر شناسید که چکونه باید کردن چنانک کفت لا تجعلوا دعاء
الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا مکوئید راعنا مر پیغمبر را که این خطاب زبر دستانست مر زیر دستانرا وَقُولُوا
انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ و بکوئید بجای راعنا انظرنا
یعنی بسوی ما بنکر ای رسول خدای توقف زمانی تا سخن تو بشنویم
و تأمل کنیم و بدانیم و به نظر عاطفت در ما نکاه کن تا سخن تو از لب و دهان تو با تو بشنویم تا زودتر و نیکوتر فهم توانیم کرد از
بهر آنک چون شنونده شمایل و آثار و حرکات کوینده مشاهده کند سخن او را بهتر فهم تواند کرد و سخن پیغمبر را بشنوید و طاعت
دارید که نوعی از شنیدن طاعت داشتن است و کافرانرا یعنی جهودانرا عذابیست رنجاننده مَا يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ
مسلمانان حلفای خود را کفتند از جهودان و مشرکان پس باید بمحمد ایمان آرید ایشان یعنی
جهودان کفتند که در ایمان محمد هیچ چیزی نیست و اکر چیزی بودی ما را نصیبی بودی و شما را هم بدان پسندیدمی حق تعالی این آیه بتکذیب
ایشان کرد و کفت دوست ندارند و تمنای هیچ چیز نکنند از بهر شما نه اهل کتاب و نه مشرکان و نخواهند که از خدای شما بشما
چیزی نازل کرده این بارادت و خواست و تمنای ایشان نیست وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ
يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خدای تعالی خاص کرداند برحمت خود آنرا که خواهد مراد
بخیر و رحمت نبوتست و کتاب پیغمبری و کتاب بکسی دهد که
مصلحت داند مصلحت مقتضای آن کرد که نبوة و خلعت رسالت در محمد پوشانید از بهر آنکه او بهتر و فاضلتر عالم بود و محمد را
رحمت خواند وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ و نبوت را رحمت خواند أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمة ربک ای نبوت
و آن هر دو را رحمت عالمیان کردانید و خدای تعالی خداوند فضل و احسان عظیم است نعمت او را حدی و حصری نیست
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
جهودان طعن زدند و کفتند محمد را رای
متین و ثابت نیست که وقتی چیزی می آرد و اکر پشیمان میشود چیزی دیکر بخلاف آن می آرد حق جل و علا در دفع
آیه برایشان و کفت این کار تعلق بمن دارد نه بمحمد چنانک نبوت تابع مصلحت است و شرایع نیز تابع مصلحت است وقتی

مصلحت دران بود که پیغمبر ایشان موسی علیه السلام بود و کتاب توریة و وقتی دیکر در آنک پیغمبر عیسی علیه السلام باشد و کتاب انجیل اکنون
مصلحت در آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن و این شریعت را نیز که ناسخ جمله شرعها است چون مصلحت بدانشود
بعضی ببعضی منسوخ کنیم و آیتی بآیتی و حکمی بحکمی از بهر آنکه مصالح خلقانرا در تکالیف و عبادات بجز من کس نداند
ما ننسخ من آیة هر آن آیه را که منسوخ کنیم یا باز پس داریم و تأخیر کنیم وقتی بوقتی یا بحسب مصلحت فرو فرستیم بهتر از آن
و نافع تر از آن در باب تکلیف یا مانند آن درین دو وجه است از صلاح و منفعت بیاریم نسخ شرعی ازاله و ابطال حکم
یعنی هیچ آیتی را حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم آنرا یا تأخیر کنیم آنرا و بازپس داریم الا بدل آن آیه بهتر از آن یا مانند
آن بیاریم ناسخ دلیلی شرعی باشد که دلالت کند بر ازاله مانند حکم ثابت و منسوخ آن حکم بود که بر دارند و ازاله کنند
در ناسخ ازاله مثل حکم ثابت کفتیم تا فرق باشد میان نسخ و بدا و این علم باصول فقه تعلق دارد هر که را باید باید
از آنجا طلب کند و معنی ننسها کفته اند آنست که از یاد دیرم ایشانرا یعنی آنست که روایت کرده اند که روزی مردی در
مجلس حضرت رسول بر پای خواست و کفت یا رسول الله چند آیه قرآن می دانستم که در نماز شب خواندمی دوش
برخواستم فراموش کرده بودم و هیچکونه بیادم نمی آمد دیکری برخواست و کفت مرا نیز همین اتفاق افتاد و دیکری همچنین کفت
پیغمبر فرمود که ندانید که چرا چنین بود کفتند نه کفت خدای تعالی این آیه را منسوخ کرده و هرچه منسوخ کند از یاد ما ببرد أَلَمْ
تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ۗ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ اکر حقیقی نه تعلم
نیست پس ام چه کرد استفهام کرد بر سبیل تقریع
و توبیخ کفت نمیدانید که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است نمیدانید که ملک آسمان و زمین خدای راست و در قبضهٔ قدرت اوست
چنانکه میخواهد میکرداند از عدم بوجود آرد و از وجود بعدم برد و از حالی بحالی بحسب مصلحت چنانکه میداند شما را بر و اعتراض
نرسد که مالک امر اوست و شما را از دون خدای هیچ یاری و دوستی نیست که از عذاب خدای حمایت کند و نصرت دهد پس
در عوض انتقام او مشوید و در تحصیل رضای او کوشید اکر شما بهشت و نعیم و مقیم میطلبید أَمْ تُرِيدُونَ
أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۗ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ این ام معادل همزه استفهامست
در الم تعلم و شاید که بمعنی بل بود و حق تعالی درین آیه
ملامت جهودان میکند از آنکه ایشان بر رسول الحکم و تعنت کردند و کفتند شما میخواهید که از پیغمبر خود یعنی محمد آن خواهید که قوم
موسی از موسی خواستند چون کفتند أرنا الله جهرة خدای را معاینه بما نمای ایشان بآنکه کفتند ایمان بکذاشتند و کفر آوردند بدل

مجو اهند که بسازند شما را ... بیار دوحق پنهان کنند ... مراد حذیفه یمانی و عمار یاسر است

ایمان و بهر که کفر را با ایمان بدل کند او راه کم کرده باشد و از میانه راه دور شده چون سوال از توبه ایمان باشد
نه ما که اعتقاد شیر ترا ایمان نبود وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ
مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُمُ الْحَقُّ

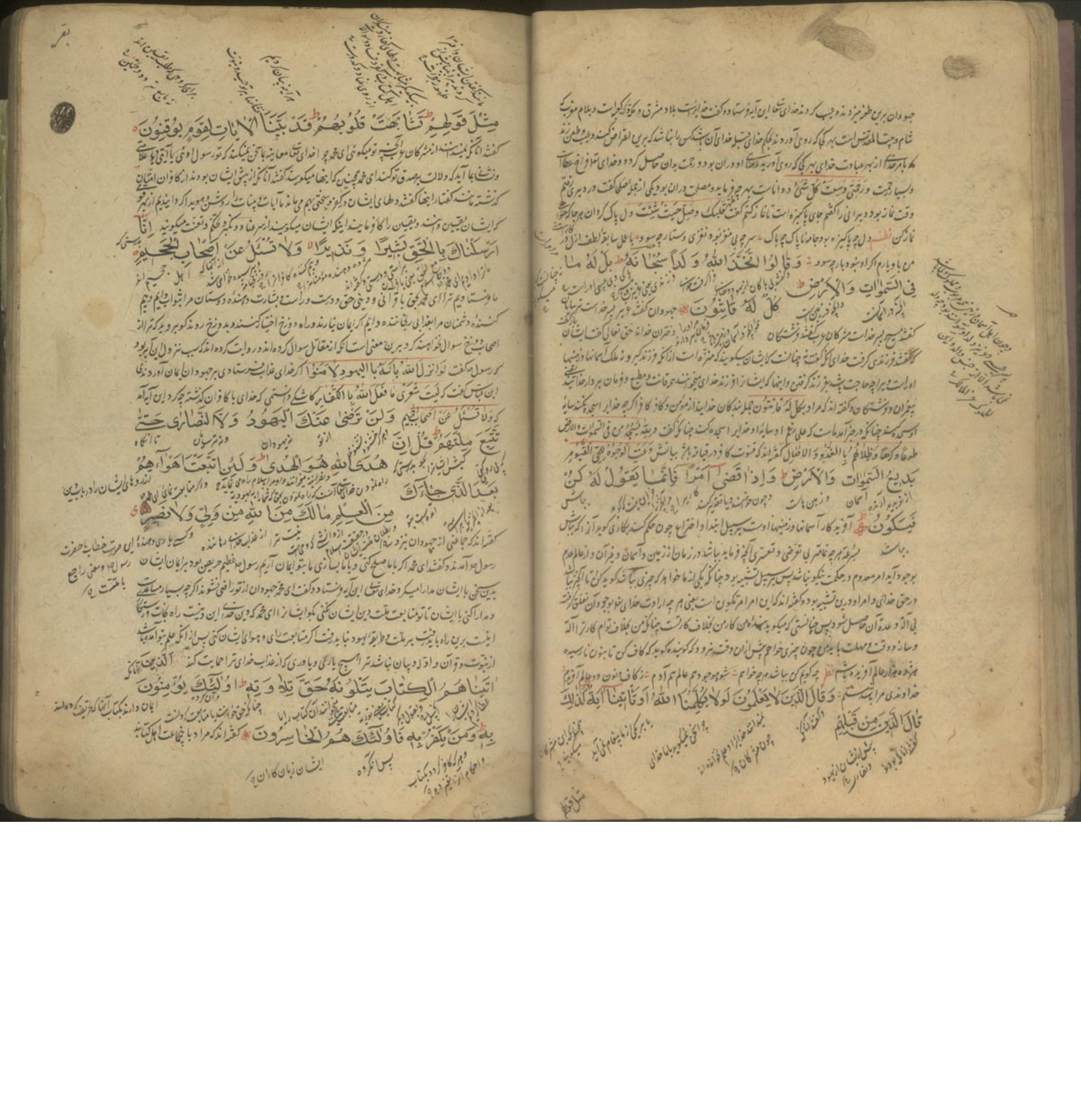
چون مسلمانان را در وقع احد وهنی از جهودان رسید فنحاص بن عازورا و زید بن قیس عمار
یاسر را و حذیفه یمانی را گفتند اگر پیغمبر شما بر حق بودی این وهن بقضادی شما از وی باز گردید و بدین ما در آیید که بهتر است عمار گفت
که شما چه گوئید در نقض عهد گفتند عظیم باشد گفت با خدای خود عهد کرده ایم که محمد را کافر نشویم فنحاص گفت اما هذا فقد
صبا این مرد صابی شد عمار گفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا
و بالكعبة قبلة و بالمؤمنين اخوانا و بیامدند و رسول را خبر داد ند رسول علیه السلام ایشان را گفت
خدای تعالی آیه فرستاد و گفت جهودان تمنا میکنند و دوست میدارند که شما را از ایمان بر گردانند و بکفر باز آرند از غایت
حسدی که ایشان راست بر شما پس از آنکه حق روشن شده و بدانستند که نور رسول خدای بحق از آنکه نعت و وصف او در
توریه خوانده حق تعالی باز نمود که دشمنی جهودان با مسلمانان از حسد است و میخواهند که مسلمانان را بر گردانند تا کافر شوند
این همه از غایت حسد است باک نیست که حسد حسود را جگر خود د و حسود را رفعت و بلندی دهد حاسد ابر کاشته اند تا ذکر مناقب
محسود میکند و نام و فضل او را هر زمان تازه میکند شعر وَإِذَا أَرَادَ اللهُ نَشْرَ فَضِيلَةٍ طُوِيَتْ أَتَاحَ
لَهَا لِسَانَ حَسُودِ روزی رسول علیه السلام در حجره عایشه بود جماعتی جهودان دستوری خواستند و در آمدند گفتند
السام عليك رسول دانست و لیکن حلم و کرم اصغا نمود عایشه گفت مرا آن سخت آمد چیزی بر نستبهاندم و فتند
جماعتی دیگر آمدند همین گفتند مرا صبر نماند در پس پرده گفتم وعليكم السام والغضب واللعنة يا اعداء الله رسول
مرا گفت خاموش باش چیزی بر سیدند و رفتند رسول مرا اعلام کرد گفتم یا رسول الله مالک خود نبودم گفت جهودان
قومی بسیار حسدند و بر هیچ چیز شان حسد بیشتر نیست از آنکه بر سلام مسلمانان از آنکه تحیت اهل بهشت است و بر آمین
گفتن در دعا فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ
الحق تعالی مسلمانان را گفت عفو کنید و اعراض کنید و بگفت ایشان التفات مکنید تا که بیارد خدای
کار خود یا فرمان خود چون کشتن بنی قریظه و برده کردن زنان و کودکان و دور کردن بنی النضیر از زمین ایشان و راندن
ایشان بشام که خدای تعالی بر همه چیزی قادر و توانا است گفته اند این آیه منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ از امام محمد باقر علیه السلام روایت که او گفت که حضرت رسول را گفت قتال نفرمودند تا که

زمان خود را که حکمت بقتال یا امر خیر

تا که این آیه آمد أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ جبرئیل آمد با این آیه و تیغی
از آسمان آورد و در گردن رسول انداخت وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّ
مُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بنات
ملک تعالی چون صحابه رسول را فرمود آنچه صلاح ... الحق تعالی میکند از خیر و صدقه
ایشان در آن دید در باب صفح و عفو گفت استعانت در دین بنماز کردن و زکوة دادن طلب دارید نماز را بجای دارید
و ارکان نماز و حدود و حقوق آن بجای و آرید و زکوة بمستحقان رسانید که هر چه از آن تقدیم کنید و در پیش اندازید
از خیر بنزدیک خدای تعالی آن را باز یابید و مراد بخیر درین آیه مال است و بر عموم حمل کردن اولیتر است حق تعالی بندگان را
بر عمل صالح تحریص میکند و میگوید هر چه آن از پیش فرستادید آن بماند در خزانت که هر که خرمای بصدقه دهد حق تعالی آن را
بپروراند تا چندان شود که کوه عظیم باشد يَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ چون بنده یا بر ستار از
سرای فنا بسرای بقا رحلت کند مردمان گویند ما ذا خلف چه بگذاشت و فرشتگان گویند ما ذا قدم آنچه از
پیش بفرستاد چون فاطمه زهرا علیها السلام بجوار ایزدی رسید امیر المؤمنین علیه السلام در مرثیه او بگفت شعر لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ
مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ وَإِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلٌ
عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ اگر بگورستان رفت و گفت السلام عليكم يا اهل القبور اموالكم قسمت و
دِيَارُكُمْ سُكِنَتْ وَنِسَاؤُكُمْ نُكِحَتْ مالها شما قسمت کردند و در سرایهای شما ساکن شدند و زنان شما را بشوهر
دادند نزدیک ما این خبرات نزد یک شما چه خبرات هاتفی آواز داد که ما اكلنا ربحنا وما قدمنا وجدناه و
ما خلفنا خسرنا آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم باز یافتیم و آنچه بگذاشتیم زیان کردیم پس چون مکنت
و فرصت داری کار کن پیش از آنکه در آن پشیمان شوی و توانی رب ربیح لا ناس عصفت ثم ما ان
لبثت ان سكنت وكذاك الدهر في اطواره قدم زلت واخرى ثبتت هر چه کردی ضایع
نگردد که بدان دانا و بینا ام وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَى
جهودان و ترسایان با همه مخالفت و دشمنی که در میان ایشان بود چون رسول علیه السلام بنسخ شرع ایشان
آمد او را دشمنی از خود قوی تر دیدند و دانستند با یکدیگر دوستی آغاز نهادند و کینهای دیرینه را از سینه بیرون کردند
عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذْهَبُ الْأَحْقَادُ ندانستند که کار رسول علیه السلام بموافقت ایشان خلل نپذیرد و با هم در
مناظره و مجادله آمدند گفتند در بهشت نرود الا جهود و ترسایان گفتند در بهشت نرود تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ
گفت ای محمد این آرزوی ایشان است و آرزو سرمایه احمقان است چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میگوید لا تتكن على

على المنى فإنها بضائع النوكى گفت احمق مباش زیرک باش زیرک کیست آنکس که پیغمبر گفت الكيس من دان
نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله زیرک آنکس است که حساب خود بکند و از
بهر آنچه از پس مرگ است کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود کرده اند و تمنا کند بر خدا و گفته اند که مراد بامانی
اکاذیب و اباطیل است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای محمد
هر که دعوی چیزی کند وی را ... حجتی
باید که دعوی بی حجت باطل باشد که من ادعى شيئا بلا حجة لا بيان يبطل دعواه بگو اگر راست میگویید اگر
میگویید برین حجتی بیارید و برهانی ظاهر کرده اید بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
اگر حق تعالی رد کرد بر جهودان و ترسایان گفتار ایشان را و گفت ...
نه چنین که شما میگویید بلکه هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای را و فرمان او را گردن نهد بعبادت او و اخلاص کند و [illegible]
دل بر او اقبال کند و تمامی روی بدو آرد و نیکوکار بود یعنی مخلص باشد و مزد او که نزدیک خدای است او را بود در بهشت
مزد ... که صفت ایشان این بود و ایشان را هیچ اندوه و خوف نبود چون کافران خایف و اندوهگین باشند ...
روی از بهر آن کرد که آن شریفترین اعضاست چون او منقاد و مسلم باشد اعضای دیگر را که خطری نباشد بتسلیم و بذل اولیتر
بود و گفته اند که وجه عبارتست از ذات چنانکه گفت كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ای ذاته وَقَالَتِ الْيَهُودُ
لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ
عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ
يَتْلُونَ الْكِتَابَ ترسایان نجران بنزدیک رسول آمدند احبار
جهودان مدینه آمدند و با ایشان مناظره کردند از جهودان مردی نام او رافع ...
گفت ما انتم على شيء شما بر هیچ نهاید انکار عیسی کرد و نبوة او یکی از جمله ترسایان گفت بلکه خود شما بر هیچ نهاید انکار
نبوت موسی و کتاب او کرد و خدای تعالی از هر دو گروه حکایت کرد جهودان گفتند که ترسایان بر هیچ اند و ترسایان نیز گفتند
که جهودان بر هیچ اند سفیان ثوری چون این آیه خواندی گفتی صدقوا والله است گفتندی بخدای و حال آنکه ایشان کتاب
میخوانند جهودان در توریة حدیث عیسی و نبوت او و بشارت او میخوانند و میدانند و ترسایان در انجیل حدیث
موسی و نصرت او و صحت نبوت او میخوانند و میدانند که هر دو حقست و انکار میکنند كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

میگویند که همچنین که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند که ایشان نمیدانند و اهل کتاب نیستند مانند گفتار ایشان
گفتند مشرکان ... را گفتند که تو بر هیچ نه و گفته اند که مراد بدان آنست که آبا و اجداد ایشان همچنان خود را گفتند که شما
بر هیچ نهاید آری همه یکدیگر را تخطیه میکنند روزی که نزدیک احکم الحاکمین است میان ایشان حکم کند و آن روز قیامت باشد در آنچه
ایشان خلاف میکنند که حق با کیست و بر باطل کیست چون اهل حق را به بهشت رسانند و اهل باطل را بدوزخ وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا
بمساجد الله بیت المقدس است که بخت النصر و قوم او ... بیامدند بنی اسرائیل را بکشتند و فرزندان ایشان را غارت کردند و بیت
ببردند و بیت المقدس را خراب کردند و ... روایت است که مراد بدین مسجد الحرام است و این آیه در حق مشرکان مکه آمد که ا
ایشان پیغمبر را منع کردند از مسجد الحرام چنانکه گفت هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام پس حق تعالی
یاد میکند و میگوید که کیست ستمکارتر از آنکس که مسجدهای خدای را منع میکند و مینگذارد که در آنجا ذکر خدای کنند
و نام خدای گویند و خدای را عبادت کنند و سعی کند در ویرانی و خرابی آن همچنانکه بخت النصر کرد یا همچنانکه مشرکان کردند
رسول را نگذاشتند تا حج و سعی و طواف کند و هر مسجد که در وی خدای را عبادت نکنند آن خراب بود و پس چون مشرکان
نگذاشتند ایشان سعی کرده باشند در خرابی أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا
إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا
خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
انجماعت که با بیت المقدس این معامله کردند نبود ایشان را ...
که در آنجا شوند مگر خایف و ترسناک چنانکه روایت کرده اند از ابن عباس که چون این آیه آمد هیچ جهود و ترسا در بیت
المقدس نرفت الا خایف و متفکر و بر معنی دوم مشرکان مکه را چون فتح مکه بود ... که در روند الا خایف و ترسان
از او روایت کرده اند که چون فتح مکه بود منادی رسول آواز داد که از امروز باز هیچ مشرک گرد آن خانه نگردد و
پیرامن مسجد نشود و هیچکس برهنه نماز و طواف نکند چه اگر کند او را در دنیا رسوایی باشد بقتل و سبی و در آخرت دوزخ
عذابی بزرگ بود وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
... از ابن عباس روایت کرده اند که گفت ما با پیغمبر بودیم در سفری شبی تاریک
بمنزلی فرود آمدیم هر یکی از ما از سنگ قبله ساخت و روی بدو آورد و نماز میکرد چون روز روشن شد روی
بجهات مختلف کرده بودند گفتند یا رسول الله حکم این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گفته اند در حق مسافر است که نماز
بر پشت راحله کند بتکبیر احرام روی بقبله آرد و نماز میکند عکرمه گفت چون آیه تحویل قبله آمد مسلمانان روی بکعبه آوردند



وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السموات والارض كل له قانتون

بديع السموات والارض واذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون

وقال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاتينا آية كذلك قال الذين من قبلهم

مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بينا الآيات لقوم يوقنون

انا ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ولا تسئل عن اصحاب الجحيم

ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذي جاءك من العلم ما لك من الله من ولي ولا نصير

الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون

از جهودان و ترسایان چون عبد الله سلام و بحیرا راهب و غیر ایشان خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت الکسانیکه ما
این را کتاب دادیم یعنی توریة و انجیل میخوانند آن کتاب را با خضوع و خشوع و صفا و اعتقاد و سزای خواندن او که هیچ نام و
نعت و وصف محمد علیه السلام را باز نپوشند و تبدیل و تحریف نمیکنند ایشان آنانند که بدان ایمان دارند و هر که بدان کافر شود یعنی آن
کسانی که بآن کافر شوند ایشان زیانکارانند از که حظ خود را از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کرده اند و این زیانکاری
هر چه تمامتر بود و گفته اند که مراد بکتاب قرآنست حق تلاوة آن بود که بترتیل خوانند با خضوع و خشوع چنانکه گفت اَلَّذِینَ اِذَا
ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ و حلالش را حلال دارند و حرامش را حرام دانند بمحکم و متشابهش ایمان دارند از که هرت
کردانند آنانکه چنین باشند حقا مومن باشند چنانکه گفت اُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا
نِعْمَتِیَ الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَاَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ
من کنید که بر شما کرده ام یاد آرید که من شما را بر اهل روزگار و زمانه شما تفضیل نهادم نعمتی عظیم است شکر آن بواجبی
وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ شکران نعمت آنست که محمد که رسول منست ایمان آورید
و بترسید از آن روزی که در آن روز هیچ نفس دیگری را
دستگیر نباشد و هیچ جزا نتوانند داد و فدیه و بدل قبول نکنند و شفاعت سود ندارد و ایشان را که اهل دوزخ‌اند یاری
نکنند بدانکه عذاب خدای از ایشان دفع کنند یا تخفیف کنند این هر دو آیه هم برین لفظ و ترتیب یکبار دیگر گذشته بود باز ذکر
کردن تکرار بود در تکرار آن چه حکمت گفته اند که این تکرار آنوقت بودی که در یک وقت از بهر یک مخاطب آمدی و معلوم
که این هر دو آیه در دو وقت آمد چون وقت مختلف بود مخاطب نیز مختلف بود و بنی اسرائیل بسیار بودند لازم نیاید که خطاب
با بنی اسرائیل خطاب جمله بود وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ
قَالَ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ
عَهْدِی الظَّالِمِینَ چون امتحان و آزمایش کردیم ابراهیم را یعنی تکلیف کردیم و بفرمودیم وی را
بکلماتی که متضمن تکلیف او بود یا بکلماتی که از میخواند و بدان مداومت میکند پس ابراهیم علیه السلام تمام کرد آن کلمات را یعنی
بگذارد و بوفای آن قیام نمود گفت چون بدانچه ترا فرمودیم قیام نمودی من ترا بجزای آن امام مردمان خواهم کرد ابراهیم
ابراهیم گفت الها از فرزندان من کسی را که صلاحیت امامت دارد امام کردان خدای تعالی فرمود که عهد من امامت ظالمان را
قصه ابراهیم علیه السلام

و ربیا به مفسران گفته اند که در کلمات خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جنس کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود
گفتن آن بر سبیل تسبیح و تهلیل چنانکه از پیغمبر علیه السلام روایت کرده اند که روزی صحابه را گفت که دانید که خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفت
گفتند نه گفت از بهر آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفت سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ
چون خانه تمام کرد گفت رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ بعضی گفته اند که آن کلمات از جنس افعال بود و آن ده
سنت بود پنج در سر و پنج در تن آنچه در سر بود مضمضه و استنشاق کردن مسواک کردن و موی لب را گرفتن و فرق سر
را است داشتن و آن پنج که در تن است استنجا بسنگ کردن بعد از آن بآب و ختنه کردن و ناخن واگرفتن و موی بغل و موی
زیر ناف پاک کردن مجاهد گفت کلمات همین بود که در آیت از اینجا که اِنِّی جَاعِلُکَ تا آخر آیه و مراد بعهد امامت باشد و صادق
همین گفته و قرینه آیه بدین دلالت میکند از بهر آنکه ابراهیم برای ذریت امامت خواست خدای تعالی نفی عهد کرد و هر آینه باید که امام بود
تا جواب مطابق سوال باشد و این آیه دلیلست بر آنکه کار امامت تعلق بخدای دارد چنانکه تقدیر اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ
اِمَامًا ابراهیم با پایه نبوت و خلت امام نشد تا خدا ایش امام کرد دیگری را خدای امام ناکرده چگونه امام کرد و دیگر
آنکه امام معصوم میباید از آنکه گفت لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ خدای تعالی نفی امامت کرد از آنکه وی را ظالم داند بر عموم
ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر آنکه این دو ظلم از و منتفی بود معصوم بود و گویند که پیغمبر را چه گونه گفت که ترا امام خواهم کرد و درجه
پیغمبری زیاده از درجه امامتست هر که پیغمبر بود با خود امام بود جنین است که میگویند از بهر آنکه پیغمبران بسی بوده اند که ایشان را
بجهاد نفرموده اند ابراهیم علیه السلام را گفت ترا که خلعت نبوت داده ایم تشریف امامت خواهیم داد و بجهاد خواهیم فرمود مسکن
ابراهیم گفته اند که بسوین بود از زمین اهواز و گفته اند که بزمین بابل بود که آن زمین نمرود و کنعانست وَاِذْ جَعَلْنَا
الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی
و یاد کن ای محمد چون گردانیدیم ما خانه را که آن کعبه است جای بازگشتن و ملجا و پناه گاهی که از اطراف و جوانب قصد او کنند و طواف
و زیارت او آیند و چندانکه آیند از و سیر نیایند هیچکس از آنجا باز نگردد الا که تمنای آن کند که دیگر باره آنجا شود و خانه که ما آنرا
ما منی نهاده ایم که هر گاه که کسی خیانتی کند و در حرم گریزد و یرا در حرم نگیرند و قصاص نکنند بلکه طعام و شراب بر وی تنگ کنند
تا بیرون شود و قصاص کنند و اگر در حرم گناهی کند که مستوجب حد گردد هم در آنجا حد بزنند از بهر آنکه انتهاک حرمت حرم
کرده است و فرا گرفتند از مقام ابراهیم نماز گاهی و اگر بلفظ امر خوانند معنی آن بود که گفتیم فرا گیرید از مقام ابراهیم نماز گاهی
و آن سنگیست که نشان پای ابراهیم بر آنجاست در حرم است که روزی رسول علیه السلام بمقام ابراهیم بگذشت با یکی از صحابه صحابی گفت
یا رسول الله این مقام پدر ما ابراهیم است رسول علیه السلام گفت بلی گفت چرا در نماز روی بوی نیاری گفت خدای تعالی نفرموده است راوی
خبر گوید که این روز شب نیامد که خدای تعالی این آیه فرستاد وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی از حرمت المقدس
روی بکعبه آورد و گفته اند که مقام ابراهیم حرمست قتاده گفت آنجاست که امروز آن در کوه نماز طواف میکنند و گفته اند که آن سنگ است
که شکل پای ابراهیم علیه السلام در آنجا بماند چون پای بر آنجا نهاد و آنچنان بود که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر و اسمعیل را از

پیش ساره بیر کرد و بیر از رشک می آید گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که ترا جبرئیل راه نماید ایشان را برگرفت و می آمد و جبرئیل در پیش او
میرفت بهر شهری و بقعهٔ خوش که رسیدی گفتی اینجا را اینجا فرود آرم جبرئیل میگفت فرمان نیست تا آنجا رسید که امروز مسجد الحرام آنجاست
نه آبی بود نه گیاهی و نه انیسی جبرئیل گفت اینجا را اینجا فرود آر و تو برو که خدای تعالی چنین میفرماید گفت یا جبرئیل این چه جایست گفت این
حرم خداست و خدای را اینجا خانهٔ بود محترم ابراهیم ایشان را آنجا بگذاشت هاجر و اسمعیل طفل و بجورتی را بخدای تعالی تسلیم کرد چون مدتی برآمد
اسمعیل بزرگ شد و هاجر فرمان یافت و جرهمیان آنجا فرود آمدند اسمعیل از ایشان زنی بخواست چون مدتی برآمد ابراهیم از ساره
دستوری خواست تا برود و اسمعیل را ببیند گفت برو بشرط آنکه از اسب بزیر نیائی ندانست که هاجر نمانده ابراهیم چون بدانجا رسید
جای دید مردم آبادان و قبیلهٔ بزرگ فرود آمده اسمعیل را طلب کرد او بیرون بود بصید رفته بود زن اسمعیل از خانه بیرون آمد
گفت ترا چه می باید ابراهیم گفت اسمعیل را میخواهم گفت حاضر نیست گفت هیچ طعام و شرابیست گفت نه گفت چون اسمعیل باز
آید بگو که پیری بدین نشان اینجا بود و ترا سلام گفت و گفت که آستانه در بگردان که موافق نیست و برفت اسمعیل باز آمد بوی ابراهیم
شنید گفت اینجا غریبی آمد زن گفت بلی پیری بدین نشان و بدین صفت از سر استخفاف گفت چه گفت گفت ترا سلام گفت و گفت که
آستانه در بگردان که موافق نیست گفت طعامی و شرابی نخواست گفت خواست من ندادم گفت برو خبر طلاق دادم اسمعیل زنی
دیگر بخواست مدتی برآمد ابراهیم دیگر باره دستوری خواست از ساره گفت بهمان شرط بیامد اتفاق چنان افتاد که اسمعیل حاضر نبود چون
بر خیمه رسید زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و گفت فرود آی که اسمعیل بصید رفته است همین ساعت بیاید تو لحظهٔ بیاسای گفت فرود نمی
توانم آمد لیکن طعام و شرابی است گفت بلی برفت و گوشت و شیر آورد ابراهیم برکت از آن بخورد و دعا کرد ایشان را برکت
در خبر می آید که اگر آن زن نان آوردی یا خرما برکت دعای ابراهیم در همه زمین هیچ جا خرما و گندم بیش از مکه نبودی زن گفت ای پیر
با برکت فرود آی تا سرت بشویم که گرد آلوده است گفت فرود نیایم ولیکن سنگی بیار تا پا بر آن نهم و پای دیگر در رکاب دارم سنگی
بزرگ بیاورد و در زیر پای وی بنهاد ابراهیم علیه السلم یک پای بر سنگ نهاد تا یک جانب سرش بشست اثر پای ابراهیم در آن سنگ بماند
پای دیگر بر آن سنگ بنهاد تا جانب دیگر بشست اثر پایش بر آن سنگ ظاهر شد آنگاه برنشست و گفت چون شوهرت باز آید بگو
آن پیر ترا سلام میکند و میگوید که آستانه در بخت صالحست و محکم دار آنگه برفت چون اسمعیل باز آمد پدر را ... گفت کسی اینجا بود گفت
بلی پیری بدین صفت نیکو روی و خوشبوی و خوشخوی و بسیاری بر وی ثنا کرد و گفت مهمانداری کردم او را و سرش را بشستم بسی جهد
کردم که فرود آید نیامد گفت چه پیغام داد گفت ترا سلام گفت و گفت عتبه در نگاه دار که مستقیم است و بدل مکن گفت دانی که او که بود
گفت نه گفت پدرم ابراهیم خلیل الله انس مالک گفت من اثر انگشتان و پاشنه دیدم از بس که مردم دست بر وی مالیده اند
اثر روشن نمانده روایتست که رکن و مقام دو یاقوت بودند از یاقوتهای بهشت خدای تعالی از زمین و ستاره در روشنائی ازین
بسته و اگر همچنان روشن بودندی همه زمین منور از ایشان منور بودی **وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ**
أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل یعنی فرمودیم ایشان را و وصیت کردیم که پاکیزه کردانید خانهٔ مرا
برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان

یعنی بر طهارت و توحید بنا کنید و گفته اند که از بتان پاک کنید و مجوسان نسوزانند از بهر آنکه طواف کنند و از اطراف عالم بدانجا آیند
و از برای آنها که آنجا باشند و ساکنان حرم بوده اند و از برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان چون طواف کنند طایفان باشند
و چون بنشینند عاکفان چون نماز کنند راکعان و ساجدان باشند و از پیغمبر علیه السلام روایتست که خدای تعالی در شبانه روزی صد و
بیست رحمت بکعبه فرستد شصت طواف کنندگان را و چهل نماز کنندگان را و بیست نظاره کنندگان را و در خبر است که النظر الی
الکعبة عبادة در خانهٔ کعبه نگاه کردن عبادتست و گفته اند که المقام علة سعادة والخروج منها شقاوة
و در اخبار اهل البیت آمده که مجاورت مکه مکروهست و مجاورت مدینه مستحب است **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ**
رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ
مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و یاد کن ای محمد آنگه چون ابراهیم ...
این شهر ... زن و فرزند خود را آنجا بگذاشت و آن جای بود بی انس و با خوف
از آنکه آبی و قوتی نبود آنگه دعا کرد و گفت ای بار خدای این جایگاه را شهر ایمن کردان یعنی اهل او را از جمله مخاوف و مهالک
نگاه دار و روزی کن اهل این شهر را از ایشان کسانیرا که ایمان آورده اند بخدا و بروز بازپسین بعضی مفسران گفته اند که پیش ازین دعا
مطلق کرد و گفت من ذریتی جواب آمد که لا ینال عهدی الظالمین اکنون خواست که سؤال کند مؤدب شده بود مؤمنان را دعا
کرد و کافران را دعا نکرد **قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ**
النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ خدای تعالی گفت دعای تو در حق مؤمنان مستجابست اما کافران را نیز روزی خوردن دهم
اندک دهم مراد ... بمتاع دنیا اگر مؤمنان را خواهد بود در بهشت اندک است و نیز با عفاف
با عذاب دوزخ هم اندک است چون تمتع داده باشیم از دنیا باضطرار بی اختیار را در آتش دوزخ رسانم و بد جای بازگشتن است دوزخ
قصه هاجر و اسمعیل ابن عباس و وهب منبه گفته اند که چون ساره هاجر را با براهیم داد هاجر با اسمعیل بار نهاد ساره را
رشک آمد از بهر آنکه نور محمدی در پیشانی ابراهیم بود و با اسمعیل نقل افتاد و آن شرف و بزرگی از وی بشد حق تعالی ابراهیم را گفت
ساره با تو دوری کرد تو نیز او را برنج در رشک منمای اینها را از پیش ساره ببر گفت خدایا بکجا شان برم گفت آنجا که فرمایم
که جبرئیل علیه السلام آمد و از برای ابراهیم علیه السلام براق آورد او بزمین شام بود ابراهیم برنشست هاجر و اسمعیل را برچهارپا نشاندند و میرفت
چنانکه شرح داده شد تا که برگشته یکساعت رسید در پیرامن او درخت چند بود و جبرئیل علیه السلام اشاره کرد بجایی که امروز حجر
نهاده که فرود آی و اینها را آنجا فرود آر گفت این چه جایگاهست گفت این جایگاهی معظم است خدای را اینجا خانه بود بیت المعمور
طواف گاه آدم بود خدای تعالی آنرا بر دست تو آبادان خواهد کرد ابراهیم اسمعیل و هاجر را آنجا فرود آورد و از بهر ایشان سایه بانی
بساخت تا در زیر آن شدند و قدری آب داشت اندک آبی در آن مانده بود جبرئیل گفت ای ابراهیم خدای تعالی میفرماید که اینها را اینجا بگذار
و برو ابراهیم قصد بازگشتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله ما را که میگذاری و بکه میسپاری گفت بآن خدای که بفرمان او شما را اینجا آوردم

و بآن خدای که مرا از آتش نمرود نگاه داشت ابو گفت رضیت بقضاء الله تعالی و امتثلت لامر الله حسبی الله و نعم الوکیل
ابراهیم علیه السلم باز گردید و هاجر از الجهای تسلیم کرد ساعتی بر آمد قدری آب که در قربه بود باز خورد دیگر نماند تشنه شد و از تشنگی
و گرسنگی شیر پستان منقطع گشت ضعف بر اسمعیل علیه السلم مستولی شد بیفتاد و پای بر زمین میزد و مینالید هاجر در ماند برخاست
و بکوه صفا رفت بر آمد اگر کسی را به بیند یا حسی و حرکتی شنود کس را ندید باز گشت و نزدیک اسمعیل آمد فرزند خود را ضعیف و رنجور
یافت گمان برد که بخواهد مرد من کیف ببردم و جان کندن کودک و مرگ او نه بینم بر مروه شد کسی را ندید فرود آمد و نزدیک فرزند
آمد فرزند را زنده یافت همچنان می آمد و می شد باشد که چاره یا چاره گری بیابد [illegible] بار هفتم بر مروه آمد
نگاه کرد نزدیک اسمعیل سفیدی آب دید و محمد بن اسحق گوید که چون هاجر اول بر کوه صفا بر آمد تا بنگرد که هیچ آب یا آدمی
را بیند از جانب مروه آوازی شنید از آنجا بدوید و بکوه مروه آمد کسی را ندید از جانب صفا آواز شنید بدوید و بصفا آمد کسی
ندید همچنین تا هفت بار می آمد و میشد و هر بار آوازی می شنید هاجر مدهوش و متحیر شد آواز داد که ای خداوند این آواز میدانم
تا تو کیستی آوازت میشنوم و ترا نمی بینم بخدای بر تو که اگر نزدیک تو فرجی یا فریاد رسی هست فریاد رس که هلاکت بما رسید
[illegible] و دیدن آن ضعیفه [illegible] آواز متتابع شد میبود هاجر از پی آواز میرفت تا نزدیک درختی رسید
آواز جوی آب شنید که میرفت عجب داشت تا نزدیک اسمعیل آمد آب دید و هم گفت بار هفتم چون هاجر مایوس شد جبرئیل پاشنه
و پاشنه اسمعیل در زمین مالید چشمه آب پیدا شد [illegible] بیشتر میشد تا بر روی زمین روان شد هاجر از مروه نگاه کرد دید آب
از زیر پای اسمعیل می آمد و بر روی زمین میرفت چاه و پاره ریگ پیرامون او گرد کرد که آب در حوضی [illegible]
آن آب را گرد رسول صلعم گفت یرحم الله امی هاجر خدای بر مادر من هاجر رحمت کناد اگر آن آب را منع نکردی همه بادیه بر فتی هاجر را
دل [illegible] ازان آب خورد هاتفی آواز داد که مخور و مترس که خدای تعالی این آب را از برای تو پیدا کرد و این مشرب حجاج است
و بر [illegible] اساس این قوم پیدا خواهد کرد تا عمارت این کنند خلایق را از اقصای عالم [illegible] آیند هاجر خوشدل شد
و آب خورد و هر روز زیاده میشد [illegible] آب بر روی زمین روان گشت زمین از گیاه سبز شد درختان تازه و سبز
گشتند اتفاقا جماعتی از قبیله جرهم [illegible] از شام به یمن میشدند در حوالی آن منزل [illegible] دیدند از دور
نگاه کردند مرغان [illegible] دیدند که پرواز میکردند گفتند بهر حال باید که آب بوده که مرغ جای که آب باشد [illegible] مرغان
از جوانب [illegible] بدانجا نشستند پس آن مرغان [illegible] روان کردند [illegible] مرغان می آمدند
تا بگرد رسیدند نگاه کردند هاجر و اسمعیل زنی و کودکی را دیدند تنها بی مردی و انیسی آبی دیدند روان و گیاه زاری خوش
عجب داشتند او را پرسیدند که تو جنی یا انسی [illegible] گفت آدمیم گفتند اینجا این آب از کی آمد [illegible]
بایستی کندن [illegible] آبی شور بر آید این چه حالت هاجر قصه خود باز گفت و اکرام خدای را با ایشان [illegible]
[illegible] از آن آب [illegible] آبی خوش بود گفتند این آب [illegible] کرامت [illegible] خدای تعالی این آب برای ما پیدا کرد
بر کوه [illegible] نگاه کردند زمینی بسیار درختان سبز دیدند گفتند با تو درین آب شریک [illegible] گفت حاشا که اصل مالکیت مراست
ایشان رفتند و قوم خود را خبر کردند ایشان خداوندان چهارپایان بودند از اشتر و گاو و گوسفند [illegible]

و روی بدانجا آوردند و پیرامن او فرود آمدند کس فرستادند بهاجر و گفتند تو اینجا تنهائی و انیسی نداری و کسی نیست
که ترا و فرزند ترا خدمت کند ما را ازین آب کیا نصیبی کن تا اینجا در جوار تو باشیم و خدمت تو و فرزند تو بواجبی کنیم خدمت
هاجر و اسمعیل بواجبی میکردند تا بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند او را صید وحش بیاموختند مردمان ازین خبر
یافتند از جوانب روی بدانجا نهادند و هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت بدانجا کشیدند علما گفته اند که مکه همیشه حرم بود از
عهد آدم که بیت المعمور آنجا نهادند و پیش از آدم در بدایت خلق زمین اول بقعه که از زمین آمد مکه بود جای کعبه از آنجا
گردانیدند و زمین از زیر مکه بدر آوردند و ازینجا او را ام القری خوانند که اصل همه زمینها است روایت کرده اند که چون
خانه خراب کردند چون با ساس ابراهیم رسیدند سنگی یافتند بر آنجا نقش کرده انا الله ذو بکة منم خدای خداوند
مکه حرام بکردم او را ازان روز که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه و آن روز که دو کوه بنهادم اینجا و هفت فرشته با استقا
موکل کردم براین زایل نشود تا کوهها زایل نشود و برکت کردم اهل او را در آب و شیر روایت کرده اند بعضی علما که چون
آدم علیه السلم بر زمین آمد ایمن نبود از شیطان لعنه الله **نظم** در اندم که آدم علیه السلم ⁂ بفرمان حق الذی لاینام
بسوی زمین آمد از آسمان ⁂ بنالید و گفتا ای خداوند جهان ⁂ چو کردی ز جنات عدنم برون ⁂ نیم ایمن از شیطان دون
الهی ز شیطان پناهم توئی ⁂ بهر حالتی عذر خواهم توئی ⁂ چنان ساز کز شر دیو رجیم ⁂ شوم ایمن ای ذو الجلال قدیم
پس خدای تعالی جمعی فرشتگان را بفرستاد تا گرد مکه آمدند از چهار جانب حق تعالی آن مقدار را که فرشتگان ایستاده بودند
حرم کرد و حد حرم نزدیک اهل البیت علیهم السلم چهار فرسنگ بود و از جمله فضایل مکه و کعبه آنست که پیغمبر چون بمدینه خواست
آمد بیامد و طواف خانه کرد و استلام کرد و چون بمیان مسجد الحرام رسید با خانه نگاه کرد و گفت من میدانم که بهمه روی زمین
از تو فاضلتر جائی نیست و از تو دوستر و محبوب تر نزدیک خدای تعالی هیچ جا نیست من دوست میدارم اما کافران
نمی گذارند که اینجا مقام کنم و بنی عبد مناف گفت ای بنی عبد مناف حلال نباشد هیچکس را که منع کند کسی را که خواهد که درین مسجد نماز کند
بشب یا بروز و هیچ جای باسمان نزدیکتر از مکه نباشد و هیچ جا ماه چنان نتابد که بمکه و به هیچ شهری چنان دل خرم نشود
که بمکه و از امنی مکه و حرم وحوش و طیور را آنست که اگر ⁂ شیر با گاو و یوز با آهو ⁂ سگ و خرگوش هر دو هم پهلو ⁂
می روند و نمیرسد ضرری ⁂ از یکی حیف نیست بر دیگری تا بوقتی که در حرم باشند ⁂ همه ایمن ز شر هم باشند ⁂ مرغان بر سر
و دوش مردم نشینند و کبوتران و کس را زهره نباشد که ایشان را تعرض رساند عبد العزیز [illegible] روایت کرد که جماعتی
از مردم بدین طوف می فرود آمدند آهوی می آمد با مردم انس گرفته یکی پای آهو گرفت گفت بدار ساعتی نگاه داشت آهو
بول کرد مرد چون بقیلوله بخفت ماری آمد و بر شکم آن مرد بخفت چون از خواب در آمد گفتند بنگر که بدان بی حرمتی که تو کردی
چه پیش آمد خواستند تا مار را از وی دور کنند دور نشد تا آن مرد از ترس حدث کرد آنگه مار فرود آمد و برفت و اجابت دعای
ابراهیم علیه السلام در ثمرات آنست که روایت کرده اند که چون ابراهیم دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا دهی از دیههای شام
که پر میوه و نیکو میوه تر بود از زمین بر کند و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طایف نهاد و از آنجا که از آنجا میوه بمکه میبرند

وَاِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ

بنیاد کی از کرم ... ابراهیم اسمعیل ... از خانه کعبه ... ای پروردگار ما قبول کن از ما ... هر سی که توئی شنوی مر دعا ما

وتدی و زما به نیتهای ما ع

السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ۝ و یاد کن ای محمد چون بر داشت قواعد و بنیاد خانه را ابراهیم علیه السلام و اسمعیل میگفتند بار خدایا
بپذیر از ما عمارت این خانه را که توی خدای شنوا و دانا گفت دعا میشنوی و کردار ما میدانی گفتار ما دعا ما با اجابت
مقرون کن و کردار ما بکرم در محل قبول آر امام محمد باقر علیه السلام گوید با پدرم زین العابدین ع بودم که او طواف میکرد مردی آمد
کای پسر دختر رسول خدای میخواهم تا مسئله پرسم پدرم جواب داد او را که از طواف فارغ شد بمقام ابراهیم علیه السلام آمد و نماز
کرد آنگه در محراب آمد و بنشست و گفت کجا شد این سایل مرد برخواست گفت منم یا ابن رسول الله گفت سوال کن گفت خبر ده
ما را از ابتدای طواف این خانه که گرد وی چگونه بود و چرا بود پدرم او را گفت تو از کجایی گفت از شام گفت از کدام شهری
گفت از بیت المقدس گفت توریة و انجیل دانی گفت دانم گفت ای برادر اهل شام بدانکه ابتدای طواف آن بود که چون
خدای تعالی فرشتگان را گفت اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً ایشان گفتند اَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا
گفت اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ایشان بترسیدند گفتند مبادا که ما بر خدا اعتراض کردیم خدای بر ما خشم گیرد
و خدای را حمد و ثنا گفتند و تضرع و زاری کردند و گرد عرش طواف کردند خدای تعالی بایشان نظر رحمت کرد در زیر عرش خانه بنهاد
بر چهار ستون از زبرجد سبز و آنرا ... بیاقوت سرخ آنرا بیت الضراح نام نهاد آنگه فرشتگان را گفت طواف
عرش ترک کنید و طواف این خانه کنید و آن بیت المعمور است که خدای تعالی یاد کرده که هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند
تا بروز قیامت نیز تا بایشان نرسد آنگه خدای تعالی جمعی فرشتگان را بر زمین فرستاد گفت در برابر این خانه خانه در زمین بنا کنید
باین طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما این خانه را طواف میکنید اهل زمین طواف آن خانه کنند آنگه گفت راست گفتی ای
پسر دختر رسول خدای چنین است مجاهد گفت که آدم علیه السلام از زمین هند پیاده بحج آمد جبرئیل در پیش او دلیلی
میکرد در وادی جز گوید که مجاهد را گفتم که چرا پیاده آمد گفت کدام چارپا او را بر داشتی که هر گامی که او نهادی سه روزه
راهست هر کجا که پای فرو نهاد امروز آبادانی است بمکه آمد و جبرئیل ع او را مناسک بیاموخت آدم ع حج کرد چون
فارغ شد فرشتگان او را تهنیت کردند گفتند بِرَّ حَجُّکَ حجت پذیرفته باد ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده ایم
بدو هزار سال گفت در طواف چه گفتید گفتند سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر آدم این کلمات میگفت
حق تعالی فرمود تو بیفزای و بگو و لا قوة الا بالله آدم علیه السلام میگفت چون بابراهیم رسید گفت بیفزای العلی العظیم
ابن عباس گفت آدم چهل بار حج کرد از هند خانه را پیاده همچنان بود تا بایام نوح ع خدای تعالی آنرا با آسمان چهارم برد
و بروایتی باسمان هفتم فرمود بردن چون طوفان بر طرف شد جای خانه خالی بماند تا بروزگار ابراهیم ع خدای تعالی ابراهیم
و اسمعیل را فرمود که خانه را بنا کنند بگفتند بار خدایا کجا خانه بنا کنیم جبرئیل آمد و رقم زد تا ابراهیم ع بران کرد فذلک
قوله وَاِذْ بَوَّاْنَا لِاِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل سنگ میداد و در حجری آمد که بر پای
میگفت و اسمعیل بتازی جواب داد زبان یکدیگر میدانستند و جواب نمی توانستند تا آنکه بنیاد آن بر آورد فذلک
قوله تعالی وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ مفسران گفته اند که آنرا از سنگ پنج کوه بنا کرد از طور سینا
و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا اساس و قواعد از حرا بود و چون بجای سنگ سیاه برسید هر سنگی که در وی

مینهادند جای نمی یافت و می افتاد از کوه بو قبیس آواز آمد که یا ابراهیم ترا نزدیک من ودیعت است بستان آنرا
بیامد و سنگ بر گرفت و بر وضع آن جایگه بود نه بیش و نه کم چون فارغ شدند گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ
السَّمِیعُ الْعَلِیمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ
بار خدایا ما را مسلم ... گردان ما ... و از فرزندان ما ... گروهی ... گردن نهاده
و منقاد و فرمان خود گردان با ما الطافی کن که بدان بر انقیاد و استسلام تو مقیم باشیم کرم و لطف خویش از ما باز مگیر و از
فرزندان ما امتی را گردن نهنده و فرمان خود گردان وَاَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَیْنَا
اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ ۝ و بنما ما را ...
... بعبادت ما و اعلام ما کن چگونه میباید کرد ...
که جبرئیل ع بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را بمنی برد آنجا نماز پیشین و دیگر بگزارد و نماز شام و خفتن و بامداد بگزارد آنگه بعرفات
آورد چون نماز پیشین و دیگر بگزارد بجمع و بموقف بداشت تا شب در آمد آنگه او را بمزدلفه آورد و آنجا نماز شام و خفتن بگزارد
بجمع و شبانگاهی بود و بامداد او را بمشعر الحرام آورد نماز بامداد آنجا بگزارد و بموقف بایستاد آنگه او را بمنی آورد و رمی بگزارد
و گوسفند بکشت و بفرمود ابراهیم را تا سر بتراشید آنگه از منی بمکه آمد خدای تعالی وحی کرد برسول ما که اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ
آنگه اسمعیل را و قبیله جرهم را حج فرمود چون ایشان حج تمام کردند اسمعیل آنجا بگذاشت و با شام شد آنجا ... صلوة
الله علیه وَتُبْ عَلَیْنَا بار خدایا توبه ما بپذیر توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع بود و گرنه خدای مهربان و قبول
کننده توبه ایشانی آنگه اندکه روا بود که توبه راجع بود بذریه او و از آنکه ایشان معصوم بودند رَبَّنَا وَابْعَثْ
فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ
وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ۝ ای بار خدای
میان ایشان رسولی از ایشان و این پیغمبر ماست از آنکه جماعتی از صحابه رسول گفتند اخبرنا من نفسک ... فرمود
نزدیک خدای خاتم پیغمبران بودم و آدم در میان خاک افتاده بود و من شما را خبر کنم تاویل آن و من دعای پدرم ابراهیم ع
و بشارت عیسی ع و خواب مادرم در مکه بخواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام بآن روشن شد خدای تعالی دعای ابراهیم
اجابت کرد پیغمبری فرستاد از عرب بازموده تر قبیله در میان ایشان زاده و پرورده و این از بهر آن خواست تا بقبول
قول او نزدیکتر باشد یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِ اللهِ که بر ایشان خواند یعنی قرآن و حکمت در ایشان آموزد یعنی شریعت
و ایشان را پاکیزه گرداند یعنی بپاکی خواند ایشان را و پاک گرداند توئی که غالبی و قادری بر همه چیز و محکم کار و درست
کار هر چه خواهی توانی و بر وجه حکمت رانی وَمَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِیمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ
کیست که رغبت بگرداند یعنی رغبت بگرداند و آزار کند ... از دین ابراهیم

الا آنکه قدر نفس خود نشناسد و چون خود را نشناسد غیر خود را چگونه شناسد اصم گفت معنی آنست که الا کافری از آنکه هرکه
خود را نشناسد خدای را نشناسد و هرکه خدا را نشناسد کافر بود چنانکه آنحضرت فرمود اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه
نظر گفت الا من کان سفیها فی نفسه الا آنکه خویشتن را سفیه کند ولقد اصطفیناه فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین
و ما ابراهیم را برگزیدیم بر اهل روزگارش و بر بسیاری از پیغمبران و او در آخرت از جمله صالحانست و این اجابت دعای ابراهیم است آنجا که گفت رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب
العالمین حق تعالی درین آیه بیان میکند که سبب برگزیدن او در دنیا و در آخرت از زمره صالحان گردانیدن آن بود که ما او را گفتیم
ابراهیم اسلام آر یعنی بنده و گردن بنه وقتیکه از غار بیرون آمده در نگریست ماه و آفتاب و ستاره را و نظر کرده علمش
حاصل شد بحدوث آنها گفت اسلمت لرب العالمین میگوید یاد کن ای محمد چون ابراهیم را گفت خدای تو او را که ای ابراهیم گردن بنه و
منقاد باش گفت گردن نهادم و منقاد گشتم خدای جهانرا ابن کیسان گفت مراد آنست که دین خود خالص کن بتوحید و عمل
باخلاص کن گفت خالص گردانیدم ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی
ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون
تا ابراهیم علیه السلام زنده بود خلق را دعوت میکرد و با کلمه اخلاص میخواند و چون وفاتش در آمد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمه اخلاص که اسلمت
بر و دلالت میکند و یعقوب علیه السلام نیز پسران خود را بدان وصیت میکند گفت خدای تعالی برای شما دین اسلام اختیار کرد همیشه
برین باشید تا مرگ بشما رسد یعنی نباید که مرگ بشما رسد و حال و صفت شما جز مسلمانی بود و معنی مسلمون که مخلصون و موحدون
پسران ابراهیم هشت بودند اسمعیل را مادر هاجر بود و اسحق را مادر ساره و اسمعیل مهترین بود و دیگران از دختر
یقطین کنعانیه بودند و اسحق را دو فرزند بود عیص و یعقوب و از بهر آن یعقوب را بدین نام کردند که در عقب عیص بود و او را
دوازده پسر بود و از هر یکی قبیله گشتند ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب
الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی
آیه آن بود که جهودان دعوی کردند که یعقوب [illegible] که او را خبر رسید فرزندانرا بخواند و بجهودی وصیت کرد حق تعالی بریشان رد
کرد و گفت آیا شما حاضر بودید که یعقوب را وفات حاضر آمد و او وصیت کرد [illegible] گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر گردانید میان مرگ و زندگانی
و با ملک الموت [illegible] یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت چندان مهلت خواهم که وصیت کنم آنگه پسران و فرزندان را جمع کرد و گفت که از پس من

چه خواهید

چه خواهید پرستیدن و این از بهر آن کرد که مصریان بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش پرست گفت مبادا که فرزندان
او بدان میل کنند بر تمیم خطاب با صحابه پیغمبر بود قالوا نعبد الهک واله آبائک
ابراهیم واسمعیل واسحق
الها واحدا ونحن له مسلمون
ایشان جواب دادند یعنی فرزندان یعقوب که ما
خدای ترا [illegible] خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق را خدای که یکیست و ما خدا را اطاعت داریم و گردن نهیم
و در عمل طریق اخلاص داریم اسمعیل پدر نبود عم بود و عم را عرب پدر خوانند از آنجا که حرمت داشت بجای پدر بود و از آنجا
رسول صلعم عباس را روز بدر پدر خواند که ردوا علی ابی پدر مرا بمن دهید و این آیه دلیلست بر آنکه اذ قال
ابراهیم لابیه آزر مراد باو عم است و هم دلیلست بر استحباب ترغیب وصایت از آنجا که خدا بر پیغمبران ثنا کرد
بکار وصایت [illegible] که از پس ایشان پیغمبران خواهند بود و شرعها منسوخ خواهد گشت و پیغمبر ما [illegible] که بعد از و پیغمبری
نخواهد بود چگونه روا باشد که وصیت نکند و کار امت مهمل گذارد تلک امة قد خلت
لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون
آن امتی است که بگذشت یعنی آنها که گذشتند دلیلش ان
ابراهیم کان امة مراد ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان ایشانست ایشانراست آنچه کردند و شماراست
آنچه کردید ثواب کسی بکسی ندهند و یکی را بگناه دیگری نگیرند شمارا از کار و کردار ایشان نپرسند و ایشانرا از شما
نپرسند هر نفسی را بکرده خود جزا دهند که کل نفس بما کسبت رهینة وقالوا کونوا هودا
او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین
ای محمد جهودان گفتند که ابراهیم بر ملت جهودی بود جهود باشید تا راه یابید
ترسایان نیز گفتند که ابراهیم بر ملت ترسائی بود ترسا باشید تا راه یابید بگو ای محمد ما که پیروی ملت ابراهیم میکنیم
و بر دین او میباشیم که دین و ملت او مسلمانیست و از کجی و باطل دور است جهود نباشیم بر ملت ابراهیم باشیم که از جمله
مشرکان نبود و جهودان شرک کنند که عزیر را پسر خدای گفتند ترسایان شرک کنند که مسیح را پسر خدای خوانند قولوا
آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون


مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ

أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنچه گرویده شما را از ایشان نپرسند و با عمال ایشان مواخذه نکنند مثل این آیه لفظ بلفظ رفته است الا آنکه مراد با آن انبیا اند که در ایشان در آیه مقدم رفته و مراد بدین آیه اعقاب و اسلاف جهود اند که حق بپذیران آن معنی گفتن روا داشتند و جهی دیگر آنست که مورد آیه وعظ و زجر است و درین تذکیر نعمت خدای بود و تحذیر از عقاب او و این معنی هر چه بیشتر بود نفعش عامتر و فایده‌اش ظاهرتر باشد

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وجه اتصال این آیه با آیه مقدم آنست که چون محاجه با کافران و جهودان و ترسایان تمام شد خدای تعالی رسول را خبر داد که ... گویند آنچه جهودان اند از جهودان و ترسایان آنکه با تو خصومت کردند در باب توحید من و در باب نبیا سخن گفتند ایشان ... تو بخواهند رنجانید و در باب قبله چون قبله بگردانیم زنهار نباید که دل تو بدین تو رنجیده شود و از آن گفت ای محمد زود بود که گویند نادانان و بیخردان و چون ترا و صحابه ترا ببینند که روی از قبله گردانیده اند چه بگردانید ایشان را از قبله ایشان که بران بودند در نماز ... بدان قبله می آوردند چون ایشان چنین گویند تو جواب ده ایشان را بگوی که خدا راست مشرق و مغرب مصالح بندگان ایشان را فرماید که روی بجانبی آرید و دین جانبی و چون صلاح دران بیند راه نماید آنرا که خواهد براه راست بالطاف خود و گفته اند ثابت ... بلطف خویش براه راست آنرا که خواهد عبد الله عباس گفت که این سفها مشرکان بوده اند که چون حق تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متحیر شد و متردد گشته گاه روی به بیت المقدس میکند و گاه بکعبه و گفته اند که جهود اند که چون رسول علیه السلام از بیت المقدس روی بحرم آورد گفتند این قبله پیغمبران است و روی ازان بگردانید گفته اند که منافقان اند که ایشان با جهودان طعن میزدند و میگفتند که اشتاق الرجل الی بلده و مولده محمد را اشتیاق شهر و مولد خود یاد آمده است در نماز روی بدانجا می آرد

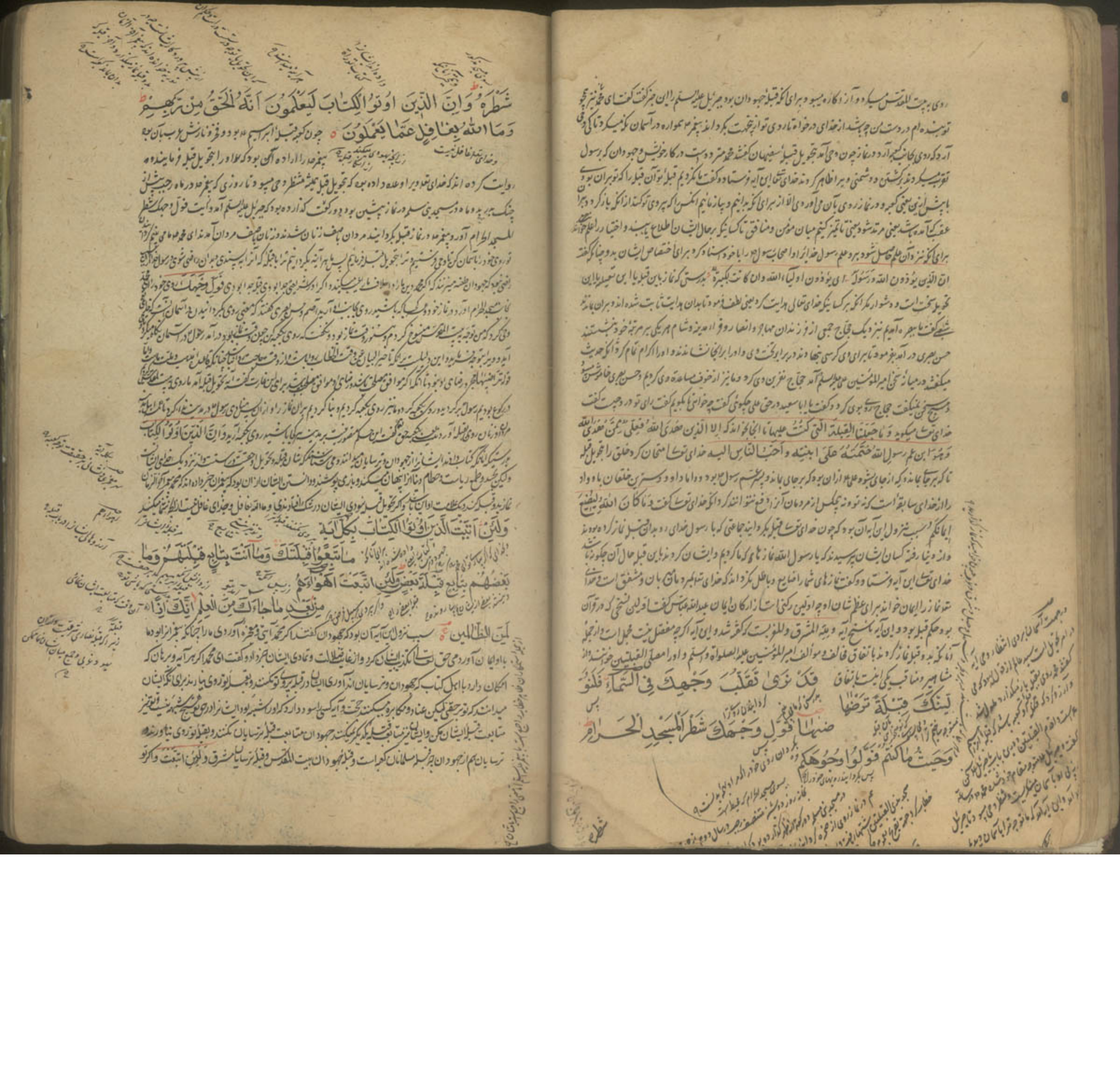
وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

چنانکه شما را هدایت کردیم ... براه راست و همچنین شما را امت وسط کردیم چنانکه قبله شما را وسط کردیم و آن کعبه است که میانه عالم است همچنین شما را امتی میانه کردیم ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرده اند که وسط یعنی عدل است کلبی گفت وسط ای اهل دین وسط بین الغلو والتقصیر و وسط ای خیار و در صفت رسول آمده است و هو اوسط قریش نسبا ای خیرهم سبب نزول این آیه آن بود که قومی جهودان با معاذ جبل گفتند ما امتی عدلیم معاذ گفت دین ما حق است و ما امتی عدلیم خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد بریشان و تردیک ما این خصوص است بائمه هدی علیهم السلام از دو وجه یکی آنکه خدای تعالی گفت ما شما را امتی عدل کردیم و حکم کردیم بعدالت شما و آنکه خدای تعالی بعدالت او حکم کند جز معصوم نباشد برای آنکه خدای تعالی عالم است بظاهر و باطن تا در ظاهر و باطن کسی عدل نباشد حکم بعدالت وی نکند و دیگر آنکه ایشان را در گواهی برابر رسول نهاده است اگر نه ... رسول نباشند کم ازان نباشند که در عدالت برابر ...

و دیگر معصوم است پس ایشان هم معصوم باشند ابن عباس گفت خدای تعالی امت محمد علیه السلام را روز قیامت بر سر کوهی بدارد و جمله امتان پیغمبران را جمع کند رسولان ایشان را از امتان بیرون آرد و از ایشان سوال کند و گوید هل بلغتکم آمنتکم برسانیدید با امت خویش آنچه از برای آن فرستاده بودیم جواب دهند که آری برسانیدیم حق تعالی از امتان پیغمبران پرسد که چه میگویید ایشان تکذیب کنند خدای تعالی محمد را بخواند و از ایشان گواهی خواهد گویند بار خدایا پیغمبران رسانیده اند امتان ایشان دروغ میگویند پس حق تعالی از امت محمد سوال کند از آنچه امت او با دیگر باشند آنحضرت گوید بار خدایا امت من راست میگویند بعضی گفتند این گواهی در دنیا باشد آورده اند که روزی رسول علیه السلام نشسته بود جنازه بگذرانیدند گفت جنازه فلانست حاضران گفتند نعم الرجل و هر یک بر وی ثنا گفتند رسول علیه السلام گفت وجبت دیگری بیاوردند گفتند جنازه فلانست حاضران گفتند بئس الرجل بد مردی بود رسول گفت وجبت ابی بن کعب گفت یا رسول الله چه معنی دارد این وجبت وجبت گفت قول تعالی لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ یعنی وجبت الشهادة و قوم موقنها گواهی بیای خود او را دیگری بهشت واجب شد و دیگر را دوزخ بگواهی شما و این دلیلست بر آنکه گواهی در دنیا باشد و روایت کرده اند که امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام در آن مجلس حاضر نشسته تا رسول این حکم بر قول ایشان کرده باشد و در خبر است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود عبد الله التمیمی بگذشت درع طلحه بر عبد الله پوشیده علی علیه السلام گفت این درع طلحه است که روز کارزار بصره بخیانت برگرفته داد منکر شد و گفت بیا تا بدین حاکم شویم که تو نصب کرده یعنی شریح قاضی پیش وی رفتند امیر المؤمنین علیه السلام دعوی کرد عبد الله منکر شد حاکم گواه خواست امیر المؤمنین امام حسن بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم گفت ویحک الله درین حکم سه بار جور کردی گفت چگونه گفت ندانی که از امام گواه نخواهند که امام در دین خدای مأمون باشد و قول او حجت بود دیگر آنکه گفتی بگواهی امام حسن حکم نکنم و رسول علیه السلام بگواهی من روز خیبر حکم کرد و گفت گواهی قریش گواهی هفت مرد باشد غیر قریشی و گواهی تو گواهی هفت مرد باشد از قریش و سیم گفتی که بگواهی بنده حکم نکنم نمیدانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر خواجه مقبول نباشد پس ازین دیگر هیچ حکم مکن تا مرا ازان خبر نرسد لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ گفت ما شما را امتی عدل و بهتر و فاضلتر کردیم تا گواه باشید بر مردمان و رسول بر شما گواه باشد یعنی تزکیه شما کند و بر عدالت شما گواهی دهد و از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت کرده اند که ایشان گفتند ماییم گواهان و ماییم امت وسط و برگزیده و رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهان خداییم بر خلقان او و حجت اوییم در زمین او

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

... مدتی که در مکه میبود برای نماز روی بکعبه میکرد چون بمدینه آمد ویرا فرمودند که روی فرا صخره بیت المقدس میکن تا باشد که جهودان را با تو الفتی بود و باین آنحضرت در مدت شانزده ماه یا هفده ماه



تابع هوای ایشان کردی و پیرو مراد ایشان کنی پس از آنکه علم بتو آمده و ترا معلوم شده حجت حق و بطلان مذهب ایشان
تو از جمله ظالمان باشی و سبب این آیه آن بود که جهودان از سبیل مکر و خدیعه گفتند که اگر محمد در بعضی امور مساعدت ما کند و با ما باز
ما با وی ایمان آریم رسول برای طمع ایمان ایشان گفت کاشکی خدای دستوری دادی در بعضی مساعدت ایشان خدای تعالی این آیه
فرستاد و از سر و عقیده ایشان خبر داد و گفته اند اگر چه خطاب با محمد است مراد امت است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آمده و آنگه ایشان بغیری شناسند و میدانند اما عناد
میکنند و بوی ایمان نمی آورند تا آنگه آورده اند که چون عبد الله
سلام ایمان آورد عمر او را بدید گفت معرفت تو بتو بیشتر است از معرفت پسر یکی از جمله گفت من خواستم تا مصداق این آیه
بشناسم عبد الله سلام را گفتم شما در کتاب خود این محمد را می شناسید گفت والله من او را بهتر می شناسم از پسر خود که در
میان کودکان بازی میکند من عجب داشتم از موافقت تشبیه او با تشبیهی که خدای هم در آیه کرده در باب معرفت رسول عبد الله سلام
را گفتند چگونه پسر را کمتر شناسی از پسر خود گفت از برای آنکه در شناخت پسر خود قاطع نباشم و این نکردم از آنچه کار زنان را
ندانم که چگونه بود ولیکن در شناخت وی شکی نیست آنگاه گفت وان فریقا منهم و گروهی از ایشان چون کعب اشرف و حیی
اخطب و غیر ایشان باز می پوشند حق را و ایشان میدانند حق را و می شناسند و مراد باین حق قبله است و بعضی مفسران
چون عبد الله عباس و قتاده و مجاهد گفتند که این حق محمد است عبد الله بن ابی بکر انصاری گفت از صفیه دختر حیی اخطب شنیدم
که گفت پدرم و عمم ابو یاسر چون بمدینه آمدند حدیث رسول میگفتند و میگفتند که آیا این آن پیغمبر باشد که ما نعت و وصف
او در توریت خوانده ایم با نباشد و رسول بقبا فرود آمده بود گفتند فردا برویم و او را ببینیم و حدیث بشنویم و علامت
که یافته ایم در توریت بنگریم آنگه بامداد برخواستند و برفتند و نماز شام باز آمدند دل گرفته عمم با پدرم گفت که این اوست
گفت آری بخدای که توریة بموسی فرستاد عمم گفت در دل خود چگونه می بینی گفت عداوته مابقیت دشمنی او تا زنده
باشم من بدانستم که حدیث رسول میگوید عبد الله گفت جمعی جهودان پیش رسول حاضر آمدند و پدری و پسری بیمار
در میان ایشان بود رسول روی بجهودان کرد و گفت بدان خدای که توریة بموسی فرستاد که شما نعت و وصف نبوت من
در توریة می یابید آن مرد جهود توریة باز کرد و میخواند و آن پسر بیماری شنید چون بذکر محمد رسید خواست که پنهان کند گفت
اینست صفت و نعت تو که میخواند و پنهان میکند و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله چون پسر بیمار کلمه بگفت
حال بروی بگردید و متوفی شد رسول اصحابه را گفت تولوا اخاکم کار تجهیز و دفن برادرتان بسازید الحق حق را
بیان را فرمود که الحق من ربک حق از خدای تو است و از نزدیک و لیست تو که محمدی و هیچ یک از امت تو نباید که در این
حق از جمله شک کنندگان باشند وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا
تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هر قومی را قبله ایست که خدای تعالی ایشان را فرموده روی بدان قبله آوردن و ترا نیز خدای تعالی
فرموده روی باین قبله آوردن پس چرا بهر قومی عیب میکنید و میگویند که ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و در معنی لیلا
کو و لکل قبلة فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پیش گیرید بخیرات از قبله و غیر آن و پیش گیرید بفاضلترین و نیکوترین جهات که جهت قبله است
چون شریفترین جهت کعبه است روی بکعبه آرید که در هر مقام که باشید و اگر چه جهات مختلف بود خدای تعالی شما را زود بیاورد
چنان باشد که در مسجد الحرام نماز کرده باشید و خدای تعالی بر این قادر است که او بر همه چیز توانا است و گفته اند که هر کجا شوید شما را قبله
حاضر گرداند و از ابو علیهم السلام روایتست که مراد باین اصحاب مهدی اند که از آفاق که هر جا باشند خدای تعالی ایشان را بنزدیک او آرد
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي
وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ حق تعالی خطاب میکند محمد را و امت او را که از شهر که
بیرون روید و هر کجا که باشید روی خود را بسوی مسجد حرام
آرید بدرستی که روی بمسجد الحرام آوردن حق است و ثابت از خدای که هیچ نسخ بوی راه نیابد و مخالفت نکنید در قبله که خدای تعالی غافل
نیست از آنچه شما کنید بجزای آن شما را رساند خدای تعالی درین آیه باز نمود که حکم مسافر حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله در حال
تمکن تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف حال حاضر است و گفته اند که ومن حیث خرجت بو علی گفت چنان که این آیه مختلف است در موضع مختلف تکرار نشد در آیه
اول فرمود که روی بقبله کرد هر کجا که باشد حق است آن فرمان خدای است و در آیه دوم فرمود که این حق که در آیه اول گفت روی بقبله کردن که
باشید بجای آرید و از هر کجا که بیرون روید روی خود را بمسجد الحرام آرید و هر کجا که باشید روی بکعبه آرید تا مردمان بر شما حجتی نباشد
یعنی مخالفان از جهودان برای آنکه قبله کرد تحویل قبله ای گفتندی چه روی بقبله پدر خود ابراهیم آرد و ما در کتاب خوانده ایم که روی بقبله ابراهیم آرد
الا کسانی که ظالمانند از جهودان که ایشان خلاف کنند و گویند قبله ما را بگذاشت بقبله قوم خود روی بکعبه کرد برای آنکه میل او بدین قوم او است
و هوای خود دوست میدارد و این که ایشان گویند آن را حجت نشمرند خدای تعالی ظالمان را استثنا کرد و شبه ایشان را حجت خوانده است
برای آن شبه خوانده که حجت باطل توان کرد و وجهی دیگر آنست که مراد بحجت خصومت است چنانکه گفت لا حجة بیننا و بینکم یعنی که هیچ خصومت میان ما
نیست و شاید که استثنا منقطع بود یعنی کجا باشید روی بکعبه آرید تا مردمان بر شما حجت نباشد که گویند که قبله او خلاف آنست که در کتاب
بهم لیکن کسانی که ظالمانند جهودان گویند که قبله آبا و اجداد خود دوست داشت و مولد و مسقط خود دوست میدارد از جهت آن روی بدان آورد

[illegible] باب المدينة [illegible]

واحدة [illegible] دار الخلافة الاّ دار [illegible] فلا تخشوهم [illegible]

[illegible]

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون

فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون

[illegible]

[illegible] والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا [illegible] اذكروني [illegible] واطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون [illegible] ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضيع اجر من احسن عملا اذكروني بالتوحيد والايمان اذكركم بالدرجات والجنان [illegible] وبشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات [illegible] اذكروني بالشكر اذكركم بالزيادة [illegible] لئن شكرتم لازيدنكم [illegible] اذكروني بالخلاء اذكركم في الملاء [illegible]

[illegible] انا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء وانا مع عبدي اذا ذكرني فمن ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي ومن ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خير منه ومن تقرب الي شبرا تقربت اليه ذراعا ومن تقرب الي ذراعا تقربت اليه باعا ومن اتاني يمشي اتيته هرولة ومن اتاني بقراب الارض خطيئة اتيته بمثلها مغفرة ما لم يشرك بي شيئا [illegible]

[illegible]

[illegible] فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون [illegible]

[illegible] ادعوا ربكم [illegible]

[illegible] الا بذكر الله تطمئن القلوب [illegible] ولذكر الله اكبر [illegible]

[illegible] فاذكروا الله كذكركم آباءكم او اشد ذكرا [illegible] واذكروا الله ذكرا كثيرا [illegible] واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا [illegible]

[illegible] يفسح الله لكم [illegible]

[illegible] يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلاة ان الله مع الصابرين ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون

[illegible]

و ازان خایف و ترسان شوید و در تکلیف شرعی و کشیدن بار تکلیف استعانت بصبر و نماز جویید اگر بلای بشما رسد صبر کنید و برادای تکلیف
صبر کنید و چون از کافران رنجی بشما رسد صبر کنید که خدای تعالی با صابرانست تا شما را بر دشمن شما از دیوان و آدمیان مظفر گرداند و مفسران
گفته اند مراد بصبر روزه است و خدای تعالی در چند جا روزه را بصبر خواند سلام عليكم بما صبرتم ای بما صمتم وجزاهم بما صبروا یعنی بما صاموا
و صبر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت و بر مصیبت ولا تقولوا و مگویید کسانی را که در جنگ بدر شهید شده اند کایشان مرده اند
بلکه زنده اند و لیکن شما حال ایشان نمیدانید عبد الله عباس گفت مراد کشتگان بدراند و چون یکی از ایشان رفتی مردمان گفتندی
که مات فلان و مات فلان حق تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشانرا ازان گفتن و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت
از انصار عبد الله عباس گفت ایشان زنده اند بارواح و اجساد خویش بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم
و شاد اند بدانچه خدای بدیشان میدهد چنانکه ارواح کافران انواع عذاب و اصناف عقاب میچشند النار يعرضون عليها غدوا
وعشيا و بعضی گفته اند که مراد بحیوة ذکر نام نیک ایشانست که در دنیا بماند پس بنا بر آن باشد که زنده اند و بعضی گفته اند کایشان
زنده اند بارواح و باقالب از اکل خوردن و آشامیدن بمقالب محال بود و خدای تعالی ایشان را بدین صفت کرده و بجز است که پیغمبر
گفت که خدای تعالی شهید را شش صفت بدهد باولین قطره خون او که بر زمین چکد همه گناهان او عفو کند و جای او در بهشت بوی نماید و جفتی
از حور العین بوی دهد و از فزع اکبر ایمن کرده اند و از عذاب گور و حله ایمانش بیاراید و شفاعتش در حق هفتاد کس قبول کنند

ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون

میگوید که هر اینه ما شما را بیازماییم و امتحان کنیم تا معلوم کرده دیگر آن که در بلا صبر میکنید یا نه
و حکم خدا را گردن می نهید یا نه بچه بیازماییم بچیزی اندک از ترس و بیم قومی که دشمنان شما اند
و بگرسنگی و قحط و بنقصان مال و تن و میوه ها عبد الله عباس گفت دنیا بهر ای بلاست و درو مکلفان مبتلا اند و معنی ابتلا
تشدید تکلیف است تا منزه (؟) شوند بخوف از دشمن و بعضی گفته اند که حرب دشمنان دین بر سبیل جهاد و بگرسنگی
یعنی قحط و تنگی اقوات و ارزاق و نقصان مال یعنی زیان در تجارت و هلاک چهارپایان و نقصان نفس بمرگ و قتل و بیماری
و بیا پیری شافعی رحمه الله گفت بشيء من الخوف یعنی ترس از خدای و عقابها و بگرسنگی روزه ماه رمضان و نقصان مال
یعنی زکوة و صدقات و نیز نقصان نفس از مرگ بیماری و نقصان میوه ها مرگ فرزندان و فرزندزادگان و فرزند میوه دل باشد
ابو موسی اشعری از رسول صلعم روایت کرده که چون بنده مومن را فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید که بنده مرا فرزندی از
وی و میوه دل او از وی جدا کردید گویند بلی گوید که آن بنده من در ان حال چه گفت گویند بار خدایا در ان حال ترا حمد و ثنا گفت و استرجاع کرد گوید

از برای بنده من در بهشت خانه بنا کنید و آنرا بیت الحمد نام نهید انگه حق تعالی وعده الطاف کسانی که درین بلیات صبر کنند و جزع
نکنند ایشانرا بشارت ده و انکه چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند و با خدای گریزند و گویند که ما خدای راییم و ملک وییم
و بوی رجوع ما در آخرت باوییست انا لله اقرارست مر او را بملک و انا اليه راجعون اقرارست مارا بنفس خویش بهلاک
عکرمه گفت شبی رسول را چراغی بمرد گفت انا لله وانا اليه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت است گفت هرچه مرد را برنجاند
مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ امتی را در مصیبت آن نداده اند که این امت را یعنی کلمه استرجاع نبینی که چون یعقوب را مصیبت رسید گفت
يا اسفى على يوسف و اگر او را این کلمه تعلیم داده بودی ترک فزع باین کردی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من استرجع
عند المصيبة جبر الله مصيبته واحسن عقباه وجعل له خلفا صالحا يرضاه هر کس که در مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند
و عاقبت او نیکو گرداند و او را خلفی صالح پسندیده دهد چهار خصلتست که هر کرا آن باشد وی را در بهشت خانه بدهند انکه در همه حال گوید کلمه لا اله
الا الله و در گناه کلمه استغفر الله و در نعمتها کلمه الحمد لله و در وقت مصیبت کلمه انا لله ام سلمه گفت که از حضرت رسول صلعم شنیدم که گفت
هر کس را مصیبتی رسد بگوید انا لله وانا اليه راجعون اللهم اجرني في مصيبتي واخلف لي خيرا منها خدای تعالی او را عوض آن به از ان
بدهد چون ابو سلمه از دنیا برفت گفتم در میان مسلمانان مرا بهتر از ابو سلمه که باشد تا رسول صلعم حاطب بن ابی بلتعه را فرستاد و خواستگاری من کرد گفتم
دختری دارم و زنی غیورم گفت دخترش را خدای کفایت کند و اما غیرتش من دعا کنم تا برود و انس بن مالک گفت رسول صلعم زنی را دید که بر گور
خود میگریست و میزارید گفت ای زن اتقی الله واصبری زن گفت مصیبت من ترا در نمیگیرد رسول صلعم بگذشت آن زن را گفتند که این مرد
رسول خداست آن زن براثر بدوید و تضرع نمود و توبه کرد و گفت یا رسول الله ترا نشناختم فرمان بردارم صبر کنم رسول صلعم فرمود که الصبر
عند الصدمة الاولى صبر نزدیک زخم اول باید کرد بیان کرده که هر چند مصیبت صعبتر باشد مزد صبر کردن بیشتر بود ذو النون مصری
گفت بگورستان بگذشتم زنی را دیدم با جمال که بر گوری چند بنشسته میگریست و این بیتها میخواند شعر صبرت فكان الصبر خير مغبة وهل جزع مجد علیک
فاجزع صبرت على ما لو تحمل بعضه جبال سرندیب لاضحت تصدع ملكت دموع العين ثم رددتها الى ناظري فالعين في القلب تدمع او را گفتم ترا
چه مصیبت افتاد گفت وی شوهری داشتم که راحت دل و آسایش جان من بود روزی گوسفندی بکشت و کارد انجا بگذاشت و برفت من
مشغول بودم پسر بزرگتر کوچکتر را گفت بیا تا من ترا بگویم که پدرم گوسفند را چگونه کشت کودک را بیفکند و سرش ببرید و کارد برگرفت و
سر در بیابان نهاد چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم از من بگریخت و بکوه رفت پدر در آمد گفتم چنین حالی افتاد پدر بطلب پسر رفت بسیاری طلب کرد
عاقبتش باز دید وی را شیر دریده بود پدر ساقی بر سر وی بود که وی را برگرفت و باز آورد در راه تشنگی بر وی غلبه کرد و … ساقی بر آمد
وی نیز متوفی شد و پسری دیگر داشتم طفل و من طعامی می پختم بنهادم و بکار ایشان مشغول شدم آن طفل نزدیک دیگ رفت و دیگ را بیفکند
و بر خود ریخت او نیز وفات کرد خویشان همه بیکبار از من برگشتند اکنون نشسته ام چنین که تو می بینی گفتم چون صبر میکنی برین مصیبتها جزع
… اندیشه کردم که اگر صبر و جزع هر دو بودندی با هم براو بخشیدندی صبر غالب بودی صبر میکنم تا خدای مرا ثواب صابران روزی کند
امیر المومنین علی علیه السلام گفت ان صبرت جرت عليك المقادير وانت ماجور وان جزعت جرت عليك المقادير
وانت مازور اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی و اگر جزع کنی قضا بر تو برود و تو با بزه باشی انس بن مالک گفت مردی
از جمله اصحاب که همیشه پیش رسول بودی وی را پسری بود متوفی شد روزی چند بمسجد نمی آمد رسول صلوات الله علیه گفت وی را چه افتاده است که بمجلس ما نیاید

گفتند او را پسری بوده متوفی شد، برای آن نمی آید گفت وی را بخوانید چون بیامد آنحضرت او را گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نه که بهر دری که فرا شوی در برابر تو ایستاده میگوید ای پدر من بیا تو در بهشت خواهم رفتن آن مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا رسول الله این مرا است خاص گفت نه جمله مسلمانان را است چون خبر گشتند انس روایت میکند که در صحابه مردی بود کنیتش ابو طلحه پسری داشت عجب و زنی بسیار صالح آن پسر بیمار گشت و ضعیف شد شبی از شبها ابو طلحه بمسجد رفت بنماز آن پسر فرمان یافت مادر بر خواست و پسر را در خانه بر دو بنهاد و بر خاست و دیگ را است کرد و طعام پخت مرد در آمد گفت بیمار چگونه است گفت از امشب ساکن تر است چون شبی نبوده اگر طعام پیش آورد و بخورد و بنزد و جامه خواب بیاورد و خفتند مرد خلوت ساخت و انغسل بر دخت چون آخر شب بود خواست تا بیرون شود زن گفت یا ابا طلحه فلان کس عاریتی از کسی بسته است و مدتی نگهداشته و از آن تمتع گرفته اکنون خداوندش آن از وی باز میخواهد خشمش می آید و اظهار کراهت میکند ابو طلحه گفت بغیر دو نا انصاف کسیست زن گفت بدان که آن عاریت که با خدا داده بود آن از ما باز ستد حق آنست که رضا و تسلیم را کار بندیم مرد گفت راست گفتی انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله چون از کار وی بپرداخت پیش رسول رفت رسول گفت بارک الله فی لیلتکما خدای شب شما بر شما مبارک کناد خدای تعالی وی را پسری دیگر بداد و عقبش از وی بماند عمر خطاب رضی الله عنه گفت در بعضی راهها او وای ادیدم گفتم از کجا می آیی گفت از فلان کوه و دیو که مراد درین کوه است گفتم آن چیست گفت پسری که داشتم که در کار خیلی او میکشتم ازین پیش درون کوه دفنش کردم و سالت که هر روز یکبار بیایم و زیارتش کنم و بر اکثم که در حق وی سخن گفتم گفت بلی گفته ام

یا غایبا ما یوب من سفره ۔ عاجله موته من صغره ۔ یا قرة العین کنت لی انسا ۔ فی طول لیلی نعم و فی سحره ۔ شربت کاسا ابوک شاربها ۔ لا بد منها له علی کبره ۔ اولئک ایشانند که بر ایشانست از خدای تعالی صلواة و رحمت و ایشانند راه یافتگان بر حجت و ثواب حق و صواب ابن عباس گفت مراد بصلوات اینجا مغفرت است و امر بیش ابن کیسان گفت ثنا است دیگران گفتند تکرار برای اختلاف لفظ است و یکی از جمله صحابه هر وقت که این آیه خواندی گفتی نعم العدلان و نعم العلاوة از جعفر بن محمد صادق روایتست که سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی چون این آیه و اذ ابتلی ابراهیم فرستاد در رسول خدای گفت نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی اخاف علی عترتی لسألت لهم الامامة و ما لهم للدنیا و انهم خلقوا للآخرة و خلقنا الدنیا لهم نیک خلیلی بود ابراهیم علیه السلم خدا بر او امتحانش کرد صبر کرد و بداد و شکر کرد و اگر نه آنستی که من بر عترت خود میترسم برای ایشان امامت خواستمی از خدای یعنی ولایت ایشان را باد بیا چه کار ایشان را برای آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان جبرئیل علیه السلم آمد و این آیه آورد که و لنبلونکم رسول امیر المؤمنین عد را بخواند و آیه بر و خواند و گفت او را هذه کلماتک و کلمات ابراهیم هی الشمس و القمر این کلمات تست و کلمات ابراهیم آفتاب ماهتاب و لقد سبقت اجابة الله فی مسئلتی و پیش از آنکه من برای تو امامت خواهم خدای اجابت کرد و بداد نا خواسته و مراد بکلمات ابراهیم اینست فلما جن علیه اللیل الآیه و ابتلا تو باین کلمات و لنبلونکم تا آخر بچیزی از خوف یعنی خوف قتال و جهاد و آن امتحان و تکلیف که او را بود و باین معنی هیچکس را نبود از جمله صحابه بلکه از جمله خلایق تا هر کجا سری از گریبان کفر بدر آمد بتیغ او عمرش بسر آمد و الجوع و گرسنگی و مراد روزه است تا منظم سال الا ماشاء الله

ولیکن

روزه داشتی اگر افطار بر کسی چیزی از آب کردی و باقی و چند طعام و گفتی حسبی من الطعام ما یقیم ظهری و لا یمنعنی من عبادة ربی مرا از طعام آن قدر کفایت است که مرا نگاه دارد بس است و مرا از عبادت باز ندارد و بیانش و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و انما نطعمکم لوجه الله و نقص من الاموال باین بذل و عطا و بخشش خواست بیانش الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة بعضی از علما گفته اند که مراد منع ایست از فدک تا فاطمه زهرا گفت شعر و ما کانت لنا الا فدک ۔ من جمیع ما اظل الفلک ۔ فسخت بها نفوس قوم ۔ و شحت بها نفوس آخرین ۔ بعضی دیگر گفت ترک غنیمت است از جهت اشتغال بقتال تا بدان از این باز نمانند چه همت او ربودن جانها و نفوس ابطال بود نه نفایس اموال و سرهای سران بود نه مالهای گران شعر ان الاسود اسود الغاب همتها ۔ یوم الکریهة فی المسلوب لا السلب ۔ چون عمرو بن عبدود را از پای در آورد خواست تا سرش ببرد عمرو گفت ای پسر مرا ابتر مکن جهت آنکه کشف عورت من مکنی و سلاح و جامه من بیرون مکنی گفت ذلک اهون علی آن کمترین چیزیست بر من تا در مفاخرت میگوید شعر

فصددت حین ترکته متجدلا ۔ کالجذع بین دکادک و روابی ۔ و عففت عن اثوابه و لو اننی ۔ کنت المقطر بزنی اثوابی ۔ عمر خطاب رضی الله عنه گفت ای علی درعش چرا بگذاشتی که در عرب کسی را چنان درعی نبود گفت شرم داشتم که کشف عورت پسر عم خود کنم و این برای آن بود که عمرو قریشی بود و نقصان انفس گفته اند که آن بود که وی را خبر داد ند بقتل او تا بر منبر و غیر منبر گفتی ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم و بدست اشارت میکرد بمحاسن و هر که چه منع میکند آن بدبخت ترین امت را از آنکه بیاید و این محاسن سفید را بخون سرخ خضاب کند و نقص میوها میوه دل است که فرزندان وی بود و رسول او را خبر داد که حسن را بزهر بکشند و حسین را در کربلا شهید کنند یکی از امیر المؤمنین پرسید که ما بالنا الثمرة احب الینا من الشجرة چگونه است که میوه را از درخت دوستتر میدارم یعنی فرزند زاده را از فرزند گفت برای آنکه فرزندان دشمنان تند ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و فرزندان ایشان دشمن ایشان تند بس ایشان دشمنان دشمنان و هر کس دشمن دشمن را دوست دارد و دوست دوست را دوست دارد و بشر الصابرین جعفر صادق گفت کریم در حق وی آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند از موته گفت انا لله و انا الیه راجعون صادق گفت این کلمه پیش از وی کسی نگفته بود و حمد ای تعالی گفت من این سنت کردم تا بعد از وی هر مصیبت زده که بوی قتدا کند از من رحمت و صلواة باشد روایت را دلیلست بر آنکه صلواة بر اهل بیت روا است چه اگر عام باشد کمترین کسیکه بر مصیبت صبر کند مستحق صلواة باشند اهل بیت پیغمبر مستحق صلوات باشند چون آیه خاص باشد مستحقان صلواة جز ایشان کسی دیگر نبود در زمان بنی امیه و بنی عباس بر ایشان صلواة داده اند و کسی انکار نکرده است حسن هانی در حق امام علی ابن موسی الرضا علیه السلم گفته است

مطهرون نقیات جیوبهم ۔ تجری الصلواة علیهم اینما ذکروا ۔ من لم یکن علویا حین تنسبه ۔ فما له فی قدیم الدهر مفتخر ۔ اگر دشمن عداوت بیشتر از ایشان یعنی انکار صلواة نکن و اولئک هم المهتدون هم اوست بیانش انا هدیناه السبیل و انما انت منذر فالمنذر رسول الله و الهادی علی ابن ابی طالب علیهما السلم ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف

ازش نهایت خارفت

بدرستی که صفا و مروه آن دو کوه اند در مکه

اگر طواف کنند بایشان و سعی نمایند در میان ایشان

و هیچ گناهی نیست

یا متوجه زیارت گردد بعملهای فقیر بعمره

پس هر که قصد کند با علی خصوصیه آن حاجت است او را

بهما ومن تطوّع خيرًا فانّ الله شاكرٌ عليم ۝ عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن
بود که در جاهلیت دو بت بود یکی را نام اساف و دیگری را نام نائله اساف بصورت مردی بود و نائله بصورت زنی اساف بر صفا
نهاده بود و نائله بر مروه اهل کتاب گفتند ایشان مردی و زنی بودند در خانهٔ کعبه زنا کردند خدای تعالی ایشان را با سنگ گردانید
یکی را بر صفا نهادند و دیگری را بر مروه تا خلقان می بینند و از آن عبرت میگیرند چون روزگاری برین بر آمد مشرکان پنداشتند که
ایشان را برای عبادت نصب کرده اند ایشان را پرستیدند و هر وقت که سعی کردندی دست در ایشان مالیدندی و بدان تقرب
کردندی چون اسلام آمد و خانهٔ کعبه را از بتان پاک کردند ایشان را نیز بشکستند اکنون مسلمانان چون سعی کردند آن را کاره بودند
برای آنکه می پنداشتند که آن سنت جاهلیت و نهاد اهل شرکست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که صفا و مروه از جملهٔ اعلام و
مناسک حجست و جای عبادت خدایست هر که حج کند یا خانهٔ خدای را زیارت کند یعنی چون طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان
صفا و مروه وی را طواف باید کرد و سعی میان صفا و مروه و اگر پندارد که بروی بزه ایست از آنکه این فعل اهل جاهلیت است
بزه نیست که طواف کند و هر کس برغبت خویش چیزی کند یعنی چون از سعی فارغ شده باشد تبرعا سعی کند خدای شکر آن فعل خیر
کند یا که او را جزا دهد برای آنکه مقدار جزا امید اند ازانجا که علیمست و همچنین درحق او نقصانی نیارد و جزا و سعی میان صفا و مروه
واجبست و از ارکان حج است از رسول خدا روایت کرده اند که او گفت يا ايّها النّاس كتب عليكم السّعي فاسعوا
سعی کردن بر شما نوشته اند سعی کنید جابر بن عبد الله روایت کرده اند که چون رسول علیه السلام حج کرد و بصفا رسید سعی کرد و گفت
انّ الصّفا والمروة من شعائر الله فابدءوا بما بدأ الله به بر صفا شد و در خانه نگریست از عبد الله عباس روایتست
که او حجی را دید که سعی میکردند گفت هذا ما ورّثتكم امّكم امّ اسمعيل گفت این آنست که مادر شما مادر اسمعیل
چون تشنه شد بر کوه صفا دوید و در وادی نگریست تا کسی را بیند از آنجا فرود آمد و بدوید بر مروه شد و بنگریست کسی را ندید
هفت بار چنین کرد خدای تعالی در مناسک حج واجب کرده موافقت او را و گفته اند که معنی شاکر آنست که یقبل الیسیر ویعطی
الکثیر اندک بپذیرد و بسیار دهد ۝ انّ الّذين يكتمون ما انزلنا من البيّنات
والهدى من بعد ما بيّنّاه للنّاس في الكتاب اولئك يلعنهم الله
ويلعنهم اللّاعنون ۝ الّا الّذين تابوا واصلحوا وبيّنوا فاولئك اتوب
عليهم وانا التّوّاب الرّحيم ۝ عبد الله عباس گفت این آیه درحق رؤسای یهود آمد چون کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله
صوریا که ایشان نام و نعت محمد و احکام توریة باز پوشیدند بطمع حطام دنیا و سعد معاذ و معاذ جبل احبار را گفتند که شما
هیچ ذکر محمد در توریة یافته اید گفتند نه خدای تعالی این آیه فرستاد درحق ایشان خاص و درحق کسانی که حق را بپوشند عام
و گفت آنکسانی که باز پوشند از احبار یهود آنچه ما فرستاده ایم در توریة از آیات که دلالت میکند بر صحت نبوت محمد و

با بیان آوردن آن و اظهار کردن آن از پس آنکه ما آنرا مبین کردیم برای مردمان چنانکه صفت محمد ایشانند که خدای ایشان را
لعنت میکند و لعنت میکنند فرشتگان و آدمیان الا آنکسانی که ازین توبه کنند و آنچه تغییر و تبدیل کرده باشند باصلاح آرند من کیم در کار ایشان
توبه ایشان را قبول کنم عبد الله مسعود گفت که رسول گفت من سئل عن علم فكتمه الجم بلجام من نار
علی اند و او را از آن ... عبد الله عباس
روایت کرد که گفت ...
و بران ...
و بگرد ...
او را بیارند ...
... گرفته ...
جمله ... و ... امت ...
مخلوقات ... زمین ...
کس ... و ...
مکر جن و انس و هر که کشته شود بر و لعنت کند انگه گویند ملایکه در دنیا همچنین نادان بوده انّ الّذين كفروا وماتوا وهم
كفّار اولئك عليهم لعنة الله
والملائكة والنّاس اجمعين ۝ خالدين
فيها لا يخفّف عنهم العذاب ولا هم
ينظرون ۝ حق تعالی چون ذکر ایشان کرد که توبه کردند و برحمت رسیدند
ذکر آنها میکند که توبه نکرده مرده اند و ایمان نیاوردند میگوید که بدرستیکه آنکسانکه کافر شدند بسبب انکار محمد
ایمان نیاوردند و نعت و صفت وی باز پوشیدند و هم بران کفر بمردند ایشان گروهی اند که لعنت خدای و فرشتگان و جمله مردمان بر
ایشانست تا که زنده بودند چون بمردند تا ابد الآباد در لعنت بمانند ابو العالیه گفت این روز قیامت باشد که کافران را بدارند اول خدای
بر ایشان لعنت کند انگاه فرشتگان انگه مؤمنان سدی گفت هیچ دو کس یکدیگر را لعنت نکند الا لعنت ایشان با کافران باز گردد
لا يخفّف سبک نکنند از ایشان عذاب را و لطفها ایشان را مهلت ندهند تا کسی از ایشان از دوزخ بدر آید و نه عذاب بر ایشان سر آید
نیز بدیشان باز رسند و در عذاب ایشان را انقطاع و فتوری باشد لعنت از خدای دور گردانیدن بود از رحمت و ثواب و از فرشتگان
و مؤمنان خواستن دوری ایشان بود از رحمت والهكم اله واحد لا اله الّا هو الرّحمن الرّحيم ۝
انّ في خلق السّموات والارض
واختلاف اللّيل والنّهار والفلك الّتي تجري
في البحر بما ينفع النّاس وما انزل الله

مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ ابن عباس گفت که مشرکان قریش پیغمبر را گفتند ای محمد ما را صفت خدای بگوی خدای عز و جل

این آیه فرستاد و سورة الاخلاص گفت خدای شما خدایست که او یکانه است در الهیت و باری و درین هیچ شریکی نیست و انباز نی خدایست بخشاینده و مهربان بر آفریدگار رعام و بر بندگان مطیع خویش خاص از رسول روایتست که نام بزرگترین خدای در سورة البقره است فی قوله وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ و در فاتحه و آل عمران واحدی و یکانگی خدای تعالی بر چهار وجه بود یکی آنکه مثلی و کفوی ندارد دوم آنکه منفرد بود بالهیت و استحقاق عبادت سیم آنکه تجزی و تبعض بروی روا نباشد چهارم آنکه در صفت ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات لا اله الا هو نفی جنس است معنی آنست که هر چه اثبات کردند در باب معبودان همه منفی است و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر خدای را جل جلاله این کلمه کلمه اخلاص است هر که دست در وی زد در عروة الوثقی زد لقوله فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ و این کلمه کلمة التقوی است لقوله وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ و کلید بهشت لقوله مفتاح الجنة لا اله الا الله حصنی حصین و حرزی حریز است لقوله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد این همه مردمان را یک خدای چگونه کفایت بود امروز کردیم که دیگر سیصد و شصت بت داشتیم حاجتی و بنشستیم این جمله را چگونه ترک توان کرد تو از ما این حاجت میخواهی درین کار دعوی میکنی آیتی بیار تا بدان صدق تو بشناسیم خدای تعالی این آیه را فرستاد و سعید جبیر گفت جهودان گفتند ما را آیتی نمای چنانکه پیغمبران دیگر را بوده به روایتی چنانکه مشرکان گفتند که جهودان میگویند که آیت موسی ید بیضا و فلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان میگویند که آیت عیسی ابرا ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی بود تو نیز از خدای درخواه تا کوه صفا را زر کند رسول علیه السلام گفت بار خدایا دانی که چه میخواهند از من وحی آمد که من این که ایشان خواهند بکنم لیکن اگر ایمان نیارند من ایشان را عذابی بکنم که کس را آن عذاب نکرده باشم رسول گفت بار خدایا میخواهم بگذار تا ایشان را دعوت بدارا میکنم روز بروز خدای تعالی این آیه فرستاد و درین آیه هفت دلیل یاد کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف شب و روز سیم کشتی و دریا چهارم باران که زمین زنده کند پنجم انواع جانوران ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر میان آسمان و زمین و هر یکی دلیلها و نعمتهاست زمین را فرش ما کرده که وَجَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا و قرار و بساط و مسکن آدمیان ساخته ما را گردانید تا زنده باشیم بر روی زمین باشیم و چون بمیریم در شکم زمین الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا آنگه آسمان را سقف ما کردانید و آنرا با ماه و آفتاب و ستارگان بیاراست هر یکی را بر وجهی ترکیب و ترتیب کرد که نفع او بما برسد و ضرر او از ما دفع میشود چنانکه فرموده اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا و چون نظر کنیم در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حدوث ایشان و حدوث ایشان دلیل باشد بر احتیاج بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید و دیگر آنکه آسمان ابر و اشترا است بی عمادی از زیر آن

وعلاقه از زبر آن و این دلیل باشد بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند تا یکی سنگ را بی عمادی و علاقه در هوا معلق بدارند نتوانند آنکه زمین را بیافرید و آنرا مختلف گردانید و بعضی نبات و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار و در یک مقام انواع گیاه بلون و طعم مختلف بعضی نافع و بعضی مضر چنانکه خواست بر حسب مصلحت و اراده بیافرید و اختلاف آمد و شد روز و شب بدید کرد یکی را روشن و یکی نورانی و دیگر را سیاه و ظلمانی گاه از شب بکاهد و در روز افزاید و گاه بعکس و تقدیم شب بر روز برای آن کرد که شب پیش از روز آفرید بلکه روز را از شب آفرید چنانکه فرموده وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ حق تعالی جهان را بیافرید مظلم و تاریک بود آفتاب و ماه بیافرید یکی آیت روز کرد و یکی آیت شب شب را برای راحت و آسایش آفرید و روز را برای معاش وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا اگر همه شب بودی ثمرات و غلات نبودی و حیوانات تباه شدندی اگر همه روز بودی بحرارت خود سوخته کردی و بقای حیوانات نماندی و اسباب معیشت تباه گشتی پس خدای تعالی باختلاف روز و شب مخلوقات را می پروراند ایشان را از نشو و نما میدهد و کشتی در دریا تالیف آب از لطافت جنان آفرید که کشتی بر وی ببرد و تالیف چوب با کثافت جنان ساخت اگرچه وزنش گران بود در آب فرو نرود بخلاف سنگ و آهن که فرو رود هر دو و آب را سبب حیوان همه چیزها کرد که وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ آنرا قطره قطره فرو آورد با بسیاری آن هیچ قطره بقطره آمیخته نگردد و بحسب مصلحت در قلت و کثرت و زودی و دیری چنانکه میداند اگر در میان ابر جای جوی ساخته چون جسمی متوبل در و سوراخها بعدد قطرات باران تا آب وی بار فرستاند اگر بیکبار بر زمین آید زمین را خراب کردانداگر زمین مرده را بنبات زنده کند ۝ در زمینی بیک هزار گونه نبات ۝ رنگ و شکلش خلاف یکدیگر ۝ مختلف رنگ و طعم و بوی همه ۝ سبز کرد اند ایزد داور ۝ نظری بر کار تا بینی ۝ اثر صنع صانع اکبر ۝ که ز یک آب و یک زمین کردست ۝ ابیض و اسود احمر و اخضر ۝ تا بدانند خلق کین مصنوع ۝ نیست از بهر انجم و اختر ۝ نیست از آب و باد و آتش و خاک ۝ نیست از طبع و هم فعل بشر هست این فعل فاعل مختار ۝ غیر او از کسی دگر مشمر ۝ و در زمین از هر جنس جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی ماکول و بعضی برای زینت بعضی برای منفعت و بعضی از برای دفع مضرت وانعام خلقها لكم فيها دفء ومنافع ومنها تأكلون و بعضی برای تجارت نگه و بعضی صید و بعضی سفر کنی وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا الآیة و بادها را میگرداند گاهی شمال و گاهی جنوب و گاهی صبا و گاهی دبور و گاهی نسیم و گاهی عقیم گاهی لواقح گاهی عواصف گاهی رحمت گاهی عذاب در خبر است که روزی موسی کلیم با خدای گفت الهی از اسرار حکمت چیزی نمای خطاب آمد که ازین کوه فرود شو در راه دهی است انجا شو آنجا چهار سرای بینی در سرای اول رو از ایشان بپرس که ایشان کرا اند و چه منفعت دارند و چه می آید کار ایشان موسی علیه السلام از آنجا فرود آمد بدان ده رفت آن سرای دید فراخ در بود گفت ای مردمان شما چه مردمانید و کار شما چیست و حاجت شما بخدای چیست گفتند ما مردمان دهقانیم کار ما کشاورزیست و حاجت ما بخدای باران است اگر امسال باران آید ما سیر خوریم که تخم بسیار در زمین افکنده ایم از انجا بسرای دیگر رفت و پرسید گفتند ما مردمانیم که پیشه ما کلنبه ساختن است و غلال بسیار ساخته ایم اگر آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی شویم سرای دیگر رفت و پرسید گفتند غله بسیار داریم در جای آنرا نرم کردیم اگر باد بسیار آید غله ها پاک کنیم و ما را خیری تمام حاصل آید بسرای دیگر رفت و پرسید گفتند ما خداوندان درختانیم میوه ما بسیار آمد اگر باد نبود میوه ما بر درخت بماند تا مخالفهم

موسی علیه السلم تعجب از آنجا باز گشت گفت بار الها یکی باران میخواهد و یکی آفتاب یکی باد میطلبد و یکی آرامیدن باد و هوا میجوید
حاجات ایشان مختلف است و مراد ایشان متباین تو الهی آنکه ای که هر یک را بر وفق مصلحت خویش بشنوی و روا کنی و روزی رسانی عبد الله بن عباس
گفت ریاح در رحمت گوید و ریح در عذاب و از بهر آن رسول صلعم در دعا گفتی چون باد آمدی اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا
و ابر مسخر است میان آسمان مذلل و فرمان بردار ای عجب اگر در حدوث آسمان و زمین ترا شکست باری در آنکه تو ابر یکساعت از ابر آسمان
بیسازد و شک مکن بر حدوث آسمان از حدوث ابر دلیل ساز تا شک و شبهه زایل گردد که درین جمله یعنی در آفریدن آسمانها
معلق بر زبر یکدیگر بی عمادی و علاقه و در آفریدن زمین چون بساطی ممهد و در آمد و شد روز و شب بر عقب یکدیگر و در کشتیها
که بر روی آب دریا میروند و برای مکاسب و متاجر و منافع مردمان و در آنکه خدای فرو میفرستد از آسمان یا از میغ آبی که زمین مرده
را زنده گرداند و در آنچه پراگنده کرد در زمین از هر حیوانی و جنبنده و گردانیدن بادها قبول و دبور و گاهی صبا و گاهی جنوب و در ابری
مسخر و مذلل معلق میان آسمان و زمین در همه این نشانها و دلیلهاست بر وحدانیت و یگانگی خدای مر قومی را که دریابند و بدیده
عقل درین همه نظر کنند و بدانند که آن را فاعلی است قادر و عالم چه این همه افعال او محکم و متقن است حی و موجود چه این افعال
از ناموجود معقول نباشد سمیع و بصیر چه او موجود است که آفت به در راه نیابد و مرید و کاره چه این افعال بر وجهی دون وجهی واقع
می آید قادر بذات چه افعال اجسام و الوان و طعوم و ازین جهت قادر بقدرتی نتواند کرد چه او و رسول خدای چون این آیه بخواندی
گفتی ویل لمن قراه هذه الآیه فمج بها وای بر آنکسی که این آیه بخواند و او را بینداز و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا
أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ
جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و از مردمان کسانی اند که بدون خدای انداد میگیرند یعنی
همتایان خدای میدانند ابن [illegible] گفت مراد بتان اند سدی گفت
مراد سادات و بزرگان اند ایشانند که ایشان را ارباب خود گرفتند و ایشان را خدمت و تواضع همی نمایند و دوست میدارند چنانکه خدای را
دوست دارند یعنی دوستی خدای و دوستی بتان نزدیک ایشان متساویست ایشان خدای می ترسند و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله
اقرار بکار آسمان و زمین خدای را میدانند و عبادت بتان برای تقرب بخدای میکنند چنانکه گفت ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفی و اگر ایشان خدای را دوست دارند که الذین آمنوا اشد حبا لله آنانکه مومنانند دوستی ایشان مر خدای را سخت
و ثابت و دایم تر برای آنکه چون کافران چیزی پرستیدندی و نکوتر دیدند که این از آن نیکوتر است مومنان خدای را پرستند در روی برنگیرند
و چون کافران بلای رسد معبود خود را بگذارند و پناه بخدای دهند چنانکه گفت و اذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه و مومنان
در شدت و رخا از خدای بر نگردند و عبادت او فرو نگذارند و دوستی کافران منقسم جمله بتان و دوستی مومنان مقصور است بر یکی خدای جهان
سعید جبیر گفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید مومنان کافران اجمع کنند آنگاه کافران گوید شما در دنیا دوستی این بتان بگردید ایشان را دوزخ

دوستی میکردند شما بر معبودی دوستان خویش در آتش روانید شوند ایشان اجتناب کنند مومنان گویند بار خدایا اگر ما را فرمایی بدوستی تو
در آتش رویم منادی ندا کند که والذین آمنوا اشد حبا لله و دیگر آنکه کافران بتان معاینه حجت خود نیوند و مومنان از خدای
معاینه حجت خود دیدند که یحبهم و یحبونه دوستی تو آن که ترا دوست دارد و نه بر آن بود که ترا دوست دارد و لو یری الذین
ظلموا و اگر این ظالمان که ایشان می بینند و بدانند که در وقتی که عذاب خدای را مشاهده کنند و معاینه می بینند که قوت و قدرت خدایرا
بود و معبودان ایشان را و آنکه عذاب خدای سخت بود مر ظالمان و شبه است ایشان امری عظیم و کاری سخت بینند و حسرت خورند
ایشان را کلمه معنی آنست که اگر ظالمان می بینند روز قیامت آنجا که دوزخ را با هفتصد ساله راه باستقبال ایشان آید [illegible]
آن مرغ دانه را بدانند که قوت و قدرت و جبروت خدایراست و عذاب خدای سخت است نعوذ بالله إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ
اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ
بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا
مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ
أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ
و پیشوایان از مقتدیان و روسا از رعایا و گویند که ما را چندان از خود افتاده است که پروای شما نداریم و از شما یاد
نمی آید آری امروز است که پادشاه بلشکر نازد و مخدوم بخدم و مقتدی بمقتدا و چون کشف کار رود هتک استار کنند و حجاب از
پیش برگیرند حق از باطل پدید آید و محق از مبطل سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار
این چه حسرت خواهد بود ترا و او اگر امروز همه امید در کسی بسته که او ترا دستگیری و پای مردی نخواهد کرد و در حق او این
اعتقاد کرده که او را دستگاهی و پایه خواهد بود اگر از پا بکی او را پای مردی و از بی دستگاهی او را دستگیری باید بوقتی
که پیش آوردی ❊ که پای در آورده مراد دستم گیر ❊ امروز درین حال پای و دستم گیر ❊ من بی سر و پا و دست و پاکم کرده ❊ ای دود بهشت
بیا بهر خدا دستم گیر ❊ او گوید که مرا پای بر جا نیست دست تو چگونه گیرم ❊ من از تو درین ورطه فرو مانده ترم ❊ چون دست تو گیرم که از خود
بجز م ❊ مقصود تو چون بر آید از من کام ❊ من سوی مراد خویشتن ره نزنم ❊ امروز اقتدا بکسی کن و گرد کسی گرد که تو چون فرو افتی
دست در آیی او پای بر جا بود دست تو گیرد ❊ رو گرد کسی گرد که او گرد تو گردد ❊ تو پای کسی گیر که او دست تو گیرد ❊ خدای تعالی
این معنی در آیه دیگر حکایت کرد آنجا که گفت یرجع بعضهم الی بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا
لولا انتم لکنا مومنین بعضی مفسران گفته اند که این اصنام و بتان باشند خدای تعالی ایشان را بسخن آرد تا باو از فصیح [illegible]
شوند کافران چون تبرا کنند چون عذاب ببینند و اسباب وصلت منقطع گردد یاس حاصل شود و هیچ مقوی و ملجای نیابند و
عابدان از معبودان بیزار شوند و تبرا کنند پس از آنکه تولا کرده باشند آری چنین باشد هر که [illegible] اگر تولا بر تبرا مقدم باشد عاقبت
تبرا باز آرد و تبرا باید که بر تولا مقدم باشد چنانکه موحدان [illegible] در کلمه توحید تا اول از هر چه دون اوست تبرا کرد

تو قادر نیستی (...) تا از دیگران جمله تبرا کنی ، با عشق حبیب تولا کنی ، با حضرت دوست چون تولا کردی ،
مهری و کری در دل خود جا کنی ، از دوست بجز دوست تمنا کنی ، با دشمن دوست دوست سودا کنی ، تا یار و محب خویش پیدا کنی ،
زنهار بهیچکس تو لا مکنی ، امروز اگر تو کار فردا کنی ، فردا هوس روضه اعلا کنی ، دریاب به تیر من که تا مانی خود را بمیان خلق رسوا کنی
قتاده گفت مراد اسباب مودت و برحمل عموم اولیتر است یعنی اسباب مودت و مواصلت منقطع گردد و وصل بیاره
بود گردد بسر رسن بندند تا آب رسد چون آن متبوعان از اتباع تبرا کنند اتباع تمنای رجوع کنند با دنیا که لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً
اگر ما را بدنیا بازگشتی بود ما نیز بیزاری کنیم از ایشان و تبرا کنیم چنانکه ما را تبرا کردند همچنین که این حالت با ایشان نمود کرد اعمال ایشان
بدیشان نماید تا حسرت و پشیمانی باشد ایشان را سدی گفت مراد آنست که روز قیامت درجات و منازل ایشان با ایشان نماید در بهشت
و گویند که این منازل شما خواست بودن اگر شما را ایمان بودی و عمل صالح پس ایشان پشیمانی خورند که چرا ایمان نیاوردند و
عمل صالح نکردند ایشان را بدوزخ برند و در آنجا جاوید بگردانند يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا
طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ
بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ
اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۝
مفسران گفته اند که این آیه در شان قبیله ثقیف آمد و عامر و صعصعه و بنی مدلج
که ایشان بر خویشتن حرام کرده اند بعضی از گوشت انعام و بحیره و سایبه و وصیله خدای تعالی ایشان را نهی کرد و گفت بر سبیل عموم
ای مردمان بخورید آنچه در زمین است حلال و پاک بر خود حرام مکردانید و از پی دیو مروید و راه شیطان مروید و فرمان وی
مبرید که وی شما را دشمنست هویدا با نیکوئی و خیر نفرماید بلکه به بدی و ناشایست فرماید و آنچه وی فرماید جز بدی و ناشایست
نباشد و بدان فرماید که بگوئید بر خدای آنچه ندانید آنرا از دعوی باطل در تحریم حرث و انعام و انکه آنچه حلالست و آن حرام و گفته اند
سوء آن گناهست که از وی حد واجب نیاید و فحشاء آن بود که بر وی حدی واجب باشد و گفته اند که سوء عام است جمله گناهان را
و فحشاء را دیا و بخلست چنانکه گفت الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ و مراد ابی بخلست و منع زکوة انگه
گفت وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا و چون گویند ایشان را یعنی مشرکان یا جهودان را که دست از این طریق بدارید و پیروی کنید آنرا
که خدای فرستاد از قرآن که در وی بیان حلال و حرامست جواب گویند که ما آن نکنیم بلکه پیروی آن کنیم که پدران را بر آن یافتیم
و اگر چه پدران نادان بوده باشند توحید و عدل ندانسته باشند و با حکام شریعت راه نیافته و بر راه بی راهی رفته هم پیروی پدران کنند
وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا
لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝ مثل آنکسی که دعوت رسول میکند کافران را و آیات و بینات
بر ایشان خواند و ایشان آن را فهم نمیکنند و نمیدانند و بدان متعظ
و منزجر نمیشوند چون مثل کسیست که بانگ بر میزند بر آنچه نشنود الا آوازی و ندا که چه میگوید یعنی کفار پیغمبران میشنوند و فهم
نمیکنند مثل ایشان چون چهارپایانست که ایشان نشنوند الا آوازی که بهیمه آواز شنود و فهم نکند پس ایشان کران و گنگان
نمی شنوند آنچه ایشان را در آن خیری بود و کورانند راه راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت نمیکنند و ایشان خود عاقل نه اند
یعنی استعمال عقل نمیکنند و این همچنانست که ایشان را یکبار تشبیه بچهارپا کرد أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ و یکبار تشبیه کرد
لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى چنانچه شاعر گفت شعر لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا ۔ وَلَكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ تُنَادِي ۔ انگه حق تعالی
مؤمنان را خطاب کرد و گفت ای مؤمنان بخورید از روزیها پاک و حلال که شما را داده ایم و هر چه روزی بود آن پاک و حلال
بود و حرام و پلید را روزی نخوانند و مراد بطیبات طعامهای لذیذست و خوش ابو هریره روایت کند از رسول ع إِنَّ اللَّهَ
طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
گفت بار خدای پاکست و غیر پاک قبول نکند و مؤمنان را بهمان فرمود که پیغمبران را یعنی بخوردن حلال و خوش انگه گفت مردی بود
که موهای در از گشته و اشعث و اغبر گرده یعنی گردناک بوده و دست با آسمان بر دارد و یا رب یا رب میگوید و طعام و شراب و لباس
از حرام بود خدای تعالی چگونه دعا او اجابت کند و بر داری گفت خدای پاکست و پاک دوست دارد و کریمست کرم دوست دارد
و جوادست جود دوست دارد و پیراهن خود پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان که پلیدی در پیراهن خود بریزند وَاشْكُرُوا
لِلَّهِ چون روزی شما بدست خدایست شکر خدا کنید اگر خدا را می پرستید در خبرست که رسول ع فرمود که خدای تعالی گفت است که
مرا با آدمیان و پریان کاری عظیم افتاده است أَخْلُقُ وَيُعْبَدُ غَيْرِي وَأَرْزُقُ وَيُشْكَرُ غَيْرِي من آفرینم و دیگری را پرستند
و من روزی دهم و شکر غیری کنند إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝
حق تعالی در این آیه بیان محرمات میکند و میگوید که بر شما مردار و خون و گوشت خوک
حرام است و اگر چه جمله اجزای خوک حرامست چون مقصود از وی گوشت او است از برای آن گوشت
تخصیص کرد و حرام کرد هر چیزی را که او را نه بر نام خدای تعالی کشته باشند و آن آنست که چون در جاهلیت ذبح کردندی نام بتان
بر وی راندندی و گفتندی بسم اللات والعزی فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر کسی که در ماند و مضطر شود و هیچ چیز نیابد از حلال
که تناول کند او را رخصت است که از این محرمات آن قدر تناول کند که سد رمق وی باشد بشرط آنکه ستم ناکننده باشد بر مسلمانان
و در نگذرد در خوردن حرام از سد رمق خویش از ائمه علیهم السلام روایتست که مراد بباغ کسیست که بر امام حق بیرون آمده

واز طریق محققان بصحت نپی وزکرده شده بروی اینقدر هم حرام باشد مراد بمیت هر جانوری باشد که آن را بتوان کشتن و
تا بمیرد و یا بکشند نه بر وجه مشروع و این حکم شامل جمله حیوانات را مگر ماهی را گرفتن و بیرون آوردن از آب کشتن
او بود و مذهب مالک آنست که ملخ را باید برید و خون حرام است و این مخصوص است بآیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما
علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا و خوک بجمله اعضا و اجزا حرام است و هر چه آن را بکشند نام خدا بر زبند
هم حرام بود و ذبایح مسیح کافری از اصناف کفار بنزدیک اهل البیت حلال نیست بجا هر که گفت معنی اضطر اگر باشد یعنی کرا
طالبی اگر اکه کند بر تناول این محرمات برو حرجی و بزه نباشد و مالک و شافعی گویند مضطر اگر آن باید خوردن مجاهد و سعید
جبیر معنی غیر باغ آنست که راه زن نباشد و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد عادی و ظالم نباشد در اندک و بسیار تناول
کردن و بعضی مفسران گفته اند که معنی آنست که نه آنکه طلب این محرمات کند بجد و نه آنکه تعدی کند از سد رمق بحد شبع که آنکه برو
حرجی نباشد در خوردن چه راستی که خدای آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود ایشان را رخصت داد در وقت ضرورت که تناول
کنند این چیزها إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ
وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝
عبد الله عباس گفت این آیه در حق کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الضیف و امثال ایشان آمد از رهبو و علما جهودان
که ایشان پیش از بعث رسول علیه السلام علوم را خبر میدادند که نزدیک است که خدای تعالی پیغمبری را بفرستد از مکه که از عمرو زنا و ربوا نهی
کند نام او محمد صلعم چون خدای تعالی رسول را بفرستاد ایشان گفتند روسا جهود را که همانا این همان پیغمبر است که شما گفتید گفتند که این
او نیست و وقت بعثت او هنوز نیامده است و او مردی باشد کوتاه بالا ازرق چشم اشقر و صفات رسول علیه السلام بکردانیدند فلا
راستی بعوام نمودند بطمع حطام دنیا الله تعالی این آیه فرستاد و گفت آنانکه باز میپوشند آنچه فرستاد آن را خدای تعالی از
کتابی که توریة است و در وی مبین است نام و نعت محمد صلعم و از آن بهای اندک میفروشند یعنی باز میپوشند تا بدان سبب مال
دنیا جمع کنند و بخورند و ایشان آنانند که نمیخورند در شکم خویش الا آتش یعنی پر میکنند شکم را که آتش از آنکه حرام خورد
آتش خورده باشد برای آنکه مآل و عاقبت وی آتش خواهد بود و بآتش خواهد رسانیدن و لا یکلمهم الله و خدای با ایشان

سخن نگوید یعنی ایشان را آن ننهند که با ایشان سخنی گوید یا سخنی گوید که ایشان را از آن خبری بوده و گفته اند که این کنایه از
خشم و غضب و جفا که یکی از ما بر کسی خشم گیرد با وی سخن نگوید و لا یزکیهم و بر گزیده ایشان نکنند و بر ایشان ثنای نیکو نگوید
و گفته اند که ایشان را از دوزخ نجات ندهد و عفو نکنند و آزاد نکنند و ایشان را عذابی رنجاننده باشد اهل اکفر ایشان آنانند
که ضلالت بهدایت بدل کردند هدایت بگذاشتند و ضلالت اختیار کردند مسلمانی بگذاشتند جهودی بر گرفتند و دوزخ و عذاب او اختیار
کردند و بهشت و نعمت و راحت بگذاشتند پس ایشان چه شکیبا مردمانند بر آتش دوزخ و چه چیز ایشان را صابر کرد اند بر آن و بعضی
مفسران گفته اند که معنی آنست که ما اجراهم علی النار چه دلیر کرد ایشان را بر عملی که موجب آتش دوزخ است فرا گفت من نزدیک قاضی
یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند میداد و حلم خصم او میگفت ما اجرک علی الله من گفتم چه میگوید گفت میگوید ما اجراک
علی الله فقال گفت ما ابره و ما اظلمه علیهما یعنی چه مقر اند ایشان بر معصیت که این عمل اهل دوزخ است و هر که چنین باشد ذلک بان الله
این عذاب ایشان را از سبب آن باشد که خدای تعالی کتاب یعنی توریة را بحق فرستاد و ایشان پنهان کردند و باز پوشیدند تا مستحق آن عذاب گشتند
انگه گفت آنانکه در توریة اختلاف میکنند ایشان در ضلالتی دور اند گفته اند که مراد بکتاب قرآنست و اختلاف آنست که یکی میگوید شعر است
دیگری میگوید شعوذت است و دیگری میگوید که افسانه پیشینیان است ایشان در مخاصمت و مخالفتی دور از صواب اند لَيْسَ الْبِرَّ
أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ
الضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝
سبب نزول این آیه آنست که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و دربن خوض بسیار میکردند چون
پیغمبر را فرمودند که در نماز روی بکعبه آرد و آن حکم را که روی به بیت المقدس آوردن بود نسخ کرد هر قومی میگفتند قبله ما بهتر است
خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد بر جهودان و ترسایان و گفت بر و نیکوئی در آن نیست که شما بر آیند از امر قبله
روی بجانب مشرق و مغرب آوردن در نماز بر و نیکوئی نیست بر آنکس راست که ایمان آرد بخدای و روز قیامت و بفرشتگان
و کتابها که خدای فرستاد به پیغمبران و خصوصا این کتاب که قرآنست و بایمان بهمه پیغمبران که آخر ایشان محمد است حق تعالی پس از ایمان بخود
گفت که ایمان بقیامت و آن دار بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای آنکه این همه الطاف او را بطاعت نزدیک کند

و از معیت دور کرده اند و بجلوه شتکان ایمان آورد که ایشان بندکان خدا اند و از کناه و ذلت معصوم اند خلاف
آنکه مشرکان کفتند که ایشان دختران خدایند و خلاف آنکه جهودان کفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاوردیم و بکسیکه بر ایشان
وحی بوی آید و بکتاب قرآن که کلام خداست و ناسخ کتابهای دیگرانست و کفته اند که مراد جنس کتابست آنکه ذکر عمل صالح کرد از
عبادات مالی و بدنی و کفت اکه مال بدهد بر دوستی مال یعنی باینکه مال را دوست دارد عبدالله مسعود روایت کرد که رسول
کفت چون وی را پرسیدند که اَیُّ الصَّدَقَةِ افضل قَالَ اَنْ تُعْطِیَ وَاَنْتَ صَحِیْحٌ شَحِیْحٌ وَاَنْتَ تَأمُلُ الْغِنیٰ وَ
تَزْدِی تأمُلُ الْعَیْشَ وَتَخْشَی الْفَقْرَ فَلَا تُمْهِلْ حَتّٰی اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ کَذَا وَلِفُلَانٍ کَذَا
چون از رسول ص پرسیدند که کدام صدقه فاضلترست کفت که بدهی و تو تن درست و بخیل یعنی مال را دوست داری امید زندگانی
داری و از درویشی بترسی و مکذاری تا آن وقت که جان بکلو رسد کوئی که این فلان را و آن فلان را چه دران حال آن رونق
ندارد که در حال سقم و اختیار با تردد و دواعی ابو در روایت کرد رسول ص کفت که مثل آنکه بر وزر که صدقه بدهد مثل
کیست که چیزی بکسی دهد و او سیر شده باشد آنکه حق تعالی شش کس را یاد کرد که مال بایشان دهید اول خویشان که صدقه
برایشان هم صدقه باشد و هم صله رحم چنانکه رسول ص فرمود که اَلصَّدَقَةُ عَلَی الْقَرَابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ زینب زن عبدالله مسعود
مال داشت بر خویشان صرف کرد و از رسول ص پرسید که درین چه باشد کفت لَکِ اَجْرَانِ اَجْرُ الْقَرَابَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ ترا
دو مزد باشد مزد خویشی و مزد صدقه دوم یتیمان و یتیم آن بود که در خوردی پدرش بمیرد رسول ص کفت خَیْرُ بُیُوْتِکُمْ بَیْتٌ فِیْهِ
یَتِیْمٌ یُحْسَنُ اِلَیْهِ وَشَرُّ بُیُوْتِکُمْ بَیْتٌ فِیْهِ یَتِیْمٌ یُسَاءُ اِلَیْهِ بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی بود که با وی نیکوئی
کنند و بدترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی بود که با وی بدی کنند و ابو مالک از رسول ص روایت کرد که مَنْ ضَمَّ یَتِیْمًا اِلیٰ
طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ حَتّٰی یَسْتَغْنِیَ عَنْهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ هر که یتیمی را با خود همراه کند در طعام و شراب تا که مستغنی شود
بهشت او را واجب شود یعقوب علی نبینا و علیه السلم را کفتند که در مصر مردی است که مسکین را طعام میدهد و یتیم را اکرام میکند
کفت باید که او از اهل بیت ما باشد چون بدیدند یوسف علیه السلم بود و سیم مسکینان مسکین آن بود که او را چیزی بود اما کفاف
نبود و کفته اند که مسکین آن بود که اکر محتاج بود از کسی چیزی نخواهد و در خبر آمده که رسول ص کفت که لَیْسَ الْمِسْکِیْنُ بِالطَّوَّافِ
وَلَا بِالَّذِیْ تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَاللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ اِنَّمَا الْمِسْکِیْنُ الضَّعِیْفُ الَّذِیْ لَا یَسْأَلُ
النَّاسَ وَلَا یُعْطیٰ لَهُ فَیُتَصَدَّقَ عَلَیْهِ کفت مسکین نه این درویش کردنده باشد که او را خرمای و دو خرما و لقمه و دو لقمه
باز کردانند مسکین ضعیفی باشد که از مردم چیزی نخواهد و مردم نه دانند وبرا تا صدقه دهند اکر کفت اکر خواهی که این آیه بر خوان که یَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ اَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ الآیه و از این رسول ص از خدای فقر خواست مسکنت خواست و کفت اَللّٰهُمَّ اَحْیِنِیْ مِسْکِیْنًا
وَاَمِتْنِیْ مِسْکِیْنًا وَاحْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ الْمَسَاکِیْنِ یکی از جمله ناشی کفت یا رسول الله چرا چنین میکوئی کفت برای آنکه
ایشان چهل سال پیش از توانکران به بهشت روند آنکه کفت یکه تا مسکین را نه هیچ نکنی و اکر نیم خرما باشد مساکین را دوست دار و بوی نشین
نزدیک کردان تا خدای ترا برحمت خود نزدیک کرداند و چهارم رهکذری او را برای آن ابن السبیل کویند که ملازم راه بود چنانکه مرغ
آبی را ابن الماء خوانند عبدالله عباس کفت مهمان است و مهمان ستوده است و مثل این از باب موده بود و هم مروی صدقه باشد

رسول ص کفت مهمان که آید با روزی خود آید و چون برود سبب آمرزش صاحب خانه باشد و بیرون رود یعنی آنکه خورده باشد از طعام صاحب خانه
کفارت کناه وی کرداند وَالسَّائِلِیْنَ درویشانی که سوال کنند و سایل را حقیست لِلسَّائِلِ حَقٌّ وَلَوْ جَاءَ عَلَی الْفَرَسِ در خبرست که
روزی سایلی سوال میکرد امام حسین علی علیه السلم کفت میدانید چه میکوید کفتند نه یا ابن رسول الله کفت میکوید که من رسول امم رسول
شمارا اکر چیزی بدهید برای شما کیرم و آنجا برم و اکر دست تهی آیم آنجا روم رسول ص فرمود که لَوْلَا اَنَّ السُّؤَّالَ یَکْذِبُوْنَ مَا قُدِّسَ
مَنْ رَدَّهُمْ اکر نه آنستی که سایلان دروغ میکویند پاکیزه بکرددی کسی آنکه ایشان را رد کنند و اکر سایل را هیچ حقی دیکر نبودی
جز آنکه کشف حال خود و آب روی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی در خبرست که روزی پیش امیر المؤمنین
علی علیه السلم آمد تا سوال کند کفت ای اعرابی هیچ توانی نوشتن کفت آری کفت حاجت خود بر زمین بنویس تا ذل سوال در روی
تو نبینم و هر عطای که از پس سوال بود بهای آب روی سایل بر نیاید شعر مَا اعْتَاضَ بَاذِلُ وَجْهِهِ بِسُؤَالِهِ عِوَضًا وَلَوْ نَالَ الْغِنیٰ بِسُؤَالِ
وَاِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَزَنْتَهُ رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ کُلُّ نَوَالِ وَفِی الرِّقَابِ یعنی مکاتبانی که خویشتن را باز خریده باشند
و بها نداده ایشان را از زکوة نصیبی دهند تا کردن خود را آزاد کرداند از بندکی از عبدالرحمن بن سهل روایت کفت رسول
فرمود که هر که مکاتبی را یاری کند برای که خود را آزاد کند خدای تعالی وی را سایه کند روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایه او و براء بن عازب
کفت که اعرابی پیش رسول صلی الله آمد و کفت یا رسول الله مرا علمی آموز که مرا به بهشت رساند رسول ص فرمود اَعْتِقِ النَّسَمَةَ
وَفُکَّ الرَّقَبَةَ کفت نه این هر دو یکی باشد آنحضرت فرمود عتق نسمه آن بود که بنده آزاد کنی و فک رقبه آن بود که یاری کنی کسی را
تا کردن خود آزاد کرداند از بندکی تا مال باین جماعت دادن که در آیه مذکور شد برون زکوة و نفقات باشد کفت و شعبی
که برون زکوة و نفقات برای آنکه پیش ازین درین آیه ذکر زکوة رفته است تا مکرر نباشد اما شوان کفت که آن بر وجوب برای
آنکه خلاف اجماعست پس بر وجوب بود اکر چه اینجا از مستحقان زکوة کسی زکوة داده باشد بر وجوب ایشان را مال دهد
وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ و آنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی و پیمانی که با رسول ص کردند درین باب داخل بود و خدای تعالی چنانکه مدح کرد
وفا کننده را بعهد مذمت کرد آنانرا که عهد بشکستند و وفا نکردند فی قوله تعالی اَلَّذِیْنَ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیْثَاقِهِ وَ
یَقْطَعُوْنَ الآیه و فرمود که بعهد خدای وفا کنید وَاَوْفُوْا بِعَهْدِ اللهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ و خلیل خود را بوفا
و عهد بستود وَاِبْرَاهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰی و بر حبیب خود امیر مومنان مدح و ثنا کفت یُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُوْنَ یَوْمًا
انس روایت کرد که رسول ص کفت لَا اِیْمَانَ لِمَنْ لَا اَمَانَةَ لَهُ ایمان نباشد کسی را که امانت نباشد وَلَا دِیْنَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ
و دین نباشد کسی را که عهد نباشد وَالصَّابِرِیْنَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ و آنانکه صبر کنند در سختی و بیماری و هنکام کارزار حق تعالی
صبر بر سه نوع نهاده است بر درویشی و تنکدستی و کرسنکی و بیماری و رنجوری او و نوع صبر ضروریست آنکس که برین دو
نوع صبر نکند بر دست وی بجز بجلی نرسد و سیم صبری بر کارزار و اکر برین صبر نکند ثبات قدم ندارد و بکریزد اما صبر بر فقر جهاد
است با نفس و شیطان که نفس او را مطالبه کند بشهوت و شیطان امر کند بغوایات چون هر دو دست فشاند جهاد کرده باشد آورده اند
که فتح موصلی شبی در خانه آمد در خانه او نه نان بود و نه آب و نه چراغ نماز کرد و سر بر زمین نهاد و میکریست و میکفت بار خدایا
مرا بی طعامی مبتلا کردی و در تاریکی بی چراغی نشاندی مرا این درجه بکدام عمل یافتم و مرا این پایه بچه رسید که تو با من این کنی

اولیاست و من تا آن پایه نرسیده ام پس این مرتبه متوبان درست آخر چه طاعت آنچنیم کردی امیر المؤمنین علی علیه السلام
روزی میگذشت جمعی را دید در گوشهٔ مسجدی نشسته ایشان را گفت شما چه مردمید گفتند که نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت
توکل شما بر کجا رسیده است گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم
گفت هذا تفعل الکلاب عندنا سگان محلهٔ ما همین کنند گفتند چگونه باید کرد گفت آنگونه که ما کنیم اذا وجدنا آثرنا
و اذا فقدنا شکرنا چون یابیم ببخشیم و چون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس از رسول علیه السلام روایت کرد که روز قیامت
منادی از قبل رب العزت ندا کند که کجا اند درویشان متحمل و آن گدایان متحمل ایشان جواب دهند خدای تعالی ایشان را
در جائی آرد که جز مقربان در آنجا نروند آنگه گوید بندگان من در دنیا دنیا از شما منع کردم برای کرامت شما کردم نه برای هوان شما
بروید هر کس که شما را لقمه یا شربتی داده او را دست گیرید و به بهشت برید در خبر است که اذا رایت الغنی مقبلا علیک فقل
ذنب عجلت عقوبته و اذا رایت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری روی بتو
آرد بگو که گناهی است که عقوبت آن تعجیل کردند و چون درویشی روی بتو آرد بگو خوشا شعار صالحان و در همین اشعار
بسیار که فقر اند منسوب بامیر المؤمنین این دو بیت است شعر و لیلک ان الفقر خیر من الغنی و ان قلیل المال خیر من الثرا
لقاءک مخلوقا عصی الله للغنی و لم تر مخلوق عصی الله للفقر در خبر است که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام و خضر علیه السلام بیکدیگر
رسیدند امیر المؤمنین گفت کلمهٔ حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء رغبة الی الله
چه نیکوست تواضع توانگران درویشان را از روی رغبت الی الله امیر المؤمنین علیه السلام گفت خواهی که ازین نیکوتر بشنوی گفت بیار گفت
و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشان است بر توانگران باعتماد کرم خدای تعالی
توانگری به بسیاری مال نیست و درویشی باندکی مال نیست توانگری توانگری دلست لیس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی غنی
النفس و الفقر فقر و صبر کن در رنجوری در خبر است که فردای قیامت که اصحاب بلایا و اسقام را در قیامت آرند و ثوابهای بی اندازه
بایشان رسانند گویند که کاشکی ما در دنیا ساعتی تن درست نبودیمی در خبر است که چون خدای تعالی ایوب را مبتلا کرد برنجهای عظیم
درد ها و بیماریها نامشهور مردم از اقصای عالم خداوندان امراض و اسقام آمدندی و از وی دعا میخواستندی دعا میکرد و خدا شفا
داد گفتند چرا بهر خود دعا نکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت و صحت بودم و مرا سیری بود دنیا مدام و چون
مرا ابتلا کرد تا چهل سال بر نیاید دعا نکنم تا چهل سال بگذشت و کار بغایت رسید دعا کرد و حسین الیاس گفت صبر هنگام کار
زار آن بود که کار بود و قرار نباشد ثابت قدم و پای بر جای نگه گفت کانهم بنیان مرصوص تا نصیب وی این باشد اولئک علیهم
صلوات من ربهم و رحمة و آنانکه ثبات قدم نمایند بگریزند و پشت بگردانند جزای ایشان آن بود که و من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم دست در
کسی زن که ثابت قدم باشد که آرا بشنه زود آرد دگر کسی چه کردی که از هم بادی بلغزد و بهرایت روی و دو یحسبون کل صیحة
علیهم او ستاره بود که در فلک جرب بوقت ثبات سیر نشناخته بوقت سیر ثبات نکند در وقت حمله چون باد و وقت ثبات
چون کوه و دشمن وی چون کاه باد با حملهٔ دشمن با کوه چه تواند کرد کاه ثبات دشمن با باد حملهٔ وی چگونه تواند کرد

اگر حق تعالی چون صفت این ابرار و اخیار را بکمال ذکر کرد گفت اولئک الذین صدقوا ایشانند که راست گویان و راست کیشانند
در ایمان و ایقان و آشکار و پنهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و ایشانند متقیان و پرهیزکاران که خود را از جرم
تقوی آورده اند از عذاب خدای تعالی بعضی که خدای بایشان کرده از عبد الله عباس روایت کردند که وی چون این آیه بخواند گفت کیست که حق
آن سریرت دارد مگر پیغمبری یا پیغمبری یا فرشته سیرتی لیس الثان فی الملاء الثان فی السقاء سخن در سیرت
نی در سریرت سیرت با خلق و سریرت با حق چون دو سریرت بود حق اقتدا کرد خلق را او نمودند تا در سیرت وی اقتدا
کنند اگر حسن سیرت را اقتدا باید کرد صدق سریرت را سجده باید نمود اگر آنجا پای برخط باید نهاد آدم را در باطن سریرتی بود
با حق مقدسان حضرت خطاب آمد که اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشوری آنجا داشت موشح بتوقیع ان الله اصطفی
آدم و کرا زهره باشد که از حیز فرمان وی بیرون آرد آنکس که بیرون آورد بداغ لعنت او موسوم گشت آل ابراهیم که آدم
در حلقهٔ طفیل ایشان بود خلایق را واجب و لازم تر باشد که سر بر خط فرمان وی نهند و پای از اطاعت بیرون ننهند تا از جملهٔ آنها باشند
که اولئک هم المؤمنون حقا در شان ایشانست یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی الحر بالحر و العبد
بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من
اخیه شیء فاتباع بالمعروف
و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم
و رحمة فمن اعتدی بعد
ذلک فله عذاب الیم شعبی و کلبی و قتاده
گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی در جاهلیت اندکی پیش از اسلام بروزگاری
اندک میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان پدید آمدند از هر دو گروه چون رسول علیه السلام بمدینه آمد بحکومت پیش وی آمدند تا چه
کرد خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گوید که دو قبیله بودند یکی اوس و یکی خزرج در میان ایشان قتالی افتاد و یکی از
دیگری قوی تر بود اقویا ضعیفان را گفتند ما بهر بنده آزادی را بکشیم و بهر زنی مردی و بهر مردی دو مرد خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای مؤمنان و گرویدگان بر شما قصاص فرض کردم و نوشته مفسران گفتند فی لوح المحفوظ ابن عباس گفت فی التورية و این
وجوب بر قاتل است که نفس خود را تسلیم کند تا بکشند چون ولی طالب قصاص بود و گفته اند که بر حکام و ولاة واجب است
ولی قوی گردانیدن تا قصاص کند دیگر آنکه بر همگنان واجب باشد که قصاص کنند و قصاص مساوات است یعنی بر شما مساوات واجب
واجب کرده اند در کشتن آزاد را بآزاد کشند و بنده را به بنده و زن را بزن و آیه مجمل و محتاج به بیانست و اگر بر ظاهر
و عموم حمل کنند اقتضا کند که در هر کشته قصاص کنند و شرع آیه را تخصیص کرد ببعضی کشتگان بر آنکه قتل بر سه گونه بود عمد محض و خطا
محض و خطای شبه العمد عمد محض آن بود که عاقل بالغ اگر زن بود اگر مرد و اگر بنده بود و اگر آزاد و اگر کافر بود و اگر مسلمان
قصد کشتن کسی کند بچیزی که بر آن عادت رود که آن حاصل شود و نفوس او قتل بود آنجا قصاص لازم آید مگر که قاتل پدر بود و اولیا

مقتول قبول کنند یا عفو کنند و خطای محض آن بود که کشنده عاقل نباشد یا کودک صبی بود یا مجنون اگرچه قصد کنند و صورت عمد دارد و حکم
خطا بود یا عاقلی تیری بصیدی اندازد یا بدشمن و غیر آن ناگاه بر یکی آید و بی قصد او کشته شود و اینجا دیت لازم آید بر عاقله و خطای شبیه بعمد آن
بود که مرد قصد تادیب کند بضرب و غرض او تادیب بود یا دارو دهد بغیری را و قصد او صلاح بود و این بتلف نفس کشد اینجا دیت
مغلظ لازم شود بر خاص مال قاتل و قصاص جز باآهن نشاید کرد و اگر چیزی دیگر کشته باشند و اگر آزاد را بآزاد کشند و بنده را به
بنده و بآزاد بکشند خلافی نیست اما آزاد را به بنده بازکشتن ... و اما اگر کسی بنده خود را بکشد تعزیرش کنند و اگر بنده غیری را کشته
باشند بهای بنده لازم باشد مادام که بهای وی از دیت آزادی در نگذرد و مذهب ابو حنیفه موافق اینست و مذهب شافعی بهای بنده بود
بآن مبلغ که برسد و پدر را بفرزند بازنکشند و مادر را بفرزند بازکشند و زن بمرد بازکشند ~~و مرد را بزن بازکشند~~ و چیزی نباید دادن
و مرد را بزن بازکشند و نیمهٔ دیت باید دادن اگر گفت فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کرده شود برای وی از خون برادرش چیزی از دیت
یا تخفیف کند یا ترک قصاص کنند و بدیت راضی شوند و باید که ولی مقتول اتباع قاتل از برای مطالبهٔ دیت بنیکوی کند و با او عنف
و درشتی نکند و قاتل بمعروف و بنیکوی دیت را با ولیای مقتول رساند بی تعطل و مدافعت ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ این حکم قصاص
با عفو و دیت است تخفیفی شما را از خدای شما و رحمتی برای شما بر اهل توریة قصاص بود یا عفو و دیت کردن حرام بود بر ایشان
و بر اهل انجیل عفو بود و دیت و قصاص حرام بود بر ایشان فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که از حد درگذرد پس ازین که خدای فرمود یا که دیه
قبول کنند و کشنده را بازکشد او را عذابی سخت رنجاننده بود در آخرت سعید جبیر گفت مراد آنست که هر که پس از عفو یا قبول
دیه قاتل را بکشد او را باز باید کشتن وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
و شما را در قصاص حیوة و زندگانیست یعنی ای خداوندان عقل
قصاص برای آنست که زاجر و مانع بود و در شرع آنکس که خواهد که کسی را بناحق بکشد چون از قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر شود
و بسبب این دو کس کشته نشوند و هر یکی را حیوتی باشد پس در قصاص حیوة باشد و گفت مراد آنست که پیش از اسلام بیک مرد
مرد را و بیشتر و کمتر میکشتند چون ایشان را بقصاص فرمودند از آن باز ایستادند چون یکی را بکشتند پس در قصاص حیوة مردمان
دیگر باشد لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا بود که حذر کنید از کشتن بترس قصاص را و تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید كُتِبَ عَلَيْكُمْ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
چون حاضر شود یکی از شما ... اگر بگذارد مال بسیار ... برای پدر و مادر ... برای خویشان
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ جماعتی بدین آیه تمسک کردند در وجوب وصیت و گفتند که وصیت واجبست
ازبرای لفظ کتب و لفظ حقا و این دو لفظ در رفع اقتضای وجوب
نمیکند بخلاف اکثر ایشان گفتند و بر وجوب نزد بعضی حمل نتوان کرد اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلالت میکند که این لفظ
اینجا بمعنی ندب و استحباب است و در آیه دلیلست بر آنکه وصیت وارث جایز است پدر و مادر و خویشاوندان و اینمعنی نفی میکند قول آن
بجز واحد منسوخ نباشد پس روا نبود که حکم این آیه باین خبر که روایت میکنند که لا وصیة لوارث منسوخ باشد معنی این آیت اینست
که نوشته شده بر شما چون یکی را از شما مرگ حاضر آید اگر مالی بگذارد اگر وصیت کند مادر و پدر و خویشاوندان او وصیتی بنیکوی

یعنی چنانکه عقلا آن را نیکو شمرند و نیکو دانند و از جوری و حیفی نباشد حقست بر متقیان و کسانیکه اختیار تقوی کنند و وصیت
کردن از جملهٔ سنتهای مؤکدهست تا این درجه که مستحبست عامهٔ فقها گفته کسی را که مال تمام دارد که فرزندان و وارثان
او را چیزی باشد نخعی گفت این پانصد درم بود یا هزار درم از عایشه روایت کرده که زنی از بنی تمیم خواست که وصیت کند رسول صلعم کس
فرستاد و از وی بپرسید که فرزند چند دارد و مال چند گفت فرزند چهار دارد و مال سه هزار درم گفت بگذار که در مال تو فضل نیست از
وارثان و رسول صلعم بعیادت سعد رفت و او بیمار بود سعد گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث دختری دارم جملهٔ مال وصیت
کنم گفت نه گفت دو برخ وصیت کنم گفت نه گفت نیمه وصیت کنم گفت نه گفت سه یکی وصیت کنم گفت بلی والثلث کثیر این هم بسیار باشد
اگر خود فرزندان خود را رها کنی بهتر باشد از آنکه ایشان را بگذاری درویش که کف خود را بمردم فرا دارند و آن میخواهند و از امیر المؤمنین علی
روایت کرده اند که مردی قریشی بمرد و سیصد دینار بگذاشت یا چهارصد دینار و وصیت نکرد او را گفتند او گفت خدای گفت ان ترك
خیرا و پس چیزی نگذاشته ام از رسول صلعم روایت کرده اند که گفت لا ینبغی لاحدکم حتی الاوصیة تحت راسه یعنی نباید که هیچکس
الا که وصیت او در زیر سر او باشد صادق علیه السلام گفت هیچ جان نباشد که بدر مرگ رسد الا که خدای تعالی عقل و سمع و بصر با او دهد در مرگ ای
وصیت و آن را مردمان راحت مرگ میگویند و هم او گفت که هر که بمیرد و وصیت نکند پس ختم شود دلیل او بمعصیت و بعضی مفسران گفتند سبب
نزول این آیه آن بود که ایشان نزد وصیت کردندی در حق بیگانگان برای نام و او بار را محروم کردندی حق تعالی آیه فرستاد ...
فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که تبدیل و تغییر کند آن را یعنی وصیت وصیت کننده را و بدان چیز که وصیت کرده باشد بگرداند
پس آنرا که شنوده باشد و حقیقت بدانسته بیستی که بزه آن و وبال و بزه آنکس بود که آن را تغییر و تبدیل
کند و خدای تعالی شنونده اقوال ... و بیننده ... پس هر که بترسد که وصیت کننده میل کند و از حق بگشته در وصیت
کردن و بخطا رفته باشد و از اثم و بزه او را ... جنف میل کند که اگر چنین کرده باشد میان وارثان با صلاح آرد ... تغییر
و تبدیل کند بر او هیچ حرجی و اثمی نباشد برای آنکه باطل را بحق گرداننده بود و گفته اند که معنی آنست که اگر وصیت بکند در حال وصایت
میلی و ظلمی کند و وصیت نه بجای خود میدهد ... و اصرار میکند وارثان را بر وی بزه نباشد و اگر او را تنبیه کنند و صلاح با او نمایند
میان موصی له و میان ورثه تا میان ایشان خصومت ... مفسران گفتند جنف در وصیت آنست که بمعصیت وصیت کند
ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست برحمت خویش و وضع اثم و رفع حرج کند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ظاهر آیه خطاب بمؤمنانست و کافران درین آیه داخل اند بدلیل دیگر ... اگر کافر ترک

بقر

ما مخاطبند بشرایع از بهر آنکه هرچه از لوازم تکلیف و شرایط آنست در کفار موجودست باید که ایشان هم مخاطب باشند حق تعالی میگوید
ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بر شما روزه نوشته است و شما را روزه داشتن واجب گردانیده است چنانکه نوشته و واجب گردانیده بر
آنکسانی که پیش از شما بودند تا باشد که شما متقی شوید و پرهیزگاری کنید از آنکه محل طاعة لطیف بنده را بطاعت نزدیک کند و از معصیت دور گرداند
إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ تا ترسید که تحمل این تکلیف نتوانید کردن توانید کرد و از آنکه ایام معدوده روزی چند شمرده
است و هرچه در عدد آید آن اندک بود حق جل و علا چون بندگان را بر اول بدایت کار خطاب کرد عام کرد و گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا
رَبَّكُمُ ای مردمان خدای خود را بپرستید و اول عبادت خدای شناخت اوست تا آنکه پای در خط این خطاب نهادند و باختیار سرای
ایمان آمدند بشریفترین خطاب با ایشان سخن گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان و آمدگان در آیند آمده را گویند در آی
نا آمده را گویند بیا لاجرم چون امروز با عهده قدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشان را خطاب کنند که ازین تنگنای دنیا برآیید در سرای
عقبی که فراخ و فسیحت در آیند وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ امروز در سرای اسلام و امان تنور دل کنید که ادْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ آمِنِينَ روزه که چو او نوشت بخود حواله نکرد از بهر آنکه در وی رنج و مشقت است گفت كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ آنچه در وی رحمت
و آسایش است حواله بخود کرد و گفت كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ و آنچه در وی زحمت از طاعت بخود حواله نکرد شرم نداری تو که آنچه بعض
از معصیت باد حواله کنی روزه خاص از آنست الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ و رحمت خاص تراست وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ
فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ آنچه خاص مراست بر تو نوشتم و آنچه خاص تراست بر خود نوشتم آنچه من بر تو نوشتم ترا بر آن خانید
و آنچه بر خود نوشتم در ملک من نقصانی نیارد و تو با ضعف و حاجت بقدر خود وفا کن تا من بقدرت و استغنا بقدر خود وفا کنم نوشی
سنده کان چهار اند قلم است ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ نسوه اند فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ
حفظه اند وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ حق است جل جلاله كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ قلم احوال تو نوشت نسوه
ارزاق تو نوشته شد حفظه اعمال تو نوشتند رحمت از بهر تو جبار تو نوشت آنچه هر سه نوشتند مبدل گردد آنچه خدای بر خود نوشت
هرگز مبدل نگردد مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ از بهر تسلی دل تو گفت كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ تا بدانی که اول فاطمی باین خطاب تو نیستی پیش از تو این تکلیف بر دیگران بوده است از عهد آدم تا بعهد محمد
صلی الله بر مکلفان این خطاب فقه است عبد الملک بن هارون از جد خویش روایت میکند که او گفت من از امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام شنیدم که او گفت روزی گرمگاه نزدیک رسول علیه السلام شدم چون بنشستم مرا گفت ای علی هذا جبرئیل یقرئک السلام
جبرئیل حاضر است ترا سلام میکند من گفتم و علیک و علیه السلام یا رسول الله آنگه گفت پیشتر آ نزدیک رسول شدم گفت جبرئیل میگوید
ترا که از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدای تعالی بروز اول ده هزار ساله روزه بنویسد و بروز دوم سی هزار ساله و بروز سیم
صد هزار ساله من گفتم یا رسول الله بپرس تا خود این مرا باشد خاص یا جمله مردمان را باشد عام گفت ای علی این ثواب هر کس را که
مثل تو عمل کند پس از تو گفتم یا رسول الله این ایام کدام است گفت ایام البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
عنتره گفت من از امیر المؤمنین علیه السلام سوال کردم که این را چرا ایام البیض خوانند گفت از بهر آنکه آدم چون از بهشت بزمین آمد
هیچ سقفی و پوششی نبود آفتاب در اعضای وی اثر کرد اندام آدم سیاه گردید چون خود را بدان سان بدید در خوا

بنالید جبرئیل

بنالید جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای آدم میخواهی که اندامت سفید شود سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر
ماه آدم علیه روز روزه داشت ثلثی از اندام او سفید شد دوم روز دو ثلث و روز سیم تمام اندام او سفید شد ایام البیض
این روزها برای این خوانند بعضی مفسران گفتند که خدای تعالی در بدایت شرع روزه عاشورا و ایام البیض او نیفه کرده بود و بروزه
ماه رمضان آنرا نسخ کرد و وجه تشبیه در کما کتب روا بود که از وجوب بود و روا بود که از ایام بود حسن بصری و جماعتی
گفتند خدای تعالی ترسایان را فرمود که ماه رمضان روزه دارند بر ایشان سخت آمد از آنکه گرمای سخت بود علمای ایشان جمع شدند
و رای زدند و با فصل ربیع افگندند و ده روز بران بیفزودند بجبر قومی از ایشان چیزی می افزودند تا که پنجاه روز شد
امروز روزه ترسایان پنجاه روز باشد آنگه حق تعالی بیان کرد که این روزه از بهر آن بر شما واجب کردم تا متقی باشید از آن که مرا
دو سراست یکی آراسته بانواع نعمتها فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و سرای دیگر است پر از انواع نقمت از اغلال
و نکال و سلاسل و اغلال بدان سرای نرسند الا متقیان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و ازین خلاص
نیابند الا متقیان ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا بار خدایا چه کنیم تا متقی شویم گفت روزی چند
روزه دارید جمله طاعتها را ثواب باندازه بود الا روزه که آنرا ثواب بی اندازه است و روزه صبر است وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا
ای ما صبروا و ثواب صابران بی حساب است إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ روزه مراست خاص زیرا که در و
ریا ممکن نیست الصَّوْمُ لِي جزای آن من توانم داد وَأَنَا أَجْزِي بِهِ در روزه گرسنگی است و در گرسنگی رجوعست فِي الْجُوعِ رجوع
موسی پیغمبر چون گرسنه شد در کاه او شد رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ موسی نان خواست رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً
مِنَ السَّمَاءِ محمد بن عبد الله آن حبیب درگاه قرآن خواست غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ دعای آن ده اجابت کرد که ما خبر
کرد دعا محمد را اجابت نباشد و این ایام را که روزه آن بر تو واجب گردانیدم تقلیل کرد ایاما معدودات تو روزی چند رنجی
بود دیگر تا مزد عظیم یابی اعْمَلُوا قَلِيلًا تَمَتَّعُوا كَثِيرًا روزی نه ساعت یا پانزده ساعت روزه دار تا ثواب روزه پنجاه هزار ساله
و هیم فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ
أُخَرَ میگوید هر که از شما بیمار باشد یا در سفر بود ... از روزهای دیگر
بر عدد آن ایام دیگر بدارد گفت من دو رنج بر تو روا ندارم اگر رنجوری روزه بگشای و اگر بر سفری روزه مدار رنجوری که با آن
افطار باید کرد آنست که بروزه بیماری زیاده شود و حد سفر که در وی افطار باید کرد هشت و رنج بود و بنزدیک ما اگر در سفر روزه
دارد درست نبود و قضاش باید داشت از صحابه عمر و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و جماعتی دیگر ... گفته
شد و از عبد الله عباس روایت کرده اند که او گفت الْإِفْطَارُ فِي السَّفَرِ عَزِيمَةٌ و دلیل بر صحت این مذهب این آیت است
که خدای تعالی نفس مرض و سفر را موجب قضا گردانیده و قضا نبود تا که افطار نبود پس بظاهر آیه افطار واجب بود و جابر
هم روایت کرد که لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصِّيَامُ فِي السَّفَرِ و عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت روایت میکند که گفت الصَّائِمُ فِي السَّفَرِ كَا
لْمُفْطِرِ فِي الْحَضَرِ و جابر روایت کند که رسول علیه السلام را گفتند که جماعتی در سفر روزه میدارند گفت أُولَٰئِكَ الْعُصَاةُ ایشان عاصیانند
مذهب ما بر قرآن عمل باید کرد و از این مذهب تا مذهب راست کرده فَمَنْ تَقَدَّمَ ... از بهر آنکه عدول از ظاهر آیه بود دلیلی

وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ط فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ ط وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ جماعتی از مفسران گفتند که این آیه در بدایت شرع بود چون حق تعالی و تقدس جل جلاله مکلفان از اهل تکلیف روزه کرد و دشوار آمد حق جل و علا ایشان را مخیر گردانید میان صیام و اطعام اگر مطیق گردانید و مخیر از نسخ کرد و گفت فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ و بعضی دیگر گفتند چون سدی و سعید بن المسیب این آیه مخصوص است بکسی که عاجز بود از روزه داشتن بسبب علتی و آن زنی بود آبستن و زن شیر دهنده و آن را که علت عطاش بود و ایشان روزه بگشایند و چون عذر زایل شود قضا بدارند و از هر روزی که گشاید اگر توانند مد طعام بدهند یا قوی و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت برین وجه منسوخ نباشد معنی آیه اینست که بر کسانی که روزه میتوانند داشتن اگر خواهند افطار کنند و فدیه از طعام بدهند بر قول اول و بر قول دوم اگر می توانند روزه داشتن اما برنجی و مشقتی بگشایند و مسکینی اطعام دهند فدیه آن بود و هر که برغبت خویش کاری کند بدانکه یک مسکین را طعام باید داد و دو را بدهد یا زیاده کند بر آن مقدار که واجب است یا جمع کند میان روزه داشتن و طعام دادن او را بهتر است و روزه داشتن شما را بهتر است اگر شما بدانید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ۚ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ط ماه رمضان که قرآن [illegible] پس هر که حاضر باشد [illegible] در وی فرستاده شد قرآن که راه نماینده است مردمان را از ضلالت و حجتهای روشنست از شرایع اسلام و فرق میان حلال و حرام پس هر که در ماه رمضان حاضر بود و در وطن خود ساکن و مسافر نباشد باید که روزه دارد چون شرایط وجوب و شرایط صحت حاصل بود و ماه را شهر خوانند اشتقاق از شهره گرفته اند رمضان نامیست از نامهای خدای پس این ماه را مطلق رمضان نخوانند بلکه ماه را با او ضم کنند و گویند که ماه رمضان چنان این آنست که صادق علیه السلام از پدران خویش از رسول صلی الله علیه روایت کرد که گفت شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خدا انس از پیغمبر علیه السلام روایت کرد که او گفت ماه رمضان مگویید بگویید چنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان و رمضان دلیل سنگهای تافته است و اورا ماه رمضان از آن گویند که گناهان در وی سوخته شوند و دلها تافته گردد و از ترس خدای چنانکه سنگها تافته شود و خلیل احمد گفت که اشتقاق او از رمضاء است و آن باران خریف بود که عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین این ماه گناه کاران از گناه بشوید این ماه را دو حرمت حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران یصفد فیه مردة الشیاطین و یغلق فیه ابواب النیران دیوان را بند کنند و درهای دوزخ ببندند و دو نعمت فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند و دو برکت است برکت نور و برکت سحور تسحروا فان فی السحور برکة و دو هدیه است یکی آنکه خواب او را عبادت نویسند و خاموشی او را تسبیح بر گیرند چنانکه نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و دو فرحت است یکی نزدیک افطار و دوم نزدیک لقای ملک جبار

در ماه رمضان [illegible] از شما [illegible] پس باید که روزه دارد [illegible]

للصايم

للصایم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار در خبرست که چون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را مثیره خوانند بر درختان بهشت آید و اوراق و برگهای درختان بهشت بر هم زند حلقهای در بهشت بجنبانند آوازی از آن در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند و حور العین خویشتن را بیارایند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا میکنند الا هل من خاطب کنا الی الله هیچکس هست که ما را خطبه کند و از خدای بخواهد رضوان گوید این چه شبست گویند خیرات حسان این شب اول ماه رمضانست حق تعالی فرمود تا برای امت محمد درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ ببندند و دیوان را ببندکرده و در قعر دریاها انداخته تا روزه بر امت محمد تباه نکنند سلمان فارسی رحمه الله روایت کرد که آخر آدینه از ماه شعبان پیغمبر ما را خطبه کرد و بعد از حمد و ثنا فرمود یا ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة القدر خیر من الف شهر ای مردمان ماه عظیم بر شما سایه افکند ماهی مبارکست در و شبی است به از هزار ماه خدای تعالی روزهٔ آن ماه فریضه کرد و قیام شب سنت گردانید هر کس که درین ماه بخصلتی از خصایل خیر قیام کند و بخدای تقرب کند چنان بود که در ماهها دیگر فریضه گذارده باشد و فریضه درین ماه چون هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها و این ماه صبرست و صبر را ثواب بهشت بود اول این ماه رحمت و میانه اش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ و هر که روزه داری را روزه بگشاید همچنان مزد که روزه دار را بود و برابر بود گفتند یا رسول الله هر کس که از ما این قوت ندارد که روزه داری را روزه بگشاید گفت خدای تعالی کرامت آن را که قادر نباشد بدین ثواب دهد مگر بر شربتی شیر یا آبی سرد که روزه داری را سیراب کند خدای او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه تشنه نشود تا در بهشت شود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد هر که از زیر دستان درین ماه تخفیف کند خدای او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند چهار خصلت درین ماه بجای آرید که دو آنست که خدای تعالی را خشنود کند و آن اشهدان لا اله الا الله گفتن است و استغفار کردن و دو آنست که شما را از آن گریز نیست از خدای بهشت خواهید و پناه بر وی برید از آتش دوزخ ابو سعید خدری گوید که رسول صلی الله علیه گفت هر که شبی از شبها ماه رمضان نماز کند خدای تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت سرایی بنا کند خانه بنا کنند از یاقوت سرخ که از آن هفتاد در بود و در پیش هر دری قصری بود از زر مرصع بیاقوت و چون یک روز از ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده بود خدای تعالی بیامرزد و کفارت گناهش بود تا بدیگر رمضان دیگر و بهر روزی که روزه دارد ثواب آن روز بدهد تا او را بهر روزی که روزه دارد فرشتگان در بهشت بدهند هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار میکنند و بهر سجده که بکند اگر در شب باشد و اگر در روز درختی دهند در بهشت که سواری تیز رو از سایه او بصد سال بیرون نشود کعب الاحبار گفت که خدای تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزهٔ ماه رمضان بر بنده گان خود فریضه کرده ام هر که او پیش من آید و در صحیفهٔ او روزهٔ ده ماه رمضان بود از جملهٔ محسنان بود و اگر بیست ماه رمضان بود او از جملهٔ ابرار بود و اگر سی ماه رمضان بود پایهٔ او نزد من از پایهٔ شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید من جملهٔ عرش و فرشتگان را بفرمایم که از عبادت خود باز ایستند و گوش با دعای روزه داران دارند تا هر که دعا کند ایشان آمین کنند که من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم ای موسی من در الواح امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناهان گذشتهٔ ایشان را بیامرزی ایشان را از امتی کن

خدای تعالی گفت ایشان امت محمد اند و ایشان را ستوده ام این ماه از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و از جمله فضایل ماه رمضان آنست که
خدای تعالی قرآن را که طریق شریعت و بیان حلال و حرام در وی فرستاده و گویند که چون قرآن در ماه رمضان فرود آمد در ماهها دیگر
فرود آمد عبدالله عباس گفت که قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا فرستاده بر بیت العزة آنگاه جبرئیل علیه السلام
از انجا نجم نجم می آورد بحاجت و مصلحت در بیست سال ابوذر غفاری گفت رسول خدای فرمود که خدای تعالی ابراهیم را صحف در ماه
رمضان فرستاد و سه روز گذشته و توریة بموسی در ماه رمضان فرستاد و شش روز گذشته و قرآن در ماه رمضان فرستاد
بیست و چهار روز گذشته و گفته اند که مراد بانزل فیه القرآن آنست که مبدا انزال قرآن در ماه رمضان کرده بود
وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ
وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ اگر خدای تعالی عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص کرد و گفت که هر کس که ماه رمضان
در آید و او بیمار بود و یا بسفر رفته باشد بعد د ایام مرض و ایام سفر روزهای دیگر روزه دارد
بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه مرض افطار را واجب کرد از انکه سفر و مرض را در یک قرن کشیده است عبدالله عباس گفت که
رسول علیه السلام یوم الفتح چون بکدید رسید روزه بگشاد اگر گفت که خدا بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد نمی نماید که در رنجوری و سفر
روزه وا ردید ای عجب حقیقت نه در سرای دشواری بتو آسانی کرد و آسانی میخواهد در سرای آسانی بتو دشواری کی خواهد در سرای
محنت بتو نعمت خواست در سرای رحمت بتو کی محنت خواهد جبریه گوید که او مالک الملک است که هر چه خواهد کند آری مالک الملک است
حکیم نه سفیه آن کند که او خواهد و لایق حکمت او بود آن نکند که تو با تمه مجبولی از خود پسندی و روا داری حسن بصری
را بود از در رنجوری گفت چگونه گفت چنانکه او میدارد و گفت چگونه میدارد و گفت چنانکه میخواهد گفت چگونه میخواهد گفت چنانکه ازو
آید در سفر و دنیا بتو آسانی خواست در سفر قیامت بتو دشواری نخواهد بخلاف عقل مکن و مخالف عدل مباش که مخالف عدل
مخالف عقل باشد و خواست خدای اینست ان تمیلوا میلا عظیما خدای ظلم نخواست و کفر نپسندید وما الله یرید
ظُلْمًا لِلْعِبَادِ و وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ هر چه او بتو حواله کرد تو با را داد او حواله کردی و هر چه بخود حواله کرد تو از خود
نفی کردی اما عطف وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا
هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ • زجاج گفت معطوف و متعلق بمعنی آیه مقدم تقدیرش اینست
فعل ذلک بکم لیسهل علیکم ولتکملوا العدة یعنی اراده
یسر و نفی اراده عسر برای آن بود تا کار بر شما آسان کند و تا شما عدد ماه را تمام گردانید و تا عدد ایام رنجوری و سفر تمام نگاه
دارید تا قضا کنید آنچه از ایام ماند آن و تا خدای را تعظیم و اجلال کنید بران هدایت و بیان که شما را کرد در روزه ماه رمضان و
که شما را کرد باین ماه دون سایر ایام و بیشتر علما بر آنند که مراد باین تکبیرات عقب چهار نماز شام و خفتن و بامداد و نماز عید
و در عید فطر تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر

علی ما اولانا و در عید اضحی در عقب ده نماز باید گفت و تا باشد که شما شکر گوئید برین نعمت که با شما کرده ام وَإِذَا سَأَ
لَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ابن عباس گفت سبب آن بود که جهودان گفتند یا محمد خدای تعالی دعای ما
بشنود و تو میگوئی که از اینجا تا آسمان پانصد ساله راهست و کثافت
هر آسمانی پانصد ساله راه حسن بصری گفت مردی آمد و رسول را گفت یا رسول الله اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه
خدای ما نزدیکست تا مناجات کنیم یا دورست تا باواز بلند بخوانیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد چون بندگان من از
تو پرسند که خدای نزدیکست یا دور بگو ایشان را که من که خدایم بشما نزدیکم نه بمسافت بلکه بعلم و قدرت آنچه شما کنید دانم چنانکه
کسی که نزدیک شما بود داند و شما همه اندر قبضه قدرت منید و شوایند کردن چنانکه کسی نزدیک شما بود و شما را در دست خود
دارد و در خبرست که در عهد یکی از خلفا جهودی بیامد و از علما سوال کرد که اخبرنی عن الله این هو یعنی مرا خبر ده
تا خدای کجاست گفت فی السماء علی العرش در آسمانست در عرش جهود گفت پس زمین ازو خالی باشد و او در مکانی دون
مکانی بود گفتا این کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم که گردنت بزنند جهود بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد
امیر المؤمنین علی علیه السلام در راه بدو رسید گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی و آنچه شنیدی بمن رسید جواب آن از من بشنو گفت
بگو گفت این عبارت بود از مکان و کان الله ولا مکان یعنی خدای بود و هیچ مکان نبود این الاین فلا این
له مکان را او آفریده او را هیچ مکانی نیست و او از ان متعالیست که او را مکانی باشد و هیچ مکان ازو خالی نیست
نه بجا بر و بجا و ره بلکه بمعنی علم : نباشد هیچ جا و را مکانی : و ز و خالی نباشد هیچ جا هم • و من ترا خبر دهم بانچه در کتاب
شماست اگر بدانی که راست میگویم ایمان آوری گفت بلی گفت نه در توریة است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود چهار فرشته
نزدیک او حاضر شدند موسی از ایشان پرسید من این اقبلتم از کجا آمده اید یکی گفت از اقصای مشارق زمین می آیم من
عند الله یکی گفت از اقصای مغارب می آیم من عند الله یکی گفت از آسمان هفتم می آیم من عند الله دیگری گفت از زمین
هفتم می آیم من عند الله موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان ولا یکون الی مکان اقرب منه الی
مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو میگوئی و تو بجای پیغمبر او لاتری از دیگران و در حق او انیمعنی آ
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ •
میگوید که اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب گردانم دعای دعا کننده را و چون مرا بخوانند و دعا کنند گو پاسخ
کن مرا در طاقه من دارید و بمن ایمان آرید و از فرمان من در مگذرید تا من دعای ایشان مستجاب گردانم و ایشان را جواب
دهم پس هر مؤمنی که دعا کند خدای تعالی دعای او مستجاب کرده اند اگر مصلحت او در آن بود و از ینجاست که دعوات انبیا علیهم السلام
مشروط بشرط رضای خدای تعالی است و صلاح چنانکه آمده و لا حاجة من حوایج الدنیا و الآخرة لک فیها رضا
ولی فیها صلاح الا قضیتها و اگر بنده دعا کند و اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح او در آن بود و یرا بدهد الا آنکه مقصود
از دعا تضرع و انقطاع و عبادتست چنانکه حضرت پیغمبر گفت الدعاء عبادة ابو سعید خدری گفت که رسول علیه السلام گفت هیچ

ستانی نبود که از خدای تعالی حاجتی خواهد که در وقطع رحمی یا اثمی نبود الا که خدای تعالی اورا از سه خصلت یکی بدهد اما تعجیل اجابت
واما ذخیره آخرت بهتر از ان یا صرف کند بدی مانند آن چیز که خواسته بود و رسول ع گفت من فتح له باب الدعاء فتحت
له ابواب الاجابة هر که اورا در دعا بگشایند درهای اجابتش گشوده شود و جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله گفت که رسول ع گفت
که بنده باشد که خدای را میخواند و خدای او را دوست دارد جبرئیل را گوید ای جبرئیل حاجت او را روا مکن و لیکن بدو مده تا آن
زمان که من خواهم تا آواز او بر درگاه من می باشد و بنده باشد که از خدای حاجت خواهد خدای تعالی جبرئیل را گوید حاجت او را
روا کن و زود بدو ده تا برود و دیگر مرا نخواند که من آواز او دوست نمیدارم و گفت هیچ دعا نیست الا که میان او و آسمان
حجابیست چون بنده دعا کند و در مقدمه بر من که علیهم صلوات نفرستاده باشد دعا تا حجاب برود و باز گردد و چون بر مقدمه
دعا بر من صلوات فرستد آن صلوة برود و حجابها میدرد و آسمان میبرد و دعا بر اثر آن میرود تا بزیر عرش اگر توقیع اجابت
میدهد آید و امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت هیچ دعا مکنید تا در اول آن نگویید اللهم صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا
وکذا و وی [illegible] گفتند چرا یا امیر المؤمنین گفت از انکه دعا که با صلوات است البته با جابت مقرون بود و خدای تعالی از
کرم او بود که بنده از دو حاجت خواهد یکی اجابت کند و یکی را اجابت نکند ابراهیم ادهم را گفتند که چگونه است که ما
دعا میکنیم اجابت نمی آید گفت برای آنکه خدای را بشناختید و طاعت او نمیدارید و پیغمبر را بدانستید و متابعت او نمیکنید و قرآن را
بشناختید و بدان کار نمیکنید نعمت خدا را میخورید و شکرش نمیگذارید و بهشت را میدانید و طلبش نمیکنید و دوزخ را میدانید و از وی نمیترسید
و شیطان را میشناسید و مخالفت او نمیکنید و مرگ را میشناسید و کار او نمیسازید و مردگان را می بینید و اعتبار نمیگیرید
و عیب خود میگذارید و بعیب دیگران مشغول میشوید با آن چون دعا شما مستجاب شود **احل لکم لیلة الصیام**
الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس لهن
کنایه از جماع است با زنان خود ایشان پوشش اند و شما ایشان را مفسران گفته اند سبب این بود که در بدایت فرض
صیام حکم چنان بود که چون روزه بگشایند طعام و شراب و جماع تا آن وقت توان که نماز خفتن بود و چون از این وقت بگذرد
حرام گردد یکی نماز خفتن با رسول بگذارد و با خانه رفت نفس او را بخلوت مطالبت کرد با حلال دو وقت قریب بود چون
خلوت کرد و فارغ شد و غسل کرد پشیمان شد بامداد بر خواست و نزدیک مصطفی ع آمد و گفت یا رسول الله از شکایت این نفس خاطیه
پیش تو آمده ام رسول گفت چه بوده است او قصه خود باز گفت و گفته اند که عمر خطاب بود رسول گفت ای پسر خطاب خطا کردی
جماعتی دیگر برخواستند و گفتند یا رسول الله ما را هم این حادثه افتاده و لیکن شرم داشتیم که این حدیث در مجلس تو بگوییم گفتند
هیچ رخصتی هست ما را گفت در خدمت من نیست خدای تعالی از کرم خود این حکم از ایشان برداشت و این آیه فرستاد که مباح
و حلال شد در شب روزه شما را صحبت با زنان خویش ایشان لباس پوشش شما اند و شما ازان ایشان حق تعالی از جماع کنایه
کرد بلفظ رفث تا تو چیزی که در وی مستهجن باشد از تصریح او بجاده کنی و زنان را لباس خواند مراد آنست که زنان را لباس
مردان کرد و مردان را لباس زنان از آنجا که ایشان بیکدیگر ملتبس و ملتوی شوند در وقت اشتراه هر یکی ملاقی بشره دیگری
گردد و گفته اند که مراد بلباس سکنت چنانکه در حق شب گفت وجعل اللیل لباسا و تیز لباس گفته مر صاحبش را از گرما و سرما

چنانچه لباس ساتر است ایشان [illegible] از اختلاط و التصاق

ایشانرا

ایشان نیکو بکر را حمایت کنند از خوام چنانکه در خبر آمد که من تزوج فقد احرز نصف دینه فعلیه بالنصف
الآخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود را در حرز آورد و بر و باد که نیمه دیگر را نگاه دارد **علم الله انکم کنتم**
تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم
بلبسه که خیانت کنید با نفسهای خود **فالآن باشروهن**
وابتغوا ما کتب الله لکم گفت که خدای دانست که شما با خود پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام
و بجویید [illegible] خیانت کنید بدانکه بعد از نماز خفتن با زنان خود مقاربت کنید و
شما را ازان نهی کرده اند و بدین خیانت حظ خود از ثواب ناقص کرداید پس اکنون که بگناه اعتراف کردید و توبه نمودید
خدای تعالی توبه شما قبول کرد و این حکم را که بر شما لازم کرده بود دفع کرد پس اکنون مباشرت کنید با زنان خویش لفظ امر است و
مراد ازو اباحت است و مراد اطلاحت وطلب کنید آنچه خدای شما را نوشته است یعنی فرزند باید که غرض شما توالد و تناسل بود و چنانکه
رسول ع گفت تناکحوا وتکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة حتی السقط انس گفت زنی نام او
خولای عطار روزی نزدیک عایشه آمد و گفت ازان روز که بخانه شوهر آورده اند من هر شب خود را بدان زینت و بدان عطر که شب
اول بودم بیارایم و معطر کردانم و بوقت خفتن پیشتر شوهر در شوم او روی از من بگرداند و من از بهر خدای روی ازو نگردانم
و تحمل میکنم گمان خیانت کرد و برا بامن خویش [illegible] عایشه گفت بنشین تا رسول ع باز آید او بنشست رسول ع
گفت یا عایشه بوی عطر میشنوم عطر خریده یا خولای عطار اینجا حاضر بوده است گفت حاضر است میخواهد که مسئله بپرسد خولا قصه
خود با رسول گفت گفت برو طاعت او دار و فرمان او بر گفت همچنین کنم یا رسول الله ولیکن مرا از مزدی باز گفت هر زنی که در خانه شوهر
چیزی برگیرد و بنهد غرض او صلاح حال شوهر او بود خدای تعالی او را حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بردارد و هر زن که از
شوهر بار گیرد او را چندان ثواب باشد که روزه دارد و نماز بگذارد که شب نخسبد و روز روزه نگشاید وقت زادن هر دردی که
میکشد و برا چندان مزد باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز کند منادی از آسمان ندا کند که این زن را
عمل کفایت کردند در گذشته عمل با سر گیر در آینده عایشه گفت زنان را چیز بسیار است مردان را چیست رسول ع بخندید و گفت هر که زن خود
را دوست گیرد بر طریق مراد دست خدای تعالی او را حسنه بنویسد و اگر دست در گردن کند بیست حسنه بنویسد و اگر بوسه دهد بیست
حسنه بنویسد و اگر با او نزدیکی کند چندان ثوابش بدهند که از همه دنیا بهتر و چون غسل کند بهر مویی که آب بر وی بگذرد سیئه
محو کنند و رفع درجه کنند و آنچه او را بدان غسل حسنه بهتر بود از هر چه در دنیاست و خدای تعالی با او با فرشتگان خویش
مباهات کند و گوید شما را گواه کردم که او را بیامرزیدم **وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم**
الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر
ثم اتموا الصیام الی اللیل
برای این علت گفت آیه در حق مردی انصاری آمد نام او قیس بن صرمه و این مرد [illegible] بس با تمام رسیدن روزه تا شب
همه روز کار خود کرده بود در زمین خویش در ماه رمضان نماز شام آمد و پاره خرما آورد و زن او طعام نساخته بود تا زن بدان

[illegible]

در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه را [illegible]

مشغول شد که طعام سازد خواب بر و غالب شد بخفت نماز خفتن در آمد او روزه بر آب گشوده بود و طعامی نخورده و در ابتدای
شرع بعد از نماز خفتن طعام و شراب و نکاح حرام بود مرد بیدار شد وقت افطار گذشته بود بر خواست گرسنه و برکار شد بر هم خدا
شو الشت دست بطعام بردن دیگر روز روزه داشت سخن بکار شد و از پای در آمد نماز پیشین رسول او را دید گفت یا ابا قیس ترا
چه بوده است او قصه باز گفت رسول اندوهگین گشت خدای تعالی این آیه و فرستاد و آن تکلیف را تخفیف فرمود گفت بخورید و بیاشامید
از وقت نماز شام تا آنگاه که سفیدی صبح از سیاهی شب ظاهر گردد پس روزه را تمام کنید تا شب یعنی چون صبح صادق
طالع گشت از طعام اجتناب کنید تا وقت فرو شدن آفتاب عدی بن حاتم گوید که رسول مرا نماز و روزه بیاموخت و در باب
روزه گفت چون آفتاب فرو شود روزه بگشای و آنگاه تا طعام و شراب خوردن مباحست تا آنگاه که خیط ابیض از خیط
اسود ظاهر شود یعنی رشته سفید و رشته سیاه من در شب برخاستم و دو رشته در پیش خود نهادم و در و نگریدم و کاری
میشد و گاه پیدا میگشت من چاهم و رسول را خبر دادم بخندید و مرا گفت یا ابن حاتم نمیدانی که مراد سپیدی صبح است از سواد
شب و صبح دو است صبح صادق و صبح کاذب صبح صادق را مستطیر خوانند برای آنکه چون بر آید روشنی پراکنده شود
چون آن صبح باشد تناول طعام حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند و آن روشنائی بود بر دراز مانند دنبال
گرگ پس از آن باریک شود انور احکمی نیست در شرع نزد آن نماز و نیفزون شاید کرد و طعام و شراب خوردن حرام نشود
و پیغمبر گفت لا يمنعكم من سحوركم اذان بلال ولا الصبح المستطيل ولكن الصبح المستطير **وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** ۝ مقاتل و کلبی گفتند آیه در حق
جماعتی آمد که ایشان اعتکاف گرفته بودی
چون ایشان را حاجتی بودی بیامدندی و با زنان خود مقاربه کردندی و غسل کرده با مسجد شدندی خدای تعالی این
آیه فرستاد و از آن نهی کرد و گفت مباشرت مکنید با زنان خود چون شما اعتکاف گرفته باشید در مسجدها آن احکام که گفته
شد در باب روزه و اعتکاف حدهای خدایست پیرامن آن مگردید و همچنان که آن مشوید خدای تعالی همچنان که حدود و احکام بیان
کرد آیات خود را که او آن شریعت بر احکام حلال و حرام و بیان کننده هویدا کرد و الله از بهر مردمان تا باشد که ایشان متقی
شوند و از معاصی اجتناب کنند اعتکاف بود در چهار مسجد درست نباشد با شرایطی و یکی مسجد حرام بمکه و مسجد رسول بمدینه
و مسجد کوفه و مسجد بصره علی بن الحسین علیهم السلام روایت کند از پدرش که رسول گفت کرم که او در عشر آخر ماه رمضان
اعتکاف گیرد همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده بود شهر بن حوشب گفت که مراد بحدود الله و ایض الله آیات فی کل
گفت معصیة الله و در لغت بمعنی منع بود **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ**

مقاتل و ابن السائب گفتند آیه در حق امرؤ القیس بن العابس الکندی آمد و در حق عبدان بن اشوع و چنان بود که ایشان پیش
رسول آمدند و در زمینی دعوی میکردند چون بوقت سوگند رسید آنکه صاحب ید بود دست بداشت و اختیار سوگند نکرد خدای تعالی
آیه و فرستاد و گفت مخورید مالهای خود یعنی مالهای یکدیگر را از آنجا که للمؤمنین كنفس واحدة خدای تعالی ایشان را چون یک نفس
نهاده است میگوید که مالهای شما بباطل مخورید و رشوه مدهید حاکمان را و ایشان را از آن نصیب مکنید تا پاره از مال مردمان بخورید بباطل
و شما میدانید که آنچه میکنید ناصوابست و آنکه میخورید حرامست و شمار او را حقی نیست و گفته اند که معنی اینست که مال خود بناحق بخورید
یعنی تلف مکنید بنا واجب و در شرب خمر و معارف و انواع قمار امام محمد باقر علیه السلم گفت بالباطل ای بالیمین الکاذبة بسوگند
دروغ مال یکدیگر را مخورید امام جعفر صادق علیه السلم گفت خدای تعالی دانست که در این امت حاکمانی که حکم بناحق کنند خدای تعالی بندگان را نهی
از آنکه بحکومت پیش ایشان شوند و فریق پاره بود از چیزی باز بر ندارد مال و طایفه در مال استعمال کردن بر است که مال عرب بیشتر
دکان و گوسفند بود و چهارپا پاشش فروع لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى اليهما ثالثا ولا يملأ
جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب عبدالله عباس گفت این در حق مردی بود که بر وی مالی بود
و صاحب مال بینه ندارد با حاضر شود و او نزدیک حاکم آید تا سوگند خورد و مال او ببرد و داند که حرام میخورد و ابو هریره از پیغمبر
روایت کند که گفت انما انا بشر من آدمیم باشد که یعنی بعضی از شما حجت خود بهتر تواند عرض کردن پس کسی من برای او حکم کنم چیزی
از مال برادرش آن پاره آتشست که برای او باز میبرم **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ** معاذ جبل و ثعلبة بن الغنم الانصاری سؤال کردند
برای مزد مزدوران و غیره از رسول پرسیدند که یا رسول الله ماه نو بدید آید باریک آنگاه می افزاید تا تمام شود و باز دیگر باره
میکاهد تا باریک شود و این چیست حق جل جلاله این آیه و فرستاد و گفت ای محمد از تو میپرسند از ماهها تو ایشان را جواب
و بگوی که آن وقتهاست برای مردمان تا بآن اوقات عبادات کنند از حج و عمره و روزه و افطار و محل دیون
و عده زنان و مشاهره مزدوران و مدت حمل و هر چه تعلق بآن دارد بخلاف حال آفتاب که همیشه بر یکحال بود و زیاده
و نقصان در وی نیاید اصمعی گفت که از شب اول تا هفتم هلال خوانند و تا چهاردهم قمر خوانند و تا پانزدهم نور خوانند ۝
وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ مفسران گفتند
که چون احرام گرفتی حج یا عمره از در سرای و خانه و خیمه در نرفتی اگر حاضر بودی و اگر بادیه نشین از پس سرا سوراخ در دیوار
کردی یا نردبان بر دیوار سرا نهادی و در سرا آمدی و اگر بیرون بودی از پس خیمه گذر کردی و می پنداشتندی که این حرامست
چون اسلام آمد همین قاعده بود تا یکروز رسول در سرای بعضی از انصاریان از در سرای در شد مردی از جمله ایشان بر اثر رسول
در سرای شد پیغمبر او را گفت تو محرمی گفت بلی گفت چرا بدر سرای در آمدی گفت بتو اقتدا کردم رسول گفت من از

خشم بیستی انو تیش وایشان را این طریق بود مرد کفت من نیز از خمس دین ما یکیست و من بو حال بتو اقتدا کنم در کارها
خدای تعالی این آیه فرستاد که بر و نکوئی نیست که در خانهای خویش از پس پشت در روند بر و نکوئی آنکس راست که تقوی کند
و از معاصی و مناهی اجتناب کند در خانها در آئید در حالت احرام از پس در میائید از پیش در در آئید و از خدای بترسید و از
و از گناه پناه با و دهید تا باشد که فلاح و ظفر یابید جابر از باقر علیه السلم روایت میکند که او گفت مراد آنست که
یا أتی الامر من وجهه کارها وی بشناسید تا از روی کار در شوید نه از پس گفته اند که مراد به بیوت زنانند یعنی که
مقاربت ایشان از انو جه کنند که خدای تعالی فرموده است و مواضع قصد ایشان مکنید از پس ایشان با ایشان صحبت کنید

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

میگوید که جهاد و کارزار کنید در راه خدای تعالی با آنانکه با شما کارزار کنند و از حد در گذرند و عدوان
ستمکاران را مکنید و آن کسیکه با شما قتال نکند شما با ایشان قتال مکنید و ناگاه بسر ایشان مشوید ایشان را اول دعوت باسلام
کنید و اگر قبول نکنند و با شما کارزار نمایند با ایشان کارزار نمائید و بیدادی مکنید که خدای بیدادگر را دوست ندارد
و گفته اند که اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول صلعم میکرد تا آیه فاقتلوا المشرکین کافة آمد این آیه منسوخ
شد دیگران گفتند آیه منسوخ نیست محکمست بدانکه گفته با فرمان خدای که با آنکس که با شما قتال کند با او قتال کنید معلوم
میشود که کسی که ابتدا در قتال نکرده باشند با ایشان قتال نتوان کرد الا بدلیل الخطاب و نزدیک علما آن باطلست
پس برین وجه مراد به ولا تعتدوا آن بود که تعدی از آنچه مشروعست در باب جهاد و زنان و کودکان و پیران را مکشید
و آنرا که دست بشما دهد و عطا صلح کرد اگر چنین مکنید تعدی کرده باشید و این قول عبد الله عباس است ابو صالح از عبد الله روایت
کرد که آیه صلح حدیبیه آمد و آنچنان بود که رسول صلعم از مدینه بیرون آمد تا عمره آرد و با رسول هزار و چهارصد بود بحدیبیه رسید
مشرکان بیامدند و رسول را منع کردند که در مکه شود و رسول صلعم هدی که داشت آنجا بکشت و آنسال صلح کردند و صلح نامه بنوشتند
بخط امیر المؤمنین علی و قرار دادند که آن سال باز گردند تا دیگر سال مکه بپردازند و بروند و سه روز مکه رسول را باشد تا در آید و
حج بکند و هدی بکشد و آنچه خواهد بکند و باز گردد و چون سال دیگر در آمد حضرت رسول بر خواست با صحابه و لشکر تا مکه رود
و اندیشه میکرد که مبادا که قریش وفا نکنند و با ایشان قتال باید کرد و رسول صلعم قتال ایشان را کاره بود در ماه حرام
و زمین حرم خدای تعالی آیه فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند با آنانکه با ایشان قتال کنند و اگر چه بود

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

میگوید که بکشید ایشان را هر جا که یابید و بگیرین بود شما را از کشتن ایشان و بیرون کنید ایشان را از انجا که شما را بیرون کردند
تا یعنی مکه و فتنه یعنی کفر و شرک بتر از کشتن است اگر ایشان در زمین حرام در ماه حرام بر کفر اصرار میکنند و ایشان محرم
باشند چرا روا باشد که شما ایشان را بکشید در ماه حرام و در زمین حرم و شما محرم باشید و با ایشان کارزار مکنید نزدیک
مسجد حرام که ایشان ابتدا کنند بجنگ شما در انجا اگر ابتدا کنند و با شما قتال کنند شما نیز بکشید ایشان را که پاداش و جزای کافران
همچنین است اگر از جنگ باز ایستند و ایمان آرند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بدیع نبود که ایشان را بیامرزد و بر ایشان
رحمت کند مقاتل بن حیان گفت واقتلوهم حیث ثقفتموهم منسوخست و لفوه تعالی ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام و تا
نیز منسوخست به آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم دیگران گفتند آیه محکم است و معنی و حکم بر جایگاه خود است و نشاید
ابتدا کردن بقتال نه در ماه حرام و نه در حرم الا وقتی که ایشان ابتدای قتال کنند آنگه واجب شود با ایشان قتال کردن

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ

آیه در حق مشرکانست میگوید که کارزار کنید با ایشان تا آنکه در جهان فتنه و کفر نماند یعنی
اهل شرک و کفر و فتنه یا باسلام آوردن ایشان و دین خالص و خاص مر خدایرا باشد اگر
باز ایستند از کفر و عناد و قتل بر ایشان هیچ عدوان و ظلم و قتل نباشد و عدوان و بیدادی نباشد الا بر ظالمان
و روا بود که معنی این بود که اگر باز ایستند شما باز ایستید و اگر باز نه ایستند شما کارزار کنید که عدوان یعنی قتل نباشد الا بر ظالمان
حق تعالی فرمود که مشرکان را میکشید تا آنکه ایمان آرند و اهل کتاب را میکشید تا ایمان آورند یا جزیه قبول کنند اهل کتاب را
مهلت داد و مشرکان را مهلت نداد از آنکه چون اهل کتاب را کتابیست امید آن باشد که ایشان نظر و اندیشه کنند و باکتاب
بهتر رجوع کنند و انصاف دهند و ایمان آرند و مشرکان را چون کتابی نیست در امهال وجهی نباشد از این سبب فرمود که ایشان
را میکش تا ایمان آرند و قتل ایشان را عدوان خواند از آنجا که آن جزای ظلم و عدوان ایشان بود

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

مراد از این ماه که در آیتست ذو القعده است از آنکه رسول صلعم از حدیبیه عام الحدیبیه ذو القعده باز گردید و در مکه نشد صلحی
برفت میان ایشان و قراری که رسول صلعم دیگر سال باز آید و ایشان از مکه بیرون روند و صحابه رسول در مکه آیند بسلاح رد
با و نکنند چون سال دیگر آمد رسول صلعم بر خواست و در مکه رفت و طواف میکرد و ارکان حج بگذارد و آن ذو القعده بود که بر و
آمد و آن سال که او را منع کردند هم ذو القعده بود در سنه از هجرت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آن ماه حرام که
در مکه رفتند بدل آن ماه حرامست که شما را منع کردند و حرمتها را قصاص است یعنی حرمت ماه و حرمت حرم و حرمت احرام

اگر ویرا ماه و حرم و احرام ندارند و با شما قتال کنند شما نیز در مساوات و مقابله آن کوشیده با او آن کنید که او با شما کند و هر که
با شما ظلم کند از دواج کلام را گفت شما نیز با او ظلم کنید جزای ظلم را ظلم خواند بر سبیل مجاز بآن مثل ظلم که بر شما کرده باشند
با او همان کنید و تعدی بکنید و از خدای بترسید و همیشه متقی باشید که خدای تعالی متقیان را دوست دارد و با متقیانست و هر کس که
خدا با او همیشه منصور باشد **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**
وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ نفقه کنید ای توانگران در راه خدای تعالی که جهاد است و میفکنید بدستهای خود خود را بهلاک یعنی بخل
و نکوئی کنید با فقیران بدرستی که خدای تعالی **يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** حق تعالی درین آیه امر کرده است جمله مکلفان را با نفاق مال
و در عموم این داخلست زکوة دوست میدارد نیکوکاران را و صدقه و انواع خیرات از عمارت مساجد و رباطها و معاونت
فقرا و مساکین و نفقه بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدای و خود را بدست خود در هلاکت میندازید یعنی بواسطه
بخیلی خود را اهلاک مکنید که بخل هلاکت در دین و دنیا هلاکت دنیا بمنع زکوة و حج و جهاد و نفاق واجب بود و در دنیا بخیل
خوار و مهان و دشمن باشند چنانکه شاعر گفت **شعر** اللوم داء لو یعتنون به لایعتنون بداء عیره ابدا اما آنکه بمنع نفقات
و طعام دشمن می اندوزند و دشمنی موذی بود بهلاکت ابو الصلاح از عبد الله عباس روایت کرده که او گفت که آیه در عام الحدیبیه
آمد در حق قومی که رسول علیه السلام ایشانرا فرمود بخ گفتند ما چیزی نداریم که برگ خود و بسازیم و کسی ما را نفقه نکند خدای تعالی این آیه فرستاد
امام حسن بن علی علیهما السلام گفت که رسول علیه السلام گفت هر کس که درمی در خانه خود نشسته در راه خدای تعالی خرج کند یعنی حج یا جهاد بهر
درمی هفتصد بنویسند و اگر بنفس خود بیرون شود و مال خرج کند بهر درمی هفتصد هزار درم بنویسند و ذلک قوله تعالی و الله یضاعف
لمن یشاء و علما گفت نفقه از وجه حلال کنید که اگر از وجه حرام کنید خود را کشته باشید براء بن عازب گفت که مراد از این مردیست
که گناه میکند و با خود قرار نهد که مرا توبه نیست از رحمت خدای تعالی نومید گردد و گناه میکند با صرار حبیب بن الحارث نزدیک
پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مردی ام که توقض گناهان بسیار کرده ام مرا اندر بهشت گفت تو به کن گفت یا رسول الله توبه میکنم
و باز گناه میشوم گفت پس از آن بر توبه شو گفت یا رسول الله پس گناه من بسیار شود گفت ای حبیب عفو گناه خدای
از گناه تو بیشتر است آنگه گفت خدای نکوئی کنید یعنی بخدای گمان نیکو برید که خدای عز و جل کسانی را که با و گمان نیکو برند
دوست دارد و رسول خدای گفت بخدای گمان نیکو بردن بخدای بها بهشت است فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند
چون او را بسوی دوزخ برند سر برآرد و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی گوید بنده من گمان تو با من چه بود گوید اگر
مرا بیامرزی و عفو کنی حق تعالی گوید عفو کردم او را ببهشت برید او را ببهشت برند **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ**
لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ و تمام کنید حج و عمره را
از خدای تعالی پس اگر بازداشته شوید پس آنچه آسان شود از قربانی میگوید که تمام کنید حج و عمره را بآنکه
جمله ارکان و فرایض و مناسک بجای آورید خالص و خالص مر خدا را پس اگر محصور شوید و نتوانید که مناسک و ارکان
تمامی بجای آورید آنچه شما را آسان میشود و دست میدهد از هدی یا بهای هدی بفرستید بر وجوب حج اجماع امت است و در
وجوب عمره خلافست بمذهب امام جعفر صادق علیه السلام و قول جدید شافعی واجبست و دلیل بر صحت این مذهب قراءة عامه است

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ خدای تعالی امر بحج کرد و عمره بر آن عطف کرد چنانکه حج واجبست بمقتضای عطف عمره
واجبست جابر ابو المشفق گوید که نزدیک رسول علیه السلام آمدم بوفد و او را گفتم مرا علمی آموز که بدان از عذاب برهم گفت نماز
فریضه بجای دار و زکوة مال بده و حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه بدار عبد الله عباس گفت بخدای که عمره مقارن
حجست در قرآن آنگه بر خواند و اتموا الحج والعمرة لله مسروق گفت ما را در کتاب نماز فرمودند و زکوة و حج و عمره و عمره و حج
بمثابه زکوة است از نماز در احصار خلاف کرده اند بعضی گفته اند آن باشد که با نفقه نتی از راه باز افتد از آنکه افعال حج تمام
بجای آرد از خوف و بیماری و بواحث و فقد نفقه چون چنین بود او هدی بفرستد و بر احرام می باشد تا هدی بمحل رسد و بکشند
آنگه حلال کند از حرام و این قول بمذهب است و بعضی گفته اند که این احصار بمرض باشد و آنکه بدشمن صد خوانند قوله و صدوکم عن
المسجد الحرام اما نزدیک اصل بیت فرقست میان آنکه به بیماری ممنوع شود و میان آنکه دشمن او را منع کند اگر منع از جهت بیماری
باشد حکم آنست که هدی که دارد بمکه فرستد و او بر احرام باشد تا آنکه هدی بجای خود رسد و اگر احرام بعمره کرده باشد محل او
مکه بود و بعضی اگر حج بود چون هدی بجای رسد تقصیر کند و حلال شود از هر چه احرام گرفته بود الا با زنان که او را حلال نباشد تا طواف النساء
کند یا بفرماید و سال آینده حج بکند اگر واجب باشد و اگر هدی با خود ندارد و بهای آن بفرستند تا بخرند و بکشند و اگر منع از جهت دشمن
بود هم بر جای خود هدی بکشد و از همه چیزی حلال شود و هدی اعلا شتری و اوسط گاوی و ادنی گوسفندی بود **وَلَا تَحْلِقُوا**
رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفت مر تراشید سرهای خود را تا که هدی بمحل خود در رسد و مر تراشید
سرهای خود را تا در رسد قربانی بمحل او که منا است محل هدی آنجاست که حلال شود کشتن او اگر ممنوع است بدشمن
محل او همان جای بود که او را منع کرده باشند و رسول علیه السلام همچنین کرد عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند صحابه را گفت بحر کنید
و چیزی که دارید از هدی بکشید و سر بتراشید او ترا جیز گوید بخدای که هیچکس بر نخواست تا رسول علیه السلام سه بار گفت و کس فرمان نبرد
آنحضرت دلتنگ شد بر خواست و در خیمه ام سلمه رفت ام سلمه گفت دیدی ام سلمه که ایشان چه کردند سه بار ایشانرا فرمودم که هدی بکشید
و سر بتراشید فرمان نبردند ام سلمه گفت یا رسول الله بیرون رو و هدی خویش بکشی و حلاق را بخوان تا سر تو بتراشد و با ایشان هیچ مگو
رسول علیه السلام از خیمه بیرون شد و با کس سخنی نگفت تا هدی خود بکشت و سر خود بتراشید یا تقصیر کرد صحابه چون چنان دیدند در افتادند
و هر کس هدی خود میکشتند و بعضی سر میتراشیدند و دلتنگ و غمناک میبودند از آنکه در فرمان رسول توقف کردند و اگر ممنوع باشد
به بیماری محل هدی منا بود چون احرام بحج کرده باشد و مکه بود اگر احرام بمکه و بعمره کرده باشد **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ**
مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ
چون ممنوع از حلق فرمود که سر متراشید آنگه که هدی بمحل رسد کسی را که ممنوع نیست اما عذری دارد از درد سر یا جنبنده
که در سر او پدید آمده باشد رخصت داد که سر بتراشد گفت پس هر آنکس که از شما رنجور باشد یا او را رنجی باشد از درد سر و شپش
بر او بود که فدیه بدهد از روزه داشتن که سه روز روزه دارد یا شش مسکین ... و هر بر دو دو یکرده مسکین را یا گوسفندی
بکشد و بدهد کعب بن عجره گفت آیه در حق من آمد که رسول علیه السلام بمن بگذشت و مرا موی بسیار بر سر بود و جنبنده در افتاده بود

و دمید و بید و من ازان ارجوزی بودم و دران حال دیکر بکفتیم رسول صلعم کفت ما نا ار جوزی ازین جنبنده است کفتم نعم یا رسول الله
آیه فرود آمد رسول صلعم کفت سر برآرش که خدای تعالی رخصت داد فدا کن بروزه فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ
إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ میکوید که ایمن شوید و خوف
بس او هدیت ... از دشمن یا بیماری زایل کرد و پس هر که احرام کیرد بعمره تا که احرام
کرفتن بحج بر و بود آنچه آسان بود او را از هدی و این حج تمتع است اوّل احرام باید کرفتن بعمره چون احرام کرفته باشد در ماه حج
احرام بکزارد و طواف خانه و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند پاره از موی پیش و لب فرا کیرد آنکه حلال شود او را آنچه بر
احرام بود الا صید کردن حرمت احرام را و هدی تمتع واجبست و نحر او منا بود و این روایت عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید
المسیب راوی خبر کوید که آن سال که حضرت رسول صلعم حج الوداع میرفت امیر المؤمنین علیه السلم در یمن فرستاده بود تا خمس معادن
ازیشان بود و آن جزیه که ترسایان نجران قبول کرده بودند طلب نماید و کفت چون ازین فارغ شوی براه مکه بیا مرا در مکه بینی امسال
عزم حج دارم برفت و آن مرد کار تمام کرد و ازین جانب رسول صلعم فرمود تا در احیا و قبایل ندا کردند که رسول صلعم حج و داع میرود
بشتابید و مساعدت کنید خلق بسیار جمع شدند رسول صلعم پنجم ذوالقعده بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام ... بعد
که چون حج خواهد کرد و هدی با خود براند و ... آمد و احرام کرفت و لبیک زد و از انجا بکراع الغمیم آمد مردمان بعضی پیاده
بودند و بعضی سوار پیادکان برنجیدند با پیغمبر شکایت کردند کفت چهارپای ندارم تا شما را برنشانم میان سخت دربندید
و رحل جبل آمیخته کردانید تا آسوده شوید همچنان کردند و بیاسودند امیر المؤمنین از راه یمن سوی مکه روانه شد رسول صلعم از راه
مدینه چون نزدیک رسید امیر المؤمنین از راه یمن نزدیک رسید یکی بر لشکر خلیفه کرد و از پیش بیامد رسول را بدید و آنچه
کرده بود و را خبر داد رسول شاد کشت و کفت ای علی احرام بچه نیت کرده کفت شما مرا نکفته که چه نیت خواهم کرد من نیت
در نیت تو بسته ام و کفتم اللّهم اهلالا کاهلال نبیک کفت ای علی هدی رانده کفت بلی سی و چهار شتر رسول صلعم کفت
الله اکبر و من شصت و شش رانده ام تو شریک منی در حج و مناسک ای علی همچنین با احرام باش نزدیک لشکر شو و با ایشان
بمکه آی که موعد ما آنست ان شاء الله امیر المؤمنین علیه السلم با نزدیک لشکر آمد ایشان را دید تنکها بر کشاده و حلّها در پوشیده
که از ترسایان اهل نجران کرفته بودند کفت چرا چنین کردید کفتند تا خود را بیاراییم آنرا که خلیفه کرده بود کفت چرا ایشان
را دستوری دادی ... کردند و ازو اعلام کردند و ایشان را درشت کفت و بفرمود تا حلّها کندند و بیفکندند و تنکها بستند
ایشان از خویشتن بیامدند کینه او در دل کرفتند چون بمکه آمدند زبان دراز کردند و هر کس شکایتی میکرد رسول صلعم بفرمود
تا منادی کردند مردم جمع شدند خطبه کرد و در آن کفت که زبان از علی ابن ابی طالب بردارید که او مردی خشن است در دین و در
حق خدای مداهنه نکند چون امیر المؤمنین بر احرام بود و بیشتر مردمان که با رسول صلعم بودند هدی نداشتند خدای تعالی این آیه
فرستاد و اتمّوا الحجّ والعمرة لله تا آخر رسول صلعم اصحاب را جمع کرد و آیه بر ایشان خواند و کفت هر که هدی با خود رانده
بر احرام باشند و هر که هدی نرانده باشد ... حلال شود که خدای تعالی این آیه فرستاد و عمره در حج شد همچنین و انکشتان درهم
فکند و کفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی اکر اینکه اکنون میدانم پیش ازین دانستمی هدی نراندمی

اکر نمود

اکر نمود تا منادی کردند که رسول صلعم میفرماید که هر که هدی نرانده باید که حلال شود بعضی از مردم حلال شدند و بعضی بر احرام باستادند
و خلاف فرمان رسول کردند کفتند که رسول خدای اشعث و اغبر یعنی کالیده موی و کرد آلود باشد ما جامها در پوشیم و با
زنان نزدیکی کنیم و روغن بر سر کنیم ما این نکنیم و حلال نشویم و دیکران کفتند ما شرم داریم که آب از مویهای ما میچکد و رسول خدای
کالیده موی و کرد آلود می آید کفتکوی بسیار در میان آمد و آن قوم بر آن اصرار کردند عمر روی بمکی کرد و کفت تو هدی رانده کفت چرا حلال
نشوی کفت و الله که من حلال نشوم هرکز و تو محرم رسول صلعم فرمود که لن تؤمن بهذا ابدا تو هرکز بدین ایمان نیاری سبب نزول
آیه و وقت نزولش این بود سبب متع حج فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ
إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ
... هر که هدی نیابد سه روز روزه بدارد در حج و هفت روز چون باز کرده
و با اهل وطن خود رسد آن ده روز تمام باشد اکر کسی نیابد که نجد بهایش معتمدی بکذارد تا خود نجد و بیابد تا ذبح کند
هم در ذو الحجه اکر نیابد و کسی نباشد که این تکفل کند یا بها ندارد ده روز روزه بدارد سه روز روزه بدارد در حج یکروز
پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه و این سه روز پیوسته باید داشت اکر این ایام فوت شود بعد از ایام تشریق بدارد و
و هفت روز چون با خانه آید بدارد تلک عشرة کاملة با الهدی او با الثواب و کفته اند کامله بهر آن کفت تا ایهام نیفکند
که واو بمعنی او است چنانکه واو در مثنی و ثلث و رباع ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ این حج تمتع
کسی راست یعنی فرض کسیست که اهل او از حاضران ... مسجد الحرام نباشد
و حد آن آنست که از خانه ایشان تا مکه دوازده میل باشد از چهار جانب از خدای تعالی بترسید مراعات حدود و احکام ...
کنید و بدانید که خدای سخت عقوبتست آنرا که حدود و احکام کار بندد و ایشان تعدی کنند فرق میان عذاب و عقاب آنست که روا
بود که عذاب مبتدا بود و عقاب نبود الا عقب فعلی که موجب آن بود الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ۚ فَمَن فَرَضَ
فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا
جِدَالَ فِي الْحَجِّ
یا وقت حج در ماههای معلوم است و آن شوال است و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه بروایت طاوس
علی ... و عبد الله عباس و عبد الله عمر و بقول عطا و ربیع و طاوس نه روز از ذو الحجه هر که درین ماهها حج واجب کند
بدانکه درین ماهها در حج شروع کند از احرام کرفتن و لبیک زدن و هدی بسیج کردن روا نبود که وی جماع کند و کفته اند که روا
نبود و نیز ذکر آن کردن و سخن فحش کفتن و نه دروغ و نه لا و الله و بلی و الله کفتن براست یا بدروغ در ایام حج
عبد الله عباس کفت رفث جماع بود و علما کفتند و عده مردمست زنرا بجماع بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس و طاوس
و قتاده و ربیع کفتند که فسوق جمله معاصی باشد ابن زید کفت فسوق ذبح کردنست از بهر اصنام و این عادت بوده در جاهلیت

چون بفهم آمد آن ممنوع شد بدین آیه که و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق مجاهد گفت دشنام دادن لقوله
سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و یک اهل بیت گذشت الجدال بحر و یکبار بند آنست که مردم هر جائی بموقفی می ایستادند
و با یکدیگر خصومت میکردند این زید میگفت که موقف ابراهیم اینست که ما استاده ایم دیگری میگفت که اینست که ما استاده ایم وهب بن
الورد گفت با سفیان ثوری طواف میکردم در شب رفت در حجر شدم و نماز میکردم در سجده بودم آوازی شنیدم که از
میان استار کعبه بیرون می آمد که یا جبرئیل اشکوا الی الله ثم الیک ما یفعل الطائفون حولی ای جبرئیل شکایه میکنم بخدا
پس با تو از آنچه این طواف کنندگان میکنند از مزاح و گفتگوی در برامن و زنج بر چنها کردن وهب گفت تاویل بران کردم
که خانه با جبرئیل شکایت میکرد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ
الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ آیه وارد است مورد ترغیب میگوید هر چه شما میکنید
از نکوئی خدای آن را داند یعنی او عالم الذات است عالم بود بجمیع معلومات شما ایمن باشید که هر چه شما کنید از علم او ساقط نگردد
اگر کرده باشید چنانکه از کرم او سزد بدهد اگر گفت و تزودوا فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بردارید که بهترین
زاد و نافعترین توشه تقوی و پرهیزکاریست [illegible] ای خداوندان عقل یعنی اگر عقل دارید از عقاب من بترسید که مقتضای عقل
اقتضای آن میکند که از عذاب من بترسند مفسران گفته اند که آیه فتزودوا در حق قومی آمد که بی زاد بحج شدندی و گفتندی که
نحن وفد الله افتراه لا یطعمنا ما وفد خدائیم ما را طعام نخواهد داد [illegible] سوال کردندی با عنف و سلب خدای تعالی ایشان را از آن
نهی کرد که بی زاد بحج روند تا وبال و عیال مردمان نگردند عبد الله [illegible] گفت [illegible] زاد بر گرفتندی چون او ام بر گرفتند
آن زاد بیندا اختندی و زاد توکل طلب کردندی بسیار بودی که زاد شان بدست نیامدی و بریخ افتادندی خدای تعالی گفت
توشه بر گیرید و زادی بر گیرید [illegible] زاد دو است زاد راه حج و زاد راه قیامت زاد راه حج لنگ و نمار بود
و زاد راه آخرت عمل صالح و تقوی برای این راه که یک دو ماه بروی و باز آئی زاد و توشه میسازی سفری را که چون بروی
باز نیائی اولیتر بود که توشه سازی ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست از نان نج بیاموز اگر چه این
حدیث نه از ملا است از فواید خالی است شعر مرّ الجراد علی زرع فقلت له الزم سبیلک لا تولع بافساد فقال
منهم خطیب فوق سنبلة انا علی سفر لا بد من زاد تقوی می باید از تقوی دور میشوی و در معاصی می آویزی زاد آن
زیادت یعنی تقوی که آن بجنت رساند و این بجهنم سپارد و زاد حقیقی تقوی بود و آن راه پر آفت است پرهیزکاران راه توان
رفت که راهی پر خار و خاشاکست یکی از بندگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک فقال نعم
گفت هرگز راه خارستان رفته گفت آری گفت چگونه رفتی گفت بر حذر و هشیار و دامن بر میان زده گفت تقوی اینست
که در راه دین همچنان بروی شعر خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری
مردان بوده اند که در راه دنیا هم تقوی زاد کرده اند چنانکه زاد آخرت را تقوی ساخته اند و عبد الله مبارک گوید سالی بحج میشدم
در راه منقطع شدم و بر توکل میرفتم از کناره بیابان کودکی را دیدم که می آمد گمان بردم که هنوز نابالغ است بود جامه کوتاه

پوشیده و ازاری بر سر بسته نعلین در پا کرده و قضیبی در دست گرفته با او نه زادی و نه راحله و نه یاری گفتم سبحان الله بادیه بدین
خونخواری و کودکی بدین خردی او را گفتم یا صبی از کجا می آیی گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجوئی گفت رضاء الله
گفتم زادت کو و راحلت کو گفت زادی تقوی و راحلتی رجلای و مرادی مولای زاد من تقوی است و راحله من هم دو پای
من و مراد من مولای منست عجب داشتم گفتم اینست زهد و توکل گفتم چند ساله ای گفت تا چه خواهی کردن این حدیث بگذار دست
از من بدار [illegible] گفتم علی ای حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردم ستم رسیده ایم گفتم در جهان بیش [illegible]
گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشنتر کن گفت نحن قوم مطرودون ما قومی رانده گانیم و در مانده گانیم گفتم [illegible] گفت
لنحن علی الحوض ذواده نذود و نسعد وراده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده این بگفت و برفت
چنانکه بگرد او نرسیدم در سودای آن افتادم تا آن کودک کیست دیگر او را ندیدم تا بمیان رکن و مقام رسیدم او را دیدم
استاده و خلایق بر وی جمع شده و او را از حلال و حرام و شرایع و احکام میپرسند و او جواب میداد من گفتم این کودک کیست
گفتند نمیدانی امام زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام است من گفتم سبحان الله اینست علم و بیان و زهد و توکل الله اعلم
حیث یجعل رسالته از این چه عجب دارای خادمان خانه ایشان را که چون در خدمت حقیقت بوده اند برکت ایشان با عقاب ایشان رسید
تا در حق ایشان جنس آن بود مالک دینار گفت سالی بحج میشدم [illegible] گاه بود زنی را دیدم ضعیف بر چارپای ضعیف نشسته
مردم گرد او در آمده میگفتند که برگرد که خدای تعالی بر تو رحمت کند راهی صعبست و تو بس ضعیفی و راحله تو هم ضعیف است او میگفت که
نه چنان آمده ام که برگردم من نیز گفتم که برگرد که صعب بیت مرا نیز همان جواب داد برفتم چون بمیان بادیه رسیدیم راحله او دراز
گوشی ضعیفی بود و باز ماند مردم همه بگذشتند و او را بگذاشتند من نیز خواستم که بگذرم این خبرم یاد آمد که رسول گفت
المؤمن اخو المؤمن لا یخونه و لا یخذله ان جاع اطعمه و ان عری کساه و ان خاف امنه و ان مرض عاده و ان مات
شیع جنازته بازیستادم او را گفتم [illegible] که این راهی صعب است گوش بگفتار من نکرد و سر باسمان کرد و گفت الهی
لا فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی بعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک
بار خدایا نه در خانه خودم بگذاشتی و نه بخانه خود رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایه او جز با تو نکردمی
هنوز این سخن تمام نکرده بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان در آمد و زمام ناقه بدست گرفته ناقه را بخوابانید و گفت بنشین
او را بر نشاند و چون باد از پیش من برفت و دیگرش ندیدم تا که بطواف رسیدم و او را بدیدم گفتم بدان خدای که با تو این لطف
کرد که بگوی تو کیستی گفت نمیدانی انا شهدة بنت مسکة بنت فضة خادمة الزهراء دختر زاده فضه ام خادمه فاطمه زهرا
این زن نیز از منزلت خداوند منست که خداوند لطیف با من ضعیف این کند که دیدی در سفر دنیا هیچ زاد صالحتر
از زاد تقوی در منزلی از منازل آخرت که فرود آیی آن زاد تو را بخلقی عظیم فریاد رسد شعر لا تفقد الانسان فی قبره
الا التقی و العمل الصالح یکی از جمله زهاد بهره زمان وفات یافت جنازه او بر گرفتند و خلقی عظیم بتشییع آن حاضر شدند چون
بگورستان رسیدند و او را دفن کردند سعدون مجنون که از عقلای مجانین بود بر بلندی رفت و آوازی در داد شعر
الا یا عسکر الاحیاء هذا عسکر الموتی اجابوا [illegible] الصوت و هم منتظر الکبری یحثون علی الزاد و ما زاد سوی التقوی یقولون لکم

جون اقتدا امر الدنیا لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ نزول این آیه آن بود که

جماعتی از عرب چون بحج رفتندی روا نمیداشتندی که هیچ تجارت کنند بلکه دست از تجارت میداشتند و انکس که تجارت کردی او را حاج نخواندی

خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد [illegible] بر شما بزه نیست [illegible] از خدای تعالی فضل یعنی روزی

و روا بود که معنی این بود که بر شما بزه نیست در انکه روزی خدای خود طلب کنید بواسطه تجارت ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت

[illegible] حاجیان را بیامرزد و چون شب [illegible] باشد [illegible] بیامرزد و چون [illegible] بیامرزد

و چون وقت سنگ انداختن باشد [illegible] بیامرزد [illegible] لا اله الا الله که خدای تعالی او را

بیامرزد فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ

كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ چون باز گردید از عرفات یاد کنید خدا را [illegible]

[illegible]

ظاهرا [illegible] و [illegible] تا این حاضر نشوند [illegible] مشعر الحرام واجب بود و یاد کنید خدا را

شما را هدایت کرده است بدین و اسلام و مناسک حج یعنی شکر خدای [illegible] و بحقیقت که شما پیش از این

از جمله گمراهان و جاهلان بوده اید چون خدای شما را هدایت کرد [illegible] آدم علیه السلام از بهشت

فرستادند [illegible] طلب کردند [illegible] رسیدند و یکدیگر را بشناختند آن روز را عرفه

نام نهادند و آنجا بگاه [illegible] از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که چون ابرهیم علیه السلام از بنای خانه فارغ شد جبرئیل [illegible]

و ارکان حج را با او باز نمود و میگفت [illegible] گفت نعم [illegible]

گفت چون [illegible] جبرئیل او را [illegible] ابرهیم [illegible] آمد و آن بجای آورد و ابلیس آمد که او را [illegible]

و گفت ابرهیم هفت سنگ با و انداخت با هر یکی تکبیری میگفت [illegible] دوم [illegible] هفت سنگ

هر یکی تکبیری میگفت [illegible] سیوم [illegible] هفت سنگ [illegible] ابرهیم [illegible]

تا [illegible] چون بعرفات رسید آن جای را هم بر بدید بشناخت [illegible] از آن خواندند چون [illegible]

باید از دلف آن جمع [illegible] یعنی منی [illegible] ذی الحجه [illegible] ابرهیم علیه السلام [illegible]

که اسمعیل [illegible] آن روز همه روز اندیشه میکرد و ترویه اندیشه کردن باشد [illegible]

آن شب و روز [illegible] مشعر الحرام [illegible] از معالم حج [illegible] و وقوف [illegible]

جمله ارکان حج است [illegible] ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ

وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]

[illegible] عامه مفسران گفته اند که قریش [illegible] از حرم بیرون

نشدندی بعرفات و موقف بمزدلفه کردندی میگفتندی نحن اهل الله و قطان حرمه [illegible] و ساکنان حرم [illegible]

بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی ما اکنون دیگران کنند نکنیم چون مردمان از حرم بیامدندی ایشان از مزدلفه رفتندی حق تعالی

آیه فرستاد [illegible] گفت که شما را نیز آن باید کرد که مردمان میکنند [illegible] موقف باید کرد بعرفات و از انجا باید آمدن که

فرمان خدای چنین است و سنت ابرهیم خلیل این است پس باز گردید از انجا که مردمان باز گشتند و آمرزش خواهید از خدای که خدای

آمرزنده است و مهربان رسول علیه السلام گفت الْحُجَّاجُ وَالْعُمَّارُ وَفْدُ اللَّهِ إِنْ دَعَوْهُ أَجَابَهُمْ وَإِنِ اسْتَغْفَرُوهُ غَفَرَ لَهُمْ گفت

حاجیان و معتمران وفد و زایران خدای اند اگر خدای را بخوانند اجابت کند و اگر آمرزش خواهند ایشان را بیامرزد علی بن عبد العزیز

گفت سالی از سالها من عدیل ابو عبید القسم بن سلام بودم چون بموقف رسیدیم ابو عبید مرا گفت [illegible]

[illegible] در آن جایگاه نهاده بودم برگرفتم و از انجا روی [illegible]

[illegible] رسیدم از آن حال [illegible] رسیدم و ایشان بر جای خود بودند مرا گفت

[illegible] و آنچه دیدم گفت دانی که آن چه بود گفت آن همه گناه بنی آدم است که انجا بگذاشته اند و بیافکنده

گفتند که [illegible] درین آیه مؤمنانند و مراد بقول حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ مزدلفه است و جمع بنا آیند و این قول [illegible]

که ذکر افاضه از عرفات رفته است و بیشتری مفسران بر قول اولند و مراد بناس درین آیه جمله مردمانند مگر اهل حمس که ایشان مامور اند

باقتدا کردن بمردمانی که بر وفق شرع روند ضحاک گفت مراد ابراهیم است زهری گفت مراد آدم علیه السلام [illegible]

او و مناسک [illegible] فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ

أَشَدَّ ذِكْرًا [illegible] پدران خود را

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

مِنْ خَلَاقٍ [illegible]

مفسران گفتند که عرب عادتی بودی که چون حج بگذاردندی و بیامدندی و بنزدیک کعبه بایستادندی و مفاخرت

پدران خود میکردندی که پدر من مهمانی چنین کردندی و شمشیر چنین زدندی و درویشان را چنین طعام دادندی حق تعالی

گفت ایشان را که ترک این مفاخرت گیرید و بجای این مفاخرت ذکر من کوئید و ذکر پدران خود [illegible]

شما و پدران شما بتمکین من ممکن گشتید و گفت چون حج بگزارید خدا را یاد کنید چون یاد کردن پدران خویش و بدان فاقه

[illegible] و ذکر من بیشتر و بهتر کنید عبد الله بن عباس گفت که چنانکه

[illegible] ابو الجوزا گفت [illegible]

[illegible] آن [illegible] مردمان کسانی اند که

[illegible] و از خدای [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا بود و اگر [illegible] دنیا

و اگر [illegible] دنیا [illegible] از خیرات دنیا و آخرت

بدنیا قناعت کرده باشند فرح و شادی ایشان بدنیا بود وفرحوا بالحیوة الدنیا ازان غافلند که الدنیا قنطرة
وتعبروها روزی که چند اصحاب جو در اخر تم کرده اند اگر برجا مانده ... اگر روزی ... بکند سالی در مسافرت بگذارد
بهشتی شکر بهشت ... و بعضی بدیگری شریک ... بدینجا که گفته اند ومن عادة الایام ان مروفها اذا ... منها جانب ساد جانب

ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب

وبعضی از ایشان میگویند که ای بارخدای بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و نگهدار ما را ای بارخدای از عذاب دوزخ
ایشان اند که ایشان را نصیبی بود و بهره از آنچه کسب کرده باشند یعنی بدانکه خیر دنیا و آخرت خواستند بدعای ایشان و ایشان را
خیر دنیا و آخرت داده شود و بعمل صالح جزا و ثواب دهند و خدای تعالی زود شمار است حساب جمله خلایق بزمانی اندک برآرد و بعضی
دیگر را از دیگری منع نکند از آنکه او عالمست بجمله معلومات و در خبر است که خدای تعالی حساب جمله خلایق برآرد بمقدار آنکه یکی از ایشان گوسفندی
بدوشد و معنی حساب آنست که خدای تعالی اعلام او بود خلقان را بمقدار استحقاق ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال ایشان تا بدانند که آنچه بدیشان
برسد از خیر و شر بر کرده ایشانست و اگر خدای عفو کند ایشان بدانند که از گناه ایشان عفو کرده است روایت کرده اند از امیر المؤمنین
علی علیه السلام که گفت حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه آخرت حور العین است وقنا عذاب النار مراد ازین زن بدست مقاتل گفت
حسنه دنیا روزی فراخ و حلالست و حسنه آخرت آمرزش و ثواب است انس مالک گفت که رسول صلعم بعیادت بیماری شد ... او در حالت
صعب بود و چنان شده که گویی مرغ بچه است که موی از بر میکند رسول صلعم او را گفت دعایی میکنی گفت بلی یا رسول الله دعا میکنم که بارخدایا
هر عقوبتی که مرا در آخرت خواهی کرد همه با دنیا افکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول صلعم گفت که بد گفتی چرا نگفتی اللهم ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار پس مرد این دعا بخواند خدای تعالی او را شفا داد ... روایت است
از عبد الله عباس که خدای تعالی را بنزدیک رکن یمانی فرشته ایست که از آن وقت که خدای تعالی جهان آفریده است آنجا ایستاده
و میگوید آمین آمین بر دعا آنکه ایشان گویند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
عبد الله عباس گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت و حج نکرده اگر من برای وی حج گذارم مجزی باشد
گفت اگر بر پدر ترا وامی بود بگذاردی مجزی بود گفت بلی گفت دین خدای اولیتر بود که بگذارند گفت یا رسول الله مرا ... مزد باشد
خدای تعالی این آیه فرستاد که اولئک لهم نصیب مما کسبوا انس روایت کرد که رسول صلعم گفت مردی یک حج ... وصیت کند چهار
را ... یعنی چهار کس را ... کسی که وصیت نامه نویسد و آنکه وصیت بجای آرد و آنکه او را حج
تاج کند

واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم
علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون

در ایام معدوده یعنی ایام التشریق و مراد ذکر تکبیراتست که عند رمی الجمار با هر سنگی تکبیری باید گفت و در عقب پانزده نماز در منا
و در شهرهای دیگر عقب ده نماز و تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد
لله علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا ورزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل کند در دو
روز یعنی در نفر در روز اول و دوم اگر خواهد که در نفر اول باید و آن دوم روز بود از ایام التشریق روا بود و او را
هیچ بزه نباشد و نفر آمدن بود از منا و اگر تاخیر کند تا در نفر آخر باید هیچ بزه نباشد او را و این اولیتر بود و آن سیم روز
بود از ایام تشریق یعنی اگر در نفر اول باید یا در نفر دوم بر وی هیچ حرجی نیست و بزه هم نباشد و کفارتی لازم نشود آنکس را که هم
پرهیزد از معاصی و از خدای بترسد در جمله احوال اگر دارد و گفت روا باشد که حشر شما و جمع شما فردای قیامت با خدای خواهد بود از
امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند و از ابوذر غفاری که معنی آیه اینست که هر که بیاید از اول و دوم گناه مغفور بود و آن
حج که کرده بود کفارت گناه او شود و مجاهد گفت فلا اثم علیه الی قابل گناه او بر وی ننویسند تا دیگر سال معویة بن ... گفت
که در هر نفر که بیاید از گناهان خود پاک شده باشد چنانکه آن روز که از مادر زاده باشد ومن الناس من یعجبک
قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام
مقاتل و عطا گفتند آیه در حق اخنس شریق آمد مردی خوش سخن و نیکو دیدار بود و حلیف ...
می آمد و با وی می نشست و سخن میگفت و اظهار ایمان میکرد و میگفت که ترا دوست دارم ... بنی زهره بود هر وقتی بنزدیک پیغمبر
و سوگند میخورد و رسول صلعم از نفاق او بیخبر بود و بر وی اقبال میکرد و او را میان او و ثقیف خصومت افتاد و بر ایشان
شبیخون برد و چهارپایان ایشان را بکشت و کشتهای ایشان را بسوخت خدای تعالی آیه فرستاد و پیغمبر را از نفاق او خبر داد عبد الله
عباس گفت که این آیه در سریه رجیع آمد و آنچنان بود که کفار قریش گفتند ما ایمان آورده ایم تو جماعتی از علمای اصحابت را
بفرست تا معلم دین از ایشان بیاموزیم و این مکری بود که کردند رسول صلعم خبیب بن عدی انصاری و مرثد غنوی و خالد بن بکر و
عبد الله بن طارق و زید بن الدثنه را ... فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد ایشان روی بمکه نهادند چون بجای فرود
آمدند که آنرا بطن خوانند ... بگذشت آنجا ... و این ... که در راه اهل مدینه گذر
کرده اند بیامدند قوم خود را خبر کردند هفتاد مرد سلاح برگرفتند و از پس ایشان در آمدند و ایشان را دریافتند قتال آغاز کردند مرثد
و خالد و عبد الله طارق را بکشتند عاصم بن ثابت تیر از جعبه فرو ریخت در آنجا هفت تیر بود و بهر تیری یکی را از مشرکان
بکشت چون تیرش تمام شد گفت اللهم انی حمیت دینک صدر النهار فاحم لحمی آخر النهار بارخدایا من اول روز
دین ترا حمایت کردم تو با آخر روز گوشت من از مشرکان نگاه دار کرد او در آمدند و او را شهید کردند و خواستند که سر او ببرند
خدای تعالی جمعی زنبور را فرستاد تا او را حمایت کردند کسی گرد وی نیارست گشت او را حمی الدبر گفتند یکی گفت چون شب در آید زنبوران
بروند سر او ببریم چون شب در آمد ابری سیاه بر آمد بارانی عظیم بیامد و سیلی در آمد و جثه او ببرد و خدای تعالی فرشتگان را فرستاد
تا جسد او بهشت بردند و پنجاه مشرک کشته بودند همه را بدوزخ بردند و خبیب بن عدی و زید بن الدثنه را باسیری گرفتند و بمکه بردند

جیب علوی را ابو لواث بن عام بگرفتند تا او را بجای پدر باز کشند که پدر ایشان را با خود کشته بود بخانه بردند و بند
بر نهادند اهل آن خانه او را بدیدند که خوشه انگور میخورد در هنگام آن دانستند که روزی است که خدای تعالی او را فرستاده اکنون او را
بر گرفتند و از حرم بیرون بردند تا بکشند انجا درختی دیدند گفتند او را صلب کنیم برین درخت گفت چندان مهلت دهید که چند رکعت
نماز بگزارم اکنون دو رکعت نماز بگزارد و گفت اگر نه آنست که گویند حبیب از ترس مرگ نماز تعلل میکند بیشتر گزاردمی اکنون گفت اللّهم
احصهم عددا واقتلهم بددا او را زنده بر دار کردند گفت بارخدایا کس نیست که سلام من برسول رساند تو سلام مرا برسول
برسان مشرکی بود نام او سلامان خواست که نیزه بر سینه او زند گفت اتق الله از خدای بترس چون نام خدا شنید در طغیان
بیفزود نیزه بر سینه حبیب زد که بر پشت او بیرون رسید فذلک قوله و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم و زید بن الدثنه
را صفوان بن امیه بخرید تا بعوض پدر او بکشد که پدر او کشته بود اکنون او را بدست یکی از موالی خود داد و گفت او را ببتنعیم بر و بکش ابو
سفیان حاضر بود گفت بخدای بر تو که چیزی از تو پرسم راست بگوی گفت بپرس گفت که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو سلامت بودی
بعزیز و محمد اینجا بگو گفت بخدای که هرگز نخواهم که جان من فدای جان محمد بود تا هم مکاره که بدو خواهد رسید بمن رسد ابو سفیان گفت هرگز
ندیدم کسی را که اصحابش او را دوست دارند چنانکه اصحاب محمد محمد را اکنون غلام او را ببرد و بکشت نام آن غلام نسطاس بود چون خبر
برسول صلی الله علیه و سلم رسید صحابه را گفت از شما کیست که برود و حبیب را از درخت فرو گیرد و بیاورد زبیر گفت یا رسول الله مقداد
با من همراه است تا برویم باشد که او را بیاریم رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را بفرستاد بروز پنهان میشدند و بشب میرفتند چون بتنعیم آمدند بر درخت
حبیب را بدیدند چهل مرد دیگر این درخت خفته بودند مست و خواب او را از درخت فرو گرفتند چهل روز بر او گذشته بود و او هیچ متغیر نشده
بود و دست خود بر جراحت نهاده بود و خون از جراحت می آمد رنگش رنگ خون بود و بویش چون مشک زبیر او را بر اسب خود گرفت
و اسب را براند مشرکان بیدار شدند حبیب را بر درخت ندیدند آواز بر آوردند و خبر دادند هفتاد سوار برنشستند و بتاختند و در پی ایشان
رسیدند زبیر حبیب را از اسب در زمین افکند زمین او را فرو برد و او را بلیع الارض نام نهادند اکنون زبیر آواز داد و گفت برای
چه می آئید من زبیر بن العوام و این مقداد اسود است و هر دو شیر خدائیم اگر خواهید بتیغ کار زار کنیم و اگر خواهید بیاده قتال کنیم و اگر
خواهید برویم گفتند هر کجا که خواهید بروید ایشان بازگشتند و ایشان پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمدند در وقتی که جبرئیل و اصحابش آن کار از
منافقان گفتند دید بر ایشان چه کردند خود را بدست خود هلاک کردند چون رسول صلی الله علیه و سلم از ایشان خبر یافت نزدیک رسول آمدند
و سخنهای خوش گفتند و سوگند خوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از مردمان کسی است که گفت
او ترا خوش می آید و ترا عجب آید و بزبان چاپلوسی و چاپلوسی میکند و دوستی و ایمان ظاهر میکند و خدای را بر آنچه در دل اوست
گواه میکند و میگوید که خدا گواه است نیای محمد او دروغ میگوید دوستی نیست او سخت ترین خصمان و بدترین دشمنان است دعوی
میکند که خدای گواه است راست میگوید خدای بر دروغ و نفاق و کفر او گواهی میدهد والله یشهد ان المنافقین
لکاذبون صفت مؤمن آنست که سهل جانب باشد زود بدست آید از اینکه گرگفت المؤمن غرّ کریم دیر از دست شود از آنکه
کریم حلیم باشد چون سوگند خورد راست پندارد و هر کس را چون خود انگارد و چون سلیم الجانب شود بهر کس گمان سلامت برد صفت
منافق آنست که او خبث و تزویر و تزویق بود ظاهری آراسته و آبادان دارد و باطنی خراب و ویران باو بیمانند که ظاهرها سرخ و مز

وباطنهم

و باطنها خود و مز منافقان چون در ظاهر جز آن گویند که در باطن دارند ظاهر با خلق و باطن با حق لاجرم ظاهر برسول
سپردند و باطن با خود حواله کرد که اولئک یتولی الظاهر والله یتولی السرائر منافق خدای را بر کار خود ساختن بود
سوگند را سلاح خود کرده اتخذوا ایمانهم جنة جز منفعت یابد کند و دفع مضرت آن گاهی تیغش بود و گاهی پرش
و او اکنون دروغ زن تر باشد که سوگند خورد شعر و اکذب ما یکون ابو الکلاب اذا آلی یمینا بالطلاق خدای را بدروغ بگواهی
میخوانند و میگوید که خدای گواه است گواه تو نیست گواه بر تست که والله شهید علی ما تعملون و اذا تولی سعی برود و شتابد
فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد چون بر کرد و از حضرت تو
در زمین میدود تا بنای کمند و در آن و تا بود کرد و از کشت زار را بسوختن و هلاک کند چهارپایان را و خدای تعالی نمی پسندد تباهی و بد کاری را ام از صفت
منافقیت که اخنس بن شریق بگفت با منافقان دیگر بر اختلاف اقوال و بر عموم اولیتر است میگوید که منافق چون پشت برکند
و از پیش تو دور شود یا او را ولایتی و حکمی حکمی باشد سعی کند در زمین تا فساد کند و زرع و کشت و نژاد و چهارپایان را هلاک
کند و خدای تعالی فساد و تباهی دوست ندارد چون دوست ندارد محال بود که مرد آن باشد صفت منافق اینست در پیش دوستی کند
در پس دشمنی دو روی و دو زبان بود یکی با تو و یکی با خصم تجدون من شر الناس ذا الوجهین یأتی هؤلاء بوجه
و هؤلاء بوجه بدترین مردمان دو رویانند که با این بروی و با آن بروی زنند کاری کنند کاغذ وار دو روی بود و چون قلم
دو زبان باشند آنکس که چنین باشد دو روی او بقلم و کاغذ بسر باید و بوشتن قلم مسقط شود و بنوشته کاغذ مبالات نکند از
سر او اقلام نیندیشد و تا جلیل صمصام نباشد دوای او آن بود که در دو پای قلم وار ببیخش تباه کنند و در آنوقت کاغذ وار رویش
سیاه کنند ضحاک گفت معنی آنست که اذا صار والیا چون دست یابد سعی فساد کند وقتی که بکند از آن نکند که نتواند و اکنون نترا
برای آن نترا از آنکه زود والظلم من شیم النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة ان لا یظلم تا رعیت باشد کردن نرم
و نرم دارد و چون والی شود دست بظلم دیگران دراز کند مجاهد گفت چون والی ظلم کند خدای تعالی بشومی ظلم باران از آسمان
باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم
فحسبه جهنم و لبئس المهاد چون او را گویند بترس از خدای تعالی بگیرد او را عزت جاهلیت بگناه تا کار کند
بس او را آتش بس خدای تعالی بیان میکند صفت این کافر منافق آنست که چون او را گویند از خدای بترس
در زمین فساد مکن از هلاک حرث و نسل دور باش عزت و منفعت و حمیت و جاهلیت او که در دل او دامنش باشد او را بر آن دارد
که چون نام خدا بشنود بتر کند جزای گناه و بدی او دوزخ بس است که در خدای آن محلد و متوطن میماند و بد جایست دوزخ و بد نشیمن است
آتش دوزخ عبدالله مسعود گفت که از جمله کبایر آنست که کسی را گویند اتق الله از خدای بترس او گوید علیک نفسک
نفس خود را گوش دار بسیار کسانند که این میگویند و این قول از روی جهل و کبر میگویند این بیخردان چنان بخود مغرورند
که بخود چنین میگویند در جزات که امیر المؤمنین علی علیه السلام درین آیه در ما بعد این گفت اقتتل الرجلان و رب الکعبة
ابن عباس شنید و یاد گرفت در عهد عمر خطاب علیه اللعنه در مسجد رسول صلی الله علیه و سلم این آیه میخواندند ابن عباس گفت اقتتل الرجلان و رب الکعبة
چنانکه شنیده بود عمر علیه اللعنه گفت این سخن که تو گفتی در اینجا چه معنی دارد گفت از تمنی فرو آید بوی خصومت و قتال و کسی آید

گفت چگونه گفت از آن سبب چون یکی امر معروف کند و نهی منکر دیگری گوید اتق الله از خدای بترس او چون نام
خدای شنود حمیّت او بر آن دارد که ناهمواری و درشتی کند میان ایشان خصومت و قتال پدید آید وَمِنَ النَّاسِ
مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ❊ از مردمان کس است
که میفروشد جان خود را بطلب خوشنودی خدای و خدای مهربانست با بندگان خود حق جلّ و علا ذکر چون
منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان میداشتند ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان
و دل باهم موافقست انچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت که از مردمان کسی هست که نفس خود را میفروشد ابتغا جستن
رضا خدای یعنی چیزی که رضای خدا در آنست از سر جان برمیخیزند چون رضا خدای حاصل میشود چه تفوت جان مضایقه
نمیکنند و خدای تعالی مهربانست به بندگان خویش هر که رضای او طلب کند از رافت و رحمت او خایب نگردد و ضحاک گفت آیه در حق
زبیر و مقداد آمده چنانکه ذکر ایشان رفت بعضی گفته اند که در باب امر معروف و نهی منکر آمده چنانکه از رسول روایت میکنند
که او گفت أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ الْحَقِّ عِنْدَ أَمِيرٍ جَائِرٍ فاضلترین جهاد کلمه حقی بود نزدیک امیر ظالم و هم او گفت
سید شهیدان روز قیامت حمزه عبد المطلب است و مردی که نزدیک جابری شود و او را امر معروف و نهی منکر کند و او کشته شود
عبد الله عباس گفت در شان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمده و در تفسیر اهل بیت همچنانست در شب غار چون رسول علیه السلام
از مکه بمدینه خواست آمد و آن شب مشرکان قصد کردند که برای محمد فرو دشوند و او را بکشند جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را از مکر ایشان
خبر داد رسول گفت چه باید کردن مرا گفت ترا باید رفت و علی را بجای خود خوابانید که اگر تو بروی و ترا بر جای تو
نبینند از پی تو بیایند و ترا دریابند حق تعالی میفرماید که تو برو و علی بر بستر خود بخوابان رسول علیه السلام کس فرستاد
و علی را بخواند و گفت مشرکان عزم کشتن من کرده اند خدای تعالی مرا فرموده که از مکه برو و ترا میفرماید که بر جای من بخسب
تا اگر مشرکان تعرض من کنند بتو دفع شود بجای آنکه مرا خواهند کشت ترا بکشند ترا شاید که جان تو فدای جان من باشد امیر المؤمنین
علیه السلام گفت یا رسول الله جان تو سلامت ماند گفت بلی علی گفت جانا تو هرگز بد دل نبوده أَوَ خَائِفٌ مِنَ الْمَوْتِ آیا از ترس مرگ میگریی گفت یا رسول الله
از آن میگریم که چرا یکی جان دارم باید که هزار جان داشتمی تا هر نوبتی جانی فدا کردمی آنگه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده
بود و آنانکه راه او نگاه میداشتند هر صف برابر یکدیگر نشسته بودند رسول علیه السلام از آنجا و از آمد خدای تعالی خواب بر ایشان
افکند تا رسول علیه السلام هر یکی را مشتی خاک بر سر کرد و میخواند وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ایشان از خواب درآمدند بر سر خود خاک دیدند گفتند کرا این
خاک بر ما میکرد کاری که او را سزاست خاک بر سر باشد در آغوشش هم باد و در دست خواهد بود که داشتند گفتند یکبار ما چنین
غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بیخبر اکنون توقف کردند تا شب بیگاه آخر رسید که وی قصد بام کردند کرد و هر راه راه اقرا
میکردند از بام نگاه کردند امیر المؤمنین را بر جای رسول خفته دیدند که ردا در سر پوشیده و پای برهنه بیرون کرده برای آنکه
پای او هم بشکل و ثبات همت پای رسول بود چون بدیدند گفتند محمد بر جای خود است فرو شدند و بر بالین وی کابین بنیاد نهادند و او بیدار
بود و جان میسنود که در مجالس ایشان یکدیگر را نهی میکنند که تو ابتدا کن امیر المؤمنین برخاست و بانگ بر ایشان زد گفت

شما اینجا چکار دارید چون آواز علی شنیدند غایب شدند که این ابن ابی طالب است آمده بودند گفتند ای علی محمد کجاست گفت
ندانم فَإِنْ كُنْتُ أَرَقِيبًا عَلَيْهِ من نگهبان او نبودم تا دانم که او کجا شد هر ساعت بیرون می آمدند پی میدیدند
نمیدانستند که آنکس که اول شب خاک بر سر ایشان کرد در آخر شب باید در دست ایشان داد صادق علیه السلام گفت
حق تعالی در این شب با امیر المؤمنین علی علیه السلام بر فرشتگان مباهات کرد و جبرئیل و میکائیل را گفت من در آسمان شما را
برادری دادم کیست از شما که اختیار کند که جان خود برای جان برادر خود کند هر یکی توقف میکردند حق تعالی گفت علی از شما
جوانمردترست که جان خود فدای جان برادر خود کرده است و بر بستر او خفته تا او بجای او بکشند بروید و بر دوست گماشته شوید
و دشمن از وی دفع کنید هر دو بیامدند در بالین او نشستند میگفتند بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ الْمَلَائِكَةُ و امیر المؤمنین
علیه السلام بر بستر رسول خفته این انشا میکرد ❊ وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الثَّرَى ❊ أَبَا الْمُصْطَفَى الَّذِي ❊ هداه به الرحمن من غیبة الجهل
واقعه تنگ جوانی و ماقد مجتبی ❊ لمن انتمی منه الی النوع و الاصل ❊ و بیتهای دیگر رسول از میان جانها علی اختیار کرد
تا بدانند که مقام او او را شایسته بود در شب غار انا منه و منا امنه در روز تبوک انا منه و مقام منه آن شب بر بستر خود خوابانید
این روز بر منبر خود نشاند بعلت منبر داد و بیچاره بستر داد دشمنش گفت چگونه تا پای ایشان بکرفت جز انکه علی پای تا ایشان
این رد دشمن گفت چگونه کس جای ندارد پای که بر جهت نبوت نهد چون بمنبر صاحب نبوت رسد منبر از و نیارد محراب از و بناید
آنجا که دیگران از محراب منبر لاف زنند محراب و منبر بدو فخر کنند ❊ الطَّيِّبُ أَنْتَ إِذَا أَصَابَكَ طِيبُهُ ❊ وَالْمَاءُ
أَنْتَ إِذَا اغْتَسَلَتِ الْغَاسِلُ ❊ طیب پاک و مطیب گردد آب پاک و پاک شود اگر او پاک کننده عجب ندارد که اصل پاکی است
و اصل او از آبست خلق من الماء بشرا همه آلوده گی با و پاکست که مطهر و مطهرست ❊ الله طهرهم بفضل نبیه ❊ و ابان شیعتهم
بطیب المولد ❊ اگر عبادت کردی تبه و اگر جهاد کردی فی الله و اگر نان دادی لوجه الله و اگر جان دادی ابتغاء مرضات الله
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بعضی مفسران گفته اند که آیه در شان مؤمنان اهل کتاب آمد
چون عبد الله سلام و اصحابش و اسد و اسید پسران کعب و یامین بن یامین که ایشان تعظیم شنبه میکردند و گوشت شتر
نمیخوردند و گفتند یا رسول الله توریة هم کتاب خداست بگذار ما را تا در نماز شب میخوانیم حق جل و علا آیه
فرستاد و گفت بگوای محمد ای آنهایی که ایمان آورده اید و قدم در دایره اسلام نهاده اید یکبارگی همه در
اسلام آیید و آنچه شریعت اسلام شما را معزول ماید آن کنید و پیروی گامهای شیطان و راههای او مکنید که او
شما را دشمنی هویداست دشمنی خود را ظاهر کرده است و اقرار کنید شعبی از جابر روایت میکند که عمر
بن خطاب علیه اللعنة و العذاب گفت یا رسول الله ما از جهودان سخنان نیکو می شنویم دستور باشی تا ما بنویسیم
أَمُتَهَوِّكُونَ أَنْتُمْ كَمَا تَهَوَّكَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا
مَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي گفت شما متردد و شاکید چنانکه جهودان شما دینی آورده ام سفید و پاکیزه اگر موسی

زنده بودی او را روا نبودی مگر متابعت من فان زللتم من بعد ما جاءتكم البينات فاعلموا ان الله
عزيز حكيم ۞ حق جل و علا میفرماید که پس اگر شما از جهت قدم بر ان نهاده باید از راه اسلام و شریعت و احکام
از پس آن که حجتهای روشن بشما آمده است و شما این همه آیات و بینات مشاهده کرده اید بدانید
که خدای تعالی عزیز است و منیع است و قوی و غالب است از شما انتقام کشد کس شما را حمایت نتواند کرد و کس را بر وی فرمان
و بر فرمان او دست نیست و حکیم کار درست کردار اگر کند بر حسب مصلحت کند و چنان باید که کند هل ينظرون الا
ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي
الامر والى الله ترجع الامور
این آیت تهدید و وعید است کافرانی که ایشان نزد نزول آیات و ظهور بینات و حجج ایمان نمی آورند
نمی آورند میگوید که مر آنچه ممکن بود با ایشان کرده آمد از اسباب تکلیف از اقدار و تمکین و وعده و وعید و ارسال رسل و انزال
کتب با این همه ایشان ایمان نمی آورند ایشان هیچ منتظر نباشند و چشم نمیدارند الا آنکه فرمان خدای و عذاب خدای بایشان
آید در سایه ها از ابر سپید و فرشتگان بایشان آیند از بهر عذاب و کار بر ایشان تمام کرده شد و مرجع و بازگشت جمله کارها با خدا
بوده و گفته اند که معنی اینست که این کافران را هیچ بهانه دیگر نمانده است الا آنکه تمنای محال و انتظار محال میکنند و آن آنست که
خدای تعالی بر ایشان فرستد در سایه های ابر سپید و فرشتگان بر ایشان آیند و کار خود تمام کرده است یعنی کار شریعت و اسلام
ازان روشن تر ظاهر شده که احتیاج وضوحی و بیانی دارد و مرجع جمله کارها با خدای است بر هر چه کند جزا ایشان دهد
سل بني اسرائيل كم آتيناهم من آية بينة ومن يبدل نعمة الله من
بعد ما جاءته فان الله شديد العقاب ۞ حق تعالی چون شرایع را بیان کرد و گفت که مردمان
برسه فرقه اند مؤمن و کافر و منافق مؤمن را وعده
داد و کافران و منافقان را وعید کرد بعد ازان بیان کرد که ایمان نیاوردن کافران ازان نیست که در آیات و حجج تقصیریست بلکه از
نفس بد و عقل پلید ایشانست و آن تنها با تو کرده اند بلکه پیش از تو قومی دیگر همچنین کرده اند پس
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان مدینه تا چند دادیم ایشان را یعنی پدران ایشان را از آیتی و نشانی که دلیل صدق پیغمبر
ایشان بود چون اژدها گشتن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام از من و سلوی یا آیتی در توریة دلیل بر صحت نبوة
تو جماعتی بدان اقرار دادند و جماعتی انکار کردند و دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت خدای را که آن آیاتیست از توریة و دلالت
کننده بر نعت و صفت محمد عم بگردانند و تبدیل کنند بعد ازانکه بوی آمده باشد عقاب خدای صعب است بعقاب صعب خودش مبتلا کند
زين للذين كفروا الحيوة الدنيا ويسخرون من الذين آمنوا والذين اتقوا
فوقهم يوم القيمة والله يرزق من يشاء بغير حساب ۞ عبد الله عباس گفت این آیت در

ابوجهل

ابوجهل هشام آمد و مشرکان عرب که ایشان سخریه و افسوس میکردندی بر درویشان مسلمانان و تنعم کردندی بمالی و معیشتی
که ایشان را بودی و گفتندی که اگر محمد حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه این مشتی ضعفا و مساکین چون عبد الله
مسعود و عمار و صهیب و بلال گفت در حق منافقان آمد چون عبد الله ابی سلول و اصحابش که ایشان تنعم کردندی و با ضعیفان اصحاب
رسول سخریه کردندی و گفتندی که محمد با این جماعت غلبه خواهد کرد ما را عطا گفت در حق علما و رئیسای جهودان آمد که بر اصحاب
رسول سخریه میکردند از آنکه خدای تعالی خبر داده بود که من مالهای ایشان روزی شما گردانم بر سبیل غنیمت بی قتال علی اسهل الوجوه
و ایشان بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع بودندی حق تعالی بر ... گفت آراسته و مزین گردانیدند در چشم آنکسانی که
کافر شدند زندگانی دنیا را و متاع دنیا بآن عز و نیاز و مال دنیا استهزا و سخریه میکنند و افسوس میدارند ازان کسانی که مؤمن
و متقی اند و بعضی پرهیزکاران فردای قیامت زبر دست و بالای ایشان باشند و خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب و بی شمار
ابو القاسم طائی از پدرش از امام رضا علیه السلم از پدرش از رسول صلعم روایت کرد که او گفت هر که مؤمنی یا مؤمنه را خوار و حقیر
دارد و برای درویشی خدای تعالی روز قیامت او را رسوا و مشهور گرداند و هر که مؤمنی یا مؤمنه را بهتانی نهد یا چیزی گوید که در و نبود خدای
او را فردای قیامت بر پشته از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مؤمن نزدیک خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است
و هیچ چیز نیست که خدای تعالی آنرا دوست دارد از مؤمن تایب یا مؤمنه تایبه و مؤمن را در آسمان چنان شناسند که مرد اهل و فرزند
معاذ گفت قومی باشند آنان که اگر مؤمن در میان ایشان توانگر بود حسد برند و اگر درویش بود حقیر دارند و در خبر است
از ابو ذر غفاری که روزی رسول صلعم مرا گفت در مسجد نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیع تر مینماید گفت نگاه کردم مردی دیدم
دیدم حله نیکو پوشیده گفتم هذا یا رسول الله گفت اکنون در نگر تا ازین جمع که در چشم تو حقیر تر می آید من نگاه کردم مردی ضعیف
حال دیدم خلقانی پوشیده گفتم هذا یا رسول الله این حقیر تر می نماید رسول گفت والذی نفسی بیده بآن خدای که جان من
بامر اوست که این مرد حقیر که در چشم تو می آید نزدیک خدای بهتر است از جهانی ازین مرد با گزده ابن عباس گفت مراد باین
که والله يرزق من يشاء بغير حساب احوال بنی قریظه و بنی النضیر است و گفته اند که بغیر حساب آنست که روزی دهد
در دنیا آنرا که خواهد که طمع ما ازان نبود و در آخرت حسابی نخواهد بود گفته اند مراد باین اهل بهشت اند که خدای تعالی ایشان را
بی حساب روزی دهد یعنی بیش ازانکه در تقدیر و حساب آید كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين
مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس
فيما اختلفوا فيه میگوید که مردمان همه یک
ویک گروه بودند و یک ملت در میان ایشان خلاف نبود و خلاف در میان ظاهر گشت پس
خدای تعالی پیغمبران را فرستاد صد و بیست و چهار هزار چنانکه در اخبار است سیصد و سیزده مرسل بودند و بیست و هشت را از ایشان
نام در قرآن مذکور است و پنج اولو العزم اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی صلعم ایشان همه شریعت دهنده بودند

مومنان را بثواب و ترسانند از عاصیان را از عقاب و فرستاد و با ایشان کتاب را یعنی با هر یکی از ایشان
ابو ذر غفاری رضی الله گفت رسول را پرسیدم که خدای تعالی چند کتاب فرستاد فرمود که پنجاه صحیفه بر شیث و سی بر آدم و فرستاد
و بر ادریس ده صحیفه و بر نوح سی صحیفه و بر ابراهیم ده صحیفه و زبور بداود و توریة بموسی و انجیل بعیسی و قرآن بمن گفتم
یا رسول الله در صحیفه ابراهیم چه بود گفت امثال بود و توریة موسی همه عبرت بود چنانکه عَجِبًا لِمَنْ اَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ
يَفْرَحُ وَعَجِبًا لِمَنْ اَيْقَنَ بِالنَّارِ كَيْفَ يَضْحَكُ وَعَجِبًا لِمَنْ يَرَى الدُّنْيَا وَتَقَلُّبَهَا كَيْفَ اطْمَاَنَّ اِلَيْهَا
عجب از آنکه مرگ داند چگونه شاد شود و عجب از آنکه بیقین داند دوزخ را چگونه شاد و خندان بود و عجب از آنکه دنیا بیند و تقلب او
چگونه دل بر دنیا نهد و با او ساکن شود از بهر چه فرستاد حکم از آنها بیان کنند احکامی را که در آن خلاف میکنند یعنی کتاب بیان
کند یا صاحب کتاب عطا گفت مردمان از روزگار آدم تا روزگار نوح بیک ملت بودند قتاده گفت از عهد آدم تا نوح ده
قرن بودند همه بر یک شریعت اختلاف که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی نوح را بفرستاد و کلبی گفت مراد بناس اهل
سفینه نوح بودند آن هشتاد مرد که بر دین او ایمان آورده بودند پس از آن مختلف شدند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ
اِلَّا الَّذِينَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ
اٰمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ • میگوید که خلاف نکردند الا در آن کتاب الا کسانی که ایشان را کتاب دادند از جهودان و ترسایان
پس از آنکه حجت بر ایشان آمد یعنی احکام توریة و انجیل و ایشان را بگردانیدند و تحریف و تغیر و تبدیل کردند از ظلم و
حسدی که ایشان را بود در میان ایشان بود پس خدای تعالی راه نمود کسانی را که ایمان آوردند بدانچه در وی خلاف
کردند از حق یعنی در حقی که ایشان خلاف کردند ایشان را بدان راه نمود یا مؤمنان خویش در نماز خلاف کردند بعضی
روی بمشرق کردند و بعضی روی بمغرب و بعضی روی به بیت المقدس خدای تعالی مؤمنان را بکعبه هدایت کرد در روزه خلاف کردند
بعضی بشب روزه داشتندی و بعضی بروز روزه داشتندی در اوقات خلاف کردندی خدای تعالی مؤمنان را راه نمود
بماه رمضان و در بهترین ایام خلاف کردند جهودان شنبه گفتند ترسایان یکشنبه خدای تعالی مؤمنان را راه نمود بروز آدینه
در ابراهیم علیه السلم خلاف کردند جهودان گفتند جهود بود و ترسایان گفتند ترسا بود خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد که نه جهود و نه ترسا
مَا كَانَ اِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا و خدای تعالی هدایت کند براه راست آنرا که خواهد و خدای تعالی
جمله مکلفان را خوانده است و هدایت کرده هدایت خدای تعالی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و ارسال رسل
و این همه با همه مکلفان کرده است و آنکه همه مهتدی نشدند دلالت نکند بر آنکه هدایت نکرد عام است و بعضی مهتدی اند چنانکه آدم

و نهی عام است و مطیع و مهتدی اند که اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا
مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا
مَعَهُ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ • قتاده و سدی گفتند که در غزاة خندق آمد
این آیه که مردم مسلمانان را از خوف و مشقت
رسید چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و گفته اند که در جنگ احد آمد
که عبد الله ابی سلول اصحاب رسول را گفت که شما خویشتن را در تلف نهید و خود را علف شمشیر کرد و اید ایشان گفتند قاتل از ما
است و مقتول از شهیدان ایشان را گفت این چه تمنای باطل است اگر محمد رسول حق بودی حق تعالی دشمن بر وی ظفر ندادی و قتل
و اسر بر اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آیا شما پندارید که باسانی در بهشت روید و هنوز شما را نیامده است
مثل آنکسانی که بگذشتند پیش از شما یعنی بشما رسیده است آنچه به پیشینیان رسید از سختی و گرسنگی و درویشی و بیماری که
و بجنبانیدند ایشان را و بترسانیدند و ایشان مضطرب و پریشان گشتند تا کار بجایی رسید که رسول خدای و مؤمنان که
با وی بودند استبطای نصرت کردند گفتند آخر این نصرت خدای کی خواهد بود ما را تا خدای تعالی تسلی کرد ایشان را و گفت نصرة
خدای شما نزدیکست وهب منبه گفت از میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر مرده یافتند که سبب مرگ ایشان جز گرسنگی و بی
برگی نبود و گفت در کتاب بعضی حواریان خواندم که چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید شادمانه شو برای آنکه سبیل انبیا
و رسل است و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید بر خویشتن بگری که بر تو راهی خلاف آن کردند که با پیغمبران کردند در خبر می آید
که عیسی را وزیری داشت شیری او را بدرید عیسی گفت بار خدایا این مرد مرا وزیری و عونی بود بر بنی اسرائیل سگ را بر وی مسلط
کردی تا او را بخورد حق تعالی گفت آری برای آنکه خواستم که او را منزلتی باشد و او بعمل خویشتن را بآن منزلت نمی رسانید من او را ابتلا
کردم تا بدان منزلت رسید و این آیه دلالت میکند که بهشت دشواری توان رسید چه پیغمبر میگوید که حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ
وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ در خبرست که خدای تعالی چون بهشت را بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت بگرد و ببین جبرئیل در بهشت
بگردید و گفت بار خدایا بجلالت که کس نباشد تا درین جایگاه نیاید فَلَمَّا حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ چون مکاره و شداید و تکالیف
شاق در کار آورد و بار دیگر آن ساخت جبرئیل را چون دران نگاه کرد گفت بار خدایا ترسم که کس درانجا نیاید از آنکه تکلیف
این شاق تکنند آنگه دوزخ بیافرید و گفت ای جبرئیل برو و ببین رفت و بدید گفت بار خدایا کس نباشد که اختیار این کند چون
شهوات و مرادات کرد او بخاده گفت بار خدایا ترسم که کس نماند که درین جا نیاید يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ
قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ • بعضی مفسران گفتند که این آیه در حق [illegible]

عمرو بن الجموح آمد و او مرد پیر بود و مال بسیار داشت از رسول علیه السلام پرسید که چه چیز نفقه کنم خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد
از تو بپرسند که چه چیز نفقه کنند بگو ایشان را که هرچه نفقه کنید و خواهید از مال برای مادر و پدر خویش نفقه کنید و برای خویشان
و نزدیکان چون از ایشان فاضل آید بر یتیمان که کسی نباشد که تولی کار ایشان کند و بر مسکینان که ایشان چیزی ندارند یا کفاف
ایشان نبود و بر رهگذری غریب که راه او زده باشند و مال او برده و او را پایانی نبود و هرچه کنید شما از نیکویی خدای داننده
آنست آن را ضایع نکند و اندر جزای آن بدهد سوال اگرچه از نفقه است اما چون مراد مصرف آن بود که جواب از مصرف آن داد
عبدالله مسعود از پیغمبر علیه السلام روایت میکند که او گفت الیدُ العُلیا خیرٌ من الیدِ السُّفلی وابدأ بمن تعول امّک واباک واختک
واخاک وادناک فادناک گفت دست زبرین بهتر است از دست زیرین ابتدا بان کن که عیال تو باشد مادر و پدر و خواهر
و برادر پس از آن با کسی که نزدیکتر باشد بتو بخویشی و گفت صدقه تو بر خویش دو صدقه باشد و بر درویش یک صدقه زیرا که در آن هم
صدقه باشد و هم صله رحم و حق تعالی در این آیه کسی که نزدیکتر است ابتدا کرد از مادر و پدر اگر خویشاوندان و از اینجاست که پیغمبر علیه السلام گفت
لا صدقة وذو رحم محتاج کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا
وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
حق تعالی چون در آیه بیان کرد که
به بهشت نتوان رسید الا بسختی و دشواری و تحمل بار تکلیف و بذل مال در این آیه بیان کرد که بذل جان جهت میکوید که
نوشته شد و واجب کرده شد بر شما جهاد کردن و کارزار نمودن با دشمنان خدا و رسول و شما را قتال کردن دشوار و مکروه است
و طبع شما از آن متنفر و هرچه تکلیف بدو تعلق دارد در حال موافق و مشتهی طبع نبود از آنکه مصالح شرع موقوف اراده
و کراهت مکلفان نیست بیان این معنی میکند و میگوید که شاید و بسیار بود که شما کاره و منکر آن باشید و آن شما را بهتر بود
و بد شما در آن بود و خدای تعالی میداند که صلاح و خیر شما در چه چیز است و شما نمیدانید شما را باید که صلاح و بهبود شما در آنست
میفرماید امر او را سمیع و مطیع باشید جهاد کنید که در وی یکی از دو نیکویی است یا ظفر و غنیمت یا شهادت ابن عباس گفت روزی
ردیف رسول بودیم مرا گفت یا ابن عباس ارضَ عن الله بما قدّر وان کان خلاف هواک یا ابن عباس راضی باش از خدای
با آنچه بر تو رسد قضا کنند و اگرچه بخلاف هوای تو بود که این کتاب خدای است گفتم کجاست یا رسول الله که من قرآن خوانده ام
و تو میفرمایی و من نمیدانم گفت نمیدانی وعسى ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم محمد بن اللیث گفت مدتی در خانه
مانده بودم بی کار و بی عمل روزی کسی بمن آمد از آن متوکل و گفت امیرالمؤمنین ترا میخواند بترسیدم چنانکه روح از من برفت
برنشستم و چون مرده میشدم باندیشه تا چه خواهد کرد در راه مردی از پیش من آمد و این بیت بمن میخواند
کم مِنّةٍ خفیت بکلّ المکاره خار لک الله وانت کاره من این بفال گرفتم چون پیش متوکل شدم بفرمود تا منشور
مصر برای من بنوشتند و خلعت راست کردند و مرا بولایت واری آنجا فرستادند انس مالک گفت که رسول علیه السلام گفت ثلث

من اصل

مِنْ اَصْلِ الاِیمانِ الکَفُّ عمّن قالَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ اَنْ لا نُکَفِّرَهُ بِذَنْبٍ وَلا نُخْرِجَهُ مِنَ الاِسْلامِ
بِعَمَلٍ سه چیز اصل ایمانست باز ایستادن از گوینده لا اله الا الله او را بگناهی کافر نکند کافر نگوید و بعملی که کند از اسلام
بیرون نیارد والجهادُ ماضٍ مُنْذُ بَعَثَنِیَ اللهُ اِلی اَنْ یُقاتِلَ آخِرُ اُمَّتِی الدَّجّالَ لا یُبْطِلُهُ
جَوْرُ جائرٍ وَلا عَدْلُ عادلٍ و جهاد از آنگه که خدای مرا فرستاد تا آخر زمان که آخر امت من با دجال کارزار کنند آن را
روزگار جور یا عدل باطل نگرداند والایمان بالاقدار ایمان داشتن بقضا و قدر یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ
الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَکُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ
مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام پیش از غزو بدر عبدالله جحش را
با هشت مرد مهاجر چون عامر بن ربیعه و واقد بن عبدالله را بفرستاد و او را بر ایشان امیر کرد و نامه نوشته بدو داد
و گفت سر علی اسم الله برو بنام خدای و این نامه را سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بروی آنگاه سر نامه را باز کن و بر یاران
خوان و بدانچه در این نامه باشد کار کن و اگر از اصحاب کس نخواهد که بیاید او را اکراه مکن نامه را بستد چون دو منزل برفت
سر نامه باز کرد و برخواند در آنجا بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو با اصحاب بر برکه تا بطن نخله و آنجا فرود آی
و راه کاروان قریش نگهدار که آیند و خبری از آنان با ما ده چون نامه بخواند گفت سمعا و طاعة آنگه اصحاب خود را گفت که مرا
فرموده اند که شما را اکراه نکنم هر کرا آرزوی شهادت است گو بیا و هر که نخواهد گو بازگرد ایشان گفتند ما سمیع و مطیعیم
فرمان خدا و رسول را در بعضی منازل سعد ابو وقاص را و عتبه بن غزوان را اشتر گم شد دستوری خواستند که بطلب شتر روند
ایشان را دستوری داد و او با اصحابش برفت تا بطن نخله میان طایف و مکه آنجا فرود آمد بگاه کرد کاروان قریش
از طایف می آمد مویز و ادیم داشتند در میان کاروان عمرو بن الحضرمی و حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله المغیره و نوفل
بن عبدالله چون اصحاب رسول را بدیدند بترسیدند عبدالله بن جحش گفت این قوم از ما بترسیدند یکی را بنشانید و سر او بتراشید
که گمان برند که معتمرند ایمن شوند عکاشه را بنشاندند و سر بتراشیدند آنان که دیدند گفتند ایشان عمره آورده اند زایرانند باکی نیست
و آن آخر روز می بود از جمادی الآخر تمام پیش از جنگ بدر گروهی گفتند جمادی است و گروهی میگفتند رجب است با یکدیگر گفتند که
اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد ماه حرام قتال نشاید کرد اگر کاری خواهیم کرد امروز خواهیم کرد واقد بن عبدالله آغاز
کرد و تیری بر عمرو بن الحضرمی زد و او را بکشت اول کشته از مشرکان در اسلام او بود حکم و عثمان را اسیر کردند و اولین اسیر
در اسلام ایشان بودند نوفل بجست و ایشان کاروان را براندند و با مدینه آمدند قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام میکند
و مسلمانان برین تعییر میکردند جهودان از آن مردمان و نامهای ایشان تفأل کردند گفتند واقد الحرب الحضرمی

حرب الطرب این حدیث به رسول صلی الله علیه و آله رسید عبد الرحمن جحش را گفت ترا نفرمودم که در ماه حرام قتال کنی و گفت اسیران را
و اسیران را موقوف نگردانید و دست تصرف از ان غنایم کوتاه کرد اصحاب آن سریه ازان اندیشه کردند و بترسیدند و گفتند یا رسول الله
ما این حضرمی را که کشتیم از آنکه شب ماه رجب بود ندانستیم که او را در رجب کشتیم یا جمادی و مردم دران گفت و گوی بودند حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد و رسول صلی الله آن مال خمس خواست و خمس آن بیرون کرد و اول خمسی که در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد میان سریه و آن اول
غنیمتی که در اسلام بود آن بود و اهل مکه فدای آن اسیران فرستادند رسول صلی الله علیه و آله گفت توقف کنیم تا سعد و عتبه باز آیند که
ایشان از دنبال اشتر [illegible] بودند چون ایشان باز رسیدند رسول فدیه گرفت اسیران را با جایگاه فرستاد و حکم بن کیسان اسلام آورد و با رسول ص
در مدینه بماند روز بیر معونه شهید شد و عثمان بن عبدالله بگریخت و آنجا بماند تا بوقت مرگ کافر مرد سبب نزول این آیه آن بود که درین
میان ماه که در آیت رجب است او را ماه حرام برای آن خواندند که قتال و جنگ درین ماه حرام است و این ماه را منصل الاسنه خواندند که درین ماه سنانها از نیزه
جدا کردندی و رجب را شهر الله الاصم خواندند که ماههای حرام منفرد است از نقلش از رجب مضر خواندندی که ایشان بسیار حرمت داشتندی
نشانها [illegible] و عام [illegible] و [illegible] از برای آنکه در وقعه سلاح نشنوند رجب خواندند برای آنکه در جاهلیت ... خدای تعالی رجب بود
خود میرد و معنی آیه آنست که ای محمد از تو سوال میکنند و می پرسند از ماه حرام و قتال و جنگ کردن در ماه حرام جواب ده ایشان را و بگو
قتال کردن در ماه حرام بزرگتر است و از جمله گناهان کبیره است و باز گردانیدن از راه خدا و کفر بخدای بزرگ و باز گردانیدن از مسجد الحرام
مردم بیرون کردن و کفر آوردن و اهل مسجد حرام را که محمد است و صحابه او از مسجد الحرام بیرون کردن نزدیک خدای بزرگتر است
گناهی بزرگتر است و فتنه و کفر و شرک با خدای که اهل مکه مومنان را میکردند آن سخت تر است از قتل و کشتن نفس و مراد به این قتل
چون این آیه آمد عبدالله جحش نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چنین که فرا کشتار [illegible] کنند بدانچه میکردم شما نیز ایشان را تعبیر کنید
بکفر و منع رسول و اخراج او از مکه که خدای تعالی برای شما مشرکان را جواب داد وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ
عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
... آن گروه ... علما ما را در اذ ان ... حق تعالی و علما بیان کنند از عقیده و تمامی کافران
و میگوید که همیشه کافران که مشرکان مکه اند با شما کارزار کنند تا شما را از دین و ملتی که دارید بر گردانند اگر توانند یعنی اگر ایشان را میسر باشد
پس هر که از دین خود بر گردد کافر شود و بران کفر بمیرد آنکه کفر باشد و عملهای نیک چنین کفر باشند باطل باشد در دنیا بدانکه خدای تعالی
[illegible] و نفاق ایشان اطلاع کرده نا مدحیکه ایشان باشند [illegible] شود همچنانکه در حق ابلیس بود و در آخرت بدانکه اگر با اخلاص بودی
الایمان ایشان حقیقی بودی از نفع و ثواب ایشان چیزی باطل شد و عوض مستحق عقاب گشتند و آنجماعت اصحاب دوزخ و ملازمان دوزخ
در دوزخ مخلد و موبد باشند و مذهب شیخ آنست که مومن مرتد نشود که اگر مرتد شود لازم بود که جزای ایمان در بهشت بود و جزای کفر
در دوزخ و این مراد [illegible] شخص معقول نیست الا و نسبت با حباط گویند و احباط درست نیست هر کجا در قرآن لفظ احباط است مراد از ان [illegible]

و قوع بود در اول چون در اول صورة واقع دارد و در ثانی الحال آنرا ثمرتی نبود و باطل ماند پس اگر مرتد شود و با ایمانش
در نیت نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تقیه کند و تاویل ارتداد بر گردیدنست از ظاهر اسلام نه از ایمان
از آنکه دلیل ما تحت ازین إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
چون مشرکان طعن میزدند و میگفتند که مسلمانان هتک حرمت ماه حرام کردند پیغمبر ازان رنجور دل میبود تا که خدای تعالی آیه فرستاد و رسول ص آن غنیمت
را قسمت کرد عبدالله جحش و اصحاب او گفتند یا رسول الله ما را ازین غزا که کردیم و رنج که بردیم هیچ مزد خواهد بود
حق سبحانه و تعالی ازبهر ایشان این آیه فرستاد و گفت آنانکه ایمان آوردند و تصدیق کردند و از مکه هجرت کردند و در راه
خدا جهاد کردند ایشان امید رحمت خدای دارند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحم کند
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا
أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا جماعتی مفسران گفتند که سبب نزول این آیه بود که جماعتی صحابه رسول پیش آنحضرت آمدند
و گفتند یا رسول الله أَفْتِنَا فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ فَإِنَّهُمَا مُذْهِبَةٌ لِلْعَقْلِ مَسْلَبَةٌ لِلْمَالِ
ما را فتوی ده در باب خمر و قمار که این هر دو عقل برنده و مال ربانیده است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد
از تو میپرسند از خمر و قمار بگوی ایشان را جواب که درین هر دو گناه بزرگست و در و منافعت مردمانست او بزه
عظیم است و فساد بسیار بدو تعلق دارد بسبب فی خصومت و مشاتمت و فحش و دروغ گفتن است و عقل را زایل
میگرداند انچه لفظ خمر است منافع او آنست که آنانرا که خمر با طبع ایشان موافق بود تن آور و دهقانی شوند
و بدان تجارت و بیع و شری کنند یکی از جمله خلفا شاعری ازان خود را گفت که خمر را چه میگوئی گفت اولش تلخ و آخرش
خمار گفت چنین است و لکن بینهما حالة لا تساویها ملکک و دران میان حالتی است که ملک تو برابر آن نشود گفت
توبه کن تا فلان اقطاع بتو دهم گفت چون مست شوم ملک من از ملک تو بیشتر بود گفت چون هشیار شوی همان گدای باشی
گفت پس مستی شوم تا همان توانگری باشم این آیه منافع خمر ازینجهت بود و منافع قمار از مالی بود که بدان ببرند آنکه جهل و علایمان کرد و
و بال گشت این هر دو بیش از نفع ایشانست زیان او بیشتر از سود اوست فی الجمله حق سبحانه و تعالی باز نمود که درین هر دو
سود و زیانست و زیانش بیش از سود است و اگر هیچ زیان دیگر نباشد جز افساد عقل همان کفایت بود جماعتی از مفسران
روایت کرده اند که خدای تعالی در خمر چهار آیه فرستاد نخست این آیه فرود آمد وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا
و آنگه حلال بود چون معاذ جبل و جماعتی از اصحاب درین باب مراجعت کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ

جماعتی دست از او بداشتند و جماعتی بنداشتند برای منافعی که در وی بود روزی عبد الرحمن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام
بخوردند ایشان را خمر آورد تا بخوردند و هنوز آیه تحریم نیامده بود ایشان مست شدند و نماز شام شد یکی را در پیش نماز کردند الحمد خواند
و قل یا ایها الکافرون و بخواند که اعبد ما تعبدون و همچنین تا آخر بخواند بحرف لا که نفی است خدای تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی دیگر دست از خمر بداشتند و گفتند خیری نیست
در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در روا [illegible] باشد قومی دیگر با وقاتی که از نماز بود تعاطی میکردند تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر
خورد و چون مست شد او را کشتگان بدر یاد آمد بگریست و نوحه میکرد و ابیات انشا میکرد و این خبر به رسول علیه السلام رسید برخاست بیامد و چیزی
که در دست داشت خواست که بر سر او زند نعره برخاست و توبه کرد و پناه با خدای داد از خشم پیغمبر علیه السلام زهری از امام زین العابدین علیه السلام
از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که او گفت من شتری داشتم و شتری دیگر رسول علیه السلام مرا داده بود از غنیمت آن هر دو را باز داشتم
دیگر [illegible] و گرفتم تا برویم و پاره هیمه بیارم شتر را از نزدیک [illegible] بستم و برفتم تا رسن و آلت آن جمع کنم چون باز آمدم شتر را
کشته دیدم و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت آمد تا نزدیک بود که آب از چشم روان شود گفتم این که کرد گفتند عم حمزه
گفتم چرا گفتند مست بود با جماعتی زنگی چنانکه در میان ایشان بود [illegible] انشا کرد که در آنجا ذکر آن بود که این شتر را بکش و ما را
از آن کباب ده چون بشنید این شتر را بکشت امیر المؤمنین علیه السلام گفت بیامدم و با رسول علیه السلام شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود و برخاست
و نعلین در پای کرد و بیامد و من از پی او بدر سرای رسید که ایشان در آنجا بودند دستوری خواست و در سرای شد حمزه را گفت این چرا کردی
و او را ملامت کرد او نیز در رسول نگاه کرد و آنگاه چشم از او برگرفت و گفت نه شما و پدران شما بنده من بودید رسول علیه السلام امیر المؤمنین را
گفت ای علی عم تو مست شده است باز پس آمد و گفت [illegible] شتران بر بست بروز دیگر حمزه بیامد و در دست و پای رسول
افتاد و عذر خواست رسول گفت من برای تو استغفار کردم و از خدا درخواستم تا ترا عفو کرد و پس از آن عتبان بن مالک طعامی
بساخت و سر شتری بریان کرد و جماعتی را حاضر کرد و سعد بن ابی وقاص آنجا حاضر بود چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت
کردن آمدند سعد در اثنا قصیده خواند که در آنجا هجای انصاریان بود و فخر قوم او انصاری برخاست و آن استخوان
بر سر سعد زد و سر او بشکست او بشکایت پیش رسول علیه السلام آمد یکی از صحابه گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا بار خدایا در باب خمر
بیانی شافی کن خدای تعالی آیه فرستاد که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و خمر حرام
و این قول بیشتر مفسران است و قول بعضی مفسران و بعضی اصحاب سنت آنست که خمر همیشه حرام بوده است و این اخبار را قبول نکنند
حسن بصری گفت این آیه دلیل تحریم خمر میکند از آنجا که خدای تعالی گفت فیهما اثم کبیر و اثم بزه و گناه باشد و این حرام
مکلف بکبیره صفت کرده است گفت آیه لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری دلیل تحریم را و پس از آن بتاکید تحریمش آیه فرستاد
در سوره المائده انما الخمر والمیسر الی آخره هر چه مست کند اندک و بسیار حرام بود و چیزی که در خبر روایت میکنند تمرة طیبة
و ماء طهور آن چنان بود که پیغمبر علیه السلام در بعضی از منازل فرود آمد و در آنجا آب شور و ناخوش بوی بود و تا خرماهای چند در مطهره انداختند
و آن حضرت [illegible] برخاست و از آن آب وضو تمام کرد و گفتند یا رسول الله روا باشد فرمود آری تمرة طیبة و ماء طهور

گفت انکه

گفت آنکه خمر بود و از خرما و از مویز و از گندم و جو و از [illegible] خمر بود پس گفت کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام
هر شرابی که عاقبت او چون خمر بود یعنی مست کند آن حرام باشد مفضل بن الحارث روایت کند از ابو عبد الله علیه السلام که روزی
جماعتی از اهل شام نزدیک عبد الله عمر آمدند و او را گفتند که یا ابن عمر ما را خبر ده تا چه شنیده در باره شراب مسکر گفت از رسول
شنیده ام که گفت بحق آن خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد هر که یکبار شراب مسکر خورد خدای تعالی چهل شبانه روز نماز او نپذیرد و اگر
[illegible] باشد و هر کس که دو بار شراب مسکر خورد شصت شبانه روز نماز او نپذیرد و روا بود که او را از طینة الخبال بچشانند چهار بار شراب خورد
خدای تعالی [illegible] شبانه روز نماز او نپذیرد گفتند یا رسول الله طینة الخبال چه باشد گفت چون و ریم اهل دوزخ که از شکم ایشان بیرون آید
و آن در وادی باشد که از دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب [illegible] آنجا موج زند آنگه گفت بیرون آیم شما را ای اهل شام رسول گفت آن
خدای که مرا بحق بخلق فرستاد که شارب خمر فردای قیامت می آید سیاه روی [illegible] چشمهاش [illegible] افتاده و هر که [illegible]
[illegible] تشنه میرد و در گور تشنه باشد و روز قیامت تشنه برخیزد و هزار سال فریاد کند که العطش [illegible]
[illegible] چنانکه دندانهایش بریان کند و [illegible] تا همه گوز [illegible]
خورده باشد [illegible] که پخته شود و رسول خدای [illegible] لعنت کرد و آنرا که فشارد و آنرا که فرماید که فشارد
و شارب و حامل و آنرا که نزد یک او برند اگر توبه کند خدای قبول کند توبه او را و جمع [illegible] و [illegible] کلید همه شرها است
و میسر [illegible] جمع قمار ها عبد الله مسعود روایت کند که شطرنج حرامست و نرد [illegible] حرام است حتی بازی کودکان و گفت [illegible]
که امیر المؤمنین علی علیه السلام بقومی بگذشت که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و بایشان
خاک برگرفت و میان ایشان انداخت چنین گفته اند که خدای تعالی آن کار کنند قدری [illegible] باشند [illegible]
و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات [illegible]
فی الدنیا [illegible] لعلکم تتفکرون فی الدنیا
والآخرة سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مردمان را بر صدقه دادن حث میکرد و ایشان گفتند یا رسول الله ما را بیان
کن تا چه بدهیم و چند دهیم خدای تعالی آیه فرستاد که می پرسند از تو ای محمد علیه السلام که چه نفقه کنند بگو ایشان را که آنچه
افزون باشد از قوت شما و عیال شما نفقه کنید عبد الله عباس گفت عفو آن بود که باید داد در حال حاجت صدقه بود
تو انگری همچنین حاجت بیان میکند برای شما آیات تا بود که شما در باب نفقه مال در دنیا اندیشه کنید و آنچه حاصل باشد برای خدا
برای آخرت صدقه کنید و خیره باشد شما را تا اندیشه کنید در دنیا و آخرت و بدانید که دنیا سرای فنا و مال دنیا در معرض زوال
و آخرت سرای ثواب و بقاست تا چون اندیشه کرده باشید شما را داعی بود از صدقه دادن و نفقه کردن و حماد روایت کرد
بر خطام دنیا ابو جابر گفت مردی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و بشکل مرغ زرین در دست داشت گفت یا رسول الله این را در بعضی معادن
یافته ام و جز این ندارم میخواهم که از بهر خدا این را صدقه کنم رسول صلی الله علیه و آله روی از و بگردانید با جانب دیگر آمد و دیگر
بگفت رسول خشم از دست او بستد و بینداخت چنانکه اگر بر وی آمدی عضوی تباه کردی از وی گفت چون بگوی من همین دارم
صدقه را چه خواهی کرد و گفت یکی از شما می آید و جمله مال صدقه میکند آنگه بر خاک میرود و سوال میکند افضل الصدقة ما کان

عن ظهر غنى وليبدأ احدكم بمن يعول فاضلترين صدقه آن بود كه از بهر توانگری بود و يكی از شما بايد كه ابتدا كند بعيال خود

اگر اچه فاضل آيد صدقه كند ﴿ويسئلونك عن اليتامى قل اصلاح لهم خير وان تخالطوهم فاخوانكم والله يعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتكم ان الله عزيز حكيم﴾

عبد الله عباس گفت بروايت عطا كه سبب نزول اين آيه آن بود كه عرب جاهليت كار يتيم عظيم

داشتندی و مال خود را از مال او دور داشتندی و با او مواكله ونی لطف نكردندی واگر او را چهارپای بود كس بر ننشستی

و خادم او را كس كار نفرمودی چون اسلام آمد يتيمان از محمد صلعم پرسيدند خدای تعالی اين آيه فرستاد و گفت ای محمد ترا سوال ميكنند

از يتيمان و بی پدران بگو كه اصلاح كار و اصلاح مال ايشان بی طمعی و اجرتی و خيانتی و عوضی شما بهتر است و مزد شما درين بيشتر

است و اگر مصلحت دران بود كه با وی اختلاط كنيد بكنيد و مال خود را با مال ايشان بياميزيد كه ايشان برادران شما اند در دين مال

ايشان نزد شما حفظ داريد و صلاح كار ايشان جوييد چند اگر ازان برادران خود و صلاح خدای تعالی مفسد را از مصلح باز داند كه

كيست كه غرض اف داشت و تلف مال ايشان واگر خدای خواستی كار بر شما سخت گردانيدی و شما را حفت [illegible] در محالات

ايشان ابن عباس گفت كه حكم كردی باثم وحرج شما بتعرف در مال ايشان كه خدای تعالی عزيز است و غالب زير فرمان و بيارد او

بقهر چون تكليف شان كند و حكيم است الخ كند بر وفق حكمت كند ﴿ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن ولامة مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبتكم﴾

بهتر است از زن آزاد مشرك

را كرايی بود نه چاور و نه پنهان چون بمكه رسيد زنی بود مشرك نام او عناق در جاهليت دوستاو بود و شنيد كه او آمده بر

و نزديك او آمد و گفت يا مرثد بيا تا ساعتی بخلوت بنشينيم مرثد گفت ويحك يا عناق الاسلام قد حال بيننا وبين ذلك اسلام

آمد و منع كرد ازين چيز گفت پس مكن باز كه مرا زن كنی گفت بلی وليكن بيوانانكه از رسول صلعم دستوری خواهم او را فوغا

چون گفت كه دستور نخواهد داد تشنيع زد و مرثد كاز ابس آورد و نا او را بزدند و او از دست ايشان بجست و پنهان شد چون

فرصت يافت كار بكرد داشت در مكه بگذارد و با نزديك رسول آمد و گفت يا رسول الله زنی مشرك ميخواهد كه زن من باشد روا بود يا نه

خدای تعالی اين آيه فرستاد كه زنان مشرك را نكاح مكنيد و خواهيد و پرستاره مؤمنه بهتر بود از زن آزاد مشرك اگر چه او عجب آرد

شما را يعنی خوش آيد شما را از مال و جمال او دستدی گفت ﴿ولامة مؤمنة﴾ در حق پرستاره عبد الله رواحه آمد و كنيزك سياه

بود در خشم گرفت و او را زد و بيرون كرد اگر چه سيد و پشيمان شد پيامد و خبر رسول را خبر داد و رسول پرسيد كه چگونه كيست اين

كنيزك گفت شهادتين ميگويد و نماز ميگذارد و روزه ميدارد و رسول صلعم گفت هی مؤمنة عبد الله رواحه گفت با كدی كه ترا الحق

كه آزادش كنم و بزنی كنم او را چنين كرد جماعتی مردمان او را طعنه زدند كه پرستاری سياه را بزنی خواسته است آزادی مشرك را

بر وعرض كرد ايشان از بهر آن تا زنان مشرك را ايمان آرند نكاح ميكردند خدای تعالی اين آيه فرستاد و نكاح مشركان حرام كرد

﴿ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو اعجبكم﴾

و زنان مشركان مدهيد تا اگر ايمان آرند هر دو طرف نهی كرد هم خواستن و هم دادن بر جمله مناكحه با ايشان حرام است و بنده

مؤمن بهتر است از مرد مشرك و اگر شما را عجب آرد بمال و جمال انس مالك گفت مردی در پيش رسول بودم اعرابی از در در آمد گفت

يا رسول الله اليمنع سوادی و دمامة وجهی من دخول الجنة سياهی و زشتی من مرا ازان منع كند در بهشت شوم گفت نه

مادام كه از خدا ترسی و بر رسول و ايمان آری گفت بآن خدای كه ترا شرف نبوت داده است كه من پيش ازين بهشت ماه ايمان آورده

ام و اقرار داده كه خدا يكيست و تو رسول اوی گفت انت من القوم لك ما لهم وعليك ما عليهم تو از ايشانی آنچه ايشان

بود ترا بود و آنچه بر ايشان بود بر تو بود گفت برای چيست كه با هر كه از ايشان كه حاضر اند خطبه كردم كس مرا اجابت نكرد هيچ

چيز مانع نمی بينم مگر دمامة الوجه وسواد اللون واگر نه در ميان قوم خود حسبی دارم از بنی سليم و پدران من معروف اند ذلكن غلبنی

سواد اخوالی سواد خالان بر من غلبه كرده رسول صلعم گفت عمرو بن وهب حاضر است و او مردی بود از بنی ثقيف عظيم

بالنفرة وجمت گفتند نه يا رسول الله حاضر نيست او بای را گفت تو خانه او دانی گفت دانم گفت برو بخانه او و در بزن برفق

چون در سرای شوی سلام كن و بگوی كه رسول خدای ترا زن داده است و او دختری صاحب جمال و عفاف و عقل داشت

بيامد و در بزد بگشادند چون سواد و دمامة او بديدند كاره شدند و اظهار كراهت كردند او گفت رسول خدای دختر ترا بمن داده

او را بر كردند و رد كردندی ردی قبيح مرد برخواست و بيرون آمد دختر گفت ای پدر برو و اين حال بدان اگر پيغمبر صلعم مرا بدو

داده باشد راضيم بآنچه رسول خدای كرد بر اثر او بيرون آمد و او بنزديك رسول صلعم رفته بود و شكايت كرده مرد در پيش رسول

آمد آنحضرت گفت يا هذه تو بی كه رسول مرا رد نمودی و زجر كردی گفت يا رسول الله كردم و بد كردم و انا استغفر الله پنداشتم

اگر مرد غريب بود گمان بردم كه دروغ ميگويد اكنون يا رسول الله حكم ما و خانهای ما و مالهای ما و فرزندان من ترا است

و من پناه با خدای دهم از خشم خدای و رسول خدا رسول گفت جزای اعرابی كه من دختر او را بتو دادم و با خانه شو مرد

گفت يا رسول الله من مردی غريبم و فقير شرم دارم كه تهی دست بخانه زن روم رسول صلعم گفت بنزد كس از اصحاب من رو و بگو

ترا بايد از ايشان بستان يكی علی عليه السلم و عثمان رحمة الله و عبد الرحمن عوف بنزديك علی آمد دو درم بداد و همچنين از عثمان

و عبد الرحمن درم بستد و ببازار آمد تا جامه و چيزی كه او را بكار آيد بخرد منادی رسول را ديد كه ندا ميكرد كه يا خيل الله

اركبی و اكشری و بر نشيند و بشارت شما را مرد سر سوی آسمان كرد و گفت بار خدايا تو آسمانی و زمينی و ستنده [illegible]

بخلقان مرا رغبت چنين می باشد كه اين درمها بر سبيل تو در جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف كنم اگر برفت و اسبی

بخريد و تيغی و نيزه و سپری و دستاری بر گرفت و بدان ازار بر سر و سينه و شكم سخت ببست و روی بر بست و سلاح بپوشيد

بر اسب نشست و از وی جز چشمهاش چيزی پيدا نبود چون بيامد و در ميان مهاجر و انصار ايستاد هر يكی ميگفتند كه اين سوار كيست كس او را

نمی شناخت گفتند بگذاريد مهمان ما مردی باشد از عرب آمده تا معالم دين بياموزد اكنون ميخواهد كه با ما مساعدت كند چون رسول

بيامد گفت اين سوار كيست گفتند نميدانيم يا رسول الله ابشر بالجنة چون بكارزار شدند او حمله كرد و از پس و پيش تيغ و نيزه

كار ميفرمود در ميان بهمين ازو باز گرد چون رسول صلعم سواد بازوی او بديد گفت سعد است گفت آری تن و جان من فدای

تو با وکن شو جنگ که بخت نیک اگر کارزار بکرد و تیغ و نیزه ناگاه بشکنند پس رسول گفت یا رسول الله سعد را بشکستند
بشکنند رسول صلعم بابالین او آمد و سر او در کنار گرفت و گرد از روی او پاک میکرد و میگفت ما اطیب ریحک و احسن وجهک
و احبک الی الله چه نیکوست بوی تو چه خوش روی تو و چه دوست دارد خدای ترا و بگریست اگر بخندید و روی بگردانید و گفت ورد
الحوض و رب الکعبة بکنار حوض آمد ابو امامه گفت یا رسول الله حوض چیست گفت حوضیست که خدای تعالی مرا داده است عرض او بیان صنعا
تا بصره کنارهای او مکلل بدر و یاقوت بود و ستارها بر کناره او آب او سفیدتر از شیر و از انگبین شیرین تر هر که از آن شربتی
خورد هرگز تشنه نشود و صحابه گفتند یا رسول الله چرا بگریستی و بخندیدی پس روی بگردانیدی گفت گریه من برای مفارقت سعد بود
من از بشاشت و خوشی من بود بمنزلة او و کرامت او بر خدای و روی از آن بگردانیدم که حور العین را دیدم که جامها از ساق
برگرفته می شتافتند و بر یکدیگر می افتادند و مبادرت میکردند تا او را بربودند من از شرم ایشان روی بگردانیدم اگر
و صلاح او برگرفته بجنازه او زن او بر وی نداند گفت بگوید که این میراث شوهرست و خدای او را باز نو بداد بدل تو معلوم باشد
که بندگان چون طاعة خدای دارند در بهشت خواجگان باشند و زشت رویان چون در طاعة خدای باشند نیکو رویان باشند اولئک
یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه و یبین آیاته للناس
لعلهم یتذکرون ◦ حق عز و جل بیان میکند که ایشان یعنی مشرکان با دوزخ دعوت میکنند راه ایشان با عمل
شاید که ایشان کنند اهل دوزخ میخوانند و خدای تعالی شما را با بهشت و آمرزش خود دعوت میکند بامر و فرمان خویش
یعنی شما را بچیزی دعوت میکند که شما بدان مستوجب بهشت و مغفرت گردید و بیان میکند از برای شما و مردمان آیات خود را از
اوامر و نواهی و احکام حلال و حرام تا بود که ایشان اندیشه کنند و یاد کنند و متعظ شوند ویسئلونک عن المحیض
قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ◦ مفسران گفتند از حیض زنان
بگو که حیض پلیدیست پس دور باشید از زنان در حالت حیض در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض
اجتناب کلی کردندی ایشان را در خانه تنها نشاندندی با ایشان مواکله و مجالسه نکردندی بر عادت مجوس ابو الدحداح
ابن ثابت از رسول صلعم پرسید که چه میفرمایی ما را در حق زنان چون حایض شوند خدای تعالی این آیه را فرستاد که از تو ای محمد
سوال میکنند از حیض بگوی ای محمد که آن رنجی و پلیدی است از زنان دور باشید در حال حیض و مراد بآن نهی است از
مقاربت اگر کسی با زن خویش مقاربت کند برو کفارة لازم باشد و کفارت در اول حیض دیناری بود و در چهارم نیم دینار
نیم و اعتزال و در حسن معتزلیان را از آن معتزلی خوانند که قتاده و عمرو بن عبید هر دو شاگرد حسن بصری بود
و مذهب حسن بصری در مسئله آن بود که منافق پس از وفات حسن مناظره رفت واصل عطا را با عمرو بن عبید درین مسئله
واصل عطا ابطال این مذهب کرد و منزلة بین المنزلتین اظهار کرد و او اول کسی از معتزله که اظهار منزلة بین المنزلتین
کرد واصل عطا بود چون حجت بر عمرو بن عبید ثابت شد او گفت الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی
الباطل و از آن مذهب باز آمد پس ایشان را برای آنکه اعتزال کردند از مذهب حسن معتزلی خوانند و قتاده چون بازش

بث کردی گفتی ما قلت المعتزلة ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث
امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین ◦ میگوید که با زنان نزدیک
نکنید و گرد ایشان مگردید از
بهر مقاربت تا پاک شوند و چون پاک شوند و فرج بشویند بر قولی یا غسل کنند نیز و بگرد ایشان روید یعنی با ایشان مقاربت کنید
از آنجا که خدای شما را فرموده است ابن زید گفت من قبل طهرهن لا من قبل حیضتهن در ایام طهر نه در ایام حیض عبد الله عباس گفت
فی الفرج لا غیر مقاربت با ایشان در موضع مخصوص کنید محمد حنفیه گفت من الحلال دون الحرام بحلال مقاربت کنید نه بحرام که
خدای تعالی دوست دارد توبه کنندگان را از گناه و طهارت کنندگان را از احداث مجاهد گفت یحب التوابین و یحب
من الذنوب و یحب المتطهرین من اوبار النساء و آنان را که دوست خود را پاکیزه دارند از آنکه با زنان خلوت کنند بوجهی دیگر
و ظاهر آیه آن میفرماید که معنی آن بود که خدای دوست دارد توبه کاران را که توبه کنند از مقاربت کردن با زنان در حال حیض
و آنان را که ازین معنی دور باشند و خود را پاک دارند و حمل بر عموم اولیتر بود و روایت کرده اند که چون این آیه آمد صحابه رسول
چون زنان ایشان را عذر پیدا شدی ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کردند چون سرما و سرد شد ایشان هم
یافتند پیش رسول صلعم آمدند و گفتند ما را جامه زیاده نیست تا بزنان دهیم چون حایض شوند و چون ایشان را از خانه گرم
و جامه خواب بیرون کنیم سرما می یابند و اگر جامه بدیشان دهیم ما سرما می یابیم رسول صلعم گفت خدای شما را نفرموده که ایشان را
از خانه و جامه بیرون کنید میفرماید که با ایشان خلوت نکنید و نیز آنحضرت فرمود که هر که با زن حایض مقاربت کند و او را
و او از وی فرزندی آید که جذام داشته باشد گو ملامت مکن جز خویش را عایشه گفت که یک شب با رسول خدای خفته بودم حالتی پیدا شد از من
و کناره گرفتم آنحضرت فرمود چه بود ترا اگر حایض شدی گفتم آری گفت ازاری ببند و با جای خواب آی نساؤکم
حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم واتقوا الله و اعلموا
انکم ملاقوه و بشر المؤمنین ◦ سعید جبیر گوید که عبد الله عباس گفت عمر خطاب علیه الرحمه نزدیک رسول صلعم آمد
و گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت هلاک شدم و دیگری را
هلاک کردم گفت چه کردی گفت دوش رحل برگردانیدم رسول جواب نداد و جبرئیل صلعم آمد و این آیه آورد و جابر بن عبد الله
انصاری گفت که جهودان دعوی کردند که هر کس که با حلال خود خلوت کند در جماع و لیکن با خلاف فرزند آید احول رسول
را پرسیدند ازین حدیث گفت کذبت الیهود جهودان دروغ گفتند خدای تعالی تصدیق رسول را این آیه فرستاد و زنان شما کشت
زار شما اند و این از جمله کنایات لطیف است در قرآن زنان را کشت زار خواند مرد را بزارع تشبیه کرد و آب را بتخم و فرزند
را بزرع و همان معنی است که شاعر گفته است شعر اذا اکل الجراد حروث قوم ◦ فحرثی همه اکل الجراد ◦ بیایید بکشت زار
خود هر جای که خواهید و از آنجا که خواهید و هر وقت که خواهید و گفته اند که مراد آنست که زن صالح خواهید تا فرزند صالح
بود و گفته اند که مراد آنست که از آن فرزندی که بمانند از بهر خویش مقدم دارید تا شما را شفیع بود و پس برین قول مراد

بصبر کردن بر مرگ فرزندان پیغمبر ص گفت من قدم ثلثا من الولد لن تمسه النار الا تحلة القسم گفت هر که فرزند
پیش افکند در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل قسم لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفته اند که عبارت از [illegible]
در نار مجاهد گفت نزد خلوت خدای را یاد کنید رسول ص گفت هر که او در وقت خلوت با حلال خود گوید بسم الله اللهم
جنبنی الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی باشد شیطان او را مضرت نکند و از خدای بترسید و گرد معاصی مگردید و بدانید
که شما با وی بینید یعنی ثواب و عقاب او رسنده اید بر جانب جنت یا مستحق آن باشید از ثواب و عقاب با آن رسید و بشارت ده ای محمد مؤمنان را که از
معاصی اجتناب کنند به بهشت و ایم رسند ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا
وتصلحوا بین الناس والله سمیع علیم
گفت این آیه در حق عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با داماد خود
بشیر بن نعمان هیچ بر و احسان نکند برای خشمی که در میان ایشان افتاده بود و هرگاه او را گفتندی در حق او چیزی کن
و میان او و خصوم او اصلاحی پدید آور گفتی که من سوگند خورده ام بخدای که این نکنم و مرا روا نباشد خلاف سوگند کردن خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت خدای را در معرض سوگندهای خود میارید یعنی سوگند بخدای را علت و مانعی و بهانه مگردانید که بدین بهانه نکوئی
نکنید و تقوی و اصلاح مردمان نگاه دارید و گفته اند که عرضه حجت است یعنی خدای را حجت مکنید از سوگندهای خویش تا بدان حجت و علت
امتناع کنید و گویید که ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگند خورده باشید و خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید و خلاف سوگند کنید
الحاح چنین بود انس مالک گفت در بعضی غزوات ابوموسی اشعری بیامد و رسول را گفت مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان رسول
دل مشغول بود و الحاح و ابرام میکرد آنحضرت سوگند خورد که بر ننشانم او برفت چون وقت [illegible] آمد و هر کسی ساز راه میکرد
رسول ص ابوموسی را گفت تو چرا ساز راه نمیکنی گفت یا رسول الله مرکوب ندارم و تو سوگند خوردی که مرا بر ننشانی گفت اکنون
میخورم که بر نشانم او را چهارپا داد و قولی دیگر آنست که خدای را [illegible] نکنید که بر نیک بود هم طاعات به سوگند خورید و معنی
نهی است از سوگند خوردن در کارها ان تبروا ای لان تبروا در هر چیزی بخدای سوگند میخورید تا شما را راست گوی و متقی و مصلح
خواهند و گفته اند ان تبروا ای تبروا [illegible] نیکوئی و اصلاح و تقوی شما را بهتر است نیکوتر و خدای شنونده سوگندهای
شما است و داناست به نیتهای شما لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم
بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم
[illegible] میگوید که خدای شما را مواخذه نکند و بگیرد شما را بسوگندی که خورید بیهوده
یعنی بی عقد نیتی و ضمیری ولیکن گرفتاری و مواخذه شما با آن سوگند است که دلهای شما آن را کسب کند یعنی آن سوگندی که شما از روی
بی قصدی آن را باز خواست نکند و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است که از آن بازپوشد و بر حلم خویش عقوبت ننماید
و باز خواست نکند عبد الله عباس و جماعتی از علما گفته اند که یمین لغو آنست که بر زبان رود بر سبیل عادت از قول لا والله و بلی
والله ایشان وصل کلام بود و در دل عقد سوگند ندارد این را کفارتی و اثمی نبود و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده اند که یمین اللغو در سوگند در غضب بود و برین اثمی و کفارتی نبود و دلیلش قول النبی لا یمین فی غضب حسن بصری گفت

که رسول ص بقومی بگذشت که تیر می انداختند یکی تیر بینداخت و گفت والله اصبت والله اخطأت من بصواب انداختم
و تو خطا کردی یکی گفت یا رسول الله این مرد حانث باشد گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوگند تیراندازان
لغو باشد و در او کفارت نبود و هر کس که سوگند خورد بر چیزی که کردن آن بهتر از وی باشد [illegible] باشد که بکند آن کار و بکند
بر وی کفارت نبود و نزدیک ما و جمله فقها [illegible] کفارت بر او لازم نبود للذین یؤلون من نسائهم تربص
اربعة اشهر فان فاؤ فان الله غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله
پس اگر باز آیند در چهار ماه [illegible]
سمیع علیم سعید بن المسیب گفت از اضرار اهل جاهلیت آن بود [illegible] طلاق را [illegible]
[illegible] چون مردی زنی داشتی و او را آن زن خوش نبودی و نخواستی که شوهر کند سوگند خوردی
که با وی مقاربت نکند و او را بگذاشتی نه بیوه بودی و نه شوهر دار همچنین میکردند در جاهلیت و اسلام و این اضرار
بود که در زمان کردند چون این آیه فرستاد و آن را ابطال کرد و گفت مر آن کسانی را که سوگند میخورند و [illegible] از زنان خود دور میشوند
ایشان را چشم داشتن چهار ماه یعنی چهار ماه ایشان را مهلت باشد اگر باز گردند و با سر زنان خود روند خدای تعالی آمرزنده
گناه این رنج را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند و اگر با سر ایشان نروند و عزم طلاق دادن ایشان کنند گو طلاق دهید که حق [illegible]
و داناست اقوال ایشان می شنود و ضمایر ایشان میداند از شرایط ایلا آنست که سوگند خورد بخدای که با زن مقاربت نکند
بر وجه اضرار که اگر برای اصلاحی کند مثل آنکه زن کودک را شیر دهد یا حمل پیدا کند و آن کودک را [illegible] ایلا نباشد [illegible]
بر وجه اضرار سوگند خورد زن مخیر بود میان صبر برین یا بحاکم برد تا حاکم او را چهار ماه مهلت دهد یا طلاق دهد یا کفارت دهد [illegible]
شود و اگر امتناع نماید حاکم او را حبس کند تا ازین دو کار یکی بکند و اگر طلاق دهد در اندرون عدت باز رجوع کند تواند [illegible] حسن
بصری و جمعی گفته اند اگر رجوع کند بر وی کفارت نباشد لقوله فان فاؤ فان الله غفور رحیم [illegible]
حمل میکنند و دیگران بر سقوط عقاب والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن
ان یکتمن ما خلق الله [illegible]
فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر [illegible]
[illegible] طلاق دادی و زن حامله بودی طلاق رجعی بودی و مرد مالک رجعت بودی [illegible]
الطلاق مرتان فامساک بمعروف [illegible] وقوله فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا
مردی زن را طلاق داد نام او اسمعیل بن عبد الله الغفاری زن را [illegible] نام [illegible]
[illegible] آبستن [illegible] رجعت کرد و زن را با خانه برد زن آنجا بزاد [illegible] فرزند [illegible]
بگذاشته و طلاق داده [illegible]
[illegible]

یعنی فقیه اسلام و ایمان است که از ترس مراجعت حمل را باز بپوشند اگر ایشان زن ایمان بود و ثلثة قروء گفت اقرا گفته
از برای مطلقات که جمع است و هر یکی را سه قروء باشد پس از جمع قلّه بود و از بهر جمع کثرة قروء گفت که قروء
نزدیک ابوموسی و مجاهد و ابن حبان حیض است و این مذهب ابوحنیفه است حجة ایشان قول پیغمبر است که مستحاضه را
پرسید که نماز کنم گفت دعی الصلوة ایام اقرائک یعنی ایام حیضک که برین قول عده تمام نشود تا حیض سیم تمام نشود
و جماعتی دیگر گفتند قروء طهر باشد این قول زید ثابت و عبدالله عمر و عایشه است و مذهب ما و مذهب مالک و شافعی است
و دلیل ایشان یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ای قبل عدتهن برین قول چون حیض
سیم بیند حلال بود بر مردان که عقد بر وی بندند عبدالله عباس گفت ولا یحل لهن ان یکتمن معنی آن بود که حلال نبود
زنان را که آنچه خدای آفریده بود در رحم ایشان از حمل و حیض پنهان دارند تا حق مرد ضایع کنند از رجعت یا فرزند اگر حیض
سیم رانده باشد در رجعت فرزند و اگر حمل پنهان کند نسبت پدر از فرزند بریده بود وبعولتهن
احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن
بالمعروف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم ● و شوهران ایشان
ایشان یعنی شوهران ایشان اولیتر اند که در ایام عده با ایشان رجوع کنند اگر عده گذشته باشد اولویة ساقط کرده و
را بر وی هیچ سبیلی نباشد اگر صلاح خواهند و افراط طلب نکنند ایشان برجعت سزاوارتر اند باشند از آنکه ایشان را عادت
بودی که چون زنان را خواستندی رنج نمایند طلاق دادندی و ایشان را بگذاشتندی تا انقضای عده نزدیک رسیدی اگر رجعت
کردندی باز دیگر باره طلاق پس دیگر رجعت کردندی و غرض ایشان افرا بودی حق تعالی گفت اگر اصلاح خواهند نه افراط
اولیتر باشند و زنان را نیز بر مردان حقی بود چنانکه مردان را بر زنان بر نیکویی معروف درجه است که زن معاذ جبل رسول
را گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست گفت آنکه بروی ایشان نزنند و او را شکر خواهند و از آنچه خورند او را
ایشان را هم بدهند و آنچه پوشند ایشان را نیز بپوشانند و از ایشان هجران ننمایند میمونه زن پیغمبر گفت که پیغمبر م گفت
خیر الرجال من امتی خیرهم لنسائهم وخیر النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین از مردان امت من
آنانند که بهتر باشند بهر زنان خود و بهترین زنان امت من بهترین ایشان مر مردان ایشان را چون بار بردارند هر زنی
از ایشان در شبانروزی مزد هزار شهید باشد که ایشان را در راه خدا کشته باشند صابر و محتسب و هر یکی را از ایشان تفضیل نهند
بر حور العین بمقدار تفضیل من بر کمترین کس از امت من و بهترین زنان امت من باشند آنانکه رضای شوهران نگاه دارند
در هر چه خواهند که معصیت خدای نباشد و بهترین مردان امت من آنان باشند که با اهل خود برفق و لطف زندگانی کنند چنانکه
مادر با فرزند لطف کند هر مردی را از ایشان در شبانروزی مزد صد شهید بنویسند که ایشان را در راه خدای کشته باشند

صابر و

صابر و محتسب عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب گفت یا رسول الله چونست مرد را صد مزد شهید بنویسند و زنان را مزد هزار شهید
فرمود که ندانی که مزد زنان بیشتر باشد و ثواب ایشان نزدیک خدای تمامتر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد رفیع کند برضای زن
او را اندانستی که بعد از شرک هیچ گناهی نیست که وزر و وبال آن نزد خدای تعالی بیشتر بود از عصیان زن در شوهر از خدای بترسید
در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای تعالی شما را از آن پرسد هر که با ایشان احسان کند رحمت و رضوان را مهم که با ایشان بدی
کند مستوجب خشم خدای گردد و حق مرد بر زن چون حق منست بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده
و هر که حق خدای ضایع کند باز گردد بخشم خدای و ماوای او دوزخ بود و آن بد جایست وللرجال علیهن درجة و مردان را بر زنان
درجه و منزلت است بتفضیل مهر و نفقه و کسوه و درستاری ایشانست و طلاق بدست ایشان مفوض است و بعقل و ایمان و میراث بیش
از ایشانند هر آینه درجات ایشان بیش اند و جمعی زنان باخبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که جابر عبدالله انصاری گفت
نزدیک رسول م حاضر بودم زنی بیامد و بالای سر رسول بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم نزدیک تو
و هیچ زن نباشد که این پیغام شنود که ترا میگویم و الا که راضی باشد یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست
و آدم پدر مردان و زنان است و حوا مادر مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون از خانه
بیرون آیند بجهاد ایشان را بکشند در راه خدای ایشان زنده باشند و روزی یابند و ما از این جز جهاد و درجه شهادة محرومیم
و در خانه محبوس مانده ایم خدمت ایشان میکنیم ما را هیچ مزد باشد بدین رسول م گفت سلام من بدیشان رسان و بگو که طاعت
شوهران و شناختن زنان را برابر جهاد و شهادتست و لیکن کم زنی باشد که طاقت بجای آرد از رسول م پرسیدند که بر زنان
جهاد چه باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود جهاد کنند و صبر کنند برای حقی که ایشان را بود و اگر صبر کنند مجاهد باشند
و مرابط و ایشان را دو مزد بود و خدای تعالی عزیز است حکم کند و کس بر وی حکم نکند و حکیم جز بر وجه حکمت نباشد الطلاق
مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان ولا یحل لکم ان تاخذوا مما
اتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما
حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعتدوها
ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون ● هشام روایت کند از عروه
از عایشه که زنی نزدیک او آمد
و گفت شوهری دارم مرا چند بار طلاق داد هر گه که وقت آن باشد که عده بسر آید دیگر باره مراجعت میکند و غرض او افراط است
عایشه این حدیث با رسول م بگفت این آیه آمد که طلاق دو بار است جمعی مفسران گفته اند که این باراست دو در این آیه و علی دیگر

فان طلقها فلا تحل له در خبر است که رسول صلعم این آیه بر خواند گفت یا رسول الله فاین الثالثة گفت فامساک بمعروف او تسریح
باحسان مفسران این آیه را تخصیص داده‌اند گفته آن طلاق که مرد را در وی رجعت باشد دوبار است اما طلاق سیم آن بود که در وی رجعت
نتوان کرد ازانکه در حال باین شود عبدالله عباس گفت که درین آیه عدد طلاق ثلث را بیان کرد و گفت چون خواهد که طلاق دهد زن را
باید که زن پاک باشد پاکی که در وی مقاربت نبود و انگه بگذارد تا از عده بیرون آید انگه طلاق دیگر دهد بعد ازانکه دیگر انگه است بطلاق سیم بار
چون تمام شود دیگر ویرا نتواند خواست چون دوبار طلاق داده بود پس ازان خواسته اگر خواهد نگاه دارد بنیکوی یعنی بر وجهی
مشروع یا بگذارد او را بوجهی نیکو ولا یحل لکم و حلال نباشد شما را که چیزی را که بدیشان داده‌اید باز گیرید در وقت طلاق
دادن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج مکان زوج الایه مگر وقتی که ترسند یعنی زن و شوهر که حدهای خدا را یعنی
خدا آنرا فریضه کرده است بر زن و شوهر آنرا مراعات نکنند و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید شما که اقامت حدود خدا نکنید بر شما
هیچ بزه نبود و آنچه فدا گیرد از زن آنچیز را که او بعوض خود را جان باز خرد یعنی از طلاق خلع بود روا بود که آن زن مالی بستاند و او را
خلع کنند و این آیه در حق جمیله بنت ابی آمد و در حق شوهرش ثابت بن قیس که او زن را بغایت دوست داشتی و زن او را دشمن
میداشت و هیچ با او نمیساخت یکبار برخواست و شکایت پیش پدر آمد پدر هیچ التفات نکرد دوم بار آمد پدرش گفت برو بخانه شوهر
چون بدید که پدر سخن او نمیشنود برخواست و پیش حضرت رسول آمد و شکایت باز کرد رسول کس فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت
این زن شکایت چه میکند گفت یا رسول الله شکایت او ندانم چه است که بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من بهیچ چیز از و دوستتر
ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید و با تو چیزی نگویم که خود الخلاف آن اینجا آید و ترا معلوم شود مرا بخالی بیشتر او را
شی و دوست یار دمن او را انجگاه هم اگر مرا از وی بازی ترسم که از من کاری آید که من هلاک شوم بدان رسول صلعم او را گفت چه گوی
یا رسول الله من حدیقه خرماستانی برو داده‌ام بگو تا من دهد گفت بلی یا رسول الله و زیاده و آنحضرت فرمود که حدیقه با و باز ده
تا ترا طلاق دهد حدیقه باو داد و مرد او را طلاق داد و اول خلعی که در اسلام کردند این بود خلع نسبتی باشد که از جهت زن بود
خاصه و نشوز از جهت مرد بود و مبارات از جهت هر دو بود و طلاق عقب این همه باین فلا جناح علیهما بر ایشان هیچ بزه نبود
بر مرد در گرفتن و بر زن در دادن برای آنکه بطیب نفس بدهد و مرد طلاق بعوض فدیه دهد فقد قال الکعبی مراد در آیه شوهر است
ولیکن حق تعالی ذکر هر دو کرده است همچنانکه در قصه موسی ع گفت نسیا حوتهما و نسیان از رفیق موسی بود نه از موسی تلک
حدود الله این حد خدا است از آن تعدی مکنید یعنی او امر و نواهی و احکام اوست آن را تجاوز مکنید و آنانکه تعدی کنند از احکام
و اوامر و اوست اولئک ستمکاران و ظالمان باشند

فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا اِنْ ظَنَّا اَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

پس اگر طلاقش دهد و طلاق سیم بشد حلال نباشد آن زن او را تا که شوهری کند غیر او پس اگر این شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از دخول بر زن
و مرد اولین هیچ بزه نباشد اگر با سر زنا شوهری شوند و مراجعت کنند یعنی روا بود که شوهر اول او را بخواهد اگر گمان برند و یقین
دانند که حدهای خدای را اقامت و رعایت خواهند کرد و این را که بیان کرد و در آیه گفت از جمله حدود خدایست بیان میکند
آنرا از بهر قومی که بدانند و آن شوهر دوم که بعد سه طلاق کند باید که بالغ بود و نکاح دوام بود و باید که دخول کند که اگر نابالغ
بود یا نکاح منقطع بود یا دخول نکند روا نباشد که با شوهر اول شود مفسران گفته اند آیه در شان تمیمه یا عایشه بنت عبدالرحمن
و او زن رفاعه بن وهب القرظی بود طلاقش بداد و بعد از آن او زن عبدالرحمن بن زبیر بود او نیز طلاقش داد و نیز دیگر رسول
آمد و گفت یا رسول الله نیز دیگر رفاعه بودم مرا سه طلاق داد از پس او زن عبدالرحمن بن زبیر بودم و انما معه مثل هدبة الثوب
و آلت او چون ریشه جامه بود و با من خلوت نتوانست کرد روا بود که زن رفاعه باشم گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق
عسیلتک ابوبکر حاضر بود در حجره عایشه و خالد بن الولید حاضر بود بر در حجره آواز داد که یا ابابکر نمی بینی این زن که را اینچنین
تصریح میکند در پیش رسول مدتی بر آمد این زن بار دیگر نزدیک رسول صلعم آمد و گفت عبدالرحمن بن زبیر شوهرم دوم بود با من خلوت کرد
شاید که با پیش شوهر اول شوم بنکاح گمان برد که رسول را فراموش شده باشد رسول صلعم گفت که اول راست گفتی و این دروغ
میگویی برفت در خلافت ابوبکر علیه الرحمه نیز داد او آمد و از وی پرسید گفت نه که من حاضر بودم روز اول که از رسول صلعم پرسیدی
و گفتی الا و مثل هدبة الثوب نیز در عهد عمر بنشاند وی پرسید عمر علیه الرحمه گفت نه تو پیش عمر رفتی او و ابوبکر ترا جواب دادند اکنون
پیش من آمدی اگر دیگر این حدیث گوئی بر تو حکم رجم کنند خدای تعالی در باب تو آیه بر رسول صلعم فرستاد که فلا تحل له الایه و مراد
نکاح در آیه جماع است لقوله علیه السلام حتی تذوقی عسیلته و نافع گفت مردی نزدیک عبدالله عمر آمد و گفت مردی زنی را سه طلاق بداد
برادرش او را بزنی بخواست تا او چون او را طلاق دهد آن زن برادر باشد عبدالله عمر گفت نشاید الا بنکاح و جماع و ما در عهد
رسول این را سفاح خوانده ایم که رسول صلعم گفت لعن الله المحلل والمحلل له یعنی شوهر دوم و اول عقبه بن عامر گفت الا ادلکم
علی التیس المستعار شما را راه نمایم بر بز نر عاریه گرفته گفتند بلی یا رسول الله گفت آن زن باشد که او را تحلیل کند بر دیگری

وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا اٰيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خطاب با اصحاب رسول است و مراد جمله امت است میگوید که چون طلاق دهید شما زنان را و نزدیک آید که اجل عدت ایشان بر آید نگاه دارید ایشان را به نیکویی بر وجه شرع یعنی مراجعت کنید با ایشان یا ایشان را بگذارید به نیکویی بر وجه مشروع یعنی بگذارید که از عده بیرون آیند و مالک نفس خود گردند محمد بن کعب گفت مراد بمعروف اشهاد است تا متهم نشوند بزنا و بنزدیک ما اشهاد مستحب است و نگاه ندارید ایشان را بر وجه اضرار تا از حد در گذرید و بیدادی کنید و هر که این کند ظلم کرده باشد بر نفس خود و بر غیر نهی است از اضرار که چون بنزدیک انقضای عده میرسید باز رجعت میکردند و باز وا داشتند تا شوهری دیگر نخواهند کرد و همچنین معذب میبودند نه با شوهر و نه بی شوهر پیغمبر گفت ملعون ملعون من ضار مسلما او ماکره ملعون است اگر مسلمانی را مضرت کند یا با او مکر ورزد و فرا مگیرید آیات خدا را امساک بمعروف یا تسریح باحسان نه بهرزه و سخریه و بازی ابو الدرداء گفت در جاهلیت مردی زن را طلاق دادی و گفتی که گفتم للعب اگر رجوع کردی و گفتی بازی میکردم خدای تعالی ازین نهی کرد که چنین میکنند ایشان را معذب مکردانید و یاد کنید نعمتی که خدای با شما کرده است و از آن جمله چیزهای شریعت که مصالح شما بدان متعلق است و آنچه فرو فرستاده است از کتاب یعنی قرآن و مواعظ قرآن یعنی بیان حلال و حرام و حدود و احکام شما را بآن وعظ میکند و پند میدهد و از خدا بترسید و بدانید که خدای بهمه چیز عالم و داناست

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

مفسران گفتند که این آیه در شان جمیل بنت یسار آمد خواهر معقل بن یسار و او زن ابو البداح بود او را طلاق داد و بگذاشت تا عده او بسر آمد آنگه پشیمان شد و خطبه کرد برادرش معقل را خشم آمد گفت که من کریمه خود را بتو دادم تا او را بی جرمی و جنایتی طلاق دادی و بگذاشتی تا عده بسر آمد اکنون باز آمدی و خطبه میکنی والله که هرگز بتو ندهم او را و ابو البداح مردی نیکو بود خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول علیه السلام او را بخواند و آیه بر وی خواند او گفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت سوگند دادم و خواهر را باو داد میگوید که چون زنان را طلاق دهید و ایشان باجل خود و عده ایشان تمام شود ایشان را از آن باز مدارید که زن شوهران خود باشند یعنی بزن شوهر که گذاشته باشند بعقدی تجدید چون میان ایشان تراضی باشد بنیکویی رضا دهند این اوامر و نواهی قرآن و شرایع اسلام و عظات متعظ شوند و پند گیرند و پند دهند از شما کسی را که بخدای ایمان دارد و بروز باز پسین این شما را پاکیزه تر عمل شما را و پاکیزه کرداننده تر است دل شما را از بهر آنکه تواند بود که ایشان را دل بر یکدیگر بود چون از مناکحه منعشان کنید ممکن بود که موری بود بدانی و تهمتی و خدای تعالی داند آنچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی و شما ندانید

وَالْوَالِدَاتُ

يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ

مفسران گفتند مراد آن زنانند که ایشان را طلاق داده باشند و از شوهران خود فرزند شیرخواره داشته باشند چون خواهند که فرزند خود را شیر دهند ایشان اولیتر باشند که حق جل و علا میگوید که مادران شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام کسی را که خواهد که شیر تمام دهد و بر پدر روزی زن بود و نفقه و کسوه ایشان بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه بی اسراف و تقتیر و گفته اند که لفظش خبر است و مراد امر است ای لیرضعن اولادهن عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که او گفت این مدت حد مولودی است که مادر او بار نهد بشش ماه اعتبار القوله وحمله وفصاله ثلثون شهرا تا چون شش ماه مدت حمل بود و بیست و چهار ماه مدت رضاع جمله سی ماه بود در عهد عمر خطاب رضی الله زنی را پیش او بردند که بشش ماه بار نهاده بود عمر فرمود تا او را رجم کنند امیر المومنین علی گفت ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر با تو بکتاب خدای خصومت کند بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت بقوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا مدت رضاع که برود مدت حمل شش ماه بود عمر فرمود تا آن زن را رها کردند مدت رضاع سه ماه و دو سال است اگر نقصان کنند بیش از سه ماه نباید نقصان کرد الا بر کودک جور بود و اگر زیاده کنند بیشتر از دو ماه نباید کرد و هر رضاع که درین مدت بود تحریم آرد و پس از دو سال رضاع را اثر نبود در تحریم چنانکه در خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر یسار و طاقت پدر بود و از آنکه خدای تعالی تکلیف نکند هیچ تنی را الا آنچه وسع و طاقت او بود و وسع درون طاقت بود و هیچ شک نیست که خدای تعالی تکلیف دون طاقت کرده است از آنکه هرچه خدای تعالی بدان تکلیف کرده مکلف بیش از آن میتواند کرد و ضرر نباید رسانید و فرزند مکنند مادر بفرزندی باکه فرزند از و باز گیرند و او راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند بدانکه بدیگران دهند از اجرت و نیز ضرر رسانند بفرزند باکه مادران فرزند در پیش پدر افکنند که فرزند تو است دایه طلب کن تا وی را شیر دهد و گفته اند که مضاره نکنند مادر برضاع فرزند یعنی چیزی نکنند بیش از اجرت او را برای آنکه بر مادر واجب نیست شیر دادن و بر پدر روا نیست و نه نیز پدر را اجبار کنند که بیش از اجرت مثل بمادر دهد و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که مضاره نکنند مادر بمنع شوهر از مواقعت با او بخوف حمل و نه پدر با متناع کردن از جماع بشفقت و دیا زه فرزند و بر وارث بود مثل این که بر پدر بود از نفقه و کسوه بعضی گفته اند که مراد بوارث کودک است که وارث پدر بود یعنی مزد رضاع او بر مال او بود که از پدر میراث یافته باشد بعضی دیگر گفتند که از این دو کار یعنی مادر و پدر هر کدام باشند نفقه او بر وی بود و این قول اکثر علما است

رضاع

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا

اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر ۰ پس اگر مادر و پدر خواهند که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر بر ایشان

هیچ بزه نباشد و اگر از سر مضاره باشد روا نبود و اگر خواهید برای خود دایه گیرید تا ایشان را شیر دهند چون مادر شیر ندهد یا شیرش نباشد یا خواهد که فرزند پیش شما باشد بر شما هیچ بزه نباشد چون مزد رضاع مادر بدهید بعد اگر شیر داده باشد و گفته اند

که چون مزد دایه بدهید و گفته اند چون تسلیم کنید کودک را بدایه از سر تراضی و اتفاق بمعروف و نیکویی این بود که تراضی حاصل باشد برین قول و بر قول دیگر آن بود که اجرت داده باشید یا ده آنرا طریق قصد مراعات کنند و آن میانه اسراف و تقتیر است و بترسید از خدا در مخالفت آنچه شما را فرموده و جان کرد از شرعیات و بدانید که خدای تعالی بر آنچه شما میکنید بینا است بترسید از مخالفت

فرمان او والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة

اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی

انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر ۰ و آنان که جان بر میدارند از شما

مفعل یا فاعل یعنی آنانکه جان میدهند از شما و عمر بسر می آرند و بگذارند زنان را ایشان چشم دارند و مشغول باشند بنفس خویش تا مدت چهار ماه و ده روز یعنی این مدت عده بدارید اگر بایشان دخول رفته باشد و اگر نه اگر آزاد بود و اگر بنده اگر آبستن بود ابعد الاجلین را اعتبار کنند برای آنکه زن آزاد را از شوهر و شو باید داشت از زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه گوید زنی بنزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر دخترم فرمان یافته است و او را چشم درد میکند و بگذرمانده است و ستوده نامر در چشم کشد رسول صلعم گفت پیش از شما را ابدا است کسی که یکسال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت بگذارد اگر بیرون آید و بشک بیندازد یعنی عده شوهر بیند اختم اکنون چهار ماه و ده روز صبر نمی توان نمود رسول صلعم گفت که هیچکس نبود که ایمان دارد بخدای و بروز قیامت که بر مرده سوگ دارد بالای سه روز مگر زن که سوگ شوهر دارد چهار ماه و ده روز سعید بن المسیب گفت حکمت در تخصیص این ده روز آنست که بآن مدت حیوة فرزند پیدا شود چون مدت عده ایشان با آخر رسد تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما و خطاب باولیای زنست در آنچه ایشان کنند از نکاح با زینت یا رغبت در نکاح مادام بمعروف بقاعده شرع باشد و خدای در آنچه شما میکنید داناست ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من

خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن

سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ۰ خطاب میکند مردان را میگوید که بر شما هیچ بزه نیست در آنچه تعریض کنید از خواستن زنان عده دار و تعریض آن بود که گوید تو زن صالحی و عاقلی ترا نیکوتر بود اگر در پیش کار تو کسی باشد که غمخوار کی کند سکینه حنظله روایت کند که امام محمد باقر در نزدیک من آمد و من در عده بودم مرا گفت چنانکه شناخته باشی قرب من برسول صلعم و حق پدران من و جدمن علی ابن ابی طالب و قدم در سابقه او من گفتم یا ابن رسول الله مرا خطبه میکنی و من در عده ام و مرد مانرا علم و فقه از تو می آموزند گفت تسبیحان الله من خطبتی نکردم من حدیث جدو پدرم گفتم سابقه ایشان نشنیدی که رسول صلعم بنزد یک ام سلمه شد و او در عده بود و حدیث خود و یکبار و منزلت خود میگفت بر دست تکیه زده تا حصیر در دست او اثر کرد و آنگاه او کرد خطبه نبود و هیچ بزه نیست که شما پنهان دارید از نفس خود از خطبه ایشان خدای میداند که زود بود که شما یاد حسن بصری گفت یعنی خطبه ایشان کنید و لیکن وعده مدهید ایشانرا بسر یعنی نکاح بدانکه گویند چون وعده بسر آید من ترا بزنی گیرم این عباس و ضحاک و ربیع گفتند مرا دبسر جماعت بحرام و چنان بود که مردی بنزدیک زنی شدی و او را بفریفتی و بگفتار خوب گفتی که مرا بکابین کن تا چون عده تو بسر آید آشکارا ترا بخواهم خدای تعالی ازین نهی کرد الا آنکه گویید با ایشان گفتار نیکو و آن تعریض است چنانکه گذشت ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان الله یعلم

ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم ۰ عزم مکنید و دل منهید بر آنکه

تا آنکه نوشته بوقت خود در رسد یعنی عده بسر آید و عده را کتاب خواند از بهر آنکه نوشته و فریضه خداست بر زنان و بدانید که خدای میداند آنچه شما در ضمیر خود میدارید از وعده نکاح و دادن پنهان یا عزم بر نکاح ایشان در عده از خدای حذر کنید و از وی بترسید و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و بر دبار تعجیل نکند بعقوبت و امهال کند برای آنکه تعجیل کسی کند که از وی فوت شود و ایمن لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة

ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا

علی المحسنین ۰ گفته اند که سبب آن بود که مردی از انصار عادت بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلعم ایشان را ازین نهی کرد که ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این قوم را که بحدهای خدای بازی میکنند و رسول صلعم گفت لا تطلقوا النساء الا عن ریبة زنان را طلاق مدهید مگر از تهمتی فان الله لا یحب الذواقین ولا الذواقات که خدای دوست ندارد مردان و زنان چشنده را یعنی اگر زنان نو کنند یا شوهری وگفت ابغض الحلال الی الله الطلاق ایشان چون این شنیدند گمان بردند که بهر طلاق ایشان را اثمی و حرجی خواهد بود

این طلاق را مباح کرد و گفت روا باشد چون نسبت باشد و باشد که در طلاق مصلحت جانبین بوده باشد و گفته‌اند که مراد به لا جناح لا سبیل
لهن علیکم است یعنی هیچ بزه نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را اگر دخول نکرده باشید پس اگر مهر تعیین نکرده طلاق دهید
متعه دهید ایشان را و متعه چیزی اندک بود که بدان انتفاع گیرد زن و تو انگر بود و آنچه قدر توانائی او است و بر درویش است آنچه
مقدار او است اعلی متعه خادمی بود یا اسپی و میانه جامه و کمتر [illegible] حسین علی علیه السلام متعه داد زنی را که طلاق داده بود [illegible]
و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم بود و گفت متاع قلیل من حبیب مفارق و متاع و برخورداری نیکویی سزاوار است بر نیکوکاران
که چنین کنند و این متعه بدهند بعضی گفته‌اند که متعه دادن بر سبیل تبرع بود نه بر سبیل وجوب و این امر بر سبیل ندب است این مذهب ابو حنیفه
ابی لیلی [illegible] شریح [illegible] و مذهب ما [illegible] علی الحسین [illegible]

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ
إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ
لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

این آیه در حق کسانی است که زنان را طلاق دهند مهر تعیین کرده باشند اما دخول نرفته باشد میگوید که اگر طلاق دهید شما زنان را
پیش از آنکه ایشان را بسائید یعنی مجامعت کنید با ایشان و پدید کرده باشید بهر ایشان مهری معین بر شما بود که نیمه از آنچه
پدید کرده اید از مهر بدیشان دهید الا که آن زنان که از سر کابین درگذرند و از شما ابرا کنند از آنچه در ذمت شما است یا الا کسی که
عقد نکاح بدست او بود عفو کند و از مطالبه مهر درگذرد و پس اگر زن عاقله و بالغه و رسیده باشد روا بود که از نیمه مهر که بر شوهر لازم است
عفو کند و اگر نابالغه باشد و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی را آن که عفو کند اگر زن عاقله باشد و کاره باشد و اگر زن عفو کند و
ولی کاره بود کراهت او را اثری نبود و چون زن عاقله باشد و گفته‌اند که آنکه عقد بدست او باشد شوهر است پس معنی آیه بر این وجه چنین
که الا آن زنان عفو کنند شوهر را هیچ مطالبه نکنند یا شوهران عفو کنند مهر تمامی بدهند و این قول از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت
کرده‌اند قول مجاهد و ربیع و قتاده و ضحاک است و روایت عطا از عبدالله عباس و روایت کرده‌اند از شریح که او گفت که امیر المؤمنین
علی علیه السلام از من پرسید که والذی بیده عقدة النکاح کیست گفتم ولی زن گفت نه شوهر زن است آنچه مذهب است که روایت کرده‌اند از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست که مراد به والذی بیده عقدة النکاح ولی است و آن پدر و جد باشد و جد با وجود
پدر بر بکری که نابالغ باشد وان تعفوا و اگر عفو کنید ای ولی عفو کنید به تقوی نزدیکتر است و فراموش مکنید فضل را در میان شما فضل
تمام دادن کاوین است یا تمام ابرا کردن از وی شوهر و این هر دو فضل و احسان و جزا است و خدای تعالی بدانچه شما میکنید بینا است بر دو
مورد آن که جزا است بر احسان و فضل و غیر حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ

قَانِتِينَ. فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا
عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. میگوید که مداومت نمائید و محافظت کنید بر ادای نمازها و بجای آرید
در اوقات آن [illegible] با ارکان و شرایط آن و مواقیت و حدود آن [illegible]
بر نماز میانه مهتر و نیکوتر و فاضلتر و از بهر تفضیل آنرا تخصیص کرد چنانکه گفت ملائکته و رسله و جبریل و میکال و خلاف کرده‌اند که صلوة
وسطی کدام است بعضی گفته‌اند نماز بامداد است و این قول معاذ و جبل است و عبدالله عباس و عبدالله عمر و جابر و مذهب شافعی است گفت
اگر در میان دو نماز است [illegible] یکی روز [illegible] خوانند ابو العالیه گفت که عبدالله عباس [illegible] نماز بامداد بگزارد و چون بگزارد
گفت نماز وسطی این است که خدای تعالی فرمود که در قنوت کنید و بعضی دیگر گفتند نماز پیشین است و این قول زید بن ثابت و اسامه
بن زید و ابو سعید خدری و عایشه و این نماز تخصیص کرد برای آنکه فضیلت‌ترین نمازی است [illegible] این از آنکه این وقت که [illegible]
جنانکه گفت نماز پیشین در فضای [illegible] که یک صف یا دو صف نماز کردندی این سبب [illegible] نماز [illegible]
را بسوزد که نماز پیشین بنماز حاضر نمی آیند و این نماز میانه روز است برای آن نماز میانین خوانند ابو ذر غفاری رحمه الله روایت کند که
از امیر المؤمنین علی علیه السلام که او گفت که خدای را در میان آسمان و زمین حلقه است چون آفتاب به آنجا رسد نیمه روز باشد چون از آنجا
در شود زوال آفتاب باشد [illegible] برای شرف آن وقت را گفت آن وقت نماز کنید و آن وقتی است [illegible]
تخصیص کرد و در آن ساعت درهای آسمان گشاده باشد دعا را در آن وقت اجابت بود و نماز پیشین نماز میانین است از نمازهای روز و از
خصایص این نماز آنست که اول نمازی که خدای تعالی واجب کرد این است [illegible] و این مذهب [illegible] و بعضی [illegible] قولی دیگر است که نماز
دیگر است این قول از امیر المؤمنین علی علیه السلام و عبدالله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک است این مذهب ابو حنیفه است [illegible]
از بعضی اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام برای آنکه وسطی خوانند که در میان دو نماز روز است
و دو نماز شب بعضی علما گفته‌اند که نماز وسطی یکی است از نمازهای پنجگانه یکی از پنج [illegible] که نماز وسطی کدام است گفت اگر
برای حکمی گفت [illegible] آن را معین نکرد تا بر جمله نمازهای محافظت کنی [illegible]
قوموا [illegible] از بهر خدای مطیع و فرمان‌بردار ابو سعید خدری [illegible] روایت کرد که هر قنوت که در قرآن است معنی طاعت است
بعضی گفته‌اند قنوت سکوت است آنچه در نماز نشاید [illegible] در نماز سخن گفتیم [illegible] تا که این آیه آمد [illegible] خاشعین و از جمله قنوت طول رکوع با [illegible] و چشم بر [illegible] و وقار و سکون [illegible]
نگریستن و اگر بترسید که نماز کنید ایستاده و خاشع و خاضع نماز کنید پیاده رونده یا بر پشت ستور سوار یعنی اگر بترسید
از دشمن [illegible] نماز کنید پیاده و [illegible] بر پشت ستور باشید که نماز کنید [illegible] خوف [illegible]
[illegible] ستور [illegible] نماز [illegible] باشد قرائت [illegible] در رکوع و سجود با [illegible] نماز [illegible]
هر رکعتی بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ [illegible] خوف زایل
گردد و کرد خدای کنید یعنی نماز چنانکه [illegible] بیاموخت آنچه شما آنرا نمیدانستید یعنی ارکان و حدود نماز و احکام [illegible]

وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِیَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَیْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِی مَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

این آیه در حق مردی آمد از اهل طائف نام او حکیم بن الحارث که او هجرت کرد با مدینه رسول را گفتند که پدر او با او بود و او زن داشت و فرزندان و مال نیست رسول را گفتند که زن او چکنند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول میراث او به پدر داد و فرزندان او را چیزی نداد از میراث چو اگر از مال او نفقه و کسوه بود تا عده بدارد و عده زنان در ابتدای شرع یکسال عدة المتوفی عنها زوجها و میراث او از شوهر همین یکسال بود از نفقه و کسوه و در ابدان حاجت بودی مادام تا از خانه بیرون نیامدی و اگر آمدی حق نفقه باطل شدی و مرد در جمله وصایا باین وصیت کردی همچنین بود تا آیه مواریث نازل شد و این حکم منسوخ گشت بربع یا بثمن و عده یکسال منسوخ شد باربعة اشهر و عشرا و حکم و چنین نزد ما آیه منسوخ نیست و آیه مواریث منافی نیست و جهت را و معنی این آیه اینست و الکسانی که متوفی میشوند از شما و زنان می گذارند و وصیت میکنند از بهر زنان خویش نفقه را تمام یکسال باید که بیرون نکنند ایشان را از خانهای ایشان پس اگر بیرون آیند از خانه خود بر شما گناه نیست هیچ حرجی و بزه نباشد در آنچه آن زنان کنند در نفس خویش از معروف و نیکوئی که متوجه نکاح شوند بر مقتضای شرع و خدای تعالی عزیز است و غالب بر همه کس و همه چیز و غالب است حکیمست هر چه کند بر وفق حکمت کند و بین که گفت فلا جناح علیکم دو قول است یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگر در منع ناکردن ایشان از بیرون آمدن

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِینَ کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

سعید بن المسیب گفت این آیه منسوخ است بقوله فنصف ما فرضتم این وقتی معلوم شود که تقدیم و تاخیر آیه معلوم بود و سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند که مراد متعه است بهر آن کرد که در آیه اول است و آن زنانی که بغیر مدخول بها طلاق شده و درین آیه متعه واجب کرد جمله متعلقات را و این مذهب ابی حنیفه است ابن زید گفت سبب تکرار آنست که چون خدای تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان گفتند که اگر خواهیم کنیم و اگر نخواهیم نکنیم این بر عقب حق اتقا آیه فرستاده و بیان کرد و گفت هر زنان طلاق داده را است متعه بمعروف و نیکوئی یعنی بقدر او اگر توانگر است بر قدر توانگر و اگر درویش است بقدر درویشی حق است سزا است بر کسانی که ایشان متقیان اند و پرهیزکاران از معاصی و شرک همچنین که بیان کرده شد از تفصیل آیات و احکام بیان کند آیات خود را تا بود که شما دریابید و خردمند شوید ایاز عام از امام الباقر صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد که او گفت بکل مؤمنة مطلقة حرة او امة متعة هم مطلقه را که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او راست متعه و این آیه بجواز پس تکرار این آیه از بهر تاکید بود فقال لهم الله موتوا

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا

ثُمَّ أَحْیَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ

گفته که دیهی بود پیش واسط و گفته اند واسط بود طاعون در آن افتاد و جماعتی از آن بگریختند از طاعون و جماعتی باستادند و اینجا ماندند بیشتر هلاک شدند و اندکی ماندند چون طاعون برفت آنجماعت باز آمدند بسلامة آنجماعت که مانده بودند گفتند که شما حزم کردید ما خطا کردیم اگر وقتی دیگر اینجا طاعون باشد یا وبائی ما نیز بگریزیم و شهر بگذاریم تا زنده مانیم سالی دیگر طاعون پدید آمد بر خواستند جمله اهل شهر و شهر بگذاشتند و بر بیابانی فراخ فرود آمدند چون همه فرود آمدند و آب و هوای آنجا بدید ندید پسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن شدند خدای تعالی دو فرشته فرستاد که یکی از بالای وادی و یکی از زیر وادی آواز داد که موتوا همه بمردند ایشان همه مردند ابو مالک گفت که سی هزار مرد بودند ابن جریج گفت چهل هزار بودند عطاء بن ابی رباح گفت هشتاد هزار بودند چون مدتی دراز بر ایشان بگذشت و ایشان پوسیده شدند و از ایشان جز استخوان نماند پیغمبری بدانجا بگذشت و او را حزقیل گفتند سیم خلفای بنی اسرائیل بعد از موسی علیه السلام زیرا که بعد از موسی یوشع بن نون بود و بعد از او کالب بن یوحنا و بعد از او حزقیل چون حزقیل بدان مردگان بگذشت در ایشان بنگریست و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد با او که یا حزقیل خواهی که آیتی بنمایم که مرده چگونه زنده میشود گفت آری خدای تعالی ایشان را زنده کرد و این آیه دلیل بر صحت رجعت بود و قطع شغب و تعجب را چه عجب باشد که خدای در آخر الزمان بعجز صاحب الامر علیه السلام گروهی را زنده کند چنانکه گفت وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ و آنجا که ذکر قیامت کرد و یوم نحشرهم جمیعا از صادق علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی رجعت کرا زنده کرداند گفت آنکس که مؤمن خالص باشد یا کافر خالص مؤمن را برای آنکه انتقام کشند از آنکه او را طعنه زده باشد و کافر از آنکه معاینه ببینند آنچه منکر بوده باشد فو منکر را گوید لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ آنچه خبر شنیدی و نمی دیدی اکنون بعیان ببین مشکلت بیان شد حیرت عیان شد تا از در رشد و هدایا دور بود و از میان هر دو و او رشد آنکه از علم الیقین عین الیقین شود این گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا این گوید یَا وَیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا این گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی ... آن گوید یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا آن گوید یَا وَیْلَتَا لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا این گوید وَإِنْ کُنْتُ مُنْذُ زَمَنٍ طَوِیلٍ أَرْتَجِی وَإِنْ أَرَاکَ تَرَانِی آن گوید که وَإِنِّی قَدْ قَطَعْتُ الْحَبْلَ دَهْرًا کَأَنَّنِی وَالْکَوْنُ مُتَعَانِقَانِ این گوید سالها دراز است تا در قید فراقم و در بند اشتیاقم این گوید سالیان دراز است در هجران بهوا بودم و بار داری بودم امروز که چشم باز گردم کار نه آنچنانست که گمان میبردم بیت چندانکه نگاه میکنم در کارم در دست من امروز بجز حسرت نیست اگر حاکم میان ایشان حکم کند آن از بر دارد و این را فرو دارد و آن را بر سر آرد و این را از سر برآرد آن را بر سروری رساند این را چون مهار بر نشور رفت نه پس حکیم تعالی برای ثبوت عیان و اتکار منکران آنچه در امت ما خواسته بود آن مثل از امت اول زده بود تا راه تعجب بسته شود و زبان استبداع شکسته و بر زبان مبلغ صحیح چنین فرمود سَیَکُونُ فِی أُمَّتِی مَا کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ پس رجعت اگر

آخر آن ما را که در عهد صاحب الامر باز بابن آیه مثال کرد تا او بپندارند چنانکه پای بغل بپای نقل ماندم بر تر با پر تیر کوای مجد میندازی و
نمیگیری بان کسان که بیرون شدند از سرای های خویش و ایشان هزاران بود ند از ترس مرگ و با بکریختند پس خدای تعالی ایشان را
امر کرد و گفت بمیرید ایشان بمردند پس خدای تعالی ایشان را زنده کرد و میندانند از فضل و کرم خویش و خدای تعالی خداوند فضل است بر مردمان
مبالغت که محامد نعمت کرد و نزدی و لیکن بیشترین ایشان شکر نعمتها نمیکنند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بعضی گفته اند که این خطاب با آن قوم است
که از جهاد بگریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد انگه گفت با بهر جهاد شوید بر بیوجه تحویل تقدیر
تقدیر باید و چنین باید گفت وقیل لهم قاتلوا و دیگران گفتند که خطاب امت محمد است امر کرد ایشان را بجهاد و فرمود که کار
زار کنید در راه خدای که جهاد است و بدانید که خدای تعالی شنوا و داناست بشنود کرچه میگویند و میداند که چه میگویند از تعلل نمودن در
جهاد و این آیه در عقب آن آیه از بهر آن است که تا بگیرد و تحذیر بود و از مثل آن معامله که ایشان کردند که اگر چنان کنند با ایشان نیز
همان رسد که با آن قوم رسید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ
أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ
اللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
سفیان ثوری گفت چون این آیه آمد که مَن ... و خدای تعالی ذا الکرد ... و لیسوی حق بپا داشت
فجاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول گفت یارب زد فی امتی خدایا امت مرا بیفزای خدای تعالی این آیه فرستاد
دیگر گفت یارب خدایا امت مرا بیفزای این آیه فرستاد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ الایه گفت یارب خدایا
بیفزای امت مرا این آیه فرستاد إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ میگوید که کیست آنکس که وام دهد خدا را
وام دادن میگوید خدای تعالی از ابا اضعاف موی دهد و گفته اند که این مضاف فذ و فست تقدیر چنین است که کیست آنکس که
وام دهد بندگان خدا را در خبر است که خدای تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید عبدی استطعمتك فلم تطعمني و
استسقيتك فلم تسقني بنده من مرا از تو طعام خواستم ندادی و شراب خواستم ندادی گوید بار خدایا کی بود و چگونه بود
گوید فلانی از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو چیزی خواست او را ندادی فلا امنعنك اليوم فضلي كما منعته
من امروز فضل خود از تو باز گیرم چنانکه تو از وی باز گرفتی قدیم تعالی آنچه تو طعام و شراب و کسوه بدرویش میدهی بخود حواله
کرد و گفت بمن میدهی الا بهر من هر چه بدرویش میدهی در دیگر آیه گفت الم تعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده
ویاخذ الصدقات پس بر معنی قرض بر حقیقت بود همچنانکه صدقه دادن مندوب است قرض دادن مندوب است
بلکه فاضلتر بود و لعمری است رأیت مکتوبا على باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانية عشرة صدقه
ده است و قرض یکی بهجده گفتم که یا جبرئیل چرا چنین است گفت از که صدقه دهد برای آن دهد که باز نخواهد و آنکه قرض دهد برای آن
دهد که باز خواهد گفت چنین است هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد و آنکه قرض خواهد الا از سر حاجت نخواهد پس صدقه باشد که بمستحق

نرسد و قرض نرسد الا بمستحق محتاج و از جهت قرض فاضلتر بود از صدقه و روا بود که مراد بدین قرض صدقه بود و صدقه قرض را
از بهر آن صدقه قرض خوانند که از اجر آن خواهد بود و چون قضای دین یکی از اهل اشارت بر سیدند که چرا خدای تعالی استقراض کند
تمامی جان و قرض خواست گفت از بهر آنکه دوستی ثابت است از میان ما برای آنکه قرض از دوستان خواهند ابو هریره از رسول
روایت کند که هر که او چیزی بقرض بر برادران مسلمان دهد خدای تعالی بهر درمی بوزن کوه احد و ثبیر و طور سینا حسنه بنویسد او را
و قرض نیکو آن بود که برای خدا دهد و دلش بآن خوش بود و گفته اند آن بود که بد حق و منت ننهد حسن بصری و سدی گفتند که
تضعیف آن چه خدای نداند از بهر آنکه خدای بسیار خواند آنرا و چه اندازه بود گفته اند روزی تنگ کند بر آنکه خواهد و فراخ کند
بر آنکس که خواهد چنانکه مصلحت داند گفته اند که مراد آنست که یقبض الصدقة صدقه بستاند و خلف بکسترانند و مرجع و مآب با خدایست
بروای هر کس بر وفق عملش جزا دهد در خبر است که چون این آیه نازل شد مردی از صحابه نام او ابو الدحداح رسول را گفت خدا از ما
قرض خواهد و او از ما بی نیاز است گفت بلی میخواهد که شما را به بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من نیز قرض دهم بخدای عز و جل
تو ضمان کنی برای من بهشت را گفت آری هر که او صدقه دهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله و اهل من ام الدحداح
با من باشد گفت آری و کفتاین دختر کوچک با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول دست در دست او نهاد او گفت مرا دو
بوستانست یکی بالای مدینه و یکی در زیر آن جز آن ندارم هر دو قرض کردم بر خدای رسول گفت یکی قرض کن و یکی بگذار تا
معیشت تو و عیال تو باشد گفت چون چنین میفرمایی گواه باش که از این دو بوستان یکی بهتر است خدا را است و آن حائط به
ششصد خرما بن در و رسول گفت و موداذا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای تعالی جزای آن بهشت کرد ابو الدحداح بیامد
و اهل و فرزندانش در حدیقه بودند که در درختان میگردیدند و کاری میکردند آواز داد و این بیت انشاد کرد شعر هداك ربي
سبيل الرشاد الى سبيل الخير والسداد بيني من الحائط لي بالواد اقرضته الله على اعتقاد بالطوع لا من ولا ارتداد
الا رجاء الضعف في المعاد فارتحلي بالنفس والاولاد والبر لا شك فخير الزاد ام الدحداح گفت بارك الله فيما اشتريت
خدای مبارک کناد آنچه خریده و این ابیات انشاد کرد بشرك الله بخير وفرح مثلك ادى ما لديه ونصح ان لكالذا الحظ وفتح قد متع الله عيالي
ومنح بالعجوة السوداء والزهو البلح والعبد يسعى وله ما قد كدح طول الليالي وعليه ما اجترح و آنکه کودکان در دامن داشتند
بیفکندند و آنچه در دهن داشتند از دهان بگرفت و بینداخت و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر شدند رسول گفت کم
من عذق رداح ودار فياح في الجنة لابي الدحداح بس درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدحداح را خواهد بود
أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا
مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا
قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

سرگشته شدند و از فرمان بیرون آمدند که نشنیدند ... ایشان سبیبه [illegible] و مرد آن بودند
[illegible] زیشان [illegible] و خدای [illegible] ستمکاران

الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ای [illegible] نمیبینی بچشم دل بر [illegible]

از اشراف و بزرگان که بوده اند از بنی اسرائیل از بعد وفات موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام گفتند ایشان ازان پیغمبری بود بنو ستاز بهر ما ملکی
تا کارزار کنیم در راه خدای قتاده گفت آن پیغمبر یوشع بن نون بود سدی گفت شمعون بود و وهب گفت سوال ایشان آن بود که موسی علیه السلام
با جوار رحمت خدای تعالی رفت یوشع بن نون را خلیفه کرد در میان قوم تا حد و دو تورات و احکام آن بر جای میداشت تا پیش خدای رفت و او
کالب را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد و همان کرد تا خدای قبض روح او کرد از پس او [illegible] حزقیل را به پیغمبری فرستاد در عهد
او احداث بنی اسرائیل [illegible] عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن آغاز نهادند خدای تعالی الیاس را به پیغمبری فرستاد
و این پیغمبران که می آمدند تجدید شرع موسی و اقامت احکام تورات می آمدند و از بعد او الیاس بن الیسع آمد چون خدای تعالی او را ببرد
فساد در بنی اسرائیل [illegible] و ایشان را دشمن پیدا شد او را بلشاثا گفتند و ایشان از جمله قوم جالوت بودند عمالقه ساحل بحر روم
تا مصر و فلسطین بدست فرو گرفتند بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را بسیار کشتند و برده می بردند تا چهارصد و چهل برده از املاک
زادگان ببردند و جزیه بر ایشان نهادند و توریة از ایشان بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار میکشیدند و ایشان را
پیغمبری نبود که تدبیر کار ایشان کند از خدای تعالی درخواستند تا پیغمبری فرستد سبط نبوت جمله هلاک شدند از ایشان کسی نمانده بود
مگر زنی آبستن او را بگرفتند و در خانه بداشتند ترسیدند که اگر دختری بزاید پنهان کنند و بگو دکی بدل کند از شفقت رغبت بنی اسرائیل
در پیغمبری که باشد و زن از خدای بدعا میخواست که بار خدایا مرا پسری ده خدای تعالی او را پسری داد او را اشمویل نام نهاد و گفت سمع الله
دعائی چون از مادر جدا شد بگیر گفت خدا از اماد چون او را بزرگ کرد در بیت المقدس بمردی [illegible] از بنی اسرائیل تا او را تربیت
میکرد و احکام شرع و توریه می آموخت چون بالغ شد خدای تعالی خواست که او را به پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی
پیر خفته بود پیر او را از چشم [illegible] نگاه داشت بکسان و مشفق بود و کس را بر وی این نداشتی جبرئیل علیه السلام او را آواز داد گو دک از
خواب جست گفت ای پدر تو خواندی مرا گفت نه گرم شد که او بترسد گفت بخسب که بعد از آن دیگر باره آواز داد کو دک گفت ای پدر تو آواز
دادی مرا گفت اگر بار دیگر آواز کنی بشنوی جواب ده بار سیم بیدار شد گفت من جبرئیلم بشارت آورده ام که خدای تعالی ترا پیغمبری داد پیغام خدای
باین قوم رسان برخاست پیر را خبر داد پیر گفت آنچه خدای فرموده بجای آر او برخاست و دعوت کردن در میان قوم او را باور
نداشتند گفتند تعجیل میکنی به نبوت خدا ترا پیغمبری نداده و اگر پیغمبر خدای ما از تو آیه پیغمبری آن میخواهیم تا از خدای درخواهی که
برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمن قتال کند و اقوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و جهاد مفوض با پادشاه بودی
و پیغمبر پادشاه را پیر و مرشد بودی و موید او لوحی از قبل خدا [illegible] گفت مسیح باشد که چون جهاد بر شما نویسند کارزار نکنید ایشان گفتند
چه بوده ما را که قتال نکنیم در راه خدای و حال آنکه ما را از خانه بیرون کرده اند و از فرزندان محروم کردانیده پیش ازین قتال نکردیم
از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود امروز چه عذر آریم چون ما را پیغمبری و پادشاهی بود پس خدای تعالی ازبهر ایشان پادشاهی فرستاد جهاد
بر ایشان فرض شد برگشتند و بکریختند و بر جای خود بنشستند مگر اندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب نخوردند از آن جوی
که ذکرش گفته خواهد شد چون آب بخوردند باب غیرت کردند برابر دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند و خدای تعالی عالم است

بطالوت ایشان را

بطالوت ایشان را [illegible] ایشان شناسد ایشان از گمان خود خبردار نبود علم و احوال ایشان نزدیک خدای بود وَقَالَ لَهُمْ
نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا ۚ قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
[interlinear gloss: و گفت ایشان را پیغمبر ایشان که خدای تعالی فرستاد برای شما طالوت را پادشاه گفتند قومی از وی ... چگونه باشد ... پادشاهی بر ما]
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
[interlinear gloss: و ما سزاوارتریم بپادشاهی ازو که از سبط ... و نداده اند او را فراخی از مال دنیا گفت پیغمبر ... خدای برگزید او را]
عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ
[interlinear gloss: بر شما و زیادت داد او را فراخی در دانش و در تن ... و خدای میدهد ملک خود هر که را خواهد و خدای]
وَاسِعٌ عَلِيمٌ گفت ایشان را پیغمبر ایشان اشمویل که خدای تعالی طالوت را فرستاد برای شما به پادشاهی و این قصه چنان بود
که خدای تعالی جبرئیل را باشمویل فرستاد با عصای و سروی پر از روغن قدس کرده و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید
که پادشاه بنی اسرائیل آن بود که بالای او برابر عصا بود و این روغن بر سر او ریزی که در سر او بگردد و بر وی فرو نیاید و علامت او این بود که چون از
در سرای تو درآید سر دیکو شد بنی اسرائیل را میخواندند ایشان می آمدند و خویشتن را بعصا اندازه میکردند بالای کس با آن موافق نبود و روغن در سر او
ساکن نبود و طالوت نام او سارل بود و پیغمبری شاول بود از فرزندان بنیامین بن یعقوب علیه السلام بود و گفته اند مردی دباغ ایکم بود و گروهی
گفته اند مکاری بود و خرش گم شد طلب خر میکرد با غلامی از آن پدرش بدر سرای اشمویل رسید غلام گفت که نزدیک این پیغمبر شویم تا بپرسیم
که ما را از احوال این خر چه پاسخ دهد بدر سرای رفتند و آن سرو پیش اشمویل نهاده بود و روغن در وی چون طالوت اندر سرای درآمد و جوش
و اعیان بنی اسرائیل حاضر بودند آن روغن جوشیدن گرفت طالوت بنشست و خواست که حدیث چهارپای کند اشمویل در وی نظر کرد و گفت برخیز
برخاست آن عصا بیاورد بالای او بازگرفت هم بالای او بود گفت پیش آی طالوت پیش او رفت آن روغن بر سر او ریخت چون اکلیلی گشت و
بر وی او فرو نیامد سر او را بروغن مدهن کرد و گفت برو که پادشاه بنی اسرائیلی گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا پادشاه
بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله ندانسته باشی که من از کمتر سبطی از اسباط بنی اسرائیلم و از جمله اشراف ایشان نیم گفت بلی گفت این
این حدیث چیست گفت آنست که تو با خانه روی پدرت چهارپای را یافت باز گشت اشمویل گفت إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا
خدای تعالی طالوت را بپادشاهی نصب کرد ای عجب پادشاهی که از نبوت و امامت پادشاهی از قبل خدا باشد امامت بتو مفوض است
بانکار درآمدند گفتند او را چگونه بر ما پادشاهی باشد و ما بپادشاهی از وی سزاوارتریم چرا که او را مال بسیار نداده اند و توانگری ندارد
کاین بر دند که استحقاق تقدم بتوانگری باشد و بسبق مالی ندانستند که بیسعادت مال بود خشم توانگری نه بمالست پیش اهل کمال
که مال تابع کورست و بعد از آن [illegible] نظر بود است و لکن نه در مال در علم پیشوا باید که از مال و مال بود نه بمال و مال باشد که بخیل بود و جواب
داد که خدای او را بر شما برگزید و او را بسطت و زیادت داد بعلم و بجسم از شما عالمتر بود و شجاعتر است و بالا از شما بلندتر است
بقدر از شما برتر است و این نیز اگر چه گانه که در علم بیشتر و بقوت بیشتر بود بر خویشان و همکنان مقدم باشد از آنکس که بعلم بیشتر
و بقوت بیشتر و با این همه از خویشان بیشتر بر همگانش تقدم نباشد چرا نباشد او را تقدم برهم کلامت قرابت از جنس و مردم

[margin: بجبیر الانشقبر ... بسیار است [illegible] بقیه اقتدا [illegible]]

در علم و فضل و دانش با مصطفی برابر بگذشته و در اخبار و در ش و فرش الخ تا بود او گفته کاری چنین رفت گفتند که علت گفت بعقه
صحبت گفته اگر صحبت بر بکون الحلاقه با صحابة ولا یکون باقرابته ثم انشا یقول فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا
والمشیرون غیب وان کنت بالقربی حججت خصومهم فغیرک اولی بالنبی واقرب گفتند برای آن گفتند که انی یکون له الملک علینا
که در بنی اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی سبط مملکت سبط نبوت لاوی بن یعقوب بود که داود و سلیمان علیهما السلام از آن سبط بودند
طالوت از این دو سبط نبود از ابن یامین بن یعقوب بود و با آن همه درویش بود و مالی نداشت اشموئیل گفت با این چه تعلق دارد خدای درو
صلاحیت آن می بیند او را برگزید بر شما و تفضیل و زیادت داد در دو خصلت باز نمود که او عالم است از شما گفتند او خوبنده است
چنین است او امانت و شما نادان و آنان که نادان باشند خوبنده باشند و خوبنده بهر حالی بر فرمان بردار باشند و خوبنده است و درخت امر خویش
نگفته خود او بهتر که در زیر امر او باشند و جنگ دشمنان از دست او بستانند و افسری بر سرش نهادند تا پس از آنکه بنده یک خوب بود
سعید و از خوشدلی این حدیثها بر قول آنکس که گفت که آن خوبنده کیست گفته که مراد علم حرب است که علم کارزار نیک دانست تا مطابق بسطت
که معنی او تنها علمست و خدای تعالی او را سزای پادشاهی دانست بدو داد و خدای تعالی ملک و پادشاهی بدو داد و فراخ و عطاء و دانا است چون او
بی اندازه و هرچون هر جای هند بخیل دار نبود جاهل وار ترهند وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ
تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اشموئیل را گفتند که
آیه و علامت پادشاهی او چیست گفت آنکه تابوت بشما آید مفسران گفته اند و اهل اخبار چنین گفته اند
که خدای تعالی تابوتی با آدم فرستاد و در صورت پیغمبران و خانه های ایشان تا بآخر الزمان که خاتم رسول ما بود و در آخر ایشان خانه
بود از یاقوت سرخ و شیخ او و در آنجا ایستاده در نماز و بر امین او اهل بیت و اصحابش بودند و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش
نهاده و بر پیشانی او نوشته هذا اول الخلفاء و این عمه المؤید بالنصر من عند الله این برادر و پسر عم اوست مؤید است بنصرت از قبل خدا
خویشان و انصار و خدم گرد بر گرد او و نور ایشان یکی از ایشان فرو داشتن و نور آفتاب را غلبه کنند و طول آن تابوت سه گز بود در عرض
دو گز و چوب شمشاد و بعد در زر گرفته نزدیک آدم بود تا آنکه او را وفات رسید بوصی خود شیث سپرد و آنگه بفرزندان آدم یک یک تا با براهیم رسید
چون ابراهیم را وفات رسید با سمعیل سپرد که مهتر فرزندانش بود چون اسمعیل را وفات رسید به پسر دیگرش قیدار فرزندان
اسحق با او منازعه کردند گفتند نبوت از شما برفت تابوت را بما ده بیداد از آنکه نبوت جز این نور با شما نماند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم قیدار گفت
این وصیت پدر منست که من بکس ندهم روزی خواست که سر آن باز کند نتوانست آوازی آمد که ای قیدار سر این تابوت نگشائی که ترا این
سبیل نیست سر این نگشاید الا پیغمبری این تابوت برگیر و نزد یکی از پسر عمت یعقوب اسرائیل بر و بدو سپار او هم خواست و تابوت بر
گردن نهاد و از زمین حرم بیامد در زمین کنعان نهاد و یعقوب بکنعان بود قیدار نزدیک کنعان رسید صیحه ای بکرد و آوازی که یعقوب

شنیده فرزندان را گفت سوگند می خورم که قیدار آمده و تابوت آورده برخیزید تا با استقبال او رویم پس برخاستند و برفتند چون
چشمش بر قیدار افتاد و گریستادش در بر گرفت و بپرسید گفت یا قیدار از آنجا رسیده که رویت زرد شده است و تنت ضعیف
و چشمی بخور سیده یا معصیتی کردی از پس پدرت اسمعیل قیدار گفت این دو سبب نبوده است و لیکن آن نور که در پیشانی بود انتقال
یافت برای آن چنین ضعیف و متغیر اللون شده ام یعقوب گفت کی وضع کردی گفت در دختران اسحق گفت نه در زنی عربی
بود هم نام او غاضره یعقوب گفت بخ بخ لک شرفا بمحمد صلی الله علیه وسلم لم یکن الله لیخرجه الا من الطیبات الطاهرات خدای تعالی بیرون
بیرون نیارد او را مگر از زنان زنی طاهره ای قیدار من ترا بشارت دهم با آنکه غاضره که اهل تست بار نهاد و پسری دوش
قیدار گفت چه دانی که در زمین شامی و او بر زمین حرم یعقوب گفت بآن میدانم که دوش دیدم که درهای آسمان بگشادند و فرشتگان
دیدم که بر کت و برکت فرو می آوردند و نوری دیدم که از میان آسمان و زمین چون نور ماه و دانستم که از برای شرف محمد است تابوت
از قیدار بگرفت و او برگشت و بحرم آمد اهل او بار نهاده بود و پسری داده نور محمدی در پیشانی او بود و آنگه هر تابوت در بنی اسرائیل
بود تا بموسی رسید توراة در آنجا نهاده و چیزی از متاع تا آنگه او را وفات رسید دست بدست میکردید تا باشموئیل رسید و آنچه خدای
در تابوت یاد کرد گفت در و سکینه است از خدای شما را از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که آن سکینه بادی بوده بر نده او را
دو سر بوده رویی او همچو روی آدم مجاهد گفت سری داشت چون سر گربه و دو دنبال او چون دنبال گربه و دو پر داشت و هب گفت چون
کارزار بودی آنجا آوازی بیامدی چون آواز گربه بایشان زانفیس بشدی که ظفر خواهد بود گفت در آنجا طشتی بوده از زر که
که در و سکینه آن بودی که هر جا تابوت بودی ایشان را سکون و طمانینه بودی و در و بقیتی بود از آنچه آل موسی و آل هرون گذاشته
بودند گفته که آل زیادت است و گفته اند که بعضی شخص بوده مفسران گفته اند که در تابوت عصای موسی بود و پاره ای الواح موسی که چون موسی آن را
بینداخت بشکسته شد و پاره ای از آن ترنجبین که از آسمان فرود می آمد در تیه و دو لوح از الواح بوده و نعلین موسی و عمامه هرون
و تابوت در میان بنی اسرائیل بوده چون خود خلاف کردندی آواز از آنجا بیرون آمدی و حکم کردی میان حق و باطل در میان ایشان
و چون کارزار کردندی بمنزله رایت در پیش داشتندی و بآن طلب فتح و ظفر کردندی و چون بنی اسرائیل از خدای عاصی شدند خدای
عمالقه را بدیشان مسلط گردانید تا تابوت از ایشان بستدند سبب آن بود که نام آن پیر که اشموئیل را پرورده بود نام او عیلی
و او را دو پسر بود و آن هر دو عالم ایشان بودند و حاجب قربان ایشان و او را از اینجا طعم رسم بود این پسران او دست دراز کردند
و خیانت کردند در قربان و چون زنان در بیت المقدس نماز کردندی با ایشان مخاصمت کردندی و ایشان را بدین داشتندی خدای تعالی
و حی کرد با شموئیل که عیلی را بگوی که ترا دوستی فرزندان منع میکند از آنکه ایشان را منع کنی و زجر نمائی از خیانت در قربان من و اظهار
فساد در بیت المقدس من بعزت که این هر دو را از تو بستانم و ترا و فرزندانت را هلاک گردانم چون این خبر بعیلی رسید ترسید و دشمنی روی با ایشان کرد
با لشکری عظیم عیلی پسران را با لشکر بکارزار فرستاد و تابوت بر ایشان همراه کرد و بر عادت و عیلی ترسان می بود از آن احوالی که کرده بود
که دائره ایشان بوده و بر کرسی نشسته بود یکی ناگاه درآمد و خبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد و پسران تو کشته شدند و تابوت را
بردند او از آن کرسی در افتاد و بمرد کار بنی اسرائیل مختل شد و بهرج و مرج مبتلا شدند و متفرق شدند تا آنکه خدای طالوت را به پادشاهی فرستاد

اکنون علامت ملک او آنست که تابوت بدست شما آید و قصه او آن بود که آن تابوت برده بودند و می آوردند از دهها فلسطین
و در بتخانه نهادند تا بامداد که درآمدند بت در زیر تابوت و تابوت بر زبر باز دیگر بت را بر زبر تابوت نهادند بامداد بعکس
بود بیامدند و پای بت را بر پشت تابوت بمسمار دوختند بامداد آمدند دست و پای بت شکسته بود و در زیر تابوت افکنده و تن هم
بروی درآمده تابوت از آنجا بدر آوردند و بناحیتی از نواحی شهر نهادند اهل آن ناحیه را درد در گردن پدید آمد و بسیاری از ایشان بمردند
و گفتند که شما بدانید که کسی با خدای بنی اسرائیل بس نباشد این تابوت را از این شهر و از این ناحیه بیرون برید بشهری دیگر بردند خدای تعالی
جانوری پدید آورد مانند موش بزرگ از دهن گشتی تا در شبانه روزی مردم بسیار بمردند از آنجا بصحرای بردند و در زیر خاک کردند
اگر از آنجا آمدندی بطهارت کردن هر کسی آمدی او را بسور قولنج پدید آمدی درماندند آخر زنی بود از جمله بنی اسرائیل از اولاد پیغمبران
ایشان را گفت ممکن نیست که شما از این بلا خلاص یابید تا آن تابوت در میان شما باشد آنرا از زمین خود بیرون کنید بعضی گفتند با شما
آن زن گفت دو گاو نو بیاورید تابوت را بر آن گردون نهادند و دو گاو قوی در آنجا بستند و گاوان از ولایت خود بیرون آوردند
و سر در بیابان دادند خدای تعالی چهار فرشته را موکل گردانید گاوان تا ایشان را میراندند تا بزمین بنی اسرائیل آوردند پس چهار ملک
و تابوت را از آنجا بگشادند و از ایشان برگشتند بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت بدیدند شادمان شدند و بر گرفتند و بر
طالوت بردند و کار او در مملکت بجمهور مستقیم شد عبد الله عباس گفت تابوت را فرشتگان برگرفتند در هوا و با بیت المقدس
بردند حمله الملائکه بدرستی و حقیقت که در تابوت و قصه او شما را آیتی و علامتی است اگر بخدای ایمان آرید فَلَمَّا فَصَلَ
طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ
لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ
بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝ پس چون طالوت بیرون لشکر خود
بیت المقدس ایشان بیرون آمد هفتاد هزار مرد مقاتل بودند و گفت اگر در این شهر کسی را عذر بیماری یا پیری یا نابینایی و معذوری
هر آنکه چون تابوت بدیدند متیقن شدند بفتح و ظفر طالوت گفت مرا با این انبوه حاجت نیست هر که بتجارت و عمارتی یا اصلاح معیشت
مشغول بود دولت با سر کار خود شوند کسی با من بیاید که جوانی بود نشیط فارغ دل و همت او قتال بود برین شرط هشتاد هزار مرد

جمع شدند و براه بیابان رفتند گرمای گرم بود و آب کم گشته ای طالوت راه دراز است و آب کم از خدای بخواه تا جوی آبی برآید گفت اینجا من خواهم
و خدای اجابت کرد ولیکن ابتلا کند شما را آن عبد الله عباس گفت جوی فلسطین بود هر که از این جوی آب خورد از من نیست و هر کسی نخورد از اهل دین
منست گفته اند که طعم آن نهر آن گفت که فوق خوردن است الا اگر ازین جو مقداری کفی آب بر دارد و بخورد او را حرجی نیست ایشان قبول او اتفاق
کردند و چون بآن آب جوی رسیدند تمام خوردند الا اندکی از ایشان گفت چهار هزار مرد بودند جمله معتبر آن گفتند سیصد و سیزده مرد بودند
و دلیل بر این آنست که رسول علیه السلام روز بدر گفت انتم اليوم على عدة اصحاب طالوت حين عبروا النهر وما جاوزه الا مؤمن تمام او
بر عدد اصحاب طالوت باید و وقتی که از جوی بگذشتند بدرست که و الا مؤمن و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند روز بدر این عدد بیرون
از اصحاب طالوت عجب نیست که لشکر پیغمبر هم در روز بدر این عدد بود عجب نیست هم این عدد در اصحاب صاحب الزمان علیه السلام باشد که اگر انکار
و عناد و محض لجاج ندارند ندانی که گفته این محال باشد بر کنار آب ایستاده ما را گویند آب خورید بیایید تا آب تمام بخوریم و بیرون
که از نخست که دیگر آب نباشد تا فردا که ابن البلحان که آب نخورده باشند تشنگی بمردند ما را قوت باشد این بگفتند و آب بسیار خوردند
و چهار پایان را سیراب کردند و آن سیصد و سیزده مرد نخوردند و کفی بعضی بیش نخوردند آنانکه تمام بخوردند تشنگی برشان غالب شد
و لبهاشان خشک شد و چندانکه آب خوردند سیراب نشده اند و بر کنار جوی بماندند ضعیف و بی قوت و جرأت نتوانستند کردن بکار
زار رسیدند و بفتح حاضر نیامدند و آنانکه یک غرفه خورده بودند تن درست و قوی بجوی بگذشتند و از تشنگی هیچ زیان نداشتند ایشان را
چون طالوت و آنکسانی که ایمان آورده بودند با او از آن جوی بگذشتند طالوت را گفتند که ما را قوت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم و آنها
آنان بودند که منافق بودند و از جوی آب خوردند این بگفتند و از طالوت برگشتند خدای تعالی آدم را آنجا که ساخت و ابلیس منافقی را از
نعره مقدسان بیرون آورد و دید آنکه آدم را سجده نکرد و در عهد نوح علیه السلام طوفان را دفع هلاک قوم از وقت سبب ظهور نفاق منافقان
آن قوم نهاد و در زمان طالوت جوی را سبب ساخت تا نفاق منافقان بنی اسرائیل پیدا گشت تا آنچه در دل داشتند در صحرا نهادند در عهد
رسول هم چنین کردند وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ اگر آنجا جوی بسبب کرد اینجا دریا سبب
اگر جوی این کار شاید دریا بهتر و خاصه که دو دریا دیگر بدو پیوستند تا دو شوند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ آنجا ایشان را گفتند آب عذبست
ولیکن نخورید که امتحان چنین آمد و اینجا گفتند که آب دریا شورست و تلخ جز این آب نخورید که تکلیف است و تکلیف خوش نباشد از آن نخورند
و آنچه نخوردند و خوردن نفاق ایشان ظاهر شد و با خوردن نفاق ایشان پدید آمد سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ
حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ منافقان اگر گفتند لا طاقة لنا اليوم از سر ضعف بصیرت و فتور عقیده گفتند ما
طاقت نداریم امروز ما را با تفاق جز جمع کردند منافق مجبر بودند برای آنکه خدای تعالی ایشان را تکلیف کرده بود و ایشان گفتند
ما طاقت نداریم پس تکلیف ما لا یطاق میکند مؤمنان گفتند آنچه خدا از ایشان بازگفت گفتند آنانکه دانستند و متیقن بودند ملاقات
ثواب خدای را و آن جماعت اند که بودند که با طالوت رفته بودند برای تعظیم نفس تسلیم قلب کرده اند که ایشان غلبه کنند گروه بسیار
را بفرمان خدای و خدای با صابرانست چون نکاح کنی در هر قوم و در قرآن انه کان با حق بودند و بزبان حق ممدوح بودند فَلَمَّا
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ و جای دیگر فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ و جای دیگر كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً

کثیرة و دیگر و قلیلٌ من عبادی الشکور و دیگر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیلٌ ما هم و کثیر و بسیار بگوید
بل اکثرهم لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لا یؤمنون و دیگر لا خیر فی کثیر من نجواهم
تا چندان لاف نزنی بکثرت و طعنه نزنی بقلت و دیگر یکی بر سواد اعظم چون سواد اعظم سیاه بزرگ است [illegible] سیاه کرده
چون دل سیاه کرد نزد دوست سیاه کرده و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة آن مرد
فخر بکثرت کرد که انا اکثر منک مالاً تو فخر بکثرت کنی و خبر از تو دوست توحید کن که از آن کثیر دور باشی و [illegible] اگر در کثیر خیر
بود [illegible] سود و [illegible] کثیر [illegible] اصحاب [illegible] اصحاب شقاوت
که اصحاب شمال اند [illegible]
آن یکی سوی جنت این یکی سوی [illegible] فریقٌ فی الجنة و فریقٌ فی السعیر ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا افرغ
علینا صبراً و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
[illegible] چون بیرون آمدند لشکر طالوت [illegible]
برای جالوت و لشکرهای وی جماعت اندک در برابر آن لشکر بسیار بایستادند برای اکثر با ایمان و اعتقاد درست رفته بودند چون سواد [illegible]
و [illegible] اعتقاد زبان بدعا بگشادند و گفتند ای خداوند ما [illegible] صبر [illegible]
ثابت قدم گردان و پای ما را بر جای بدار و ما را مدد ده و نصرت کن بر قوم کافران که دشمنان ما اند فهزموهم باذن
الله وقتل داود جالوت وآتاه الله الملک والحکمة وعلمه مما یشاء ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذو فضل علی العالمین
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین چون این قصه
[illegible]
ایشان را هزیمت کردند [illegible] داود جالوت را بکشت [illegible] ایشان [illegible]
علی نبینا و علیه السلام با سیزده پسر و داود [illegible] روزی [illegible] گوسفندان [illegible]
گرفته [illegible] و الا [illegible] اگر روزی تو در [illegible]
دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند می‌چرانیدم در پیش شدم شیری دیدم [illegible] و او را [illegible] گفت این [illegible]
کرده [illegible] دیگر آمد و گفت ای پدر [illegible] خدای [illegible] گفت این [illegible]
که خدای تعالی تو را داده است چون [illegible] جالوت کس فرستاد که [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]

جالوت بیرون شود تا من که طالوتم دختر بدو دهم و نیمه ملک بدو دهم [illegible] کسی اجابت نکرد که جالوت ملعون مردی شجاع بود
طالوت پیغمبر را گفت دعا کن و درخواه تا خدای تعالی [illegible] از کاران کار [illegible] اشمویل دعا کرد و خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و قرنی در او
روغن قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی می‌فرماید که کشنده جالوت مردی باشد که این قرن بر سر او نهند روغن بجوشد و از قرن
بیرون آید و بر سر او بگردد چون تاجی و بر وی فرو نیاید و در این تنور آهن رود و تنور بر اندام او باشد [illegible] طالوت
جماعت حاضر را بخواند و تجربه کرد و هیچ کس [illegible] خدای تعالی وحی کرد که از فرزندان ایشان [illegible] فرزندان خود را حاضر
کردند مردی بود دوازده پسر داشت همه شجاع و تمام بالا و جسیم [illegible] عرض میکرد [illegible] روغن [illegible] در میان ایشان
یکی بود بالا از همه درازتر و تن ضخیم‌تر هر بار او را عرض میکردند فایده نبود خدای تعالی وحی کرد [illegible]
انّا لا ناخذ الرجال علی صورهم ولکن ناخذهم علی صلاح قلوبهم ما مردمان را بصورت نگیریم بلکه ایشان را بصلاح نفس بگیریم
اشمویل [illegible] گفت ترا فرزندی دیگر هست گفت نه جبرئیل آمد و گفت دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین میگویی که خدای
میگوید که تو دروغ میگویی گفت خدای [illegible] من دروغ گفتم مرا پسری هست کهترین فرزندان کوتاه است و حقیر شرم داشتم که
[illegible] او را [illegible] نام او داود است [illegible] میان مردم [illegible] کوه گوسفند می‌چرانید و داود مردی بود کوتاه و حقیر زرد روی
ازرق چشم اندک موی طالوت او را گفت بروم و او را ببینم برفت با جماعتی او را یافت در کوه گوسفند دید و رودی عظیم در پیش او بود
داود دو گوسفند بر دوش [illegible] و از آب می‌گذرانید چون طالوت او را بدید گفت [illegible] بر [illegible] هر مردم
[illegible] او را بخواندند و قرن بر سر او نهاد آن روغن در وی [illegible] که [illegible] طالوت گفت ترا افتد که با
جالوت جنگ کنی و او را بکشی و نیمه ملک من ترا باشد و دختر خود بتو دهم پس گر [illegible]
[illegible] دختر و [illegible] او و ملک خدای داده و رسول [illegible] داود
گفت بلی طالوت گفت از خویشتن چیزی یافته که [illegible] این کار داری گفت بلی [illegible] شیر [illegible] گوسفندان من [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چون [illegible] روی براه نهادند در راه داود را سنگی آواز داد
که مرا برگیر که من سنگ [illegible] که فلان پادشاه [illegible] سنگی دیگر آواز داد گفت مرا برگیر که من سنگ موسی‌ام که فلان پادشاه [illegible]
سنگی دیگر [illegible] آواز داد که مرا برگیر که من سنگ توام و هلاک جالوت بمن نهاده اند خدای تعالی مرا [illegible] برگرفت و در
میان توبره نهاد و بیامد و در برابر لشکر جالوت بایستاد و چون جالوت ملعون او را دید سلاح در پوشید و [illegible] کارزار
راست کردند جالوت بیرون آمد بر اسبی [illegible] و سلاح در پوشیده و مبارز خواست طالوت اسبی نیکو بیاورد و سلاح
تمام بدو داد داود در پوشید و برنشست پاره‌ای راه برفت و باز آمد مردم گفتند که دکت [illegible] گفت ایها الملک این سلاح
نه ساز منست من کارزار بقوت خدای کنم نه بقوت سلاح مرا بگذار تا چنان کارزار کنم که مرا باید گفت تو دانی سلاح بینداخت
و پیاده شد و آن توبره سنگ بر پشت بست و سنگ [illegible] بدست گرفت و پیش جالوت آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود [illegible]
[illegible] بر سر داشت [illegible] آهن بود چون داود را بدید ترسی از وی در دل جالوت افتاد و گفت تو آمده [illegible] گفت بلی [illegible]

بگاید گفت صلاح من این سنگ [illegible] است گفت سنگ [illegible] گفت تو از سنگ بتری لاجرم گوشت تو [illegible] زمین [illegible]
اگر دست فراز کرد و یک سنگ برآورد و بنام خدای ابراهیم گفت در [illegible] نهاد و دیگری برآورد و گفت بنام خدای اسحق و در [illegible] نهاد و سیم
برآورد و گفت بنام خدای یعقوب و در [illegible] نهاد هر سه سنگ یکی شد و بنداخت خدای تعالی باد را موکل کرد تا آن سنگ را [illegible] در میان
ترک جالوت آمد و بر پیشانی او فرو شد و از قفایش بیرون شد و بر قومی آمد که در پس و پیش او بودند سی مرد را بکشت و جالوت بیفتاد و [illegible]
و لشکر هزیمت شدند او بیامد و با جالوت بگرفت و در پیش طالوت کشید و بیفکند مسلمانان شاد شدند و او را دعا کردند چون با شهر آمدند داود [illegible]
را گفت وعده خود وفا کن که مرا دادی طالوت گفت تو میخواهی که دختر ملک را [illegible] با صداق گفت تو صداق خود طلب کردی [illegible] کشتن جالوت
و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو دهم طالوت گفت من از تو چیزی میخواهم که تو نداری و مرد کارزاری ما را [illegible] دشمنان هستند اغلف
یعنی ختنه ناکرده چون مردی و دویست از ایشان بکشی و بعلامت غلفهای ایشان را پیش من آری دختر بتو دهم و داود برفت و از ایشان
هر که را میکشت غلفهای ایشان بر رشته میکرد تا دویست مرد بکشت و نشان با پیش طالوت آورد و طالوت دختر بدو داد و انگشتری ملک در انگشت
او کرد و او بر سریر نشست و بعدل مشغول شد و مردم بر او اقبال کردند و مایل شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ خدای تعالی او را ملک و حکمت داد و با پادشاهی
و نبوت و او از فرزندان یهودا بن یعقوب بود وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و بیاموخت او را از آنچه خواست از صنعت زره کردن وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ گفته
هر روز درعی ببرد و [illegible] تا اکنون مال عظیم جمع کرد و گفته اند که زبان همه مرغان که بود و بدو آموخت و زبور و آواز خوش
کرامت کرد کسی بچنین آواز نداده بود که چون زبور خواندن آمدی وحوش و سباع بر او جمع شدندی و بایستادندی و مرغان در هوا بالای
سر او بایستادندی تا چنانک اگر کسی خواستی ایشان را بدست بگرفتی و اگر آواز [illegible] ایستادندی
از عبد الله روایت کرده گفت مراد از آن سلسله است که خدای تعالی بر او از آسمان فرو گذاشت [illegible] او [illegible] چون [illegible] آن سلسله
بجنبیدی آواز کردی و داود خبر یافتی از آن حادثه و سر آن حادثه [illegible] بسته [illegible]
و احکامش قوت آهن کردی و رنگش رنگ آهن و [illegible] مفصل بجواهر [illegible] خدا [illegible] بیماری
با و نزدی الا که شفا یافتی و آن سلسله در عهد داود بجای [illegible] میان مدعی و مدعی علیه چون کسی با کسی دعوی کردی پیش او
حاضر آمدندی او دعوی بشنیدی [illegible] اگر مدعی [illegible] بر حق بودی دستش بدان رسیدی
و کار سلسله [illegible] تا [illegible] ساخته و چنان بود که مردی جوهری را [illegible] کسی بنهاد و [illegible] طالب مرد گفت
[illegible] داود رفت [illegible] بایستاد و [illegible] کرد و آن جوهر در میان عصا نهاد چون پیش
داود رفتند مرد [illegible] دعوی کرد گفت که این [illegible] مرا [illegible] داد و اول مدعی را گفت برخیز و دست بسلسله دراز کن مرد
برخاست و گفت بار خدایا تو دانایی اگر من بر این دعوی بر حقم [illegible] دست بر سلسله
رسانی پس دست کرد و سلسله را گرفت داود [illegible] آن مرد دیگر را گفت برخیز و تو نیز دست بسلسله دراز کن برخاست و آن عصا بدست
مدعی داد و گفت [illegible] تا من سلسله بگیرم [illegible] گفت بار خدایا دست من رسان این بگفت و سلسله بگرفت داود از آن کار
متعجب شد جبرئیل آمد و گفت آن مکر [illegible] داود [illegible] جوهر از او بستد و مکر او بر مردمان آشکارا شد [illegible]

آن سلسله

آن سلسله برداشته شد وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ اگر نه دفع خداست [illegible] بعضی [illegible] مشرکان [illegible] کافران [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] گفته اند که اگر نه خدای بلا دفع کردی بمومنان ابرار از کفار و فجار
[illegible] زمین [illegible] شدی و رسول خدای گفت لَوْلَا عِبَادُ اللَّهِ رُكَّعٌ وَصِبْيَانٌ رُضَّعٌ وَبَهَائِمُ رُتَّعٌ لَصُبَّ
عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا و اگر نه آنستی که خدای را بندگان [illegible] و کودکان شیرخوار و بهایم چرا کننده [illegible]
عبد الله عمر از پیغمبر روایت کرد خدای تعالی ببرکت بنده صالح بلا از صد همسایه او بگرداند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ خدای تعالی خداوند فضل و کرم است
بر جهانیان [illegible] که رحمت او [illegible] بر مومن و کافر [illegible] این آیات [illegible]
[illegible] احکام حلال و حرام و مسایل شرعیه و قصص [illegible] بر تو میخوانیم [illegible] براستی یعنی رسول [illegible] جبرئیل بر تو میخواند [illegible]
[illegible] پیغام [illegible] این آیات و پیغام [illegible] رسالت [illegible] تِلْكَ
الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يُرِيدُ [illegible] اشارت بآن پیغمبرانست که نام ایشان در آیات مقدم رفته است که ما بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده ایم [illegible]
پیغمبری [illegible] از روی درجه و پایه تفاوت [illegible] یعنی از ایشان کس که خدای با او سخن گفت بی واسطه چون موسی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] چون [illegible] السلام [illegible] مخصوص گردانید و رسول [illegible] درجه بعضی را بر بعضی افزون گردانید [illegible]
[illegible] چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سید [illegible] محمد مصطفی [illegible] و دادیم عیسی بن مریم را بینات یعنی معجزات [illegible]
از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص و موید کردیم او را بروح القدس که جبرئیلست روح جبرئیلست [illegible]
روح القدس [illegible] بود [illegible] احیاء موتی کرد چون [illegible] آن نام بخواند خدای مرده را زنده کرد [illegible]
و اگر خدا خواستی قتال نکردندی [illegible] پس [illegible] پیغمبران [illegible] با آیات معجزات پس از آنکه آیات [illegible]
[illegible] منع کردی از قتال و اگر [illegible] تکلیف [illegible] و لیکن خلاف کردند
و از اختلاف [illegible] بعضی ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای خواستی [illegible]
از اختلاف منع کردی و از قتال منع کردی [illegible] و لیکن خدای تعالی [illegible] آنچه خواهد چون از فضل [illegible]
[illegible] منع نتواند کرد و در خبر است که مردی [illegible] امیر المومنین علی [illegible] آمد در حرب صفین و گفت [illegible]
اگر آن بقضای من الله و [illegible] لَا عِلْمَ لَنَا [illegible] الا بقضای من الله و قدر [illegible]

بر نشدیم و از هیچ زشت فرو نیامدیم و پای بر هیچ جا ننهادیم الا بقضا و قدر که خدای راست إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْظَمَ لَكُمُ الْأَجْرَ فِي
مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ وَفِي مَقَامِكُمْ وَأَنْتُمْ قَائِمُونَ وَلَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهَا مُجْبَرِينَ خدای مزد شما
عظیم کرد که بیرون شدید و اقامت میکردید و در هیچ حال مکره و ملجا و مضطر نبودید شامی گفت وَكَيْفَ ذَلِكَ وَالْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ سَاقَانَا
وَعَنْهُمَا كَانَ مَسِيرُنَا وَانْصِرَافُنَا چگونه باشد این قضا و قدر ما را بدین جا راند امیر المؤمنین گفت ای شامی وای برادر اهل شام گمان قضای
لازم و قدری حتم گمان بردی اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی و وعده و وعید ساقط شدی و امر و نهی بیفایده ماندی و محسن بثواب
احسان اولیتر نبودی از مسی و نه مسی اولیتر بودی بعقوبت این مقالت بت پرستانست و لشکر شیطان و خصمان
خدای رحیم رحمانست و گواهان دروغ و قدریان این امت و مجوسیان است خدای تعالی بندگان را امر تخییر کرد و نهی تحذیر و تکلیف آسان کرد
و دشوار نکرد و بر تکلیف اندک ثواب بسیار داد و طاعت او باکراه نداشتند و معصیت او بغلبه نبردند و پیغمبران اباحتی نفرستاد
و کتابها بیهوده فرو نیاورد و آسمان و زمین و آنچه در میان آنست باطل نیافرید این گمان کافرانست بخدای وای بریشان از آتش دوزخ
شامی گفت یا امیر المؤمنین این قضا و قدر که گفتی پس چیست گفت آن امر خداست بطاعت و نهی او از معصیت و وعده ثوابست بران و وعید
عقابست برین و ترغیب و ترهیب بطاعت و معصیت و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضای خداست افعال ما را
و قدر اوست اعمال ما را اما بیرون ازین ظن مبر که آن ظن عمل را حبط کند شامی برپای خواست شادمان و گفت یا امیر المؤمنین فَرَّجْتَ عَنِّي
فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ مرا ازین شبهت فرج دادی خدای ترا از مکاره فرج دهاد و این بیتها انشا کرد — أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ
يَوْمَ الْمَآبِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانَا أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا ابو حنیفه گوید روزی
پیش امام جعفر صادق رفتم و بر وی سلام کردم چون بدر آمدم امام موسی جعفر را دیدم در دهلیز بکتابت نشسته و عظیم خرد بود خواستم
که او را امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این کودک الغریب عندکم غریبی که بشهر شما در آید بقضای حاجت کجا نشیند گفت از جهت کنار
جویها و زیر درختان میوه دار و بر راهی پر راهها و راهها دور شود و جز این هر جا که خواهد بنشیند چون این بشنیدم وقع او در چشم من افتاد
گفتم یا ابن رسول الله نیکو گفتی دیگر مسئله می پرسم بپرسیدی تو گفت بپرس گفتم معصیت بنده از کیست و من نکر بیست گفت بنشین تا ترا جواب گویم
من بنشستم گفت حال معصیت از سه چیز بیرون نیست یا از خدایست یا از بنده یا از خدا و بنده اگر از خداست نه بنده خدای ازان عادل
ترست که بنده را بدانچه او نکرده بود عقوبت کند و اگر از خدا و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی اولیتر بانصاف بنده ضعیف و اگر از بنده است فَعَلَيْهِ وَقَعَ الْأَمْرُ وَإِلَيْهِ تَوَجَّهَ النَّهْيُ وَلَهُ حَقُّ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَوَجَبَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ
لاجرم امر بدوست و نهی اوراست و ثواب و عقاب متعلق باوست بهشت و دوزخ برای اوست چون بشنیدم گفتم ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای گرویدگان نفقه کنید از آنچه روزی کردیم شما را پیش از آنکه بیاید روزی که نه خرید و فروخت بود در آن و نه دوستی و نه شفاعت و کافران ایشانند ستمکاران

خطاب با جمله مؤمنانست مراد زکوة است ... نفقه کردن چیست گفت

خدای تعالی امر کرد بدان و امر وجوب باشد و آنرا ابو عبیده مقرون کرد و آن بر ترک واجبات بود دیگران گفتند عامست صدقه و نفقه
و زکوة شامل است میگوید که آنکس که ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه شما را روزی کرده اند پاک و حلال پیش از آنکه آن روز آید که دران روز بیع
و خرید و فروخت و هیچ دوستی نباشد و شفاعت و آیه باجماع مخصوص است برای آنکه خلاف نیست در میان امت که شفاعت خواهد بود ما را با اصحاب
وعید خلاف و آنست که ایشان گفتند که در زیادت منافع باشد و ما گفتیم در اسقاط مضارات و قطع است که گناه راست و ما گفتیم که
لِلْفُسَّاقِ اهل صلوة لقوله علیه السلام شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي و ایشان گفتند که بیان را و روا بود که مراد آن بود که
لَا شَفَاعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ یا مراد آن بود که لَا شَفَاعَةَ إِلَّا بِإِذْنِهِ لِلْفُسَّاقِ و کافران اند که ایشان ظالمانند برای آنکه عبادت نه بجای خود نهند

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ

خدای آنست که جز او معبودی نیست ... نگیرد او را غنودن و نه خواب حقیقی

ابی بن کعب گفت که رسول علیه السلام از من پرسید که کدام آیه در کتاب خدای عظیمتر است یا ابا المنذر گفتم الله و رسوله اعلم دیگر بار پرسید
تا سه بار گفتم خدا و پیغمبرش بهتر داند آخر گفتم آیة الکرسی رسول دست بر سینه من نهاد و گفت لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ يَا أَبَا الْمُنْذِرِ گوارنده
باد ترا علم پس گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که این آیه زبانیست که تنزیه و تقدیس خدای میگوید بنزدیک عرش و رسول گفت
که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه تولای قبض روح او خدای کند چنانکه پیغمبران خدای دیده باشد و با ایشان جهاد کرده باشد
در راه خدا تا شهادت یافته باشد عبد الله مسعود گفت رسول خدای فرمود آیة الکرسی عظیمترست از همه چیزی دون خدای امیر
المؤمنین صلوات الله و سلامه گفت که ام عاقل باشد که بوقت خفتن آیة الکرسی بخواند و آخر سورة البقره یعنی آمن الرسول الی آخر
و از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین روایت میکند که او گفت که چون آیة الکرسی فرو آمد رسول فرمود که هیچ
فرو آمد از گنج عرش هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در افتاد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم افتاده
باشد تا من در مشارق و مغارب عالم بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه افتاده است دوش گفت
آیتی فرو آمده بر رسول از گنجهای عرش که اصنام عالم بروی در افتادند ابلیس نزدیک قوم خود آمد و خبر داد رسول
گفت این آیه در هیچ سرای نخوانند الا شیاطین سه روز گرد آن سرا نگردند یا سی روز و جادو و ساحر در آن راه نیابد بچهل شبانروز
یا علی این آیه بیاموز و فرزندانت را تعلیم کن و همسایگانت که هیچ آیه ازین بزرگوارتر فرو نیامد امیر المؤمنین روایت کرد که
رسول را دیدم بر این چوبهای منبر که میگفت هر که آیة الکرسی عقب هر نماز فریضه بخواند او را از بهشت منع نکند الا مرگ و نکند
برین آیه مواظبت الا صدیقی یا عابدی و هر که این آیه بخواند چون بخسبد خدای تعالی او را ایمن کرداند بر نفس خود و خانه خود
و خانهای همسایه که پیرامن او باشد ابو هریره روایت کرد که رسول خدای گفت هر که او آیة الکرسی بخواند از خانه بیرون آید خدای تعالی
هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار و دعا میکنند و چون بخانه باز آید بخواند خدای تعالی درویشی از پیش او
بردارد و در خبر است که جماعتی صحابه در مسجد رسول نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه فاضلترست یکی میگفت
آخر براءة و یکی کهیعص یکی میگفت طه امیر المؤمنین گفت این انتم من آیة الکرسی از رسول شنیدم که گفت ای علی آدم سید
البشرست و محمد سید عرب و لا فخر و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوههاست

دعاء رمضان ماه صیام است و روز آدینه سید روزهاست و قرآن سید کلامهاست و سورة البقره سید قرآن است و آیة الکرسی سید البقره و در او پنجاه
کلمات و هر کلمه پنجاه برکت عمرو بن المقدام گفت که از ابا قره شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند یکبار خدای تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از وی بگرداند
و هزار از آخرت خوارترین مکاره دنیا درویشی بود و خوارترین عذاب آخرت عذاب گور عبد الله علوی گفت شبی در خواب دیدم که قیامت برخاسته
و خلایق را در صعید سیاه برانگیخته اند مرا بیاوردند و حساب آسان بکردند و به بهشت بردند و کوشکها بر من عرض کردند از بها و جمال آن متحیر بماندم گفتند
که در آن کوشکها بشمار بشمردم پنجاه دریچه گفتند این بشمار بشمردم صد و هفتاد و پنج [illegible] مرا گفتند این ترا است من از شادی از خواب در آمدم و خدای را
شکر کردم بامداد به نزدیک محمد بن سیرین رفتم و این خواب باز گفتم مرا گفت چنان تواند بود که تو آیة الکرسی بسیار میخوانی گفتم بلی چنین است ولیکن
از کی گفتی گفت از برای آنکه این آیه پنجاه کلمات است و صد و هفتاد و پنج حرف [illegible] از حفظ و بزرگی او آنگه گفت هر که این آیه بسیار خواند سکرات مرگ بر او
آسان بود و فضایل آیة الکرسی بسیار است برین اکتفا کردیم [illegible] درین آیه اثبات [illegible] خود کرد و نفی هر چه دون اوست الله که نام [illegible]
نهاده به روی و گفت خدای قادر بر اصول نعم که بکردن آن مستحق عبادت است سزاوار پرستش نیست الا او زنده را پاینده و حی ذاتی بود
متصل بر صفتی و از کمال این صفت محال بود که عالم و قادر باشد و این صفت خدای را ذاتیست لفظ قیوم اینجا بناء مبالغت است مجاهد گفت یعنی بهمه چیز
داناست و بهمه چیزی او قیام کند و تولای همه کارها او کند ربیع گفت قیوم قیم باشد بر همه چیزی و حفظ همه او [illegible]
یا حی یا قیوم بود عبد الله عباس گفت مهترین نامهای خدای تعالی الحی القیوم ابو امامه روایت میکند که رسول علیه السلام گفت نام مهین خدای تعالی درین سورتهاست در
آل عمران و طه عمرو بن ابی سلمه گفت ابتدا کردم بجستن اسم مهین درین سه سوره که بهتر ازین نامها نبود در البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم
آل عمران همین کلمات و در طه وعنت الوجوه للحی القیوم و اکبر داور لا تأخذه سنة ولا نوم سنه خواب سبک و نوم خواب گران حسن بصری گفت سنه کسل باشد و نوم خواب [illegible]
از خود نفی کرد سنه و نوم بر سبیل تمدح گفتند برای آنکه آفت و آفت برو روا نیست و تغیر و قهر برو روا نیست [illegible] روایت
عبد الله انصاری گفت رسول را پرسیدند که در بهشت خواب است گفت نه برای آنکه برادر مرگست و در بهشت خود مرگ نبود ابو هریره روایت کند از پیغمبر
که قوم موسی از موسی پرسیدند که هل ینام ربک آیا خدای بخسبد موسی گفت بار خدایا این قوم میپرسند که خواب ترا در یابد خدای تعالی گفت مر او را معلوم
گردانم اگر موسی را [illegible] شبانه روز بیدار داشت پس از آن دو شیشه [illegible] بدو داد و [illegible] این شیشهها در دست دار
موسی آن در دست نگاه میداشت و جهد میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب برو غلبه کرد و دستهاش بر هم آمد و شیشهها بشکست موسی از خواب
در آمد آنها را شکسته دید جبرئیل آمد و گفت تو در خواب شیشه نگاه نتوانستی داشت خدای تعالی چگونه آسمان و زمین را نگاه دارد

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

ملکا و ملکا آنچه او را مالکی و [illegible] و آنچه او را ملکی نیست ملک است برای آنکه ملک و مالک همه در ملک اوست کیست که بنزدیک او

شفاعت کند کسی را مگر مؤمنان و اهل معانی گفتند که خدای باین آیه دل بندگان [illegible] عاجلا و آجلا چنانست که گفت بنده من اگر از نعیم دنیائی
دنیا مرا است از من خواه و اگر امید کرامت آخرت داری شفاعت شفیعی آن هم مؤمنان منست پس در دنیا و آخرت ترا [illegible] از من میباید آنچه از
پیش ایشانست کار دنیا و آنچه از پس ایشانست کار آخرت مقاتل گفت از پیش ایشانست یعنی خلق عالم و فرشتگان و آنچه از پس خلق
عالم باشد و گفته اند که آنچه میکنند و دانند از خیر و شر و آنچه خواهند کرد و خلقان را احاطت نبود بچیزی از علم او الا آنچه او خواهد یعنی از معلومات او
مخلوقات هیچ ندانند الا آنچه خدا ایشان را اطلاع دهد و علم بمعنی معلوم و بمعنی عالمی بود و فراخ شد و فرا گرفت کرسی او آسمان و زمین را
عبد الله عباس گفت مراد بکرسی علم است و دفتر علم را کراسه خوانند ازینجا یعنی علم او محیط آسمانها و زمین است و گفته اند که مراد بکرسی عظمت است
و سلطنت ابو موسی اشعری گفت کرسی حقیقی خواست و خدای تعالی کرسی از لؤلؤ آفریده و صفت آن در جنب کرسی چون صفت درم است که بر کفی
افکنده امیر المؤمنین علی گفت هر پایه از قوایم او چندانست که هفت آسمان و زمین و کرسی در پیش عرش است حاملان کرسی چهار فرشته اند هر
فرشته چهار روی دارد و قدمهای ایشان بر آن صخره نهاده که زیر هفتم زمین است یک روی چون روی آدمیانست بدان روزی آدمیان خواهند
و روی دیگر بر صورت گاو است بدان روزی بهایم خواهند و روی دیگر بر صورت شیر است بدان روزی سباع خواهند و روی دیگر بر صورت کرکس
بدان روزی مرغان خواهند ابو ذر غفاری گفت که رسول خدای فرمود که هفت آسمان در جنب کرسی چون حلقه در بیابانی و کرسی در جنب
عرش چنانست که حلقه در بیابانی و در اخبار آمده که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجابست از ظلمت و اگر حجابها نبودی
حملهٔ کرسی بسوختندی از نور [illegible] او را نگاه داشتن آسمان و زمین بر وی دشوار نباشد و او بزرگوار است و رفیع و [illegible] همه خلق را
نه جهت مسافت ولیکن بتدبیر و قدرت عظیم بزرگوار است نه از روی جثه ولیکن از روی کبریا و عظمت فواید این آیه الله دلیل
بر ذات و صفات خدای تعالی برای آنکه تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد لا اله الا هو دلیل بطلان قول مشرکانست
از ثنویان و گبرکان و ترسایان که بدون خدای آلهه اثبات میکردند الحی القیوم بطلان قول دلیل بت پرستانست که ایشان جماد
و موات میپرستند القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه است و طبایعیان که گفتند چیزها بطبع عمل حاصل میآید حق تعالی باز نمود که من
قیوم قایم ام بتولای احوال همه لا تأخذه سنة ولا نوم دلیل بطلان قول جهود است که گفتند خدای عالم بشش روز بیافرید
خسته شد فاستراح یوم السبت روز شنبه بیاسود و ایضا دلیل بطلان مذهب جهم که گفت خدای عالم است بعلمی محدث [illegible]
روا نباشد [illegible] ما فی السموات و ما فی الارض دلیل بطلان مفوضه است که گفتند که خدای تعالی خلق عالم کرد و [illegible]
کارها را [illegible] بنیابت خود بدو داشت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل بطلان آنانکه نفی شفاعت کردند و نیز بطلان
قول کفار که گفتند که بتان شفیع ما نزد خدای تعالی یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلیلست بر بطلان قول آنانکه گفتند که خدای
تعالی عالم است بعلم متناهی برای آنکه درین آیه باز نمود که معلوم ما لا یتناهی است و آنرا علم لایتناهی باید و آن در وجود محال بود و لا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیلست بر بطلان قول منجمان و کاهنان که ایشان گویند ما غیب دانیم از سیر کواکب اعلام
خدا وسع کرسیه السموات و الارض رد است بر بطلان فلاسفه که گفتند عالم جوهری است و افلاک که بدان محیط است
و ورای آن چیزی نیست نفی عرش و کرسی و لوح و قلم کردند و لا یؤده حفظهما دلیل بطلان قول جهودان که گفتند ان الله فقیر

نخلق السموات والارض فاستراح ویز بطلان قول آنانکه گفتند که خدای قادرست بقدرتی که بقدرة فعل مخترع شد باد کرد و هو العلی

العظیم و لیلست بر بطلان قول ثنویان چه اگر با او الهی بودی که ممانعت کردی او را او مستقل نبودی بر آن او عظم موقع این آیه برای

کثرت دلالتست بر اصول اسلام از عدل و توحید لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن

یکفر بالطاغوت و یؤمن

بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام

لها والله سمیع علیم

قول کلبی ... سدی گفت این آیه در حق مردی آمد انصاری که او را ابو الحصین گفتندی و او پسران داشت جامه فروش

بازرگانان از شام بمدینه آمدند وایشان را دعوی کردند با ترسا پسران او ترسا شدند و با ایشان برفتند او نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله

کسی را بر اثر ایشان بفرست وایشان را باز آور و ز جوکن تا با مسلمانان باشند خدای تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین آن مرد انصاری

خوش نشد و در دل او از رسول چیزی بود آیه آمد که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و این پیش از آن قتل

بود آنگه این آیه از سوره براة منسوخ شد بقول ابن مسعود و ابن زید و نزد مفسران دیگر منسوخ نیست سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد

که انصار را چون زنی بودی که او را فرزند نماندی او گفتی ... تا ... اسلام بود

چون اسلام آمد ایشان جماعتی از بنی النضیر بودند چون که خدای ایشان را مخیر کرد که اگر مسلمانی خواهند اینجا باشند و اگر جهودی خواهند با ایشان

روند داود گفت لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امی بودند که ایشان را کتابی نبود و خدای تعالی رسول را فرموده که

عرب را بسول نکن الا اسلام یا تیغ و اهل کتاب را حکمی دیگر نهاد و آن جزیه بود و گفت ایشان را اکراه مکن بعد از قبول جزیه و گفته اند

معنی آنست که آنرا که در اسلام آید مگوئید که تو مکره بودی باکراه ایمان آوردی مراد آنست مکر چنانکه گفت و لا تقولوا

لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا قد تبین الرشد ... راستی ایمان از گمراهی کفر ...

پس هر که کافر شود بطاغوت یعنی شیطان مقاتل گفته بت سر هر چه پرستند بجز خدای و گفته اند که نفس اماره است ... خدای

گرویده در زده ... استوار ... و خدای شنونده اقوال و داننده احوال الایه تا داننده الله

ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم

الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم

فیها خالدون خدای تعالی ولی و یار و ناصر و دوست و متولی کار او جوانمردان است با ایشان لطف کند و توفیق از آنجا

ایشان ... علاوه بر ... تا از آن اختیار ایمان کنند ... ایشان را بر آن الطاف از تاریکیهای جهل و کفر

بیرون آرد و بنور هدایت و ایمان آرد چون این الطاف فضل خداست این ... با او ... از اول سوره ...

در زیادة کشت ... و با سوره کرد فزادتهم رجسا الی رجسهم و آنکسانیکه کافر شدند دوستان ایشان طاغوت چنانکه گفتیم از هر چه

آن پرستند از اصنام و کواکب و شیاطین و رؤسای ضلالت ایشان را بیرون می برند از نور ایمان بتاریکی جهل و طغیان ... و این ...

کردار ایشان را با غوا و اغوای ایشان حاصل شد عبد الله عباس گفت و حقی قومی آمد که این آیه کافر شدند بعیسی ... چون رسول آمد با او ایمان آوردند

خدای تعالی ایشان را با ایمان مصطفی ... ایشان را بیرون آورد و مقاتل گفت مراد بطاغوت رؤسای ضلالت اند چون کعب اشرف و حیی اخطب

و جز ایشان یخرجونهم معنی آن بود که دعوت میکند ایشان را ... مراد بدین جهود انند که پیش از بعث رسول بها ... ایمان

کتب خود دیده بودند از نعت و صفت او و چون بیامد کافر شدند و جحود کردند قوله تعالی فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به ... اهل دوزخ اند و در آنجا

جاوید باشند و بسمع معلوم کرده که عقاب کفار مؤبد خواهد بود و در عقل دلیل نیست بلکه از جهت عقل عفو ایشان مجوز و مستحسن است

الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملک اذ قال ابراهیم ربی

الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس

من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین

آیا نمی بینی و نمیدانی و نمینگری آنرا که حجت آورد با ابرهیم علیه السلام در حق خدای و آن نمرود بن کنعان بود و او اول کسی بود که تاج

بر سر نهاد و در زمین جبار گرد و دعوی کرد که خدایست از بهر آنکه خدای تعالی او را ملک و پادشاهی داد دو مؤمن و دو کافر پادشاه

تمام زمین گشتند مسلمان سلیمان و ذو القرنین کافر نمرود و بخت النصر مقاتل گفت چون ابراهیم بتان را شکست نمرود او را باز داشت

آنگه بدر آورد تا با آتش اندازد او را گفت این خدای که ما را بعبادة او میخوانی کیست ابراهیم علیه السلام گفت ربی الذی یحیی و یمیت دیگر مفسران

گفتند این مناظره پس از آن وقت کرد او را با آتش انداخته بودند اسلم گفت اول جباری که بود نمرود بن کنعان بود مردم از اقصای

عالم می آمدند و طعام میبردند از نزدیک او یعنی گندم چون جماعتی با او بکند شتندی او گفتی من ربکم خدای شما کیست ایشان گفتندی توئی

ابرهیم علیه السلام بیاره گندم بخرد با جماعتی در جماعت او گفت من ربکم ابرهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت

نمرود و هر را گندم داد و ابرهیم را گندم باز گردانید ابرهیم علیه السلام گندم باز گشت چون بدر شهر رسید شرم داشت واز شماتت اعدا اندیشه

میکرد و میگفت بیت یا رب بفضل خویش نظر کن بحال من یا ربیه مراد من ای ذو الجلال من در محنت شماتت اعدا افتاده ام لطفی بکن که بیش

نماند احتمال من پس ابرهیم علیه السلام جامه ...یک ... جوال را پر کرد و آمد تا بدر سرا رسید بار بیفکند و او ماندة بود بخفت اهل او بدر آمدند

و سر بار بگشادند آرد سفید پاکیزه دیدند که از آن نیکوتر ممکن نبود نظم هر که اندر خدای بندد دل همه مقصود او شود حاصل

بر خدا کن توکل کلی و انگه از غیر او طمع بگسل پس از آن آرد نان بپختند ابراهیم در سرا شد آن طعام در پیش او نهادند گفت این از

کجا آمد گفتند از آن آرد است که تو آوردی دانست که نعمتی است که خدای با او کرد ... ابرهیم را ... نمرود گفت

حکایت نمرود بن کنعان

ایمان آرم تا ملک تو بگذارم او گفت اگر ترا خدای دیگر است عزیزی کو مرا با او دعوت بکنی الّذی گفت رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ خدای من

آنست که زنده کرداند و بمیراند [illegible] اَنَا اُحْیِی وَاُمِیتُ من نیز زنده کنم و بمیرانم [illegible]

[illegible]

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ

آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

حق تعالی بر سبیل تعجب می‌فرماید که هیچ کس چنان کس دیدی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی که بر آن ده گذر کرد [illegible]

[illegible]

ارمیا بر خواست و بیت المقدس را بگذاشت و بگریخت و بخت النصر درآمد و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد ثلثی را بکشت
و ثلثی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و انگه بفرمود تا کودکان و پیران را پاره کردند و ایشان در عدد صد هزار بودند از میان امرا و ملوک و لشکر
خود قسمت کرد و هر پادشاهی را چهار هزار رسید از آنجا بوقت بازگشتن لشکر را فرمود که هر یکی سپری خاک بر گیرید و در بیت المقدس
اندازید بکردند تا که آنجا کوهی عظیم پیدا شد از خاک چون ایشان بازگشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد و پاره انگور داشت
و پاره عصیر آن و تواری دید و آن کشتگان را گفت أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا بر سبیل تعجب پس آنجا فرود آمد و خر را ببست و چیزی
کرد و شب آنجا بخفت و خواب بر وی غلبه کرد و بخفت خدای تعالی در خواب جان از وی بستد و بمرد و آنجا صد سال مرده افکنده بود خدای تعالی او را از چشم
مردم پنهان کرد و گوشت او را از سباع نگاه داشت چون هفتاد سال برآمد خدای تعالی پادشاهی از پادشاهان فارس فرمود تا بیاید و بیت
المقدس را آبادان کرد و هزار قهرمان را برگماشت هر قهرمانی را سیصد هزار مرد کار کن داد تا در مدت اندک بیت المقدس و شهرها و دیهها آبادان
کردند آبادان بهتر که بود خدای تعالی بخت النصر را هلاک کرد و آنانکه در بنی اسرائیل مانده بودند با بیت المقدس آمدند و عمارت بسیار کردند سی سال تا تمام
ازان شد که بود چون صد سال ازین واقعه و خواب ارمیا برآمد خدای تعالی جل جلاله و عم نواله او را زنده کرد او بر خاست طلب خر کرد دید که
مانده بود از آسمان آواز آمد ای استخوانهای پوسیده متفرق شده گرد شوید بفرمان خدای عز و جل استخوانها بهم آمدند آواز آمد که گوشت بر
هم پوشیده شوید گوشت پوست بر سر او پوشیده شد خدای تعالی جان در وی دمید بر خاست بفرمان خدای تعالی نهیق و بانگی کرد و آنگاه گفت
که آنگه در خواب بوده روایت است از موسی بن جعفر علیهما السلام که او گفت من وقتی از دشمنان بگریختم و متفرق وار میرفتم ببعضی از دیههای شام رسیدم
کوهی دیدم و ازان دیهها که بر حوالی آن کوه بود مردم بسیاری آمدند و بر آن کوه می شدند من پرسیدم که این چه جماعت و شما کجا میروید گفتند
درین کوه غاریست و در غار راهبی است که هر سال ازانجا یکبار بیرون می آید و ما را چیزی میگوید و ما احتیاج که باشد از وی می پرسیم من نیز در میان
ایشان برفتم تا بر کوه شدم منبری بیاوردند و بنهادند و پیری را از دیر بیرون آوردند ابروهای او بر چشم افتاده و عصابه برابروی او بر بسته
او بستند و او بر آن منبر رفت و یکبار با قوم در نگریست چشم او در من افتاد و نوری دید از بالای سر من تا بالای آسمان روی بمن کرد و گفت
ای مرد شما از ترسایی در میانه قوم گفتم آری گفت شما از علمای ایشانی یا از جهال گفتم از شما نیستم گفت شما از امت محمد گفتم بلی گفت از علمای
ایشانی یا جاهلان گفتم از جهال نیستم گفت من بپرسم یا تو بپرسی گفتم اختیار تراست گفت من بپرسم گفتم بپرس از آنچه خواهی گفت ما و شما میگوییم
که در بهشت درختی است که آنرا طوبی گویند ما میگوییم اصل آن در سرای عیسی است و شما میگویید که در سرای محمد است و لیکن در بهشت هیچ جا
و هیچ بیت که شاخی ازان درخت درانجا نباشد مثال آن در دنیا چیست گفتم آفتاب است او چون سر از مشرق برآرد چون بنقطه بلند رسد
هیچ جا و بقعه نبود که از شعاع او در آنجا نیفتد گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل بهشت از طعام و شراب بهشت میخورند چندانکه بخورند
خورند زیاده نشود مثال آن در دنیا چیست گفتم مثال آن کتاب خدای تعالی است که چندانکه خوانند کان خواننده و گوینده کان گویند در
انواع علومش از قرات و تفسیر و تأویل و قوه کلام و حدود و احکام حلال و حرام سخن گویند در او نقصان نیاید گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما
میگوییم که اهل بهشت طعام و شراب خورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا چیست گفتم کودک اندر شکم که طعام و شرابی که مادر
خورد او را ازان طعام نصیب باشد و او را بول و غایط نبود گفت نیکو و راست گفتی اکنون از تو طلبم خواهم گفتی مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است

یا از سیم یا از چیست گفتم بهشت را کلید زبان بنده مؤمن است که در دهان بگرداند و بگوید لا اله الا الله ترسا گفت همه راست و نیکو گفتی
و لیکن ترا از مسئله پرسم که متحیر شوی و حیران بمانی گفتم اگر جواب آن گویم ایمان آری و بدین ما درآیی گفت بلی و برین عهد کرد گفت مرا خبر ده
ازان دو برادر هم شکم که بیکشب از مادر زادند و بیک روز با یکدیگر هر دو بمردند چون بمردند یکی دویست سال بود و یکی را صد سال گفتم ایشان
عزیر و عزیز بودند هر دو در یک شکم بودند و بیکشب زادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند پس از آن عزیر یک روز ببعضی دیهها بر نشست و از آنجا میآمد
بر حماری نشسته و پاره انگور در صله نهاده و پاره شیر و عصیر در کاره و بر دهی بگذرد که خدای تعالی اهل آنرا هلاک کرده بود و آن ده
ویران شده بر سبیل تعجب گفت أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا خدای تعالی فرمان داد تا از خر بیفتاد و بمرد و خر نیز در یک جا بمرد و صد سال
مرده بود و در آن بیابان افکنده و آن طعام و شراب نهاده بر حال خویش که هیچ متغیر نشده بود چون صد سال برآمد خدای تعالی او را زنده کرد
جبرئیل آمد و گفت یا عزیر چند گاه شد تا تو اینجایی گفت یک روز یا نصفی از روز گفت نه چنین است صد سال است که تو اینجایی اکنون اندر وی نگر
بطعام و شراب خود بنگر که تغیر نکرده از روی تصدیق این حدیث و صدقت مقام تو اینجا در خر بنگر که استخوانهای او چون پوسیده است تا خدای تعالی
او را پیش تو زنده کند و مجدداً انتظام عضوهای او زنده کرد تا او بر نشست و طعام برگرفت و باده آمد و با برادر پنجاه سال مانده بود و بیک روز
با پیش خدا شدند و مرگ [illegible] راهب گفت نیکو گفتی و راست گفتی گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد بنده و رسول او است بحق و آنجا همه ایمان آوردند
و آنکه ارمیا را گفته که او حضرت [illegible] قال کم لبثت گفت درنگ کرده [illegible] طعام خیانت کرده گفت اما [illegible] بار او نشسته دیگر
جواب داد که روزی یا نیم روزی درنگ کرده ام چاشتگاه رسیده بود چون خدای او را زنده کرد و امید نگاه کرد هنوز آفتاب بود گفت روزی
یا بعضی روزی گفت نه که صد سال درنگ کرده و اگر میخواهی از روی اعتبار نظر کنی بطعام و شراب خود از انجیر و شیر و کشته انداز و میبین
که هیچ متغیر نشده است و بنگر بدراز گوش خویش تو بعضی از علما گفته اند که خر زنده بود خدای تعالی طعام و شراب از تغیر نگاه میداشت و خر او را همچنان
بر جای میداشت تا آیتی باشد مردم را برین قول عظام بعضی از مردگان که آنجا بوده اند و بنگر بدان استخوانها بیشتر مفسران برانند که استخوا
نهای دراز گوش است که چگونه از زمین برمیداریم و بر یکدیگر مینشانیم پس گوشت در روی می پوشانیم آنچه کردیم تا آیتی باشد و دلالتی مردم
برانکه پس از مرگ بعث و نشور خواهد بود یعنی وانظر الی حمارک ولنجعلک آية للناس و این دلیلست بر صحت رجعت و فساد
قول آنکه آنرا مستبعد میدارد برای آنکه چون خدای تعالی طعام و شراب سریع التغیر را بخلاف عادت با برای حکمت و مصلحت را فوق عادت کند و سی
طعام و شراب را از تغیر نگاه داشت همچنانکه شاید که شخصی را که صلاح جهان بدو منوط است سالی چند بخلاف عادت عمر ابنای وقت او را نگاه دارد
که پیر نشود و بی قوت نگردد و قتاده و ضحاک گفته اند و ربیع و غیر ایشان روایت کنند و از اعجاز میدارند که خر در بیابان صد سال بی آب
مرده و زنده ماند که آب و گیاه نخورد و این روا دارند که خدای تعالی شخصی را در جهان زنده میدارد که طعام و شراب خورد و بیاید و برود اولی
بود که روا دارند عبدالله بن عباس گفت که چون عزیر با ده آمد همان ده و محله ای که بگذشته بود بوم آمد و بر در سرای خود آمد عجوزی کنیزکی
که آنروز که عزیر رفته بود بیست ساله بود چون باز آمد صد و بیست ساله بود و مقعد و نابینا شده او را آواز داد و گفت کیست که در میان
او گفت که این سرای عزیر است گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی که صد سالست که عزیر مفقود گشته کس نام او
نبرد گفت منم عزیر گفت سبحان الله صد سال شد که هیچکس از او خبر ندارد عزیر گفت چنین است خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد

کریز گفت او را علامتی باز گوی گفت او مردی مستجاب الدعوه بود اصحاب امراض و بلایا را عزیر دعا کرد و دست بر چشم وی مالید چشمش

درست شد و برخاست [illegible] گفت قم باذن الله بفرمان خدای برپای [illegible] برخاست [illegible] گفت گواهی میدهم که تو عزیری

برخاست و بمحافل بنی اسرائیل آمد و دران محفل پسری از آن عزیر بود صد و [illegible] ساله پیر و ضعیف شده [illegible] آواز داد

ای قوم خبر دارید که عزیر باز آمده است [illegible] صد سال که عزیر مفقود شده گفت من غلام او [illegible]

[illegible]

وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ

لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ

جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

[illegible]

[illegible] كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن

لیطمئن قلبی بالخلة [illegible] بیارامد و ساکن شود [illegible] گفت [illegible] چهار مرغ عبدالله مبارک گفت طاووس بود و کرکس و کلاغ و

خروس [illegible] گفت که کلاغ بود و خروس و طاووس و کبوتر [illegible] این مرغان از آن بود که طاووس [illegible]

و کلاغ [illegible] گفت این چهار مرغ را [illegible]

[illegible]

که بداند که خدای تعالی عزیز است و غالب بر همه کس و علم کند حکمت آنچه کند بحکمت و صلاح کند مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل بنده‌ای است که مالهای خود را در راه خدای تعالی صرف کنند و نفقه سازند چون مثل [illegible] یا مثل
[illegible] کیست که دانه در زمین اندازد و از آن دانه هفت خوشه بر آید و در هر خوشه صد دانه [illegible]
در خوشه صد دانه [illegible] و بس صد و دویست نیز باشد و خدای تعالی مضاعف کرد [illegible] اگر خواهد یکی را [illegible] چنانکه گفت من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها و مقصود چنانکه درین آیه و در قرض باضعاف مضاعفه وعده داده چنانکه گفت یکی را دو هزار عوض دهد در خبر است که
روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در حجره فاطمه شد فاطمه را دید که حسن و حسین را میخواباند و از گرسنگی ایشان می‌گریستند فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله
جگر تا چیزی بدست آری که این کودکان که از گرسنگی می‌گریستند [illegible] طعام نخورده‌اند امیرالمؤمنین از خانه بیرون آمد و بحجره عبدالرحمن
عوف رفت و گفت دیناری مرا بقرض ده او در خانه رفت و کیسه زر [illegible] آورد و صد دینار زر سرخ در آن بود و گفت بستان و هرگز باز مده امیرالمؤمنین
گفت لا والله هرگز نستانم و از تو قبول نکنم گفت چرا گفت زیرا که از رسول شنیدم که گفت اليد العليا خير من اليد السفلى دست دهنده
بهتر است از دست زیرین یعنی دست دهنده از ستاننده و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود تا دست او بهتر از دست من باشد نظم
[illegible] گر چه دست رس نبود ⁂ دست من زیر دست کس نشود ⁂ ای کرا [illegible] ⁂ کرم ایزد [illegible] ⁂ ولیکن یا عبدالرحمن
مرا دیناری بقرض ده و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت من از رسول شنیدم که گفت الصدقة بعشرة امثالها والقرض بثمانية عشرة
[illegible] عبدالرحمن دست [illegible] دو دینار زر بیرون آورد و بدو داد [illegible] دو جهان [illegible]
[illegible] تا چیزی بخرد مقداد اسود را دید بر کناره راه نشسته گفت ای مقداد درین وقت درینجا چرا نشسته گفت ضرورتی را
گفت آن چیست گفت چند روز است که طعامی نیافته‌ام گفت چند روز گفت چهار روز امیرالمؤمنین آن دینار که قرض کرده بود بدو داد و گفت
تو اولیتری که چهار روز است که چیزی نیافته و ما [illegible] روز [illegible] و امیر از [illegible] آمد در شان او این آیه آمد که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ چون رسول خدا نماز شام بگزارد گفت یا علی [illegible] امشب [illegible] که گوید که در خانه
من چیزی هست گفت [illegible] یا رسول الله پس برخاست و از پیش برفت و فاطمه علیها السلام را گفت که پدرت [illegible] می‌آید
و در خانه ما چیزی نیست [illegible] و رسول آمد [illegible] فاطمه [illegible] در خانه [illegible] الحمد و الم سجده
بخواند و در دوم الحمد و سوره الانعام و چون سلام بداد روی بر زمین نهاد و گفت یا رب [illegible] محمد و آل محمد که برای ما [illegible]
تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزاییم سر بر داشت خوانی دید از ثرید و بر سر آن گوشت نهاده [illegible] جدا کرده و دستار خوانی بر سر آن
[illegible] آن خوان بوی آن [illegible] و تا دست مبارک رسول خدای [illegible] تا چه کرده خواهد کرد [illegible] در خانه شد و آن
خان بیرون آورد [illegible] پیش ایشان نهاد رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از آن میخوردند سایلی بر در حجره باز آمد و سوال کرد
امیرالمؤمنین دست کرد تا پاره از آن طعام بدو دهد رسول خدا گفت یا علی مده که سایل ابلیس است [illegible] خدای تعالی ما را طعام بهشت داده

که با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا بر کس [illegible] امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله این طعام بهشت است گفت آری خدای تعالی
طعام بهشت بهر کس نفرستاد مگر خوان عیسی بن مریم گفت برای چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت و زمرد
[illegible] چهل گز و چهار پایه [illegible] نان [illegible] نان [illegible] و از انواع ترها بران
خوان [illegible] و یک ماهی بریان نهاده [illegible] اصحاب عیسی حاضر آمدند
و گفتند [illegible] آن [illegible] بر گرفت [illegible] آمد بخوردند و گفتند
عیسی [illegible] تا از آن میخوردند چهل چاشت تا چهار هزار [illegible] هزار بخوردند [illegible]
[illegible] و هیچ [illegible] بخورد [illegible]
چون رسول و ایشان از طعام فارغ شدند و دست بشستند رسول گفت یا فاطمه [illegible] جعفر
[illegible] جعفر را با آسمان بر دند پس حضرت رسول و امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین
در مسجد [illegible] اعرابی آمد بر پشت ناقه [illegible] از مسجد بیرون خواند و کیسه بزرگ بدو داد و گفت این زر بگیر [illegible] جام
[illegible] رسول داده و گفت این اعرابی [illegible] رسول [illegible] یا علی اعرابی را شناختی
گفتم نه گفت او جبرئیل بود [illegible] از گنجهای زمین برای تو بیرون آورد خدای تعالی [illegible] که بعدد [illegible] و چهار جزو
ثواب [illegible] و سیل کرد [illegible] جعفر را [illegible] برای تو [illegible]
جهان نشنیده و بر خاطر هیچکس [illegible] امیرالمؤمنین آن زر بر [illegible] صدق الله جلت عظمته حیث قال الذين
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ [illegible] دیناری بر داشت و بعبدالرحمن عوف داد و باقی بر اهل بیت و فقرا و مهاجر و انصار نفقه کرد خدای تعالی
[illegible] اگر برابر [illegible] بسیاری بدهد و [illegible] او را نقصانی نباید [illegible] باجزای متعدد [illegible] استحقاق جزا دهد
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا
أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
[illegible] چون بنده [illegible] صدقه و زکوة دادن درین آیه بیان میکند که چگونه باید داد گفت آنها که مالها
خود نفقه کنند در راه خدای تعالی پس [illegible] منت و رنجی را مال در راه خدای اگر معروف باشد که [illegible] و اراده تو خدای را باشد
و طلب [illegible] برای ریا [illegible] برای خدای باشد باید که [illegible] و در عقب آن رنجی نباشد از منتی و اذیتی اگر [illegible]
قبول کنند و اگر [illegible] وقت [illegible] و در آن وقت [illegible] مکن [illegible]
[illegible] نخواهد [illegible] طلب کنند چنانکه آن بهترین [illegible]
[illegible] و اذی رنج باشد و آن بود که [illegible]

کفت من جهید دارم تیری چنیده و راه انجام دهد که بجای درد و برای خدا نه برای ریا این مجاهد آن پیشتر برای آن میشود که از بعضی مردم خونه اسامه کفت لا بارک الله فیک وفی جنبک اذیتهم قبل ان اعطیتهم منّتی از آنکه بر منّی ابدا کرده و حرام کرده منّت نهادن و گفت که منّت نهد بر کسی هیچ عطا این مرا رسد که بر بندگان منّت نهم برای آنکه منّت خلقان مکدّر بود منّت منع است
اجرهم عند ربهم برو پروردگار ایشان از آن گفت تا ایمن باشند از آنکه خلاف خواهد بود و باتلف خواهد بود که آن ودیعه نزد امینی است
و بر ایشان خوف و نه ایشان چنانکه سایل ایمن داشته ایمن باشند و نشد و یکبن چنانکه اورا انده و یکبن نگذاشته قوله قول
معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم
جمیل مرد در ویش را ... و گفته اند که وعده نیکو بود که گفت دعای نیکو چنانکه گوید وسع الله علیک و گفته اند که مرا دان چیز سایل سوال کند و تو اورا رد کنی
و چیزی که نمی‌توانی بود که از سر تجارت و تنگی سخنی گوید که ترا از آن کراهت آید از سر آن درگذر و عفو کن اورا که این بهتر است از
صدقه که بی‌گمان باشد ... و خدای بی نیاز است از صدقات بندگان که اگر خواهد همه را توانگر کرداند ولیکن بکرد امتحان ما توانگران شاکر باشند
و درویشان صابر ... امیر المؤمنین علی و جعفر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المؤمنین جعفر را گفت که سخنی
از حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله چه نیکوست
شفقت توانگران بر درویشان ... امیر المؤمنین گفت و نیکوتر از آن گفت و احسن من
ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از آن تکبر درویشان است بر توانگران اعتماد بر خدای تعالی
خضر گفت این کلام سزاوار است که با آب زر نویسند یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الاخر فمثله کمثل
صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا
سنگ خاره ... لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله
لا یهدی القوم الکافرین
میگوید که ای کسانی که ایمان آورده اید ... صدقات خود را تباه مکنید ... باطل مکنید ...
چنین کسی که مال خود نفقه کند برای ریا مردمان که گویند مردی کریم است و ... ایمان ندارد ...
در ایمان و عمل هر که در راه عشق صادق نیست جز مرائی جز منافق نیست هر عمل کان برای ریا بود و ریا بیست
... مثل آن عمل او که بدان ماند به سنگ سخت ماند که بر او خاکی بود پس بارانی بزرگ قطره بر او بیارد آن خاک را ببرد
و ... چیزی بر آن نماند ... عمل مرائی و منافق ...
که بر آن سنگ ... چیزی مرائی و منافق نیابد از عمل که کرده است آن ... قیامت ... چنانکه گفت و

وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا الایه لا یقدرون قادر نباشند بر تحصیل چیزی از ثواب آنچه کرده
باشند برای آنکه ... و آنچه خدای از آن ثواب نبود از عبد الله عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت بشود منادی
ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند که کجا اند آنان که در دنیا مردمان را می‌پرستیدند که برخیزید و مزد خود بستانید از آنانکه برای ریا
ایشان عمل کرده اند که من قبول نکنم عملی که آن آمیخته باشد بچیزی از دنیا و اهل دنیا و خدای تعالی هدایت نکند براه بهشت کافران را
بالطف که با مؤمنان کند با ایشان نکند چه اگر کنند لطف نباشد ایشان را ومثل الذین ینفقون اموالهم
ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها
وابل فاتت اکلها ضعفین فان لم
یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر
مثل آنکسانیکه مالهای خود نفقه کنند از بهر طلب رضای و خشنودی خدای تعالی ...
و ثبات نفس و طیب قلب ایشان این کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم نفس خود را موطن بکنند بر آنکه دل بر آن نهند و یقین دانند
که آن ضایع نخواهد بود و عوض خواهد داشت چون مثل بوستانی است بجای بلند و استوار ... از آن تخصیص کرد که آنچه بر ربوه
بود چنان نیست که آب بر او برشود و چنان بود که آب بدو نرسد که برسد بر این بوستان بارانی بزرگ قطره پس بدهد آن بوستان میوه
خود دو بهر یعنی چندانکه زمینی دیگر بدو سال دهد پس اگر باران بزرگ بدو نرسد و باران خرد و قطره ضعیف بدو رسد بسم گفت که
چون صفت که خدای گفت زمین هموار است که اگر باران بسیار برسد بر دهد و اگر رسد مضاعف شود و این مثلیست که خدای تعالی مؤمن مخلص را
و در برابر منافق و مرائی ... زمین نیک بلند وارث که بر او بوستانی بود و آنرا بارانی بزرگ یا نرسد بهر حال که هست ریع و ارتفاع
دارد و همچنین عمل مؤمن مخلص را بقیامت ثواب بود اضعاف مضاعفه و اگر اندک و بسیار بود و خدای تعالی بدان تمام میکند چنانست جوز آن
ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب
تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات واصابه الکبر وله ذریة
ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم الایات
لعلکم تتفکرون معنی ... مثل منافق مرائی ... مثل مؤمن مخلص ...
بر سبیل ... عمل ... او ... تمثیل و تشبیه کرد ... صفت او در این آیه بیان کرد و گفت خواهد و تمنا کند
یکی از شما که باشد اورا بوستانی از درختان خرما و انگور که در زیر درختان آن میرود جویهای آب ... از میوه ... باشد و ...

به رسیده بود و او را کودکان ضعیف باشند پس باد سخت که آتش در او باشد بوزد در آن باغ و آتش بود پس بوستان او سوخته گردد چه
تشبیه است که نمای تو مثل زده است مر اعمال ریا را که به بوستان چنانکه مثل زد خدا و نه این بوستان را و حالت ضعف و عجز و اطفال بسیار در حال
ضعف که محتاج در حال آن بیشتر بود و صاعقه آتش زنان [illegible] مانده منافق و مرائی نیز همچنین بود در حالتی که او به آن عملی که کرده محتاج بود
ناگاه صاعقه آتش بر آن بارد و اعمال سوخته گردد و او به عذاب و مشقت به واسطه گناه و عملهای مخلد باشد خدای تعالی همچنین بیان میکند خود شما را که
تا بود که شما تفکر و اندیشه کنید و صلاح را از فساد بدانید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا
کَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ
بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ ای کسانی که ایمان آورده اید
نفقه کنید از پاک و حلال آنچه کسب کرده اید رسول خدای گفت [illegible] إن الله قسم بینکم أخلاقکم کما قسم بینکم أرزاقکم وإن الله طیب لا یقبل إلا طیبا بدرستی که خدای تعالی قسمت کرد اخلاق شما را چنانکه قسمت
کرد ارزاق شما را و خدای پاک است جز پاک نپذیرد و هیچ بنده نباشد که مال جمع کند از حرام و از آن صدقه دهد که آن مقبول باشد و اگر
نفقه کند برکت نباشد و اگر بگذارد زاد او بود تا به دوزخ و خدای تعالی سیئه را به سیئه محو نکند [illegible] محو کند پلید را به پلید محو
نکند ابو امامه روایت کند که رسول صلعم فرمود که خیر ده جزو است فاضلترین آن تجارت است چون حق بستاند و حق بدهد و گفت نه جزو
روزی در تجارت است و برکت و خداوند آن درویش نشود الا که بازرگانی که سوگند خواره باشد رسول صلعم را پرسیدند که از کسبها کدام
پاکتر است گفت آنچه مرد آن را به دست خود کند ابراهیم نخعی بر زنی پیر بگذشت که دوکی میرشت او را گفت پیر شدی وقت نیامد این
را از دست بیفکنی گفت چگونه بیفکنم که از امیرالمؤمنین علی شنیده ام که گفت [illegible] من طیبات ما رزق این از روزیهای پاکست و از آنچه
ما از زمین بر آریم برای شما از انواع حبوب آن را نفقه کنید هم غله و هم میوه که هیچ مسلمان نبارد که او درختی نشاند تا از آنجا آدمی
یا چهارپای یا مرغی بخورد و الا او را صدقه می نویسند تا به روز قیامت مالک دینار گفت در توریة خوانده ام طوبی لمن أکل ثمرة
من یده خنک آنکه میوه درخت خویش خورد و قصد پلیدی مکنید یعنی حرام را نفقه مکنید و روزی نسائی از عبدالله عباس گفت که
رسول صلعم صحابه را گفت إن الله فی أموالکم حقا خدا را در مال شما حقی است چون مال شما به آن حد رسد یعنی به نصاب آن حق واجب شود
یعنی زکوة و بگذارید ایشان بیامدندی و صدقه‌ای که ایشان را بودی بیاوردندی و در مسجد نهادندی و چون مسجد پر شدی حضرت
رسول صلعم آنها را قسمت کردی روزی بیامد و پاره خرمای بد بیاورد و بنهاد چون رسول صلعم بیامد و آن دید گفت آن خرمای بد
که آورده است بئس ما صنع صاحب هذا بد کرد صاحب این فردای قیامت او را هم از آن دهند [illegible] در
آویختند تا هر که میدید ملامت کرد آنگاه این آیه فرستاد و از آن نهی کرد [illegible] نپسندید که شما را اگر بدهند آن را الا وقتی که
اغماض کنید و چشم فرو گیرید و مسامحه و تساهل ورزید یعنی اگر شما را [illegible] چون بشما دهند آن را بکسی [illegible] آنچه نپسندید برای

بپسندید

بپسندید قوی دیگر خدای تعالی مستغنی است از صدقات شما حمید است یعنی حامد سعی شما را و ستوده و پسندیده جمله خلایق است
الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ
وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ میگوید که دیو شما را وعده میدهد به درویشی میگوید زکوة و صدقه مدهید تا درویش
نشوید و میفرماید شما را به بخل کردن شیطان و نفس اماره بخل میفرمایند و هر که
از این آفت سلامت یافت مفلح و رستگار باشد وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و خدا شما را وعده آمرزش میدهد تا صدقه
کفاره گناهان شود و وعده روزی و عوض آنچه داده باشید عاجلا و آجلا و [illegible] مغفرة و در عاجل عوض دو وعده است یکی از خدا و یکی
از شیطان وعده شیطان غرور و ریا است و وعده خدای تعالی متضمن سرور باشد وعده شیطان وسواس و تخییل است و وعده خدای وحی و تنزیل [illegible]
شیطان مغرور مشو که دشمن است إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ او شما را [illegible] میخواند و به درویشی میترساند [illegible] خدای تعالی
را می نوازد و کار تو را [illegible] شیطان مفلس است وعده افلاس میدهد و خدای تعالی توانگر است
وعده مغفرت و فضل میدهد و خدای تعالی انواع عطاها داده است به عوض بخل بخل مکن و بیشتر از داده تو بدهد یُؤْتِی الْحِکْمَةَ
مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
خدای تعالی حکمت به هر که خواهد دهد قتاده گفت مراد به حکمت سنت است ابن عباس گفت قرآن و حفظ او و فهم معانی و دانستن ناسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام ربیع گفت [illegible] خشیة الله رأس کل حکمة کسائی گفت
خدای تعالی پیغمبر از برای نصیحت فرستاده و کتابها برای تنبیه و علمای ایشان و حکمت برای سکون ارواح ایشان پیغمبر دعوت میکند بامر
خدای کتاب دعوت میکند باحکام او و حکمت دعوت میکند بافضل او و هر که را حکمت [illegible] گفته اند و گفته اند مراد آنجا ورع است
در دین چیز بسیار داده باشند بنگر تا چه چیز باشد که خدای آن را بسیار خواند جمله دنیا را اندک خوانده است قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ
و این اندیشه نکنند و پند نگیرند [illegible] مگر خداوندان عقل و خردمندان مستان شراب شوق احد [illegible]
فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ
یَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصَارٍ
میگوید هر چه نفقه کنید و هر چه نذر کنید بدرستی که خدای تعالی از آن میداند و نیست
کسانی را که نذر نکنند و نفقه نکنند و به نذر وفا نکنند هیچ یاری و ناصری و گفته اند خدا آن را میداند که آنچه نیکوتر است میکنید یا آنچه
بدتر است از وجه حلال یا حرام نذر که میکنید در طاعت یا در معصیت اگر در معصیت بود نذر شما یا در نفقه که کنید نیکوتر اختیار نکنید
ظالم باشید و [illegible] ناصر نباشد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَ
تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَیُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ

از رسول صلعم پرسیدند که صدقه سر اولیست یا آشکار خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر صدقات آشکارا دهید نیکو چیزیست آن و اگر پوشیده
و پنهان بدرویشان دهید بهتر بود شما را و باز پوشیم گناهان شما را اگر پنهان دهید گناهان شما محو کرده شود و خدای بدانچه میکنید دانا
و آگاه و خبردار است که صدقة السر تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار وتدفع سبعين بابا من البلاء صدقه سر گناه را
بنشاند همچنانکه آب آتش را و هفتاد نوع بلا بگرداند خدای تعالی هفت کس را بزیر عرش جای دهد در روزی که هیچ سایه نبود الا سایه عرش نظم

این چنین فرمود ختم انبیا ∴ آن حبیب حضرت رب العلا ∴ کاندران روزی که باشد حشر گاه ∴ سایه نبود بجز ظل اله
هفت تن باشند از امر خدای ∴ سایه عرشش جدا او را جای ∴ اول ایشان امام عادل است ∴ کو بعدل از خلق عالم فاضل است
ثانی آنها جوانی پاکدین ∴ تابع فرمان رب العالمین ∴ ثالث آن مرد کز بهر صلوة ∴ سوی مسجد شد با نیکو صفات
چون برون آید دلش مایل بود ∴ تا که دیگر باره در مسجد رود ∴ چارم ایشان همیدان آن دو دوست ∴ هر دو با هم متفق چون مغز و پوست
باری آن هر دو بی روی و ریا ∴ قربت ایشان از بهر خدا ∴ خمسین مردی بود صاحب کمال ∴ نفس ناکس را از وی چو راد
بگریزد از شهوت و شر و فساد ∴ سادس آن مرد صاحب صدقه ∴ کرده مالی در ره دین نفقه
چون بداد آن مال صاحب صدق ∴ دست چپ نبود از حالش خبر ∴ سابع آنکس که پنهان در خلا ∴ در تفکر چون کند یاد خدا
چشم او از ترس حق گریان شود ∴ خون دل از دیده اش باران شود ∴ گفت شاه انبیا کاین هفت تن ∴ زیر ظل لطف حق ذوالمنن
دور خیر از فضل حق باکی شوند ∴ از عذاب و از عقاب ایمن شوند ∴

اکثر علما گفته اند که آیه در باب تطوعست برای آنکه اجماع علماست
که اظهار زکوة فریضه اولیتر است از اخفایش برای نفی تهمت تا نگویند که فاسق است و از وجه آنکه تا دیگر مردمان ببینند و بدو اقتدا
کنند عمار دهنی از باقر علیه السلام روایت کرد که مراد بدین ان تبدوا الصدقات زکوة فریضه است و ان تخفوها صدقه تطوع عبدالله
عباس گفت که صدقه تطوع را در سر بر آشکارا هفتاد چندان تفاوتست یکی از آن بهفتاد ضعف اولی باشد و صدقه فریضه در سر بهتر از علانیه
به بیست و پنج ضعف افزونست و همچنین در جمله عبادتها رسول صلعم گفت که آشکارا قرآن خواندن همچو صدقه دادن آشکارا و پنهان خواندن همچو
پنهان دادن آن لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا
تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ کلبی گفت جماعه مسلمانان بودند که ایشان را خویشان
و برادران بودند از جهودان و با ایشان مبرت کردندی
و بر ایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند آن خیر و بر و صدقه باز گرفتندی رسول را گفتند شاید که چیزی بایشان دهیم خدای تعالی
آیه فرستاد و سعید جبیر گفت که مسلمانان عادت داشتند که صدقه بدرویشان اهل ذمه میدادند چون فقرا مسلمانان بسیار شدند آن را
باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و مراد بهدی در آیه لطف بود و توفیق و این بخدای تعلق دارد از آن گفت ای محمد نیست بر تو
هدی راه نمودن ایشان را و لیکن خدای تعالی راه نماید یعنی لطف کند و توفیق دهد آن را که خواهد و هر چه نفقه میکنید از مال برای نفس شما

ونفقه

و نفقه جزای حق نمیکنید و هرچه نفقه کنید از مال جزاء او و مکافات تمام بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما نکاهند و باز نگیرند این
آیه بدین سبب و معنی لا بد مخصوص بود بصدقه تطوع برای آنکه زکوة جز بمؤمنان نتوان کرد لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ
مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ میگوید درویشانی که عاجز ... و ممنوع باشند در راه خدای و ضعیف باشند بسبب پیری و تنگ
دستی و رنجوری جهاد نتوانند کرد تا غنیمتی بدیشان رسد و نه وجه کسبی و کاری نتوانند کرد و ایشان فقرا مهاجریان بودند نزدیک
چهارصد مرد ایشان را در مدینه سرای و مسکنی و ملکی و ضیعتی نبود همه روز و شب در مسجد بودند اگر کسی ایشان را کار فرمودی کردندی و الا
همه روز در مسجد بودندی و گاه گاه استخوان خرما کوفتندی برای شتر مردمان و قرآن خواندندی و ایشان اصحاب صفه بودند خدای تعالی
قوم را تحریض کرد بر مواسات ایشان هر کرا چیزی بود افزون از عشا بایشان آوردندی عبدالله عباس گفت روزی رسول صلعم باصحاب
صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشان بدید گفت هر که از امت من برین حال باشد که شما اید و بدان راضی و قانع باشد فردا در بهشت از رفیقان
من باشد در خبرست که درویشان مهاجریان در موقف قیامت آیند فرشتگان ایشان را بحساب گاه خواهند گویند ما را چیزی ننمودند تا حساب
آن باز دهیم ایشان را ببهشت برند پیش از توانگران به پانصد سال تا اگر مردی توانگر پیش ایشان رود فرشتگان او را گویند
میان بیرون آرند اگر صفت درویشان میکند میگوید که نتوانند که در زمین روند از سفری و تجارتی و طلب معاشی سعید جبیر گفت ایشان
آنان بودند که با رسول صلعم بجهاد رفتند مجروح و مبتلا شدند نتوانستند که بجای روند پندارد ایشان را جاهلان که بر احوال ایشان اطلاع ندارد
که توانگرانند از آنکه عفت نمایند و کس را سوال نکنند از آنکه بلند همت باشند و بلند همتی کار عظیم است ... در سر کشی نیابند آنکس که بلند همت
باشد و نیاز و حطام آن در چشم او وقعی ندارد و بچیزی ننگرد از آن جهت که قدیم تعالی رسول خود را در شب معراج چون کاینات بر او عرض
کرد از بلند همتی بگوشه چشم بهیچ ننگرید عرش با عظمت و کرسی با وسعت و لوح با بسطت و قلم با قوت و بهشت با نعمت و دوزخ با نقمت
نه بآن طمع کرد و نه از این اندیشید لاجرم در قرآن مجید چنین ستود که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ آنها که اندر دولت او بودند اقتدا
کردند و همت بلند داشتند اگر از کسی چیزی خواهند که در آن وضع قدر ایشان باشد و صبر بر فقر و فاقه بسر میبردند و بدان راضی بودند
بن حازم گفت نظام شعار فقر و ایشان نیابد ولیکن بسیماشان ایشان بشناسی ضحاک گفت زردی رخسار ...
سیکرد و ... ایشان ... گفته که غیر ایشان بود بر درویشی سوال نکنند و عطا نخواهند اهل معنی گفته چه سوال
نکنند با الحاح و قرآن عطا گفت چون بامداد طعام دارند شبانگاه نخواهند ابو ذر غفاری از رسول صلعم روایت کرد که هر که چهل درم دارد
و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح کننده ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که مسکین آن باشد که برکش نبود که سوال کند و ... که حال خود

باتو گوید بمیخوانی و لا یسألون الناس الحافاً نه الحاح کنند با دو لقمه طعام از تو برگردانند پیغمبر فرمود که خدای تعالی کاره است از شما سه چیز را
گفتگو و سوال بسیار کردن و مال ضایع کردن و در نشاهی و از عصیان مادر و پدر و در گور کردن دختران زنده و از نادان و گرفتن و پس
که چیزی خواهد و او را حاجت نباشد آن سوال او روز قیامت خراشیدگیها و جراحتها بود بر روی او گفتند یا رسول الله چه مقدار بود که مرد
باو مستغنی بود گفت پنجاه درم یا چیزی که بدان ارزد و هر کس که او را نفسی بود و خواهد که نفیس شود باید که نگاهداشته کند یعنی بخل کند بنفس خود
و مکرم کند از سوال ایشان که سوال باول مذلت و بنهایت خوف منع و بآخر منع باشد و هیچ آدمی که او را نفسی بود خواهد در این ...
رو امیرالمؤمنین و امام المتقین گوید الیأس حرّ والرجاء عبد نظم نا امیدی خلق آزادیست قطع امید اصل هر شادیست بنده باره
امید مردم را بنده بنده زنده امید است و هر چه نفقه میکنید از مال خدای جان عالم است خدا باستحقاق دهد الَّذِينَ يُنفِقُونَ
أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
مالهای خود را بشب و بروز در نهان و آشکار بس مر ایشانرا ... عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
عبدالله عباس گوید این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که او چهار درم داشت یکی بشب داد و یکی بروز
یکی پیدا و یکی پنهان خدای تعالی این آیه فرستاد که آنانکه مالهای خود نفقه کنند بشب و روز و پیدا و نهان و حالت مرد از این دو بیرون نیست یا پیدا
آشکار و نهان و وقت نیز از این دو بیرون نیست روز و شب گفت که او در این دو وقت از این دو حال خالی نیست لاجرم بهر حال این ثنا شنید
الذین ینفقون اموالهم و باجل آن جزا باشد فلهم اجرهم عند ربهم ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان اجر و مزد بیش از آن
مزد او گفت باید که پیش ایشان ضایع نیست عند ربهم حجت آن گفت که پیدا شد که غایت نیست و گفت هیچ خوفی نیست بر ایشان و اندوه
گین نشوند بر آن آن ماوا تا باشند که ایشان از ثواب خواهند بود و از مورث عقاب ایمن خواهند بود اینجا خایف باشند انا نخاف من ربنا یوما
ایمن باشند فوقاهم الله شر ذلک الیوم اینجا حزین باشند ان الله یحب کل قلب حزین آنجا اندوهگین نباشند و لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون ابو اسحق گفت از یزید بن رومان ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی الا در حق علی آمد از قرآن
در حق هیچکس نیامده و بدان منگر که درم چهار بود از آنکه چون از سر صفا و خلوص بود چهار صد هزار بود بلکه بهتر از آنکه پیغمبر فرموده که یکدرم باشد
که بر صد هزار درم سابق باشد گفت چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد بهتر بی یکی بنده و برای خدا بدهد و دیگری مال بسیار دارد
از عرض آن صد هزار درم بدهد آن یکدرم بر آن صد هزار درم بود الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ
إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ
الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ
الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَىٰ فَلَهُ مَا
سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ
فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

این آیه در حق ربا خوارگان آمد میگوید آنکسانیکه ربا خورند و آن افزونی باشد در آنچه بسنجند یا بپیمایند چنانکه زر بازر یا افزونی
و دیناری زر شوان داد تا دیناری و جوی بستانند پس جنس بجنس شوان فروختن مگر برابر برابر کرا کر با فزونی باشد آن ربا دهد با ربا
و روایت کرده اند از صادق علیه السلام که گفت یکدرم ربا نزد خدای تعالی عظیمتر است از سی و شش بار زنا کردن با محرم خود چون مادر و خواهر
که ربا خورند بر نخیزند روز قیامت الا که چون کسی که بیفتد از دیوار و بر نخیزد او را از دیوانگی یعنی ربا خورنده روز قیامت چون دیوانه
بر خیزد و از کوه رسول علیه السلام گفت شب معراج جماعتی را دیدم شکمهاء ایشان بر آماسیده هر شکمی چند خانه بزرگ شده براه گذر آل فرعون
افتاده و آل فرعون هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرض میکردند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا
که آمدند مانند شتران مهار گسسته میپسکیدند و کلوخ و درختی پیش نیاید الا که پای بر نهادندی و پست کردندی ایشان
میخواستند که از راه ایشان برخیزند نمی توانستند و چون بر میخواستند می افتادند و این قوم بامداد و شبانگاه می آمدند و ایشان را
در پای میکرفتند و آل فرعون میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر مپای مکن من جبرئیل را گفتم این افتادگان کیانند
گفت اینان ربا خوار کانند در دنیا گفتم آل فرعون چرا میگویند خدایا قیامت بر مپای گفت برای آنکه وعده ایشان را چنین داده اند و یوم
تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی دیدم شکمهای ایشان پر از مار و کژدم چنانکه از بیرون شکمهای ایشان
نتوانست دید گفتم اینان کیانند جبرئیل گفت ربا خورندگانند ذلک بانهم این ربا خوردن ایشان بدان است که خود را رخصت داده اند و قیاس
بیع کرده اند گفتند بیع مثل ربوا است که بآنچه یکدینار خریده باشند بدو دینار بفروشند ربا نیز چنین است یکدینار بدهند و دو دینار بستانند
پس بیع نیز باید که ربوا بود خدای تعالی قیاس ایشان را رد کرد و گفت تحریم و تحلیل بمصالح خلق دارد و تمام مصالح و عواقب شناسد من که شناسم
بیع را حلال کردم و ربوا را حرام و حلال آنست که من حلال کنم و حرام آنکه من حرام کنم پس هر که با موعظه و پندی آید از خدای تعالی و او متعظ
شود و از آن باز ایستد آنکه گذشته باشد او راست یعنی هر که توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب او کند و گذشته او بار وی ادبار دو کار او
با خدا است در آنچه امر کند و نهی نماید یا حلال یا حرام گرداند و گفته اند مراد بموعظه نهی است بیانش فانتهی فله ما سلف قبل النهی و امره
الی الله بعد النهی چون توبه کرده باز ایستاد آنچه پیش از نهی کرده او را بحل است و کار او با خدا است پس از نهی اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد
عفو کند و هر که باز گردد و باسر ربا خوردن رود و آنرا چون بیع حلال داند او از آن کسان باشد که در دوزخ خالد و جاودان باشند
ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که ربا هفتاد بابست آسان ترین آن نزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد عبدالله مسعود روایت
کند که رسول خدا لعنت کرد آنرا که ربوا خورد و آنرا که او را دهد و آنرا که نویسد و آنرا که گواه شود یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا
وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ • إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و خدای تعالی ربا را بکاهد و ناقص کرداند و صدقات و زکوة را افزون کرداند تو پنداری
که در ربا افزونیست و در زکوة و صدقات نقصان خلاف پنداری کار بر عکس است ربوا نقصانست وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا

لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیادت است لا ینقص مال من صدقة هیچ مالی بصدقه
وزکوة کم نشود و خدای تعالی صدقات را افزون کرداند بیفزاید میگوید که چنانکه یکی از شما اسب کره می پرورد خدای تعالی صدقه را می پرورد تا یکی
را چندان کند که کوه احد در جزات که روز قیامت خداوند صدقه را بنزدیک ترازو آرند و حساب او برابر ارند که حسنات از سیئات
سبکتر باشد آنکه دو ماند خدای تعالی صدقه او را در ترازو نهند که حسنات گران شود گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که من خویشتن
را عملی چنین نمیدانم گوید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقتی که در مانی بفریاد تو رسد
و خدای تعالی دوست ندارد هیچ کافر برا بجرم ربا و بزه کاری که باستحلال آن ماثوم شود چون ذکر ربا خورندگان کرد ذکر مؤمنان میکند که
آنانکه ایمان آورده اند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مال دادند ایشان را بود نزد خداوند ایشان و بر ایشان ترسی
نبود یعنی نترسند و اندوهگین نشوند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا
ان کنتم مؤمنین ۝
فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله وان
تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون ۝ مکرم گفت آیه در حق عباس عبد المطلب
آمد و عثمان عفان لعنه الله و
چنان بود که ایشان خرما بسیار بسلف خریده بودند چون وقت مطالبه طلب کردند ایشان گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی
نماند و بی برگ مانیم اگر شما را است نیمه بگیرید و نیمه دیگر مطالبه کنید تا سال دیگر بدهیم چنین کردند رسول شنید نهی کرد و خدای تعالی
این آیه فرستاد که ایشان انقیاد کردند و سرمایه گرفتند میگوید ای مؤمنان از خدا و عقاب او بترسید و بگذارید آنچه شما را مانده است
بر مردم از ربا اگر شما ایمان آورده اید خدای تعالی میفرماید که ترک کنید که اگر نکنید و فرمان نبرید بدانید و آگاه باشید حربی از خدا و رسول
بعضی اگر باز نایستید از ربا خوردن بدانید که شما با حرب خدا و رسول خدائید عبد الله گفت روز قیامت ربا خوار را گویند خذ سلاحک
للحرب سلاح برگیر با خدا کارزار کن و گفت هر که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که وی را ادب کند اگر توبه نکند گردنش بزند اهل
گفتند که حرب من الله حرب خدای با او آتش دوزخ بود و حرب رسول با او جهاد بود بتیغ و اگر توبه کنید از ربا هر حال در سرمایه نقصانی
نبود و سرمایه شما را بود و چون سرمایه بستانید و از سود که ربوا است درگذرید شما ظلم نکرده باشید و بر شما ظلم نکنند وان کان
ذو عسرة فنظرة الی میسرة وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون ۝
و اگر مفلسی بود وام خواه خداوند عسرت و درویشی باشد بر صاحب حق است که ترک گیرد او را و مهلت دهد تا فراخ دست گردد
و مالی بدست بدو آید که وام را ادا کند و او را حبس نکند چون اعسار او معلوم گردد و اگر معلوم شود که چیزی دارد و دفع میکند
حبس کنند ابو سعید خدری گفت مردی را در مدینه وام بر آمد و او را پیش رسول آوردند و دعوی اعسار کرد رسول خدای غریمان او را
گفت خذوا ما وجدتم ولیس لکم الا ذاک آنچه دارد می باید بستانید و جز این شما را نیست عبد الله عباس از پیغمبر روایت کرد

که هر که حق غریمی بر دارد و بدر سرای او بر دو همه جانوران زمین بر وصلوة فرستند و او را دعا کنند و ماهیان دریا هم و خدای تعالی
بهر گامی که بر گیرد برای او در بهشت درختی بنشاند و گناهانش بیامرزد و اگر دارد و مطل و مدافعه کند ظالم بود که مطل الغنی ظلم
و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب او را مهلت دهد و بر وی سختی نکند حضرت رسول گفت من انظر معسرا او وضع له
اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی
او را سایه دهد در زیر سایه عرش آن روز که هیچ سایه نباشد مگر سایه عرش او گفت و اگر صدقه دهید بر ایشان و از ذمه ایشان ابرا کنید
شما را بهتر است اگر بدانید جابر عبد الله انصاری بدر سرای وام دار شد تا چیزی از وام او کم کند و ببخشد مرد روی پنهان کرد و بیرون نیامد
جابر بر کناری برفت و بنشست تا مردمان بر در کرد او برفت اگر بیرون آمد جابر گفت چرا از من پنهان کردی گفت از برای آنکه شرم
و شرم میدارم جابر دست کرد و قباله بیرون آورد و پیش او نهاد و برفت ابو قتاده گفت جنازه بیاوردند و بنهادند تا رسول
نماز کند صحابه را گفت شما بر و نماز کنید من نماز نمیکنم گفتند چرا یا رسول الله گفت برای آنکه بر او وام است ابو قتاده گفت من ضمان کردم
که وام او تمام بگذارم رسول بر و نماز کرد و وام هفده یا هجده درم بود ابو موسی اشعری گفت که رسول فرمود که هیچ گناه از بعد عظیم
نیست تر د خدای که مرد بمیرد و در گردن او وام بود مرد باز آنکه آنرا وجه قضا نبود اما بعد از کبایر زیرا که این از کبایر نیست و خبر است
که روز قیامت دو بنده پیش خدای شوند که یکی بر دیگری وامی بود و آنرا مطالبه کند او گوید بار خدایا من هیچ ندارم که بدو دهم
حق تعالی گوید بر ملازم هم باشید ساعتی تا چون گرمای محشر بر وی اثر کند حجاب از بهشت بر دارند نسیم و راحت بهشت بدیشان رسد صاحب
حق گوید بار خدایا این کراست گوید آنکه حقی در ذمه غیری دارد و بگذارد و او را مطالبه نکند گوید بار خدایا بگذاشتم تو گواه باش حق جل
گوید چون تو گذشتی من اولیترم با کرم حق با بنده خود که دست او گیرید و در بهشت شود واتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون ۝ و بترسید از عذاب روزی که همه از شما

تحط خدای تعالی بازآنکه مقدر کرد
از ثواب و عقاب

روزی که شما را در آن روز با پیش خدای برند یا شما پیش او روید یعنی جائی که کسی را در آن حکمی و امری نباشد جز خدای را عبد الله عباس
گفت چون آیه فرو د آمد جبرئیل گفت خدای میگوید که این آیه بر سر دویست و هشتاد آیه بنه از سوره البقره و گفت که این آخر آیتست
که از قرآن فرود آمد و بروایتی آخرین آیتهای قرآن آیه ربا بود مفسران گفتند که چون آیه انک میت وانهم میتون فرود
آمد پیغمبر گفت لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که کی خواهد بود خدای تعالی این آیه فرستاد اذا جاء نصر الله
والفتح پس از نزول آیه یکسال بماند پس آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم آمد و آنحضرت پس از آن شش ماه بزیست
آنگه بحج وداع رفت در راه مقام آیه یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فرود آمد چون باز گشت و بغدیر خم فرا رسید
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فرود آمد چون آیه را بمردم رسانید و امیر المؤمنین را بجای مقام خود کرد نیز
هم در آن منزل آیه الیوم اکملت لکم دینکم فرود آمد بعد از آن هشتاد و دو روز بر آمد آیه ربا آمد پس از آن این آیه که
واتقوا یوما تا آخر و این آخر آیتی بود از قرآن که فرود آمد و حضرت رسول بعد از آن بیست و یک روز بود و نماند ثم توفی پس بتمامی

هر نفسی را آنچه کرده بجز تمام و بر ایشان ظلم نکنند و خطاب شان را از ثواب بکاهند یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم

بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یأب

کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله

ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او

ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل

ربا حرام کرد و سلم حلال گردانید تا آنانکه ازان باز ماندند ایشان را عوضی باشد ازان بهتر ازانکه مقصود و منفعت حاصل شود

و مضرت معیشت مندفع کرد و گفت ای گروهی کان چون وام دهید یکدیگر را تا وقتی معین از بهر تاکید تداینتم [illegible]

[illegible] داده باشید که این دین به نویسید و اگر بیع سلم بود بنویسید تا در شک و شبهتی نباشد این امر بعضی گفتند وجوب راست و بعضی

گفتند ندب راست و این نیکوتر است [illegible]

[illegible]

واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین

فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر

احداهما الاخری ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا

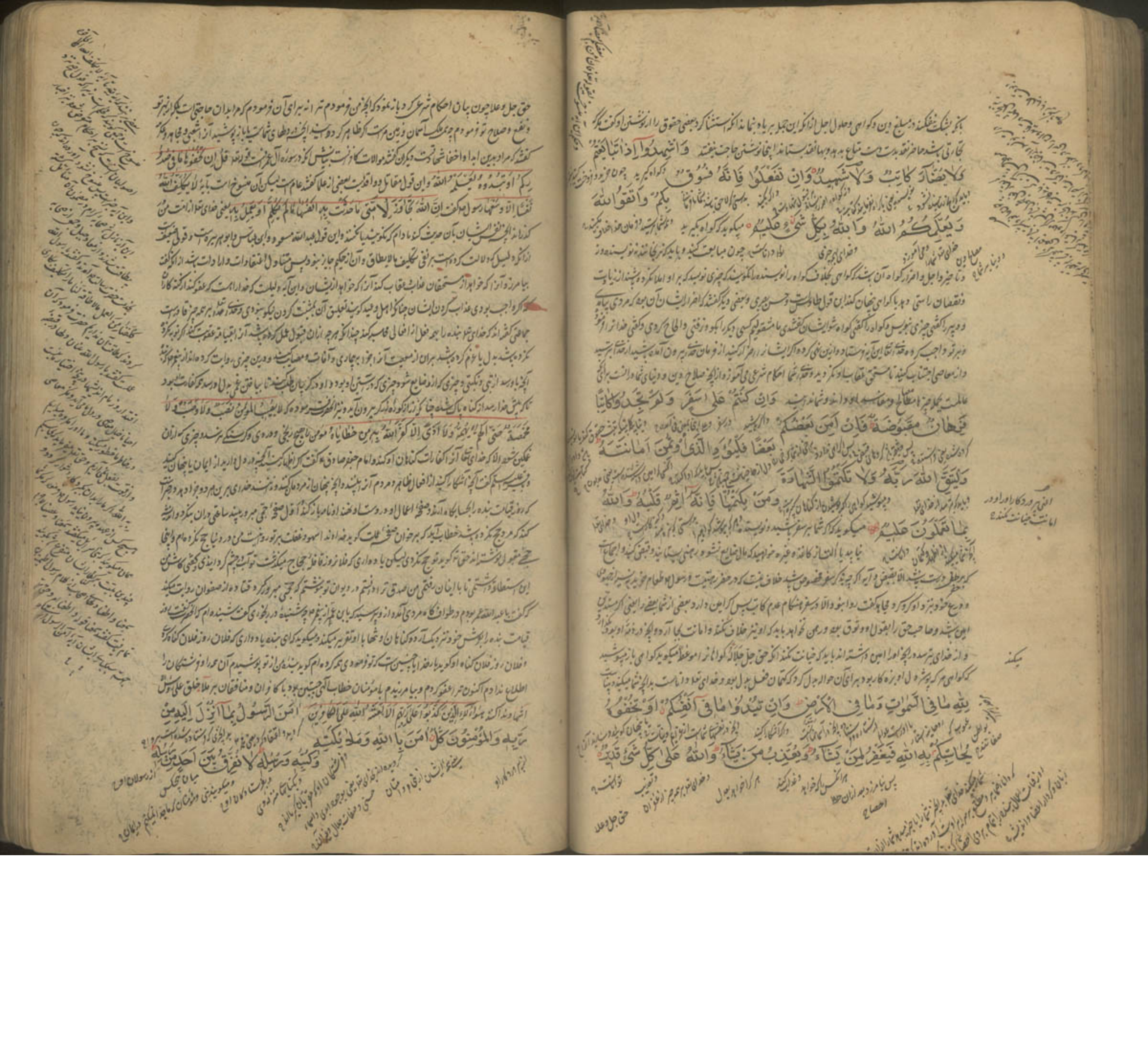
او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا

ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس

علیکم جناح الا تکتبوها

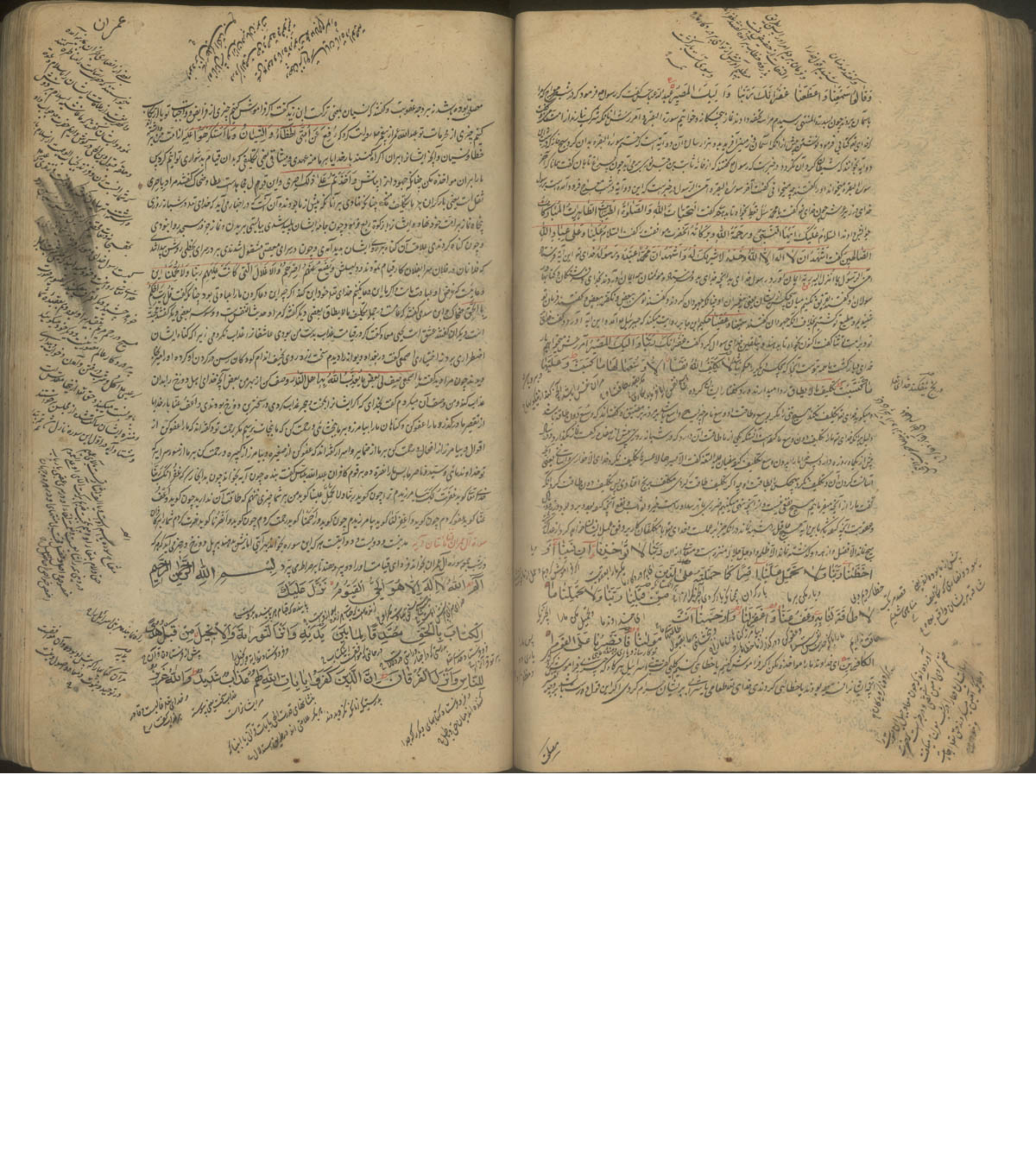
[illegible]

[illegible]



باکی بشک نیفکند در مبلغ دین و گواهی و حلول اجل از آنکه این جمله بریاد نماند آنگه استثنا کرد بعضی حقوق را از نوشتن و گفت مگر
تجارتی باشد حاضر نقد بدست که متاع بدهد و بها نقد بستاند اینجا نوشتن حاجت نیفتد وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ
وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ
بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ میگوید که گواه بگیرید
چون مبایعت کنید و باید که زیان نکند نویسنده و
و تا چیز و اجل و اقرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف گواه و نویسنده آنکه نویسد که چیزی نویسد که بر او املا نکرده باشند از زیادت
ونقصان راستی و چه با گواهی پنهان کنند این قول طاوس و حسن بصری و بعضی دیگر گفتند که اضرار ایشان آن بود که مردی بیامدی
و ویرا گفتی چیزی بنویس و گواه را گفتی گواه شو ایشان گفتندی ما مشغولیم کسی دیگر را بگو و رفتی و الحاح کردی و گفتی خدا ترا فرموده
و بر تو واجب کرده خدای تعالی این آیه فرستاد و ازین نهی کرد و اگر ایشان را [illegible] از فرمان خدای بیرون آمده باشید از خدای بترسید
و از معاصی اجتناب کنید تا [illegible] و هر وقت شما احکام شرعی می آموزد و آنچه صلاح دین و دنیای شما در آنست براهی
عالمست [illegible] وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا
فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ
بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ میگوید که اگر شما بر سفر باشید و نویسنده [illegible]
[illegible] که مال ضایع نشود رهنی بستانید و قبض کنید و اجماع است
که رهن درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بسفر مخصوص شد خلاف نیست که در حضر رهن [illegible] و رسول طعام خرید [illegible]
و زره خود نزد او گرو کرد و مجاهد گفت روا نبود الا در سفر بسبب عدم کاتب پس اگر ایمن دارد بعضی از شما بعضی را یعنی اگر مستدین
امین باشد و صاحب حق را بقول او وثوق بود و رهن نخواهد باید که او نیز خلاف نکند و امانت بجا آرد و آنچه در ذمه او بود
و از خدای بترسد آنچه او را امین داشته اند باید که خیانت نکند آنگه حق جل جلاله گواهان را موعظه میگوید که گواهی باز مپوشید
که گواهی هر که بپوشد دل او بزه کار بود و برای آن حواله بدل کرد که کتمان فعل دل بود و خدای تعالی داناست بدانچه شما میکنید
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ
يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

حق جل و علا چون بیان احکام شرع کرد باز نمود که آنچه من فرموده ام ترا نه برای آن فرموده ام که مرا بدان حاجتی است بلکه از بهر تو
و نفع و صلاح تو فرموده ام چه همه ملک آسمان و زمین مراست اگر ظاهر کردید آنچه در دلهای شماست یا باز پوشید آنرا شعبی و مجاهد و عکرمه
گفتند که مراد بدین ابدا و اخفا شهادتست و دیگران گفتند موالات کافرانست بیانش آنکه در سوره آل عمرانست قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِ
كُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ و این قول مقاتل و واقدیست بعضی از علما گفتند عامست لیکن آن منسوخست بآیه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و رسول صلعم گفت إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ أَوْ يَعْمَلْ بِهِ یعنی خدای تعالی از امت من
گذرانید آنچه نفس ایشان بآن حدیث کند مادام که نگویند یا نکنند و این قول عبد الله مسعود و ابن عباس و ابو هریره است و قول شعبی
از آنکه دلیل که دلالت کرده است بر نفی تکلیف ما لا یطاق و آن از حکیم جایز نبود پس متناول اعتقادات و ارادات باشد از آنکه گفت
بیامرزد آنرا که خواهد از مستحقان عذاب و عقاب کند آنرا که خواهد از ایشان و این آیه دلیلست که خدا راست که عفو کند از گناه کاران
که اگر واجب بودی عذاب کردن ایشان چنانکه اهل وعید گویند تعلیق آن بمشیت کردن نیکو نبودی و خدای تعالی بر همه چیز قادرست
جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهمه فعل از افعال محاسبه کند چنانکه هر چه از آن قبول عمل کرده باشد آنرا اثبات و عقوبت کند اگر توبه
نکرده باشد بدل یا عزم کرده باشد بر آن از معصیت آنرا جزا بیماری و آفات و مصایب کند و درین معنی روایت کرده اند از [illegible]
آنچه باو رسد از تب و نکبتی و چیزی که از و ضایع شود و چیزی که در آستین او بود [illegible] در بیان طلب کند تا بیابد [illegible] همه کفارت بود
تا کی پیش خدا رسد از گناه پاک شده چنانکه زر از کوره بیرون آید و نیز مروی است که لَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ نَصَبٌ وَلَا وَصَبٌ وَلَا
مَخْمَصَةٌ حَتَّى الْهَمُّ يَهُمُّهُ وَلَا أَذًى إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهِ مِنْ خَطَايَاهُ مومن را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد و چیزی که از آن
غمگین شود الا که خدای تعالی آنرا کفارات گناهان او کند و امام جعفر صادق ع گفت اگر اظهار کنید آنچه در دل دارید از ایمان یا پنهان کنید
و علیه السلم گفت آنچه آشکار کنید از افعال ظاهر و مردم آنرا ببینند و آنچه پنهان از مردم کنید خدای بر این هر دو جزا دهد و در خبرست
که روز قیامت بنده را بحسابگاه آرند صحیفه اعمال او در دست او نهند او نامه باز کند اول صحیفه حجی مبرور ببیند ساعتی در آن بنگرد و اندیشه
کند که مرا حج نکرده باشد خطاب آید که برخوان صحیفه ملت گوید خداوندا سهو و غفلت بر تو روا نیست من در دنیا حج نکرده ام و اینجا
حجی مقبول نوشته اند حق تعالی گوید تو حج نکردی لیکن یاد داری که فلان روز قافله حجاج میگذشت تو آب در چشم کردی و گفتی کاشکی من
این استطاعت داشتمی تا با ایشان رفتمی من صدق ترا دانستم در دیوان تو نوشتم که حجی مبرور کرد و قتاده از صفوان روایت میکند
که گفت با عبد الله عمر بودم در طواف که مردی آمد و ازو پرسید که یا ابن عمر از پیغامبر چه شنیده در نجوی گفت شنیده ام که گفت روز
قیامت بنده را پیش خود نزدیک آرد و گناهان او با او تقریر میکند و میگوید ای بنده یاد داری که فلان روز فلان گناه کردی
و فلان روز فلان گناه او گوید یا رب آری چنین است که تو فرمودی همه کرده ام گوید بنده من از تو پوشیدم آن عمر او و نیکان را
اطلاع ندادم اکنون ترا عفو کردم و بیامرزیدم با مومنان خطاب آنست چنین بود با کافران و منافقان بر ملا خلق علی رؤس
الاشهاد ندا کنند هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الكافرين آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ
رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ



ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين

سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحيم

الم الله لا اله الا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان ان الذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد والله عزيز

ذو انتقام • کلبی و ربیع و ابن انس گفته‌اند که این آیه که در اول سوره است تا بقعه و نیف و هشتاد آیه در روز نجران آمد و ایشان شصت و هفت مرد بودند چارده از اشراف بودند از این چارده سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بودند عبد المسیح و ایهم و ابو حارثة بن علقمه و این حبر و عالم ایشان بود آمدند در مدینه آمدند نماز دیگر با جامهای نیکو مردمی صاحب جمال و نیکو آراسته چون در مسجد رسول صلعم آمدند آنحضرت نماز دیگر گذارده بود ساعتی در مسجد نشستند و تاملی کردند تا وقت نماز ایشان درآمد و دستوری خواستند از بهر نماز و نماز خود ادا کردند روی بمشرق کرده رسول صلعم ایشان را گفت اسلام آورید گفتند آورده‌ایم پیش از آنکه ترا دیده‌ایم گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد با آنکه خدای را فرزند گوئید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند عیسی که بود گفت بنده خدای و بنده او گفتند هیچ آدمی از مخلوقات بی پدر از قدرت خدای ببینید و ربیع زنی لیکن بیندا ببیند که فرزند با پدر ماند گفتند بلی گفت خدای را مثل و مانند نیست عیسی با او چگونه ماند عیسی زنده بود فنا پذیر و خدای تعالی زنده است که بمیرد و خدای حافظ و خالق خلقانست و عیسی این نتواند کرد و هیچ چیز بر خدای پوشیده نیست در آسمان و زمین و عیسی ایشان هیچ ندانند گفتند همچنین است گفت خدای تعالی صورت عیسی در رحم مادر بنگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت میدانید که خدای مستغنی است از طعام و شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورد و او را حدث بود گفتند چنین است گفت میدانید که عیسی از اول کوچک بزاده بود چون دیگر کودکان آنگه بغذا و تربیت بزرگ شد گفتند بلی گفت چون چنین بود چون آوازه دارید چون گوئید عیسی اله است خدای تعالی اوایل سوره آل عمران بفرستاد در ابطال ایشان و اندر آیه خلاقی که الم است گفته شد و هیچ بنود اعاده کردن آن میگوید منم خدای میدانم اسرار نهان بر خلایق خدای که هیچ خدا نیست جز او زنده و پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد صلعم کتابی را که ذکر آن کرده است در توریة و انجیل که آن کتاب پیش آمده است و آن موصوف و مطلوب است چون الکرم نجی فرستاده باطل در شب و راستست و هدایت داده است آنرا که از پیش او بوده از کتاب پیغمبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریة و انجیل ایشان را بهدایتی و راه نمائی پسندیده باشد مر ما را از حق کتاب نزول فرمود و در حق انجیل و توریة انزل گفت برای آنکه قرآن آیت آیت فرستاد و توریة و انجیل یکبار فرستاد و توریة از توریه گرفته‌اند برای آنکه بیشتر از او معاریض و تلویحاتست و بزبان عبری توره باشد یعنی شریعت و انجیل از نجل گرفته‌اند یعنی و اسع برای آنکه شرع ملائکه خدای تعالی بر ایشان وسع کرده بود و بر بالای الکلیون باشد و فرو فرستاد فرقان یعنی آنچه بدان فرق کنند میان حق و باطل سدی که فی تقدیر چنین کرده است و انزل التورية والانجیل والفرقان هدی للناس و گفته اند مراد فرقان نصرتست برای آنکه نصرت از آسمان آید بدرستی که آنانکه بخدا و آیات او کافر شدند ایشان راست عذاب سخت با شدت و خدای غالبست نیز و عذاب بر آنکه قبیحه فرستاده است از بهر مصلحت تعجیل عقوبت نفرماید از آنکه هیچ چیز از او فایت نشود و خداوند انتقام است انتقام کشنده از ایشان بحسب استحقاق ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم • بدرستی و حقیقت که بر خدای هیچ پوشیده نیست نه در زمین و نه در آسمان ... آنکه ایشان مستحق آن اندازه از ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه عالم الذاتست با کمال عالمی با کمال قادری دارد آنکه

او داند دیگران ندانند او تواند او است آنعالم و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانکه خواهد صورت گران از آن احتراز کنند سر قلم از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند او در تاریکی سه گانه تاریکی شب و تاریکی رحم و تاریکی شکم مادر بر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن عاجز مانند **نظم** از روی تو نسخه‌ای چنین بر دستند • انگاره و صد هزار جا بنگ دستند • در پیش قبایل روی تو بنشستند • انگشت گزیدند و قلم بشکستند • ایشان با آلت صورتی بر آرند بی معنی او صورتی بی آلت بر آرد با چندین معانی از پاره چرم چشم بینائی از پاره استخوان گوش شنوائی از قطعه گوشت زبانی گویا از قطره خون دل دانا پدید آورد و تو بر مثال کوشکی آوید بنا یان عالم اساس و قاعده کنند و هر چند بالاتر میرود میکاهند قاعده کوشک وجود تو از ساقهای باریک تو نهاده و هر چه بالاتر است ستبر تر کرده تا بدانی که آن بنا قایم بنیاست چنانکه او با کس نماند فعل او با کس نماند در صدر کوشک وجود تو بای بنوید تا او بپذیرد و دوست بگیرد او پادشاه و ایشان رعیت او و او امیر و ایشان خدم خدای تعالی روا نداشت از حکمت خود که هفت عضو را بی رئیسی بگذارد کی روا دارد که هفت اقلیم را بی امامی رها کند هر کرا چنین بکند تا زمان بود امام باشد امام را باید شناخت من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی پیغمبر مود که هر که بمیرد و نشناسد امام زمان را مردن او مردن جاهلان باشد و این خبر دلیلست بر آنکه زمان از امام خالی نباشد پس تمام تحقیق اوست و صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی را سیاه و یکی را سفید یکی را زشت و یکی را خوب دراز و کوتاه و نر و ماده و هیچ خدا نیست الا او و عزیز است که نام او بر دیگران نهند و بود و او معبودی که پیدا و را مذلتی حاصل نشود و غالبست تواند که قهر کند حکیمست آنکه کند بحکمت و صواب کند هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب

او آن خدایست که کتاب یعنی ... محمدی فرو فرستاد از این کتاب آیاتی محکم است و آن آنست که مراد از نظم او مفهوم شود و آن اصل کتابست و ام از بهر آن گفت که مرجع متشابهات بوی بود و حمل متشابه با محکم کنند اهل تحقیق گفته اند برای آنکه این آیات در حکم چون یک آیتست و آیات دیگر متشابه با هم مانند و متشابه آنست که مراد او مشتبه باشد از ظاهر معلوم نگردد و ربیع و سدی گفته اند محکم ناسخ است که بر او عمل باید کرد و متشابه منسوخ است که بر او ایمان باید آورد و عمل نباید کردن عبد الله عباس گفت محکم حلال و حرام و فرایض و احکامست و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند که محکم آنست که علما تاویل آن دانند و متشابه آن بود که تاویل آن ندانند و مراد که هر قرآن بوجهی محکم است چنانکه گفت الم کتاب احکمت آیاته یعنی جمله آیاتش محکم است هیچ نقض بر او نیابد و متناقض نشود و لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و بوجهی دیگر متشابه است چنانکه گفت کتابا متشابها یعنی یکدیگر مانند در احکام و الهی و بر و تقوی و دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجی است که در اوایل سوره است جماعتی جهودان نزد رسول صلعم آمدند و گفتند

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم

کرما شنیده ایم که از جواب آنچه فرود آمد بتو الم است بخدای بر تو که چنین است گفت آری گفتند اگر این درست چنان مینماید که ملک امت تو هفتاد و یکسال باشد و این از حساب جمل است الف یکی و لام سی و میم چهل هفتاد و یک باشد گفتند با محمد دیگر ازین جنس هست گفت المص

هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات

مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَأُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ میگوید که بدرستی که حقیقت
[illegible] و هدایت و یگانگی خدای را و بمال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند که مالهای ایشان و فرزندان ایشان را کفایتی بود و دفع
کنند [illegible] و تصور کردند که آنجا کار ایشان از آسیب سودی بکنند [illegible] مال و فرزند [illegible] اقارب
عقارب باشند کس را حمایت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا مال و ملک کسی را باز نتوانند و فدیه قبول نکنند فلن
یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به مال عذاب خدا را دفع نکند و فرزند عذاب باز ندارد و ایشان که برین اعتماد
کرده اند این حساب بر گرفته و قود آتش گیرند دوزخ اند چنانکه آل و اتباع فرعون چون عذاب خدای بر ایشان رسید و عقاب [illegible]
ایشان را فائده نکرد پس [illegible] جماعت چون آل فرعون و کسانی که پیش از ایشان بوده اند تکذیب کردند آیات ما را و آن را دروغ
و تصدیق نکردند تا لاجرم خدای تعالی ایشان را بدروغ ایشان بگرفت و بگناه ایشان مواخذه کرد در دنیا و در آخرت بعذاب ایشان مبتلا کرد
و عقاب خدای سخت است و او عقوبت سخت کند چنانکه نعمت او واسع است [illegible] قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا
فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ
بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ
بگوی ای محمد این کافران را که زود باشد که
غلبه کنند و شما مغلوب شوید در دنیا و در آخرت و بد بستری است و بد جایست آن کافران را آنجا مقهور باشند و اینجا مغلوب دنیا و آخرت
باشند [illegible] خسر الدنیا والآخرة مقاتل گفت که این کافران مشرکان مکه اند چون این آیه آمد رسول گفت ان الله تعالی غالبکم
و حاشرکم الی جهنم [illegible] عبد الله عباس گفت که جهودان چون رسول روز بدر
مشرکان را غلبه کرد جهودان گفتند بخدای که آن پیغامبر است که ما را وعده کرده اند [illegible] و صفت او در کتاب [illegible]
[illegible] تا باو ایمان آرند چون روز احد اصحاب رسول [illegible] شک آوردند و گفتند نه آنست این مرد که ما گمان بردیم
و ایمان نیاوردند و در میان ایشان و رسول عهدی بود تا مدتی [illegible] عهد تباه کردند و کعب اشرف [illegible]
بمکه آمدند [illegible] ابوسفیان و با او عهد بستند [illegible] درحق ایشان این آیه فرستاد [illegible]
گفت شما را آیتی و دلالتی است و صدق این مقال که گفتیم ستغلبون وتحشرون در دو گروه که [illegible] رسیدند یکی از رسول و یکی
از مشرکان قریش روز بدر گروهی که رسول و اصحاب او بودند سیصد و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت
هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد انصار رایت بدست [illegible] علی [illegible] علیه السلام [illegible] بود و رایت

انصاریان

انصاریان سعد عباده داشت و [illegible] بود و دو اسب یکی از مقداد [illegible] و یکی از مرثد بن مرید و از سلاح شش درع داشتند
و هشت شمشیر و آن روز جمله شهیدان رسول چهارده مرد بودند شش مهاجر و هشت انصار ازین دو گروه یکی کارزار میکرد در راه
خدای و گروهی دیگر کافران که مشرکان مکه اند و رئیس ایشان عتبة بن ربیعه بود و ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند و
اول جنگی که افتاد آن جنگ بود [illegible] ابوسفیان بود چنانکه قصه آن بجای [illegible] این گروه مسلمانان را دو چند خود دیدند [illegible]
[illegible] اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم [illegible] مشرکان مسلمانان را دو چند خود میدیدند عبد الله مسعود
گوید که در اول [illegible] گمان بردیم که کمتر از هفتاد اند
یا یکی گفت [illegible] دیگری گفت صد مرد باشند چون کارزار تمام شد اسیر [illegible] پرسیدیم که شما چند مرد بودید گفتند که هزار مرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ
مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الشیطان [illegible]
[illegible] ان النساء [illegible]
[illegible] بالله من شر الشیطان [illegible]
[illegible]
لثمرة القلوب وقرة الاعین وانهن مع ذلک مجبنة مبخلة محزنة [illegible]

این بجیلی واندوه اند و دیگر از جملهٔ مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسبان نجراگاه مرغزار فرستاده یا نشان کرده بعلامتی و داغی مغیر یا غیر آن از سفیدی پیشانی و دست و پای ایشان ابو صالح از ابوهریره از رسول روایت کرد که قنطار دوازده هزار وقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس از آنحضرت ده هزار دینار باشد ابو بصره گفت یک پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد و معنی مقنطره بر هم نهاده باشد امیر المؤمنین علی از پیغمبر صلعم روایت کرد که چون حق تعالی خواست که اسب را بیافریند باد جنوب را گفت من از تو خلقی خواهم کرد بعضی آن و رشتگان را که بر باد جنوب باشند خلقی که عزت اولیا و دوستان من باشد و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من گفته باخدا فرمان تراست حق تعالی از باد جنوب اسبی بیافرید و گفت من ترا عربی آفریدم و خیر بر پیشانی تو بستم و غنیمتها بر پشت تو نهادم و ترا بر تو مهربان کردم و ترا بی پر پرنده کردانیدم فَأَنْتَ لِلطَّلَبِ وَأَنْتَ لِلْهَرَبِ تو برای طلب دوانده و برای هرب دارندهٔ مردانی را سوار کنم که تسبیح و تحمید و تکبیر میکویند و تو تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل کویی آنگه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود الا با تو باشد آن جواب پس آنگه گفت چون فرشتگان صفت اسب بشنیدند و خلقتش بدیدند گفتند بار خدایا ما که فرشتگانیم تسبیح و تحمید تو میکوییم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان اسبان ابلق آفرید که گردنهای ایشان چون گردنهای شتران بختی چون اسب را بر زمین فرستاد و پای بر زمین نهاد از کف او صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو باد و آن جانوری که تر کانی الصهیل تو ذلیل کنم و کوشهای بزرگ نهم و دو کهای بر ایشان نهم چون حق تعالی بار اسب را بر آدم عرض کرد گفت بگزین آنچه خواهی او اسب بکزید خدای گفت بر خود و بر فرزندان خود اختیار کردی تا زنده باشند برکت هم بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ نیافریدم که نزدیک تو محبوب تر از تو باشد ولیکن تو اختیار کردی پیغمبر فرمود که الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ اسبان در اشتوات و چنان روایت است از حضرت رسول که گفت که اسبان سه اند یکی از رحمان و یکی از انسان و یکی از شیطان آنکه خدا برآنست که در راه خدا با آن جهاد کنند و برای آن ببندند و آنچه آدم راست آنست که برای نسل و بچه دارند و آنچه شیطان راست آنست که بر و کرد بندند و قمار بازند و دیگر از جملهٔ مشتهیات اشتر و گاو و گوسفند و غیر از بهایم و کشت و برزگری کردن آنچه بیان کرد و گفت متاع و تمتع زندگانی دنیا است و نزدیک خدای است جل جلاله بازگشتن نیکو را آنچه الجنات ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و در الجنات آنچه نفسها اشتها کنند و چشمها لذت بینند

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ ۚ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

بگوای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از آنکه شما از آن دوست دارید از شهوات دنیا آن بهشت را کان درجی بارند و آنکه راست متقیان را و پرهیز کاران اند نزدیک پروردگار شان بوستانهای که در زیر آن جویهای آب روان میرود و در خبر است که جویهای بهشت در شکافها نرود و بر روی زمین رود و متفرق نگردد و آب سبزی را از جملهٔ منتزهات دنیاست چشمها را سود دارد و روح را راحت دهد و سبزی نبات بی ثمره بلکه انواع میوه ها در و باشد

بر هامش: براى آنها كه پرهيز كردند از شرك ... مومنان باشند ... جنت ... بوستانها ...

میوه نیز دیگر تو آید تا ترا رنج نرسد و چیدن قطوفها دانیة با لطف و القطع ممنوع نکرد و گفت که جاودان در آن مقام باشند با ازواج مطهره و ایشان از آلایش زنان پاک باشند و مسافه چون زنان دنیا بلکه پاکیزه کردانیده باشند ایشان را از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهتر از این که خشنودی خدایست ابو سعید خدری گوید که رسول گفت که خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک خدای تعالی گوید از من راضی شدید گویند بار خدایا چون راضی نشویم و تو ما را آن دادی که کس را نداد حق تعالی گوید که من شما را بهتر از این دهم و فاضلتر گویند بار خدایا به از این چه باشد گوید خشنودی من چنانکه بعد از آن هرگز خشم نگیرم بر شما کفته اند و بهشت چند مرتبت است بهتر از بهشت یکی لقای خدا و دیگر خلود و دیگر جوار محمد و آل او علیهم السلام و خدای تعالی بصیر و بینا است بر بندگان خویش

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۞ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ

آنکسان که میگویند ای خداوند ما بدرستی که ما ایمان آورده ایم بزبان اقرار داده ایم و بدل تصدیق کرده ایم قدم در دایرهٔ ایمان نهاده ایم و دست در رسن معرفت تو زده ایم و زبان را در ثنای تو و جوارح را در عبادت تو کار میفرماییم و امید آمرزش تو داریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار آنگه حق تعالی ذکر صفت متقیان کرد و گفت بر سبیل مدح کسانی اند که صبر کننده اند صبر بر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت صبر بر طاعت آن بود که خود را ببند آن بسته دارد و اوقات نماز را مراقبت کنند و روزه فرض و سنت را با احتمال مشقت و صبر تلقی کنند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را مواظبت کرده اند و چون مصیبت برسد گویند که انا لله و انا الیه راجعون صفت دیگر متقیان آنست که راست گویند کان باشند و آنچه گویند آنرا بدل تصدیق کنند اعتراف کنند آنکه در گفتار ایشان کاهش نیفتد در خبر است که مرد یکبار براستی گوی معروف شود و نام او در توبه صدیق نویسند و اگر یکبار دروغ گوید عادت شود او را و نزدیک خدای او را از جملهٔ کذابان نویسند و دیگر نماز کنندگان و دعا گویان باشند و انفاق مال خود در رضای او و طاعت او صرف و نفقه کنند در خبر است که ما طلعت الشمس قط الا و بجنبتیها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا هیچ روزی آفتاب بر نیاید الا بر پهلوی او دو فرشته باشند میگویند بار خدایا ببخش هر کرا نفقه کننده مالها خود را در راه تو خلفی و عوضی و هر امساک کننده را تلفی و دیگر آنها که استغفار کنند کاتند و آمرزش خواهان از خدای بسحر کاهان و هم گفت نماز کنندگان باشند بشب بیان آنکه کانوا قليلا من الليل ما يهجعون و بالاسحار هم يستغفرون حسن بصری گفت نماز کنان در شب تا بوقت سحر و در سحر باستغفار مشغول باشند عبد الله عمر بشب نماز کردی چون سحر شدی تا وقت صبح باستغفار بودی رسول گفت خدای تعالی آواز دوست دارد آواز آنکه قرآن خواند و آنکس که در وقت سحر استغفار خواهد داود پیغمبر علی نبینا و علیه السلام از جبرئیل پرسید کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنکه در سحر عرش بجنبد لقمان حکیم پسر خود را گفت ای پسر نباید که خروس از تو زیرک تر باشد بوقت سحر بر خیزد و استغفار کند تو خفته باشی و در تفسیر اهل بیت است آیه در حق امیر المؤمنین علی است

بر هامش: گناهان ما را بیامرز ... آمرزش خواهندگانند ...

اما الصابرین فنظره فی قوله والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس واما الصادقین فنظره قوله والذی
جاء بالصدق وصدق به واما القانتین فنظره قوله امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما
واما المنفقین فنظره قوله والذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة واما المستغفرین
فنظره قوله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون شهد الله انه لا
اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله
الا هو العزیز الحکیم
ان الدین عند الله الاسلام انس مالک روایت کند که رسول گفت
هر که این آیه بخواند در آخر آیه بگوید وانا علی ذلک من الشاهدین خدای
بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت و در خبر دیگرست که هر که این آیه بخواند
خدای تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ بر وی در بندد و ابو الیقظان گفت بتجارت بکوفه آمدم در همسایگی اعمش
فرود آمدم در آن شب این آیه میخواند و در آخرش میگفت وانا اشهد بما شهد الله تعالی به واستودع هذه الشهادة
وهی لی عند الله حتی یؤدیها الی یوم القیامة با خود گفتم همانا چیزی شنیده گفت بلی در بامداد رفتم و زود بگر
اورا دیدم وگفتم دوش آیه شهادت خواندی و در آخرش کلماتی گفتی درین چیزی شنیده گفت بلی گفتم مرا روایت کن
گفت نکنم تا یکسال خدمت در سرای من نکنی و من کارهای خود تمام کرده بودم و بر سر راه بارها بگشادم و یکسال مقام کردم چون
سالی گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بشنو حدیث کرد مرا ابو وائل از عبد الله مسعود که او گفت از رسول خدا شنیدم که گفت
هر که این بخواند و از پی آن کلمات گوید حق تعالی گوید بنده من عهدی کرد و ادا کرد این امانت و آن تو حیات و من سزاوار
ترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت بر وی بگشائید تا بر وی از هر در که خواهد و نیز آنحضرت فرمود که
دو فرشته در پهلو یکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت از کجا می آئی گفت از نزد یک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدا را
می آزرد و اینک عمل او سیاه بگناه باسمان میبرم آن دیگر گفت و عجب آنست که من نامه او براتی از دوزخ بر زمین میبرم این
فرشته بتعجب فرو ماند گفت که چگونه است گفت چون تو جدا شدی او آیه شهادت بخواند خدای تعالی گفت گناه و معصیت اش را در
کار ایمان و موافقتش کردم و در خبر است که مردی بر نابیامد و چنانکه کشتی گیران کنند بر زمین سنگ آورد و سنگی
برداشت و بنهاد هر باری یکی انداخت و گفت اشهد یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب در خواب دید که قیامت شده
وخلقان را در حساب سیئات بند کشته اند و ایشان را حساب میکنند نامه او بدست او دادند و حساب او بر آوردند سیئاتش بر حسناتش
بیفزود و او را بسوی دوزخ بردند چون بدر آن رسید کوهی عظیم پیدا مد و حایل شد بدر دیگرش بردند کوهی دیگر پیدا مد و حایل گشت
همچنین تا بهفت در دوزخ بردند هر جا کوهی مانع میشد خزنه دوزخ گفتند شمارا با این بنده چیست گفتند این مرد ما را ابر اکه
خدا یکیست مارا گواه گرفت اورا تا بدوزخ بردند اشارتست که مردی سنگی را گواه گرفت آن سنگ نگذاشت که اورا بدوزخ برند کسی که

خدا را پنجاه سال گواه گرفت چون رها کند کلبی گفت سبب نزول این آیه بود که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند بایکدیگر گفتند چه نیک ماند این
مدینه بدین شهر پیغمبر آخر الزمان چون بمسجد در آمدند و رسول را بدیدند او را بصفات و صفتها بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله ایست اگر جواب دهی
ایمان آریم گفت بگوئید گفتند اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله از بزرگترین گواهی که در کتاب خداست ما را خبر ده خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
گواهی داد که جز او هیچ خدای نیست و در معنی گواهی خدا اختلاف کرده اند مجاهد گفت حکم الله خدای تعالی حکم کرد ابن کیسان گفت که شهد الله
بتدبیره العجیب وصنعه المتقن وامورة المحکمة لا اله الا هو خدا گواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که او یکیست و جز او
خدای نیست چنانکه ابو العالیه گفت شعر ولله فی کل تحریکة وتسکینة ابدا شاهد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
در خبر است که ابو شاکر الدیصانی با جماعتی زنادقه در موسم حج نزد صادق علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر
وآباؤک کانوا بدورا بواهر ابو شاکر گفت ای پسر رسول خدای تو یکی از جمله ستارگانی تابانی پدران تو هر یک ماه تابنده بوده
وچون ذکر علما کنند انگشت [illegible] بتو مهر جنبانیدند ای دریای موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر حدوث عالم چیست آنحضرت بیضه مرغی طلبید
و بر دست نهاد و گفت هذا حصن ملموم داخله غرقی رقیق نطیف به کالفضة السائلة والذهب المائعة ثم انها تنفلق عن مثل
کالطاووس این حصاریست محکم در اندرون پوستی تنک و اندرون او سیم گداخته و زر گداخته پس شکافته
گردد و از صورتی چون طاووس چیزی دیگر در وی باشد اگر تو میدانی گفت نه گفت و لیلست بر حدوث عالم گفت یا ابن رسول الله چگونگی
ونیستی که ما نپذیریم الا آنچه بچشم ببینیم و بگوش بشنویم و بدماغ ببوئیم و بدهان بچشیم و بدست بسائیم صادق گفت این حواس پنجگانه
واین پنج سود ندارد بی دلیل عقل گفت که خدای تعالی گواهی میدهد که جز او خدای نیست و فرشتگان و مؤمنان از انوار [illegible] قالوا
شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول ص بیامد و دعوی کرد که من فرستاده اویم و او را امتحان کردند گفتند گواه تو کیست در آنکه تو
فرستاده گفت بار خدایا این کافران از من گواه میخواهند گفت من گواه توام قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم یک گواه کار بر نیاید گفت
گواهی دیگر باید گواهی میدهد که علم کتاب نزدیک اوست ومن عنده علم الکتاب و آن پسر ابو طالبست فی الفقان گفتند جهود دانند
گفت آنست که جهودان از زخم تیغ او در دایره اسلام آمدند و بعضی بذلت جزیه بر گردن خود قبول کردند رسول را گفتند گواه تو کیست
ما در آن نشنیدیم و گواهی پسر عمت نپذیریم که او ازتست گفت هر چه انگشت بر آن نهید گواه من باشد بر صدق این دعوی راوی خبر گوید ما با رسول
بودیم در بعضی راهها اعرابی پیش آمد رسول گفت از کدام قبیله گفت از فلان گفت کجا میروی گفت با قبیله گفت رغبت کنی در چیزی که
ترا صلاح تو باشد تا قبیله تو گفت چیست گفت اگر گواهی میدهی که خدا یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت که بر این گواهی
دهد آنحضرت نگاه کرد درخت خاری بر کنار بیابان بود خشک شده گفت آن درخت مرا گواهی دهد مرد اعرابی آمد گفت ای اعرابی برو و آن
درخت را پیش خوان و بگوی که رسول خدا ترا میخواند اعرابی رفت و گفت ایتها الشجرة اجیبی رسول الله ای درخت اجابت کن رسول
خدا را درخت بر خود بجنبید و ریشها خود را از زمین بر کند و زمین میشکافت و پیش رسول آمد و بایستاد رسول گفت یا شجره گواهی
میدهی ای درخت گفت گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول اوئی اعرابی گفت درخت گواهی میدهد من اولیترم که گواهی دهم و گفت اشهد
ان لا اله الا الله وانک رسوله گواهی میدهم که خداوندی نیست جز خدا [illegible] ابن کیسان گفت صحابه رسول

117

از مهاجر و انصار مقاتل کفت مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام ... امیر المومنین علیه السلم ... عنده علم الکتاب

اکر علمای اسلام کو ... و مقدم است و اکر اهل بیت او ... ایشانست و اکر اهل کتاب او بکتاب ایشان عالم تر است از ایشان [illegible]

... و الله لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التورىة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل

الزبور بزبورهم و اهل الفرقان بفرقانهم حتی ینادی کل من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک

یعنی اکر بالشی بجای ... حکم کنم میان اهل توریة بتوریة و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل فرقان

بفرقان ایشان تا که ... این کتابها ... علی ابن ابی طالب حکم بقضای تو کرد و جابر بن عبد الله انصاری

روایت کند از رسول ... که کفت علم بیاموزید که آموختن علم ... و درس او تسبیح ... و آموختن ...

است ... و تقرب بخدا ... زیرا که علم معالم حلال و حرام است و علامت راه بهشت و دوزخ است ...

... در خلوت ... و ... بر دشمنان سلاح است ... خدای تعالی او ...

... فرشتکان در حلقه ایشان ...

... در نماز برای ایشان استغفار خواهند ... تا ماهیان دریا و سباع زمین و چهارپایان ...

باستارکان ... که علم حیوة دلست ... و نور چشم است از ظلمت و تاریکی و قوت تنست از ضعف ... بندکان ...

رساند و مجالس ملوک ... و برابر روزه بود و درس او برابر قیام شب و حلال و حرام بدو شناسند ...

... قائما بالقسط کواهی ...

در حالیکه قایم است بعدل ... کواه آنست که عادل ... اکر عادل نبود کواهی ... مقبول نبود ...

تو عدالت شرطست و حاکم عدالت شرطست که اکر کواه عادل باید حاکم اولیتر که ... خدای تعالی عدل ...

چکونه مقرون کرد تا آنجا که بر توحید کواهی ... عدل ...

و اهل معانی کفتند که معنی قائما بالقسط ... بأعمال العباد و بالعدل ...

... لا اله الا هو ... خدای ... تکرار برای آن کرد که اول تقریر توحید است و دوم ...

از صادق علیه السلام روایتست که اول کفت ... دیکر کفت ...

... نزدیک خدای اسلامست قتاده کفت شهادة ان لا اله الا الله ایمان آوردن ... رسول ...

خدای تعالی این دین ... برای خود نهاد و پیغمبران را ... فرستاد و اولیای خود را ... بندکان خود ...

و بندکان او ... وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ ...

... محمد بن جعفر الزبیر کفت که آیه در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی مراد کتاب انجیل ...

یعنی خلاف نکردند ... ایشان را کتاب انجیل دادند ... علم انجیل ... بیان کرد ...

بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

عمران

و عتو ... از بغی و ظلم و ستمی که در میان ایشان بود و هر که کافر شود به بینات و دلالات او خدای زود حساب ...

بر نماید که ... آنچه مستحق آنند از عذاب ایشان رساند ... جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی

رها کردند و اختیار ترسایی و جهودی کردند خدای تعالی کفت اهل کتاب یعنی این دو فرقه خلاف نکردند ... علم بایشان ... دین

حق مسلمانی است ... وما تفرق الذين اوتوا الكتب الا من بعد ما جاءتهم البينة فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ

أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ

أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

جهودان و ترسایان کفتند ای محمد تو ما را جهود و ترسا میخوانی و این ما را نسبت و دلیل ما ...

اسلامست خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت اکر با تو حجت آرند و خصومت کنند بر دین اسلام بکوای ... اسلام آورده ...

بادم ... خدای عز و جل ... روی را برای آن اختصاص کرد که شریفترین اعضاست ... روی خاضع و منقاد باشد

دیکر اعضا ... و ترسایان ... جهودی و ترسایی ... اسلام اختیار کردید ... مسلمانی قناعت کرده اید ...

و آنانکه پیروان منند ... او فرمان او را کردن نهاده ایم ... مراد ... یعنی نیت خالص کرده ایم خدا را ... و بکوای محمد

کسانی را که کتاب داده اند از جهودان و ترسایان و کسانی را که نویسنده نیستند ... اعراب ... ایمان آورده

شما ... این استفهام است ... اسلام آورید ... اسلام آورده راه راست یافتند چون رسول این آیه بر ایشان خواند کفتند

اسلام آورده ایم ... عیسی ... کفتند ... عیسی ... بنده ...

... معاذ الله که عیسی بنده باشد ... رسول ... پس شما دروغ کفتید که ما اسلام آورده ایم ...

... خدای تعالی کفت اکر ایشان ... قبول ... بر تو نیست ...

... بندکان ... باحوال ایشان ... عواقب کار ایشان ...

اعمال ایشان از ثواب و عقاب إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ

وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ

بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

... پیغمبران او را بنا حق میکشتند و کسانی که ... امر بمعروف ... عدل ...

... و نکره ... ابو عبیده روایت کند از رسول که ان اشد الناس عذابا یوم القیمة

عذاب کردن تر بود روز قیامت کفت من قتل نبیاً اکر پیغمبر را بکشد کرا امر معروف ونهی منکر کند اکر این آیه برخواند وکفت بنی اسرائیل با امر
معروف ونهی منکر ایشان را در آن روز بکشتند وایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را وصف کرد درین آیه وآیه درحق ایشان و عبدالله
عبدالله مسعود از پیغمبر روایت کرد که او کفت بد قومی اند آنانکه کسی را که امر معروف کند ونهی منکر او را بکشند و بد قومی باشند که امر معروف ونهی
منکر نکنند و بد قومند آنانکه در میان ایشان مؤمن تقیه کند اکر حق کوید ایشان آنانند که کردارهای ایشان در اعمال ایشان باطل باشد در دنیا
و آخرت برای آنکه بر وجه مأمور کرده نبشند وایشان را در قیامت یاری و شفیعی نباشد وکفته اند مراد با یاد درین آیه کتاب است وآیه بر عموم محمول کرد

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا
مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ
فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ کلبی از ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد که از اهل
خیبر در عهد رسول مردی وزنی زنا کردند وایشان در میان

قوم خود شریف بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود بر خواستند و نزدیک رسول آمدند با مید آنکه این حکم را در شرع او تخفیفی بود
چون پرسیدند رسول ایشان را رجم فرمود نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند جرت علینا جور کردی بر ما بر ایشان رجم نیست رسول
کفت تو دروغ میکوئی بر ایشان رجم است و در توریة همچنین است کفتند بیت توریة بیاورید و بنهادند وکفتند تحقیق انصاف
بدادی ای محمد کفت در میان شما که توریة بهتر میداند کفتند مردی اعور است نام او ابن صوریا بفدک میباشد کس فرستادند بیامد واو را پیش
رسول توریة خواست و او بنشست و توریة میخواند چون بآیه رجم رسید دست بر وی نهاد و میپوشید و میخواند عبدالله سلام برخاست و دست
او را از آنجا برداشت و بخواند الحمد لله بعد ... وکفت که حکم آنست که من کردم و توریة موافق قول منست و در توریة چنین بود که چون مرد
محصن و زن محصنه زنا کنند و بیّنه بر آن باشد رجم باید کرد ایشان را واکر زن آبستن بود صبر کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند پس پیغمبر فرمود تا هر دو را رجم کردند
و خدای تعالی درین قصه این آیه فرستاد وکفت نمی نکری ونمی بینی ای محمد آنکسانی که ایشان را نصیبی داده اند از کتاب توریة چون عبدالله
صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث ایشان را دعوت میکنند و با کتاب خدا که توریة است میخوانند تا حکم کند میان ایشان در رجم
پس جماعتی از ایشان بر میکردند و اعراض میکنند پس آنکه دانستند که آن توریة است این کردند و دلیری نمودند و بدان کردند ایشان
کفتند و با خود تمنا کردند که آتش بما نرسد مکر روزی چند شمرده وکفتند چهل روز ایام عبادة عجل خواستند حسن بصری کفت هفت روز خواستند
و پیغمبر ایشان را مغرور کرداینده درین ایشان آن افترا که کردند و دروغ که کفتند و آن بود که کفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
وایشان ... کفتند نحن ابناء الله واحباؤه پس چکونه باشد حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم برای روزی که در آن هیچ شکی نیست یعنی

برای جزا دادن در آن روز مؤمن وکافر را و بر ایشان ظلم نکنند وحقایشان را باز نکیرند از ثواب وعقاب ایشان ... منتفی باشد
و زیاده نکردن عبدالله عباس کفت اول رایتی که روز قیامت بر دارند رایت جهودان بود خدای ایشان را بر سر جمع رسوا کند

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۖ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ
وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ۖ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ۖ وَتَرْزُقُ مَنْ
تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ معاذ جبل کفت مرا وامی بود پیغمبر فرمود این آیه بخوان اکر بکوی یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما
... تعطی من تشاء منهما وتمنع من تشاء اقض عنی دینی هر کرا این آیه بخواند اکر وام او چندان بود که در زمین کنجد خدای
آن از او قضا کند و هم او کفت که چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب وآیة الکرسی وشهد الله واین آیه را بر زمین فرستد ایشان از عرش
مجید آویخته بودند کفتند بار خدایا ما را بر زمین خواهی فرستاد برای مذلت معاصی و ما از عرش پاکیزه آویخته ایم خدای کفت من سوکند خورم
که هر که شما را برخواند در عقب هر فریضه الا او را در خطیره قدس جای دهم و بنظر رحمت بدو نکرم هر روز هفتاد بار وحاجات او روا کنم اکر همه
آن مغفرت بود و از دشمنانش نصرت دهم و او را از بهشت مانع نباشد الا مرک عبدالله عمرو بن عوف روایت کرد از پدر خویش از جد خود
که رسول صلی الله علیه وسلم عام الاحزاب باشارت سلمان فرمود تا کرد مدینه خندق کنند و هر چهل کز از آن بده مرد دهد و سلمان را هم الله کاهی پیش مهاجران
می آمد وکاهی پیش انصار وکاه بنزد اوس وکاه بر خزرج وایشان را زانت (؟) میکرد و در طبع میبود مهاجر کفتند سلمان از ماست
وانصار کفتند از ماست واوس وخزرج همچنین ودر میان ایشان خصومت برخاست آنچه بدست داشتند از سلاح بر کرفتند رسول
خبر دادند برخاست و بیامد کفت شما را چه بوده کفتند یا رسول الله در سلمان خلاف کردیم ما میکوییم از ماست وایشان میکویند از ماست
فرمود که این چه دعوی است که میکنید نه از شماست ونه از ایشان سلمان از اهل بیت است تکرار این سخن با حال تو بنکر تا مایه فردا در عرصات قیامت
ایمنی یابی... آدم که ترا ببیند روی بکرداند نوح از تو اعراض کند ابراهیم از تو تبرا نماید رسول که ترا ببیند سر در پیش افکند چون
نظر رحمت در آید و توقیع سعادت بنام تو برآید آدم کوید فرزند منست نوح کوید بر شریعت منست ابراهیم کوید بر ملت منست محمد مصطفی
کوید از امت منست حق تعالی کوید این چه دعویهاست مختلف بنده بنده منست راوی کوید من و سلمان و حذیفة الیمان و نعمان
بن المقرن المزنی با شش انصاری در چهل کز بودیم و بکار مشغول سنگی بدید آمد بزرک و سخت که آهن بر او کار نکرد سلمان کفتیم تا رسول را
خبر داد رسول برخاست و بکنار خندق آمد و ردای خود بکذاشت و کلنک از دست سلمان بستد و در خندق فرو شد و یک زخم بزد ثلثی از آن سنگ
بشکست و نوری از آن بتافت که جمله مدینه بکرفت پنداشتی که چراغی در خانهٔ تاریک رسول تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند دوم بار
همچنین شد وسیم بار جمله سنگ را بر داشت و نور پیدا شد و رسول و مسلمانان تکبیر کردند پس سلمان دست رسول بکرفت ...

بر بالا آمد سلمان گفت یا رسول الله امروز عجایبی دیدم که هرگز ندیده بودیم گفت بلی چون کلنگ اول زدم و آن نور پیدا شد در آن جای که سلمان
قیصر از زمین پیدا شد پنداشتی که آن دندانها اسکانست جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند چون ضرب سیم زدم دران نور کوشکها
مقاین من نمودند کوشکها و خانهای سکانست جبرئیل مرا خبر داد ظفر امت بران مسلمانان شاد شدند بدین بشارت و وعده ظفر و گفتند سپاس خدای
را که ما را وعده نصرت داد منافقان گفتند چه عجب است کار شما از خندق میکنید و از شهر بیرون نمی توانید شدن و این چنین تمناهای باطل میکنید
خدای تعالی این آیه فرستاد و کرد اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و این آیه فرستاد از بهر
[illegible] عجب ایشان قل اللهم ابو رجاء عطاردی گفت این میم که در اللهم است جامع معنا دعاست که اولش میم بود [illegible]
کما بها منزل کرده است که ای مالک الملوک و مالک الملوک و نواصیهم بیدک من پادشاه پادشاهانم و دلهای [illegible] ایشان بدست
اگر بندگان من طاعت مرا دارند پادشاهان را بر ایشان رحیم گردانم معنی آیت اینست بگوای محمد ای بار خدایا مالک الملک خداوند پادشاهی تو
ملک دهی بمن درست تست بدانکس که خواهی دهی کلبی گفت یعنی محمد و اصحابش و دور کنی آنرا که خواهی یعنی روم و عجم و سایر امم سدی گفت از جهان
بستدی و ببندگان مطیع خود دهی مجاهد گفت ملک نفس و [illegible] قهر و غلبه چنانکه سلیمان را که در حضرت [illegible] مطیع او هر روز چهل [illegible]
کاو خرج شدی بجز گوسفند و دیگر حیوانات و او بکسب دست خود بدو نان جو قناعت کردی و جامه [illegible] پلاسی و خشوع و خضوع رفتی
و چون در مسجد شدی نگه کردی تا کجا درویشی نشسته بجای او رفتی و گفتی مسکینا جالس مسکینا درویشی است با درویشی نشسته
و ملک ابرا که خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود و هوا بر وی غالب شود و هوا ایست شود چنانکه گفت ارایت من اتخذ الهه هواه
پادشاه آنست که خود پادشاه است و گفته اند که مراد بملک صحت نفس است که رسول گفت من اصبح آمنا فی سربه معافا فی بدنه و عنده قوت یومه
فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که بروز در آید ایمن و بعافیت و تندرست و قوت یکروزه دارد و پنداری که ملک دنیا مر اوراست
و گفته اند که قناعت است [illegible] ملوک الجنة من امتی القوانع یوما بیوم پادشاهان بهشت از امت من آنانند که قانع باشند بقوت
روز خویش و دیگران گفته اند که ملک قیام اللیل است شب برخاستن از بهر نماز شب [illegible] من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل
هر که بترسد شبگیر کند و هر که شبگیر کند بمنزل رسد و اسطی گفت چون انبیا دنیا و ملوک [illegible] فراز آمدند حق تعالی باز نمود که ملک [illegible]
ولایت ولی و امانت در دست منست آنرا که خواهم ولایت دهم و آنرا که خواهم ندهم دنیا و ملک آن با هیچکس جاوید نماند امروز در دست
تو و فردا در دست دیگری بود بهلول که از عقلا مجانین بود در وقت هارون الرشید [illegible] می آورد و مردم [illegible]
رفت و آواز داد که ای پادشاه مؤمنان بشنو این حدیث هارون سر از هودج بیرون کرد بهلول [illegible] گفت بگو گفت حدیث کرد
مرا فلان از فلان از ابن مسعود که او گفت دیدم رسول خدا را [illegible] برخری سوار [illegible] بهلول را [illegible] خود
گفت عظمی مرا پندی بده گفت ان الذی فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وکذلک عن قریب ینتقل الی غیرک یعنی
این ملک که در دست تست در دست دیگری بوده است از وی بتو انتقال کرد و زود بود که از تو بدیگری انتقال کند وقیل الدنیا اتاها قبلنا
رحلوا عنها و خلوها لنا ودخلنا کما قد دخلوا ونخلیها لقوم بعدنا و گفته اند مراد بملک امامت است بیانش فقد اتینا آل ابراهیم
الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما کتاب قرآنست و ملک عظیم امامت و حکمت [illegible] و گروهی گویند که ملک دنیا [illegible]

بالکسر

باکس که خواهد دهد و ملک امامت که ملک دین است بدست ما است باکس که خواهیم دهیم ملک دولت ملک دنیا و آخرت [illegible] تعظیم
و یکی را [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ملک دنیا ملک امامت و آتیناهم ملکا عظیما و ملک عقبی ملک بهشت است و اذا
رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و تنزع الملک ممن تشاء از دشمنان بستانند و بدوستان [illegible]
ستانند و دهند تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و تعز من تشاء و عزیز گردانی آنرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش
عزیز گردانیدند در مکه شدند با فتح و ظفر پس از آنکه از انجا برگشتند ممتحن و مضطر و کفار قریش را مغلوب کرد در بدر تا مغلوب شدند و ذلیل
و مقهور گشتند عزیز کنی آنرا که خواهی بتوفیق طاعت و ایمان و ذلیل کنی آنرا که خواهی بخذلان و حرمان و عزیز کنی آنرا که خواهی
بقناعت و رضا و ذلیل کنی آنرا که خواهی بحرص بر حطام دنیا قانع عزیز است و طامع ذلیل که الطامع فی وثاق الذل وهب منبه گفت
که عز و توانگری هر دو بیرون آمدند در عالم جولان کردند [illegible] قناعت [illegible] ایشان افتاد از پای در آمدند [illegible] رسول گفت که من
قنع شبع ومن لا یقنع لا یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیر است و طامع اگرچه سیر است گرسنه است مالی که آنرا نهایت نیست قناعت
القناعة مال لا ینفد بیدک الخیر خیر بفرمان تست و در قبضه قدرت تو کس [illegible] جز تو هر چیز که در جهانست همه از دست [illegible]
بر آنکه چیزی که دیگرانت دهند هم از تو شناس که با ایشان رسید از ایشان بتو بامر او با توفیق او و توئی آن خدای که بهمه چیز قادر و توانائی
شب در روز بری و روز در شب آری از این میکاهی و دران می افزائی یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل
زنده بیرون می آری از مرده و مرده از زنده حیوان از نطفه و نطفه از حیوان و مرغ از بیضه و بیضه از مرغ رسول [illegible] بعضی از زنان خود
رفت زنی نیکو حاضر بود [illegible] گفت این کیست گفتند یکی از خالهای تست پرسید آن کدام خاله است گفتند بنت الاسود بن عبد یغوث
گفت سبحان الذی یخرج الحی من المیت و آن زن صالحه بود و پدرش کافر و ترزق من تشاء و روزی آنرا که خواهی دهی بی حساب و اندازه
از کثرت که آنرا اندازه [illegible] لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ومن
یفعل ذلک [illegible]
[illegible] فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة ویحذرکم الله
نفسه والی الله المصیر [illegible]
[illegible] جهودان دوستی کردند چون کعب بن الاشرف و ابن ابی الحقیق و سلام بن ابی الحقیق [illegible] و عبادة بن
المنذر و عبدالله بن جبیر ایشانرا نهی کردند [illegible] قول ایشان نشنیدند خدای تعالی این آیه فرستاد و مقاتل گفت در حاطب بن ابی بلتعه آمد و جماعتی
از اصحاب رسول که با اهل مکه اظهار مودت کردند وقتی که پیغمبر قصد مکه کرد حاطب نامه نوشت بزنی داد تا بمکه برد خدای تعالی رسول را از ان
خبر کرد امیر المؤمنین و زبیر را از پی او بفرستاد تا آن نامه را باز آوردند ضحاک گفت در عبادة بن صامت آمد او مردی متقی بود و او را حلفا بود
از جهودان چون رسول در روز احزاب بیرون آمد عباده گفت یا رسول الله اگر فرمائی این جماعت که حلفاء منند [illegible] ایشانرا بیارم تا ما را
یاری کنند بر کافران حق تعالی این آیه فرستاد مؤمنان را از انکه با کافران دوستی کنند و گفت نشاید که مؤمنان کافران را بدوست خود گیرند
از غیر مؤمنان از کافران تبرا می باید کرد با ایشان چگونه تولا کنند چون دوستی با دشمنی او دوست شاید بودن و هر که این کند

یعنی دوستی با کافران از خدا و دین او در هیچ باب و از دوستی خدای دور بود و آنکه با دشمن خدای دوستی کند الا آنکه از ایشان بترسید ترسیدنی
و این آن وقت باشد که کافران را قوت باشد و مسلمانان را ضعیفی آنگه اظهار مودت و موافقت کنند و با ایشان [illegible] سازند برای دفع مضرت [illegible]
یاسر [illegible] و غیر او تقیه کردند تا خدای تعالی در حق او آیه فرستاد و الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و این دلیل است بر تقیه اهل شیعه [illegible]
زنند از بهر آنکه فرمان خدای درین آیه بران ناطق است و این از جملهٔ واجبات علی است و صحابهٔ رسول تقیه کرده اند و صادق ع از تقیه پرسید گفت
التقیة دینی و دین آبائی تقیه دین من و دین پدران من است و از پدران او یکی خبر است [illegible] مخالف دین ایشان است [illegible]
کرد که مردی نزدیک پیغمبر آمد گفت یا رسول الله خبر یادم رس که هلاک شدم گفت چه کرده گفت فرشی مرا بگرفتند و عذاب کردند [illegible]
گویم آنچه خواستند گفتم آنحضرت گفت چگونه بود گفت کار ... بود و آنرا گفت اگر دیگر بار ایشان ترا گویند که آنچه گفتی بگوی و بسیار تکرار کن
این حدیث از عبدالله عباس است گفت خالطوا الناس و صالحوهم بما یشتهون با مردم اختلاط کنید و با ایشان مصافحه کنید و دوستی
ایشان نمائید با آنچه ایشان خواهند و دین را رخنه مکنید با کافران مخالفت [illegible] و با مومنان مخالطت آنرا بزبان نگاه دارید و این را بدل دوستی
دولت برای جز منفعت و ثواب با این را بدو زبان برای دفع مضرت عاجل با آن صادق ع گفت الریاء مع المؤمن شرک و مع المنافق عبادة
ریا با مؤمن شرکت با منافق در سرای او عبادت هشام بن سالم گوید چون صادق ع از دنیا برفت من با محمد بن النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر
احوال جاهلی از اصحاب آنحضرت در مدینه بودیم و مردم چنان گمان میبردند که عبدالله بن جعفر پسر مهتر او بود امام و قایم مقام اوست نزدیک
او شدیم گفتیم یا ابن رسول الله اگر مردی دویست درم دارد زکوة او چند باشد گفت پنج درم گفتیم در صد درم گفت دو درم و نیم گفتیم [illegible]
مرجیان چنین نگویند گفت من ندانم تا مرجیان چگونه میگویند دانستیم که او امام نیست از نزد او بیرون آمدیم و در کوچه نشستیم [illegible]
میگفتیم که درین وقت کجا رویم و بکه رجوع کنیم مرجئه یا قدریه یا زیدیه یا معتزله درین میانه پیری از دور پیدا شد که ما او را نمی‌شناختیم [illegible]
با ابو جعفر احول گفتم و او گفت ما هیچ شک نکردیم که از جملهٔ جواسیس بود که ابو منصور دوانقی لعنه الله بود و جواسیس گماشته بود تا [illegible]
صادق ع بنزدیک که شوند و قایم مقام او که باشد گفتیم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد و لیکن شما برید که او مرا میخواند تا شما [illegible]
نشوید و من خایف و اندیشناک در پی او رفتم مرا آورد تا در سرای موسی بن جعفر علیهما السلام و آنجا بنشاند و بخادمی بسپرد و در سرا شد
و بعد از ساعتی یکی بدر آمد و گفت درآی در سرای شدم چون چشمم بر او افتاد گفت الی الی لا الی المرجئة و لا الی القدریة
و لا الی الزیدیة و لا الی المعتزلة من برفتم و پیش او بنشستم و گفتم یا ابن رسول الله پدرت با جوار رحمت حق انتقال کرد گفت
آری بمرگ رسید گفتم پس مارا رجوع بکیست پس از او گفت اگر خدای خواهد ترا با وراه نماید گفتم یا ابن رسول الله برادرت
دعوی امامت میکند گفت عبدالله میخواهد که خدا را نپرستند گفتم یا ابن رسول الله پس امام کیست از پس پدرت گفت ما ان شاء الله
یهدیک [illegible] گفتم یا ابن رسول الله تو امامی بعد از پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم هیچ فایده نبود گفتم یا ابن رسول الله
الحکیم امام آیا بر تو امام هست گفت نه چون این سخن شنیدم چندان هیبت او در دل من کار کرد که وصف الفاظ نتوان کرد گفتم مرا دستوری
تا مسایل و مشکلات که دارم چنانکه از پدرت میپرسیدم بپرسم گفت بپرس هرچه خواهی گفت که مسایل بسیار پرسیدم همه جواب گفت و آنگه گفت
پوشیده دار و الا بیم کشتن بود گفتم یا ابن رسول الله شیعه پدرت متحیر و مانده اند دستوری ده که این را با ایشان بگویم گفت اگر [illegible]

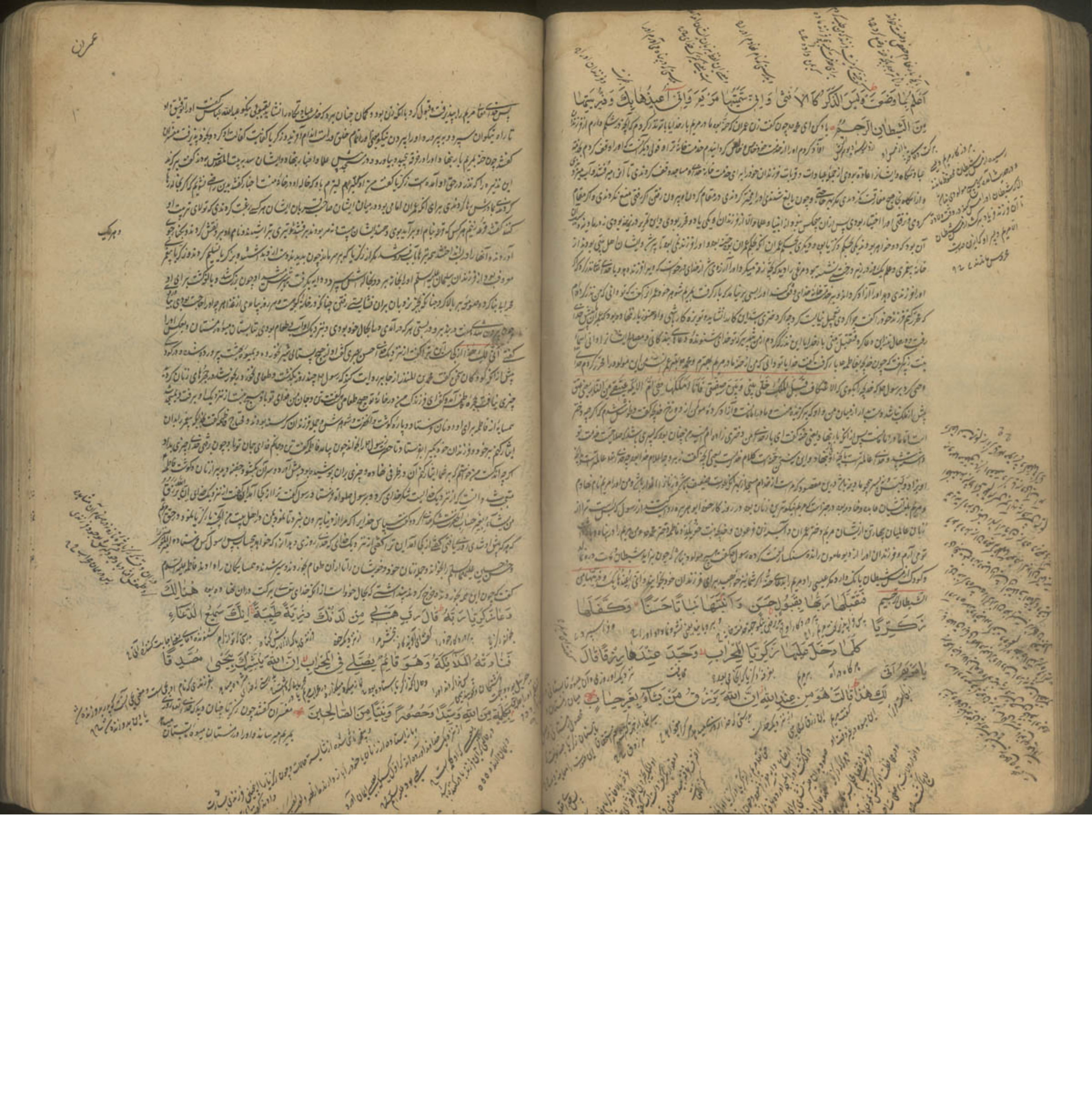
المعتزلة

گفتم

باشد که از ورشدی یعنی از عهد و میثاق بستان پوشیده چو اگر آشکارا شود رنج بود اشاره بگردن کردن [illegible] اصحاب را [illegible]
اورا مکر چیست از پس تو گفتم الهدی راه است [illegible] بتدریج اصحاب صادق ع پیش او می آمدند تا بر وی جمع شدند [illegible] در عهد [illegible]
و [illegible] عباس تقیه بود [illegible] و یحذرکم الله نفسه و خدای شما را میترساند و از عقاب خود تحذیر میکند و بازگشت همه
با خدا است سوره آیه سوره تهدید و وعید است قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ
وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ
مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
[illegible] قدیم توسط رخصت داد بکتمان و مساعدت کافران برای دفع مضرت [illegible]
راکار بند و نه برای خوف و عذر اضطرار بکوبه مساعدت موافقت کفار و کافران بر دکه خدای تعالی آزاد اند و بران مطلع یابد که او عالم
بجمله معلومات بر وجهی که صحیح بود و هرچه در آسمان و زمین است از آشکارا و نهان میداند بر وجهی هیچ پوشیده نیست و او بر همه چیزی قادر است
تاخیر عذاب و مهلت مستحقان برای عفو میکند و نه برای عجز برای مصلحت تکلیف تا مکلفان ممکن باشند و ایشان را بر خدای حجتی نباشد
تعجیل عذاب نکند و یاد کن روزی را که در آن روز هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضرر و طاعت و معصیت همه حاضر یابد و آنچه کرده باشد از بد
دوست دارد و تمنا کند که از میان او و میان آن عمل غایتی و مسافتی دور باشد مقاتل گفت چندانکه میان مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] بعد المشرقین و میترساند خدای شما را از عذاب و او آن خدایست که مهربانست بر بندگان خود قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
حسن بصری گفت که در عهد رسول ص جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم حق تعالی گفت دوستی را علامتی است و آن آنست که [illegible]
دوست بر وی بیاید و دوست او را دوست دارند ای محمد [illegible] اگر شما راست میگوئید متابعت کنید تا من نیز شما را دوست دارم
دوست هر آنکه دوست مرا دوست دارد و فرمان بر دو در خر عاصی نشود تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد که آیه در حق آن جهودان آمد که گفتند نحن ابناء الله
و احباؤه و گفته اند که در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند که ما عیسی را می پرستیم و تعظیم میکنیم از برای دوستی خدا تعالی این آیه فرستاد که اگر [illegible]
آنچنان که شما میگوئید برای دوستی من می پرستید رسول مرا که محمد است متابعت کنید [illegible] اگر خدا را دوست دارید [illegible]

من کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و خدای آمرزنده و رحیم است و مهربان است چون رسول آیه بر ایشان خواند
عبدالله بن ابی منافق اصحاب خود را گفت نمی بینید که محمد دوستی خدا را چون دوستی خود میداند و ما را میفرماید تا او را چنانکه ترسایان عیسی را
دوست دارند او را دوست داریم خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد و قل اطیعوا الله بگو ای محمد خدای را و رسول را
فرمان برید پس اگر فرمان نبرید و برگردید کافر باشید و خدای تعالی کافران را دوست ندارد و رسول فرمود که از شرایط
ایمان آنست که دوستی برای خدای بود و دشمنی برای خدا چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل او بیاید باید که آنرا که دوست
دارد هم برای خدا دارد و گفت شرک در امت من پوشیده تر است از رفتن مورچه خورد در شب تاریک بر سنگی نرم گفت
آن آنست که مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمنش دارد بر عدلی و دین نیست الا بر دشمنی و دوستی آنگه این آیه خواند
قل ان کنتم تحبون الله ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی
العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
کرده اند که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها
الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم رسول خطبه کرد و گفت ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعونی فی حیاتی
وتطیعون فی وصیی و وزیری و خلیفتی فی حیاتی و ولی الامر بعد وفاتی و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب
من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله ومن خالفه
لعنه الله یعنی خدای تعالی شما را میفرماید که طاعت او دارید در حیات من و طاعت من دارید در باب وصی و وزیر و خلیفه من
در حیوة من و خداوند امر امامت پس از وفات من و بهترین آنها که از پس خود میگذارم و او علی بن ابی طالب است
هر کسیکه فرمان برد چنان است که فرمان من برده باشد و هر که فرمان من برد اطاعت خدای کرده باشد و هر که از او مفارقت
کند از من مفارقت کرده باشد و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد از دین او و هر که از او مفارقت کند لعنت
خدای بر او باد روزی اویس بن ثابت الانصاری [illegible] گفت ای بنی هاشم شما [illegible] چرا شما [illegible]
دوم گفت [illegible] گفت ان الله اختارنا ذریة ابراهیم خدای تعالی ما را که فرزندان ابراهیم برگزیده است
او گفت [illegible] از فرزندان آدمیم و زنگیان و یونانیان از فرزندان آدمند و [illegible] پیغمبر مرسل بودند علی برخاست و گفت
گفت لا اجر [illegible] الا [illegible] سلام [illegible] این آیات آورد قل
اطیعوا الله والرسول [illegible] والله سمیع علیم در تفسیر آیه گفت فرمان برید خدا را در آنچه فرموده است و رسول را در آنچه
گوید پس اگر برگردید از ولایت فرزندان ایشان [illegible] آل ابراهیم و خود ابراهیم با آل عمران چون آل عمران [illegible]
رها میکنند [illegible] آدم را برگزید که ابو البشر است و نوح را که شیخ الانبیاست و اولو العزم و مبعوث
بکافه خلق و آل ابراهیم که محمد است [illegible] که مراد بآل عمران [illegible] ابو طالب است و عمران نام ابوطالب است

در توریة [illegible] آل ابراهیم است چنانکه انس بن مالک روایت کرد که نبی [illegible] دعوی کرده که رسول از ایشان است بر منبر رسول [illegible] گفت انا محمد بن
عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة
بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد بن الیسع بن [illegible] بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم
علیهم السلام وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فخرجت من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی
انتهیت الی ابی وامی مردمان هرگز دو فرقه نشدند الا من در بهترین ایشان بودم و از پدر و مادر [illegible] آدم بنکاح آمدم نه بسفاح
از آدم تا پدر و مادر خود و اگر گفت [illegible] خدای تعالی از فرزندان ابراهیم اسمعیل و کنانه را برگزید و از کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از
ایشان مرا پس من بهترین شمایم در نفس و مادر و پدر تفسیر ان الله اصطفی آدم خدای تعالی آدم را برگزید برای خلافت و گفت انی جاعل
فی الارض خلیفة تا بدانند که هر که او خلیفه او باشد برگزیده او باشد در بدایت کار آدم را برگزید و فرشتگان را در پیش او سجده [illegible]
از عاصی ممتاز کرد و در آخر [illegible] برگزید بخلاف آنها که دعوی اسلام کردند و منافق بودند از مخلصان پدید شوند حسن بصری گفت
مراد بآل عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود و بدین قول عیسی را برگزید تا بشارت مقدم او باشد و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و مقدمه
شد او باشد که مهدی است [illegible] بشارت [illegible] بود [illegible] عامه مفسران گفتند آل عمران موسی و هارون است و آل ابراهیم
محمد است [illegible] و اهل بیت او که فرزندان ابراهیم خلیل اند عبدالله عباس گفت سالی از سالها در موسم حج مردی را دیدم بر [illegible]
او [illegible] سیاه در سر هر که گفتی چیزی روایت کردم او چیزی روایت کرد چون فارغ شد گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی
ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری انا صاحب رسول الله صلعم سمعته یقول فی هذا المکان والا صمتا اذناه
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ای مردمان هر که مرا شناسد داند و هر که نشناسد من جندب بن
جناده ام صاحب رسول صلعم شنیدم از او که میگفت درین مکان و اگر چنین است گوش من کر باد که خدای تعالی آدم را برگزید و نوح و آل ابراهیم
وآل عمران را بر جهان عالمیان فرزندانی اند بعضها من بعض [illegible] احوال ایشان [illegible] چون این آیه گفت
اندرین موقف گفت ذریه از نوح است و آل از ابراهیم و سلاله از اسمعیل و عترت [illegible] ذریه طاهر از محمد و صدیق اکبر علی بن ابی طالب
[illegible] از پس پیغمبر اگر تقدیم کرده بودند آنرا که خدای و پیغمبر تقدیم کرد و بازپس داشتند آنرا که خدا بازپس داشت [illegible]
تاخیر کرد هرگز دوست خدای محتاج نشدی [illegible] پس پیغمبر در هیچ خلاف نکردندی و الا که تاویل آن بنزدیک اهل بیت [illegible]
وبال [illegible] که بدست ظالمان [illegible] از حسن عسکری [illegible] تفسیر این آیه پرسید گفت انا من الزکی
علی بن محمد والزکی من الهادی محمد بن علی والهادی من الرضا علی والرضا من الکاظم موسی والکاظم من الصادق جعفر والصادق
من الباقر محمد والباقر من السجاد زین العابدین والسجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی و چون بر حسین رسید گریه بر او [illegible]
[illegible] علی الشهید المظلوم السلام علی السید المرحوم السلام علی الحق المکتوم والحسین بن علی من امیر المومنین علی بن ابی طالب
والله سمیع علیم اذ قالت امرأت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا
فتقبل منی انک انت السمیع العلیم فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله



أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

او را از قتاده که خدای تعالی او را بیحیی زندگی داده و اگر چه او پیر بود و اجل او عاقر شده و ازان گفته شد که او را زنده دل داشت که بر خدا آسمان بود [illegible]

و تضرع کرد و گفت ای بار خدایا مرا ازین فرزند پاکیزه و مبارک و متقی و پرهیزکار و صالح که تو شنونده دعا و اجابت کننده

[illegible] کرد از پیغمبر که پسر [illegible] نسل صالح [illegible] جز از ثواب ایشان [illegible]

[illegible] آواز داد و ندا کرد زکریا را فرشتگان و مراد از آن جبرئیل است که زکریا در مسجد بود و محراب [illegible]

مسجد نماز میکرد و مردم منتظر بودند تا او در بگشاید که او در محراب او بود [illegible] و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا را که ای زکریا خدای ترا بشارت میدهد

بفرزندی یحیی نام [illegible] از بهر آن نام نهاد که عاقر [illegible] زنده [illegible] قتاده گفت از بهر آنکه او دل را بایمان زنده کرد و بعضی

رسول بود و موعود [illegible] زکریا [illegible] امام زین العابدین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] امام حسین چون [illegible] الا حدیث یحیی بن زکریا و مقتل او کردی و روزی گفت [illegible]

علی الله تعالی ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] و تصدیق کننده کلمه خدای عیسی است و او را کلمه خوانند از بهر آنکه

[illegible] و تصدیق کرده او [illegible]

[illegible] گفت سید بود در دین قتاده گفت سید عالم [illegible]

[illegible] و لا یسود و سیادة [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] حدیث [illegible]

نحوتم السیادة یا بنیة اما انت فسیدة نساء العالمین و اما ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک فسید العرب و اما ابناک

فسیدا شباب اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء [illegible] سیادة [illegible] سیده زنانی در عالم و پدرت سید ولد آدم و شوهرت

سید عرب و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت و عمت حمزه سید شهیدانست [illegible] سیادة [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله الآیة وحصورا [illegible] حصور [illegible] خویشتن را از شهوت باز [illegible]

بود از جمله نیک مردان قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ

قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۞ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ۞ وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

چون جبرئیل زکریا را بشارت داد گفت خدایا مرا فرزندی از کجا باشد و چگونه بود که پیری بمن رسیده و پیر شده ام و زن من نازاینده و عقیم است زکریا در

وقت نود و نه ساله بود و زنش نود و هشت ساله بود چون این بگفت جبرئیل او را جواب داد گفت همچنین است خدای جل جلاله کند آنچه خواهد

گویند چون زکریا این را منکر شد و او پیغمبر بود گوییم او اصل حدیث را منکر نبود استفهام کرد از کیفیت و شرح حال که این چگونه خواهد بود

[illegible] ما را یا زنی جوان خواهد کرد و در پیری [illegible] فرزند خواهد داد یا این فرزند از زنی دیگر خواهد بود و گفت بار خدایا مرا علامتی و آیتی پیدا کن

[illegible] زن [illegible] تمامی در شکر و دعا و عبادت [illegible] گفت آیه و علامت تو آنست که سخن نکنی با مردم سه روز الا باشارت و بذکر و عبادت مشغول

باشی [illegible] سه روز [illegible] حدیث با مردمان بسته شد [illegible] بر [illegible] قول او با مردم کردن او را بدان [illegible]

در این میان تو [illegible] بسیار [illegible]

کرد در شرح ایشان بود و رمز و اشارت [illegible] تسبیح میکوید وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ

اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ

الْعَالَمِينَ ۞ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ

وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ۞

[illegible] چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل علیه السلام مریم را گفت که خدای تعالی

ترا برگزیده و خاص خود کرده [illegible] عیسی [illegible] از تو پیدا [illegible] پاک کرد [illegible] از عذاری که زنان را باشد

از حیض و استحاضه و نفاس برگزید ترا [illegible] زنان عالمیان برگزید یعنی زنان

روزگار او و باتفاق گزیده بر همه زنان عالم فاطمه زهرا علیها السلام است برای آنکه پاره اندام رسولست و آنکه بعضی از رسول بود و برابر نبود با آنکه

بعضی از آن بود رسول گفت الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی فاطمه پاره از منست هر که بیازارد او را آزرده باشد مرا [illegible]

گفت [illegible] و امیر المؤمنین علی [illegible] گفت [illegible] فاطمه سیدة [illegible] از اولین و آخرین و او پاره از منست

و چشم منست و میوه دل و جان منست [illegible] بهر [illegible] فرشتگان [illegible]

و همچنانکه ستارگان اهل زمین را [illegible] زنان عالمیان [illegible]

[illegible] کرده [illegible] گواه [illegible] از آتش دوزخ آزاد کردم و در حق مریم گفت اصطفیک در حق او

و فرزندان او و شوهر او گفت و یطهرکم تطهیرا آن بتول بود [illegible] بتول [illegible] رسول [illegible] مریم بتول

و فاطمه بتولست بتول چه باشد گفت بتول آن زن باشد که حیض نباشد او را و ایشان چنین اند در دختران پیغمبران مکروه باشد [illegible]

خطاب کرد و گفت یا مریم در نماز بر پای بایست و قنوت کن و سجود و رکوع کن با رکوع کنندگان سجده اگر چه در آیه مقدمست بر رکوع لازم

نباید که مقدم باشد [illegible] و فایده جمعیت [illegible] ترتیب [illegible] و ارکعی مع الراکعین دو قول گفته اند یکی آنکه رکوع کن چنانکه دیگران

میکنند دیگر آنکه نماز با جماعت کن تا با رکوع ایشان رکوع کنی ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۚ وَمَا كُنْتَ

لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ

يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

آنچه ما ترا اعلام کردیم و ازان خبر دادیم از قصه مریم و زکریا [illegible]

از چیزهای غیب که ما بتو وحی میکنیم [illegible]

زنان علم است

یاموخته و باین ایشان را خبر میدهی انکه فرشتگان و آنچه میگوئی موافق می آید و درست شنیده باشی در کتابهاست و این دلالتی بود بر صدق نبوت

تو و تو نیز نزدیک ایشان نبودی چون ایشان قرعها [illegible] در آب می انداختند تا که کفالت مریم و تربیت او کند [illegible] هر که بر آید از ایشان

همه مناقشه می نمودند و رغبت میکردند و در حضانت و کفالت مریم با یکدیگر خصومت میکردند و خدا این را بر سبیل تعجب میفرماید از رغبت و حرص ایشان

و تو نیز نزدیک ایشان نبودی ای محمد چون ایشان و درین باب با یکدیگر خصومت میکردند إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ

إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ

یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل گفت که ای مریم بشارت باد ترا که خدای تعالی ترا [illegible] بکلمه

ازو یعنی عیسی و کلمه برای آن گفت که بکلمه کن خلق شد و آورده گشت بی پدر و یا برای آنکه در گهواره سخن گفت و برای آنکه بکلمه خدای مبعوث بود

یعنی انجیل که کلام خدا بود و نام او مسیح عیسی پسر مریم مسیح از بهر آن نام نهاد که پاکیزه و عالیده بود از شیطان [illegible]

و بسیار [illegible] در وقت ولادت عیسی را مسیح خوانند و دجال را مسیح خوانند بکسر میم و تشدید سین [illegible] از مساحت [illegible]

لانه ممسوح العین یک چشم بیش ندارد و بعضی گویند عیسی دجال را بکشد و برین [illegible] ان المسیح یقتل المسیحا و در اخبار [illegible]

که دجال را مهدی کشد و عیسی با او باشد و لیکن آنکه مهدی [illegible] و اتفاق درین که عیسی در لشکر مهدی باشد و در [illegible]

او نماز کند و با او اقتدا کند از برای آنکه شرع او منسوخ است و او [illegible] مانده و او را چون پدر نبود با مادر نسبت کرد پس مریم [illegible]

او را از فرزندان ابراهیم میخوانند و من ذریته داود و سلیمان یحیی و عیسی از جهت مادر تا با ابراهیم و آدم [illegible] میکرد [illegible]

[illegible] و امام حسن و امام حسین علیهم السلم با قرب نسب [illegible] وجیها خداوند جاه و قدر و منزلت و آبروی بود عیسی نزدیک

خدا در دنیا و آخرت و از جمله مقربان و نزدیکان و صالحان بود با [illegible] او با مردم سخن گوید در گهواره پیش از وقت [illegible] عادت

را با آیتی و معجزه باشد در آنوقت که کهل بود یعنی دو موی [illegible] آسمان بزمین آید و گفته اند که معنی اینست که و یکلم الناس فی المهد وکهلا

نبیا تا با دل که [illegible] عادت [illegible] بوقت دعوت او را تصدیق کنند پس کلام او در مهد معجز بود و در گهواره دعوت بود در [illegible] سخن گوید

براءت ساحت مادر و در گهواره به نبوت و حکمت و بر بشارت [illegible] جای [illegible] گفت چون مریم [illegible] عیسی در شکم او با وی سخن گفتی

و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح کردی عبد الله عباس گفت که رسول [illegible] آن وقت که خدیجه بفاطمه حامله بود [illegible]

وا او سخن میگفت رسول [illegible] را گفت [illegible] باکه سخن میگوئی گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم دارم آنحضرت فرمود که بشارت باد

ترا که جبرئیل مرا اشارت داد که این فرزند [illegible] امامت و از نسل او امامان باشند که خلفای [illegible]

در آن حال [illegible] خدای تعالی عیسی را در اطفال کمال عقل داد و [illegible] خدای را بشناخت و خدا با او وحی کرد و این [illegible] الکتاب

[illegible] و دعوی نبوت کرد [illegible] تصدیق او اظهار معجز [illegible] آورد [illegible] و اختیار جبائی است ابن الاخشاد گفت

بر سبیل تو و تو نیز [illegible] و جاری مجری [illegible] و گفته اند بر سبیل معجزه مریم بود براءت او را قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ

لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مریم گفت و جواب جبرئیل گفت ای بار خدای من مرا فرزند کی و چگونه باشد و زندگی بی مرد

[illegible] آدمی بمن نرسیده است این بر سبیل تعجب گفت از آنکه چیزی شنیده که خلاف

عادت بود [illegible] گفت یا جبرئیل بر قول آنانکه گفته مراد برب جبرئیل است از آنکه رب بمعنی سید است و مهتر [illegible] که تو میگوئی [illegible]

[illegible] خواهد چنانکه خواهد بی مرد و با مرد و متعذر [illegible] بود و او چون حکم کند کاری را آن باشد که گوید بباش آن

باشد و این عبارت است از نفی تعذر تا در امکان و تسهل چنان باشد که یکی از ما گوید کن [illegible] بی کلفت و مشقت

هر چه خواهد باشد و گفته اند این امر تکوین است چون حادث گشت در وجود آید [illegible] وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي

أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ

الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ

فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و ما بیان نمودیم عیسی را کتاب این جمع گفت

مراد کتابت است او را نوشتن بیاموزیم [illegible] گفت کتابی دیگر بود و [illegible] توریه گفته اند مراد علم است و گفته اند حکمت خاص تر است برای آنکه

حکمت نوعی از انواع علم باشد حکمت و توریه و انجیل بدو آموزیم و او را رسول کردانیم نزدیک بنی اسرائیل و اولین پیغمبران بنی اسرائیل یوسف

بود و آخرین عیسی [illegible] از رسول [illegible] گفت مرا برانگیخت [illegible] پیغمبر و فرستاده اند چهار هزار از بنی اسرائیل انی قد جئتکم

اگر عیسی گفت من آمده ام نزد شما با آیتی و علامتی که دلالت کند بر تصدیق من و آن آنست که بکنم از بهر شما گل چیزی شکل و هیات چون مرغی پس

دم در او دم مرغی شود [illegible] گفته اند بر شکل خفاش کردی و تخصیص خفاش بهر آنست که از مرغان تمام خلق تر است از بهر آنکه او را

پستان و دندان بود و حیض باشد [illegible] در خبر چنین است که عیسی [illegible] بر شکل خفاش کردی و بر وی باد در دمیدی و بپاره آن گل مرغی زنده شدی

و بپریدی [illegible] گفت که تا مردم در وی می نگریستندی می پرید و چون ناپدید شدندی بیفتادی تا فرق بود میان آنکه خدا آفریده بود و آنکه

عیسی و معجزه او زنده کرده باشد گفتند ای عیسی دیگر چه توانی کرد گفت اکمه را اطبا از آن عاجز شدند نابینای مادرزاد را نیکو کردانم علت برص را

منقطع کنم [illegible] هر پیغمبری را معجزی داد [illegible] در آن عصر تعاطی میکردند در عهد عیسی علم طب متعارف کردندی و مشغول شان این بود در علم

متفق بودند که این هر دو مرض دوا نتوان کرد عیسی گفت باکی شما روزگار خود درین صرف کرده اید از علاج عاجز مانده اید اگر مباشرت
این کار کنم بفرمان خدا و اجابت او ایشان را درست کنم ایشان گفتند ما نیز هر روز کار معالجان کنیم گفت جنس آن نباشد میگوییم ابرص و اکمه را هیچ
خود چه باشد چه بفرمان خدای چیزی کنم که جز خدای بران قادر نباشد گفتند چگونه گفت مرده را زنده گردانم در اخبار چنین آمده که عیسی چهار مرده
را زنده کرده است یکی عازر را و او دوست عیسی بود در بعضی وقتها بیمار شد خواهر او پیش عیسی کس فرستاد و پیام داد و گفت یا روح الله دوست
تو عازر سخت بیمار است فلان جای و از میان عیسی و او سه روزه راه بود عیسی برخاست با اصحابش بدانجا آمد عازر مرده بود و بر آمده بود که مرده بود
و دفن کرده عیسی را بر قبر او بردند بر سر قبر او بایستاد و دعا کرد اللهم رب السموات السبع ورب الارضين السبع ارسلتني الى بني
اسرائيل ادعوهم الى دينك واخبرهم اني احيي الموتى باذنك فاحي عازر ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین تو مرا به بنی اسرائیل
فرستادی تا ایشان را به دین تو دعوت کنم و خبر دهم ایشان را که تو بدعای من مرده زنده کنی پس زنده کن عازر را در حال گور شکافته شد
و عازر بر پای خاست و خون از اعضای او میچکید با عیسی بشهر آمد و مدتی دراز بماند و فرزندان بزاد آمدند و دوم پسر پیر زنی که مرده بود مادر
پیش پیر زن دیگر در عقب جنازه میرفت و جزع میکرد عیسی دعا کرد او بر نعش بنشست و از جنازه بیرون آمد و زن دیگر دختر
العاشر گویند عیسی از خدای درخواست در حال زنده گشت چهارم سام بن نوح را گفتند در خواهیم تا عیسی مرده قدیم را زنده کند او را گفتند
سام را از بهر ما زنده کن گور او بدو نمودند آنحضرت نام مهین خدا بر زبان راند و گفت یا سام قم باذن الله سام از گور برخاست نیمه
سرش سفید شده بود میگفت آیا قیامت برخاسته عیسی گفت نه ولیکن من خدا را بخواندم تا ترا زنده کرد ای سام تو جوان بودی
که ترا وفات رسید چرا موی سفید شده گفت چون آواز تو شنیدم پنداشتم که قیامت برخاست از هول آن مویم سفید شد گفت ترا چند سال
بود که مرده گفت چهار هزار سال عیسی گفت بمیر بفرمان خدای [illegible] گفت عیسی [illegible] یا قوم خواندی چون مرده زنده کردی
قوم عیسی گفتند دیگر چه کنی گفت خبر دهم شما را از آنچه میخورید و ذخیره مینهید عیسی چون احیاء موتی کرد گفتند این نوع کردی [illegible] ما را خبر ده
که در خانها چه میخوریم و چه ذخیره مینهیم عیسی یک یک را گفت که شما فلان طعام خوردید و چندین ذخیره نهادید [illegible] موافق کردند
و طعامهای مختلف [illegible] بخانه بردند و مقداری [illegible] بخوردند و مقداری [illegible] در جای [illegible]
[illegible] و چند چیز نهادیم [illegible] و ایشان را از همه خبر داد و در خبر است که او را در ایام صبی کودکان [illegible]
کردند [illegible] مادر و پدر شما در خانه فلان چیز و فلان چیز خورده اند [illegible] مادر و پدر را گفتندی که شما فلان طعام
طعام خوردید [illegible] از فلان طعام [illegible] ایشان گفتندی شما را که خبر داد ایشان گفتندی عیسی بن مریم خبر داد ایشان گفتند آن کودک جادو
کودکان [illegible] تا تباه شوند چون عیسی ایشان را طلب کردی در خانه پنهان کردندی عیسی گفتی ایشان در فلان خانه اند گفتند
آنجا خوک اند [illegible] آنان بودند که [illegible] خوک [illegible]
گفتم آیتی و دلالتی است شما را اگر تصدیق خواهید کرد و رسالت [illegible] وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ
التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ

رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * و شما را آمدم راست دارنده آن کتاب را که پیش از من است از توریة و تا
حلال کنم بهر شما بعضی از آنچه بر شما حرام کردند از گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریة و شرع موسی بر شما حرام کرده بود من بر شما حلال کنم
حق تعالی در کتاب [illegible] زبان [illegible] احکام شرع [illegible] احلال کرد [illegible] بعضی گفتند مراد آنست که بنی اسرائیل بعضی چیزها بر خود حرام کرده بودند که حکم
آن در توریة نبود گفت تا شما را حلال کنم و جان کنم که خدای تعالی حرام نکرده است و از خدای تعالی شما را حجتی و نشانی و معجزه آوردم و از خدای تعالی بترسید و طاعت
من دارید و پرستش او را عبادت کنید که راه راست اینست [illegible] شکر خدا کردن و عبادت او و قیام نمودن
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ * رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ *
سدی گفت چون جهودان بنی اسرائیل بجنت با او بر خاستند قصد کشتن عیسی کردند او بگریخت که الفرار مما لا يطاق من سنن
المرسلين با مادر خویش برای مردی فرود آمدند در دهی و آن زنی داشت روزی این مرد در سرای آمد دلتنگ و با زن چیزی بگفت زن
نیز دلتنگ شد مریم گفت این شوهر تو چرا دلتنگ است با تو چه گفت گفت [illegible] و بلای که گفتن آن سود ندارد مریم گفت با من بگو شاید [illegible]
من فرج باشد زن گفت چگونه گفت پسرم مستجاب الدعوة است خدا بر او دعا کند و خدای اجابت کند گفت این پادشاه ولایت ما هر یک چند موبت
خود و لشکر خود بر کسی افکند و بخانه او فرود آید با جمله لشکر و آنکس را مستاصل کند اکنون کس فرستاده که من و لشکر جمله بخانه تو
و ما طاقت او نداریم مریم گفت من پسرم را بگویم با عیسی بگفت گفت من دعا کنم ولیکن [illegible] فتنه پدید آید مریم گفت این بباید کردن
که این زن و مرد را بر ما حق است مرد گفت بهر حال بباید کرد عیسی گفت تو چند اگر توانی آب بیاور و دیگها و خمها بر کن تا من دعا کنم خدای
تعالی آن همه را انواع مطبوخات گرداند و آبها را شراب کند برقولی آنکه گویند او خمر حلال بوده عیسی دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد پادشاه
حاضر آمد طعامی حلال خورد که هرگز از آن خوبتر و لذیذتر نخورده بود و شرابی خورد که مثل آن ندیده بود گفت این از کجا می آوری گفت
مرا بود گفت دروغ میگویی چنین اگر تعلل کردی [illegible] گفت تا [illegible] دارد و دعا کرد تا خدای آب را این طعام
و شراب کرد و پادشاه را پسری مرده بود که او را بسیار دوست داشتی و خواسته که ولی عهد خود گرداند با خود گفت آنکس که دعا او چنین
تحویل آب و شراب بوده همانا که در احیاء موتی بجنبد بعد کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت لابد ترا دعا باید کردن تا خدای پسر مرا زنده
گرداند گفت کنیم ولیکن [illegible] فتنه باشد پادشاه گفت باک نیست عیسی گفت بشرط آنکه من و مادرم برویم و کس مانع ما نباشد گفت روا باشد
عیسی دعا کرد و خدای تعالی او را زنده گردانید عیسی و مریم از آنجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد بر پادشاه خروج کردند
گفتند ما را امید بود که چون او بمیرد ما از جور خلاص یابیم که او را و [illegible] اکنون پسر باز آمد که با ما همان کند که پدرش قتل و فتنه عظیم

بدیه آمد انجا و عیسی بیامد چون بکنار دریا رسید جماعتی صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید و چه میکنید گفتند صیادیم ماهی میگیریم
گفت بیایید صیادی کنید و رهنمای خدا جوئید گفتند چگونه گفت من پیغمبر خدایم شما را دعوت کردم بخدا و ایمان آورید ایشان ایمان آوردند ایشان بودند که خدای تعالی ایشانرا
حواریان خواند خدای تعالی میگوید چون عیسی پیغمبر از ایشان حس کفر کرده و بدانست که کافر شدند گفت کیستند یاران من با خدای یعنی کیست که بر غیبت
کرباخدا یار شود و در یاری من و گفته اند الی بمعنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و لطاعة الله حواریان عیسی را جواب دادند که ما یاران خدائیم
او بتم بخدا ایمان آورده ایم و تو گواه باش که ما منقاد شدیم و گردن نهادیم فرمان خدا را ابن عباس گفت کایشان از حواری از
بهر آن خوانند که جامهای سفید داشتند عطا گفت عیسی را مادرش بر نکرنری داد تا پیشه بیاموزد و این استاد جامه را صباغان بود جامه بسیار
در دکان او جمع شده عیسی را گفت مرا در ده روزی چند کار است انجا میروم این جامها را هر یکی علامتی رنگی کرده ام آن رنگ بباید کرد و
عیسی جامها را در نیل نهاد و دعا کرد و گفت اللهم افرج جامها را چون استاد باز آمد گفت چه کردی گفت جامها همه در این خم است گفت جامهای
مردم تباه کردی و فریاد برکشید مردم جمع شدند گفت ای استاد بانگ و فریاد چرا میکنی بیا و بر کنار خم بایست و میگوی که فلان جامه چه رنگ
از تو گفتم و از خم بیرون آوردن برفت و میگفت این فلان رنگ باید و آن رنگ بر آوردی زرد و سرخ و لعلی و کبود و سبز مردم
بازار از آن متعجب شدند و دانستند که فعل خدایست و هیچ خادر بخود شان این نتوانند کرد عیسی ایشان را دعوت کرد ایمان آوردند ایشان حواریانند
اکر خانها و دکانها رها کردند و رفقای عیسی شدند و با او میبودند و آیات و معجزات میدیدند در حیات که حواریان دوازده مرد بودند که در
سیاحت عیسی با او میگردیدند در کوه و جبل و بر و بحر چون گرسنه شدندی گفتندی یا رسول الله ما گرسنه ایم عیسی دست بر زمین
مالیدی نان بیرون آمدی چنانکه هر مردی دو نان چون تشنه شدندی دست بر زمین زدندی آب بیرون آمدی بخوردندی روزی گفتند که
یا رسول الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه و تشنه شویم ما را طعام و شراب حاضر شود و صحبت و خدمت تو با ز میکردیم و نجات می یابیم عیسی
گفت بهتر از شما آن بند گان که از کسب دست خود خورند ایشان آمدند و اختیار گازری کردند جامه مردمان میشستند و قناعت میکردند ابن عون
گفت پادشاهی بود طعامی ساخت و مردم جهان را جمع کرد عیسی در میان ایشان بود پادشاه بعیسی مینگریست و او طعام میخورد و هیچ کم نمیشد
او گفت تو کیستی گفت من عیسی مریم ام پیغمبر خدا او را دعوت کرد پادشاه و خواص او ایمان آوردند و ملک رها کردند و در عقب او ایستادند حواریان
ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه تو فرستاده ای از کتب پیشین و متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی بنویس ما را از جمله گواهان
یعنی نام ما را انجمله گواهان بنویس که برای تو گواهی دادند بصدق عطا گفت مع النبیین ابن عباس گفت مع محمد و امته و مکر کردند و مکر کسی نهان
باشد و بر پوشیده یعنی کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان آنچنان بود که تدبیر قتل عیسی کردند و ای آنکه وعده کردند بیرون کردند پس از حق
بازآمد و دعوت ایشان کرد ایشان همه قصد کشتن او کردند و مکر کردند خدای تعالی مکر ایشان باطل کرد و گفته اند و گفتند که مکر خدای تعالی کرد
ایشان را چنین رسید که چون سخنی که ایشان بر خود افسانه کرده و دیگر از این گفت من ندانم که تو چه میگوئی و الا من از زن طنبوری شنیدم
که ایات خواند که آموزش این بود شعر و یفتح من سواک الفعل عندی و تفعله فیحسن منک ذاکا گفت سبحان الله من تر از آن قیاس میکنم من تو را
از شعر زن طنبوری جواب آمد گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری اگر خواهی بزبان عاریت بگویم تحقیق و گفته مشغول ایشان انا را مکر کنند
مکر لات ان فرمایشان و آن مکر خدای با ایشان کرد و القای شبه عیسی بود بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا بجای عیسی او را بیاویختند

جون بنگریدند صاحب ایشان بود و آن خدای تعالی که قصد او کردند در شب بیامدند و عیسی را بگرفتند و درختی بردند تا که عیسی را بر دار کنند خدای تعالی شب
تاریک کرد و بفرستاد فرشتگان را تا عیسی را از انجا ببردند و ایشان بجای عیسی آن مرد که بدو راه نموده بود بیاویختند و آن شب عیسی
از حواریان را جمع کرد و با ایشان وصیت کرد و گفت پیش از آنکه خروس بانگ کند یکی از شما انکار کند و مرا بدرمی چند بفروشد حواریان
متفرق شدند و اوبخانها چنان شد آنگه که عیسی خبر داد و بعد بیامد جهودان گفت مرا بچه دهید تا شما را راه نمایم بعیسی گفتند سی درم بیامد و ایشان را
بعیسی آورد و عیسی را بر زیر درخت ببرد خدای تعالی مانند عیسی بدان مرد افکند تا او را و جهودان او را بگرفتند و بیاویختند و عیسی را با آسمان بر بردند
و ابر و فرشتگان عیسی را از انجا ببردند مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد که عیسی را بر دار کرده اند و زنی با او بود که عیسی او را دعا کرده
و شفا داده بود و او را از دیوانگی شفا داده بود هر دو در زیر آن درخت میگریستند و نوحه میکردند عیسی بیامد و ایشانرا گفت بر که نوحه میکنید
بر پیغمبر خدای که بدست ظالمان کشته شد گفت من عیسی ام خدای تعالی مرا نگاه داشت و آن آویخته مانند من است مادر سر بر آورد و ایشان خوش شدند و کشته
از شوق و زنی بیامد و حواریان را جمع کرد و بدیشان وصیت کرد و در زمین بگو فرستاد هر یکی را بجای تا دعوت کنند و خلق را بدین خدا دعوت کنند
و عیسی را خدای با آسمان برد و در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که لقد قبضت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع
بن نون و قبضت فی اللیلة التی عرج فیها عیسی بن مریم یعنی مرا در شبی ضربت زدند که در آن شب یوشع بن نون را وفات رسید و در
آن شب قبض روح کردند که در آن شب عیسی را با آسمان بردند و آن شب بیست و یکم بود و حواریان در زمین پراکنده شدند هر یکی بجایی
برای دعوت و خدای تعالی هر یکی را لغت آن زمین بیاموخت تا بزبان ایشان دعوت کرد و آن این است و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین
ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان کرد که بهترین جزا دهنده است اذ قال الله یا عیسی انی
متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق
الذین کفروا الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون
و یاد کن ای محمد چون گفت خدای عیسی را که من ترا الخ جان سپردن و برخواهم داشتن بسوی خود بآسمان تا بر زمین
و باز ترا بکیجوید برون کعب الاحبار و جماعتی گفته که مراد بتوفی قبض روح کردن است و جان ستاندن کلبی و جماعتی گفتند که قبض او است
نه قبض روح او بیان قول تعالی فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم برای آنکه قوم پس از رفع او با آسمان ترسا شدند ربیع
انس گفت مراد نوم است یعنی من ترا بخوابانم و در خواب با آسمان برم بیان آنکه و هو الذی یتوفیکم باللیل ابن عباس گفت قبض روح
یعنی ترا بمیرانم بیان قوله قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم تو این تحقیق نیز دیگر است و گفت خدای تعالی عیسی را سه ساعت
ساعت او را زنده کرد و با آسمان برد و گفته اند که در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیم اینست که من ترا بر دارم و بنزد خود برم و پاکیزه کنم
از ان کسانی که کافر شده اند بعد از آنکه از آسمان فرو فرستم قبض روحت کنم و این وجه نیکوتر است ابو هریره روایت کرد که پیغمبر
گفت پیغمبران برادرانند یکدیگر از مادر مختلف و دین ایشان یکیست و من اولیترم بعیسی مریم از آنکه میان من و او هیچ پیغمبر نبوده و او

امت مزد خلیفه تو هم باش

از آسمان فرود آید بر امت خلیفه باشد بر ایشان و بما این خبر از ان روایت کرده اند که حدیث مهدی را از بهر انصاف منکر باشند و الا او خلافت
رسول را شاید برای آنکه شرع او منسوخ نشده و او شرع مانده اند تا ابد باید که رجوع او با کسی بود که پس از آنکه رجوع او باو بعد خلیفه او باشد
نه عیسی پس خلاف درین حدیث از راوی افتاده است و خبر چنین است که رسول علیه السلام فرموده که عیسی نازل شود بر امت من با خلیفه از اولاد من چون
او را ببینید بشناسید او را باین علامت مردی باشد میانه بالا سرخ و سفید دراز موی پنداری که آب از موی او میچکد و اگرچه موی او تر نبود
صلیب بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و در روحا نشیند و حج و عمره کند و با مردمان بر اسلام قتال کند تا هدایت شما در روزگار او
جمله دینها هلاک کند و دجال بکشد و همه زمین امن شود تا گرگ با میش و شیر با آهو یکجا چرا کنند و کودکان با ماران بازی کنند و هیچ یکدیگر را
نیازارند و او در زمین چهل سال بماند و بروایت کعب الاحبار بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آرد و آنگه او را وفات رسد مسلمانان
بر او نماز کنند و در اخبار اهل بیت علیهم السلام چنین آمده که مهدی علیه السلام بر او نماز کند و او را در حجره رسول دفن کنند و جواب آنکه درین خبر است
و علامات روزگار مهدی است که در اخبار موالف و مخالف آمده و اگر کسی انصاف دهد و عناد رها کند و بدان اخبار رجوع کند و آن
آیات و آن برابر کند بداند که مهدی آنست حسین بن الفضل گفت درین آیت که دلالت کند بر نزول عیسی قول خدا است و کهلا و او
کهل نشده بود که بر آسمان برده چون بر زمین آید کهل شود ابو جعفر منصور دوانقی از پدرش از عبد الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت
كيف تهلك أمة أنا في أولها وعيسى في آخرها والمهدي في أهل بيتي في وسطها چون هلاک بود امتی را که من در اول
ایشان باشم و عیسی در آخر و مهدی از اهل بیت من در میانه و این خبر حجت است بر وجه مهدی بر ایشان [illegible]
که ترا رفع کند در درجات بهشت و مقرب کرد اند برحمت خویش و پاکیزه کرد الله ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان بدر آرد و از
ایشان برهاند و آنها را که پیروی تو اند زبر دست و قاهر دارد بر کافران یعنی جهودانی که بتو ایمان نیاوردند مومنان زبر دست ایشان
باشند تا روز قیامت فوقیت بعضی گفته اند بحجت است و بعضی گفته اند بملکت و قهر و غلبت است از آنجا که پادشاهی در روم ترسا
یانند و جهودان هست که ایشان همه مقهور و مغلوب باشند تا روز قیامت پس با منست بازگشت شما حکم کنم میان شما در قیامت
در آنچه در دنیا در آن اختلاف میکنید بعضی گفته اند که عیسی خداست بعضی گفتند بنده خداست بعضی گفتند پسر خداست بعضی [illegible]
من حکم کنم میان شما درین اختلاف که کردید در دنیا فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ
أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ۝
إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝
چون حکم کنم میان شما آنانکه کافر باشند و آیات و نعمت مرا جحود کنند من ایشان را

عذابکم

عذابی کنم سخت در دنیا بکشتن و برده بردن و از خانه و جا بیرون کردن و جزیه و ذلت بر ایشان نهادن و در آخرت بانواع عقوبت
در دوزخ و ایشان را هیچ یاری و ناصری نیست و شفیع نباشد که شفاعت کنند و اما آنانکه ایمان آوردند و قول تو قبول کنند و کارها کنند عمل
بر وفق شرع کردند هر عملی که بر وفق شرع باشد صالح بود خدای تعالی مزد ایشان تمام و کمال بایشان دهد و از حق ایشان چیزی نکاهد
که اگر نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمان را دوست ندارد و این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که مزد بر عمل نگوید و بر بطلان
مذهب مجبره و این که بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی و آیات و نشانهاست و از آیات محکمت و با حکمت آنگه گفت بدرستی که
مثل و داستان عیسی مریم نزدیک خدای تعالی چون مثل آدم است که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و مادر پس آنگاه او را گفت بباش ببود در
حال سبب نزول آیه آن بود که وفد نجران چون بیامدند و با رسول علیه السلام مناظره کردند در باب عیسی علیه السلام و گفتند ما تقول في المسيح بن مريم گفت عبد الله
و رسوله گفتند هیچ بنده را دیدی که بی پدر از مادر در وجود آید خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد و فرمود که این کجای تعجب است و شما احوال آدم دیده اید
بی پدر و مادر در مقدور او ممکن و صحیح است جای تعجب نباشد از عیسی که بی پدر از مادر خدای تعالی او را بیافرید الحق من ربك آنچه ذکر او رفت حق است
و از خدا است از جمله شاکان مباش درین که با تو شرح دادیم خطاب با پیغمبر است اما مراد دیگرانست فَمَنْ حَاجَّكَ
فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ۝ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ
الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ۝ سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام مکه بگشاد و اسلام منتشر شد و حجت
بر مخالفان تمام شد رسول علیه السلام نامه نوشت بر کافران و وفود آمدن گرفتند نزدیک رسول بر حکم اسلام می آوردند
و بعضی امان طلب کردند در جمله وفد نجران بودند و رئیس ایشان ابو حارثه اسقف با بیست مرد آمدند از جمله ایشان عاقب بود و سید
و عبد المسیح و ایشان احبار و رهبان بودند نماز دیگر در مدینه آمدند جامه‌ها پوشیده صلیبها در گردن افکنده جهودان بیامدند و با ایشان
مناظره کردند ایشان گفتند شما بر هیچ نیستید و جهودان گفتند شما بر هیچ نیستید چنانکه قرآن فرمود وقالت اليهود ليست النصارى
على شيء وقالت النصارى ليست اليهود على شيء برین وارد است چون رسول علیه السلام نماز دیگر ادا کرد ایشان روی برسول کردند و گفتند چه گوی
در حق عیسی گفت بنده بود که او را برگزید خدای گفتند یا محمد او را پدری شناسی رسول گفت او را نه از نکاح زاد و او را پدر نیست گفتند
مخلوق باشد که نه از نکاح زاید و بی پدر خدای تعالی این آیه فرستاد که ان مثل عيسى عند الله تا فنجعل لعنت الله على الكاذبين رسول گفت
چون شما قول من باور نمی کنید و آیه و حجت قبول ندارید بیائید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داده که عذاب فرود آید بر دروغ گوینده
با یکدیگر نگریدند و گفتند چه رأی است شمارا گفتند مهلت باید خواست تا فردا اندیشه کنیم آنگه برفتند و با هم نشستند و رای زدند سقف ایشان را گفت

اگر در امر محمد با خاصه صحابه آید از و اندیشه مکنید و با او مباهله کنید که او بر حق نیست و اگر آید و خاصه و توابع و فرزندان خود را آرد از مباهله او حذر کنید

چون بامداد بود و صحابه در مسجد جمع شدند و هر کسی توقع داشتند که رسول او را حاضر کند رسول صلعم گفت مرا نفرموده اند الا که خاصگیان خود را

از مردان و زنان و کودکان حاضر برم آنانرا که خدای تعالی بدعای ایشان عذاب فرستد اگر دعا کنند پس امیر المؤمنین را گرفت و حسن و حسین را پیش

او بیرون شدند و فاطمه بر اثر ایشان میرفت تا بصحرا شدند و ترسایان نیز بیامدند اسقف ایشان را پیش گرفت گفت ایشان که اند گفتند محمد را گفت این پسر

پسر عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان اویند او با ترسایان نگرید و گفت بنگرید که محمد چگونه واثق است

که با اهل و فرزندان و خویشان خود را آورده است بخدای که اگر هیچ خوف بودی او را از آنکه حجت بر وی باشد هرگز ایشان را اختیار نکردی و از مباهله

حذر کردی شما را مصلحت آنست که از مباهله حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحه کنید بر آنچه حکم کند و باز گردید و باشهر خود روید

و را گفتند ما رای ترا متابعت کنیم رای تو رای ماست و سخن تو چنین مصدق اسقف گفت یا ابا القاسم با تو مباهله نکنیم ولیکن مصالحه میکنیم با ما مصالحه

کن بر چیزی که ما بدان قیام توانیم کردن رسول صلعم با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلل الاواقی قیمت هر حله چهل درم و بفرمود تا صلح

نامه بنوشتند نسخه آن اینست که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران وحاشیتها فی کل صفراء

وبیضاء وثمرة ورقیق لا یؤخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون درهما

فما زاد او نقص فبحساب ذلک یؤدون الف منها فی صفر والف فی رجب وعلیهم اربعون دینارا مثواة الرسول

فما فوق ذلک وعلیهم فی کل حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة ثلثون درعا وثلثون فرسا وثلثون

جملا لهم بذلک جوار الله وذمة محمد بن عبد الله فمن اکل الربوا منهم بعد عامه هذا فذمتی منهم بریة

این نامه ایست از محمد بن عبد الله رسول خدا بر اهل نجران و جوانب ایشان در هر زردی و سپیدی و برده که ایشانراست از ایشان هیچ نستانند

مگر دو هزار حله از حلل اواقی قیمت هر یک چهل درم آنچه زیاده و کم از وی بحساب باشد هزار از آن در ماه صفر دهند و هزار در رجب و ایشان راست

که در مدت مقام رسول من چهل دینار بدهند یا بیشتر و هر واقعه و حادثه که در یمن افتد سی زره و سی اسب و سی شتر بعاریه بدهند عاریتی

مضمونه باین وفا کنند ایشانرا جوار خدا است و ذمه محمد رسول الله هر که ربا خورد پس از امسال ذمه من از وی بیزار است نامه بکرفتند و برفتند

در راه میگفتند که صلاح دین بودیم عاقب عبد المسیح گفت والله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر خداست و آنچه آورده از کلام خدا

قبل حدیث و بخدا اگر بجلیل مسیح پیغمبر مباهله کردی الا که مستاصل شدی و از ایشان کسی نماندی از خورد و بزرگ و اگر شما این کنید هلاک شوید و در

روی زمین هیچ ترسا نماند که من در ایشان نگریستم روی ها دیدم که اگر از خدا بخواستندی که کوه ها از جا بر کند اجابت کردی و رسول صلعم

فرمود که بآن خدائی که جان من بدست اوست که عذاب فرو آمده بود بر اهل نجران اگر مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا خوک و بوزینه کردی

و آتش از کوه بباریدی و همه را بسوختی و از قبیله ایشان حیوان نماندی تا مرغان بر درختان و سال بر نشدی که در زمین یک ترسا نماندی

معنی آیه فمن حاجک پس گفت ای محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگو بیائید تا بخوانیم پسران خود را

و شما پسران خود را و باتفاق مراد حسن و حسین علیهم السلام اند و این دلیل است بر آنکه ایشان فرزندان رسول اند و اخبار از طریق مخالف

و موالف برین هم موافقند که ایشانرا گفت ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و در خبر آمده که محمد حنیفه در جنگ صفین بیکو...

گفت اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت گفتند با امیر المؤمنین امام حسن و حسین را چنین اند گفت ایشان ابنا رسول الله

ایشان پسران رسول خدا اند و تو دلیلست بر آنکه دختر زاده فرزند باشد با زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را و باتفاق مراد در آیه

فاطمه زهرا است صلوات الله علیها و این دلیلست بر شرف او در رسول را نفرموده که از جمله زنان که داشت کسی را با خود ببرد و فاطمه زهرا از جمله زنان

به بود و ما نفس خود را بخوانیم و شما نفس خود را انفسنا از میان مردان نفس صورت بندد پس باید که مجاز و مورد او بر مبالغه بود یعنی بخوانیم

کسی را که حکم او حکم نفس ما باشد انچه مارا باشد او را باشد و آنچه بر ما باشد او را باشد حکم او در طهارت و عصمت و وفا و کفایت حکم ما باشد پس چنان

که او من باشم و من او و این کنایت از غایت اختصاص و محبت و قربت باشد تا دو دوست در دوستی بغایت باشند گویند که ایشان متحد شده اند

اگر چه بصورت دو اند بمعنی یکی اند شعر انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته واذا

ابصرته کان انا و این لفظ دلالت میکند بر آنکه حضرت امیر المؤمنین ع بهتر از همه صحابه و اهل بیت بود ثم نبتهل پس عاجزی و زاری

بخدای تعالی کنیم تا ما را اجابت کند در حق دروغ زنان و لعنت کنیم یکدیگر را و گوئیم که لعنت از میان دو گروه بر دروغ زنان باد این

همه آن که رفت همه قصه حق است و هیچ خدائی نیست الا که خدای که آفریدگار جهان است و جهانیان روا است بر ترسایان که گفتند

که عیسی خداست و گفتند ان الله ثالث ثلثة اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس این قولی نامعقول که مر ذات

باری تعالی خدای عز و جل را نیز است و غالب اگر خواهد قهر کند ترسایان را و جای کفار را بکوشان ولیکن نکند از آنجا که حکیم است و حکمت در تکلیف

خلاف این تقاضا میکند پس اگر برگردند ترسایان و کافران از او اعراض کنند و قبول قول نکنند خدای تعالی عالمست بمفسدان برای آن

تخصیص کرد ایشانرا که غرض ازین تهدید است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم

الا نعبد الا الله ولا نشرک

به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله

فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون

مفسران گفتند سبب نزول این آیه الی قوله والله ولی المؤمنین آن بود

که ترسایان نجران بمدینه آمدند و جهودان با ایشان مناظره کردند و با یکدیگر خصومت کردند در ابراهیم ترسایان گفتند ترسا بود و جهودان

گفتند جهود بود و پیش رسول آمدند بحکومت آنحضرت گفت نه جهود و نه ترسا گفتند ما با او اولیتریم که ما بر او ایم و او اولیتر است و مسلمان بوده ما که مسلمانیم

با او اولیتریم جهودان گفتند ای محمد مگر تو آن میخواهی که ما در حق او آن گوئیم که در عیسی ترسایان گفتند و ترسایان گفتند که ترا آن می باید که تا

ترا آن گوئیم که جهودان در حق عزیر گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد بر هر دو فرقه از جهودان و ترسایان که بگوای محمد ای اهل کتاب بیائید که

بکلمه و سخنی که یکسانست میان ما و شما و در و خلاف نیست و آن آنست که جز خدای را نپرستیم و با او انباز نگیریم هیچ چیزی و بعضی از ما بعضی

بخدائی نگیرد چنانکه شما که جهودید و ترسایانید گرفتید خدای تعالی از ان باز گفت اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله

که گرفتند یکدیگر را سجده کردندی صادق ع گفت انخاذ ایشان احبار و رهبانرا اندر عبادت بود و لیکن بر ما حلال و تحلیل حرام بود و گفته اند

بطاعت ایشان بود و سار اندر معصیت خدا و در خبر است که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما سجد سجدة لغیر الله هر که

مخلوق را فرمان بر دو در مصحف [illegible] چنان بود که جز خدا را سجده کرده باشد [illegible] اگر قبول نکنند تو او افتی [illegible] بگوی که گواه باشید
برانکه مسلمانیم انقیاد کردیم و گردن نهادیم این کفار را چون این آیه آمد رسول صلعم نامه نوشت بقیصر روم من محمد الرسول الله الی هرقل عظیم الروم
سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام اسلم تسلم اسلم یوتک الله اجرک مرتین این نامه [illegible] محمد رسول خدا
بهرقل بزرگ روم سلام بر انکه پیروی راه راست کرد ای هرقل من ترا باسلام میخوانم اسلام آر تا سلامت یابی اسلام آر تا مزد دو باره یابی و اگر از اسلام
عدول کنی بر تو باشد بزه و این آیه نوشت قل یا اهل الکتاب تعالوا الخ يا اهل الكتاب لم تحاجون في ابراهيم وما
انزلت التوراة والانجيل الا من بعده
افلا تعقلون ها انتم هؤلاء حاججتم
فيما لكم به علم فلم تحاجون فيما ليس
لكم به علم والله يعلم وانتم لا تعلمون
ای اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان چرا خصومت میکنید در ابراهیم
و توریة و انجیل نیامد الا پس از وی [illegible] پس عهد ابراهیم بود و جهود [illegible] از توریة موسی بود و ترسا [illegible] از انجیل [illegible] و میان
ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان موسی و عیسی [illegible] عقل را کار نمی بندید ابراهیم چون [illegible] پیش از ایشان بوده چگونه
جهود و ترسا بوده باشد آنگاه [illegible] خطاب میکند [illegible] شما [illegible] جهودان و ترسایان مجادله کردید و خصومت در آنچه شما را
بدان علمی [illegible] از نبوت محمد و نعت و صفت او که در توریة و انجیل خوانده اید [illegible] پس اکنون چرا محاجه میکنید در آنچه شما را بآن
علمی نیست از حدیث ابراهیم [illegible] جهود و ترسا بود [illegible] اینک شما بسیار خصومت کردید [illegible] جهود اکنون
این مانده است که [illegible] خصومت [illegible] ابراهیم [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] جهودی و ترسائی ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانيا
ولكن كان حنيفا مسلما وما كان
من المشركين ان اولى الناس بابراهيم
للذين اتبعوه وهذا النبي والذين
امنوا والله ولي المؤمنين ابراهیم جهود نبود و
ترسا نبود ولیکن مسلمانی بود بطریق راستی [illegible]
[illegible] که چون جهود و ترسا [illegible] از ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد [illegible] رسول که چون
جعفر ابو طالب و اصحابش هجرت کردند بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول [illegible] جماعتی از بزرگان مشرکان
قریش [illegible] دار الندوه حاضر شدند و رای زدند و گفتند [illegible] نجاشی انتقام [illegible]
جمع کردند و مبلغی تحفه و هدایا بر دست عمرو بن العاص و عماره بن [illegible] بفرستادند [illegible] نجاشی و ایشان را پیغام دادند که اگر نجاشی

ازما کینه

از ما کینه و [illegible] آمده اند و دین [illegible] و بر مذهب [illegible] شده و در عیسی و مریم قدح کنند [illegible]
دادن ایشان بیامدند تا بجلس رسیدند چون نزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و [illegible] و سلام خود بر [illegible] و گفتند ما مردم
دار و هوا خواه توایم و نصیحت [illegible] که خویشتن را بر خود [illegible] از قوم این مرد ساحر [illegible] در میان [illegible] و دعوی نبوت [illegible]
و لشکری ندارد الا قوم [illegible] و ما کار بر ایشان تنگ کرده ایم [illegible] ایشان [illegible]
کسی بیرون شوانند آمدن چون کار بر ایشان تنگ شد پس عم خود را پیش تو فرستاد تا تو [illegible] دین و ملک تو تباه کنند چون [illegible]
ایشان ابعد کن [illegible] تا شر ایشان از تو و خود کفایت کنیم و علامت آنکه [illegible] چون پیش تو در آیند ترا سجده نکنند و استنکاف
این نجاشی کس فرستاد و جعفر و قوم او را بخواند و چون بدرگاه او رسیدند جعفر ابو طالب [illegible] بلند گفت [illegible] حزب الله
نجاشی گفت فلیدخلوا بامان الله و ذمته که در آیند بامان و زینهار خدا عمرو بن العاص با صاحبش نگریدگفت [illegible]
[illegible] نجاشی در آمدند و سجده نکردند [illegible] گفت ای ملک [illegible] ایشان [illegible] و بر عادت [illegible] سجده نکردند نجاشی جعفر
گفت که چون در آمدی مرا سجده نکردی و تحیتی که عادت [illegible] گفت برای [illegible] جز خدا را [illegible] آفریده [illegible]
تحیت [illegible] بود که بت می پرستیدیم چون خدای [illegible] بما فرستاد و ما را از آن نهی کرد و تحیت ما را اسلام [illegible]
نجاشی را آن حدیث خوش آمد [illegible] گفت حق است و در توریة و انجیل نوشته که از علامات [illegible] آخر الزمان [illegible] سلام بود گفت
[illegible] گفت [illegible] حزب الله گفت جعفر من بودم گفت [illegible] جعفر گفت [illegible] و نزدیک تو بسیار [illegible]
[illegible] ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما [illegible] جعفر گفت [illegible] که ما آزادیم یا بنده [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] آزاده ایم و [illegible] قوم ما اند جعفر گفت [illegible] خون ناحق کرده ایم که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] مال کسی برده ایم که [illegible] نجاشی گفت اگر بر شما قنطاری [illegible]
کنند من [illegible] بکشم [illegible] نجاشی گفت پس چه میخواهی [illegible] گفت [illegible] ای ملک که ما [illegible]
بوده ایم و آن دین اسلام [illegible] ایشان آن دین [illegible] کردند و ما بران دین مانده ایم نجاشی گفت آن [illegible] که اول بران بودید [illegible]
دین چیست [illegible] جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بران بودیم دین شیطان و عبادة اوثان بود و کفران بخدای عز و جل
و سنگ [illegible] پرستیدن [illegible] که ما [illegible] آمده ایم و آن دین خدا است و دین اسلام رسول خدای این دین از خدای بما آورد و کتابی چون
کتاب عیسی موافق و مصدق آن نجاشی گفت ای جعفر کاری عظیم [illegible] قیسان و رهبانان [illegible]
نجاشی ایشان را گفت بدان خدائی که انجیل [illegible] که در کتاب شما [illegible] میان عیسی و قیامت [illegible]
[illegible] بشارة داد و گفت [illegible] ایمان آورد [illegible] گفت [illegible] نجاشی گفت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] جعفر [illegible] آن کتاب خوانده [illegible]
[illegible] و نیکوئی [illegible] و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را گفت از این کتاب شما چیزی بر خوان [illegible] سوره روم
و عنکبوت بر خواند نجاشی بگریست و گفت یا جعفر [illegible] ما را ازین [illegible] جعفر سوره الکهف بر خواند [illegible] نجاشی

اخبار ... گفت ایشان عیسی را دشنام میدهند نجاشی گفت عیسی را در شرع احکویید جعفر سوره مریم برخواند تا بدانکه عیسی و مریم رسید نجاشی
خاشاکی برگرفت و گفت والله که عیسی را بیش از این مقدار زیادت نیست که برخواندی آنگاه جعفر را گفت بروید که شما را هیچ خوفی نیست که شما
بر رسم ابراهیم اید عمر گفت حزب ابراهیم کیست گفت ایشان و صاحب ایشان ایشان انکار کردند که حزب ابراهیم باشیم نجاشی آن مال بدیشان
داد و گفت بستانید که این رشوتیست خدا مرا که ملک داد از من رشوت نخواست جعفر گفت فانصرفنا وکنا فی خیر دار و اکرم جوار
و خدای تعالی در خصومت ایشان این آیه بر رسول فرستاد که اولی ترین مردمان با ابراهیم آنانند که تابع طاعت وی شدند و این محمد
که ایمان آورده اند بوی و تابع او نیند و خدای ولی مومنانست و اولی ترین اینجا بحقیقت و ولایت ایشان رسول گفت هر پیغمبری را ولی باشد از پیغمبران و ولی من
دوست خلیل خدا ابراهیم است آنگه این آیه بخواند ان اولی الناس ودت طائفة من اهل الكتاب لو
يضلونكم وما يضلون الا انفسهم
وما يشعرون يا اهل الكتاب لم تكفرون بآ
يات الله وانتم تشهدون يا اهل الكتاب
لم تلبسون الحق بالباطل وتكتمون الحق و
انتم تعلمون این آیه در حق معاذ جبل و حذیفه یمان آمد ...
که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود و آن قصه در سوره البقره گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند
و خواستند جماعتی اهل کتاب یعنی جهودان که شما را گمراه گردانند از دین یا کافر باز آرند و گفته اند که مراد اینست که تا هلاک کنند
که شما را هلاک گردانند و ایشان با این که سکینه خود اضلال و اهلاک خود میکنند و نمیدانند یعنی وبال و معرت این
باز بر ایشان عاید نیست از آنکه ایمان دعوت ایشان قبول نخواهند کرد و بعاقبت آنکه این تمنی مطلب بر ایشان خواهد بود
گرد ایشان بشند آنگه گفت ای جهودان و ترسایان بآیات خدای کافر میشوید یعنی بآیات قرآن و گفته اند مراد آیاتست از توریه که
نام و نعت محمد در وست و شما گواهی میدهید که نعت و صفت او در توریه و انجیلست ای جهودان و ترسایان چرا حق را بباطل می
پوشید یعنی جهودی را با سلام و ترسای ابن زید گفت چرا توریه که حقست بتحریف و تصحیف می پوشید و ایمان بموسی و
عیسی را بکفر محمد پوشیده گردانید و چرا حق را بآن پوشیده و نهان میکنید یعنی نعت و صفت محمد را و شما میدانید که او
حق است پیغمبر صادق وقالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالذي انزل على الذين
آمنوا وجه النهار
واكفروا آخره لعلهم يرجعون ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم قل
ان الهدى هدى الله
ان يؤتى احد مثل ما اوتيتم او يحاجوكم عند ربكم قل ان الفضل
بيد الله يؤتيه

من يشاء والله واسع عليم يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم
سدی گفت دوازده مرد از احبار اهل کتاب از جهودان خیبر و دیههای عرینه مواطاة کردند و گفتند بیایید تا بامداد بمحمد ایمان آریم و نماز دیگر
کافر شویم و گوییم ما بدانستیم که این نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم تا اصحاب او در شک افتند و کافر شوند خدای تعالی خبر داد از آن و گفت گفتند
جماعتی از اهل کتاب که ایمان آرید بآنچه منزل شده بر مومنان مجاهد گفت مراد تحویل قبلتست کعب اشرف گفت جماعتی را که قوم او
که ایمان آرید در اول روز نماز با وی کنید و نماز دیگر روی با بیت المقدس کنید یکدیگر را تا اصحاب محمد در شک افتند باشد که ایشان باز گردند از
اقبال کعبه و روی به بیت المقدس آرند آنگه حق تعالی خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میگویند که ایمان میارید و اعتراف مکنید
الا کسی را که تابع دین شما باشد و بیرون آن حسن بصری گفت جهودان خیبر جهودان مکه را گفتند و نیز باور مدارید که کسی را که گوید در جهان کسی را آن
دادند که شما را داده اند از علم و حکمت و براهین و معجزات و فلق دریا و من و سلوی و غیر آن و نیز باور مدارید یکسی را که محاجه کنند با شما نزد
خدای تعالی برای آنکه او حجت اولیتر است اکثر این او اقوی در میان قسادکه حکایت کلام جهودست از اینجا قل ان الهدى هدى الله و این کلام
بر سبیل جواب جهودانست و جواب شبه ایشان گفته اند ... از دین خود و ... بعضی محافظت جهودان و این
قول مجاهد است و اخفش برین قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم ان يؤتى احد کلام دیگر باشد و کلام را تقدیر اینکه ولا تؤمنوا ان
بان يؤتى احد ابو علی فارسی گفت که تقدیر کلام اینست که و لا تصدقوا بان يؤتى احد مثل ما اوتيتم او يحاجوكم عند ربكم فيكون
فهم علیکم علیهم الا لمن تبع دينكم و یعنی جهودان گفتند باور مدارید کسی را آن جهت که شما را دادند یا با شما محاجه کند و غالب آید
بر شما الا جهودان را بعضی این حدیث اگر چه با شما باشد درین باب جهودانرا باور مدارید تعظیما لهم و ایجابا للقبول قولهم اکثر گفتند ان
يؤتى بکسر همزه یعنی ما نفی و برین قول کلام جهودان باشد و کلام خدای تعالی باشد الا لمن تبع دينكم این بعضی از کلام خداست و معنی آنکه بگوی
ای محمد مسلمانان را که دین دین خداست کسی را آن ندهند که شما را دادند از دین و بیان و حجت او يحاجوكم یعنی الی یحاجوکم عند ربكم یوم القیمه
و دیگر آنست که خطاب با مومنانست و نظم آیه چنین باشد که برای آنکه کسی را مثل آن دادند که شما را که مومنانید بدهند بر شما حسد برند جواب ده و
ان الفضل بيد الله و اگر با شما محاجه کنند بگوی ان الهدى هدى الله و برین وجه در آیه تقدیم و تاخیر باشد قولی دیگر آنهم آیه که و لا تؤمنوا
با مومنان خطابست و معنی آیه آنست که خدا ... بر سبیل تثبیت مومنان و ازاله شک و شبهه از ایشان در وقت تزویر جهودان گفت کسی را از
خیر و فضل و دین آن دادند که شما را برای آنکه دین دین خداست و شما بر آنید و نیز باور مدارید که کسی را قوت آن باشد که با شما محاجه کند
پیش خدای برای آنکه اگر کند محجوج و مغلوب شود و این فضلیست از خدا و فضل بدست اوست و بامر و فرمان اوست و مقدور او و با آنکه خواهد دهد
و خدای تعالی فراخ عطاست و داناست نعمت او ... برای آنکه مقدور او را نهایتی نیست و داناست بحسب مصالح دهد آنرا که خواهد اهل اشارت
گفته اند لا تعاشروا الا لمن يوافقكم ... مخالطت مکنید که بر طریق شما باشد اگر بر طریق شما نباشد رفیق شما نباشد و خدای تعالی
برحمت خود خاص کرداند آنرا که خواهد گفته اند مراد برحمت نبوتست و ابن جریح گفت مراد قرآنست و اسلام و خدای تعالی خداوند فضل
عظیم و بزرگوارست و فضل زیاده بر احسان باشد ومن اهل الكتاب من ان تأمنه بقنطار يؤده اليك
ومنهم من ان تأمنه بدينار لا يؤده اليك
الا ما دمت عليه قائما ذلك بانهم قالوا ليس علينا

...نا في الاميين سبيل ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون بلى من اوفى بعهده

واتقى فان الله يحب المتقين بيشتر مفسران برآنند كه اين آيه در حق جهودان آمده و خداى تعالى باز نمود كه در ايشان امانت

و خيانت هست قنطار پوست گاو پر زر باشد و اين عبارت است از مال بسيار و دينار عبارت است از اندك آن حق تعالى ميگويد كه از اهل

كتاب كسى است كه اگر او را امين دارى بر قنطار زر يعنى بامانت پيش او نهى با تو دهد و كسى هست كه اگر امين دارى بر دينارى با تو ندهد

[illegible]

ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر

اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم

[illegible]

وان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب

ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون

[illegible]

و آمد از جهودان و ترسایان که ایشان در توریه و انجیل تحرف کردند [illegible] و دیگر مسلمانان [illegible] خدای تعالی ایشان را فضل [illegible] با مسلمانان کرد

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا

عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ

وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ۝ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا

أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ ضحاک گفت [illegible] عیسی و کتاب انجیل [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۚ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۖ قَالُوا أَقْرَرْنَا

قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۝ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای عز و جل پیمان پیغمبران از بهر آنچه دادم

شما را از کتاب و حکمت پس آمد شما را پیغمبری تصدیق کننده آنچه با شماست از توریه

و انجیل تا ایمان آرید و یاری وی کنید [illegible] لام تاکید است [illegible] و لتؤمنن جواب شرط [illegible]

[illegible]

حال [illegible] ایمان آوردند [illegible] اسلام آوردند [illegible]

[illegible] وله اسلم ای خضع هر که در آسمان و زمین است او را خاضع و ذلیل است اما بطوع

چون مؤمنان و اما بکره چون کافران [illegible] آسمان و زمین را [illegible] ولئن سألتهم من

خلقهم ليقولن الله [illegible] قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا

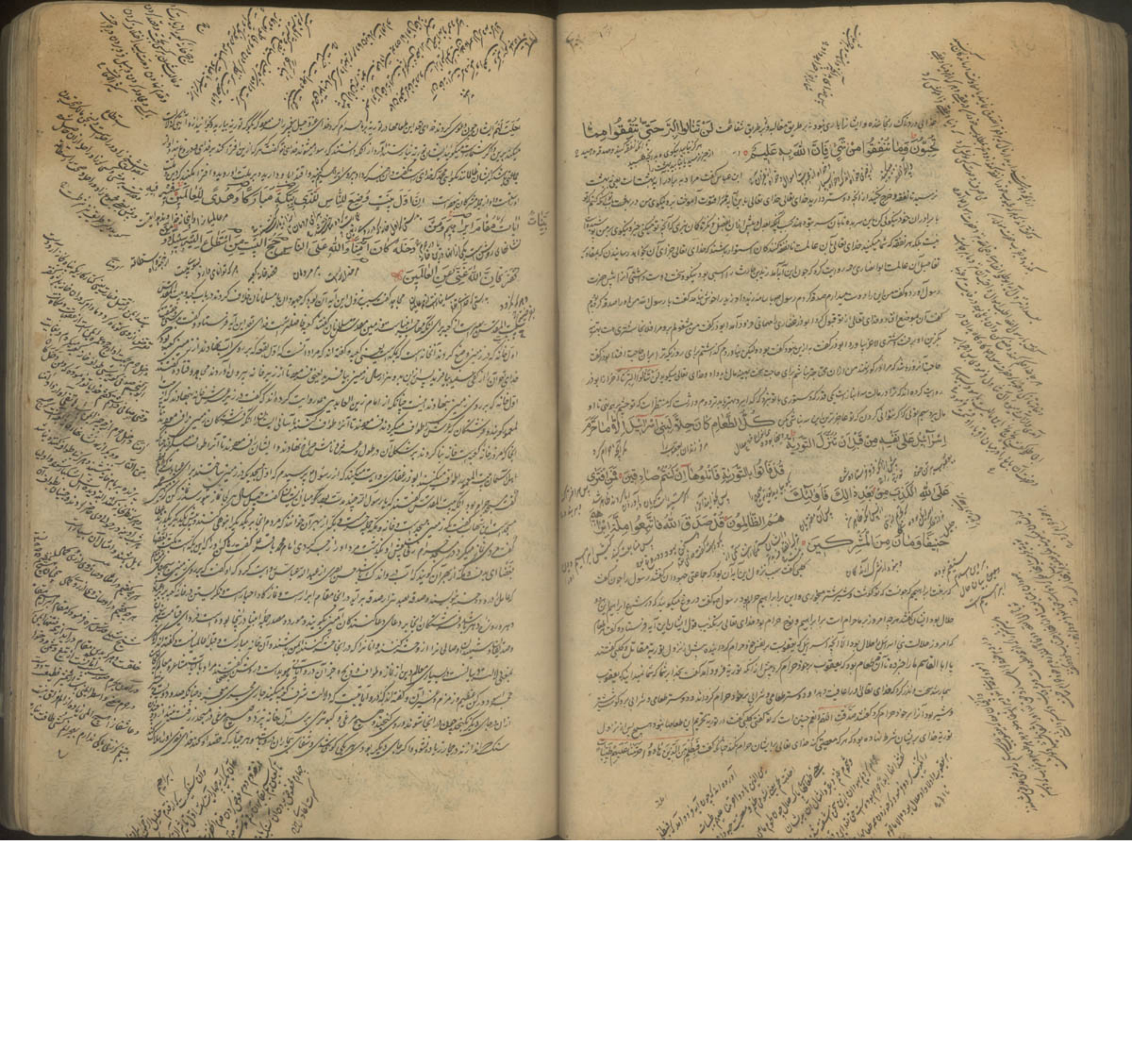
وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ

وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ

[illegible]

لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون ۝ ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو
في الآخرة من الخاسرين ۝ بگوای محمد که ما ایمان آوردیم بخدای و بدانچه فرو فرستاد بر ما از قرآن و بدانچه بر ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط فرود آمد و بدانچه دادند موسی و عیسی را از توریة و انجیل
و کتابها که بود و بدانچه دادند پیغمبران دیگر را از خدای و پروردگار ایشان و همه را در پیغمبری راست گوی و صادق میدانیم و میان ایشان درین
هیچ فرقی نمیکنیم و ما او را بفرمان بردار گردن نهادیم و عمل خود را خاص و خالص برای او گردانیدیم و مثل این آیه بعینها در سوره البقره
رفته است و وجه تکرار او هم جا دران سوره گفته شد و وجهی دیگر آنست که محققان گفته اند که متکلفانرا در الفاظ قرآن لطف است چنانکه در معانی
آن لطف است چنانکه اگر قدیم تعالی بجای الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم هذا الکتاب لا شک فیه بیان
للمؤمنین فرستادی هر آن لطف نبودی که درین الفاظ است برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این نظم است بفصاحت بجهتی است
که معجزات و ... مثل آن عاجز شدند خصوصا نزدیک اصحاب ... پس این بار که خدای تعالی دانست که متکلفانرا در اعیان این الفاظ لطفی باشد که در
الفاظ دیگر نباشد اگرچه معنیشان موافق بود و برین قاعده سوال از تکرار قرآن منقطع شود و من یبتغ این آیه در شان دوازده مرد آمد که اظهار
ایمان کردند و منافق بودند و در باطن مرتد شدند برگشتند و بمکه آمدند نزد دیگر کفار از جمله ایشان حارث بن سوید الانصاری بود حق تعالی
گفت هر کرا دینی و ملتی جوید بجز اسلام از وی آن دین قبول نکنند از آنکه دین نزدیک من اسلام است دیگر ادیان از ملل باطل است چنانکه
گفت ان الدین عند الله الاسلام و او در آخرت از جمله زیان کاران باشد و سود نا کرده و کافر در قیامت همچنین باشد که
در دنیا باز کافر و عمر سرمایه اوست و اسباب و تمکین آلات اوست و سود او ثواب است و زیان او عقاب و فردای قیامت چون عمر
صرف کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب باشد نه سرمایه دارد و نه سود آن زمان پشیمانی او سودی ندارد کیف یهدی الله
قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات
والله لا يهدي القوم الظالمين ۝ اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين ۝ خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون ۝
الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم ۝ میگوید که چگونه
هدایت کند گروهی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت آیه در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول ایمان
باو داشتند و مقر بودند چون پیدا شد منکر شدند در ثبات بر ایمان در حق کافران اگرچه لطف نباشد چنانکه در شان اهل مکه دعوت
سازد و جماعتی را دعوت خود خواند و بر عموم همه لطف نباشد که از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند اما که بیایند ایشان را

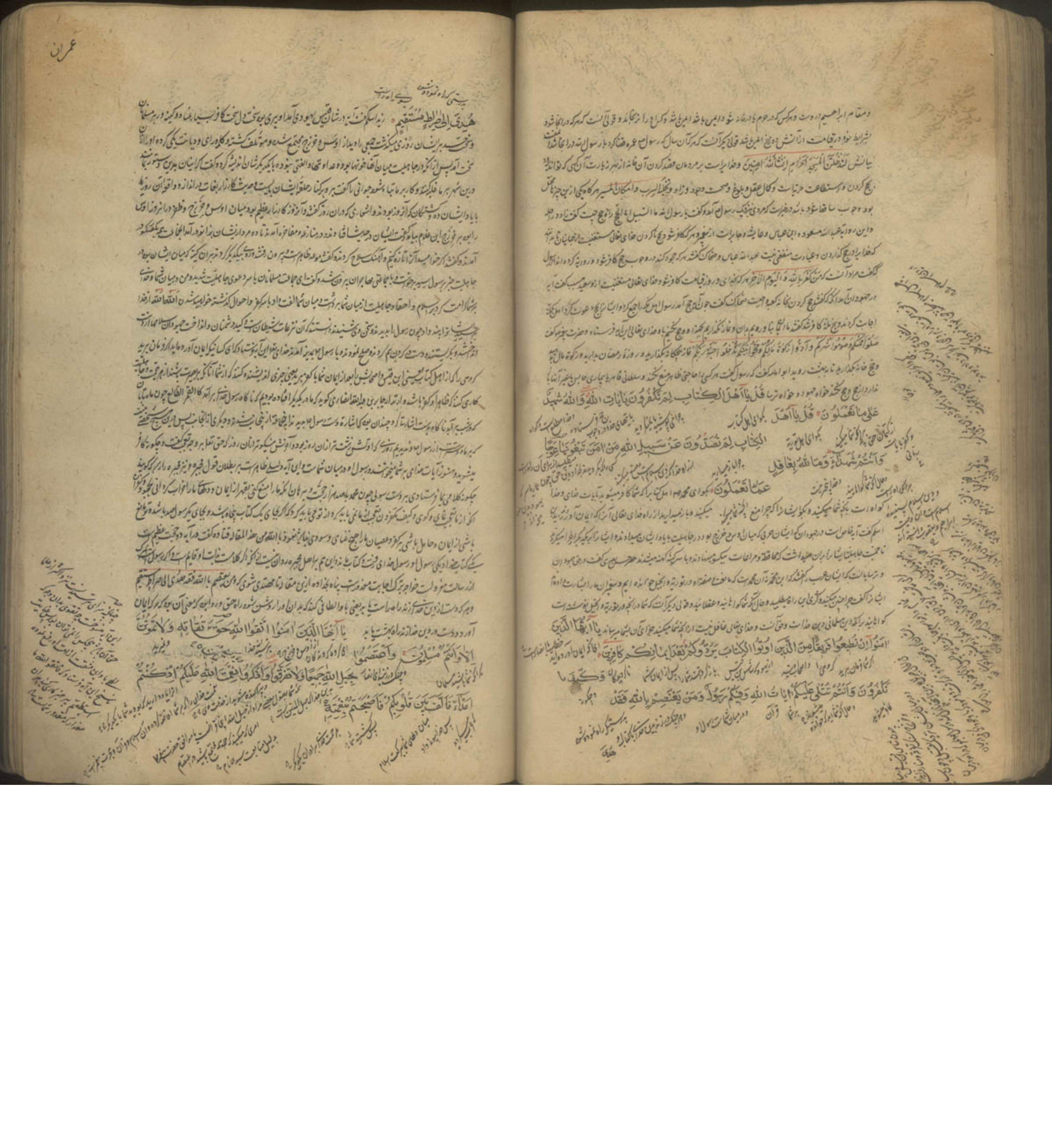
لطف نباشد از بهر چیزی که راجع با ایشان بوده باشد نه با میزبان و این وجهی محمد است و نیکو یعنی خدا هدایت نکند و لطف نکند آنانرا که کافر
شدند بعد از اظهار ایمان از بهر آنکه ارتداد از مؤمن حقیقی درست نباشد و گواهی دادند که رسول یعنی محمد حق است و بدیشان آمد حجتهای روشن
بر صحت نبوت محمد صلعم و خدای تعالی هدایت نکند ظالمانرا یعنی کافرانرا اجزای این جماعت آنست که بر ایشان بود لعنت خدای و فرشتگان
و مردمان جملگی اگر چه لعنت خدای ایشانرا کفایت است ذکر لعنت فرشتگان و مردم برای آنکه تا بدانیم که ما را بلعنت ایشان امر است
و ... ایشان و تا بدانیم که مراد است که ایشانرا لعنت کنیم ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و لعنت و خدا از ایشان تخفیف نکند و ایشانرا
مهلت و مهتی ندهند الا کسانیکه ایشان پس از ان ارتداد که کرده باشند توبه کنند و با خدای گردند و از آن پشیمان گردند و عمل خود را باصلاح آرند پس از آنکه تباه کرده
باشند بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون توبه کنند او را بیامرزد و بر او رحمت کند و گفته اند که آیه در حق حارث سوید آمد که چون ملحق
و از مدینه بمکه رفت پشیمان شد کسی فرستاد و بقوم خویش که از رسول صلعم بپرسید که مرا توبه باشد که من پشیمانم خدای تعالی آیه فرستاد و کسی از خویشان
او آیه آنجا فرستاد تا بر و خواندند حارث او را گفت تو دروغ گوی و رسول از تو راست گوی تر است و خدای از هر دو راست گوی تر است
ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون ۝ ان
الذين كفروا وماتوا وهم كفار فلن يقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدى
به اولئك لهم عذاب اليم وما لهم من ناصرين ۝ قتاده و عطا گفتند که آیه در شان جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس
از آنکه بموسی ایمان آورده بودند و در کفر بیفزودند بمحمد صلعم ابو العالیه گفت که در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد صلعم و قبل از مبعث باو
ایمان داشتند و کفر را در زیاده کردانیدند بر آنکه بر اصرار نمودند نامه را ندیده بودند نعت و صفت او در کتابها دیدند معترف بودند چون
بیامد و دست ایشان از تصرف در دنیا و نبوت و حکم کوتاه خواست شد بانچه میگفتند کافر شدند و منکر گشتند انکه اصرار در کفر بر کفر بیفزودند
کلبی گفت دران یازده مرد آمد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون سوید باز آمد ایشان بجای بودند گفتند چندانکه بمکه باشیم بر کفر باشیم چون خواهیم
که با ایمان شویم در حق ما آیتی بیاید چنانکه در حارث آمد چون رسول صلعم مکه بگشاد بعضی از ایشان باسلام آمدند و بعضی بر کفر اصرار کردند این آیه در حق
ایشانست که بر کفر مردند میگوید آنانکه کافر شدند بعد از ایمان آوردن پس بیفزودند کفر را بعد از فتح مکه توبه ایشان قبول نکنند چون که بر کفر اصرار کردند
تا که بمیرند و ایشان گمراهانند از راه بهشت و هلاک شدگان در دوزخ ان الذين كفروا وماتوا خدای این آیه غایة وعید و تشدید کرد کافرانرا و قطع
طمع ایشان کرد از آنکه کافر شدند و بر کفر مردند اگر یکی از ایشان خویشتن را بپری زمین زر از عذاب خدای باز خرد او را باز نفروشند و از وی قبول
نکنند و این بر سبیل مثل میگوید از آنکه کافر را در قیامت قبلی و قطمیری نباشد از ملک و اسباب که در روز قیامت کافر را بکنار دوزخ آورند
او را گویند اگر ترا پری زمین زر بودی فدای خویشتن کردی یا نه گوید آری گویند کمتر از این میخواستند اجابت نمیکردی اکنون بکش عذاب دوزخ ابدا



لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فان الله به عليم

كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التورية قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان كنتم صادقين فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فاولئك هم الظالمون قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين

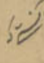
ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين فيه آيات بينات مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غني عن العالمين



اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته
لعلکم تهتدون مقاتل گفت از میان اوس و خزرج در جاهلیت کارزاری بود و عداوتی چون رسول بمدینه
آمد و میان ایشان صلح افکند و هر دو یکی شدند یک روز دو مرد از اوس و خزرج مفاخرت کردند
از اوس ثعلبه بود و از خزرج اسعد زراره گفت خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و حنظله غسیل الملائکه از ماست خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامده بودی ما شما
کشته بودیم و فرزندان شما برده کرده و زنان شما را بی مهر نکاح کرده اوسی گفت پیش از اسلام چرا این نگفتی تا از خانه بیرون
آمدن تا کار بسلاح انجامید و در هم افتادند رسول خدا بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای
مؤمنان از خدا بترسید حق ترسیدن او رسول گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی وان یذکر فلا ینسی وان یشکر فلا یکفر
حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش دارند بی عصیان و ذکرش کنند بی نسیان و شکرش کنند بی کفران مفسران گفتند چون آیه آمد صحابه گفتند
یا رسول الله من یقوی علی هذا که طاقت و قوت این دارد حق تعالی این آیه فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم تا این آیه منسوخ شد گفت
نباید که مرگ شما آید الا و شما مسلمان باشید الا وانتم مسلمون مفوضون امرکم الی الله کارها با خدا افکنده باشید فضیل گفت
محسنون الظن بالله ... رسول خدای گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا
تموتن الا وانتم مسلمون فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لافسدت علی اهل الارض معیشتهم فکیف
بمن هو طعامه یعنی ای مؤمنان بترسید از خدای تعالی ترسیدنی و نباید که بمیرید مگر شما مؤمن مخلص باشید که اگر قطره از زقوم دوزخ بر
زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود و چگونه بود آنکس که طعام او آن بود ...
من دارید ... و چنگ زنید بر کلی مجتمع ... قتاده گفت مراد ... قرآن ... حارث اعور گوید که در مسجد رسول
شدیم مردم را دیدم اختلاف احادیث افتاده نزدیک امیر المؤمنین علی آمدم و گفتم یا علی مردمان در گفتگوی افتاده اند گفت شنیدم از
رسول که فتنه باشد گفتم خلاص از وی چه باشد گفت بکتاب خدای تعالی که در وی حدیث پیشینگان و خبر پسینان و حکم آنچه در میان شماست
فصلست هزل نیست و حبل خدایست و ذکر حکیم و راه راست ابو سعید خدری گفت از پیغامبر شنیدم که گفت ای مردمان من میروم و در میان شما
دو خلیفه رها میکنم یکی کتاب خدا رسنی از آسمان فرو گذاشته و دیگر عترت و اهل بیت من هر یک از یکی جدا نشوند
و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض پیش من آیند ولا تفرقوا ... پراکنده نشوید چنانکه جهودان
انس مالک روایت کند از رسول که بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند و امت من بر هفتاد و دو فرقه شوند همه بدوزخ روند مگر یکی گفتند
آن کدام است گفت جماعه و بر خواند واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا ... گفت نزدیک امیر المؤمنین حاضر بودم
در مسجد کوفه راس الجالوت ... جهودان ... و جاثلیق ... امیر المؤمنین گفت ...
... با ایشان ... رو براس الجالوت کرد و گفت یا راس الجالوت جهودان پس از موسی چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم
و بگویم گفت لعنک الله من رؤس قوم اذا سئلت فی حلالهم وحرامهم قلت انظر فی الکتاب والقول ان اثبت لو احرق
الکتاب ... گفت ... قومی چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام شان گوئی در کتاب نگرم و بگویم اگر کتاب را

بدو زنده یا بسوزند چکنی آنگاه با جاثلیق کرد و گفت ترسایان بعد از عیسی چند فرقه شدند گفت ... فرقه گفت دروغ میگوئی
من از تو بتوریة و انجیل ... از تو داناترم امت موسی بعد از وی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک اند و یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای گفت ومن قوم موسی
امة یهدون بالحق و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق
ایشان گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت حضرت محمد بر هفتاد و سه
فرقه شوند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک آنانند که خدای گفت وممن خلقنا امة یهدون بالحق امت عیسی را گفت تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
امت محمد را گفت وممن خلقنا امة یهدون بالحق این حق را کجا گوئید تا بدو نجات یابند آنجا که رسول بیان کرد باتفاق و گفت الحق مع
علی و علی مع الحق یدور معه حیثما دار گفت علی با حقست و حق با علی است آنجا که علی باشد حق با او گردد از عجب همه جهان تبع
حق باشند حق را نگر که چگونه تابع علی است ابان بن تغلب روایت کند از صادق که او گفت نحن حبل الله الذی قال عز و جل واعتصموا
بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا مائیم آن حبل که خدای تعالی گفت دست در وی زنید و از وی پراکنده مشوید و دست در کسی زنید که پایدار بود که
آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد ترا چگونه دست گیرد که خود مستقبل نباشد ترا چگونه مقبل کند ... چگونه پای تو دارد
بی آنکس چه گیری که فردا سر تو ندارد و اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا امروز تو ... که فردا از تو تبرا کند واذکروا
و یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون شما دشمن یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما با هم آورد و بدوستی در روز آمدید بفضل و رحمت او همه برادران یکدیگر
و آن چنان بود که علما سیر گفتند که اوس و خزرج دو برادر بودند از مادر و پدر میان ایشان عداوتی افتاد بسبب ...
... از آن مالک بن عجلان خزرجی ... نام او حاطب ... بن مرثد باین سبب میان این دو قبیله کارزار و عداوت افتاد
... دراز تا صد و بیست سال بماند و همچنین متصل شد بعهد رسول چون اسلام آشکار شد ... سبب آن عداوت از میان ایشان
مرتفع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت از بنی عمرو بن عوف بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسب و شعر و حکمت که
او داشت چون بمکه آمد رسول علیه السلام بدعوت ... بیامد و او را دعوت کرد با خدای و اسلام سوید گفت همانا این که تو داری همانند آنست
که من دارم رسول گفت تو چه داری گفت حکمت لقمان گفت بر من عرضه کن عرضه کرد رسول گفت این کلام نیکوست و آنچه با منست از این نیکوتر
آن کلام خدایست که خدا از آسمان فرستاده آنرا ... نور و هدی و قرآن بر وی خواند او از اسلام دور نبود و خوش آمد او را آنچه از او شنید
برگشت و با مدینه آمد پس روزگار بر نیامد که او را بکشتند پس از آن ابو الحیسر انس بن رافع بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل ... تا قومی
یار ایشان شوند بر خزرج رسول چون بشنید که ایشان آمده اند ... پیش ایشان آمد و گفت رغبت کنید در چیزی که بهتر از آنست که شما آمده اید
آن را گفتند چیست گفت ... و مرا بر شما فرستاده ... ایاس بن معاذ ... جوانی ... گفت
ای قوم راست میگوید ... آن کار بهتر است از آنچه آمده ایم ابو الحیسر مشتی ریگ برگرفت و بر روی او زد و گفت خاموش باش ما این کار را نیامده ایم
و رسول علیه السلام بر خاست و ایشان بمدینه آمدند پس از آن واقعه بعاث افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعالی
خواست که اظهار دین خود کند ... جماعتی از انصار چون رسول بعقبه ... شش مرد را دید از خزرج گفت شما چه قومید گفتند
جماعتی از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند بلی گفت بنشینید تا با شما سخن گویم بنشستند رسول ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و ... بر ایشان

و فنر کرد و قرآن بر خواند چون بشنیدند و اندیشه کردند و در نیافتند ایشان از او آنچه داعی بود ایشان را بر مسلمانی آن بود که ایشان مخالط
و معاشر جهودان بودند و جهودان ایشان را گفتندی اینک نزدیک شد پیدا شدن پیغمبر آخر الزمان در مکه که ما در توریة میخوانیم که چون پیدا شود ما تبع او
باشیم و با او ایمان آریم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که همانا این پیغمبر است که ما را جهودان بدو بیم میکردند بیایید تا ما سبقت کنیم و
بوی ایمان آریم تا این دست ما را باشد بر ایشان و باشد که خدای بر کتابی [illegible] از میان ما بر دارد و [illegible] چون بمدینه آمدند حدیث رسول کردند
و دعوة باد و بدین او و حدیث در مدینه فاش شد تا هیچ سرای نماند که در وی نه حدیث رسول میکردند تا سال دیگر که وقت موسم بود دوازده
مرد از خزرج و دو از اوس بیامدند و رسول را بعقبه اول دیدند ایمان آوردند و بیعت کردند علی بیعة النساء یعنی یبایعنک علی ان لا یشرکن
بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین الآیه و رسول ایشان را گفت بهشت جزای این باید و اگر در بعضی خیانت کنید شما را بگیرند در دنیا یعنی آن
گناه در دنیا بر شما بیاید [illegible] کفارت آن باشد خدای تعالی بر شما [illegible] اگر شما را بعقاب [illegible] اگر شما را [illegible] عذاب است
اینها در مشیت خدایست و این پیش از آن بود که رسول را بجهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند و با مدینه شدند و رسول با ایشان مصعب بن عمیر بن
هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن و شرع آموزد بیامد و بسرای اسعد بن زراره فرود آمد
و او از آن دوازده بود که در عقبه به پیغمبر ایمان آورده بود و بیعت کرده و مردم را قرآن می آموخت و قرآن بر ایشان میخواند و او را بمدینه
مقری خواندند و اول کسی که در مدینه مقری خواندند او بود روزی سعد معاذ اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم و این دو مرد را که اغوا
و اضلال ضعیفان قوم ما میکنند زجر کنیم و برانیم ایشان را گفت تو خود برو که اسعد خاله زاده منست از وی شرم میدارم و سعد و اسید مهتر قوم
بودند و مشرک بودند اسید حربه برگرفت و آمد تا آنجا که ایشان بودند حایطی بود اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا او را
کلمتی چگونه نیابی [illegible] اسید در آمد و [illegible] مصعب کرد و بگفت بلفظ درشت و روی ترش که چکار آمده اید ضعیفان ما را گمراه میکنید برخیزید و از این
شهر بروید و کار شما را [illegible] جان [illegible] مصعب گفت اگر بنشینی و سخن از من بشنوی اگر رای تو موافق باشد



فهو المراد و اگر بر خلاف آن باشد که رای تست انکار کن شنیدی اسید گفت بانصاف گفتی و حربه بر زمین زد و بنشست مصعب چند آیه او را
بر خواند و وصف اسلام بر وی میگفت او میشنید و رویش تازه میشد و بشاشت در وی پدید می آمد و گفتند ما اسلام در روی او بشناختیم
پیش از آنکه بر زبان راند گفت نیکو کلامیست و خوب طریقتی چگونه کنند اگر خواهد که در دین آید گفت غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و کلمه
شهادت بگوید و دو رکعت نماز بگزارد او شهادتین بگفت و برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز بگزارد و برخاست و گفت من میروم و مردی بشما
میفرستم که اگر شما را اجابت کند و در دین آید هیچکس با شما خلاف نکند و سعد معاذ را خواست و حربه برگرفت و باز نزدیک قوم شد در مجلس و
گفتند والله که اسید نه با آن روی باز آمد که رفته بود سعد معاذ او را گفت چه کردی گفت رفتم و این مرد را بدیدم چیزی میگوید که ما را
زیان دارد و تمام چیزی میگوید که ما را زیان دارد و گفتند چنین کنیم ولیکن چنین شنیدیم که جماعتی از بنی حارثه برخاسته اند تا اسعد
بکشند برای آنکه پسر خاله تست تا عهدی که در میان ما و شماست تباه کنند بکشتن وی اگر بر وی مراقبت کنی صواب باشد سعد معاذ
برخاست و حربه برگرفت و آمد بآن دیوار بست که ایشان آنجا بودند ایشان را دید ساکن نشسته دانست که او را بفریفت که او آنجا رود و
سخن ایشان بشنود بیامد با غلظت تمام و با کبر ایشان را گفت [illegible] این جایگاه [illegible] و اضلال و اغوای ضعیفان ما میکنید اگر

تا باسلام درآمدند

آنستی

عمران

آنستی که پسر خاله منی و الا با این حربه خطاب با شما کردمی مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی اگرت صواب آید
نیکو و الا آنچه رای تو باشد کنیم گفت انصاف دادی و بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقه مسلمانی و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت
و از قرآن میخواند و روی سعد میشکفت و تازه میشد تا حجت اسلام در روی ظاهر شد پیش از آنکه بر زبان براند آنگه گفت شما چگونه کنید چون
خواهید که در دین آیید گفت کلمه شهادت بر زبان رانیم و غسل کنیم و جامه پاکیزه بپوشیم و دو رکعت نماز کنیم سعد گفت چنان کردم آنگه حربه
برگرفت و با مجمع قوم شد چون از دور بدید آمد قوم گفتند که سعد نه بآن روی باز آمد که رفت بیامد و بنشست و روی بقوم کرد و گفت یا بنی عبد
الاشهل مرا چگونه دانید گفتند رئیس و مهتر قوم مایی و رای تو از رای ما همه قوی تر و نقابت تو [illegible] تر گفت مرا چنین دانید گفتند آری گفت
حرامست بر من که حدیث شما بشنوم تا بخدای و پیغمبر ایمان نیارید گفتند سمعا و طاعة لک ما دانیم که تو با ما جز خیر نخواهی همه ایمان آوردند تا که در بنی عبد الاشهل
هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آوردند و مصعب و [illegible] زراره و سعد [illegible] دعوة میکردند تا هیچ سرای انصاری نماند در مدینه که از آنجا
مسلمانان بودند از مردان و زنان الا سرای بنی امیة بن زید و حطمه و وایل که ایشان متوقف بودند برای آنکه ابو قیس بن الاسلت
در میان ایشان بود و ایشان را منع میکرد آنگه مصعب برخاست و بمکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بودند و میعاد ایشان با رسول
بعقبه بود روز اول میان ایام تشریق و این روز را روز بیعت عقبه دوم گویند کعب مالک گفت چون از حج فارغ شدیم و آن شب شد
که با رسول ما وعده کرده بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار را از مشرکان پنهان میکردیم او را اعلام کردیم و گفتیم تو از جمله سادات
و اشراف قوم مایی ما را نمی باید که چون تو مردی با این عقل و رای هیزم دوزخ باشی اسلام آور و بدین محمد در آی و ما را امشب
میعادست بعقبه با رسول حاضر آی [illegible] گفت و ایمان [illegible] بگذاشتیم تا ثلثی از شب بگذشت بیرون آمدیم بمیعاد رسول پوشیده
و دو دو تا میرفتیم تا آنجا در شعبی که نزدیک عقبه است جمع شدیم هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بودند یکی ام عماره و اسماء بنت عمرو و رسول بیامد و عم
عباس نیز با او بود و او هنوز در اسلام نیامده بود ولیکن برای خویشی و قرابت با رسول آمده بود چون بنشستیم عباس سخن گفت
و گفت یا معشر الخزرج و در عرب دو قبیله را خزرج خوانندی بدانید که محمد از ما اینجاست و ما خویشاوند او ایم و از قوم او حمایت کنیم از آن که
بر دین ما نه او در قوم و شهر خود در عزت و منعت است ولیکن میخواهد که نزدیک شما آید اگر میدانید که با آنچه میگوید وفا خواهید کردن و او را
حمایت کردن تا بیاید و الا بگویید تا او در عزت و شهر خود در امان باشد ما گفتیم شنیدیم آنچه گفتی ای رسول خدای تو سخن خود بگوی
و آنچه ترا رای و شرطست برای خدای و خود التماس کن رسول سخن گفت و چند آیه از قرآن بر ایشان خواند و دعوت کرد و ایشان را
بمسلمانی ترغیب کرد آنگه گفت من این تبلیغ در میان شما با آن شرط میکنم که مرا چنان حمایت کنید که زنان خود و یکی از ایشان دست رسول بگرفت
و گفت یا رسول الله بیعت بگیر که ترا چنان حمایت کنیم که خود را اما اهل جمع و [illegible] کارزاریم و این میراث از پدران یافته ایم
ابو الهیثم بن التیهان گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهد و مواثیق است و ما آن همه بر هم میزنیم اگر چنان باشد که خدای ترا
قوت و نصرت دهد بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود شوی رسول بخندید و گفت لا بل الدم الدم و الهدم الهدم و انتم منی و انا
منکم احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم گفت خون شما با خون ما بایکدیگر پیوسته است تا با یکدیگر ریزند و با یکدیگر ویران کنند شما از من اید
و من از شما ام حرب کنم با آنکه با شما حرب کند و صلح کنم با آنکه با شما صلح کند آنگه گفت که دوازده نقیب را اختیار کنیم که کفلای قوم شما باشند

[illegible]

مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ

عَذَابٌ عَظِيمٌ بايد كه از شما جماعتی باشند كه مردمان را با نيكويی و طاعت دعوت كنند و بدان فرمايند و از منكر و ناشايسته باز دارند [illegible]

[illegible]

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

[illegible]

از اهل کتاب جهودان و ترسایان در دو کروه مومنان بکرند از مومنان واند و روی ایشان سیاه شود و کویند بار خدایا روی مشرکان سیاه کرد
و ما در دنیا مشرک نبوده ایم وما کنا مشرکین حق تعالی کوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنکر که چکونه دروغ میکویند که ما مشرک نبوده ایم
بوده اید مثل کویند که دروغ زن روسیاه باشد لاجرم روسیاه شدند آنکه دروغ بر کسی کوید سیاه روی باشد آنکس که دروغ بر خدای کوید هم
بود سیاه روی باشد چنانک کفت ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنانکه روی ایشان سیاه شود ایشان را
کویند که آیا کافر شدید پس از ایمان تمام حسن بصری کفت آنانند که اظهار کلمه ایمان کردند و منافق بودند حارث اعور کفت از امیر المؤمنین ع شنیدم
که میکفت هر کسی که مرد باشد که از خانه بیرون آید با خانه نشود و تا عملی نکند که مستوجب بهشت شود و مرد باشد که بیرون آید و با خانه نشود و تا عملی نکند
که مستوجب دوزخ شود الا که این آیه برخواند یوم تبیض وجوه تا آخر قتاده کفت مبتدعان امت اند رسول ص کفت روز قیامت جماعتی بتر دیگر
من آیند بر کنار حوض از اهل صحبت من چون ایشان را ببینم از پیش من برشدن آواز دهم که اصحابی یاران منند مرا کویند که تو ندانی که ایشان
پس از تو چه احداث کرده اند انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری وارتدوا ایمانا پس از تو مرتد شدند و من شنیدم این خبر را ثعلبی در تفسیر خود
آورده و اما ایشان را کویند بچشید عذاب با بجحد شما کافر شدید و اما آنانکه رویهای ایشان سفید باشد ایشان در رحمت خدای و ثواب بهشت جاودان
باشند این آیات و بینات و حجج خدایست ما بر تو میخوانیم آن ابرستی و راستی از بهر آنکه تا معلوم کرد و بدانی که خدای تعالی ظلم بر عالمیان نخواهد
یعنی نخواهد که هیچکس از عالمیان ظلم کند چرا که ثواب مستحق باز کیرد و نامستحق را عقاب کند از بهر آنکه ظلم آنکس کند که ظالم باشد یعنی جاهل یا محتاج
و خدای عالم است و غنی او راست ملک آسمان و زمین و هرچه در انجاست همه اوراست و مرجع و مورد همه کارها با اوست و او را هیچ حاجت نباشد بظلم
کردن و ظلم خواستن چه آنکه ملک آسمان و زمین او راست كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ
هستید شما بهترین کروهی که از خلق بیرون آورده شده اند
عکرمه و مقاتل کفتند در جماعتی از صحابه رسول ص آمد که چون عبد الله مسعود
و ابی کعب و سیاسان بودند که مالک بن الضیف و وهب بن یهودا و دو حبر بود از احبار ایشان را کفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما
بهتر است خدای تعالی این آیه فرستاد در رد بر ایشان ضحاک کفت یعنی الرواة والدعاة راویان اخبار و داعیان با دین خدای که مسلمانان را
مؤمنانند که طاعت ایشان واجبست و این صفت امامانست و پیغمبر ص کفت احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی کفت مرا نکاه دارید در یاران من که
ایشان بهترین امت منند بعضی دیگر کفتند مراد جملة امت اند و در تفاسیر اهل البیت و اخبار ایشانست که آیه خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام
برای آنکه لفظ خیر در معتقد ایشان مجتهد است و اشارت آنکه این صفات که آیه متضمن آنست لایق حال ایشانست سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرد
که در عهد عمر خطاب علیه اللعنة مردی بیامد از احبار جهودان و بپرسید که خلیفه رسول خدای کیست بر جای اوست او را بعمر ملعون هدایت کردند
او بیامد و کفت تو خلیفه رسول محمدی کفت بلی کفت از تو می پرسم از سه چیز و سه چیز و یکی کفت بوا که هیچ جواب کفت برای آنکه اکر
سه اول را بپرسم و جواب دهی دیکر بپرسم و اکر خود او تر ابجه نکنم عمر علیه اللعنة او را نیز دیک علی ع آورد و او بیامد و با لفظی کفت چنانکه

پیشتر کذشت

پیشتر کذشت کفت بپرس از هر چه خواهی کفت خبر ده مرا از اول درختی که بر زمین رویید و از اول سنگی که بر زمین نهادند و اول
چشمه که بر روی زمین پدید آمد کفت شما که جهودانید کویید که اول درختی که بر زمین برست زیتون بود و دروغ کفتید اول درختی که بر زمین برست
نخل بود و نوعی از خرما و اول چشمه که آب برآمد شما میکویید که بیت المقدس است دروغ میکویید آن چشمه بود که صاحب موسی ماهی در آنجا بجست
و بکرفت زنده شد و اول سنگی که بر زمین نهادند شما کویید آن سنکست که در بیت المقدس نهادند خلاف میکویید که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل
از بهشت با آدم ع آورده و فردای قیامت او را زبانی فصیح بود کواهی دهد آنرا که با او آمده باشد جهود کفت اشهد انه املای موسی و هارون کفت
کواهی میدهم که این جمله املای موسی و هارونست کفت سه مانده کفت بکوی کفت اخبرنی عن موضع منزلکم فی الجنة کفت مرا خبر ده از مقام پیغمبر شما
در بهشت کفت قبة من غرس الله تعالی فی اعلی علیین ثم قال له کن فکان جنات عدن کفت قبه ای و شاخی خدای تعالی در اعلی علیین
بدست قدرت خود بنشاند و او را کفت بیاش بهشت عدن شد کفت کتاب املای موسی و هارونست کفت خبر ده مرا تا با او که باشد در آنجا کفت
با او اثنی عشر من اهل بیته یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولا یخافون فی الله لومة لائم با او دوازده کس از اهل بیت او
باشند که امر معروف و نهی منکر کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند کفت راست کفتی املای موسی و هارونست کفت خبر ده مرا تا وصی
او از پس چند سال بماند امیر المؤمنین ع برست سی سال بماند و بعضی سی سال جهود کفت یک مسئله ماند از جواب دهی ایمان آرم کفت آن چیست کفت
اخبرنی عن وصیه ایموت او یقتل کفت خبر ده مرا از وصی او تا بمرگ بمیرد یا بکشندش کفت لا بل یخضب هذه من هذا و وضع
یده علی لحیته و راسه بلکه این را ازین خضاب کنند و اشارت بدست فرا محاسن کرد جهود ایمان آورد و از جمله موالیان او شد
و کفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی رسوله معنی آیه اینست که شما بهترین امتید که در علم خدای در لوح محفوظ
که بیرون آوردند ایشان را از برای مردمان و این صفت امامان باشند و مقتدایان برای آنکه هر که نه امام و پیغمبر اند برای خود آفریده اند و او
با کسی کار نباشد مگر پیغمبر و امام را که تکلیف امت و اتباع در کردن ایشان باشد آنکه کفت بنیکوی فرمایید و از بدی باز میدارید مقاتل کفت اهتمام
یعنی امر معروف و نهی منکر کردندی و کفتندی ما را با کس کار نیست ما را تکلیف خود بجای باید آورد پس ایشان بهترین امتان باشند بریده
اسلمی روایت کند که رسول ص کفت اهل بهشت در قیامت صد و بیست صنف باشند هشتاد صنف امت من باشند و چهل صنف سایر امتان
پیش رسول آمد و کفت مرا در دل افتاده است که ایمان آرم کفت سبب چیست کفت در خواب دیدم که قیامت برخواسته است و خلق را در صعید
بهم جمع کرده اند و امتان را بر حده میکردند جماعتی در آمدند غر محجل روی و دست و پای سفید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من کفتم ایشان
کرانند ما را انبیا و اوصیا اند یا فرشتگان کفتند ایشان امت محمد اند ازین سبب مرا رغبت افتاد به اسلام آنحضرت اسلام بر او عرض کرد و ایمان آورد
رسول ص کفت بهشت بر پیغمبران حرامست تا من در نشوم و بر امتان حرامست تا امت من در نشوند انس کفت
با پیغمبر ص میرفتم از شعبی آوازی برآمد مرا کفت بنگر که آن آواز کیست برفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میکفت بار خدایا مرا از امت
مرحومه کردان یعنی از امت محمد که ایشان رحمت کرده و بیامرزیده و دعای ایشان اجابت کرده ای از احسان و ثواب کرده بیامدم و
رسول را بکفتم مرا کفت برو آن مرد را بکوی که رسول خدای ترا سلام میرساند و میکوید تو کیستی بیامدم و بکفتم آن مرد کفت رسول خدای را از
من سلام برسان و بکوی برادر تو خضر است دعا میکند و از خدای در میخواهد تا مرا از امت تو کرداند در خبر است که کعب الاحبار کفت چرا

در عهد رسول و در عهد ابو بکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر ایمان آورد و می‌گفت آن بود که پدرم در درک صحیفه [illegible] داد مهر بر نهاده و وصیت کرد که
مهر از آن بر ندارم جهاد دم و مهر بر گرفتم تا بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفت که پدر تو با تو خیانت کرد مهر از آن صحیفه بردار و بنگر تا در اینجا چیست و آن
کار کن مهر از اینجا برداشتم در اینجا نعت بود و امت او سالوما و غالوما و حالوما و حاکوما و صافوحا و خاروحا گفتم تفسیر این چه
گفت سالوما بر یکدیگر سلام کنند و غالوما علما اند چون بنی اسرائیل و انبیای ایشان و حالوما حلیمان شند و حاکوما حدای ایشان احکم
و صافوحا معافی کنند با هم و خاروحا از گناه بیرون آیند چنانک از مادر زاده اند چنین گفت آن روح امت محمد است … و خدای تعالی اکرم خود را
نداد دکوی قومی با روح کند اکر بد و زح ببرد اکر حق تعالی گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان آرند ایشان را نیز به باشد و اکر چه بعضی از ایشان مومنند و بعضی کافر

لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ۝ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
الْمَسْكَنَةُ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ
بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝ مقاتل گفت روسای جهودان و کعب اشرف و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا …
… عبد الله سلام آمدند و مومنان اصحاب رسول را ملامت کردند و سرزنش بر مسلمانی
تا این آیه فرستاد و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند مگر ایذا بزبان و طعنه و وعیدی بدروغ تا کلمات کفر گویند تا شما
رنجور شوید و اگر با شما کارزار کنند پشت بهزیمت دهند و جهودان بنو قریظه و بنو المصطلق چنین کردند که خدای خبر داد … یاری
نکنند بر ایشان ذلت و خواری جزیه نهاده شد هر کجا که یابند ایشان را بقتل و اسر و جزیه برسانند الا بعهد و پیمانی از خدای و از رسول خدای
و نایبان او و باز ماندند بخشم خدای یعنی مستحق عقوبت خشم خدای گشتند با فعالی که کردند از کفر و معصیت و نهاده شد بر ایشان …
و گفته اند که درویشی که اینان نیز توانگر باشند از جهودان خود را درویش نمایند این جزا از آن و برای آنست که ایشان بآیات خدای کافر
و پیغمبران را بنا حق بکشتند و این هم از عصیان و نافرمانی ایشانست و بدانست که بیداد و عدوان میکردند و از حد و اندازه در گذشتند

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝

کسی که برسوا آیت گفت معنی این بود که یکسان نیستند آن دو جماعت که ذکر ایشان رفت از مؤمنان و فاسقان ابتدا کنند و گویند که از اهل کتاب
امتی اند قائمه چون عبد الله سلام و غیر او و کسی که وقف کند معنی این بود که مساوی نیستند از اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان آنست …
که بر غیر این صفت اند و مراد با قائمه نماز شب کنند … چنانکه در آیه دیگر گفت أمن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما و در خبرست که
رسول علیه السلام گفت یا علی علیک بصلوة اللیل سه بار برای تاکید این سخن مکرر کرد و گفت من کثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار
هر که بشب نماز بسیار کند رخساره او بروز نیکو باشد و گفته اند یسعی نورهم بين أيديهم مراد ایشان آنانکه نماز کنند … مقاتل گفت سبب نزول
این آیه آن بود که عبد الله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان اسلام آوردند جهودان گفتند اگر در این قوم که محمد ایمان آوردند از ما چیزی بودی
دین اسلام … ملامت کردندی و صحابه نشدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و عبد الله سلام گفت ان قائمه بدین الله سدی گفت قائمة علی کتاب الله
با قامة حدود … بر کتاب خدای ایستاده اند حرام و حلال آن را کار می بندند … و میگویند که می خوانند آیات خدا آناء اللیل ساعتهای شب و در
اندرون شب یعنی قرآن را بر روی حلال و حرام آن میخوانند و ایشان سجده میکنند … که اندر نماز میکنند و سجده عبارت از نماز
چنانکه در آیه دیگر گفت یسجدون … در خبرست که رسول گفت … نماز که بکنند در میان شب … آن بهترست از دنیا
و هر چه در وی است و اگر نه آنست که بر امت من دشوار بود نماز شب بر ایشان فرض کردمی ابن مسعود گفت مراد بدین نماز نماز خفتن است برای
آنکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول علیه السلام شبی از شبها در نماز خفتن تاخیر کرد … نماز خفتن بگذارد و گفت هیچ اهل دینی بود
که درین وقت نماز کنند غیر از شما … و گفته اند نماز نوافل است میان شام و خفتن … از صادق … پدرش … گفت هر که میان
نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در اول الحمد بخواند و سیزده بار اذا زلزلت و در دوم الحمد و پانزده بار قل هو الله احد بخواند اگر هر سال یکبار
این نماز بکند از جمله محسنان باشد اگر در هر ماه یکبار کند از موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه یکبار بکند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بکند
با من در بهشت باشد و ثواب او جز خدا نداند اگر گفت بخدای ایمان می آرند و بروز باز پسین و امر معروف و نهی منکر میکنند و در خیرات بر یکدیگر
مسارعت می نمایند و تعجیل میکنند در همه کاری تعجیل مذموم است الا در کار آخرت که محمود است و این جماعت که موصوفند بدین صفات ایشان
صالحانند آنچه میکنید … نیکوی که شما کنید آنرا باز نپوشند بلکه مشکور و مرضی باشد و واقع بموقع حمد و ثواب خدای عالمست
و دانا باحوال متقیان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا
وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ و حق جل و علا چون مومنان و آنانکه از اهل کتاب ایمان آوردند
ذکر ایشان کرد و احوال ایشان … بگفت در عقب آن ذکر کافران و احوال ایشان کرد و گفت
آنانکه کافر شدند روز قیامت ایشان را آنچه در عمر خود … آن کرده باشند و جمع کرده آن داشته و آن مال و فرزندان ایشان
از عذاب خدای ایشان را هیچ غنا و کفاف نکنند و سودمند شان نیاید چنانکه حق تعالی حکایت کرد ما أغنى عني ماليه هلك عني سلطانيه
بلکه سود نکنند زیان کنند که … حساب … عذاب … تا نفی عام بود یعنی هیچ چیز هیچ وجه سود نکند و ایشان
ملازمان دوزخند و در دوزخ جاوید باشند مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ



أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلكته وما ظلمهم الله ولكن أنفسهم يظلمون

يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونكم لا يألونكم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفي صدورهم أكبر قد بينا لكم الآيات إن كنتم تعقلون

ها أنتم أولاء تحبونهم ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتاب كله وإذا لقوكم قالوا آمنا وإذا خلوا عضوا عليكم الأنامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم إن الله عليم بذات الصدور

إن تمسسكم حسنة تسؤهم وإن تصبكم سيئة يفرحوا بها وإن تصبروا وتتقوا لا يضركم كيدهم شيئا إن الله بما يعملون محيط

وإذ غدوت من أهلك تبوئ المؤمنين مقاعد للقتال والله سميع عليم

بکفت منتو رسول ادی

ام اما کفت بلی چه کفت باکی کواهی دهم که خدا یکیست و محمد رسول اوست و از کارزار کنم ام کریخت رسول کفت راست کفتی و او را بکشتند
رسول علیه السلام بانست که کارزار در مدینه و کوچه ای آن باشد جماعتی کرایشان را شهادت می بایست الحاح کردند تا رسول علیه السلام درع بپوشید پشیمان شدند
و کفتند که خطا کردیم رسول کفت چون درع پوشیدیم جز قتال رای نیست پیغمبر را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار نکند و سلاح از خود جدا کند
و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه مقام کردند و رسول علیه السلام روز جمعه روانه شد پس از آنکه نماز جمعه بکذارد بامداد روز شنبه بجنک آمدند نیمه شوال سنه ثلث
من الهجرت و کارزار کردند میکویند که یاد کن ای محمد چون بامداد پگاه بیامدی از اهل خود کفته اند از خانه عایشه آمد مصاف ساختی و راست کردی
جایکاهها مومنان کارزار را چنانکه باید آمدن رسول است و تسویه صفوف هر یکی را جای خود بداشتی و رسول علیه السلام ظفر داده بود قوم را اگر ثابت شدند
و ثبات نمایند عبدالله مسعود کوید که مرا رسول خدا کفت اکر چون کلمه بسم الله بیرون شویم بنام خدای و صفهای دراز بیستادیم شعب
از پس پشت ما اکر کشاده بودی از آنجا دشمن بار ما یافتی پنجاه مرد انصار را بر آنجا بداشت و آن شب یاران پسر دو یکی از ایشان را
بر ایشان امیر کرد و کفت اکر ما را همه بکشند شما اینجا را رها مکنید که دشمن از اینجا بما ظفر یابد ابوسفیان در برابر ایشان خالد ولید را بداشت لوای
قریش در دست عبدالدار بود و لوای مشرکان طلحة بن طلحه داشت رسول علیه السلام لوای مهاجریان بدست امیرالمومنین علی علیه السلام داد طلحه مبارزت بیرون آمد
بواسطه حدیثی که میان او و ابوسفیان رفت امیرالمومنین علیه السلام بیرون آمد و کفت تو کیستی کفت طلحة بن طلحه کفت تو کیستی کفت علی ابن ابی طالب یکدیگر
کردند و ضرب میان ایشان مختلف شد امیرالمومنین بجاه و ضربتی بر پیشانی سر او زد لوا از دستش بیفتاد برادرش مصعب لوا بر کرفت و مشرکان
عاصم بن ثابت تیری زد و او را بکشت برادر دیکر داشت نام او عثمان لوا بر کرفت و پیش آمد عاصم دیکر تیری بزد و او را بکشت و بوده
ایشان را صواب نام داشت مردی شجاع بود بیرون آمد و لوا بر کرفت امیرالمومنین دست راستش بیفکند لوا بدست چپ بر کرفت چپ نیز بیفکند
لوا را بسینه بازکرفت و دستهای بریده کرد آن در آورد ضربتی بر سرش زد که بیفتاد و رایت مکوس شد هر دو مشرکان بهزیمت شدند

مردم

مردم در غنیمت افتادند غنیمت بیکرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند مشغول غنیمت شدند امیر خود را کفتند ما را مقام کردن چه سبب
نیست مردم همه غنیمت ببرند و ما محروم مانیم ما نیز رویم و غنیمت طلب کنیم امیر ایشان کفت روا نباشد که رسول این شغل بما سپرده و کفته که اکر ما را
بکشند شما از اینجا حرکت مکنید فرمان رسول را چون مخالفت کنیم کفتند تو دانی ما رفتیم او را رها کردند و بجای ماندند و غنیمت مشغول شدند امیر ایشان عبدالله
بن جبیر بر جای بایستاد خالد ولید بنکریست شعب را دید و مردی تنها با جماعتی اندک پیاده و او را بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند
در آمدند و خالد در پس رسول علیه السلام ایستاده بود بر رسول حمله آوردند و کفتند که مقصود ماست با جماعت اندک انبیت و اصحاب رسول اندک
بودند جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند و با آنحضرت کسی نماند الا امیرالمومنین علی علیه السلام و ابو دجانه انصاری و سهل حنیف
رسول با امیرالمومنین کفت کجا رفتند اینها کفت بهزیمت رفتند نگاه کرد و لشکر عظیم روی بر وی نهاده بودند علی علیه السلام کفت اکفنی هولاء
الذین قصدوا قتلی کفایت کن ایشان را که قصد من کردند امیرالمومنین بر ایشان حمله کرد و ایشان را براند کروهی دیکر آمدند کفت ایشان را
حمله کن حمله کرد و ایشان را هم برانداخت قومی دیکر آمدند همچنین کرد ابو دجانه و سهل حنیف با تیغ در بر رسول ایستاده بودند و علی علیه السلام در پیش
حمله میبرد تا یکی آواز داد و در آنجا و در مدینه که قتل رسول الله رسول خدا کشته شد و از جای برخاست مردم تا سینه ها که کفت امیرالمومنین
علیه السلام روز احد کفت در پیش تیغ میزدم و دشمن را از رسول دفع میکردم از پیش وی دور تر افتادم چون باز آمدم رسول را آنجا که رها کرده بودم

بودم بودم

بودم ندیدم با خود کفتم که رسول نکریزد و در میان کشتکان نیست مانا که بر آسمان برده باشند غلاف شمشیر بشکستم و کفتم قتال کنم تا مرا بکشند
یا رسول را باز بینم انبوهی عظیم دیدم جمع شده بر ایشان حمله کردم و آن انبوه پراکنده کردم رسول را دیدم از اسب افتاده بر بالین آنحضرت شدم
و کفتم تن و جانم فدای تو باد من از بهر تو مشغول بودم جماعتی حمله آوردند بر آن ایشان را براندم ایشان نیز همچنین هر که قصد تو کردی کفتی
ایشان را دفع کفایت کن امیرالمومنین شمشیر میزد تا فوا اثر اثر دیکر شمشیر دو بیکر دانی آخر الحدیث فرشتکان آسمان از ثبات علی بن ابی
طالب عجب آمد تا که جبرئیل از آسمان آواز داد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار در روایت عکرمه امیرالمومنین ابن عباس
رضوان بود راوی خبر کوید که مرد که از مشرکان حمله کرد امیرالمومنین او را بکشت چون عمرو بن عبدالله الجمحی و هشام المخزومی و بشر بن مالک العامری
و حکم بن الاخنس و اکه بمدینه آمد و دست تا بکتف بخون خضاب کرده در حجره فاطمه شد آنان پیش او نهاده بود و کفت علی از آن کرد و خون
از دست امیر آن تیغ بدو داد و کفت این شمشیر را بستان که بانزد و کارزار امروز و این ابیات انشاد کرد شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم
فلست برعدید و لا بلئیم لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد رحیم امیطی دماء القوم عنه فانه سقی آل عبد
الدار کاس حمیم و حضرت رسول علیه السلام کفت خذیه یا فاطمة فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش و الله سمیع
علیم خدای شنواست قوال ایشان و داناست باحوال ایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله
ولیهما و علی الله فلیتوکل المومنون چون قوم از دو کروه ... یاد کن ای محمد چون همت کردند دو کروه از شما که بکریزند که این تمت خطور
آتش بالبالست و قوم از ارحف معصیت باشد و خدای شکفت ولیهما و خدای یار ایشان است و یار ایشان نباشد که معصیت کنند و این دو کروه
بود از خزرج و بنو حارثه از اوس و ایشان جناح لشکر بودند راوی خبر کوید که چون لشکر رسول بجای رسیدند که آن را شوط کویند عبدالله ابی سلول
باز کشت با سیصد مرد و کفت چه مهم است که ما خود را بدست خود هلاک کنیم ابی جابر از پس او میرفت و میکفت یا عبدالله از خدای بترس
رسول خدای را مهلکه و میرد این دو کروه همت کردند که بروند خدای بر ایشان لطف کرد و توفیق داد بر جای ماندند و نرفتند خدای تعالی
این نعمت با یاد ایشان داد ملطف که با ایشان کرد و در جزات که جابر کفت کاشکی این ... ما بودی و در حق ما این ولایت آمده بودی
که والله ولیهما و بر خدای باید که مومنان توکل کنند و خدای ولقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة
فاتقوا الله لعلکم تشکرون
و یاری داد خدای تعالی روز بدر و شما ذلیلان و حقیر انکه بود یده و عدد دی و عدد کی والتی بود پس از خدای بترسید تا بود که شاکر بشوید
شما ثواب شاکران بود شیخ کوید بدر نام مردیست آن جا را باو باز خوانند و کویند که نام موضع است و این اول غزائی بود که رسول علیه السلام
بنفس خود حاضر بود و او در پیش ... حاضر بود و عدد ... امیرالمومنین علیه السلام روز بدر حاضر بود ... بودیم در میان
ما کسی بر اسب نشسته الا مقداد اسود و دیکران پیاده بودند با هر دو کس شتری داشتند و در آن شب که در روز او کارزار بود همه بخفتند مکر
رسول علیه السلام که در نماز بود تا صبح و دعا میکرد و چون مشرکان صف کارزار راست کردند عتبه و برادرش شیبه و ولید پسر او بیرون آمدند و آواز دادند که

خروج الينا اكفانا من قريش همتايان ما از قريش پيش ما فرست سه مرد انصار پيش رفتند و گفتند كيستيد گفتند خود را نسبت خود بيان كنيد گفتند كه ما شما را نشناسيم و نخواهيم همتايان خود را خواهيم از قريش از ابن اعمام خود رسول حمزة بن المطلب و عبيدة بن حارث و علي بن ابي طالب را گفت بيرون شويد و غربت دين خداى بجوييد و ايشان بيرون شدند و پوشيده و سلاح مرتكان گفتند من انتم شما كيستيد ايشان نسب گفتند مشركان گفتند اكفاء كرام همتايان كريم اند و رسول كرده بود كه عبيده با عتبه و علي با وليد كارزار كنند هر يكى پيش قرين خود رفتند امير المومنين علي گفت با وليد بگرديدم از ميان دو فرست و ليد از دو گرد او دو حرب بر دست چپ ديدم داشت دستش بگرفتم آنگه ميانه حريف گفت الخطاب فقط خاتم في شماله يعنى بنداريكه در نگين انگشتر شش مينگردم كه در دست چپ داشت آنگه ضربتى ديگر زدم و بيفكندم چون سلاح از و باز كردم اثر خلق ديدم بر دو دانستم كه قريب العهد به زنا دادى آنگه حمزه را ديدم كه با عتبه برآويخته بود و حمزه او را ضربتى زده بود و حمزه شمشير عتبه بود و من او را دادم كه باز سر حمزه سر زده بر مانيدم ضربتى زدم و او را بيفكندم و با عبيده نيز مشاركت كردم در قتل شيبه آنگه در ميان من و حمزه خلاف افتاد در كشتن عتبه پيش رسول شديم گفت من كشتم و او نيز گفت من كشتم رسول الله سر ده او را اقتادگى و گفت يا على اكر تو نيز فتى بسيارى حمزه حمزه تو لطافت بودى و حمزه را گفت اكر على ترا يارى نكردى تو بريخ افتادى از پيش رسول بر كشتيم مرد حمشو و عبيده حارث را ديد عقلش ساق شده افتاده بود و خون بسيار رفته او را بر گرفتند و پيش رسول الله آوردند و او را ميرسيد گفت يا رسول الله ابو طالب حي ليتى كه حاضر بودى امروز تا بدانستيكه ما او را بين بايسته ترين حق بوده ان حيث قيده الم تعلموان يقتلنا لا تكذبنا لديناو لا يعني بقول الاباطل كذبتم و بيت الله لا نقتلونه و لما نهادونه ونسيح و لنقاتل رسول متغير شد از خشم بر روى او و گفت رحم الله عمي ابا طالب اكر امروز حاضر بودى كه از بين نكردى عبيده بترسيد گفت يا رسول الله بنياو با خداى ميدهم از خشم و رسول او گفت مرا خشم نيست و ليكن دوست دارم كه پيش من ذكر ابو طالب كنند الاخير و عبيده بمنزلى كه آنرا صفرا گويند بامرحمت خداى رفت و اخبار بسيار ظاهر است در حق امير المومنين علي در بين روز تا در خبر است كه يكشتم و قوم را او كشت سوى پنج شنجال رتبها كشت چون عاص بن وائل و نوفل بن خويلد بن وحنظله بن ابي سفيان و غير آن تا عامى عدد كه نام ايشان در كتب مغازى مسطور است و نوفل آن بود كه پيش از هجرت ابو بكر و طلحه را برسن در هم بست بكرو زتا شب عذاب ميكرد در روى خبر كويند چون رسول الله اشنيدكه او حاضر است دست به داشت و گفت يا رب خدايا كار نوفل مرا كفايت كن و از دو شمن تر رسول الله آنك بود امير المومنين علي گفت نوفل را ديدم در كارزار متحير فرو مانده چون كسيكه دو ندانند از ترس بكجا شتابد تا ختم و ضربتى زدم او را در ساق ... و كار نكرد و بر شيدم از انجام در ... متحير بود و ساق ... پس فدم و بيفتاد و بكشتم چون كارزار بسكون رسيد كه گفت حال نوفل را اندى گفتم يا رسول الله انا قتلته من كشتمش آنحضرت تكبير گفت و گفت الحمد لله الذي اجاب دعوتي فيه عروة بن الزبير گفت از امير المومنين علي شنيدم كه گفت روز بدر طعيم عدى از پيش من برافتاد و تيره از پشت الستر ... بكشتم چنانكه و گفت و الله لا تخاصمنا في الله بعد هذا اليوم خداى كسى از بن با ما در حق خداى خصومت نكنى بنى ... طرف از بين بحث و شرح تمام در كتب مغازى مسطور است اذ تقول للمؤمنين الن يكفيكم ان يمدكم ربكم بثلاثة الاف من الملائكة

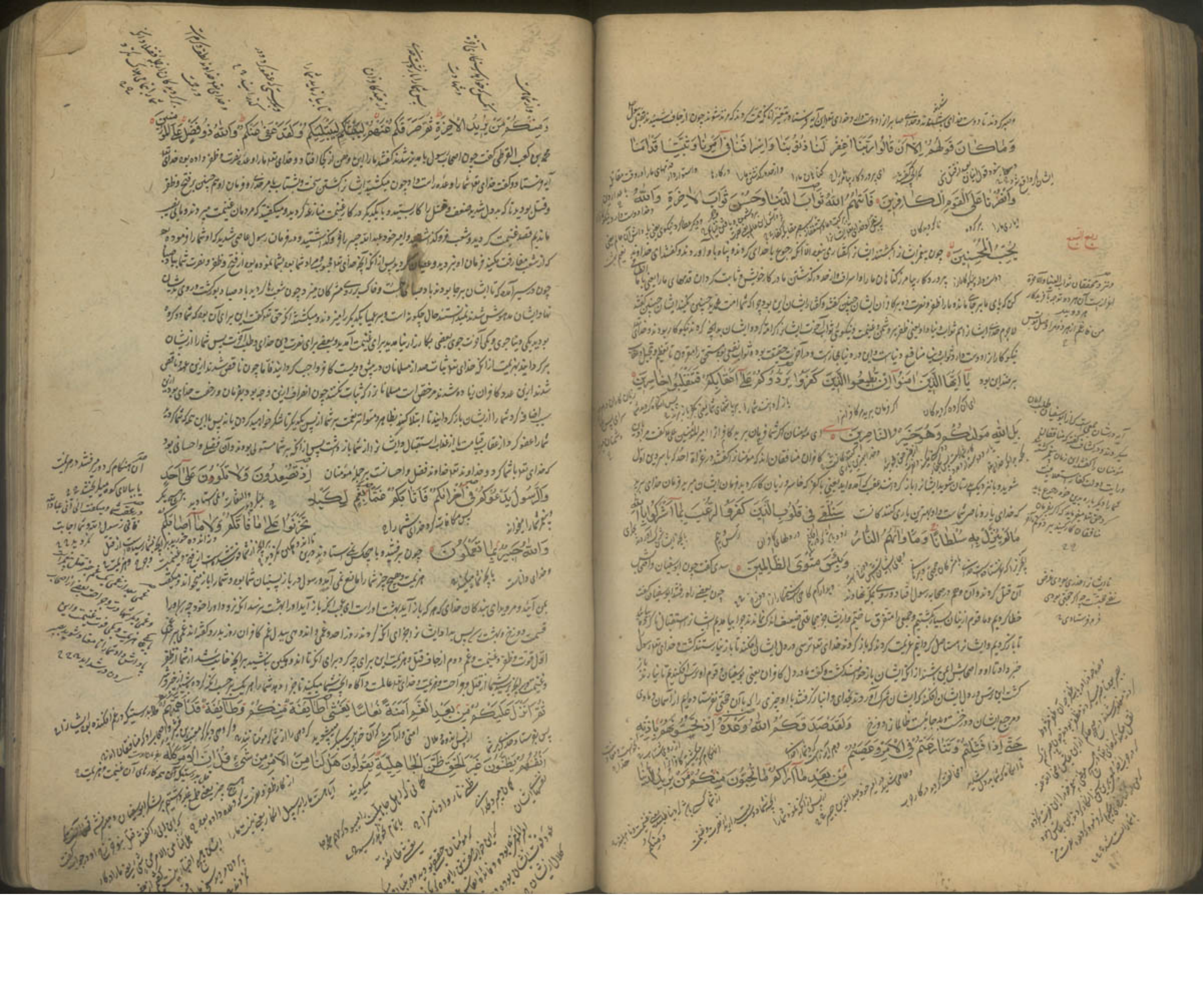
منزلين. ياد كن اى محمد چون ميگفتى مومنان را كه آيا كافى نيست شما را كه خداى تعالى مدد كند شما را بسه هزار فرشته فرو فرستند كان غربت مومنان از بهر نصرت مومنان خلاف كرده اند تا اين كى بوده و چگونه بود قتاده گفت روز بدر بود خداى تعالى مدد دو فرستاد و مسلمانان را بسه هزار فرشته ياري داد حيث قال فاستجاب لكم ربكم انى ممدكم بالف من الملائكة مردفين آنگاه بسه هزار كرد چنانكه گفت بثلاثة الاف من الملائكة منزلين آنگاه بپنج هزار كرد چنانكه گفت بخمسة الاف من الملائكة مسومين و پنج هزار شد و اين ابدا بصبر و تقوى مومنان باز آورد خداى مدد پنج هزار را بفرستاد حسن بصرى گفت اين پنج هزار هميشه يار مومنان باشند تا قيامت شعبى گويد روز بدر كرز بن جابر المحاربي خواست كه با لشكر بدد مشركان شود و رسول را بدين سخن آمد و او را خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت كفايت نباشد شما را اگر او آيد بمدد مشركان من شما را مدد هم از فرشتگان بسه هزار او چاهد و خداى تعالى مدد دو فرستاد همان هزار بود كه اول فرستاد بلى ان تصبروا و تتقوا و ياتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة الاف من الملائكة مسومين گو گفت آرى اگر صبر كنيد بر جهاد و متابعت فرمان خداى و رسول كنند شما را مدد فرستند به پنج هزار فرشته نشان كرده از بهر آن بكفتند كه الن يكفيكم ان يمدكم روز بدر بود و اين وعده شد و بصبر و تقوى روز احد بود و بر جاى نياورده خداى تعالى فرستاده و در معنى و ياتوكم من فورهم هذا دو قول گفته اند يكى آنكه اگر جائى كه بر فور و تعجيل با شما كرد ند در هوم كرت و رجعت چنانكه چون باز بيايد خداى تعالى فرستاده دو قول ديگر آنست كه از خشم شما آيند و قول اول جبرات و معنى اين آيه آنست كه اگر ايشان ... همين ساعت باز گردند دل مشغول مداريد كه من شما را مدد دهم به پنج هزار فرشته نشان كرده عمير بن اسحق گويد كه رسول روز بدر اصحاب خود را گفت كه خود را علامتى بر كنيد كه فرشتگان خود را علامت كرده اند چنانكه شما بينيد بر سر ابلق ترك و كلاه نهادند ضحاك و قتاده گفتند پشم رنگين بر پيشانى و دنبال اسبان بسته بودند علي ابن ابي طالب و عبد الله عباس گفتند دستارهاى سفيد داشتند دنبال دراز ميان كتف فرو گذاشته و گفته اند كه عمامها زرد داشتند وما جعله الله الا بشرى لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم. خداى تعالى نكرد آن مدد و آن وعده را الا از بهر آنكه تا شما را كه مومنان بشارت باشد و دلها ساكن شود و جزع و فزع تا شد شما را از قلت جند و كثرت دشمن و نصرت نيست الا از جهت خداى عزيز حكيم تا آنكه مدد و عدد و فرشتگان نه بينى الا از خداى تعالى كه او عزيز است و غالب هيچكس بر و غالب نيست و حكيم است حكمت و مصلحت نصرت كند كاه بحجت و كاه به دو فرشتگان بغلب و ظفر ليقطع طرفا من الذين كفروا او يكبتهم فينقلبوا خائبين. و وعده خداى تعالى شما را نصرت كرد به بدر تا ببرد طرفى از كافران كه دشمن شما اند هلاك گرداند و ركنى از اركان شرك ويران كند بقتل و اسر تا روز بدر چهل كس را از مومنان مشركان بكشتند و چهل را اسير كردند تا بر وى در دارد ايشان را يعنى ذليل و خوار و منهزم گرداند مراد بقطع قتل است و بكبت اسر و كفته اند يكبتهم تا بدلت از دوال يعنى بكيد خشم بر جگر زند ايشان را او بر گانه الطاين و عداوت و خشم پس اگه باز گردند نا اميد از آنچه اميد داشتند ...

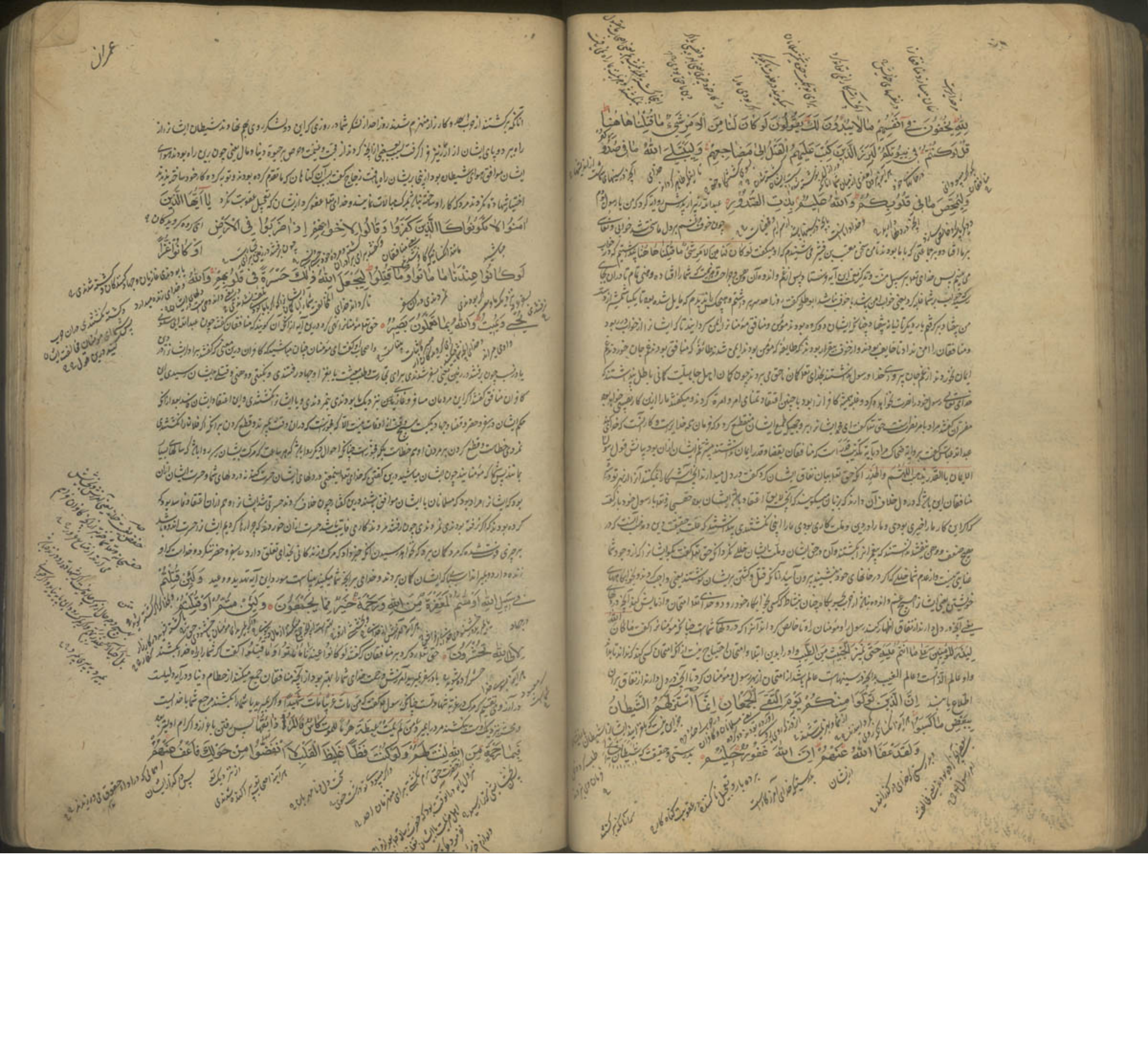


احسان آنست که عام داری بر همه کس از دوست و دشمن مستحق و نامستحق چون آفتاب و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد که
نیکوی کنی با آنکه با تو بدی کند که احسان در عوض احسان مکافات باشد انس مالک روایت کند از رسول ص که در شب معراج کوشکها دیدم در
بهشت جبریل را گفتم این کراست گفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین در خبرست که امام زین العابدین ع و بروایتی دیگر امام [illegible]
دست می شست و غلامی آب بر دست او میریخت مشغول شد گوشه ابریق بر سر او آمد بغلام بازنگریست غلام گفت والکاظمین الغیظ گفت
خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس گفت عفوت کردم و بخشیدم گفت والله یحب المحسنین گفت آزاده کردم والذین اذا
فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب
الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین عبدالله مسعود گفت سبب نزول
این آیه آن بود که جماعتی از صحابه گفتند
یا رسول الله بنی اسرائیل گرامی تر بر خدای تعالی بودند از ما زیرا که چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته
پیدا شدی که بر خویشتن عقوبتی کردی از گوش و بینی بریدن تا کفارت گناه ان باشد ایشان آن بکردندی و واثق شدندی بکفارت
گناه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما گرامی ترید بر من که شما را آن نفرمودم و بکفارت گناهان شما بتوبه راضی شدم عطا گفت
آیه در حق تیهان تمار آمد زنی صاحب جمال بدکان او آمد تا خرما خرد گفت در خانه خرما بهتر ازین دارم اگر خواهی بخانه رویم و از ان خرما
بدهم زن با او بخانه رفت چون خرما داد زن را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله از خدای بترس مرد در حال پشیمان
دست از او بداشت و نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه با رسول بگفت و گفت [illegible]
بکن جبریل آمد و این آیه آورد و گفت الفاحشة یعنی آن مؤمنان که ایشان چنین فعل زشت کنند کاری ناشایست کنند چون زنا
و مانند این یا ستم بر نفس خویش بدان معاصی کنند دون آن و کم از زنا چون بوسه و لمس و معانقه و مانند این یعنی کبایر
و صغایر چون این کرده باشند پشیمان شوند و خدا را یاد کنند از روز عرض اکبر و از کردار ایشان و اعمال ایشان [illegible]
و یاد آرند و از خدای بترسند از گناهان خویش آمرزش خواهند مقاتل گفت ذکر و تسبیح خدای کنند و تهلیل و استغفار رسول
گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی یوم سبعین مرة اصرار نکرده باشد اگر استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار باز
شود در خبرست که خنک آن را که در صحیفه خود زیر هر گناهی نوشته بیند که استغفر الله صادق ع گفت هر که گوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه عقب نماز بامداد خدای تعالی او را هفتاد کبیره بیامرزد [illegible]
و خیری نباشد در کسی که روزی هفتاد کبیره کند و گفت هر که صد بار استغفار کند [illegible]
هیچ گناه نباشد اگر حق تعالی گفت و من یغفر الذنوب الا الله و گفت که گناه آمرزد [illegible]

او بکند

مارا دل بر جای نماند که خبر قتل تو شنیدیم و عذر خواستند خدای تعالی درین باب آیه فرستاد و گفت محمد [illegible] الا بشری و پیش او پیغمبران که گذشته اند
اگر او بمیرد یا او را بکشند شما بر خواهید گشت [illegible] و هر که بر گردد [illegible] خدای را هیچ زیان ندارد زیان او را دارد
و هر که بر ایمان ثبات نماید و خدا را شکر گوید خدای تعالی شاکران را پاداش دهد و نام پیغمبر ع محمدست و احمد و محمود [illegible]
خدای تعالی این نامها را از نام خود مشتق کرد و گفت انا الله المحمود و انت محمد علی بن موسی الرضا ع روایت کند از پدران خود علیهم السلام از امیر المؤمنین
علی ع از رسول ص که گفت چون فرزند را نام محمد نهید او را اکرام کنید و چون در مجلس آید جایش دهید و بروی ترش مکنید و هیچ قوم نباشد که مشورت
کنند و در میان ایشان کسی باشد نام او محمد یا احمد [illegible] و هیچ سرای نباشد که در آنجا
خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که نام او محمد یا احمد [illegible] ابو هریره روایت
کرد که حضرت رسول ص گفت لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی فرزند را نام محمد و کنیت ابو القاسم مکنید یکی از آنها کنید و امیر المؤمنین ع را رخصت داد
که تا او را فرزندی آید نام و کنیت خود او را دادم از خوله حنفیه او را فرزندی آمد نام او محمد و کنیت او ابو القاسم [illegible]
الا که گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته
کنیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
کتابا مؤجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته
منها ومن یرد ثواب الاخرة نؤته منها وسنجزی
الشاکرین نیست هیچ تنی که بمیرد الا بفرمان خدای [illegible]
[illegible] آن نوشته که اجل او در [illegible] کرده اند که تقدیم و تأخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از و دریغ
نداریم و بدهیم او را و هر که نفع آخرت جوید بدهیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد دنیا بدو دهد و او را در آخرت نصیبی نبود چنانکه گفت من کان
یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب و گفت
من طلب الدنیا بعمل الاخرة فما له فی الاخرة من نصیب [illegible] آیه اینست که تو مخیری اگر دنیا خواهی با کثرت معایب و مصایب و غم
زوال و انتقال از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی و بقای که بآن فنا نبود و حیاتی که از آن ممات نبود ملکی بی زوال و نعمتی بی انتقال
با تو [illegible] اختیار بدست تست اگر این خواهی راه این گیر و اگر آن خواهی راه آن گیر و ساز آن کن که ما کسان را که شکر نعم
ما بجا آرند [illegible] آخرت زیاده کنیم و ثواب شاکران بدهیم وکاین من نبی قاتل معه
ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما
ضعفوا وما استکانوا والله
یحب الصابرین بسا پیغمبری که کارزار کرد [illegible] و خداپرستان و چون [illegible]
[illegible] بسا پیغمبر که کشته شد با او جماعتی بسیار بودند [illegible]
[illegible] سست و ضعیف نشدند از آنچ بدیشان رسید در راه خدای تعالی که جهاد است و ضعیف نگشتند و زبونی ننمودند بلکه قتال کردند تا جان





وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

با این همه ناراستی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول علیه السلام بر ایشان مشفق و رحیم بود حق تعالی گفت ای محمد این خوی تو بر جفا و اغلاظ و خلق
همه از تست از رحمت خدایست برحمت از خدای بر ایشان نرم دل شدی و این ما اگر چه زیادتست از بهر فایده تاکیدست یعنی برحمة من الله
لنت لهم لا بغیرها و اگر تو درشت خوی بودی ایشان از پیرامن تو پراگنده شدندی و از نزدیک تو برآکنده شدندی عفو کن از ایشان آنچه روز احد کردند
و برای ایشان استغفار و آمرزش خواه تا ایشان را بیامرزم اشارتست این آیت که از دو وجه بیرون نیست یا ترا آزار دادند یا مرا اگر ترا آزار دادند
من شفیعم فاعف عنهم و اگر مرا آزار دادند تو شفیع باش فاستغفر لهم وشاورهم و با ایشان مشاورت کن خدای تعالی با کمال عقل و اصابت رای
رسول را فرمود که با ایشان مشورت کن درین چند وجه گفته اند یکی آنکه بدین مشاورتی خاص خواستست یعنی وشاورهم فی بعض الامر و در قرائت
عبدالله عباس اینست یعنی در قرآن آنچه نبود وحی باز با ایشان مشاورت کن قتاده گفت سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان
مشاورت نکردندی برایشان سخت آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشاوره کن حسن بصری گفت از بهر آن فرمود
مردمان درین باو اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول رسولست که گفت ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء رای یعنی بنده
بمشورت شقی نشود و باستبداد رای سعید نگردد و خدای آنرا که مشورت کردند مدح گفت درین آیه که وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ و رسول گفت
اذا کان امراؤکم خیارکم واغنیاؤکم سمحاؤکم وامرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها
واذا کان امراؤکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاؤکم ولم یکن امرکم شوری بینکم فبطن
الارض خیر لکم من ظهرها و چون عزم کردی توکل بر خدای کن که خدا متوکلان را دوست دارد میگوید که چون ترا ارشاد
و هدایت کردم بصلاح تو توکل بر من کن و آن کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آنست که
بنده پیش خدای چون مرده باشد بر مرده شوی تا چنانکه خواهد میگرداند او را متوکل را سوال نبود و ارادت و اختیار نبود ابراهیم خواص گفت
که توکل آن باشد که ترس و امید بری از هر چه دون اوست گفت در بادیه شخصی وحشی را دیدم گفتم تو جنی یا انسی گفت جنی گفتم کجا میروی گفت
بمکه گفتم زاد و راحله تو کجاست گفت در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم که حقیقت توکل چیست گفت آنکه از خدای ستانی حاتم
اصم را گفتند که توکل چیست و تا کجاست گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه شناخته ام که روزی مقدر من کس نخورد از آن تمام نشستم
دیگر آنکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید استعداد او میکنم سیم آنکه دانسته ام که عمل من کسی نکند بیسته با آن مشغولم چهارم آنکه شناختم
که خدای بمن نگرانست فعلی نکنم که از و مرا شرم باید باشد طاوس یمانی گفت که اعرابی را دیدم در مکه بر راحله نشسته بسیار تمام بود
مسجد الحرام رسید فرود آمد و راحله بخوابانید سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این راحله و آنچه بر وی است در ضمان تست من بر
آیم من بسیاری در مسجد رفت چون بیرون آمد راحله او برده بود سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این دزد از من چیزی نبرد
دیده از تو دزدید گفت نگاه کردم از سر کوه ابوقبیس مردی را دیدم که می آمد زمام ناقه بدست چپ گرفته و دست راست بریده در گردن
انداخته اعرابی را گفت بگیر راحله خود را بار را گفتم او را قصه تو چون بود گفت راحله بردم چون بر کوه رسیدم سواری بر آمد بر اسب اشهب
نشسته مرا گفت ای دزد دست راست بیرون کن دست بیرون کردم دست من بر سنگی نهاد و بسنگی دیگر جدا کرد و در گردن من افکند

و گفت برو راحله اعرابی بسپار من بیامدم و راحله باز آوردم گفتم سبحان الله من لا یضیع ودایعه و لا یخیب سائله ...
ضایع نشود ودایع او و سایل او خایب نماند و رسول علیه السلام میگوید که اگر توکل کنید بخدای چنانکه باید کرد شما را روزی دهد چنانکه مرغان را بامداد
گرسنه بیرون آیند و حوصلها تهی و نماز شام باز روند حوصلها پر إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ
فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
پس کیست آنکه ... نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای تعالی است و نکبت
و هلاکت ... بخدای تعلق دارد گفت اگر خدای نصرت کند شما را در جهاد کس غلبه نکند و اگر خذلان کند شما را پس ازین یاری نکند که چون
باید که مومنان توکل و اعتماد بر خدای کنند که نصرت و خذلان بدو تعلق دارد وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا
غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
عباس روایت کرد که سبب نزول آیه آن بود که روز بدر گلیمی از غنیمت ... منافقان گفتند که رسول
گرفته خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نباشد و نشاید که هیچ پیغمبر خیانت کند و گفته اند که در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبر را
در وحی خدای با امت خیانت کند و در آن زیاده و نقصان کند و این ... که مشرکان طلب مسامحه میکردند و میخواستند
تا رسول خدای عیب الهه و معبودان ایشان نکند ... آیه در روز احد آمد ... بروایت مقاتل و کلبی
بجای که ثغر نگاه میداشتند ... طلب غنیمت نکنید که رسول ... شما را نا امید و محروم نکند ...
از غنیمت ... گفتند که ترسیم ... خدای تعالی این آیه فرستاد که نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند و هر که با پیغمبر خیانت کند آنچه گرفته
روز قیامت بیان آرد و حساب ... جزای ایشان بستاند کلبی گفت ... که دزدیده باشد و خیانت کرده در دریا ... در کنار دوزخ
نهند و تکلیف کنند که برو و برگیر و چون برود و برگیرد در پشت نهد تا بکناره آرد و او را باز ... افکند و دیگر باره بدوزخ تکلیف کنند که برو
و برگیر و بیاور و دیگر باره همچنان برود و برگیرد و عذاب او این نوع باشد ابوهریره روایت کرد که روزی رسول علیه السلام خطبه کرد و ذکر
خیانت رسید و در آن مبالغه کرد و گفت لا الفین احدکم یوم القیامة یجیء علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول
الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا نباید که فردای قیامت بینم یکی از شما را که می آید شتری بر گردن گرفته بانگ
میدارد که یا رسول الله فریاد رس من گویم مالک نیستم از خدای هیچ چیز قد ابلغتک من پیغام رسانیدم و تو کار نبستی و همچنین گفت
که یکی از شما بینم که می آید با اسبی که او را آوازی بود یا گوسفندی بر گردن گرفته یا از مال صامت زر و نقره و غیر آن و هر چه دزدیده باشد
و خیانت کرده در آن روز در گردن گرفته می آرد چون مرا بیند گوید فریاد رس من گویم نتوانم که فرمان خدای و پیغام او رسانیدم
و تو کار نبستی در خبر است که روزی که بخیبر بودند از جمله صحابه یکی فرمان یافت گفتند یا رسول الله برین نماز کن گفت میکنم شما بروید و نماز کنید گفتند یا رسول الله
چه کرده است متاع او جستند در و مهره بود از آن اهل خیبر گویند که بدو درم نمی ارزید ابوهریره گفت چون از خیبر باز گشتیم و بوادی
القری رسیدیم رسول را غلامی سیاه نام او مدعم ایستاده بود و بار از چهارپای مبارک فرو میگرفت ناگاه تیری بیامد بر او آمد هم آنجا افتاد و بمرد ...



أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

پس نداروکمان مبر که آنانکه در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زندگانند نزدیک خدای تعالی روزی میدهد ایشان را و ایشان شادمانند بدانچه خدای میدهد
ایشان را از فضل و نعمت خویش و شادی باشند با آنکه زنده مانده اند و با دوستان ایشان که ایشان بر طاعت و ایمان مقیم باشند و خدای تعالی ایشان را
از احوال ایشان خبر میدهد و از طاعت و جهاد ایشان و ایشان بدان شاد باشند و جهی دیگر آنست که خدای تعالی خبر دهد شهیدان را که از خویشان و یاران شما فلان
و فلان نیز شهید شدند و باین کرامت رسیدند که شما رسیده اید شاد شوند و همچنین شاد باشند باینکه این گروه ماندگان را خوفی و اندوهی نخواهد
بودن این آیه دلالت میکند بر آنکه شهیدان با ارواح و اجسام زنده اند و بر صفات کمال که لایق ایشان بود و مؤمنند بعضی مفسران گفته اند که این آیه در روز
بدر آمد و شهیدان بدر و ایشان چهارده مرد بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و گفته که در حق شهدای احد آمد عبدالله عباس روایت کرد از رسول که در
حق شهدای احد آمد که گفت خدای تعالی جانهای ایشان در شکمهای مرغان سبز نهاد که از جویهای بهشت آب میخورند و از درختان بهشت میوه میخورند و در اینجا
که میخواهند میکردند و ماوی و منزلگاه ایشان قندیلهاست از زبرجد در زیر عرش رب العزة آویخته او گفت که چون آن کرامت و منزلت بدیدند
گفتند کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشان را معلوم کنم تا شاد شوند و این آیه فرستاد عبدالله مسعود گفت
خدای تعالی ارواح شهدا را در اجواف مرغان سبز نهاده چنانکه در جمله دیگران نیست آنکه اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزوست شما را گفتند بار خدایا
ازین بالاتر چه آرزو و تمنا بود از آب و میوه میخوریم و در زیر عرش ماوی و مسکن داریم حق تعالی دیگر اطلاع کرد و گفت چه آرزو و همت شما را گفتند
آرزوی ما آنست که باز دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را نزدیک تو قربت و منزلت باشد حق تعالی گوید من حکم کرده ام که آنکه باز بدنیا
رسانیدم باز دنیا که برای محنت و تکلیف نرم گفتند بار خدایا چون حکم تو چنین است آرزوی ما آنست که سلام ما به رسول برسانی و او را احوال ما معلوم کنی
که تو از حال ما آگهی تر شدی و ما را از خود راضی کردی حق تعالی گفت [illegible] و این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند سبب این بود که چون اولیای
کشتگان از نعمتی و سروری که رسیده ایشان را یاد کردندی و گفتندی نحن فی النعمة و السرور و آباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمت و سروریم
پدران ما و فرزندان ما و برادران ما در گور [illegible] کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که احوال ایشان بهتر از احوال شماست بعضی
گفتند مراد آنست بل احیاء فی الدین ایشان در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خداست که زنده خواهند شد و بعضی دیگر گفته برای آنکه ارواح
ایشان در زیر عرش خدای سجده میکنند چنانکه زندگان کنند و چنانکه ارواح مؤمنان که بر وضو خفته باشند و گفته اند برای آنکه پوسیده نشوند در
گور چون دیگر مؤمنان در خبر است که چهار گروه در قبر درست بمانند پیغمبران و عالمان و شهیدان و حاملان قرآن و این خبر صحیح است و ظاهر
قرآن دلالت میکند که ایشان بحقیقت زنده اند یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ شادمانی باشند [illegible]
از کار مؤمنان [illegible] بفضل و نعمت خدای و فضل بلفظ تنکیر یاد کرده است تا بدانند که آن نعمت و فضل در مقامیست که آن صفت
نشاید کرد خدای تعالی مزد مؤمنان ضایع نکرد اند و مزد و ثواب ایشان بدیشان رساند امام علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام روایت کند
از امیرالمؤمنین علی که او یکروز در منبر خطبه میکرد و قوم را تحریص میکرد بر جهاد مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین مجاهد را که بجهاد رود چه مزد باشد
گفت من یکروز ردیف رسول بودم بر ناقه عضبا این که تو پرسیدی از وی پرسیدم مرا گفت که مرد غازی چون [illegible] کند بر وی
خدای تعالی برات نویسد از دوزخ چون [illegible] ساز گرفتن کیرد خدای تعالی با او با فرشتگان مباهات کند چون اهل و عشیر را وداع کند در و دیوار

بر وی گریند و از گناه بدر آید چنانکه مار از پوست و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کند تا او را نگاه دارند از
پس و پیش و چپ و راست و هیچ نکند الا که مضاعف کنند و هر روزی او را هزار سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد و شصت روز
هر روزی چند اکثر عمر دنیا چون برابر دشمن رسد اهل دنیا از حصر و عد ثواب ایشان باز مانند چون بمعرکه در آید و تیرها بر هم رسند
و کمانها بزه آرند و تیرها بپوشند و بیکدیگر اندازند فرشتگان بر گرد ایشان در آیند و دعا کنند ایشان را بنصرت و ثبات قدم و منادی ندا کند
که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست چون [illegible] طعن که بر مرد مسلمان آید او را خوشتر آید از آنکه شربتی آب سرد در گرمای تابستان خورد چو
از پشت بزمین آید هنوز بزمین نیفتاده باشد که حور العین جفت او بیاید او را بشارت دهد بدانچه خدای تعالی ساخته باشد او را چون
بر زمین افتد زمین او را گوید مرحبا یا الروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب بشارت باد ترا برای تو نهاده اند آنچه هیچ چشم ندید
و گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته و خدای تعالی گوید من خلیفه اویم در اهلش هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد
و هر که ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد حق تعالی روح او در حوصله مرغان سبز کند که در بهشت میپرند هر کجا خواهند و از هر طعام خواهند
خورند و در قندیلها از زر شوند از عرش آویخته هر مرد را از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند از غرفه تا غرفه چندان که از صنعا تا شام نور [illegible]
چندان میتابد که از مشرق تا مغرب روشن کند بر هر غرفه هفتاد در باشد بر هر دری هفتاد مصراع از زر باشد بر هر دری پرده آویخته در هر غرفه هفتاد خیمه
باشد در هر خیمه هفتاد سریر از زر قوائم آن از در و زبرجد مرصع بقضبان زمرد بر هر سریری چهل بستر کمتر اینده [illegible] کثافت هر بستری
چهل گز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آنست که خدای تعالی گفت عُرُباً أَتْرَاباً امیرالمؤمنین علی گفت عربا اترابا
چه باشد گفت الغنجات الرضیات الشهیات نازنینان پسندیدگان هر یکی از ایشان هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار غلام باشد روی
چون ماه و تاجهای زر و لؤلؤ و ازارها بر دوش افکنده و کوزها و ابریقها بر دست گرفته چون روز قیامت باشد ایشان به مرتبه خود
می آیند بآن خدای که جان محمد بامر اوست که اگر پیغمبران پیش ایشان برسند از بهر ایشان پیاده شوند پس آن شهیدان بیایند و در موقف
شفاعت بایستند هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان تا دو همسایه با یکدیگر خصومت کنند هر یکی
گوید که بشفاعت او اولیترم که من نزدیکترم باو و همسایگی او چنانکه [illegible] و با ابراهیم بر مائده خلد نشینند و خدای تعالی برحمت ایشان مینگرد
و ایشان ثواب و رحمت خدای مینگرند بامداد و شبانگاه الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَا
بَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ [illegible]
[illegible] ابوسفیان و اصحابش چون بروز احد بازگشتند بروحا رسیدند پشیمان
شدند و یکدیگر را ملامت کردند گفتند ما چه کردیم نه محمد را کشتیم و نه غارتی کردیم قومی از ایشان را بکشتیم جماعتی اندک و ضعیف را بگذاشتیم باز گردیم
و دمار از آن باقی که مانده اند برآریم این خبر برسول رسید و رسول خواست که تا کافران [illegible] و از خویشتن شوکتی نماید تا کافران
تصور کنند که مسلمانان را قوتی هست که از قفای ایشان میروند و باز گردند [illegible] رسول منادی کرد تا در قفای این کافران بخواهد رفت ساز رفتن
بباید کرد مردم بیشتر رنجور و مجروح بودند رسول با جمعی از صحابه برفتند تا بجائی که او را حمراء الاسد گویند و از آنجا تا مدینه هشت میل بود سعید
خزاعی برسول بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان و کافر همه هواخواه پیغمبر بودند و با او عهد داشتند گفت یا محمد سخت بر ما این رنج

که بمجاهد تو رسید اگر چه آسانی بودی بهبودی و بکذشت چون با بوسفیان رسید بر وی جا او را کفت چه میکنی کفت عزم آن دارم که برویم و بقایای اصحاب محمد را مستاصل کنیم معبد کفت ای قوم محمد را دیدم و اصحابش را با لشکری که مثل آن ندیدم ساخته و آماده و آنانکه حاضر نبودند هم حاضر شده اند و تعجیل ساخته اند از بهر شما می آیند و تاسف میخورند بر آنکه چرا با کردند شما را تا بدر کمر روید همانا که چاپیده و باز نکردند و ابوسفیان و قریش تخویفی عظیم بکرد از رسول علیه السلام ابوسفیان کفت ما ایشان را مجروح و منهزم و متفرق رها کردیم کفت ندانم که شما چه کردید اما اکنون لشکری دیدم که از شوکت و هیبت و حرص ایشان بر شما مرا در دل که بیتی چند بکفتم ابوسفیان کفت آن بیتها چیست کفت [illegible] بر خوانم ابوسفیان و اصحابش چون بشنیدند و بترسیدند و توقف کردند جماعتی از ابو القیس بر ابوسفیان بکذشتند کفت کجا میروید کفتند بمدینه کندم خواهیم کفت پیغامی از من بمحمد برید و شما را [illegible] که شتران شما را بر بار زبیب رسانم ببازار عکاظ کفتند آن پیغام چیست کفت محمد را بکوئید که ما ابوسفیان را دیدیم با لشکری عظیم بتعجیل می آمدند و کفتند ما میرویم تا بقیهٔ اصحاب محمد را استیصال کنیم این بکفتند و روی بمکه نهادند و این قوم بیامدند و این را با رسول بکفتند و بدیر شدند و رسول علیه السلام و صحابه کفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و پس از دو روز از مدینه آمد و خدای تعالی این آیه فرستاد و آنانرا که اجابت کردند خدای و پیغمبر را کر ایشانرا باز خواندند با اصحاب در پی ابوسفیان بروند پس آنکه ایشانرا جراحت رسیده بود و ایشان آنانرا که احسان کردند بطاعت داشتن رسول و اجر ایشانرا [illegible] نیکوئی کنند و پرهیز کنند از مخالفت و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم است

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝

آنکسانیکه کفت ایشانرا عبد القیس و اصحاب او و پرستی که مردمان یعنی ابوسفیان و اصحاب او لشکر جمع کردند از بهر قتال شما از ایشان بترسید و حذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشانرا این کفتار در ایمان زیاده کردانید ایمان زیاده و نقصان پذیر دیانه چون مرجع ایمان با اعتقاد و علم بود و معارف تجی بود از مجموع علوم که چون مجتمع شود ایمانش خوانند و تا مجموع نشود ایمانش نخوانند بدین قاعده زیاده و نقصان در و درجا [illegible] و مراد آن بود که طریق و دلیل او زیاده شود و این از آنانست که ایمان تصدیق بود و نقصان [illegible] بود بر [illegible] اما آنانکه میکویند که ایمان تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است کفتند زیاده و نقصان در حقیقت بشد عبد الله عمر کفت که از رسول علیه السلام پرسیدم که ایمان زیاده و نقصان پذیرد کفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را ببهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش را بدوزخ رساند ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که او کفت مجادلهٔ یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد سخت‌تر نبود که مؤمنان با خدای در حق برادر مؤمن ایشان که ایشانرا ز دوزخ

بر ده باشند کویند خدایا برادران ما اند با ما نماز کردندی و روزه داشتندی و حج کردندی کویند بروید و هر کس را که شناسید از دوزخ بیرون آرید بیایند ایشانرا بصورت شناسند بعضی از ایشان تا نیمهٔ ساق در آتش باشند و بعضی از ایشان تا کعب ایشانرا بیرون آرند حق تعالی کوید هر که او را در دل وزن دیناری ایمان باشد بیارید بیایند و کروهی دیکر را بیارند و کویند که برویم هر که در دل او نیم دینار بود بیارید و آنکه کویند بیارید هر که در دل او مقدار ذره ایمان باشد بیارید و این خبر دلیل کردند بر زیادتی ایمان و نقصان معلوم است باتفاق که [illegible] و زنست برای آنکه وزن یک دینار و نیم دینار در جسم صورت نبندد در عوض پس تاویل این خبر باشد که کفتم در او و طریق متفاوت باشند چون این شخص مؤمنان را خبر بیامدند ایشان بترسیدند و کفتند بسنده است و بس است ما را خدای و نیکو وکیل است ما را و رسول کفت چون ابراهیم را در آتش انداختند سخن آخر که از وی شنیدند این بود که حسبنا الله و نعم الوکیل چون ایشان پناه بخدای دادند و کار باو کذاشتند خدای تعالی ایشانرا کفایت کرد تا باز کشتند و با خانهٔ خود شدند با نعمت و فضل خدای کفته اند مراد بنعمت عافیت است و روا بود که مراد بفضل آن ترس بود که ایشان در دل ابوسفیان افتاده بود و کفته اند مراد آنست که چون ایشان در بدر صغری اقامت کردند و ابوسفیان بیامد موسم بازار بدر مردمان حاضر شده بودند ایشان آنجا معامله و تجارت کردند با سودی نیکو باز کشتند که بدی بایشان نرسید از قتل و جراحت و غیر آن امام جعفر صادق علیه السلام کفت عجبت لمن تفزع [illegible] کیف لا یفزع الی اربع عجب از آنکه از چاه بترسد چکونه پناه با چهار چیز نبرد چون از دشمن بترسد چرا پناه باین کلمه نبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل و می‌شنود که خدای تعالی در عقب آن کلمه میکوید که فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء و از کید دشمن چون ترسد پناه باین کلمه نبرد و افوض امری الی الله و میشنود که خدای تعالی میکوید فوقاه الله سیئات ما مکروا و عجب از آنکه او را غمی باشد این کلمه نکوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و میشنود که خدای در عقب آن میکوید فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عجب از آنکه زیادتی مال طلب دارد و نکوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که خدای تعالی میکوید فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و اتبعوا رضوان الله و متابعت رضای خدای کردن یعنی طاعت او داشتند و سبب آن بود که ایشان کفتند یا رسول الله این چه که ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد که این متابعت فرمان و رضای حق تعالی ایشان ثواب غازیان باشد و سلامت و غنیمت با آن و رضای من حاصل و خدای جل جلاله خداوند فضل و نعمت بزرکست و حقیقت که آنکس کفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود یعنی عبد القیس و نعیم بن مسعود بروایتی دیکر یعنی آنکه تخویف کرد مؤمنانرا دیو بود که میترساند مؤمنانرا با دوستان خویش و این قول عبد الله عباس بود و زجاج و ابو علی فارسی کفته معنی آنست که شیطان دوستان خود را از منافقان میترساند و بد دلی میدهد تا ایشان با مؤمنان مساعدت نکنند در جهاد و این وجهی قریبست اما فلا تخافوهم این منع میکند که منافقان را نکوید که فلا تخافوهم از ایشان مترسید اگر مؤمنید پس حمل بر آن وجه بود که ابن عباس کفت و معنی این بود که از ایشان مترسید یعنی از ابوسفیان و اصحاب او اگر مؤمنید از من بترسید

وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي

فی الآخرة ولهم عذاب عظیم ۞ ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا ولهم عذاب الیم ۞

نباید ترا ای محمد که دلتنگ کردانند آنانکه در کفر می‌شتابند وسعی میکنند و بر کفر و مخالفت و کارزار قریش با منافقان و یهود و ایشان باغوای ایشان

زیانی نتوانند کرد بمخالفت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد که ایشان را در آخرت حظی و بهره نبود برای آنکه مستحق آن نباشند

و مراد برید الله تیسیر یرید الله باشد یعنی در قیامت ثوابی نباشد و گفته‌اند مراد حکم است یعنی خدای تعالی میخواهد تا حکم کند باینکه ایشان را در قیامت

ثوابی نباشد و ایشان را عذابی بزرگ باشد آیه وارد است مورد تسلیه رسول است از کفر ایشان و انکار ایشان بآنچه میکنند از مسارعت در کفر

خویشتن را زیان نمیکنند آنانکه کفر بایمان خریده‌اند یعنی بدل کرده‌اند هیچ زیان نکرده‌اند خدا را بلکه زیان بخود کرده‌اند و اساءة

بر قبیح بود و معرفت بعد که حسن بود و نطف اگر بر ظلم باشد قبیح بود و ایشان را که این معامله کردند کفر بایمان بدل

کردند عذابی باشد دردناک و دردمند ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ۞

بهتر است و نیکوتر باشند از آنکه کافران که اگر ما ایشان را مهلت ادیم و وی گفته شیم بهتر است ایشان را اگر چه

خدای تعالی برای خیر ایشان کرده این اطالت عمر لیکن چون ایشان خود را بآن بخیر سازند خیر در حق ایشان محقق نبود اگر کلام

باسر گرفت و گفت بایشان را مهلت برای آن دادیم و میدهیم تا در بزه افزایند و ایشان را عذابی بود خوار کننده و این لام لام عرض نیست

لام عاقبت است چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا بعضی مفسران گفته‌اند که این آیه در حق مشرکان آمده و گفته

گفته‌اند در حق بنی قریظه و بنی النضیر آمده در خبر است که یکی از حضرت پیغمبر سوال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره

وحسن عمله یعنی از بهترین مردمان کیست گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو گفت که از مردمان که بهتر است گفت آنکه عمرش دراز بود

و عملش بد عبدالله مسعود گفت هیچ نفسی نباشد از بر و فاجر الا و مرگ او را بهتر بود اگر بر بود از مشقت تکلیف برهد و اگر فاجر بود مردمان

از بلای او برهند آنگه در حق نیکوکاران این آیه برخواند نزلا من عند الله و ما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر برخواند ولا

یحسبن الذین کفروا الآیه ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی

من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم ۞

سدی گفت سبب نزول این آیه آن بود که

رسول گفت امت مرا بر من عرض کردند در صورتهای که ایشان را در گل بودند چنانکه بر آدم عرض کردند و مرا معلوم کردند که کیست که بمن

ایمان آورد و کیست که نیاورد منافقان گفتند عجب کاری دعوی میکند که من آنانرا که نیستند و در کتم عدم اند میدانم از ایشان که مؤمن

گفت و گاه گفت و ما منافقان در لشکر او احوال او می‌بینیم این حدیث بسمع آنحضرت رسید بر منبر بر آمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای گفت آنگه

گفت چه حالست قوم را که طعن در علم من میزنند و اگر از من بپرسند امروز تا قیامت ایشان را

خبر دهم عبدالله بن حذافه سهمی بر پای خواست و گفت یا رسول الله من کیست گفت حذافه عمر بن الخطاب بر پای خواست و گفت رضینا بالله

ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن کتابا وبک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک رسول گفت فهل انتم منتهون

آنگه از منبر زیر آمد چون عبدالله حذافه با خانه آمد مادرش گفت ای پسر تو مرا رسوا کردی گفت برای آنکه مردم سخنها میگفتند حقیقت

نسب خود بدانم و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هرگز نباشد که خدای تعالی بگذارد مؤمنان را آنچه شما بر آنید ای کافران و منافقان

خود را بدان ملتبس گردانیده اید و بمؤمنان خود را مشتبه کرده خدای تعالی برین اهمال رها نکند تا که پلید از پاک جدا کرداند مفسران گفته‌اند

که این تمیز روز احد بود و امتیاز مؤمنان از منافقان که مؤمنان با رسول برفتند و منافقان نرفتند این کیسان گفت که با انتم خطاب با مؤمنانست

نه غیب با خطاب عدول کرده است یعنی خدای تعالی مؤمنان را با مظاهرت اسلام رها نخواهد کرد تا تکلیف شاق کند از جهاد و اداء

فرایض و خدای تعالی چند علامت تمیز کرده است میان مؤمن و منافق از آن جمله قوله تعالی ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا

وهم کارهون مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله میترسم که منافق باشم گفت تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه

منافقان در نماز کاهل باشند و زکوة دادن را کاره و علامت دوستی حضرت شاه ولایت علی ابن ابی طالب چنانکه اخبار متظاهر است برآنکه

پیغمبر گفت یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی بدوست ندارد ترا الا مؤمن متقی و دشمن تو نباشد الا

منافق شقی و بدکردار آنگه حق تعالی گفت و خدای شما را مطلع نکرد اند بر غیب و راه نداد ولیکن از پیغمبران آنرا که خواهد برگزیده و او را اطلاع کند

بر بعضی علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و گفته‌اند که خدای عمر را که رسول اوست بر غیب اطلاع نداد و لیکن

او را به نبوت اختیار کرد و قول اول نیکوتر است برای آنکه از جمله معجزات رسول نوعی از اخبار غیب بود باعلام خدای او را پس ایمان

آورید بخدای و رسول او و اگر بخدا ایمان دارید و از و بترسید و از معاصی اجتناب کنید شما را مزدی عظیم بود ولا یحسبن الذین

یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم

القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر ۞

ایشان بخیلی میکنند بآنچه خدای تعالی ایشان را داده است از فضل و نعمت خویش که آن نه بهتر است بلکه بدتر است ایشان را که چاره دو بال انجمع

بر ایشان بود و نقص دیگران احیا کرد امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که بشر مال البخیل بحادث او وارث البخیل مستعجل الفقر یعیش فی

الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی العقبی حساب الاغنیاء و بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگیش چون زندگانی درویشان

و در قیامت حسابش حساب اغنیا و توانگران بود و بعد که آن مال که بدان بخیلی کرده است آنرا طوق سازند و در روز قیامت در گردن ایشان

و بعضی مفسران گفته‌اند که روز قیامت هر که منع زکوة کرده باشد بیاورند و آن مال ایشان را مار کردانند و در گردن ایشان طوق کنند تا منقار بر ایشان میزند و میگوید

خدای تعالی حساب خلق کند اگر اورا ... [illegible] ... عبدالله مسعود روایت کند از رسول علیه السلام که گفت ما من رجل منع زکوة ماله الا
جعل له شجاعٌ فی عنقه یوم القیمة ثم قرأ سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة گفت وبال عمل ایشان در گردن ایشان افکند تا ملازم
ایشان باشند چون طوق انس مالک روایت کرد از حضرت پیغمبر علیه السلام که گفت مانع الزکوة فی النار ... و صدقه با هیچ مال آمیخته نشود الا که
هلاک کند آنرا و هیچ قوم نباشند که زکوة باز گیرند الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد حق جل وعلا گفت ولله میراث السموات والارض
و خدایراست میراث اهل آسمان و زمین یعنی که اوست باقی و دایم از فنای خلقان همه برود و هرچه دارند بماند و کس نماند که میراث ایشان برد جز از
خدای ... لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما قالوا
وقتلهم الانبیاء بغیر حق ونقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم وان
الله لیس بظلام للعبید
چون این آیه آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حی بن اخطب و فنحاص بن عازورا
که خدای درویش است و ما توانگر که از ما قرض میخواهد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای شنید گفتار آنان که گفتند خدای درویش است و ما توانگر
بنویسیم آنکه گفتند تا ایشان را بران جزا دهیم یعنی حفظ ... و نیز کشتن ایشان پیغامبران را بناحق ... قتل انبیا گفت بغیر الحق ...
هم کرده بودند ... که قتل انبیا جز بناحق نباشد ... گوییم ایشان را که بچشید عذاب آتش دوزخ سوزنده را این عذاب ...
از بهر آنست که دستهای تو تقدیم کرد آنرا یعنی تو کردی ... و خدای بر بندگان ظلم نکند که ایشان را
بگناه غیری بگیرد و بیگناه ... عقوبت کند الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول
حتی یأتینا بقربان تأکله النار قل
قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی
قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین
فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاءوا
بالبینات والزبر والکتاب المنیر
کلبی گفت آیه در حق کعب اشرف و مالک بن الضیف و حی بن اخطب آمد که ایشان نزدیک
رسول علیه السلام آمدند و گفتند که ای محمد تو دعوی میکنی که خدای ترا به پیغمبری فرستاده است و کتابی بتو داده و خدای تعالی با ما عهد کرده است که با هیچکس که
دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا اگر قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد و اگر تو چنین قربانی بیاری که آتش آنرا بخورد ما بتو ایمان آریم خدای تعالی ...
و گفت که ایشان گفتند که خدای تعالی با ما عهد کرده و وصیت کرده که با هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا اگر قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد ...
قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل ... کردندی و علامت قبول آن بودی که آتشی بیامدی ... و آن قربان ... و حکم
غنیمت همین بودی چون مقبول نبودی بر حال خود بودی ... گفت در توریة بنی اسرائیل را خدای فرموده که بهیچ پیغمبر ایمان میارید تا اگر قربانی بیارد که آتش

آنرا بخورد

تا نوبت بعیسی و محمد رسید و گفت چون ایشان ... ایمان آرید و ازیشان مطالبه این قربان مکنید اگر حق تعالی گفت ای
محمد جواب ایشان را بگوی که پیش از من پیغمبران بودند آمدند با حجتها و با نشانها که آتش آنرا بخورد و ایشان را بکشتید چون زکریا و یحیی
دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند اگر شما راست گوئید درین دعوی که میکنید که این خطابست با جهودان عهد رسول و مراد پدران ایشان
و کشتن ایشان برای آن با ایشان حوالت کرد که ایشان راضی بودند بدانچه پدران ایشان کرده اند و درین آیه تسلیه رسولست ازین وجه که اگر ایشان
صدق تو میدانند و تکذیب تو میکنند چه عجب که پدران ایشان صدق پیغمبران میدانستند و ایشان را میکشتند اگر گفت ای محمد اگر ترا تکذیب
کردند پیش از تو دیگر پیغمبران را تکذیب کردند ایشان حجتها و کتابها آوردند عکرمه و واقدی گفتند مراد بزبر پیشینانست و کتاب روشن
و هویدا آوردند کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح
عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
حق تعالی درین آیه ...
تقریر میکند که هر که او نفسی و جانی دارد در شربت مرگ بخواهد چشید و رقم فنا بر ناصیه او خواهند کشید میگوید که هر که ... بجام
مالامال مرگ بچشد و بدرستی و حقیقت که مزد شما را بگزارده باشند از خیر و شر تمام بشما رسانند پس هر که او را از دوزخ دور کرده اند و ببهشت
رسانند او بمراد خود و ظفر یافته باشد و از مکروه رسته پس چون کسی بمرگ خواهد رسید هیچ عاقل بزندگانی خویش مغرور نشود و ... حق تعالی
میگوید که حیات زندگانی دنیا الا متاعی و برخورداری نیست ... متاع دنیا آن حقیرست که مردمان دارند و ازان ...
حسن بصری گفت در خبرست که چون خدای گل آدم از زمین برداشت و آدم از وی بیافرید زمین در خدای بنالید از آنچه برداشته بود حق تعالی
گفت من هر چه از تو برداشته ام با تو دهم هیچ آدمی نیاید الا او را ... خاک او را از آنجا برداشته باشند ... منها
خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری در خبرست که روزی رسول علیه السلام بر ... مرده ای گوش بریده بگذشت با جماعتی صحابه
گفت اهل شما این را بدرمی میخرند گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی باین عیب گوش بریدگی کسی نخریدی فکیف که مرده است گفت ...
که دنیا نیز ... بر خدای تعالی ازین خوارترست حسن بصری وصف دنیا بسیار ... تمثیل کردی الیوم عندک دلّها وغدا ...
... المعصیم در خبرست که پیغمبر گفت که من سرّه ان یزحزح عن النار فلیأته وهو یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله ویأتی الی الناس ما یحب ان یؤتی هر که خواهد که او را از دوزخ دور گردانند و ببهشت برند باید که چون مرگ با وی آید او
گواهی دهد که خدا یکیست و محمد رسول اوست و با مردمان آن کند که دوست دارد که با وی کنند لتبلون فی اموالکم وانفسکم
ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا
وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور
زهری گفت آیه در کعب اشرف آمد که او رسول علیه السلام ...

همچو کعب و مهاجران را در شعر هجو بعضی که ای مشرکان با نبیان ... و دیگر زنان مسلمانان در شعر آوردی و ایشان را بدین نوع ایذا کردی
تا خدای او کار او کفایت کرد و بر دست بعضی از صحابه کشته شد بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام نامه فرستاد بدست
ابابکر به فنحاص عازورا و او را دعوت کرد او را با سلام و نماز و روزه و زکوة ابو بکر را گفت سخن نگفت با ایشان رجوع نکنی برفت
به و نامه را برخواند گفت خدای شما محتاج است با ز ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت خواستم تا جواب او دهم شمشیری که با من بود دیگر
سخن بر سر او زدم از آنجا برگشتم بخور دل خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هر آینه شما را بیازمایند شما را و ابتلا کنند
در مالهای شما بزکوة و صدقه و آفات و خسران و نقصان و تنهای شما به امراض و اسقام و نکبات و مصایب عطا گفت مراد مهاجرانند
که چون ایشان هجرت کردند مشرکان مکه سرای ایشان را بفروختند و ملکهای ایشان را بستاندند فرو گرفتند و هر آینه بشنوید از
جهودان و مشرکان عرب چیزهای که شما را از آن رنج باشد بسیار و اگر صبر کنید بر آن رنج و پرهیزکاری کنید کار شما ... حقیقت
آن کوشیدن کارهاست و حق حقیقت آنست که حقیقة الایمان حقیقت ایمانست و برای آن کارها را حقیقت عزم خوانند که در وجود باید
الامور وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُوْنَهٗ فَنَبَذُوْهُ وَرَآءَ
ظُهُوْرِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُوْنَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی عهد اهل کتاب
... پس پشت افکندند و بهای اندک بفروختند ...
ایشان را خود بر خوانم الا که حق تعالی گفت فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُوْنَ بد چیزیست که ایشان میکنند از رنج و رشوت و معارضه که بهای اندک
بستانند و دیانت بان آن بیفروشند قتاده گفت آن عهدیست که خدای تعالی بر اهل علم گرفته که آنچه دانند بگویند و پنهان ندارند
مود و کتمان نکنند ... کعب گفت حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود در حق عالم ...
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ و در حق جاهل برخواند فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ لَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِیْنَ یَفْرَحُوْنَ بِمَآ اَتَوْا وَّیُحِبُّوْنَ اَنْ یُّحْمَدُوْا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوْا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ابو سعید خدری گفت که جماعتی
منافقان در عهد رسول صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول الله اگر تو ای بیرون آیی ما با تو بیاییم چون غزا پدید آمدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از رسول علیه السلام
و بدان تخلف شاد بودندی تا که خدای تعالی از ایشان باز گفت فَرِحَ الْمُخَلَّفُوْنَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلٰفَ رَسُوْلِ اللّٰهِ چون باز آمدی عذر آوردندی
و تعلل کردندی که ما را فلان چیز مانع آمد تا که خدای تعالی در حق ایشان آیه فرستاد و چون خطاب نبی خطاب پیغمبر بود معنی این بود
که مپندار ای محمد که ایشان را از عذاب نجات بود و اگر بیا خوانند غایب آیات با معنی که مپندار آنکسانی که شاد میشدند بدانچه میکردند چون منافقان
که تخلف و تاخیر میکردند و بدان شاد میشدند و دوست میداشتند که ایشان را ستایند بدانچه نکرده باشند و چون گوید مپندارند که ایشان را از عذاب خلاص

خواهد بود اگر حق تعالی گفت ملک آسمان و زمین خدای راست و او بر همه چیزی قادرست وجه اتصال این با آیات ما تقدم آنست که این آیات که رفت
در حق جهودانست و اقوال و افعال ایشان و ایشان گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِیَآءُ خدای تعالی بیان آیه رد کرد و بر ایشان گفت آیا اگر ملک آسمان
و زمین باشد و هر چه موجود است همه ملک و ملک او باشد و او بر همه چیزی قادر باشد چگونه بگوید او را درویش است و ما توانگر اگر حق تعالی این همه که
آمد بر ایشان که جهودان و کافران اند از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تامل و تفکر را کار نبستند اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ عطای ابی رباح گفت با عبدالله عمر
نزدیک عایشه رضی الله عنها رفتیم و عبدالله گفت یا عایشه خبر ده مرا بعجب ترین چیزی که از رسول صلی الله علیه و سلم دیدی گفت کار او همه عجب بود شبی از شبها نوبت من بود
در بستر آمد و گفت هنوز پهلوی او آرام نا گرفته بر خاست و جامه در پوشید و قوم ابه آب نهاده بود از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت انگه
به نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که از آب چشم او سینه و پیش جامه او تر شد انگه بنشست و حمد و ثنای خدای میکرد و میگریست تا که
آب چشم پس زمین را تر کرد و تا صبح بر آمد همچنین بود بلال آمد تا او را بنماز بامداد خواند او را گریان یافت و گفت یا رسول الله میگریی
و خدای تعالی گناه و ترا بیامرزید گذشته و ما آمده گفت اَفَلَا اَکُوْنُ عَبْدًا شَکُوْرًا خدای را بنده شکور نباشم چرا نگریم و خدای تعالی امشب
آیتی بمن فرستاد و آن آیه اینست اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ تا آخر گفت وَیْلٌ لِّمَنْ قَرَاَهَا وَلَمْ یَتَفَکَّرْ فِیْهَا وای بر آنکس که این آیه
بخواند و در آن تفکر نکند بریده اسلمی روایت کرد که با رسول خدای بودم گفت صبح برخیزیان آخر نیامد از این آیه در خبرست که مردی نزدیک
یکی از جمله صالحان آمد و گفت مرا دعای بیاموز که با اجابت نزدیک باشد گفت در اول دعا پنج بار بگوی رَبَّنَا انگه حاجت بخواه که اگر
خدای تعالی اصلاح داند اجابت کند گفت از کجا گفتی بر تخصیص این عدد گفت ای این آیه برخوانی تا آنجا که اِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ سعید
جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که قریش نزدیک جهودان آمدند و گفتند موسی شما را چه معجز آورد گفتند عصا و ید بیضا و فلق دریا نزدیک
ترسایان آمدند و گفتند عیسی شما را چه معجز آورد گفتند احیای اموات و ابرای اکمه و ابرص نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد آیه تو چیست
از خدای تعالی درخواه تا کوه صفا برای ما زر کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما طلب آیتی کنید یا دلالتی بر راستی و حقیقت
در خلق آسمان و زمین با اختلاف شب و روز دلالتی هست خداوندان عقل را معنی اختلاف دو وجه محتمل است یکی آمد و شد دوم لون از رنگ
و تاریکی مراد با اولو الالباب ایشان اند که عقل را کار بستند اگر حق تعالی صفت ایشان کرد و گفت اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ
قِیٰمًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا
بَاطِلًا سُبْحٰنَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آنکه ذکر خدای کنند در همه حالت که باشند ایستاده و ...
و نشسته و بر پهلو خفته و تفکر و اندیشه کنند در عجایب خلقت آسمانها و زمینها و اگر خدای
چگونه آفرید این سقف آسمان معلق و طبق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده و آسمان و زمین بزینت ستارگان آراسته و
زمین بر زیر یکدیگر نهاده با نواع حیوانات و اصناف نباتات آبادان کرده و آراسته و چشمهای آب زنده داشته و باران مدد کرده

چون این اندیشه کنند بدانند که این محال باشد که مستقن بی صانعی قادر عالم وحی موجود و مدرک موجود نباشد و خلاف فی اشیا رسول علیه السلام گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند دودی و غباری و آوازی دیدم و شنیدم جبرئیل را گفتم اینها چیست گفت اینها شیاطین اند که گرد میکنند تا حجاب باشند چشمهای خلایق را از انکه عجایب آسمان ببینند و اگر نه آنستی که خلقان علی بچا دیدندی رسول گفت مرد چون بسر خفته باشد در آسمان نگرد و در ستارگان آسمان گوید گواهی دهم که ترا خالقی و آفریدگاری و مدبری هست اللهم اغفر لی خدای تعالی بر وی رحمت کند و او را بیامرزد آورده اند که عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرده و چنان عادت بود که چون بنده سی سال عبادت کردی خالص در ان میانه گناه نکردی ابری بیامدی و او را سایه کردی این عابد پس از سی سال عبادت کردن آن ابر هیچ اثر ندید مادر را گفت این چه حالت است سی سال عبادت کردم و هیچ اثری پیدا نشد گفت مانا گناهی کردی درین میانه گفت نکردم و نه همت کردم گفت هیچ اتفاق افتاد که بآسمان نگریدی و اندیشه ناکرده چشم از وی برگرفتی گفت بلی گفت ترا ازینجا آفت آمد عبد الله عباس گفت مراد این ذاکران نماز کنندگانند که در حال صحت و قدرت نماز بر پای کنند و چون ضعیف شوند نشسته کنند و چون ضعیف‌تر شوند بر پهلو نماز کنند و دیگران گفتند مراد مداومت و مواظبت است بر ذکر خدای و در اخبار اهل بیت است که نماز شب است که در آن ذکر خدای است درین سه حالت قیام و قعود و جلوس و علی جنوبهم چون از نماز وتر فارغ شود بر پهلوی راست تکیه کند و دست زیر روی نهد و این دعا بر خواند که معروف و مسطور است در کتب علی السنه استمسک بالعروة الوثقی تا آخر دعا ربنا ما خلقت یعنی تفکر و تدبر میکنند و میگویند که بار خدایا این را که آفریدی بباطل نیافریدی پاکی و منزهی تو ترا تقدیس و تنزیه میکنیم و مقدس و منزه میخوانیم ما را از آتش نگاه دار ربنا

انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ای بارخدای هر کس را که تو در

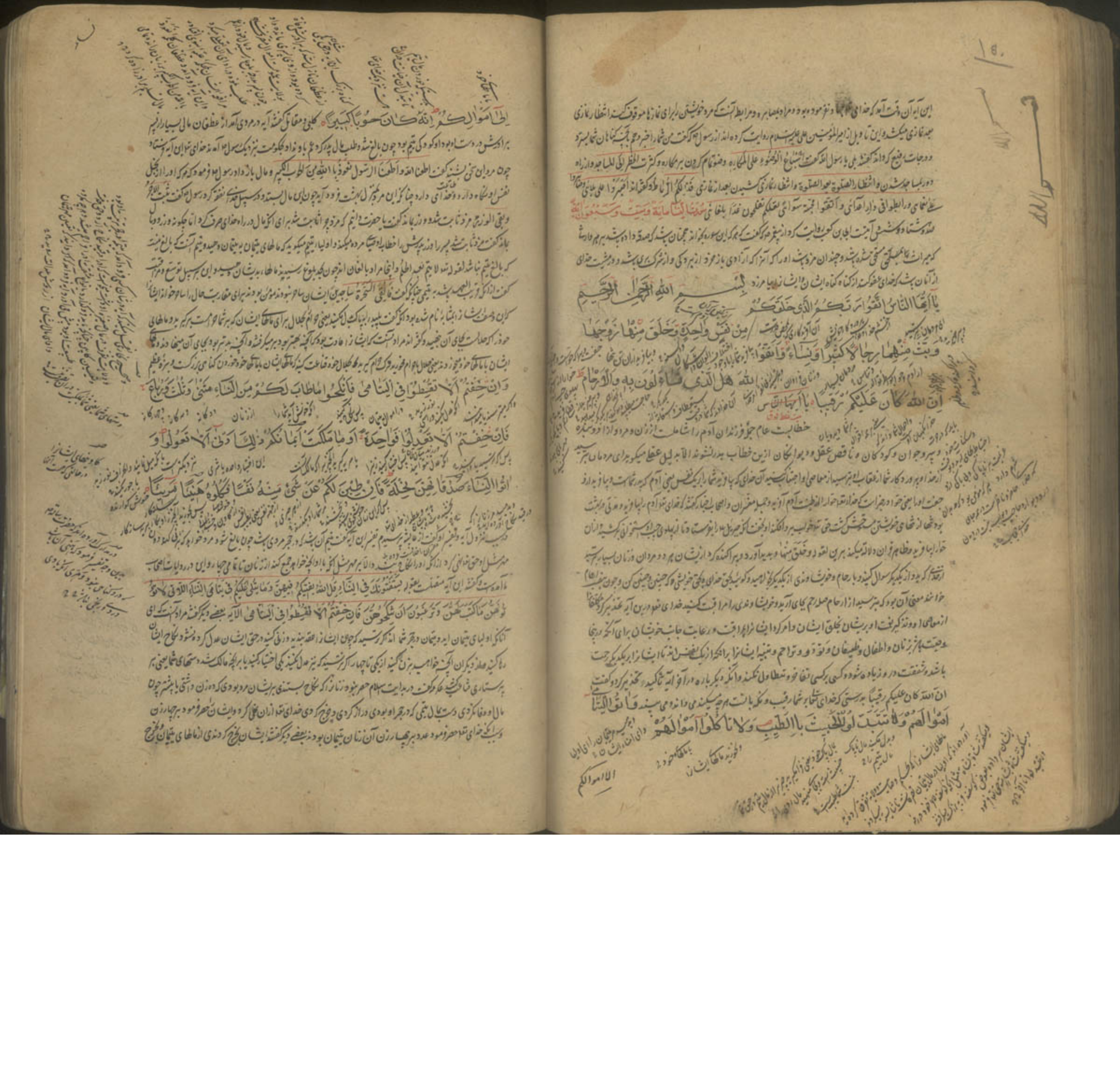
دوزخ بری رسوا کرده باشی و فضیحت کرده سعید جبیر گفت نخل المعنی تخلدا است جابر عبد الله گفت الخزی بمعنی احراق اهل و عیدکه گفته آیه مخصوص است بکافران از انکه مومنان در دوزخ بروند و خزی نباشد لقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه و جمع میان این آیه آنست که این آیه نفی خزی رسول و مومنان مخصوص باشد بمومنان که ایشان را بدوزخ نبرند و مجهول باشد بر دلیل عموم مخصص و او قرینه کرده آنست که والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم و خزی بمعنی استحیا بود و پس خزی مومنان استحیا بود و از کافران خلود باشد در دوزخ انکه گفت و ما للظالمین من انصار و ظالمان را یاری و ناصری نبود و درین آیه دلیل است که ظالمان کبایر را شفیع نبود برای انکه نام آن گویند که یاری منصور کند علی وجه المغالبه علی من اراد اهانته و کسی را در قیامت این دست و قوت نباشد بر خدای حکایت کند و کسی را با پناه خود گیرد و روا بود که مراد باین ظالمان کافران باشند از کفر بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد ایشان حکایت قول آن مومنانست که در دعا و مناجات گویند

بار خدایا ما شنیدیم منادی که ندا میکرد و دعوت میکرد با ایمان یعنی محمد بقول بیشتر مفسران و قرطبی گفت مراد قرآنست قتاده گفت خدای تعالی این معنی از مومنان جن و انس حکایت کرد از جنیان انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد و از انسیان انا سمعنا منادیا ما شنودیم از منادی که ندا میکرد و با ایمان میخواند و میگفت که ایمان آرید بخدای پس ما ایمان آوردیم بار خدایا گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را تکفیر کن و جان ما را با ابرار و نیکمردان وفات ده ای خداوند ما و پروردگار ما آنچه بر زبان پیغمبران ما را وعده داده ما را اکرام کن و بما ده و رسوا و شرمسار مکن ما را در قیامت میدانیم که تو وعده خلاف نکنی ثابت البنانی روایت کرد از انس مالک که پیغمبر گفت هر کرا خدای تعالی وعده ثواب دهد لا محال از نماز آن وعده کند و هر کرا وعده عقاب کند مخیر است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد بخشد عمرو بن عبید پرسیدند که خدای تعالی خلف وعده کند گفت نکند گفت خلف وعید کند گفت آری گفتند چرا گفت برای آنکه این علامت کرم باشد و آن دلالت کرم ابو هریره روایت کرد که هر که شب آیه از آخر آل عمران بخواند همچنان باشد که آن شب نماز کرده بود عطار التمیمی از عایشه روایت کرد که او گفت هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی نجات دهد او را از انچه او بترسد و او را بدانچه امید دارد و گفته چگونه او این آیه بر خواند تا آنجا که لا تخلف المیعاد و آنکه گفت انس این اجابتست چنانکه گفت

فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که ام سلمه گفت یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان میشنویم و هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و انصاریان گفتند اول زنی که از زنان هجرت کرد ام سلمه بود حق تعالی انصار را که این دعا کردند جواب داد و گفت من عمل هیچ عامل ضایع نکنم داند و طاعت هیچ مطیع فرو نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن بهری از شما بهری اند یعنی همه یکسانند نزدیک من از روی خلقت چنانکه پیغمبر گفت الناس کاسنان المشط و کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدین والنصرة یعنی چون دین یکیست باید که ناصر یکدیگر باشید ضحاک گفت هیچ فرقی نیست در طاعت میان مردان و زنان و نه در معصیت و نه در خلقت هر که طاعتی کند ثواب یابد و اگر معصیت کند عقاب یابد اگر مرد باشد و اگر زن اگر خدای عفو کند فرق بعلم است و عمل و بعلم والذین اوتوا العلم درجات و بعمل ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان معدنهااند چون معدنهای زر و سیم میان مردم چندان تفاوتست که از زر تا سیم و این که بوده در عهد رسول بود اذ الناس ناس والزمان زمان فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی را از خانها بکره واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک

او نخرجک آنانکه سر این کار بودند یکی را از خانه رها کردند دیگری از خانه رها کردند او اگفت خانه بحار اکن کرما را خانه تو می باید گفت شهرها
کردم خانه من را کنید کر شهر از سد مرا کوی رسد و بکر تر رسد مرا جوی رسد این را گفته تو در خانه منشین که ما را شهر می باید او خانه
رها کرد و شب برکت الزوار مما لا یطاق من سنن المرسلین ففررت منکم لما خفتکم و این در خانه بنشست و بزبان اشارة میگفت شعر
وقد یخفض العصفور صحة ریشه ویعقد الارض فیها نسورها محبان یرجی قد ساعد الشک ما وحا وکانت بلا قطب فمن ذا اوانها
تعریض میکند باکه کار امامت از وست او و اگر فتند بی او نتوانستند بردن و بقطب آسیا خویشتن را می خواهد یعنی این آسیا کرایشان می خواهند
تا بگردانند بی من کرد میل آن نتوانند کردانیدن و اوذوا فی سبیلی و ایشانرا برنجانیدند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من
قتال کردند و ایشانرا بکشتند تا همه بودند هم شهید و قتلوا بتشدید بر سبیل مبالغه بود یعنی ایشانرا در معرکه پاره پاره کردند برای من
خداوند کار و پروردگار ایشانم بجزای آنکه ایشان کردند گناهان ایشان محو کردانم و این رنجها کفارت گناهان کردانم تا از گناه پاک شوند
و در بهشت برم ایشانرا بهشتهای که در زیر درختان آن آبهای روان باشد تا ثوابی بود ایشانرا از نزدیک خدای تعالی و پاداشت نیکو نزدیک او است
عبد الله عمر گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بهشت را بیارایند چنانکه عروسی که بر داماد جلوه کنند [illegible]
و فخر کنند و او گوید یعنی خازنان کی اند آنانکه در راه خدای جهاد کردند و ایشانرا [illegible] بهشتاشان را [illegible] آید
و دوستکان بیایند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي
الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ
الْمِهَادُ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ
خطاب بعمر است صلعم و مراد امت اوست میگوید که باید که
مغرور نگرداند ترا گشتن این کافران در شهرها آیه در مشرکان [illegible] ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن معیشت و تجارت و ناز بودند
مسلمانان گفتند سبحان الله دشمنان خدای در ناز و نعمت و ما چنین بد برگی و بی نوا که از گرسنگی [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاده گفت
و فریفته مشو [illegible] که ایشان در شهرها میکردند امروز [illegible] اندک مانده شود بسیار [illegible] عاقبت
رها کنند و ضایع شد و تعجل بالرحیل ولیس یدری الی ما ذا یعجزه الرحیل آن گشتن ایشان در شهرها متاعی و برخورداری اندک
و متاع اندک بار که تو از و متمتع شوی اگر آن لذت برود دنیا هم چنین با که متاعست اندک است انما الدنیا متاع لیس لفنیا ثبوت
انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت رسول صلعم گفت ما الدنیا فی الآخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم
یرجع مثل هو دنیا در جنب آخرت [illegible] که یکی از شما انگشت بدریا فرو برد تا ازان دریا انگشت چه باز گیرد دلیل [illegible]
آن باشد که اعتقاد او هم بر دنیا با [illegible] ندارد و دنیا از و بستانند [illegible] چون از دنیا برود دنیا از و بستانند
ماوای او در دوزخ باشد و بد بستریست آن برای آتش مهاد خوانند که بازگشتگاه هر کراز پس ماند کی رفتن با او [illegible] ایشان بسیار
دویده اند و مانده [illegible] باید که ایشانرا که بیاسایند آسایشگاه ایشان دو جنت و بر ایشان [illegible] آتش

و به جنت و ناخوش و اشتباه ما دست تو کسر ده است و اختیار تراست لیس لک من الامر شیء [illegible] تقاضا که عادت وعید با وعد
یاد کرد چون ذکر وعید کرده ذکر وعد میکند و میگوید لکن آنانکه متقی و خدا ترس باشند و از معاصی پرهیز کنند از آنکه از عقاب او بترسند چون
معصیت بکنند از عقاب بر حذر بودن آنانکه ایشان پرهیزکار اند ایشانرا بوستانها که در زیر درختان آن جویهای آب روان بود و از آب می
و شیر و انگبین و آن منقص نباشد بخوف انقطاع بلکه مخلد و مؤبد باشد و آن ایشانرا نزلی باشد از نزدیک خدای عز و جل و این ثواب نزدیک خدایست
ابرار را بهتر است از متاع کفار انس مالک گوید روزی رسول صلعم بر حصیری خفته بود صحابه در آمدند آنحضرت برخاست و آن لیف بر پهلوی
او اثر کرده بود یکی از صحابه بگریست رسول پرسید که چرا میگریی گفت یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیبا خسبند و تو چنین حال
گفت چرا که لهم الدنیا ولنا الآخرة ایشانرا است دنیا و مارا است آخرت وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا
يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَ
رَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس و قتاده گفتند آیه در نجاشی آمد [illegible]
حبش نام او اصحمه بود و معنی او عطیه باشد چون او بمرد فرمان یافت جبریل علیه السلام رسول صلعم را خبر داد رسول صحابه را گفت بیایید تا بر برادرتان نماز
بگذاریم که فرمان یافته است بزمین حبشه گفتند یا رسول الله آن کیست گفت نجاشی بیرون آمد آنحضرت با صحابه بگورستان بقیع آمد و خدای تعالی حجاب بر داشت تا جنازه
او بدید و بدان نماز کرد و برای او استغفار کرد و منافقان گفتند ببینید که بر حبشی و ترسا نماز میکند که هرگز او را ندیده است و نه بر دین او بوده خدای تعالی
این آیه فرستاد و جای دیگر گفت آیه در جمله مؤمنان اهل کتاب آمد میگوید که از اهل کتاب کس است که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآنست
و بکتاب ایشان که توریت و انجیل است ایمان دارد [illegible] متواضع خدای را جل جلاله آیات خدا را بهای اندک نفروشند یعنی تغییر و
تبدیل توریت و انجیل نمیکنند خلاف آنکه ازیشان حکایت کرد یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا ایشان آنانند که مزد
ایشان نزدیک خدایست نهاده عقوبت بایشان رسد از آنکه او سریع الحسابست آنگه خطاب کرد مؤمنان را که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
صبر و شکیبائی کنید بر این صبر را کار بندید و دین را رها مکنید نه در آسانی و نه در دشواری نه در تنگی و نه در فراخی و بر طاعت خدای و ادای
فرایض او و جهاد دیگر بصبر فرمایید عطا گفت مصابره بر وعدهای خدای و رابطوا خویشتن را موقوف کردانید بر جهاد مشرکان و ملازم
آن شوید و مداومت و ثبات نمایید سلمان فارسی رحمه الله در لشکری بود که ایشان از ضعف و شدتی رسیدند گفتم حدیث کنم شما را حدیثی که
از رسول صلعم شنیدم که گفت هر که مرابطه کند شبانروزی در راه خدای تعالی چنان بود که یکماه روزه داشته باشد و نماز کرده که روزه باز نگشاید
و از نماز باز نگردد و الا برای حاجت هر که در راه خدای وفات کند خدای تعالی مزد او بر [illegible] تا میان اهل بهشت و دوزخ حکم کند جابر روایة
کرد که هر که یک روز مرابطه کند در راه خدای تعالی میان او و دوزخ هفت خندق بپردازد و پهنای هر یک چند هفت آسمان و هفت زمین ابو سلمه گفت



بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا

وآتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب ولا تاکلوا اموالهم

الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا

وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع

فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا وآتوا

النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا

نکردی از نکاح زنان چند اگر بودی فی القمر علی اربع خدای تعالی این آیه بفرستاد و گفت اگر بترسید که عدل نتوانید کردن در میان یعنی

خود را نتوانید شمار انگی کرد و از جوار ایتام اگر از آن بترسید خدای تعالی را نگرده است شمار اپس از چهار زن نکاح کردن از خدای بترسید پس از چهار زن مکنید

بخواهید هر که شمار اخوش می آید از زنان دو دو یا سه و یا چهار و او بمعنی او باشد زیرا که اجماع است که زنان بر چهار کسی دیگر روا نیست و علما

راوی خبر که به قیس بن الحارث گفت من پیش از نزول آیه هشت زن داشتم چون آیه آمد گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چون کنم گفت چهار

را بگذار بگذار رفتم و یک یک پیش خواندم از ایشان چهار که فرزند داشتند اختیار کردم و باقی رها کردم اگر حق جل و علا گفت پس اگر بترسید که عدل

نتوانید کردن و انصاف نگاه داشت در میان این چهار بر یکی یا بر پرستاری قانع شوید اگر چه اضافه ملک بر حقیقت با حجاب بود همین را برای آن

تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود و تصرف را در اغلب بدست راکرفته اند اگر گفت که آن یعنی اختیار یکی یا پرستاری کردن نیکوتر بود با نکه جای

کنید و از راه حق بگردید و گفته اند که درویش نشوید اگر خطاب کرد شوهر ان را کلبی حیا فی از معتزله گفتند که خطاب با اولیا زنست که ایشان

چون زنی در قبیله یکی دادندی و مهر بستندی چیزی باو ندادندی از قلیل و کثیر و اگر غریبی دادندی بشتری نهادندی و الی فرستادندی و چیزی

از آن ستد نبودی او را خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت و آتوا حق ایشانست با ایشان باید داد اگر خطاب شوهر ان را بود نظام آیه را لایق تر است

که میگوید کاوین زنان که ایشان را بدان عقد کرده اید بدیشان دهید بوا صی الوجیبه گفت عن طیب نفس از جاج گفت بدخاطر گفت که رسول

گفت هر که وام ستاند و عزم کند که باز ندهد دزد است و اگر کسی که زنی کند بر مهری و عزم کند که مهر با ونه دهد زانیست اگر گفت اگر چنان باشد

که این زنان از او طوشی کرده اند از کاوین و بطیب نفس شما و دهند شمار احلالست بخورید که نوشی و گوار نده باد و شمار آن و مفسر وبن شعبه از امیر المؤمنین

روایت کرد که گفت چون یکی از شمارا رنجی باشد باید که سه درم از صداق زن خواهد و از آن انگبین بخرد و با آب باران آمیزد و بخورد تا جمع

کرده باشد میان هنیئا و مریئا و شفا و برکت لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و فیه شفاء للناس و نزلنا من السماء ماء مبارکا

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا

وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا خلاف کرده اند اگر این سفیهان که اند که خدای تعالی نهی کرد از دادن

بعضی گفته زنانند حضرمی گفت آیه در حق مردی آمد که او مالی داشت بزن داد و آن

نهی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و زنان از جمله سفیهان شمرده اند دلیل این قول رسولست خلقت النار للسفهاء و یقولها ثلاثا الا و ان

السفهاء النساء و در خبر برای سفیهان آمده است که گفت سفیهان نا شند زنانی سیاه جیج فحش زبان تند دیگر رسول آمد و گفت

یا رسول الله در حق ما چیزی بگوی که همه شنیسکوی گفت چه گفتم گفت مارا سفیه خواندی گفت من نخواندم خدای تعالی خواند چنانکه گفت و لا تؤتوا السفهاء

اموالکم گفت یا رسول الله مارا ناقص خواندی گفت ناقص نباشید که در ماهی چند روز نماز نمی گذارید اگر گفت که کفایت بود شمارا اگر

چون یکی از شما بار دیگر دیدند چندان مزد بود او را اگر خود در راه خدای بسته و برای جهاد کافران و چون بار بنهند شمار امرد شهیدی بود که

در خون بگردد شد او را در راه خدای چون کودک را شیر دهد بهر بوده چندان مزد بود او را که یکی از فرزندان اسمعیل که بر ده آزاد کند باشند

آزاد کند و چون بخواب شود بهر شبی که خواب از چشم باز کند همچنان باشد که بر ده از فرزندان اسمعیل آزاد کند اگر گفت این ثواب

واجناس زنان مؤمن صالح خاشع صابر این را باشد گوئی که گفته از برکت و نیکی فضلی عظیم است که این شرایط بنودی این که گفت

مراد فرزندان نابالغ سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی گفت باو مده که بالغ شود معنی آیه اینست که مدهید مالهای

شما بر زنان یا یتیمان یعنی مالهای یتیمان که در دست تصرف شماست آن مالها که خدای تعالی قوام شما بآن کرده فحاک گفت برای آتش قوام

خوانده که قیام اعمال خیر بدو باشد چون حج و جهاد و اعمال خیر و روزی و هیبان ایشان بدهید یعنی نفقه کنید بر ایشان از آن مال فیها گفته

نه منها تا معلوم شود که آن در مال واجبست و جامه کنید ایشان را یعنی آنان را که نفقه ایشان بر شما واجب بود از زنان و فرزندان و یتیمان

که نفقه ایشان بر شما واجب بود در مالهای ایشان و بگوئید ایشان را گفتاری نیکو یعنی ایشان را وعده نیکو دهید و سخن نرم و خوش گوئید

که دل ایشان بآن خوش شود زجاج گفت با نفقه و کسوه کار دینشان بیاموزید و در آیه دلیلست بر آنکه یتیم محجوب باشد و اگر چه بالغ شود و

از رشد بی بهره باشد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا

فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا

فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا

عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا گفته اند آیه در حق ثابت بن رفاعه آمد و در عمش چون رفاعه فرمان یافت ثابت طفل بود

عم او بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفلست و در حجر منست مرا

از مال او چیزی باشد و مال کی بدو دهم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ابتلا و امتحان کنید ای آنانکه یتیمان در حجر شما اند یتیمان را و اموال ایشان را

مراقبت کنید تا بحد بلوغ رسند که وقت و صلاحیت آن بر ایشان مشاهده کر خلوت زنان و ایشان بحد بلاغت رسند و ابتلا چنان باشد که کودکی را

کودک کیاه نفقه باو دهید تا خرج کند اگر تربیت نیکو خرج کند چنانکه پسندیده باشد مال او بدو دهند او رشد دارد و اگر نه و اگر دختر بود

پاره پنبه بگزند و از بهر او و کاری که در خانه بر زنان مفوض باشد به و فرمایید و بنگرد در کار او اگر در رشدی بیند مال بدو دهید و الا نگاه دار

تا رشد او پیدا شود پس اگر شما از ایشان رشدی و عقلی و صلاحی در دین و حفظ و نگاه داشت مال خود بدیشان دهید مالهای ایشان اگر

خطاب کرد با اولیای یتیم و گفت مخورید مالهای ایشان را با سراف و بیداد و ناحق از بهر شتاب آنکه ایشان بزرگ شوند و مال باز ستانند

گیرند و هر که توانگر باشد باید که تو قف کند و از آن اجتناب نماید و اندک و بسیار طمع نکند و هر که فقیر و درویش باشد باید که از مال ایشان بخورد

بمعروف و نیکوئی خلاف کرده اند تا چه وجه روا باشد درویش را مال یتیم خوردن بعضی گفتند بسبیل قرض و این هم از امام علیه السلام روایتست

حسن بصری گفت درویش را روا بود که بمقدار حاجت جوع و ستر عورت بر دارد و بر وی قضا نبود و گفته اند اجرت مثل واجب شد او را اگر قرض کرد

بمقدار اجرت مثل بر دارد و این از عایشه و عبدالله عباس روایت کرده اند و مراد بمعروف مقدار و اندازه و قاعده است بعکس اگر گفت و لا

تأکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کرد و بقصد و میانه رخصت داد اگر گفت چون از ایشان رشد بینید و خواهید که مال بدیشان دهید

چون خواهید که مال بدیشان دهید گواه بر گیرید تا در دعوی بر ایشان بسته شود و از تهمت دور باشید و کسی را در حق شما طعنی نبود و کفی بالله حسیبا
بر سبیل قرض گرفته باشید چون بایشان دهید گواه بگیرید و خدای عز و جل بس است شمار کننده و جزا دهنده و گواه
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَ
قْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا سبب نزول آیه این بود که اوس ثابت الانصاری از جهان برفت
و زنی بگذاشت و دو دختر و دو پسر عم پسران عم مال برگرفتند و هیچ
بزن و دختر ندادند از آنکه در جاهلیت زنان و دختران را میراث نمیدادند و کودکان را میراث نمیدادند که حرب توانستی کرد و سوار
زن برخواست و بنزدیک حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت فرمان یافت و دو دختر رها کرد و من عورتی ام و چیزی ندارم
و او مال بسیار رها کرد و پسران عم او مال برگرفتند و چیزی بفرزندان او ندادند و ایشان بی برگ پیش من مانده اند رسول ایشان را بخواند
و این حدیث با ایشان باز راند ایشان گفتند یا رسول الله ایشان بر اسب نتوانند نشست و با دشمن حرب نتوانند کرد ما را چیزی بدیشان نباید داد
رسول گفت باز گردید تا خدای تعالی چه فرماید در کار شما پس ایشان باز گردیدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مراد از رجال پسران اند نصیبی است
از آنچه پدر و مادر و خویشان و نزدیکان ایشان بگذارند از مال و زنان یعنی دختران را همچنین نصیبی است از آن مال از اندک و بسیار آن نصیبی مقدر
و ثابت و معین و مقدار نصیب ایشان در آیه یوصیکم الله تعیین کرد و این آیه دلیلست بر آنکه تاخیر بیان از حال خطاب جایز است چون
آیه آمد رسول میراث از آنکه اند ثمن بزن داد و باقی بدختران وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ
فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
خلاف کرده اند تا این آیه منسوخست بآیه بنزدیک اصحاب ما این آیه محکم است
و این قول عبدالله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و غیر ایشان از مفسران بسیار و خطاب با وارثانست و این امر بر سبیل وجوب نیست
معنی آیه آنکه چون حاضر شوند بقسمت کردن میراث خویشان و یتیمان و مسکینان ایشان را نیز از آن مال نصیبی دهید بر سبیل طعمه و بگویید
ایشان را گفتار نیکو و گفته اند او بمعنی اوست یعنی ایشان را چیزی دهید از آن و گرنه نیکو گویید در حق ایشان گفتار نیکو یعنی عذر خواهید و دعا
کنید ایشان را از آنکه گویید عافاکم الله و اغناکم و حمل او بر ظاهر میتوان کرد پس او یتیم بود برای آنکه بزرگ و بالغ باشند خطاب فارزقوهم
با ایشان بود چیزی از نصیب خویش بدیشان دهید و آنکه خرد باشند وصی گوید که این مال مال یتیمانست و در وی تصرف نمیتوانم کرد اگر
بودی بدادمی عافاکم الله و اغناکم و گفته اند که آیه در وصیت است آنکه حق جل و علا گفت و لیخش الذین نهی میکند از آنکه مرد در وصیت اجحاف
و اضرار کند بورثه و از ثلث تعدی کند و گفته اند آیه در حق کسانی آمده که ببالین محتضری حاضر شوند و او را گویند با خویشتن باش و کار خود
بساز آنچه داری بر خویشتن ایثار کن که خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلان را چنین ده و فلان را چندین تا غایت مستغرق کنند خدای تعالی

ایشان را از آن

ایشان را از آن نهی کرد و گفت باید که از خدای بترسند آنها که این سخن میگویند و این فعل میکنند که ایشان را نیز وفاتی باشد و فرزندان
طفل و ضعیف بازگذارند بورثه این متوفی همان خواهند و همان اندیشند که بفرزند خود دوست دارند باید که از خدای بترسند و سخن
نیکو بصواب و بسداد گویند و برای آن رسول منع کرد سعد را آنکه وصیت کند بیش از ثلث گفت الثلث کثیر انک ان تدع
عیالک خیر من ان تدعهم عالة إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا …
مقاتل گفت آیه در مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید برادرش بمرد و طفلی رها کرد
و مال طفل در حجر او بود و در دست او مال را بخورد خدای تعالی این آیه فرستاد در حق او تهدید کرد او را و اگر چه آیه در شخص معین آمد اما هر که
با او مشارک بود در آن فعل او را شامل بود و گفت بر سبیل کنایت که مالهای یتیمان بظلم میخورند بدانکه بر سبیل قرض یا باجرت مثل
بر دارد چون او ولی باشد بتحقیق خوردن آن مال چون خوردن آتش است پس ایشان در شکمهای خود آتش میخورند یعنی چیزی میخورند
که خوردن آن سبب خوردن آتش خواهد بود ایشان را سدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیم را بر انگیزند و آتش از دهن
و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید چون کسی که شکم او پر آتش باشد و این علامتی بود تا بشناسند که او خورنده مال یتیم است
و زود بود که ایشان یعنی خورندگان مال یتیم باتش دوزخ سوخته شوند يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ … النِّصْفُ
فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
بعضی از مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت وراثت
بمردی و قوت بودی میراث بکودکان و زنان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم جاهلیت باطل کرد جابر بن عبدالله
انصاری گفت آیه در باب من آمد که بیمار بودم حضرت رسول بر بالین من آمد و من بیهوش شده بودم پاره آب خواست و بر روی من زد بهوش آمدم
و گفتم یا رسول الله چه میفرمایی در ترکه خود بجای آرم رسول هیچ نگفت خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت سعید بن ربیع را باحد بکشتند
و او زنی رها کرد و دو دختر و برادری برادر جمله مال برگرفت و چیزی بزن و دو دختر نداد آن زن بشکایت پیش رسول آمد رسول گفت
باز گرد شاید که در حق شما حکمی فرماید برفت و پس از آن باز آمد و شکایت کرد دیگر بار خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وصیت
و اندرز میکند شما را خدای و وصیت از خدای ایجاب باشد وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد میفرماید
که از ترکه شما یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان و زنان بیش از دو باشند سه یا هشت نصیب ایشان بود
و ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ و اگر دو باشند نصیب ایشان هم چهار دانگ بود و بعضی گفته اند که این باجماع معلوم شد و گفته اند که از آیه
معلوم شد و این قول مبرد است گفت اول حد دو یکی پسری و دختری را باشد چون چنین باشد پسر را چهار دانگ و دختر را دو دانگ چون نصیب
یک دختر ثلث بود آن در اصل مثل ثلث افتاد و چون دو شوند دو ثلث نصیب بود ایشان را و اگر دختر یکی باشد او را نیمه بود از اصل ترکه
و اگر وارثی دیگر نبود باقی برو رد کنند بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ

إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

مادر و پدر را و را است یعنی مرده هر یکی را ازیشان ششی یکی بود از آنچه بگذارد اگر او را فرزندی باشد و اگر نباشد و وارث او مادر و پدر او باشند مادر او را
بود و باقی پدر را پس اگر او را برادران باشند مادر او را [illegible] یکی باشد و باقی پدر را و اگر پدر نبود برادران مادر را حاجب نشوند بمذهب اهل البیت
و بر روایتی حجب کنند و اگر [illegible] و باقی برادر [illegible] و اول ظاهرتر است و این برادران باید که دو باشند پدری و مادری یا یک برادر
و دو خواهر یا چهار خواهر و قول عبد الله عباس آنست که تا سه نباشند برادران حجب نکنند حمل بر ظاهر آیه میکند که فان کان له اخوة و اقل عدد
جمع سه باشد و این قول شاذ است قتاده گفت برادران که حجب کنند مادر را برای معاونت پدر برای آنکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوه
ایشان و امر تزویج ایشان و این علت بعینها اصحاب ما روایت کرده اند و این دلالت کند بر آنکه برادران آنگه حجب مادر کنند که پدری باشند [illegible]
و این سهام که صاحب الفرض را دهند بعد از آنکه وصیت را بگذارند و دین را ادا کنند گفته اند که تقدیم وصیت بر دین برای آن کرد که وصیت
عام است در حق همه کس باشد و دین همه کس را نباشد پس چنانست که وصیت بجای ثبات و حصول نهاد و دین بجای شک [illegible] حق تعالی از آنکه
متحیران میکنند از تفاوت انصبا و آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفته اند که پدران شما اند و پسران شما اند شما را اگر نفع
کدام ازیشان بشما نزدیکتر است [illegible] گفت مراد آنست که شما [illegible] در دنیا ازینان که پدران شما یا پسران شما اند
شما بعضی دیگر گفته مراد آنست که پدر را بنفقه فرزند واجب بود چون محتاج بود و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود [illegible]
باب [illegible] و شما ندانید که حاجت کرا [illegible] ازیشان [illegible]
او برادر و تمنای مرگ یکدیگر میکنید برای میراث و این سهام هر یکی ازین وارثان خدای عز و جل [illegible] کرده است و فرض کرده [illegible] و
خدای تعالی دانا و درست کار و راست گفتار است وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ
وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ
بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ
مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

[illegible] در آن آیه بیان وارثان کرد که میراث بنسب گیرند درین آیه ذکر آنها
میکند که میراث از جهت سبب گیرند میفرماید که شما راست که مردانید نیمه از آنچه زنان شما بگذارند از ترکه اگر ایشان را فرزند نباشد و اگر ایشان را

و او را است نیز اگر فرزند باشد اگر از شما باشد و اگر از غیر شما و شما را از آنچه ایشان بگذارند چهار یک و آنکه زنان را است [illegible] بگذارید که
[illegible] اگر شما را فرزند نباشد و اگر فرزند باشد ایشان را [illegible] هشت یک [illegible] از اصل مال پس از آنکه مال وصایت و دین
ادا کنند از مال متوفی اول کفن کنند پس اگر چیزی بماند قضای دین کنند و وصیت بجای آرند آنگه آنچه بماند میان وارثان قسمت کنند
وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا
السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا
أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و اگر مردی باشد که ازو میراث
گیرند کلاله یا زنی که ازو میراث
گیرند کلاله باشد او را یعنی هر یکی ازین مرد و زن برادری و خواهری باشد مادری این تخصیص باجماع اهل بیت است هر یکی را ازیشان
و آنکه بود ششی یکی باشد شعبی گفت از ابوبکر علیه اللعنه پرسیدند که کلاله چه باشد گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا بود از
من و شیطان بود و خدای تعالی ازان بریست [illegible] بود که نه پدر باشد و نه فرزند چون عهد عمر علیه اللعنه رسید از عمر پرسیدند گفت
من شرم دارم که مخالفت ابوبکر کنم همان گویم که او گفت طاوس گفت ما دون الولد امیر المؤمنین ع گفت برادران و خواهران باشند
از پدر و از مادر و از مادر و پدر آنها که درین آیه ذکر کرده است از مادر باشند و آنها که در آخر سوره ذکر کرده است از پدر و مادر باشند
یا از پدر علی ما جاء فی اخبارنا پس اگر بیشتر از یکی باشند چندانکه باشند ایشان با یکدیگر شریک باشند در ثلث یعنی در دو دانگ و باقی
کلاله پدر را باشد که اگر شوهر یا زن مزاحمت کند نقصان بر کلاله پدر شود نه بر کلاله مادر اگر کلاله مادری و پدری جمع شوند مادری را اگر
یکی باشد دانگی بدهند و اگر دو باشند یا بیشتر دو دانگ بدهند و میان ایشان این دو دانگ بسویت قسمت کنند مرد را بر زن تفضیل ننهند
و باقی با کلاله پدری یا مادری و پدری دهند میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند این سهام بدیشان دهند بعد از آنکه
[illegible] ایشان [illegible] رسانند گفته اند که معنی غیر مضار آنست که [illegible] بآنکه دین اقرار کند و کسی را بدو دینی نباشد یا از ثلث
[illegible] در وصیت وصیتی فرضی از خدایست و خدای تعالی داناست باحوال بندگان و بردبار ازیشان تعجیل نکند بعقاب آنکه
تعجیل آنکس کند که ترسد که فایت شود و درین آیه دلیلست بر آنکه فاطمه علیها السلام وارث رسول ص بود و مستحق میراث او بود زیرا که
خدای تعالی گفت يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و اتفاق است که اول مخاطب بخطاب رسول است و باتفاق دختر ولد است و درین [illegible]
خلاف نشوانند کردن و دیگر گفت فَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ و تخصیص عموم بخبر واحد روا نبود و آنکه دعوی کردند که رسول ص
گفت نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة خبر واحد است و تخصیص قرآن بآن نشاید کردن تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن
يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

این حد های خداست یعنی تفصیل او درین سهام را از بهر وارثان وقسمتی که او کرده هر که درین و در غیر این خدا و رسول او فرمان برده
طاعت دارد او را در بهشتهای برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان بود در انجا مطیعان خدا خالد و جاودان باشند و آن فلاح
و ظفری بزرگست و اضافه با مورد بنا و شافعی که معتاد و معهود است وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
و هر که عاصی شود در خدای و نافرمانی خدای و رسول کند
در آنچه فرموده از فرایض و مواریث و اموال یتیمان چنانکه ذکر آن رفت انفس و از آن حدود که خدا انهاده است تعدی و تجاوز کند او را
در آتشی برد که همیشه در انجا ماند و او را عذابی بود مقرون و استخفاف اهانت و این صفت عقابست خدایست مستحقان عقاب را و درین آیه
دلیلی نیست بر انکه فاسق معاقب باشد و عقاب منقطع نباشد از بهر انکه حدود لفظ جمعست و عموم دارد و به دلیل تخصیص شوان کرد
و هر کس از جمله حدود خدای جل جلاله تعدی کند کافر بود و کافر لا محال معاقب بود دایما دیگر انکه لفظ من مشترکست میان عموم و خصوص
چو منکر باشند آنرا که این آیه مخصوص بود بکافران دون فاسقان و اهل صلوة که ایشان معتزلانند از آیه تایب را اخراج میکنند
بوانست به که اخراج کنند آنانرا که عفو خدای ایشانرا دریافته باشد اگر مسلم شود که من جز عموم را نبود تخصیص عموم بدلیل روا بود و بر
تخصیص این عموم ادله است از جهت عقل و جهت سمع از آیات از جا مثل فوله تعالی ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء و امثال این و نیز لفظ
در لغت فایده تابید میدهد حق تعالی طعام با طول از الکف اخلد الی الارض و معلومست بغیر وره که در زمین مؤبد نمانده پس خلود عبارتست
از طول مدت نه از تابید وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ
فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ
كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا
مهربان بر توبه کنندگان و آن زنان که فاحشه و ناشایست و زنا کنند از زنان شما یعنی آنانکه آزادانند بر ایشان چهار گواه عدل بخواهید
اگر ایشان گواهی دهند بر زنا حکم ایشان آنست که ایشانرا در خانهای خویش باز دارید و حبس کنید بر وجه عقوبت تا مرگ ایشانرا در یابد
و در خانها متوفی شوند یا خدای عز و جل برای ایشان طریقی و راهی پیدا کند و آن راه نکاح است که بدان از زنا و سفاح مستغنی شوند و گفته
حداست و این حکم در اول اسلام بود الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت و چون این آیه آمد
پیغمبر گفت خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا اگر حق تعالی گفت که این دو شخص یعنی آن زن و مرد که فاحشه کنند ایشانرا برنجانید
و مذمت و سرزنش کنید اگر باز گردند از آن و توبه کنند و عمل خود را با صلاح آرند از ایشان اعراض کنید و دست از سرزنش ایشان بدارید
که خدای تعالی توبه پذیر بنده و مهربانست چون توبه کنند گناه ایشانرا بیامرزد و بر ایشان رحمت کند إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ
الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
اگر بیان کرد که توبه کراست و توبه که قبول کند خدای تعالی توبه قبول کند و بپذیرد از آنکسانیکه ایشان بجاهلی و نادانی عمل بد و گناه
کنند و بدی نتیجه جهل و سفه باشد آنکسانیکه ایشان عاقل و دانا باشند ارتکاب قبایح نکنند و تابع شهوات نشوند چون گناه کنند خود را
در یابند پیش از انکه در توبه بر ایشان بسته شود و چنگ اجل گرفتار شوند گلوی ایشان بگیرد با خدای گردند و توبه کنند خدای تعالی توبه ایشان
قبول کند و هم خدای تعالی دانا و درستکار و درستگفتارست و بوده و باشد و زمان نزدیک قبل حضور اجل بوده این عباس گفت پیش از انکه
سلطان اجل برو نازل شود اگر گفت که توبه نیست کسانیرا که ایشان بدی و ناشایست کنند و از آن باز نگردند و توبه نکنند تا انگاه که مرگ در ایشان
حاضر گردد و علامات و امارات مرگ را مشاهده کنند اگر گویند که ما توبه کردیم توبه ایشان قبول نبود و نه توبه آنانکه در کفر بمیرند توبه کافر و اسلام
و ایمان بود و توبه عاصی عدم و پشیمانی بر آنچه کرده باشند از معاصی و تلافی آنچه از و فایت شده خدای تعالی تسویه کرد میان آنکس که توبه نکند تا وقت
حضور اجل و میان آنکس که بر کفر بمیرد گفت ایشانرا ساخته ایم و بدست نهاده عذابی مؤلم و رنجاننده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ
يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا
ابو قیس ابن اسلت چون متوفی شد پسر او محصن ابی قیس جامه خود را
بر زن پدر خود کبیشه انداخت یعنی که من او را میراث بردم و از فیری اکرا او را او
گذاشت و کرد او نمیکرد و بر و نفقه نمیکرد ایشان هم دو بر خواستند و نیز و یک حضرت پیغمبر آمدند آن گفت یا نبی الله شوهر من متوفی شد
مرا از وی هیچ میراث نداد و نیز مرا نگذاشتند تا شوهری کنم تا بر من نفقه کنند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنانکه ایمان آورده اید شمارا
حلال نیست که زنان را بمیراث گیرید و ایشانرا بکره با خود گیرید و نگاه دارید تا هلاک شوند یعنی بمیرند اگر میراث ایشان بر دارید نمیکنید و ایشانرا
از شوهر کردن باز مدارید تا آنچه بدیشان داده اید یا بعضی از آن از ایشان باز ستانید و ایشانرا بسبب حبس و امرار خویشتن را از شما باز
باید خرید شما را حلال نباشد این الا وقتی که شوند و ناسازگاری از جهت ایشان بوده و فاحشه و ناشایست از ایشان ظاهر کردد اگر شمارا روا
بود معذور باشید در انکه چیزی از ایشان بستانید و خلع کنید و گرایشان با شما زندگانی نیکو کنند ایشانرا مرنجانید با ایشان زندگانی به نیکوئی
کنید بزبان خوش و گفتاری نیکو با ایشان معاشرت کنید و نفقه و کسوه ایشان قیام نمائید پس اگر نفس شما ایشانرا کاره باشد و مصاحبت ایشان

خوش نباشد با این از ایشان مفارقت بکنید که شاید آن چیز که نفس شما کاره آن باشد خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد و آن خیر شمار اصلاح
و نیکوتر باشد که عالم بمصالح شما خدایست جل جلاله وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ
قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ
أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ
وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا که زن صاحب جمال را میدید نه
زن خود را ... و ناشایسته نسبت میکرد
مجرد نه خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت اگر میخواهید که زن خود را رها کنید و زن دیگر بعقد آرید بنکاح آنچه بدان زن داده اید از مهر او
باز مگیرید و اگرچه بوده داده باشید مال بسیاری که اگر از و باز ستانید بر شما وبال باشد آیا باز میستانید از ایشان بهتان و بزه و چگونه از ایشان
باز گیرید آنرا او شما بیکدیگر رسیده اید و حق صحبت و خلوت در میان افتاده و ایشان از شما عهدی استوار و پیمان غلیظ فرا گرفته اند بر آنکه ایشانرا نیکو
بدارید یا بنیکوئی بهم بپیوید استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا
ابو قیس متوفی شد و از جمله صالحان انصار بود و پسر او زن پدر را میخواست زن گفت من ترا پسر خود میشمرم و تو از صالحان قوم خودی
و با او مشاوره کنم بنزدیک آنحضرت آمد و او را ازین خبر داد ... خدای تعالی آیه فرستاد و
زن پدر را حرام کرد و گفت مخواهید و نکاح مکنید آن زنان که پدران شما نکاح ایشان کرده باشند الا آنچه بگذشت و این مبالغه است در تحریم یعنی اگر
ممکن است شما را که گذشتگان را بخواهید جواز است شما را حلال است یعنی چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن ایشان که
و زنان پدر شما ممکن نیست اگر گویی که این چیز فاحش و قبیح بوده و این را نکاح المقت میخواندند
نام میخواندند که گفت و ساء سبیلا و بد راهی و طریقتیست این نکاح که از زنان پدران نمایید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ
الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ
اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

حرام کرده شده بر شما مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و خاله های شما و دختران برادر و دختران خواهر شما و مادران
رضاعی که شما را شیر داده اند و خواهران هم از رضاع و مادر زنان شما و دختران زنان شما آنانکه در حجر شما باشند از زنانی که با ایشان دخول کرده
باشید و جمع کردن در میان دو خواهر بنکاح این همه بر شما حرام باشد الا که گفت الا ما قد سلف یعنی آنچه گذشت مغفورست با مر آن مروید
و از آن باز گردید که خدای تعالی آمرزنده مهربانست بیامرزد و برحمت خویش بر شما ببخشاید وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ
أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
یعنی که حرامست بر شما زنان شوی دار
و احصان بر چهار وجه است یکی تزویج چنانکه گفت والمحصنات من النساء دوم باسلام چنانکه گفت فاذا احصن فان اتین بفاحشة سیم
بعفت چنانکه والذین یرمون المحصنات چهارم بحریت والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب الا که گفت الا ما ملکت ایمانکم الا آن
باشد یعنی اگر سبیی کرده باشید و زنان کافران بغارت آورده و شوهران ایشان زنده باشند بر شما حلالست مقاربت ایشان و این آیه در
حق ابن طاوس آمد اگر گفت ... کتاب خدایست بر شما ... و واجب گردانید و از قبل چیزی نیست و حلال گردانید بر شما آنچه
دون اینست یعنی از چهارده که از جهت نسب و سبب است نیز و یک شافعی جمع کردن میان زنی و عمه او و خاله او حرامست تمسک میکند و لا تنکح
المرأة على عمتها و خالتها و نیز دیگر اصحاب ما روایت کرده بر عمه و خاله در آرند چون عمه و خاله بدان رضا دهند و چون رضا دادند پس
از آن ایشانرا اختیاری نباشد و این حدیث از جمله احادیث باخبار آحاد و تخصیص عمومات قرآن شوان اگر گفت حلال کرده بر شما که
طلب کنید بمالهای شما زنانرا ... بعقد نکاح که مهر ایشان بدهید یا بوجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید محصن و پارسا شوید و از زنا
و حرام خود را دور دارید و مسافح زانی بود و سفح ریختن آب است بسبیل افنا و اگر گفت آنانرا که با ایشان متعه کنید و از ایشان تمتع
برگیرید بنکاح مزد ایشان ... واجبست و فریضه است بر شما مزد ایشان بایشان دادن و در اول اسلام متعه حلال بود بی
خلافی ... و این آیه را دلالت بر آنکه متعه حلالست جماعتی گفتند که آیه منسوخست و در بعضی اخباری آورده اند مضطرب مختلف و خبر واحد نسخ
قرآن نباشد پس این آیه محکمست نه منسوخ مذهب اهل البیت علیهم السلام و عبدالله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی کعب اینست و مصحف
ابی و ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن جبیر ثابت گفت و الله هکذا انزل الله
سه بار گفت عمران بن حصین را از نکاح متعه پرسیدند گفت بتحلیل آن آیتی محکم از خدای فرود آمده است و موقوفست فما استمتعتم به منهن
و نسخ آیه نیامده که ناسخ آن بود و ما در عهد رسول این نکاح کردیم چون رسول فرمان یافت مارا از آن نهی کرد و پس از آن مردی بیامد
و برای خود چیزی گفت ما بقول او قول خدا و رسول را رها نکنیم حکم گفت از امیرالمومنین صلوات الله علیه شنیدم که گفت لو لا ان عمر نهی

عن المتعة ما زنا الا شقي اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان هیچ کس زنا نکردی الا بدبختی و در خبر است که روزی عبدالله زبیر در مسجد نشسته بود و سخن میگفت
عبدالله عباس از در درآمد و مکفوف شده بود عبدالله زبیر گفت جاء نا من سلب الله ابصاره عبدالله عباس گفت ان الله سلب ابصارنا
و سلب بصائرکم گفت اگر خدای ما را چشم سر بسته است باکی نیست که شما چشم بصیرت باز گرفته و شنیدست عبدالله زبیر را گفت چگونه گفت یا جاهلی
برو و در رای مادرت [illegible] مادرت از پیش مادر آمد و پدرت را برو رفت اقتادگرد او را بزنی کند او گفت من نکاح خوش نیاوره بگوید متعه
درآمد و در آن طعن زد و عبدالله عباس اکبری بود و عبدالله عباس گفت بر نکاح طعن میزنی که تو از آن نکاح آمده او گفت من نکاح دوام میکنم
چه درست بر و طعن [illegible] آن برد بود و داد او را زن کرد بر آن برد بدی آبستن شد و تو از آن زاده و تو از متعه شده نشاید که در متعه طعن زنی
اگر حق جل جلاله گفت که هیچ بزه نیست بر شما در آنکه تراضی بود در میان شما و استیناف عقد پس از انقضای مدت متعه جدید و مهری
نو یا با تفاق مراد با وجود مهر است و مهر را او خواهد برای آنکه در برابر بضع است و حسن بصری گفت که معنی آنست که بزه نیست بر شما در آنچه تراضی
بود میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیادت و نقصان حط و هبه و تاخیر و تعجیل آن از وقتی بوقتی و هبه بعضی با جمله آن پس از آنکه
تعیین مهر معین شده باشد و خدای تعالی عالم است بمصالح شما و حکیم است آنچه کند و فرماید بحکمت و صواب کند

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ۚ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم ۚ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ ۚ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۚ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ ۚ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

میگوید که هر که شما را [illegible] مالک چیزی نباشد و دست آن ندارد از مال و توانگری که بخواهد و تزویج کند زنی را از زنان پارسا و مؤمنه و آزاد
باید که از آنچه دستهای شما مالک آن باشد از کنیزکان در نکاح خود درآورد و بخواهد از ایشان آنها را که مؤمنه باشند عبدالله عباس گفت اگر کسی استطاعت
آن دارد که بر حره عقد بندد روا نباشد او را که بر کنیزک اختیار کند و این مذهب شافعیت و اصحاب ما میگویند که اولی آنست که عقد بر پرستار
بکنند اگر عقد کند درست باشد الا آنست که ترک اولی و استحباب کرده باشد اگر شخصی آزاد دارد زنی خواهد که بر او پرستاری عقد کند موقوف
بر رضای آن زن اگر حق تعالی چون در پرستار قید ایمان کرد با نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشید برای آنکه ایمان بدل تعلق است
و شما را بر آن اطلاعی نباشد خدای تعالی عالم است بایمان شما و شما همه از یکدیگرید از اصل و نسل و همه ظاهر امر مؤمنید اما باشد که پرستار نزدیک

خدای از آزاد در ثواب بیشتر بود و طعن اینان میرسد که دست آن ندارند که زنان آزاد خواسته اگر گفت بخواهید ایشان را با دستور
خداوندان ایشان و بایشان دهید مزدهای ایشان یعنی بخداوندان ایشان از بهر آنکه ایشان مالک چیزی نشوند و هر منافعی که
حاصل بود از بنده خواجه او را بود بالمعروف بنیکویی یعنی بر آن قرار که عقد بر آن بسته باشید بی نقصانی و مطل و حشوه محصنات
بزنی کرده ایشان را بعقد نکاح نه زنا کنندگان و نه دوست گیرندگان در جاهلیت پرستان دوست گرفتندی و خویشتن را از دیگران
منع کردندی مگر از دوانک گفت فاذا احصن چون شوهر کنند یعنی مالکان و خداوندان ایشان را بشوهران دهند و گفته اند که مسلمان
اگر فاحشه و زنا کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زن آزاد صد است ذلک این نکاح پرستاران
آنرا شاید کرد که از غلبه شهوت و زنا بترسد و صبر کردن از نکاح پرستار شما را بهتر و نیکوتر بود انس مالک گفت از پیغمبر شنیدم که هر که خواهد که پاک
خدا شود و پاکیزه که زن آزاد بزن کند که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه بود و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است پیام زد

و بهشت بر در رحمت خویش فرو کنند کار زا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ۝ يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ ۚ وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا ۝

حق تعالی بیان کرد که غرض او در این چیست احکام
گفت خدای میخواهد که بیان کند برای شما آنچه صلاح شما در آنست از احکام و راه نماید شما را براهها و سنتهای آنکسانیکه پیش از شما بوده اند
و میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید و خدای تعالی دانا و محکم کار است بآنچه فرماید از سر علم فرماید و بصواب فرماید و این آیه
دلیلست بر بطلان مذهب مجبره از آنکه خدای تعالی گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند تلبیس اراده کند و خواهد و خدای تعالی گفت که من توبه
میخواهم مجبره گفتند که اصرار بر معصیت خواهد و گفت من هدایت میخواهم ایشان گفتند ضلالت خواهد اگر خدای تعالی بیان کرد که من چه خواهم و ایشان
چه خواهند گفت خدای میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایق حکمت اوست بخود حواله کرد و آنچه لایق جهل و سوء ایشانست بر ایشان
حواله کرد و آنچه خدای بدیشان حواله کرد و بخدای حواله میکنند اگر فعل فعل خدا است فرو ظاهر شود و اگر فعل فعل ایشانست هم ظاهر شود و اگر عقاب فردا را
کند قول قول ایشانست و اگر عذاب تو زا کند بدانند که آن فعل بد واعتقاد بد ایشان بود و هست حق تعالی ابطال مجبره تصریح کرد است گفت
خدای تعالی توبه شما میخواهد و آنانکه تابع نفس و شهوت اند میخواهند که از راه حق و از این راه شریعت بگشته جنبیدنی عظیم مجاهد گفت مراد زناکنندگانند
چون ایشان معرف اند میخواهند که شما نیز مانند ایشان باشید وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً سوخته خرمن سوخته خرمن خواهد
و گفته اند که جهودان و ترسایانند که نکاح محرمات روا میدارند و بعضی گفته اند که گبرانند که هیچ تحرج نکنند از نیمی و گفته اند که مراد جمله مبطلانند
که متابعت هوی و شهوات کنند اگر خدای تعالی با بندگان تکریر فضل و نعم خویش کرد و گفت که خدای تعالی میخواهد که بار گران از شما تخفیف کند چنانکه گفت
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و این تخفیف مقبول توبه است و آنچه رخصت داد از نکاح بندگان کسانیرا که از طول و متعه نکاح حره

بکود ندارند چون از غلبهٔ شهوت برسند اگر باز نمود که آدمی ضعیف است بر هیچ چیز طاقت ندارد و هوا بر وی غالب شده و شهوت بر وی غالب

حسن بصری گفت که ضعف او آنست که او را از آب مهین آفریده اند عبدالله عباس گفت هشت آیه در این سورة هست که فرزند آدم را بهتر است از هر چه در دنیا

که آفتاب و ماه بر وی می تابد و آن هشت آیات. يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ إِنْ تَجْتَنِبُوا

كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ

بِعَذَابِكُمْ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً

عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا

فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. حق تعالی خطاب میکند مؤمنان را و میگوید ای مؤمنان مخورید مالهای

بعضی [illegible] یعنی مالهای یکدیگر را در میان هم بباطل مخورید یعنی بحرام

از ربا و قمار و غصب و دزدی و خیانت چون آیه آمد جماعتی تحرج کردند از آنکه بخانهٔ کسی طعام خورند تا این آیه آمد لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ

الی قوله أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا الا گفت الا وقتی که در میان شما تجارتی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنید و از مجلس عقد بتراضی یکدیگر متفرق

شوید اگر روا بود شما را در آن تصرف کردن و قول دیگر آنست که مراد تراضی امضای بیع است بعضی دیگر گفته اند که اگر چه در بیع غبنی بود چون تراضی بود

چنان مبایعت روا بود و گفت ولا تقتلوا انفسکم یعنی خود را یعنی دست بر مکشید چون یکدیگر میباید که چنان باشد که گوئی خود را کشته باشد و خود را

از آنجا المؤمنون کنفس واحدة و اذا دخلتم بيوتا فسلموا على انفسكم و گفته اند که مراد آنست که چون یکی را بکشند او را داند که او را خویشتن کشت

همچنان بود که خود را کشته باشید و چون بر کسی سلام کنند داند که جواب خواهند گفت چنان بود که بر خود سلام کرده و گفته اند که معنی آنست که

خود را مکشید بارتکاب محارم و مآثم و مال مردمان و یتیمان بنا واجب خوردن که اگر معاقب و معذب باشید و خود را بدست خود هلاک کرده

فضیل عیاض را از این پرسیدند گفت میگوید که غافل مباشید و برای خود ذخیره و زادی راست کنید که آنکس که سفری در پیش دارد و زاد بر نگیرد

وی را و خود را کشته باشد در خبر است که رسول علیه السلام یکی را از جملهٔ صحابه بسریی فرستاد گفت مرا در آن احتلام شد و سرما سخت بود تیمم کردم از خوف

و نماز کردم چون با قوم باز آمدم رسول را خبر کردم گفت یا عمرو اصليت باصحابك و انت جنب با اصحاب نماز کردی و تو جنب بودی گفتم

یا رسول الله سرما سخت بود بر خود بترسیدم و یادم آمد و لا تقتلوا انفسکم تیمم کردم آنحضرت بخندید و هیچ نگفت ان الله كان بكم رحيما

بدرستی که خدای تعالی همیشه بر شما رحیم بوده است و مهربان باشد و هر که آن کند یعنی مال مردمان بباطل خورد و خون مردمان بناحق ریزد [illegible]

خدای تعالی از آن نهی کرده است ارتکاب کند و بیدادی و ظلم کند زود بود که بچشانیم و بسوزانیم او را باتش دوزخ وای بر خدای تعالی آسانست و هیچ

چیز از بعضی بر وی متعذر نبود. إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ

نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ

نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. اگر خطاب میکند خدای تعالی

با بندگان خویش و میگوید که اگر اجتناب کنید و دور شوید از معاصی یعنی کبایر آن گناهانی که شما را نهی کرده اند و باز داشته ام که آن کبایر

و پروردگار شما ام بکرم و فضل خویش گناهان شما را آنچه دون کبایرست بپوشم اجتناب کبایر را کفارت ارتکاب صغایر کردانم و شما را در

جای کریم و بزرگوار در آورم که آن بهشت است ابو هریره گفت یک روز رسول خدا بر منبر گفت بآن خدای که جان من بامر اوست سه بار بگفت

مردم از آن بگریستند از آن جهت که نرسیدند که رسول آن سوگند چرا یاد کرد اگر گفت هیچ بنده نباشد که پنج وقت نماز بگذارد

و ماه رمضان روزه بدارد و از کبایر اجتناب کند و الا درهای بهشت او را گشاده کنند چنانکه بر هم می آید اگر این آیه ان تجتنبوا بر خواند در

کبایر علما را خلافست و از آنها که باتفاق جمله کبیرست قتل نفس محرمست و ظلم و قذف محصنات و زنا و لواطه و ربا و شرب خمر و فرار

زحف و این قول عبدالله عباس است و سعید جبیر روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرک از جمله و انکار الولایة و عقوق والدین عبدالله

مسعود گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است گفت آنکه با خدای انباز گیری گفتم پس از آن گفت فرزند را بکشی از بیم آنکه با تو

نان خورد گفتم بعد از آن گفت با زن همسایه زنا کنی و تصدیق این حدیث در کتاب خدا اینست که گفت وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ در توریه است که امهات گناه سه است و آن اولین گناهست که کرده

کبر و آن ابلیس کرد دوم حرص و آز آدم کرد سیم از آن حسد و آن قابیل کرد عبدالله عباس گفته کبیره چندست گفت بهفتاد نزدیکتر

تا بهفتصد الا آنست که گناه با استغفار کبیره نباشد و با اصرار صغیره نباشد اگر آنچه معصیت است کبیره است الا آنست که بعضی باضافت

بعضی کبیره تر باشد یا گناه باشد که هم کبیره باشد و هم صغیره باضافه با آنکه عقابش بیشتر بود کبیره بود [illegible] سفیان ثوری گفت

کبایر آن باشد که در و مظلم بود میان بندگان و صغایر آن باشد که میان خدا و بنده باشد گفت این از آن خبر گرفتم که رسول علیه السلام گفت که

چون قیامت باشد منادی از تحت عرش ندا کند ای امت محمد آنچه میان شما و من بود بشما بخشیدم و آنچه شما را با یکدیگرست

بیکدیگر بخشید و بهشت روید اگر حق تعالی فرمود که و لا تتمنوا ما فضل الله سبب آن بود که زنان جمع شدند و بنزد رسول علیه السلام فرستادند که

تعالی خدای مردان و زنانست و تو پیغمبر مردان و زنانی و خدای تعالی همه ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که ما را در ما خیری

نباشد یا ما خدا را بکار نباییم خدای تعالی این آیه فرستاد که ان المسلمين والمسلمات و آیه انی لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر او انثى

قتاده و سدی گفته که چون آیه قسمت میراث آمد که للذکر مثل حظ الانثیین زنان گفتند ما امید داریم که وزر و عقاب ما در قیامت

نیمه آن باشد که وزر و عقاب مردان چنانکه نصیب ما در میراث نیمه مردانست و مردان بعکس این گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان

را از آن نهی کرد و بعضی گفتند چون خدای تعالی ذکر مردان کرد و ایشان را تفضیل نهاد بر زنان زنان گفتند کاشکی ما را نیز خدای مرد آفریدی

و علی الجمله خدای تعالی درین آیه نهی کرد که تمنای مقام و جاه و مال و مرتبهٔ یکدیگر کنند گفت تمنا مکنید و آرزو مدارید آنچه خدای تعالی بدان بعضی از شما

را بر بعضی تفضیل نهاده باشد از آنکه خدای تعالی مصالح بندگان بهتر داند جماعتی که تمنای مال قارون کردند و گفتند که یا لیت لنا مثل ما اوتی

قارون چون قارون را با همه اموالش بزمین فرو بردند ایشان را معلوم شد که تمنای باطل بود و از آن پشیمان شدند چنانکه خدای تعالی

حکایت کرد از ایشان و گفت وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ الی قوله لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا اگر [illegible]

و موجب جلالة که هر یکی را نصیب خویش باشد از ثواب و عقاب و بر وفق عملش درین باب مرد و زن یکی اند چنانکه گفت من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها مردان راست نصیبی از آنچه کسب کنند و زنان را همچنین از خیر و طاعة و ثواب [illegible]
تعلق بدنیای دارد از مال و تمنای حال و مال یکدیگر نباید کرد که کل مصالح خدای تعالی میداند مصلحت او بهتر داند چنانکه گفت و لو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء و اکنون گفت از خدای خواهید و نعمت او رسول خدای گفت سلوا الله من فضله
فانه یحب ان یسأل از خدای خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال را و هر کس که فضل نخواهد او بر وی خشم گیرد سفیان عیینه گوید
که خدای تعالی ما را نفرمود که ازو سوال کنیم الا که اجابت کند اگر نه آنستی که دوست دارد دعا را بسوال نفرمودی پس ازو خواهید و فضل ازو طلب کنید او
بهر چیزی عالم و دانا است آنچه مصلحت داند ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون
والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله علی کل شیء شهیدا
وزنان بیان کرده ایم و شروع کردانیده ایم [illegible] گواه [illegible] و از نشانی که ایشان را [illegible]
بخشند میراث ایشان نوابت تا برادر و بر آنکه پدر و مادر و خویشان را کرده باشد اگر ابتدا کرد و گفت که آنکسانیکه با ایشان عقد
و عهد کرده اید نصیب ایشان بدیشان دهید که خدای تعالی بر همه چیزی گواه است مورد این کلام تهدید و وعیدست تا مردمان خلل نکنند با آنچه واجب باشد
درین باب سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست بدست راست یکدیگر [illegible] و فعل با یمین است و در معنی با مرد
سوگند خوارده بر جاهلیت مخالف کردند و با یکدیگر عهد و سوگند خوردندی و گفتندی دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک
وحربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی و ارثک و چون این کفر بودندی میان ایشان میراث ثابت شدی و نصیب حلیف از
میراث دانکی بود خدای تعالی گفت نصیب ایشان بدهید از میراث اکنون منسوخ کرد بآیه اولوا الارحام ابن عباس گفت آیه در آن آمد
که رسول علیه السلام میان ایشان برادری داد و روزی اخوت از مهاجر و انصار چون بمدینه آمدند ایشان با آن برادری میراث گرفتندی اکنون بآیه
مواریث منسوخ شد الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا
من اموالهم
فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون
نشوزهن فعظوهن
واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن
سبیلا ان الله
کان علیا کبیرا آیه در سعد بن ربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و زنش حبیبه بنت زید
با او نشوز کرد مرد وی را [illegible] طپانچه بزد و با پدرش نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله [illegible] خود را
در حکم او کرده ام او هر طپانچه بر روی زد رسول علیه السلام گفت قصاص باید کرد جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول گفت ما چیزی دیگر میخواستیم

و خدای تعالی

و خدای تعالی چیزی دیگر میخواستیم چون است و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاص برداشت در آنچه میان شوهر و زن باشد بر وجه تادیب بگوید
که مردان قیمان و استادکان و مسلطان اند بر زنان ایشان و [illegible] زیر دست نه و زنان زیر دست مردان اند زبان امر است و گفتار نهی
و دست تادیب [illegible] آنکه خدای تعالی تفضیل نهاد خلقان را بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و تعیین از آنجا که ایشان ناقص عقلند
و ناقص دین و گواهی دو از ایشان بگواهی یکی است و جهاد کردن که مردان را فرمود انفروا خفافا و ثقالا و زنان را گفت و قرن
فی بیوتکن و رسول علیه السلام گفت المرأة مسکینة ما لم تکن لها زوج زن مسکین است تا شوهرش نباشد و گفتند یا رسول الله اگر چه او را
مال باشد گفت آری اگر چه [illegible] الرجال قوامون علی النساء ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که بهترین زنان زنی باشد که چون
در وی نگری شادان شوی و اگر چیزی فرمایی طاعت کند و اگر از وی غایب شوی غیبت ترا محافظت کند هم در امر او و هم در اموال و هم در نفس خود
اکنون این آیه بر خواند حق تعالی مردان را بر زنان تفضیل نهاد بدانچه گفته شد و بما انفقوا و بآنکه نفقه میکنند مردانند که بر زنان نفقه کنند اکنون گفت اما
آن زنانی که ایشان صالح باشند و مطیع باشند خدای را و شوهران خود را و در غیبت شوهر خود را محافظت کنند هم در امر او و هم در اموال و هم در نفس خود
نگاه داشت خدای نگاه داشت ایشان را خدای رسول خدای گفت احفظ الله یحفظک خدای را نگاه دار تا خدای ترا نگاه دارد و آن
زنان که میترسید از ناسازکاری کردن ایشان اول ایشان را پند دهید اگر سود نکند و امر را نکنند و بستر رها کنید و جای دیگر بخسبید
که در بستر پشت بر ایشان کنید و اگر سود نکند ایشان را بزنید زدنی بقاعده بر وجه تادیب چنانکه عیبی و نقصانی بر ایشان پیدا نشود در
خبر است که رسول علیه السلام فرمود علق السوط حیث یراه اهل بیتک تازیانه جایی در آویز که اهل خانه ببینند و دستان تو آنرا [illegible]
ابوبکر گفت من چهارم زن بودم که زبیر عوام مرا نکاح بست برای خود چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب [illegible] زدی چنانچه
بشکستی و مشجب چوب باشد که جامه بر افکنند پس اگر شما را طاعت دارند بر ایشان هیچ راهی مجوئید از راه ظلم که خدای تعالی عالی و
بزرگوار است علو و بزرگواری او در رسد بدیگرا وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما
من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا
و اگر ترسید از خلافی و شقاوتی میان ایشان و ناسازکاری [illegible]
از هر دو جانب بفرستید دو حاکم را یکی از جانب مرد و یکی از طرف زن تا بنشینند و رای زنند و مصلحت بینند اگر خواهند تا میان
ایشان اصلاح کنند از آنکه مصلحت در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی میان ایشان موافقتی پیدا کند و با یکدیگرشان الفت دهد
که خدای تعالی عالم است باحوال بندگان و آگاه است از ایشان و اگر این دو حاکم مصلحت در آن بینند که میان ایشان فرقت اندازند
جدا کنند بی مراجعت ایشان و اصلاح و تفرقه نکنند تا اگر هر دو متفق القول و الرأی شوند و این از جمله احکام شریعت آورده اند
که امیر المؤمنین بصفین با معاویه کار [illegible] رسید که لشکر معاویه غلبه کردند [illegible]
از ایشان بکشتند و تنگ [illegible] معاویه در آمدند نزدیک بود که او را اسیر کنند عمرو عاص را گفت تدبیر چیست گفت بفرمای که مصحفها بر نیزه کنند
و گویند ای قوم شما را بکتاب خدای میخوانیم تا میان ما حاکم باشد ایشان چنین کردند لشکر امیر چون چنان دیدند از حرب بایستادند

بوانی که مستغنی بود امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای قوم خطا میکنید اعصوا علی نصیر تکم فانهم لیسوا باهل دین و لا کتاب و لا قرآن

وانما رفعوها مکیدة بر کار خود دریابید که ایشان اهل دین و قرآن نیستند و مصحف را مکیده برسر چوبها کردند ایشان نشنیدند و امر اکره

و گفتند لابد حکمی باید کرد امیر المؤمنین علیه السلام گفت چون چنین است تا مرا حاکمی اختیار کنم و عبد الله عباس را اختیار کرد برای خود گفتند خواهیم

یمنی و مصری را خواهیم گفت مالک اشتر را گفتند این فتنه همه از وست ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود و آن حکمین بکردند چنانکه معروفست

عمرو عاص ابو موسی اشعری را بفریفت و امیر المؤمنین علیه السلام از امامت خلع کردند چنان کیدی که عمرو عاص را بود هم آن قوم که اختیار کرده بودند

خارجی شدند و چهار هزار مرد یکبار بر گشتند و لشکرگاه را رها کردند و بجای فرود آمدند امیر المؤمنین عبد الله عباس را فرستاد که جواب

گفتند برای آنکه علی حکمین کرد عبد الله عباس گفت پس حکمین نشاید کردن گفت خدای خود در بعضی احکام شرعی میفرماید فان خفتم شقاق بینهما

فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ایشان جواب ندانستند و بازنیامدند عبد الله عباس باز آمد و آنچه رفته بود خبر داد گفت علیکم

جوابشان داده است که خود برفت و ایشان را گفت بخدای که اگر کسی در میان شما است که انکار نکرده و نگفته است جدا شوید

و جواب ده مجلس جواب داد گفت چون شما گرده اید شما بیرون آمده اید که با ایشان نهروان قتال کرد و همه را بکشت واعبدوا

الله وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ

ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ

لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ۝ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ

يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ۝

حق تعالی خطاب میکند با مکلفان جمله و میگوید خدای را پرستید و با او هیچ شریک و انباز مگیرید و با مادر و پدر نیکوئی کنید و با خویشان

و یتیمان و مسکینان احسان کنید یتیم آن بود که در طفولیت پدرش بمیرد و مسکین آن بود که او را چیزی نباشد که بدان او کفایت کند مردی

بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است گفت مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرو آر و طعامشان ده

و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق و یاری که در سفر هم پهلوی تو باشد یعنی با تو بود نیکوئی کنید ابن البکاری گفت الجار الجنب همسایه

کافر است و بعضی گفتند الصاحب بالجنب همسایه است که سرایش پهلوی سرای تو باشد و گفتند که آنکس است که ملازم تو بود و پهلوی تو نشیند

طمع چیز تو دارد ابن عباس گفت من شرم دارم که مردی سر بر بالای بر بساط من نهد و از من بر و اثری نباشد رسول علیه السلام گفت مؤمن نباشد

آنکه همسایه از شر او ایمن نباشد و آنکس که او را در سرای بسته باید داشتن که ایمن نبود از همسایه بر اهل و مال همسایه او مؤمن نباشد

گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر ترا خواند اجابت کنی و اگر درویش بود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی

واگر چیزی بدو رسد تهنیت کوئی و اگر ش مصیبتی رسد تعزیتش کوئی و اگر بمیرد بجنازه او حاضر شوی و دیوار بر بالای سرای او بر نیاری

تا باد و آفتاب را از و منع شود و او را نرنجانی و مطبوخها که ترا بود الا که او را نصیب کنی و اگر میوه خوری او را بخش دهی الا که گفت

همسایگان سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد همسایه بود مسلمان خویش و نزدیک او را حق

همسایگی و حق اسلام و حق خویشاوندی دارد و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان غیر خویش و نزدیک و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک است الخ

روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت من آذی جاره فقد آذانی یعنی هر که همسایه را برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانیده خدای را

رنجانیده بود و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده بود و هر که با من کارزار کند با خدای کارزار کرده باشد و جبرئیل

مرا وصیت کرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث یابد خواهد رسیدن آنکه خدای عز و جل گفت و ابن السبیل و باراه گذری غریب

اگر چه در شهر خود نعمتی داشته باشد با او احسان کنید و با بردگان خود نکوئی کنید ابو ذر غفاری گفت رسول خدای فلانی بمن داد و گفت

این غلام را نیکو دار از آن طعامش ده که خود خوری و از آنچه پوشی که خود پوشی ابو ذر گفت من خود یک پیرهن داشتم و یک گلیم

کردم و یکنیمه در او پوشانیدم چون از بهر نماز بمسجد شدم رسول علیه السلام گفت پیراهن چه کردی گفتم یا رسول الله مرا گفتی غلام را نیکو دار و از آنچه

پوشان که خود پوشی من یک پیرهن داشتم نیمه را بدو دادم رسول علیه السلام فرمود نیکو دارش یا آزادش کن گفتم آزادش کردم رسول گفت که

غلام را چه کردی گفتم آزاد کردم گفت خدایت مزد دهاد امیر المؤمنین علیه السلام گفت آخرین سخن رسول علیه السلام این بود که الصلوة و ما ملکت

ایمانکم نماز بپای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و دیگر میگوید که خدای متکبر را دشمن دارد بر همسایه درویش و خویشاوند درویش

مختال از ضلالت آنکس که در حق خود چیزی پندارد که در و نباشد مختال و متکبر خوانند و فخور بسیار فخر بود آنگه گفت الذین

یبخلون و آنکسها که بخیلی میکنند و مردمان را ببخیل میفرمایند و آنچه خدای بایشان داد از فضل و نعمت خود باز میپوشند ایشان ظالمان

و ما جوانمردان را ساخته ایم و نهاده از بهر ظالمان و کافران عذابی خوار کننده و با مذلت و مهانت و استخفاف بعضی گفتند که جهودان

اند که صفت رسول علیه السلام پنهان کردند و بخیل کردند با این خبر بر مردمان سعید جبیر گفت آیه در مردمانی آمد که بعلم بخیل کنند و از طالبان پنهان کنند

ابن عباس گفت در اسامة بن حبیب و حیی بن عمرو و رفاعة بن زید آمد که نزدیک جماعتی انصاریان آمدند و ایشان را گفتند این مال خرج

مکنید بر محمد و اصحابش که درویش شوید از خدای شنو در حق ایشان این آیه آمد که خود بخیل بودند مردمان را نیز ببخل فرمودند و آنچه خدای

ایشان را داده بود از مال و نعمت پوشیدند روزی عمران حصین بیرون آمد جامه از خز پوشیده که پیش از آن دیده بودند و دیگر پس

از آن نپوشیده هرازو پرسیدند این حالت را گفت خواستم قول رسول را کار بندم که گفت اذا انعم الله علی عبد نعمة احب

ان یری علیه چون خدای تعالی بر بنده نعمتی کند دوست دارد که آن نعمت بر آن بنده بینند وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ

أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ

لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ۝ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنفَقُوا

مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ۚ وَكَانَ

اللهُ بِهِم عَلِيمًا • اِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَاِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْرًا عَظِيمًا • حق تعالی صفت آنان میکند که ذکر ایشان رفت میگوید که ایشان آنانند که مینفقند
واکرده‌اند بریا و چشم دیدار مردمان و منسد سدی گفتا ینان منافقان اند و کفر
کرمرا کامند که مال در عداوت رسول الله خرج میکردند اگر منافقان چنین گفتند که لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا الخبیث میکردند
و بخیل میفرمودند و میگفتند چیزی با صحاب محمد مدهید تا پراگنده شوند و از نزدیک او پراگنده کردند اگر چیزی دادندی بریا دادندی چنانکه
دیو آید دیگر گرد و گفت مالهای خود را انفاق میکنند بریاء مردمان و ایمان نمی آرند بخدا و بروز بازپسین با آنکه مراهی اند کا ذند دیو قرین
ایشانست و کسیکه دیو قرین ایشان باشد بد قرینی باشد او را چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حق سبحانه و تعالی بحکم السلسله با دیو بندد
چنانکه در دنیا در طاعت دیو بوند در آخرت قرین دیو باشند و دیوانه تمنا میکنند که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین اکر بر سبیل تعجب
میگوید و ما ذا علیهم چه آید بر ایشان و ایشان را چه زیان دارد یعنی این جهودان و مشرکان و منافقان را اگر بخدا و روز قیامت ایمان آرند
و از آنچه خدای ایشان را داده است نفقه کنند ازین واضح تر مذهب تواند بود در ابطال مذهب مجبره و از آنکه ایشان را ابعه کرچون خدای تعالی گوید
شما را چه زیان اگر ایمان آورید ایشان گویند خدایا چه زیان باشد اگر ما را رها کنی تا ایمان آریم و منع نکنی و قدرت موجب کفر نیافرینی و قدرت ایمان نستانی و مهر از چشم و گوش ما بر داری در جاها تعجب نیست درست که آن میکنی و میگوئی حجت کاذ از ابا
بر خدا و خدا را اسیج حجت نباشد برین قول تعالی الله عن ذلک علوًا کبیرًا اگر از بهر تهدید و وعید گفت که خدای تعالی بایشان
و احوال ایشان عالمست اینجا تهدید میکند و اکی عذاب تا بر مذهب مجبره و اینجا ظالم باشد و اکی متعدی نعوذ بالله من هذه
الجهالة اگر خدای تعالی بنا و اساس عدل محمد کرده‌اند و کفار مجبره را بر ایشان رد کرد و گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة
خدای تعالی بر کسی ظلم نکند مثقالِ ذرّة و این آنست که در دل تو مکتر ازین در نیاید و عبدالله عباس را پرسیدند از ذره پاره خاک خورد
بدست گرفت و بریخت و دست بجنبانید تا گردی باریک از دست او جدا شد گفت هر یکی ازین ذره ایست و گفته که ذره هم موجبست
از اجزای هوا که چون آفتاب از سوراخی افتد توان دید و مراد ازین نفی ظلم است از نفس خویش چنانکه گفت ان الله لا
یظلم الناس شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیری رسانند برای نفعی و یا دفع مضرتی پس این بر خدای تعالی روا نبود که او
مستغنیست و عالمست بقبح ظلم قوله تعالی وان تک حسنة و اگر چند مثقال ذره حسنه باشد آنرا مضاعف کرداند بکرا ابده و ابوسعید
خدری از رسول الله روایت کرد که گفت روز قیامت مؤمنان چون از دوزخ بگذرند و ایمن شوند این مؤمنان با خدای مجادله کنند در حق
مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند بار خدایا برادران ما اند با ما یک قبله نماز کرده اند و روزه داشته و حج و جهاد کرده و اکنون
در دوزخ گرفتار شده اند اگر رحمت کنی و کرم فرمائی ما شفاعت کنیم حق تعالی گوید بروید و هر کرا شناسید از دوزخ بیارید ایشان بیایند
جماعتی را بینند ایشان را بصورت بازشناسند بعضی از آن جماعت را آتش گرفته باشد تا نیمه ساق و بعضی را تا بکعب ایشان را بیرون آرند
انگه حق تعالی گوید بروید و هر که در دل او وزن دیناری ایمان باشد بیارید بیارند انگه گوید آنرا که در دل او وزن نیم دینار بوده بیارید انگه گوید
انکس را که در دل او مثقال ذره ایمان باشد بیارید ابوسعید خدری گوید هر کس که این خبر تصدیق نکند گو این آیه برخوان ان الله لا یظلم مثقال ذرة

گویند بار خدایا

گویند بار خدایا ما بر فتیم و هر کرا شناختیم بیاوردیم و کس نماند انجا که در وی ذره ای بوده و پیغمبران شفاعت کنند و فرشتگان و ایمه شفاعت
کنند خدای تعالی گوید شفاعت ایشان برسید و رحمت من که ارحم الراحمینم مانده بفرماید تا یک دو قبضه برگیرند و در انجا جماعتی باشند سوخته
و انگشت گشته بفرماید تا ایشان را بیارند با بی که آنرا ماء الحیوان گویند آن آب را بر ایشان ریزند ایشان بروید چنانکه دانه در سیل
از پوست بیرون آید چنانکه دانه مروارید بر روی ایشان نوشته که عتقاء الله آزاد کردگان خدا اند بفرماید تا ایشان را به بهشت برند
و گوید هرچه آرزو می نمایید بخواهید گویند بار خدایا کس این کرامت نکردی که با ما بهتر ازین چه باشد گوید بهتر ازین رضای من از شما که پس
از آن هرگز خشم نگیرم بر شما و یؤت من لدنه و بدهد از نزدیک خود مزدی عظیم یعنی ثواب سازند ابو عثمان الهندی گفت که ابو
هریره روایت کرد که پیغمبر گفت که خدای تعالی بنده مؤمن را بهر حسنه هزار حسنه بدهد گفت که بوی رسیدم و بیرا ازین خبر دادم گفت
گفت من نه چنین گفتم بلکه گفتم که رسول خدای گفت و من از وی شنیدم که خدای تعالی مؤمن را بیک حسنه دو هزار بدهد و اگر باور ندارید این آیه برخوانید
ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما بنگر که چیزی که خدای تعالی عظیم خواند چه باشد
آن که داند مگر او • وَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا •
يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثًا •

حق تعالی چون ذکر وعید و وعد کرد
در عقب آن ذکر وعید میکند تا مکلفان از هر دو طریق تحریص کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب مقبحات گفت چگونه باشد که از هر امتی
گواهی بیاریم یعنی پیغمبران ایشان را و ترا بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان استفهامست بر سبیل تعجب و تهویل کار یعنی چگونه کنند و چه عذر
پیش آرند و چه عذر آرند چون حال چنین بود ایشان را هیچ عذری نباشد عبدالله مسعود گفت رسول الله مرا گفت چیزی بر خوان من سوره نسا
آغاز کردم چون باین آیه رسیدم بگریست و گفت با سر گیر باز سر گرفتم دیگر بار چون باین آیه رسیدم بگریست بیش از آنکه اول گریسته بود
انگه گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی یومئذ یود الذین کفروا آنگه آن روز که چنین باشد آرزو کنند و تمنا کنند کافران و آنانکه
در پیغمبر عاصی شده باشند که زمین را با ایشان راست کردندی ابو عبیده گفت که دوست داشتندی که زمین باز شدی و ایشان اندر زمین فرو
شدندی و باز زمین راست شدندی کلبی گفت خدای تعالی انتصاف کند بین البهائم والسباع والطیور انگه ایشان را گوید تا خاک
همه خاک شوند درین وقت کافر تمنای حال ایشان کنند که کاشکی ما نیز خاک شدیمی و مردیم و مردم بر سر ما رفتندی و کاشکی ایشان
نعت و صفت رسول باز نپوشیدندی بعضی گفته اند که این کلام مستأنفست معنی آنست که ایشان چیزی از خدای پنهان نتوانند کرد
از آنکه هیچ چیز بر و پوشیده نیست و دهند که اعضا و جوارح بر ایشان گواهی دهند • يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَقْرَبُوا
الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا
اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا وَاِنْ
كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ •

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا

خدای تعالی نهی کرد مر دمان را از آنکه نماز کنند در حالت مستی بعضی مفسران گفته اند که در بدایت اسلام خمر حرام نبود خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته اند که اگر چه آیه در ظاهر نهی است در نماز در معنی نهی است از شرب خمر که چون خورند مست شوند و نماز درست نباید پس گوئی چنانست که میگوید لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در دیگر جا گفت ویصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة معنی آیه اینست که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بنماز کردن نزدیک مشوید و نماز مکنید چون مست باشید تا آگاه باشید که چه میگوئید و نه آنگاه که جنب باشید تا که خود را بشوئید و غسل کنید الا وقتی که راه گذری باشید سعید جبیر و عبدالله عباس گفتند مراد رهگذریست که یعنی که مسافر باشید آنگه نماز روا بود به تیمم بعضی گفته مراد مواضع نماز است از مساجد و حذف کرد از برای دلالت کلام و این روایت از امام محمد باقر است ع و جماعتی از مفسران گفته اند از زید بن حبیب روایت که جماعتی انصار را درها در مسجد بودی چون جنب شدندی راه دیگر نبودی ایشان را خدای تعالی رخصت داد که برگذرند بر مسجد و مکث نکنند و این در بدایت اسلام بود پیش از آنکه سد ابواب کردند و درها که در مسجد بود بر آوردند مگر در حجره امیر المؤمنین علی علیه السلام و فاطمه ع و روایت کرد ام سلمه که روزی رسول ص گفت الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء او جنب من الرجال الا علی و فاطمه و حسن و حسین ع و این روایت نیکوتر است از اول برای آنکه در این جا بیان حکم مسجد است هم بیان آنکه نماز چگونه کنند چون آب نیابند آنگه گفت و اگر بیمار بوده باشید و مراد بدین بیماری آبله است یا جراحتی و ریشی و این مذهب جمله فقهاست مگر حسن بصری که گفت هم روا نباشد و روایت کرد جابر بن عبدالله انصاری گفت با جماعتی در سفر بودیم مردی را سنگی بر سرش آمد و سرش بشکست در شب او را احتلام افتاد دیگر روز رجوع کرد با قوم خود گفت مرا هیچ رخصت باشد گفتند هست ترا غسل میباید کردن مرد غسل کرد و آب بسر رفت و بمرد چون باز آمدیم حضرت رسول را بگفتیم دلتنگ شد گفت قتلوه قتلهم الله مرد را بکشتند خدای ایشان را بکشاد چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفاء العی السؤال است اگر بیمار باشید یا بر سفر و دور بود و اگر نزدیک چون آب نیابد یا طلب تیمم باید کردن و همچنین اگر یکی از شما را حدثی آید یا بزنان مقاربه و ملامسه کرده باشید ابن عباس و حسن بصری و مجاهد و قتاده گفتند مراد بلمس مجامعت و آب نیابد تیمم کنید بخاک پاک تیمم از خصایص این امت است پیغمبر ص گفت مرا بر مردمان به پنج چیز تفضیل نهاده اند زمین جمله مسجد ما کردند و خاکش را طهور گردانیده اند و صفهای ما در نماز چون صفهای فرشتگان کرده اند و ابتدای تیمم از آن بود که بعضی زنان رسول ص و با بعضی در سفر با رسول خدای بود در زنی عقدی داشت عاریه گم شد چنانکه طلب کردند نیافتند رسول ص و صحابه آنجا ماندند شب در آن منزل آب نبود آنچه داشتند بسر رسیده بود و مردم رنجور دل شدند جبرئیل آمد و آیه تیمم آورد رسول ص با صحابه تیمم کردند و نماز گذاردند چون شتر از آنجا برانگیختند عقد در زیر شتر بود و صفت تیمم در کتب فقهی مذکور است از آنجا طلب باید کرد و در خبر است که مردی نزدیک عمر خطاب علیه العذاب آمد و گفت کسی را جنابت رسیده باشد و آب نیابد چگونه کند گفت هیچ نکند تا که آب یابد غسل کند عمار یاسر حاضر بود او را گفت یاد نداری که ما با پیغمبر ص بودیم در فلان سفر مرا جنابت رسید و خویشتن را در خاک بگردانیدم آنگاه بیامدم و رسول را خبر دادم گفت یا عمار این قدر کفایت بود ترا و دست بر زمین زد و در روی من مالید و دیگر باره دستها بر زمین زد و بر دستهای من مالید و گفت که نه چنان کنی و صعید روی زمین باشد اگر بر و خاک بود و اگر نه و این خلاف نیست میان اهل لغت اگر حق جل و علا

بیان تیمم کرد و گفت فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم قصد خاک پاک کنید و دست بر آن زنید و روی را و دستها را بر آن مسح کنید خدای عفو کننده است در وقت عذر از شما تیمم قبول کند و بیامرزد شما را اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا نَصِیبًا مِنَ الْکِتَابِ یَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَیُرِیدُونَ اَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

بِاَعْدَائِکُمْ وَکَفٰی بِاللّٰهِ وَلِیًّا وَکَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیرًا

خطابست رسول را ص مراد تعجب گفته است از این برای مبالغه است یعنی ندیدی که و علمک العلیم میگوید که ننگری بدیشان که ایشان را از کتاب نصیبی داده اند ابن عباس گفت مراد جهودانند که در مدینه بودند که گمراهی میخریدند بهای میفروختند هدی را بضلالت و ایمان را بکفر بدل میکنند و این آن بود که از عوام رشوه میستدند پس آن ماند که آن بهای دیانت و امانت خود کردند چون آن بستدند و این از دست بدادند آنگه گفت ایشان شما را چون خود میخواهند ایشان گمراهند خواهند که شما هم چون ایشان باشید و خدای تعالی عالمتر است بدشمنان شما از شما با ایشان گمان خیر مبرید و با ایشان مشاورت مکنید که ایشان دشمنان شمااند صلاح شما نجویند و در افساد کار شما کوشند و خدای تعالی شما را بس است که ولی و ناصر شما باشد دوستی با او کنید و نصرت از او جوئید

مِنَ الَّذِینَ هَادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَیَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا وَاسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ

وَرَاعِنَا لَیًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِی الدِّینِ وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَکَانَ

خَیْرًا لَهُمْ وَاَقْوَمَ وَلٰکِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِیلًا

آیه در حق علما و احبار جهود است که ایشان برای طمع در رشوه و طمع حطام دنیا تحریف و تبدیل توریة میکردند و صفت و نعت رسول ص گفت از جهودان قومی اند که ایشان سخن خدای را در توریة از موضع و جای خویش میگردانند با آنکه چنین میکنند بر طریق استهزا و فسوس میگویند که شنیدیم ولیکن فرمان نخواهیم بردن بعکس مؤمنان که گفتند سمعنا و اطعنا و نیز میگویند که بشنو اگر تو گوئی که ما قبول نخواهیم کردن و نیز لفظ راعنا میگویند و این در زبان ایشان دشنام بود گفته اند که این کلمه استهزا بود در زبان ایشان و گفته اند که کلمه ایست که زیر دستان را گویند بدین کلمات زبان خود را می پیچانند و در دین اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم و حق داشتیم بجای سمعنا و عصینا و گفتار ما را توقف کن بر ما تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تأمل کنیم بجای و اسمع غیر مسمع و راعنا ایشان را بهتر بودی و نیکوتر و صوابتر و راست تر و لکن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان بکفر شان و معلوم از حال ایشان است که ایمان نیارند الا اندکی از ایشان که در ما هی ایمان آورده اند و لعنت از خدای دور گردانیدن بود از رحمت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ

آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلٰی اَدْبَارِهَا اَوْ نَلْعَنَهُمْ

كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا • خدای تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسایان و میگوید که ای
آنانکه ایشانرا کتاب داده اند ایمان آرید بدانچه ما فرستادیم از کتاب قرآن بخاتم پیغمبران که این قرآن مصدق و راست دارنده است آن
کتابها را که با شماست از توریة و انجیل و درین هر دو کتاب ذکر او و نعت و صفت او مذکور است پیش ازانکه ما روبها را طمس و محو کردانیم و با پس
برایشان بریم تا قفا روی کردد و روی قفا تا چون روز باکونه روند و این قول عبدالله عباس و عبرانست قولی دیگر آنکه ما روی ایشانرا
چون توده و قفا زیر کردانیدیم که این حیوانات راموی بر روی باشد و آدمیانرا بر سر ابوالجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایة کرده که گفت اگر
با رسول ایمان نیارند ما روبهای ایشانرا از هدی بضلالت کردانیم یعنی بر سبیل خذلان اگر گویند خدای تعالی ایشانرا بدین وعید کرد و ایشان ایمان
نیاوردند این دو جوابست یکی آنکه بعضی ایمان آوردند چون عبدالله سلام و اقران او و آنانکه ایمان نیاوردند این عقوبت کند ایشانرا
روز قیامت و دیگر گفت لا بد من طمس فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای تعالی ازو خبر داد بر تخییر گفت او
نلعنهم کما لعنا یعنی طمس کنیم ایشانرا یا لعنت کنیم آنکه طمس نکرد و لعنت کرد و راوی خبر گوید که چون این آیه آمد عبدالله سلام گفت بشتافت
و بنزدیک رسول آمد و ایمان آورد و گفت یا رسول الله ترسیدم که پیش ازانکه بتو رسم روی بقفا کرداند گفتند که در عهد عمر خطاب
چون این آیه بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب آمنت و اسلمت ابن زید گفت معنی آنست که محو آثار ایشان کنیم از وجوه و نواحی ایشان
و اثر ایشان از ان نواحی و ولایت ببریم تا آنجا شوند که آمده اند یعنی شام و این بنو ضمیر چون اجلا بنی النضیر از دیار و حصون ایشان
با اذرعات و اریحا از نواحی شام یا لعنت کنیم ایشانرا چنانک الفت کردیم اصحاب سبت را و ایشانرا با خوک و بوزینه کردانیدیم و کار خدای
کرده شود یعنی هر کاری که خدای تعالی از افعال خویش خواهد آن بباشد و تخویف و تهدید است اهل کتاب را إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا •

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا •

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُبِينًا • عبدالله عمر گفت چون این
آیه آمد که قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا رسول علیه السلام بر منبر بر خواند مردی بر خاست و گفت یا رسول الله
والشرک آنحضرت علیه السلام جواب نگفت مرد سه بار گفت خدای تعالی این آیه فرستاد که براستی و حقیقت که خدای تعالی نیامرزد آنکه شرک کند و هر گناه
غیر شرک بیامرزد آنرا که خواهد جابر بن عبدالله انصاری گفت مغفرت و آمرزش خدای به بنده فرود آید تا میان آن حجاب نباشد گفتند
آن حجاب چه باشد گفت از رسول خدا پرسیدم گفت آن حجاب شرکست بخدای آنکه این آیه بر خواند ان الله لا یغفر ان یشرک به عبدالله
عمر از رسول علیه السلام روایة کرده که هر کس بیامرزش خدای شود و او مشرک باشد هیچ معصیت او را مضر نباشد چنانکه اگر مشرک باشد بدوزخ رود
و هیچ طاعت او را سود نداد امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت که در قرآن هیچ آیتی نیست که من دوست دارم ازین و این لیلیت

برانکه خدای تعالی درین آیه نفی و اثباتی نهاده است گفت شرک نیامرزم و ما سوای بیامرزم و اجماعست که شرک بتوبه بیامرزد و آنکه مادون شرک
بی توبه بیامرزد و فرقی نباشد میان نفی و اثبات پس درست شد که مادون شرک بی توبه بیامرزد و نشاید که مراد ما دون شرک صغایر باشد برای آنکه
مطلق گفت تخصیص او بی دلیل جایز نباشد آمرزش بالمشیت معلق کردانید تا مکلفان تقبیح مغری نشوند که اگر مطلق بودی اغراء بقبیح بودی و چون
در حساب آرند باشد که مشیت بامرزیدن ایشان تعلق نگیرد از معاصی اجتناب نمایند آنکه گفت هر که بخدای شرک آرد با خدای در افعال باد در استحقاق
عبادت شریکی برارد او بدروغی عظیم بر خدای نهاده باشد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمی نگری بآنکسانیکه ایشان تزکیه نفس خود میکنند جماعتی جهود
چون بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی اطفال خود را پیش رسول علیه السلام آوردند و گفتند ای محمد ما چه گوی اینانرا گناهی هست گفت نه گفتند والله ما همچنیم
در پاکی که اینان هر گناهی که ما بروز کنیم شب ازان ما مکفر کنند و هر چه بشب کنیم روز ازان ما مکفر کنند خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله مسعود گفت ایشانرا
عادت بود که یکدیگر را تزکیه کردندی خدای تعالی گفت تزکیه ایشانرا هیچ اعتباری نیست مزکی آنست که او کرمش تزکیه کنم بل الله یزکی من یشاء
خدای تعالی تزکیه کند آنرا که خواهد و بر ایشان ظلم نکند و از حق ایشان کم نکردانند از تزکیه و غیر آن بقدر نقیر و نباده از استحقاق ایشان عقاب نکند
بقدر فتیلی و فتیل آن بود که در شکاف استه خرما بود آنگه گفت ببین که چگونه بر خدای دروغ مینهند یعنی اندیشه کن که دروغ ایشان بر خدای چگونه
میگویند نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران و دوستان خدائیم و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و این بس از بزه
ظاهر ایشانرا یعنی عقاب و وبال این ایشانرا کفایتست أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ
بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
دوبره که درپیش باشد
لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا •
خدای تعالی میگوید ای محمد نمی بینی آنرا که از کتاب نصیبی داده اند ایشانرا و ...
تا بخدای و رسول ایمان آرند بجبت و طاغوت اختلاف کرده اند عکرمه گفت دو صنم بود نزد مشرکان آنرا پرستیدندی ابوعبیده گفت هر چه آنرا
پرستند دون خدای عز و جل از حجر و مدر و انسان و شیطان جبت و طاغوت است و دلیلش قوله تعالی ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت
و گفته اند جبت بتان اند و طاغوت شیاطین آنان که مردمانرا اغوا کنند بر طاعت ایشان و هر صنمی را شیطانی باشد ضحاک گفت و مقاتل
که جبت حیی اخطب است و طاغوت کعب اشرف یا مان بجبت و طاغوت می آرند و میگویند کافرانرا بجماعت یعنی مشرکان و بت پرستان با جماعت
راه یافته تر اند از مؤمنان کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه رفت پس از آنکه با قریش سوگند خوردند و عهدی که با رسول علیه السلام بسته بودند
بشکستند کعب اشرف برای ابوسفیان فرود آمد قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتابست ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود و آن آمدن
انجا مکری بود اگر خواهید که ما بر شما ایمن باشیم این بتان ما را سجده کنید ایشان نه بت را سجده کردند فذلک قوله تعالی یؤمنون بالجبت والطاغوت
آنگه کعب اشرف قریش را گفت سی مرد از ما و سی از شما بیائیم و شکم بدیوار کعبه باز نهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و با هم دست یکی داریم
تا محمد را قهر کنیم چون این قسم کردند و فارغ شدند ابوسفیان کعب اشرف را گفت تو مرد اهل کتابی و عالم مردمان امی بگو تا ما بحق نزدیکتریم
یا محمد گفت دین و طریقه خود عرضه کنید ابوسفیان گفت حاج را اشتر کشیم و ایشانرا آب و طعام دهیم و اسیرانرا از بند رها کنیم و صله رحم

بجای آریم و خانهٔ خدای را عمارت کنیم و آن را طواف کنیم و ما از اصل حرمیم و محمد از دین پدران ما مفارقت کرده است و ترحم بریده و حرم رها کرده و دین ما قدیم است و محمد دین محدث ما کهن او را تریم باو گوییم شما او تریید و دین شما از دین محمد بهتر است فذلک قوله تعالی و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا خدای تعالی گفت ایشان یعنی حیی اخطب و کعب اشرف و امثال ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را لعنت کرد و هر که خدای لعنت کند تو او را یاری نیابی که عذاب خدای را از او رفع کند و خشم خدای تعالی را از و باز دارد ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم

الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی

بجهنم سعیرا وجه اتصال این آیه با آیه اول آنست که آیه دوم که از پس این آیتست متضمن حسد است و این آیه متضمن بخل و صفت ایشان بحسد و بخل متناسب است مراد بملک نبوت است یعنی یا ایشان را ملک نبوت یا ایشان حکم کنند بآن و اگر ایشان را نصیبی بود از ملک مردمان را نقیری ندهند و نقیر نقطه باشد که بر پشت استهٔ خرما بود آنگه گفت ام یحسدون یا حسد میبرند این جهودان بر رسول برانکه خدای تعالی محمد را در میان ایشان فرستاد ابن عباس و مجاهد و ضحاک گفتند که مراد بناس محمد است جهودان بر او حسد بردند و بعضی دیگر گفتند که بر رسول حسد کردند برانکه خدای تعالی او را زنان حلال کرد جهودان گفتند اگر پیغمبر بودی او را چندین زنان خدای نشاگفت ایشان را عجب می آید و بلند تست کهنه دیگر او را صد زن بود و او را حلال بود و نیز دیگر سلیمان هزار زن بود و سیصد مهیره و هفتصد سریه چون رسول این بگفت ایشان بشنیدند بعضی امساک کردند چنانکه گفت فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه در تفسیر امام محمد باقر آورده است که مراد بناس محمد و آل محمد است و مراد بحاسدان آنانند که رسول را بر نبوت حسد کردند و اولاد او را بامامت پس از آن قوله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم آل ابراهیم محمد است و اهل بیت او و مراد بکتاب قرآنست و بحکمت نبوت است و ملک عظیم امامت و این جمله مجموع بنود الا در خانهٔ رسول ملک دولت ملک دنیا و آخرت ملک دنیا را عظیم خوانده و محمد و آل او را و آتیناهم ملکا عظیما و ملک آخرت را کبیر خوانده و بایشان داده و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا و آنرا که ملک دنیا و آخرت دهند اگر بر وی حسد برند دور نباشد و بس غریب و عجیب نباشد و حسد خصلتی دارد که حاسد را بد بود و محسود را نیک چه حاسد چون آتش است که حاسد در میان حسد خود آتش رشید میدارد و او را میسوزد و کس را از و خبر نه چون عبرش بر سد آتش حسد خود در محسود زند بوی او عود فضایل و مناقب محسود بواسطهٔ آن بتمام خلایق رسد و ایشان را ظاهر کرده چنانکه طائی گفت شعر و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لو لا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود پس چون چنین بود بر حسد حاسد لازم بود شکر حسد از بهر سیادت و مهتری و نداند که چندانکه بیشتر کند از آن دورتر ماند الحسود لا یسود او همیشه در خشم بود از آنکه او را گناهی نبود چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له و آن خشم و عداوة بحقیقت با محسود نبود بلکه با خدای تعالی و نعمت او بود و در کتب اوایل است که خدای تعالی گفت الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی در خبر است که روزی جماعتی از زنان قریش

بازنان رسول علیه السلام حاضر آمدند هر یکی از قبیلهٔ خود و حسب و نسب خود چیزی میگفتند فاطمه علیها السلام در آمد ایشان آن حدیث رها کردند یکی گفت چرا کذاشتید این حدیث را گفت از بهر آنکه در پیش وی حدیث حسب و نسب محال باشد او آنست که شما میشنیدید یکی از میان ایشان گفت ما گفتیم یا بنو هاشم ختم السیادت بابیها اما ابوک فسید ولد آدم و اما بعلک فسید العرب و اما انت فسیدة النساء العالمین فاما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة ای بنو هاشم شما را چه بوده که همه سیادت از بهر خود جمع کرده اید و کوی سیادت از میان بر ده پدرت سید فرزندان آدم است و شوهرت سید عرب و تو سیدهٔ زنانی و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت اند و عمت حمزه سید جملهٔ شهیدانست فاطمه علیها السلام بر پای خواست و گفت ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله حسد میبرند مردمان برانچه خدای تعالی محمد و آل او را داده است از فضل خویش ما آل ابراهیم را که محمد و آل محمد است کتاب قرآن و حکمت داده ایم و ایشان را ملک امامت و ولایت کرامت کرده ایم آنگه گفت فمنهم من آمن از ایشان کسی هست که بآن ایمان آورد و کسی که ایمان نیاورد و او اعراض کرد پس دوزخ کافی است آنان را که ایمان نیاوردند و اعراض کردند ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب

ان الله کان عزیزا حکیما • والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات

تجری من تحتها الانهار

خالدین فیها ابدا لهم فیها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا •

میگوید که آنان را که بآیات ما کافر شدند زود باشد که بسوزانیم

ایشان را آتشی که هر گه که پوستی از تن ایشان چون سوخته گردد با پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن عبد الله عباس گفت مردی این آیه پیش عمر خطاب بخواند گفت باز خوان باز خواند معاذ جبل گفت تفسیر این آیه نیز دیگر هست گفت بیار گفت در یکساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند عمر گفت من هم چنین شنیده ام از رسول علیه السلام فضیل عیاض گفت که آتش ایشان را هم روز هزار بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشت او کرمان باشند ایشان را ز احیله و بانگی چون بانگ خوان باشد ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت ستبری پوست کافر چهل و دو گز باشد اگر گویند که خدای تعالی پوستی که نو بیافریند مباشرت گناه نکرده باشد چگونه عذاب کند جواب آنست که معذب جملهٔ مکلف باشد نه پوست و پوست اعتبار نیست از آنکه چون بجای متصل نباشد الم نیابد و متألم جملهٔ آدمی حیوان باشد نه جزئی که گناه کار کننده بعضی اعضا و اجزا چون چشم و گوش و دست و پای و در شاه مذمت و ملامت راجع با جملهٔ او باشد دون ابعاض او و همچنین عقاب بر جملهٔ او باشد و دلیل برین ظاهر آیتست که گفت لیذوقوا العذاب با جملهٔ ایشان حواله کرد نه با پوست جواب دیگر آنست که مراد تبدیل اعادتست و تغییر صفت و هیات چنانکه یکی از ما پیرهنی دارد بشکافد و قبا کند گویند این غیر آنست اگر چه دانند که اصل او پیرهن است و آنکس که انگشتری را بشکند و دیگر باره شکلی دیگر برارد گویند این انگشتری غیر آنست قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض زمین همان باشد ولیکن تغیری باشد در کیفیت او از خیال و غیر آن بعضی دیگر گفتند مراد بجلود سرابیل است چنانکه گفت سرابیلهم من قطران از بهر آنکه ملازم ایشان بود آنرا پوست خواندم که یکی سوخته کرده دیگر پوشانند و عرب جلود را سرابیل خوانند چنانکه شاعر گفت کسا اللوم تیما خضرة فی جلودها فویل لهم من سرابیلها الخضر دیگر گفتند

بشکند

خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آورند از بالای همه پوستها که الم بیابد و آن عذابی باشد بر خداوند آن نه بر غیر که از قطران باشد و گفته اند
حقیقت را تکیه بیان کرد که این از بهر آن میکنم که تا عذاب خدای چشند که خدای تعالی قاهر و غالبست کس او را غلبه نکند و حکیمست عذاب جز بعدل و استحقاق نکند
اکنون در عقب آیه وعید آیه وعده فرستاد و گفت آنکسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما ایشانرا در بهشتها بریم که در زیر درختان آن جویهای آب
روان باشد و در آنجا مخلد و موبد باشند و ایشانرا در آنجا زنانی پاک باشند پاکیزه از آنچه زنان دنیا را باشد و ایشانرا در سایه بریم گسترده
و تمام جای که سایه باشد که آفتاب بدو نرسد آنرا ظل گویند و آنچه آفتاب بدو رسد و از و باز شده باشد آنرا فیء خوانند و ظلیل و حسن بصری گفت آنجای
که در و گرمای سموم نباشد و گفته اند که ظلا ظلیلا برای آن گفت که تا با سایه دوزخ نماند چنانکه گفت الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و در خبر است
که در بهشت درخت باشد که در سایه او صد سال بروند و با خر نرسند اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا وَاِذَا
حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوْا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ

نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهٖ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ سَمِیْعًا بَصِیْرًا

سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم بمکه بگشاد و خواست تا در خانه کعبه رود کلید
عثمان بن طلحه داشت و او از جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و بر بام شد و کلید از دست نمیداد و میگفت که اگر دانم که او رسول خداست کلید باو دادی
امیر المؤمنین ع کلید از دست او بستد از آنکه او قوت آنحضرت نداشت و در بگشاد و رسول صلعم در خانه رفت و نماز گزارد چون بیرون آمد عبد الله عباس گفت
یا رسول الله کلید خانه مرا ده تا سقایة الحاج و سدنه کعبه مرا باشد خدای تعالی این آیه فرستاد رسول امیر المؤمنین را گفت کلید باو ده و آنحضرت کلید
بعثمان داد و از و عذر خواست عثمان گفت یا علی بیازردی و مرا بیازردی و کلید از من بستدی و اکنون باز آن میکوئی آن عنف
چه بود و این لطف چه گفت خدای تعالی درین باره آیتی فرستاد و آیه بر خواند عثمان گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله تا این خانه باشد کلید ایشانرا باشد اگرچه سبب نزول آیه خاص است اما بر عموم حمل باید کرد امانت را شامل بود
چنانکه رسول ص گفت اد الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع و زید اسلم و مکحول گفته اند که مراد
بآیه امامانند و امانت امامت خدای تعالی فرمود امامانرا تا امامت را بر سبیل امانت بیکدیگر تسلیم کنند و گفته اند که جمله شریعت اسلام امانتست
و امانت اگذاردن آن واجبست میفرماید که خدای تعالی شما را امر میکند که امانت را بخداوند آن باز دهید و در آن خیانت مکنید و چون حکم کنید
در میان مردمان حکم بعدل کنید و جور مکنید و آنکس که بعدل فرماید بعدل کردن او بهتر بود و نیکو عظ خدای متعظ شوید و پند او را کار بندید که نیکو چیزیست
آنکه خدای تعالی وعظ میکند و پند میدهد بدرستی که خدای تعالی همیشه سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا بوده و باشد و اگر بزبان و فعل در امانت خیانت کنید
و جور کنید میشنود و می بیند جزای آن بسزا میدهد یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ

اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
ذٰلِکَ خَیْرٌ وَّاَحْسَنُ تَاْوِیْلًا میگوید که ای مؤمنان و گرویدگان

خدا بر او ایمان آورید طاعت خدا و طاعت رسول دارید و طاعت اولی الامر دارید طاعت خدا و رسول

امتثال اوامر و نواهی ایشان بوده گفته اند که اولی الامر امرا اند و گفته اند که علما اند و درست آنست که ائمه هدی اند از اهل بیت رسول و این از امام
محمد باقر و امام جعفر الصادق ع مرویست اگر امرا اند ایشان نشاید و اگر علما اند ایشان نشاید امرا که چون بطاعت خدای نفرمایند ایشان نشاید و علما
که بر قول ایشان وثوق و اعتماد باشد ایشان نشاید الا که ایشان معصوم باشند چون بطاعت و رضای خدای نفرمایند و فی کل الحق نگویند تا با هوم
خدای تعالی بطاعت ایشان فرموده چنانکه بطاعت خود و طاعت رسول فرموده و جماعتی استدلال بر امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
درین آیه آنست که خدای تعالی اول خطابی کرد با همه مکلفان و گفت اطیعوا الله و رسول درین خطاب اول باشد آنگه گفت و اطیعوا الرسول
رسول درین خطاب بیرون آمد از بهر آنکه یک کس هم مطیع و هم مطاع شوانند بود از بهر آنکه اعتبار رتبت و در حق اولی الامر همین اگر علما و امرا در
هر عصری جمع کنند و برین حمل کنند خلقی عظیم ازین خطاب بیرون شوند و این خلاف اجماع است و بر قول آنکه ائمه اند در هر عصری شخصی از این
خطاب بیرون باشد چنانکه در عهد رسول او تنها از خطاب طاعت خود بیرون بود وجهی دیگر آنست که طاعت اولوا الامر با طاعت خود
و طاعت رسول مقرون کرد چنانکه قدیم تعالی منزه است از همه قبایح و رسول ع معصوم و مطهر است از جمله معاصی صغیره و کبیره باید که اولوا الامر
همچنین بوده باشند و باین صفت جز ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم نیستند و نشاید که جز ایشان امرا و علمای دیگر باشند از آنکه
مختلف الآراء و الاقوال و المذاهب باشند و این مودی بود به تکلیف ما لا یطاق و از حکیم تکلیف ما لا یطاق نیکو نبود پس محالست که مراد
امرا و علما باشند غیر از ایشان میگوید که طاعت خدای دارید که خدای تعالی شما را برای طاعت و ایمان آفریده است وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ و خدای تعالی به آنچه بشما فرماید جز خیر و نیکی نخواهد مَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰکِنْ یُّرِیْدُ
لِیُطَهِّرَکُمْ و طاعت رسول دارید آن رسول که بر شما رحیم و مهربانست و بر ایمان شما حریص است قوله لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ
الی قوله حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ طاعت امامان و پیشوایان خود دارید که ایشان همه معصومند شما را
جز به نیکوئی نفرمایند حماده بن ابی امیه گفت که روز صفین امیر المؤمنین ع را دیدم در میان دو صف ایستاده بود و نیزه در دست
میگردانید و میگفت اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی نگاه کردم عبد الله اسید می آمد و اسیری از لشکر معاویه می آورد
چون نزدیک امیر رسید از وی پرسید که تو چه کسی امیر گفت مردی از اهل شامم گفت قَتَلَکُمُ اللّٰهُ اَجْمَعَ کل ناعق خدای تعالی شما را بکشاد ای بیرون
از شبانی و هم چو اند چون بعالم آنگه گفت بگو از من بپرسند جگر خوار را اَمَّا الَّذِیْنَ لَمْ یُؤْمِنُوْا مِنْ بَعْدِ کُفْرٍ وَلَمْ اَسْلَمَ بَعْدَ جَهْلٍ
وَلَمْ اَحْکُمْ بِحُکْمٍ رَجَعْتُ عَنْهُ اَنَا قَاتِلُ اَشْیَاخِکَ بِبَدْرٍ وَمُفَرِّقُ قَوْمِکَ بِاُحُدٍ اِلٰی کَمْ تَوَاجَهُوْا بَنِیْ هَاشِمٍ بِرَایَتِکُمْ
الَّتِیْ تَوَلَّیْ نَکْسُهَا کَمَا نَکَسَ یَوْمَ بَدْرٍ وَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ اَوْجَبَ عَلَیْکُمْ طَاعَتِیْ وَتَعَبَّدَکُمْ بِمُتَابَعَةِ اَمْرِیْ لِاَنِّیْ اَهْلٌ
لِلْمُتَابَعَةِ وَمُسْتَحِقٌّ لِلطَّاعَةِ بِقَلْعِ بَابِ خَیْبَرَ اِذْ عَجَزْتُمْ وَثَبَاتِیْ یَوْمَ اُحُدٍ اِذْ فَرَرْتُمْ وَتَبْلِیْغِیْ لَیْلَةَ الْغَارِ
اِذْ اَبَیْتُمْ وَلِجَوَابِیْ لِلْمَسَائِلِ اِذْ جَهِلْتُمْ یعنی با من مباهات میکنی و من آنم که ایمان آورده ام نه پس از کفر و نه بدانستم پس از جهل
و حکمی نکرده ام که از آن بازگردم من کشنده پیران توام ببدر و پراکنده کننده قوم توام باحد تا چند رایت که بنی هاشم آوردی
و آنرا نگونسار میکردانند چنانکه روز بدر کردند و شما دانید که خدای تعالی طاعت من بر شما فرض کرده است و من بر شما واجب کردانید
از آنکه من از اهل متابعتم و مستحق طاعتم که در خیبر بکندم چون شما عاجز شدید و روز احد بایستادم چون شما گریختید و شب غار جان

فدا کردم چون شما را با کردید و جواب مسایل من بدادم چون شما جابر بود دیدار جابر عبد الله انصاری کفت که از رسول صلعم پرسیدم و کفتم یا رسول الله
خدا را شناختیم و رسول را نیز اولو الامر کیست که خدای تعالی طاعت ایشان را با طاعت او و تو قرین کرده است کفت ای جابر ایشان خلفای من
و امامان مسلمانان اند بعد از من اولین ایشان علی ابن ابی طالب است انکه حسن انکه حسین انکه علی ابن الحسین پس محمد بن علی که در توریة معروفست
بباقر و تو او را در یابی چون او را بینی از منش سلام برسان انکه یکیک را نام برد تا بحجة رسید انکه کفت مردی که نامش نام من بود و کنیت
او کنیت من بود حجت خدای بود و بقیه او در میان بندکانش پسر علی او است که بکشاید بر دست او مشارق و مغارب زمین او است
که از شیعتش غایب شود غیبتی که بر امامت او ثبات نکنند بان غیبت الا مومنی که خدای تعالی دل ایشان را با یمان امتحان کرده باشد جابر کفت من
کفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبت او با او انتفاع باشد کفت باشد همچون انتفاع مردمان با آفتاب و اکر چه ابر در پیش آید او را ای جابر
از مکنون سر خداست و مخزون علم خدا انکاه دار این را از اهلش جابر کفت چون مدت دراز برین بکذشت من روزی در نزد یک علی ابن
الحسین زین العابدین علیهما السلام شدم در پیش او بنشستم و حدیث کردم پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد او کودکی بود و کیسو
در بر افکنده چون او را دیدم کوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من بر خواست انکه او را کفتم یا غلام یعنی ای پسر روی با من کن کرد کفتم
پشت با من کن کرد کفتم شمایل رسول الله صلعم و رب الکعبه بخدای کعبه که شمایل رسولست انکه کفتم یا غلام نام تو چیست کفت محمد کفتم پسر که کفت پسر علی بن
الحسین کفتم تن و جان من فدای تو باد و ما که تو باقری کفت آری پیغام رسول خدای بکذار کفتم رسول خدای مرا بشارة بداد که زنده باشم و کفت
چون او را ببینی از منش سلام برسان اکنون رسول خدای ترا اسلام میرساند کفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارضین
وعلیک یا جابر بما بلغت السلام بعد از ان من پیش او میرفتم و چیزها می پرسیدم و می آموختم روزی از من مسئله پرسید من کفتم لا والله لا
ادخل فی نهی رسول الله بخدای که من در نهی رسول خدا نروم مرا کفته است که شما امامان راه نماینده اید پس از و حلیم ترین مردمانید بکودکی
و دانشمند ترین مردمید بیزرکی و کفت ایشان را چیزی میاموزید که از شما عالمتر اند امام محمد باقر کفت صدق جدی یا رسول الله من این سخن
بجز از تو دانم ولقد اوتیت الحکمة صبیا و مرا بکودکی حکمت داده اند کل ذلک فضل الله علینا و بهر که در رسول فرموده من اطاع علیا
فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصی علیا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله وابن دلیل است
بر انکه اولو الامر علیست و فرزندان او انکه حق جل علا بطاعت خود و رسول و اولو الامر فرموده پس کفت اکر منازعت کنید در چیزی و شمار اختلاف افتد
در ان آن را رد کنید بر خدا و رسول و رد با خدا و رسول رد با خدا با کتاب او باشد و رد با رسول با ملت و شریعة او بود و با ایمه معصومین رد با رسول
خدای بود چنانکه در دیکر آیه کفت ولو ردوه الی الرسول والی اولو الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای انکه ایشان نایبان
رسول و حافظان شریعتند و معصومند قول ایشان حجت باشد اکر بخدای و روز قیامت ایمان دارید یعنی هم که بخدای ایمان دارد و چیزی اکر در و خلاف
بود و از کتاب خدا و سنت رسول طلب کند اند و این بهتر است یعنی رد با خدا و رسول نیکوتر است و تاویل زجاج کفت که آن تاویل که از خدای و رسول
بهتر باشد از تاویلی که تلقی نفس خود کنی یعنی احسن تاویلا من تاویلکم و این آیه دلیلست بر بطلان قیاس و انکه کویند رد با خدا و رسول
وقتی بود که منازعت بود و چون منازعت نبود واجب نباشد از جهت دلیل الخطاب کویند و آن باطل است بنزدیک بیشتر اهل علم
الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی

الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا ۝ واذا قیل لهم
تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا ۝ استفهام میکند بر سبیل
تعجب و میکوید که یعنی
ای محمد آیا نه آن کروه دعوی میکنند که ما ایمان آوردیم بانچه بتو فرستاده اند یعنی قرآن و بانچه پیش از تو فرستاده اند از توریة و انجیل و کتب متقدمان با این
دعوی که میکنند میخواهند تا بحکومت نزدیک طاغوت شوند و ایشان را فرموده اند تا بطاغوت کافر شوند تا این طاغوت کیست حسن بصری
کفت مراد از آیه منافقان اند که بحکومت پیش بتان میرفتند و طاغوت بتانست سدی و قتاده کفتند که مراد بطاغوت ابو برده کاهن است
منافقی با جهودی حکومتی افتاد جهود کفت بنزدیک محمد رویم منافق کفت بنزدیک ابو برده رویم مقاتل کفت جهود کفت بنزدیک محمد رویم
رشوه نکیرد و منافق کفت بنزدیک کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خویش آورده است که جهود الحاح کرد و بنزدیک
رسول آمدند رسول برای جهود حکم کرد و منافق چون بیرون آمدند منافق بر کفت بیا تا بحکومت پیش عمر رویم برفتند جهود عمر را کفت محمد
میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم و او حکم کرد اکنون او راضی نیست بحکم محمد کفت پیش تو آئیم و در من آویخت و الحاح کرد عمر منافق را کفت
چنین است کفت آری عمر کفت یکساعت توقف کن در خانه رفت و تیغ بر کرفت و بیرون آمد و بر کردن منافق زد که سرش بیفتاد و جهود بکریخت
عمر کفت این حکم منست بر کسی که بحکم خدای و رسول راضی نباشد و از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آیه بر عموم است هر حاکمی را
که بخلاف حق حکومت کند و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که کفت کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که نه بر کفتار
ما اهل البیت حکم کند طاغوت باشد انکاه این آیه بر خواند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به انکه کفت
بخدای که حکم کردن و بحکومت نزد طاغوت شدن و کمراه کردن ایشان از شیطان است و این است که یا فتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان
هلاک شدند هم کر ایشان را شناسد لعنت خدای بر و باد انکه حق تعالی و تقدس فرموده و اذا قیل لهم چون کویند ایشان را که بیایید با انچه خدای
فرو فرستاده است از قرآن و بنزدیک رسول رویدو حکم کند میان شما یعنی آن منافق را که با جهود حکومت بود تو بینی منافق را ای محمد که روی
بکردانید تو از بهر انکه تو میل و محابا نکنی و رشوة نستانی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک
یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا
وتوفیقا اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض
عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا ۝
کفته اند که آیه در شان عبد الله ابی سلول آمد و مصیبت آن مذلت بود با او رسید چون
از غزاة بنی المصطلق باز آمدند و وقتی که آن امر سلیع کفت شدی و سورة المنافقین در شان او فرود آمد و او در عذر و خشوع کرفت فعرای
سورة المنافقین بیاید ان الله تعالی انکه بیامد و سوکند خورد که بانچه کفت در میان دو کروه جز احسان و توفیق نخواست بعضی دیکر کفته اند که مراد
مصیبت کشتن آن مرد بود که عمر او را بکشت انکه اولیا چون بیامدند و طلب دیت کردند و سوکند خوردند که ما را درین غرض طلب او نایست
و ما طلب صلاح میکنیم و الا احسان و توفیق نمیخواهیم و کفته اند که آیه بر عموم است و مراد هیچی معین نیست یعنی هر کاه ایشان را بکنی بر اقباری

واز سوگند بدروغ باز نایستند و آنچه بخلاف راستیست بظاهر وفاق و بباطن نفاق میکنند گفت ایشان آنانند که خدای تعالی داند آنچه در دلهای
ایشانست و اشارت بآن منافقانست ای محمد از ایشان اعراض کن روی از ایشان بگردان برای اعذار و انذار و حجت ایشان را وعظ کن و پند ده
بزبان عقوبت مکن ایشان را و بگو در نفس ایشان ایشان را گفتاری بلیغ و تمام یعنی اگر تو بر کنند ایشان را بقتل برسان ضحاک گفت ایشان را وعظ
و در سر قولی بلیغ گوی تا زجری باشد ایشان را بعضی دیگر گفته اند اعرض عنهم قبول قولهم گفتار ایشان قبول مکن عذر ایشان مپذیر که دروغ میگویند
و پند ده ایشان را و گفتار بلیغ گوی یعنی آنچه در دل دارید اگر اظهار کنید شما را بفرمایم کشتن وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ
بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

حق تعالی بیان غرض بر حکمت خود در بعثت انبیا میکند و میگوید ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر از بهر آنکه طاعتش دارند
و فرمان او برند فرمانهای خدای که طاعت خدا بر خلقان واجب کرده است و اذن اینجا بمعنی امر بود و بعضی گفته اند بمعنی علم بود چنانکه گفت وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ آنکه آنچه صلاح ایشان در آن بود و ایشان آن نکردند گفت اگر آنگه چون ایشان ظلم کردند بر خود با آنکه بحکومت پیش طاغوت
رفتند و بال آن هم بر نفس ایشان بود آنگه که این کردند اگر هم بنزدیک تو آمدندی و عذر خواستندی و توبه و استغفار کردندی و از خدای آمرزش
خواستندی و رسول نیز ایشان را استغفار کردی خدای را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتندی یعنی خدای تو بر ایشان قبول کردی و ایشان را بیامرزیدی
و حق آنکس که با او استغفار کند آنست که در دل توبه کند از ندم و عزم کند که دیگر بر سر آن نرود و پس بزبان استغفار کند چه اگر بی اصرار کند
بزبان استغفار کند چنان باشد که رسول علیه السلام گفت المقیم علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزئ بربه حسن بصری گفت از شما دوازده کس نفاق
اتفاق کرده اید و اگر برخیزید و استغفار کنید من برای شما شفاعت کنم چندانکه رسول گفت هیچکس برنخاست رسول علیه السلام دوازده بنام و نسب بخواند
و رسوا کرد ایشان گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای تعالی این آیه فرستاده و گفت که اول بودی شما را بیامرزیدی اکنون شما را
نیز و خدای و رسول جای نیست رسول علیه السلام ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر ایشان را پیش خود راه ندادند در خبر است از امیر المؤمنین علی ع
که او گفت چون رسول را دفن کردیم و سه روز برآمد اعرابی بر سر قبر آنحضرت آمد و بر سر قبر افتاد و میگریست و خاک بر سر میکرد و میگفت یا رسول الله
آنچه گفتی شنیدیم و کردیم و آنچه از خدای فرا گرفتی بما رسانیدی از تو فرا گرفتیم خدای تعالی فرموده که وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ
وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا یا رسول الله بر خویشتن ظلم کرده ام تا برای من استغفار کنی از گور آواز می برآمد که قد
غفر لک بیامرزیدند ترا فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ
مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ
فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ
مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

بعضی مفسران گفته اند آیه در حق زبیر آمد و خصم او ثعلبة بن حاطب بن ابی بلتعه و چنان بود که ایشان بحکومت پیش رسول آمدند در آبی که از وادی آمد
و زمین زبیر بالای زمین خصم او بود رسول علیه السلام زبیر را گفت بطریق مسامحت که ای زبیر تو زرع خود را آب ده آنگه آب با او رها کن مرد از این خوش نیامد
گفت ان کان ابن عمتک قلت هذا این برای آن کردی که او پسر عم تو بود رسول خدای بشنید رنگ او بگردید زبیر را گفت ای زبیر آنچه
حق تست چون حق خود تمام را آب گرفته باشی آب رها کن و این حکم مر علی بعد کلی ایشان از پیش رسول بیامدند بمقداد بر بگذشتند مقداد
گفت یا با بلتعه حکم کرا بود گفت قضا لابن عمته علی برای پسر عم اش حکم کرد و آب بر سبیل طریق استهزا جهودی نشسته بود چون این بشنید
گفت قاتلهم الله ایشان میگویند که این مرد رسول خداست آنگه او را متهم میدارند در حکمی که میکند بخدای که ما در عهد موسی گناهی کردیم آمدیم تا
توبه کنیم موسی ما را گفت که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید ما تیغ برکشیدیم و بر یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شدند در طاعت خدای تعالی تا خدای تعالی
از ما راضی شد ثابت بن قیس بن شماس حاضر بود گفت والله که اگر رسول گوید خود را بکش ما هیچ توقف نکنیم و خدای از من داند که راست میگویم
خدای تعالی این دو آیه فرستاد که ای محمد ایشان دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بحق خدای که ایمان نیاورده اند و ایشان را ایمان درست نباشد
تا آنگه ترا حاکم کنند در آنچه میان ایشان خلاف افتد آنگه تو آنچه حکم کرده باشی بر آن راضی باشند و در نفس خود از آن حرجی و تنگی نباشد یعنی تا
رضای تو بر آن هوا اختیار نکنند و فرمان ترا انقیاد ننمایند اگر چه بزبان گویند که مؤمنیم مؤمن نباشند و ایمان ایشان درست نباشد
و اگر ما بر ایشان نوشتیم یعنی واجب گردانیم که خویشتن را بکشید چنانکه بر بنی اسرائیل واجب کردیم یا واجب کنیم که هجرت کنند خان و مان خود را
که نکنند آن یعنی قتل نفس خود و رها کردن مسکن الا اندکی از ایشان گفته اند ثابت بن قیس است و مراد بقلیل اوست مقاتل گفت چون
این آیه آمد عمار یاسر و عبد الله مسعود و جماعتی گفتند اگر چه اندک بودند بخدای خدای که اگر خدا و رسول ما را فرماید که خود را بکشید و خانها
خود را رها کنید ما خود را بکشیم و خانها رها کنیم این حدیث بسمع رسول علیه السلام رسید و گفت ان من امتی لرجالا الایمان اثبت فی قلوبهم
من الجبال الرواسی یعنی از امت من کسی هست که در دل ایشان ایمان از کوهها ثابت تر و محکم تر است آنگه حق تعالی گفت اگر آنچه فرمودیم از
قتل نفس و رها کردن نشیمن بر ایشان سخت بود اندکی از ایشان بجا آوردند اکنون آنچه کمتر از آنست ایشان را بدان وعظ میگویند اگر
بکنند ایشان آنچه بدان ایشان را وعظ میکنند ایشان را بهتر بود و ثابت قدم تر و پای بر جای تر باشند در باب اعتقاد و بصیرت برای آنکه
اعتقاد حق از سر دلیل اعتقادی باشد مقتضی سکون نفس بخلاف اعتقاد جهل و تخمین که نفس بآن مضطرب باشد و آنگه ایشان را بدهیم
از نزدیک خویش مزدی عظیم و ثوابی بزرگ یعنی اگر آنکه گفتند و ایشان را فرمودند ایشان آن بکردندی ایشان را بهتر بودی و ثواب
بیرون از حد ایشان را بدادی و آنچه از نزدیک ما باشد بشرف و کرامت مختص باشد و چگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم و تجلیل او بآن مقرون کرده
و ببقای او جاوید و با این همه ایشان را لطف کنیم که بآن ثبات کنند و براه ایمان که راستست بمانند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّا
لِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا بعضی مفسران گفته اند آیه در ثوبان مولای
رسول علیه السلام آمد و او پیغمبر را سخت دوست داشتی

وا او مهر شوا نستی کرد روزی در آمد گونه روی تغیر و اثر حزن و کابه بروی ظاهر گشته حضرت رسول او را گفت ترا چه رسید گفت
یا رسول الله مرا هیچ رنجی نرسیده است الا آرزوی جمال تو اکنون اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از دو بیرون نبود یا اهل
یا اهل دوزخ اگر اهل دوزخ باشم هرگز روی تو نبینم و اگر اهل بهشت باشم جاه و منزل آنجا نباشد که جای تو باشد که ترا بینم خدای تعالی این آیه
فرستاد و رسول او فرمود که بدان خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده مومن نباشد و ایمان او درست نباشد تا مرا از جان خود و مادر و پدر
و اهل و ولد خود دوستتر ندارد و اگر چه سبب این آیه اینست جمله مومنان که باین صفت موصوفند در تحت این آیه داخلند میگوید که هر که خدا را
دوست دارد و طاعت کند و رسول او را فرمان برد او فردای قیامت با آنکسانی باشد که خدای تعالی بر ایشان نعم کرده است از پیغمبران و صدیقان
و راست گویان و شهیدان و صالحان باشد یعنی با ایشان باشند که کثرت اعمال نیکو کرده باشند و نیاز او بگفتار راست بکرده اند باشند و در راه
خدای شهید شده باشند و شهید را برای آن شهید گویند که قیام کرد بگواهی حق تا کشته شد و گفته اند ز بهر آنکه بقبول وفات او حاضر باشند و حسن
اولئک رفیقا و چه نیکو یاران ایشان و در تفسیر اهل بیت از محمد بن علی باقر علیهما السلام روایت است که پیغمبران مصطفی است و صدیقان علی بن
ابی طالب و شهیدان حسن و حسین و صالحان تمت تن از فرزندان حسین از علی تا حسن و حسن اولئک رفیقا مهدی است در خبر است
که روزی ابوذر غفاری از رسول حدیثی روایت میکرد قومی او را باور نمیداشتند گفتند ابوذر دروغ میگوید او دلتنگ شد رسول از در در آمد
او شکایت کرد از ایشان با رسول گفت یا رسول الله این خبر نگفتی گفت بلی آنگه گفت ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق
لهجة من ابی ذر آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را از ابی ذر راست گوی تر رسول این بگفت باز گشت امیر المومنین را دید
الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم غیر این مرد که روی بما دارد که او صدیق اکبر است و فاروق اعظم آنگه حق
فرمود ذلک الفضل من الله این فضل و نعمت ذلک اشارت بثواب است گفته اند که اشارت بلطف و هدایت کند عبد را که افعال کند از طاعات
خدای و رسول که مستحق این شود و خدای تعالی بس است دانا باحوال ایشان که این کنند یا نکنند و این پایه بچه یا بند یا ایها

الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا و ان منکم لمن لیبطئن فان

اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا و لئن اصابکم فضل

من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما

خطابست با مومنان و آنانکه خدای و رسول را تصدیق کرده اند ایشان را میفرماید که ای مومنان بر دارید سلاح خود را و با سلاح باشید و از خدا
خود یاد کنید و از دشمن حذر کنید بروید جماعت جماعت گروه گروه یا بروید جمله یکبار جمعا آنگه گفت از شما کس هست که مردم را دل شکسته میکند
تا از جهاد باز ایستند مفسران گفتند آیه در حق منافقان آمد مسلمانان را دل شکسته کردندی و چون ایشان را بلیتی رسیدی از قتل و جراحت و هزیمت
بطریق شماتت گفتندی که خدای تعالی بر ما نعمت کرد که ما با شما نبودیم حق تعالی خباثت نیت و پلیدی طینت منافقان باز گفت و گفت اگر مصیبتی

و نکبتی و هزیمتی بشما رسد میگوید که خدای تعالی بر ما نعمت کرد که ما با شما بقتال حاضر نبودیم و اگر فضلی و غنیمتی از خدای بشما رسد میگوید که چون میان
شما و میان مودتی و دوستی نبوده باشد ای کاشکی من با شما بودمی تا فوزی عظیم و ظفری بزرگ و نیکو یافتمی و مرا نیز از آن غنیمت نصیب بودی
خدای تعالی ایشان را بدین تمنا ذم کرد برای دو وجه یکی رغبت ایشان در عاجل غنیمت و ایثار ایشان بر ثواب آخرت از بهر آنکه ایشان را مع
در ثواب آخرت رغبت نبود و دیگر از بهر حسد ایشان بر مومنان ابو علی فارسی گفت که در آیه تقدیمی و تاخیری هست و تقدیم اینست که قال قد انعم الله علی
اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم تکن بینکم و بینه مودة و معنی آیه اینست که منافقان مردم را از جهاد باز میدارند و از جمله سخن
ایشان که مسلمانان را ایذا است که انکار میکنند که میان شما و میان محمد هیچ دوستی نیست یا نبوده است و قولی دیگر آنست که منافقان با شما معامله
کسی میکنند که میان شما و او موافقتی و صداقتی نباشد صفت منافقانست که بدعهدی کردند و ایشان نخواستند که در حرم و حضر با مسلمانان
باشند که در حال غنیمت خواستند که با ایشان باشند در حال نکبت از ایشان دور باشند فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة
الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما

و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله

و المستضعفین من الرجال و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة
الظالم اهلها و اجعل لنا من

من لدنک نصیرا الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون
فی سبیل الطاغوت فقاتلوا

اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا حق سبحانه و تعالی چون ذکر منافقان
کرد و آنکه مومنان را از جهاد باز میداشتند و ایشان را دل شکسته میداشتند

در عقب آن ذکر مومنان کرد که ایشان بخلاف منافقان بودند گفت بگو آنان را که ایشان زندگانی دنیا را بدل کردند با آخرت که سرای ثواب است و آخرت
بخریده اند تا قتال کنند در راه خدای کریم که در راه خدای جهاد کند او را بکشند یا او بکشد و غالب شود بر خصم تغلب از برای آن گفت که علم مقبل
و هم بهر یک باشد تا حاضر بود ما او را مزدی بدهیم عظیم یعنی ثواب جهاد آنگه حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام گفت که چه بوده است شما را که کارزار
نمیکنید در سبیل خدای و نصرت نمیکنید و نمی رهانید آن مسلمانان مستضعف را که در دست کفار مکه اسیر مانده اند ساز آمدن ندانستند که بیایند بجا
بمانند و مشرکان ایشان را عذاب میکنند و ایشان از مردان و زنان و کودکان اند آنگه بیان کرد که ایشان در آنجا چه میکنند میگویند که بار خدایا
ما را بیرون آر ازین شهر که اهل او بیداد کردند و ما را از نزدیک خویش ولیی و یاری پدید کن یعنی تو تولای ما کن و کار ما را با کسی مگذار
و از نزدیک خود ما را ناصری بفرست تا نصرت ما کند از جمله باز ماندگان ضعیفان عباس بن ابی ربیعه بود و ابی جندل و سلمة بن هشام و ولید
بن الولید و غیر ایشان خدای تعالی دعای ایشان را اجابت کرد و رسول مکه بگشاد و عتاب بن اسید را بر او امیر کرد و او یار ایشان شد
تا جماعتی که مظلوم بودند و ضعیف و ذلیل قاهر و غالب و قوی گشتند بر ظالمان آنگه خدای تعالی هر دو فرقه را از مومنان صفت کرد و باز
گفت از نصرت ایشان معبود خود را و گفت آنانکه مومنانند در سبیل خدای جهاد کنند تا کلمه اسلام را عالی گردانند و آنانکه کافرانند

در راه طاغوت قتال میکنند شعبی گفت شیطانست زجاج گفت هر معبودی که دون خدای بود اگر مؤمنان از مومن که قتال کنید با دوستان

شیطان و از ایشان مترسید که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است و کید شیطان را برای آن ضعیف خواند که اضافه با نصرت خدای محیط

بود و نیز از برای ضعف دواعی اولیای او چه حاصلند از بعیر تا که از هم شیر قتال کنند و مؤمنان از هم حجت اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ قِيلَ

لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ

كَخَشْيَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ

مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا • کلبی گفت آیه در عبد الرحمن عوف آمد و سعد ابی

وقاص و قدامة بن مظعون در مکه از مکه از مشرکان

رنج میدیدند گفتند یا رسول الله دستوری ده تا با ایشان کارزار کنیم که از حد بیرون رسول گفت مرا نفرموده اند بقتال ایشان صبر بایکرد تا وقتی

آید چون حضرت رسول هجرت کرد بمدینه و خدای تعالی بغزای بدر فرمود که جهاد میباید کرد آنانرا که در مکه آرزوی کارزار بود بترسیدند چون

بدانستند بتحقیق که جهاد می باید کرد ایشانرا آن حرص نیامد و اظهار کراهت کردند و ضعف و فشل ظاهر کردند خدای تعالی این آیه فرستاد

که نمی بینی ای محمد آنانرا که ایشانرا گفتند دست باز دارید و امتناع کنید یعنی در مکه و از قتال مشرکان و هم نماز و روزه اختصار کنید

خیرات و طاعات بجای آرید پس چون جهاد کردن بر ایشان واجب کردند گروهی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای میترسند و بیشتر

از آن و گفتند بار خدایا چرا قتال بر ما نوشتی و چرا ما را باز پس نداشتی تا بوقتی نزدیکتر آن وقت مرگست اکنون حق تعالی بیان کرد که آنچه دل ایشان رغبت

میکند از متاع دنیا چیزی نیست و بهشت با قوة اندکست و آخرت بهتر است کسی را که پرهیزکار باشد و بر ایشان ظلم نکنند بقدر فتیلی و فتیل

آن بود که در میان شکاف هسته خرما بود و چون رشته ابن عباس گفت چون انگشت بهم مالند مثل رشته ای که حاصل گردد ان فتیل باشد والله اعلم

اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَاِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ

يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَاَرْ

سَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا • حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا بر جهاد تحریص میکند و میگوید که شما را از مرگ چاره نیست

اگر بجهاد روید و اگر نروید و اگر در حصنهای حصین و قلعها استوار باشید

که مرگ بشما آید و آنرا دافع و مانع نتوانند بود هر کجا باشید مرگ بشما آید اگر چه در کوشکها و حصنها باشید و بنا آن بگچ و سنگ برآورده باشند

پس چون چنین

پس چون چنین است شهادت یافتن و بدرجه شهدا رسیدن بهتر بود از مردن بر فراش چنانکه گفت و ان لم تمت الا بدان فللموت

از السیف قتل امری فی الله بالسیف افضل اکنون حق تعالی بیان حال و قال منافقان و جهودان کرد و آنچه حق تعالی از ایشان گفتند چون

رسول علیه السلام بمدینه آمد هر که ایشانرا الکمی رسیدی و نقصانی در میوه کم بودی گفتندی هذا الشوم هذا الرجل این از شومی آن مرد است

و اگر ایشانرا نفعی و زیادتی بودی گفتندی هذا من عند الله این نعمت از خداست بعضی گفتند مراد بحسنه ظفر و غنیمت است و بسیئه

قتل و هزیمت یعنی ای محمد این منافقان میگویند اگر حسنه با ایشان میرسد این از نزدیک خداست و اگر سیئه با ایشان میرسد

میگویند که از نزدیک تست یعنی اگر نه سبب آن بودی که ای محمد که تو ما را بقتال بردی ما را این نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام نبودی

ما را خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر آن کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود و گفت جواب مرا بگوی ای محمد این همه رنج و راحت و بیماری

و تندرستی و تنگی و فراخی و خصب و جدب از قبل خدا است هر آنکه محکم درین شر و ظلمی نیست و هست می سیج ازین بر نیاید اگر بر سبیل

توبیخ و انکار گفت که چه بوده است این قوم را که نزدیک نیست که چیزی را بدانند یعنی هیچ نمیدانند و فهم نمیکنند یعنی قرآن چنانکه گفت

اللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ و بر عموم حمل کردن اولیتر است اکنون حق تعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد و گفت جواب تو هو الله میکند

و میگویند بشومی تست نمیدانند که هر چه هست از خصب و سعت نعمت و ظفر و غنیمت همه از نعمت که خدایم و هر چه قحط و شدت و نکبت و آفتست

همه بشومی کفر و معصیت است که از ایشان در وجود می آید که مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ هر چه بتو رسد از نیکوئی آن از خداست و هر چه

بتو رسد از بدی از قبل نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل و هزیمت چون روز احد که اگر ثبات کردندی و شعب را نگذاشتندی آن

بدیشان نرسیدی ابو العالیه گفت مراد طاعت و معصیت است یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف اوست و معاصی بفعل تو

بی اراده خدای الله ابو القاسم بلخی گفت مراد بسیئه عقوبتست بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر توسع سیئه خوانده اند چنانکه گفت و جزاء

سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا و مجبره را درین آیه تمسکی برای آنکه اول مجمل و باخر مفصل کرد ادید اکنون فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم که اگر

چه تو نیز بر ایشان گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من کفایتست از آنکه من عالم باحوال ایشان و لیکن برای ابلاغ حجت فرمودم و جزا

و ثواب و عقاب بامر منست و حکم من تو بر کار خود قیام کن و کار من با من گذار که مرا درین کار یاری در کار نیست مَنْ يُطِعِ

الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا • وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَاِذَا

بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ • فَاَعْرِضْ

عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا • سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام فرمود که هر که طاعت

من دارد طاعت خدای داشته باشد و هر که در عاصی خدا

در خدای عاصی شده باشد منافقان گفتند که همانا این مرد میخواهد که ما او را پرستیم و بجای او تو را رحیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای تعالی

این آیه فرستاد و گفت چنین است که او میگوید که هر که طاعت رسول دارد طاعت خدای داشته باشد طاعت او طاعت منست و عصیان او عصیان من

و اندر آیه متمسّکی نیست قیره را از انکه اگر مراد حق اختصاص است بدین و اگر او از جمله خواص حضرت است زا که طاعت رسول یعنی فعل حق
بود بگو هرچه او فرماید معنی تو بود چنانکه هر چه من فرمایم مصلحت در آن بود و او هرچه فرماید الا که من فرموده باشم او را بدان پس طاعت او طاعت
من باشد انکه گفت هر که برگردد و پشت بر طاعت و فرمان تو کند کو برگردد که آن همه بر وی بود ما ارسلناک علیهم حفیظا او نفرستاده ایم کار تو نیست
از تبلیغ نیست حافظ و رقیب و مطالب اعمال ایشان منم نه تو و گفته اند که آیه منسوخست بآیه قتال و حفظ یعنی تسلطاست چنانکه گفت علیهم
بمسیطر پس از امر بجهاد رسول را بر ایشان مسلط کردانید و بر ایمان بر ایشان قتال فرمود و یقولون طاعة تا ایشان کدام قوم اند بعضی
گفته منافقان بوده چون بنزدیک رسول آمدندی گفتندی و آن تو ما را طاعت و ما منقاد فرمان تو ایم چون از پیش او بر فتندی و خلوت شدندی
کارهای دیگر بخلاف آن سکالیدندی خدای تعالی رسول را بر ایشان مطلع کردانید گفت تا در پیش تو اند میگویند که کار ما فرمان بردن است و چون از
نزد یک تو بیرون روند جماعتی از ایشان شب کذارند و اندیشه کنند غیر آنکه تو گفته باشی و بخلاف آن سکالند و خدای تعالی مینویسد آنچه می سکالند
در لوح محفوظ یا بر صحیفه اعمال ایشان تا ایشان را بر آن جزا دهد و گفته اند در نوشته و آن بتو فرستد پس تو ای محمد از ایشان اعراض
کن و کار ایشان با خدای انداز که خدای تعالی بس است و کیلی که قیام کند بانچه با و تفویض کرده باشی اَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ

و روی بگردان و توکل بر و اعتماد بر خدای کن و کفر انداز از اظهار نامهای ایشان و رسوا کردانیدن ایشان اعراض کن ۱۲

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ
أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا
بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا استفهامست بسبیل تقریع
و توبیخ میگوید که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق
خود اصرار کرده اند و ما این آیات قرآن میفرستیم و تو که محمدی بر ایشان میخوانی و میشنوند آیا هیچ اندیشه نمیکنند در قرآن تا بدانند که قرآن
و راستست و حق است و از نزدیک خدایست که اگر نه از نزدیک خدای بودی در وی اختلاف بسیار یافتندی و در وی هیچ اختلاف نیست
از جهت فصاحت و بلاغت همه یکسانست نه چون کلام مخلوق که بعضی فصیح و بعضی رکیک و ضعیف و آنچه خبر داده است از غایبات و اسرار و احوال
اهل نفاق و کفر در وی هیچ خلافی نیست همه صدقست و راست و بر وفق مخبر عنه و در وی هیچ تفاوت و تناقضی که اگر نه از قبل خدای بودی
این همه در وی موجود بودی و این آیه دلیلست بر بطلان تقلید و حث بر نظر و تامل و بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن
الا از جهت رسول و این مذهب مجبره و جماعتی حشویانست و دلیلست بر آنکه این کلام خدایست بنفی اختلاف و تناقض و دیگر آنکه اختلاف و تناقض
نه از فعل خدایست که اگر از فعل او بودی از نزد او بودی و خدای تعالی گفت آن نزد غیر باشد آنکه فرمود که واذا جاءهم امر من الامن این هم
صفت منافقانست که رسول ع چون سریه بجایی فرستادی و ایشان ظفری و یا کسری بودی این خبر ایشان از صادر و وارد تفحص کردندی
و پیش از آنکه با رسول بازگفتندی چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد گفت چون بایشان آید کاری و خبری از ظفر یعنی ظفر و غنیمت
یا خوف و ترس یعنی کسر و قتل و هزیمت آنرا آشکارا کردندی و فاش کنندی و اگر بگذاشتندی و با رسول افکندندی تا او بگفتی و افشا کردی

و با خداوندان فرمان کذاشتندی تا ایشان ظاهر کردندی هر آینه بدانستندی حقیقت آن خبر از خداوندان فرمان گفته اند که اولو الامر
امرا و سرایا اند و امام محمد باقر ع گفت که ائمه معصوم اند و این نیکوتر است برای آنکه خدای گفت که اگر با ایشان رد کنند بدانستندی آنکه
که استخراج و استنباط آن میکنند و آنکس که بقول او علم حاصل آید معصوم بود چون رسول بالا نه ها آنکه گفت اگر نه فضل خدای و رحمت
او بودی بر شما از راه الطاف شما همه پیروی شیطان میکردید مگر اندکی از شما که متابعت شیطان نکردندی و گفته اند که استثنا از
اتباع است یعنی مگر اتباع اندکی که آن شیطان را بودی و بعضی اهل علم گفته معنی آیه اینست که لاتبعتم الشیطان علیکم و رحمته الا قلیلا

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ

شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا رسول را میفرماید که تو بکار خویش مشغول باش
و بتخلف منافقان و ارجاف مرجفان مبالات
مکن تو خود در راه خدای جهاد کن که تکلیف ایشان بر تو نیست تا در معصیت ایشان بتو آید بلکه تکلیف ایشان بر ایشانست و بال فعل
ایشان بر ایشانست ترا خود تکلیف خود است و مؤمنان را بر جهاد کردن تحریص کن تا ایشان بثواب مجاهدان رسند شاید که خدای تعالی
دست ظلم و فساد کافران از تو کوتاه کند و دست ترا بر ایشان دراز کرداند و مسلط کند و عسی طمع را بود و چون خدای تعالی کسی را طمع
افکند لازم بود که مطموع او بدو رساند این بکرد و دست ایشان کوتاه کردانید و باس و کارزار ایشان دفع کرد روز بدر کوچک که چون
مجاهدان را بر قتال تحریص کرد ایشان تکاسل نمودند هفتاد سوار بیرون رفت ابوسفیان شنید که رسول ع بیرون آمد بترسید و خدای تعالی
ترسی در دل او افکند برگردید و با مکه شد و گفته اند که این در حدیبیه بود آنجا که خدای تعالی گفت وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم
عنهم و گفته اند که آیه مخصوص است باهل ذمه که جزیه قبول کردند و گفته اند که این وعده هنوز نبوده است آنکه باشد که صاحب الزمان صلوات
الله علیه بیرون آید خلاف برخیزد و دین یکی گردد و کفر مقهور گردد و دین خدای بر همه دینها ظاهر گردد چنانکه گفت قوله لیظهره علی الدین
کله یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا و باس شدت و قوت خدای عز و جل محکمتر است و نکال گردانیدن و عقوبت
کردن او عظیمتر آنکه فرمود من یشفع شفاعة حسنة مراد بشفاعت نیک دعای خیر است و بشفاعة بد دعای بد مؤمنان یکدیگر را دعا
میکنند و جهودان یکدیگر را نفرین کردندی گفت هر کس که او دعای خیر کند او را از آن نصیبی باشد و هر که دعای بد کند او را از آن نصیبی بود و خبر
آید که چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت فرشتگان گویند بد الله لک خدای تعالی بتو ابتدا کند و چون نفرین بناحق کند آن نفرین
با او گردد و اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان گردد از امام محمد باقر ع روایتست که گفت کفل وزر است مجاهد گفت مراد بشفاعت
حسنه و سیئه است و آنکه شفاعت کند بر کسی دیگر تا او را از بند رها کند یا در حق او مرحمتی کند و شفاعت بد آنکه در حق کسی تخلیط و سعی کند
سبب او تا مضرتی با و رسد آنکه گفت که خدای بر همه چیزی مقیت و نگهبانست از سعی نیکو کنند در حق یکدیگر نیکوئی جزا یابند و بدی کنند

بری نبینید و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ

إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ۝ خطاب میکند جمله مومنان را و میفرماید که چون شمارا کسی تحیتی و سلامی گوید یا دعای خیر کند

شما اورا به ازان بازگویید یا مثل آن با او رد کنید در خبر است که چون یکی از مسلمانان بر پیغمبر سلام کردی و گفتی السلام علیک آنحضرت گفتی علیکم السلام ورحمة الله و چون سلام کننده ورحمة الله نیز ختم کردی آنحضرت وبرکاته ختم کردی و چون بنده مومن برادر خود را سلام گوید او را ده حسنه نویسند چون گوید السلام علیک ورحمة الله وبرکاته او را ده حسنه دیگر نویسند و همچنین جواب دهنده را ابن عباس گفت هر که بر کسی سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند چنان بود که بنده آزاد کرده باشد در خبر است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه بود نود و نه آن را بود که سلام گوید و یکی آن را که جواب دهد برای آنکه ابتدا او کرده باشد این خبر کرد آورده اند که زایری نزد یکی صحیح الله جعفر آمد و او را صله و عطای نیکو داد مرد را دست از مکافات آن عاجز بود اندیشه میکرد که بعوض آن شوم روزی عبدالله در بازار می آمد آن مرد روی از وی بگردانید عبدالله جعفر عجب داشت از پیش او در آمد و گفت یا فلان سلام علیکما و جواب داد گفت چرا روی بگردانیدی گفت تا تو سلام کنی مرا جواب باید داد و آن ثواب تر باشد که بسیار زشت و اندک مرا که مرا قوت مکافات عطای تو نیست و سلام در شرع برای سلامت نهاده اند رسول گفت افشوا السلام تسلموا اسلام کاش دارید بسلام تحیة السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا برای آن این فرموده که السلام للراکب علی الراجل والقائم علی القاعد آنگه گفت ان الله کان براستی که خدای تعالی بر همه چیزی بسنده است و شمار کننده و نگاه دارنده خدایست آن خدای که هیچ خدا نیست الا او شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز هیچ شک نیست و آن روز قیامت آنگه مرا بر خبر و پرسش خدای بایستند و آن خواهد بود و باشد و سخن خدای راست بود و کیست که او از خدای راستتر است یعنی هیچ کس برای آنکه برو کذب روا نیست زیرا که عالم است بقبح آن و او مستغنی از آن و آنکه عالم باشد بقبح قبیح و از و مستغنی بود قبیح نکند فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ

يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝ خدای تعالی خطاب میکند با مومنان صحابه رسول که چیست شما را که در منافقان دو گروه شدید و خدای تعالی ایشان را باز گردانیده با احکام اهل شرک از آنکه خونشان و مالشان و سبی

زنان و فرزندان ایشان حلال کردانید بدانچه ایشان کردند یا هلاک کردند ایشان را از انجاه ایشان آن منافقان بودند که روز احد بار پس ایستادند از رسول و با مدینه شدند چون رسول ایشان را ملامت کرد جواب دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول در ایشان دو فرقه شدند قومی گفتند که کافرند و قومی گفتند که نه عبدالله عباس و قتاده گفتند آیه در دو مرد آمد که اظهار اسلام کردند در مکه و هجرت نکردند جماعتی از اصحاب راهی بدیشان افتادند گروهی گفتند که خون اینها حلال است و برخی گفتند نیست خدای تعالی این آیه

المستادان قوم

دانسته و ابن زید گفت در منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند عبدالله ابی سلول بود و اصحابش آنگه خدای تعالی فرمود آیا میخواهید شما که راه نمایید آنان را که خدای ایشان را اضلال کرده باشد یعنی ضالشان خوانده باشد و نام نهاده یا خود گمراه یافته باشد بسبیل عقوبت خذلان کرده باشد ایشان را یا از راه بهشت بگردانیده و مجیره را بقوله ارکسهم تمسکی نیست زیرا که بمعنی که گفت که این با ایشان باستحقاق رفت و جزای ایشان بر سبیل عقوبت آنگه گفت و هر که خدای او را اضلال کند و از راه بهشت بگرداند او را هیچ سبیلی و راهی نیابی براه ثواب وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي

سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ

أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا

إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝ خدای تعالی از منافقان خبر میدهد و میگوید که دوست دارند کافران و منافقان که شما چون ایشان کافر میشوید و با ایشان در کفر یکسان باشید آنگه

مومنان را نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ایشان را دوست مگیرید و ایشان را یار و دوست خود مگیرید تا آنگه هجرت کنند در راه خدای تعالی هجرت بر دو وجه است یکی هجرت مومنان با رسول از مکه با مدینه چنانکه فرمود که ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله و دوم هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق با ایمان چنانکه درین آیت و سیم هجرت مومنان از معاصی رسول فرمود که المهاجر من هجر ما نهى الله عنه آنگه گفت اگر برگردند و پشت بر اسلام و توحید کنند و هجرت نکنند ایشان را بگیرید و بکشید هر کجا یابید اگر در حل و اگر در حرم و از ایشان هیچ دوست و یار مگیرید که ایشان دوستی را نشاید و یاری نکنند از آنکه ایشان جماعتی را استثنا کرد و گفت مگر آنان که بپیوندند و التجا کنند و نسبت خود را با قومی کنند که میان ایشان و شما عهدی و میثاقی بود گفته اند که ایشان بنی مدلج بودند سراقة بن مالک المدلجی نزدیک پیغمبر آمد پس از کارزار احد و از رسول عهدی بسته که رسول بغزای ایشان نرود و گفت هر گاه که قریش ایمان آرند ما نیز ایمان آریم برای آنکه خلیفه قریش بودند رسول بر این قرار داد و با او عهد کرد امام محمد باقر گفت که مراد بنی اسلم اند که هلال بن عویمر الاسلمی بیامد و با رسول عهد کرد که او با غزای رسول نیاید با قریش و رسول با غزای ایشان نرود و او معاونت مشرکان نکند و بیک جانب شود از ایشان رسول گفت هر که در جوار و حمایت ایشان رفت درین عهد است تعرض نکنید او را آنگه فرمود که یا آیند جماعتی شما که دلهای ایشان تنگ شده باشد و نخواهند که با شما قتال کنند یا با قوم خود از آنکه از مسلمانان بسیار خویش ایشان بودند یا معاهد و خلیفه بعضی گفتند که ایشان بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند و پیشرو ایشان مسعود بن رحیله بود رسول علیه السلام بفرمود تا ایشان را میزبانی کردند آنگه گفت چه کار آمده اید

وپیشرو

کفتند برای آن آمده ایم که جای ما بتو نزدیکتر است و ما و بتو از کارهم و کارزار بنی جنبه را کر از میان ما و ایشان عهدیست و باتفاق حکم
این آیه منسوخ است اما خلاف در آنست که ناسخ او کدام است اکر کفت و لو شاء الله منت خدا بر ایشان که این دلتنکی و دل شکستکی ایشان لطفیست
از قبل من در حق شما که اکر خدای خواستی بدل جهر و دلتنکی ایشان از قتل شما ایشانرا دلیری دادی و بر شما مسلط کردانیدی و این مشیت قرینه
یعنی توانستی کردی و هیچکس نبودی که مانع شود اما نکرد از آنکه حکمت او مانع آن بود اکر کفت که پس اکر ایشان از شما دور شونده و با شما قتال نکنند
و صلح اندازند با شما و بعضی دیگر کفته مراد بسلم اسلام است یعنی اسلام آرند خدای تعالی شما را بر ایشان راهی نکرد یعنی دستی نداد از روی شرع و رخصت
در قتال ایشان مادام که مسلم باشند هیچ وجه نیست که با ایشان کارزار کنید سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُو
كُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ
لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا
أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ
جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا
زود باشد که کروهی دیگر بیابید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند و از قوم خویش هم ایمن باشند
ابن عباس کفت بروایت کلبی از ابو صالح که ایشان اسد و غطفان بودند بیامدندی و اظهار اسلام کردندی منافق بودند و چون قوم ایشان ایشانرا
کفتندی که اسلام آورده اید کفتندی آمنّا بالقرده بهذا العقرب و چون رسول ع ایشانرا دیدندی کفتندی ما از شمایم حق تعالی نفاق ایشان ظاهر کرد
و کفت غرض آنست ایشان را که باظهار کلمه ایمان و اسلام از شما ایمن باشند و باظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند آنکاه فرمود کلما ردّوا
هر کاه که ابتلا و امتحان کنند ایشانرا ابلیسی بامر کفر روند و اظهار کفر کنند ابن عباس کفت که معنی اینست که هر کاه ایشانرا با کفر دعوت کنند باسر
شوند و سرنکون در کفر افتند پس اکر ایشان از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافرانند نروند و دست بجا ... و معاطف شما ندهند و دست
از قتال و رنجانیدن شما ندارند بکیرید ایشانرا و بکشید هر کجا بیابید که ایشان اند که خدای تعالی شما را بر ایشان سلطانی و حجتی ظاهر داده است
و قوتی هویدا وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى
أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا
فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ
مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ
بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا آیه در عیاش بن ربیعه آمد که او نیز در
رسول آمد قبل از هجرت و ایمان آورد چون رسول ع بمدینه آمد و دیکر مشرکان
بودن بیامد و بعضی کوههای مدینه رفت و جایی ساخت و آنجا مقام کرد چون خبر اسلام او در مکه با مادرش رسید از جزعی عظیم کرد و بر ان

حوذ ابوجهل

حوذ ابو جهل و حارث بن هشام را کفت و این هر دو برادران عیاش بودند از قبل مادر که بجای که در زیر هیچ سقفی نروم و هیچ طعام نخورم
تا نزد وی او را پیش من نیارید ایشان برخاستند و حارث بن زید ایضا با ایشان بهم بیامدند و عیاش را کفتند مادرت سوکند خورده که طعام نخورد
و در زیر سقف نرود تا تو را نبیند و با او سوکند خوردند و او بجهد بزیر آمد و دست در دست ایشان نهاد ایشان او را بکرفتند و دست او هم ببستند
و هر دو برادر او را صد تازیانه بزدند و با مکه آوردند پیش مادرش سوکند خورد که او را از بند رها نکند تا کافر نشود همچنان ببسته در آفتاب
انداختند چون کار بر وی سخت شد و آنچه از او خواستند کفت او را بکشیدند حارث بن زید که با ایشان بود او را ملامت کرد و کفت که این چیز که تو کردی
نه بر دین پدرانت بماندی و نه بر دینی که کرفته بودی و بخندید این حدیث او موحش کفتی عیاش کفت والله که هر کجا ترا خالی بیابم ترا بکشم
آنکاه برخاست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت پس از مدتی حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام آورد و در آن وقت
عیاش غایب بود از اسلام او خبر نداشت چون باز آمد روزی حارث را تنها یافت بر وی حمله برد و او را بکشت مردم کفتند او را چرا بکشتی
او مسلمان بود کفت ندانستم پشیمان شد و پیش رسول ع آمد و این حال باز راند و سوکند خورد که از اسلام او هیچ خبر نداشتم خدای تعالی این آیه
فرستاد که هیچ مؤمنی را نیست که مؤمنی را بکشد بعمد و قصد لیکن اکر بخطا باشد حکم او آنست که بنده مؤمن را آزاد کند و دیت با اولیاء مقتول
تسلیم کند قتل بر سه قسم است عمد محض و خطای محض و خطای شبیه العمد در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیای مقتول عفو کنند یا دیه بستانند
و دیه هزار دینار زر است یا ده هزار درم یا صد شتر قیمت هر یکی ده دینار یا دویست کاو که قیمت هر یکی پنج دینار بود یا هزار
کوسفند و این دیت در مال قاتل واجب بود و بر وی کفارت بود و آن بنده آزاد کردنست و یا شصت درویش را طعام دادن یا دو ماه
پیوسته روزه داشتن بر جمع و در قتل خطا دیه بر عاقله قاتل بود و دیه قتل شبیه العمد بدو سال و خطا به سه سال در هم لازم بود کفارة
و دیه دادن واجب است الا با اولیای مقتول بر ایشان صدقه کنند و از ایشان نخواهند و اکر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافر باشند و او مومن
باشد و بخطا وی را کشته باشد بر کشنده او کفاره باشد و دیه لازم نباشد برای آنکه ورثه او کافر باشند و کافر از مسلمان میراث نبرد و اکر مقتول
از قومی باشد که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی بود و او را بخطا بکشند دیه لازم بود بر عاقله و کفاره بنده آزاد کردنست بر قاتل ابن
عباس کفت که در این مقتول ایمان شرط نیست و این مذهب شافعی علیه الرحمة است بعضی دیکر کفته اند که ایمان شرط است و این مذهب اصحاب ما رحمهم الله
است الا آنست که دیت بوارثان مسلمان او دهند بکافران ندهند و اکر وارث مؤمن نباشد دیه به بیت المال بباید داد آنکه فرمود که هر که
ندارد استطاعت آنکه بنده آزاد کند و بهای آن ندارد بر وی بود که دو ماه پیوسته روزه دارد توبه الیست از خدای تعالی و رحمتیست از وی بر شما
تخفیف آنکه بر ده نیابد روزه او قائم مقام آن باشد تا در کفاره بر وی بسته نشود و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم بوده است عالم باحوال مکلفان
و مصالح ایشان و حکیم در آنچه ایشانرا امر فرماید و نهی کند وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
آیه در مقیس بن ضبابه آمد و او برادرش هشام را کشته یافت در بنی النجار
برادرش مسلمان بود نزدیک حضرت رسول ع آمد و او را ... رسول ع مردی از بنی فهر با او بفرستاد و بنی النجار و کفت سلام من
بدو رسان و ایشانرا بکوی که رسول خدای میکوید که اکر کشنده برادر او را میدانید باو دهید تا قصاص کند و اکر نمیدانید دیت او را به برادرش دهید

آن مرد بیامد و جهت تمام رسول بگذارد وایشان گفتند سمعنا واطعنا لله ولرسوله خدای که ما قاتل او را نمی شناسیم ولیکن دیت او را بدهیم
صد شتر بیاوردند و بمقیس دادند وایشان هر دو روی بمدینه نهادند و شیطان مقیس را وسوسه کرد و گفت تو این بستانی مردم ترا عیب کنند
این مرد بباید کشت تا در برابر خون برادرت بود و شتران برانده و برفت همراه کرد تا فهری غافل شد سنگی بزرگ برداشت و بر سر او زد
و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران برانده و روی بمکه نهاد و مرتد شد حق تعالی در حق او این آیه فرستاد و بیان کرد که او مومنی را
بکشت بقصد جزاو پاداش او دوزخ بود که در آنجا مخلد و موبد بماند و در خشم خدای بهبهر و خشم گیرد و او را لعن کند و از رحمت خود دور گرداند
و بسازد از بهر او عذابی بزرگ نیز و یک اصحاب با قاتل مومن از حکم اسلام و ایمان بیرون نشود و در دوزخ مخلد و موبد نماند و دلیل برین آیت
که خدای تعالی او را مومن خواند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی دوم آنکه برادرش خواند و گفت فمن عفی له من اخیه
شیء و دیگر گفت ذلک تخفیف من ربکم ورحمة و این جز مومنان را نباشد آنگه گفت فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ذکر تخلید و تابید
نکرده و عذاب شامل باشد قصاص را و حکم او حکم عقاب نیست دلیل برین فایلوهم یعذبهم الله بایدیکم و در خبر است که رسول علیه السلام بیعت مردمان
بر آن ستدی که شرک نیارند و خون ناحق نریزند و این شرایط اسلام است از کبایر بجای آرند آنگه گفت فمن فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو
کفارة له و من ستر علیه فامره الی الله تعالی ان شاء غفر له و ان شاء عذبه و اگر کافر و قاتل بودی این حدیث را وجهی نبودی
و دیگر موده کرد من اصل الاسلام الکف عمن قال لا اله الا الله لا نکفره بذنب یعنی از اصل مسلمانی آنست که زبان از گوینده لا اله
الا الله باز داری و او را هیچ گناه کافر نخوانی و دیگر آنکه جحود است و قاتل خدا را منکر نیست کافر نباشد و این آیه در حق شخص معین
آمده و او مرتد گشت خلود در دوزخ او را بود و لازم نباید که مومنان که همچو مخلد باشند و روایت نیز که آیه را تخصیص کنند و گویند مراد آنست
که و من قتل مومنا متعمدا یعنی مستحلا لقتله چون برای ایمانش کشد و مستحل قتلش باشد کافر باشد و این که گفت فجزاؤه جهنم
جزا اوش و وخت لازم نباید که لا بد بود که این جزا واقع آید و جزا شاید که بعد الاستحقاق عفو خدای بدین متصل گردد و عفو و لعنت
برای استحقاق روا بود که عفوش دریابد لازم نیست خلود و بر تابید تفسیر دادن که خلود در کلام عرب بسیار است از طول آمده گویند
خلدت فلانا السجن و همه فلان در بند زندان مخلد باشد و زمسجون و فلان مخلد اذا کان بطیء الشیب و قوله تعالی یحسب ان ماله اخلده
و عاصم از ابن عباس روایت کرد که او گفت جزا اوش دوزخ باشد اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بیامرزد و اکثر گویند قاتل عمد
توبه نباشد قول او خارج اجماعست و اخباری که درین وارد است از اخبار احادیث آمر ا قبول نکند یا ایها الذین آمنوا
اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا
تبتغون عرض الحیوة
الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا
ان الله کان بما تعملون خبیرا
کلبی و ابو صالح از ابن عباس آیه در حق مرداس بن نهیک آمد و او مسلمان بود و قوم او همه کافر بودند
رسول علیه السلام سریتی را بغزای ایشان روان کرد و چون خبر قومش بگریختند و این مرد مسلمان مقام کرد و چون لشکر نزدیک در آمد نداند که

کر نباداکه لشکر پیغمبر باشد گوسفندان را با شکنج کوهی برد و بر سر آن کوه شد چون لشکر فرود آمد و آواز تکبیر بر داشتند بدانست که لشکر مسلمانان
فرود آمده و تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله اسامة بن زید حارثه قصد او کرد و او را بکشت و گوسفندانش را ند
آنگه بنزدیک حضرت رسول آمد و او را خبر داد آنحضرت دلتنگ شد و بر اسامه خشم گرفت و گفت من دانم که تو او را بطمع گوسفندان کشتی
خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام آیه بر و خواند اسامه گفت یا رسول الله برای من استغفار کن رسول علیه السلام گفت به لا اله الا الله
چکنم تا چند بار اسامه از رسول استغفار خواست و او گفت فکیف اصنع بلا اله الا الله پس از آن رسول علیه السلام برای آن استغفار کرد
و او را فرمود که بنده آزاد کن و بروایت عکرمه از ابن عباس مردی آمد از بنی سلیم گوسفندان داشت بجماعتی از صحابه رسول بگذشت و
برایشان سلام کرد گفتند از بیم سلام کرد تا گوسفندان را حمایت کند و الا مسلمان نیست پس او را بکشتند و گوسفندانش ببردند حسن بصری گفت
جماعتی مسلمانان بر جماعتی حرب بیکردند و ایشان را منهزم کردند و در آن میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از وی
قبول نکردند برای طمع متاعش او را بکشتند رسول علیه السلام گفت کشتید او را گفت مردی را بکشتم که میگفت من مسلمانم گفت یا رسول الله از ترس
جان میگفت رسول گفت چرا دلش نشکافتی تا بدانستی یا ندانستی که مرا جز بازبان کاری نیست بسی بر نیامد که کشنده آن مرد بمرد او را در پهلوی او
دفن کردند زمین او را بر انداخت تا سه بار دفن میکردند و می انداخت پای او را گرفتند و او را در شعبی از شعاب کوه انداختند خدای تعالی
در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت ای مومنان چون در زمین سیاحت کنید اگر می روا باشید و اگر صادق در نگ نیستید و مستشید و دگر ها
تعجیل مکنید ثبات و سکون بجای آرید و اندیشه کنید و مگوئید آنکس را که بر شما سلام کند و گوید ما مسلمانیم که تو مسلمان نیستی از آنکه سلام تحیة
اهل اسلام و نشان مسلمانیست که غرض شما درین عرض دنیا و متاع او باشد از بهر طمع مال او گوئید که او مسلمان نیست او را بکشید تا مال
او ببرید متاع دنیا را عرض خواند از بهر آنکه او را بقای نیست بشتابت او عرضی را که خلاف جوهرست غنیمت از خدای جوئید که نزدیک
او غنیمتها بسیار است و ثواب بهشت کسی را که از مثل این کارها تحرج کند آنگه گفت مکنید چنین که شما نیز چون ایشان بودید یعنی کافر با اظهار
کلمه اسلام ایمن شدید با شما نیز پیش از این چنین بود ند که این مرد ایمان خود از قوم خود نگاه میداشت از آنکه میترسید شما نیز میترسیدید تا آنکه
خدای تعالی بر شما منت نهاد بدانکه شما را بسیار کرد و نیرو و قوة و شوکتی بشما ارزانی داشت تا شما بر مشرکان دست یافتید و ایشان را مقهور
و منکوب کردید پس شما تثبت کنید و تأنی بجای آرید و تعجیل و بد اندیشه کار مکنید که خدای تعالی بهر چه شما از خیر و شر او عالم و آگاهست و هیچ
پوشیده نیست و در آیه دلیل است بر آنکه ایمان بقول زبان باشد برای آنکه حکم اسلام بر تقیه و حصن الدماء والاموالست و بر ایمان حق
و ایمان جمل بشد و اسلام بجوارح لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة
وکلا وعد الله الحسنی وفضل
الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات
منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما

ابو صالح از عبد الله عباس گفت که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای جل جلاله ذکر مجاهدان و بیان درجات ایشان کرد و ترغیب
کرد ایشانرا بر جهاد عبد الله بن ام مکتوم و عبد الله بن جحش نزدیک رسول صلعم آمدند و هر دو نابینا بودند و گفتند یا رسول الله خدای تعالی جنگ را
جهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما اینست که میدانی و ما را آرزوی جهادست ما را رخصت هست که جهاد بکنیم و این آیه فرود آمد استثنا کرد خدای تعالی
ضرر او در آیه علی است تا نابینا را از این خبر گوید ثابت از عبد الرحمن ابی لیلی روایه کرد که این آیه اول چنین آمد که لا یستوی القاعدون من
المؤمنین والمجاهدون عبد الله ام مکتوم دعا کرد و گفت خدایا عذر مرا فرو فرست خدای تعالی غیر اولی الضرر فرستاد و فرمود که بجای خود بنه او این از آن
بتر ارفتی و گفتی مرا رایت دادید در برابر دشمن و رایت بمن دهید که من نگریزم و نتوانم گریخت معنی آیه اینست که یکسان نیستند مومنان که نشسته
و از جهاد تقاعد نمایند بی عذری و منع طلب رفاهیت و آسایش را با مومنانی که ایشان بجان و مال خود در راه خدای جهاد کنند الا آنکسانی که
عذر داشته باشند از بیماری و رنجوری و نابینای که چون ایشانرا ارادت جهاد باشد خدای تعالی از دل ایشان داند ایشانرا ثواب مجاهدان
و درجات ایشان بدهد اکر تفضیل آن فرمود و گفت خدای تعالی آنانرا که جهاد کنند در راه خدای تعالی بنفس و مال ایشانرا درجه نهاد و تفضیل داد
برآنکسانی که بنشینند و جهاد نکنند الا که گفت که ایشان نیز بی عذر بنشینند هر یکی پایه خود دارند وکلا وعد الله الحسنی خدای تعالی همه
وعده ثواب داده است و نیکوی خدای تعالی تفضیل نهاد جهاد کنندگانرا بر نشینندگان بثواب و مزدی بزرگ و درجه و پایه عظیم و رزق و رحمتی
از نزدیک او و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست در اول آیه تفضیل بیک درجه و در آخر بدرجات مراد بدرجه علو منزلت و ارتفاع قدر بسبیل
مدح و مراد بدرجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی بر بعضی بقدر استحقاق ان الذین توفیهم الملائکة
ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله
واسعة فتهاجروا فیها

فاولئک مأویهم جهنم وساءت مصیرا ۝ الا المستضعفین من الرجال
والنساء والولدان لا
یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا ۝ فاولئک عسی الله ان یعفو
عنهم وکان الله عفوا غفورا ۝

گفته اند که آیه در حق جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آورده بودند و در دل نفاق داشتند ابو الجارود
از امام محمد باقر علیه السلام روایة کرد که ایشان پنج کس بودند حارث بن ربیعة الاسود و ابو العاص و علی ابن الامیة و قیس بن الولید و ولید بن مغیرة
و قیس بن الفاکه که ایشان با رسول علیه السلام هجرت نکردند چون مشرکان ببدر حاضر آمدند قلت لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غر هؤلاء
دینهم دین ایشان بفریفت ایشانرا امید در غزاة بدر کشته شدند فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق
حق تعالی گفت آنها که فرشتگان جانهای ایشان بر داشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند بکفر آوردن و اصرار کردن و بر نفس
خود ستم کردن و گفته اند مراد ملک الموت است با اعوان او و گفته اند که مراد فرشتگانند که خدای تعالی ایشانرا یاری رسول و فرشتگان
فرشتگان ایشانرا میگفتند که شما چه کاره بوده اید و چه کرده اید بسبیل توبیخ و تعنیف ایشان جواب دادند که ما در زمین مستضعفان

وستضعفان بوده ایم ضعف ما پوشیده نشود که مشرکان ما را ضعیف کردند فرشتگان ایشانرا جواب دادند و گفتند نه زمین خدای
فراخ بود تا هجرت کنید و بدان زمین که شما را نجات بودی حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ میگویند و این تعلل باطل
و آنچه میگویند بنفاق میگویند ایشان کافرند و مرجع و ماوای ایشان با دوزخست و دوزخ بد جای بازگشتنی است ایشانرا الا گروهی را
که ایشان مستضعفان بحقیقت بودند استثنا کرد و گفت الا آنکسانیکه ایشانرا ضعیف کردند و ایشان هم مردان و زنان و کودکان بودند ایشانرا
حیله و چاره و برگی و سازی نباشد و راه بنهند تا هجرت کنند پس ایشانرا امید است که خدای تعالی عفو کند چون عذر ایشان واضح و روشنست و اگر
هجرت نکردند خدای تعالی حیله و چاره عفو کننده و آمرزنده است حسن بصری از رسول علیه السلام روایة کرد که هر که دین خود را بگریزاند از زمین بزمین اگر چه
از روی مثل بدستی باشد او را بهشت واجب شود و رفیق ابراهیم خلیل و محمد علیه السلام باشد ومن یهاجر فی سبیل الله یجد
فی الارض مراغما کثیرا وسعة ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله
ورسوله ثم یدرکه الموت فقد
وقع اجره علی الله وکان الله غفورا رحیما ۝ مفسران گفتند سبب نزول
آیه آن بود که چون خدای تعالی آیه ان الذین توفیهم الملائکة
فرستاد جماعتی مسلمانان از جمله ایشان ضمرة العیص بیمار بود گفت من از جمله آنان نیم که خدای تعالی استثنا کرد من راه دانم و سازی دارم
و امت اگر یکشب در مکه باشم بفرمود تا برای او چهارپای راست کردند و او را از مکه بیرون آوردند در راه بتنعیم رسید فرمان یافت خدای
در حق او این آیه فرستاد و بروایتی دیگر چنین است که چون بتنعیم رسید و حال برو سخت شد و دانست که بخواهد مرد دست راست برآورد
و بر دست چپ زد و میگفت اللهم هذه لک وهذه لرسولک ابایعک علی ما بایعک علیه رسولک بار خدایا این بیعت تراست
و این بیعت رسول تراست بیعت میکنم ترا با آنچه رسول خدای ترا بیعت کرد این بگفت و درگذشت مسلمانان گفتند که اگر بمدینه رسیدی ثواب
و مزد مهاجران یافتی اما چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هر که هجرت کند در راه خدای تعالی
در زمین جای هجرت یابد که در انتقام سعتی و روزی و توانگری او را حاصل شود ابن عباس گفت متحول باشد از جای بجای مجاهد گفت مراغم
جای که از مکان دور بود و هر که از خانه خویش بیرون شود هجرت کنند با خدای و رسول او پس در راه مرگ یا در رسد و متوفی شود مزد او
بر خدای واجب باشد و نزدیک خدای واقع آمد آمرزنده است آنگاه را که در حال شرک کرده باشند آنچه در حال اسلام کرد
واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم

الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا ۝ چون در زمین بروید و سفری از سفرهای طاعت
چون سفر حج و زیارة یا بهر طلب روزی یا جهاد
کردن با دشمنان خدای بر شما هیچ حرجی و بزه نیست که از نماز قصر کنید یعنی چیزی کم کنید آنچه چهار رکعت است دو رکعت بگزارید اگر ترسید
که کافران شما را در فتنه اندازند و فتنه کافران در آیه دل مشغول داشتن ایشان باشد مومنانرا بترسانیدن و کید کردن و حرب کردن

بایشان اگر حق تعالی نمود که از کافران حذر کنید که ایشان دشمنی اند شما را که دشمنی خود ظاهر و آشکارا کرده اند اگرچه ظاهر قرآن چنانست که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر این حقیقتیم این اقتضا میکند الا آنست که هیچ خلاف نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز قصر باید کرد و در سفر خوف شرط نیست در قصر و این حکم شرط خوف منسوخ است با جماع و سنت متواتره است و نسخ قرآن با جماع و سنت متواتره روا بود براکه حکم این آیه حکم قرآنست چنانکه عقران نسخ روانست باین هم دوم نسخ روانست بجنس ظاهر آیه اقتضای آن میکند که قصر رخصت است و اتمام روا بود و نیز دیگر شافعی اتمام اولیتر است و نیز دیگر اهل بیت همچنانکه اتمام در حضر واجبست در سفر قصر واجبست که اگر کسی در سفر نماز تمام کند جزوی نباشد و این حکم که ظاهر آیه اقتضی میکند از تخییر بین الاتمام و تقصیر منسوخست با خبار متواتر و اجماع اهل بیت ابن عباس گفت اول نمازی که در سفر قصر فرمودند نماز دیگر بود بعسفان و قول دیگر آنکه مراد تقصیر نماز قصر ارکان نمازست در حال خوف نیز دیگر اصحاب ما نماز خوف تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی خبر گوید که من عمر خطاب را گفتم که ما را چه عذرست که قصر میکنیم و ما ایمنیم و خدای تعالی خوف شرط کرده است گفت ایکنترا مشکل افتاد مرا افتاد از رسول پرسیدم گفت صدقه ایست که خدای تعالی شما را داده است صدقه او قبول کنید وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ

اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَاَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ

وَاَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ مَطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَنْ تَضَعُوا

اَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

میگوید که ای محمد اگرچه در میان ایشان باشی یعنی آنگاه که با دشمنان حرب میکنند و ایشان می ترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز برین ترتیب بجای آوری کنی برین ترتیب بگذار که ما بیان کنیم و این بدو شرط باشد یکی آنکه مسلمانان اکثر نه بود که با ایشان مقاومت نتوانند کرد و دیگر آنکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد و این هر دو شرط آیه معنی است امام در نماز ایستد و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی در برابر دشمن باشند با سلاح امام با ایشان یک رکعت نماز گذارد و بدوم برخیزد و الحمد برخوانند و سوره دراز و این قوم که در پس او باشند آن دوم رکعت مخفف کنند و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند و ایشان بیایند و در پس امام بایستند و نیت بکنند و تکبیر اول بگویند و رکعت نماز با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند و تشهد مطول کرد ایشان برخیزند و رکعتی دیگر کنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند و با امام سلام برخوانند و اگر نماز شام باشد ترتیب همین است الا آنست که امام مخیرست که خواهد با فرقه اول یک رکعت بکند و اگر خواهد دو رکعت و در نماز سلاح با خود دارند چون کارد و شمشیر و مانند این و آیه برین ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیه آن بود که بروایت ابو صالح از ابن عباس که رسول در بعضی غزوات نماز پیشین بگذارد بطریقی که دایم گذاردی و جماعتی به با لشکر با او نماز کردند و دشمن در برابر چون رسول از نماز فارغ شد مشرکان تأسف خوردند

که ما احوال بزدیم

که ما احوال بزدیم برایشان چون در نماز بودند و ایشان همه را هلاک کردیمی اینهمه بازگشته اکنون باکیم که ایشان نماز دیگر است که آن نماز را دوستر دارند از پدران و فرزندان خود چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیابیم چون رسول خواست که نماز دیگر گذارد جبرئیل آمد و او را از کید دشمنان خبر داد و نماز خوف بیاموخت و گفت این نماز خوف است چون حال بر این جمله باشد نماز چنین کن و این آیه آورد و گفت چون تو خواهی ای محمد که با ایشان نماز کنی باید که گروهی با تو باشند و سلاح خود هم دارند و با سلاح خود نماز کنند خدای تعالی امر کرد با خذ سلاح و امر وجوب را بود و ظاهر آیه برین دلیلست که گفتیم بخلاف آنکه ابن عباس گفت که مامور باخذ سلاح آن گروهند که در برابر دشمن اند آنگه گفت هر گاه سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز اند و از سجده فارغ شوند باید که باز پس شوند و در پس شما باشند یعنی در مقابل دشمن در جایگاه این گروه تا ایشان بیایند و نماز کنند و این دلیلست بر آنکه گفتیم که دشمن باید که بخلاف جهت قبله بود آنگه گفت چون ایشان بروند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند با تو نماز کنند باید که سلاح با خود دارند و با سلاح نماز کنند که با سلاح بودن با احتیاط اقرب است از بهر آنکه دشمنان شما طمع در شما نبسته اند چون با سلاح باشید و با حذر باشید که دوست میدارند و تمنا میکنند این کافران که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید تا ایشان بر شما حمله آرند یکبار و متاع و سلاح شما ببرند و شما را مکروه رسانند آنگه چون امر کرد پس از آن رخصت داد کسانی را که ایشان رنجور باشند و گفت که هیچ بزه نیست و حرجی بر شما اگر شما را از باران رنجی باشد یا بیمار و مجروح باشید در آنکه سلاحهای خود در افکنید اما آنچه آلت حذرست و احتیاط بجای آرید و با حذر باشید و گفته اند که آیه برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور بودند و سلاح بر ایشان گران بود گفتند روا باشد که ما سلاح بنهیم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد آنگه تهدید فرمود کافران را و گفت خدای تعالی ساخته است با خلود و تابید از برای کافران عذابی دردناک خوار کننده و گفته اند که آیه وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى در عبد الرحمن بن عوف آمد که رنجور بود و سلاح بر نمی توانست داشت ابو صالح از ابن عباس گفت که در حق رسول آمد که او بغزای محارب متوجه نماز شد بمنزلی فرود آمد با مسلمانان و مشرکان هیچکس ندیدند و رسول بر خاست و بقضای حاجت رفت و باران می آمد چون فارغ شد خواست که با لشکرگاه آید رود آمده بود و حایل شده رسول در جانب بماند تنها با سلاح در زیر درختی بنشست از سر کوه حویرث بن الحارث نگاه کرد رسول را دید تنها نشسته اصحاب خود را گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله ابن عمر گفت از اصحاب خود تنها بیرون آمد او را آن کشتم خدای مرا بکشاد آنگه شمشیر برکشید و تا رسول را خبر شدن بر بالای سر او بایستاد با تیغ و گفت یا محمد من يمنعك منى ترا از من که حمایت کند گفت خدای آنگه گفت اللهم اکفنی شر حویرث بما شئت بار خدایا بدانچه خواهی او را از من کفایت کن مشرک شمشیر برکشید تا بر انداز و نشسته آمد و پیری بر میان کتف او زد که بروی در افتاد و تیغ از دست او بیفتاد رسول تیغ برگرفت و بر سر او بایستاد و گفت الان من يمنعك منى حویرث گفت لا احد يمنعك هیچکس نیست که ترا امروز از من منع کند گفت گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ بتو دهم و بردی گفت این نکنم ولیکن با تو عهد کردم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کس را بر تو یاری ندهم آنحضرت تیغ بدو داد او بستد و گفت والله لانت خیر منی رسول فرمود بهر حال من سزاوارترم که بهتر از تو باشم حویرث با اصحاب خود رفت او را گفتند ویلک چرا شمشیر نزدی و جهانی را از دست او نرهاندی و چرا بیفتادی یا اگر ترا کسی چیزی زد گفت چون تیغ برآوردم پنداشتی که کسی چیزی بر پشت من زد و مرا افکند چنانکه تیغ از دست من بیفتاد و محمد برگرفت و اگر خواستی که مرا بکشد توانستی و کرد او از من چون در گذشت بود مرا گفت اسلام آور قبول نکردم ولیکن عهد کردم که با او قتال نکنم و کسی را بر او یاری نکنم آنگه رود منقطع شد و رسول با لشکرگاه آمد و از این حال صحابه را خبر داد و آیه

فاذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم فاذا اطمأننتم فاقيموا الصلوة ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا ولا تهنوا في ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون وترجون من الله ما لا يرجون وكان الله عليما حكيما

چون حال چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید و از آن پرداخته و شمار اصحاف باید کرد و در عقب آن نماز ذکر خدای کنید و از حمد و ثنا و دعا
بر خود کنید و بر برادران خود و از خدای المسیح دعوت و فتح خواهید چنانکه در دیگر آیه فرموده که یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم فئة
فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول عبدالله عباس است و بیشتر مفسران و در اخبار ما آمده است که مستحب است که بعد از
نماز خوف و سی بار بگویید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تا جبر نقصان نماز باشد خدای تعالی میفرماید که ذکر خدا
کنید در هر حال که باشید ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته پس اگر که بعد با کوری و خوف زایل شود و شما با امید نماز را اقامت کنید تمام
و کمال و حدود و ارکان و شرایط آن چنانکه بعینه در حضر گذارده اید که نماز بر مؤمنان فریضه موقوته بوده است بعضی گفته اند فرضا واجبا و دیگری
فرضا منجما موقوتا فریضه مستوفی بوقت خود باید گذارد و اگر مؤمنان را بر قتال تحریص کرد و ایشان را نهی کرد از سستی نمودن و کاهلی
کردن گفت سستی مکنید در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابوسفیان و لشکرش چنانکه قصه آن در سوره آل عمران رفت اگر شما دردمند میشوید
آنست که این جراحات بکر ایشان نیز دردمند میشوند چنانکه شما میشوید و اگر شما از قتل و جراحت الم می یابید ایشان نیز می یابند شما
درین باب چیزی هست که ایشان را نیست و آن آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید با آنکه ایشان نمیدارند و شما را از خدای وعده ظفر و نصرت
و ایشان را نیست و امید این نمیدارند و خدای تعالی علیم است داننده است کار بوده است جز بر وفق حکمت نفرماید انا انزلنا الیک الکتاب

بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله ولا تكن للخائنين خصيما واستغفر الله ان الله كان غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان خوانا اثيما

اراك

آیه در طعمه بن ابیرق آمد که او درعی بدزدیده بود از همسایه خویش قتاده بن نعمان گفت آن درع در انبانی بود
کرد آن و پاره آرد بوده و انبان سوراخی بوده و آن انبان برگرفت و بخانه جهودی برد نام او زید بن السمین راه که میبرد آرد میریخت
بامداد که ایشان طلب درع میکردند بر جانبو در بر گشتند و بر اثر آرد میرفتند تا بخانه زید و او را بگرفتند و گفتند که تو این درع را دزدیده ای گفت
طعمه ابیرق پیش من ودیعه نهاده است و جماعتی جهودان بر آن گواهی دادند بیامدند و طعمه را گفتند که زید این درع بتو حواله میکند او سوگند
خورد که من از آن خبر ندارم قوم او بر گشتند و بشکایت پیش رسول آمدند و گفتند که یا رسول الله نه بینی قتاده را که درع او را جهودی
بدزدیده است که در خانه او یافته اند او را دست ببایست و دزد ... ایشان حاضر شدند

ولکن کی را

واین سخن را باز اعاده کردند رسول بحسن ظنی که بمردمان بود گمان برد که جهود دزدیده است و مسلمان مبرا است خصومت با جهودان
خصومت کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را ازین حال خبر داد و خیانت طعمه بن ابیرق او را معلوم کرد ... گفت
که ما فرستادیم بتو کتاب یعنی قرآن براستی و راستی تا تو حکم کنی میان مردمان و آنچه خدای تعالی باز نموده است ترا و اعلام کرده
بران باش و بران حکم کن و مباش برای خاینان خصومت کننده برای ایشان یعنی طعمه و قوم او خصومت مکن و از خدای آمرزش خواه
و استغفار کن که خدای آمرزنده و مهربانست و این آیه دلالت نمیکند بر آنکه رسول چیزی کرده است که او را گستاد ... عقل معلوم شده
که او معصوم است صغیره و کبیره و بر و روایت و نهی خدای تعالی که گفت ولا تکن للخائنین خصیما دلالت نمیکند بر آنکه او خصومت کرد
برای آنکه نهی بسیار کنند کسی را که منهی عنه نکرده باشند و استغفر الله دلیل نیست بر آنکه او گناه کرده که باستغفارش فرمودند و استغفار
طاعتیست مستقل و فایده او تحصیل ثواب باشد نزدیک ما دون اسقاط عقاب که خدای تعالی عند توبه و استغفار اسقاط العقاب تفضل کند
آنگه حق تعالی پیغمبر را نهی کرد و گفت ولا تجادل مجادله و خصومت مکن برای آنانکه ایشان با نفس خود خیانت میکنند یعنی از بهر دفع ازیشان
و معنی خیانت ایشان با نفس خود آنست که هر که عصیان کند و داند که او را بدان عقوبت خواهد بود آن خیانت با خود کرده باشد آنکه
جزا او راجع با اوست و وجهی دیگر آنست که هر که با مؤمنی خیانت کند با خود کرده باشد از آنکه ایشان از یک دین و یک ملت اند بمنزله آنند که
از یکدیگرند مؤمنان از نفس یکدیگر خوانده آنجا که گفت ولا تقتلوا انفسکم و خیانت بکنید و بار خیانت کرده باشید که خدای تعالی خیانتگر
کار را دوست ندارد و آنکه خیانت کرده باشد بدزدی و سرقه اثیم باشد و با آنکه بدیگری حواله کند بزه کار است و مراد با اثیم بسیار بزه ...
ایشان رفت يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم اذ يبيتون ما لا يرضى من

القول وكان الله بما يعملون محيطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم في الحيوة الدنيا فمن يجادل

الله عنهم يوم القيمة ام من يكون عليهم وكيلا آنگه بیان کرد حق تعالی و گفت این قوم خیانت
خود را از قوم پوشیده میدارند و از خدای پوشیده

نمیدارند و پنهان نمیکنند و مردمان را ایشان دست نیابند تا آنگاه بازگویند و خدای تعالی قادر است بر تعجیل عقوبت و قوی نکال دنیا
و آخرت از و باز نمی پوشند و او نیز آنگه از و باز پوشند باز پوشیدن از و جز بترک خیانت نتوانند بودن از آنکه هیچ چیز بر و پوشیده نیست
و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذات است و با ایشانست چون ایشان میسگالند و می اندیشند سخنهای که خدای آنرا نپسندد و از
آن اختراع سرقه و دروغ بر کسی که دیگر نهادن و خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند داناست علم او محیط است هیچ از علم او بیرون نمیشود آنگه
خطاب کرد با قوم طعمه و آنانکه برای او جدال کردند و گفت ای بنی ابیرق انگارید که شما اینجا با مردمان ... در دنیا برای ایشان مجادله
کنید و خواهید که ازیشان باز دارید کیست که فردای قیامت برای ایشان با خدای تعالی مجادله خواهد کرد و کیست او که وکیل و نایب ایشان خواهد بود
خصومت کردن ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما ومن يكسب

إثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً ۝ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً ۝ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ۝ چون خدای تعالی با ایشان انجلو تشنیع و تهدید کرد پس ازان امید داد و گفت هر که بدی کند

یا بنفس خود ظلم و ستم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر نفس خود آنست که با غیری حواله کند چون بدی و ظلم کرده باشد پس استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای تعالی و خدای را غفور و رحیم یابد آمرزنده و پوشنده گناه و بخشاینده گناه بلی کاران آیه اگرچه وارد است بر سببی و در حق گروهی خلاف نیست در میان مفسران بر عموم حمل باید کرد برای آنکه حکم همه کس حکم همه گناه کاران است و درآیه دلیلست بر آنکه اسقاط عقوبت توبه از خدای تعالی تفضیل است از بهر آنکه لفظ غفران و رحمت آورد آنکس که کاری واجب کند نگویند که رحمت میکند و می آمرزد آنگه گفت هر گناهی که کند بر خویشتن کند و وزر و وبال آن گناه با او بود و گفته اند که مراد در زدیست و سوگند بدروغ و خدای تعالی عالمست بآنکه دزدی که کرد و حکیم بد آنچه امر کرد و فرموده در باب آن آنگه گفت و هر گناهی که کند یعنی سرقه و دروغ از زره دزدیدن و یکی دیگر حواله کردن چون آن گناه کند او بهتانی و باطلی و بزه و گناهی احتمال کرده باشد بهتان دروغ بود که چون بگویند خداوندش مبهوت و متحیر گردد آنگه خطاب کرد با رسول او بر سبیل منت و گفت که اگر فضل خدای و رحمت او بودی بر تو فضل خدای بنبوت و رحمت با نزال الوحی کردی همت کرده بودی که ترا از راه صواب ببرند و گفته اند معنی آنست که ترا بتلبیس کار خیانت هلاک کنند و ایشان از راه ثواب بگردانند و هلاک کنند الا انفس خود را برای آنکه جزای ایشان راجع است بتو هیچ زیان نکنند برای آنکه خدای تعالی و نگذارد از توفیق و تهدید خویش و انزال وحی و بیان آنچه بر تو ملتبس شود یا ملتبس کنند از کار محق و مبطل و سارق و بری و خدای تعالی کتاب بر تو فرستاد یعنی قرآن و ترا حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت آنچه ندانستی از احکام شرع و حلال و حرام و امور غایبات و حدیث امم سالفه و فضل و نعمت خدای بر تو عظیم بوده است فیما در شکر تو بیفزاییم تا تو در نعمت زیاده کنی لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ

ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ۝

ابوصالح از ابن عباس گفت که این آیه در بنو ابیرق آمده است

گفت خیری نیست در بسیاری از رازهای ایشان و مناجات ایشان و نجوی حدیثی باشد که دو یا کس میان مخصوص باشند اگر سر باشند و اگر جهر و گویند که اسم راز گویند که آنست گفت در رازهای ایشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرماید مردمان را یا امر معروف کند یا سخنی گوید که میان مردمان بدان اصلاحی پیدا شود و هر کسی که چنین کند غرض و مقصود او طلب رضای خدا باشد ما که آو یده کاریم او را

و ثوابها بوی کرامت کنیم بجهت تا باز و نعمتش رسانیم وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً ۝ إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ

وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً ۝

مفسران گفتند که آیه در حق طعمه آمده است چون خدای تعالی این آیات فرستاد و دزدی طعمه درست شد و قطع واجب شد مرتد شد و بگریخت با مکه شد در مکه هم با سر دزدی شد شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد نام او حجاج بن غلاظه دیوار فرو نشست و او در نقب بماند بیرون نتوانست آمد تا چون روز شد او را بگرفتند خواستند که بکشند دیگر باره گفتند که مردیست به پناه ما آمده است او را رها کنیم رها کردند و از مکه بیرونش کردند با جماعتی بازرگانان از بنی قضاعه بشام رفت چون ایشان منزلی فرود آمدند متاعی از ایشان بدزدید او را بگرفتند و سنگسار کردند آنگه سنگ بر وی ریختند تا آن سنگها گور او شد از بسیاری ضحاک گفت از ابن عباس که آیه در حق قومی آمد از قریش که از مکه بیرون بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصود ایشان حاصل شد آنگه برگشتند و با مکه شدند و مرتد گشتند میگوید که هر که با رسول خدای مشاقه و خلاف و مخاصمت کند و از وی برگردد پس از آنکه حق بر وی ظاهر گشته بود و طریق مسلمانی روشن شده بود و متابعت کند راهی که نه راه مومنان باشد ما او را بآن راه و راه بران بازگذاریم و او را متبوع و مقتدای او را رها کنیم چون هم که نه مومنست راه او دوزخست چون او بران راه بود ما او را بدوزخ بریم و بآتش دوزخ بسوزانیم و بد جای بازگشتی است آتش دوزخ آنگه فرمود که شرک خدای نیامرزد و این همه در شان طعمه است که او با مرتب هم پرستیدن رفت خدای تعالی او را گفت و آنانیز اگر از جنس او باشند از آنانکه با خدای شریکی گویند از ترسایان و جهودان و ترسایان که گفتند عزیر ابن الله و إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ تثلیث و اگرچه آیه وارد است بر سببی حکم او برا جماع تعدیست از دیگران تا هر که شرک آرد او را نیامرزد و هر که دون شرک از وظلم و معاصی شود از فسق و سایر معاصی مغفرت باور اگر خدای خواهد و کار او درین باب بمشیت خدایست اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند و آن از عدل او بود و برای آن قطع نکرد و بر مشیت موقوف کرد تا مکلفان بر گناه مغری نشوند و ضحاک از ابن عباس روایت کرد که پیری از اعراب نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام در گناه منهمک و مسرف الا آنست که بخدای شرک نیاورده ام تا او را بشناخته ام و جز خدا را بخدایی و خدائی نگرفته ام و آن معصیت که کردم نه بر دلیری بر خدای کرده ام که از خدای نتوانم گریختن اکنون پشیمان شده ام توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم حال من نزدیک خدای چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و با او نمود که نیامرزد آنرا که بشرک بمیرد و آنچه جز شرکست بیامرزد آنگه گفت و هر که بخدای شرک آرد او از راه فرو رفتی دور برای آنکه شرک بزرگترین گناهی است إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثاً وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَاناً مَرِيداً ۝ لَعَنَهُ اللهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ

نَصِيباً مَفْرُوضاً ۝ وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ

آذان الانعام ولآمرنّهم فلیغیّرنّ خلق الله ومن یتّخذ الشیطان ولیّا من دونه فقد خسر
خسرانا مبینا • میگوید که میخوانند و می‌پرستند ایشان از دون خدای الّا بتانرا اناث نام کرده مشرکان بر ایشان نام زنان
نهادند چون لات و منات و عزّی و نائله این قول سدیست ابن عباس گفت مراد باناث مواتست که در وی روح
نباشد چون چوب و سنگ و مانند این حسن بصری گفت که ایشان را از بتان بود که آنرا اناث خواندندی بنام و [illegible] از جنس [illegible]
که مصحف عایشه اوثانا نوشته بود جمع وثن علی ابن حسین مغربی گفت مراد باناث ضعیفان و عاجزانند آنگه گفت الا ایشان می‌پرستند
الا شیطان مرید از فرمان خدای که خدای او را لعنت کرده است و از رحمت خود دور کرده است گفته‌اند هر بتی را دیوی بودی که در شکم
او بوده و آواز دادی بحرفی که ایشان را اغوا کردی چنانک آورده اند که پیش از اسلام حمزه آن بود که روزی جماعتی مشرکان جمع شدند در بتخانه
اسلام و بتان را سجده میکردند دیوی بیامد و در شکم بت مهین رفت و در شکم آواز داد درین بیت جاءنا نابه بعیب علینا دین ابائنا
الطاهرة الکرام چون مشرکان این بشنیدند یکبار آواز بر آوردند و شادی کردند و گفتند محمّد کجاست تا بشنود که خدایان چه میگویند کس
فرستادند و رسول را ازان خبر دادند و گفتند ترا حاضر باید آمدن تا ببینی که خدایان چه میگویند و موعدی کردند تا رسول حاضر آید و بشنود رسول
دلتنگ شده بود است که آن کار شیطانست درین اندیشه بود که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله نگر تا تنگدل نشوی که آن بت شیطان بود که از
شکم بت آواز داد مسعر نام من او را کشتم تو زود او را آن مردان جمع حاضر آی تا من جوابش و جواب او باز دهم رسول خوشنود شد دیگر روز مشرکان
بیامدند و بتان را بیاراستند و با عطر کردند و رسول را حاضر کردند چون حضرت رسول در میان جمع شد بتان همه بروی در آمدند مشرکان برخاستند
و آن کار پوشیده داشتند و بتان را زیارت کردند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید که محمّد حاضر نبود امروز بگویید تا او بشنود چون این
بگفتند از شکم بت بزرگین آواز آمد بدین بیتها شعر انا الذی سماک المطهرا • انا قتلت ذا الفجور مسعرا • اذ طغی لما طغی واستکبرا •
وانکر الحق ورام المنکرا • بشتمه نبینا المطهرا • قد انزل الله علیه السورا • من بعد موسی فاتبعنا الاثری • مشرکان چون این بشنیدند
گفتند خبر بر کردیم تا اکنون یار ما میبود اکنون خدایان ما را میفریبد بر خاستند و آن بت را بر زمین زدند و بشکستند و در رسول
افتادند و او را بزدند رسول [illegible] بخانه خود رفت خواهر حمزه بن عبد المطلب و [illegible] آمد و گفت ای خواهر حمزه ازان هیچ
[illegible] حمزه بصید بود در آمد کمانی در دست گرفته خواهر حمزه زاری میکرد و میگفت [illegible] در قبیله خود غربت [illegible]
چو اگر بدو چون آمد بازشنواند [illegible] گفت چه بوده است گفت برادرزاده ات امروز چنین حالتی رفت حمزه از اینجا بیامد مشرکان در دست
بآن جمع آمد و ایشان هنوز متفرق نشده بودند گفت پسر برادر مرا که زده بوده است کس نیارست گفت که من که ابو جهل گفت من زدم
هنوز این سخن در دهن داشت که حمزه موی او بگرفت و چندان کمان بر سر او زد که کمان بشکست و سر او چند جا خون روان شد
انگه باز آمد آن پاره کمان شکسته و خون آلود در دست و گفت ای پسر برادر من عوض تو باز خواستم رسول علیه السلام بر من تبسم کرد و باو نگریسته
گفت یا عم تو ازین شادی و مرا ازین که تو کردی هیچ راحت نیست و من از تو خشنود نشوم الا بانکه ایمان آری حمزه اندیشه کرد که [illegible]
بودی و ابو جهل محمد را درین وقت هیچ نیامدی که من امروز برای او کاری کردم که در مکّه هیچ کس را قوت آن نباشد و کینه خواستم که چون
کسی بخواست لابد این حق [illegible] ای محمّد دست بیرون کن تا اسلام آورم و مسلمان شد و رسول فرمود که من از تو خشنود شدم

وگفت اسلام

وگفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شد تا که ذلیل نشود اگر حق جل وعلا آن دعوی را که یابند کافران خویش باز رانند تا از
بر حذر باشند یعنی از شیطان و آن آنست که شیطان گفت بهر آینه فرا گیرم از بندگان تو نصیبی مقدر مقطوع ضحاک گفت نصیبا مفروضا ای قسما
معلوما که فتنی شیطان از بندگان باغوا او اغوا و دعوت باضلال باشد هرکه او را اجابت کند در قسم او باشد و در بعضی تفاسیر آمده که از هر هزار
که نه صد و نود و نه شیطانست یکی نصیب خدای باشد برای آنکه اغلب خلقان فرمان شیطان برند و اندکی فرمان خدای آنگه گفت ولأضلنّهم گمراه کنم ایشان را
و آرزو دهم [illegible] امید تا امید ایشان دراز کرده و هیچ عاقبت نه اندیشند و بفرمایم ایشان را تا گوش چهارپایان بشکافند و ببرند ای
علامه بحیره و سایبه و علامت برای آن کنند تا دانسته که آن نصیب اوثانست و نیز بفرمایم ایشان را تا خلق خدای را بگردانند ابن عباس و [illegible]
گفته‌اند یعنی تا آدمی و چهارپای را خصی کنند و بروایتی از ابن عباس و نیز از امام محمّد باقر و امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که مراد آنست که
دین خدای بگردانند بتغییر و تبدیل و تحریف بدلیل قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم زجاج گفت مراد
آنست که ایشان احکام و اوامر و نواهی خلق خدای بگردانند خدای چهارپایانرا برای آن آفرید تا بار آن منتفع شوند ایشان بر خویشتن حرام کردند
بحیره و سایبه و ماه و آفتاب برای آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند و منافع ما ایشان را عبادت کردند و حمل بر تغییر دین کردند اولیتر است
برای آنکه فایده او عامتر است آنگه گفت هرکه شیطان را ولی و یار و دوست خود گیرد دیگر خدای تعالی او بر خویشتن زیان کرده باشد ظاهر از
فرمان ثواب و استحقاق عقاب یعدهم ویمنّیهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا • اولئک مأواهم
جهنّم ولا یجدون عنها محیصا
والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنّات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ابدا •
وعد الله حقّا ومن اصدق من الله قیلا • میفرماید که شیطان ایشانرا
وعده میدهد و ایشان را
باغوا و اغوا و وسواس میکند و بچیزهای محال و اکاذیب
آرزو میدهد و در آرزوهای اندازد و هر وعده که شیطان میدهد بجز غرور و باطل و محال و فریب نباشد ایشان را که بفریب شیطان فریفته
شوند و بوعده‌های باطل او مغرور شوند مأوی و مرجع ایشان دوزخ باشد و از دوزخ ایشان را محیص و گریزی نباشد اما آنان که بخدای
و دیوپرستان و دیوفرمانند ایشان آنکسانند که بخدای ایمان آورده اند و عمل صالح کردند ما ایشان را بهشتها برم و ایشان
در آنجا مؤبد و مخلّد و جاوید باشند وعده کرده است خدای تعالی ایشان را این وعده حق و کیست که او از خدای تعالی راست گوی تر است بوده
دو قول یعنی هیچکس از وی راست گوی تر نیست لیس بامانیّکم ولا امانیّ اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به
ولا یجد له من دون الله ولیّا ولا نصیرا •
سبب نزول این آیه نزدیک ضحاک و قتاده آن بود که جهودان با
مسلمانان مفاخرت کردند و گفتند که ما از شما بهتریم دین ما قدیم‌تر است از دین شما و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست و کتاب ما پیش از کتاب شماست
مسلمانان گفتند ما خود از شما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و خاتم پیغمبرانست و شرع ما ناسخ شرعهاست و کتاب ما ناسخ کتابهاست خدای

این آیه فرستاد و مجاهد گفت مشرکان گفتند که بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بودن و گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که این کار نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی اهل کتاب برین قول خطاب با مشرکان باشد و بقول اول با مؤمنان و سیاق آیه دلالت میکند بر آنکه خطاب با مؤمنانست یعنی نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی ایشان هر که بدی کند و گناهی با داش وی دهند بدان در خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله کار عظیم است و گر گناهی کنند رسول گفت بعضی خبر است که در دنیا باشد که بنده را بیک حسنه ده وعده داده اند و بیک سیئه یک سیئه چون یک حسنه و یک سیئه او را نه بجا ماند اگر فرمود ویل لمن غلب آحاده اعشاره وای بر آنکس که سیئات او حسنات او را غلبه کنند و همچنین روایت است بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله ما را پس ازین آیه فلاح باشد گفت مرا آن و همچنین نشوی و بیمار نگردی گفت بلی گفت آن کفارت گناه بود و چون آیه آمد بعضی اصحاب جزع کردند گفت ابشروا و قاربوا و سددوا فانه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفی الله بها من خطیئة حتی الشوکة یشاک احدکم بها یعنی بشارت بادا شما را نزدیک باشید با مردم و بر صلاح باشید که هیچکس نبود که او را مصیبتی برسد که خدای تعالی آنرا کفاره گناهانش نگرداند تا آن مقدار که اگر خاری در پای خلد کفاره گناه او شود عبد الله عباس و سعید جبیر گفتند که مراد بسوء کفر است هر کس که بدی کند اگر دون کفر باشد جزا باشد هر چند با عفو او را در یابد و اگر باشد در دوزخ مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود بغیر خدای تعالی هیچ دل و یار و دوستی **وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا**

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا

حتی شوهر عادة اکثر مرجاد عیسی

گویند در عقب آن وعدی که بیان کرد پس از وعیدان وعده داد که هر که عمل صالح کند و مؤمن باشد چه با ایمان عمل صالح نبود اگر مرد باشد و اگر زن او را بهشت ببرند و بانذکی و بسیار ظلم بر وی نکنند مسروق گفت که چون آیه لیس بامانیکم آمد اهل کتاب مسلمانان را گفتند که ما با شما برابریم که خدای تعالی گفت کار نه بآرزوی شماست و هم که گناهی کند از ما و شما باداش یابد خدای تعالی این آیه فرستاد و من یعمل من الصالحات تا فرق باشد میان مسلمانان و اهل کتاب آنگه گفت و من احسن کیست که دین نیکوتر از دین آنکس که روی خود تسلیم کند بخدای یعنی اسلام آرد و تن بدهد و گردن نهد فرمان خدای را و اوامر او امتثال شود و از نواهی او مجتنب باشد و مقصود وجه را برای آن تخصیص کرد که اشرف اعضاست یعنی هر که روی را ابتذال کرد و دیگر اعضا بطریق اولی کنند و گفته که مراد بوجه ذات است چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد و او نیکوکار و محسن باشد و دین ابراهیم را که راست و مستقیم مطابعت کند آنگه حق تعالی چون ذکر ابراهیم کرد خواست تا پایه او بمردمان نماید گفت حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفته است و خلیل را دو معنی است یکی دوستی است من خلّة و دیگر محتاج من الخلة او قیل بمعنی

مفاعل از هر دو جانب باشد اما دوستی او خدا را باشد اراده طاعة و انقیاد فرمان او و نصرت اولیای او و دوستی خدای او را اراده خیر و ثواب باشد و اعلاء کلمه و بیان ارتفاع منزلت نزدیک او بر خلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه با نمرود کرد و چون از حاجت گیرند فعیل بمعنی فاعل باشد و آن آنست که احتیاج خویش جز بر خدای تعالی رفع نکرد در وقتی که جبرئیل او را رسید در هوا که او را بآتش می انداختند از وی پرسید که هل لک حاجة یعنی هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا دارم اما بتو نه بعضی از مفسران اینمعنی را که معنی محتاج بود رد کرده اند اهل اشارت گفته اند که خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفت که او را امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بنیران جان بخدا و بدان رحمان خدای او را خلیل خود کرد اتباع ملت ابراهیم گفته اند ده چیز است پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و موی لب گرفتن و فرق سر باز کردن تا موی زولیده نباشد و آن پنج که در تن است استنجا و ختنه کردن و عانه و بغل و بغل از موی پاک کردن و ناخن گرفتن و این جمله است الاستنجا و ختنه بعد از بلوغ حمل کردن بر وجوب اولیتر باشد اگر فرمود که آنچه کردم ابراهیم را خلت گرفتم از سر حاجت نبود و مرا یکی احتیاج بنوی اکو مراست آنچه در آسمان و زمینست همه ملک و ملک منست و بر همه چیزی محیطم یعنی عالم بعواقب امور برین اشتباهی نیست و تغیر آیه اگر خدا راست آنچه در آسمانها و زمین است و خدای تعالی بهمه چیزی داناست **وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي**

لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا

و آیه در دختران ام کجه آمد و میراث ایشان از پدر شان و این قصه در اول سوره وکر داده شد

مفسران گفته اند که عرب را در جاهلیت عادة بودی که دختر که یتیم بودی و ولایت او تعلق بیکی داشتی و او را مالی بودی که جمیله بودی او را زن کردی و مال او برگرفتی و اگر جمالش نبودی او را منع کردی تا بمردی و مالش برگرفتی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت ای محمد از تو فتوی میپرسند در زنان بگو که خدای تعالی شما را فتوی کند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند در کتاب ابن عباس گفت مراد بدین آیات مواریث در اول سوره است بعضی گفته اند که آیاتیست که در آخر سوره است از یستفتونک تا آخر در باب آن دختران یتیم که در حجر شما اند و شما نصیب ایشان که مقدر و مفروض کرده اند و نوشته و هر یکی را حدی است بدیشان نمیدهید و رغبت میکنید در آنکه ایشان را بزنی خواهید برای دمامت خلق شان و زشتی ایشان یا رغبت میکنید در ایشان برای مال ایشان و همچنین در حق کودکان ضعیف از پسران که مال ایشان بدیشان نمیدهید و در عقل عرب آید که میراث بدانکس رسد که او تیغ زند و حمایت اطفال و عورات کند و مال ایشان بدیشان دهید در انوجه که خدای تعالی فتوی داده و بر شما میخوانند آنرا و همچنین در حق یتیمان تا بکار ایشان قیام کنید و داد و عدل کنید و حقوق ایشان باز نگیرید و هر چه شما کنید از نیکوی خدای بآن عالم و داناست شوهر وی روایت و فراموش کند بر وفق عمل و استحقاق جزا دهد **وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ**

وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا • آیه در خوله بنت محمد بن مسلمه
که او در حکم اسعد بن الربیع بود و چون پیر شد اسعد زن جوان کرد بر سر او و بر خولت و شکایت پیش رسول آمد و این حال باز گفت خدای تعالی آیه
فرستاد و این روایت کلبی است سعید جبیر گفت آیه در مردی و زنی آمد که از مرد فرزندی داشت و او پیر شده بود و مرد او را رغبتی نبود خواست تا او را طلاق
دهد و زن دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده رها کن تا بنشینم و اگر تو خواهی زن دیگر کن حکم تراست بگذار تا من با فرزندان تو بنشینم و این آیه امر است و حکم
سوده بنت زمعه الاسود را با رسول علیه السلام همین قصه در رسول خواست تا او را دست بازدارد گفت یا رسول الله مرا دست بگذار که من در حرم تو بنشینم و نوبت
من ترا است هر چه می‌خواهی میکنی حق تعالی گفت که اگر زنی ترسد از ناسازگاری شوهر پیش خویش یا گواهی کردن و روی از وی بگرداندن بر ایشان
نیست زن و شوهر هیچ حرجی و بزه نیست با یکدیگر و ادای حق و صلح کنند بتراضی اما اگر طلاقش دهد چنانکه او خوشدل بشد یا کمتر دهد از نفقه و
کسوه و او از نوبت خود بهری یا همه بدهد تا با آن زن که درگیر باشد میباشد و اگر زن مصالحه کند و صبر کند بر نیکان و ببخشید نوبت خود بود
احسان کرده باشد و اگر مرد با او قناعت کند و او را نگاه دارد باین معنی احسان کرده باشد اما واجب نیست بر ایشان این کردن اگر حق تعالی گفت
الصلح خیر صلح بهتر باشد برای صلاح جواب با او متعلق بود و تراضی میان ایشان حاصل و حاضر کرده اند و شح و بخل را با نفسها یعنی نفسهای
آدمیان مطبوع و مجبول بر دوش و بخل بعضی گفته اند مراد با نفس زنان اند که بخیلی کنند بر ایثار کردن نوبت خویش بر غیری و گفته اند مراد
از مرد و زن اند که گفت اگر احسان کنید با آنکه با زن بسازید و با او احسان کنید و اگر صبر کنید بر آنکه شوهر زنی دیگر کند و او نوبت خود ایثار کند
و از خدای بترسید خدای تعالی بر آنچه شما میکنید آگاه و داناست مهمل و ضایع نگرداند وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ
حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا •
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا •
اگر حق تعالی قدرت کرد از یکی از ما بر آنکه تسویه کنند در میان زنان
در میل طباع برای آنکه این با تعلق ندارد و در مقدور او نیست و اگر چه ما را بر آن حرص باشد که هرگز نتوانید که عدل در میان زنان و تسویه
نگاه دارید تا میل واقع نشود در محبت و مودت و اگر چه شما بر آن حریص باشید اکنون بیکبار میل مکنید بر دیگری و دیگری را محروم مکردانید
که کار چنین کنید ایشان را گذاشته باشید چون آویخته در میان دو کار نه بیوه و نه شوهر دار بین الباب والدار نه این باشند و نه آن در خبر است که رسول
در نفقه و کسوه و مراعات و آمد و شد تسویه کردی میان زنان و گفت بار خدایا هذه قسمتی فیما املک فلا تلمنی فیما لا املک این قسمت
بر آنکه من قادرم بر آن مرا ملامت مکن در آنچه من بر آن قادر نیستم اگر گفت وَإِنْ تُصْلِحُوا اگر صلاح کنید در باب تسویه قسمت و از خدای
بترسید در آنکه ظلم و حیف کنید و از حق یکی در دیگری نیفزایید خدای شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند که خدای تعالی غفور و رحیم است در خبر است
که امیر المؤمنین علی دو زن داشت روزی که نوبت یکی بودی در سرای دیگری وضوی نماز نساختی امام محمد باقر علیه السلام گفت که در آن وقت که
رسول علیه السلام بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند بنوبت تا دلخوش کرد نه بر آنکه بحجره عایشه باشد اگر گفت وَإِنْ يَتَفَرَّقَا اگر با یکدیگر نسازند
و از یکدیگر بطلاق جدا شوند خدای تعالی هر دو را مستغنی گرداند از یکدیگر بفضل و رحمت خویش و هیچ کدام را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد

خدای تعالی و اسع عطاست و داناست آنچه در حکمت دهد و چنان دهد که صلاح داند و آنکس که باشد و مراد بسعه روزیست وَلِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا • وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا • حق سبحانه و تعالی چون فرمود که اگر زن و شوهر از یکدیگر بطلاق مفارقت نمایند
خدای تعالی هر یکی را از ایشان مستغنی گرداند از آنکه روزی هر یکی از ایشان بخدای تعالی
تعلق دارد نه بدیشان همین آیه باز نمود که این بر خدای متعذر نیست و بر وی دشوار نشود از آنچه خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست آفریده
و پرورده اوست و در قبضه قدرت او تا چنانکه میخواهد میگرداند کامی افزاید و کامی میکاهد اگر گفت وصیت کردیم و فرمودیم اهل کتاب
از جهودان و ترسایان که ایشان را پیش از شما کتاب داده اند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید
و اگر کافر شوید و مخالفت فرمان او کنید او را هیچ زیان نباشد و در مملکت او نقصان نیاید از آنکه ملک آسمان و زمین او راست از طاعت
مطیعان او را چه سود و از معصیت عاصیان او را چه زیان و او بحقیقت غنی و ستوده است مستحق حمد است و شکر نعمتها که بر بندگان
میکند اگر گفت که خدایراست آنچه در آسمانها و زمینست و متکفل کننده است بدربایست خلق و آنچه ایشان بدان محتاج باشند و او را در هیچ
یاری و انبازی و مددکاری بکار نیاید و تکرار این الفاظ بر این دو آیه بهر آن کرد که خبر مختلف است اول اشارت فرمود با آنکه آفریدگار
خلقت از آنچه در میان آسمان و زمین است و متصرف در آن بر وجهی که کس او را منع نتواند کرد و امر و نهی و تکلیف او راست و بوجه
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ دوم بر وجه آن گفت که با آنکه جل او راست او از آن بی نیاز است بقرینه
وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا و سیم بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود بقرینه که لفظ را تکرار کرده و کفی بالله وکیلا چون موارد و اغراض
مختلف بود روا باشد که لفظ را تکرار کنند جهت اختلاف معانی إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَ
كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا • مَنْ كَانَ يُرِيدُ
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا • اگر حق تعالی خواست
عزت و شوکت خود باز نماید گفت ای مردمان اگر خدای خواهد شما را بر دارد از
روی زمین و ثبت کرد اند قومی دیگر را بدل شما بیاورد میتواند و خدای تعالی بر آن قادرست میگوید من قادرم و غالب شما را قوت و منفعت نباشد
که بر قضایا و احکام من غالب آئید چه اگر من شما را خواهم ببرم و دیگران را بیارم و از شما دیگران بودند قوی‌تر و بقوت بیشتر بوده اند و بسیار
و عده او و نشر چنانکه در قصه امم سالفه فرمود از قصه قارون و عاد و ثمود و نمرود و قوم فرعون ایشان بعدد بیشتر بودند و بعده بیش
بودند و چون عصیان آوردند ایشان را هلاک کردیم ابجاعت می بینند که پیش از ایشان جهان بنوده است و او کسی که در جهان منیت

آمده است که ایشان و درجهان دایم خواهند بود و دست هیچ روزگار بولایت ایشان نخواهد رسید پنداشتند که این جهان باز مانده بسیار گذشت
و بسیار کسی مردگان در خبر است که جبرئیل نزدیک پیغمبر صلعم حاضر بود و با دای وحی دو مرد حاضر آمدند و در پارهٔ زمین دعوی کردند و منازعه
از حد بردند جبرئیل گفت در پارهٔ زمین که ایشان دعوی میکنند چهار هزار مالک یاد دارم بهلول مجنون در بعضی مواقع بهارون رسید
هارون را در صودجی دید چهار جانب مردمان برمیزدند در حوالی او و دور میکردند بهلول بیالای برآمد و گفت حدثنی ایمن بن فلان
بن فلان انه قال رایت رسول الله فی هذا المکان علی حمار و لم یکن ثم ضرب و لا طرد یعنی رسول خدا را دیدم درین مکان بر دراز گوشی
و کسی را نمیزدند و نمی راندند هارون بر سید که کیست گفتند بهلول است گفت صودج را بدارید و او را پیش من آرید او را بیاوردند گفت هم
چه میگوئی اگر گفته بود باز گوی گفت راست میگوئی ای بهلول مرا وعظی مختصر بگوی گفت ان الذی فی یدک کان الذی فی یدی غیرک ثم
انتقل الیک و عنقریب سینتقل الی غیرک آنچه در دست تست از ملک و پادشاهی در دست دیگران بوده از ایشان بتو منتقل شده
و از تو بدیگران منتقل شود هارون بگریست و او را هزار دینار بخشید گفت نخواهم گفت بدرویشان قسمت کن گفت او قرضست
که بجا جاتش میدهی این گفت و بگذشت و همین معنی شاعر گفته شعر دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها و خلوها لنا و دخلنا کما قد
دخلوا و نخلیها لقوم بعدنا نعمان بن المنذر روزی با عدی بن زید بتماشا بیرون رفت بگورستان رسیدند عدی بن زید گفت ایها الملک
دانی تا این گورها چه میگویند بزبان اقبال گفت نگفت میگویند که ایها الرکب المحبوسون علی الارض المرفون کما انتم کنا و کما نحن تکونا
نعمان از اینجا برگشت و آن تماشا بر و منغص شد روزی چند بر آمد دیگر باره هر دو بیرون شدند بگورستان دیگر بگذشتند عدی بن زید گفت ایها الملک
دانی که این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند من رانی فلیحدث نفسه انه موف علی قرن الزوال و صروف الدهر لا یبقی لها
و لما یات به صم الجبال رب رکب قد اناخوا حولنا یشربون الخمر بالماء الزلال عمروا دهرا بعیش حسن امنی دهرهم غیر عجال
ثم اضحوا لعب الدهر بهم و کذاک الدهر حال بعد حال نعمان آن تماشا رها کرد و بازگشت عدی را گفت امشب سحرگاه پیش من آی عدی سحر
پیش او رفت او را دید جامهٔ ملوک بیفکنده و پلاس پوشیده آنگاه بر خاست و ملک رها کرد و با رهبانان بعبادت مشغول شده فرزندان
او عابد شدند و دختر او هند بن نعمان بر ظهر کوفه دیری ساخت آنرا دیر هند گویند هشام بن کلبی گوید که چون خالد بن الولید حیره را
بگشاد احوال دختران بنت نعمان بر رسیدند گفتند یکی وفات یافت و یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد و بروی سلام کرد و گفت احوال
شما چون بود گفت قصهٔ آن به دراز است اجمالا آنکه روزی آفتاب برآمد چه بر این سریر و حورنق بود همه بحکم ما بود آفتاب فرو نشست تا
آنکه زیر دستان ما را بما رحمت آمد روزگار خود چنین است هیچ سرای نیست که پر از نعمتی کرده الا که پر از آب چشم کرده آنگه گفت شعرا
فبینا نسوس الناس و الامر امرنا اذا نحن فیهم سوقة نتنصف فاف لدنیا لا یدوم نعیمها تقلب تارات بنا و تصرف آنگه حق تعالی مو
کرا که او بعوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد و دریغ نیست نزدیک خدای تعالی هم دولت هم ثواب دنیا و هم ثواب آخرت ثواب دنیا
مجاز است و مراد منافع دنیاست و برای آن ثوابش خواند که منافقان از غنیمت ثواب آخرت نهاده اند که بر سبیل التعدید و مود
که خدای شنوا و بیناست باقوال و افعال ایشان مفسران گفته اند که خدای تعالی این آیه را که ذکر رفت از غنیمت آنرا خواست که در ان دروغ
خیانت کردند و مرتد شدند یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین

والاقربین

والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا
او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا حق تعالی امر کرد مومنان را و گفت ای مومنان نیکو قیام
کنید بداد و عدل و گواهان باشید مر خدای را اگر گواهی عدل و
انصاف دهید و اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد چنانکه رسول صلعم فرمود که قل الحق و ان کان علیک یعنی حق بگوی اگر چه بر تو بود یعنی گواهی بود
که ترا از یان دارد یا مادر و پدرت را و گواهی بر خویشتن آن است که اقرار کند و گواهی بر مادر و پدر نزدیک اهل بیت مسموع نبود اگر چه ظاهر آیه بخلاف آن
اقتضا کند اما مراد ازین مبالغه و تاکید است یعنی بهر حال که باشد حق بباید گفتن و جانب خدا نگاه بباید داشتن و جانب پدر و خویشان
بباید فرو گذاشت و این چنان باشد که یکی از ما گوید که ما ابالی بقول الحق و لو کان مع الامیر و السلطان و غرض ازین امیر و سلطان
مبالغه باشد نه بر حقیقت اگر توانگر بود اگر درویش بآن منگر که مرد توانگر باشد بهر و گواهی دهید یا درویش باشد از بهر درویشی
او گواهی باز گیرید که خدای بدیشان اولیتر است متابعت و پیروی هوا مکنید در بابی که از عدل بگریزید و اگر مطل کنید و میل بجانب یکی
از دو خصم یا اعراض کنید تو شما که حکام و قضاة اید یکی از دو خصم و بدیگری نگاه کنید یا شما که گواهانید در گواهی دادن تغیر کنید یا از گواهی دادن
اعراض کنید و گواهی باز گیرید و باز پوشید و این قول امام محمد باقر است خدای تعالی با آنچه شما میکنید آگاه و داناست و بکیفر اجزا دهد بر وفق
آنکه کرده باشد یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و الکتاب
الذی انزل من قبل
و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل
ضلالا بعیدا
ای آنانکه ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطاب با منافقان یا ای گرویدگان بایمان استقامت کنید و بر آن استدامت
نمایید و تجدید یا حالا بعد حال برای آنکه ایمان ارباب معارف و علوم باشد و آن لایق بود تجدید باید کردن یا ای آنانکه بخدای موسی
ایمان آورده اید بخدای محمد ایمان آرید و بکتابی که بر رسول خود فرستاد یعنی قرآن و بکتابها که پیش از آن فرستاده از توراة
و انجیل و کتب اوایل اگر چه ایشان بتوراة و انجیل ایمان داشتند با آیاتی که در آن ذکر رسول و نام و نعت وی بوده کافر بودند و بقول
دیگر خطاب با جهودانست که بتوراة ایمان داشتند و با نجیل و قرآن ایمان نداشتند آنگه تهدید کرد و گفت هر که بخدای و فرشتگان و کتابها
او و پیغمبرانش و بر روز بازپسین کافر گردد از راه راست و نجات گمراه شده باشد گمراهی دور ان الذین آمنوا ثم آمنوا
ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا
آنانکه ایمان آوردند بموسی آنگه
کافر شدند بعبادت گوساله و پس ایمان آوردند با نجیل و عیسی آنگه کافر شدند با وی و در کفر بیفزودند با آنکه عیسی را بسر خدای گفتند یا محمد
ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را نیامرزد و راه بهشت و ثواب بدیشان ننماید و گفته اند که مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار
کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و بدان اصرار کردند هیچ وجه خدای ایشان را نیامرزد بلکه خذلان کند و لطف نکند

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا • الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا • وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ

يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ

جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا • بشارت منافقان را که ایشان را عذابی و عقوبتی درد
ناک خواهد بودن و بشارة هر چیز را بود که اثر آن بر بشره

ظاهر کرد از شادی و از اندوه آن منافقانی را که بدون مؤمنان کافران را دوست میگیرند و با ایشان دوستی میکنند آیا از ایشان منفعت
و عزت میجویند بدانند که عزت و منفعت جمله خدای راست و بر شما که مسلمانانید فرو فرستاده شد در کتاب قرآن و شما را فرموده اند
که چون بشنوید که ایشان با آیات خدای کافر شوند و بدان استهزا نمایند با ایشان منشینید تا که حدیث دیگر شروع کنند و آن آیه اینست
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ که اگر خلاف این و با ایشان نشینید شما نیز
مثل ایشان باشید و رسول ع فرموده که مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ فَقَدْ أَجْرَمَ و خدای تعالی منافقان و کافران را در دوزخ جمع خواهد از بهر آنکه
حکم ایشان یکیست چه منافقان اگرچه اسلام بر زبان می آورند در دل کفر می آرند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد همه یکی در
دوزخ باشند سبب نزول این آیه آن بود که منافقان با جهودان و کافران نشستندی و در قرآن طعن زدندی و بر مسلمانان
عیب کردندی و خدای تعالی مسلمانان را از آن نهی کرد که در آن حال با ایشان نشینند عباس گفت که جمله مبتدعان تا بروز قیامت درین آیه داخلند
الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ

نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَا

فِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا • وصف منافقانست و کافران میگوید که ایشان منتظر و چشم میدارند شما را اگر شما را فتحی و ظفری
باشد از خدای بر دشمنان ایشان بیایند و طمع غنیمت کنند و گویند که نه ما با شما بودیم و اگر نصیب و ظفر
کافران را بود ایشان را گویند نه ما شما را بر مؤمنان دست دادیم بدانکه شما را اسیر ارو اموال ایشان مطلع گردانیدیم و ایشان را از شما
منع کردیم باید که نصیب ما نیز بدهید خدای تعالی فرمود که خدای تعالی حکم کند میان شما روز قیامت و خدای تعالی هرگز کافران را بر مؤمنان دست ندهد و ظفر
نکند امیرالمؤمنین علی و عبدالله عباس گفته مراد آنست که روز قیامت کافران را بر مؤمنان حجتی نباشد بوقت آنکه پیش خدای حکومت کنند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَا
دِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا
قَلِيلًا • مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا

الکافرین

الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا •
میفرماید که منافقان با خدای و رسول او فریب می آرند بدانکه اظهار ایمان میکنند و کفر در باطن دارند تا جان و مال خود را حمایت میکنند
خدای تعالی نیز با ایشان خداع میکند بدانکه رسول را فرموده تا بظاهر ایمان ایشان حکم کند از ایشان برندارند تا روز قیامت بباطن کفر ایشان
در عذاب ایشان را مخلد و موبد گرداند و جهی دیگر آنست که خدای خداع را خداع خواند برای ازدواج چنانکه فرموده و جزاء سیئة سیئة
و مکروا و مکر الله و آنچه صورت خداع دارد از خدای دارد با ایشان آنست که ایشان را فرو گذاشته در سهو و غفلت و نعمت میدهد
و رسول را فرموده تا احکام مسلمانان بر ایشان اجرا میکند با آنکه میداند که ایشان کافرند اما خداع ایشان در آخرت آن بود که ایشان را بگذارند
تا در عقب مؤمنان میروند و عقبهای قیامت میبرند تا به بهشت رسند و ناگهان عذاب در ایشان رسیده بدوزخشان برند آنکه ایشان از وجه
دیگر گفت چون نماز برخیزند کاهل وار برخیزند و آنچه کنند برای مردمان کنند نه از برای خدای از بهر آنکه بایمان اعتقاد ندارند و بثواب
و عقاب و برای دفع مضرت کنند چنانکه عبدالکریم بن ابی العوجا را دیدند که نماز نیکو میکرد و گفتند که این مبالغه در طریقت چگونه است گفت
عادة البلد و رياضة الجسد و حماية الاهل والولد و ذکر خدای نکنند این منافقان الا اندکی از نماز الا تکبیر احرام بکنند با آواز بلند تا مردمان
بشنوند پندارند که ایشان نماز میکنند و شاید که مراد بقلیل نفی جمله باشد یعنی نکنند و اگر کنند اندک بود و آن نیز ریا بود و هر چه ریا بود مقبول
نباشد پس چنان بود که هیچ نمیکنند متحیر و مضطرب و سرگشته اند میان این و آن یکبار بجانب مؤمنان میل کنند و زبان با ایشان دارند و یکبار
بجانب کافران میل کنند و دل با ایشان یکی سازند نه مؤمن مخلص و نه کافر صریح چنانکه پیغمبر ص گفت مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالشَّاةِ الْعَائِرَةِ بَيْنَ
الْغَنَمَيْنِ تَعِيرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً وَإِلَى ذَلِكَ أُخْرَى لَا تَدْرِي أَيَّهُمَا تَتْبَعُ و هر که خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب از الطاف
و رحمت خویش محروم گرداند بر سبیل عقوبت تو برای او راهی نیابی نه به بهشت و نه براه حق از آنکه آن کنند که منافقان کردند
از دوستی با کافران و مصادقه و موادت و گفت ای مؤمنان کافران را دوست مگیرید و با ایشان دوستی و موده مکنید و دوستی با مؤمنان
کنید آیا میخواهید که خدای را بر شما حجتی پدید آید به دوستی کردن با کافران إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ
لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا • إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا
بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ
الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا •
مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ
وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا • بیان مقام و جایگاه منافقان میکند
در دوزخ گفت که منافقان در درک اسفل و طبقه زیرین باشند از دوزخ درجه است
که خدای تعالی تا بوت ها در دوزخ ساخته است از آتش و آن جای منافقان باشد عبدالله عمر گفت که سه گروه باشند که روز قیامت
آن عذاب که ایشان را بود کس را نبود منافقان و کافران اصحاب مائده و آل فرعون را بیان این منافقان را إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ
الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و قوله فيومئذ لا يعذب عذابه أحد ولا يوثق وثاقه أحد و در حق کافران مائده فرموده فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا

لا اعذبه احدا من العالمین و آل فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد العذاب اگر گفت ولن تجد لهم نصیرا او تو این منافقانرا
هیچ یاری و یاوری نیابی که ایشانرا یاری کند اگر با این همه خدای تعالی در توبه و راه نجات بر ایشان در نبست گفت مگر آنها که توبه کنند و از نفاق
باز آیند و دل با زبان موافق کردند و کارهای تباه کرده را اصلاح کنند و دست بخدای زنند و بدین خدای تمسک کنند و اعتماد بر خدای
کنند و اعتقاد و خدا پرا خالص کنند پس آنکه برای ریا و سمعه کرده باشند که چون چنین کنند ایشان با مؤمنان باشند که از نفاق که در روزگار
گذشته ورزیده باشند ایشانرا زیان ندارد چه توبه و ایمان حکم آنرا باطل کرده باشد و خدای تعالی مؤمنانرا مزد عظیم دهد و ثواب او خوبی کرامت
نماید و چگونه عظیم نباشد آنچه خدای تعالی تعظیم و تجلیل خود با آن مقرون کرده باشد و دوام آن با بقای خود پیوسته اگر خدای تعالی باز نمود که اگر
بر بندگان میرسد از بشارت که خدای تعالی از عذاب ایشان مستغنی است و از عفو ایشان هیچ نقصانی نیست و در طاعت منفعتی و نه در معصیت
مضرتی سبحان من لا تزیده طاعة المطیعین ولا تنقصه معصیة العاصین لاجرم گفت که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کرد اگر
شما شکر کنید در ایمان و اگر هیچ نیست در طاعت و ایمان او را چون ایمان اگر تو شاکر باشی او وعده داد که نعمت بیفزاییم و منقطع نکردانیم و در
اجل ثواب است پیش از آن دهم و هر سری شکرت گویم اگرچه تو بنده کفوری این خدای غفور و شکور هم و کان الله شاکرا علیما خدای تعالی
شاکر و داناست شکر از قدیم تعالی است که از کرده تو باز گوید بر طریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنانکه قصه پیغمبران گذشته
و مناقب و محامد ایشان گفت و باز گفت آنرا که شکر خواند چنانکه رسول صلعم گفت التحدث بالنعم شکر و من ذکره فقد شکره و من
کتمه فقد کفره ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ۝ إِنْ تُبْدُوا
خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ
أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾ میگوید که خدای تعالی دوست ندارد که کسی
دعا بد کند آشکارا الا آنکه بر وی ظلم کرده باشند او را رخصت بود که بر ظالم
دعا کند و خدای تعالی شنوا و بیناست میشنود جهر آنکس که سخن بد میگوید و داناست بر ضمایر و اسرار ایشان مجاهد گفت مراد مهمانست
که فرود آید و میزبان پیش وی نکو نکند خبر دهد مردمانرا ابد آنچه با او کرده باشند چنانکه شاعر گفت چون از ممدوح بشکایت باز گشت
ماذا اقول اذا سکت وقیل لی ماذا اصبت من الجواد المفضل فاخترت کشفک ما ترید فاننی لابد مخبرهم فان لم احتمل و سدی
گفت مراد آنست که الا آنکس که انتقام کشند و تشنیع کنند و این قول از امام محمد باقر است و در خبر است که رسول صلعم مردی بگذشت که
با کسی خصومت میکرد و بر وی سفاهت مینمود آن مرد میگفت حسبی الله حسبی الله رسول فرمود اتل من نفسک عذرا فاذا عجزت
فقل حسبی الله اول از خویشتن عذر نمائی اگر چون عاجز شوی بگوی حسبی الله و امیر المؤمنین گفت رد الحجر من حیث اتاک
فان الشر لا یدفعه الا الشر باز فرست سنگ از همان راه که آمده باشد که شر را جز بشر دفع نتوان کرد قطرب گفت مراد مظلوم
مکره است یعنی خدای دوست ندارد که جهر کنند بکلام قبیح الا کسی که او را اکراه کنند و ملجی کردانند که فعل او در حال اکراه در تکلیف چون بی
اختیار او باشد اگر چون این گفت و خلق را رخصت داد که از ظالم انتقام کشند ایشانرا بر فعل خیر و احسان و عفو و تجاوز از گناه
ترغیب کرد گفت اگر چیزی ظاهر کردانید یا آشکارا کنید یا در نهان و خفیه یا از سر بدی و گناهی درگذرید خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است

وباشد برای آن عفو با قدرت مقرون کردانید که آنکس که نه از سر قدرت عفو کند ممدوح نباشد و عفو از سر قدرت باید تا بر آن مدح بود
والعفو من قدرة وفضل من الکرم ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ
وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ۝ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۝﴾
آنها که کافر شدند بخدای و بر سولان خدای و میخواهند که جدائی کنند در ایمان در میان خدای و پیغمبرانش
گویند بخدای ایمان آریم و به پیغمبران او ایمان نیاوریم یا ببعضی ایمان نیاریم و ببعضی ایمان آریم و میگویند یعنی جهودان و ترسایان که ببعضی
پیغمبران التصدیق کنیم و ببعضی را تکذیب جهودان بموسی میگروند و عیسی و محمد را منکر شدند و ترسایان بموسی و عیسی میگروند و محمد را
تا آن میان آن راهی بگیرند یعنی میان کفر و ایمان برای آنکه مردمان دو گونه اند یکی مؤمنی که بهمه ایمان دارند و دوم کافری که جمله را کافر
ایمان ببعضی و کفر ببعضی دیگر راهی باشد میان این دو راه از روی ظاهر اگرچه از روی حقیقت آن میان راه کفر بود نه بینی که خدای تعالی
آنها را که کافر بر حقیقت اند و ما برای کافران بساخته ایم عذابی خوار کننده مقرون باستخفاف و اهانت و این صفت عذاب مستخف بود
چه عقابها از خدای خاصه است اگر و آنان را که بر عکس این صفات باشند گفت ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝﴾
آنها که ایمان آوردند بخدای و جمله پیغمبران و تفرقه نکردند میان هیچ یک از ایشان با آنکه ببعضی ایمان آرند و ببعضی نیارند بلکه بهمه ایمان آرند
ایشان آنان باشند که مزد ایشان تمامی بدهیم و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنرا که بدین صفت باشد و از عقاب
و عقاب او او در گذرد و رحمت کند اگرچه آن بر وی واجب نبود ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ ۚ
فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ
جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ۚ ثُمَّ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا
عَنْ ذَٰلِكَ ۚ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝﴾
چون ذکر هر دو گروه کرد رسول صلعم را تسلیه داد از آنچه جهودان
گفتند او را و تعنت نمودند و این آن بود که کعب اشرف و فنحاص عازورا رسول صلعم را گفتند که اگر تو پیغمبری کتابی بیار که تمام باشد چنانکه
موسی توریة بیکدفعه بیاورد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد نگر تا دل تو تنگ نگردد از گفت ایشان که ترا
میگویند و از تو میخواهند که برای ایشان کتابی آوری از آسمان بیکدفعه بر سبیل طعنت ایشان از موسی چیزی خواستند که
ازین عظیم تر بود و آن آن بود که گفتند خدای را بما نمائی معاینه لاجرم تنزدا که گفتند صاعقه بیامد از آسمان و ایشانرا بسوخت

و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشان را بسوختیم بر ایشان ظلم نبود بلکه بظلم ایشان بود اگر هم سرکوی گوساله را معبود خود گرفتند و گوساله
پرستیدند پس از آنکه آیات و بینات و معجزات بایشان آمد عقوبت نکردیم و از سر آن همه درگذشتیم و عفو کردیم و موسی را دادیم حجتی روشن
و سلطانی ظاهر دادیم که معجزات است و این آیه دلیلست بر آنکه موسی سوال رویت برای خود نکرد برای قوم خود کرد از آنجا که از وی درخواستند
چنانکه گفت فقد سألوا موسی اکبر من ذلک و دلیلست بر ابطال رویت از آنجا که رسول را بر سبیل طعن است که با او خواستند از آسمان
بکه فرو طلعت از جمله کبایر و عظایم است و آنچه از موسی درخواستند در باب رویت عظیم‌تر و بزرگتر است چون آنچه جایز بود کو بود آنچه عظیم
بود تمامان ایمان نبود و نیز چون این همه طلعت که با پیغمبر کردند صاعقه نیامد و سوال رویت کردند صاعقه آمد اگر سوال رویت عظیم نبودی صاعقه
نیامدی و چون آمد قوم موسی را بسوخت اگر سوال موسی برای خود بودی موسی را بسوختی و ظلم بموسی حوالت بودی وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ
الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا

غَلِيظًا. چون با این همه حجتها که موسی را بدادیم ایمان نیاوردند بفرمودیم تا مثل پنهانی لشکرگاه موسی بود از کوه طور بکشیدند
و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند که اگر بموسی و توریة ایمان نیارید و شرایط او کار نکنید ما این کوه بر سر شما فرو داریم ایشان روی
در زمین نهادند و بنیم روی و یک چشم در کوه نگاه میکردند و این قصه در سورة البقره گذشته و چون به بیت المقدس رسیدند در دری
از درهای او و گفتند دری بود نام او ایلیا ایشان را گفتیم با این در در روید سجده کننده و آمرزش خواهید ایشان سجده نکردند و از پشت
آن در در شدند و بجای حطه حنطه گفتند و ایشان را گفتیم در روز شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتن و از ایشان در چیزهای درین وقت
عهدی گران و مغلظ گرفتیم فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ
قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ
بُهْتَانًا عَظِيمًا. پس بنقض عهد و شکافتن
میثاق که ایشان کردند و بکفر که بآیات خدای آوردند و بکشتن ایشان پیغامبران را بناحق و بگفتار ایشان که
دلهای ما در غلاف و پوشش است یا دل ما دلهای عالم است بدین سبب ها بود که ما ایشان را لعنت کردیم و عذاب بر ایشان واجب گردانیدیم
آنگه گفت بلکه خدای مهر کرد و علامتی پدید آورد بر دلهای ایشان بکفر ایشان تا فرشتگان بدان بشناسند مومن را از منافق
و کافر و آن چیزی باشد که منع ایمان نکند یعنی که گفت و لا یؤمنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندکی اگر مانع بودی منع کردی
اندک را و بسیار را و بکفر آوردن و گفتن ایشان بر مریم آن بود که گفتند او زنا کرده است و از بهر آن عظیم خواند که او پاک و بیگناه بود
وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ

إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ

بل رفعه

يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. و گفتند ایشان ما مسیح را که عیسی بن مریم است
بکشتیم و او رسول خدای بود و او را کشته بودند و بر درخت کردند و لیکن بر ایشان شبه کرده بود در خبر است از عبدالله عباس که
که یک روز عیسی علی نبینا و علیه السلام روی بجماعتی نهاد چون او را دیدند گفتند جاء کم الساحر ابن الساحرة والفاعل ابن الفاعلة
وی را و مادرش را دشنام دادند عیسی گفت اللهم انت ربی و انا من روحک خرجت و بکلمتک خلقتنی و لم اتهم من تلقاء
نفسی اللهم العن من سبنی و سب امی بار خدایا تو خدای منی و من از روح توام و مرا بکلمه خود آفریدی و من از قبل خود
نیامده ام بایشان بار خدایا لعنت کن بر آنانکه مرا و مادر مرا دشنام دادند خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و ایشان را
همه خوک کرد و یهود را که مهتر جهودان بود بدید بترسید که بر ایشان دعا کند اتفاق کردند که او را بکشند جمع شدند و با او مناظره
کردند عیسی بایشان گفت که یا معشر الجهود شما بنگ میدانید که خدای شما را دشمن میدارد و ایشان را از گفتار او خشم آمد آهنگ
او کردند از ایشان بگریخت و در خانه شد که در سقف آن روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا او را از آن روزن بآسمان برد
یهود امر دیر را فرستاد و نام او ططیانوس که درین خانه رو و عیسی را بکش او در خانه رفت کس را نیافت زوایای خانه بجست
دیر بماند گمان بردند که عیسی با او در جدالست بیاری وی آمدند خدای تعالی شبه عیسی بر او افگنده بود ایشان شد که او عیسی است او را
بگرفتند و بکشتند و بر درخت کردند چند انکه او گفت که من ططیانوسم قبول نکردند و چون او را کشته بودند جماعتی گفتند که
اکنون در پنجاه عیسی بود و صاحب ما اگر عیسی است صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست عیسی کو و گفتند که شبه عیسی بر روی ططیانوس
افتاده بر جمله اندامش چون او را کشتند نگاه کردند رویش بروی عیسی مانده است و سایر اندامش بصاحب ایشان بر ایشان مشتبه
مشتبه شد و گفت عیسی با هفده مرد حواری در جای بود جهودان گرد ایشان بگرفتند خدای تعالی شبه عیسی بر همه افگند چون بهم بنگرید
عجب ماندند گفتند که ما را مسحور کردید اکنون بگویید که عیسی از میانه شما کدام است و الا همه را بکشیم عیسی گفت کیست که ایثار کند و جان
خود فدای من کند تا بعوض من مش بکشند یکی از ایشان گفت من و بهشت و گفت عیسی منم از این جهت بر ایشان شبه شد محمد اسحق
گفت که چون قصد آنحضرت کردند بگریخت و در جای پنهان شد یکی از جمله حواریان منافق بود گفت مرا چه میدهید تا شما را
بعیسی راه نمایم گفتند سی درم آن مرد سی درم بستد و ایشان را آنجا که او بود آورد و او از پیش برفت و گفت آمدند تا ترا
بکشند خدای تعالی عیسی را بآسمان برد و شبه عیسی بر آن حواری منافق افکند او را بگرفتند و بکشتند آنگه فرمود و ان الذین اختلفوا
فیه و آنانکه در عیسی خلاف کردند در حال القا شبه ایشان بشک بودند که آنکه او را کشتند عیسی بود یا نه حق تعالی گفت ایشان را
بآن علم نبود الا آنکه متابعت گمان کردند زجاج گفت اختلاف ترسایان آن بود که بعضی از ایشان گفتند الهیت کسی او را
شوا گذشت و بعضی گفتند پسر خداست کسی بد در راه خدا بد یا ره گفتند که نه خداست و نه پسر خدا بلکه بنده خدای رو او بود که او را بکشند
چنانکه دیگر پیغامبران از این وجه بر ایشان شبهه شد خدای فرمود که نکشتند او را بیقین بلکه یقین بودند که این مصلوب عیسی است
یا نه بلکه خدای او را رفع کرد با جوار رحمت خود بنزدیک مقربان و مقدسان رسول علیه السلام فرمود که شب معراج عیسی را بر آسمان چهارم
دیدم و مراد بالا آسمانست و جایی که کس را حکمی نبود مگر او را و خدای تعالی عزیز و قادر است کس او را غلبه نکند و حکیم است آنچه کند بحکمت

وصواب کند کسی را بر وا اعراض نباشد وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ

سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيرًا وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَاَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَاَعْتَدْنَا

لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا میفرماید که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا که بعیسی علیه السلام ایمان آورد پیش از مردن
عیسی و این در عهد صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه باشد چون عیسی از آسمان بزمین
آید و دجال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین و ملت نماند الا ملت محمد پس هر جهودی و ترسایی که در آن روزگار باشد بعیسی علیه السلام ایمان
آرد ابو هریره روایت کرد از پیغمبر علیه السلام که فرمود انبیا برادران اند از مادران مختلف و دینشان یکی بود و اولیترین مردمان بعیسی منم که میان
برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود و نزدیکست که از آسمان فرود آید و در میان مردمان حکم کند بعدل چون او را ببینی بشناسی
که او مردیست تمام خلق سرخ و سفید و موی فروگذاشته پنداری که آب از روی او میچکد و اگر چه تر نباشد صلیب بشکند و خوک را بکشد
و جزیه بنهد و مال بستاند و با کافران قتال کند بر اسلام خدای تعالی در روزگار او ملتها هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را
و در روزگار او مسیح ضلال را که دجالست هلاک کند و ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چرا کند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند
و کودکان با مار بازی کنند و یکدیگر را ضرر نرسانند آنگه چهل سال در زمین مقام کند آنگه او را وفات رسد و مسلمانان بر و نماز کنند
و اگر خواهی از قرآن بخوان وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ به جماعتی دیگر گفته‌اند که معنی آنست که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا
پیش از آنکه بمیرد بعیسی ایمان آرد و آنگه که ملک الموت را ببیند در وقتی که ایمانش نافع نبود و شهر بن حوشب گفت روزی حجاج بن یوسف
عطا میداد و کسی آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامهٔ خلق و اسب لاغر مرا گفت ای شهر این چه رثاثه و خلاقت و این اسب چه گفتم
ایها الامیر این چنین اتفاق افتاده و نخریده ام اما خلاقت جامه مرا از جامهٔ آنکس که عورت مرا بپوشد مرا گفت تو جامهٔ خوب پوشی
و عیب کنی کسی را که آن بپوشد گفتم خوب پوشیدن را عادت نکرده ام و لیکن عیب نکنم آن را که خوب پوشد چه از فرحت و در من بپوشیدم
خواستم که بیرون آیم گفت مرا آیتی مشکل گشته گفتم کدام آیه ای امیر آیت وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ بخواند گفت و قتها باشد که اسیر را
از جهودان و ترسایان پیش من آرند و بفرمایم ایشان را گردن بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمه نشنوم من گفتم بر آنکه چون جهودان را
وقت مرگ باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند و میامن و مقامع بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی پیغمبر
و او پیغمبری صالح بود او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گوید که اکنون ایمان آوردم و در آن وقت ایمان او سود ندارد و چون این
بگفتم گفت از که شنیدی گفتم که از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکند ساعتی بانگشت بر زمین زد آنگه سر برداشت گفت اخذتها من غیر
نیسانه کلبی گفت مرا گفتم که چو از محمد بن الحنفیه روایت کردی که او کار بشد ایشانرا و از آنچه از ایشان روایت کنند گفت قصد آن
کردم که مرا بخشم آرم گفته اند که ضمیر در به راجع است با محمد یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد الا که پیش از مردنش بمحمد ایمان نیاورد که

که علامات مرگ ببیند و ایمانش سود ندارد و روز قیامت تو بر ایشان گواه باشی با آنچه کرده باشند با عیسی گواه باشد با آنچه کردند گفته
آنگه فرمود که بظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طعامهای پاک ایشانرا حلال کردیم بر ایشان که در اخبار است که هر گاه گناهی کردندی
خدای تعالی از طعامهای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغییر مصلحت که چون آن معصیت کردند مصلحت
و بر ایشان حرام کرد و بمنع کردن بسیاری را از مردمان از راه خدای یعنی از دین او بدعوی محالات و تحریف کتب و دعوت با ضلالت
و گرفتن ایشان ربا داده و بر سرمایه برای تأخیر دین از غلتش و حال آن بود که ایشانرا از آن منع کرده بودند و خوردن ایشان مالهای
مردم را بباطل از وجوهی که خدای تعالی آن را حرام کرده باشد از رشوه و وجوهی که نا واجب باشد و بساختیم برای کافران ایشان عذابی دردناک
لٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ

وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ اَجْرًا عَظِيمًا حق تعالی چون ذکر جماعت کرد از اهل
کتاب و آنچه ایشانرا خواهد بود در روز قیامة
از اصناف عذاب ذکر جماعتی دیگر کرد که بر خلاف آن باشند گفت لیکن آنانکه راسخان و ثابت قدم و پای برجا باشند در علم از جمله اهل کتاب
چون عبد الله سلام و جبیر از راهبان و علمای ایشان و آنانکه مؤمنان شدند از اهل کتاب و مؤمنانرا از اهل کتاب بر علمای ایشان برای آن
عطف کرد ایمان جمع ایشانرا بر یک ملت این هر دو گروه ایمان می آورند بانچه فرستاده اند بتو که محمدی و بانچه پیش از تو فرستاده اند
بر پیغمبران ما تقدم از توریة و انجیل و زبور و خاصه آنانکه نماز بپای دارند از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة بدهند و بخدای و بروز بازپسین
ایمان آرند ایشانرا مزدی عظیم بدهیم حق تعالی گفت من ترا مالی دادم زکوة آن بده و تو بنده منی آنچه من بتو داده ام برای تو
بعضی باز میخواهم تا برای تو در خزانه رحمت ذخیره کنم تا در دست تو تباه نشود که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ تا آنوقت که درمانده باشی
بتو باز دهم یکی را ده و یکی را هفتصد اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْ
حَيْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَعِيسٰى وَاَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰنَ

وَاٰتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا
سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیاتی که پیش از این است از يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ
تا باخر آیه فرستاد و بر رسول ما او رسول او بر جهودان خواند ایشان از خشم انگشت مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ خدای تعالی رد کرد بر ایشان
و این آیه فرستاد و گفت ما بتو وحی همچنان کردیم که بر نوح علیه السلام و دیگر پیغمبران که از پس او بودند خدای تعالی نوح پیغمبر را ذکر کرد در دو جای
یکی درین آیه و دیگری وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ و تخصیص او از بهر آنست که او ابو البشر بود از پس آدم
و اولین پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اولین کسی بود که خدای تعالی بدعای او خلقانرا هلاک کرد و شیخ الانبیا بود و معجزه
او در دین او پدید کرد که او را دو هزار سال کم پنجاه سال عمر بود که دندانش نیفتاد و مویش سفید نشد چون بدو مرگ رسید ملک الموت

او را گفت ای شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما و خرجت من الآخر و نوح پیغمبر دعوت
قوم آن مبالغه و رنج کشید که وی چنانکه خدای تعالی فرمود و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و وحی کردیم با ابراهیم و فرزندانش
اسمعیل و اسحق و فرزندان اسحق یعقوب و با اسباط که فرزندان یعقوب بودند ایشان دوازده سبط بودند دوازده فرزند یعقوب
و عیسی و ایوب آن پیغمبر مذکور بصبر و یونس که صاحب نون بود و هارون که برادر موسی بود و سلیمان که پسر داود بود و دادیم داود را کتاب
زبور در خبر است که داود زبور بر خواندی علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان در پس علما و جنیان از پس مردمان و دواب
از پس جنیان و مرغان در هوا بر سر ایشان سایه بر ایشان افکندندی از خوشی آواز داود و در روزی رسول علیه السلام در منقبت ابوموسی
گفت و از گفت اگر گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندانی
از جمال که جمال یوسف و آواز دهد چندانکه نزدیک بود با آواز داود و اگر کسی که داود خطیب اهل بهشت است او را چندان آواز داده
که آواز داود علیه السلام وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا
رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و فرستادیم ما رسولانی که بر تو قصه ایشان بگفتیم
و دیگر رسولانی که قصه ایشان نگفتیم و خدای تعالی با موسی سخن گفت سخن گفتنی آیه او دلیلست بر حدوث کلام خدای از آن وجه که کلامی با موسی گفت ...
پیش از آن پیغمبر سخن گفت و اگر وجود و حدوث معلوم باشد قدیم نبود قدیم آن بود که در ازل موجود باشد و وجودش را اول نبود ...
فرستادیم رسولانی بشارت دهنده مومنانرا به بهشت و ثواب و کافرانرا بیم کننده بدوزخ و عقاب تا نباشد مردمانرا بر خدای حجتی بعد از آن
فرستادن رسولان و خدای همیشه عزیز بوده است قادر بر انتقام از آنکه در خور عقاب شوند حکیم است بوقت کند و بوجه نماید چنانکه حکمت اقتضا کند
و تعجیل نکند که نترسد از فوت و حجت خدا را بفرستادن پیغمبران با دلایل عقلا و ارسال رسل حجت بود که اگر حجت نبودی پیغمبری نفرستادی
مکلف نبودی اورا علم بصدق انبیا و حجت نبوت ایشان الا پس از آنکه قواعد توحید و عدل مقرر کرده بودی و آن جز بادله عقل معلوم نشود و دیگر
اگر حجت نبودی خدایرا بر خلقان الا بعثت رسل لازم آمدی که حجت بر رسول قایم نبودی الا برسولی دیگر و کلام در آن رسول چنان بودی
که در و تا مودی شود بالانهایة از رسولان لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

لیکن خدای تعالی گواهی میدهد بدانچه فرستاده است بتو از کتاب قرآن و احکام شرع مسلمانی آنرا بعلم
خود فرستاده بمصالح شما که مکلفانید و فرشتگان گواهی میدهند و گواهی خدای پسندیده است و گواهی فرشتگان برای آن زینت گواهی
خدای تعالی بدان تمام شود آن آیه نیز ردست بر جهودان در آنچه ایشان گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء گفت شما مکویید که خدای هیچ
کتاب نفرستاد و بر هیچ آدمی من که خدایم گواهی میدهم بر آنچه فرستادهام بر رسول خویش و خدای تعالی بر صفت خبر گواهی داد بر وحدانیت خویش
که شهد الله انه لا اله الا هو و بر نبوت مصطفی و کفی بالله شهیدا و بر اعمال بندگان والله شهید علی ما تعملون و بر هر چیزی ما او کم یکفر

بربک انه علی کل شیء شهید او بر دروغ منافقان والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بر شریعت مصطفی قل الله شهید بینی و بینکم
و بر صحت قرآن لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا
لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ
ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
آنانکه کافر شدند و مردمانرا منع کردند از راه خدای و دین مسلمانی که گفتند این محمد آن محمد نیست که ما صفت او در
کتب خوانده ایم و آن شکل و هیأت ندارد و آن وقت نیامده است تا مردمان رغبت کنند با دین او جهودان بودند که بر دستی کار ایشان و دیگر و هم
از طریق حق دور مانده اند و آنانکه کافر شدند و ظلم کردند هم کافر بودند و هم ظالم بخدای و رسول کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند خدای تعالی ایشانرا
نیامرزد و کرده حسنه ایشان را اثبات نکند و راه ننماید ایشانرا الا راه دوزخ و ثواب برای آنکه هدایت براه ایمان سابق شده است جمله مکلفانرا الا کراه
دوزخ که با ایشان نماید از آنکه در دنیا کافر بوده اند و بر کفر مرده اند و ایشان در دوزخ مقیم و جاوید باشند و بر خدای آسانست و متعذر نیست
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا حق تعالی بدین آیه از جمله مکلفان جهودان و ترسایان خطاب کرد و بر سبیل عموم و گفت ای مردمان شما را
آمد رسولی که شما و حق تعالی و همه جهانیان طالب او بودند و بشما کتابی بحق و دینی درست آورده بدو ایمان آورید
تا شما را بهتر بود و اگر کافر شوید خدایراست آنچه در آسمانها و زمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک نقصانی نیارد و او علیم و دانا باحوال
شما و حکیم در معاملت با شما آن کند که حکمت وی اقتضا کند و مصلحت در آن بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا
تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ
انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ
وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

حق تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسایان و میگوید که ای اهل کتاب در دین و ملت خود
غلو مکنید و از حد درمگذرید بعضی مفسران گفتند که این آیه در حق ترسایان آمد از نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان و مرقوسیان و ترسایان
بجز ایشان را فرمود که در دین غلو مکنید و بر خدای تعالی جز از حق مگویید یعقوبیان گفتند عیسی خداست مرقوسیان گفتند که ثالث ثلثه
أُقْنُومُ الْأَبِ وَأُقْنُومُ الِابْنِ وَأُقْنُومُ رُوحِ الْقُدُسِ باقنوم اب خدایرا خواستند و اقنوم الابن عیسی را و اقنوم روح القدس جبرئیل
را که این ثالث یعنی این سه یکی شدند و بر خدای این محالات و ناسزا روا داشتند و مگویید بدانکه مسیح عیسی مریم رسول خداست مسیح
از آن گفت که از مادر بزاد و بروغن اندوده و گفته اند از بهر آنکه فتنه کرده بوده و گفته اند از بهر آنکه در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بوده و جای را

مسیح خوانند از بهر آنکه چشم راست وی ممسوح است و عیسی کلمهٔ خدا است یعنی آن کلمه است که فرشتگان بآن بشارت دادند فی قوله ان الله یبشرک بکلمة و گفته اند مراد بکلمه رسالتست و گفته اند برای آنکه عند کلمهٔ کن بوده گفتش کن تا پیدا شد و برای آنکش روح خوانند که باو زنده باشد چنانکه بروح القدس همچنان کلمه را بمریم یعنی اعلام کرد او را و بیافرید اندر رحمش روحی است از وی یعنی از فرمان خدای که جبرئیل بادی در دمیده و گفته اند که مراد رحمت و از بهر آنکه (...) انبیا او آفرید از آب و روح و ریح یک معنی است و گفته اند روح اینجا جبرئیل است یعنی بپیوندد این کلمه بمریم خدای و جبرئیل بامر خدای آنکه امر کرد و گفت ایمان آرید بخدای و پیغمبران او و سه مگویید چنانکه ترسایان گفتند و از این گفتار باز ایستید که شما را بهتر باشد که بر حقیقت خدای یکیست منزه از آنکه او را فرزندی بود نه بر حقیقت و نه بر مجاز که فرزند آن باشد که او جسم بود و او کبیر از آن فرزندی بکم و کرا او خدای است که هرچه در آسمان و زمین است او راست و خدای بس است تکفل کننده خلقان را بآنکه ایشان را بدان احتیاج بود لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم

الیه جمیعا. یعنی ننگ ندارد مسیح که عیسی مریم است از آنکه بنده باشد خدای را و نیز فرشتگان مقرب و هر کس استنکاف کند و ننگ دارد از بندگی خدای و گردن کشی کند و ترفع نماید از عبادت او جمله را حشر کند بر خود یعنی جمع کند همه را در جایی که آنجا کس را حکم نباشد مگر خدای را جل جلاله فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله واما الذین استنکفوا

واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا. اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح ورزیدند

و هر یکی را از ایشان بر وفق آنکه (...) ده باشند از کارهای نیک مزدهای ایشان تمام می(...) و کمال با ایشان رسانند و نیز برسری بیرون استحقاق دیگر فضل کنند بزیادتی درجات و مثوبات و اما آنانکه ننگ داشتند و از عبادت و بندگی خدای کردن کشی نمایند ایشان را عذاب نماید عذابی دردناک و ایشان را بجز خدای هیچ یاری و یاوری و پناهی نباشد و کسی نیابند که در حمایت وی باشند یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا. فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا

به فسیدخلهم فی رحمة منه

وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما. ای مردمان بشما آمد از خدای شما برهانی و حجتی

یعنی رسول صاحب برهان و صاحب معجزه و با او کتابی فرستادیم که نوری روشنست

در هدایت و بیان لایح در دلالت که وعده داد مؤمنان را و اهل طاعت را و گفت اما آنانکه بخدای ایمان آوردند و دست در فرمانهای او زدند عبادت او را دست آویز خود ساختند ایشان را زود بود که در فضل و نعمت خود برد و ایشان را هدایت کند با خود یعنی با ثواب خود و با بهشت که راه مستقیم و راستست و روا بود که مراد آن باشد که ایشان را با ایمان و تصدیق نزدیک کرداند و بر آن ثبت دارد یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد

فان کانتا

فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا والله بکل شیء علیم. جابر بن عبد الله انصاری گفت این آیه در من آمد که من بیمار بودم رسول خدا بعیادت من آمد و بنشست چون ساعتی بر آمد پاره آب بر روی من ریخت من گفتم یا رسول الله چه میفرمایی که با مال خود کنم مرا نه خواهرست و نه فرزند ندارم رسول جواب او نداد برخواست و بیرون شد دیگر نوبت باز آمد و گفت ای جابر ترا از این بیماری مرگ نباشد و خدای تعالی در حق تو و خواهران تو آیه فرستاد و میگوید ای محمد از تو می پرسند و فتوی میخواهند در باب کلاله بگوی که خدای فتوا میدهد شما را در کلاله و میگوید که اگر مردی نماند و او را فرزندی نباشد و او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها نیمهٔ مال او را باشد و باقی نیز در اهل سهم یا رد کنند و اگر متوفی خواهر باشد و برادر پدری و مادری یا پدری وارث او باشد و او را هیچ فرزند نباشد تمامی مال این برادر را بود و اگر خواهر دو باشند ایشان را دو بهره از آنچه از وی ترکه که برادرشان گذاشته باشد و اگر برادران و خواهران باشند مردان و زنان مادری و پدری مردی را از ایشان مثل نصیب دو زن بود یعنی دو نصیب برادری دهند و هر خواهری یک نصیب خدای تعالی از بهر شما این بیان کرد تا گمراه نشوید و خدای تعالی عالمست بهمه چیزی از همه مصالح بندگان خویش تا در عبادات و احکام شرع آنکه نماید که ایشان بصلاح نزدیک شوند و از فساد دور باشند والله التوفیق

سورة المائدة مدنیة وهی مائة وعشرون آیة مدنیست الا یک آیه که در حجة الوداع آمد و هی قوله الیوم اکملت لکم دینکم و آیتی دیگر نیز و یک ماه و شصت المدینة از فی الکتان و هی قوله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و او صد و بیست و یک آیت است در خبر است که رسول در خطبهٔ حجة الوداع گفت که سورة المائدة آخرین سوریست که از قرآن نازل شد حلالش حلال دارید و حرامش حرام دارید عبد الله عمر گفت که چون این سوره بر رسول فرود آمد رسول بر اشتر بود و اشتر در زیر او ضعیف شد چنانکه از راحله فرود آمد ابی بن کعب گفت که از رسول شنیدم که گفت هر که سورة المائدة بخواند بعدد هر جهودی و ترسایی که در دار دنیا دم زده باشد ده حسنه اش بنویسند و ده سیئاتش محو کنند و ده درجه اش رفع کنند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم

بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی

الصید وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید. خدای تعالی بدین آیه خطاب کرد با جملهٔ مسلمانان و مؤمنان و گفت ای مؤمنان وفا کنید بعهدهای خویش که کرده اید و عقدهای که بسته اید که اگر کسی بر شما ظلم کند همه یکدیگر را معاونت و مظاهرت کنید و یک دست و یکزبان باشید تا بدان عهد که با پیغمبران کرده اید که وصف رسول و نبوت وی را پنهان نکنید و تغیر و تبدیل نکنید بر وایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که مراد جملهٔ اوامر و نواهی قرآنست در احکام حلال و حرام و فرایض که خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض نکنند ای مؤمنان حلال کرده اند شما را بهیمه چهارپایان از اشتر و گاو و گوسفند و چهارپایان را بهیمه خوانند از بهر آنکه از همه سخن بسته اند از گفتن جواب دادن و از آنکه او از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان کسی را معلوم نشود و بعضی دیگر گفته که مراد آنست که در شکم چهارپایان باشند از بچگان ایشان که

المائدة

مادرش کشته شد و بچه در شکم باشد بنگرند اگر تمام خلق شده باشد و موی برآورده و روح در افتاده کشتن مادرش کشتن او بود حلال بود
و اگر تمام خلق نشده باشد بهیچ وجه حلال نباشد کلبی گفت مراد وحوشست چون آهو و گاو کوهی و گورخر و آیه مجمل گفت تفصیل او در سوره الانعام است
ثمانیة ازواج من الضأن اثنین الآیه انعام اسمی است شتر و گاو و گوسفند را بیانه قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنها تأکلون
اگر آن اگر نه این بایست در تحلیل جمله کردی و گفت والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة الا ما یتلی علیکم الا آنچه بر شما خوانند پس ازین
و آن اینست که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر و غیر آن محرماتی که در قرآن مذکورست و آنچه نام خدای برو نبرده باشند و منخنقه و موقوذه
و متردیه و نطیحه و ما ذبح علی النصب و قیدی دیگر کرد و گفت غیر محلی الصید یعنی اگر حلال داریم صید را و شما محرم باشید یعنی وحش شما را
حلالست الا وقتی که محرم باشید که آنگاه حرام شود و خدای تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد برای آنکه او حکیمست آن خواهد که صلاح مکلفان باشد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ

الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ۞ خدای تعالی درین آیه نهی کرد مؤمنان را
آنکه توجه خطاب بمؤمنان کرد

اما گفتواند ایمان بایه نهاد که ایشان را بخطاب خویش مشرف کرد و وجهی دیگر آنست که کافران نیز در یک شرایع متعبدند پس اگرچه خطاب
با ایشان نیست بدلیلی دیگر داخل باشند روا بود که خطاب متوجه باشد بشخصی و دیگران در آن داخل باشند چنانکه یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و امثال
این و اوامر خطاب با صاحبان و معاذان رسولست و باتفاق مراد ایشان نشدند ما و آنانکه پیش ازما بوده اند و پس ازما خواهند بود آیه در
حطم آمده بود آمده جماعتی که با او بوده ایشان را در بیرون مدینه رها کرد و خود او تنها بنزدیک رسول آمد و گفت الی ما تدعو الناس مردکا
با چه دعوت میکنی رسول گفت با آنکه گواهی دهند که خدا یکیست و نماز کنند و زکوة دهند گفت نیکوست اما امیرانی اند که من با ایشان مشوره
کنم و توانند بود که ایشان را با خود بیارم رسول پیش از آنکه او در آید گفته بود که مردی از ربیعه در آید و بزبان شیطان سخن گوید چون
بیرون رفت گفت اینمرد بروی کافری در آمد و بر عقب غادری میرود و اینمرد مسلمان نیست اگر که بیرون رفت بگله مدینه بگذشت و اورا
براند و میگفت با تو بیا تا دوان متعدلم هم با پیتهای دیگر چون سال دیگر بود بحج آمد با حاجیان بکر و بلی از یمام و مالی بسیار با او
بود مسلمانان گفتند یا رسول الله حطم آمده و مالی بسیار دارد رها کن تا در بر آنکه بستیم و مال او بعوض چهارپایان خود برداریم رسول گفت
روا نباشد که او در حرمت و او هدی آورده است و تحلیل کرده گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این بسیار کردیم خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای مؤمنان حلال مدارید شعایر خدا را ابن عباس گفت یعنی مناسک حج است که مشرکان بحج آمدندی و هدی آوردندی مسلمان خواستند
تا برایشان غارت کنند خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفتند مراد محرمات حج است که خدای حرام کرده است یعنی حلال مدارید او امر و نواهی او را
هرکجا و هرکه گفتست که ابتدید و گفتند حرامست یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را از آن نهی کرده اند در حرم مکنید و حلال مدارید هدیها
که برای خانه خدا اشعار کرده باشند که بران غارت کنید و نیز ماه حرام را حلال مدارید قتال کردن در او و آن چهار ماهست رجب و ذی الحجه
و ذوالقعده و محرم و نه هدی را و هدی نام آنست که مردم بر سند از شتر و گاو و گوسفند بر وجه قربان یعنی آن هدی حلال مدارید که کسی آورده باشد

خانهٔ خدا را تا قربان کنند که آنرا غارت کنید و نه اشتران که از بهر علامت هدی غلی بر گردن ایشان بسته باشند بعضی گفتند مراد آنست که در
جاهلیت عادت بودی که مرد چون از خانه بیامدی و روی بخانه کعبه نهادی برای حج پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت آن بودی که
بحج خواهد رفتن کس او را تعرض نکردی چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج می آید متعرض او
نشدندی و نه قاصدان خانهٔ حرام که خانهٔ خداست از حجاج و زوار و معتمران میجویند فضل خدای او و خشنودی و برایشان استحلال
مکنید خون و مال آنانکه قصد خانهٔ خدا کنند از جاهها بطلب روزی بر سبیل تجارت و بطلب رضای خدای بر سبیل حج و زیارت آنگه خدای تعالی
این خطر کرد که بر ایشان حرام کرده بود صید کردن چون ایشان را اگرچه نبود از آنچه پیشتر قوت ایشان از آن بود که چون حلال شوید از
حرام بیرون آیید صید کنید پس مفسران برینند که این آیه چیزی منسوخ نیست الا این حج که او گفت که از آیه حج منسوخ نیست برای آنکه
ابتدا بقتال مشرکان نشاید کردن در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از ادلهٔ علما بافق علما روایت کرده اند و در آنکه آنکه حکم
کدامست خلاف کرده اند قوی ترین اقوال قول آنکس است که گفت ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام منسوخ است
برای آنکه امت اجماع کردند بر آنکه خدای تعالی حلال کرده است قتال مشرکان در ماه حرام و غیر ماه حرام ولا آمین البیت الحرام اگرچه عامست مخصوص است
بمشرکان وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى

الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۞ و نباید که دشمنی
قومی که شما را از مسجد حرام

و از خانهٔ خدای باز داشته باشند عام الحدیبیه بران دارد که تعدی کنید و ظلم و حرمت حرم نگاه ندارید مجاهد گفت سبب نزول آن بود که روز
فتح مرد مؤمن را بکشتند در عرفات که حلیف ابوسفیان بود و حوالت کرد ذکر او را اخلاقی رسول کشته است رسول گفت لعن الله من قتل بذحل
الجاهلیة گفت لعنت خدای بران باد که او بکینهٔ جاهلیت کسی را بکشد خدای تعالی این فرستاد و رسول گفت الا ان کل دم و مال و ماثرة کانت
فی الجاهلیة فانها تحت قدمی هاتین الا سدانة الکعبة و سقایة الحاج هر خون و مالی و اصلی که در جاهلیت بوده در زیر پای منست یعنی آنرا
که حکم نیست الا خدمت کعبه و سقایه حاج یعنی رهای ایشان که آن بر قرار خود رها کردم اکرام کرد مکلفان را و فرمود که معاونت و مظاهره
و یاری کنید یکدیگر را بر بر و تقوی و بر هر کاری نیکی خود را آنگاه داشتن از عقاب خدای باز دارد و از عقاب شود مابین و یکدیگر را
هیاری مکنید بر اثم و عدوان و اثم هم معصیتی باشد که فاعلش تعدی کند بغیری و عدوان آن معصیت بود که تعدی کند چون ظلم و غضب
در رسول علیه السلام آنکه در دل تو باکن منشرح گردد و اثم آنکه قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو اثر کند و اگرچه مردمان ترا بران فتوی کنند
اگر فرمود که از خدای و عقاب او بترسید که خدای سخت عقوبتست و عقاب او سخت عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت تر هرچه آدمی از سنگ
بود یا از آهن یا از آتش پس بود از آنکه آتش دوزخ آن آتش است که در حرمت که اگر اهل دوزخ را در میان آتش محترق
و بنیاد نهند از راحت آن و آسایش خواب شان بربرد حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ ۞

وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ

حق سبحانه وتعالی بیان میکند درین آیه آنچه مجمل گفته است آنجا در مقدمه و آن دلیلست بر آنکه تاخیر البیان عن وقت الخطاب الی وقت الحاجة
روا باشد خطاب میکند با جمله مکلفان میگوید که حرام کرده شد بر شما مردار و مردار آن بود که او را خون روان باشد از آنچه خوردنش روا بود از
حیوانات و میته شدید مرده باشد از آدمیان و رسول علیه السلام ماهی و ملخ را مستثنی کرد میتتان مباحتان السمک والجراد و حرام کرده خون و سبب نزول
این آیه آن بود که عرب بیشتر ایشان خون را در روده کانها کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در آیه دیگر خون را صفت کرده گفت دماً مسفوحاً
یعنی آن خون را که مسفوح بود تا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط بود و با جگر از وی جدا نتوان کرد و این هر دو میته و دم بر ظاهر عموم است
و مراد خصوص زیرا که مرده حرام نیست چون ماهی و ملخ و هر خونی حرام نیست چون خونها که بر جگر و گوشت آمیخته است و نیز حرام است
بر شما گوشت خوک مطلقا و هر چه بدو تعلق داشته باشد و آنچه جز بر نام خدای کشته باشند یعنی بنام بتان و نام بتان برده باشد که
کشته نیز دیگ ذبح نام خدای برده اگر فراموش کند و نیت و اعتقاد او چنان در آن باشد روا بود و باید که مسلمان بود و روی او
بقبله بود و در آیه دلیلست بر آنکه ذبایح آنانکه مخالف اهل اسلام باشند از سایر اصناف کفار حرام بود برای آنکه ایشان نام خدای
و اگر نام خدای بر آن بگویند آن نه نام خدای باشد چه ایشان او را نشناسند و ذبایح مجبره و مجسمه روا نباشد برای آنکه ایشان
اعتقاد کرده باشند خدای را نشاید و آنچه اگر گلوی او گرفته باشند تا مرده شده باشد هم نشاید خوردن که حرامست و این آن بود که گوسفند را
بگرفتندی و گلوی او میان دو شاخ کردندی و سخت درکشیدندی تا بمردی یا برسن گلویش باز گرفتندی تا بمردی و آن نیز که بچوب
و عصا کشته باشند و آنکه از جای بلند بیفتد یا در جای فرو افتد و بمیرد هم حرامست و اگر در چاه افتاده باشد و بر مذبحش راه نیابد بهر نوع که کشته
باشد روا باشد از بهر آنکه ضرورتست و آن گاو و گوسفند که بزخم تیر و بمرده باشد و آنچه درنده بعضی از آن خورده باشد و کشته باشند الا ذکیتم
که در ایشان رسیده باشند و در ایشان حیوة مستقره بوده و بکشند اگر شما را حلال بود خوردن آن و علامت حیوة آن بود که بعد از ذبح
دست و پا و دنبال یکی ازین جمله بجنباند و چشم بر هم زند اگر بخلاف این بود حرام بود و آنچه بر سنگها کشته باشند و آن سنگها بود که
که در جاهلیت نصب کرده بودند برای اصنام و ذبایح برانجا میکشتند و خونها برانجا میریختند و گفته اند که سنگها بود که برای عبادت نصب کرده
بودند و آن سیصد و شصت سنگ بود و آنرا اوثان و صنم خوانند آن بود که او را صورتی و شکلی بود و بعضی دیگر گفته اند که این سنگها را که نصب
بودندی و چیزی که بکشتندی خون در خانه کعبه مالیدندی بتقرب و گوشت آن ذبیحه تنک کردندی و بر آن سنگها انداختندی تا خشک شدی
چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان گفتند که اهل جاهلیت خانه خدا را تعظیم کردندی بخون که در وی مالیدندی ما اولیتریم که آنرا تعظیم کنیم خدای تعالی
این آیه فرستاد لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم و آنکه قسمت کنید بازلام و آن تیرها بود که در جاهلیت داشتندی
بر بعضی گفته اند که امر ربی چون کاری خواستند کرد و از سفری یا تجارتی آن تیرها بگردانیدندی اگر آن تیر بر آمدی که بر و نهی بود بکردندی
خدای تعالی ازین نهی کرد و بیان کرد که حرامست و گفته اند که مراد سنگ زدن کاهنانست و گفته اند که هبل صنم بود بتی بر سر چاهی که در اندرون
کعبه در آنجا بود و بنزد او هفت تیر نهاده بودند بر یکی نوشته که عقل یعنی دیة و بر دیگری نعم و بر دیگری لا و بر دیگری منکم و بر دیگری
من غیرکم و بر دیگری ملصق اگر خواستندی که کاری کنند یا حمل دیتی یا الحاق نسبی یا فرقی میان حقیقی و صحت نسبی یعنی صحیح نسبی یا کاری

که وجه آن

که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آنکس را بیاوردندی و گفتندی که ای خدایان ما آنچه صلاح ماست درین کار بما نمایید اگر تیر امر
آمیخته ای و صاحب وقعه یکی از آن بر گرفتی آنچه بر آمدی و کار کردی بر آن خدای تعالی این را حرام کرد و رسول خدای گفت هر که کهانت کند یا استقسام
کند بازلام یا زجر و نیک کند از بهر سفری فردای قیامت درجات اعلی بهشت نبیند و گفته اند که تیرهای قمار عرب است آنگه فرمود ذلکم فسق این جمله
فسق است و از فرمان خدا بیرون شدنست الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ
غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

عبدالله عباس و سدی و جمعی از مفسران گفته اند که این آیه روز عرفه آمد از حجة الوداع
برای آنکه بیشتر در اسلام آمده بودند و اهل اسلام کثرتی پدید آمد بعضی گفته اند روز آدینه بود رسول خدای خطبه کرد و قومی بسیار حاضر بودند
بهر نگاه کرد و در میان ایشان هیچ مشرک نبود و همه مسلمان بودند شادمانه شد خدای تعالی این آیه فرستاد و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و باقی
ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که هم درین آیه روز غدیر خم آمد چون رسول امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر
امامت او کرد و بعد از آن گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و چون ازین فارغ شد خدای تعالی این آیه فرستاد و این چنان بود که رسول خبر مرگ خود میداد
یعنی پیش ازین وقت نزدیک آمد که من از میان شما بروم مشرکان و منافقان این میشنیدند اندیشه میکردند و میگفتند که اگر محمد بمیرد ما دین او
فرا هم کنیم و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم چون رسول این آن موقف بایستاد و آن تقریر کرد و امیرالمؤمنین علی را بازو گرفت و آن سخن گفت ایشان
گفتند که انداخت و کید ما باطل شد از آن همه نومید شدند خدای این آیه فرستاد و گفت امروز کافران نا امید شدند از دین شما چون رسول این امر را مهمل
فرو نگذاشت ازین کافران مترصد و منتظر نرسید در متابعت اهل البیت که من آنچه کار شما و امام بر ترک متابعت ایشان امروز دین شما از بهر شما
تمام گردانیدم بانکه حافظ شرع و نگاهبان دین اسلام را نصب کردم و نعمت خود را بر شما بکمال و تمام رسانیدم بولایت اهل البیت و دین اسلام
از شما بپسندیدم که تسلیم نفس است فرمان اهل البیت را و این دو آیه بنظم و سیاق لاتغیرات از جمله اقوال و رسول اما پس از نزول آیه شانزده
روز در دنیا بود و آنگه با جوار رحمت حق پیوست و از ائمه علیهم السلام و جمعی صحابه چون جابر عبدالله انصاری و ابوسعید خدری روایت کرده اند که چون
رسول این تقریر ولایت امیرالمؤمنین علی کرد و آن جمع پراکنده نشده بود که این آیه آمد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی رسول گفت الحمدلله
الذی جعل کمال الدین وتمام النعمة و رضا پروردگار برسالتی و بولایة علی من بعدی طارق بن شهاب گفت که حبری از احبار جهودان نزدیک
عمر بن الخطاب آمد و گفت که در کتاب شما آیتی است که بر پیغمبر شما فرود آمده است که اگر در کتاب ما بودی آنرا روز عید ما بودی عمر گفت آنرا روز عید ما بود
و عید جمله مسلمانان بشد تا بروز قیامت امام رضا علیه السلام را از حدیث این روز پرسیدند گفت عیدالله الاکبر وانه فی السماء اشهر من فی الارض
در حدیثی و در انداز اگر گویند که پیش ازین دین خدای تمام نبود که امروز تمام شد جواب گوییم که دین خدای یکبار فرود نیامد بلکه امری بعد از
امری و نهی بعد از نهی و آیتی بعد از آیتی بحسب آنکه و دانست که صلاح مکلفان در آنجاست میفرستاد تا آخرش و ختم تمام شد این روز بود و تمام
نعمت دین در کمال است باز نمود که نعمت نعمت دین است که نعمت دنیا بسر رسد و نعمت دین خداوندش را بنعمتی رساند که آنرا انتها نرسد و این امعنیم کرد

چه اگر یکی ؤو و نو ستادی بر مکلفان دشوارتر بودی روزی تر و بر میداد تا نفس ایشان بآن ساکن میشد تا آنگه تمام شد ختم آن بولایت خاتم الاوصیا کرد و برای این تمام نعمتش خواند آنگه فرمود فمن اضطر پس هر که مضطر شود و وا ماند و ضرورت او را بر آن حمل کند که او را تناول مردار با گوشت خوک یا بعضی ازین فرموده باید کرد و حد ضرورت آنست که خائف باشد از تلف نفس یا قاهری او را الجا کند یا خائف باشد از قتل اگر تناول نکند در آنحال او را رخصت بود که آن قدر تناول کند که امساک رمق کند یعنی هر که مضطر شود در گرسنگی اگر میل اثم بر نکند که بیش از قدر معتاد تناول بکند و او را روا بود و این رخصت رحمتیست از خدای تعالی و خدای آمرزنده است گناه گذشته را و بخشاینده است بر بندگان تضییق و تشدید نکند و از کرم تکلیف ما لا یطاق روا ندارد در حکایات الصالحین است که مردی درویش بود دیر ده بر احوال خود و فرزندان خود نام و ننگ خود با کسی نگفته او را همسایه توانگر بود این همسایه را فرزندی بود و او را ایجابه و دوست داشتی روزی این فرزند در خانه این مرد درویش در آمد دیکی در بار رو و کرفته و طعامی در دیک بود دیکر زنده و هیچ این طعام بکودک نداد ازانجا برگشت و دلتنگ بخانه پدر آمد انواع طعامها حاضر بود هیچ پیش او آورد و نه گفت مرا هیچ ازین نمی باید آنم می باید که همسایه پخته بود و در پیش من بخورد و مرا ازان هیچ نداد هر چند گفتند هیچ فایده نبود و پدر ازان رنجور شد همسایه را حاضر کرد و این گفت روا باشد که از تو رنجی بمن رسد گفت کلا و حاشا چگونه مرد قصه باز گفت همسایه فرو ماند ساعتی گفت این سریست که تو آشکار میفرمایی کردن و اگر نه هرگز نگفتمی آن نواله بکودک تو ازان ندادم که آن طعامی بود که خدا ما را مباح کرده و شما را حرام گفت سبحان الله این چگونه باشد که طعامی در شرع بعضی را حلال بود و بعضی را حرام گفت بلی گفت کدام است این آیه بر خواند که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم آنچه ما خوردیم مردار بود ما را مباح بود و شما را نبود مرد رنجور دل شد و گفت تو در همسایگی من و حال تو بدینجا رسیده و من بیخبر سوگند داد که از سرای بیرون نشود تا آنچه دارد از مال و ملک او را قسمت کرد و هم چون متفرق شد او را در خواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد بآن مواسات که با همسایه کردم تا بدانی که بر ده احوال جنس نگاه داشتن و حاجت بوقت با کردن او بهتر که مقصود ازین بهتر بر اید از آنکه از سوال و تعرض

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ

وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

چون خدای تعالی ایشان بعضی فرمات کرد درین آیات

متقدم رسول را پرسیدند که ما را چه چیز حلالست خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند که ایشان را چه حلال کرده اند بگو ایشان را جواب ده و بگوی که حلال کرده اند شما را از ذبایح حلال و پاک و مراد بطیبات محللاتست از آنجا که ذکر حلال کرده اند بطیب وصف کرده و گفتند کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و طیب پاکیزه و حلال و لذیذ بود و ما علمتم آنچه آموخته باشید آنرا از مرغان و سگان شکاری از سگانی که نگاه داشته باشید و صید کردن شان آموخته باشان می آموزید آنچه خدای بشما آموخته است و جوارح خلافست مذهب ما آنست که آیه مخصوص است بسگان شکاری و جز بسگ صید نتوان کرد که اگر سگ آموخته بصید رها کنند و نام خدای بر دست گیرد صید کند و چون بدو رسد صید کشته بود مباح بود و اگر جز از سگ بود و صید را چون زنده یابند و ذبح کنند مباح بود و اگر نه نبود و از آنکه هیچ نوع

جوارح

از انواع جوارح از یوز و باز و چرخ و باشه صید کردن روا باشد و اگر کشته حلال نباشد و جوارح اگر چه عموم است بمکلبین مخصوص است که باتفاق چرخ دار و یوز دار را مکلب نگویند و سگ معلم آن باشد که اگر رها کنی و بفرستی برود و اگر زجرش کنی باز ایستد و آنچه بگیرد نخورد و این معنی از وی دفعات حاصل شود آنگه فرمود که بخورید ما از آنچه سگان بر شما امساک کرده باشند و نگاه داشته و در آیه دلیلست بر آنکه آنچه سگ ازان بخورد روا نباشد از آنکه چون خوردن او را عادت بود امساک از بهر خود کرده بود نه برای شما و نام خدای بر وی واز خدای بترسید و از معاصی او بپرهیزید که وقت حساب او نزدیکست و او زود حسابست سبب چیست که آیه در عدی بن حاتم و زید بن المهلهل آمد و او زید الخیل بود رسول او را زید الخیر خواند ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما مردمانیم که صید کنیم بسگان شکاری و از صید بهری را زنده می یابیم و ذبح آن میسر نیست و بهری را کشته می یابیم ما را ازان چه حلال باشد و چه حلال نباشد و خدای تعالی مردار را حرام کرده است چه میفرمایی خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که آنچه جوارح بگیرد معلم از جهت سگ بانان آن حلال باشد راوی خبر گوید که مردی نام ثعلبه نزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله زمین ما زمین صیدست و ما صید کنیم بکلاب سگ و تیر ما تیر بیندازیم و یا سگ بر گماریم سگ معلم بنام خدای و دیگری بر گمارد نامعلم چه حکم باشد آنرا رسول خدای گفت هر چه سگ معلم بر گماشته بنام خدای بکشد آن حلالست بخورید و هر چه نامعلم گیرد ذکات آن دریابید پاکست و حلال والا مردار باشد

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا

مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

امروز حلال کرده شد شما را

طعامهای پاک و حلال و لذیذ و آیه بظاهر دلیل میکند که هر چه خوش و لذیذ باشد حلال بود الا آنچه دلیلی آنرا ازین عموم بیرون برد و طعام آنکسانیکه ایشانرا کتاب دادند از جهودان و ترسایان شما را حلالست و مراد باین طعام حبوبست و لفظ طعام در کلام عرب بر جو و گندم غالب باشد و طعامیکه ایشان مباشر آن باشند از مطبوخات و مایعات حلال و پاک نباشد از آنکه ایشان نجس العین اند نیز ذبایح ایشان حلال نبود از آنکه شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر بکنند نه نام خدای بر ده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کنند از آنکه او پیغمبر خداست و مسیح پسر اوست و اگر چنین بود خدای نبود پس نام خدای نبرده باشد آنگه فرمود که طعام شما که مسلمانانید ایشانرا حلالست اگر ایشان آنرا حلال دانند و اگر ندانند و حلال کرده شد شما را از زنان پارسا از جمله مومنات و کتابیه مراد زنان آزاده اند و این دلیل نکند بر آنکه ما سوی حرام بود برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن باطل است و خلافی نیست که عقد بر کنیز مومنه روا باشد و عقد ناپارسا هم اگر چه ترک افضلی کرده باشد و زنان پارسا از آنانکه ایشانرا کتاب داده اند از جهودان و ترسایان اگر آزاده باشند و اگر بنده شافعی گفت که مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند و نزدیک ما اهل کتاب را بالعقد دوام نشاید خواستن بعموم قوله تعالی ولا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن جماعتی مسلمانان مکروه میداشتند و عقد بستن بر زن مومنه

که از کفر در ایمان آمده باشند خدای تعالی بیان کرد که موجب حلیت و زنان اهل کتاب را تخصیص کرده اند بآنکس که ایشان در اسلام آیند یا بنکاح
متعه یا ملک یمین و ابوالجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه منسوخست بقوله تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و از امام جعفر صادق
مبین را روایت کرده اند آنکه گفت که ایشان شما را حلال اند چون بدهید مهرهای ایشان پارسایان باشید نه زنا کنندگان و نه بر سبیل صداقه دوست
گیرندگان در عرب عادت بودی که مردی زنی را دوست گرفتی یا زنی مردی را و آنرا بمنزله نکاح شناختندی خدای تعالی از آن نهی کرد گفت
این مناکحه با ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن و هر که بایمان کافر شود و بدل ایمان کفر آرد عمل و کردار او باطل شود
یعنی بر وجهی است که او را بر آن هیچ ثواب نباشد و بموقع قبول نیفتد برای آنکه از شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح بر مقدم باشد و او
در آخرت از جمله زیان کاران باشد و او را تشبیه کرده بیازرگان و عمر او بسرمایه ثواب او را بر طاعة باشد و عقاب او را بر معاصی بزیان
بازرگان جعلنا الله من الفائزین برحمته يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى
سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ

میگوید ای مؤمنان چون خواهید که برخیزید تا نماز کنید رویهای خود را بشوئید و دستها
تا وارن بشوئید و مسح سر کنید و مسح پایها تا بکعبین و آیه دلیلست بر آنکه طهارة در وقت نماز واجبست و پیش از وقت واجب نیست
از بهر آنکه معلق کرده است این طهارت را بوقت قیام نماز و قیام پیش از وقت جایز نبود و عبدالله عباس و جمعی از مفسران گفته اند مراد
اینست که چون برخیزند از بهر نماز و شما بر طهارت نباشید روی بشوئید و بعضی دیگر گفته اند که چون از خواب برخیزید برای نماز روی بشوئید و گفته اند
در بدایت اسلام نزد هر نمازی وضو واجب بود خدای تعالی آن حکم منسوخ کرد و بریده اسلمی روایت کرد که رسول صلعم نزد هر نمازی وضوی تازه
کردی تا بآن سال که فتح مکه بود آن سال چند نماز بکرد بیک وضو عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت خواستم تا مردمان بدانند
که وضو نزد هر نمازی واجب نیست و غسل روان کردانیدن آب بود بر عضو و حد روی از رستنگاه موی تا زنخدان آنجا که موی در نشیب
افتد یکبار شستن واجب بود بظاهر آیه و دوم بار سنت باخبار متواتر و مرفق دستها شستن از وارن تا سر انگشتان همچنین و اتفاق ابتدا
بمرفق کنند و چون از فلس این روایت کرده و مسح بر پیش سر بمقدار آنکه نام مسح بر او افتد واجب بود بمقدار سه انگشت بهم باز نهاده سنت
بود و مسح پای از سر انگشتان پای تا بکعبین و کعب استخوان پشت پای بود آنکه فرمود اگر جنب باشید طهارة کنید یعنی سر و تن بشوئید و جنابت
بانزال آبی بود یافق در هر حال که باشد و با التقاء ختانین و اگر بیمار باشید یعنی از جراحتی و آبله و بیماری که استعمال آب آنرا زیان دارد
و یا بر سفری باشید یا یکی از شما از غایط آید یا با زنان مقاربت کرده باشید و آب نیابید از بهر وضو تیمم کنید بخاک که هم در اول آیه
ذکر جنابت و اینجا ذکر ملامست کرده و مراد جماع است لازم نیاید که تکرار بود از بهر آنکه حکم اول کسی راست که آب یابد و حکم دوم کسی راست

بازرگان

که آب نیابد چون حکم مختلف بود تکرار نبود حق تعالی عذرهای که در تیمم باید کرد بیان فرمود گفت مرض و رنج که بر اعضای طهارت باشد و سفر که اغلب
در وقتهای بسیار آب نیابد یا آلت و بعضی اسباب آن نیابد آنکه فرمود که فامسحوا مسح کنید بعضی از رویها و دستها خود را از آن خاک
پاک اگر تیمم بدل از وضو بود یکبار دست بر زمین زند و از رستنگاه موی سر تا کناره بینی مسح کند و بکف دست چپ پشت دست راست را
مسح کند از بند دست تا سر انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را و بدل غسل دو بار دست بر زمین زند مَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
حق تعالی چون [illegible]
از کسی عذر خواهد از تو عذر نمیخواهد و میگوید غرض من درین باب رنج و حرج و تنگی تو نیست غرض من پاکی و طهارة تست که من نخواهم که تو پلید باشی
خواهم که تو پاک و پاکیزه باشی خدای در سرای رنج بتو رنج نخواهد در سرای راحت بتو چگونه رنج خواهد میگوید که خواست خدای نیست که رنج بر شما و حرج بر
شما کند ولیکن خواست تا شما را پاکیزه کرداند و نعمت خود بر شما تمام کند تا باشد که شما شکر خدای کنید در خبرست که هر که وضوی نماز کند و اعضای
شستن او بجای آرد خدای تعالی بهر قطره آب که از دست او بچکد فرشته بیافریند تا برای او استغفار میکند تا بروز قیامت وَاذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بندگان و فرمود که یاد کنید نعمت خدای که بر شماست و آن عهدی و میثاق که از شما
گرفتست بر یاد آن باشید و فراموش مکنید گفته اند مراد بیعت رسولست که ایشان کردند و عهد رسول که بایشان
گرفت در اوامر و نواهی که خدای تعالی فرمود که امتثال کنید اوامر او را در عبادات از وضو و نماز و غسل جنابت و تیمم و غیر آن سلمان فارسی
گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت هر که وضوی نماز کند و نیکو کند گناه او از وی چنان فرو ریزد که برگ از درخت عمرو بن عبسه گفت
رسول را پرسیدم از وضوی نماز و افضل او گفت هیچکس نباشد از شما که آب بر گیرد و مضمضه و استنشاق کند الا هر گناهی که بدهن و بینی
کرده بآن آب کمتر شود و چون روی بشوید هر گناهی که بروی و چشم کرده باشد از او فرو شسته شود و چون دستها بشوید هر گناهی که بدستها
کرده بود بآن آب بر سر دستها فرود آید و چون مسح سر کند گناهان با اطراف روی از او بشود و چون مسح پای کند گناهان که بپایهای آن
سعی کرده باشد از او فرو شود و چون با این وضو نماز کند و حمد و ثنا کند و دل فارغ کند خدای جل جلاله از گناهان بیرون آید چنانکه آن
ساعت که از مادر زاده باشد انس مالک گفت که اولین چیزی که رسول صلعم مرا آموخت وضوی نماز بود و گفت وضوی نماز نیکو کن تا
نگاهبانان فرشتگان ترا دوست دارند و در عمرت بیفزاید و غسل جنابت سری است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن کنند بدان
و تمیز مؤمن از منافق بدان باشد ابوذر غفاری روایت کند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که او گفت جماعتی از احبار جهودان
نزدیک رسول آمدند گفتند یا محمد خبر ده ما را که چرا آب منی را غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کردن و این پلیدتر است رسول صلعم گفت
برای آنکه چون آدم علیه السلام از درخت بخورد آن در عروق و عصب او آب منی گشت چون آدمی مجامعت کند آن آب از بن هر موی
از وی روان شود و نزول کند خدای تعالی این غسل بر وی واجب کرد تا طهارت و کفارت او باشد از معاصی و شکر آن باشد که خدای تعالی

آن نعمت بر او کرده یا جنابت آن لذت که باو رسید نیز و انزال آن آب که گفته کرامت کفتی اکنون خبر ده مرا از ثواب آنکسی که غسل جنابت کند
گفت مؤمن چون نیت کند که غسل جنابت میکنم خدای تعالی در بهشت برای او کوشکی بنا کند و تسبیح بنده و بر ستار بنا که او قیام کند بغسل
جنابت قیام کرده است برای فرمان من که خداوندم گواه باشید که بیامرزیدم بهر موی که بر تن او است و بهر او هم از رحمت نبشتم و هم از سیاست
بستردم و هم از درجاتش رفع کردم آن احبار چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله پس روایت چنین شرح کار
نعمت بود و تمام منت لاجرم خدای تعالی بذکر نعمت بر ستگارش فرمود که یاد کنید خدای بر بنده کان یعنی بر شما یاد به بیان و ایضاح دین حق شما را
و اعلام کردن او معالم شرع و آنچه مصلح بدو تعلق دارد از احکام دین از آب دست و طهارت نماز و غسل جنابت و آن عهد که با شما کرد و گفته که حاجت
لیلة العقبه است و بیعت الرضوان و این قول عبدالله عباس است چون گفتید شما که ما سمیع و مطیعیم فرمان تو شنیدیم و طاعت تو کردیم از خدای بترسید
که خالق است که بزبان و دل که خدای تعالی عالم است بما در اسرار دلها عالم است ضمایر سینها شناسد ابوالجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد که مراد
بمیثاق عهد است که رسول ص برات گرفت در حجة الوداع بولایت امیرالمؤمنین علی ع و تحریم خمر و کیفیت وضو یا ایها الذین آمنوا
کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب
للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
لهم مغفرة واجر عظیم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم خدای تعالی درین آیه
میفرماید میگوید ای مؤمنان گواهان خدا باشید که گواهی دهید بداد و عدل مر خدای او و طلب ثواب و رضای او را با قیام کنید کان شهید بداد
و عدل در آن حال که شما گواهان باشید خدای را و نباید که شما را دشمنی و عداوت قومی بر آن دارد که عدل نکنید و انصاف بازگیرید عدل کنید و داد
دهید که آن بتقوی و پرهیز کاری نزدیکتر باشد و از خدای بترسید و از معاصی و عقاب اجتناب کنید که خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید عبدالله
کثیر گفت که آیه در جهودان بنی قریظه آمد که رسول ص بنزد حصن ایشان فرود آمد ایشان اندیشه کردند که او را بکشند مسلمانان کین در دل
نهادند گفت خدای تعالی نباید که بغض و عداوت ایشان شما را بر آن دارد که عدل نکنید بلکه عدل پیشه کنید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر وعده داد
مؤمنان را گفت که خدای تعالی وعده داد آنکسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک کردند که مر ایشان را آمرزش و مزدی عظیم خواهد بود چون ذکر
ثواب مطیعان کرد بیان عقاب کافران فرمود تا ترغیب و ترهیب مکلفان را تحریض کرده باشد آنانکه کافر شدند و آیات ما را دروغ داشتند
ایشان اهل دوزخند و ملازمان عقاب آتش یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم
قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم
عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
صفوان بن امیه مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب جمحی بمشاوره قریش

ناظر سلطان

با دست نگاه دارم و رسول ص را بکشم او نیز نزدیک رسول ص آمد ساعتی توقف کرد چون مجلس ضعیف شد رسول ص تیغ کشیده در دست داشت
آن مرد بر آمد و گفت این تیغ بمن ده تا ببینم تیغ بدو داد بستد و بجنبانید و گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا از من که باز دارد گفت
الله یمنعنی خدای باز دارد خواست تا تیغ بر آورد و بزند هرچند جهد کرد دستش نجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله و اقدی گفت رسول ص بغزای بنی ذبیان و بنی محارب شد و ایشان با کوهی گریختند رسول ص بر آن کوه فرود آمد که بر خواست
آنجا بدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت و وضو تازه کرد بارانی سخت بیامد و جامه رسول ص تر کرد رسول ص بر خواست تا با لشکرگاه آید از آن
باران سیلی بیامد و حایل شد رسول ص بزیر درختی آمد تا خشک شود در زیر درخت بخفت و ابیان از سر کوه نگاه کرد و رسول را تنها دید در
زیر درخت خفته بر جهتی آن الحمت اغتنمت شمر داین جو خبر داد نام او دعثور بن الحارث بود او بیامد و تیغ برگرفت و ببالین رسول ص آمد
و تیغ برکشید و گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا از من که نگاه دارد گفت خدای نگاه دارد جبرئیل ع بیامد و گوشه ای بر سینه
او زد و او را در بیفکند تیغ از دستش بیفتاد رسول ص تیغ برگرفت و بالای او رفت و گفت من یمنعک منی ترا اکنون از من که نگاه دارد گفت
مرا کسی نیست که از تو ام نگاه دارد گفت ترا خدا ایست که یاور من بود گفت و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و گرویدگان یاد کنید نعمت خدای بر شما چون قصد کردند قومی بشما که بر شما تطاول کنند و دست
درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشان منع کرد و باز داشت و دست از شما و بلیت ایشان از شما کوتاه کرد بترسید از خدای تعالی
باد ای طاعات و اجتناب معاصی و بر او توکل کنید او وعده داد که هر که بر او توکل کند مهمات او کفایت کند پس باید که مؤمنان بر او
توکل کنند ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا وقال الله انی معکم
لئن اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وآمنتم برسلی وعزرتموهم واقرضتم الله قرضا حسنا لا
کفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک
منکم فقد ضل سواء السبیل حق تعالی درین آیه باز گفت آن عهد و پیمانی که بر بنی اسرائیل گرفت با وامر و نواهی که ایشان را
کرده در کتابهای ایشان و میثاق سوگندی مؤکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب
و آن دوازده فرزند بودند در هر سبطی از اسباط ایشان نقیبی برانگیخت چهار فرزندی سبطی شدند و از ایشان قومی بسیار آمدند برای
آن تا خلاف نباشد ایشان را از هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط نقیب باید پس برای چندین خلایق
که عدد ایشان کس نداند جز خدای چگونه دوازده سبط را باید نقبا دوازده بوده اند ائمه نیز دوازده اند الائمة بعدی بعدد نقبای
بنی اسرائیل نقیب گفته اند که پاسبان و عاقل قوم بود و امین و استوار و گفته اند رئیس باشد و ایشان را نقیب برای آن خوانند که
ایشان را فرموده تا بر اخبار ایشان [illegible] که خدای تعالی موسی و قومش را وعده داده بود که زمین مقدس که زمین شام است با ایشان دهد

و آوارگاه ایشان کردانند در آن وقت آن جایگاه جباران کنعانیان بود خدای تعالی گفت من ایشان را هلاک کنم و زمین و مال و ملک ایشان شما
دهم و این آنگاه بود که فرعون و قوم وی هلاک شده بودند و زمین مصر ایشان را مستخلص شده بود خدای تعالی موسی را فرمود که بروید و قتال کنید
با ایشان که من ناصر و نگاهدار شماام موسی علیه السلام این پیغام بگذارد و چون عزم رفتن مصمم کرد بفرمان خدای از هر سبطی النقیبی نقیب کرد و بفرستاد تا نزدیک اریحا
که زمین مقدس است رسیدند موسی علیه السلام این دوازده نقیب را بفرستاد تا بروند و احوال ایشان باز دانند و او را خبر دهند از جملهٔ جباران شهر یکی عوج بن عنق بود
که درازی او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و ثلثی از گزی روزی که ابر بودی او را مر سبزه در روی پیچیدی و ابر تا به سینه او بودی و چون او را به
آب خوردی و ماهی از دریا گرفتی و به آفتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام طوفان نوح علیه السلام که آب از بالای کوهها چهل گز رفته بود او را از بالای
زانو بودی و او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادرش بود و او دختر آدم علیه السلام بود و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و هر انگشتی را ناخنی از آهن مانند
داسی او از صحرای آمد و در راه هیزم بر سر نهاده بود و چون دوازده کس به پیش آمدند و خبر آوردند که ایشان را جهل گز بالا بود
او ایشان را بر گرفت و در دامن نهاد و در میان فرو کرد و ایشان را با خانه برد و به تعجب پیش زن خود برد و گفت اینان اند که آمده اند
تا با ما قتال کنند و زمین و شهر ما بدست فرو گیرند ایشان را بجای بمالم زن گفت نباید رها کن تا بروند و خبر ما با ایشان برند چون دست از ایشان
باز داشت برفتند و بیرون آمدند و در بازار هم خوشهٔ انگور دیدند که پنج مرد از ایشان بر نتوانستند گرفتن و انار ایشان چندان بودی که پنج کس در
نیمه پوست او پنهان شدی بیامدند و گفتند آنچه ما دیدیم با قوم بگوییم دل تنگ شوند عهد کردند که جز با موسی و هارون نگویند آخر عهد بشکستند
و هر یکی قوم خود را خبر داد ند دل تنگ شدند آنگه عوج بن عنق بیامد و لشکرگاه موسی که فرسنگ در فرسنگ بود و یک پارهٔ سنگ از کوه
بر گرفت بر سر گرفت برانگیخت تا بر لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس به منقار گرفته تا بر آمد و در آن سنگ زد و سوراخ کرد
بسفت تا آن پارهٔ کوه در گردن او افتاد و بماند طوقی خواست تا از گردن بر آورد نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد به موسی علیه السلام که ای موسی
در باب و غنیمت را موسی بیامد و او را چنان دید عصا بر وزد بالای عصا ده گز بود و بالای موسی ده گز بر جست و به هوا و عصا بر کعب او زد و او را
زخم بیفتاد و آن کوه در گردن او بود نتوانست خاست بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ و نیزه در وی نهادند و او را بکشتند در شش ماه بریدند گفته که
استخوانهای او چندسال پل رود نیل کرده بودند حق تعالی میگوید که ما عهد و میثاق بنی اسرائیل بستیم و از ایشان دوازده نقیب و پیشوا
بعضی نقیب کردیم و بدید کردیم و ایشان را به شهر جباران فرستادیم و گفتیم که حق سبحانه میگوید که ما با شماییم و ناصر و یار شما باشیم نماز بجای دارید و زکوة
مال بدهید هر چه واجب بر شما فرض کرده اند و به رسولان و پیغمبران من ایمان آرید و ایشان را تصدیق کنید و تعظیم و توقیر ایشان بجای آرید و خدای را
قرضی نیکو دهید به طیب نفس و منت منهید و ایذا مکنید آنکس را که صدقه میدهید و آن از حلال باشد من گناه شما باز پوشم و بیامرزم بفضل و رحمت
خویش و ایشان را بهشت برم که در زیر درختان جویهای آب میرود و هر که پس از این کافر شود که با او عهد است و عهد او گرفته او را اه راست گم کرده باشد
فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا

ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

حق تعالی بدین آیه رسول خود را تسلیه داد و گفت اگر جهودان عهد و پیمان تو بشکستند عهد موسی میان کردند فبما نقضهم یعنی بسبب شکستن عهد و پیمان
ایشان بود و بجرمی دیگر که ما ایشان را لعنت کردیم و از درگاه خود دور گردانیدیم و ایشان را مسخ کردیم و دلهای ایشان را بر سبیل عقوبت
سخت گردانیدیم بآن وجهی که الطافی که نزد آن ایشان نرم شود با ایشان نکردیم بر وجه خذلان اگر گشت کلام سخنها را از موضع می
گردانند با آنکه تاویل آن بر میکشند نه بر وجه راستی و تغیر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند و فراموش کردند از یاد بگذاشتند نصیب خود از آنچه
ایشان را بدان تذکر کرده بودند از ایمان به رسول و نعت و صفت او و آن از توریة بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر گفتند و نوشتند و تو
پیوسته مطلع میشوی بر خیانتی از ایشان یا بر جماعتی از ایشان الا جماعتی اندک از ایشان که این طریق و سیرت نداشتند چون عبدالله سلام
که اسلام آوردند عفو کن و از ایشان و از گناهان شان در گذر که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و از جملهٔ نیکوکاری عفو است و از مستحق
عقوبت گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و قوله اما تخافن من قوم خيانة فانبذ اليهم على سواء و روا بود که
عفو مشروط بود بشرط توبه یا قبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه کرده باشند کسی را بر ایشان سبیلی نبود وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا
نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان گفت باذکر ترسایان
آمد و گفت از آنها که نیز دعوی ترسایی میکنند و میگویند که ما
ترساییم در دین ترسایی درست نیستند بگفتار ترسا اند چنانکه منافقان گفتند که ما مومنیم و نبودند الا بزبان و ما عهد و پیمان از ایشان
بستدیم چنانکه از جهودان ستده بودیم ایشان نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهرهٔ خود از
خبر و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله که ایشان را بدان تذکیر کرده بودند تا لاجرم میان ایشان عداوت و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و آویختیم
تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد از ملکاییان و نسطوریان و یعقوبیان و گفته اند این دشمنی میان جهودان و ترسایان است
و سبب این اضافه با خدای تعالی از جهت خذلان باشد تا از جهت آنکه امر کرده است بمعادات که ایشان اهل باطل اند و معادات
ایشان بر همه مکلفان واجب است یا از جهة او که نصب کرده بر بطلان مذهب ایشان آنکه بر سبیل تهدید و وعید فرمود که زود
بود که خدای تعالی خبر دهد ایشان را با آنچه ایشان میکنند یعنی جزا دهد هر کسی را بر حسب آنچه کرده باشد باستحقاق يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ

مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آنکه خطاب با جهودان و ترسایان و با ایشان تقریر تصحیح
نبوت پیغمبر ما کرد و گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان

رسول ما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان میداشتید از توریة و انجیل چون رجم زانیان که ایشان بکردانیده بودند برای مراعات جانب رؤسا و اکابر ایشان واین بیان حق تعالی رسول را بر وجه معجز نمود برای آنکه ایشان این احکام از جمع دیگران تحقیق کرده بودند و کسی مطلع نبود بر آن جز ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را از آنچه ایشان کرده بودند تا علمی بود از اعلام معجز و دلیل بر صحت نبوة او واین رسول را که فرستادیم یعنی محمد صلعم بسیاری که شما از کتابهای خود بکردانیده اید و تاویل خطا کرده آن را بیان و آشکارا میکند و از بسیاری عفو میکند یعنی میدانند و نمیگوید و این بجهت مصلحت باشد بامر خدای چه دانسته بود که در اظهار آن ایشان را لطف نخواهد بود پوشیده داشت برای این وجه را و گفت بشما آمد از خدای نوری یعنی رسول صلعم و کتابی هویدا و روشن کننده یعنی قرآن خدای هدایت کند و راه نماید یعنی بیان و الطاف آنکه از متابعت رضای او کند براههای سلامة و گفته اند سلام نام خداست یعنی بنماید ایشان را براه خود یعنی راه سرای سلامة و سلام که بهشت است و ایشان را از ظلمت کفر بیرون آرد بنور ایمان بدعوت و تبیین و ترغیب بفرمان او والطاف خود و راه نماید ایشان را براهی راست و آن راه سلامت که در وجه کی شبت بیان داده و اراده علم و نکلیفی والطاف و توفیق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اکنون ذکر ترسایان آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت بدرستی که کافر شدند آنکسانی که
گفتند و اعتقاد کردند که خدای تعالی مسیح عیسی بن مریم
است بر سبیل محاجه و حجت الکیشی بر ایشان گفت ای محمد ایشان را بگوی که کیست که مالک باشد و قادر باشد که دفع کند از خدای تعالی آنچه خواهد کند یعنی اگر خواهد که عیسی را و مادرش و جمله خلایق هم که در زمین است هلاک کرداند کیست که مانع باشد و دفع کند یعنی اگر عیسی خدا بودی بایستی که هلاک از خود باز توانستی داشتن چون معلوم است که او درین باب عاجز است و میان شما و او درین باب فرقی نیست بباید دانستن که او را استحقاق الهیت و استحقاق عبادت نیست آنگاه گفت خدای راست ملک آسمان و زمین و آنچه در میان آنست و عیسی از آن جملهست و مضاف با جمله از روی قیاس چه باشد و او است خدائی که می آفریند آنچه خواهد و چنانکه خواهد و این از برای آن گفت که اگر ایشان را شبهت کرد میان عیسی از مادر بی پدر آوریدم من آنچه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت و من که خدایم بر همه چیز قادرم و هیچ نوع از انواع مقدورات بر من متعذر نبود وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ
خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
اکنون گفتار محال و تمنای باطل هر دو گروه بیان میکند و آنچه ایشان گفتند با رسول حکایت کرد

وگفت جهودان وترسایان گفتند ما پسران خدائیم و دوستان اوئیم سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم ایشان را بعقاب بترسانید ایشان گفتند ای محمد چه ترسانی ما را که اگر ما بسیار گناه کنیم خدای ما را عقوبت نکند که پسران و دوستان اوئیم سدی گفت ایشان دعوی کردند که خدای تعالی وحی کرد به یعقوب ان ولدک بکرى من الولد فرزندان تو اولین فرزندان من اند من ایشان را پیشتر از چهل روز در دوزخ ندارم چندانکه آتش گناهان ایشان را بسوزد و ایشان پاک شوند آنگه ندا کنند که بیرون آرید هر ختنه کرده از فرزندان یعقوب نزد آن ما را بیرون آرند فذلک قوله تعالی لن تمسنا النار الا ایاما معدودة حسن بصری گفت این بر سبیل مبالغه گفتند یعنی که ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند به پدر و دوستی ظاهر ما همچنین است چون پدر بر فرزند اما چون ترسایان اعتقاد کرده بودند که عیسی پسر خداست و عیسی را از خود میشناختند گفتند که چون پدر عیسی شد بمنابه آن بود که پدر ما بود حق تعالی گفت بگو ایشان را که اگر چنین است که شما میگوئید چرا شما را عذاب میکند بگناهانی که میکنید چه پدر بجنایتی که فرزند کند عقوبت نکند او را آنگاه گفت نه چنین است که شما میگوئید که شما آدمیانید از آنانکه آفریده است با شما همان معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب دهد و اگر کفر و معصیت آرید جزا دهد که او خداوندیست که آنرا که خواهد بیامرزد بفضل و آنرا که خواهد عذاب کند بعدل و ملک آسمان و زمین و آنچه در میان آن هم دو است خدایراست حکم و تصرف در آن بامر اوست و آن همه ملک ملک اوست همه بندگان و پرستاران اویند در قبضه قدرت او و اسیر حکم او باشند و معراج ایشان با او بود الی و این همه از روی معنی و فحوی برد جواب ایشانست که آن دعوی محال کردند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ
الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ
وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

این آیه نیز خطابست با ایشان میگوید ای جهودان وترسایان بشما آمد
پیغامبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغامبران و فترت روزگاری بود که از میان دو پیغامبر بود و این از فتور [illegible] که روزگار سبب دین پیغامبران ضعیف شد و آن قوت نماند که در عهد پیغامبران داشتی و فترت میان عیسی و پیغامبر ما ششصد سال بود قتاده گفت پانصد و پنجاه سال بود و چهارصد و شصت سال و گفته اند اکنون باز نمود که چرا فرستاد گفت از برای آنکه تا کس را حجت نباشد و نگوید که بما هیچ بشارت دهنده و بیم کننده نیامد که ما را بشارت دادی و بترسانیدی آمد بشما بشارت دهنده و ترساننده که محمد است بشارت دهنده بثواب و ترساننده بعقاب و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ
أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا
وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ حق تعالی درین آیه حکایت کرد
آنچه موسی قومش را گفت از تذکیر نعمت
خدای بر ایشان گفت یاد کنید
چون موسی قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدای بر شما و آنچه و از آنجمله آنست که در میان شما پیغامبران کرد که شما را خبر میدهند از آسمان بعلم غیب گفته مراد پیغامبرانی بودند که در عهد موسی بودند زیر دست موسی و گفته اند آنانکه پس از موسی بودند و نیز از نعمتهای او آنست که شما را پادشاهان کرد ابو سعید خدری روایت کرد که هر که از بنی اسرائیل زنی بودی و خدمتکاری و اسبی او را پادشاه خواندندی ابو درداء از رسول صلعم روایت کرد

کرا او گفت من اصبح معافی فی بدنه آمنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها اگر گفت فرزند آدم ترا از دنیا
چندان بس باشد که سد جوعت کند و عورتت بپوشد و اگر خانه باشد که با او شوی آن کاری باشد و اگر اسپی باشد که بر نشینی آن چیزی باشد تمام ترا
پاره نان و سبوی آب و ازاری عورت و آنچه بالای اینست حساب باشد سدی گفت شما را آزاد باشد که مالک خود باشید و شما را مالکی نبود پس از آنکه
در دست قبطیان اسیر بودید و بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان برهانیدم و دادم شما را آنچه کسی را نداده ام از عالمیان عمر شما از
من و سلوی و ابر سایه افکنده و سنگ آب دهنده و غیر آن یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ولا
ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین

فان یخرجوا منها
قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ند
خلها حتی یخرجوا منها فانا داخلون

الحکایة آن کرد که موسی حکمت و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشان را و ایشان چه
نافرمانی کردند گفت ای قوم درین زمین پاکیزه شوید که خدای نوشته است شما را گفته که این زمین طهورست و آنچه بر امن است ضحاک گفت ایلیا
بیت المقدس است و گفته اریحاست خدای تعالی در لوح محفوظ نوشت که این مسکن ایشان خواهد بودن اگر گویند که این چگونه بود خدای تعالی
میگوید فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض جواب میست که نوشته بود از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال
ازان استثنا کرد جواب دیگر آنست که آنانکه برایشان حرام بود دیگر بودند و آنانکه ایشان را نوشته اند پس موسی بود و ماه با یوشع بن نون
در انجا شدند آنکه فرمود که باز مگردید یعنی برجوع مکنید از طاعت خدای با معصیت او و تاخیر مکنید از دخول این شهر که شما را فرموده اند که اگر بازگردید
کیند ایشان موسی را جواب دادند گفتند ای موسی دران شهر رو و ببین که قومی جباراند و الحنان بود که آن جماعت بجاسوسی رفته بودند وآن
دیده باز آمدند و موسی را خبر دادند موسی گفت زنهار آن خبر پنهان دارید تا دل شکسته نشوند عهد کردند که نگویند آنگه عهد شکستند و قوم
خود را خبر دادند و تجدید کردند مگر دو کس یوشع بن نون وصی موسی و دیگر کالب بن یوقنا داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران ایشان
چون برین حال وقوف یافتند گفتند ای موسی ممکن نیست که ما هرگز درین شهر شویم مادام تا ایشان در انجا باشند ما در پیش ایشان قوت مقاومت و طاقت
ایشان نداریم و گریستن گرفتند و گفتند کاشکی ما در مصر هلاک شدیمی یا در بیابان و مارا درین شهر نبایستی شدن که ایشان مارا بکشند و زن
و فرزند ما برده کنند و مال ما غنیمت کنند آنگه گفتند بیایید تا رئیس اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را بمصر برد که مارا روی نیست درین شهر شدن
و ما در انجا نشویم تا این جباران از آنجا بیرون نشوند و ما در انجا نتوانیم شدن قال رجلان من الذین یخافون انعم الله
علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون
وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین
قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب
انت وربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون
گفتند دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوقنا از آنکسانیکه از خدای میترسیدند و خدای نعمت کرده بود بریشان

بتوفیق

بتوفیق ما او و ثبات دل از خوف جباران گفتند که برین قوم در شوید از در شهرستان چون در شده باشید غالب شما باشید و توکل بر خدای کنید
اگر ایمان دارید قوم موسی جواب دادند و گفتند ما هرگز در انجا نشویم مادام که آن جباران در انجا باشند تو و خدایت برو و کارزار کنید که ما اینجا
نشسته ایم در خبر می آید که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول را منع کردند از خانه خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من میروم
این هدی خود میبرم تا بنزدیک خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت بخدای که ما ترا آن نگوییم که بنی اسرائیل موسی را گفتند فاذهب انت وربک
فقاتلا انا هاهنا قاعدون الا قتال کنیم از چهار جانب تو و اگر تو در دریا شوی ما نیز بر آییم و اگر کارزار سخت بری ما نیز با تو بیاییم صحابه چون
این بشنیدند این سخن بگفتند رسول خدای شادمانه شد قال رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم
الفاسقین قال فانها محرمة علیهم
اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفاسقین
موسی علیه السلام چون از ایشان این بشنید گفت بار خدایا من مالک نیم بر کسی
از نبان الا بر خود و برادرم خدای ما میان ما و این کافران فاسقان جدای انداز دو آیه دلیل میکند که آنانکه گفتند کافر بودند آنگه نسبت
قتال و دو نایب خدای کردند و مورد این کلام مورد استهزا او تحکم است و این هم دو کفر بود در حال خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که اگر تو میخواهی
اینان را هلاک کنم و قومی دیگر بیارم بیدل ایشان از ایشان بهتر و قوی تر که ایشان چو عصیان و کفر نمی آرند و آیات مرا تصدیق میکنند گفت
بار خدایا با جماعتی نادان در شهرها اند و ازین حال بچم ند و گویند موسی قومی را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شما را شهری میبرم چون
بران ظفر نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی بعقوبت و آمرزنده و بخشاینده خدایا اینان را بجاه زر ده هلاک مکن خدای تعالی گفت
دعای تو مستجاب کردم و اینان را عفو کردم ولیکن نام فسق بر ایشان بر نگیرم و حرام کردم بر ایشان چهل سال که در هیچ شهری نشوند که در همه
بیابان میروند کجای هر روزی که از ایشان توقف کرده اند و تخلف از من یکسال تا همه درین بیابان بمیرند و جیفه ایشان درین بیابان بگندد
بیفکند و ایشان آنگه که بکشند از آنکه درین زمین پاک شوند و توای موسی اندوه مکن بر قوم فاسقان ایشان چهل سال بر تشنگی و تنگی بماندند
بامداد بر خواستند و بار بار بنهادندی و بر قدی تمام رفتندی تا وقت نماز شام هم انجا بار فرو گرفتندی که بامداد بر گرفته بودندی و میان ایشان
ششصد هزار مرد بودند مقاتل گفت آن دو عجب که افتادی بر دو نقض عهد کرده بودند در تیه بمردند و هر مرد که در تیه شد و سال او بالای بیست سال
بود همه بمردند یوشع بن نون و کالب بن یوقنا و آنانکه گفته بودند انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها کودکی نماند چون در تیه گرفتار
شدند موسی را گفتند ما درین بیابان بمیریم ما خیمه و خرگاه و سایه بان نداریم و تو میگویی که چهل سال اینجا می باید بودن خدای تعالی ابری فرستاد بمقدار
لشکرگاه که اگر بر رفتندی با ایشان بر فتی و اگر فرود آمدندی بایستادی ابری بود سپید و خنک باران گفتند که شبهای تاریک روشنایی
از کجا آریم خدای تعالی عمودی از نور بفرستاد تا چندانکه لشکرگاه ایشان بگرفت چون روز پیدا شدی بر فتی و چون شب در آمدی ظاهر شد
گفتند طعام از کجا آریم خدای تعالی از بهر ایشان من بباراند یعنی ترانگبین و ایشان بمقدار حاجت برگرفتندی هم یکی را [illegible] رسیدی روزی
چند بر آمد گفتند ما را گوشت باید خدای تعالی سلوی فرستاد و آن مرغی بود بر شترسانه گفتند آب از کجا و چگونه کنیم خدای تعالی سنگی فرستاد از آسمان
و گفت ای موسی هرگاه که اینان را آب باید عصا بر این سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید هر سبطی را چشمه تا ایشان با یکدیگر منازعت نکنند گفته

که کار جامه شستن را بحکم خدای تعالی بادی وزیدی و کرم وقت بر جامهٔ ایشان ورزیدی سفید کردی گفتند که جامهها را بول از کجا آریم گفت نگاه
دارم که دریده و چرکن نشود گفتند که کودکان که بزرگ شوند جامهٔ ایشان کوتاه شود گفت من جامهٔ ایشان را بالای ایشان می افزایم چون
چهل سال بر آمد موسی علیه السلام برفت وآن بقیهٔ بنی اسرائیل که مانده بودند با خود بحرب جباران ببرد خدای تعالی او را فتح داد یوشع بمقدمهٔ او بود یوشع شهر
بکشاد موسی و بنی اسرائیل در شهر شدند و مدتی آنجا مقام کردند تا آنکه خدای قبض روح او کرد واین قول درستترین اقوال است برای آنکه از جماعت
اهل البیت نقل است که عوج بن عنق را موسی علیه السلام بعصا کشت بعضی گفته اند که او را یوشع کشت ده سال پس از مرگ موسی وهارون
وایشان هر دو در تیه زمان یافتند هارون از پیش زمان یافت قصه وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که من
قبض روح هارون خواهم کرد او را بر گیر و بفلان جای بر کوه بر هارون را گفت ای هارون برخیز تا بفلان کوه رویم برخاستند وآنجا رفتند
بران کوه درختی بود که مانند آن هرگز ندیده بودند خانهٔ در زیر آن درخت و سریری در و وبران سریر بسترها افکنده بود خوش
و نسیمی با راحت هارون گفت ای موسی را گفت مرا می باید که ساعتی اینجا بخسبیم گفت روا باشد گفت بترسم که خداوند جای بیاید خشم گیرد موسی گفت
اندوه مدار که من جواب او بدهم هارون گفت تو نیز بیا و با من بخسب موسی گفت روا باشد هر دو بخفتند چون در خواب شدند ملک الموت آمد و او را قبض
روح هارون او از رنج نزع از خواب در آمد موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد فرشتگان بیامدند وآن سریر همچنان برداشتند وبر
آسمان بردند وآن درخت ناپیدا شد موسی با میان قوم بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند هارون را چه کردی گفت خدای تعالی قبض روح او کرد گفتند هارون را
بردی و بکشتی برای آنکه ما هارون را دوستتر میداشتیم موسی گفت هارون برادر من بود کی روا دارم که برادر را بکشم او را باور نداشتند
و بر نجانیدند تا موسی دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و گفت بار خدایا برائت ساحت من پیدا کن خدای تعالی فرمود تا فرشتگان آن سریر باز آوردند
در بنی اسرائیل بنهادند و برو ندا کردند که این هارون است مات حتف انفه و لم یقتله موسی هارون را نکشته بمرگ خود مرده است موسی
او را نکشته است و ذلک قوله ولا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا الایة اما وفات موسی ابو هریره گفت از رسول
علیه السلام شنیدم گفت که ملک الموت چون بموسی آمد او را گفت اجب ربک او مرگ را کاره بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست بر پشت گاو نه
چندانکه در زیر دست تو آید از موی او ترا عمر دادم بهر موی سالی ولیکن عاقبت مرگ باشد گفت بار خدایا اکنون قبض روح من کن از عبد الله
عباس روایت است که یک روز موسی علیه السلام و وصی او یوشع بجایی میرفتند در بیابان بادی سخت سیاه بر آمد یوشع بترسید پنداشت که قیامت است
از خوف دست در موسی زد فرشتگان موسی را از میان پیرهن ببردند و پیرهن در دست یوشع بماند یوشع با میان قوم آمد و پیرهن
در دست گرفته گفتند موسی را چه کردی گفت او را از میان پیرهن ببردند و من او را دیگر ندیدم گفتند پیغمبر خدای را بکشتی و باز آمدی خواستند
تا او را بکشند گفت سه روز مهلتم دهید اگر خدای برائت ساحت می کند والا من در دست شمایم چون او را زینهار دادند موکل بر او کردند او خدای را
بخواند و دعا کرد و تضرع و زاری کرد در اظهار برائت ساحت خدای تعالی در خواب با ایشان نمود که او را متهم میداشتند که موسی بمرگ خود مرد
و ساحت او ازین بری است و او را رها کردند و بدانستند که او بی گناهست و روایتی دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری
میکندند بنظارهٔ ایشان بایستاد و او را سخت نیکو آمد آن گور در گرد بر راحتی دید و سبزی و نزهتی که از آن نیکوتر نباشد گفت ای فرشتگان چرا
این گور برای که میکنید گفتند برای بندهٔ گرامی تر خدای موسی گفت همانا این بنده بس گرامیست بر خدا که من گوری هرگز چنین با راحت و نزهت

ونفاست

ونفاست ندیده ام فرشتگان گفتند یا صفی الله خواهی که این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو و بخسب و روی برحمت خدای کن
و روی به آسمان برآر فرو رفت و گور بر وی راست کردند و در تواریخ آورده اند که عمر موسی صد و بیست سال بود و بیست سال در ملک افریدون
و صد سال در ملک منوچهر چون مدت چهل سال بسر آمد خدای تعالی او را بجوار رحمت برد و یوشع را پیغمبری داد و بنی اسرائیل را فرستاد
بجهاد جباران فرستاد و بیامدند و روی بشهر اریحا نهادند و تابوت و سکینه با ایشان بود شهر را حصار بکردند و مدت شش ماه بود چون
هفتم ماه شد یوشع فرمود تا لشکر تکبیر کردند و بجای بوق سرودها داشتند یکبار بدمیدند و آواز تکبیر بلند کردند و دیوار شهر بیفتاد در شهر شدند
قتال کردند و ایشان را منهزم کردند و در خبر می آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یکی جمع شدندی تا سر او را از تن جدا کنند چندین ساعت
نتوانستندی کرد از عظم خلق ایشان و این روز آدینه بود نماز شام تنگ رسید یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد
که اگر شب در آید کشتن ایشان فوت شود خدای را دعا کرد و گفت رد الشمس علی چون آفتاب باز آمد گفت یا شمس انک فی طاعة الله
فقفی لی توقف کن تا من دمار از ایشان بر آرم آفتاب بایستاد و هیچ سیر نکرد و یکساعت برفت بنی اسرائیل و یوشع آن بقیهٔ کفار را
بکشتند آنگاه آفتاب فرو رفت اتفاق است که آفتاب برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان وصی داود علیه السلام و برای یوشع وصی موسی علیه السلام و برای امیر المؤمنین
علی وصی سید المرسلین علیهما السلام و اهل اخبار و رواة احادیث از همه طوائف همه برین متفق اند و در اخبار ابو اسحق ابراهیم الثعلبی آمده است
باسناد درست از عبد الله آورده اند که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع بن نون وصی موسی و لعلی بن ابی طالب وصی محمد
و از برای امیر المؤمنین چند بار باز آمد اما آنچه مشهور است دو بار است یکبار در حال حیات رسول الله و یکبار بعد از وفات آنحضرت جمعی بسیار از
صحابه چون جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری و عبد الله عباس روایت کردند که روزی رسول علیه السلام امیر المؤمنین را بمهمی فرستاده بود در
نماز دیگر کرده بود چون باز آمد رسول الله میگفت پیغمبر را وحی رسید بر امیر المؤمنین تکیه کرده سر بر ران او نهاد مدتی دراز بگذشت
آفتاب بغروب نزدیک شد امیر المؤمنین نماز نکرده بود باشاره بگزارد و آفتاب فرو شد چون رسول از غشیهٔ وحی در آمد روی امیر المؤمنین متغیر
دید گفت چه رسید ترا ای علی گفت خیر یا رسول الله خبر که نماز دیگر نکرده بودم چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که سر تو بر زمین
نهم باشاره نماز کردم و دلم خوش نیست رسول گفت که دل تنگ مدار که دعا کنم تا خدای آفتاب باز دارد تا تو بشرایط و ارکان نماز بگزاری
آنگه دست بر داشت و گفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی آفتاب باز آمد تا علی
بوقت نماز بشرایط بگذارد و راوی نیز گوید که بخدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که آفتاب را دیدم که باز آمد و او را آوازی بود چون آواز دست
اره که در چوب کشند و روشنایی دیدیم که بر دیوارها افتاد تا امیر المؤمنین علیه السلام نماز بگذارد و چون سلام باز داد و آفتاب فرو شد نه بآن عادت که هر بار
فرو شدی بلکه بیکساعت فرو افتاد اما آنکه پس وفات رسول علیه السلام آنچه مشهور است آنست که از جویریة بن مسهر روایت کردند گفت با امیر المؤمنین علی علیه السلام
بودم ببابل وقت نماز دیگر در آمد ما را گفت شما نماز نکنید که این زمین است که برین زمین خدای تعالی قومی را عذاب کرده است و هیچ پیغمبر و وصی
پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کند جویریه گفت که من اندیشه کردم که این چه سخن باشد که هم نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم الا آنکه او نماز کند و
من رفتم تا آنگه که آفتاب فرو شد و من متحیر و متعجب میرفتم تا او فرو آمد و وضو ساخت و نماز کرد و دست بر داشت و دعا کرد دعا تمام نکرده
بود که آفتاب باز آمد بجای آنکه وقت نماز دیگر بودی او مرا گفت تو نماز کن با او نماز کردم چون فارغ شد آفتاب فرو شد آنگه روی بمن کرد

وگفت لعب الشیطان بک دیو با تو بازی کرد گفتم آری یا امیر المؤمنین گفت خدای را بنام بزرگ بخواندم تا آفتاب را باز آورد تا نماز کردم وقت
من گفتم اشهد انک وصی محمد حقا اگر مرا گفت انی ناوی ... کسانی که سرهای الجماعة ... کرده اند از زمین بر سوت و آن
جماعت اند که خدای تعالی گفت وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون و در پیش نهم حقوا ایست از حقهای دوزخ
که در آنجا جماعتی هستند از جمله ایشان پنج زن از زنان پیغمبرانند زن نوح و زن لوط و زن موسی عمران که بر وصی او یوشع خروج کرد و زن
یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کرد و زن ایوب که قوم ایوب را حمل کرد بر زنا دیگر از این او تا رجم کردند او را بناحق در حدیثی دراز که گفت
و در معنی آن شعرا در عهد رسول و پس از و شعرها گفته اند جابر عبد الله انصاری گفت که رسول علیه السلام ایستاده بود با جماعت صحابه و علی علیه السلام از پیش او ایستاده
بود روی بقوم کرد و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب ووصی الاکبر والابلج الازهر قاتل المارقین وهو منی بمنزلة
هارون الا انه لا نبی بعدی یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله لا یقبل الله التوبة من تائب الا بحبه الکر گفت ای حسان برخیز
و در این معنی چیزی بگوی حسان برخاست و گفت شعر لا یقبل التوبة من تائب الا بحب علی بن ابی طالب اخی رسول الله بل صهره
والصهر لا یعدل بالصاحب یا قوم من مثل علی وقد ردت له الشمس من المغرب مردم برخاستند و جامه خود بر جامه علی مالیدند و قدامة بن
السعدی از جمله یاران امیر المؤمنین علیه السلام بود که بزبان بابل جام زیبه بر عای او خدای تعالی آفتاب باز آورد و گفت شعر رد الوصی لنا الشمس التی
حتی قضی صلاة العصر فی مهل لا انسیه حین ادعوا فنبوه طوعا لبیله بالا عجل فتلک اکبر فینا وجه هل له فی جمیع الناس من مثل
حبیب ابو الحسن مولانا ادین به ومن بوات رسول الله فی الاول یونس عبد الله گفت سالی بحج میرفتم در بعضی منازل کنیزکی را دیدم
حبشی نابینا دستها بر داشته بود و میگفت یا راد الشمس لعلی بن ابی طالب علیه السلام ... ای خدای که آفتاب باز بهر امیر المؤمنین علی علیه السلام باز
گردانیدی چشمهای من با من ده نزدیک شدم گفتم ای کنیزک علی را دوست داری گفت آری ... ده دینار زر بکرفتم و بدو دادم گفتم از
من حرف کن نپذیرفت و گفت مرا با این حاجت نیست من بحج رفتم چون باز آمدم و بآن منزل رسیدم کنیزک را دیدم روشن چشم شده گفتم از
این سید او گفتم یا جاریه دوستی امیر المؤمنین علی علیه السلام با تو چه کرد گفت نصف شب آن دعا میکردم چون ثلث شب بود هاتفی آواز داد مرا گفت ای کنیزک
علی را دوست داری از دل صاف من گفتم آری والله گفت دستها بچشم بازنه من چنان کردم او دست بر داشت و گفت بار خدایا اگر این
کنیزک علی را دوست میدارد و از نیت صادق چشمهاش باز ده خدای تعالی دعای او اجابت کرد چشمهای من داد بر دست کند داوم که بخدای کرا
بگوی که تو کیستی گفت من خضرم و از جمله حاضران علی ام و از جمله موکلان بر شیعه او واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ
قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر قال لاقتلنک
قال انما یتقبل الله من المتقین
لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی
اخاف الله رب العالمین انی ارید
ان تبوء باثمی واثمک فتکون من اصحاب النار وذلک جزاء الظالمین
چون حق تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و وصف ایشان بنقض عهد

عقیب آن

عقیب آن ذکر فرزند آدم کرد که در حق برادر نقض عهد و بد عهدی پیش گرفت و او را بکشت اگر رسول را نمود تا بر قوم خواند خبر فرزند
آدم و این بر سبیل تسلی رسول بود و تو خبر جهودان گفت بر خوان بر ایشان خبر دو پسر آدم یکی هابیل و دوم قابیل چون ایشان قربانی کردند
از یکی پذیرفته شد و از یکی پذیرفته نشد آنکس که از او پذیرفته نشد از سر حسد او را گفت که ترا بکشم او گفت که خدای تعالی از متقیان و
پرهیزکاران پذیرد و این چنان بود که آدم و حوا ایشان را بهر شکم دو فرزند آوردی یکی پسر و یکی دختر و آن دختر که از بطنی بودی پسر را
دادی از بطن دیگر و اختلاف بطون جاری مجری نسبت بود و ایشان را بهر بطن که بعد همه توام مگر شیث که او تنها زاده شد اول فرزند قابیل
بود و توام او اقلیما و خدای تعالی بر نسل آدم برکت داد از دنیا بیرون نشد تا که فرزند و فرزندزادگان او چهل هزار رسیدند و دوم شکم هابیل
بود و نام توام او لبودا نام بود و او از خواهر قابیل بجمال کمتر بود خدای تعالی فرمود که خواهر قابیل به هابیل داده و خواهر هابیل با قابیل قابیل گفت من راضی نیستم
که خواهر من نیکوتر است و خواهر هابیل زشت آدم گفت خدای چنین میفرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدای
نکرده است و تو برای دل هابیل میگوئی گفت اگر باور نمیداری هر یکی از شما قربانی کنید هر که قربان او قبول شود مراد او حاصل کرد
و راوی ابو معاویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون او را از این حدیث پرسیدند گفت خلاف نیست که اگر خواهر به برادر
دادن روا بودی در شرع هم روا بودی و لیکن حوا دختری بزاد عناق نام او کرد او در زمین بغی کرد و اول کسی که در زمین بغی کرد
او بود خدای تعالی چیزی بر او مسلط کرد تا او را بکشت بر اثر او قابیل بزاد و از پس او هابیل و چون قابیل بالغ شد خدای تعالی برای
او زنی جنی فرستاد نام او جمانه در صورت انسی و فرمود که او را به قابیل ده آدم او را به قابیل داد و چون هابیل بالغ شد خدای تعالی او را
حوری فرستاد در صورت انس نام او نزله وحی فرستاد که او را بهابیل ده چون قابیل او را بدید گفت ای پدر من برادر مهترم
و باین کرامت من اولیترم گفت این بفرمان خدای کردم نه بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی و او را بجهت بر من اختیار
کردی آدم گفت خلاف این نیست که تو میگوئی و اگر خواهی که بدانی که این فضل خدای نهاد او را برو بید و هر یکی قربانی کنید قربان
آنکه مقبول باشد فضل او را باشد علامت مقبول قربان در آن عهد آن بود که آتشی سفید بیامدی از آسمان و آن را بخوردی و چون
مقبول نبودی بر جای بماندی و سباع و طیور و هوام بخوردندی برفتند تا قربان کنند قابیل صاحب زرع بود بیامد و دسته
گندم بیاورد که از آن بتر نبود و در دل گرفت که اگر قربان قبول شود من آن کنم که خواهم و هابیل صاحب گوسفند بود گوسفندی از میان
گوسفندان خود بگزید که از آن بهتر نبود اسماعیل بن رافع گوید که هابیل را بره بود بغایت نیکو و او را نیکو دوست داشتی و از دوست
رها نکردی که بپای خود رود و چون که بر دوش گرفته بودی چون بکار رفت تا گوسفند قربان آرد آن بره بر پشت او آمد با خود گفت
که اگر چه من این را بغایت دوست دارم و لیکن ضایع نخواهد شد بره را برگرفت برای رضای خدای و بیاورد و بر آن نگاه نهاد حق تعالی
از آنجا که صدق هابیل بود و نفاق قابیل شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل رد کرد آتش بیامد و آن بره را بسوخت
و گندم قابیل رها کرد قابیل چون آن بدید حقد و حسد زیادت کرد در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت آن بره را می پرورد تا بفدای
اسماعیل کرد فی قوله وفدیناه بذبح عظیم آدم خواست تا بحج خانه خدای رود و بر هابیل میترسید از قابیل خواست تا او را بکسی سپارد
بر اهل آسمان عرضه کرد و بر اهل زمین و بر ساکنان کوه نپذیرفتند گفتند کار امانت کاری عظیم است و ما را قوت نباشد بقبول آن

قیام کردن آدم قابیل را بخواند و هابیل را بخانه برد و پسر داو هابیل را پند برفت از و ذلک قوله انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان یعنی قابیل حتی قبل الامانة وخان فیها چون آدم برفت قابیل برخواست
و بنزدیک هابیل آمد او بر کوهی گوسفند میچرانید او را گفت من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت برای آنکه قربان تو قبول کردند و قربان من
قبول نکردند گفت مرا چه جرم گفت من برین قضا نکنم که مردمان گویند تو بهتری از من ترا بهر حال بخواهم کشتن گفت مرا درین گناه نیست
خدای قربان از متقیان قبول کند و اگر تو که قابیلی دست بکشتن من دراز کنی من دست بکشتن تو دراز نکنم اگر چه من از تو قوی ترم و بر کشتن
تو قادرترم من از خدای میترسم که او پروردگار عالمیانست مجاهد گفت تکلیف دران روزگار و آن شرع آن بود که اگر کسی قصد خون
کسی کردی آنکس او را امتناع نکردی و دفع نکردی کار او با خدای گذاشتی اکر گفت انی ارید من میخواهم که تو باز گردی از من بگناه من و بگناه
خود یعنی گناه کشتن من و گناه تو که برای آن قربان از تو قبول نکردند و آن نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا بحکم او و با
کشتن بعقاب گناه و تا باشی از اصحاب دوزخ و آن جزا و پاداشت بیدادگرانست فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله
فاصبح من الخاسرین ۝ فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه
کیف یواری سوأة اخیه قال یا ویلتی
اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوأة اخی فاصبح من النادمین ۝

قابیل اندر روز برفت و دم دست بی آمد (?)

و ندانست که هابیل را کشته ندانست که چه می باید کردن در اخبار آمده که ابلیس لعنه الله بیامد و در برابر مرغی را بگرفت و سرش بر سنگی
نهاد و بسنگی دیگر سرش بکوفت قابیل چون بدید عزم کشتن هابیل مصمم کرد و نفس او را و هوای او را طاعت داشت و فرمان در کشتن
برادرش سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و او اول کشته بود بر روی زمین و قابیل از جمله بدکاران گشت
دین خود را زیان کرد از امام جعفر صادق ع روایة کردند که مقتل او بزمین بصره بود آنجا که امروز مسجد آدینه است و بعضی گفتند بنزدیک عقبه
حری بود چون او را بکشت بر صحرا بیفگند ندانست که چه باید کردن و برابر او نشست سباع زمین قصد او کردند و او را بنهایت که سباع
بخورد برگرفت او را و بر جوالی نهاد و در دوش گرفت و با خود میگردانید یکسال تا مرغان و سباع از تغیر بوی او بر وی جمع شدند انتظار
آن تا او را بیفگند تا ایشان بخورند قابیل بکار برادر درماند خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند و یکی آن دیگر را بکشت
آنگه بپا و بچنگال زمین برفت و او را درانجا نهاد و خاک بر سر او کرد او از کلاغ آن بدید همچنان کرد تا باو نماید که کالبد برادر خود را
چگونه باز پوشاند چون قابیل چنان دید گفت ای وای بر من عاجز بودم که مانند این کلاغ باشم و آن دانم که او دانست تا کالبد و عورة
برادر باز پوشیدمی پس او گشت و بلد در روز آمد از جمله پشیمانان پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل برادر بودی توبه بودی
پشیمانی بر حملش بود که چرا او را در خاک نکرد بر فوت برادر بود که پشیمان شد نه بر ارتکاب گناه عبدالله عباس گفت قابیل چون هابیل
بکشت میوهای درختانی که در مکه بود بر ترش گشت و آبها تلخ شد آدم چون آن بدید گفت حادثه افتاده است چون بازمین هند آمد قابیل
هابیل را کشته بود آدم ع او را مرثیه گفت بزبان سریانی چون بلد دو میت کرد بشیث که آن مرثیه بفرزندان خود بیاموز تا میخوانند و حفظ

میشوند با و شیث فرزندان او آموخت همچنین سلفا الی خلف وصیت میکردند و می آموختند تا بیعرب بن قحطان رسید و او زبان سریانی
و تازی بهم گفتی آن مرثیه را نظم تازی کرد و آن اینست نظم تغیرت البلاد ومن علیها ۝ فوجه الارض مغبر قبیح ۝ تغیر کل ذی لون وطعم
وقل بشاشة الوجه الصبیح ۝ وقابیل اذاق ردی اخاه ۝ فواها فقد فقد الملیح ۝ ومالی لا اجود بسکب دمع ۝ وهابیل تضمنه الضریح ۝
وجاورت تهامة واربین ۝ ظلابلها وقابلها تقسیح ۝ اری طول الحیوة علی غمار ۝ فهل انا من حیوتی مستریح ۝ وجاورنا عدو لیس یمنی
عدو ما یموت فنستریح ۝ وحواء در مرثیه هابیل گفت ۝ دع الشکوی فقد هلکا جمیعا ۝ بهلک لیس بالثمرة الربیح ۝ وما یغنی البکاء عن البواکی
اذا ما المرء غیب فی الضریح ۝ فبکی النفس منک ودع هواها ۝ فلست مخلدا بعد الذبیح ۝ ابلیس علیه اللعنة جواب داد ایشان را بر سبیل شماتت
تنح عن البلاد وساکنیها ۝ فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح ۝ وکنت بها وزوجک فی رخاء ۝ وقلبک من اذی الدنیا فریح ۝ فما زالت مکایدتی ومکری
الی ان فاتک الخلد الربیح ۝ فلولا رحمة الجبار اضحی ۝ بکفک من جنان الخلد ریح ۝ آدم ع بر مصیبت او دلتنگ بود و دلبا و خنده نیامد و چون
سالش بصد و سی رسید و آن پس از آن بود که هابیل را بکشته شد حوا شیث بزاد و تفسیر او بلغة ایشان هبة الله است و خدای تعالی او را علم
ساعات شب و روز معلوم کرد و عبادات که دران وقت باید کردن و بر وی پنجاه صحیفه فرو فرستاد و او را وصی آدم کرد و ولی عهد او و قابیل را گفت
از عدن طرید آواره برو رانده و ترسیده چنانکه اگر کسی ایمن نباشی او دست خواهر گرفت اقلیما و برفت و بعدن شد ابلیس باو آمد و گفت
آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرست بود تو نیز آتشی برافروز و از او عبادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو
آتشخانه بساخت و در و آتش برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و او چنان بود که از ترس هرکه باو بگذشتی پنداشتی که قصد او دارد
همواره تیر بر کمان نهاده بود روزی پسری از آن او نابینا با او بگذشت و پسر آن نابینا نیز با او بود نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت و قابیل
را بکشت پسر او را گفت پدر را چه کردی پدر، ابکشتی پس بر روی پسر زد و پسر را بکشت عبدالله عمر روایة کرد که فردای قیامت عذاب
دوزخ یک نیمه بر قابیل بود و یک نیمه بر اهل دوزخ و هیچکس نباشد که کسی را ناگاه بکشد الا که مثل آن عذاب بر قابیل نهند برای آنکه این بدعت
او نهاد که من سن سنة قبیحة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا رسول ع را پرسیدند از روز شنبه
گفت روز غدر است گفتند چگونه گفت شنبه بود که حوا را حیض افتاد و هم شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت و خدای تعالی نهاد و بر هر چیز
بعد از هر چیز بوی جدا از مرگ اگر نه این بودی هیچکس مرده را دفن نکردی و بشریه که در جنوب افتد که اگر این نبودی بجای زر و سیم بنهادندی
و مرگ پس از پیری که مرد چون بحد پیری رسد او را از خود ملال بود و دران وقت مرگ او را راحت بود من اجل ذلک کتبنا
علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا ومن
احیاها فکانما احیا الناس جمیعا ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا
منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون ۝ میگوید از جهت آن بود یعنی جهة کشتن قابیل هابیل را که ما بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم
کردیم که هرکه او نفسی را بی نفسی بی آنکه او نفسی را کشته باشد بکشد تا کشتن بر قصاص حق

یا او بر زمین فسادی کرده بود بان [illegible] کشتن بود چنان باشد که همه مردم را کشته باشد عکرمه از عبدالله بن عباس گفت مراد آنست که هر که او پیغمبری
یا امامی را بکشد هم چنان بود که همه مردم را کشته بود از بهر آنکه قوام خلقان به پیغمبر باز بود یا امام مجاهد گفت برای آنکه جان مقتول جهان چون او را
جان نبار همچنان بود [illegible] از جانب او چنان بود که همه جهان مرده اند و مناسب این قول است معنی قول رسول علیه السلام من مات فقد قامت قیامته
هر که بمرد قیامت او برخاست و قیامت آنکه مرد خیزد که مردمان همه بمیرند زجاج گفت و بنا بر آنکست که همه جهان را کشته یعنی آنکه همه جهان خصم
او باشند هم چنانکه مقتول خصمست او که همه جهان با او دست یکی دارند چه طالب حق است و که هر که کسی نبی را یا امامی را زنده کند
همچنان باشد که همه جهان را زنده کرده بود و برای آنکه مردمان جهان همه از پیغمبر و امام زنده باشند که الناس کلهم موتی الا العالمون و عالمان
ایشان اند بعلوم دین و احکام حق گوید اگر زجر کند قاتل را از قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و منزجر کند او را از جرم این و عقاب آن تا از آن
منزجر شود و بر وجهی که دیگران با او هم اگر کند چنان باشد که او زنده کرده باشد [illegible] از احکام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که او روزی
با جماعتی میگذشت مردی از خرابه بیرون آمد با کاردی خون آلوده هوش مذموم مردم او را چنان دیدند بگرفتند و در آن خرابه شدند مردی
را کشته دیدند کشته تازه افکنده او را گفتند این مرد را تو کشتی گفت من کشتم و اگر [illegible] بسبب کشتم او را امیرالمؤمنین علی علیه السلام برد
تا او را قصاص کنند چون به بازار بردند تا او را بکشند شتابان چون قصه او کردم مردی بیامد و در دستار او آویخت که او بیگناهست او را
رها کن که این مرد را من کشته ام و بر آن سوگند یاد کرد ایشان را بپیش امیرالمؤمنین علی آوردند مرد او اقرار کرد آن دیگر را گفت
چرا بر خود اقرار آوردی گفت ای امیرالمؤمنین از بهر آنکه از من نشنیدندی با چنان علامتی که با من بود گفت پس این حال
چگونه افتاد گفت من در سرای خود گوسفندی میکشتم کارد در دست خون آلود آواز خون آن کشته شنیدم که در پهلوی سرای من کشته
بودند تعجیل بیرون جستم کارد در دست ایشان چون آواز پای من شنیدند بگریخت من در شدم آن مرد را کشته دیدم
بترسیدم از آنجا بیرون دویدم با کارد خون آلود چون مرا بدیدند اگر انکار کردمی هیچکس از من قبول نکردی گفت راست گفتی همچنین است
کو میگوید آنگه با صحابه گفت [illegible] گفت چه باید کردن گفتند اولین را باید کردن و دوم را باید کشتن امیرالمؤمنین گفت این فتوی بر خلاف
راستی است آنگه روی با امام حسن علیه السلام کرد و گفت ای پسر در این حادثه چه باید کردن گفت هر دو را باید رها کردن و دیت از بیت
المال بباید دادن گفت چرا گفت لقوله و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا اگر چه او مردی بکشت دیگری را از قتل
باز رهانید قتل آن با حیای این بباید رفت و دیه کشته از بیت المال بباید داد امیرالمؤمنین علیه السلام شادمانه شد و بر چشم
او داد و گفت سپاس خدای را که اهل البیت [illegible] علم و زهد داد آنگه گفت و لقد جاءتهم رسلنا بالبینات یعنی بدیشان آمدند رسولان ما بحجتها
و بینات ما آوردند از خدای تعالی بمردمان تا حجت بر ایشان بلیغ شود آنگه پس این همه که خدای تعالی کرده است بسیاری
از مردمان در زمین اسراف کنند و اسراف [illegible] رسول خدای گفت هر که مؤمنی را شربتی آبی دهد در جایی که آب بسیار بود چنان
باشد که هفتاد بنده برده آزاد کرده باشد و هر که کسی را آبی دهد در جایی که آب نباشد چنان بود که آن نفس زنده کرده باشد
و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض
فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم

من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم
الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم

سدی گفت این آیه در جمعی از اهل کتاب آمد که میان ایشان و رسول عهدی بود آن عهد بشکستند و راه زدن گرفتند سعید جبیر گفت آیه در
حق جماعتی آمد از عرینه و عکل که بنزدیک رسول خدای آمدند و اظهار اسلام کردند و [illegible] گفتند اگر که هوای مدینه ما را نساخت
[illegible] ایشان را گفت بیرون شوید بصحرای که آنجا شتران [illegible] از شیر شتران بازخورید بیامدند و شبانان را بکشتند و شتر براندند
و مرتد شدند رسول علیه السلام بفرمود تا آواز در مدینه دادند که یا خیل الله ارکبی صحابه رسول سلاح برگرفتند و روی براه نهادند چنانکه یکی
با دیگری [illegible] استادند تا بدیشان رسیدند و ایشان را بگرفتند و بپیش رسول آوردند رسول علیه السلام بفرمود تا ایشان را دست و پای ببریدند
و چشمهای برکندند و بحره رها کردند تا بمردند اهل علم اختلاف کردند این حکم برجای است یا منسوخ شد بعضی گفتند برجای است مگر مثله
که منسوخ است و چشم برکندن پس از آن رسول علیه السلام هیچ خطبه نکرد الا در آن [illegible] که گفت لا تمثلوا و لو بالکلب
العقور و محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه زند در سفر و در حضر [illegible] جمیل [illegible] میفرماید که جزای
آنکسانی که با خدای حرب کنند و با رسول خدای یعنی با دوستان خدای و خاصه با رسول خدای و در زمین سعی بفساد کنند بدانکه خون
بناحق ریزند و مال مردمان برند جزای ایشان در خور استحقاق ایشان بود و جزای آنکه کشند آنکه قتل کنند و مرد کشند
و مال ربایند ایشان را بباید کشتن و اولیای مقتول را نبود که عفو کنند و بر درخت کردن پس از آنکه بر دار کرده باشند باز ستانند
قبر آن یا بهای آن و اگر مال ستانند و مرد نکشند دست و پای ببرند بر خلاف یعنی پای چپ و دست راست و اگر راه فرو گیرند
و مرد نکشند و مال نستانند بر دیشان [illegible] یعنی که از شهر بیرون کنند و این قتل و صلب و قطع و نفی ایشان را رسوایی و نکال
است در دنیا و ایشان را است در آخرت عذابی بزرگ و این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که گفت حدود کفارت گناه باشد
برای آنکه خدای تعالی جمع کرد برین مخالفان حدود مختلف و عذاب آخرت آنگه استثنا کرد از این جمله تا بیاموزد اگر توبه پیش از آن کنند
که در دست امام گرفتار نشده باشند الا الذین تابوا [illegible] که توبه کنند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید که آنگه توبه قبول بود و عقوبت
از او برخیزد و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است و مهربان است شعبی روایت کرد که حارثة بن بدر در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام
بیرون آمد و خون ریخت و راه زد و مال ستد آنگه توبه کرد و بزنهار باز آمد [illegible] بعضی از اقربای امیرالمؤمنین علیه السلام شفاعت
کنند و هیچکس قبول نکرد تا نزدیک قیس بن سعد الهمدانی آمد قبول کرد و با خانه برد چون با امیرالمؤمنین علیه السلام نماز بامداد کرده بود
گفت یا امیرالمؤمنین جزای آنکس که محاربت خدای و پیغمبر بود چیست گفت آنچه خدای گفته است و آیه برخواند سعد گفت یا امیرالمؤمنین
اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند گفت توبه او قبول باشد گفت یا امیرالمؤمنین اگر حارثة بن بدر باشد گفت حکم همانست گفت
حکم همانست گفت یا امیرالمؤمنین او بامان آمده است و توبه کرده است باختیار خود او را امان است گفت بلی گفت بفرمای تا بنویسند
گفت امان وی بنوشت و او را بخود راه داد   یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ يُرِيدُونَ

أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ ای مومنان بترسید از خدای

و از معاصی اجتناب کنید و از

محارم او دور باشید و در موجبات عقاب او خوض مکنید و توبتی و وسیلتی بخدای طلب کنید و قربت و تقوی را وسیله بدو

و در راه خدای با دشمنان جهاد کنید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید امام محمد باقر علیه السلام گفت توسل کنید بخدای بطلب رضا او براکر

بقضا او راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کند از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب

الدین الموحدین غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه السلام که در بهشت دو لولو است و از زمین تا

بیطنان عرش یکی سفید و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار خانه اگر سفید است وسیله محمد و آل محمد است و اگر زرد است وسیله

ابراهیم خلیل الله و اهل البیت او و رسول علیه السلام گفت از برای من وسیله خواهید که آن درجه ایست در بهشت که جز از یک بنده

در نیابد و امید میدارم که آن بنده من باشم انس مالک از حضرت رسالت پناه علیه السلام روایت کرد که حجابیست میان بنده و خدای عز و جل

یعنی رحمت و ثواب او و آن حجاب علی ابن ابی طالبست چون بنده باو توسل کند آن حجاب بر دارند از میان بنده و خدای زهری

گفت بیمار شدم بیماری که بهلاک نزدیک شدم گفتم مرا بخدای وسیله باید مجلس را در عهد خود فاضلتر از علی ابن الحسین زین العابدین

نشناختم گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که تو می بینی بر من صدقه کن بدعای که از تو بخدای رامسترکی میت گفت

من دعا کنم و تو آمین گوی یا تو دعا کنی و من آمین گویم گفتم دعا تو کن و من در اثر تو آمین گویم دست بر داشت و گفت بار خدایا این شهاب

یا من گریزاست و وسیلتی میسازد مرا و پدران مرا بتو خدای بحق آن اخلاص که تو از پدران من دانی که حاجت او روا کنی و او را

شفا دهی بر که دعای من در روزی بروی فراخ کن و قدر او در علم رفیع کردان زهری گفت بآن خدای که جهان بامر اوست که

بیمار نشدم و دست تنگ نشدم و هیچ محنتی نرسید مرا و از آن وقت تا اکنون در راحت بودم و امید میدارم که خدای مرا بیامرزد

و در رحمت کند بدعا آن حضرت ابو هریره از حضرت رسالت پناه علیه السلام روایت کرد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در وی دمید

از دست راست عرش نگاه کرد اشباحی و تماثیلی دید از نور بعد دیدیم بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من

کسی آفریده بر صورت من گفت نه گفت بار خدایا این چه صورت کیستند گفت ایشان پنج کس از نسل تو اگر نه ایشان بودندی خود

ترا نیافریدمی و نه آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا الْعَالِي وَهَذَا عَلِيٌّ وَأَنَا الْفَاطِرُ

وَهَذِهِ فَاطِمَةُ وَأَنَا ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحَسَنُ وَأَنَا الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ بعزت و جلال من که هیچ بنده نباشد که پیش

من آید و چند سفندان و از بغض ایشان دارد اندر دل الا که بدوزخش بریم و هیچ باک نداریم ای آدم ایشان صفوت منند از

خلق بایشان نجات و بایشان هلاک کنم چون ترا حاجتی بود بایشان بمن توسل کن و ایشانرا شفیع ساز اکنه رسول خدای گفت ما سفینهٔ

بجانم اورا

نجاتیم که هر که در وی نشیند نجات یابد و هر که از آن باز ماند هلاک شود هر کرا حاجتی باشد باید که بما توسل سازد بخدای ابو سعید خدری روایت کرد

از رسول علیه السلام گفت برای من وسیله خواهید از خدای ما گفتیم یا رسول الله وسیله چه باشد گفت آن درجه منست در بهشت و او هزار پایه است از پایه

تا پایه تاختن اسبی است نیک روزه یک ماه یکپایه از جوهر است دیگری از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از زر و یکی از سیم و همی روز قیامت آنرا

بیارند و در میان درجات پیغمبران نهند آن درجه در میان درجات ایشان چنان باشد که ماه در میان ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد الا که گوید

خنک آنرا که این درجه ویست منادی آید از قبل خدای که این درجه محمد است آنگه من در آیم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی

بن ابی طالب در پیش من ایستاده و لوای حمد در دست گرفته بر وی نوشته که لا اله الا الله الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ چون بپیغمبران

بگذریم گویند این دو فرشته مقربند که ما ایشان را نمی شناسیم و چون بفرشتگان رسیم و بگذریم گویند که این دو پیغمبر مرسل اند من بیایم و بر سر منبر

خود نشینم و علی از من فروتر بیکدرجه بنشیند هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی نماند الا که گوید طوبی لِهَذَيْنِ الْعَبْدَيْنِ ما اکرمهما علی الله ندا در آید از قبل

خدای چنانکه همه خلقان بشنوند هَذَا حَبِيبِي مُحَمَّدٌ وَهَذَا وَلِيِّي عَلِيٌّ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمَا وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمَا آنگه گفت یا علی هیچ کس نباشد

از دوستان تو الا که این بشنود رویش سفید شود از این حدیث و دلش شادمان شود و هیچکس نماند از آنانکه با تو دشمنی دارند این

بشنوند و الا رویشان سیاه شود و پایهاشان مضطرب شود ما در این باشیم دو فرشته می آیند یکی رضوان خازن بهشت و یکی مالک

خازن دوزخ رضوان گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام تو کیستی که رویت چنین نیکوست و بویت چنین خوشست گوید من

رضوانم خازن بهشت خدای تعالی کلید ها بتو فرستاده است تا اهل بهشت را دو که تو خواهی من گویم که من بپذیرفتم و خدایرا شکر کردم

آنگه بستانم و برادرم دهم علی ابن ابی طالب آنگه مالک فراز آید و سلام کند من جواب گویم چه فرشته که روی و صورت تو بابت و دیده

ترسانند گوید من مالکم خازن دوزخ خدای تعالی کلید های دوزخ پیش تو فرستاده است تا در دوزخ آنکس شود که تو خواهی من بستانم و شکر

گزارم و بعلی دهم ایشان برگردند و علی بیاید کلید ها در دست گرفته بر کنار دوزخ بایستد دوزخ زفیر کند و شرر برمیزند علی زمام او بدست

گیرد دوزخ گوید بگذر یا علی فان نورک اطفا لهبی بگذر که نور تو در خشم مرا بنشاند او گوید بیارام ای دوزخ آنگه مقاسمه کند گوید

یا نار هذا لی و هذا لکِ آن ترا و آن مرا ذره فانهم اولیای و خذ به فانه من اعدای دوزخ علی را مطیعتر باشد از بنده مطیع خدا

و خدا در را ابا الحسن تو آن جنگ بر علی جهنم کان الغوز هذی ججیمها وکیف یخاف النار من کان موقنا بان امیر المؤمنین قسیمها

آنگه حق تعالی ذکر کافران کرد و گفت اگر چه آنچه در زمین از مال و ملک فردای قیامت و هم چندان با آن مضاف کنند و ایشان فدیه

کنند تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب ایشان برنه دارند چون ایشان بقیامت کافر بوده باشند رسول

گفت روز قیامت کافر را گویند اگر ملک دنیا ترا بودی فدا کردی تا از این عذاب نجات بودی گوید آری گوید از تو دون آن خواهم

و کم از این اجابت نکردی آنگه فرمود ایشان را عذاب الیم و دردناک و ایشان خواهند و تمنای محال کنند و از دشمنان که از آتش

دوزخ بیرون آیند از بهر آنکه خدای تعالی بفرماید تا در ها از دوزخ در بهشت کشایند ایشان در کشاده بینند قصد آن در کنند

بشتاب چنانکه بر سر یکدیگر می افتند که بدانجا رسند خواهند رسید و نرسند وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا

جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ میفرماید که هر مردی و هر زنی که ایشان دزدی کنند دست ایشان

ببرید تا جزاء ایشان از آنچه کرده باشند و نکالی و عقوبتی بود ایشان را از خدای و خدای تعالی عزیزست و غالب هرچه کند و فرماید و او امری نباید هرچه کند بر وفق حکمت و صواب کند و این آیت مجمل و بیان او در شریعت نصاب که در قطع واجب باشد و اکثر ایشان گفته اند القطع فی ربع دینار و باید که از حرز بیرون کرده باشند تا قطع واجب بود و این حرز باعتبار عادت بود هر چیزی را در خور او حرزی باشد و نیز دیگر آنکه چیز او آن بود که کس او نبود که آنجا شود بی اذن و گفته که چیز آنست که مقفل و مدفون باشد و در قطع چهار انگشت باید بریدن این کف و دست را باید کردن و یک انگشت بر آن انگشت مهین باشد و بیشتر فقها گفته اند که از بند دست باید بریدن و نکال عقوبت و برای آنکه نکال خواند که چون دیگران بینند ردع و بهر زجر ایشان بود از آن ناکل شوند و بر مثل آن اقدام ننمایند آورده اند که مردی از ولایت عجم در کار و تفسیر بود و قرآن میخواند باین آیه رسید بر خواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم جمال او را گفت خطا میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت نه و لیکن دانم که آنچه خواندی خطاست چه اینجا لایق نیست مرد جامع باز کرد و بخواند والله عزیز حکیم او را گفت تعالی الله بشنا و غفلتم اکنون خدای فرموده که هر که توبه کند پس از آنکه ظلم کرده باشد از دزدی و بصلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد و بعضی میگفته اند که او را بر دیگر امام آرند دیر و گواهی دهند اگر توبه باشد قبل قطع از او ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود و الا آنست که خدای تعالی صدق او و دانند توبه او و قبول کند و ثواب دهد بر آن و نیز بر آن عوض دهد او را در قیامت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیلست بر آنکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی قبول توبه اینجا نگفتی که غفور رحیم از آنکه هر کرم کند که بروی واجب بود او را بخشاینده و آمرزنده نگویند آنکه خطاب کرد با رسول و مراد امتان او بنده که نمیدانی تو که خدایست آنکه ملک آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست همه ملک اوست و در تحت تصرف اوست و کس او را اعتراض نیست و هرچه کند عذاب کند آن را که خواهد و بیامرزد آن را که خواهد و در باب عذاب استحقاق معتبرست باتفاق عقل و باجماع امت از آنکه نامستحق را عذاب کردن ظلم بود و خوارزان بر ظالم خود دست بی دلیلی از عدل نباید کردن و خدای تعالی بر همه چیزی قادرست و شیء اینجا مخصوص است بمعدوم دون موجود برای آنکه موجود بوجود از مقدوری بشود از وجهی و وجهی دیگر مخصوص است بمقدورات او و خدای تعالی از اینجا بر او دلیل کرده است علی فساد مقدر بین القادرین

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ

ای فرستاده از قبل ما منافقان نباید که ترا اندوهگین کنند و اندوهگین کرده اند که ایشان در کفر مسارعت کنند از آنکه گفتند که ایمان آوردیم یعنی بزبان گفتند و در دل نداشتند و این منافقانند و خدای تعالی از دل و ضمیر ایشان خبر داد و گفت دلهای ایشان ایمان نیاورده و این آیه دلیلست بر آنکه ایمان بزبان تعلق ندارد و تصدیق دل میران نشود که اگر چنین بودی جمله منافقان مؤمن بودندی وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا

سماعون

سماعون للکذب

سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ و از آنانکه جهود شدند شنوندگان دروغند جاسوسان قوم دیگرند که پیش تو نیامده اند

و از تو غایبند یعنی دروغ شنوند و دروغ قبول کنند و برای دیگران جاسوسی کنند از بهر ایشان و بشنوند و با ایشان بگویند جماعتی جهودان از احبار جمعی را فرستادند در حادثه که افتاده بود پیش رسول و آن آن بود که دو کس از اشراف خیبر زنا کردند و ایشان محصن بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود و ایشان نمی بایست که ایشان را رجم کنند پند اشتند که در شرع رسول آن تخفیف بود و ایشان بطلبیدن رسول کس فرستادند به بنی قریظه و بنی نضیر که ما را حادثه افتاده است میخواهیم که از محمد بپرسیم و شما را با او صلحست کس را باینجا برید تا این مسئله بپرسند و گفتند اگر محمد جلد فرماید قبول کنیم و اگر رجم فرماید قبول نکنید چون بنی قریظه شنیدند گفتند که والله که شما را آن فرماید که شما را از آن کاره باشید اگر کعب اشرف و کعب اسید و مالک الصیف و کنانه بن ابی الحقیق آمدند و گفتند ای محمد خبر ده ما را تا مردی و زنی زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه باشد رسول گفت بقضاء من راضی باشید گفتند بلی جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان از خوش نیامد قبول نکردند رسول فرمود از من قبول نکنید و در کتاب شما رجم گفته است جبرئیل آمد و گفت بگو تا ابن صوریا را حاکم کنند میان تو و ایشان و صفت او رسول با ایشان گفت رسول گفت میان من و شما ابن صوریا حاکم باشد که او عالمترین جهودانست بتوریة گفتند تو ابن صوریا را کجا شناسی که تا او را ندیده ام و لیکن جبرئیل مرا خبر داد باو و صفت او چنانکه امر داشت بفرمود بین او را داد و کس فرستادند بطلب او و او را بیاوردند رسول او را گفت تو ابن صوریایی گفت آری گفت از همه جهودان توریة تو بهتر دانی گفت چنین میگویند گفت ترا چیزی خواهم پرسید از توریة بآن خدای که توریة بموسی عمران فرستاد و بآن خدای که شما را از مصر بیرون آورد و دریا بشکافت از بهر شما و شما را از فرعون برهانید و ابر را سایه بان شما کردانید و من و سلوی بشما فرستاد و حلال و حرام در توریة بیان کرد که حکم زانی محصن در توریة چیست ابن صوریا گفت بآن خدای که موسی را بما فرستاد که اگر آن نیستی که میترسم که آتشی از آسمان بیاید و ما را بسوزد من هرگز نگفتمی لیکن از خدای میترسم حکم ایشان آنست که رجم باید کردن ایشان را که جهودان خوش نیامد گفتند یا ابن صوریا زود کشف سر کردی گفت با این نکردن نیارستم خلاف کردن آنگه رسول خدای گفت چه حکم خدای بگردانیدند گفت بدانکه چون در میان ~~ما بسیار شد گفت یا ابن صوریا~~ ما وضع القدری زنا کردی حد زدیمی و چون شریفی زنا کردی رها کردیمی زنا در میان ما فاش شد و بسیار شد در میان اشراف هم کار که خواستیم که یکی را حد زنیم بانگ برآوردند که فلان و فلان را حد نزدید ما از ایشان بگیریم تا وقتی پسر عم ملکی زنا کرده و ما آنرا فراگذاشتیم و کسی خواستیم تا حد زنیم قوم او گفتند تا آنگاه که پسر عم پادشاه را حد زنید مرا حد مزنید پادشاه در آن کار فرو ماند و جمعی ساخت و گفت این کار را تدبیری باید کرد که چیزی باید نهادن دون رجم تا وضیع و شریف در آن راست شوند ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم و چنان بود که بفرمودیم تا رسنی بیاوردند و بتافتند و سیاه کرده و نهاد از آنکه زنا کردی چهل تازیانه بر وزدیمی و روی او سیاه کردیمی و بر خری نشانیدیمی باژگونه و او را گرد انیدیمی و این عقوبت بجای رجم بنهادیم رسول گفت انصاف بدادی جهودان روی در و نهادند و گفتند شرط استاین که تو کردی و کشف اسرار کردی و خصم را

برما راستی ما اطلاع دادی گفت محمد بر من سوگند داد ترسیدم که اگر بر خلاف گویم عقوبت بمن فرود آید رسول صلعم گفت معلوم نمیشد که آنچه
کرده اید خدای تعالی مرا از آن خبر میدهد اگر نبودی تا مردو زن را بر در ستون مسجد رسول صلعم رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اول
کسی ام که امری از اوامر تو زنده کردم جهودان آن زانیه را که بود دند و نزد آن خدای تعالی آیه فرستاد که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
یبین لکم رسول بر ایشان خواند ابن صوریا گفت آن خدای که معبود تست که آنچه گفتی از بسیار عفو کرده ایم هم بر سر آن باش و پیش از آن
چیز دیگر مگوی و حق ما مگو گفت دستوری باش تا مسئله چند بپرسم گفت روا باشد گفت خبر ده مرا از خواب تو گفت تنام عینای ولا ینام
قلبی چشمهای من بخسبید و دل من نخسبید گفت راست گفتی مرا خبر ده از شبه فرزند با در و پدر که گاه با در ماند و گاه به پدر و گاه بهر دو گفت
آب هر یکی که سابق شود بر دیگری شبه او را باشد گفت خبر ده که فرزند پدر را چه باشد و مادر چه باشد جای وحی رسید و اثقال وحی بدید آمد آنگه سر از او
روی سرخ شده و عرق از پیشانی او جاروان گشته گفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را ابن صوریا گفت
راست گفتی یا محمد از فرشتگان که بتو می آید گفت جبرئیل گفت وصف جبرئیل مرا بگوی گفت چنین و چنین است و وصف تمام بکرد گفت والله که در توریة
همچنین است و من گواهی دهم که تو صادقی در هر چه گفتی و پیغمبر خدائی و ایمان آورد جهودان در وافتادند و او را دشنام دادند چون خواستند که برخیزند بنو
قریظه و بنی النضیر آویختند و گفتند یا محمد ایشان برادران ما اند پدر ما یکی اند و دین ما یکیست چرا باید تا اگر یکی از ایشان از ما کسی را بکشد در قصاص
انصاف ندهند و ما را تمکین کنند در قصاص و دیت دهند [illegible] اگر ما از ایشان کسی را بکشیم از مردان از ما دو کس بکشند و اگر از ایشان
زنی را بکشیم بقصاص مردی را بکشند و اگر بنده را بکشیم آزادی را از ما بکشند و جراحات ما همه بر دو جراحات ایشان باشد میان ما درین باب حکم کن
خدای تعالی این آیات فرستاد الی قوله ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون اکالون للسحت یعنی حلال ایشان کرده گفته
یحرفون الکلم میگردانند سخنها پس از آنکه هر یکی را در موضع خود نهاده اند و حلالش را حلال کرده اند و حرامش را حرام کرده اند و میگویند که اگر
ما کرد و میگویند کشتن را که الحکومة پیش رسول صلعم می آیند اگر دهند شما را این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف رجم قبول کنید و بستانید و اگر ندهند
رجم و ندهند قبول نکنید و بر حذر باشید و هر که خدای بها فتنه او خواهد یعنی فضیحت و رسوای او چنانکه ایشان پنهان کرده اند از توریة و خواهد که او را عذاب کند
تو از خدای برای او مالک چیزی نباشی و دفع نتوانی کردن چه از آن در دست تو چیزی نیست و ایشان آنند که خدای تعالی نخواست که دلهای ایشان
پاک کند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای آنکه این حکم اگر توان کرد که دلهای ایشان پاک شود یعنی پاک باشد و چون دلهای ایشان
بکفر و خیانت آلوده است چگونه حکم کند و گفته اند که نخواست که دلهای ایشان پاک کند از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد بر سبیل عقوبت
وایشان راست در دنیا خواری و نکال یعنی این کافران و منافقان و جهودان را از [illegible] ایشان در دنیا حکم شرعست بذل و [illegible] ایشان [illegible] برای
مومنان از ایشان و ایشان را در آخرت عذاب عظیم و بزرگ [illegible] ابن صوریا [illegible] از اول اسلام آورده بود و در روایتی از امام محمد باقر نقلست
سماعون للکذب اکالون للسحت فان جاءوک فاحکم بینهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک
شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین وکیف یحکمونک وعندهم التوریة
فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین • اکنون صفت [illegible]

که درایشان بوده

که درایشان بوده گفت که شنوندگان دروغند و خورندگان حرام و رشوت در حکم او امیر المومنین علیه السلام روایت کرد که سحت رشوت باشد در
حرام و مهر زنان نابارسا و مزد کشتن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فال گیری و چیزی که بستانند در توصل ببیعت و در وضع نو
استیصال بود و مرجع این معنی با آن استیصالست اگر گفتا یا محمد اگر شوند بمجیزی اگر خواهی حکم کن در میان ایشان در زنا محصن یا حکم کشتگان
بنی قریظه و بنی النضیر که میان ایشان بود یا اعراض کن و روی بگردان از ایشان و با اهل ملت شان رو کن تا حکم کنند بر ایشان گفته اند که این تخییر
منسوخست بقوله تعالی وان احکم بینهم بما انزل الله و در ایشان حکم کردن بقرآن واجبست و اگر تو ای محمد از ایشان عدول کنی ترا هیچ
زیان ندارد و ترا زیانی نتوانند کرد و اگر حکم خلقی کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و انصاف و داد که خدای عادلان را دوست دارد و
و چگونه ترا ای محمد حاکم کنند و نزدیک ایشان توریة است و حکم خدای در اینجا ثابت و میگویند که ما آنرا تصدیق کرده ایم با آنکه چنین است از آن
عدول میکنند پس کتابی که بآن ایمان ندارند و هر دیرا که پیغمبر شناسند بحکم چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گوئی که از جهال اعجابی
بود که ایشان بدان اهدی پیش رسول صلعم آمده بودند و آنرا تغیر کرده بودند و گفته بودند که مراد آنست که فیها حکم الله علی زعمهم آنگه گفت پس از آنکه
بحکم پیش رسول صلعم آمدند از آن برمیگردیدند و ایشان مومنان نیستند از بهر آنکه نبوت و کتاب تو مومن نیستند و بحکم تو ایمان ندارند و در حکم
تو حکم میکنی ترا تصدیق نکنند انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا
والربانیون والاحبار
بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا
بآیاتی ثمنا قلیلا ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
میفرماید که ما کتاب توریة فرستادیم
بر موسی علیه السلام و در آن توریة بیان نبوة محمد است و پیغمبرانست و خاتم پیغمبرانست و نیز بیان احکام زنات که کدام را حد باید زدن و کدام را رجم
باید کردن و نوری و روشنی است در وی که تاریکی مشکلات و شبهات بدان روشن کرد و حکم کنند بتوریة پیغمبرانی که گردن نهادند و عمل
باخلاص کردند که دین اسلام نهادند برای آنکه جهود شدند یعنی پیغمبرانی که از پس موسی بودند و پیغمبر ما هم در آن داخلست و این دلیل کنند بر آنکه
او متعبد باشد بشرع ایشان برای آنکه خدای فرموده است که حکم کن میان ایشان و نزدیک ما حکم مخیر است اگر خواهد بکتاب ما حکم کند بر ایشان و اگر خواهد
بکتاب ایشان حکم کند و نیز حکم کنند علماء که ایشان پیغمبر باشند بحیاطه و سیاست کار ما و دانشمندان جهودان چون ابن صوریا و غیر آن حکم
با آنچه از ایشان طلب حفظ آن کرده اند و نگاه داشتن آن خواسته و ایشان را پیران گواهند که حکم که رسول کند موافق آنست که در توریة است
و آن حق و از نزدیک خدا است آنگه خطاب کرد با احبار و علماء جهودان و گفت که از مردمان مترسید از من بترسید و آیات و احکام مرا
ببهای اندک از رشوه و جز بمفروشید هر بها که بستانند در عوض اندک باشد بر نسبت با عقاب آن و آنانکه حکم کنند بانچه خدای تعالی فرستاده
بر سبیل جحود انکار ایشان کافرانند عبدالله عباس و جماعتی مفسران گفته اند که این مخصوص است بجهودان وکتبنا علیهم فیها ان النفس
بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن

بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * میفرماید که نوشتیم
و واجب گردانیدیم در توریة برایشان و بیان کردیم یکنفس بیکنفس قصاص باید کرد چون او را بکشند بعمد و عاقل باشند و مقتول مکلف او با
...ن با آن یعنی که مسلمان باشند و آزاد باشند هم قاتل و هم مقتول و یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوک باشند و اگر قاتل مسلمان و آزاد
باشد و مقتول کافر و یا مملوک او را نباید کشتن نزد یکی اصحاب ما چنانکه نفس بدل النفس فرمود و چشم بدل چشم و بینی بدل بینی و گوش
بدل گوش و دندان بدل دندان و جراحتها را قصاص یعنی اگر چشم کسی بیفکند چشمش تباه و تلف کنند و اگر بینی کسی ببرد بینیش
ببرند و اگر گوش ببرد گوش ببرند و اگر دندانش بشکند دندانش بشکنند و اگر جراحتی بر و کند مثل آن جراحت بر و کنند بقصاص اگر کسی
جنایتی کند که روشنائی چشم برود و حدقه بر جا باشد حکم آنست که پاره پنبه تر کنند و گرد چشم بنهند تا مژه را آفت نرسد و آهنی گرم کنند
و نزدیک چشم او برند بتدریج تا روشنائی چشم او برود و اگر بیاد ... نتوان بردن ببرند اگر او بیفتد حدقه ... خواهد که دیه بستانند و در احکام
امیر المؤمنین آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که از این چوب روشنائی چشمش و شنوائی گوشش و گویائی زبانش و بویائی
بینیش تباه شد حکومت پیش امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت راضی باشم که او را سوگند دهم و تو چهار دیه بدهی گفت یا امیر المؤمنین ایمن
نباشم که او سوگند بدروغ خورد و دو دیه بستاند باید که من بدانم که این جنایت بدو رسید امیر المؤمنین المرد را [illegible] گفت و [illegible] بیاسائید
و گفت اگر خلاف میگوی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریقی نبود بصدق و کذب او امیر المؤمنین گفت ظن من آنست که او خلاف میگوید و دروغ ولیکن
من حکم کنم که پیدا شود دروغ او از راستی فرمود که این مرد را بیرون در برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز کرده در قرص آفتاب نگرد و چشم
بهم نزند و از چشمش آب نریزد راست میگوید و اگر نه دروغ و آوازی بلند در گوش زنند اگر بهراسد دروغ میگوید و اگر نهراسد راست و پاره
پنبه در آتش نهید و در زیر بینی او بدارید اگر عطسه دهد دروغ میگوید و اگر نه راست و زبانش سوزنی بزنید اگر خون سیاه برآید راست میگوید و اگر سرخ باشد
دروغ میگوید همچنان کردند مرد دروغ زن بود و مولانا او را ادب کردند گفت تا آرد پیش این بیت که چوبی بر سر او زد و جراحتهای که خطر
نفس بود قصاص نشاید کردن و آنچه خطر نفس نبود قصاص باید کردن و دندانها که مقادیم دهن است دیه هر یکی پنجاه دینار بود و آنچه در مواخر بود
بیست و پنج دینار بمجموع هزار دینار دیه ... فرمود که هر که صدقه کند قصاص یا دیه را یا آنچه او را واجب باشد در شرع آن کفارت باشد او را موافق انجیل
قول رسول صلعم که هر که از تن خود چیزی بصدقه کند خدای تعالی از گناهان او کم کند بقدر آنچه صدقه کرده بود ابو الدرداء گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت
هیچ مسلمانی نباشد که بر و جنایتی باشد از اندامش و از آن صدقه کند بر جنایت و الا که خدای تعالی درجه او رفیع کند و گناهانش فرو ریزد جابر بن عبد الله
انصاری گفت که رسول صلعم گفت هر کس چیز آورد با ایمان بخدائی که در بهشت شود بهر دری که خواهد و او را جفت حور العین کند هر که دینی دارد
بر کسی پوشیده با او بخشد و هر که کشنده را عفو کند و هر که از پس هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی از این جمع
نشود و یکی از این سه کار کند گفت بر آنکس اگر یکی از این سه کار کند اگر خدای تعالی فرمود هر کس حکم نکند بانچه خدای تعالی فرو فرستاد او ظالم و ستمکار
باشد که وضع آن شی بموضع او نکرده بود و خطا خود را ثواب کم کرده بود و نفس خود را بمخالفت خدای مستحق عذاب گردانیده * وَقَفَّيْنَا
عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ

بما انزل الله

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * حق تعالی چون قصه جهودان بگفت و آنچه در توریة برایشان واجب کرد پس از آن
حدیث ترسایان و پیغمبران ایشان و کتاب ایشان کرد و گفت که بر اثر ایشان یعنی پیغمبران گذشته داشتیم عیسی مریم را براست دارنده آنرا
که پیش او بود از کتاب توریة و با او دادیم کتاب انجیل را که در وی بیان لطیف و روشنائی بود یعنی ادله که با و راه برند در ظلمات ضلالت چنانکه در شب
بنور راه برند براست دارنده و تصدیق کننده مر آنرا که پیش او بود یعنی توریة و این تکرار نباشد برای آنکه مصدق اول عیسی است و مصدق دوم کتاب
انجیل است و این کتاب هدی و موعظتی و پندی باشد متقیان را و پرهیزکاران را از آنکه ایشان بدان محفوظ و بهره مند شوند آنگاه امر کرد ترسایان را
و گفت باید که اهل انجیل که ترسایانند حکم کنند بانچه خدای در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هر که بانچه خدای فرستاده است حکم نکند
او از جمله فاسقان و بیرون شدگان از فرمان خدای است تبارک و تعالی وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا
ربع
مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً
وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى
اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ *
چون ذکر جهود و ترسایان و پیغمبران و کتاب ایشان کرد آنگه ذکر مسلمانان و پیغمبر ایشان
و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد ما بتو فرستادیم کتاب قرآن که بحق نه بباطل حقست و راست و درست و براست دارنده آنرا که از پیش او است از کتب اول
چون توریة و زبور و انجیل و غیر آن و در آن حال که گواهی و امینی است بر وی یعنی بر همه آن کتابها گواه ... و موافق قرآن را اعتماد کنند و الا معتمد نباشد
آنگه رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان و ترسایان بانچه خدای تعالی بتو فرستاده است و از ابن عباس و جماعتی گفتند که این آیه دلیلست بر آنکه حاکم
واجب است که میان اهل کتاب حکم تواند کند برای آنکه این امر است و امر اقتضای وجوب کند آنگه پیغمبر را گفت که متابعت هوای ایشان مکن که اگر چنین کنی
عدول کرده باشی از این حق که بتو آمده و آن قرآن است ما هر یکی را از شما یعنی هر گروهی را و هر جماعتی را راه دینی و شریعتی و طریقی نهادیم اهل توریة را شریعتی
و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی و هیچ تفاوت نیست یعنی در باب توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع مختلف عبد الله عباس گفت معنی این آیه
آنست که شریعت اسلام و منهاج قرآن براه طریقت و تعبد خلایق کردیم اگر ایمان آرند چون نمی آرند از ایشان فوت و دلیل بر این آنست که منکم
گفت خطاب با حاضرانست بمعنی اول مراد منکم و منهم باشد الا آنست که حاضر را بر غایب تغلیب کرد و دلیلش قوله تعالی و لو شاء الله لجعلکم امة
واحدة ای لجعلکم و ایاهم امة واحدة یعنی اگر خدای خواستی همه را یک امت کردی و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف شما از قبل منست که اگر من خواهم
همه را بر اسلام حمل کنم بقهر و بایمان و لو شاء ربک لآمن من في الأرض كلهم جميعا ولیکن حکمت در تکلیف را این نبود ولیکن خدای
خواست تا شما را اختیار و امتحان کند در آنچه بشما میدهد و تکلیف صورة امتحان دارد از آنکه معامله او با مکلفان در تکلیف معامله کسی است که امتحان کند
تا چیزی نداند بداند آنگه گفت پیشی گیرید در خیرات و کارهای نیکو پیش از آنکه مرگ شما را دریابد و فرصت از شما فایت گردد و هر کسی جهد و جهد کند تا آن
خیر و احسان کند که او را [illegible] کند که مرجع و بازگشت شما با شما خدای است و با امر و حکم او جای که کس را در آنجا حکمی نباشد جز او را تا جزا دهد هر کسی را

بحق کرده باشد و در ان خلاف کرده و میان ایشان حکم کرده بحق مورد آیه وعید و تهدید است وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ

يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ خطابست با پیغمبر میگوید ای محمد ما کتاب فرستادیم و در انجا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای تعالی فرستاد
از آن و متابعت هوا او را بهانه ایشان مکن و این تکرار از برای آن حکم کرد که حکم مختلف بود یکی از محصن که زنا کرده بود دوم
در کشتن که میان بنی قریظه و بنی نضیر بوده و ای محمد حذر باش ایشان تا ترا در فتنه نیفکنند و نفریبند و ترا از حق بگردانند و متابعت رای و هوای
خودت نکردانند و ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد بدین تو بواسطه این با ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی و از بعضی از انچه بتو فرستاده است
بگردی و اگر ایشان بگردند و اعراض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشان را اغلب کند و عذابی بر ایشان رساند ببعضی گناهان که ایشان کرده اند
بعضی اگر چه خصوص است حسن بصری گفت مراد اجلای بنی نضیر و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ است در ایشان اگر فرمود که بسیاری مردمان فاسق اند
و خارج از فرمان خدای و این بر سبیل تسلی رسول است تا بداند که او اول کسی نیست که قوم در وی عاصی شده اند او بیستاد این جهودان و ترسایان حکم جاهلیت
میجویند و این آن بود که جهودان چون حکمی و حدی واجب شدی بر درویشان و ضعفا ایشان براندندی و چون بر توانگران و حسیبی در تو تخفیف
نهادندی خدای تعالی در ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و کفار و عبده اوثان میجویند و ایشان اهل کتابند و بنا بر تعیون خطاب است با هر که او
مخالفت کرد احکام خدا را و بخلاف آن کار کرد برای آنکه هر چه بیرون حکم خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیت بود و بنی طلب باشد با حق و کیست که
حکم او نیکوتر است از حکم خدای برای قومی که ایشان را علمی و یقینی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ

مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

زهری گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون مشرکان را ببدر آن نکبت رسید
مسلمانان منصور و مظفر باز گشتند جهودان را آن گفتند بدیدید که خدای تعالی با دشمنان چه کرد ایمان آورید و گر نه روزی چنین مبتلا شوید مالک بن الصیف
گفت شما مغرور شدید بانکه جماعتی انکار که ایشان را از کارزار علمی نبود و در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتالی بود شما نیایم که کارزار چگونه
بود عبادة بن الصامت گفت یا رسول الله مرا اجماعتی بسیارند از خلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد و بسیار سلاح سخت شوکت و من
از موالات ایشان بیزارم و از موالات جمله جهودان مولی من خدا و رسول خدا است عبد الله بن ابی سلول گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیستم
که این امر دامان که ترا است از دوایر مرا بیست رسول عبد الله سلول را گفت ترا مبارک باد موالات ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد گفت
ای مؤمنان و گرویدگان اگر هیچ ایمان دارید و ایمان شما را اصالت است جهود از ترسا را بازا دوست بگیرید و با ایشان مکنید که
ایشان دشمنان شما اند شما خیر نخواهند که ایشان هم بعضی دوست بعضی اند و دوستان یکدیگرند که هر که با ایشان تولا کند و سعی کند

از شما که مسلمانید او هم از ایشان بود اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ مؤمنان را فرمود که الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و رسول فرمود
که اَلْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ازطرف کافران نیز همچنین و این غایت تحذیر است تا مؤمنان با کافران مخالطت نکنند چه اگر کنند از ایشان باشند
و خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را براه بهشت و آن حکم نکند که مؤمنان را کنند از حسن ثنا و مدح و نصرت بر اعدا فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ

عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ

انگه خطاب کرد با رسول و گفت می بینی تو ای محمد آنان را که در دل بیماری دارند
و شک نفاق شتاب زدگی میسمایند و تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان یعنی عبد الله ابی سلول و غیر او میگویند که ما میترسیم از انکه دایره
و نکبتی بما رسد و حتی بود ایشان را بر ما خدای تعالی بر ایشان رد کرد و امید داد مؤمنان را و گفت شاید که خدای تعالی شما را فتح و ظفر دهد و شما را بر ایشان
و در های رحمت و ظفر بر شما بگشاید و کوه و شهرهای دیگر بر شما بگشاید یا کاری فرو فرستد از نزدیک که در آن عز مسلمانان باشد و ادلال کفر گفته مراد
منافقان و اظهار ایشانست در نفاق ابو علی گفت مراد مرگ منافقانست برای آنکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق و اظهار کفر
پشیمان شوند چون بینند که بازگشت ایشان با کجاست اگر بران نفاق که در ضمیر بر داشتند پشیمان شوند و پشیمانی سود نکند مر ایشان را
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ

حق تعالی خبر داد که چون حال اینجا باشد که خدای تعالی برای مؤمنان کاری و تعبیه سازد و منافقان ذلیل و پشیمان شوند در سر نفاق ایشان
بجهرای فضاحت افتد مؤمنان بتحکم و استهزا در آیند و گویند منافقان را که آیا ایشانند آن جماعت که سوگندان خوردند بخدای غایت سوگند
ایشان که با شمایم و از شمایم اگر روی در ایشان نهند و ایشان را کوبند کردارهای که پیدا شنید که نکوست همه ضایع و باطل گشت
و ایشان خاسر و زیان کار گشتند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

آیه اقتضای آن میکند که سبب نزول او ارتداد قومی بوده است که در اسلام آمده اند و انکار از اسلام
برگشته اند و مؤمن مرتد نشود و مرتد آنکس بود که اظهار ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و مظهر ایمان را مؤمن خوانند بر سبیل
توسع چنانکه گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و لفظ مِنْكُمْ خطابست با آنکه مرتد شوند ایمان بزبان دارند و در دل ندارند و در تواریخ آورده اند
که یازده قوم مرتد شوند سه در عهد رسول و هشت قوم بعد از رسول آنکه در عهد رسول بود جماعتی از بنی مدلج بودند رئیس ایشان را نام ذو الخمار
و لقب اسود مردی کاهن و مشعبد بود و بیمن بر خروج کرد و دعوی نبوت کرد و رسول با او دار از یمن و حوالی یمن والی کرده بود و اولین

کسی از ملوک عجم که ایمان آورده بود فرمان یافت پسرش فیروز با دادار ابر یمن والی کرد چون بدایت کار اسود بود ضعیف بود کسی از وی
گفت چون قوتی گرفت و اتباعش بسیار شدند عاملان رسول الله از یمن بیرون کردند رسول ع بعامه ختیل نامه نوشت و مسلمانان را
استمالت کرد و از ضلال و اغوای او تحذیر کرد و جماعتی از سادات یمن را فرمود تا بکارزار اسود شدند و آن ملعون را بکشتند و تولی قتل او کرد
مردی بود نام او فیروز دیلمی و گروه دوم بنی حنیفه بودند در یمامه رئیس ایشان مسیلمه کذاب بود دعوی نبوت کرد و گفت که من شریک ساختم
نامه نوشت برسول که من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله و بر دست دو مرد از اشراف نامه بفرستاد نامه برسول رسانیدند ایشان را گفت
بسلامت ایمان دارید گفتند داریم گفت اگر نه آنستی که عادت رفته است کشتن رسولان را نفرمودی شمارا بکشتمی امر فرمود تا جواب نامه باز
نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و پس از آن
رسول بحق پیوست و با جوار حق رفت کار مسیلمه قوی شد در عهد ابابکر خالد ولید را بحرب او فرستاد تا او را مقهور کردانید و بر دست وحشی که قاتل حمزه
بود کشته شد پس از آنکه کارزاری عظیم رفت و وحشی گفت دو کس بر دست من کشته شدند یکی بهترین خلقان در جاهلیت که من کافر بودم
و آن حمزة بن عبد المطلب بود و دوم بدترین مردمان در اسلام من و آن مسیلمه کذاب بود و فرقه سیم از بنی اسد بودند و رئیس ایشان طلیحة
خویلد بود او نیز مرتد شد و دعوی پیغمبری کرد و آن سه قوم ایشان بودند خالد را با لشکر بسیار بحرب ایشان فرستادند و کارزاری کردند و قومی کشته شدند طلیحه
بگریخت و بشام شد حکایت بنی حنیفه و از جمعی صحابه و از باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده اند که آیه در اهل بصره آمد که خدای تعالی میفرماید
ای مؤمنان و گرویدگان هر که از شما ارتداد آرد و از دین اسلام برگردد خدای تعالی زود بود که قومی را بیارد که ایشان را دوست دارد
و ایشان او را دوست دارند نرم دلان باشند بر مؤمنان و سخت دلان بر کافران در راه خدای در رضای او جهاد کنند و از ملامت ملامت
کننده نترسند و باک ندارند فقها گفته مراد ابوبکر است و اصحابش که با آن مرتدان کارزار کرد و مجاهد گفت مراد اهل یمن اند و ارضی بر
و ایشه روایت کرده اند که آیه در حق امیر المؤمنین علی ع آمد و قتال او با اهل بصره و شام و این روایت عمار یاسر است و حذیفه و عبدالله و باقر و صادق
علیهم السلام و از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که او روز بصره گفت والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بخدای که کس با اهل این
کارزار نکرد تا بامروز و آنچه قوت این قول است آنست که خدای تعالی وصف کرد آنان را که این قتال کنند صفاتی که با امیر المؤمنین علی ع بود یکی
آنکه خدا او را دوست دارد و خدای تعالی او را دوست دارد و این معنی از قول رسول ع در حق او معلوم است و اخبار با این معنی متواتر است چون رسول
بدر حصن خیبر فرود آمد و چند روز حصار داد یک روز رایت بیکی از معروفان صحابه داد او برفت بجنگ صحابه او را بدل داده او هم برآید دلی
منهزم باز گردید روز دیگر بدیگری داد او برفت نوبت بنوبت ملامت میکرد و توبیخ داد ایشان نیز منهزم باز گردیدند رسول ع دلتنگ شد
و چند روز توقف کرد از اجل صحابه یکی که بجهد و براد ... بود نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله این رایت بمن ده تا بروم و بدل جهد
کنم و جنایت بکوشم رسول ع گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار فردا
رایت بمردی دهم که خدای و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند حمله برد و باز گردد و باز نگردد تا خدای تعالی
بر دست او فتح برآرد و آن شب همه صحابه دل در بستند و طمع داشتند هر یکی از ایشان آنکه رسول گفت او باشد بامدادان که سلاح نیکو
داشت و لباسی فاخرتر در پوشید و خویشتن را عرض میداد رسول در نگریستید همه حاضر بودند و امیر المؤمنین ع را در میان ندید

کفت علی کجاست

المايد

گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را گفت برو و بیارش سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله او بر دست سلمان
دست او گرفته پیش رسول آورد و گفت یا علی چه بوده است ترا گفت یا رسول الله صداعا برأسی و رمدا بعینی لا ابصر معه دردسر و درد چشمی است
که با او هیچ نمی بینم گفت پیش آی او پیش رفت حضرت رسالت پناه ع آب دهن مبارک در چشم او نهاد و دست بر وی فرود آورد در حال چشم باز کرد
چنانچه بیند اشتی که هرگز او را درد چشم نبوده است و رایت بدو داد و برفت و خدای تعالی او را فتح داد چنانکه مشهور است پس این فضیلت قیمة من الفخر
در وی موجود است و حاصل باتفاق و وصف دیگر آنست که گفت ذلول و نرم دل باشند بر مؤمنان و در خبر است که روزی امیر المؤمنین ع در کوچهای کوفه میگذشت
زنی را دید سبوی آب در دست میرفت میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب ع و زن او را نشناخت امیر المؤمنین پیش او آمد و گفت
ای زن ترا با علی بن ابی طالب چیست گفت شوهر مرا ببعضی جایها فرستاد تا مرا این آب باید کشید گفت ای پرستار خدای این را بمن ده تا من
بر دارم و عطار الحکوم تا کس فرستم و شوهر ترا باز خوانند آب از برگرفت و با او بدر سرای برد چون همسایگان بدیدند زبان ملامت در آن زن نهادند
و گفتند تو میدانی که این علی بن ابی طالب ع است زن بیامد و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت زنهار یا امیر المؤمنین ترا نشناختم و زلت ادب کردم
گفت روا باشد کریم کو کاه که ترا کاری و حاجتی باشد مرا طلب کن تا شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزاک اعانا عن ...
پس از وفات امیر المؤمنین ضرار بن عبد الله النهدی نزدیک معاویه رفت معاویه گفت ما فعل الله بابی تراب گفت کان عبد الله دعاه فاجابه
بنده بود خدا او را بخواندش اجابت کرد معاویه گفت بعضی از اخلاق او مرا وصف کن گفت مرا ازین عفو کن گفت لابد است بشنو کان والله
اول نبی و اکبر و افضل من تقمص و اعتمر او اولین کسی بود که خدا را اجابت کرد پیغمبر را او فاضلترین کسی بود که پیراهن در پوشید و عمره بست
و بزرگترین کسی بود که نماز و قربان کرد و سخی ترین کسی بود که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که آمد و شد کرد بعد از پیغمبر که بهترین خلقانست معاویه گفت
زدنی یا ضرار گفت کان والله شدید القوی بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا مردی سخت قوت بود و در غایت سخنش فصل بود و حکمش
عدل علم از جوانبا و جز وید و حکمت از نواحی او سخن گفتی قوی را در باطل طمع نیفکندی و ضعیف از عدل خود نومید نکردی و در میان
ما از روی تواضع چون یکی از ما بودی چون بخواستیمی بر ما دادی و چون بخواستیمی اجابت کردی و چون بخواندمانی بلبیک جواب دادی اگرچه با هیبت
ما بکو چنین بودی و بما تقرب ما از هیبت و شوکت او سخن نیارستیمی گفتن و سوگند خورم بخدای که او را در بعضی شبها دیدم و شب تاریک شده بود
او محاسن بدست گرفته بود بر خویشتن می پیچید چون کسی که مارش گزیده بود و میگریست چون مردی مصیبت رسیده گاه با خدای
مناجات میکرد و گاه خود را عتاب میکرد و میگفت یا دنیا تو خدعت ام بی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک غری غیری قد
طلقتک ثلاثا لا رجعة لی الیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر ای دنیا مرا تو فریفتی و بمن بازار میسازی
دور باش و در باش که وقت جلوه تو نیست مثال خون من را فریب که من بفریب تو راست نشوم طلاق دادم چنانکه با تو رجعت نباشد عمر تو کوتاه است
و زندگانی تو حقیر و خطر تو و مقدار تو اندکست اکنون چون سخن باینجا رسید گریه بر ضرار غلبه کرد و گریست معاویه گفت کان والله کما ذکر
بخدا که علی همچنین بود اکنون او کیف کان حبک له چگونه دوست داشتی او را گفت کحب ام موسی لموسی و اعتذر الی الله
من التقصیر چنانکه مادر موسی موسی را و عذر میخواهم از خدای از تقصیر گفت اندوه تو بر او چگونه بود گفت مادری که یک فرزند داشت و در کنار
او بکشتندش آب چشمش کم نشود و اندوهش گران نباشد تا قیامت اما سخت دلی و غلظت او بر کافران در امت کس خلاف نکرد

وچو ابدکر دکر قوت او و هر موقف چه موقع داشت و چه اثر کرد شجاعان جهان بتیغ او کشته شدند و بقهر او برکشته کشتند تا یکروز اسد غویلم از صف کافران
اسب بیرون زد و او اسلحه در میان چهار صد مرد آهن متوق ترک بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بسته چون مغفری بر سر نهاده و رمحی چهل کز
بدست کرفته در میدان مبارزت اسب براند و دم میداد و شعری میخواند چون او را بدیدند و آواز او شنیدند اندوهگین شدند و از مبارزت او ترسیدند زنکی
از جمله سوداگران کفت وابدأن لسانه سعال کلکیف سنانه بخدای که سنان او هیمناک است جلو او سنان او و رسول صلعم بر یکیک عرضه میکرد
مبارزت او و میگفت من لی لهذا وله الامامة بعدی هر که با او جواب کند امامت پس از من او را باشد هیچکس رغبت نمیکرد و امیر المؤمنین کفت من پیش او
روم ای رسول خدا کفت چو آنکه تو کی پیش او روی و با او مقاومت کنی او را پیش خواند و بدست خود عمامه بر سر او بست و کفت برو علی برکة الله
فی حرز الله واما ان لله علی تقوه که نصر الله او پیش اسد غویلم رفت یکدو بار با هم بکشتند امیر المؤمنین علی صلعم و تیغ را بر سر او برد در
آهن در کذشت تیغ بر میان در قرز و درق بر بریده سر و پیشانی و بینی و کام و دهن و ذقن و کردن و سینه و شکم دکم کاه بدو نیم کرد اکر
تیغ از و بر کشید در شش ازین جدا کر دید و نیم و او ابیش رسول صلعم و نشستاد رسول صلعم تکبیر فتح بکفت و شادمان شد و مسلمانان شاد شدند و از آنجا
بر کشتند علی مظفر و منصور می آمد و میگفت شعر ضربت بالسیف وسط الهامه • بشفرة صارمة هذامة • فبتکت من جسمه عظامه • وبینت من انفه ارغامه •
انا علی صاحب الصمصامة • وصاحب الحوض لدی القیامة • اخو نبی الله ذی العلامة • قد قال اذ عممنی العمامة • انت الذی بعدی له الامامة • تا بدانی که آنکه این آیه در حق
یکی از ایشانست … از همکنان … بر مؤمنان مهربانست بر کافران غالب اند جهان … رسول را شاهدست در دین حق بدست
بلامت … یان مبالاة نکنند از کس و از دشمن نکرد و اکر از تیغ ابطال … از ملامت جهان … یجاهدون فی سبیل الله کفت در راه حق
جهاد کنند این صفات همه با امیر المؤمنین لایقست برای آنکه باتفاق آن جهاد که او کرد از هیچکس حکایت نکرده اند چه در عهد رسول با کافران و بعد از وفات رسول ع
با طاغیان و رسول خدای او را از آن خبر داده بود و کفته انک ستقاتل القاسطین والمارقین یا ناکثان قتال اهل جمل بود و قاسطان اهل شام
بودند و مارقان خارجیان که از قوم او بودند روی بیرون آمدند پس از حکمین چنانکه مشهورست و رسول صلعم صحابه را کفت منکم من یقاتل علی تاویل
القرآن کما قاتلت علی تنزیله از شما کسی باشد که بر تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل او کردم ابوبکر کفت انا ذا یا رسول الله عمر کفت
یا رسول الله کفت نه عمر کفت من باشم کفت نه و لکنه خاصف النعل فی الحجرة آنکس است که نعل را می سراید در حجره چون نگاه کردند امیر المؤمنین ع
می آمد و در حجره نعل بدست کرفته و نعل شمالی … رسول تاج او بر او می … والا بادی … پس هر که در آیه تامل کند و اکر این
اوصاف هیچکس از صحابه لایق نیست الا با امیر المؤمنین علی ع و مورد آیه چنانست که کروهی از ترکستان و تو رکفت که ما میرویم از آن نا آمده چه کنم
رود اعتبار بظاهر حال نظر بحال است رسول صلعم از آنجا فرمود که لا تعجبوا اعمل عاقل حتی تنظروا بم یختم له حقیقت بدایت از آخر نهایت
معلوم توان کرد که اگر با آخر برود و بد … که باول نیامدست کر این راهی است که هر که در رو بمقصد رسید بمقصود راه یافت و اکر باقی ماند از بر کشتن
صورت بند و اهل معنا از این کفته اند ما رجعوا انما رجعوا عن الطريق لا عن الصديق آنانکه بر کشته اند از راه بر کشتند نه از مقصود چه
اگر اتصالی یافته بودند انفصالی نکردندی حق تعالی فرمود که این درگاه ما آنست که بر وصلیم تماشش بود اگر بر کردید و برویدم ببدل شما قومی
آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چنانکه در شما … اوقت در ایشان محبت چون الف از ایشان محبت بود محبت مر ایشان را اضعاف
آنکه بادمصحف محبت که محبت ایشان محبت من بر آنکه … از من بر تابند و دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند با دوستان

نرم دل

نرم دل و ذلول باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند چنانکه در آیتی دیگر فرمود اشداء علی الکفار رحماء بینهم تا یوم
من نیز بایشان همکنان کردم که ایشان را دوست کرفتم تا که دوستان ایشان را دوست داشتم در خبرست که رسول صلعم روزی در محراب پنج سجده
بجای آورد کربان رکوعی و قیامی نبود کفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نماز میکردی کفت این سجدهای شکر بود کفتند یا رسول الله
چه شکر کفت من نشسته بودم جبرئیل ع آمد و کفت خدای سلام میرساند و میکوید که علی را دوست میدارم من سجده کردم برفت و باز آمد و کفت
میکوید که من فاطمه را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت و باز آمد و کفت میکوید حسن و حسین را دوست میدارم من سجده دیگر کردم و کفت
من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجده کردم برفت و باز آمد و کفت هر دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت
و انی و ان کان الدقیق حبیبه • حبیب الی قلبی حبیب حبیبه • مردی صالح در خواب دید که قیامت برخواسته و خلقان از هر سو
سیاست بداشته اند شخصی فرشته می آمد و نوشته بدست کرفته صحیفه این مرد کفت این چه صحیفه است کفت صحیفه ایست که نام دوستان علی ع در آن
نوشته اند کفت بنمای تا نام من نوشته است یا نه صحیفه بوی داد بنکریست نام خود ندید کفت این نام من در اینجا نیست اکر چه من پایه آن
ندارم که من در میان نام دوستان او نویسند بنویس در آنکه دوستان دوستان او را دوست میدارم ندا آمد که نام او در اول صحیفه
بنویس که بسی یار کفت ذلک فضل الله این همه فضل و نعمت خدای است با هر کس که خواهد یعنی با این پایه و منزلت بتوفیق
خداوند رسید و با هر کس که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت او این واجب کند و خدای تعالی فراخ عطاست بخل نکند بعطا
لیکن دادن جز بر وفق حکمت و صلاح ندهد إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝ وَمَنْ يَتَوَلَّ
اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ۝
جماعتی از صحابه چون ابو ذر غفاری و جابر انصاری و عبد الله عباس
و ابو رافع مولی رسول الله و عمار یاسر و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی و محمد جریر و غیرهم کفتند که آیه در حق امیر المؤمنین علی ع که انکشتری
در رکوع بسایل داد و ابن عباس کفت سالی از سالها بر کنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع شده و من حدیث از حضرت
رسول صلعم روایت میکردم مردی بیامد لثام بر روی بسته در برابر من نشست هر کاه که من کفتم قال رسول الله او میکفت قال رسول الله
هر که من چیزی روایت میکردم او چیزی روایت میکرد من کفتم بخدای بر تو که بکوی تو کیستی که من ترا نمی شناسم دست بر آورد و لثام
از روی باز کرد و روی بقوم کرد و کفت الا من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انا جندب بن جنادة البدری
ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله بهاتین والا فصمتا ورأیته بهاتین والا فعمیتا یقول علی قائد البررة وقاتل
الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که نشناسد منم جندب بن جناده بدری ابو ذر
غفاری از رسول خدای شنیدم باین دو کوش خود و اکر چنین نیست کر باد و باین دو چشم خود دیدم و اکر چنین نیست کور باد که میکفت که
علی ع مهتر ابرارست و قاتل کفار و از قبل خدای منصورست و خاذل او مخذول است اکه کفت یکروز با رسول خدای نماز میکردم نماز پیشین
بکردیم سایلی در آمد از در مسجد و سوال کرد کسی او را چیزی نداد سایل دست بر داشت و کفت بار خدایا کواه باش که در مسجد رسول ع

تو سوال کردم کس مرا چیزی نداد علی علیه السلم نماز میکرد و در رکوع بود اشارت کرد با انگشت با سایل انگشت بر داشت سایل انگشتری را
از انگشت او بگرفت و گواهی دهم که انگشتری در دست راست داشت و رسول می نگرید چون علی انگشتری بدو داد سایل بشنود شد رسول
سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری الایه بار خدایا برادر من موسی
ترا بخواند و از تو خواست و گفت بار خدایا دل من روشن گردان و کار من آسان کن و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من
بدانند و مرا وزیری بدید کن از اهل من هارون را وزیر من گردان و پشت من بدو قوی کن و او را در کار من با من شریک کن
بار خدایا دعا او با وی قرآن و فرستادی و دعا یش باجابت مقرون کردی و گفتی سنشد عضدک باخیک بار خدایا من پیغمبر توام
و گزیده توام همین میخواهم بار خدایا دلم روشن گردان و کارم آسان گردان و از اهل من علی را وزیر من گردان پشت مرا باو قوی
کن هنوز این دعا تمام نکرده بود که جبریل علیه السلم آمد و گفت بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله و روایت جابر بن عبد الله
الانصاری چنین است که او گفت روزی رسول خدای در مسجد بود نماز پیشین بگزارد و پشت بمحراب باز داد سایلی اعرابی از میان قوم بر خاست
اثر فقر و فاقه بر روی پیدا روی برسول کرد و گفت اتیتک والقصد ابتکی بریة وقد ذهب ام القصب من الطفل والاخت و بنتان
وام کبیرة وقد کدت من فقری اخلاقی عقلی وقد تسیر دهی و فقر و فاقة ولیس لنا مال ان نعم و کلی وما المنتهی الا الیک معقرنا
وان منع الخلق الا الی الرسل رسول گفت کیست که او را چیزی دهد من ضامنم او را بدرجه نزدیک خدای من و ابراهیم خلیل اعرابی
بر گردید او را چیزی نداد امیر المومنین علی در زاویه مسجد نماز میکرد نماز نوافل در رکوع بود انگشت بر داشت تا اعرابی انگشتری از انگشت وی
بیرون کرد با انگشتری فیروزه نگریدی کی را نمایه بر بود شاد مانی زن و گفت شعر انا مولی لا لک یا لسین اخرجکن الله فاتة الدین ثم حمسة
والانام کلهم لانهم فی ریوری جیاعین جبرئیل علیه السلم آمد و این آیه آورد انما ولیکم الله و بر رسول خواند رسول اعرابی را گفت
انکس کیست که ترا چیزی داد گفت برادرت و پسر عمت علی ابن ابی طالب رسول گفت هنیئا لک یا علی درجه که نزدیک من و در جه
ابراهیم خلیل چون صحابه آن بدیدند هر کسی انگشتری داشت آن روز بداد تا در خبر است که اعرابی را چهار صد انگشتری بدادند اعرابی شاد و خرم
و والفت که از برکات امیر المومنین علی اهل البیت این پنهان است کرد انا مولی لخمسة نزلت فیهم السور طه وهل اتی فاقوا او وتلوا بالظهر
والطواسین بعدها والحوامیم والزمر انا مولی لهولاء و عدو لمن کفر وحسان ثابت حاضر بود او نیز این پنهان است کرد علی ولی
المومنین احرا الهدی وافضل ذی بفضل ومن کان حافیا واول من ادی الزکوة بکفه واول من صلی ومن کان زاکیا فلما اتاه
سایل مد کفه الیه فلم یتجل ولم یک حافیا فدس الیه خاتم و صور الکی وما زال اواها الی الخیر داعیا فبشر جبرئیل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی
فی ذاک ضاحیا و این آیه دلیل است بر امامت امیر المومنین علی علیه السلم از آنوجه که خدای تعالی اثبات ولایه کرد خود را بلفظ انما و فایده
اثبات الشئ و نفی ماسواه باشد گویی ولی شما و مولی شما و سزا و ار ترشما خدا است و رسول خدای در خطاب داخلند برای ولایت ولایه خدای بر هم
خلقان ثابت است چون گفت و رسوله رسول را از ولایه خود بیرون نبرد لا قتضاء الترتیبة بین الوالی والمولی علیه و امام داخل چون گفت والذین
امنوا رسول از این خطاب بیرون شد بحجة اجماع و امام بیرون نشد با جماع در تبیت حق تعالی اگر چه لا ذکر نام خود و رسول مصرح کرد و ذکر امام
مصرح نکرد اما بوصف بجای بیاید که جاری مجرای مصرح شد گفت که ولی شما که مکلفانید و مخاطبید بخطاب خدا است و او او لیتر است بشما از

کرومان برید او را و اطاعت او را نهی و کند و او عطف رسول خدای است که شما او لیتر است و در ولایت او و لیتر حکم او حکم خدای است و او فرض طاعت
و انکه مومنانی که وصف ایشانست که زکوة دهند در این حال که نماز کنند راکع باشند و اجماعست که کس در نماز زکوة نداد و در رکوع الا امیر المومنین علی ع
و اهل اشارت گفته اند که چون خدای تعالی ولایت خود و رسول خود بر مکلفان واجب کرد بر سبیل اجمال مومنان را بر ان عطف کرد ثم در ولایت طبع کرد
چون گفت الذین یقیمون الصلوة کاهل نماز از طمع بریدند و نماز کنندگان طمع در بستند چون گفت و یؤتون الزکوة اما که زکوة نداد طمع
برداشتند زکوة دهندگان در طمع افتادند چون گفت وهم راکعون همه جهان طمع ببریدند مگر امیر المومنین علی که او این اختصار اجماع بود
و شاید که مراد براکع در آیه خاشع و متخشع باشد از بهر انکه حرف شرف باشد حرف استعمال است چنانکه حرف استعمال باشد حرف و منع است در تخاشع
راکع بر سبیل تشبیه گویند از ان سبب که در رکوع خشوع و خضوع است نبینی که اگر کسی فیری را جو تواضع خواهد بشت خم کرد اندر و حقیقت
بر مجاز حمل نتوان کرد و اگر چه الذین امنوا بلفظ و هم راکعون جمعست مراد امیر المومنین علیست و عرب عبارت بلفظ جمع از مفردی از سبیل
تفخیم و تعظیم و این در قرآن و کلام عرب بسیار است و روا باشد که مراد او باشد و فرزندانش این اتفاق بیقا و از بهر انکه مناقب و ماثر پدران مناقب
فرزندان باشد نه بینی که خدای تعالی نعمتی که با اسلاف جهودان کرده بود نعمت بر فرزندان شمرد و گفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم الی قوله واذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم الآیه و آنچه پدران
کردند بتعبیر با فرزندان حواله کرد از گوساله پرستیدن و در روز شنبه ماهی گرفتن و غیر آن و مراد بزکوة در آیه زکوة سنت است که آن را صدقه
خوانند و زکوة بمعنی صدقه و صدقه زکوة آمده است و این که انگشت بر داشت تا سایل انگشتری از انگشت او بگرفت فعل بسیار نباشد اما نماز بآن باطل
شود و عجبست از دشمنان او که آنچه مناقب او باشد بر مطاعن حمل کنند و مطاعن دیگران بر مناقب رسول خدای نماز میکرد و القارعات میخواند تا بدانجا
رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد که او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی که با او اقتدا کرده بود چون این بشنید طاقت نداشت گفت کذب ابن
الزانیة چون رسول سلام باز داد صحابه زبان طعن در اعرابی گشادند که بد کردی و بی رویی کردی اعرابی باز آمد جبریل آمد و گفت خدایت سلام
میرساند و میفرماید که این قوم را بگوی تا زبان ملامت ازو کوتاه کنند که من آنچه او گفت از سر اعتقاد و تعصب بود به تسبیح و تهلیل برگرفتم مردی
که از ارکان دین رکنی است و نماز از ارکان شرع رکنی است و در رکوع که از ارکان نماز رکنی است زکوة دهد بر و عیب نهند این بمنزلة آن
باشد که کوری آفتاب را عیب کند اگر کور بود آفتاب را از چه آفتاب را چه نقصان شعر ما ضر الشمس الضحی بمنظار شرقه ان لیس یعرفها
القوم الذین عموا وهل یضر البرارة البیض فاخرة ان بات ینکرها القوبان والرخم حق تعالی چون اثبات ولایه خود و رسول خود و وصی
رسول کرد در عقب آن فرمود که هر که تولا و طاعت خدا و رسول کند با آن قیام نماید و گردن نهد او امر خدا و رسول و امام را که طاعت
بر میان بنده او خوب و لشکر خدای باشد غالبان باشند کس را برایشان غلبه نباشد یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین
اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
والکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مومنین

ابن عباس گفت رفاعه بن الزید و سوید اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند منافق بودند
جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ای انکه ایمان آورده و گرویده ام

کسانی که دین شما را بازی و فسوس گرفته اند از آنها که ایشان را کتاب داده اند پیش از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب ایشان را دوست مگیرید بیاران
دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان دارید بوعده و وعید خدا و شما را حمیت و تعصب مسلمانیست وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا
هُزُوًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ جهودان که چون بانگ نماز شنیدندی
و مسلمانان نماز برخواستندی گفتندی قد قاموا لا قاموا فصلوا لا صلوا
برخواستندی که برخیزید و نماز کردندی که میکنند و رکوع و سجود کردندی که میکنند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را و مسلمانان را بر سر اطلاع داد و در مدینه
مردی بود ترسا چون بانگ نماز شنیدی و موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او دندان بخاییدی و گفتی هذا الکذاب این دروغ
زنست اللهم حرقه بار خدایا بسوزان او را یعنی رسول را شبی اتفاق افتاد که خدمتگاری از او پاره آتش در خانه میبرد شراری از آن آتش
بجست و در وی افتاد آن ترسا و اهل او و خانه او و هر چه در آنجا بود همه بسوخت جمعی کافران چون بانگ نماز شنیدندی حسد کردندی و گفتندی یا محمد
این بدعت که تو نهاده و پیش از تو پیغمبران را نبود اگر در خیری بودی پیغمبران دیگر بر این سابق بودندی از کی آوردی آواز منکر فاقبح من صوت
و اسمجه خدای تعالی از بهر رد بر ایشان این آیه فرستاد که وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ و سبب بانگ نماز آن بود که چون رسول از مکه
بمدینه آمد ایشان وقت نماز مراقبت میکردند و بعضی پیش میشدند و رسول را با بانگ نماز فرموده بود و صحابه گفتند یا رسول الله این را نشانی
اگر علامتی باشد که ما از آن بمسجد حاضر آییم از بهر نماز رسول گفت بنشینیم و مشورت کنیم بنشستند و مشورت کردند یکی گفت رایتی بر بام مسجد باید برد
چون وقت نماز بود از افراخته شود و چون ببینند دیگری گفت بر بام مسجد آتش باید افروخت تا از دور ببینند بمسجد حاضر آیند دیگری گفت اگر
که جهودان و ترسایان میکنند صورت ساقی نباید را اینجا خوش نیامد تا بر آن قرار داد که ناقوس زنند عبد الله بن زید گفت ناقوسی طلب کردیم
آن شب مردی را در خواب دیدم جامه سبز پوشیده ناقوسی در دست گرفته من گفتم این ناقوس بهای است گفت چه خواهی کردن گفتم از بهر نماز بزنیم گفت
ترا چیزی راه نمایم بهتر از ناقوس گفتم بلی گفت بگوی الله اکبر الله اکبر تا با آخر بمن آموخت و من یاد گرفتم بیامدم و رسول را از این خبر دادم گفت
ان شاء الله این خواب درست باشد انگه گفت بلال را بیاموز که آواز او بلندتر است او را بیاموختم چون بلال بانگ نماز کرد عمر خطاب بشنید گفت
همچنین در خواب دیدم و یک یک از صحابه تا چهل کس همچنان خواب دیده اند اگر این خبر درست باشد رسول تمنا که بخواب مردمان اعتماد کرده باشد الا اینزول وحی
چون وحی آمده باشد بدین فرموده باشد و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیار است رسول گفت هر کس باشد که ... بحالات و تهیه قیامت و قرع
اکبر ایشان را نترساند مردی که او قرآن یاد داده و حافظ بود و آن را کار بندد و مردی که ... سال بانگ نماز کرده باشد و مردی از مخلوق
طمع بر داشته باشد و بنده که عبادت خدای کند و حق خداوند خویش نگاه دارد چون بانگ نماز کند در آسمان بگشایند و دعا اجابت
و چون وقت قامت باشد هیچ دعا رد نکنند عبد الله بن عمر گفت از رسول شنیدم که او گفت موذنی که برای خدای بانگ نماز کند ثواب او ثواب
شهیدی باشد که او را در خون بگردانند مادام تا در بانگ نماز باشد و هر مردی که آواز او بشنود و برای او گواهی دهد چون بمیرد او را در گور او کرم
زمین نخورد بروز قیامت ندا کنند که این ... کجااند مهمانان خدای روزه داران را بیارند گویند این دعاة الشمس والقمر کجا اند
آنانکه آفتاب و ماه مراعات کنند موذنان را بیارند و بر کرسیها نشانند از نور و تاج کرامت بر سر او نهند و بهشت بر ... عمر خطاب روایت کرد که
رسول گفت اللهم اغفر للمؤذنین من گفتم یا رسول الله ما بانگ نماز شمشیر میزنیم ما را این دعا نمیکنی گفت کلا یا عمر بر مردمان روزگاری آید

که بانگ نماز با ضعیفان گذارند و گوشت ایشان بر آتش دوزخ حرام بود و آن گوشتهای موذنانست معنی آیه اینست که ای مومنان شما آواز بر آرید
ببانگ نماز و مردمان را بنماز آواز دهید جهودان و ترسایان و کافران آن را بافسوس و بازی گیرند و این برای آن میکنند که ایشان عقل کار نمی بندند
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ
وَمَا أُنْزِلَ
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ عبد الله عباس گفت جماعتی از جهودان و ترسایان
بنزدیک رسول آمدند چون رافع بن ابی رافع
و ابن اخطب و غیر ایشان گفتند ای محمد بگوی تا تو بکه ایمان داری از پیغمبران رسول گفت من بخدای ایمان دارم و آنچه بابراهیم فرود آمد و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و پیغمبران اسباط که ... و بعیسی و ... ایشان گفتند ما عیسی را نشناسیم و او پیغمبر نبود انگه گفتند ما هیچ طایفه بتر از شما و هیچ
دینی بتر از دین شما نمی شناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد یا اهل کتاب از جهودان و ترسایان که خشم و کراهت و انکار شما
اینست الا از بهر آنکه بخدای ایمان داریم و بآنچه فرود آمد از قرآن و بآنچه پیش از قرآن فرود آمد از توریة و انجیل و غیر آن و نیز این دشمنی و انکار از آنست
که بیشترین شما فاسق اند که کتمان حق کردند برای طمع ریاست و شاید که مراد با کثر جمله باشد انگه جواب داد ایشان را از آن طعن کردند و گفتند
ما را ... گفت بگوی ای محمد که من شما را خبر دهم بکسی که بد حالتر و عقوبت او بتر از این که شما گفتید بزعم شما نزدیک خدای و آنکسی است که
خدای تعالی او را لعنت کرده است قوله لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر وی خشم گرفتست و غضب الله علیه و بعضی از ایشان را
بوزینگان و خوکان گردانیده است و آنکسی را که طاغوت یعنی شیطان را پرستیده است یعنی گوساله سامری را بدون خدا معبود خود گرفت
بتر اند از دیگران و استحقاق و عقوبت در دنیا و آخرت و گمراه تر اند از راه راست در خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان زبان دراز کردند و
جهودان را گفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا شدند و جواب ندانستند و دانستند که راست و خدای خبر داده است
وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرَىٰ كَثِيرًا
مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انکه صفت منافقان کرد
و آنچه گویند و کنند و کشف
اسرار ایشان کرد این منافقان چون بنزدیک شما آیند گویند که ایمان آوردیم و چنین است که میگویند بلکه با کفر در آمدند و هم با کفر بیرون شدند
یک لحظه و یکحال از کفر خالی نیستند و خدای عالمتر است بآنچه ایشان پنهان میدارند از کفر و اظهار خلاف آن میکنند و توای محمد می بینی بسیاری را
از ایشان که در کفر مسارعت میکنند و شتاب جز در گناه نمی نمایند و اثم گناهی بود که اثر آن بر فاعلش مقصور بود و عدوان ظلم بود و هم گناه
که ضرر آن بدیگری رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعی میکنند و بد فعلی و عملی است که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ

وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ • حق سبحانه وتعالی دانشمندان هم دو گروه
از جهودان و ترسایان را تهم کرد و ملامت فرمود بر ترک امر معروف و نهی منکر و گفت چرا نهی نمیکنند و باز نمیدارند ایشان را علما و احبار ایشان
از دروغ گفتن و حرام خوردن و سحت حرامست آنچه ایشان میکنند ربانی عالمی بود که علم دین داند و احبار علما ترسایانند و علمای جهودان
رسول خدای گفت که هیچ مردی نباشد که بقومی بگذرد که ایشان معصیتی کنند و او دست ایشان بدست فرو گیرد و ایشان را منع نکند و الا نزدیک بود
که خدای تعالی عذابی عام فرستد مالک دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بقومی از فرشتگان که فلان شهر را عذاب کنید گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان عابد
در میان ایشانست و بجز بر درگاه تو بوده است گفت آواز ناله او مرا بشنوانید که چون ایشان گناه میکردند روی او متغیر نشد از خشم بر ایشان
خدای تعالی بیوشع وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد چهل هزار نیکان و شصت هزار بدان یوشع گفت بار خدایا بدان مستحق هلاک اند نیز
هلاک نیکان بچه جهت گفت آنست که ایشان برای خشم من بر ایشان خشم نگرفتند و با ایشان نشست و خاست کردند و طعام و شراب خوردند و گفت
مثل فاسق در میان صالحان که او را نهی نکنند از منکر مثل جماعتی باشند که در کشتی نشسته چون کشتی بمیان دریا رسید یکی از ایشان تبری
برداشت و آن کشتی را شکستن گرفت داوری کویند چه میکنی خود و مارا هلاک میکنی گوید که در نصیب خود تصرف میکنم اگر او را باز دارند کشتی نشکند
همه غرق شوند و اگر منع کنند او و ایشان همه بسلامت بمانند وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً و فرق میان صنع و عمل آنست
که هر که بتدریج و صنع مهارت دارد صانع چه عملی که باشد نیکو باشد و گاه باشد که هر دو را بیک معنی استعمال کنند وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ
غُلَّتْ اَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اِلٰى يَوْمِ

الْقِيٰمَةِ كُلَّمَا اَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ

اَطْفَاَهَا اللّٰهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ •

ابن عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی
پیش از آمدن رسول نعمت بر جهودان فراخ کرده بود چون رسول ایشان را دعوت کرد ایشان کفر آوردند و با او لجاج کردند خدای تعالی
نعمت از ایشان باز ستاند چنانکه فرمود وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ و بر ایشان زده شد خواری و مسکینی و فقر او گفتند که یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ
دست خدای بسته است بسته باد دستهای ایشان که گفتند و خدای تعالی برای ایشان این آیه فرستاد و لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل نشده که دستهای او گشاده است که کنایه بود از سخای خدای تعالی و گر و بر ایشان آن سخن و بر ایشان
باز گردانید زجر و لعنت و گفت دستهای ایشان بسته باد تا هیچ خیری و نفعی نرسد تا بمیرند و ذلیل شوند و شاید که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای
ایشان ببندند و در غل بسته باد و سدی گفت جهودان گفتند که چون خدای تعالی ملک از ما بستد دست بر سر نهادیم که کاری مستقبل شود و دست
بر سر نهند و گفتند ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دستها از سر بر نگشایم تا که ملک را بما باز دهیم و این الفاظ عبارت از صفت خدای تعالی
چون آنچه گفتند بر ایشان رد کرد و لعنت کرد و گفت که چنین که شما میگویید بلکه هر دو دست خدای گشاده است نعمت چنانکه میخواهد نفقه میدهد آنرا که

بجوابد

آنرا که خواهد بر حسب مصلحت و چون کند از نعمت پیدا کرد و دست سبب دادن نعمت است از بهر این یداه گفت و شاید که بدین دو نعمت دنیا و دین خواسته
یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت ظاهر و نعمت باطن اکنون میفرماید و هر آینه میافزاید از ایشان بسیاری را آنچه بتو فرستاده ام ای محمد
از قرآن نزدیک خدای تعالی کفر و طغیان یعنی نزد نزول قرآن کفر و طغیان میافزایند چنانکه درین صورت گفت فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰى رِجْسِهِمْ اکنون
گفت بیفکندیم ما در میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوت و دشمنی تا روز قیامت یعنی ایشان را خذلان و با خود گذاشتن بر
سبیل عقوبت گفت چون دانست از حال ایشان که خواهند مردود گشت که همه دشمن یکدیگر شوند و تکفیر یکدیگر میکنند و این عداوت در دنیا
ماند تا قیامت در میان جهودان و ترسایان که ایشان با یکدیگر دشمنی میکردند و نزاع مینمودند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد
وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارٰى عَلٰى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارٰى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰى شَيْءٍ اکنون میفرماید هر گاه که ایشان خواهند که بجنگ
با رسول الله خدای حرب کنند خدای تعالی آتش را بمیراند و بنشاند بسبب آنکه جهودان با قوت و شوکت بلکه بودند که در هیچ بهادر لشکر اسلام و
قریش از ایشان مدد خواستند و با ایشان در آویختند و آخر آنها که با ایشان در مناقضه بودند مغلوب و مقهور شدند و جماعت یهود دیگر
بتیغ اسلامیان متفرق گشتند حق سبحانه و تعالی بقهر از نشیمنشان بیرون کرد و بقایا که ماندند جزیه بر ایشان نهادند و فدیه از ایشان بستدند
و مصطفی را تعظیم کردند و او را گردن نهادند و بدولت و صولت او همه مستاصل شدند اکنون خبر داد و گفت این جهودان در فساد سعی میکنند
تا افساد و بلا دکنند بمعاصی خدای و تحریف توریة و تقلیب احکام آن تا روزگار رسول علیه السلام و خدای مفسد از اد دست ندارد و نخواهد که ایشان را
دوست دارند و نخواهد که ایشان را اجر و ثواب دهد وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ
جَنّٰتِ النَّعِيمِ • وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ

وَالْاِنْجِيلَ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ

مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ •

حق تعالی گفت که اگر اهل کتاب که ترسایان و جهودانند احکام توریة و انجیل بپای
داشتندی و بتو و کتاب تو ایمان آوردندی و پرهیزکاری پیش گرفتندی ما گناهان از ایشان بپوشیدی و بکو کردیمی و بهشتهای با ناز و نعمت
میبردیمی و نعیم ما میشان نامهای بهشت ها و اگر این جهودان و ترسایان اقامت توریة و انجیل کردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی
اگر توریة و انجیل نصب چشم خود کردندی و در پیش چشم خود بداشتندی تا بهر مشکلی رجوع بدان کردندی ایشان در نشیمن خود بماندندی روزی
و نعمت از جهاجهات ایشان رسیدی از زیر سرهای خود و از زیر پایها خود روزی خوردندی از بالا یعنی آسمان باران آمدی و از زیر پای
یعنی نبات زمین بر آمدی و درختان بار میوه دادندی از زمین انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی در رفاهیت گذاشتندی چنانکه
گفت وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكٰتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اکنون گفت که از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی از
مقتصدان اند تغیر نکنند از حد در نگذرند میانه نگاه دارند بر قصد یعنی بر جاده روند بجانب راست و چپ میل نکنند و التفات الیمین و الشمال
فعل شناسند و ایشان مومنان اهل کتابند که برسول علیه السلام ایمان آوردند و گفته اند که در نجاشی و قوم او آمد که مسلمانان اهل کتابند و بسیاری
از اهل کتاب بد میکنند و آنچه میکنند همه یک حکم ندارند اند کی از ایشان نیکانند و بیشتر بد يٰاَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ

مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ. محمد بن کعب قرظی گفت از ابوهریره که رسول صلعم در بعضی غزوات در وقت فرود آمدن در زیر سایه درختی فرود آمدی بکو در زیر
عادة خود در زیر درختی بود شمشیر بر شاخی از آن درخت آویخته و بقیلوله شده اعرابی در آمد و تیغ او برگرفت و رسول صلعم بیدار گشت
اعرابی گفت من یعصمک منی تر از من که حمایت کند گفت والله یعصمنی خدای مرا نگاه میدارد چون رسول این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ از
دست وی بیفتاد سر بر آن درخت میزد تا دماغ از سرش پراکنده گشت و بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و این تفسیر اهل بیت جای که محمد روایت
میکردند چون براء بن عازب و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان فارسی و ابوذر و عمار و حذیفه و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین آمد و جمال الدین
چون رسول صلعم با ترسایان نجران معاهده کرد بر دو هزار حله من حلل الاواقی جبرئیل آمد و گفت تا حج بیا بیاورد حج وداع و علما الجانب من ستا
تا آن حلهها حاصل کرد اندو او ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون آمد نامه نوشت بامیر المؤمنین علی علیه السلام که من بجانب مکه میروم بحج چون کار تمام
کرده باشی از راه یمن بمکه آی بحج که آنجا مصلحتی باشد چون نامه باو رسید برخاست و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل بود از حلهها در بست با قوم
روی بمکه نهاد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار بدنه با خود داشت و حج در آن وقت قارن و مفرد بود فرض تمتع بنا بود
چون رسول صلعم بمکه رسید خدای تعالی این آیه فرستاده و اتموا الحج والعمرة لله رسول صلعم قوم را جمع کرد و خطبه کرد رسول صلعم احرام برگرفته بود و شصت و شش
شتر رانده بود و نیت حج قران کرده قوم را گفت هر که هدی نرانده است باید که حلال شود و این احرام عمره سازد که خدای تعالی
عمره و حج بر دو انگشت بهم دو دست در یکدیگر افکند و گفت الی یوم القیامه اکنون من میدانم اگر هدی نیاوردمی پیش از این دانستمی هدی نراندمی
و لیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی بمحل نرسد و بکشد و الا هر که او هدی رانده است باید تا حلال شود و هدی و حج باطل کنند و احرام
حج گیرد قومی چون بشنیدند حلال شدند و قومی بر احرام بایستادند رسول صلعم با ایشان عتاب کرد و گفت ما حلال نشویم چون تو هم باشی گفت مرا
هدی هست و فرض من اینست و فرض شما آن بشنیدند و برخلاف امر او کردند امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک رسید خلیفه بر قوم بداشت و بیامد تا
رسول را ببیند رسول را بر مکه یافت بمکه بار رسید رسول از وی پرسید که چه نیت کردی در احرام گفت یا رسول الله من نمیدانستم که تو چه نیت
کنی من نیت بنیت تو بستم و گفتم اهلالا کاهلال نبیک گفت هدی راندی گفت بلی چهل و چهار شتر رسول صلعم گفت الله اکبر شاد کنی
(حجی)
فی حجتی و فی هدی من شصت و شش شتر رانده ام بر احرام باش و باز گرد و قوم را بر گیر و باز بنزدیک من آی امیر المؤمنین باز گشت آن قوم
شکایت کرده بودند و حلهها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه او را امیر کرده بود گفت حلهها از ایشان او ادای گفت مرا اشفاقه کردند که تا سیاه گشت
حلهها هنوز رسول صلعم نا دیده چرا کردی که کسی را چه بود کردی محمد بخوانده حلهها باز ستد و بر موضع نهاد و بنشاندند و در شکایت ایستند مردم را خوش نیامد زبان
در وی دراز کردند او بیامد و حلهها برسول صلعم سپرد او یعنی از علی علیه السلام رسول شکایت کردند رسول گفت صواب کرد ایشان از گفتار باز نایستادند و رسول صلعم
بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان از علی بردارید
که او مردی درشت است در دین خدای و مداهنه نکند در دین خدای مردم چون خشم رسول صلعم بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول صلعم بگذارد آن
حج وداع بود و بر گشت و بجائی رسید که آن را غدیر خم گویند و آن متفرق الواق جای بود که مردم پراکنده شوند و آن نه منزل بود و در بعضی منزلت
منزل داشت جبرئیل علیه السلام آمد و زمام ناقه او بگرفت و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که فرود آی تا پیغامی دهم با این قوم رسانی پیش از آنکه

متفرق شوند

متفرق شوند و هر گروهی برای دیگر بروند و این آیه آورد و رسول خواند رسول صلعم فرود آمد و آواز داد منادی بر قوم که فرود آیید و کس فرستاد
تا از پس رفتگان باز آیند و نا رسیدگان رسیدند و آنجا درختی چند دوح بود بفرمود تا زیر آن درخت برفتند رسول صلعم فرود آمد و بفرمود
تا پالانهای شتر جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر او افکندند رسول بر آنجا رفت و صحابه مهاجر و انصار حاضر بودند خطبه بلیغ کرد و آن مواعظ
و مشهورات قوم را از هر کرد و وعظ گفت و انگاه گفت نُعیت الی نفسی و قد حان منی خفوف من بین اظهرکم هر زمان مرگ من بامن دادند
و وقت رفتن من از میان شما نزدیک آمد و مرا خواندند نزدیک است که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی
اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در میان شما بگذارم دو چیز اگر شما بآن تمسک کنید گمراه نشوید
کتاب خدای و عترت من اهل البیت و خدای لطیف مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض پیش من آیند آنگه گفت اللهم
هل بلغت بار خدایا برسانیدم و فیما تسقی و دیگر گفت و در عقب آن گفت علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی از من بمنزلة هارون
از موسی جز آنکه از پس من پیغمبری نیست آنگه گفت اللهم هل بلغت تا کرد فصلها بسیار بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیر المؤمنین علی حدیثی میگفت
و میگفت اللهم هل بلغت چنانکه در سیر و تواریخ مشهور است آنگه اشاره کرد بامیر المؤمنین و او را بخواند و با خود بر منبر برد و بازوی وی بگرفت
و او را بر داشت و بگردانید و بر مردمان جلوه داد چنانکه دو کس بهم نگرستند تا مردمان سپیدی بغل هر دو بدیدند ساعتی خاموش ببود آنگه گفت
الست اولی بکم منکم بانفسکم نه من از شما بشما اولیترم قالوا بلی تقریر کرد تا اقرار کردند چون همه اقرار دادند گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله هر که من مولای اویم این علی مولای اوست آنگه دعا کرد
دوستان و یاران او را و لعنت کرد دشمنان او و گفت اللهم هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا
گواه باش آنگه فرود آمد و وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمه دیگر رفت برابر خیمه او آنگه مسلمانان و صحابه
را فرمود تا گروه گروه پیش شدند و علی را تهنیت میکردند و از جمله آنانکه درین باب اطناب کردند عمر خطاب بود که گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت
مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة و حسان بن ثابت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا درین باب بیتی چند بگویم گفت بگوی یا حسان علی
اسم الله حسان بر بالای بلندی شد و بآواز بلند این بیتها بگفت مسلمانان گردنها برکشیدند از سماع کلام او گفت: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم
بخم واسمع بالرسول منادیا: یقول فمن مولاکم وولیکم: فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا: الهک مولانا وانت ولینا: ولا تجدن
منا لک الیوم عاصیا: هناک دعا اللهم وال ولیه: وکن للذی عادی علیا معادیا: فمن کنت مولاه فهذا ولیه: فکونوا له انصار صدق موالیا
فقال له قم یا علی فاننی: رضیتک من بعدی اماما وهادیا: فخص بها دون البریة کلها: علیا وسماه الوزیر المواخیا: رسول گفت یا حسان
لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و شاعران درین باب اشعار بسیار گفته اند چه در عهد رسول و چه پس از آن کمیت گفت
ویوم الدوح دوح غدیر خم: ابان له الولایة لو اطیعا: ولکن الرجال تبایعوها: ولم ار مثلها خطرا اضیعا: گفت چون این قصیده
بگفتم امیر المؤمنین را بخواب دیدم مرا گفت قصیده عینیه بر من خوان من بخواندم چون باینجا رسیدم مرا گفت راست گفتی آنگه بگفت این بیت
ولم ار مثل ذاک الیوم یوما: ولم ار مثله حقا اضیعا: و دیگری گفت النص فی یوم الغدیر: قد عوا العاد فالقباح خفی ادکام فی الخلق
النبی انا الامام علی اشارت رسول صلعم دو بار و علی را بر دو کرده وصف کرد در روز بها بر دشمنان بمصالحه آمدند روز غدیر بر دوستان از مواقف

بخلافت آمد ابو سعید خدری گفت والله ما تفرقنا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا رسول خدای گفت
الله اکبر ان کمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی اگر روی بجای کرد و گفت یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر
من احسن عملا روزی برسول [illegible] وخدای [illegible] نیکو کار را ضایع نگذارد و آن روز آن بود که موجب بود آمد و علی [illegible] پس او رفت
و او را بگفت [illegible] دیگر جبریل آمد و گفت یا رسول الله ان له عندک یوم بیوم او را نزدیک تو روزیست ببدل گفت چگونه گفت چنانکه
او امروز بدل [illegible] و جمع میکند [illegible] تو و اظهار تو [illegible] این چه [illegible] در اظهار ولایت امامت او گفت کی باز این گفت چون
آید من بیایم و اعلام کنم چون روز غدیر بود بیامد و این آیه آورد عبد الله مسعود گوید روز احد علی علیه السلام نیزه در دست [illegible] و از اسب [illegible]
مردمی افکند رسول گفت لا بقیة فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم الحق وانت ناصره چون این روز بود آیه آمد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت یا رسول الله یاد داری که مرا گفتی ما عذر من کتم الحق وانت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق والله عالم آن
گفت یوم بیوم روز یاس [illegible] این روز یاس کافران بود آن روز که در دست او یاس بود [illegible] انزلنا الحدید فیه بأس شدید این روز باس و
بود والیوم یئس الذین کفروا من دینکم [illegible] دوستانش [illegible] کاسی بود وسقاهم ربهم شرابا طهورا و در دست دیگر [illegible] دشمنان
یاس [illegible] ساقی کوثر [illegible] دوستان این بود [illegible] من اولیائی [illegible] دشمنان [illegible]
کر چون [illegible] آن کار مهمل ماند چون او را بجای خود بداشت و بر کار دین گماشت دشمنان خایب و خاسر شدند بعضی در دل [illegible] بعضی طاقت
نداشتند و پرده از روی دل خود برداشتند از باقر علوم انبیا محمد بن علی [illegible] روایت کردند که چون رسول بغدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید [illegible] نشست [illegible] رسول
درمیان مهاجر و انصار [illegible] چون برسید از ناقه فرود آمد [illegible] رسول نهاد و گفت ای محمد [illegible] ما را گفتی
معبود [illegible] بگوییم که خدا یکیست [illegible] گفتی پنج نماز [illegible] قبول کردیم گفتی ماه رمضان روزه بدارید [illegible] گفتی [illegible] زکوة [illegible]
فرمودی بگزاریم جهاد فرمودی [illegible] راضی نشدی حتی رفعت بضبع ابن عمک ففضلته علینا فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه
فهذا شیء منک ام من عند الله [illegible] قبول کنیم این چیزیست که از خود گفتی یا خدای فرمود [illegible] رسول [illegible] فرمود والذی لا اله الا هو ان هذا
من الله گفت [illegible] خدای [illegible] این که کردم [illegible] حارث بن نعمان این که بشنید [illegible] روی
بسوی [illegible] نهاد [illegible] اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم بار خدایا اگر محمد [illegible]
راست [illegible] از آسمان سنگ [illegible] با عذابی دردناک [illegible] هنوز این [illegible] بود که سنگی از آسمان بیامد بر سر او [illegible]
بر [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین الآیة حق تعالی [illegible] رحمت فرستاد [illegible] او عذاب خواست [illegible]
رحمت نافع نیست کس عذاب را از تو دافع نیست لیس له دافع من الله ذی المعارج من ولایتی فرستادم و کمال دین و تمام نعمت [illegible]
الیوم اکملت لکم [illegible] واتممت علیکم نعمتی [illegible] یا ایها الرسول بلغ [illegible] جبریل آمد [illegible]
الیک من ربک [illegible] خدای [illegible] شب معراج فاوحی الی عبده ما اوحی [illegible]
شب معراج [illegible] گفت روز غدیر [illegible] تفصیل داد تاخیر البیان عن وقت الخطاب [illegible] الحاجة روا باشد [illegible]

دینکم

تا دل

تا دل بران موطن کنی و دوم بران معتصم تا چون وقت آمدن خود تفصیل گویم بار خدایا اگر تقصیری یا تاخیری افتد ای محمد وان لم تفعل فما بلغت رسالته
اگر این نکنی همان انکار که هیچ نکردی [illegible] فرمانی که این بود اگر نکردی کرده نکرده شدی [illegible] بار خدایا از طعن طاعنان ایمن نیستم
و از دشمنان خائفم محمد اگر با اندیشه نداری تا من عاصم و نگاه دارنده توام والله یعصمک من الناس ایمن باش که ترا خدای تعالی نگاه دارد
و خدای [illegible] هدایت نکند کافران را اما بخذلان بر سبیل عقوبت و اما بحرمان از راه بهشت و ثواب این هجدهم ذی الحجه بود در منصرف رسول از حجة الوداع
عشر من الهجرة و رسول پس از آن دو ماه و ده روز در دنیا بماند آنگه با جوار رحمت ایزدی پیوست و این روز [illegible] جمله مشاهیر ایام
و بیش از این مذکور بود چنانکه از صادق روایت کرده اند که گفت یوم الغدیر عید الله الاکبر وما بعث الله نبیا الا عرفه حرمته وانه
عید فی السماء وفی الارض روز غدیر عید خدای است عید اکبر و خدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد الا که او را حرمت این روز معلوم کرد و پیغمبران
مقدم [illegible] خود را [illegible] این روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی نزدیک امام رضا بودم و مجلس حاضر بود با اهلش [illegible]
روز غدیر [illegible] بعضی از حاضران گفتند ما غدیر نشناسیم امام رضا گفت حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از رسول [illegible] که گفت روز غدیر در آسمان
مشهورتر است از آنکه در زمین و خدای را در فردوس برین کوشکی خشتی از زر و خشتی از سیم در آنجا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از
زمرد سبز خاکش مشک و عنبر است در وی چهار جویست از آب و می و شیر و انگبین بر کنار آن جویها درختانست از انواع میوهها بر آن درختان مرغانند
از لؤلؤ و پرها از یاقوت چون روز غدیر بود اهل آسمانها آنجا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل میکنند خدا را این مرغان از آن درختان بپرند و بآن
جویها فرو شوند و بر آیند و خویشتن را در آن مشک و عنبر بگردانند و بر بالای سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند چون آخر روز باشد
منادی ندا کند ایشان را که انصرفوا الی مراتبکم بازگردید با جایهای خود که ایمن شوید از خطا و زلل تا دیگر سال در همچنین روز برای کرامت محمد
[illegible] گفت یا بن ابی نصر هر کجا باشی جهد کن تا آن روز بمشهد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شوی اگر ممکن باشد که خدای تعالی درین روز گناه شصت ساله
بیامرزد هر مومنی و هر مومنه را درین روز چندان [illegible] از آتش دوزخ آزاد کند که در ماه رمضان شب عید فطر و شب قدر [illegible]
بصدقه [illegible] هزار درم محسوب [illegible] با آنچه توانی درین روز با مومنان خیر کن و با آنچه توانی مومنان را شاد کن والله اگر مومنان فضل این روز
شناختندی فرشتگان ایشان را مصافحه کردندی هر روزی ده بار [illegible] گفته اند که مشاهیر الایام العشرة یوم التقدیر روز تقدیر است و آن آنست که
خدای تعالی [illegible] الست بربکم قالوا بلی یوم التقدیر و ذلک قوله فقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام ویوم التطهیر یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویوم التکثیر و آن روز بدر است که خدای تعالی عدد مسلمانان بسیار کرد فی قوله یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین
ویوم التغییر و آن روز [illegible] حامل سوره برائت باز گردانیدند بنزول وحی که یؤدی عنک الا انت او رجل منک ویوم التوقیر
و آن روز مباهله که رسول امیر المؤمنین علی [illegible] موقر گردانید حق تعالی حکم نفس او حکم رسول کرد فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ویوم التشهیر و آن روز بود که امیر المؤمنین انگشتری بسایل داد و خدای تعالی گفت انما ولیکم الله ورسوله [illegible]
و او را مشهور گردانید ویوم التوفیر روز مواخات که او را برادری با خود تخصیص کرد [illegible]
[illegible] ویوم التشویر روز قیامت باشد که یکی میگوید یا لیتنی کنت معهم و یکی میگوید کنت ترابا و دیگری میگوید یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
و روز دهم روز [illegible] چون نگاه کنی این روز از آن روزها فروتر است برای آنکه [illegible] والحمد لله علی اتمام نعمه وسبوغ کرمه

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ عبدالله عباس گفت که جمعی جهودان نزدیک رسول آمدند و گفتند

ای محمد تو بر توریة ایمان داری و مقری که کتاب خدا است و حق گفت آری گفت ترا با ما اتفاق است ما با تو اتفاق نمیکنیم در آنکه قرآن حق است و از نزدیک خدای است ما را برین رها کن که تو اقرار داری که حق است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد مر اهل کتاب را از جهودان و ترسایان را که بر شما هیچ چیز نباید که اقامت توریة و انجیل نکنید یعنی ایمان نیارید بانچه در وی است از نبوة محمد و بشارة باو و وجوب ایمان باو و بکتاب و بانچه باو فرستاده شد بشما از خدای شما یعنی قرآن که خدای تعالی بر مکلفان فرستاد و تخصیص ایشان برای آنکه حجت است بر ایشان و گفته اند که مراد جمله ادلّات که خدای نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و عدل و نبوة انبیا علیهم السلام و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستادند از خدای تو بکفر و طغیان پس تو ای محمد برین قوم کافران اندوهگین مباش و این برای تسلیه رسول گفت که او دل در ایمان ایشان بسته بود چون ایمان نیاوردندی دلتنگ شدی گفت تو بر ایشان دلتنگ مشو اگر بدوزخ شوند که ایشان مستحق آنند اگر گویند که نزد نزول قرآن کفر و طغیان ایشان در زیادت کرد و این مفسده بود گوییم مفسده آن بود که فساد نزد آن حاصل آید گوییم چنین نیست و فیه که شرطی دیگر باشد بود و این تهمت که از باب تمکین شود و چون قدرت و آلت و قرآن از باب تمکینست مفسده نباشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

حق تعالی از احوال مومنانی که در اصل بودند و آن مومنانی که اهل کتاب بودند که ایمان آوردند برسول علیه السلام خبر داد

و گفت آنانکه ایمان آوردند و آنانکه بر دین جهود بودند که از دینی که جمهور بر وی باشند میل کنند و بدینی روند که بر وی اندکی باشند از مردم و ترسایانی که بر ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آرد بخدای و بروز بازپسین که قیامتست و عمل صالح کند بر ایشان هیچ اندوهی و خوفی نباشد و چون کافران اندوهگین و خایف باشند وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا

يَقْتُلُونَ ۝ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝

حق تعالی بدین آیه احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بانچه پدران ایشان کردند و ایشان دران اقتدا کردند به پدران خود و بدان رضا دادند گفت بدرستیکه ما گرفتیم میثاق و عهد فرزندان یعقوب و بایشان پیغمبران فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود هر گاه پیغمبری بایشان آمدی و چیزی آوردی بدیشان که نفس ایشان آن نخواستی گروهی را از پیغمبران تکذیب کردندی و بدروغ داشتندی و گروهی را میکشتندی یکی بلفظ ماضی گفت و یکی بلفظ مستقبل تا بازنماید که این چون صفتی لازم است مر ایشان را گفت که ایشان پنداشتند که ایشان را ابتلا و امتحان و آزمایشی نخواهد بود کور شدند و کر گشتند و این بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان

بافته رسیدن

بافت رسیدن در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت تامل در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی جهل چیزی گرفته و سر در راه ضلالت و جهالت نهادند از تکذیب انبیا و کشتن ایشان مانند کوران و کران آنچه آن را ایشان نفرموده بودند گروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد پس گروهی دیگر باره ایشان و فرزندان ایشان باز بکفر و ضلالت و کوری و کری شدند بکفر برسول علیه السلام و خدای تعالی بیناست بانچه ایشان میکنند و مورد این آیه تهدید و وعید است بر وجهی پوشیده چنانکه از اجزا و تفاصیل تا هر یکی را برو فق آنکه باید چنانکه شاید جزا دهد لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ

مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ۝ میگوید که کافر شدند آنانکه گفتند که خدا

معبودیکه استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است و کفر بجحود باشد بدل آنرا که واجب بود بدان اقرار دادن و از قبیل اعتقاد قول شافعی یعنی مذهب و اعتقاد ایشانست و قولی دیگر آنست که چون اعتقاد ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد را خواند لا کان ظهور لنا عنده ذکر و این گروه از ترسایان که گفتند یعقوبیانند که ایشان بتثلیث گویند اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس اگر گویند بوده یکی شدند و آنانکه چنین گفتند مسیح را پسر خدا گفتند از مریم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مسیح ایشان را گفت که ای بنی اسرائیل خدای را پرستید که خدای من و خدای شماست تبرا کرد از آنچه ایشان گفتند اگر بر سبیل تعلیل گفت هر که او بخدای شرک آورد و با او انبازی گیرد خدای بهشت بر وی حرام کرد و اندر جای او آتش دوزخ بود و ظالمان را که کافرانند و غیر ایشان هیچ یاری نباشد که ایشان را از عذاب خدای حمایت کند لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ

لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

بحقیقت کافر شدند آنانکه گفتند خدای خدای سیم است و این قوم هم جهودان و ترسایان اند از ملکاسان و نسطوریان و یعقوبیان و مرین هر سه گفتند بر طریق الحاد گفته اند این نا معقولست برای آنکه محالست که سه ذات یکی شوند آنگه حق تعالی خبر داد و تکذیب ایشان کرد و گفت هیچ خدای نیست الا یک خدای و اگر باز نایستند از آنچه که این میگویند با آنانکه کافر شدند از ایشان عذابی دردناک یعنی با آنانکه بر کفر اصرار کنند از ایشان و وجهی دیگر آنست که برای آن گفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید شامل نباشد هر دو گروه را که گروه از ایشان در آید اگر بر سبیل تقریع و توبیخ گفت این قوم توبه نمیکنند و با خدای نمیگردند و پناه با عبادت و طاعت او نمیدهند و از و آمرزش و استغفار نمیخواهند و خدای تعالی غفور و رحیم است آمرزنده و مهربانست بیامرزد بفضل و رحمت آنرا که در بارگاه او شود مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ • حق تعالی تشنیع الحاق بر ایشان رد کرد و گفت نیست عیسی ابن مریم الا پیغمبری که پیش از وی پیغمبران گذشته‌اند
و مادرش نیز صدیقه و ولیه‌ای بود و برات داننده آیات خدای را و مؤمن و ممیز او و دو پسرش و آیاتی که خدای تعالی در شان ایشان
نمود چنانک گفت و صدقت بکلمات ربها اگر ترسایان ازین تمیز کردندی که هر کس طعام خورد و هر که محتاج طعام باشد اگر نخورد و زنده
نماند و او جسم ضعیف و مجوف و محتاج قضای حاجت باشد اگر گفتی ای محمد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان کنیم و اذ دیگر چگونه ظاهر
کردانیم اگر گفت بنگر که ایشان چگونه از ان عدول میکنند و از ان نمیکردند و اعراض مینمایند اگر رسول را فرمود که ای محمد بگوی اربسیل احتجاج
و انکار بر ایشان می‌پرستید شما بدون خدای آنرا که مالک نباشد قادر بر نفع و ضرر شما سودی نتواند کرد و دفع مضرتی نتواند کرد
اگر قادر برین نبوده باشد یا اگر خدای اورا تمکین کند اگر عیسی بر نفع و ضرر قادر بود به تمکین خدای بود و اگر در حال حیات چنین بود ترسایان اظهر سوال را
از وی هیچ نفعی و ضرری نبود و عبادت انکس که از وی نفعی و ضرری نبود جاری مجری عبادت اصنام و جمادات بود و قبح آن بضرورت معلوم است
و خدای شنوا و بیناست اقوال شما را میشنود و احوال شما میداند تا هر کسی را برو فق آن جزای بدهد و هو قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا
وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ •

بگوی ای محمد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که خداوندان توریة و انجیل اند که غلو مکنید در دین خود و از حد در مگذرید و متابعت
مکنید اهوای مذاهب قومی را که ایشان مذاهب بهوای نفس نهاده‌اند نه باستخراج ادله و ایشان پیش شما ضال و گمراه بوده‌اند گفته
نهی است ترسایان را که در ضلالت اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگر گفته که مراد آنست که اقتدا مکنید باسلاف رؤسا و اکابر خود و ایشان اهواکه
ضال اند در نفس خود مضل و گمراه کننده اند قوم بسیار را و ایشان از راه راست گم شده‌اند زجاج گفت برای آن تکرار کرد که آن حوالت
ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ بلفظ اول و دوم اگر ضَلُّوا من بعد بعضی دیگر گفته که با اول ضلال در دین حوالت به دوم ضلال از طریق بهشت لُعِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ •

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ • لعنت کردند کافران بنی اسرائیل بر زبان
داود و عیسی مریم و لعن طرد و ابعاد
باشد از رحمت خدای ایشان را لعنت نمود زبان داود تا مرده شدند یعنی بوزینه و بر زبان عیسی خوک شدند و این تخصیص را اگر بعد از
موسی بوده‌اند و موافق پیغمبر نبوده و ذکر سلیمان برای آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و او از شریعتی نو نبود امام محمد باقر گفت که داود
اهل کتاب را لعنت کرد بعد او تی که اعتدا کردند در باب ماهی گرفتن و ایشان در عهد داود بودند گفت اللهم البسهم اللعنة فتنل
الرداء على المنكبين ومثل المنطقة على الحقوين خدای تعالی ایشان را بوزینه کرد و عیسی اصحاب مائده را که مائده خواستند چون خدا
تعالی فرستاد و بآن کافر شدند ایشان را لعنت کرد خدای تعالی ایشان را خوک کرد و اینها را از بهر آن گفت تا ایشان آیس و نومید باشند
از منفعت مادام که بر کفر اصرار کنند و ایشان را سودی نکند که ایشان فرزندان پیغمبرانند و ایشان بآن فخر می‌آورند اگر فرمود که ای

لعنت

لعنت ایشان را سبب عصیان ایشان بود و تعدی و تجاوز از امر حق باکه عصیان و تعدی کردند یکدیگر را منع نمیکردند از ناشایسته که میکردند
و آن منکرهای گرفتن بعوار و رشوه ستدن در احکام و بسیار که بر ایشان حرام بود دانسته‌اند که چون به حرام بود و رسول گفت در بنی
اسرائیل چون منکر کردی یکی ... و آن را نهی کردی او باز نایستادی از ان و دیگر روز او را دیدی با او اختلاط و مواکله و مشارکت کردی
و از و نیز آن کردی چون خدای تعالی از ایشان چنین دید دلهای ایشان را بر یکدیگر زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود و عیسی مریم و ادیان
زده و خبانیز خواست بدان خدای که جان با امر اوست که اگر امر معروف کنید و نهی منکر و دست ظالم بدست گیرید و او را بر حق دارید و الا
دلهای شما بر یکدیگر زند و لعنت کند چنانکه لعنت کرد ایشان را تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا
قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ
هُمْ خَالِدُونَ • وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ •

می‌بینی تو ای محمد بسیاری را از ایشان یعنی از جهودان
و ترسایان بعضی گفته مراد جهودانند مثل کعب اشرف گفت که ایشان تولا میکنند با کسانی که کافر شده‌اند از مشرکان بعرب و دوستی یکدیگر یک
دست و یک زبان باشند بر تو که محمدی بد چیزی است اگر نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرده آن خشم خدایست بر ایشان و خلود ایشان در
آتش دوزخ و اگر بدل اگر این میکنند بخدای و پیغمبر خدای ایمان آوردندی و بآنچه باو فرستادی گفته مراد به پیغمبر موسی است و ای کافران
منافقاند گفت اگر ایشان بخدای و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان داشتندی مشرکان را دوست نگرفتندی و موالاة و مصافات دلیل میکند
که ایشان ایمان ندارند بموسی ولیکن بیشترین ایشان فاسقانند و از فرمان ایشان یعنی از فرمان خدای بیرون شده‌اند لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ
النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا

إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ • حق تعالی رسول را خبر داد و احوال دوستان
و دشمنان اعلام کرد و گفت یابی تو ای
مردمان بعداوت و دشمنی کردن با کسانی که ایمان آوردند جهودان را یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان بیشتر است از کافران دیگر ابوهریره از رسول
روایت کرد که هیچ دو جهود نباشند که با یک مسلمان حاضر شوند الا قصد او کنند بقتل و مشرکان نیز سخت‌ترین مردمان باشند بعداوت و دشمنی مؤمنان
و نیز دیگرین مردمان آنکسانی را که گفتند ما ترسایانیم و مراد بترسایان عموم است نه خصوص برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان
دشمنی میکنند و مراد نجاشی است و در بدایت اسلام که رسول در مکه بود مشرکان ایذای مسلمانان کردندی و ایشان را رنج نمودندی تا از مسلمانان
بر کردند کسانی ضعیف یقین بودند بر گردیدند و رسول را عمش ابوطالب حمایت کرد رسول چون چنان دید مسلمانان را گفت شما را هجرت باید
کرد و بحبشه باید رفت که پادشاه حبشه مردی عادلست و ظلم نکند و پادشاه نجاشی بود نام وی اصحمه و نجاشی بزبان حبشه عطا باشد و این نام
پادشاهان حبشه باشد چنانکه پادشاهان روم را قیصر خوانند یازده مرد و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر عوام و عبدالله مسعود و عبدالرحمن عوف

و ابو حذیفه و مصعب بن عمیر و ابو سلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب بن عمرو و سهل بن بیضا بدریا رفتند و کشتی بگرفتند تا زمین حبشه
بنیم دینار سال پنجم از مبعث و جعفر بن ابی طالب برفت و پس ازان گروه گروه متوفق میشدند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان
و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند تا مبلغی هدیه اورا و التماس کردند که ایشان را باز فرستند پس رفتند و هیچ
کو نتوانستند کرد بجای آوردند نجاشی گوش سخن ایشان نکرد و ایشان خایب بازگشتند و مسلمانان آنجا مقام کردند تا که رسول با مدینه هجرت کرد
و کارش بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند سال ششم رسول نامه نوشت بنجاشی تا ام حبیبه را که دختر ابوسفیان بزنی بخواهد و شوهرش آنجا وفات
کرده بود و درخواست کرد تا مسلمانان را بفرستد نجاشی کنیزکی ازان خود را که ابرهه نام بود پیش ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول
او را میخواهد ام حبیبه عقدی داشت بشارت بدست کنیزک داد و گفت برو و بگو تا وکیل پیش من فرستد تا او را وکیل کنم تا مرا بدهد
خالد بن سعد را بفرستاد تا او را برسول دهد بمهر چهارصد دینار که از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود کس فرستاد تا چهارصد دینار بیاوردند
بردست کنیزکی نام حبیبه او نزد ام حبیبه بر دینجاه دینار باو داد کنیزک گفت مرا فرموده اند که هیچ نستانم و آنچه گرفتم نیز باز دهم و من کنیزک
خاص ملکم بخدا و بنبوة مصطفی ایمان دارم و آنچه باو فرستاده اند باید که چون برسول بری سلام من باو برسانی گفتم سمعا و طاعة که نجاشی
زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدایا آوردند که دو کشتی بساخت و او را با جعفر ابی طالب و جماعتی که از صحابه در آن وقت
رسول هنوز از خیبر بود اتفاق افتاد که جعفر رسید و امیر المؤمنین ع خیبر گرفته بود بشارت فتح خیبر و قدوم جعفر برسول رسید گفت و الله ما
لا ادری بایهما افرح بفتح خیبر ام بقدوم جعفر و دیگری آمده بود که امام حسن ع خبر داد که امام بولادت شبیر و در بنوق از نماز
فریضه فارغ شده بود بهر بشارتی تکبیری کرد که گفت چون نماز فریضه کنند سه تکبیر بگویند چون خبر نکاح ام حبیبه با بوسفیان آوردند اسلام
آورده بود و شادمان شد و گفت ذاک الفحل لا یقدع انفه پس ازان بمدتی نیز دیگر نجاشی نامه نوشت برسول ع و پسرش ازها را با شصت
مرد از حبشه بفرستاد و در نامه یاد کرده که بخدا و بتو که محمدی ایمان آوردم و تصدیق آن پسرم ازها را با جماعتی نزد تو فرستادم که اگر فرمائی
خود بیایم و آنچه فرمائی امتثال کنم و با تو دست بیعت جعفر کنیم بیامدند و در دو کشتی نشستند و گروه آن کشتی که پسر نجاشی
بود غرق شدند آنجماعت که بماندند با گروه دیگر منعم منعم شدند هشتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول ع آمدند
و از جمله ایشان بحیرا راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول ص سوره یس برایشان خواند چون قرآن شنیدند بگریستند و گفتند
چه نیکو میماند این کلام بدانچه خدای تعالی بر عیسی فرستاد و خدای تعالی این آیه فرستاد و لتجدن اقربهم الی قوله و ذلک جزاء المحسنین ای محمد
نزدیکتر ایشان بمودت و دوستی کسانرا یابی که ایشان گفتند ما ترسایانیم و ازانست که ایشان قسیسانند و رهبانانند قسیس عالم بود
و رهبان زاهد بود و بن زبیر گفت ترسایان ما انجیل ضایع نکردند و لیکن تغییر و تبدیلی کردند و ایشان پنج مرد بودند و آن او باس
و مرقوس و تلمیس بود و آنچه ازیشان برحق بود بایستاد قسیس بود و پس هر که باو اقتدا کرد برطریق استقامت او را قسیس خواندند
وَاِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰمَنَّا

فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا جَاۤءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ اَنْ يُّدْخِلَنَا رَبُّنَا

مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِيْنَ ۝ حق تعالی چون وصیت کرد ایشان را در خوف و خشیت و رقت قلب باز نمود که چون ایشان بشنوند آنچه
برسول ع فرستاده اند از قرآن که بریشان خوانند تو بینی ایشان را که آب از چشم ایشان روان گردد از آنچه شناخته اند آن را از حق
و در آن حال میگویند که ای محمد ما بتو ایمان داریم پس ما را با گواهان یعنی نام در جریده مؤمنان ثبت کن چنانکه نام گواهان ثبت کنند
یا نام ما با نام امت محمد بنویس که ایشان گواهان بمعنی اند چنانکه گفت و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس
که از یشان حکایت کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجب گفتند ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدای و بآنچه بما آمد از حق یعنی
اسلام و رسول خدای و کتاب او که قرآنست و شریعت او که مسلمانیست و ما طمع میداریم که خدای تعالی ما را با قوم صالحان حشر کند و در بهشت کند
فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ بِمَا قَالُوْا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۚ وَذٰلِكَ جَزَاۤءُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ وَالَّذِيْنَ

كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ اُولٰۤىِٕكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ۝ پس خدای ثواب و پاداش داد یعنی مستحق گردانید با تعظیم
و تبجیل بآنچه ایشان گفتند برای اقرارات که گفتند و در دل اعتقاد
آن داشتند که بر زبان راندند و بوستانهای و بهشتهای که در زیر درختهای آن جویهای روان باشد منافع و لذات چشم بهتر از
آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست خاصه درختان سبز میوه دار با نواع ثمار و در هر ثمری طعمی که او خواهد و جویها روان از آب و شیر
و می و انگبین و این منافع و ثواب جزای نیکو کارانست چون ذکر اهل کتاب کرد از مؤمنان و کافران و آنچه ایشان را خواهد بود
از ثواب و عقاب ذکر مکذبان کافران کرد و گفت آنها که کافر شدند بنبوت و رسالت رسول را بدروغ داشتند آیات ما که قرآنست آنجماعت اصحاب
دوزخ اند و ملازمان آتش اول بتفصیل گفت پس بسبیل عموم تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در ان وعید و دیگران لطف باشد
يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبٰتِ مَآ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوْا ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ۝

فَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ۖ وَّاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْٓ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ۝ چون رسول ع صحابه را صفت
قیامت کرد و احوال دوزخ
و عقاب او و شدت او بر گناه کاران خواند جمعی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان مظعون نشستند و اتفاق کردند که روزه روزه بگشایند
و شب بپای ایستند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند و پلاس پوشند و دنیا بکلی ترک کنند این خبر برسول ع رسید بر خاست و بخانه عثمان مظعون شد او نی
رفته بود و باز گشت چون عثمان بخانه آمد زنش گفت رسول ع آمده بود و آنجاعت پیش رسول ع آمدند گفت آنچه از شما گفته اند راستست گفتند
بلی یا رسول الله و ما بدین جز خیر نخواستیم رسول ع گفت مرا نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما حقی هست حق ما را بگشایید و روزه دارید و روزه
گشایید و طعام خورید و نماز گذارید و بخسپید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و گاه طعام خورم و گاه نخورم و گاه نماز گذارم و بخسپم و گوشت
خورم و با زنان خلوت کنم و طریقه من اینست آنگه قوم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت من رغب عن سنتی فلیس منی مرا که او از سنت
من رغبت بگرداند از من نیست با حال قوم چه بوده که وی که زنان را بر خود حرام کرده اند و بعضی طعامها و سایر لذات اما من شما را میگویم

که چون زنان و ترسایان باشید چه از دین من ترک طمع و تحریم زنان نیست و نه اکل دهم و سیاحت اعتکاف روزه است و رهبانیت امتی جهاد و خدا را پرستید و با او شرک میارید و حج و عمره کنید و نماز بپای دارید و روزه ماه رمضان بدارید و بر استقامت اقامت کنید اناکه پیش از شما بودند تشدید بر خود کردند هلاک شدند و چون کار تشدید کرفتند خدای کار بر ایشان سخت کردانید اینجا که در دیرها و صومعها مانده بقایای ایشانند وهذه الآیه فرستاد و عبد الله بن عباس گفت مردی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من دوش پاره کوشت بخوردم در میان شب انتشار جمیت واد من کوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و کرویدکان حرام مکنید ملاذ و مشتهیات که خدای شما را حلال کرده است از مطاعم و مشارب و مناکح و ملابس که تحریم و تحلیل نه کار شماست کار خدایست حلال بتحریم حرام نکردد و اعتدا مکنید از حد حلال که خدای تعالی معتدیان را دوست ندارد و طعام از او بخورید از آنچه خدای تعالی روزی شما کرده است از حلال پاک و روزی چو حلال باشد از اکر روزی رشت کومی را بود که بدان منتفع شود و کس را نبود که وی را از آن منع کند و از حرام خدای تعالی منع کرده است و در آنچه حلالست اسراف مکنید و حرام مخورید و از خدای بترسید آن خدای که شما بدو ایمان آورده اید یعنی از معاصی او تا از عذاب رستگاری یابید عایشه گفت رسول صلعم بریان خوردی و پالوده عسل دوست داشتی و گفتی المومن حلوی یحب الحلاوة و گفت در شکم مومن روایت است که بر یکروا اند آن الا بشرینی فرقد اللحمی پیش حسن بصری پالوده میخورد حسن او را گفت چکوئی درین گفت دوست ندارم آن را که انجور د حسن گفت یا لعاب النحل بلباب البر خلط بعسل النحل مجه مسلم

لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون

چون آن قوم چیزها حرام کردند و رسول صلعم ایشان منع کرد ایشان گفتند یا رسول الله سمع و طاعة فرمان ترا است اما با سوکند چکنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و چون آیتی در حق شخصی یا قومی در حادثه از حوادث نازل شود و در آن حکم شرعی بود دیکران در آن حکم مشارک باشند میکوید که خدای تعالی شما را که مومنانید مواخذه نمیکند بسوکندان لغو و بازی شما و سوکند لغو آن چه کرد در خلال حدیث رود از قول لا والله بلی اگر در دل دارد و عزم و نیت کرده باشد و در سوکند لغو کفاره نباشد گفت بسوکندان لغو مواخذه و کرفتاری نکند خدای ولیکن بآن مواخذه کند که سوکندان خود بآن منعقد کرده باشید بدل و نیت بآن جزم کرده پس اگر این سوکند خلاف کرده شود کفاره او یکی از سه چیز بود طعام دادن ده درویش و کر مردان کرد و اگر بزنان ده جهری نباشد تغلیبا بر مونث گفت کفارت آنچه آن بسته شود از سوکند آن بود و طعام بقدر کفایه و سیری ایشان باشد و نزدیک اصحاب ما ده مد یا یک مد بقدر طاقت و تکت اما هر یکی را ازین مقدار بدهند و اما مثل آن طعام حاضر کنند و آن دو رطل و ربعی باشد هر یکی اگر دو مد بدهد ضعف آن حاضر کنند و ده درویش را حاضر کردانند تا بخورند و در آن باشد که تغیب ده کس ازین مقدار بکمتر از ده کس دهند و هدین گفت که درویش را چندان بدهد که بچاشت و شام بخورد

آن شیخی

واین یک روایت است از امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الموحدین و قاتل المارقین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب حلال مشکلات و کشاف معضلات علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و با وجود ده کس یک کس را نشاید داد و آنچه میدهد از طعام باید که میانه آن چیز بود که شما اهل خود را از آن قوت میکنید و گفته اند معنی اوسط افضل و بهتر است یعنی از بهینه آنچه طعام اهل خود میسازید یا در پوشیدن ده مسکین را پیراهنی و ازاری یا مکیین و اگر نیابد پیراهنی روا باشد یا بنده آزاد کردن که سلیم و صحیح باشد از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک و اگر مومن بود و اگر کافر و اگر مومن بود فاضلتر بود و هر که نیابد یکی ازین سه را بود روزه داشتن پیاپی و در قرائت عبد الله مسعود چنین است که ثلثة ایام متتابعات این کفارت سوکندان شماست چون سوکند خورید و خلاف کنید و سوکندهای خود نکاه دارید تا نکوز برید یا چون خورده باشید از جهت نکاه دارید و این اولیتر است و از اینجاست که سوکند بر معصیت منعقد نمیشود که اگر منعقد شدی این امر نبودی با صرار بر معصیت خدای تعالی همچنین بیان کند آیات خود برای شما تا بود که شما شکر نعمت او بشوید خاصه نعمتی که از جمله نعمتهای دینی بود

یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون

حق سبحانه و تعالی درین آیه منع میکند مومنان را از طلب خمر خوردن و قمار باختن و خمر را برای آن خمر خوانند که با عقل مخامره و مخالطه میکند و او را با زمی پوشد و خمر کویند آن را که با زمی پوشد تا برآید و هرچه ازین نوع بود و آن را خمر کویند و در تحت نهی آید و حرام بود و پیغمبر صلعم گفت کل مسکر حرام هرچه مستی آرد حرامست و میسر نامیست از همه انواع قمار با قوال العلم علیه السلام گفت همه انواع درین داخل بود تا بازی کودکان بجوز و از لام تیرها باشد که بآن قمار باشد که بآن قمار باشند و آن ده سهم است هفت سهم را نصیب باشد و سه را نصیب نبود و آن فسح و منیح و وغد است و انصاب بتانند که برای عبادت نصب کنند میکوید که ای آنکسانی که ایمان آورده اند بحقیقت که خمر و قمار و بتان و تیرها مبارزید که پلید و حرامست و از کار شیطانست که او کند و فرماید و اغوا کند و هر که این کار کند باو اقتدا کرده باشد مکنید و از آنجا اجتناب کنید و دوری جوئید تا بود که فلاح و رستکاری یابید و در آیه چهار دلیلست بر تحریم خمر یکی رجس و رجس پلیدست و باتفاق پلیدی حرامست دیگر من عمل الشیطان و کار دیو بد بود و مثل آن کردن حرام بود سیم فاجتنبوه امرست و امر خدای بر سبیل وجوب بود الا که دلیلی دلالت کند بر نیت چهارم لعلکم تفلحون تا فلاح یابید و فلاح باجتناب این معلق کردانید عثمان عفان از رسول صلعم روایت کرد ان الله لایجمع الخمر والایمان فی جوف امری ابدا و این محمول بود بر آنکه او مستحل خمر باشد و گفت شارب الخمر کعابد الوثن یعنی عقاب در شدت سختی چون عبادت بت پرست بود و روا بود که تشبیه از آن وجه بود که او را تبرا باید کرد و هجران و با او مخالطت نباید کردن چنانکه محمد حنیفه از پدرش امیر المومنین روایت کرد که کسی که او خمر خورد بعد از آنکه خدای تعالی حرام کردانید از زبان رسول صلعم چون دختر خواهد بدو دختر ندهید و حدیثش راست مدارید و شفاعتش میذیرید و بر هیچ امانت او را امین مدارید ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که هر که او خمر

در دنیا خدای تعالی بنماید اورا از بهر یاران وگزدمان خبری دهند که چون بنزدیک دهن برد ناخورده گوشت رویش در انجا افتد وچون خورده باشد همه اعضای رویش در انجا افتد وگوشت اندامش سیاه تر شود چون مرداری که سالها باو آمده باشد وگندی از و پدیدار آید که اهل جمع بدان رنجور شود اگر بمیرد تا او را بدوزخ برند اگر حق تعالی بنمود مراد شیطان در انداختن مردم باین چیزها چیست که از آن کرمیان شما دشمنی نا فکنده وکینه شد در خمر خوردن وقمار باختن همه آنست و بیشتر درین هر دو بسته است از عبده و معادات و منازعت و عقد معمور بر تمام جهانه معهود است و دیگر آنکه شما را از ذکر خدای باز دارد و از نماز باز دارد چه باشد خمر و استعمال قمار نماز و ذکر خدا است نباید ... کرد بر سبیل تهدید وگفت بر آن استیند که ازین باز ایستید یانی والا با شما آن کنند که مستحق آن باشید از زجر و عبد و تعذیب و بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیه فرستاد که یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی میخوردند و یکی از صحابه خمر خورده بود و نماز گذارد و قل یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبد اعبد خواند این آیه آمد که ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری مردم در نماز از خمر اجتناب میکردند سعد ابو الوقاص با مردی انصاری خمر خورده بود و عربده کرد و ... استخوان کوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب گفت بار خدایا در خمر و میسر ما را حکم باز نمای خدای تعالی این آیه فرستاد و تحریم کلی کرد

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

چون حق سبحانه مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار و ناشایستی که در شرع بر ایشان حرامست ایشان را فرمود تا در آن وجز آن طاعت خدای ... وجمع کرد میان طاعت خود وطاعت رسول خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب چون طاعت خدا است چه بمعنی طاعت رسول طاعت خدا است از بهر آنکه او که بدان خود نگوید گفت طاعت خدای وطاعت رسول او بدارید و امتثال اوامر ایشان و حذر کنید و بترسید از عذاب خدای اگر برگردید و مخالفت کنید و نافرمانی کنید و روی از اوامر و نواهی خدای تعالی و رسول او برگردانید بدانید که بر رسول ما فرستاده ما جز رسانیدن ... آشکارا و روشن نیست که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب بدست او چیزی دیگر نیست آن بدست منست و حکم منست ... که او افرا کنند از من لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بعضی مفسران گفتند که چون عبد الله عباس وانس مالک و مجاهد که سبب نزول این آیه آن بود که چون تحریم خمر آمد جماعتی صحابه گفتند احوال برادران ما که پیش ازین بوده اند وایشان پیش از تحریم خمر خوردن برفتند چگونه باشد خدای تعالی آیه فرستاد و بیان کرد و گفت بر آنکسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند گناهی نیست برایشان در آنچه خوردند پیش از تحریم بر ایشان ... و ... بنیت چون تقوی و پرهیزکاری کردند و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند و برای آن ذکر اتقی مکرر کرد ... که مراد باتقای اول معاصی بود و دوم استمرار و استدامت بران و سیم اتقاء مظالم العباد و وجهی دیگر آنکه مراد باول اتقی باشد از معاصی که در زمان گذشته کرده باشد و دوم اتقاء معاصی باشد در حال و سیم مراد استقبال باشد یعنی حذر کردن از معاصی و ایمان آوردن و عمل صالح

پس در حال حذر کردند و با ایمان دوام و ثبات نمودند اگر در استقبال از معاصی حذر کردند و احسان و نیکوئی نمودند و خدای تعالی نیکوکاران را دوست میدارد و در خبر است که در عهد عمر خطاب علیه العزة و الثواب قدامة مظعون خمر خورده و مست در بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت بدین آیه که خدای تعالی گفت لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا الآیه عمر را شبه حاصل آمد حد او در توقف نهاد و این حال امیر المؤمنین علی را خبر دادند برخاست و بمسجد آمد و گفت چرا اقامت حد نکردی گفت او آیتی آورد و این آیه برخواند گفت او را پیش من آرید او را پیش امیر المؤمنین آوردند گفت چرا خمر خوردی آیه بخواند گفت ندانستم که خمر حرامست گفت او را بیرید بجامع و انصار ... کردانید تا آیه تحریم خمر کسی برو خوانده است یا نه جماعتی آمدند و گواهی دادند که او تحریم خمر معلوم بود و آیه تحریم خمر بسیار شنیده گفت حد بر وی بزنید اگر توبه و اقرار کند اگر توبه کند و الا گردنش بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین گفت تو ندانی که اهل این آیه ... از مؤمنی و متقی اند عامل صالح اند و دیگر ... حدش ... کردند گفتند هم رجوع با امیر المؤمنین ... کردیم که ... گفتند چرا لا ... اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد الافتری ثمانون جلدة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

مفسران گفتند که آیه عام الحدیبیه آمد ایشان که رسول ... ازانکه در ... شد و خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را بصید وایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان ... صید کرده از آن ... و در میان که خود ... پیش آمد ابو البشر بن عمرو او را تیری زد و بکشت مردم او را ملامت کردند او بنزدیک رسول آمد و این حال عرضه داشت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان خدای تعالی شما را بچیزی از صید امتحان میکند بچیزی گفت و بجای گفت از بهر آنکه صید برخاست درون صید بود و حال ... دون حلال بچیزی شما را از صید کوچک بدست شما و ... دستهای شما چون بچه مرغ و خایه ... بدست شما توان گرفت و نیزهای شما چون صیدهای بزرگ بنیزه صید ... این ابتلا چرا کرد از بهر آنکه تا پیدا اندیشی تا پیدا شود که کیست که وفا کند بامر او و امتثال کند او را و از آن ترسد در غیب و در میان ... و میان خدا است که در جای که غایب باشد و مجلس را در اطلاعی نباشد در و صید کردن پس هر که او تعدی و با ... نمود ... پس آنکه خدای نهی کرد از صید او را عذابی بود در دنیا و آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ

بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ

مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ

عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

ای مؤمنان ... صید مکنید در الحال که محرم باشید و در حرم باشید ... هر که از شما صیدی بکشد بعمدا و آن بعمد آمده است نه بر خطا چون برو بود جزا ... بکشته بود از چهارپایان یعنی جزا آنکه کشته بود و عبد الله عباس و مجاهد گفتند که مراد مثل ... خلقت است چنانکه اگر شتر مرغی کشته باشد بر و شتری باشد و اگر گاو کوهی گاوی و اگر آهوی بود گوسفندی و در روایات اصحاب ما بر ... و اگر مثل نیابد قیمت آن معلوم کنند و بهای آن بگندم ... بدرویشان ... اگر رغبت ... اهل ... دو ... نیابد

روزی روزه دارد و جزای مثل آنست که دو مرد عادل بر وی حکم کنند از اهل حرمت قبیصة بن خالد گفت سالی بحج میرفتم روزی چنان اتفاق افتاد که نماز دیگر
بکردم و راحله بر دست گرفتیم و پیاده میرفتیم آهوی پیدا شد من سنگی برگرفتم و بدو انداختم خون آلوده شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از
عمر خطاب پرسیدیم که این را چه حکم باشد عبدالرحمن عوف در برابر او نشسته بود گفت درین مسئله چگوئی گفت بر وی گوسفندی بود گفت من همچنین
دانم بار رفیقی که با من بود گفتم گفت همانا عمر ندانست کسی برفت و این سخن با عمر بگفت نگاه کردم می آمد و دره برگرفته مرا دره بزد و گفت دو حکم
و حاکم را متهم کنی ندانی که خدای تعالی گفت یحکم به ذوا عدل منکم عبدالرحمن و انا عمر من برای این با او گفتم تا دو عدل حکم کرده باشند و این جزا مثل
چون باشد بکه برید در حالی که برابر کبر کرآ احرام ده خواهند چون در احرام عمره لازم شده باشد و اگر در احرام حج بود بمنا باید کشت و اگر مثل نیابد
بها آن بطعام دهد و بدرویشان صرف نماید یا در برابر آن روزه داشتن یعنی بها آن بر گندم تقویم کند و از هر نیم یک روز روزه بدارد
بو اجتنبی آمد لیذوق وبال امره تا بچشد و بخند و عقاب و نکال کار خود عفو کند خدای تعالی از آنچه از پیش گذشت یعنی در جاهلیت از پیش اسلام
یا در ابتدای اسلام و هر که باز آن شود یعنی دوم بار بکشد خدای تعالی او را انتقام کشد و در آن جزا لازم نبود یا دو قول است و جواز کفارت و اطعام
و روزه نیز دیگ عبدالله عباس بر وجه تخییر بود و جماعتی دیگر گفتند بر وجه تخییر نبود بلکه بر وجه ترتیب است و این مذهب اگر چه او و مذهب او موضع او تخییر
را بود ولیکن حمل از تب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی غالب است هیچ چیز بر وی غلبه نکند و کینه کش است از آنکه بای از فرمان و بیرون نهد زبان بن شعیب گفت
مأمون ملعون امام رضا را زهر داد مردمان او را در زبان گرفتند خواست تا آن را تلافی کند پسر امام محمد تقی در مدینه بود او را بخواند و او را اکرام کرد
چون عقل و فضل او بدید و علم و حکمت او بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را بدو دهد بام الفضل که او را بود و بنو العباس را خبر شد نزدیک مأمون
آمدند و گفتند زنهار ای امیر روا بود که شرفی که در خانه ما حاصل شده است ضایع گردانی و از دست دهی گفت آن چیست گفتند این عزم که کرده که با پسر رضا
پیوند سازی اگر چنین کنی کار با ایشان افتد و ترا معلوم است که میان ایشان و ما قدیما و حدیثا چه معادات و دشمنی بوده است و ایشان را از قدر و تعظیم
کرده اند و یکی ایشان را تمکین نداده که در خانه ایشان یکی از ایشان امیر شوانند نشست و تا مردن در غم آن بودیم که تو رضا را ولیعهد خود کرده بودی چون
کار او کفایت شد دیگر باره کاری خواهی کرد که ما از آن رنجور شویم خدای بر تو سوگند که این کار در توقف داری و از اهل بیت خود کسی را اختیار کنی و این
پیوند با او بسازی مأمون گفت که انصاف چه بید و بنده که کار بدیشان اولیتر و سزاوارتر است از شما و آنچه اسلاف با ایشان کردند از عقوق بود
و من پشیمان نبودم از ولیعهدی رضا و لیکن او ابا کرد اما پسر وی ابو جعفر من عزم کرده ام که دختر خود را بوی دهم از آنکه فضل و عقل و علم و ادب او
شناخته ام از آن الله تعالی که شما نیز شناسید گفتند پس توقف کنید تا چیزی از علم فقه بیاموزد از آنکه با این سن کودک است او را علم و فقه نباشد
گفت او از اهل بیتی است که ماده ایشان از خدای باشد ایشان بکس محتاج نباشند جمله جهانیان بدیشان محتاج باشند و اگر خواهید او را در فنون
علم امتحان کنید تا شما را معلوم شود صدق دعوی من گفتند ما کن تا یکی را اختیار کنیم تا مسئله فقه از وی بپرسد گفت روا باشد نزدیک یحیی اکثم که
قاضی وقت بود آمدند و گفتند که ما را آرزوست که در پیش امیر و حاضران از پسر رضا مسئله پرسی که او از آن خجل شود و او را مال بسیار وعده
دادند در روزی که تعیین کرده بودند آمدند مأمون بفرمود تا برابر او برای امام محمد تقی کرسی بنهادند و او بر آن کرسی نشست یحیی اکثم در پیش او
بنشست و تقی ع در آن روز نه سال و چند روز بود مردم هر یکی در مراتب خود ساکن شدند یحیی اکثم گفت دستوری هست که از این سید مسئله
بپرسم گفت بپرس روی سوی او کرد و گفت جعلت فداک دستور ده که از تو مسئله بپرسم گفت روا باشد گفت چگوئی در محرمی که صید را بکشد ابو جعفر

امام محمد تقی

امام محمد تقی ع گفت این صید را در حل کشت یا در حرم عالم بود یا جاهل بنده بود یا آزاد بزرگ بود یا کودک مبتدی بود یا معید صید از طیور بود یا وحوش
از بزرگان بود یا خردان مصر بود یا پشیمان شب بود یا روز محرم بحج بود یا بعمره یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز
و انقطاع بر وی ظاهر شد چنانکه اهل مجلس بدانستند مأمون آن جمع را گفت بدانستید که رای من صواب بود و هر آنچه دیدم اکنون روی با ابو جعفر
محمد تقی کرد و گفت میخواهی دختر مرا گفت آری گفت خطبه کن پسندیدم ترا بدامادی و اگر چه قوم من کاره اند ابو جعفر گفت الحمد لله
اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته وصلی الله علی سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد من فضل الله
علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان
یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم اکنون محمد تقی ع ام محمد بن علی بن موسی بن جعفر ام ام الفضل بنت
عبدالله مأمون را بر مهر جده ام فاطمه زهرا علیها السلام و آن پانصد درم سیم سره است تو بدادی دختر خود را بدین صداق گفت بدادم محمد تقی
گفت بخواستم و راضی شدم اکنون مأمون فرمود تا مردم در مراتب خود بنشستند و غالیه حاضر کردند و حاضران را مطیب گردانیدند و عوام را
نیز از آن نصیب دادند و بفرمود تا بهر دو سرای خوان بنهادند و بفرمود تا کردی را بر مراتب عطا دادند و خلعت پوشیدند و چون از طعام
پراکنده شدند مأمون گفت یا ابن رسول الله رای است اگر که مسئله فقهی بیان فرمائی تا ما را فایده دهد گفت آری اکنون گفت چون محرم در حل
الطیور را از مرغان بزرگ بکشد بر وی گوسفندی بود و اگر در حرم باشد جزا و قیمت بر وی باشد و اگر خر وحشی بود بر وی گاوی بود و اگر شتر مرغ
بود بر وی شتری بود و اگر آهو بود بر وی گوسفندی بود و در حرم جزا و قیمت لازم شود و اگر احرام حج بود در منا کشد و اگر بعمره بود بمکه کشد
و جزا صید بر جاهل و عالم لازم بود و اگر عمد باشد با وجود جزا ماثوم بود و اگر بخطا بود بر وی اثم نباشد و بر بزرگ کفاره بود و پشیمان از عقاب آخرت
ساقط شود و مصر را عقاب بود و مبتدی را کفارت بود و معید را خدای انتقام کشد مأمون گفت احسنت یا ابا جعفر جزاک الله خیرا
اگر تو نیز از قاضی مسئله پرسی گفت روا باشد یحیی اکثم گفت بپرس اگر دانم بگویم و اگر ندانم فایده گیرم از تو گفت چگوئی در مردی که بامداد
در زنی نگرد بر وی حرام بود چاشتگاه بر وی حلال شود نماز پیشین بر وی حرام بود نماز دیگر بر وی حلال شود یحیی اکثم گفت من این مسئله ندانم
و بدو راه نبرم اگر کرم کنی و ما را فایده دهی منت باشد گفت پرستاری باشد از آن غیری مردی بیگانه در وی نگرد نظرش حرام بود چاشتگاه
بخرد او را حلال شود نماز پیشین آزادش کند حرام شود نماز دیگر نکاحش کند حلال بود نماز شام ظهار کند حرام شود نماز خفتن کفاره بدهد
حلال بود نیم شب طلاقش دهد حرام شود وقت صبح رجوع کند حلال شود مأمون روی بدیشان کرد و گفت از شما و اهل بیت کسی هست که این
مسئله داند گفتند آری همچنین است یا امیر صواب بود آنچه دیدی مأمون گفت کار این اهل بیت بخلاف دیگرانست ایشان از خدای مخصوص اند
بانواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان را منع نکند از کمال ندانید که رسول ع علی را دعوت کرد و او ده ساله بود و جز او کسی دیگر در آن سن دعوت
نکرد و حسن و حسین را بیعت گرفت و ایشان را اکثر از شش سال نبود و هیچ کودک جز ایشان بیعت نکرد و این اهل بیت ذریة بعضها من بعض
گفتند راست گفتی یا امیر اکنون پراکنده شدند و دیگر روز بتهنیت آمدند مأمون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هر یکی بندقها نهاده از مشک
و زعفران سرشته و در میان خطها نبشته کرده با قطعات و ولایات و شهرها و دیهها و بکیر اخطها بخلعتها و عطاها و یکی از زر سرخ پر کرده و یکی
سعید بر خواص و ندما نثار کرد و دیگر بر حجاب و سواد و عمال و بر حاشیه و خدم هر کسی آنچه بدست افتاد بشکافتند و آنچه در آنجا بود از فرا

و بوده ان طلب میکردند مامون نبوده تا در روایت از صحابه بسیار واند و در ان وقت بهره روزها و آخر [illegible] اکرام و تجلیل میکرد و اهل بیت تفضیل میشماردند تا که بدین آیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

حلال کردند شما را صید دریا مراد ماهیست بصید و دریا و هر آبی که در وی ماهی بود و طعام صید دریا یعنی صید کردن و خوردن

و بیا شما را حلال کردید تا متاعی و منفعتی بود شما را و مسافران او کاروانیان را و مراد بمتاعا لکم ماهی تازه است و حرام کرد بر شما صید بیابان یعنی آنچه وحشی باشد مادام تا در حرم باشند و بترسید از خدای که شما را با او حشر کنند و بدرگاه او جمع آورند جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

کعبه را که خانه خداست و خانه حرام قوام معایش و مکاسب مردمان کرد و قوام و صلاح دینشان بدو متعلق کردانید

کعبه را برای علو شرفش کعبه خوانند و او بلندترین جاییست در زمین و در خبر است که بر مقام ابراهیم سنگیست بر او نبشته است که إِنِّي أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّةَ حَرَّمْتُهَا يَوْمَ خَلَقْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَيَوْمَ وَضَعْتُ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ وَحَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَمْلَاكٍ حُنَفَاءَ مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لِهَذَا الْبَيْتِ عَارِفًا بِحَقِّهِ مُذْعِنًا لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ حُرِّمَتْ جَسَدُهُ عَلَى النَّارِ منم که خداوندم خدای بکه و بکه نام مکه است و مکه نام جمله شهر است حرام کردم مکه را آن روز که آسمان و زمین آفریدم و این دو کوه نهادم یعنی صفا و مروه و کرد این خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقت را هر که بمن آید بزیارت این خانه و حق او بشناسد و کردن نهاده مر خدایی من او را آتش دوزخ حرام کنم و برای امنش حرام خوانده که پناه باو و هر که در حرم شود کس او را نیازارد و در زمان جاهلیت اگر قاتل پدر و برادر او بیافتی و سباع و طیور یکدیگر را نیازارندی تا اهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از آیات که ذات و نیز خدای تعالی درختان و گیاه آنرا حرام کرد است تا کسی درختش نبرد و گیاهش نچرد و گفته اند معنی قیاما انها قوامست یعنی مامن ایشان کرد که بآن قائمند و گفته اند برای آنکه مردم مامور گردند آن قیام واجبست و روی بآن آوردن بنماز و غیره و ماه حرام را و هدی را و قلاید را و چهار پایان نیز کرشان کرده بشند هم قوام و صلاح امت دینی و دنیایی مردمان کرد انید و مراد باین ماه حرام ذوالحجه است که معظم مناسک حج درو گذارند و گفته اند که جنس است و مراد چهار ماهست رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا این برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی دانا بهر چه در آسمانها و زمین است اگر خدای تعالی عالم بهمه چیزی بهر چه فرموده از احکام شرع و آنچه نهاده در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که عواقب اندوه عالم باشد بآنچه در آسمان و زمین است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

خدای تعالی درین آیه ترغیب و ترهیب کرد و وعید

و وعید فرمود گفت بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست این علم شما را داعی باشد با فعل طاعات و ترک معصیات و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست تا هر گناه که کنید از رحمت او مایوس نگردید و توبه کنید و باز درگاه او گردید تا بخشد و بیامرزد و چون تقریر این کرد بیان آن کرد که بر رسول هیچ نیست اگر قبول کنید و اگر نکنید و خدای تعالی داند آنچه آشکار میکنید و آنچه پوشیده علم او بدان محیط است بر حسب آن شما را جزا دهد از ثواب و عقاب قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

بگوای محمد راست نباشد پاک و پلید و حق با یکدیگر نباشد یعنی حلال و حرام با یکدیگر راست نباشد مومن و کافر با یکدیگر برابر نباشند و اگر تعجب آرد ترا و خوش آید کثرت خبیث ابو الهذیل علاف حنیف العاجمین با ابو بکر باقلانی گفت الحجة با قلانی بر سبیل تعریض گفت وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ابو الهذیل حوالی جواب داد قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ اگر حق شما را گرد و گفت بترسید از عذاب محمد خداوندان عقل با اجتناب معاصی و ادای طاعات تا باشد که فلاح و ظفر یابید بثواب ابد و نعیم دایم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ از انس و ابو هریره روایت کرده اند که جماعتی از رسول خبر‌ها می‌پرسیدند تا رسول بخشم آمد بر خاست و بر منبر شد و از غضب و خشم گفت اکنون بپرسید از هر چه خواهید بخدای که درین مقام هیچ نپرسید والا که بیان کنم شما را اصحاب رسول نپرسیدند از خشم رسول و گفت بنا بود که عذاب فرو آید هر کسی سر در جامه کشید و میگریست مردی قریشی از بنی تمیم نام عبد الله حذافه و او مطعون النسب گفت یا رسول الله من ابی پدر من کیست گفت حذافة بن قیس الزهری گفته ما رأیت ولدا أعق منك من فرزند از تو عاق‌تر ندیدم از کجا ایمن بودی که مادرت کاری کرده باشد در جاهلیت که از رسول بپرسیدی تا درین مجلس میان رسوا شدی گفت والله که مرا بر بنده سیاه الحاق کردی من کردن نهادی مرا و امر دیگر برخاست گفت أين أنا من گجام گفت بدوزخ جماعتی گفتند یا رسول الله رضينا بالله ربا وبالإسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن كتابا و بر خاستند و پای رسول را بوسه دادند و گفتند یا رسول الله ما مردمانی قریب العهدیم بجاهلیت از ما عفو کن که خدای تعالی ترا عفو کناد رسول را خوش شد و گفت بآن خدای که جان من بامر اوست درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصور کرده بودند و من در وی چیزی ندیدم داخل آن از میدیدم خدای تعالی بسبب ایشان این آیه فرستاد و نهی کرد از مثل این سوالها امیر المومنین علی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی حج فرمود عکاشة بن محصن برخاست و گفت أفي كل عام در هر سالی باید کرد رسول سر بر کرد اینند دیگر بار گفت جواب او نداد سیم بار گفت گفت ویحك يا عكاشة ما يؤمنك أن أقول نعم چه ایمنی که گویم آری اگر واجب شود و اگر نکنی هلاک شوی چرا رها نکنید که آنها که پیش شما بودند بسوال هلاک شدند چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنید میگوید ای مومنان و ای گروه کان از چیزهای که شما را بکار نیاید مپرسید که چیزها باشد که بر شما آشکار اگشته بترسید و اندوه گین گرداند شما را و اگر رها کنید تا قرآن فرود آید بحسب مصلحت اگر سوال کنید برای شما آشکارا کرداند و بیان کنند نهی است مومنان را از تعجیل سوال و استکشاف آنچه تا که خدا خواهد تا بوقت خود بیان کند با صلاح در ان باشد که پوشیده باشد تا مجمل اکنون خدای از ان در گذشت و عفو کرد دیگر با سر آن مروید و رسوا مکنید و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست برحمت بیامرزد و تعجیل نکند بعقوبت آن کند که از فوت ترسد جماعتی که از پیش شما کردند مثل این سوالها چون قوم صالح از و ناقه خواستند و قوم عیسی از آن خوان خواستند و قوم موسی رویت خواستند سدی گفت این قوم گفتند رسول را که در خواه تا کوه صفا را زر گرداند آن قوم که خواستند چون بداد کافر شدند مستوجب عذاب دنیا و آخرت گشتند مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

تعجیل

یا آن آیه مراد ولایت برابطال مذهب مجبره که گفته‌اند که ایمان و طاعت و معصیت فاعل آن بحقیقت خدایست و درین آیه خدای تصریح کرد که این مشرکان
کردند و نهادند نه من گفتم و نه فرمودم بلکه کافران کردند و نهادند و کافران آنانند که بر خدای افترا و دروغ میکنند و از جهل و نادانی این میگویند که خدای چنین گفت
بیشتر ایشان عقل ندارند یعنی عقل را کار نمیفرمایند و باین آیه مشرکان مجبره بودند و آیتی دیگر هم از جبر ایشان خبر داده و آن آنست که خدای تعالی
از ایشان حکایت کرد و بر آنچه ایشان گفتند گفت وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا و در آیتی دیگر
سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردیمی و پدران ما
بجرم بودندی مجبره و بدین آیت در حق ایشان محقق شد که قدری این قوم مشرکان احکام می نهادند و دروغ بر خدای حواله میکردند و در عقل
زشت بود و آن چهار دروغ بود که خدای تعالی از آن باز گفت و آن بحیره و سائبه و وصیله و حام بود و بحیره و هر قبایلی و فضایلی که در عقل زشت و باطل
مرده حواله آن بدکرد و بخدای حواله کردند و ما کار ایشان نباشند و چون بمعنی حکم باشد یعنی خدای تعالی حکم نکرد باین چیزها و نفرموده نهاده مفسران
گفته‌اند که عرب چون اشتری از ان ایشان پنج بطن بزادی و آخرین نر بودی آن اشتر را گوش بشکافتندی برای علامت و از نشستن و کشتن
و کار فرمودن آزاد کردندی و او را منع نکردندی از هیچ آبی و گیاهی ابن عباس گفت چون اشتر پنج بطن بزادی در پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی
و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی گوش بشکافتندی و رها کردندی و بر کوب و شیر و موی او انتفاع نگرفتندی و بار بر و ننهادندی
بر مردان و او بر زنان حرام بودی و چون بمردی مردان و زنان از آن بخوردندی و اما سائبه آن بود که مردی اشتر خود را اجا کردی چنانکه یکی از
ما و فقی کنند و بنده بگوید ادی و گفتی که این را نگاه دار تا راه گذر که فروی آیند بر نشینند و گوشت و شیر او جز ابناء السبیل نخوردندی و گفته‌اند که
سائبه آنست که در جاهلیت کسی نذر کردی که از سفر باز آید یا از بیماری به شود اشتری سائبه کند یعنی آزاد کند آن بر کوب و بار نهادن و چون
مراد او حاصل شدی اشتر را سائبه کردی و کس او را از آب و گیاه منع نکردی اما وصیله گوسفندی باشد که هفت شکم زاید اگر هفتم نر بودی بکشتندی و بخوردندی
چنانکه ستندی و اگر یک شکم نر و ماده بود بکشتندی و گفتندی اخاها و اما فحلی باشد که هفت بچه او را جای بود که بر نشینند و بعضی گویند که چون ده نوبت از
او بر نشستند گویند حام ظهره گویند پشت خود را حمایت و این همه مشرکان نهادند و گفتند و بر خدا بستند خدای آن از ایشان رد کرد و چنانچه
گفته شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

چون اینچنانکه گویند که این محالات گفتند و اعتقاد کردند از بحیره و سائبه و جز آن گفتم
خدا فرستاد یعنی قرآن و بر رسول او یعنی محمد چون کتاب و رسول بحجت لطف اندازه پایه و مرتبه ایشان را بلفظ تعالوا امر کرد و در اصل آن
امرست کسی را که در بالا بود که بیا بالا برای ایشان جواب دادند که بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود یعنی ما را طریقه آبا و
اجداد و اسلاف شایسته چشم بر نکنیم و دل بر نگماریم و علمی حاصل نکنیم و بدین جهل و اقتدا به پدران خود قناعت کردیم اگر روا
بر ایشان گفت اگر چه پدران ایشان چیزی ندانستند و راه راست نیافتند و ضال و گمراه بودند بدین نوع اقتدا کنند و مطابق ایشان
نمایند یعنی سبیل برعمی و ضلالت بود از وجه ابت حکایة آیه و این آیه دلیلست بر فساد تقلید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ
أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

قدیم تعا چون حدیث کافران و گمراهان کرد و ایشان کردند آنرا بیان کرد و باز نمود که آنچه ایشان کردند شما را زیان ندارد و حق بر طریق ایشان
نباشد بدانکه ایشان ایمنی نشوند عبد الله عباس گفت رسول علیه السلام نامه با اهل هجر نوشت و منذر تمیمی آنجا بود از قبل رسول آنرا که ایشان را دعوت کرد
باسلام اگر قبول کردند خوب الا جزیه بر ایشان نهاد و نامه رسول بر عرب و جهودان و ترسایان عرض کرد گفتند جزیه قبول کنیم و اسلام نیاریم رسول
را از این خبر داد و رسول علیه السلام نامه نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ و دیگران اسلام آرند یا جزیه قبول کنند او نامه بر ایشان عرض کرد عرب ایمان
آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان ... طعن زدند گفتند عجب نیست از کار محمد که میگوید که مرا فرموده‌اند که با مردمان کارزار کن تا بگویند
لا إله إلا الله اکنون گبران و اهل ذمه جزیه قبول کردند از ایشان از ایشان را رها میکند و عرب را بر اسلام اکراه میکند خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای مردمان گرویده بر شماست که خویشتن را و احوال خویشتن را مراعات کنید شما را زیان ندارد ضلال آنکس که بر ضلال باشد چون شما بر
هدایت باشید چون رسول بر شما دعوت کرده باشد و اعذار و انذار کرده مرجع و بازگشت شما با خداست بضال و مهتدی شما را خبر دهد و آنچه شما کرده‌اید
با نیکو مهتدی را ثواب دهد و ضال را عقاب کند عبد الله مسعود گفت آیه در بقیه محمولست مراد آنست که امر معروف و نهی منکر نیاید کردن گفت چون حال
چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبه کنند اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان نیست بعضی دیگر گفتند معنی آیه آنست بر شما باد که خود را نگاه دارید
چو اگر امر معروف کنید و نهی منکر و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد و ابو ثعلبه گفت رسول علیه السلام را پرسیدم ازین آیه گفت امر معروف و نهی منکر
کنید تا آنگاه که ببینید دنیا بر دین بگزینند و در قومها بخل شوند و از متابعت هوای نفس خود را نگاه دارید و عوام بکار خود رها کنید که از پس شما
روزگاری خواهد آمدن که ایام صبر باشد در آن ایام هر کس که طاعت ... عمل کند ضلال دیگران زیان ندارد بلکه ضلال و هلاک او باشد و آنکس
که در آن وقت مثل عمل شما کند یک طاعت او را پنجاه ثواب بود و هر مردی از ایشان را پنجاه مرد از شما دارد گفتند یا رسول الله یکی از ایشان
و پنجاه از ما گفت بلی از عمال ایشان و پنجاه از شما و بروایتی دیگر یکی از ایشان و پنجاه بلکه با پنجاه از شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ
إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ
لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ
كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ

واقدی و جمعی مفسران گفتند آیه در سه مرد
آمد که تجارت از مدینه بشام رفتند یکی عدی بن بدی و دیگر تمیم بن اوس و ایشان هر دو ترسا بودند و سیم بدیل مولی عمرو بن العاص و او مسلمان
بود محمد بن اسحق گفت که ابن ابا مریم بود و از امام محمد باقر علیه السلام همین روایتست و روایتی دیگر آن مرد که مار بر بود مسلمان بشام رفت و بیمار شد
و متاع خود نسخه کرد و در میان بار نهاد عدی و برادرش را ازین خبر نداد چون بیماری گفت شد ایشان را وصیت کرد که متاع من بمیزیر بر و بوارثان
من سپارید و او از دنیا رفت او را اناء سیمین بود زراندود کرده سیصد درم ایشان از میان بار او بیرون کردند و باز روی او هم بستند
چون آمدند آنرا بوارثش تسلیم کردند ایشان بار بگشادند و آن نسخه یافتند موافق بود مگر اناء سیمین که بر جای نبود و آن دو ترسا گفتند او

در شام تجارتی کرد کفتند نکفتند معاوضه کرد کفتند نکفتند آنا سیمین درمی باید و نقش سپید درم که بخط خود نوشته است ایشان انکار کردند بحکومت پیش رسول علیه السلام آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد کفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون یکی از شما را وفات نزدیک آید در زمان وصیت کنید و در وصیت کواهی دو مرد عدل باید از شما یعنی از دین و ملت شما باید یا دو مرد دیکر که نه از شما و نه از دین و ملت شما باشد چون شما در زمین سفری و تجارتی رفته باشید دو کواه عدل از شما حاضر نباشد پس حوادث مرک بشما رسد و این دو کواه که نه از دین شما باشند حاضر آیند و شما ایشان تهمتی بود ایشان را باز دارید پس از نماز دیکر وقت اجتماع مردمان بشید پس از نماز ایشان تا سوکند خورند بخدای که این سوکند بخلاف راستی نخوریم بایستی که بستانیم با سوکند خورند بخدای بجز بت شهادت عوض اندک نخوریم که آن متاع است که بر ما دعوی میکنند یا سوکند بخدای که ما باین کنه چیزی که آنرا بهای اندک باشد نخوریم و متاع دنیا چند اکر باشد و اکر چه آنکس که باشد برای او کواهی میدهیم و سوکند میخوریم خویشاوند ما باشد ما کواهی میدهیم و سوکند میخوردیم و کواهی خدای با زنمی پوشانیم یعنی شهادتی که آن مر خدای راست و با مر و فرمان اوست که اکر کواهی پنهان کنیم از جمله بزه مندان و کناه کاران باشیم چون این آیه آمد رسول ایشان را حاضر کردانید و چون نماز دیکر کذارده ایشان را نزدیک منبر بخواست و سوکند داد ایشان ذکر آن این آنا و سیمین که ایشان دعوی میکنند بخبر نه و خیانتی نکرده اند سوکند بخوردند رسول ایشان را رها کرد چون سوکند خورده بودند عبد الله عباس کفت آنا بردست ایشان پیدا شد از اهل مکه که آنرا از او بخریده ایشان کفتند ما این را از عدی و تمیم خریدیم ایشان را کفتند این نه کفتند ما از وی خریده بودیم کفتند چرا اول نکفتید کفتند برای آنکه کواه نداشتیم این دعوی نکردیم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ

بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

و اکر اطلاع افتد و واقف شوند بر آنکه این دو کواه

بآن دو وصی مستحق بزه و عقوبتی شدند بسوکند دروغ که خوردند دو مرد دیکر بجای ایشان بایستند از جمله آنانکه ایشان مستحق شدند بزه و اثمی را بسبب سوکند خوردن بدروغ از وارثان میکه ایشان هر دو اولیتر باشند بمیت از غیر ایشان و میراث او ایشان هر دو سوکند خورند بخدای که سوکند حق تر و راست تر است از سوکند دو کافر که پیش از این سوکند خوردند و ما در سوکند تعدی و ظلم نکنیم اکر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم و شهادة بمعنی کواهی و بمعنی سوکند آمده است و در اول آیه فی قوله شهادة بینکم بمعنی سوکند تفسیر کرده اند و بمعنی حضور و اولیان میت را اولیا بود که سوکند خورند چون ایشان بر خیانت سوکند خورده باشند در دست ایشان بر بیند چنانکه آنا در دست دو ترسا دیدند ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

این حکم و این سوکند نزدیک کرداننده تر است بآنکه کواهی را بر وجه خود کواهی دهند و راست دهند یا سوکند

راست خورند و آنکه چون دانند که در شرع حکمی هست که سوکند با مدعی رد کنند و چون سوکند خورند حکم کنند او را ورع و زجر باشد از آنکه بدروغ خورند یا کواهی بدروغ او تخافوا یعنی این نزدیک تر کرداند بآنکه کواهان با و بیا یند و با وصیا از آنکه سوکند میت رد کنند پس از آنکه ایشان سوکند خورده باشند یعنی وصیان و میتی چون چنین باشد سوکند راست خورند و کواهی راست دهند از آنکه خذر کرده و کفت از خدای بترسید و از معاصی او از کواهی بدروغ دادن و سوکند

بدروغ خوردن و خیانت کردن و در وصیت و غیر آن و بشنوید وعظ خدای را و بدان کار کنید و خدای هدایت نکند و راه ننماید فاسقان را سبیل عقوبت بروج خذلان و اما در قیامت راه بهشت ننمایند و اما آنکه حکم نکند با آنکه او مهتدی است و تمام هدایت بود و نخواهد بخلاف کردن و در آنکه از کواه سوکند باشد یا نه عبد الله عباس کفت چون کواه کافر باشد هر دو سوکند بخورد و کواه هر دو چون وصی باشند وارث ثابت حاصل شود و بعضی مفسران کفتند که حکم این آیه منسوخ است و این قول او بعید است برای آنکه رسول علیه السلام خطبه کرد در حج الوداع ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۞ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۚ میکوید یاد کن آن روزی که خدای تعالی

آن روز جملۀ انبیا را جمع کند و از ایشان بپرسد بحضور امتان مکذب و کوید که شما را فرستادم با امتان و شما رفتید و دعوت کردید ایشان چه جواب کفتند شما را خدا با کوی ایشان کفتند و جواب دادند عالمتر است اما غرض توبیخ و تجهیل آن مکذبانست که تکذیب پیغمبران کرده باشند و رسوای ایشان بر سر جمع رسولان جواب دهند و کویند ای بارخدای ما را هیچ علمی نیست که علم تو بدان محیط است نوعی که دانند که قیمتها علم ما بر نسبت علم تو عدم محض است و شاید که از عظم هول چنین کویند از آنکه مرچه دانند فراموش کنند تا چون سوال شنوند جواب نتوانند کفت و وجهی دیکر آنست که ما را علمی نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بر آن باشد این چیزیست که تو دانی ما ندانیم از آنکه کار ما و فیما پوشیده نیز دیک است چون کوید خدای تعالی مر عیسی مریم را روز قیامت و تهدید نعمت کرد بر وی که ای عیسی یاد کن نعمتی را که با تو کردیم و با مادر تو چون ترا تقویت کردیم بجبرئیل و روح القدس نام جبرئیل است روح نام او و قدس نامیست از نامهای خدای و این چون عبد الله است تو ای عیسی با مردمان سخن کفتی در کهواره یعنی در کنار مادر چرا که مریم بود کهواره نبود و برات ساحت مادر از تهمت و در حال کهلت یا دای رسالت عبد الله عباس کفت خدای تعالی عیسی را بسی سالکی فرستاد داود و در میان قوم خود سی ماه پیغمبری کرد بعضی دیکر از مفسران کفتند که خدای تعالی او را در کهواره عقل تمام بداد و پیغمبر کرد و قصه این بیاید انشاء الله تعالی وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ۖ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ

فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي ۖ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي ۖ وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ۖ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ

البینا

إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۞ و یاد کن ای عیسی از جمله نعمتها من که ترا کتاب و حکمت آموختم کفته مراد بکتاب جنس است یعنی کتب و کفته اند

کتابت و کفته اند مراد بحکمت کلمات حکمت از مواعظ و وصایا و توریه و انجیل بیاموختم و نیز یاد کن چون تو از کل بصورت مرغی تقدیر میکردی بفرمان و ارادت من مرغ بارادت خود و مراد بخلق تقدیر و مه خلق اخراج از معدوم باشد از عدم یا چیزی از تقدیر پس اکر یا دمیدی تا مرغ میشد بفرمان خدای در خبر است که عیسی علیه السلام از کل مرغی که خواستی که بکردی بشکل آن مرغ و باد از دهن خود در و دمیدی خدای تعالی آنرا مرغی کردی از کوشت و خون

و زوج در و آفریدی تا ببر بدی و روا بود که آن کنایه بود از آنکه بدعای او آفریدی خدای او را اگر انجا نفخ حقیقی بنودی و بنک ... دی و به
میکردی تا پنهانی مادر زاد و این دو چیز است که اطبا از و عاجز باشند و سبب این چیزها با عیسی حوالا کرد که بدعای او بود و چون بیرون می آوری
مردگان را از گورها زنده کردی یعنی من بدعای تو زنده میکردم ایشان را و چون بازداشتم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشتند
کرتو بایشان آمدی با دلایل روشن یا بینات و معجزات از کور و شفای کرایشان را بود و گفتند نیست الا جادوی آشکارا منع خدای تعالی ایشان را از
عیسی روا بود که بقهر و غلبه بوده باشد یا بالطاف از قبل او یا بآنکه شبه او بر دیگری افتد یا بر دیگری افکند تا او را بیاویختند در خبر است که چون خدای
تعالی این نعمتها بر عیسی شمرد و دران وقت جامه پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی و اگر چیزی بودی او را از بامدادی و برای خود ذخیره نکردی
و خانه نداشت که اندیشه کردی که ویران شود و فرزندی که کشتی بمیرد هر کجا شب آمد بخفتی وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّٖنَ اَنْ اٰمِنُوا
بِی وَبِرَسُولِی قَالُوا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝ اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ
هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّكَ اَنْ یُنَزِّلَ
عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ ۝ قَالُوا نُرِیدُ اَنْ نَاْكُلَ
مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ
اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِینَ ۝ و نیز یاد کن ای محمد که چون وحی کردم من
بحواریان و این وحی الهام است چنانکه در حق نحل گفت وَاَوْحَی رَبُّكَ اِلَی
النَّحْلِ و ایشان خواص اصحاب عیسی بودند قتاده گفت وزرا او بودند عکرمه گفت دوازده مرد بودند فطرس و یعقوبس و یحنس و اندراوس و فیلس
و تما و میشا و ترساس و یعقوب بن خلقا و فدا وس و قنانیا و تروس وحی کردیم بایشان که ایمان آورید بمن و بپیغمبر من عیسی ایشان گفتند
ایمان آوردیم گواه باش که ما مسلمانیم و نیز یاد کن چون گفتند حواریان که ای عیسی هیچ توانی و اعتماد داری که از خدای خود بخواهی و خدای ترا اجابت کند
که بهر ما از آسمان خوانی فرستد یا تواند خدای تو که فرو فرستد بعضی گفته اند که هنوز ایشان خدا را نشناخته بودند که بر چه روا بود و چه روا
نبود و این کار عیسی بر ایشان انکار کرد و گفت از خدای بترسید اگر شما مؤمنانید و چه دیگر آنست که خدای کار کند و حکمتش بدین راه دهد و آن اقتضا
نکند که ایشان شاکر بوده باشند بعضی از مفسران گفته اند که این سؤال قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی اذ آیات خواستند بر زبان
موسی ایشان گفتند غرض ما ازین کار آنست که ما ازین خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و دلها بیارامد و یقین بر یقین بیفزاید
و آنچه بدلیل میدانیم بصورت بدانیم بر وجهی که شبهه را مجال نبود و بدانیم که تو آنچه با ما گفتی راست گفتی و بر آنچه از گواهان باشیم قَالَ عِیسَی ابْنُ
مَرْیَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِیدًا لِاَوَّلِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰیَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ
خَیْرُ الرَّازِقِینَ ۝ قَالَ اللّٰهُ اِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَیْكُمْ فَمَنْ یَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّی اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِینَ ۝
عیسی مریم گفت بار خدایا فرو فرست بر ما خوانی از آسمان که ما را عیدی بود یعنی روزی مبارک که ما آن را عید کریم اول آن و آخر آن تا آن روز

برکت

و اضحی
برکت و سرور گیرند روزی که در و خیری و نفعی بود و آن روز عید فطر است برای آن عید خوانند که در و خیر و برکه عاید شود با خلقان از ثواب حج ابوبکر
انباری گفت برای آن خوانند که خلق عود کنند آن فرح با فرح بیشتر که درین روز زندانیان را آزاد کنند و کودکان را از مکتب برای آنکه درین
روز هر یکی با مرتبه خود و رونده از درویش و توانگر در مأکول و ملبوس و افعال و احوال ایشان اول و آخر ما یعنی ما را و آنکه پس از ما باشند و آیت باشد
بخورند چنانکه اولیان خورده باشند و نیز آیتی و علامتی باشد و حجتی بود و آن روزی ما کردان و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهنده گانی خدا
جواب داد و گفت من این خوان بفرستم بر شما ولیکن شرط آنست که هر که بعد از نزول این کافر شود من او را عذابی کنم که هیچکس را نکرده باشم از جهانیان
خدای این خوان بفرستاد و ایشان کافر شدند و خدای تعالی ایشان را مسخ کرد و ایشان را خوک و بوزینه کرد عبداللّٰه عمر گفت از اهل دوزخ آنکه عذاب ایشان
سخت بود منافقانند و کافران مائده عیسی و آل فرعون خلاف کردند که مائده فرود آمد یا نیامد قتاده و حسن بصری گفتند فرو نیامد چه قوم چون این قبول نشنیدند
استغفار کردند و درگذشتند که فرو آمد ظاهر قرآن اقتضای آن میکند و اخبار از صحابه و تابعین بمنزله تواتر شده است برین که آن خوان بود گفت روزی یکشنبه فرود آمد
برای آن ترسایان آن را عید گرفتند عمار یاسر روایت کرد از رسول که بر آن مائده نان و گوشت بود و ایشان از عیسی طعام درخواسته بودند که آن نان
در آید عیسی گفت ذخیره مباشید مادام که خیانت نکنید و پنهان مدارید و ذخیره و تخمیه نکنید و چون شب رسیده خیانت کردند و ذخیره نهادند عبداللّٰه عباس
گفت عیسی بنی اسرائیل را گفت سی روز بدارید روزه داشتند چون مدت بسر آمد گفتند یا روح اللّٰه ما روزه داشتیم و گرسنه گردیدیم و آنکس که او عمل کند
مزدش توقع میکند ما توقع میکنیم که از خدای درخواهی تا برای ما خوانی رساند از آسمان عیسی دعا کرد و فرشتگان می آمدند خوانها بر گرفته برای هفت
نان بود و هفت ماهی پیش عیسی نهادند جمله قوم از و بخوردند اول و آخر ایشان سلمان فارسی رحمه اللّٰه گفت والله که عیسی چیزی از مساوی را متابعت کرد
و هر کس هم را باز نبرد و بقهقهه نخندید و مگس از روی خود نراند و از بوریا که جز ...فراگرفت و چون حواریان از و مائده خواستند جامه صوف بپوشید
بگریست و گفت اللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ وَارْزُقْنَا عَلَیْهَا طَعَامًا نَاْكُلُهُ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ خدای تعالی سفره سرخ فرستاد از میان دو ابر و ایشان
در مینگریدند که از میان هوا می آمد تا پیش ایشان فرود آمد عیسی بگریست و گفت اللّٰهم اجعلنی من الشاکرین اللّٰهم اجعلها رحمة ولا تجعلها
مثله چون جهودان تعجب می نگریدند و از و بوی خوشتری که شنیده بودند عیسی گفت هر که نیکو عمل تر است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان
بردارد شمعون گفت یا روح اللّٰه تو اولیتری عیسی وضوی نماز تازه کرد و نمازی دراز بگذارد و بسیار بگریست آنگه بنام خدای دست دراز کرد
و دستار از وی برگرفت و گفت بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرُ الرَّازِقِینَ بر آنجا ماهی بود بریان کرده بود و فلس نبود و در شوک نبود و روغن از وی می
چکید نزدیک سر آن نمک نهاده بود و نزدیک دنبالش سرکه و بر اطرافش تره ها انواع جز و کندنا و بر آنجا پنج نان بود بر یکی زیتون و بر یکی انگبین
و بر یکی روغن گاو و بر یکی پنیر و بر یکی قدید شمعون گفت یا روح اللّٰه این از طعام دنیاست یا طعام بهشت گفت نه از طعام دنیاست و نه از طعام
بهشت ولیکن طعامیست که خدای تعالی در هوا مجموع بیافرید آنگه گفت بخورید بنام خدای گفتند که ما را دیگر آیتی بازنمای نیکوتر بود عیسی دعا کرد
خدای تعالی آن ماهی را زنده گردانید و بجنبش آورد و فلس بر و بدید آمد ایشان بترسیدند عیسی گفت عجب از کار شما چون چیزی بخواهید
چون بدید آن را کاره باشید گفتند دعا کن تا چنان شود که بود دعا کرد همچنان شد گفتند یا روح اللّٰه اول تو بخور گفت معاذ اللّٰه من بخورم این آن
کس خورد که خواست ایشان بترسیدند نیارستند خوردن عیسی خداوندان آفات و علامات را بخواند تا از آن بخورند و شفا یافتند مسیح نابینا بخورد
الا که بینا شد و هیچ درویش نخورد الا که توانگر شد مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند عیسی نوبت نهاد میان ایشان چهل روز

باد او فرود آمدی وقت چاشتگاه تا آن وقت که سایه بگردیدی از پیش نماز پیشین بودی گروه گروه می آمدند میخوردند اگر با آسمان شدی و ایستادی
بمنکر میدیدند از چشم ناپدید شدی گفتند روزی آمدی و روزی نیامدی چون ناقهٔ صالح که روزی آب خوردی و روزی ندادی خدای تعالی گفت من این خوان
از بهر درویشان فرستادم تو انکار از درویشی باز داشت از شک و نفاق ایشان شناخت تر و آن اظهار کفر کردند گفتند این چه محالست که سخن
که از آسمان خوانی فرود آید خدای تعالی وحی کرد که من بر مکذبان شرط هلاک کرده ام عیسی علیه السلام گفت ای قوم مستوجب شدید عذاب خدا را او گفت ان تعذبهم
فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم اکنون غضب فرستاد و سیصد و سی مرد از ایشان مسخ کرد با قرده و خنازیر شب بخفتند بکمال صحت
و سلامت و بامداد آمدند بدین صفت در راهها و کوچه ها میگشتند و پلیدی مردم میخوردند مردم چون چنان دیدند پیش عیسی علیه السلام آمدند و بگریستند عیسی علیه السلام ایشان را
یک یک نام میخواند جواب نمیتوانستند داد و بسر اشاره میکردند سه روز همچنین بودند انگه هلاک شدند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ
قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ
لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنتُ
قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

یاد کن ای محمد چون گفت یعنی چون گوید خدای
روز قیامت مر عیسی را که ای عیسی بن مریم تو گفتی مردمان را که مرا و مادر مرا دو خدای گیرید بدون خدای جهانیان صورت استفهام و معنی توبیخ و تقریع
کسانی که اعتقاد کردند و این چنان باشد که یکی از ما گوید که تو فلان کار کرده و داند که آن کرده است بحضور آنکس که دعوی کند و حوالت کنند این کار را
رد و سرزنش و تکذیب او باشد و وجهی دیگر آنست که عیسی علیه السلام بیخبر بود که ترسایان در حق او گفتند و در مادر او از پس او خدای تعالی این آیه برای استفهام
بگفت معرا و اعلام موسی بود تا بداند که قوم از پس او و محال گفتند عیسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد و گفت منزهی تو و دوری از عیب ترا است
مرا نباشد که چیزی گویم که حق من نباشد اگر گفته باشم تو دانسته باشی تو دانی آنچه در نفس من باشد و من ندانم آنچه در نفس تو باشد یعنی آنچه در غیب
تو دانی و آنچه در علم غیب تو است من ندانم از آنکه توئی داننده غیبها و کارهای پوشیده و غیب را برای نفس خود خواند که محل او است پوشیده
باشد چون محل نفس که در حیاتست و روا بود که در حق قدیم بر سبیل ازدواج بود مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ
الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

عیسی علیه السلام جواب داد و گفت بار خدایا من نگفتم ایشان را
الا آنچه تو مرا فرمودی از دعوت کردن ایشان با خدای که بپرستید خدا را آن خدائی که خدای شما است و از آن من و من گواه بودم بر ایشان آنچه
ایشان میکردند تا مادام که در میان ایشان بودم پس اگر مرا بمیرانیدی و جان من برداشتی گفتند این دلیلست بر آنکه خدای تعالی عیسی را بمیرانید
و اگر زنده گردانید و بر آسمان برد چون مرا از میان ایشان ببردی تو رقیب و نگهبان بودی بر ایشان و مراقب حال ایشان و تو بر همه چیزی گواه
و حاضری و بهمه چیزی عالم اگر عذاب کنی ایشان را ایشان بندگان تواند کس نبود و نرسد که ترا منع کند از آن و بر تو اعتراض کند و اگر تو

بیامرزی ایشان را تو خداوند عزیز و حکیمی با عزت و قهر و غلبه با آنکه چنین است که همه کار بحکمت و صواب کنی و اگر بیامرزی هم حکمت و صواب باشد
قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای تعالی گفت
یعنی گوید در آن
روز که این روزیست که سود کند درین روز راست گویندگان را صدق و راستی ایشان آن صدق و راستی که در دنیا کرده باشند و گفته اند مر صادقان را
و راست گویان را بهر ثواب و جزای راستی ایشان بهشتهای که در زیر آن درختها و جویهای آب روان باشد و ایشان در بهشت مخلد و جاوید و همیشه
بروجهی که نعیم مقیم ایشان را زوال نباشد و اگر ایشان را در بهشت چیزی بود بهتر از بهشت و آن رضای خدا بود که خدا خشنود باشد از ایشان و ایشان
از خدای راضی باشند بثواب و تعظیم که داده بود ایشان را و آن فیروزی و ظفری بزرگ باشد و آنگه بنمود که خدای راست تصرف او است و بر همه چیز قادر است
چنانکه خواهد و خواهد میگرداند و میستاند و کس را نبود که او را منع کند یا اعتراض کند بر آن سورة الانعام مائة وخمسة آية
عبدالله بن عباس گفت سورة الانعام بیکبار فرود آمد بمکه بشب و هفتاد هزار فرشته با وی بودند به تسبیح و تهلیل و این سوره صد و شصت و پنج آیه است در عدد
کوفیان انس بن مالک روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هیچ سوره بیکبار بر من فرود نیامد الا سورة الانعام و خدای تعالی بهر او شمار این سوره چیزی داد که
پس از آن فرو نبود درین و همین حجت مشرکان کرد و وعده داد و عده که از اخلاف نکرد و گفتند کعب الاحبار گفت که خدای تعالی افتتاح توریه یعنی
این آیه کرد که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون و ختمش باین آیه کرد
وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا چون این سوره جبرئیل بر رسول
خواند رسول علیه السلام گفت سبحان الله العظیم وبحمده و بروی در آمد بسجده آنگاه کاتب را بخواند تا هم در شب بنوشتند که این سوره را بخواندند هفتاد
هزار فرشته گرد و تشییع این سوره از آسمان بر زمین آمدند بروی صلوات فرستند و بعد هر آیتی که درین سوره است شبانه روزی
وی را آمرزش خواهند جابر انصاری از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که او از اول سوره انعام سه آیه بخواند تا قوله ویعلم ما تکسبون خدای تعالی
چهل هزار فرشته بروی موکل گرداند تا مثل ثواب عبادت او می نویسند او را تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم فرود آید
با عمودی آهنین تا بر وی موکل باشند چون شیطان خواهد که وی را وسوسه کند یا چیزی در دل او افکند او آن عمود بر سر او زند و چندانش
دور اندازد که میان او و شیطان هفتاد حجاب شود چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید ای بنده من در سایه عرش من برو و از میوه بهشت میخور
و از آب کوثر مینوش و از چشمه سلسبیل غسل میکن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا
وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ

مقاتل گفت که مشرکان با رسول صلعم محاجه کردند گفتند من یک خدای تو کیست گفت خدا اوست که آسمانها و زمینها آفرید ایشان جحود کردند در حدیث خدای تعالی این سوره بفرستاد و گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است بدو روز و آفرید کوهها و درختان بدو روز و آفرید شب و روز و دیگر چیزها را در دو روز یکشنبه و دوشنبه
شنایی یعنی شب و روز باد و دوزخ و بهشت قتاده گفت خدای تعالی آسمانها پیش از زمین آفرید و بهشت پیش از دوزخ و ظلمت پیش از نور پس با این همه کافران
بت پرستان اینها را با خدای که آفریدگار و پروردگار ایشان است برابر میکنند و از عبودیت و پرستش او اعراض مینمایند و چگونه اعراض
توان کرد و بدو دون او دیگری را چون توان پرستید که اوست آن خدای که بیافرید شما را یعنی پدر شما آدم را از گل و جای دیگر گفت از خاک و اینجا گفت از گل
و در دیگر آیه از حماء و جای دیگر از صلصال و این مناقض نیست برای آنکه در اخبار آمده است که خدای تعالی فرمود تا خاک آدم بر در بهشت بیفکنند و بروایتی
دیگر میان مکه و طائف چهل سال خاک بود و چون چهل سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبانه روز بر وی باران بارید تا گل شد و چهل سال گل بماند تا متغیر
شد و حماء مسنون گشت گلی سیاه رنگ چهل سال خورده و چون چهل سال دیگر بماند تا خشک گشت صلصال شد خدای تعالی صورت آدم بر آن صلصال نگاشت و جسد
آدم از وی مصور کرد و فرشتگان بر وی گذر میکردند و گفتند خدای با خلق خواهد آفریدن ابلیس علیه اللعنه والعذاب روزی با جمعی از فرشتگان بر وی بگذشت گفت
خدای ازین خاک خلقی خواهد آفریدن اگر شما را بطاعت او فرماید چه کنید گفتند انقیاد و سمع و طاعت ابلیس گفت اما من طاعت ندارم این را که من مهتر از آن
چیست تا بدل کرا ابلیس آنچه که او بود در نفاق می پوشید تا که روح در آدم دمید و او را خلق تمام کرد پس حکم کرد بر وی اجلی و وقتی
نام زده نزدیک اوست اجلی دیگر است اجل او که بازگشت از منازل آخرت و روی برای حکم خدا داده کرد از جراحت گفت اجل اول اجل دنیاست و دوم
اجل آخرت و عنده برای آن گفت که حکم او را باشد و دیگری را حکم نبود عبدالله عباس گفت اجل اول خواب است که النوم اخ الموت و دوم وقت مرگ
و برای آن عنده گفت که علم آن نزدیک اوست و اجل وقت باشد و وقت عبارت بود از حرکات فلک و اجل مرگ وقت مخصوص بود و اجل نزدیک
مالکی بود اگر بمرگ بود و اگر بقتل و آن وقت را اگر او را بکشتندی تا بآن وقت ماندی آن را بمجاز اجل خوانند برای آنکه چون حدوث
قتل برای وقت نباشد اجل آن قتل گفتن مجاز باشد بنوا و بیان گفته که اجل دو است یکی آنکه قتل در وی واقع شود و دوم آنکه اگر او را نکشتندی
او تا بآن وقت بماندی و بدان آیه تمسک کردندی نزدیک ما اگر نکشتندی روا بودی که بزیستی و روا بودی که در حال بمردی و بر هیچ یک از آن
دو قطع نتوان کرد و اگر لا محاله او بمردی واجب کردی که اگر کسی چهارپای کسی بکشتی منع بودی بر وی او اشکال او واجب بودی خلاف این
معلوم است و اگر کسی کسی را بکشتی ظالم نبودی و مستحق عقاب نه چه اگر او نکشتی وی او در حال بمردی و این بخلاف عقل و شرع است آنگه حق تعالی خطاب کرد با
مشرکان و گفت پس از این همه نعمت و آیات و بینات از خلق آسمان و زمین و ابداع عجائب صنایع و اظهار انواع صنایع و خلق شما از آدم و خلق آدم از
گل و هر کی از اجل وقتی نهاده است برای شما با این همه شک میکنید در وجود الهیت و وحدانیت من نظر و تفکر نکنید تا شما را علم حاصل شود و شک از شما مرتفع گردد

وَهُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهْرَکُمْ وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُوْنَ ۝ وَمَا تَاْتِیْهِمْ مِّنْ اٰیَةٍ مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ

اِلَّا کَانُوْا عَنْهَا مُعْرِضِیْنَ ۝ فَقَدْ کَذَّبُوْا بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَسَوْفَ یَاْتِیْهِمْ اَنْبٰٓؤُا مَا کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝

اوست خدای آسمانها و زمینها منفرد بتدبیر و تقدیر و کسی با او در آن شرکتی نیست راز شما داند و نهان و آشکار شما شناسد بر احوال اهل آسمان مطلع و

و از نهان اهل زمین و آنچه در دل دارند و آنچه بر زبان رانند و آنچه از آن بکسب سازند و گرد کنند میداند جزای اقوال و افعال شما از خیر و شر شما
بشما رسد و اگر آنچه ایشان بر آن بوده اند از عدول و اعراض و تولا و انحراف از ایمان کرده و گفت هیچ آیتی از آیات خدای بایشان نیامد الا که ایشان
از آن عدول کنند و روی بگردانند پس با این همه چون حق بایشان آمد حق را تکذیب کردند و بدروغ داشتند حق را و آن این اسلام است و کتاب
خدای و محمد صلعم را بایشان استهزا کردند و فسوس داشتند پس زود بود که بایشان آید علم و خبر آنچه ایشان بدان استهزا میکردند عاقبت آن بدیشان رسد و عقوبت
آن بدیشان رسانند اَلَمْ یَرَوْا کَمْ اَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ مَا لَمْ نُمَکِّنْ لَّکُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمَآءَ عَلَیْهِمْ
مِّدْرَارًا وَّجَعَلْنَا الْاَنْهٰرَ

تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَکْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ وَاَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ۝

الم بر سبیل تقریر و توبیخ فرمود و گفت آیا نمی بینند و نمیدانند
این کافران که ما چند هلاک کردیم از پیش ایشان اهل هر روزگاری را که ما ایشان را تمکین داده بودیم از اموال و درازی عمر و قوت اجسام و اموال و اولاد
که شما را نداده ایم چون قوم نوح و عاد و ثمود و فرستادیم از بالای ایشان بارانی ریزان و بکردیم در زیر کوشکها و سراهای ایشان و جویهای آب
روان اکنون با این همه نعمت و تمکین و نابسندگی ایشان از ادادیم ایشان در ما عاصی شدند و گناه کردند تا بواسطه گناهها که کردند ایشان را هلاک کردیم و
گروهی دیگر از پس ایشان بعوض ایشان بیافریدیم وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ کِتٰبًا فِیْ قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ بِاَیْدِیْهِمْ لَقَالَ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْٓا اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ وَقَالُوْا لَوْلَآ اُنْزِلَ

عَلَیْهِ مَلَکٌ وَلَوْ اَنْزَلْنَا مَلَکًا لَّقُضِیَ الْاَمْرُ ثُمَّ لَا یُنْظَرُوْنَ ۝ وَلَوْ جَعَلْنٰهُ
مَلَکًا لَّجَعَلْنٰهُ رَجُلًا وَّلَلَبَسْنَا عَلَیْهِمْ مَّا یَلْبِسُوْنَ ۝
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِکَ فَحَاقَ بِالَّذِیْنَ سَخِرُوْا مِنْهُمْ مَّا کَانُوْا
بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ نضر بن الحارث و عبدالله بن امیه و نوفل بن خویلد
گفتند ای محمد ما بتو ایمان نیاریم تا آنکه کتابی بیاری خاص با چهار فرشته که گواهی دهند آن از نزدیک خدای است و تو رسول خدای
خدای تعالی از عناد و جحود ایشان خبر داد و گفت ای محمد اگر چنان باشد که ما بتو کتابی فرستیم بر کاغذی نوشته که یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله
الیک و ایشان این کتاب را می بینند و بدست میسایند هم بدان ایمان نمی آرند و آنها که کافرانند گویند که نیست این الا جادوئی هویدا و سحری روشن
و گفتند این کافران که چرا بر وی فرشته فرو نمیفرستند ای محمد اگر ما فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان هم ایمان نیارند و اگر مصلحت اقتضای
تعجیل هلاک ایشان کند امر رانده شود و کار تمام کرده و محکم و آنگاه اگر مهلت خواهند ایشان را مهلت ندهند و اگر مراد ایشان ندهیم و فرشته
فرو فرستیم او را مرد کردانیم یعنی بصورت مردی فرستیم تا او را بتوانند دیدن و مدام تا او بصورت فرشته باشد از لطافت ترکیب او را نتوانند
دیدن نمی بینی که جبرئیل با نزدیک رسول صلعم بصورت دحیه الکلبی آمدی و آن فرشتگان که برابراهیم علیه السلام آمدند مهمانان بودند و آن دو فرشته که بر داود آمدند
بر صورت دو خصم آمدند و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشند نه ایشان گویند فرشته اند یا آدمی بر ایشان و آنگاه آن لبس بود و حوالت
کرد برای آنکه خلق آن فرشته بر صورت مردان از فعل بود ما بدیشان بپوشانیم آنچه ایشان بر عوام و ضعفا بپوشانند که ایشان عوام و ضعفا را

کشتی کرا اگر این محمد پیغمبر بودی و فرشته بودی و این لازم نیاید که خدای تعالی بیش از آن کنند از بهر آنکه خدای تعالی گفت که من چنین کردم یا کنم بلکه گفت که
اگر کنم چنین باشد و تقدیر محال روا بود و مثل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و قوله قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین آنگاه
رسول را دلخوشی داد و گفت ای محمد اگر این کافران بر تو افسوس میدارند و سخریت میکنند پیش از تو بر رسولان دیگر هم افسوس داشتند ولیکن رسولان
مرا هیچ زیان نکرد و نه زیان بخود کردند از آنکه فرود آمد بایشان جزا و وبال و عقاب آنچه ایشان بآن استهزا میکردند و نه ایشان چون عذاب
قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود و با اکر ایشان ز انهار و مات از عذاب آخرت قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ ۝ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ خوسی از و تقدیر آورد دو گفت بگوای محمد
مر این جماعت را که بر وید و بنگرید تا چگونه بود عاقبت و سرانجام آنانکه مر آو آیات مرا و سوزان را
دروغ داشتند که با ایشان چه رفت بهر را ایشان هلاک کردیم و بهر را از زمین فرو بردیم و بهر را مسخ کردیم آنگاه گفت بگوای از او بپرس از ایشان
که کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست اگر جواب دهند بر ایشان حجت است و اگر جواب ندهند تو جواب ده و بگو که خدای راست ملک و ملک برای آنکه او
آفریده است و از عدم او بوجود آورده است از حیوان و جماد برحمت خود و برای شما رحمت بر ذات خود نوشته است که بر شما رحمت کند و حکم کرده است
و بر خود واجب کرده است و این عبارتست از آنکه ای واسطه در میان نباشد چون خواهد که بر بنده رحمت کند و این استعطاف و استمالت است
تا بطاعت او نزدیک شوند و روی با درگاه او نهند کعب الاحبار گفت اولین چیزی که خدای بنوشت به قلم و مداد که از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ این بود
که إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَىٰ غَضَبِي سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرد که خدای از اجل جلاله صد جزو رحمت یکی از آن میان
بر همه عالم قسمت کرد بر جن و انس و فرشته و وحوش و طیور رحم و رحمت و شفقت که در میان ایشانست از آن یک جزو رحمتست چون روز قیامت
شود آن یک جزو رحمت با آن نود و نه جزو جمع کند و بر سر گناهکاران امت محمد ببارد و ایشان از ابر رحمت بیامرزد آنگاه فرمود لیجمعنکم الی آخره
جمع کند شما را برای احوال روز قیامت از حساب کتاب و ثواب و عقاب قرآن وجهی دیگر در معنی آیه اینست که جمع کند روز قیامت میان شما و ایشان
یعنی اول و آخر تا بهم مجتمع شوند برای روزی که در آن هیچ شکی نیست آنانکه نفس خود را زیان کردند ایشان بایمان نمی‌آورند
وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۗ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ آنگاه گفت هرچه در شب و روز
ساکنست یعنی هرچه روز بر او
مشتملست و در شب و روز آرام دارد یعنی جمله آنچه در زمینست از حیوانات و جمادات در شب و روز میگذرد آن همه مر خدای راست و او است آن خدای که
شنونده است باقوال ایشان و داننده است بافعال ایشان از گفتار ناسزا که او را میگویند در حق او میگویند علیمست بصلاح و فساد ایشان و رد
دادن ایشان که کفار قریش آمده‌اند و گفتند ای محمد ما میدانیم که ترا درویشی و حاجت بر آن میدارد تا این کار کنی ما از مالها خود با تو قسمت کنیم خدا

این آیه فرستاد و گفت شما رسول مرا با مال می فریبید و هر چه شب و روز در شما است و میگذرد همه مراست بگو ای محمد که خدای من که آفریننده آسمانها و زمینست
ولی و یاری و یاوری من او گیرم و او روزی دهد و طعام دهد و انعام کند و او را هیچکس روزی و طعام ندهد و محتاج طعام نباشد و همه محتاج اویند بگو
ای محمد که مرا فرموده‌اند که اولین کس باشم که اسلام آرم و گردن نهم امر خدای را و انقیاد نمایم و نیز مرا گفته‌اند که از مشرکان باشی که با او انبازی کنی
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۝

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ بگوای محمد که من اگر عاصی
در خدای خود شوم و نافرمانی
کنم از عذاب روز بزرگ که آن روز قیامتست چون من با پایه و منزلت خود از عذاب آن روز ترسم شما اولیتر که بترسید هر کس که در آن روز از خدای تعالی از عذاب بگردانند
بدرستیکه بر او رحمت کرده بود و این فوزی و فیروزی و ظفری باشد او را بزرگ و چون روشن و ظاهر آنکه مشرکان از تنبیه کرد بر غفلت ایشان که معبودان ایشان
هیچ زیان و شر و نفع و خیر قادر نه‌اند و موحدان را با جمع جبرات از و طلبند و از مکاره و بلیات پناه با او دهند گفت ای محمد اگر خدای تعالی بتو آفتی و بیماری و درویشی
رساند آنرا هیچکس از تو دفع نتوانند کرد و باز نتوانند داشت الا او و اگر او را چیزی از منفعت کسی او را از آن منع نتوانند کرد و او بر همه چیزی قادر است و توانا
عبدالله عباس گفت که رسول مرا اگر سری که او را کسری فرستاده بود و بهدیه روزی رسول بر آن اشتر نشسته و مرا ردیف کرده و در راه با من نگریست و مرا گفت ای
غلام گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سألت
فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله فقد مضی القلم بما هو کائن خدای را نگاه دار تا ترا نگاه دارد خدای را نگاه دار تا او را پیش خود بینی
با بی با خدای در راحت شناسای کن تا با تو در شدت آشنایی کند و چون سؤال کنی از خدای کن و چون یاری طلبی از او طلب قلم رفت و هر چه بودنی بود و اگر
جمله خلایق جهد کنند تا ترا نفعی رسانند که خدای آن قضا نکرده باشد نتوانند و اگر خواهند تا مضرتی رسانند که خدای تعالی آن نوشته باشد نتوانند اگر بصبر و یقین
کار کنی بکن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو ناخوش داری و کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی
و راحت و درویشی با توانگری وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۖ قُلِ اللَّهُ ۖ شَهِيدٌ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ
لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ۚ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ ۚ قُلْ لَا
أَشْهَدُ ۚ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي
بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ ۘ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝
اوست آن خدای که غالب و قاهر است بر بالای بندگان و او را قهر نتوانند کردن و بر او غالب نتوانند شد
و او حکیمست آنچه کند محکم و صواب کند تا کسی را امکان آن نبود که بر قهر ظلم کند که بعدل کند خبیر است آگاه و داناست باحوال بندگان و مصالح ایشان از خیر
و شر و نفع و ضر و سقم و صحت و ضیق و سعت تا ایشان را آنچه دانند میخواهند آنگاه گفت بگوای محمد که چه چیز است که کدام چیز است که بزرگتر و بزرگوارتر است بگوای خدای

وایشان بودند که مشرکان مکه نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد هیچ چیز نمی‌بینیم که ترا تصدیق کند باین که تو میگویی جهودان و ترسایان را
پرسیدیم احوال تو گفتند که ما ذکر تو در کتاب نمی‌یابیم او را گواه تو گفت برین گواهی که تو میگویی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد چه چیز است که بزرگتر است بگواهی
اگر ایشان جواب ندهند والا تو جواب ده و بگو که خدایست که چنین است و او گواه است میان من و شما و این قرآن بر من وحی کرده اند و فرستاده اند
تا من شما را بآن بترسانم و نیز آنکس که قرآن بدو رسد یعنی اهل عصر خود را و آنانکه از پس من باشند تا روز قیامت و مراد [illegible] اهل عصر رسول
و آنانکه از پس ایشان باشند تا روز قیامت بقرآن مخاطبند و مکلف اگرچه از روی ظاهر خطاب با اهل عصر رسول است و رسول گفت بلغوا عنی
ولو آیة برسانید از من و اگر همه آیتی باشد و هر کس که یک آیه از قرآن باو رسد فرمان خدای را باو رسیده باشد [illegible] که دعوت
رسول را باو رسیده باشد [illegible] که قرآن رسیده باشد و دعوت [illegible] که قرآن رسید [illegible] و دعوت [illegible] محمد گفت [illegible]
قرآن باور [illegible] و از [illegible] اگر خدای [illegible] که شما گواهی [illegible] که خدای تعالی دیگر [illegible] گواهی میدهید
من آن گواهی نمیدهم و این نمیگویم بگو خدا یکیست و جز او خدای نیست و من که [illegible] ازانچه شما [illegible] خدای کرده اید از اول سوره اینجا
احتجاجست بر مشرکان [illegible] آغاز حدیث با اهل کتاب است جهودان و ترسایان گفت آنانکه کتاب دادیم ایشان را میشناسند یعنی محمد
بنام و نعت و صفت و نسبش چنانکه فرزندان خود را میشناسند [illegible] چون رسول از مکه بمدینه آمد عمر خطاب گفت عبدالله سلام
را پرسیدم که تو رسول را چگونه شناسی گفت [illegible] شناسم بهم [illegible] که پسر خود را [illegible] چون [illegible] دیگر باره
او را دیدم [illegible] من او را چگونه نشناسم [illegible] خدای تعالی در کتاب او را وصف کرده [illegible] عمر گفت صدق الله و صدق
رسول الله [illegible] ابن سلام خدای تعالی همچنین فرستاده در کلام مجید و این آیه برخواند که خدای تعالی از کافران خبر داده و گفت آنانکه ایشان زیان
زیان کردند نفس خود را ایمان نیاوردند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ
أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
که کیست ظالم و ستمکارتر از آن کس که دروغ بر خدای بندد
و دروغ بر خدای آیات او را تکذیب
کند و بدروغ دارد یعنی در جهان از وی ظالم‌تر نباشد و ظالمان و [illegible] فلاح و ظفر نباشد و ظالم اینجا کافرست و یاد کن ای محمد روزی که همه را جمع کنیم
و آن روز همه را بگوییم آنها که مشرک شدند و با خدای انباز گرفتند کجا اند آن انبازان شما که دعوی کردید که ایشان انبازان خدااند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ
فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و گفت که محصول این همه جز آن نبود که ایشان از گفتن شرک خود تبرا کردند و گفتند بخدای که پروردگار ماست ما مشرک نبودیم
بنگر ای محمد که ایشان چگونه گفتند دروغ بر نفسهای خود و چگونه خایب و خاسر ماندند ازانچه امید داشتند و آن معبودان از ایشان گم شدند و سعی ایشان
باطل گشت اصل آنست که [illegible] باشد شرک [illegible] اینجا که معارف ضروری باشد اما اینجا دروغ گویند و خویشتن را حقیقت ولیکن بدانند
آنچه میگویند دروغست پندارند که در آن گفتار صادق اند چون جهودان و ترسایان که از خود نفی شرک کنند و نه آنند که اعتقاد ایشان در تثلیث کفر است
کنند

[illegible]

و این بر حقیقت دروغ نیست برای آنکه دروغ چیزی باشد که مخبر خلاف خبر باشد [illegible] اگر گویند و دانند که خیانت و اگر ندانند و لیکن برای آن [illegible]
کنند که نه اند که دروغ است از وجه ملجأ [illegible] ابوعلی گفت این چیزی که خدای تعالی داد از آن که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال
و اعتقاد خود در دنیا که در دار دنیا ما چنان گمان بردیم که ما بر کاریم و بر عمل و این تبرا از عبادت بت بر سبیل ظن با مذهب و اعتقاد ما نیکو بود
امروز آن معبودان ما از ما گم شدند و عمل و عبادت ما باطل شد فذلک قوله والله ربنا ما کنا مشرکین و قوله وضل عنهم ما کانوا
یفترون و او بود که ایشان در این حال بهشت و خیر گویند که از احوال و آفات قیامت بدیشان چیزی [illegible] آن عقل ایشان بر جای نماند
بمثابه مست و دیوانه باشند بیانش وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ
يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ
هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ
يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
ابوسفیان و ولید مغیره و عتبه و شیبه و امیه و ابی خلف و نضر بن الحارث بیامدند و حدیث رسول را بشنیدند و آن
استماع کردند اگر با یکدیگر گفتند چگونه [illegible] این را که محمد میخواند و میگوید نضر گفت این از جنس آن اساطیر است که من با شما میگفتم و اخبار کهن
نشان بسیار یاد داشتی و حکایت کردی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از این کافران کسی هست که سخن تو میشنود و لیکن از آن نمیکند لا جرم
علمش حاصل نمیشود دل ایشان بمثابه کسی است که بر دل پوششی دارد که مانع بود از آنکه چیزی بداند و علم بدو راه یابد و اندر گوشها و قرآن نکند
تو در گوش ایشان جای گیرد و این بمنزله آنکه گفت لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا و از هر دو
بلیغتر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ نفی دل کرد از ایشان در مبالغت نفی علم گفت دل ندارند برای آنکه دل برای دانستن باشد
چون نمیدانند همان انکار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان در نا شنیدن چون غایبان تذمیر [illegible] میشوند انکار کرد ایشان شنوند انکار کرد خود
نیستند حضور و غیبت ایشان یکیست مرگ و زندگانی ایشان یکیست سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ و مردیدون شهود و حکم کالغایبان از ایشان
توقع علم چگونه کنی که ایشان گویی دل ندارند که محل علم است فی الجمله بلا قلب لم داد فقر الحمار بلا رأس الی ... وجعلنا یعنی حکمنا
یعنی ما حکم کردیم و نام بردیم و حکم بر چیزی وقتی بود که محکوم علیه چنان بود یعنی بر دلهای ایشان پوشش بود و بر گوشهای ایشان گرانی ما
بر پوشش دلهای ایشان که مانع علم او است و گرانی گوش ایشان حکم کردیم که چنان است ابوعلی گفت که این عبارتست از شدار خذلان و منع
لطف علی سبیل العقوبة آنگه گفت وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ اگر هر آیتی که در جهان هست و امکان دارند بشنوند ایمان نیارند خبر است از کسانی که معلوم او حال
ایشان آنست که هرگز ایمان نیارند تا رسول را دل [illegible] خود را با ایمان معلق نگرداند و از آن قطع طمع کند که لعلک باخع نفسک الآیه و این اکثر مبالغت زیادت کرد و گفت
فساد و اصرار بر کفر بجای رسیده است که بنزد تو آیند و با تو مجادله و خصومت میکنند و تو آیات که میشنوند میگویند این افسانه پیشینیان است و
حدیث او قصه‌های پیشینیان است و مراد ایشان از آنچه میکنند گفت مردمان را از وی و از ایمان بدو و سماع کلام او و مجالست او و نظر در معجزات او نهی میکنند و ایشان

نیز ازان دور میشوند کفته اند که آیه در ابو طالب آمده که در همه وقتی حاضر بودی کسی که خواستی که رسول را ایذا کند او را باز کردی برای خویشی
که بود او را با او و لیکن خویشتن از نوو از ایمان او دور داشتی مخالفان را نفیر آورده اند که در حق ابو طالب آمده است و درین باب حدیثی و شعرها
متناقض آورده اند و آن آنست که رسول صلعم کفت یا عم چرا ایمان نمی آری کفت میدانم که تو رسول خدای و در دعوی نبوت صادقی ولیکن از ملامت
مردمان احتراز میکنم و چون جمعی از قریش خواستندی که او را برنجانند او وی را در حمایت کرفتی و دل کرم دادی و کفتی والله لن یصلوا الیک بجمعهم
او سد فی التراب دفینا ۞ فاصدع بامرک ما علیک غضاضة ۞ وابشروا بذاک منک عیونا ۞ ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ۞ ولقد صدقت وکنت ثم امینا
وعرضت دینا لا محالة انه ۞ من خیر ادیان البریة دینا ۞ لولا الملامة او حذار مسبة ۞ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ۞ هر که این ابیات را تامل کند داند که
بیت آخرین علی است ملایم اثبات او لست به قوة و منافی زعمی و مناقض حاصل میان این بیتها ابیات اول برای آنکه چهار اول
متضمن معذرت و هواخواهی و قطع طمع کفار از آنکه رنجی باو رسانند تا که او زنده باشد بیت دوم امرست او را باداء رسالت و تحریض و تقویت
او بآن و این بغایت از شان کافر است و متضمن بشارة و روشنائی چشم او رسانید و بیت سیم که کفت ولقد صدقت باین یعنی ایمان خواست
برای آنکه هیچ فرقی نباشد در لغت ایشان میان آمنت بک و صدقت بک و اکر این دلیل کفر بوده دلیل ایمان چه بوده و بیت چهارم اقرارست
بآنکه دین اسلام از جمله ادیان بهترست و اکر این کفر باشد خود در جهان نباشد و بیت پنجم پس بمو عقلا دانند که مجلس آن بیت بلکه مناقض اوست
و چنین او مردی محال بوده که در چند بیت متناقض کوید وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ و این کافران هلاک نمیکنند الا انفس خود و او بمیانند که زیان
وهلاکت بخود میکنند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا

يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۞ وَقَالُوا
إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۞

اکر بر سبیل تعجب کفتا ای محمد اکر ببینی تو ایشان را چون بر کناره دوزخ ایشان بدارند و بر علا
و عقاب دوزخ ایشان را واقف شده و وقوف یابند و یا بر آتش دوزخشان وقف کنند تا [illegible] بکویند ای
کاشکی ما را با دنیا بر بردندی و کاشکی ما تکذیب نکردیمی و کاشکی مؤمن بودیمی اکر کویند چکونه ... ایشان تمنای رجوع کنند و معارف ایشان
ضروری بود جواب کفته اند که واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد بلکه آنچه ایشان از احوال آخرت خبر شنیده باشند از بهشت و کرسی و لوح
و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب بهشت و دوزخ و صراط و فرشتکان همه معاینه ببینند و چون خبرشان عیان شود کمانشان یقین
شود اما دیکر چیزها واجب نبود که بضرورت دانند [illegible] و اکر بود ایشان را با دنیا آرند [illegible] ایشان را
الحاصل پس این آن [illegible] میپوشیدند از احوال و اهوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که از ضعفا پوشیده میداشتند [illegible]
و میکفتند که ما [illegible] چنین [illegible] آنچه پوشیده داشتند از خلقان [illegible] ظاهر شد [illegible] ای محمد ایشان تمنای رجوع
اکر با دنیا رد کنند هم باسر کفر و معصیت شوند و بطریق اول بوده باشند و ایشان در دروغ زنان اند یعنی این چه صفت ایشانست امروز در دار
دنیا ابو القسم نهیکی کفت حق تعالی خبر از حقیقت کار ایشان داد و این صفت ایشانست در قیامت و لیکن در دروغ ایشان نباشد آنکه [illegible]

که از حال کار ایشان خبر داد از آنکه [illegible] که ایشان دروغ زنند که کفت در دروغ میکویند اکر خبر داد از منکران بعث و نشور و انکه ایشان کفتند که
این کافران کفتند که نیست ما را زندکانی مکر این زندکانی عاجل در دنیا و ما را بعثی و نشوری نخواهد بود این آنکه کفتند که رسول صلعم ایشان را از قیامت و بعث
و نشور و عذاب دوزخ بترسانید وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا
الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ۞

[illegible] بینی تو ای محمد کافران را باز ایستاده در آن موقف که خدای ایشان را از کرده باشد از ثواب و عقاب و آن خبر که داده باشد
از حشر و نشر و حساب و کتاب اکر بر سبیل تقریع و توبیخ ایشان را کوید که این راست و درست نیست ایشان کویند آری بحق خدای ما که این حقست و صدقست
حق تعالی کوید اکنون با استحقاق بچشید عذاب آنچه کافر بودید و درین آیه اشتباه رؤیت نیست برای آنکه آیه مخصوصست بکفار و اتفاق کافرانست که خدا را نخواهند دید
قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ

أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۞ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ

لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ بدرستیکه زیان کردند آنانکه ثواب و عقاب خدا را بدروغ داشتند و لقا و ملاقات بر خدا روا باشد انانکه ملاقات
بر حقیقت مقابله باشد یا تقارب پس هر کجا لقا باشد مراد از آن لقا ثواب خدای است چنانکه کفت فمن کان یرجوا لقاء ربه ای ثواب او یا عذاب او چنانکه
کفت فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و این در حق کافرانست و کافران را باتفاق لقا نبود و حدیث نبوی
لقی الله وله وجه عنده و هم در حق کافرانست و قوله من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه معنی است
که هر که خواهد با جوار حق و رحمت خدای رود خدای خواهد که او را با جوار رحمت برد و هر که این نخواهد خدای با او نخواهد باین معنی که راه نسپرده باشد
از ایمان و رحمت خدای و طاعت خدای تعالی کارها باشد ثواب او را پس محالست این خبر حمل کردن بر رؤیت برای آنکه احب الله لقاءه و یکره الله لقاءه
ازین طرف محمول نتواند بودن بر رؤیت پس معلوم شد که مراد بلقا خروج است [illegible] انجا که حکم خدا را باشد اکر کفت که ایشان همچنین [illegible]
و [illegible] انکار دیدی کنند ناکاه قیامت بایشان آید ایشان کویند که ای پشیمانی و حسرت ما را بر آنچه تقصیر کردیم در طاعت خدای و اهل بهشت در دنیا
ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که فردای قیامت چون اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت ببینند کویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها ایشان بارهای
کران بر پشتها کرفته بود خود برداشته باشند و روا بود که مراد عقوبات کناه باشد در خبرست که چون مؤمن از کور برخیزد شخصی باستقبال او آید با
صورتی نیکو و خوشبوی تر از وی کس نباشد او را کوید مرا شناسی کوید چرا اکر میدانم که خدای بتو نیکو آفریده است و بوئی خوش تو کوید من عمل صالح
توام و دیر است که در دار دنیا بر تو نشسته بودم اکنون تو بر من نشین یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ای رکبانا و چون کافر از کور برخیزد شخصی
پیش او آید با صورتی زشت و بوی ناخوش او کوید مرا میشناسی کوید چرا اکر خدای تو بوی بد کرده و صورت کریه کرده کوید من عمل تو ام دیرست تا تو
بر من نشستی امروز من بر تو خواهم نشست و این روح تشبیه و توسیع باشد برای آنکه کناه نه جسم باشد بار کران از آنجا که از رنج و مشقت و بار
حمل کش او را بار رنج کشند و در دعا آمده است [illegible] الیک [illegible] باثقال الذنوب احملها علی ظهری ألا ساء ما یزرون [illegible]

بجز ایشان آزار کرفته اند از بار کناه که حق تعالی منفعت کرد زندکانی دنیا را با مردمان تا در وی طاعت کنند و دست از اعمال آخرت بر ندارند کفت
نیست زندکانی دنیا مکر بازیچه کودکان که در وی هیچ فایده نباشد و لهو و لعب چون بازی جوانان از سماع و ضرب ملاهی و غیر آن که از آن سودی نبود و سرای آخرت
که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را بهشت و این لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آنکه در وی حشر مردم بود از اهل طاعات و پرهیز حمل کنند بر بهشت افلا تعقلون
ای عقل ندارند و خود در کار نمی بینند قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ
يَجْحَدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَاُوذُوا حَتّٰى اَتٰيهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ
اللّٰهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ

حق سبحانه و تعالی بدین آیه دل خوشی داد رسول را کفت ما میدانیم که ترا دلتنک و اندوهکین میکرداند آنچه
ایشان میکویند ما میدانیم و بخبریم تو دلخوش دار که ما جزای کردار و کفتار ایشان بایشان رسانیم چه ایشان کفتند ترا با آن نسبت کردند از سحر
و کهانت و جنون رها کن شیده مباش پس بحقیقت که ایشان ترا دروغ زن نمیخوانند در دل یعنی ایشان چیزی نیافته اند و نشنیده که ترا بآن دروغ زن کنند و حق تو
بآن باطل کردانند وجهی دیکر آنست که ایشان بدروغ زن نمیدارند که ایشان از پیش این آزموده اند چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را
پیش از بعث محمد امین خواندندی و این معروف بود تا ابو طالب در حق او کفت ان ابن آمنة الامین محمدا و وجه سیم آنست که خدای تعالی رسول را از این
بر سبیل تسلی خبر داد و کفت که این تکذیب با تو میکنند نه در حق تو میکویند این بآنست که تو رسول منی و موذی از منی پس هر جفا که با تو کنند با من کرده باشند
ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و این تکذیب جحود و تواتست بلکه تکذیب انکار منست و انکار آیات من آنکاه بر سبیل تسلی رسول کفت که اکر با تو
اینها میکنند دلتنک مکن با ما که پیش از تو بوده اند پیغمبران که ایشان صبر کردند بر آنکه تکذیب و رنج و ایذا کشیدند تا نصرت ما بایشان آمد ان النصر
مع الصبر و ان الفرج مع الکرب هر جا که صبر بجا بود رنج و غم با هم بود و دشواری و آسانی تو نیز ای محمد صبر کن که ما حکم کس را بتواند کردانید
بر القول لذی و خبر پیغمبران پیش از تو بتو رسید یعنی بعضی از اخبار پیغمبران نه همه اخبار بتو رسید یا نه منهم من قصصنا علیک
و منهم من لم نقصص دل خوش دار تسلی ده و احوال ایشان معتبر خود ساز ما ما کار تو چنانکه باید ساخته کردانیم وَاِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْاَرْضِ اَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَاْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى

الْهُدٰى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ای محمد اکر بر تو بزرک آید و دشوار میستماید اعراض ایشان از تو اکر میتوانی که در زمین راهی
بجویی و یا بر آسمان نردبانی نهی تا در زمین شوی یا بر آسمان روی و از بهر ایشان آیتی و علامتی آری
که ایشان نزد آن بایمان آوردن ملجا شوند و مضطر کردند بکن اکر می توانی و این برای تسلی رسول کفت و قطع طمع او از ایمان ایشان که اکر خدای
دانستی که در معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان نزد آن باختیار ایمان آرند واجب بودی که اظهار کردی ولیکن این چنانکه اندکه هدای ... افضل ایشان
داند که هر آیتی بر که مقدورست که بایشان آید ایمان نخواهند آورد چنانکه نموده و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک
که نموده که بنا بد که کسی پندارد که ایشان بآنچه نمیکنند ما را عاجز میکردانند ما از ایشان و ایمان آوردن ایشان عاجز نیستیم چنین هست و لو شاء الله

لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى اکر ما آن خواهیم که ایشان را بایمان قهر و جبر کنیم توانیم از برای آنکه ما قادر و توانا ایم چنانکه کفت وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ
هُدٰيهَا اما حکمت این مانعست که تکلیف اختیاریست نه اجباری آنکه رسول خود را نهی کرد از آنکه کار جهال کند از جزع و ناشکیبایی بر آنکه ایشان
ایمان نمی آرند فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ای محمد از جاهلان مباش یا بکار جاهلان کاری و این دلیل نکند بر آنکه او کار جاهلان کند چه نهی از آن کنند
که مرد نکرده باشد و قادر باشد بر آن برای آنکه چون بکرد از آن برفت که نهی از آن تعلق دارد و او را نهی کنند از آن پس از فعل آن منهی باشد از آن
و مثلش لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ اکر شرک آری عملت باطل شود این دلیل نکند که او وقتی شرک آورد و اما بیان آن میکند که عمل با شرک بموقع قبول نیفتد
اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ

اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ اکر حق بمجاز اشارت فرمود در وصف ایشان بالات فهم و علم و اشغال
بوده و ترک استماع بآن و کفت جواب کسی دهد و اجابت دعوت
آنکس کند که او چیزی شنود و ایشان بمنزله مرده کانند در ترک استماع و قلت انتفاع و مرده چیزی نشنود چنانکه شاعر کفت لقد اسمعت لو نادیت حیا
ولکن لا حیوة لمن تنادی و مرده کان را خدای زنده تواند کرد و بر تواند انکیخت یعنی خدای تعالی قادرست بر ایشان بر ایمان تواند و شهوات ایشان باختیار خود
بایمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع کفتار تو و اجابت تو بامرده کان مانند آنکاه کفت بجمع ایشان با محمد کرده سزای ایشان برسانیم
رسانند آنکه بیان مقترحات ایشان کرد و آنچه ایشان کفتند کفت ای محمد این کافران و مشرکان کویند چرا او را فرو نفرستاده اند بر روی یعنی بر تو که
محمدی و آیتی و علامتی و دلالتی چنانکه پیغمبران دیکر را فرستاد از فلق دریا و ید بیضا و احیاء موتی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بکو که خدای تعالی قادرست
بر آنکه آیتی که شما اقتراح میکنید بفرستد ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند یعنی شک کرده در قدرت حق از آنجا که او را ابتغا به کاه کاه نمی شناسند و نیز
نمیدانند که اکر من آیتی بفرستم و ایشان ایمان نیارند عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را عذاب استیصال باید کرد وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي
الْاَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

هیچ جنبنده نیست از زمین و هیچ پرنده در هوا که می پرد بدو بال خویش الا که ایشان کروهی اند مانند شما مخلوق و مرزوق آفریده و روزی خوار او
و هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار اند و ماده و متوالد و متناسل چنانکه در خلق شما و لطف و تدبیر شما دلیلست بر آنکه شما را خالقی و صانعی هست
و هر جنبنده نیست الا که متامل و ناظر را دلیلست بر آنکه او را خالقی و صانعی و مدبری و قادری و عالم و حی و موجود حاصل بر صفت کمال بعضی کفتند
کفتند که معنی آیه اینست که همچو شما زنده اند و بحلو همچون شما میرند و همچون شما زنده شوند برای انتصاف و اعواض تا هر حقی به صاحب حق بود که هیچ مظلومی را
بر ظالم حقی نماند چنانکه کفت اِنَّ اللّٰهَ تعالی لَيَنْتَصِفُ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ لِلشَّاةِ الْجَمَّاءِ در خبر است که چون خلایق را در موقف عرض جمع کنند بساط
عدل بکسترانند و ترازوی عدل بیاویزند و منادی ندا کند از قبل حق هر مظلومی که حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود از وی بخواهد بستاند
که اکر امروز مثقال ذره ظلم بر ظالمی رود و آن ظلم من کرده باشم آنکه خدای تعالی جمله حیوانات را که بر او عوض دارند یا بر دیکر عوض دارند همه را زنده کند
و جمع کند و انتصاف کند میان ایشان آنکه ایشان را کوید که خاک شوید خاک شوند چون کافران ببینند تمنای آن حال کنند کویند یا لیتنی کنت ترابا

وان دلیلست بر انکه ثواب منقطع نباشد و عوض منقطع باشد و در میرانیدن حیوانات روز قیامت المی بایشان رسد تا عوض لازم آید انکه خدای قادرست
اناکه بوده و ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم ما در کتاب بمعنی در لوح محفوظ نظیره و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یا در قرآن از بیان احکام حلال و حرام
و قصص و امثال و مواعظ و اخبار هیچ تقصیر نکردیم بهری مجمل و بهری مفصل آنچه مجملست بیانش تفصیل رسول باز گذاشتیم ما اتیکم الرسول فخذوه و ما
نهیکم عنه فانتهوا و آنچه متشابهست بیانش با علمای امت تفویض کردیم و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم از احتجاج بر هر فرقه
از فرق ضلالت هیچ باز نگذاشتیم الا که درین کتاب بیان کردیم آنچه حجت است اهل حق و باطل با خدای حشر کنند مطیع را ثواب دهند و عاصی را عقاب کنند تا
مکلفان را الام اعواض دهند والذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات من یشاء الله یضلله و من یشأ یجعله
علی صراط مستقیم

انگه وصف کافران و مکذبان کرد و گفت آنانکه آیات و بینات ما را تکذیب کردند کران و گنگانند یعنی از غایت جهل و نادانی
بمثابه کران و گنگان اند در تاریکی مانند و هدایت نبود ایشان را و گوش ندارند تا بشنوند و زبان ندارند تا بگویند و استقامت خواهند و در قیامت
نیز کران باشند چیزی نشنوند ایشان را خوش آید و از جهت گفتن گنگان باشند انگه فرمود که هر کرا خدا خواهد اضلال کند و هر کرا خواهد براه راست برد
هر که خدای اضلال او نخواهد و آنانرا که اضلال ایشان خواست در دیگر آیه بیان کرد و گفت و یضل الله الظالمین و آنانرا که هدایت ایشان
خواست هم بیان کرد و گفت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مراد با ضلال ایشان انجا خذلان است یعنی هر کرا خدا خواهد خذلان کند
و لطف نکند چون بسیاری از مشرکان آیات و براهین بر وی عرض کنند و وی نظر نکند اندیشه را کار نبندد حق تعالی ویرا بادی گذارد چنانکه
گفت و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و در وادی قیامت از راه ثواب و بهشتیان گمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب نباشد و آنرا که خواهد راه دهد
چون اهل آن باشد بایمان و طاعت و اضلال بمعنی هلاکت یعنی آنرا که خواهد و خذلان فرماید قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم
الساعة أغير الله تدعون إن كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما
تدعون إليه إن شاء وتنسون ما تشركون

حق تعالی پیغامبر را خطاب کرد و گفت ای محمد بگو این کافران را که هیچ می بینید شما اگر عذاب خدای بشما آید چنانکه
بکافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود یا قیامت بشمار و شما مبتلا گردید شما جز خدای را خوانید در وقت بلا و محنت خدا را می خوانید از جای دیگر
هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب ندهند و هیچ از خیر و شر قادر نباشند اگر شما در دعوی آنکه این بتان از جمله راست گویانید انگه فرمود که بلکه
او را خوانید یعنی خدا را اجل جلاله تا او کشف کند و برگشاید از شما آنچه او را ازان میخوانید از ضرر و مدت اگر وی خواهد کشف کند و مصلحت در آن
باشد و شما در چنان حال معبودان خود را که با او شرک کرده اید فراموش کنید این علامتی است که خدای تعالی کافران و مشرکان را در سبیل تنبیه
تا بدانند که ایشان در عبادت اصنام مخطی اند و بالله العصمة ولقد أرسلنا إلى أمم من قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء
لعلهم يتضرعون فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست
قلوبهم وزين لهم الشيطان ما كانوا يعملون

ما پیش از تو ای محمد پیغامبران فرستادیم با امتان تا ایشان را دعوت کنند و براه ما خوانند پیغامبران رسالت رسانیدند

و نعم[؟] ...

و پیغام که از دوتن ایشان فرمان پیغامبران بردند و دیشان گاه شدند ایشان را بگرسنگی و قحط و نقصان مال و نفس بگرفتیم تا باشد که ایشان تضرع کنند
و زاری و لابه پیش گیرند پس چون ایشان عذاب بدیشان رسید چرا تضرع نکردند و زاری ننمودند و لیکن دلهای ایشان سخت شده است و شیطان
اعمال ایشان را بیاراسته است آن محال و باطل بر چشم ایشان مزین است مجبره میگویند خدای کور بر دل و چشم کافران بیاراست خدای تعالی میگوید
شیطان میگویند این کور و باطل بر چشم کافران شیطان بیاراست که آویزه کارم بر دل مومنان بیاراستیم و زینه فی قلوبکم و کور و باطل کرده را دانستم
وکره إليكم الكفر والفسوق فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا
أخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين

حق تعالی حکایت معاد خود کرد با ایشان گفت انواع نعمت بر ایشان بکردم و پیغامبران بایشان فرستادم تا ایشان از نعمتهای من یاد دادند که ایشان آنرا
فراموش کرده بودند ایشان و گذشته و جز عناد و طغیان نورزیدند ما بر سبیل استدراج ایشان و تظاهر هیچ نعمت مترادف بکردیم و درهای نعمت
بر ایشان بگشادیم تا شاد مانه شدند با نچه داده بودند ایشان را چون معصیت و کفر و عناد در خود دیدند و نعمت بر ایشان بیفزودیم استظهار حجت را تا هیچ عذر و حجت
نباشد ایشان را چون ایشان و نعمت ذوق شدند و گمان بردند که آن از اعانتی که خواهد بود ناگاه بگرفتیم ایشان را پس ایشان ناگاه از جمله ناامیدان و متحیران
شدند و نشان ایشان بریده شد عقب و نسل آنها که ستم کردند چنانکه از ایشان هیچکس نماند حمد و ستایش مر خدای را که آن خدای که پرورندگار عالمیانست
بر همه حال محمود و مشکورست قل أرأيتم إن أخذ الله سمعكم وأبصاركم وختم على قلوبكم من إله غير الله
يأتيكم به انظر كيف نصرف
الآيات ثم هم يصدفون قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله بغتة أو جهرة
هل يهلك إلا القوم الظالمون

حق تعالی باین آیه حجت انگیخت بر کافران و گفت بگو ای محمد این کافران را می بینید شما اگر خدای بستاند
و شنوائی شما بر دو قوت سامعه و باصره از شما بازستاند و مهر بر دلهای شما نهد تا چیزی نشنوید و نبینید و ندانید هیچ خدای هست بجز از خدای که آنرا
بیاورد و بشما باز دهد و این بر سبیل انکارست یعنی هیچ خدای نیست که این بکند پس آن حق واجب آن باشد که جز او را نپرستید انگه گفت بنگر
ما چگونه گردانیم آیات و بینات را و در و تعریف کنیم و انگه ایشان از انکه چگونه عدول و اعراض میکنند بگو ای محمد ایشان را که ای می بینید شما اگر
خدای تعالی عذاب بشما فرستد و عذاب بشما آید ناگاه چنانکه شما از آن بیخبر باشید یا آشکارا چنانکه ببینید و خبر دارید یعنی شب یا بروز چون چنین بود
هیچکس هلاک نشود الا قوم ظالمان و کافران و اگر در ان میانه مومنان و اطفال هلاک شوند بر سبیل عقوبت بود بر سبیل امتحان باشد و خدای
عوض دهد ایشان را بران الم وما نرسل المرسلين إلا مبشرين ومنذرين فمن آمن وأصلح فلا خوف عليهم ولا هم
يحزنون والذين كذبوا بآياتنا يمسهم العذاب بما كانوا يفسقون

ما این پیغامبران را که فرستیم نفرستیم الا بشارت دهنده بثواب بندگان

از عقاب پس هر که ایمان آرد و کار خود را باصلاح آرد بر ایشان هیچ ترسی نباشد و ایشان هیچ نوع اندوهگین نشوند این آیه ردست بر کافران که
ایشان معجزات میخواستند حق تعالی فرمود که ایشان پیغمبرانند با بشارت و آنچه شما از ایشان میخواهید ایشان بران قادر نباشند و کار ایشان همین است
هر که با ایشان ایمان آورد و متابعت کند جزای او ایمنی بود و شادمانی و اما آنها که ایشان آیات ما را دروغ دارند و راه فسق و فجور روند عذاب
بایشان رسد بدین کفر و فسق که ایشان را باشد در دنیا و عقبی قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ
إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

رسول را گفت کافران را که من نمیگویم

و دعوی نمیکنم که من غیب دانم تا شما را از عواقب و مصالح خبر دهم و از غایبات و نیز نمیگویم شما را که من فرشته ام بلکه آدمی ام شما مرا میدانید و نسب من
میشناسید من متابعت نمیکنم الا آن را که بر من وحی میکنند و خبر میدهند از اخبار غایبات و مصالح دینی در حرام و حلال و این برای آن گفت تا
تعنت بر ایشان در بسته شود و روی کارهای باطل بر بندد آنگه گفت که ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا یعنی کافر با مؤمن و جاهل
با عالم راست نباشد پس شما ای کافران آخر هیچ اندیشه نمیکنید تا بدانید و انصاف از خود بدهید معتزله بدین آیه تمسک سازند برای و فرشتگان
بهتر از پیغمبر که او گفت وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ اگر او بهتر از فرشته بودی این سخن متناقض بودی و ایشان را ازین آیه هیچ تمسکی نیست از آنکه نزول
این آیه آنست که کافران گفتند بر سبیل تحکم لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ چرا با او گنجی فرو نمی آید و ازین جواب داد که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ
اللَّهِ آنگه گفتند اگر او پیغمبرست چرا غیب نمیداند او گفت من علم غیب دعوی نمیکنم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ گفتند اگر پیغمبرست چرا طعام میخورد و در بازار
میرود و بالجمله مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ او گفت من نگفتم که من فرشته ام طعام نخورم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ آنچه
کار منست و اختصاص و مزیت منست آنست که وحی می آید بمن و من آن را متابعت میکنم و در نیمه هیچ شبهت که بران تمسک سازند
وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ

حق تعالی درین آیه امر کرد رسول را که بترسان بدین قرآن و اعلام کن تا تخویف آن کرا ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند از کرا ایشان بانذار
و تخویف منتفع بشوند و بوعظ او متعظ شوند از بهر آنکه دانند که ایشان را با خدای حشر خواهد بودن و ایشان را درین روز ولی و ناصری و یاری نباشد
و نیز شفاعت کننده بدون خدای بی اذن خدای و ولی امر در رضای او هر و کس را در قیامت این بود چون چنین دانند با اوامر و نواهی او اشتغال
گیرند تو ایشان را ازین اعلام میکن تا باشد که بترسند و متقی شوند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند که کسی که مخاطب است منافق اند و جهودان
و ترسایان که گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ

جماعتی از مشرکان قریش برسول علیه السلام بگذشتند رسول را دیدند نشسته و نزدیک او صهیب بود و بلال و خباب بن الارت و سلمان و جماعتی ضعفا

گفتند ای

گفتند ای محمد تو با اینان راضی شده و اینان را از پیش ما کنی اینان را دور کن که ما را ننگ می آید که با تو نشینیم و ایشان در حق ما یمان شریک شوند تا ما بتو
و بتو ایمان آریم و این بر سبیل مکر و خدیعت گفتند ما محمد ایشان را از خود دور کرداند و اینجاعت نزد وی نروند و ایمان نیارند و وی تنها ماند حق تعالی
از کید و مکر ایشان خبر داد و سلمان فارسی رحمة الله گفت که جماعتی ضعفا چون بلال و صهیب و اصحاب صفه ایشان نشسته بودیم که اقرع بن حابس التمیمی و عیینه بن
بار بگذشتند گفتند یا محمد ما را اینها از اینجا منع میکنند از ایمان بتو و آمدن نزدیک تو حضور اینانست تو دانی که ما را ادب بود با ایشان نشستن اگر اینان را
دور کنی ما پیش تو آییم و بتو ایمان آریم چه اینان جامهٔ گدایان و ژنده پوشان اند و ما را ننگ باشد از مجالست ایشان رسول گفت ما انا بطارد
المؤمنین من اینان را از آنم که ایشان مؤمنانند گفتند نوبتی بنه که روزی ما را باشد و روزی ایشان را گفت بکنم گفت اینان را فروتر کن تا ما برتر نشینیم
و بروایتی دیگر آنست که رسول همت کرد از حرص بر ایمان ایشان تا نوبت نهد و برین قرار دادند گفتند این قرار بر جا باید نوشتن رسول امیر المؤمنین
را حاضر کرد تا قرار نامه نویسد جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت مران و دور مکن از نزدیک خود آنها که خدای خود را میخوانند بامداد و شبانگاه
یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و نماز شام و بگذار دیگران چون نماز در لغت دعا باشد و دعا در شرع نماز باشد امام محمد باقر علیه السلام گفت فران خوان
بامداد و شبانگاه و مراد ایشان از ان ذات خدای و رضای وی باشد آنگه گفت ای محمد تو جلوه دار حساب ایشان نه که از شمار ایشان بتو چیزی جست و از شمار تو
بر ایشان بگو حساب هر کسی بر ولیت نهد بر دیگری تا برانی تو ایشان را که اگر تو چنین کنی از جملهٔ ظالمان باشی وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُو
لُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ

حق تعالی درین آیه بیان کرد حالت ابتلای هر کسی بدیگر

و گفت همچنین بیان کردیم و بیان نمودیم توانگران را بدرویشان و درویشان را بتوانگران تا درویشان در پایه حال نگرند در ان فقر و فاقه خود صبر
کنند جزای صابران بیابند و توانگران در حال درویشان نگرند و در حال خود و بدانند که خدای تعالی بر ایشان منت کرد و شکر کنند تا مزد شاکران یابند و وجهی
دیگر آنست که خدای تعالی گفت من ابتلا و امتحان کردم این اشراف و توانگران را با نگه بعوض مال و حال ایشان و درویشان را پایه و قرب و مجالست رسول
دادیم تا ایشان تمنای مثل حال اینان کردند و خواستند که از ان شرف و منزلت ایشان را نیز بهره بود بیامدند تا مغالطه کنند و خدیعتی
کنند و در ان پایه با ایشان مزاحمتی کنند من بگذاشتم و رخصت ندادم آیتی که فرستادم تا کار ایشان چنان شد در ان حسد که گفتند أَهَٰؤُلَاءِ
مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم اینانند که خدای تعالی از میان ما بر ایشان منت نهاد و این توفیق داد آنگه حق تعالی جواب داد از اعتراض ایشان و گفت خدای عالم تر
باآنکه شکر نعمت او کند و شاکر او باشد ابو سعید خدری روایت کرد که ما با جماعتی ضعفا مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از
جامهٔ بعضی می پوشید و یکی از ما قرآن میخواند و ما سماع میکردیم رسول علیه السلام در آمد و بایستاد چون آن خواننده رسول را دید بایستاد و خاموش شد
رسول بر ما سلام کرد و گفت شما در چه کار بودیم یا رسول الله قاری قرآن میخواند و ما سماع میکنیم رسول گفت که از امت من جماعتی را بدید آورد
که مرا فرمود که با ایشان بنشین و صبر کن آنگه بیامد و در میان ما بنشست و در نشستن خود را با ما برابر کرد آنگه اشارت کرد بدست که گرد
حلقه شوید ما گرد رسول حلقه شدیم رسول در ما نگاه کرد و گفت ابشروا یا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را ای
درویشان مهاجر که شما بنور تمام روز قیامت پیش از توانگران به بهشت شوید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد انس مالک روایت کرد که رسول
گفت ای جماعت درویشان مژده مرا که خدای را برای شما بنشینم و بران صبر کنم شما آنانید که خدای را میخوانید بامداد و شبانگاه و مجالس شما مجالس انبیا است

و ما کان کریش از شما بوده اند عابدین عمر گفت روزی با جماعتی نشسته بودم امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و سلمان و بلال و صهیب و ابو سفیان بگذشت گفتیم کی با شمشیر جا خود بگیرد از گردن این جبار که دشمن خداست ابو بکر حاضر بود گفت این سخن که میگوید مر قریش را و سید قریش را خبر به رسول علیه السلام رسید با ابا بکر بود و از ایشان خواه و دل ایشان خوش کردان که اگر ایشان بتو خشمناک شوند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت یا علی از بهر خدای دل خود خوش کن از آن سخن که من گفتم اگر دل تو از آن چیزی است گفت من دل خوش کردم در دل من چیزی نیست از ایشان عذر خواه تو و ایشان رفت و از ایشان هم عذر خواست وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا

بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ

عکرمه گفت آیه در آن آمد که خدای تعالی پیغمبر را نهی کرد از طرد ایشان وهر که که رسول علیه السلام ایشان را بخواندی یا بدیدی ابتدا به سلام او کردی و گفتی حمد خدای را که در امت من جماعتی هست که مرا فرمود که ابتدا به السلام ایشان کنم عطا گفت در حق امیر المؤمنین علیه السلام آمد و حمزه و جعفر و عمار یاسر و جمعی از صحابه چون ابو بکر و عمر و عثمان که نزدیک پیغمبر آمدند و گفتند ما گناهی کرده ایم از آن توبه کردیم اکنون خدای تعالی توبه ما قبول میکند رسول علیه السلام خاموش می بود و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد در این اول مطابق آیات و آثار علوم حمل کردن اولیتر است خدای تعالی میگوید رسول را فرمود بتوقیر مؤمنان و احترام ایشان و بگفته نهادن و سلام دادن ایشان گفت چون بتو آیند آنان که بمن و آیات من ایمان دارند بگو ایشان را که سلام علیکم سلام بر شما باد و از جهت آنکه سلام تحیت است بدان اکرام رسول ایشان را ابتدا بده و دل خوش کردان و بگو که خدای تعالی رحمت بر خود نوشته است اصل اشاره گفتند که خدای تعالی چیزی بر خود نوشت است و چیزی بر تو نوشت آنچه از آیات تکالیف است بر تو نوشت كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ وَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ و رحمت بر خود نوشت از بهر تو كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اگر با عجز و ضعف و مشقت تو آن افعال و فاکی اولیتر که با کرم و فضل خود و آنچه بر خود نوشته وفا کند چون رحمت تعلق و اشارت از وزه و قصاص گفت که من نوشتم بلفظ مجهول یاد کرد و گفت كُتِبَ عَلَيْكُمْ چون بر شما نوشتند چون به رحمت رسید گفت که من نوشتم فقطع امعاءهم گفت دوزخیان از آیه کرم دهشت و کرا اشعار و روده های ایشان پاره پاره کرداند و چون شراب و صل رسید گفت من دهم و نیک بیخ بر مرسل و نوشته متوب بکنام وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ابراهیم پیغمبر الکوری بخدای حواله نکرد گفت وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ چون بکود برخ محنت و شفا بخدای حواله کرد فهو یشفین اگر فعل خدای بود چون درو رنجی و کرامتی بود بخدای حواله نکرد ادب نگاه داشت و آنچه در و راحتی بود بخدای حواله کرد علی الانکه کس من رشتی و ناشایست که از وی در وجود آید هم بخدای حواله کند شاعر گوید سود بو ملعون بر طریق شرح حوالت میکند بنده را الحرص بر کفر و ضلالت میکند تا وک و سوداش ابر بست و ادیم در کمان نقش ایمان از دل خلقان ازالت میکند ز راه اهل طغیانست و از دانش همی یابد نشان هر که عصیان با قضای حق حوالت میکند هر خطا کز بنده صادر میشود از نفس اوست نفس با فرمان چو فرمان بطالت میکند بنت حق راضی برافعال هوا اعمال بد و معصیت چون بنده از فرط جهالت میکند نویسندگان چهار اند کرام الکاتبین که اعمال تو نویسند و حفظه اند که احوال تو نویسند و قلم است که اعمار و آجال تو نویسد و خدایست که رحمت با کمال برای تو نویسد آنچه قلم نوشت آن را محو بود یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام الکاتبین نویسد از حفظ از ابدال بود فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و آنچه خدای تو

کس آن را

کس آن را محو کند و تبدیل بدان راه نیابد ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ آنچه خدای نوشت لا محاله باید و آن تغیر نبود سلیمان پیغمبر آصف را گفت نامه نویس به بلقیس نوشت إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ به هدهد داد و هدهد ببرد و پیش تخت بلقیس بنهاد خواند و پیش تخت سلیمان آمد و اسلام آورد و کردن نهاد آنجا که املا کننده سلیمان بود و نویسنده آصف و برنده هدهد و خواننده بلقیس چنان کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس با چیزی عجب نباشد آنجا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت و مداد مداد خواند هدایت باشد املا کننده حضرت عزت آرنده جبرئیل امین باشد خواننده رحمة للعالمین باشد که هفتاد ساله سوده ابلیس محو شود و نوشته من الست یکی کتابیست بتو یکی بکلف این است بر تو یکی رحمت منت برای تو آنچه کتاب غیب در دست کرفتی و آنچه تکلیف منت در دست گرفتی لا جرم آنچه رحمت منت است مزد تو کنم اگر چیزی از تو در وجود آید بجاهلی و نادانی بکرم از تو در گذرانم أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ کار چنین آمد و حکمت چنین راه داد که هر که او بدی کند بجهالت و نادانی یعنی حلال از حرام نشناسد یعقوب آن جاهل هر آنگه توبه کند از پس آن گناه مصلح شود و آنچه تباه کرده باشد آن را اصلاح کند بر گذشته پشیمان شود بر آینده عزم کند که مثل آن نکند خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و با زپوشد رحمت کند و بخشاید وَكَذَٰلِكَ و همچنین که شنیدی آیات مفصل کنیم و تفصیل دهیم از اول تا بجهیدن کردین سوره تفصیل آیات و بیان کردیم و دلایل و حجج مشرکان همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم ادله و حجج را برای اهل حق در اهل باطل و نادانی و هویدا در کشتن شود بر آنکه کو ایشان مجرمان و گناهکاران اند قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ ۙ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ

مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ۚ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ الْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْفَا

صِلِينَ ۝ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ۝

حق تعالی رسول را فرمود که مشرکان را بگوی که مرا نهی کرده است و زجر کرده از آنکه معبودان شما را پرستم بدون او و نیز گفته است بگو که من متابعت اهوای شما نکنم چه اگر کنم گمراه باشم و از جمله مهتدان و راه یافتگان نباشم و بگو که من بر حجتی و بینتی ام و برهانی و شما دروغ میدارید آن را یعنی آن پیغمبر که تو است و من بر بیانم از خدای بر آنچه شما او را تکذیب کنم از آن و آن عذاب خدایست و شما بدروغ میدارید و تعجیل میکنید و میخواهید و آن نیز دیگر نیست و بدست من نیست و بمن تعلق ندارد و آن بخدای تعلق دارد و حکم بر آن جز او را نیست حکم کند بحق و راستی و او نیکوترین حکم کنندگان است آنرا دلیلست بر آنکه خدای تعالی قضا بجور و معصیت نکند و آن برضای او با بقضا او نباشد از بهر آنکه گفت که خدای قضا بحق کند و کفر و معصیت باطل است باید که بقضای او نباشد آنگه گفت بگو این کافران اگر آنچه شما بان استعجال میکنید بدست من بودی و نیز دیگر من بودی بکردمی و میان من و شما کار محکم و تمام شدی و از بلای شما برستمی و لیکن بدست من نیست بفرمان خدایست و خدای عالمتر است بظالمان و احوال ایشان که گر تعجیل عذاب باید و گر هست باید داد و مصلحت که تعلق دارد وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝

شناخت

اگر گفت چگونه چنین باشد که هر چه در زیر پرده غیب است بعلم اوست و کلید آن نزدیک اوست و او گشایش با علام و اخبار اوست از وی توان
وا زوی بان توسل توان کرد بغیر از وی کسی دیگر نداند برای آنکه هر که عالم بعلم باشد آنچه داند از طریقی داند و چون غیب طریقی نباشد او را غیب خدا نه مفسران
خلاف کرده اند که مراد بمفاتح الغیب چیست عبد الله عمر از رسول صلعم روایت کرد که آن پنج چیز است که درین آیه است ان الله عنده علم الساعة الی آخر
ضحاک و مقاتل گفته که خزاین زمین خواست و علم نزول عذاب و آنکه مهلت باشد و که نباشد و که تعجیل باید کرد و که مهلت باید داد و گفته اند که احوال خلقانست
از سعادت و شقاوت و عواقب اعمار و خواتیم اعمال و نیز داند آنچه در دریاها و بیابانهاست یعنی بری و بحری و خشکی است هر چه در آبست و در هواست از تری
و خشکی و جماد و حیوان علم آن نزدیک خدایست و هیچ برگی از درخت فرو نیفتد الا که خدای داند آن را و علم آنکه او میان محیط باشد عبد الله عباس گفت هیچ
درخت نیست در بحر و بر الا خدای تعالی را بر آن فرشته موکلست و داند هر برگی که از آن درخت بیفتد که چه ساعت کدام برگ بود که جانوری بخورد و کدام
نخورد و چند چند بقا داد و چند بماند و آنچه خدای گفت چیزی است که بلحاظ ما نه و یک باشد و الا معلومات او را نهایتی نیست هر چه محدث معلومی دارد و حب معلوم
ادبار و اجزا او تفاصیل و تفاوت بر او شناسد و نیز هیچ دانه نیست در زمین الا که بعلم وی است و گفته اند که مراد بظلمات الارض زیر او فرو خوابت
که زمین بر و نهاده است و هیچ تر و خشک نیست الا اندر کتاب مبین روشن و هویداست گفته اند که رطب آبست و یابس بادیه و گفته اند رطب زمین
است که نبات روید و یابس آنچه نروید گفته اند که رطب زبان مؤمن است بذکر خدای تر شده و یابس زبان کافر است که از ذکر خدای خشک شده
و رطب قطره بارانست و یابس موقع اوست اند چنین در خبر است که رسول صلعم گفت که شب معراج که مرا بآسمان بردند فرشته ای دیدم که او را هزار دست بود
بر هر دستی هزار انگشت آن انگشتها حسابی و شماری میکرد جبرئیل را گفتم که این فرشته کیست و چه حساب میکند گفت او فرشته است که موکلست
بر قطرهای باران نگاه میدارد که چند قطره از آسمان بزمین می آید من آن فرشته را دیدم گفتم ای فرشته تو دانی که از آن گاه که خدای تعالی جهان
آفریده است چند قطره باران بزمین آمده گفت یا رسول الله بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دانم که چند قطره باران از آسمان بزمین آمده بتفصیل
آن دانم که بدریا چند بارید و بر بر چند و بر خرابه چند و بر آبادان چند و بر شورستان چند و بر گورستان چند رسول صلعم گفت عجب بماندم از خاطر آن
فرشته در آن حساب و حفظ او مرا گفت یا رسول الله حسابی هست که من از آن عاجزم و با این خاطر و زبان و دهان و انگشتان با آن نرسم گفتم
آن کدام است گفت جماعتی از امت تو در مجمعی بنشینند پیش ایشان نام تو برند باتفاق بر تو صلوات دهند من عدد و حصر آن ثواب ندانم اهل معانی گفتند
این کفایت و عبارتست از جمله معلومات و این را بجای خاطر از آن ذکر کرد که چیزها خالی نبود از آنکه یا در بحر بود یا در بر یا در بالا یا در زیر یا یک
بیش یا دانه باشد در زمین یا تر یا خشک و غرض ازین آنست که تا مکلفان بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور باشند و بدانند که آن بجای است
که آن خطا نیست و در کتب ثواب و عقاب نیست و از حصر و شمار او بیرون نیست افعال مکلفان او نیز که محصور و محفوظ باشند تا بر آن ثواب و عقاب
فرماید از امام جعفر بن محمد الصادق روایت که مراد ببرگ افتادن سقطاتست که از شکم مادر بیفتد و مراد بحبه در ظلمات فرزند است که در رحم مادر
و مراد برطب آنکه از آن زنده ماند و بماند و مراد بیابس آنچه مرده شود یا بمیرد و مراد بکتاب لوح محفوظ است نزدیک مفسران وهو الذي
يتوفاكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليقضى اجل مسمى ثم اليه مرجعكم
ثم ينبئكم بما كنتم تعملون حق تعالی درین آیه از جمله نعمتهای خود بعضی تذکر کرد و یاد داد المتوفی که داند درین بجواب باز قبض

مکلفان گفت اول آن ...

روح شما کند و آنچه شما کسب میکنید بروز می شناسد و میداند از خیر و شر شما پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کند از خواب در روز تا آن اجل معلوم او هاش شمرده
شما تمام کرد او پس مرجع و بازگشت شما با او باشد پس آگه شما را خبر دهد بآنچه کرده باشید یعنی هر کسی را جزا بسزا دهد بر وفق عمل او وهو
القاهر فوق عباده ويرسل عليكم حفظة حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون ثم
ردوا الى الله مولاهم الحق الا له الحكم وهو اسرع الحاسبين حق تعالی درین آیه بیان میکند که خلقان مقهور اویند و او بر بالای ایشانست نه بمعنی جهت مکان بمعنی قوة
و قهر و غلبه گفت او خدایست که شکننده کام جباران و قهر کننده متکبرانست فرمان او بالای فرمان ایشانست و میفرستد بر شما نگاهبانی که شما را
نگاه میکنند و نگاه میدارد از فرشتگان یا آنکه وقت مرگ یکی از شما در آید رسولان ما یعنی فرشتگان ملک الموت و اعوان او جان او بردارند و
در چون بایشان مفوض است هیچ تقصیر نکنند و تغافل ننمایند و قبض روح هیچکس پیش از اجل نکنند رسول خدای گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند فرشته
را دیدم که بر کرسی نشسته و ترش روی و دیگر فرشتگان چون مرا بدیدند در روی من بخندیدند الا او و لوحی در دست گرفته در آنجا نگاه میکرد
جبرئیل را گفتم این فرشته کیست که در روی من نخندید و استبشاری ننمود گفت این ملک الموتست از آنگاه که خدای تعالی او را آفریده کس او را خندان
ندیده است گوش پیش او رفتم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح چگونه میکنی یکی بمشرق و یکی بمغرب این لوح چیست و آنجا چه نوشته است گفت این
لوح در آجال خلقانست خدای تعالی هر شب قدر تا آن شب قدر آینده را که درین سال وقت نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان درین لوح
ثبت فرماید و من چون تا من بوی بنگرم و آن وقت مراقبت میکنم و اما کیفیت قبض ارواح تو درین دنیا پیش من چنان نهاده است که خوانی
پیش کسی نهاده است هر جا که خواهد دست بیازد و بخورد و یک روایة آنست که گفت مرا اعوان باشند زهر کس را من تولای قبض روح کنم الا که
خواهم اعوان و کماشتگان من بروند و قبض روح آنکس کنند فذلک قوله توفته رسلنا ثم ردوا پس آنگه ایشان را رد کنند با خدای تعالی
بجایی که در آنجا هیچکس را حکم نبود جز او را آنچه وصف کرد او را بآنکه او خداوند ایشانست و او او نیز است بایشان برای آنکه خالق
و مالک ایشانست و قادر بر نفع و ضر ایشان و اوست آن خدای که حکم او راست و کسی را بر روی حکم نیست و او زود حساب تر حسابها
کنندگان قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفية لئن انجينا من هذه لنكو
نن من الشاكرين
قل الله ينجيكم منها ومن كل كرب ثم انتم تشركون بگو ای محمد این کافر
نعمت اگر شما را که نجات دهد و برهاند از ظلمات بر و بحر چون گرفتار شوید در
شبهای تاریک گاه در بیابان و گاه در دریا در مانده و متحیر شده اگر نه آنست که ستاره را از برای راه های پیدا کرده است که بآن راه برید هلاک
هلاک شدید و راه نجات نیافتندی و در چنان حالتی شما میخوانید خدا را براستی و پوشیده که جز وی کسی را با آن اطلاع نباشد و میگویید
بار خدایا ما را ازین محنت و شدت نجات دهی ما از جمله شکر گزاران باشیم اگر ایشان جواب ندهند تو ای محمد بگو که خدایست که شما را برهاند از آن شدت
و محنت و سختی و از هر غمی و اندوهی آنگه با این همه شرک می آرید و با او انبازی میگیرید قل هو القادر على ان يبعث عليكم

عذابا من فوقكم أو من تحت أرجلكم أو يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم بأس بعض انظر كيف نصرف الآيات

لعلهم يفقهون وكذب به قومك وهو الحق قل لست عليكم بوكيل لكل نبإ مستقر وسوف تعلمون

بگوای محمد که اوست آن خدای که قادر است بر آنکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما چون صاعقه و سنگباران چنانکه با قوم موسی کرد و با قوم لوط و طوفان
با قوم نوح یا از زیر پای شما چنانکه با قارون کرد از خسف یا عذابی از بالای شما یعنی از سلاطین و امرا ظلم و از زیر پا یعنی از بندگان و زیردستان
او یلبسکم یا در شما پوشاند پراگندگی و اختلاف کلمه و ناسازگاری و اختلاف هواها [illegible] تا بعضی را [illegible] و عذاب یعنی شمشیر مختلف چنانکه [illegible]
در خبرست که چون این آیه فرو آمد رسول گفت [illegible] جبرئیل [illegible] ما ابقی امتی [illegible] جبرئیل گفت من بنده از بندگان
خدایم چون تو از خدای درخواه رسول برخاست و وضو تازه کرد و دو نماز گزارد و از خدای تعالی درخواست که این آفات از امت او برداشته و حاجت روا کند
دیگری ممنوع آمد پس رسول گفت از خدای درخواستم تا عذاب نکند امت مرا از بالای سر ایشان و از زیر پاهای ایشان اجابت کرد و خواستم تا بأس ایشان
در میان ایشان نیفکند اجابت نکرد جبرئیل گفت فنای امت تو بتیغ خواهد بود [illegible] شبی از شبها رسول امر [illegible] میکرد [illegible]
برآمد چون روز شد گفتم یا رسول الله دوش نماز بسیار کردی و دیگر شبها ندیدم که چنین کردی آن چه نماز بود گفت آن نماز رغبت بود و رهبت از خدای
سه چیز خواستم دو بداد و یکی منع کرد از خدای درخواستم تا دشمن را بر امت من مسلط نکند بداد و درخواستم تا بریشان قحط عام نفرستد که از آن هلاک شوند
بداد و درخواستم تا شدت و بأس ایشان در میان ایشان نیفکند اجابت نکرد و مرا از آن منع کرد انظر بنگر که ما آیات چون میگردانیم در بیان چگونه
میکنیم که ایشان دریابند و قوم تو [illegible] قل بگو ای رسول [illegible] من بر شما وکیل نیم یعنی موکل نیم و مسلط و نگهبان نیستم تا شما را از
کفر و تکذیب منع کنم بقهر و این آیه بآیه قتال منسوخ شده است و آن وقت رسول را باین فرموده که در مکه بود چون اسلام قوت گرفت قتال آمد و واجب شد که
بقهر از کفر و تکذیب منع کردن [illegible] مر هر خبری را از این اخبار که من میگویم قرارگاهی است و وقتی که ظاهر شود [illegible]
[illegible] بینید شما صدق و صحت این اخبار یا در دنیا یا در آخرت بعضی گفته مراد وقت ظهور رسول است بر ایشان [illegible]
[illegible] آن عذاب [illegible] آن وقت [illegible] آن عذاب و آن هلاک [illegible] بعضی [illegible] آورده اند که چون این آیه [illegible]
در روز بدر بود وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره وإما ينسينك
الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى

مع القوم الظالمين وما على الذين يتقون من حسابهم من شيء ولكن
ذكرى لعلهم يتقون

سبب نزول این آیه آنست که چون مشرکان بمکه گرد افتادندی حدیث رسول [illegible] کردندی و در [illegible] و در قرآن طعن
زدندی چون مسلمانان حاضر بودندی انکار نتوانستندی کردن حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از مجالست ایشان نهی کرد گفت ای محمد
چون بینی تو و امت تو ایشان را که در قرآن که آیات ماست خوض میکنند و معجزات رسول [illegible] طعن میزنند و تکذیب میکنند و استهزا و افسوس
میدارند از ایشان اعراض کن و از مجالست دوری نما و رها کن ایشان را تا اگر در حدیثی دیگر شروع کنند و اگر چنان باشد که شیطان از یاد تو ببرد

و فراموش کرد [illegible] با یادت آید با این ظالمان کافران منشین و این در بدایت اسلام بود چون اسلام قوی شد
مسلمانان با کافران انکار کردند و نشست با ایشان بر سبیل احتجاج روا داشتند ابو القاسم بلخی گفت این آیه دلیلست بر آنکه نسیان بر پیغمبران
جایز است بخلاف آنچه [illegible] گویند جواب او آنست که سهو و نسیان در آنچه از خدای میگزارند بر ایشان روا نبود چه اگر روا بوده تا قول ایشان
بر حجت نبود اما در امور دینی سهو و نسیان بر ایشان روا بود [illegible] که مشتبه بود و چگونه از سهو و نسیان بر ایشان روا نبود که
ایشان بخسپند و بیمار شوند و بیهوش کردند در بیماری [illegible] از خوض کافران و طعن در قرآن برین مومنان هیچ چیز نیست ولیکن ایشان
را ذکری و یادکردنی است تا باشد که ایشان از خوض و مجالست خائضان حذر کنند و بعضی از مفسران چون سدی و سعید جبیر و غیر ایشان گفته اند که سبب نزول
این آیه آن بود که چون این آیه اول آمد و مسلمانان را از مجالست کفار نهی کرد در وقت خوض و طعن قرآن و رسول مسلمانان گفتند یا رسول الله
اگر کافران این حدیث کنند [illegible] کار ما خلل شود حق تعالی این آیه فرستاد و گفت از کافران بر شما که متقیانید هیچ
[illegible] حساب ایشان [illegible] و عقوبت [illegible] و قول دیگر آنست که متقیان را از حساب [illegible] جرم و حساب ایشان [illegible]
[illegible] وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا وغرتهم الحياة الدنيا وذكر به أن
تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون الله

ولي ولا شفيع وإن تعدل كل عدل لا يؤخذ منها أولئك الذين

أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم

وعذاب أليم بما كانوا يكفرون میگوید [illegible] بگذار ای محمد آن کسانی را که دین خود را
بلعب و لهو [illegible] و با ایشان مناظره و محاجه مکن [illegible] از لهو و بازی [illegible]
دنیا ایشان را [illegible] گفته اند که مراد آنست که هر قومی که عیدی کردند ایشان [illegible]
ایشان [illegible] دینها زو عبادت صرف کردند [illegible]
و فرا [illegible] کرده کرده شود و هلاک کردند و بعذاب [illegible] هر نفسی که عملی کرده باشد [illegible]
باشد که بیرون خدای [illegible] نفس [illegible] متابعت کرده و او [illegible] باشد هیچ یاری نباشد که یاری وی کند و شفیعی که از بهر وی شفاعت
و اگر خواهد نفس خویش را باز خرد [illegible] یعنی [illegible] اگر دنیا و هر چه در دنیاست [illegible] روز ملک [illegible] خواهد که خویشتن را از آن عذاب باز خرد
از وی قبول نکنند و باز [illegible] ایشان آنانند که [illegible] بعمل بد خود و ایشان را [illegible] آب گرم [illegible] و عذابی [illegible]
و این شراب [illegible] ایشان [illegible] نباشد بلکه [illegible] گرد دنیا آورده باشند [illegible] که اهل دوزخ سالها بسیار [illegible]
[illegible] طعامی آرند از ضریع و آن نوعیست از خار [illegible] از آن بخورند [illegible] بریشان غالب شود و
سالها بسیار فریاد کنند از تشنگی [illegible] ایشان دهند از آب [illegible] چون نزدیک روی خود برند گوشت روی ایشان در آنجا افتد [illegible]
چون باز خورند همه امعای ایشان پاره پاره شود چنانکه فرمود وسقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم قل أندعوا من دون الله ما لا
ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا بعد إذ هدانا الله كالذي استهوته الشياطين في الأرض حيران له

أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ای محمد بگو جمله کفار که مسلمانان را میگویند که ما بقول شما ترک خدای کنیم که آفریدگار ما و شما و جمله خلایق است و نفع دهنده و سود کننده است پرستش او در دنیا و آخرت

و بخوانیم و پرستش کنیم بدون خدای چیزی را که ما را نفع ندهد و ضرر نکند و بر سود و زیان ما قادر نباشد اگر چنین پرستیم سود نشود اند کرده و اکر پرستش ایشان بزبان نخوانند کرده استفهام است بر سبیل انکار یعنی هرگز نخوانیم و نپرستیم و همچنین بگوی که هرگز نبود که ما را باز گردانید یا باز گردیم بر همان عقب که آنجا بودیم بشیم پس از آنکه خدای تعالی ما را هدایت کرده و راه نموده یعنی پس از آنکه ایمان آوردیم کافر شویم چون کسی که شیطان او را گمراه کند و سر گشته او را در زمین واله و حیرانی و سرگشته بود و با جنس خاصه او را یاران دانند که او را دعوت کنند با راه هدایت و گویند پیش ما آی تا دولت بکنیم و تو را با ما باشد تا او سعید نباشد که اگر از جانبی گمراه کننده بود از جانب دیگر راه نماینده بود و او با این همه کوشش با راهنماینده فرمان او نبرد که و گمراه نماینده و هدایت کننده است هر چه از هدایت و ضلالت ما را بهدایت خدای فرموده اند که گردنیم و منقاد شویم که حشر شما با او خواهد بود

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ۚ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۚ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ اوست خدای که آسمان و زمین آفرید بحق نه باطل و بمحض او حکمت و مصلحت خلق بعث و لغو نیافرید و باطل چنانکه گفت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا

و کفته اند که بحق آفرید یعنی بکلام حق که کن است و یاد کن ای محمد روزی را یا بترسان از خدای تعالی در روزی که گوید جمله چیزها را که کن یعنی بباش و حادث شو پیدا شود و حادث کرده و این امر حقیقی نیست بلکه عبارت از تسخیر و تکوین موجودات بر سبیل تشبیه یا آنکه هر چیزی خواهد که پیدا شد گوید بباش و در وجود آید گفتار خدای حقیقت و ملک و پادشاهی او راست که این خطاب با صورت یعنی با قالبهای آدمیان در وقت باز آفریدن و روا بود بر معنی که گوید خلق را کن یعنی بباشید پس بباشند گفتار حق راست پادشاهی او راست و در روزی که در آن روز در صور دردمند و اوست دانای نهان و آشکارا و او محکم کار و درست کردار و دانا بهمه چیزها در خبر است که رسول گفت بوقت معراج اسرافیل را دیدم صور در دهن گرفته است که آن بر شکل سروی بود سری در دهن او و سری دیگر مقدار چهل هزار گز بود در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم که چند گاهست تا او این صور در دهن گرفته است گفت از آن وقت که خدای تعالی عالم را آفرید او را آفریده است و صور در دهن او داده و منتظر ایستاده است فرمان خدای را تا کی فرمان دهد که صور در دم و صور بلغت یمن قرن باشد یعنی سرو و بیان این خبر رسول است که گفت کیف انعم وصاحب القرن التقم القرن ۝ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ۖ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ محمد بن اسحاق و کلبی و ضحاک گفته اند که نام پدر ابراهیم تارخ بود و او از دهی بود

از سواد کوفه نام او کوثی و معنی او در لغت ایشان کژ بود و این اسم دم بود و کوثی ا نوا آزر نام بت است پس بر معنی چنین بود که ای آزر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا و امعی بلیا دو روایت یکی آنکه آزر نام عم او بود از قبل مادر و روایت دیگر نام عم او بود و جد او علم را اب و پدر خوانند و همچنین است بانی که در شرع گفته است که عمیان رسول بحر و آدم مومنان بود و ما مذهب دلیل نقل و عقل و هم دلیل نقل اما دلیل عقل آنست که اکرم از ان ایشان کافر نبشند مرد عاری از غوت بود

از قبول کرده

از قبول کردن قول ایشان و امتثال امر ایشان و هر که که ایشان مومن گشتند کافر از اسلام و بکمو بر ایشان لعنت کافران کو بت که این و شما و نیست شما و پدران شما حاصل شده دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را نجس خوانده او را پاک کرده پدر طیب و فرستاده بود با بدکه نجس نبوده پاک زاده باشد و اما دلیل نقل قول آنست که خدای تعالی میگوید وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ بر سبیل منت و نعمت گفت بر او که ما ترا در پشت ساجدان میگردانیم اگر ساجدان اصنام باشد این منت و نعمت نباشد بلکه منغص بود و دیگر آنکه از اطلاق ساجدان جز خدای نه اند دیگر پیغمبر فرمود که لم ازل انتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم یدنسنی دنس الجاهلیة اگر در میان ایشان کافر بودی او را ایطاهر وصف نه نیستی کردن که کافر نجس بود و میگوید یاد کن ای محمد آنگاه چون ابراهیم میگفت بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت پدر خویش را یعنی عم خویش را که پدرش از قبل مادر که نامش آزر بود که ای پدر آزر نیست که بتانی که خود میتراشی و میسازی بخدای میگیری من تو را او قوم تو را در ضلالت و گمراهی میبینم و روشن میبینم و بتان آنگاه بود که مصنوع بود و صورتی ساده میکرد و این چنان بود که آزر بت تراش بود و بت میتراشید و با ابراهیم میداد که ببازار برو و بفروش او ببازار بردی و رسنی در پای آن بت بستی و میگفتی که هیچ و چیزه که آنرا می شنود و نه می بیند و هیچ کس را نفع نکند اگر بیاوردی و پیش او انداختی و گفتی کیست که بخرد و مردم حکایت ابراهیم باو کردند ابراهیم گفت شرم نمیداری که اصنام جماد را الهه ای گرفته إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝

و همچنین که ما باز نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم با او ضلالت آزر و فساد عبادت اصنام همچنین باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا بآن تعریف و اعلام از جانب ما تا او دو یا قوت نمود و از جمله موقنان و عالمان شد در اخبار آمده است که خدای تعالی ابراهیم در هوای بداشت و حجاب از پیش برگرفت و درهای آسمان برگشاد و تا زیر آسمان یعنی زیر عرش با و نمود و جای او در بهشت با و نمود و حجاب زمینها برداشت از زمین اول تا زمین هفتم با و نمود تا او عجایب آسمان و زمین بدید در خبر است که یکروز ابراهیم علیه السلام را نظر کرد شخصی را دید از اهل زنا از مرد و زن حق تعالی او را فع کرد و بر هوا برد و بر احوال بعضی خلایق مطلع کرد دید ابراهیم بر ایشان دعا کرد و گفت اللهم دمر علیهم و می خدای تعالی گفت ای ابراهیم کجا شد که ترا از خلق بود انا ارحم بعبادی منک و من عبیدک امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول الله روایت کرد که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با ابراهیم نمود مردی را دید بر معصیتی بر و دعا کرد و هلاک شد خدای تعالی او را هلاک کرد و دیگری را دید بر معصیتی بر و دعا کرد هم هلاک شد دیگری بدید خواست تا دعا کند خدای تعالی گفت یا ابراهیم رها کن که مردی مستجاب الدعوه و کار این بندگان با من است او و چیره بر وی پیش ما توبه کنند من از ایشان قبول کنم و اما از نسل ایشان مرا بندگان تسبیح و مقدس کنند و اما بعضی من آیند بعقابی اگر خواهم عفوشان کنم و اگر خواهم عقوبتشان کنم بعد ابراهیم دعا بر ایشان نکرد که ملکوت آسمان ماه و آفتاب و ستارگانست و ملکوت زمین کوه و آب و درختان و دریا است در آن وقت بود که او از غار بیرون آمد چنانکه گفت فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۝ عالمان علما گفته اند که ابراهیم در زمان نمرود بن کنعان زاد و از بیان

مولد ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت سال بود و از مولد او تا بخلق آدم سه هزار و سیصد و سی و شصت سال و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود و چهار پشت با نوح میرسد و پدر او کنعان بود چهار کس پادشاه زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود بود و دوم بخت النصر و دو مومن یکی سلیمان و دوم ذو القرنین و اولین کسی که تاج بر سر نهاد و جباری کرد نمرود بود و او خلق را بعبادت خود خواند و او را کاهنان و منجمان گفتند

درین سال فرزندی در وجود آید که دین اهل زمین بگرداند و ملک تو بدست او بشود و هلاک تو بدست او باشد و دیگر گفت نمرود شبی در خواب دید
که ستاره‌ای برآمد و چندان نور از وی بتافت که روشنائی ماه و آفتاب را غلبه کرد تا هیچ کدام را نور نماند او بترسید از خواب و آمد معبران و کاهنان را
بخود خواند تعبیر آن خواب از ایشان بپرسید ایشان گفتند این خواب دلیلست بر آنکه امسال در زمین تو فرزندی برآید که ملک تو بدست او بشود و هلاک تو در
خانه او بدست او باشد نمرود بفرمود تا هر کودک که همان سال بزاد بکشتند و بفرمود تا زنان آبستن را موکل برکردند تا چون بزادند کودک را بکشتند
و بفرمود مردان را از زنان جدا کردند و هیچ رها نکردند که مردان با زنان خلوت کنند محمد بن اسحق گفت مادر ابراهیم در آن وقت بالغ نبود بمقام آن رسیده بود
که او را فرزند باشد پدر ابراهیم با او مواقعه کرد بار گرفت و کسی را باوی تهمتی نبود سدی گفت که نمرود در بیوقت که این سخن بشنید از شهر بیرون آمد
و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردمان همه از شهر بیرون آمدند و کسی را نگذاشت که با شهر رود و پدر ابراهیم از جمله مقربان بود و محل اعتماد داشت روزی نمرود را کاری
افتاد در شهر بهیچکس اعتماد نداشت مگر پدر ابراهیم را بخواند و بفرمود که بشهر رود و آن کار را باتمام رساند بشرط آنکه با خانه خویش نرود و با اهل خویش مواقعه
نکند او گفت ایمن باش که اینمعنی نباشد بشهر رفت و آن کار تمام کرد و با خود گفت بروم و نگاهی کنم تا احوال خانه چگونه است برگردم چون بخانه آمد مادر
ابراهیم را بدید خود را نگاه نتوانست داشت با وی مواقعه کرد با ابراهیم بار گرفت و پوشیده میداشت چون وقت وضع حمل برآمد مادر ابراهیم در شب بصحرا آمد
بار بنهاد و ابراهیم را در خرقه پیچید و در شکاف کوهی بنهاد و سنگی در پیش او بنهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد و الحاح نمرود را گفتند آن مولود که
دوشش [illegible] مادر ابراهیم در شبانروزی یکبار بیامدی و او را شیر دادی و باز گشتی و ابراهیم را خدای تعالی در غار میپرورد و تا یکماه را چون یکساله شد و چون
یکساله شد چون ده‌ساله بود و چون پنج سال برآمد ابراهیم از شکل مردی شد مادرش پدر را خبر داد بیامد و او را بدید شاد شد و دانست که هر وقت که
مادرش او را بدیدی انگشتان خود مکیدی مادرش گفت تا ازین انگشتان چه میمکد در انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی عسل و در یکی
روغن گاو تا آنگاه که بیالید و بزرگ شد روزی مادر را گفت ای مادر من ربی خدای من کیست گفت خدای من کیست گفت خدای تو کیست گفت خدای من [illegible] گفت خدای پدرم
کیست گفت من نمیدانم پدرت داند بیامد و پدرش را گفت پدرش بیامد و فرزند را بدید ابراهیم هم از وی سوال کرد او گفت خدای تو مادرت و خدای مادرت
منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت نمرود پادشاهست گفت چون پادشاهست گفت بلی گفت پس خدای او کیست گفت خاموش باش
که او را از آن غار بیرون آوردند با آنکه روز که آفتاب فرو شد گاو و گوسفند و شتر دید روی با شهر نهاده پدر را گفت این چیست گفت این گاو و گوسفند و شتر است
گفت لابد این را چاره نیست از آنکه این را خالقی و آفریدگاری و روزی دهنده است و این روزی دهنده و آفریننده تو و [illegible] چندین سال درین غار از
انگشتان مرا روزی داد درین بود که شب در آمد و ستارگان پیدا شدند او بنگریدی آسمان و ستارگان دید و پیش از آن ندیده بود ستاره روشن
و بزرگ دید گفتند زهره بوده و گفتند مشتری بود او گفت هذا ربی این خدای منست بعضی از مفسران گفتند اگر این سخن انکار گفت که در میان مردمان آمد با
مردمان اختلاط کرد بعضی مردمان را دید که ستاره می‌پرستیدند او بر سبیل فرض و تقدیر گفت این خدای منست و اگر خدای بود حرکت و زوال و غروب روا نبود
چون نگاه کرد آن ستاره فرو شد بدانست که آنچه حضور و غیبت بر روی خدای روا نیست چون آن علامت حدوث بود حدوث را محدث باید گفت لا احب
الآفلین دوست ندارم فرو شوندگان و غایب شوندگان را اگر گفت ابراهیم این در زمان مهلت نظر کرد گفت اگر که خدا را شناخت و نظر نکرده بود روا
که ممکن نیست که توان گفت که خدای تعالی ابراهیم را عارف آفریده بود و با علم ضروری در وی آفریده باشد که اکتساب علم کرده باشد بنظر و عادت ناظران حال بچون آن
باشد چنانکه اول تا نظر کنند در حدوث اجسام تقدیر کنند که قدیم نیست و کیمیات آنرا تقدیر نکنند و بکار دارند یا نه چون نظر او در وی تحقیق کنند دلیل و ندانند که چو قدیم باشد و قدیم

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ
بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس نگاه کرد ماه را دید برآمده و ماه بزرگتر از ستاره بود و روشن‌تر گفت
هذا ربی بر وجه فرض و تقدیر گفت این خدای منست چون او نیز فرو شد گفت این هم
علامت الحدث دارد بخدای استعانت کرد و از وی طلب توفیق و لطف کرد و گفت لئن لم یهدنی ربی اول گفت لا احب الآفلین چون علامت
حدوث دید بدانست که او الٰهیت چون ماه را دید در جرم و نور عظیم پیش از وی گفت تا بنگرم که این چیست چون بعلت و مثل بود و بدر و او گرفتار گفت این کار
بیش از فرمت دلیل دوش بهر حال بجز این چیز با خدای و پروردگاری است ان اجزا او با او بر نشسیم و با و التجا کرد و طلب هدایت و توفیق از و نمود گفت اگر خدای
من مرا امن کند او در توفیق و هدایت خود و عالم و این میدان بسر نبرم و این بیابان جان بکنار نه کنم و از جمله گمراهان باشم درین بود که جاه و گم
در گرد ستارگان که صبح صادق از مطلع خود سر برآورد گفت این صاحب شیر نورانی باشد که نور او همه آفاق برگرد و از همه بیشتر باشد چون نگاه کرد بر زمین
آفتاب از فلک خود سر برآورد و روی زمین را بنور خود منور کرد و بهر جانبی و بهر جزوی از اجزای عالم از وی نصیبی یافت بجرم او از همه عظیم‌تر و از همه بیشتر
بقدر از همه بلندتر گفت اینکه ماه این نیز بعد هم تا چه ذوق دارد هذا ربی هذا اکبر این برآمد خدای منست او بزرگترست چون او نیز فرو شد گرم نیز او
و علامت او احجات کرد این آفت بدانست که هر چه از جنس کل او باشد مثل او باشد از همه روی بکر داند و گفت ای قوم من بیزارم از هر چه شما کردن آن میخواهید
به پرستید و بخدای شرک میآرید و از همه تبرا کرد و گفتند که ابراهیم پیغمبر این بوجه حکم و تحریک گفت برآنکه ستاره پرست بودند و خواست که ایشان را تنبیه کند
و با ایشان عاید نقص و عیب معبودان ایشان گفت هذا ربی بزعمکم چنانکه یکی از ما گوید محمد را این هذا ربه بجی و بمذهب این خداوندی مگر آنکه او
بر سبیل تنبیه و بر ... و بر سبیل تنبیه یعنی اگر چنین بودی خدا را شاید چنانکه در خبر آورده اند که یکی از حواریان بجای رسید که ده بت می‌پرستیدند و خواست
که ایشان را منع کند و دانست که ایشان قبول نکنند از بهر آنکه بار بزرگ شده اند که دیده اند ایشان را گفت این معبودان شما اند ایشان را نیکو پرستید
تا بوقت درماندگی شما را فریاد رسند ایشان گفتند این نیکو درست که مار الحق میکنیم بجز عبادت معبودان او گفت ایشان پس از آنکه مدتی ایشان را
بکمی رسید پس او آمد و حال باز گفتند گفت وقت آنست که خدایان شما شما را فریاد رسند و آن عبادتهای گران که شما کرده اید شما را نفع کند بروید پیش ایشان
تضرع و زاری کنید تا شما را فریاد رسند بیامدند و عبادت بیفزودند و تضرع کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد پیش او آمدند و در و بنالیدند چون دید که
وقت آنست که سخن موثر شود گفت ای نادانان و گمراهان بدانید که ایشان نشنوند و نبینند و نه سود دارند و نه زیان قادر باشند بر دو که
ما او شما را خدائی هست توانا و دانا و بینا و شنوا اگر چون بخوانید بشنود و چون بخوانید بدهد و بخوانید او حاجت برآید روا نیست باید تا بدرگاه او
شویم و او را بخوانیم که این بلیت و آفت چرا او کرد اند گفت بخوانیم تو او را بخوان تا ما تو را متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان
برداشت ایشان بجملگی ایمان آوردند غرض ابراهیم آن بود که ایشان را از خطا و جهل ایشان تنبیه کند و در آیه دلیلست بر آنکه معارف ضروری نیست
چه اگر ضروری بودی بر ابراهیم بهدایت کار محتاج نظر و استدلال نبودی ابراهیم چون تبرا کرد از شرک ایشان که تولا کرد و گفت انی وجهت وجهی
من روی بخدای آوردم که آفریدگار آسمان و زمین است یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص با آفریدگار آسمان و زمین کردم و از جمله دینها و ملتها مایل شدم [illegible]

ومن از خود بت پرستان نیستم و ابراهیم تا بر آن کرد تولای او بمعبود درست بنا نهاد و از بتان که هیچ تولایی نکنیم تبرا درست بنا نهاد یعنی از خدای جل جلاله در کلمه توحید مکلفان را چنین فرمود که بگوییم لا اله الا الله بالت نفی را او توحید از غبار و خاشاک شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله روی کند کنند و در صدر دل بر سریر جان قرار گیرد

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

ابراهیم چون زبان استحقاق کردی و رسن دهانی

ایشان سستی و ایشان از این زمین سیرسید و بکنار آب می آوردی و تحکم و سخریه میکشتی که آب بکوزه ما کرم لا تشرکون چو آب نخورید قوم با او در خصومت میکردند چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد و گفت وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ با او حجت آوردند و خصومت کردند ابراهیم علیه السلام گفت که شما با من خصومت میکنید در باب خدای من و حال آنکه او آن کس است که مرا هدایت کرده است و الطاف از آن داشته او دلیل و حجت دانسته ام از دلایل ملکوت آسمان و زمین و من از خدای خود میترسم و از آنچه شما آن را با خدای شریک گرفته اید و نمی ترسم از بتان از بهر آنکه ایشان جماد اند نفع و ضرری نتوانند کرد و آسمان و ستارگان در عالم اثری نباشد و من بدلیل اقوال و موجب دانسته ام که ایشان محدث اند و مخلوق مگر خدای من چیزی خواهد من را بیایند از مکاره چون بیماری و درد و مرگ و مانند این بمشیت و قدرت خدای من باشد و گفته اند معنی آنست که من از آنچه شما میترسیدار بتان من نمی ترسم الا که خدای من خواهد که ایشان را بسخن در آورند و قدرت ایشان را دهد و قادر گرداند و لیکن هوا از عمل کردن و مضرت رسانیدن نا ممکن الجانب شده و مجی آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی بود اگر ایشان را گفت خدای من فرا گرفت علم او عالم است بعلم معلومات بر هر وجه که صحیح باشد معلوم بود و معلومات او را نهایتی نیست اگر سبیل تعریض گفت ایشان را بر نظر کردن که ای شما هیچ نظر نمیکنید و اندیشه را کار نمی بندید تا حق و صدق آنچه من میگویم بر شما پیدا آید و دعوت شما ایشان

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ

اگر بسبیل احتجاج گفت مر ایشان را که چگونه ترسم از معبودان شما آن را که شما شریک خدا کرده اید و با شرک ضرر آید و من ندانسته ام که از ایشان هیچ نفعی و ضرری نیست شما او نترسید که برتر سید از آنکه بخدای شرک آرید و او قادر و قاهر و غالب هر چه خواهد بکند و کس او را مانع نتواند شد و شما بر تر سید که شرک آورده اید بخدای و انباز او کرده چیزی را که خدای از بهر آن بر شما هیچ سلطانی و تبیینی و برهانی فرستاده است پس این دو کرده ما ایم و شما یید بگوید کدام سزاوارتر است کرا ایمن باشد اگر شما را علمی و دانشی هست و در آیه دلیلست بر آنکه هر کس که قول او بی حجت باشد آن باطل باشد و دلیلست بر آنکه گفته که مناظره و محاجه بباید کردن تا گفت ابتدا کرد و گفت آنکه ایمان آرند بخدای و پیغمبران و کتابهای او آنچه واجب باشد از تصدیق کنند و ایمان خود باز نپوشند یعنی بگمو و مراد از ظلم اینجا گویند جمعی از صحابه رضی الله عنهم سلمان و عبد الله مسعود روایت کرده اند که چون این آیه فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند یا رسول الله کیست از ما که او بر خود ظالم نیست پس این از مار حضرت رسول علیه السلام گفت که خلاف آنست که شما گمان میبرید این ظلم کو است نه بینید که خدای تعالی حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و بعضی از مفسران گفته که این هم حکایت کلام ابراهیم است چون حجت آورد در خصم خود

وحجت

وحجت مذهب خود بدلیل روشن گردانید این سخن گفت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که مخصوص است با ابراهیم و عکرمه گفت مخصوص است بمهاجر و انصار رسول و گفت آنکه ایمان آورند و ایمان خود باز نپوشند بگو یعنی ایمان آرند و بر او استقامت کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشان را امن و ایمنی هست و ایشان مهتدی و راه یافته اند براه بهشت وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اشارتست بحجت متقدم که در آیه

پیشین رفت میان او با قوم و غلبه ایشان بحجت مجاهد گفت حجت آن که گفت

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ میگوید که ما ابراهیم را نصرت کردیم بحجت و حجت او بر قوم ظاهر کردیم و این زیادتی بود در علم و قربت و ارتفاع منزلت از ما او را منزلتی رفیع و محلی عالی کرامت کردیم و ما برداریم و بلند گردانیم درجه هر که خواهیم بر دیگران و آن را که خواهیم بدین درجات مخصوص گردانیم و خدای تعالی محکم حکمت و دانا است بآنچه کند نیکو کند و صواب کند وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ

وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ

بیان نعمتی میکند که ابراهیم کرده است

میگوید که ما ابراهیم را دادیم فرزندی نامش اسحق و از اسحق یعقوب نواده وی داد و برای آن یعقوب گفتند که در عقب عیص زاده بود و ما ایشان را هدایت و نوح را پیش از ایشان هدایت کردیم یعنی بیان و الطاف و توفیق در زیادت کردیم و نبوت دادیم از فرزندان او یعنی نوح بیشتر از بهر آنکه لوط پسر خواهر یا پسر برادر وی بود و گویند که فرزندان ابراهیم بود و این بر سبیل تغلیب باشد یعنی لوط از فرزندان او بود و او و پیغمبر و سلیمان پیغمبر که پسر داود بود و ایوب بن اموص که فرزند عیص بود از اسحق و یوسف پسر یعقوب رسول او در حق یوسف گفت الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و موسی و هارون که پسران عمران بودند و هارون بیکسال از موسی مهتر بود و ما همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم و بر قرب و ثبات بر دین و مجاهدت او موفق کردیم فرزندان او را آنانکه او را مقتدا دانند و با او متابعت کنند و کرده اند و پاداشت دهیم جمله محسنان را احسانی و نیکویی که کنند و همچنین از فرزندان زکریا بن آذن و یحیی پسر زکریا و عیسی پسر مریم جد شهر [illegible] عمران بن ماثیم و الیاس عبد الله مسعود گفت که او ادریس است و او را دو نام بود چنانکه یعقوب را اسرائیل گویند و دیگر مفسران گفتند که الیاس از فرزندان هارون بود و این قول درستر است تا آیه بر نسق باشد آنکه گفت همه از جمله صالحان بودند و نیکان و در آیه دلیلست بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام از فرزندان رسولند از آنکه خدای تعالی عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح شمرد و نسب او با ایشان از جهت مادر بود که او را پدر نبود و عیسی تا آنکس که روا دارد که عیسی پسر نوح بود و با چندین هزار سال که در میان افتاده باشد روا ندارد که حسن و حسین فرزندان رسول باشند از میان ایشان یک پیغمبر و فاطمه بیش در میان نیست و گویند که مامون ملعون علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا را جای نایب خدای نشسته بود گفت یا ابن رسول الله دلیل توان گفت از کتاب خدای تعالی که تو فرزند رسولی از صلب او گفت بلی گفت آیه مباهله خواهم قل تعالوا و آیه سوره انعام خواهم ومن ذریته داود وسلیمان گفت این بیا ام گفت دیگر حجت گفت قول الله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم گفت از کی دلیل میگیری این آیه گفت چگونی اگر رسول خدای حاضر آید و حضرت را از برای از تو خواهد یا دو حجت گفت چگونه نعم و کرا باشد که این رغبت بکند گفت اگر از من خواهد مسلمانی بوی نعم گفت جز اگفت احتجاج است که فرزند خواه از دختر و خواه از پسر

و دیگر آنکه اگر من زنی دارم و را کتم پیغمبر آن زن را بزنی نتواند گرفت چنانکه گفت تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم انکه خدای تعالی گفت
کرما اسماعیل اسم از فرزندان ابرهیم کردیم و یسع را که پسر اخطوب بن العجوز است و یونس بن متی را و لوط بن هارون که او پسر برادر ابرهیم بود و او را بسیل تعلیب
در میان فرزندان وی شمرد و بدان وجه دیگر از فرزندان نوح شمرده باشد انکه گفت ما همه را از این پیغمبران تفضیل نهادیم بر عالمیان یعنی بر اهل عالم خود هم
پیغمبری در روزگار خود به از آنان خود و بهتر زیرا که حکیم تقدیم مفضول نکند بر فاضل از آنکه این در حکمت زشت بود و اگر در روزگار ما دو پیغمبر باشند
هم بر یکدیگر مفضل باشند چنانکه ابرهیم و لوط در یک روزگار بودند و ابرهیم فاضلتر بود از لوط پس مراد آنست که ما هر یکی را از ایشان تفضیل نهادیم بر امت ایشان

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ ۖ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ

مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۖ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ۗ

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ۝

از پدران این پیغمبران و فرزندان و برادران ایشان که پیغمبر بودند یا اولیا بودند
تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری مردمان آنانکه در هر قرنی ایشان بودند و در مرتبت فروتر از ایشان بودند ما ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم
و راه نمودیم براه راست از ایشان الطاف و توفیق و نبوة و آنچه ایشان بثواب نعیم رسند و این راه دین خدا و هدایة اوست او راه نماید بآن راه کسی را که خواهد
و لابد هدایة سبحانه فعل کند تا که خواهد برای آنکه هر که فعل کند عالم بخیر آن ساوی بود و برای غرض صحیح کند پس آن بود که هدایة او بارادت بود
که اینجا مراد ثواب باشد چنانکه در اول آیات است کلا هدینا و نوحا هدینا و این هدایة ثوابست بدلیل قوله تعالی و کذلک نجزی المحسنین یعنی
آنانرا که خواهد ثواب دهد از بندگان خویش و اگر ایشان شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط شود یعنی عملی که کنند و کرده باشند بر وجهی بود که بران استحقاق ثواب
نبود از بهر آنکه بر وجه مامور افتاده باشد انکه گفت که ایشان آنانند که ما ایشانرا کتاب دادیم و حکمت و پیغمبری اگر اینجماعت که اهل عصر تواند بدینها و نبوة
ایشان کافر شوند ما موکل کردانیدیم و باز گذاشتیم بلطف و توفیق گروهی را که بدان کافر نیستند یعنی اگر کافر شدند این قوم به نبوة تو گروهی هستند از
گماشتگان من که کافر نیستند و مراد پیغمبران مقدم آنانند که ذکر ایشان رفت که خدای تعالی ایشان را نبوة و رسالت داد و ایشان فراگرفتند و ایشان
ایمان آوردند بعضی دیگر گفتند که مراد اینست که اگر اهل مکه نبوة ترا کافر شوند من گروهی را موکل کنم از اهل مدینه با ایمان تو و اگر عموم حمل کنی مراد
جمله مومنانند که برسول ایمان آوردند پیش از عصر او و از پس او بهتر بود انکه گفت ایشان آنانند که خدای تعالی ایشانرا هدایة داد یعنی نبوة و حکمت
و کتاب پس تو که محمدی و قوم تو و امت تو بهدایة ایشان اقتدا کنید یعنی بر سیرت و طریقت و سداد و صلاح ایشان و بدو مراد شریعت نیست
که رسول را در شرع متابع هیچ پیغمبری نبود انگه رسول را فرمود که بگوی این قوم را که من از شما بر این عمل که میکنم از گذاردن رسالت و راه نمودن
هیچ مزدی نخواهم و این طمع نمیدارم این که میکنم و میگویم جز برای تذکیر و یاد دادن نیست جهانیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ
قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ ۖ تَجْعَلُونَهُ
قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ۖ وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ ۖ قُلِ اللَّهُ ۖ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ

مالک بن

مالک بن الصیف مردی جهود بود بیامد و با رسول خصومت میکرد رسول او را گفت خدای بر تو سوگند میدهم تو در توریة نمی یابی که ان الله یبغض الحبر
السمین خدای تعالی دشمن دارد عالم فربه را و او فربه بود و دعوی علم میکرد و او را از این سخن آمد و در خشم شد و گفت والله ما انزل الله علی بشر من
شیء گفت خدای بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و لا علی موسی و نه بر موسی خدای تعالی این و نشان او
فرستاد و گفت این کافران جهودان نشناختند خدای را و نه دانستند و ندانستند چنانکه سزای معرفتش بود و اقرار نکردند خدای را و بعادت عظیم نکردند
چون گفتند خدای بر هیچ آدمی هیچ چیز نفرستاد و وحی نه کتاب و گفت جمعی جهودان رسول را گفتند کتابی بیار از آسمان چنانکه موسی الواح
آورده اند خدای چنانکه خدای گفت یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء یکی از جملات ایشان گفت خدای هیچ آدمی هیچ
نفرستاده نه توریة و نه انجیل بر حسب خدای این فرستاده سوال کرد بگوی که کتابی را که موسی آورد و شما از ان لاف میزنید که در آن کتاب نور
و روشنایی و هدایت و لطف چالیست مردمان را که فرستاده است و شما آن را کاغذها کرده اید یعنی آن را کاغذهای نوشته بعضی اظهار میکنید
و بعضی پوشیده میدارید که نعت و صفت محمد و احوال او و امت تا مردمان ندانند و بسیار از آن کتاب انکه گفت مسلمانان را
مت که بیاموختند شما را آنچه شما و پدران شما ندانستید انگه رسول را گفت اگر ایشان جواب ندهند تو جواب ده و بگوی خدای فرستاد آن کتاب را و بگو
انگه رها کن ایشان را در خوض و گفتگوی خود بازی میکنند صورت امر است و مراد تهدید است ایشان را یعنی ایشان را با من رها کن که من کفایت ایشان
بسم و کذا ایشان را بسنت کو بکنید هر چه خواهید وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ
أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝

اکر حق تو وصف کرد
قرآن را چون جهودان و مشرکان آن را منکر شدند گفت این کتابیست که ما آن را فرستادیم کتابی مبارک با برکت و ثبات و او راست دارنده
کتب اول است از توریة و انجیل و زبور تا بترسانی با او اهل مکه را و آنانکه گرد اگرد او بیند و پیرامون او بیند عبدالله عباس و قتاده گفتند مراد
جملة زمین است یعنی مکه و آنچه گرد بر گرد اوست و چون مکه در میان زمین است همه زمین گرد آن باشد و مکه را ام القری گفت برای آنکه زمین از زیر او
بیرون آورد و نیز برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در اینجاست و آن مقصد عالمیانست و اول شهری که مسکون شد او بود و آدم علیه السلام آنجا فرود آمد انگه گفت
آنانکه بقیامت ایمان دارند و ثواب و عقاب دانند در ثواب راغب شوند و از عقاب خایف نظر و اندیشه را کار بندند بدانند که این کتاب حقست و از
نزد یکی خداست از انکه عرب با وجود فصاحت و بلاغت که ایشان را بود از معارضه آن عاجز ماندند چون بدانند بدین کتاب ایمان آرند و بر نماز خویش
محافظت کنند و مواظبت نمایند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ
قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۗ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ

فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا

أَنْفُسَكُمُ ۖ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ

عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ۝

گفت ظالمتر و بیدادگرتر از آنکس که او بر خدای دروغ گوید چون مسیلمه کذاب و او مردی
شجاع و کاهن بود بسجع تلبیس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است و مرا از خدای وحی میآید و بکهانت تلبیس کرد که غیب میدانم و مرا از آسمان خبر میرسد و او رسول فرستاد

بجواب او را گفت شما با او ایمان دارید گفت آری گفت اگر از آنچه رسول الله گفته شما را خبر می‌بودی تا گردن بزنند و ایشان را از پیش خود براند و گفت مرا
من شبی در خواب دیدم که دو دست و رنجن از زر داشتم بزرگ و مرا خوش نیامد بمن وحی کردند که باد در دو دم در دمیدم بپریدند تأویل آن این دو دروغ
زن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و یکی کذاب صنعا اسود عنسی اگر خدای را منسوب گردد ستمکارتر از آنکس که او گوید که زود بود که من بیارم مانند آنچه خدای فرستاد
از آسمان و این عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود و او قرشی بود و کاتب رسول چون وحی آمدی او نوشتی و رسول املا کردی و بجای غفور رحیم علیم حکیم
نوشتی و بجای سمیع علیم غفور رحیم چون این آیه آمد که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل
خلق آدمی بر زبانش برفت که فتبارک الله احسن الخالقین رسول گفت بنویس که همچنین فرود آمد و بشک افتاد و با خود گفت اگر محمد درین که میگوید صادق است
این وحی که او راست مرا هم هست که او راست مثل آنکه آمدی که بدین نیز گویم مرتد شد و با نزدیک مشرکان رفت و گفت احوال محمد بشکوهیدستم و او بر من املا
میکرد و من تغیر و تبدیل میکردم و چنانکه خواستم می‌نوشتم و مومنان که برسول ایمان آورده بودند شناخته بود مشرکان را میگفت و از جمله مسلمانان عمار را
یکبار بدست باز داده بنده را که نام او جبر بود نمودی تا ایشان را بگرفتند و عذاب کردند و عمار را از آن روز گوشش بریدند تا ایشان رسول را ناسزا گفتند
اگر عمار چاره ورزید گفت یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و گوش من ببریدند برای تو من ترا ناسزا گفتم اکنون ایشان را خواستند مرا توبه بسته خدای تعالی
در حق عمار این آیه فرستاد من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب
من الله ولهم عذاب الیم یعنی عبدالله سعد که فرار کرد پیش از فتح مکه با اسلام رجوع کرد و خدای تعالی رسول را از بعضی کفار خبر داد و گفت اگر تو بینی ای محمد
که ظالمان یعنی کافران در غمرات موت و شدائد موت باشند و در سختی جان کندن و در آن حال که فرشتگان دستها گشاده باشند و بجهانک دو برای قبض
روح ایشان و ایشان را میگویند بیرون کنید جانهای خود را از تنهای خود یعنی جان دهید یا فرشتگان دستهای ایشان گشاده باشند بضرب و عذاب و بسط
بر پشت ایشان میزنند و میگویند که جان دهید یا بسبیل ستم میگویند که خود را برهانید اگر میتوانید امروز پاداش دهند شما را عذاب و خواری و هوان
تمام عمر با جهد ایستم گفت که عذاب هون تشنگی باشد در وقت جان کندن و این عذاب بسبیل جزای آن باشد که بر خدای تعالی دروغ و ناحق گفتید
و از آیات او استکبار و گردن کشی کردید و این دلیلست بر آنکه جزا بر عمل است و عقوبت بر کبر. ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم وما نری معکم شفعاءکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء
لقد تقطع بینکم وضل عنکم ما کنتم تزعمون.
حق تعالی حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد روز قیامت بسبیل تعییر و سرزنش گفت
بیامدید شما ای کافران و ناگرویدگان بما یک یک تنها چنانکه شما را آفریدیم اول حفاة عراة غرلا یعنی تن برهنه و پای برهنه و علامت ختان نازده نه مالی و نه
عقاری نه دنیا و نه دین و بر سر آن گردیده و آمده‌اید و آنچه شما را داده بودیم رها کردید و باز پس پشت انداختید از مال و ملک و فرزندان و اتباع
و اشیاع و آن شفیعان شما را که در دنیا می‌پرستیدید از بتان با شما نمی‌بینیم که شما دعوی میکردید که ایشان انبازان من اند و امید میداشتید
بشفاعت ایشان با شما نیستند امروز اسباب و وصلتی که میان شما و ایشان بود همه بریده شده و آنچه دعوی شما بود در حق ایشان همه باطل
مضمحل گردید امروز بی‌یار و بی‌شفیع مانده‌اید ابوهریره روایت کرد از رسول که چون اسرافیل در صور دمد و زمین همه پر از ارواح شود در
صورت خشل و منح الکیمین اگر حق تعالی گوید بر موت و جلال من که هر جا با قالب خود در روید و ارواح از راه بینی با قالبها روند و در تن پراکنده شوند اگر

زمین شکافته شود اول کسی که سر از زمین برکند من باشم پس برخیزند و بشتابان بعرصات قیامت آیند بموقف و خمسین هزار سال ایستاده باشند تن
برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده بی علامت کس ننگرد و خدای تعالی میان ایشان حکم بکند خلایق چندان بگریند که آب چشم ایشان منقطع گردد و چندانی
عرق از ایشان جدا گردد که لگام بر دهان ایشان کنند عایشه پرسید که زنان نیز برهنه باشند گفت بلی گفت وا سوأتاه و وا رسوایاه رسول گفت
در آن روز قیامت هر کسی را چندان گرفتاری باشد که در یکدیگر ننگرند زنان ندانند که مرد کدامست و مرد نداند که زن کدامست لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه اگر بسبیل توبیخ گفت وما نری معکم شفعاءکم. ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی من المیت ومخرج المیت
من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون. فالق الاصباح وجعل اللیل
سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم.
وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون.
اگر بسبیل ذکر و تنبیه
گفت خدای که معبود شماست او آنست که دانه و هسته را در زیر زمین بشکافد و از شکافته آن از جا حیوانات و هسته نوما و رای آن تفصیل کرد
که دست آدمیان از این دور باشد و بضرورت معلوم میشود که آن کسی دیگر نمیکند بجز خدای عزوجل و در کلام امیرالمومنین بسیار آمدی والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة یا آن خدای که در زیر زمین دانه شکافنده و در رحم تاریک صورت نگارد و از مرده زنده بیرون آرد یعنی از دانه خوشه بیرون آرد و از هسته
نوما درخت و ما کرا اینها بیالند و بیفزایند چون ایشان بشکافتن بالنده و فزاینده شوند همچون زنده که در نشو و نما باشد از نطفه که مرده است حیوان
زنده بیرون آرد و از حیوان زنده نطفه مرده و از خایه مرغ آرد و از مرغ خایه آنکس که چنین کند خدای بر حقیقت او باشد پس شما را چگونه همی
گردانند از این راه روشن و طریق راست و او آن خدایست که شکافنده صبح است از میان شب تاریک نور روشن بیرون آرد و او است که شب را
سکون و آرامگاه شما گردانیده است و قرارگاه شما که در وی بخسپید و آفتاب و ماه را حسابی یعنی خدای تعالی آفتاب و ماه را در فلک بحساب میگرداند بگزاف نه چنانکه
بعضی بر دو ماه یکماه بر دو متقدر او سیر او چنان ساخت و مدار او چنین کرد حق تعالی درین آیه بندگان خود را تذکیر نعمت خود میکند و میگوید که
چون بندگان من در شب تاریک بایستند که در وی چیزی نبینند و از تصرف و معاش خود باز مانند ناگاه از میان شب تاریک عمود صبح بشکافم و جهان
تاریک روشن گردانم تا هر کسی بسر معاش خود رود و روی بمقصد خود نهد و طلب منافع بوجه خود رسد عالم در بدایت خلق تاریک بود من اجرام
آفتاب برای جهانیان چراغی روشن برافروختم که وجعلنا الشمس سراجا تا جهانیان بمنافع خود رسند همچنین جهان ظلمت و ضلالت داشت فعقل
از ظلام ظلم در شبی تاریک بودند من از میان ظلمت و ظلم و ضلالت آفتاب هدایت و عدالت محمدی بر آوردم تا عالم شرع بنور او منور شد مگر آنان
و اهل ضلالت راه یافتند و باز ماندگان بر سیدند هر کس بمقصد خود رسیدند و بمقصود رسیدند باز چون آفتاب فلک بر برود بکناره مغرب رسید
بجای او ماهی بر آوردم که در نور و ضیا بجای او بود و خلقان بنور او منتفع بودند و بهدایت او مهتدی شدند و از آن پس چندین ماه و روشن ستاره بر آوردم
و از پس او دیگری تا چنانکه فلک دنیا از آفتاب و ماه و ستاره خالی نیست ملک دین هم از آن خالی نباشد و بعد بروج آسمان نجوم بدید کردم چون نوبت
بآخر رسید بر مثال شب غیبتش درازتر تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلم و ضلالت مستولی شد و مشتاقان رحمت و منتظران فرج در مقام انتظار
بمانند چنانکه بآغاز بود بانجام همچنان شد که خبر صاحب وحی چنین بود الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء اگر همچنانکه در اول

در اول کردم در آنچه بیان وعده کردم اگر خبر دار است و ظلمت متکاثف است توبه میدر شو که شبی را روزی نباشد و هر ظلمتی را ضیائی در عقب بود و در غسقی را فلقی و هر رنجی را راحتی ان الفرج مع الکرب وان مع العسر یسرا نه بینی که در وقت سحر تاریکی سخت شود چون ظلمت بنهایت رسید صبح برآید چون ظلم بنهایت رسد عدل ظاهر آید چون محنت بنهایت رسد دوا بر شعر اذا الحادثات بلغن المدی وکادت لهن تذوب المهج وحل البلاء وقل العزاء فعند التناهی یکون الفرج چون ظلمت شب گرفتار شدند ناگاه از جای که توقع نبود صبح برآید و رایات آفتاب عدل سر بر زند و شعاع قمر بر ستم و ستمگر زند تا چنانکه نورش ظلم را باطل کرد اند عدلش نیز ظلم را تاخیر کند یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما و روشنائی روز را توقت نهاد که محل طلب معاش تست و شب تیره مدت نهاد که قرارگاه و وقت آسایش تست و جعل اللیل سکنا اگر همیشه روز بودی تو کی آسودی و اگر همیشه شب بودی ترا راه طلب معاش از کجا بودی پس این بکار است آسایش را و آن ناگزیر است آرایش را تا تو سود کنی بتوبه آسود کنی و الشمس والقمر حسبانا و آفتاب و ماه را حساب نهادیم او را در فلک حرکت شد و بشمت مطلع نهادیم که هر روز بمطلعی برآید و بمنهجی فرو شود از اینجا گفت فلا اقسم برب المشارق والمغارب و منافع آن جز خدای نداند کشت پرورده و نبات رویانده و میوه رسانده و نور گسترانده و راه نماید چون آفتاب فرو شود در شب ماه برآرم تا حساب ایام و شهور و سنین بدانی و اوقات معاملات و وقت عبادات از حج و روزه بدانی آفتاب طباخی میکند و ماهتاب صباغی میکند این می‌پزد و آن می‌پرورد تا کار تو بر کار باشد و مهیا و عیش تو در میانه مهنا این بتدبیر تست بتقدیر منست این ز تدبیر تست بلکه تقدیر ماست ذلک تقدیر العزیز العلیم تقدیر خدای است که عزیز است که هیچ چیز او را عاجز نکند علیم است که مصالح خلق او دانا نیز است بکنه ملک بخدائی ترا بین راه بنیت اندیشه ترا این که نیست تقدیر تو بر آن محیط نشود و تدبیر تو در آن رسد و لیس تقدیر الکواکب ما نوی لکنه تقدیر رب الکواکب
لکه گفت او آن خدای است که برای شما ستارگان بیافریند تا بآن راه برید و او یا بید در تاریکیهای دریا و بیابان آن خدای که روا داشت که ترا در تاریکیها بر و بحر رها کند تا چنین ستاره راهنمای بدید کرد تا با او مهتدی شوی در امور دنیاوی و معاش کی روا دارد که ترا در ظلمات شبهات رها کند و در دین برای تو راه نمای پدید نکند در باب دنیا چه که تو خواسته و در باب دین که مشکلات تو خواهد اگر در دنیا ستاره را بر تو کبر در دین هم ستارگان راه را راهبر تو کرد تا یک ستاره از آن در آسمان می‌نماید یکی این در زمین می‌نماید چون او را از زمین برآرم ستارگان را از آسمان فرود آرم چون ملک ایشان بر اندازم آسمان از آن ستاره برو دارم چون این را از منبر قضا و مسند امامت برخیزانم ستاره از آسمان فرو ریزانم برای آنکه ایشان اماناند [margin: زمین]
اهل زمین اند و ائمه معصومین و اولاد سید المرسلین و خاندان طیبین و طاهرین و ایشان راهبر راه دین اند و برگزیدگان درگاه رب العالمین چنانکه ستارگان امان اهل آسمان اند مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها امان لاهل الارض فاذا ذهبت النجوم من السماء اتی اهل السماء ما یوعدون واذا ذهبت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون اگر بیان غرض خویش کرد و گفت غرض من دنیا هدایت است که ترا در دنیا هدایت کند در دین بر تو ادا [illegible] کند اگر خواهی که ایشان راه باشی بخواهی که اینجا گمراه باشی اگر در بیابان در شب تاری کرواکر در دریا چشم بستاره دار که دلیل اوست و راه رو را از دلیل چاره نیست اگر ستاره را بینی و باو یار راه رات تشوی ستاره را چه زیان و اگر امام را یابی و بدو اقتدا نکنی امام را چه نقصان در هر دو جا زیان بر تو است ما آیات و دلالات را بیان کردیم و تفصیل دادیم و مخلص و مفصل فرو گذاشتیم برای قومی که دانند اگر سنندانند نادان بر و بار می آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال وهو الذی انشأکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون و اوست خدای که پدید آورد

نماراز

شمار از یک نفس یعنی آدم پس شمار را جای قراری و قرارگاهی است یعنی در رحم مادر تا بوقت زادن و جای ودیعتی است یعنی گور تا بروز قیامت سعید بن جبیر گفت مستقر شکم مادر است و مستودع ظهر صلب پدر او را ابو دیعت بصلب پدر داده اند تا وقتی آنجا باشد بوقت مطالبت برحم مادر آید و در وی قرار گیرد تا وقت خود اگر جایگاه بدان کند بر زمین آید آن مستقر دیگر است و او مدتی آنجا باشد اگر مستودع خدا آید آنجا قرار گیرد و ودیعت او باشد تا بوقت بعث اگر از آنجا بر انگیزند تا بمستودع دیگر آید آنجاش مقامی باشد از آنجا بمستقر بهشت یا دوزخ برسد و آن مستقری باشد که از آنجاش حلت و انتقال نباشد گریب گفت که عبد الله عباس مرا خواند و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله عباس الی حبر تیما اما بعد فحدثنی عن مستقر و مستودع او گفت مرا گفت این را مرا بغلان جای بر و بغلان مرد جهود ده که او حبری از احبار است من نامه ببردم و بدو دادم در و نگاه کرد و گفت مرحبا بکتاب خلیل من المسلمین گفت مرا بخواند و چند سفط پیش من آورد و صحیفها بیرون کرد و فرو مینگریست و می انداخت گفتم این چیست که می اندازی گفت این نوشتهای جهود است که بدروغ نوشته اند طلب نوشته موسی میکنم تا آنگه که نوشته برگرفت و فرو نگریست و گفت این نوشته موسی است گفت تامل میکر دیس نوشت که مستقری در رحم باشد و مستقری در زمین بر پشت زمین و مستقری در شکم زمین در گور و مستقری آنجا که ما و او میرا باشد در بهشت یا دوزخ آنگاه برخواند و نقر فی الارحام ما نشاء و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین حسن بصری گفت مستقر در گور باشد و مستودع در دنیا و گفته یا بن آدم انت ودیعة فی اهلک ویوشک ان یلحق بصاحبک و گوینده گفته و ما المال والاهلون الا ودایع ولا بد یوما ان ترد الودایع او گفت قد فصلنا الآیات ما آیات و دلایل مفصل و مبین کردیم برای قومی که دانند وهو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا ومن النخل من طلعها قنوان دانیة وجنات من اعناب والزیتون والرمان مشتبها وغیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر وینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون وجعلوا لله شرکاء الجن وخلقهم وخرقوا له بنین وبنات بغیر علم سبحانه وتعالی عما یصفون

او آن خدای است که فرو دارد از آسمان آبی یعنی آب باران پس بیرون آریم بسبب آن از هر حکمتی و اگر نه مار ابسب حاجت نباشد نبات هر چیزی یعنی از سبزی هر چیزی از ترها و غیر آن و شاید که معنی آن بود که پس بیرون آریم بآن رستن هر چیزی یعنی بیرون آریم ازین نبات سبزی که از آن سبزی بیرون آریم بآن رستن هر چیزی پس بیرون آریم ازین نبات سبزی و بیرون آریم دانه برهم نشسته یعنی خوشه گندم و خوشه ارزن و مانند آن از درختان خرما از شکوفهای آن و میان غلاف شکوفه شاخها و خوشها نزدیک بیکدیگر و آسان در چیدن و بوستانها از انگورها و از زیتون و انار بعضی بیکدیگر مانند و بعضی نمانند چنانکه انگور با انگور و زیتون با زیتون مانند و انار بانار و آنچه از جنس یکدیگر باشد با هم نمانند قولی دیگر آنست که در شکل با هم مانند و در طعم با هم نمانند و در خلقت متشابه باشد و در حکمت متشابه نباشد نگاه کنید در میوه او چون میوه بیارد و میوه برگرفته شود حقیقی نو نشاء بند کار آنکه بعث کرد این چیزها که بر شمرد و از آن باران که فرستاد از آسمان و نبات که رویانید از آنچه غذای آدمی و وحوش و طیور است و از انواع درختان میوه از خرما و انگور و انار و زیتون و آنچه ذکر کرد او گفت آخر از میان آدمی و چهارپای فرقی باید چون چهارپای هم خوردن و آشامیدن شناسی یکباری بچشم عبرت در نگر در میوه آن درختان

تا که میرویاند و میرساند و مکث و کیست آن که میداند که درین آیات و علامتی و دلالتی است مومنان او موقنان او موحدان با ایمان را که در آلا و نعمای حق

تفکر کنند و نعمت حق را شکر گویند اکنون حق تعالی کفار محال مشرکان باز گفت که ایشان چه میگویند گفت ای مشرکان مر خدای عز و جل را انبازان شریکان

پیدا کرده اند از جن یعنی پریان را انباز وی میگیرند چنانکه در آیه دیگر گفت وجعلوا بینه و بین الجنة نسبا و فرو بافتند یعنی بدروغ میگویند که مر او را پسران و دختران

اند اگر جهودان اند گفتند عزیر ابن الله و اگر ترسایانند گفتند مسیح ابن الله و اگر عرب اند میگویند الملائکة بنات الله و این جمله که میگویند بی علمی و دانشی میگویند

از سر جهل و اعتقاد فاسد اکنون بر خلاف کفار ایشان تنزیه خود کرد و گفت خدای که منزه است و متعالی از آنچه وصف میکنند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ

إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ او است آن خدای که آفریننده آسمان و زمین است و پدید آورنده بی اصل

اقتدا بکسی کند بلکه بر سبیل اختراع و مخترع فعلی بود که بکند نه بر مثال

در محل قدرت و این محل قادر الذات تواند کردن و چگونه از کجا بی خدای را فرزند باشد که او را هیچ زن نبوده و محالست که فرزند باشد بی زن و چون باشد

که وی را زن محالست چرا او را فرزند و اولاد بود و او بیافریده همه چیز را و هر چیزی که هست آفریده وی است یعنی بیشترین چیزها زیرا که فعل بنده فعل وی باشد

و او بهمه چیزی داناست عالم چون آفریده او باشد و بهمه چیز دانا باشد او را چه احتیاج بفرزند بود و زن باشد آن خدای که موصوفست بدین صفات موصوف است

بدین صفت او است خدای شما پروردگار شما نیست هیچ خدای جز او آفریننده همه چیزهاست او را پرستید که سزاوار پرستش او است که آفریننده قادر بر اصول و فروع است

و وی است او بر همه چیزی نگهبان است و مدبر و متصرف است بر سبیل مصلحت و خود را برای آن وصف کرد که وکیلست که این افعال و تصرف از تدبیر و

محافظت مصالح که میفرماید که منفعت آن با وعاید نیست بلکه با بندگان وی عاید است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ

اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ اکنون از جمال و کمال خدای تعالی خود ما را از آن وصف کرد و مدح کرد آنست که گفت چشمها او را در نیابد او

چه چشمهای شما او را در نیابد یعنی خداوندان چشمها را در یابد و اوست آن خدای که لطف کننده است با بندگان خود و داناست با حوال ایشان و جهی دیگر

آنست که جوهری لطیف که آن را بصر گویند و بدان مبصرات بینند او را در نتوانند یافتن زیرا که آن را در یابد جسم بود یا جسمانی و خدای تعالی جسم است و نه جسمانی

و او بلطف ادراک خود مبصرات او را یابد جوهری لطیف اگرچه کشیده بهم ترکیب کرده است آن را در یابد و این آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی دیده نمیشود

از آن وجه که خدای تعالی از خود نفی ادراک بصر کرد بر وجه مدح و مدح راجعست با ذات وی و هر چه نفی آن مدح بود اثبات آن نقصان و ذم بود و دلیل دیگر

خدای تعالی مدح کرد ذات خود را بنفی ادراک بصر اجماع امت است اگرچه مخالفان گویند که مدح با آن کرده که او قادر است بر آنکه منع کند ابصار را از دیدن

خویش پس خلاف نیست در آنکه مدح است و نیز بخش این است مدح است و آنچه از پس او است هم مدح است شاید که آنچه در میانه باشد مدح نباشد و دلیل بر آنکه

ادراک بصر رؤیت است آنست که جمع و نفی میتوان کرد گویند رایته و ابصرته و ادرکته ببصری روا نیست که ادراک بمعنی احاطه باشد اکر چنین بودی

روا بودی که گویند ادراک السور بالمدینة و این خلاف لغت عرب است و معنی قول خدای حتی اذا ادرکه الغرق اذا لحقه الغرق است چنانکه جای دیگر گفت

انا لمدرکون دلیل بر آنکه هر مدحی که بنفی باشد اثباتش ذم بود آنست که نفی نقیض اثبات است و مدح نقیض ذم چون نفی چیزی مدح باشد اثباتش لا محاله

هر آینه ذم و نقصان باشد چنانکه خدای تعالی فرمود لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ و ر او خواب و کسالت نیابد و گفت إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا

اگر کسی اثبات

اگر کسی اثبات خواب و ظلم کند نقصان و مذمت وی کرده باشد اگر گویند که خدای تعالی گفت که ابصار در نیابد و نیافت و نگفت نیند گوییم که فصل

اضافت است آنکه اما مراد اضافت با جمله چنانکه در آیه دیگر گفت که ذلک بما قدمت ایدیکم که [illegible] ما گفت جمله بعضی از ایشان

که بعضی ببیند گوییم که چون نفی ادراک مدح است اثباتش ذم بود و اگر از جمله بود و اگر از بعض قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ

يَعْلَمُونَ حجت و دلالتی هر که اینجا بسیار کند بر وجهی که وضوح آن بحدی رسد که پنداری علم آن معلوم را می بیند حق تعالی میگوید بدرستی که حقیقت

شما آمد حجتهای واضح و دلالتهای روشن پس هر که بنگرد و ببیند یعنی اندیشه کند و بداند برای خود کند و نفع آن راجع با وی باشد و هر کس

بخلاف این کند و این آیات و دلالات کور شود یعنی اندیشه نکند و نداند و بال و ضرر آن راجع با وی باشد بگو ای محمد که من بر شما نگاهبان نیستم بر شما حفظ

دعوت کردن نیست که شما از این آیه را مانند پیش از این آمد که خدای تعالی فرمود انکار کفت که ما آیات و بینات را همچنین بیکر دانیم یعنی مفصل

و مبین و محکم کردیم تا نگویند که این چیزیست که تو درس کرده و خوانده یا اخباریست که گفته شده و از اخبار گذشتگان و نیز از برای آن کردیم تا بیان

کنیم برای قومی که این را بدانند اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید که ای محمد متابعت کن

و پیروی نمای آن چیز که بتو وحی فرستاده و الهام تو کرده اند از خدای تعالی پروردگار تست که هیچ خداوندی و آفریدگاری نیست الا او و گفته اند که معنی

آنست که ایشان را دعوت کن باین کلمه و اعراض کن و روی از این مشرکان بگردان ابن عباس گفت این آیه منسوخست بآیه قتال و خدای عز و جل جلاله

فرمود که اگر خدای خواستی ایشان کافران و مشرکان کافر و مشرک نبودندی و با خدای انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای تعالی از ایشان بر سبیل قهر و الجا ایمان

خواستی ایشان از قهر ایمان داشتی اما برین وجه نخواست بلکه بر سبیل اختیار خواست که اگر بر سبیل الجا و اضطرار خواستی ایشان از قهر بر

ایمان داشتی منافی و ناقض غرض بودی و غرض حقیقی از تعالی بتکلیف بندگان تعریض ثوابست تا بر وجه اختیار تردد و داعی باشند که مستحق

ثواب شوند و آیه دلیل نیست که از ایشان ایمان نخواهد بر سبیل اختیار از آنکه در آیتهای دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرده بایمان و امر نبود الا

در حقی که امر مرید ما مور به باشد و نیز اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی بایستی که کافر و مشرک مطیع بوده ندی که مطیع آن باشد که آن کند که از وی خواهند

پس معلوم شد که مراد از این آیه آنست که اگر خدای تعالی خواستی بر سبیل قهر و الجا ایشان شرک نیاوردندی اکنون گفت ای محمد ما ترا بر ایشان نگاهبان

نکرده ایم که ایشان را از کفر بقهر منع کنی یا مکلف که با وجود تو و محافظت تو ایشان از کفر نیارند که اگر آرند بر تو وافی نباشد و تو بر ایشان وکیل

بمصالح ایشان از مصالح دین و دنیا قیام نمایی این هیچ دو بر تو مفوض نیست ما ایم که ضبط افعال و احوال و رقیب و کفیل ارزاق ایشانیم و بر تو

جز ابلاغ و انذار چیزی نیست و گفته اند که این آیه بکه آمد پیش از آنکه قتال فرمودند وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

... [illegible] كردى چون ابو طالب را وفات نزديك رسيد قريش كفتند بياييد تا نزديك اين مرد رويم
و حجت بر وى كيريم و كوييم كه اين [illegible] تا امروز بحرمت تو چيزى نكفتيم از انكه تو پيرامن او بودى و اكر بميرى ما او را بكشيم اكر رخصت
دهند و نزديك ابو طالب آمدند ابو سفيان و ابو جهل و نضر بن الحارث و عمرو بن العاص با جمعى ديكر و اين سخن با ابو طالب بكفتند ابو طالب رسول را حاضر كرد و كفت
اين قوم بنى اعمام تواند رسول كفت يا عم از من چه ميخواهند كفتند آن ميخواهيم كه تو دست از ما و از خدايان ما باز دارى تا ما دست از تو و خداى تو بداريم
رسول كفت كه اكر من اين بكنم شما مرا مساعدت كنيد بر كلمه كه بآن كلمه بر عرب و عجم مالك شويد و همه جهان شما را منقاد شوند كفتند آن چيست كفت كه بكوييد لا
اله الا الله كفتند ما اين نكوييم ابو طالب كفت ايمان را ما كن كه با تو مساعدت نكنند رسول كفت من بجز اين راضى نشوم و اكر افتاب بياورند و بر دست
نهند ايشان كفتند اى محمد از شتم و دشنام خدايان ما باز ايست و اكر نه ما نيز خداى ترا دشنام دهيم خداى تعالى اين آيه فرستاد و كفت دشنام مدهيد
الخ سابكه ميخوانند و پرستند بجز خدا را و معبودان ايشان را كه ايشان نيز دشنام دهند خدا را از ظلم و بيدادى و بى علمى و جهل خويش و اكر دليلست
بر وجه تقيه و نكاه داشتن زبان در جاى كه جاى اظهار حق باشد قديم تعالى رسول را كفت ايشان را بساز و مدارا كن كه تو در سراى ايشانى و ايشان سيد
و تو بار زنداى و ايشان واهند و وَأْرْتُمْ ماكُنْتُ فِى دارِهِمْ وَأَخْفِهِمْ ماكُنْتُ فِى ارْضِهِمْ پس چون رسول را بوقت ضعف تقيه فرمايند و مدارا كردن
با ايشان پس امام او بهتر باشد كه پايه او از پايه پيغمبر فروتر بود و رعيت نيز كه پايه ايشان از پايه امام فروتر است و وجوب دفع مضرت از متقضى عقل است
و شرع بعيان وارد است و قرآن و سنت او خداى تعالى كفت كَذَلِكَ زَيَّنَّا همچنين بياراستيم براى هر قومى كردار ايشان را يعنى مر اعتى را بنيكارى فرموديم از
ايمان آوردن و طاعت داشتن چنانكه كفت وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ چنانكه ما همه را بايمان فرموديم و بران تحريص و ترغيب
كرديم با امت سلف همچنين كرديم و هر لطف و لطفى كه با شما كرديم با ايشان كرديم و مامور بها اعمال ايشان كه فرات اتى كه لازم بود ايشان را كردنا
الينا كوبكى چيز را كويد كه تو آنچه ترا كردنى ساخت ميكن بر عمل خود ميباش و بعضى ديكر كفته اند كه تزيين در آيه بمعنى تحليت يعنى ما ايشان را عقل كامل داديم
و علم بحسن حسنات و قبح مقبحات تا حسن را بدانند و كار بندند و قبيح را بدانند و از ان اجتناب كنند چون عقل و علم را كار نفرمودند تا حق از باطل و قبيح
از شبهت بدانند و كار بندند و قبيح را بدانند و ايشان از ابا نفس ايشان كه داشتيم ما آنچه كردند پيدا شدند كه نيكوست چنانكه كفت وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
صُنْعًا پس اين معنى كفت بياراستيم مر امتى را عمل ايشان يعنى چون ايشان با عمل ايشان كذاشتيم و بقهر از ان منع نكرديم كوى كه عمل ايشان را
بياراسته ايم اكر بر سبيل مجاز پس مرجع همه با منست كه اكر چه كار ايشان را قهر دهيم و با كالا ايشان باز كرده باشند يعنى جزا دهيم ايشان را
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ
لَا يُؤْمِنُونَ • وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ •

سبب نزول اين آيه آن بود كه مشركان كفتند اى محمد ما را خبر ميدهى كه موسى را عصا بود كه بر سنك زدى از و چشمهاى آب روان شدى و بر دريا زدى در و
راههاى خشك پيدا شدى و عيسى مرده زنده كردى و صالح را ناقه از سنك بيرون آوردى تو نيز ما را آيتى بيار تا ما ترا تصديق كنيم رسول كفت چه ميخواهيد كفتند
اين كوه صفا را براى ما زر كردان و بعضى مردكان ما را زنده كن تا بر صدق دعوى تو كواهى دهند رسول كفت كه اكر چنانكه كفتند از خداى در خواهم و خداى
كند و شما ايمان نياريد ايشان سوكند خوردند كه ايمان آوريم رسول كفت تا با خداى تعالى شوريده كنم كفت يا بخدا يا ميدانى كه ايشان چه ميكويند جبرئيل آمد

وكفت اى محمد تو مخيرى اكر خواهى چنان كنم وليكن ايشان را از پس آن امهال ندهم و عذاب استيصال كنم و اكر خواهى رها كن تا باشد كه از نسل ايشان ايمان آورند رسول كفت
صبر كردم خداى تعالى اين آيه فرستاد و كفت ايشان سوكند خوردند بطاقت و غايت آنچه ممكن باشد بدان سوكند خوردند كه آيتى بايشان آيد ايمان آرند اكر كفت اى محمد
تو جواب ده ايشان را و بكوى كه آيات بدست من نيست آن بر خداست و نزديك وى است اكر مصلحت داند اظهار كند و اكر نه نكند اكر خطاب كرد جمعى را از صحابه كه
ايشان پنداشتند كه اكر خداى تعالى اين آيات اظهار كند ايشان ايمان آرند كفت شما چه دانيد كه چون اين آيتها بيايد ايشان ايمان خواهند آورد يا
و برين وجه لا زيادت باشد چنانكه در جايى ديكر كفت مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ و بعضى از اهل علم كفته اند كه انها بمعنى لعلها بود يعنى چه دانيد شما تواند بودن
كه نزول اين آيات ايمان نيارند و كفته اند خطاب مشركان است يعنى شما كه مشركانيد چه دانيد كه عاقبت كار چيست و در دل هر كسى چيست اكر ايشان را
خبر داد از انچه ايشان ندانستند و كفت محال اينست كه اكر آيات بيارند ايشان ايمان نيارند اكر كفت ما بر كردانيم دلها و چشمهاى ايشان را
بر سبيل عقوبت چنانكه ايشان اول بار بآن ايمان نياوردند با بوقت دوم دلها و چشمهاى ايشان را بر كردانيم يعنى در دوزخ بآتش دوزخ
بر سبيل جزا و عقوبت ايشان بر وفق كناه ايشان كنيم و كفته اند كه معنى آنست كه ما از دلها و چشمهاى ايشان دانيم آنچه ايشان در ضمير آرند
هر چه پوشيده باشد چون كسى كه كارى روى بر روى كند حقيقت آن و باطن آن نداند ما دلهاى ايشان بر كردانيم باطن بخلاف ظاهر يافتيم و كفته اند
كه معنى اينست كه شما چه دانيد كه ما دلهاى و چشمهاى ايشان بر كردانيم و مهر ميكنيم بر سبيل تخليه و خذلان پس ايشان نميدانند و نمى بينند حق را چنانكه
اول بودند كه نزد نزول آيات ما ايمان نياوردند و شما چه دانيد كه ما ايشان را در طغيان و ضلالت ايشان رها كنيم و ايشان را با عمل ايشان
كذاريم و بقهر و جبر منع نكنيم تا در ضلالت و طغيان سركشته و متحير ميباشند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا
عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ •
ابن عباس كفت آيه در شان آنان آمد كه
ايشان اقتراح كردند و آيه خواستند و كفتند بايد كه فرشتكان را فرستند تا بر صدق دعوى تو كواهى دهند و مردكان را زنده كنند تا در كلام آيند و بر صدق
تو كواهى دهند و برين سوكند خوردند كه اكر اين باشد ايمان آريم خداى تعالى رد كرد بر ايشان و بيان كرد رسول را كه ايشان دروغ ميكويند چه اكر ما فرشتكان را
بديشان فرستيم از آسمان و مرده كان را زنده كنيم براى ايشان تا با ايشان سخن كويند و حشر كنيم از هر موكرو هر چيزى بر ايشان زنده كنيم تا ايشان معاينه
ببينند با اين همه ايشان ايمان نيارند مكر آنكه خداى تعالى خواهد كه ايشان را بقهر بايمان دارد يا علم ضرورى در ايشان آفريند و ليكن بيشترين ايشان
جاهل اند و ندانند و نميدانند كه اكر خداى آنچه ايشان ميخواهند بكند ايشان هم بطوع و رغبت ايمان نياورند و در آيه دليلست بر آنكه اكر خداى تعالى داند كه
آنچه ايشان خواهند بكند ايمان آرند بر خداى باشد آن بكند كه اكر نكند مودى بود با نقض غرض و منافى حكمت بود بخلاف قول كسى كه كويد روا باشد
كه معلوم لطفى باشد كه خداى تعالى داند كه اكر با كافران بكند ايمان آورند وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ
يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ • وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ •
و همچنين ما كرديم هر پيغمبر را دشمنى از ديوان آدمى شكل و ديوان صورت

یعنی چنانکه دیگر پیغمبران از دشمنان بودند تو اینز دشمنان باشند و چنانکه دشمنان دیگر پیغمبران را هلاک کردیم دشمنان ترا هم هلاک کنیم و بقهر و جبر منع نکنیم
که تکلیف حکمی و عقلی باشد مضطر و ملجا بود و این منافی تکلیف بود و وجهی دیگر آنست که جعلنا بمعنی حکمنا و حکمنا بود و حکم و تمیز تابع محکوم و متمیز
باشد و در تغییر وی اثری نباشد بلکه تعلق و بآن علی ما هو به باشد و وجهی دیگر در معنی آنست که چون خدای تعالی رسول را تعیین کرد که دشمنان بروی حسد کردند دشمن
وی شدند گویی که خدای [illegible] کرد از ان وجه که سبب آن فضل خدای بود چنانکه اگر شخصی شخصی را تمنی کند که در سبب آن حاسدان بوی اند گویند که ترا حاسدان بروی
آورده ام وجهی دیگر آنست که خدای تعالی پیغمبر را فرمود که با کافران دشمنی کنید چون با کافران دشمنی کنند کافران نیز با ایشان دشمنی کنند چون سبب
دشمنی کافران دشمنی پیغمبران بود و آن بامر خدای باشد پس بدین معنی از جهت او باشد خدای تعالی رسول را تسلیه میگوید که چند از کاین عداوت
و دشمنی کافران خاص با تو نیست و با کسی دیگر نبوده بلکه هر پیغمبری که فرستادیم ویرا دشمنان بودند از جنیان و انسیان که بعضی از بعضی دیوان و پریان وحی
میکنند بعضی ایشان ان دو وحی افعال نکنند و یکدیگر را فریب و بر سبیل قهر و اجبار ایشان نکردندی ولیکن نخواست برای آنکه این خواست منافی تکلیف
است پس تو نیز ای محمد رها کن ایشان را با اختیار ایشان و با آن دروغ که میگویند و بقهر ایشان را منع مکن که خدای مکافات ایشان بکند
و این بر سبیل تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم امام محمد باقر علیه السلام گفت معنی وحی شیاطین آنست که ایشان یکدیگر را میخوانند و بعضی را بیاموزند آنکه
خلق بدان اغوا کنند و این سخن آراسته شیاطین جن و انس بر سبیل غرور از بهر آن القا میکنند تا دلهای کافران بآن میل کنند آن کافران که ایمان نمی
آورند بسرای بازپسین تا بپسندند آنرا و بکنند آنچه ایشان خواهند أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

خدای تعالی میفرماید رسول خود را بگوی این کافران را که من بجز از خدای حاکم
طلب کنم اهم کردن حکم آن باشد که بکار حق حکم کند و حاکم روا بود که کند و روا بود که نکند و معنی آیه تقریع و توبیخ و ملامت ایشانست با آنکه توقع کردند از رسول
با ایشان بسازد و بر حکمی که ایشان گویند رضا دهد گفت بگوی ایشان را که من چگونه طلب کنم حاکمی جز از خدای و اوست آنکه ای کرد کتابی مبین فرستاده
مفصل و مبین و مشروع که در وی شبهتی و التباسی نیست و در وی معانی مفصلست و دلایل مخلص فصلت میان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان
و آنان که ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب فرستاده است از خدای تبارک و تعالی خدای آنرا بالحق فرستاده است یعنی آنکه
علما اند بتوریه و انجیل و ذکر رسول و قرآن و صفات او خوانده اند میدانند که حقست اگر خطاب کرد با محمد و مراد امت وی است و گفت که البته از جمله شک
کنندگان مباش اگر گویند که چگونه روا باشد که کافران حق دانند و اگر حق دانند مؤمن باشند گوییم که آیه مخصوص است بآنانکه در مستقبل ایام ایمان آوردند
و اکرم در الحال مؤمن نبودند در آن وقت عالم بودند توان بود که از تر دیگر ضلالت است ولیکن این مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارتست از مجموع علومی که
تا مجتمع نشود ایمان نتوانند چون علم بحدوث اجسام و اگر از احدهی یابد حال بر صفات کمال و اگر بر وجه روا باشد و بر وجه روا باشد و علم نبوت و امامت
و ثواب و عقاب این در اوقات بسیار حاصل آید و وجهی دیگر آنست که گوییم که انکار کنند بجز آنکه رسول آورده است و چون کفر انکار بود ایشان
انکار کردند اگرچه دانستند پس ایشان کافر باشند و وجهی دیگر که سوال ساقط شود آنست که مراد با وتوا الکتاب مؤمنان باشند از جهودان که ایشان
تغییر و تبدیل نکردند و برسول ایمان آوردند و روا بود که مؤمنان اهل اسلام باشند و بکتاب قرآن و در بسیار جایگاه قرآن را کتاب خوانده است چنانکه فرمود
الم ذلك الكتاب و حم والكتاب المبين وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

تمام شد

تمام شد کلمه خدای تو ای محمد با کلمات و کار آن و عدات بثواب و وعیدات بعقاب آن کلماتی که درست و راست است و از هیچ جهت بطلی و کزی نیست و باشد چنانکه در آیتی
دیگر وعده اهلاک خود گفته است که گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ این وعده است که خدای ایشان را داده بود و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا و گفته اند که مراد بکلمات شرایع است قول اول نیکوتر است برای آنکه در شرایع نسخ رود و الا آنوقت که تاویل کنند که هیچ مبدلی نیست
کلمات او را غیر او و در آیه دلیلست که کلام خدای محدث است برای آنکه گفت تمام شد و آنچه تمام شود پس از آنکه تمام نباشد محدث بود و بعضی مفسران گفته اند که
معنی آنست که کسی آنرا تبدیل نتواند کرد و بجای کلمه کلمه دیگر نتوانند نهاد که اگر بخنده بگذارند آنرا محو کنند چنانکه مردمان عمرا از ایام مروان کردند در
قول خدای تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ بجای عمران مروان نهادند و مراد ایشان ربنا محمد بود لکن
وهو السمیع العلیم اوست آن خدای که شنونده گفتار خلقانست و داننده کردار ایشانست و آنچه کردار ایشان بر ایشان پیدا نمیشد وَإِنْ تُطِعْ
أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ
مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
مفسران گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که کافران مردار میخوردند چون مسلمانان ایشانرا
عیب کردند گفتند این عیب نیست که آنچه شما میکشید میخورید و آنچه خدای میکشد نمیخورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر تو فرمان بری و اطاعت
داری بیشترین کسانرا که در زمین اند یعنی بیشترین اهل زمین را و ترا از راه حق بگردانند که آن راه خداست و گمراه کنند زیرا که بیشترین اهل زمین کافر
پس هر که ایشانرا اطاعت دارد و فرمان برد در مردار خوردن او در راه خدای و شرع ضال و گمراه باشد آنگه وصف کرد کافرانرا بآنچه مانع بود و بر
او عارف بود از جانب طریق ایشان و طاعت و فرمان ایشان گفت ایشان کافران در آنچه میگویند متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان گاهی خطا بود و گاهی صواب
پس ایمن نتوان بود از آنکه خطا باشد و آنگه گفت آنچه میگویند دروغست و نیستند ایشان الا دروغ زنان آنگه گفت ان ربک هو اعلم خدای تو ای محمد عالم
و داناتر است بآنکسی که از راه وی گمراه شود و او عالم است بآنکه کیست که ایشان براه اند بآنشند و دلالت وی کار از او اند و گمراهان را نشناسد خوانی بر کسی و
فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ
لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ

ابن عباس گفت چون مشرکان مسلمانانرا گفتند چگونه است که آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدا میکشد نمیخورید خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بخورید که شما را حلالست
از بهایم حیوانات که حلال کرده ایم آنچه را که نام خدای برده باشند در وقت کشتن آنچه را که بر نام خدای کشته باشند بخورید اگر شما مؤمنانید بآیات خدای
ایمان آورده اید بدانکه از خدای تعالی امر کرده است بخوردن و این امر بر سبیل اباحت یا بر سبیل ندبست بر آن وجه که چون قصد طعام خوردن آن بود که
وی را قوت بود بر زیادت و طاعت و قوام تواند نمودن با موردین و در قرآن اباحتی که صورت امر دارد بسیار است چنانکه وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا و در آن
که باید گفتن بسم الله است و بر این اجماعست و آن است که گوید بسم الله و الله اکبر و اگر نامی دیگر از نامهای خدای بگوید روا بود بدلیل قوله تعالی قُلِ ادْعُوا اللَّهَ
أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و آیه دلیلست بر وجوب تسمیه و هر آنچه بروی نام خدای نگویند حرام بود و حکم او حکم مردار بود و از جمله
شرایط ذبح آنست که روی بقبله کنند و با آهن تیز کنند با وجود آن نام خدای برد اگر بسهو نسیان فراموش کند چون معتقد آن بود که بشد حلال بود و حلق برد

ودر چنین کاو و کوسفند او که بکشند او را بر بالای سینه بود در حال اختیار تا روح بیرون کند که آرامیده شود اگر بقبضه سر از تن جدا کند بیکدفعه حلال کرده بود
اکو حق شما که چه شود مالکم وجه بود دلالت شما را که نخورید از آنچه نام خدای بر ده بشنیده و شما را چه صفت که آنچه حلالست نخورید و حلال آنست که بیعا کرده شد و بیان کرده آمد آنچه
حرام کرده شد بر شما یعنی در سورة المائدة فی قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و از آنچه حرام کرده شد رخصت داده اند که نخورید چون هلاک نفس رسید
و بدان علی رو مضطر باشید بجهت آنکه سد رمق شما باشد و جان شما بسلامت ماند و بسیاری از مردمان بگمراه میشوند که شرع را میکنند و از متابعت نفس و هوا امیر ونده
دیگران را گمراه میکرده اند از هوای نفس از راه علم برای آنکه علم خلاف هوای نفس است انگه از سبیل تهدید و وعید گفت خدای عالمتر است و داناتر بظالم
و تعدی کنندها از فرمان بیرون نهند وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ
خطاب میکند مومنان را و جمله مکلفان و کل خطاب

واعظه میگوید که رها کنید و دست بدارید از گناه آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه باطنست و پنهان یعنی از جمله معاصی در هر جایی که باشد هر کجا که گفته اند زنا چون پنهان کنی زشت
نیست و چون آشکارا بود زشت بود حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت اگر ظاهر است زشتست و اگر باطنست زشتست و گفته اند مراد بدین افعال قلوبست و افعال جوارح
انگه گفت آنانکه کسب بزه میکنند یعنی گناه میکنند ایشان را جزا دهند و پاداش آنچه کرده باشند هر که او نیک میکند باید نیک باشد هر که بد میکند باید که بد باشد وَلَا
تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

حق تعالی نهی کرد جمله مکلفان از آنکه بخورند آنچه نام خدای بر وی بر ده نشنیده و بسم الله نگفته و این آیه نیز دلیلست بر آنکه ذبیحه و ذبائح اهل کتاب
حرام باشد و تسمیه ایشان تسمیه نبود برای آنکه خدای را نشناسند و نزدیک ابو حنیفه و اصحابش تسمیه واجبست و نزدیک شافعی سنتست انگه گفت وَإِنَّهُ
لَفِسْقٌ یعنی آنچه نام خدای بر وی برده نباشند خوردن فسق است و بیرون آمدن از فرمان خدای وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان یعنی رؤسا و اجلا
که مقدمان و پیشروان کافرانند و گفته اند چون شیاطین متمرد وحی میکنند بدوستان خود و ایشان را امر مینمایند تا با شما که مسلمانانید مخاصمه کنند در
استحلال میته و مردار و گویند آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد از آنچه ما کشته باشیم عکرمه گفت که ایشان بوده اند که مشرکان را بمجادله مسلمانان میفرمودند
ابن عباس گفت که دیو شیطانست و دوستان خود را از اهل کتاب بمشرکان با مسلمانان جدال کنند اگر مسلمانان از آنکه گفتند که اگر شما طاعت دارید
دین و خبر این شمایانید هم چون ایشان که مشرکید و مشرک برای آنکه هر که مردار حلال دارد و هر که مردار خورد و حلال داند باختیار کافر باشد أَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ
إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ حق جل جلاله میگوید که آنکس مرده باشد یعنی کافر باشد و خدای عز و جل کافر را مرده خواند فی قوله أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ
و ما او را زنده کنیم با ایمان و اسباب و آلات ایمان از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و توفیق و او را نوری کنیم که بان نور در میان مردمان میرود
روز قیامت از نور طاعت و ایمان چنانکه گفت يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم و نور علم و بیان اندر دنیا که مومنان بران باشند و کافران بمانند
مثل او چون مثل کسی باشد که او در ظلمات و تاریکیها باشد و از آن بیرون نیاید یعنی کافر مرده که در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار است و هرگز از آن بیرون نیاید

مومن محقق

انعام

مومن محقق که در دنیا و آخرت در نور ایمان و علم باشد هرگز این دو با هم راست نباشند آری همچنین آراسته شد در دل کافران عمل کرد ایشان چنانکه
عمل مومنان آراسته شد مر مومنان را الا آراینده که در دل کافران شیطانست وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و آراینده مومنان در دل
ایمان
مومنان خدایست حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ امام محمد باقر علیه السلام گفت که آیه در حق عمار یاسر آمد و ابوجهل و بعضی از مفسران
گفته اند که در حق حمزه بن عبد المطلب آمد و ابوجهل و حمل آیه بر عموم اولیتر است انگه گفت وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا یعنی همچنانکه مومن را آراستیم کافر را نیز آراستیم
و آنچه با ایشان کردیم که مومنانند با کافران همان کردیم از اسباب و آلات که ایمان باختیار خود ایمان آوردند و آنان باختیار خود کافر شدند
با کردیم در دنیا و دیدیم در هر دهی و شهری بزرگانی و جبرانی از مجرمان و کافران آن دیه که عاقبت و سرانجام ایشان آن بود که در آنجا بکار ها در دوستان
ما از پیغمبران و مومنان مکر میکردند و غدر و خدیعت بکار می بستند و ایشان این مکر و غدر نمیکردند الا با نفس خویش از آنکه وبال غدر ایشان و مکر
نفس
و مکر ایشان جز با ایشان راجع نخواهد بود و ایشان این حالت نمیدانستند و مکر و حیلتی بود که بدان غیر را از راه صواب با راه خطا کرداند و لام
در لیمکروا لام غرض نیست لام عاقبت است برای آنکه قبیح است و اراده قبیح قبیح باشد و از غرض باشد مناقض این آیه باشد که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ
رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ حق تعالی میگوید که هرگاه
که آیه ای بدین کافران آید که دلیل توحید من و نبوت پیغمبر من کند ایشان گویند که ما ایمان نیاریم تا
آنگه مثل آنچه پیغمبران خدای را داده اند ما را نیز بدهند آنگه ذکر کرد بر ایشان بر سبیل انکار گفت خدای تعالی عالمتر است بآنکه رسالت خود کجا نهد و کیست
که صلاحیت پیغمبری دارد تا او را پیغمبری دهند و آنکه این صلاحیت ندارد او را ندهند آنگه مجرمان و کافران را تهدید کرد و وعید کرد و گفت زود
باشد که برسد باین مجرمان و گناهکاران صغار و ذلتی و خواری که معدود صاغرات و نزدیک خدای و عذاب سخت بآن مکری که میکردند خدای تعالی
بیان حد عقاب و عذاب از نفع ممیز باشد گفت بتوان و مذلت با آن مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت بآنکه کردن مستحق بوده اند از ظلم ممیز باشد
فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ
فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ میگوید که هر آنکس که خدای خواهد که او را راه نماید دل او را روشن کند

برای اسلام و هر کرا خواهد که گمراه کند دل او را تنگ گرداند پنداری که بر آسمان میشود ظاهر آیه چنان مینماید که مجبره را تمسک عامست در این و چنین نیست
از آنکه مراد بهدایت معونات ایشانست و اسباب و آلات آن که بجای تعلق دارد از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله چنانکه در این آیه گفت وَ
أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى و مراد بشرح صدر همان باشد از بیان الطاف و توفیق یعنی هر کرا
خدا خواهد که با وی لطف کند و توفیق دهد چون داند که لطف ورا نافع خواهد بود دل او را روشن کرداند برای اسلام و دواعی وی قوی کرداند در قبول
کردن اسلام تا اسلام را قبول کند و هر کرا خواهد که فرو گذارد فرو گذارد الا کسی که داند که لطف در حق او اثری نخواهد بود دل وی را تنگ کرداند بلکه
لطف از وی منع کند تا دل او تنگ شود و در دل وی اثر کرده و وجهی دیگر آنست که مراد بهدایت ثوابست و نمودن راه بهشت و پاداش

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ أي يثيبهم ويهديهم إلى طريق الجنة ومراد با خذلان آن بود که رونق ایمان
ایشان از راه بهشت بگرداند و بدوزخ برند پس برین وجه معنی این بود که هر کرا خدای خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید برای اسلام دل وی را روشن
و گشاده و خندان و خرم گرداند و هر کرا خواهد که هلاک کند او را بهشت بگرداند دل او را تنگ کند و تلخین کرداند بانواع هموم و اختلاف خذلانها در
صعوبت و مشقت کار خود بکسی مانند که وی را گویند که بآسمان شو اما با آلت در مشقت و صعوبت ماند الا آلت در تعذر و استحاله و همچنین بعد و کند خدای تعالی
عذاب بر آنکسانی که ایمان نیارند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که هر کرا خدای خواهد که هدایت کند آنکس دل خود را روشن و گشاده گرداند برای اسلام
یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند بآنکس می گوید بالله یعنی ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و لیکن هر کرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند
و نام برد که او ضال و گمراه است حکم و فتوی کند که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد پس او ترک نظر ادله و حجج و آیات دل خود را تنگ گردانیده و
کرد اند تا نور ایمان در دل وی نخسند و لابد از ظاهر آیه عدول می باید کرد از آنکه حقیقت دل مؤمن و کافر یکسانست چون خصم گوید که آن کنایتست از
ایمان در کفر ما گوئیم چو اشایه که کنایه باشد از حجت و شبهه و از خذلان و توفیق از تمکین و تخلیه و وجه تشبیه در که کذلک یجعل الله الرجس آنست که چنانکه در دل
ایشان ضیق و حرج کرد برین ایمان عذاب بنهد و این تاویل آنرا اقتضی عقل و شرع که اهل عدل گویند بخلاف اکثر جبران گویند بنده را مجبر گویند
و از حساب بیرون برند و نیست کفر و ایمان باختیار کند و خدای را بتکلیف ما لا یطاق ظالم گویند در عقل بخلاف این مورات و قرآن بعکس این
متوهم کورانست که جمله افعال با بندگان مضاف و منسوبست چنانکه الذین آمنوا و الذین کفروا و اگر چنین بود قرآن سراسر متناقض بود اگر چه آیت
از خدای میگوید که ما دادیم وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ وَإِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا قد جاءكم بصائر
من ربكم میگوید که من همه را هدایت دادم از مؤمن و کافر پس اگر نفی کند و گوید کفر و ضلالت ما دادیم متناقض باشد و در سخن حکیم و حکمت این روا نبود
وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۝ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

اشارت بهدایت و اسلام است یا با آیاتی که در قرآنست و اضافه صراط با خدا است برای آنکه نهنده آن راه و بیان کننده آن طریق ویست و بجهه
استعمال اضافه صراط و سبیل با خدای روا است و روا بود که طریق الله گویند حق تعالی میگوید که این اسلام و این شریعت و این قرآن که در وی بیان حلال
و حرام و شرایع و احکام است راه خدای تو است ای محمد که چون بدین راه بخدای توان رسیدن راهی راست و با سلامت از مناقض و فساد و مودی است با ثواب
و نجات ما آیات قرآن را مفصل کردیم و بیان و مشروح کردانیدیم برای قومی که تذکر و تدبر و اندیشه کنند و اگر چه این تفصیل برای جمله مکلفان کردیم چون
متذکران و اندیشه کنندگان بوی منتفع شدند تخصیص ایشان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین و آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره و اصحاب معارف زیرا که اگر
معارف ضروری بود تفصیل آیات برای آن معنی بودی که گفت که وایشانراست یعنی کسانی را که با آیات متذکر گردند و پند گیرند سرای سلامت که آن بهشت
و از جمله آفات سلامتست و سلام نام خدایست یعنی سرای خدای که سرای ما با سلامت و آن نیز دیگر خدایست و آن و عده و ضمان اوست با مستحقان
رسیدن و ای حکم نباشد مگر خدا را و خدای ولی ایشان و متولی نعمت و رساننده منفعت با ایشان و نام ایشانست بر جمله ایشان بجزا و عوض
و اجر ایشان میکند و کرده باشند از عمل صالح و کارهای نیکو کنند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ
أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ
لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝

ویاد کن ای محمد روزی که ما حشر کنیم و برانگیزیم و جمع گردانیم ایشانرا و گوئیم ای جماعت جنیان شما بسیاری را گمراه گردانیدید از آدمیان و گویند دوستان
ایشان از آدمیان که فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند از آدمیان که ای خدای ما تمتع گرفتیم و برخوردار شدیم بعضی یعنی ما از یکدیگر تمتع
گرفتیم و این آنست که چون یکی خواستی که بسفری رود و در راه از جنیان بترسیدی پناه با سیدان آن وادی و گفتی اعوذ بسید هذا الوادی از که
رفتی و گفتی من اتیتم چنانکه خدای تعالی گفت وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا این استمتاع انس است بجن و استمتاع
جن با انس آنست که چون از آدمیان این سخن شنوند بر چند که اقتدا و ایشان در حق جنی است شادمان شوند و روا باشد که این استمتاع راجع بود با آد
میان که بعضی ببعضی متمتع میشوند بشهوت که با یکدیگر میرانند و گویند که ما بیکدیگر متمتع شدیم و برسیدیم باجل خود آن اجلی که تو ما را نهاده از اجل مرگ و اجل
حشر و حضور قیامت خدای تعالی ایشانرا جواب داد و گفت بر سبیل حسرت جن و انس از جمله غواة و ضلال در وقت اعتراف ایشان بگناه خود در حالی
که اعتراف و پشیمانی سود ندارد که ای غاویان و گمراهان دوزخ جای شما و مقام شماست که خالد و جاوید باشید در دوزخ الا آنچه خدای خواهد که شما
در دوزخ بر یک حال و یک صفت نباشید بلکه بانواع عذاب مختلف معذب باشید هر وقت که خدای تعالی خواهد عذاب شما را بنوعی دیگر از عذاب بدل میکرداند و بدل
آن پوست که سوخته باشد پوستی دیگر خلقت کند چنانکه گفت كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ روا بود که ما بمعنی من بود
الا آنکه خواهد از دوزخ بیرون آرد از جمله مؤمنان فاسق چون ایشان از معصیت که کرده باشند عقاب کرده باشد و بهشت برد ایشانرا
ثواب ایمان و طاعت ایشان و خدای حکیمست اگر کند از عذاب بر وجه حکمت و صلاح کند و عالمست بمقادیر استحقاق ایشان عذاب را و اجزاء و تفاصیل آن
وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید چنانکه امروز ظالمان را با یکدیگر گذاشتیم تا با یکدیگر موالات و دوستی میکنند و موت
و بال یکدیگر میدهند در روز قیامت ایشانرا با یکدیگر گذاریم تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعانرا گویند فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله
من شيء آن متابعت که ما شما را کردیم در دنیا ما را هیچ نفعی و سودی نداشت و گفته اند که معنی آنست که ظالمانرا با یکدیگر گذاریم و تمکین و تخلیه کنیم میان ایشان
تا ایشان با یکدیگر سقط میشوند و یکدیگر را برنج و عذاب مینمایند و این عذابیست ایشانرا از آنچه ایشان کرده باشند از معاصی و فسق آنگه خطاب کرد
پریان او آدمیان او این خطاب روز قیامت باشد ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت گفت ای پریان و آدمیان ای فرزندان آدم و ابلیس آیا هیچ
پیغمبری نیامد از شما و از نسل و اصل شما و این بخصوص آدمیانست از بهر آنکه خدای تعالی بجنیان پیغمبری نفرستاد و با جمالست که وحی با آن پیغمبر
فرستاد و لیکن پیغمبر از جنس انس بجنیان فرستاد و ایشانرا بآن شریعت و آن کتاب متعبد کرده است دلیلش قوله تعالی و اذ صرفنا
إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ إلى قوله وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ و این آنست که خدای تعالی بجنیان را پیغمبر ما فرستاد تا ایشان
قرآن و احکام شریعت بشنیدند و باز بقوم خود رفتند و ایشانرا با دین و شریعت دعوت کردند خدای تعالی بر سبیل ملامت آدمیان و پریانرا
میگوید که نه با شما رسولان فرستادم و رسولان آمدند و بر شما آیات من از قرآن و احکام شرع میخواندند و شما را بیم میدادند از رسیدن شما
باین روز و عذاب و عقاب و شدت این روز که قیامتست ایشان جواب دهند و گویند بلی آری همچنینست رسولان آمدند و انذار کردند

ما گواهی میدهیم بر نفس خویش و اقرار میآوریم اکنون که کفار که ایشان را زندگانی [illegible] دنیا بفریفت و مغرور کرد ایشان گواهی دهند بر نفس خویش
که در دنیا بوده اند گواهی اول بر آمدن رسولان و انذار و اعذار کردن و گواهی دوم بر نفس ایشانست بکفر ایشان ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ
رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ۝ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝
وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ
آخَرِينَ ۝ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید که این فرستادن رسولان و بیان
اعذار و انذار آنست که خدای تو ای محمد هلاک نکند بسبب ظلم هیچ دهی و شهری را
یعنی اهل دهها و شهرها بظلم و بیدادی که کرده اند ایشان را هلاک نکند اگر رسولان را نفرستد برای دعوت تا ایشان ظالم باشند و خدای ظالم نباشد ظلم نکند
و نفرستد پس ایشان را هلاک کند و ایشان غافل و بیخبر باشند بلکه حجت بر ایشان بدارد و آنگه عذاب ایشان کند در تکلیف آزاد کند اگر کسی
عاملی را که عملی کند از طاعت و معصیت درجاتی و منازلی و قدری هست مطیعان را بآنچه کرده باشند از طاعت و عاصیان را در کار و طبقات
دوزخ بآنچه کرده باشند تا معلوم شود که روز قیامت کار با مکلفان باستحقاق خواهد بود و جزا بر حسب اعمال ایشان خواهد بود اگر بسبیل تهدید گفت که خدا
غافل نیست از آنچه شما میکنید تا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای پوشیده نیست و بانک و بسیار بار خواست خواهد بود تا بصلاح نزدیکتر شوند
و از فساد دورتر گردند و ربک الغنی و خدای تعالی غنی و بی نیازست از طاعت مطیعان احتیاج ندارد و بر آن زیادتی حاصل نشود و بمعصیت نقصان بوی نیاید
در ملک وی و وی خداوند رحمت است تا معلوم شود که خدای را بطاعت ما احتیاج نیست ما محتاج برحمت وی ایم اگر بار نمود که وجود و عدم جمله خلایق بر وی یکسانست
آفریدن خلایق و تکلیف کردن ایشان هم از بهر نفع ایشانست پس اگر خدای خواهد از فرمان و عاصیان خدای قادرست و میتواند که شما را ببرد و بعد از شما
و بدل شما خلقی نو بیافریند چنانکه شما را بیافرید از فرزندان گروهی دیگر که پیش از شما بوده اند اگر گفت ای فرزندان آدم بدانید که آنچه شما را بدان وعده میکنند بشما خواهد
رسید و آنچه شما را بدان وعده میکنند بیقین آینده است و بشما خواهد آمدن از بعث و نشور و حساب و کتاب و صراط و دوزخ و بهشت و شما خدای را عاجز
نتوانید کردن و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید شدن که هر کجا که روید همه ملک و پادشاهی وی است و در قدرت وی قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝
اگر بسبیل تهدید و وعید فرمود که ای محمد
که این مکلفان را بگو که آنچه میتوانید در حرکت و طاقت خویش آن همچنان بر حال خویش میباشید و کار میکنید از کفر و عداوت و دشمنی که من نیز بر حالت
خود خواهم بودن از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما که از دین حق گرویده باشم که بدانید که چون جزای اعمال خود ببینند که عاقبت و سرانجام سرای
باز پسین از ما و شما کرا بهتر و نیکوتر باشد اگر گفت که امروز شان و کار چنین آمد که عاقبت ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیابند بجاهلی بقا نباشد ایشان را
و با جمل فیروزی و ظفر کاینه بود وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا
لِشُرَكَائِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ ۗ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝
مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان از کفار مکه چیزی که ایشان را لازم آمدی از غله و فیرآن و چهارپایان و کشت آن را بدو قسمت کردندی

میگفتند

ومیگفتند که یک نصیب خدای راست و یکی بتان را اگر چنان بودی که از نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتادی رها کردندی و اگر از نصیب بتان چیزی در نصیب خدای افتادی باز گرفتندی
و با جای خود بردندی و میگفتند خدای توانگر است و ایشان درویش اند که از نصیب ایشان چیزی در نصیب خدای افتد و نصیب بتان را بر درویشان میدادند و آنچه
نصیب خدای بودی در وجه مهمانان و مستحقان صرف کردندی حق تعالی این آیت فرستاد و این معنی از ایشان باز گفت و خبر داد که میکنند و کردند این کافران از آنچه خدای
آفریده است از کشت و زراعت و چهارپایان از اشتر و گاو و گوسفند خدای را نصیبی و قسمی و بتان را قسمی و آنگه بزعم خویش گفتند که این نصیب خدای راست و این نصیب انبازان
ماراست یعنی بتان را و از بهر آن بتان را انبازان خدای کرده بودند و در مالها و چهارپایان خویش شریک کرده بودند تا آنچه بتان را بود و بخدای از بعضی که نصیب
خدای چیزی تلف شدی نصیب بتان در عوض آن نهادندی و اگر نصیب بتان تلف شدی نصیب خدای در عوض آن نهادندی و گفتندی خدای توانگر است و ایشان درویش
اگر خدای تعالی گفت بد است آنچه ایشان بدان حکم میکنند در ایثار کردن بتان را بر خدای و کردن چیزی که خدای بدان نفرموده وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۝

حق تعالی درین آیت حکایت میکند از آنچه مشرکان میکردند از کشتن دختران و زنده در گور کردن ایشان از بهر آنکه ننگ میداشتند که دختری را بکسی باید دادن میگوید چنانکه
شیطان مزین کرد از بهر ایشان بپرستیدن خدا را نصیب جدا کردن و بتان را نیز هم نصیب جدا کردن همچنین مزین کرد از بهر ایشان کشتن فرزندان
ایشان مراد بشرکا شیاطین است که در دل مشرکان می انداختند که وجود دختران شما سبب عار و عیب و دشمنی و درویشی باشد ایشان را بکشید تا از عار خلاص یابید
و بعضی دیگر گفته اند که مراد ازین خادمان بتان اند که شریکان ایشان بوده اند در پرستیدن ایشان را و این از بهر آن کردند تا ایشان را هلاک کنند با ضلال
و اغواء و بپوشانند بر ایشان دین ایشان که واجب بود ایشان را بر آن بودن از دین ابراهیم و اسمعیل و اگر خدای خواستی آن مشرکان آنچه کردند نکردندی
یعنی اگر خواستی که ایشان از ایشان بقهر و جبر منع کند نتوانستی جز آنکه حکمت راه ندهد در تکلیف که چنین کند آنگه رسول را امر کرد و گفت رها کن تا افترا و دروغ
میگویند و این امر بسبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم حق تعالی خبر داد وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا
مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ ۚ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝
حق تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و گفتار محال ایشان و آن آنست که ایشان چهارپایان را بچهار قسمت کردند
و گفتند که این چهارپایان کشتنی برای بتان و بر ما حرامست نخورد آن را الا آنکس که ما خواهیم از خدم بتان و درویشان و این بزعم و دعوی خود
میگفتند بی حجتی و دلیلی و قسمت دوم را گفتند که این چهارپایانست که بر پشت ایشان حرامست بر نشستن و بار بر نهادن و آن بحیره و سایبه و حام است
و سیم را گفتند این چهارپایانست که بر ایشان نام خدای نگویند و ذکر خدای نکنند در کشتن و نام بتان بر و برند یا بر پشت ایشان حج نکنند و لبیک نزنند
و این جمله دعوی باطل و گفتار دروغ خود گفتند و نسبت آن با خدای کردند و بود که جزا دهد خدای تعالی ایشان را بدان افترا که کردند بر ایشان
برسد بدین آیت تمسک میتوان کرد که اشیا در اصل اباحت است از بهر آنکه خدای تعالی ایشان را از آنچه کردند مذمت کرد و اگر در عقل اشیا بر حظر بودی مذمت
نکردندی و این مذهب سید است و مذهب شیخ آنست که بر حظر است و دلیل رحمت اکثر بر حظر است آنست که ما بضرورت دانیم که هر چه در او منفعتی بود
و هیچ مضرت نباشد نه عاجل و نه آجل نه معلوم و نه مظنون این صفت مباح دارد و اقدام کردن بر وی نیکو بود چنانکه هر چیزی که در وی ضرری باشد

خالص بود مر مانع آن اهل [illegible] و نظم آن [illegible] اقدام کردن بر و حرام بود وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

حق سبحانه و تعالی حکایت کفار مشرکان میکند و میگوید که ایشان گفتند که آنچه در شکم چهارپایان است از بحایر و سوائب [illegible] آن خاص و خالص مردان ماست و بر زنان ما حرام است و تخصیص مردان برای آن کردند که مردان بودندی که خدمت بتان کردندی و مراد بانچه در شکم چهارپایان است [illegible] مجاهد گفت بچه است و دیگران گفتند که بچه است و اختلاف شکم و اگر آنچه این چهارپایان بزادندی مرده بودی مردان و زنان در خوردن یکسان بودندی و بر همه حلال داشتندی اگر خدای تعالی که زود باشد که خدای ایشان را جزا دهد باین گر دروغ که گفتند در تحریم و تحلیل و بر خدای بستند چنانکه گفت وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ آنچه [illegible] قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

بیکه بدزیان کردند و هلاک شدند آنانکه فرزندان خود را بکشتند و زنده بگور کردند خوف درویشی را اندیشه و عیب و عار آنا که ایشان از انکاح حکم خود کنند از غایت سفاهت و بیخودی و نادانی و متابعت هوای نفس و حرام کردند بر خود آنچه خدای تعالی بر ایشان حلال کرده بود و روزی ایشان کرده بود از انعام و حرث و با این همه گردند و گفتند [illegible] آن خدای کردند بر ای دروغ نهادن و گفتند که خدای تعالی حرام کرده است بتحقیق که ایشان بانچه گفتند گمراه بودند و گمراه بودند و مهتدی و راه یافته بصواب و سداد نبودند وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ
جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ
كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ حق تعالی چون ذکر

کافران کرد و آنچه کردند و گفتند بیان کرد و بر ایشان رد کرد و باز نمود که آنچه کردند خطا کردند بدین آیه بندگان را تذکیر کرد بعضی از نعمتهای خود تا بدانند که کس را نرسد که تحلیل و تحریم کند مگر آنکه او را که منعم باشد بر بندگان خود بانواع نعم و گفت او است آن خدای که بیافرید بر سبیل ابتدا از بر وجه اقتدار بستانها و بوستانهای بسیار درختها که سایه درخت آن زمین را پوشیده میکرد و انداز انگور و غیر آن از میوهها بعضی چهره و بعضی [illegible] و بیافرید درین بوستانها درختان خرما و کشت انواع حبوب و دانه که مختلف است میوههای آن گوناگون و رنگارنگ بعضی بزرگ و بعضی ترش و بعضی شیرین و بیافرید درین بوستانها از درختان زیتون و انار که بعضی ببعضی ماند و بعضی ببعضی نماند در لون و طعم خوردی و رزکی [illegible] خدای تعالی امر کرد بر سبیل اباحت و خطاب فرمود که بخورید از میوههای او چون میوه بیارد و حق او بدرویشان دهید در روز دروییدن او و این بر سبیل صدقه باشد و اصحاب ما روایت کرده اند که این دسته باشد که بدرویشان دهند بیرون از زکوة وقت وجوب زکوة نزد ما [illegible] صلاح باشد و بدو صلاح در غله [illegible] وقتی بود که دانه در خوشه سخت شود و در خرما چون سرخی در وی بدید آید و در انگور چون غوره منعقد کرده گفته اند که این آیه منسوخ است به حق زکوة برای آنکه در وقت روز زکوة نباید داد و دیگر آنکه استقرار زکوة در مدینه بود و این سوره مکی است اما چون امر بر ندب حمل کنند این لازم نیاید آنگه گفت وَلَا تُسْرِفُوا و هیچ باز مگیرید خدای تعالی که در رسول فرمود ابدا ابمن تعول آنگه ابدا بعیال خود کند و گفته اند که اسراف آنست

[illegible] زکوة [illegible] اسراف [illegible] اند ثابت بن قیس [illegible]

کو در معیت حرف کند و اگر بوزن کوه بوس کسی را از بار شد مر او بعد و بد اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت بد اسراف باشد و از نیست که حاتم طی گفت لا خیر في السرف گفت لا اسراف في الخير وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ
وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ
شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ
النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خدای جل جلاله بیافرید از چهارپایان برای شما از شتر آنچه بار را شاید و آنچه بار را نشاید از شتران خرد و گوسفندان و این نوع را فرش برای آن خوانند که بزمین نزدیک باشند چون فرش یا از بهر آنکه در وقت ذبح بخوابانند چون فرش و ابو مسلم گفت مراد بفرش آن بود که از موی گوسفند و پشم شتر بافند آنگه گفت کلوا بخورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است و پیروی مکنید کامهای شیطان یعنی اغوا شیطان و امر و وسوسه وی مروید که شیطان شما را از حلال در گذرانید و بحرام برد که او شما را دشمنی آشکار است آنگه گفت اندر شما ثمانیة ازواج بدل است از حمولة یعنی بیافرید برای شما هشت جفت چنانکه بیان کرد و گفت از گوسفند دو نر و دو ماده و از بز دو نر و دو ماده و از امام تمام جعفر الصادق علیه السلام روایت است که مراد بقول خدای و من الضأن اثنين آن دو یکی اهلی است و یکی وحشی و همچنین در بز و گاو و اهلی و وحشی و شتر است و در شتر اهلی و بختی و این قول شانزده شود و بدانکه هر یکی فرد است و چون زوج بحسب نر و ماده را ازواج خوانند و تخصیص این اجناس برای آن کرد که از جمله بوده است که ایشان حرام کرده بودند آنگه خدای تعالی گفت بر سبیل احتجاج و رد بر ایشان که بگوی تا کدام حرام کرد خدای این هشت گانه دو نر حرام کرد و ماده دو از گوسفند یکی و از بز دیگری و یا آنچه مشتمل بود و گرد در آمده بود از رحم آن دو ماده مراد چه دهید بعلمی و دانشی اگر درین دعوی راست میگوئید مفسران گفته اند که مردی نزد یک رسول آمده خطیب ایشان ابو الاحوص و در بعضی مالک بن عوف الجشمی و سایر با وی مناظره کردند رسول علیه السلام گفت این چیزها را حرام چرا کرده اند از جهت نران یا از جهت مادگان یا از جهت مرد و هیچ از جواب نیامد الا آنکه نر و ماده و چه علت بهر که بر زنان حرام است و بر مردان حلال و چون بمیرد بر همه حلال باشند ابو الاحوص را فرو ماند و هیچ جواب نیافت گفت که خدای چنین فرمود خدای تعالی این آیه فرستاده و رد کرد بر ایشان و من الابل اثنين و از شتران هم جفت آفرید نر و ماده و از گاو هم چنین آفرید نر و ماده بگوی ای محمد مر ایشان را و بپرس تا ازین دو کانه خدای کدام حرام کرد دو نر یا دو ماده یا آنچه رحم این دو چیز از نر و ماده بر و مشتمل شود و آنچه یا خود شما حاضر بودید چون خدای شما را این وصیت میکرد و میفرمود تا اگر شما چون پیغمبران ایمان ندارید تا ایشان خبر دهند پس لابد که شما حاضر بوده باشید که خدای این وصیت کرد شما را از جمله بر سبیل رد و تخطئه و تجهیل ایشانست آنگاه گفت کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که دروغ بر خدای بندد تا مردمان را از انجیل خویش گمراه کنند و خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران که بر کفر مصر شوند و ایشان را راه ننماید بهشت که مستحق عذاب الیم باشند قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ

شد

خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان ربک غفور رحیم

حق سبحانه و تعالی رسول را امر فرماید که بگوی ای محمد مر کافران را که حرام آنست که خدای حرام کرده باشد و من که محمدم رسول خدایم نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده شد
در قرآن هیچ طعامی از آنچه که شما حرام کرده اید و میگویید که خدای تعالی حرام کرده است من هیچ طعامی حرام کرده نمی یابم بر هیچ طعام خورنده که طعام خورد
یعنی خدای هیچ در شرع حرام نکرده مگر آنچه مردار باشد و برای آن مردار گفت تا آنچه در سوره المائده است از المنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة
در تحت او داخل باشند از بهر آنکه هر چه نه بر آن وجه که خدای فرموده باشد بکشند مردار بود یا خون ریخته یعنی آن خون که روان بود حرامست و جگر و سپرز چون
روان نیست حلالست یا گوشت خوک که او پلیدست و حرامست و این در [illegible] التخصیص برای آن کرد که تحریم این مؤکدتر است و گفته اند که این بعض از آنست و باقی
محرمات بوحی است نه بقرآن و گفته اند که سوره مکیست و در مکه حرام این بود و باقی محرمات را بیان بمدینه آمد و از خوک جمله اجزا حرامست و او نجس العین است
اگر چه دیگر گوشت [illegible] کرده است آنگه گفت او فسقا یعنی یا چیزی که آواز بر نام خدای کشته باشند که این نیز حرامست و فسق برای آن گفت که فرمان حق است که
هر چه بکشند بر نام خدای کشند و چون بر نام غیر خدای کشند فسق باشد از بهر آنکه از فرمان بیرون آمده باشند آنگه از غایت کرم و فضل و رحمت خویش رخصت
داد و گفت از اجوان عاجز شوند و در تنگی هیچ نیابند که تناول کنند و بیم تلف نفس و هلاک باشد که آنچه ازین جمله است بقدر سد رمق خود بخورند و گفت
فمن اضطر غیر باغ و هر که مضطر و ضرورت او را بران دارد که این چیزها را تناول کند تناول باید کردن نه چنانکه باغی باشد یعنی که بر امام عدل بیرون
آمده باشد که آنگه وی را نبود که ازین چیزها تناول کند تا طلب لذت نکند و پیش از سد رمق نخورد و راه زن نبود این چیزها وی را رواست و رخصتست که حرام
تناول کند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست برحمت خود رخصت داد و تناول کردن آن و عقوبت خود بیامرزد چون از حال ایشان اضطرار دانست
و آیه دلیلست بر آنکه پوست مردار پلید و حرامست از بهر آنکه مردار عبارت از ذاتست یعنی از آنچه در وی حیوة بود و از جمله بود و پوست محل حیاتست
پس مردار بود و پیغمبر فرموده که لا تنتفعوا من المیتة باهاب ولا عصب وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر
والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم
وانا لصادقون فان کذبوک فقل ربکم ذو رحمة واسعة ولا یرد باسه عن القوم المجرمین

حق تعالی بیان میکند درین آیه آنچه بر جهودان بعهد موسی حرام کرده بوده و آنانکه از پس ایشان بوده اند
و بر شرع او بوده اند تا که منسوخ شد گفت ما حرام گردانیدیم بر آنکس که جهود شدند یعنی بر جهودان ناخن داشت یعنی هر حیوانی که شکافته سم نباشد
چون اشتر و شترمرغ و بط و مرغ آبی و جمله انواع سباع چون شیر و پلنگ و مانند این و این قول ابو علی جبائیست و عبد الله عباس رضی الله عنهما
بلخی گفت ذوات الظلف [illegible] و ذوات المخلب از مرغان و برین وجه است اسب و استر و خر داخل نباشد و این همه مکروه است انگاه
گفت از گاو و گوسفند هم حرام کردیم بریشان آنچه در شکم ایشان باشد از پیه الا آنچه بر پشت ایشان باشد از پیه گاو و گوسفند که بر پشت بود یا
باشد یا آنچه باستخوان آمیخته باشد چون دنبه و آن پیه که در میان گوشت و استخوان باشد که این جمله بریشان حلال بود آنگه خدای سبب این تحریم بیان
نمود و گفت این جزای آن بود که ایشان کردند از ستم و ظلم و ما صادقیم و راست گوییم در آنچه خبر میدهیم از احوال ایشان و عقوبت و جزای
ایشان و آنچنان بود که هر گاه ایشان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان در وجود آمدی مصلحت اقتضا کردی که خدای آنچه بر ایشان حلال [illegible]

و اگر آن مصالح نکردندی بریشان حرام نکردندی چون پیغمبر مصلی [illegible] فعل ایشان بود و تحریم از عقب حاصل آمد آنگاه بتوسع عقاب و جزا خوانده گفت
رسول را گفت که اگر این کافران تکذیب کنند و بدروغ نسبت دارند در آنچه ایشان را خبر دادی که خدای تعالی این چیزها حرام کرد و این آن بود که ایشان گفتند
این چیزها یعقوب بر خویشتن حرام کرد و ما متابعت و موافقت یعقوب این چیزها بر خویشتن حرام کردیم و نه چنانست که تو میگویی که خدای حرام کرده
چون ایشان این گویند تو در جواب ایشان بگوی که خدای شما خداوند رحمتی واسع و بسیارست اگر چه شما تکذیب میکنید خدای شما را عقوبت نکند و مهلت دهد
تا باشد که باز گردید و اگر خواهد که جمله مجرمان را از کافران عذاب کند کسی مانع وی نتواند شدن و عذاب وی از مجرمان رد نتواند کرد سیقول
الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا
باسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون قل فلله الحجة البالغة
فلو شاء لهدیکم اجمعین خدای تعالی درین آیه خبر مشرکان میدهد بر سبیل معجزه از آمدن مشرکان و مناظره کردن ایشان چون خبر موافق
مخبر باشد معجزه باشد گفت زود بود که گویند آنانکه مشرک شدند و با خدای انباز گرفتند که شرک و کفر ما و پدران ما
بمشیت و ارادت خدایست که اگر خواستی که ما مشرک نباشیم و پدران ما هیچکس مشرک نبودندی و آنچه ما و پدران ما حرام کردیم گوشت حلالی
بود که اگر خواستی هیچکس هیچ حرام نکردی پس هر چه کردیم همه برضا و ارادت وی بود ای محمد این دروغی صریحست و باطلی ظاهر که ایشان
میگویند و آنانکه پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را تکذیب کردند و بر همه دروغ گفتند تا آنگه که عذاب ما بایشان رسید و ایشان هلاک شدند
و محنت عذاب ما بچشیدند آنگه گفت ای محمد بگوی این کافران را که این محالات میگویید نزدیک شما هیچ علمی و کتابیست که بیرون آرید از بهر ما و باز نمایید
که این حجتیست که ما میگوییم و این بر سبیل تحکم و تحریر ایشانست آنگه گفت ای محمد بگوی ایشانرا که شما را درین هیچ علمی و دانشی نیست
و شما متابعت نمیکنید الا گمان او شما نمیگویید الا دروغ یعنی آنچه میگویید از سر ظن و گمان میگویید و گمان خطا باشد و با خود تقدیر کرده که چنانست که شما
میگویید حق تعالی باز نمود درین آیه مشرکان که مجبره بوده اند و جبر گفتن مذهب مشرکان مجبران همان گفته که پیشینان گفته و این آیه من اول الدلیل است
بر بطلان قول مجبران و اضافه ایشان اراده کفر و هیچ را با خدای آنگه باتفاق [illegible] مورد مذهب [illegible] گویند کان این مقالات را
پس بنگر که چه حکم و مقالتی باز که خدای تعالی مقالات ایشان بر شرک و کفر را گفته و ایشانرا بجهل ملامت کرده و چون کافران این مقالات را گفته باشند و بلاغت
بسته [illegible] ما که مسلمانان [illegible] نباشد و این مذهبیست که عقل و سمع بر بطلان گواهی میدهند اما سمع چون این آیه و آیتهای دیگر که کفر و ظلم و فسق
اضافه با کافران و ظالمان و فاسقان کرده است و کفر در آنجا که کفروا و ظلموا و فسقوا و عقل میگوید که اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت خدای بودی
خدای تعالی آن را انکار نکردی و نهی نفرمودی و نیز اگر بارادهٔ خدای بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق را عاصی نخواندندی مطیع گفتندی از آنکه مطیع
آن باشد که موافق ارادهٔ جزی رود و بایستی که کافران بر کفر مستوجب مدح بودندی نه مستوجب ذم برآسمان مستوجب مدح اند آنگه گفت قل الحجة
این کافران که بیچاره مانده و با تو حجت می آورند بامثال این خرافات و تعلل میکنند در کفر خود بجبر که این مقالات و محالاتست چیزی نیست شما را و مر خدایراست حجت بالغ
و تمام که قطع اعذار و شبهات کند خدایراست چون حجت خدایرا باشد اگر چنان باشد که مجبران گویند که فاعل هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خدایست
عن ذلک وصفت موجب ای دست و اراده موجبه مرادات و خدای تعالی قدرت بفعل آفریننده بنده و هم [illegible] فعلست خدایرا اگر خواهد [illegible]

بره وا کر خواهد پس چه برد و بند مراد این هیچ اختیاری جبرت اکر روز قیامت باین وبرا مواخذه کند حجت بنده را باشد بر خدای و خدای را حجت نباشد
بر بنده و این خلاف قرآنست اکه کفت فلله الحجة البالغة پس اکر خدای خواستی شما را همه بجبر و قهر بر ایمان داشتی ولیکن نکرد از بهر انکه حکمت مانع این بود و عقاب
کافران بسمع معلوم است ان الله لا یغفر ان یشرک به و بعقل و عفو کفار جایز است قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا
فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

حق تعالی چون بطریق عقل و سمع
بیان بطلان مذهب مشرکان کرد و ایشان را در حجت ایشان کفتند که شرک با مرد و خواست خدا است انچه حرام کردیم ما با داده و خواست خدای حرام کردانیدیم محمد را
خطاب کرد و کفت ای محمد در انچه کافران و مشرکان دعوی میکنند از ایشان کواه خواه و بکو ایشان را که بیارید کواهان خود را آنانکه کواهی دهند از بهر شما که این
جمله خدای حرام کرده است و این بر سبیل تحکم است یعنی کسی برین کواهی نه دهد و اگر دهد در کواهی وی حجتی نباشد با مراد آن بود که اگر شما را کواهی هست
مقبول الشهاده بیارید تا کواهی دهد و دانست که ندارند پس از بهر آن کفت تا ظاهر شود که دعوی ایشان محض است از بیخ و هر دعوی که چنین بود باطل
بود پس اکر ایشان کواهی دهند کواهی ایشان مسلم مدار و تصدیق آن مکن که آن کواهی همه دروغ باشد که اکر مسلم داری چنان باشد که با ایشان کواهی داده باشی
با ایشان کواهی مده و متابعت مکن مراد و سوای آنان را که دروغ داشتند آیات ما را خطاب اکرچه با پیغمبر است اما مراد او امت و لیست چنانکه کفت لئن
اشرکت لیحبطن عملک نهی کرد از انچه امت او متابعت کواهی کنند کران اعتقاد آن مذهب کنند که بهوا کرفته باشند و این از وجه تقلید باشد از کسی که پندارد
که حق را می شناسد و نشناسد و آن شبهتی باشد که بر وی در آمده باشد و پندارد که دلیلست و از ان بود که نشو و نمای او بر مذهبی افتاده باشد و تربیت او
بمذهبی باشد کرده شود و بود و بیرا مفارقت کردن از ان از بهر انکه با وی الف کرفته باشد و دیکر انکه کرد هیچ مشقت نکرده و اندیشه مذهبی نا شناخته
اختیار کند و از آن دین و طریق سازد خدای عزوجل رسول را کفت که متابعت هوای ایشان مکن و نیز هوای آنانکه بروز قیامت ایمان ندارند ایشان با خدای خود برابر
میکنند بتان جماد را و ایشان را می پرستند قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا
تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
حق تعالی میکوید بکو ای محمد این کافران را که بیایید تا بر شما خوانم
که خدای شما بر شما چه حرام کرده است تا بدانید که آنچه شما کفتید تحریم از جهت خدا نیست بود و آنچه خدای بر شما حرام کرده است شما را از آن نهی کرده است
که با خدای انباز مکیرید و در عبادت با وی کسی را شریک مسازید امام محمد باقر علیه السلام کفت یکی ترک عبادت ریا باشد و چنانکه از شرک نهی کرده
و فرمود که با پدر و مادر نیکوئی کنید و فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید که ما آفریدکار شما و ایشانیم شما و فرزندان شما را روزی دهیم کران
روزی بدست ماست و در حکم قبضه قدرت ما و کرد فواحش و ناشایست مکردید و فواحش جمله قبایح را شامل است و کفت کرد ناشایست مکردید آنچه ظاهر
و آشکارا و آنچه پنهان است ابن عباس کفت مراد اعتقاد آنکسان بود که زنا کردن آشکارا ناشایست بود پنهان شاید خدای تعالی از هر دو نهی کرد امام محمد باقر
کفت ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردانست با زنان بروجه مخادنه و عاشقی و معشوقی و جمله کناه را شامل است آنچه آشکارا کنند و آنچه پنهان کنند
انکه کفت ولا تقتلوا النفس التی و مکشید نفسی که خدای تعالی حرام کرده است کشتن او مکر بحق و حق آن بود که پیغمبر کفت لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی

حصال

خصال من اربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و رجل عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس کفت خون مرد مسلمان حلال نباشد مکر بیکی
ازین چهار خصلت مردی که کافر شود بعد از ایمان و مردی که زنا کند پس از احصان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی را بکشد باید قصاص که
او کسی را کشته باشد انکه خدای تعالی با جمله مکلفان خطاب کرد و کفت این آنست که خدای شما را باین وصیت کرد و بآن فرمود تا باشد که شما بیندیشید و بدانید
و عقل را کار بندید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا
نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَأَنَّ
هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا
السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
و دیکر انچه بر شما حرام است کرد مال یتیم کردیدنست
و نزدیک مال یتیم مشوید و تعرض آن منمایید مکر بر وجهی نیکوتر یعنی که نکاه داشتید از بهر یتیم تا چون که بزرک شود و بالغ کردد و بوی دهید یا در وجهی نهید
کاصل آن ضایع نکردد و از ان نفع حاصل شود که در خرج و وجه ایشان شود و چون آن یتیم را نفقه و کسوه کنید میانه کنید چنانکه اسراف و تقتیر نباشد
و تخصیص مال یتیم کرد اکرچه مال جمله خلایق بی طیب النفس ایشان بغیری حرام بود مکر مال کافران که در مومن غنیمت باشد از برای انکه یتیمان با پدر و مادر نه
باشند انچنانکه ایشان یاری و ناصری نبود تا با کار طمع است بمال ایشان انکه خدای تعالی فرمود که پیمانه و ترازو راست دارید انچه پیمایید و سنجید
راست پیمایید و سنجید و تمام دهید هیچ از آن کم مکردانید و ما هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا انچه طاقت و وسع او باشد اکر اجتهاد کنید و احتیاط بجای آرید
و انچه او از ان احتراز نتواند کرد و طاقت آن ندارد آن در تکلیف او نباشد هر وی شما از اجتهاد و احتیاط بیش نیز چون سخنی کویید راست بکویید
و اکرچه آن سخن بر بعضی خویشان شما باشد و قول را تخصیص برای آن کرد که در میانه مردمان قول بیشتر باشد و انکس که در قول حیف روا دارد
در فعل هم روا دارد و انکس که در قول حیف روا ندارد در فعل هم روا ندارد و دیکر فرمود که بعهد خدای وفا کنید و امر او بجای آرید و از نواهی او اجتناب
کنید و وصیت که شما را کرد بدان کار کنید و این جمله آنست که خدای شما را بدان وصیت کرد تا باشد که شما اندیشه کنید و غافل نباشید این تا آنچه کرد وصیت
کار بندید و آنچه نا کردنیست اجتناب کنید انکه حق تعالی کفت وان هذا صراطی مستقیما و این راه یعنی راه مسلمانی و شرع رسول و مکارم اخلاق
و آداب شرع که درین آیات کفته است راه منست و راست آن را متابعت کنید و راه دیکر را متابعت مکنید که شما را از راه خدای بکردانند و پراکنده کردانند
یعنی هر راه که جز راه مسلمانیست از جهودی و کبری و ترسائی و راههای خداوندان هوا و بدع و ضلالت شما را از راه مسلمانی بکرداند از بهر انکه جمع شوند در
میان حق و باطل در خبر است که پیغمبر خطی بکشید و آنکه کفت این سبیل الرشاد است راه راست و از جانب چپ و راست خطی بکشید و کفت هذه سبیل علی
کل سبیل شیطان منها این راهها نیست و بر هر راهی شیطانیست که مردم را بآن راه دعوت میکند پس این آیه بر خواند وان هذا صراطی مستقیما
ذلکم وصاکم این آنست که شما را باین وصیت کرد تا باشد که شما متقی باشید و از معاصی حذر کنید تا عقاب بشما نرسد ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا

وان کنا عن دراستهم

لغافلين ۝ أو تقولوا لو أنا أنزل علينا الكتاب لكنا أهدى منهم فقد جاءكم بينة من ربكم وهدى
ورحمة فمن أظلم ممن كذب بآيات الله وصدف عنها سنجزي الذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون ۝

مكتسبي [illegible] بيكه بگواى محمد [illegible] كه ما موسى پيغمبر را كتاب داديم يا گويند كه نا فرمايد بر شما خوانم [illegible] كه خداى موسى را كتاب داد [illegible]
جمله منتهى است كه خداى بر ابراهيم نهاد از انجا كه گفت ووهبنا له اسحق ويعقوب تا آنجا كه الى صراط مستقيم و از جمله آن [illegible] با ابراهيم و فرزندانش داديم
آنست كه موسى پيغمبر را كتاب توريت داديم از بهر تمام شدن و تمام كردن نعمت و منت بدان شخص كه احسان و نكوئى [illegible] از دو شخص ابراهيم پيغمبر بود چون
دعا كرد از بهر فرزندان خويش و گفت واجعل لي لسان صدق في الآخرين و گفته اند مراد يعقوب على الذي احسن موسى پيغمبر است يعنى ما او را كتاب داديم
تا احسان او تمام شود با آن ثواب آخرت [illegible] مجاهد گفت كه معنى آنست كه تماما على المحسنين و عبد الله مسعود خوانده است تماما على الذين احسنوا يعنى [illegible]
كتاب داديم تا نعمت بود بر [illegible] كه [illegible] ايشان بوده است وتفصيلا و بيان هر چيز را كه موسى و قوم وى [illegible] بوده در شرع وهدى ورحمة يعنى بيانى
و حجتى و لطفى بود [illegible] تا ايشان باشند كه بجزاى خداى خود [illegible] كه كرده باشند ايمان آرند و جواز [illegible] خوانده براى تعظيم و تفخيم شان [illegible]
در سراى باشد كه [illegible] آن [illegible] قدرت او باشد و جزاى او [illegible] قدرت كسى ديگر نباشد [illegible] گفت و هذا كتاب وابن كتابيست يعنى قرآن كه ما او
فرو فرستاديم كتابى مبارك [illegible] خير و بركت [illegible] داديم و ثابت كرديم [illegible] كتاب [illegible] كنيد و از خداى تبارك و تعالى بترسيد و از معاصى
اجتناب كنيد تا باشد كه مستحق رحمت او شويد و اين رجا بايد [illegible] باشد [illegible] خداى [illegible] قرآن كنيد و از معاصى اجتناب كنيد تا مكلف
بايد كه هميشه ميان خوف و رجا باشد و تكليف اين اقتضا كند و خوف [illegible] معاصى و قبايح [illegible] بوده و آن تقولوا
دماوا [illegible] براى آن فرستاديم تا شما بگوييد كه كتاب توريت و انجيل بود و على طائفتين دو گروه فرستادند پيش از ما كه ايشان جهودان
و ترسايانند و ما از درس و خواندن ايشان مر آن كتاب را غافل بوديم و ندانستيم چنانكه ايشان ميخوانند كه ما نتوانستيم خواندن و ما را كتابى نه
تا بگوييم خداى [illegible] حجت بر كافران [illegible] كه من اين كتاب براى آن فرستادم [illegible] اهل كتاب [illegible]
اگر ما نيز [illegible] ما را نيز كتاب فرستادى [illegible] تكليف [illegible] از بهر آن فرستاديم تا شما نگوييد كه اگر ما را كتاب
فرستادندى ما راه راست يافته بوديمى از جهودان و ترسايان [illegible] تمسك بدان كتاب پس [illegible] اين تمنا ميكردندى و اين آرزو [illegible]
ايشان [illegible] كه [illegible] آمد از خداى شما حجتى و دلالتى و لطفى كه [illegible] بيان و لطف [illegible] گفت كيست ظالم تر و گناه كارتر از
آنكس كه دروغ دارد آيات خداى را و از آن آيات [illegible] اعراض نمايد [illegible] استدلال [illegible] و از ظلمها عظيم تر
چنانكه گفت ان الشرك لظلم عظيم [illegible] گفت [illegible] جزا دهيم آن را كه از آيات ما اعراض كنند بدترين عذاب آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربك أو يأتي بعض
آيات ربك يوم يأتي بعض آيات ربك
لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها
خيرا قل انتظروا إنا منتظرون ۝
[illegible] گفت [illegible] منتظر [illegible] باشند يعنى كه منتظر نمى باشند و توقع نميدارند ايشان الا

آنرا كه فرشتگان

آنرا كه فرشتگان با ايشان [illegible] اين بر سبيل تقريع و ملامت گفت كه و از ابعنى [illegible] با ايشان كافران كرديم [illegible] صحيح و سالم تا بنگر
[illegible] حق از باطل فرق كنند و پيغمبر فرستاديم تا ايشان را راه راست نمايد و معجزات بر دست او ظاهر كرديم تا بر صدق دعوى وى گواه باشد و [illegible]
و استعطاف [illegible] او را [illegible] كرديم الكنون هيچ نمانده ايشان را و منتظر نيستند الا آنكه فرشتگان عذاب [illegible] با ايشان آيند يا آنكه
و [illegible] عادت [illegible] اقتراح ايشان يا منتظر آيند كه چيزى از محالات بباشد و آن آمدن خداى است با ايشان يا امر خداى با ايشان
از امر القيامة [illegible] آيات و [illegible] نشانهاى قيامت يا يأتى بعض آيات ربك خداى تو و [illegible] روز كه بعضى از آيات خداى كه از اشراط ساعت
و علامت قيامت است با ايشان آمد هيچ نفسى را آن روز سود ندارد ايمان او چون پيش از آن نياورده باشد يا در ايمان خود كسب طاعتى نكرده باشد يعنى در آن
روز نه ايمان سود دارد و نه طاعت براى آنكه وقت [illegible] كه خداى تكليف بردارد و اعلام ملجئ پيدا كرده اند آنگه فرمايد تا صور در دمند و اين نفخ فزع
باشد و از پس صور بار دوم كه نفخ صعق است چهل روز باشد و در وى هيچ تكليف نبود و مرج و هرج باشد آنگه گفت كه بگواى محمد منتظر باشيد آمدن فرشتگان را يا رسيل
عذاب را كه ما نيز منتظرانيم و ليكن [illegible] نباشد كه خداى صلاح داند ايشان را [illegible] كه اين آيات و علامات آنست كه پيغمبر گفت بادروا
بالاعمال ستا طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان وخويصة احدكم وامر العامة گفت شتاب كنيد بعمل صالح و كردار نيك پيش از آنكه
شش چيز بينيد يكى آنكه آفتاب از مغرب برآيد و خروج دابة الارض و خروج دجال و دودى كه پديد آيد ميان آسمان و [illegible] يكى از شما [illegible]
و آنكه [illegible] بود عموم يعنى قيامت ابو هريره از رسول روايت كرد كه قيامت برنخيزد تا آفتاب از مغرب برنيايد چون آفتاب از مغرب برآيد
و مردمان ببينند همگى [illegible] ايمان بيارند و ليكن آن زمان ايمان سود ندارد و عبد الله عباس روايت كرد از رسول كه هر شب آفتاب فرو شود خداى تعالى
از آن آسمان [illegible] برد [illegible] فرشتگان [illegible] زير عرش [illegible] چون وقت طلوعش نزديك شود دستورى خواهد گويد بار خدايا چه فرمائى از شرق
برآيم يا از مغرب همچنين بود تا آن روز كه تقدير كرده است براى قبول توبه بندگان كه چون آن وقت [illegible] هيچ توبه نباشد و اين آنگه بود كه معاصى بسيار شود
و معروف منكر [illegible] امر نكنند و منكر [illegible] نهى نكنند چون چنين باشد آفتاب بعادت خويش در زير عرش آيد و [illegible] ساعت
بگذارد [illegible] دستورى خواهد گويد بار خدايا چه فرمائى از شرق برآيم يا از مغرب هيچ جواب نيايد [illegible] ماه در نزديك آفتاب آيد و باز دارند ديگر بار
دستورى خواهد جواب نيايد مقدار سه شبانه روز در زير عرش [illegible] مگر آنكه عادت دارند كه نماز شب برخيزند و نماز شب بكنند و آسمان [illegible]
صبح برآيد [illegible] ستاركان بر جاى باشند با خود گويند مگر شب غلط كرده ايم يا نماز سبك كرده ايم ديگر باره با سر نماز شوند و تسبيح كنند تا چند بار
همچنين كنند و ستاره هم بر جاى خود [illegible] بترسند و يكديگر را آواز دهند و بمسجد ها [illegible] ايشان حاضر آيند و ابتهال با يكديگر بگويند و
بگريند و جزع كنند چون مقدار سه شب بگذرد [illegible] جبرئيل او [illegible] آفتاب و ماه را گويد كه خداى شما را فرمايد كه هر دو بجاى از مغرب برآييد كه نور ماند
نور از شما [illegible] فرشتگان كه بر ماه و آفتاب موكل باشند جزع كنند و بگريند از فزع و هول قيامت چنانكه اهل آسمان [illegible] پس شوند
و از گريه ايشان بگريند آنگه آفتاب و ماه را در جرم سياه از مغرب برآرند متهجدان شب و نماز كنندگان كه آن ببينند جزع كنند و آنگه غافلان و تقصير
كنندگان باشند چون مردگان از گورها برخيزند و ذلك قوله وجمع الشمس والقمر اهل دنيا با يكديگر نالند و بيهوش شوند و مادران از فرزندان
[illegible] دهندگان كودكان شيرخواره را فرو گذارند زنان حامله حمل بنهند [illegible] اگر [illegible] سود دارد كه و از آن سود ندارد چون آفتاب و ماه بميان آسمان
رسد جبرئيل بيايد و ايشان از بر گرداند و بمغرب برد و بفرو شوند [illegible] توبه فرو بندد [illegible] يكى از صحابه گفت يا رسول الله در توبه چه باشد رسول گفت خداى تعالى

اند وای مغرب سی آونده بر دو مصراع اند زر سرخ مکلل بانواع جواهر از مصراعی تا مصراعی چهل ساله راه بسواری نیک و آن در تا خدای آن دو
کشاده است تا روزی که آفتاب از مغرب بر آید پس از آن هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او از آن در با آسمان بر شود و بر خدای رفع کند معاذ
جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح کدام است گفت آنکه گناهکار از گناه پشیمان شود و عذر خواهد و با سر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نرود جبرئیل
ماه و آفتاب با آن در فرو برد حق تعالی و [illegible] آن در فراز کنند و در هم دوزند چنانکه هیچ شکافی نماید چون آن در ببندند پس از آن توبه هیچ
تایب قبول نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مؤمن را طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشند قوله لا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا چون چنین شود تکلیف بر دارند [illegible] خدای تعالی [illegible]
رسول [illegible] رسید [illegible] آفتاب از مغرب بر آید [illegible] اند [illegible]
[illegible] محمد قل انتظروا
انا منتظرون [illegible] منتظر [illegible] عذاب [illegible] منتظرانیم ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم
فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء
بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون
حق سبحانه و تعالی میگوید آنانکه از دین خود مفارقت کردند و از دین و شریعت
بیرون آمدند و گروهان هر گروهی دینی و ملتی اختیار کردند و هر قومی امامی و مقتدای دیگر گرفته اند [illegible]
ایشان [illegible] اهل ضلالت [illegible] انواع اهل [illegible]
[illegible] خدای است [illegible] ثواب و عقاب و توفیق و خذلان [illegible]
[illegible] آنچه کرده باشند [illegible] اعمال ایشان [illegible] قوم جهودان و ترسایان [illegible]
میکشیدند با اختلاف دین ایشان [illegible] امام محمد باقر علیه السلام گفت مراد بآیه اهل بدعت و ضلالت اند [illegible] اهل
شبهات [illegible] روایت کرده [illegible] رسول [illegible] عبد الملک [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
بودم [illegible] رأس الجالوت [illegible] جاثلیق [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رأس الجالوت [illegible] موسی [illegible]
انظر فی کتاب [illegible] در کتاب [illegible] امیر المؤمنین گفت لعنک الله من رأس قوم [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] جاثلیق [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] والله انی اعلم بالتوریة [illegible] وبالانجیل [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
ایشان [illegible] قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] خدای تعالی گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق [illegible]

سر فرو شسته یکی ناجی [illegible] هالک و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت ومن خلقنا امة یهدون بالحق الآیه گفت ای راویان [illegible]
که در حق من چند گروه شوند [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مختلف شدند گفت بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی و باقی هالک [illegible]
[illegible] جهودان میگویند ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و در حق ترسایان گفت [illegible] و در حق مسلمانان گفت وممن خلقنا امة یهدون
اگر جهود و ترسا و مسلمان نجات [illegible] و اگر با حق است [illegible] کدام است [illegible]
[illegible] رسول گفت [illegible] مع علی وعلی مع الحق یدور معه حیث ما دار [illegible] خدای تعالی فرمود من جاء بالحسنة هر که حسنه آرد
و نیکوی کند از خیرات و طاعات و واجبات و مندوبات او را ده حسنه باشد [illegible] هر کاری نیکو کند او را ده چندان جزا دهند و مذهب اهل
عدل آنست که یکی از آن ده استحقاق باشد و نه تفضیل و این وعده است که خدای تعالی داده است [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible] گفتن لا اله الا الله و هر که سیئه آرد یعنی هر که گناهی و
[illegible] آن [illegible] ظلم باشد و ظلم روا نبود و بعضی گفته اند که مراد [illegible]
[illegible] ابو ذر غفاری رحمة الله علیه گفت [illegible] الصادق المصدق [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت که خدای گفت الحسنة عشر و ازید والسیئة واحدة او اغفر [illegible]
[illegible] ولمن لقینی بقراب الارض خطیئة ولا یشرک بی شیئا جعلت له مغفرة خدای تعالی گفت حسنه را ده بجزا
و سیئه یکی را [illegible] آتش [illegible] سیئات [illegible] حسنات آتش را [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] عبد الله عباس گفت این آیه مخصوص است با اهل [illegible]
[illegible] کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
قتاده گفت [illegible] اعمال [illegible] موجبه و مضاعفه [illegible]
اما آن دو عمل که موجبه [illegible] خدای [illegible] بدوزخ رود [illegible] آن دو عمل که مضاعف
[illegible] در راه خدای [illegible]
[illegible] سفیان ثوری گفت که چون
خدای تعالی این آیه فرستاد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول گفت اللهم زدنی بار خدایا بیفزای برای من خدای تعالی فرمود
ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت رب زدنی امتی گفت بار خدایا بیفزای امت مرا خدای تعالی
این آیه فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب [illegible] آیه [illegible] لا یظلمون [illegible]
ستم [illegible] استحقاق [illegible] عقاب [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] استحقاق [illegible] تفضیل [illegible] خدای تعالی [illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]

سرفو شسته

اینست در ذهن قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

بگوای محمد که خدای من مرا هدایت کرد یعنی بیان و لطف و توفیق داد براه راست که راه ایمان و اسلام است یعنی ملت که دین ابراهیم است بگشته از ملتهای باطل و در شده ازان و او یعنی ابراهیم از جمله مشرکان نبود و ابراهیم را برای آن تخصیص کرد تا ایشان رغبت شوند باجابت و متابعت که ایشان از جمله فرزندان او بوده اند و دین خاتم است و ملت برای آنکه دین را عقلیات و شرعیات استعمال کنند و ملت جز در شرعیات استعمال نکنند و از ینجا ملت گفت که باملا رسول باشد آنچه تسبیح توان داشتن از نزدیک آنکه بگوی ای محمد که نماز من و عبادت من و قربانیهای من در حج و عمره حسن یعنی دین من و حیوة و زندگانی من و مرگ من خدایراست که پروردگار عالمیانست برای آن تخصیص نماز کرد که در وی انواع تقرب و خضوع از رکوع و سجود و تنزیه و تسبیح و محیای و ممات بر سبیل تفویض گفت یا او و براء از فعل و قوت و کلفتن باحول و قوت او و برای آنکه جمع کرده میان این چیزها با اختلاف جهات آن و آنکه بعضی عبادتست از فعل او و بعضی از فعل خدای تا او غایه کار افعال خالص او را میکند بی اشراک غیری در آن و مرگ و زندگانی برای احوال استغراق از جمله حالات چون آن تسلیم کرد و نسبت بخدای هیچ نماند از که خدایرا باشد این و بیرون شد و مورد آیه سوره خضوع و خشوع و تسلیم و تفویض است با خدای تعالی و گفته اند که محیای و مماتی مراد آنست که هرچه پیش کنم در حال حیوة و آنچه بر آن باشم و برآن میرم از ایمان و طاعت و عمل صالح همه خالص و خاص مر خدایراست که پروردگار عالمیانست آنکه خدای که یکیست و شریک و دیگر او و من نیست در آلهیت و قدیمی و مرگ مهم بدین اخلاص فرموده اند و من اولین مسلمانانم از بهر آنکه اسلام هر پیغمبری مقدم بود بر اسلام امتش قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ حق تعالی فرمود رسول خود او میگوید بگوی ای محمد این کافران بر سبیل انکار

و توبیخ و تقریع و احتجاج بر ایشان که ای هرگز روا باشد در عقل که من غیر خدا را بگزینم و خدای جوییم بخلاف او و او است آفریننده و پرورنده و مالک هر چیزی است و هیچ خدای نیست که مستحق بر صفات کمال جز او و او بوده که این معبود را بگذارم و عبادت معبودانی کنم که ایشان سزای پرستش نباشند تا بهم حال ایشان چرا باید که روا باشد و این جواب آنست که ایشان پیغمبر را گفتند که بیا تو و بکمال خدایان ما را پرست تا ما یکسال خدای ترا بپرستیم اگر جزای آن ترا گفت و لا تکسب کل نفس الا علیها یعنی هیچ نفسی کسبی نکند و معصیتی نیارد الا که جزای آن و وبال آن بر وی باشد و بر دیگری نباشد و هیچ نفسی از گناه دیگری بر نگیرد و بمجلس گناه دیگری عقوبت نکنند و در شأن کفر اند کل شاة برجلها استقاط و این آیه جواب آنست که ایشان گفتند اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم ثم الی ربکم مرجعکم پس مرجع و بازگشت شما بخدای شماست شما را خبر دهد بانچه شما کرده باشید یعنی جزای بر آن چه کرده باشید بشما رساند اگر خدای آمنت شما و بر اصل زمین و گفت اوست آن خدای که شما را خلیفه کرده در زمین یعنی اهل هر عصری خلیفه و قائم مقام آن عصر باشند

کرپیش از ایشان بوده باشند و گذشته شده و آدم را خلیفه خوان کرد که پیش از آدم بوده چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و گفته اند که خطاب با خاص محمد است که ایشان از خلیفه بسیار امم کرده و شرع همه پیغمبران شریع او منسوخ کرده و پیغمبر خلیفه جمله پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و دیگر و وجه خلیفه او خاتم الانبیا بود و فرزندان او خلفا خلف علی سلف او خلفا بودند تا چنانکه بدایت ملک زمین بخلافت کرد نهایت ختم هم بخلافت باشد آخرین خلفا صاحب الزمانست و آن آیت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در دولت خاتم [illegible] علیه السلام گفت المنکر الاکر تاکم کما المنکر الا ولنا الی گفت و رفع بعضکم بعضا و بعضی بر بعضی رفعت داد و بدرجات و پایهای [illegible] استحقاق از جهت مصالحی که او دانست که کس بچه وجه صلاح نزد دیگر نباشد و از فساد و ور تر بکرا مصلحی توانگری باشد و یکرا درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی را اندک و یکرا خلقت بروجهی و دیگر را بر خلاف آن بود چنانکه مصلحت شناخت کرد اکر گفت این برای چه کرد تا شما را امتحان و ابتلا کند در آنچه شما را داد از نیک و بد و ضیق و وسعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا و امتحان بر مقدار و اثبات که او عالم الذاتست و امتحان آن کند که نداند تا بداند الا آنست که خوشی و در تکلیف معامله آن میکند که امتحان کنند تا آنچه نداند بداند پس صورت امتحان دارد و در سخنی تکلف اگر وصف کرد خود را بانکه او زود عقابست بانکه او موصوفست بحکم و تعجیل بکند بعقاب ایشان تا و نماید که هرچه آمدنیست نزدیکست و نیز روا بود که آن عقوبت که ایشان مستحق اند در دنیا با تکذیب پس سریع العقاب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب و اگر گفت با نکه او سریع العقابست که زود بکیرد آمرزنده و بخشاینده است تخفیف عقوبت و زود عقابست کسی را که توان بعیب او کند آمرزنده و مهربانست کسی را که بر شکر او قیام نماید سورة الاعراف

هی ماتان و ست آیات مکیست و گفته اند که از ینجا و اسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر تا آخر سوره مدنیست و [illegible] در وی منسوخ نیست بعضی گفته اند الا دو کلمه خذ العفو که بآیه زکوة منسوخ است و دیگر اعرض عن الجاهلین که بآیه قتال منسوخ است و دویست و شش آیت ابو امامه روایت کرد از رسول که هرکه این سوره بخواند خدای تعالی میان او و ابلیس حجابی پدید آرد و آدم علیه السلام شفیع او باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ المص كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

المص آیتست از نامهای خدای تعالی و گفته اند که نام این سوره است ابن عباس گفت انی انا الله افضل یعنی منم خدای که جدا کنم میان حق و باطل و گفته اند که انی انا الله المجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار راست دارنده وعده و در بعضی تفسیر ما آمده است که معنی المص آنست که الم نشرح لک صدرک و چون نام سوره بود معنی آن بود که این سوره که المص است کتابیست از خدای فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از وی در دل شکی و تنگ دلی نکردانی پس از آنکه شناختی که این کتابیست از خدای تو دل تنگ مکن و خاطر پراکنده مکن که چون کافران و مشرکان ترا تکذیب کنند و بدروغ نسبت دارند و بتو ایمان نیارند که این کتاب را برای آن فرستادیم تا تو بیان کافرانی و بیم کنی کافران را از دوزخ و از عذاب ایشان تا بترسانی پس بیم کن و بترسان و در دل از ایشان هیچ اندیشه مدار و پند ده و یاد ده مؤمنان را که این کتاب یاد کرد و پند مؤمنانست و بگوی ای محمد تا [illegible] مر متابعت کنید این کتاب را که بشما فرستاده اند از خدای شما و او امر او را امتثال کنید و از نواهی اجتناب نمایید و آنچه حلال است در وی کنید و آنچه حرام است دروی حرام گیرید و متابعت مکنید بجز از خدای دوستانی را که شما را باشند از شیاطین جن و انس که ایشان شما را گمراه کنند

و بدینها دارند و از دین خدای آنچه فرموده است که راه کرده اند از حسن روایت کند که گفت ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و بمتابعت رسول
و بخدای که هیچ آیه نیست فرو نیامده الا که خواسته اند که آنرا بدانی که در چه چیز آمده است و معنی آن چیست اکر خدای کفر بر سبیل تقریع و ملامت که اندک تفکر و اندیشه
میکنید و متعظ نمیکردید یعنی شما را بدین خدای و کتاب او فرموده اند شما از آن اعراض میکنید و میگذارید و متابعت غیر آن میکنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا
بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ۝ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝

حق تعالی تهدید و وعید میکند
و میترساند از عذاب خود و میگوید بسا شهر که ما خواستیم و بسا دیه که از و اهل او را اهلاک کردانیدیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند
و یا در نیم روز و ایشان در خواب قیلوله که خواب نیم روز است مشغول بودند و این دو وقت برای آن تخصیص کرد که این دو وقت آسایش و غفلت
و غفلت وقت آسایش بیخبر باشند و چون این عذاب و سختی بایشان رسید هیچ گفتاری و سخنی و دعا نبود جز آنکه بر سبیل اقرار و ندامت میگفتند که ما
ظالمان و ستمکاران بوده ایم و این جزای ظلم و ستم ماست که بما رسید فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۝ فَلَ
نَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ۝ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۝

حق سبحانه و تعالی برای تقریب حال کافران از
هلاک ایشان در سوال کردن ایشان روز قیامت را یاد میکند و میگوید که بپرسیم من از آن کسانی که رسولان بایشان فرستاده ام از
خلقان و مکلفان تا ایشان را چه جواب داده اند و چه عمل کرده اند آنچه ایشان یعنی رسولان ایشان آورده اند چنانکه در آیه دیگر گفت فوربک لنسألنهم
اجمعین عما کانوا یعملون و بپرسیم از رسولان که پیغام رسانیده اند یا نه و امتان با ایشان چه آورده اند و متابعت کرده اند یا نه
اگر چه خدای را بدین سوال احتیاج نباشد از آنجا که او عالم الذات است و لیکن آن بواسطه [illegible] و وعید و تهدید [illegible] مر آنرا بایشان قصه کنیم و برشماریم
خزائن و نامهای اعمال ایشان آنچه ایشان کرده باشند از سر علم و دانش از آنجا که عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان و ما از ایشان غایب نبوده ایم
افعال و احوال ایشان [illegible] بلکه با ایشان بوده ایم ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و نحن اقرب الیه من حبل الورید [illegible]
که رسول گفت ان الله یسأل کل احد بکلامه لیس بینه و بینه ترجمان خدای تعالی هر کسی بکلام خود سوال کند و کسی در میان [illegible]
سوال کند که در میان ایشان ترجمانی نباشد سوال مومنان بر وجه تذکیر و تبشیر باشد و سوال کافران بر وجه تقریع و توبیخ باشد تا بمعنی اگر کافرانرا
غم و وحشت رسد مومنان را سرور و استبشار باشد و سوال پیغمبران هم علامت کافران باشد چنانکه گفت ءانت قلت للناس اتخذونی
و امی الهین و مناقضت نیست میان این آیه و این آیه که و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون برای آنکه نفی از سوال استرشاد و استعلام است نفی
سوال توبیخ و تقریع و الوزن یومئذ الحق و در قیامت سنجیدن اعمال بترازوی عدل خواست راست که ترازوی قیامت را دو کفه باشد یکی کفه
حسنات و یکی کفه سیئات و آنچه بسنجند صحایف اعمال باشد چنانکه در گفتار آمده است مجاهد و بعضی علما گفته اند که این مجازست و این کنایت از عدل خدای
تعالی با بندگان خویش یعنی حساب بحق خواهد کردن و جز بعدل و داد نخواهد داد چنانکه کسی چیزی بترازو بسنجد [illegible] تفاوت نکند
خدای تعالی عالم است بمقادیر و تفاصیل آن اما حکمت در این آنست تا مکلفان از وعظ و زجری باشد و لطفی در تکلیف پس که ترازوی حسنات و طاعات

گران بار بود و طاعت او بسیار باشد او از جمله رستگاران و ظفر یافتگان بثواب خدای بود و هر که ترازوی طاعات و حسنات سبک باشد یعنی طاعت او اندک بود او
از جمله کسانی باشد که نفس خود زیان کرده باشد و خود را اهلاک کرده باشد بعذاب و دوزخ بآن ظلمی که بآیات و حجتهای ما کرده باشند و در دنیا که آنرا باور نداشته باشند
و [illegible] داشته باشند وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۝ وَلَقَدْ
خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۝

حق تعالی درین آیت منت بر مکلفان [illegible] کرده است
مکلفان را و گفت ما ممکن کردانیدیم شما را در زمین و زمین را مکان شما کردانیدیم و قدرت دادیم در آمدن و شدن و تصرف کردن در وی و تمکین چیزی باشد که
بآن فعل توان کرد از آلت و دلالت و ارتفاع موانع و شما را درین زمین وجه معیشت پدید کردیم از انواع منافع و اصناف نعم که روزی شما باشد یعنی ما در چیزی
از نعمتها [illegible] و شما را ایمن کردیم [illegible] تا شما نعمت و روزی من میخورید و شکر من میگوئید و شما خود اندک شکر میکنید [illegible] یعنی هیچ شکر
نمیکنید و شکر اندک [illegible] اگر خطاب کرد خدای تعالی جمله مکلفان را و گفت که ما پیدا کردیم شما را ای فرزندان آدم و از عدم بوجود آوردیم و رقم
بر قالب وجود شما کشیدیم و این صورتها را بدین زیبائی و لطیفی ما نگاشتیم در تاریکی رحم و شکم [illegible] خطاب با فرزندان آدم است اما مراد آدم
یعنی ما آفریدیم پدر شما آدم را از گل بصورت پس صورت او پدید کردیم پس آنگه فرمودیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند
الا ابلیس که او از سجده کنندگان نبود و کفر آورد و معنی آیت که ما بیافریدیم شما را در پشت پدر شما آدم و صورت شما پدید کردیم یعنی خلق و تصویر [illegible] پس فرشتگان
را گفتیم که آدم را سجده کنید سجده تعظیم قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ
طِينٍ ۝ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۝ چون ابلیس آدم را سجده نکرد خدای تعالی

ویرا گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد و چه باز داشت از سجده آدم که وی را سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن وی و ترا چه چیز مانع بود از آن ابلیس
جواب داد و گفت آنچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن آن بود که من بهترم از وی و برتر فروتر را تواضع نکند و مطیع و متابع وی نشود و بهتری من آنست
که مرا از آتش آفریده و آدم را از گل ثعلبی امام اصحاب الحدیث از اصحاب عبدالله بن عباس روایت کرد که اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود
پس هر کسی که قیاس کند در دین خدای او را قرین ابلیس [illegible] و قیاس وی خطاست هم در اصل و هم در عقل برای آنکه عبادت خدای را باشد و طاعت معلل بود [illegible]
منفعت بنده [illegible] که اعتراض کند از آنجا که او معلل [illegible] نیز مخطی بود در تعلیل و تفضیل خود بر آدم برای آنکه هر دو خدای آفریده [illegible]
که را آتش و یکی را از گل [illegible] و تفضیل [illegible] خدای تعالی گفت ان اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible]
که آتش بهتر از خاک بود و برای آنکه منافع در خاک بیشترست [illegible] مستقر آدمی و جمله حیوانات و منزل و ماوای ایشان است و جای
معروف کشتن ایشانست مرده را و زنده را چنانکه گفت الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و جای رزق و روزی حیوانات [illegible]
که مقصود بیشتر باشد [illegible] و ابلیس خدای شناس نبود و در وقت که خدای را عبادت میکرد منافق بود و در وقت [illegible] اول مومن بوده و اگر مرتد شده باشد
از بهر آنکه ارتداد باطلست و نیز خدای تعالی وصف وی کرد و از وی خبر داد و کان من الکافرین ابلیس چون زبان اعتراض دراز کرد و کفر و تکبر ورزید [illegible]
آورد خدای تعالی ویرا براند و از آن مقام دور کرد و گفت فاهبط منها از اینجا که هستی بیرون شو از این درجه و فرود آی از آسمان یا از بهشت بزمین [illegible]

روا بود که خدای تعالی این از زبان وی حکایت کند که گمراه شد و او خود بیشتر کافر است دروغ نگوید که نور و آنچه که از رسول باشد که آسمان ...
بگمراهی و بگمراه کردن نفس باشد بر سبیل تفضیل و بگمراه کردن خلق و اصفت ذم باشد و خدای را صفت مدح اکر وی را ابد بر وجه استحقاق و الماث و گفت بر آنکه
از تو جواد نیلان و خوار شدگان نیز و یک خدای تعالی از تکبر آن کرد چون ابلیس اظهار تکبر کرد خدای تعالی طوق ذلت در گردن وی انداخت و لباس صغار در وی پوشانید
قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ
شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۝ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۝

چون خدای تعالی ابلیس را از درگاه خود براند و داغ لعنت کرد و از رحمت خدای مأیوس شد با آدم و آدمی زاده دشمنی کرد و در اندیشه آن افتاد که آدمی را چگونه هیچ خود کردم
گفت ابلیس مرا مهلت ده و تا خبر کن وقت مرگ نزدیک بار پس و انتظار روز قیامت که جمله خلایق را برانگیزند و خدای تعالی از این حکایت کرد از ابلیس
تا بدانند که ابلیس با جهان معصیتی که کرد و گناهی که آورد و تکبر که فرا امید بود از اجابت خدای تعالی بندگان نا امید نشوند و قطع طمع نکنند از رحمت وی
با خدای تعالی دعای ابلیس بر وفق سؤال اجابت کرد یا مگر در سدی گفت مگر و برای آنکه وی خواند که تا روز بعث خواست و روز بعث روز نشر باشد و مرگ
خدای وی را مهلت داد تا وقتی که صلاح دانست و گفت تو از جمله زمان دادگانی یعنی از جمله آنانی که ایشان را مهلت داده است و جای دیگر گفت إلى يوم
الوقت المعلوم و گفته اند که ابلیس تا نفخه اولی مهلت یافت تا روز قیامت خدای اجابت نکرد تا خبر غایب کرد و بر قول او خدای تعالی تعلیق بعلم خود کرد
بگشت بر قول ابلیس و وقت ابلیس نباشد و همچنان نباشد که اجل خود ندانم و غرض ابلیس در این آن بود که تا او اغوای بندگان خدای کند و غرض خدای
آن بود که تعویض کند و بر اثر ثواب وقت توبه و انقیاد بروی موسع کند و اگر وی اختیار توبه نکند سوء اختیار او باشد و علم خدای بانکه وی اختیار
توبه نکند مانع نباشد خدا را از این مهل برای آنکه این غرض و بافت وی نباشد برانکه علم تعلق دارد بالشی علی ما هو به و او را بر وجهی و صفتی نکرده
ابو علی جبائی گفت نشاید که خدای تعالی اجابت دعای کافر کند برای آنکه در حقیقت تعظیم وی باشد و خدای تعظیم نکند کافر را و ابن الاخشاد گفت روا باشد
که چون در آن مصلحتی باشد و برابر مکلفان دیگر را چون ابلیس مهلت خواست حق تعالی گفت ترا مهلت دادم تا بوقت معلوم و تا خبر غایب کردم
تا بر وجهان ابلیس گفت بار خدایا بسبب آنکه تو مرا اغوا کردی و خایب و نومید کردی و ابدی با حکم کردی بضلالت و غوایت من مرا اهلاک کردی من بنشینم
برای اغوا و ضلال ایشان بر راه راست تو که راه اسلام و طریق اسلام ایمان است و کار بر ایشان تباه کردانم چنانکه بر ایشان کار من تباه
کردی و خود را با ایشان شریک باشم از بهر راه زدن ایشان من بجد و جهد که مرا باشد از چهار جانب گرد ایشان درآیم از پس و پیش و راست و چپ
عبد الله عباس را پرسیدند که چرا از فوق نگفت و لکن نگفت بالا جای نزول رحمت خدای است که از راه رحمت بر بنده راه نیافت و از زیر قدم آمدن
او وحشت آید و گفته اند امام محمد باقر گفت که معنی لآتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار کردانم و من خلفهم بر علیهم
تا مال جمع کنند و بآن بخل کنند و زکوة ندهند تا از بهر وارثان ایشان بمانند و عن ایمانهم کار دین ایشان بر ایشان تباه کردانم و بهوای نفس ایشان دارم
و تو بیشتر ایشان را شاکر نیابی و ابلیس غیب ندانست و این که گفت بطریق ظن و گمان گفت چنانکه خدای تعالی گفت وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ و این را

بر خود قیاس کرد و نیز از بهر آن گفت که چون آدم را گفت بوسوسه مقصود او حاصل کرد دانست که فرزندان وی نیز از وی باشند هم وسوسه تواند کرد و از
راه حق تواند کردن اکنون حق تعالی وی را از آنجا لعنت کرد و گفت بیرون شو از آنجا نکوهیده و خوار کرده و رانده بعزت و جلالت من که من پر کنم
دوزخ را بتو و هر که از نسل تو باشد و هم چون تو باشد و با ایشان که آدمیانند چون متابعت تو کنند و این غایت تهدید و وعید است فرزندان آدم را از متابعت شیطان
وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝

چون خدای تعالی ذکر ابلیس و طرد ابلیس لعین وی کرد از بهر ناکردن سجده حکایت آنکه با آدم گفت بسکونت کرد گفت ای آدم تو و جفت تو هر دو در بهشت ساکن
شوید و آرام گیرید و بخورید از میوه ها و طعامهای بهشت و نزدیک این درخت مشوید و گرد این درخت مگردید تا از جمله ظالمان یعنی ناقص کردانند حظ خود و ثواب خود
نباشید از ثواب این بهشت بوستانی بود بهشت خلد نبود چه اگر بهشت خلد بودی وی را از آنجا بیرون نیاوردندی و گفته اند که روا باشد که بهشت خلد باشد از
بهشت خلد الکسی بیرون نیاید که بر سبیل ثواب آنجا باشد و اما الکسی که بر سبیل تفضیل و مصلحت آنجا باشد و در آنجا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند آنجا
میدارند چون مصلحت بگردد از آنجاش بیرون آرند و آن نهی استحباب و نهی آنکه نهی بشد که ناهی کاره و منهی عنه باشد و حکیم کاره نباشد الا قبیح را و
پیغمبران از کبائر قبیح نکنند و اخلال واجب نکنند برای آنکه متنفر باشند از قبول قول شان و هر چه چنین باشد ایشان از آن منزه باشند خدای تعالی آدم را ندب
کرد بترک تناول آن درخت اگر تناول کردی وی را ثواب بسیار بودی اما بر تناول وی را ذمی و عقابی نبود فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ
لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ
الْخَالِدِينَ ۝ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ۝ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ۝ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند که ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم و حوا را

حوا را

از بهشت بیرون آورد و گویند که شیطان هر آدم و حوا را وسوسه کرد و وسوسه دعوت باشد بکاری بگونه صوت پوشیده و غرض ابلیس در این وسوسه آن بود
تا لباس بهشت از ایشان دور کرداند و آنچه از ایشان پوشیده بود از عورتهای ایشان ظاهر کرداند و خبر چنین آمده است که چون ایشان از آن
درخت تناول کردندی بادی درآمد و تاج از سر ایشان و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان ظاهر کرد آدم که آن بدید بر میدوید که بمثل آمد حق تعالی
گفت ای آدم فرار امنی ای من میگریزی آدم گفت بل حیاء منک یا رب خدایا شرم میدارم از تو و سوءة ابلیس آنست که خدای تعالی از وی حکایت کرد او آدم را
گفت که خدای شما را باز نداشت و نهی نکرد از این درخت الا از بهر آنکه تا شما دو فرشته نباشید و در بهشت جاوید نمانید در وهم ایشان چنان انداخت که هر که از این
درخت تناول کند صورت او بگردد و با صورت فرشته و در بهشت جاوید بماند و با ایشان سوگند خورد که آنچه میگویم شما را از روی نصیحت میگویم و من از جمله نصیحت
کنندگانم شما را چون ابلیس سوگند خورد شبهه ایشان قوی شد از آنجا که ظن ایشان چنان بود که هیچکس دلیری نیارد کردن بسوگند خوردن دروغ ایشان را
باین سبب و باین حیله بجا فرود آورد و گذاشت یعنی ایشان را از ابو و منزلت که بر آن بودند بزمین پست آورد فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ
بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ۖ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ
وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ چون ابلیس ایشان را سوگند خورد و بسوگند وی فریفته شدند همچنین مؤمن را بخدای فریفته توان
و بعضی عبد الله عمر گاه که بنده از آن خود ادیبی که نماز نیکو کردی وی را آزاد کردی و بر آن ...

که بندگان ترا آنجا زمی فریبند ما ایشان را آزاد کرد و الا گفت هر کس که ما بخدای سوگند یاد کرد ما او را باور داشتیم پس آدم و حوا از آن درخت بخوردند ظلم ایشان پیدا شد
لباس ایشان بر بوده شد و عورات ایشان ظاهر گردید در ایستادند از برگ درختان بهشت بر هم می نهادند و عورات می پوشیدند بدان و آن درخت انجیر بود
که برگ وی عورت خود می پوشید خدای تعالی گفت ای آدم من بهشت ترا حلال کرده بودم و شما را از این درخت نهی کرده بودم و شما را آگاه کرده بودم و خبر داده
که شیطان شما را دشمنی است و او ترا سوگند بخورد و گفت آدم گفت بار خدایا من گمان نبردم که کسی بنام تو سوگند دروغ خورد
قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين • قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في
الارض مستقر ومتاع الى حين • قال فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخرجون • آدم و حوا ایشان از کرده و
وبر کرده خویش پشیمان شدند
و از خدای تعالی استغفار و آمرزش خواستند گفتند بار خدایا ما بر نفس خود ستم کردیم و پای از فرمان تو بیرون نهادیم تو که خداوندی ما را بیامرزی و بر ما
رحمت نکنی ما از جمله زیان کاران باشیم آدم اگرچه ترک مندوب کرد خود را ظالم و خاسر خواند از بهر آنکه عادت اولیای خدای آنست که اندکی چیز بزرگ شمرند
و گناه صغیره را عظیم دانند و آدم و جمله انبیا از قبایح و مناهی معصوم بودند و آنچه با آدم کردند از سلب لباس و تقویت منافع عقاب نبود که عقاب جز
بر مستحق نباشد و نشاید که مستحق عقوبت باشند و اگر تقویت منافع و سلب لباس عقوبت باشد جمله پیغمبران و اولیای خدای معاقب بوده باشند و چگونه مستحق
اهانت و استخفاف بوده باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد بغایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان و نفس کدام عاقل ساکن شود که قبول قول
مستحق چنان العذری کند و این معنی جایز ندارد الا کسی که قدر انبیا و منزلت ایشان نشناسد آنگاه خدای تعالی خطاب کرد آدم و حوا و ابلیس و مار گفت
که ابلیس مار را وسیله کرد و مار حوا را و حوا آدم را خدای تعالی آدم را گفت چرا خوردی گفت مرا حوا گفت حوا را گفت چرا خوردی گفت مرا مار گفت مار را گفت
چرا خوردی گفت مرا ابلیس گفت خدای همه را خطاب کرد و گفت از اینجا فرو شوید و بزمین روید که شما همه یکدیگر را دشمنید شیطان دشمن شما و شما دشمن او و مار
دشمن شما باشد و شما دشمن مار باشید هر یکی که زمین آید بجای دیگری کرده باشد حوا چون از آن درخت برگ باز کرده درخت خون آلود شد و را گفت چون این درخت را خون
آلوده کردی هر ماه خون آلوده کردانم و مار را گفت پایهایت بستانم و بر رای رفتنم بار بر شکم می روی و هر کرا دست یابد سرت بکوبد و ابلیس را گفت تو از نجا
برو ملعون و مطرود آدم را گفت بزمین رو پس آنگه در بهشت روزی می خوردی بی رنج و تعب اکنون بر زمین بیگاری در زمین بکار و بکدیمین و عرق جبین روزی خوری چون آدم بزمین
آمد و گرسنه شد از خویشتن حالی یافت که پیش از آن نیافته بود و گفت بار خدایا مرا حالیست که از آن صبر نمی توانم کرد جبرئیل آمد و گفت این درد را نام جوع
و دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا آرم گفت ای آدم من ترا آنچه ترا بر آن خراج تو بود از بهشت که آن گندم است آورده ام تا راحت هم از آنجا
که رنجت بود و گندم در پیش آدم بنهاد آدم خواست تا گندم بخورد جبرئیل گفت این را می باید کاشتن تا خدای در وی برکت کند آدم گفت کاشتن چگونه باشد جبرئیل
گفت دو مرغ بیاموزم و این آلت توان کردن گفت آلت از کجا آرم گفت من آلت کردن بیاموزم آنگه او را آلت بیاورد و چوب بخش و اورا آهنگری و درودگری
بیاموخت تا او آلت برزگری بساخت چون آلت تمام کرد و گفت این گندم بر زمین افشان و زمین بشوراند و دانه را بخاک پنهان کن آدم همچنان کرد چون از تخم افشان
فارغ شد و تخم دیگر رسید آن را ستد و چون تخم دیگر رسیده بود چون بدیگری رسید آدم حیران شده بود و بدرود آمد و چون از همه بدرود
فارغ شد همه در رسید یکبار آدم خواست تا بخورد جبرئیل گفت این را شاید خوردن این را بدر و بدر خواست که بخورد گفت نه در پای گاو افکن و خورد و
گردان چون خورد کرد خواست که بخورد گفت نه بر باد ده تا دانه از کاه جدا شود بر باد داد و پاک کرد تا خواست تا بخورد گفت نه آسیا کن تا آرد شود آدم آرد کرد

خواست تا بخورد گفت نه خمیر کن خمیر کرد خواست تا بخورد گفت نه آتش برافروز گرده را بر آتش پخت چون از تنور بیرون آورد گفت اکنون ترا آن خوردن آدم در قدر کرد
و لقمه از آن در دهان نهاد گرم بود دهانش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل نباید کردن تا سرد شود و این همه از بهر آن است که تا بدانی که هر کس در کام
خود کامی بر دارد به هزار کار شین ناکام بر باید داشت چون بعد هزار رنج و محنت بدست آورد و در وقت تمتع هزار محنت دیگر بوی رسد راحت و بنا برنج آمیخته
و شادی و نعیم و محنت الطمر والهم الاکثر موقوفان بکل ذلک یا تیک الطبید بدست آن پایه و منزلت که بی رنج برد العمر مان حلال در دهان نهاد تو نخواهی که بی
رنج حلال بدست آری حلال را بدست آید که طلب الحلال جهاد و دیگر آنکه بدست بیک ترک مندوب چنین محنت و رنج کشید و موجب فراق بهشت شد تو خواهی
که ترک چندین واجبات و ارتکاب چندین معصیت در بهشت شوی زهی اندیشه خطا کردن است • لا علم و عمل بهشت خواهی الا لا حول و لا قوة الا بالله
تقل الذنوب الذنوب تربحی • درک الجنان بها و فوز العابد و نسیت ان الله اخرج آدما • منها الی الدنیا بذنب واحد • آنگه چون ایشان را
از بهشت بیرون کرد و بزمین فرستاد گفت شما را در زمین مستقری و قرارگاهی و تمتع و انتفاع باشد بچیزی که در دولتی عاجل تا زمانی و روز کاری که
من دانم و کس را بدان اطلاع نباشد و این وقت آجال است یا وقت قیامت آنگه گفت شما زندگانی کنید و هم در این زمین بمیرید و شما را هم از این زمین بر
انگیزند و زنده گردانند روز قیامت چنانکه آیتی دیگر گفت منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى • يا بني آدم قد انزلنا عليكم
لباسا يواري سوآتكم وريشا ولباس التقوى ذلك خير ذلك من آيات الله لعلهم يذكرون • يا بني آدم لا يفتننكم
الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما انه يراكم هو وقبيله من حيث
لا ترونهم انا جعلنا الشياطين اولياء للذين لا يؤمنون • حق سبحانه و تعالی منت نهاد بر فرزندان آدم بانچه کرد با ایشان از نعمتها
و گفت ای فرزند آدم بدرستی که ما بشما فرستادیم لباسی و جامه که عورتهای
شما را باز پوشد و جامه که آن زینت شما باشد و این همه در زمین باشد پس انزلنا بمعنی خلقنا باشد یعنی ما آفریدیم برای شما جامه و در جای دیگر گفت وانزل
لكم من الانعام ثمانية ازواج و نیز چون اصل این جمله از آب و باران است از آسمان فرستاد از بهر این گفت انزلنا و چون زینت و بر بدن
از این سبب جامه زینت را ریش خوانند که آن پر مرغ باشد اما لباسی که از آن لباس تقوی و پرهیزکاری خوانند و ایمان و طاعت باشد آن بهتر و نیکوتر
از جمله لباسها خواه آن ان اكرمكم عند الله اتقاكم حسن بصری گفت که عثمان عفان را دیدم بر منبر رسول صلعم و ازار او غلط میگفت پیراهنی کتان
پوشیده و کوی گریبان گشاده و مرد مان از امیکرد سکان ازو اگر کشید و با کبوتر بازی میکند آنگه گفت ان خدای بترسید در سر که از رسول صلعم شنیدم که او گفت
هیچ بنده نباشد که او عملی کند در سر الا خدای تعالی از آن عمل ردای بر وی پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر آنگه این آیه برخواند و گفت لباس التقوى طریق
نیکو بود و گفته اند هر لباس و زره است و خود که در حرب پوشند جای گفت که جامه پارسایان که از صوف باشد و جامه پشمین است و خدای تعالی آن منت نهاد
بجامه و ستر پوشش بر ما که عورت برهنه طواف کردندی گرد خانه کعبه عورت برهنه و قریش و نیز جمیع خلق را از اصناف خلایق جامه نباشد الا فرزند
آدم را و این از جمله آیات و دلالات خدای است بر فضل و کرم و رحمت او بر بندگان و تا پیشه که بندگان اندیشه کنند و عظم نعمت معبود خود در ایشان بشناسند و شکر
نعم او بر اوامر و قیام نمایند آنگه فرزندان آدم را و عظ گفت و نصیحت کرد از مردان و زنان ایشان اگرچه ذکر پسران کرده است بر سبیل تغلیب و گفت ای فرزندان
از مردان و زنان نباید که شیطان شما را در فتنه افکند و از راه راست و دین حق بگرداند و چنانکه از دشمن شما آن سه است که دعوت کند آنگه شما متی

مفتون و مبتلا کردید چنانکه پدر و مادر شما که آدم و حوا اند هر دو را بوسوسه و غرور ابلیس از بهشت بیرون آورد و جامها که بهشت از ایشان دور کرد تا عورتهای ایشان
بایشان نماید و اگر چه این فعل که اخراج بهشت و نزع لباس وی نکرد چون سبب وی بود اضافت فعل با وی کرد پس شما نیز که فرزندان آن گشته اید آدم را بوسوسه ابلیس
و اغوا ابلیس فریفته مشوید تا از بهشت محروم نمانید اگر چه بیان قصه شیطان کرد تا از وی بجانب کوشش خود احتراز کنند که شیطان و قبیل و گروه
و لشکر او شما را می بینند از آنجا که شما ایشان را نمی بینید و نسل او هم از نسل و قبیله او باشند مجاهد گفت ابلیس گفت که مرا چه چیز داد نه که شما را ادمیان ابلیس
و ایشان ما را نبینند و ما از زیر زمین بر آییم و پیران ما جوان کردند پس از آنکه پیر شده باشند مالک دینار گفت دشمنی که ترا می بیند و تو او را نمی بینی دشمن عظیم باشد و محنت او
او سخت الا آنکس را که خدای وی را نگاه دارد جمعی گفت که شیطان و بر بنات تو حادث شیطان محالست و تو سلیم شیطان ترا می بیند و تو او را نه
بینی و شیطان از تو بر تو یارست و ترا بر وی هیچ یاری نیست و دل تو مسکن اوست و تو راه بدو نداری پس تو با او مقاومت نتوانی کرد مگر بیاری خدای
ذو النون مصری گفت اگر او ترا می بیند از آنجا که تو او را نمی بینی خدای او را می بیند و او خدای را نمی بیند و بخدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد و نا دیدن ما شیاطین
را از آنجاست که ما را شعاع اندکست و ایشان را جسم شفاف پس هر دو منع بود از دیدن اگر خدای تعالی در زیادت کند ممکن باشد ایشان را دیدن چنانکه
را توان دید در حضور موت اگر گوید ما دیوان را دوستان آنها کردانیده ایم یعنی حکم کرده ایم و نام برده که دوستان شیاطین کسانی اند که ایمان نمی آرند یا خذلان کردیم
میان ایشان و دیوان و منع نکردیم ایشان را تا مطیع و فرمان بردار دیوان گشتند در آنچه ایشان را فرمودند و سو کردند از مخالف خدای و امر او و

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ
فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

مفسران گفته اند که چون عرب طواف کردندی برهنه بودندی و گفتندی که ما خانه خدا را چنان طواف کنیم که خدای ما را آفریده است یعنی چنانکه
ما را آفریده است برهنه و در جامه که در آن گناه کرده باشیم طواف نکنیم و زنان چیزی از دو الیا فرو باشند که عورت پوشش بود در میان بستندی تا در خبر است که زنی
از بنی عامر طواف میکرد و میگفت الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله و چون اسلام آمد ایشان را ازین منع کردندی ایشان گفتندی
که پدران خود را برین یافته ایم و اگر بر عموم حمل کنند این فاحشه اولیتر بود خدای تعالی از عقیده مشرکان و کجروان خبر میدهد میگوید که ایشان چون فاحشه و
ناشایسته کنند از گناهان و فاحشه قبیح باشد شنیع القبیح و ایشان را از آن گناه و ناشایست از شرک و غیر آن باز دارند و بر آن عتاب کنند ایشان
بجواب در آیند که پدران خود را برین یافته ایم که این میکردند و خدای ما را بدین فرموده و بجواب و اراده او کردیم و اگر خواستی ما را ازین بکردانیدی بر
خلاف این کار کردی و بعید گفتار پدران میان است تا محقق شود که مع کوته فقدای ای محمد بگوی این مشرکان و پدران که خدای بکار زشت و ناشایست
نفرماید و نخواهد و آنچه گفت که نفرماید دلیل آن میکند که نخواهد برای آنکه امر جز بارادت آمر نباشد اگر بر سبیل تقریع و تهدید و انکار گفت ای محمد بر
خدای میگوئید بدروغ که ما را باین فاحشه خدای فرموده است اگر بیان کرد که خدای چه فرموده است گفت که خدای بنا شایست نفرماید و امر نکند بفحش و
لیکن بداد و عدل فرماید که عقل بر راستی و استقامت آن گواهی دهد و بتوحید و عدل فرماید و چون امر خدای بتوحید و عدل تعلق دارد و محال باشد که بعدل

دعوت نفرماید اگر فرو بسته خواهد برای آنکه حکیمست آنچه فرماید آن خواهد و آنچه نخواهد نفرماید و از آن منع کند پس اگر بنده طاعت خواست و بران امر کرد و کار معاصی بود و از آن
نهی کرد امر وی را دلیلست بر ارادت طاعت و نهی وی را دلیلست بر کراهت معاصی و نیز فرمود که روی خود را در اقبال آرید نزدیک هر مسجدی و در تفسیر نماز
ضحاک گفت معنی آنست که چون در مسجد باشید و وقت نماز در آید هم آنجا نماز بگذارید و مگوئید که ما نماز جز در مسجد خود نکنیم و چون وقت نماز در آید مخیر باشید بهر جای
که خواهید روید و گفته اند هر جا که باشید روی بقبله آرید و عبادت خالص و خاص خدا را کنید و خدای را بخوانید و خالص کردانیده مر او را عبادت و طاعت و دعای وی چنانکه شما را
او طلب داد چنانکه از ابتدا شما را بیافرید باز همچنان شوید یعنی چنانکه معدوم بودید پس از خلق پس از انعدام آنچنان شوید معدوم جابر بن عبد الله
انصاری گفت که خدای تعالی خلق را همچنان بر انگیزد که بران مرده باشند مؤمن بر ایمان و کافر بر کفر چنانکه برهنه از مادر زاده باشند برهنه شان
بر انگیزند و گفته اند که معنی اینست که چنانکه زنده بودند در دنیا زنده شوند در آخرت گروهی را راه نماید بهشت و رفعات چون مستحق بهشت باشند و گروهی
که واجب شده باشد بر ایشان هلاکت و عقوبت از راه بهشتشان بکردانند و بدوزخ برند چه از بهر آنکه دیوان را دوست خود گرفته بودند و مطیع امر
و فرمان دیو شده بودند و دوستی و طاعتی که واجب بود رها کرده بودند و با این همه می پنداشتند که ایشان براه راست اند و ایشان کسی دیگر را راه
راست نمودند و بر حق میپنداشتند و دیگران را بر باطل و ایشان بر باطل بودند يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ سبب نزول آیه آن بود که بنی عامر
عادت داشتند که برهنه نماز و طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجدی از مساجد رسیدندی
جامه بیفکندی و برهنه در مسجد شدندی اگر کسی با جامه طواف کردی وی را بزدندی و جامه از وی دور کردندی خدای تعالی این آیه فرستاده امر کرد فرزند آدم
از مردان و زنان و گفت ای فرزند آدم زینت خویش از لباس جامه و اگر بد نیز بگیرید نزدیک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف کردید یا در مسجد خواهید شد
و آن جامه اگر خوب و بیو نیز نظیفست اگرچه خلق باشد امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مراد جامه نو و پاکیزه است که هر روز عید و جمعه در پوشند چون بمسجد جامع و مصلی
حاضر شوند روایت کرده اند که امام حسن علیه السلام چون نماز کردی بهترین و نیکوترین جامه در پوشیدی از و سوال کردندی از معنی آن گفت ان الله جمیل
یحب الجمال فاتجمل لربی گفت زینت دست بر افشاندن است در نماز بیان شرح قول رسول که ان لکل شیء زینة و زینة الصلوة رفع الایدی گفت هر چیزی را
زینتی است و زینت نماز بر داشتن دستهاست بتکبیر احرام و بتکبیر رکوع و بتکبیر سجود و سر بر داشتن از هر دو اگر خدای تعالی فرمود کلوا و اشربوا ایشان
در ایام حج طعام و آب نخوردندی از بهر تعظیم حج الا مقداری که سد رمق ایشان بودی مسلمانان گفتند یا رسول الله ما بدین اولیتریم خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت این را تعلیم بخشید طعام خورید و آب بیاشامید اما در آن اسراف مکنید که بیش از حد بخورید و از حلال بحرام تعدی مکنید که خدای تعالی اسراف کنندگان را
دوست ندارد عبد الله عباس گفت هرچه خواهید بخورید و هرچه خواهید بپوشید مادام که در خوردن اسراف نباشد و در پوشیدن مخیله و تکبر و اسراف آن باشد که
نه در راه خدای باشد چه اگر هم وزن کوه احد و طلا تعالی در خرج کرده شود اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت خرج کند اسراف باشد و گفته اند که تعلق
در اکل و شرب از منفعت معرفت یعنی که تا بحد خود باشد نافع بود و چون از حد خود بگذرد مضرت بود در شیر از طبیب بود ترسا مردی حاذق علی بن الحسین
را گفت در کتاب شما از علم طب چیزی نیست و علم دو است علم ابدان و علم ادیان علی گفت خدای تعالی جمله علم طب در یک آیه جمع کرد و فرمود
کلوا و اشربوا و لا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده اند گفت بلی جمله طب در چند کلمه جمع کرده است فی قوله المعدة بیت الداء و
الحمیة رأس کل دواء و اعط کل نفس ما عودتها معده خانه بیماریهاست و پرهیز کردن سر همه دواهاست و مر نفس را آن باید داد که عادت
کرده باشد ترسا گفت که کتاب شما و پیغمبر شما مر با علم جالینوس نگذاشت قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ

مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
چون جاهلیت از بحیره رفتندی با بحیره که سغبندی کار کردی و آنچه از وی بردی بره شیر را بر خود حرام کردندی عبدالله عباس گفت مراد بطیبات که اهل
جاهلیت بر خود کرده اند از بحیره و سائبه و وصیله و حام و خدای تعالی این آیه فرستاده گفت بگوی ای محمد که کیست آنکی کرا او حرام کرد آرایش خدای
برای بندگان خود بیرون آورد از انواع و لباس که خویشتن را بدان مزین کرده اید و طعامها پاک و لذیذ و خوش از آنچه مالیات از ارزاقی که دادیم
بگوی ای محمد که امروز در دنیا این لباسها و طعامها مشرکان با مومنان شریک اند بجای که مومنان انتفاع میگیرند مشرکان هم میگیرند اما روز قیامت این
جمله خاص و خالص مومنان باشد و کافران را از آن هیچ نصیب نباشد و آیه را دلیلست بر آنکه خدای تعالی آنچه آفریده در دنیا برای مومنان آفریده از آنکه
گفت قل هی للذین آمنوا بگو که این مومنانراست و کافران انتفاع بجمله میبرند مومنان اند و بطفیل ایشان اند و در قیامت این تبع و طفیلی نباشد
برای آنکه کافران در دوزخ بود مومنان از ایشان بخلاف و بنا کرده بیکجا اند آنکه گفت کذلک نفصل الآیات را همچنین مفصل و مبین کرده ایم برای آنکه برا اند
یعنی نظر اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگر چه تفصیل آیات از بهر ایشان بوده است اول چون ایشان منتفع شدند بآیات گوئی که خاص ایشانست
قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
خدای تعالی چون مشرکان را نصیبان کرد و تحریم محللات که چیزهای که در شرع و عقل حلال بود
ایشان را از اعتقادات فاسد بر خود حرام کرده بودند همچنین نصیبان میکند ایشان را و توبیخ میکند تحلیل محرمات تا بازنماید که ایشان در هر دو نوع تحلیل حرام
و تحریم حلال مخطی بوده اند گفت بگوی ای محمد که خدای من جمله فحشها و زشتیها حرام کرده است آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه نهانست و ناپیدا از
طواف خانه کعبه که مردان برهنه میکنند و زنان بشب برهنه و از زنا کردن بروز و زنا کردن بشب که ایشان میکردند و در روز قبیح است و در شب قبیح
و همچنین حرام کرده است اثم را و اثم گناه است و خمر را اثم خوانند خمر را حرام کرده است و دلیل بر آنکه اثم خمر است شربت الاثم حتی ضل عقلی
کذاک الاثم تذهب بالعقول و گفته اند اثم هر گناهی باشد که در وی حد نباشد و حرام کرد بغی را و بغی ستم و ظلم است و تطاول بر مردمان بناحق و طلب
ریاست بناواجب و بغی در موضع لغو طلبست و آن بواجب و ناواجب بود و از بهر این گفت بغیر الحق یعنی که بناحق باشد حرام کرده و دیگر آنچه حرام کرده
شرک آوردن است بخدای و انباز گردانیدن با خدای در عبادت آنچه را که بر آن حجتی و برهانی نفرستاده است و حجت را سلطان خوانند از آنکه مسلط بود
بر خصم و همچنین حرام کرده است که بر خدای چیزی گویند که آن را ندانند و خدای نفرموده باشد گویند خدای فرموده است و آیه دلیلست بر بطلان تقلید
قبول کردن قول غیری را بی حجت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ يَا بَنِي
آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که هر امتی و قومی را وقتی است معین
اجل مرگ و هلاکت و فنا و اعمار ایشان که چون اجل در آید یکساعت تقدم و تاخر
نکنند و گفته اند که این آیه وعید است قریش را اجلی که معلومست نزدیک خدای تعالی چنانکه امتان دیگر را بود که پیش از ایشان بودند آنگه خطاب کرد با
جمله مکلفان و گفت ای فرزندان آدم اگر بشما پیغمبرانی آیند از شما باشند و از قبیل شما یا از جنس شما قصه میکنند بر شما آیات مرا بر شما میخوانند

فرمان بر بوده و طاعت دار بوده و متابعت ایشان کنند و از معصیت و نافرمانی دور باشند که هر که پرهیزکاری کند و کار خود با صلاح آرد و عمل صالح کند آنها که بدین صفت
بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نباشد آنجا که دیگران خائف و ترسان باشند و ایشان اندوهگین نشوند چون دیگران اندوهگین شوند و این آیه چنان مینماید که نفی معصومات
آنجا که نفی خوف و حزن کرده است ایشان را بر سبیل عموم و ایشان آنکسانی باشند که جمله واجبات بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند و این جز معصومان نباشند
و آنکس که جایز الخطا باشد و از بعضی معاصی اجتناب کند و بعضی را ارتکاب کند وی تو به بایستی خدا شود کار او موقوف باشد بر مشیت خدای اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند
چون خدای تعالی ذکر مومنان کرد و آنچه پاداش ایشانست ذکر مکذبان و متکبران کرد و آنچه سزای ایشانست در عقب وعده وعید آورد تا جمع باشد میان ترغیب و ترهیب
تا مکلف بدین طریق بفعل واجب نزدیکتر شود و از فعل قبیح دورتر پس گفت آنکسانی که آیات ما را دروغ داشتند و از آن استکبار و گردن کشی کردند و رد کردند
ایشان اهل دوزخ اند و ملازمان آتش و در آنجا خالد و جاوید باشند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ
يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا
عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
حق تعالی بر سبیل استنکار و توبیخ میفرماید که ستمکارتر از آنکس نیست که دروغ
بر خدا بندد یا آیات و بینات و دلایل و حجج او را بدروغ دارد و آنها که چنین باشند بایشان رسد نصیب و بهره ایشان از کتاب یعنی آنچه در لوح
محفوظ در حق ایشان نوشته باشد بایشان رسد از اعمار و ارزاق و آجال ایشان و عذاب و هلاکت ایشان ابن عباس گفت بایشان رسد نصیب ایشان
از آنچه کرده باشند و مجموع اعمال ایشان نوشته باشد لا محال بایشان رسد و از جمله آنچه بایشان رسد سیاه روئی ایشان باشد روز قیامت لقوله
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ یعنی از اعمار و ارزاق ایشان بایشان رسد تا آنگه رسولان ما و فرستادگان ما بایشان آیند و جان
ایشان بر دارند یعنی ملک الموت و اعوان او از فرشتگان عذاب که جان ایشان قبض کنند و بدوزخ برند و این فرشتگان ایشان را گویند که کجا رفتند آن معبودان
شما که ایشان را بدون خدای می پرستیدید و عبادت میکردید و این از ایشان بر سبیل توبیخ و ملامت گویند ایشان در جواب گویند که ایشان از ما گم شده اند وقت
آنکه ما را حاجتی است بفریاد رسی آنگه کرده باشند پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار آرند بر نفس خویش که ایشان کافر بوده اند خدای این اعتراف و پشیمانی
ایشان را سود ندارد از آنکه در وقت آن پشیمان شدند و اعتراف آوردند که وقت آن بود قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ
أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا
مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
خدای تعالی جل جلاله روز قیامت گوید کافران را که شما نیز در میان گروهی در آئید
از کافران که پیش از شما بوده اند و بگذشتند از دیوان و آدمیان بدوزخ رسیدند یعنی چون ایشان کافر بوده اند بدوزخ شدند شما را حکم چنین است که بدوزخ شوید
که هم طریق و ملت ایشان بوده اید در دنیا چون در دنیا با ایشان اقتدا کرده اید و بر ولای ایشان بوده اید در عذاب شدن و در قوم چشیدن با ایشان شریک
اگر حال ایشان چنان باشد که هر گروهی از ایشان در دوزخ شوند امثال خود و متقدمان خود را لعنت کنند که در دنیا بایشان اقتدا کرده باشند و بایشان گمراه
شده باشند از آنکه تقلید کنندگان مشرکان از اشرکت کنند و جهودان جهودان را و ترسایان ترسایان را لعنت کنند همچنین تا در دوزخ بیکدیگر رسند

ارباب

وجمع شوند آفرینان ایشان اولیسان را گویند اتباع و جمله گروه سالار را گویند آفرینان قوم او اول را گویند بار خدایا اینجماعت مقدمان و پیش روان ما اند
و پیشوایان و مهتران بودند مارا از راه بگردانیدند و از حق و مذهب صواب بازداشتند و مارا گمراه کردانیدند خداوندا عذاب ایشان افزون کردان و عقاب
ایشان زیادت کن ابن مسعود گفت ماران و کژدمان را بر ایشان مسلط گرداند خدای تعالی جواب بدو که بگوید هر یکی این پیشوایان و مقتدایان را
عذاب مضاعف باشد برای گمراه بودن و گمراه کردن ایشان دیگران را و هر کسی را جزا ابتر او خواهد بود و لیکن در استحقاق خواهد رسید و لیکن نمیدانند
ایشان که مقادیر آن مجازات و قدر استحقاق آن چگونه است ایشان که و هم شده که آن گروه عذاب چگونه است هر کس عذاب خود را دانند که آفرینان
چون این گفته باشند اولیسان مر ایشان را گویند که چو آنست باید که ما را عذاب مضاعف باشد و شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باشد و عذاب ما بیشتر
واگر ما بر ضلالت بودیم شما هم بر ضلالت بودید و تقصیر و غفلت کرده دید که نظر از ما و از شما بر یکدیگر بوده است چرا باید که خطاب با افزون بود یعنی عذاب اگر
خطاب آید مر جملرا از تابع و متبوع مقتدی و مقتدی که چشید عذاب بکشید عقاب بانچه کسب کرده اید از اعمال بد باختیار خود نه با جبار ما

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ
فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۝ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۝

بدرستی و حقیقت که آنکسانی که دروغ داشتند آیات ما را و بآیات ما ایمان نیاوردند بدان استخفاف و از ان تکبر و ترفع نمودند درهای آسمان از برای
ایشان نگشایند برای استخفاف و وضع قدر ایشان برای ارواح و اعمال ایشان نگشایند چنانکه برای اعمال و ارواح مومنان بگشایند امام محمد
باقر گفت ای ارواح مومنان و اعمال ایشان را آسمان بر بندد درهای آسمان برای ایشان بگشایند و از بهر اعمال و ارواح کافران درهای آسمان نگشایند
و ارواح و اعمال ایشان را بسجین برند و آن وادیست بحضرموت که آنرا برهوت گویند ابوهریره از رسول روایت کرد که فرشتگان بالین
بنده مومن حاضر آیند گویند ای روح پاک بیرون آی با مرضات الله جهة و پسندیده و بشارت باد ترا بروح و ریحان و خدای از تو راضی نه
غضبان اگر آن روح پاک را بر بندد تا آسمان و مایا گویند در بگشایند گویند اینرا اگر این روح کیست گویند روح فلان بنده مومن است
گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدة و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان و در بگشایند تا
در رود و همچنین بدر هر آسمان که رسد همین ترحیب و بشارت گویند تا آنکه بآسمان هفتم برند اما چون روح کافر باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند
و گویند بیرون آی ای نفس خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم اگر آنرا باسمان برند و گویند در بگشایند خازنان بهشت و آسمان گویند این
روح کیست گویند این روح فلان بنده گویند لامرحبا بالنفس الخبیثة التی کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا تفتح لک
ابواب السماء برگرد که درهای آسمان برای تو نگشایند اگر برگردانند و بگور رد او پس فرو کنند چون خدای تعالی ذکر این کرد در سبیل ایاس دیمان و استحاله
بیرون آمدن ایشان از دوزخ گفت ایشان از دوزخ بیرون نیایند و در بهشت نروند تا آنکه اشتر بسوراخ سوزن برود و در رفتن شتر بسوراخ
سوزن محالست پس محال باشد رفتن ایشان در بهشت و مجرم جزا دهیم کناه کاران از کافران هر کافری مجرم باشد اما هر مجرمی کافر نباشد
پس این مجرمان کافر اند زیرا که باد لة عقلا معلوم شده است که مومن ابدا در دوزخ نماند اگر گفت این کافران مکثار را از دوزخ پوشش
بشد از آتش دوزخ از بالای سر ایشان یعنی عذاب و آتش دوزخ بر ایشان مشتمل باشد و فوقش جای ثبات و این بر سبیل تهکم است که گفت

باهم

اعراف

خواهیم ظالمان را یعنی کافران را از ظلم که گفت ان الشرک لظلم عظیم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ
وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ حق تعالی چون ذکر کافران کرد و آنکه عقاب ایشان در عقب آن ذکر مومنان
کرد و آنکه ثواب ایشان گفت آنکه بگرویدند و قول رسول را باور داشتند و عمل صالح کردند بر وفق فرمان ارشد ما هر چه فرمائیم آن فرمائیم که با آسانی توانایان
قیام نمودن و بسیج نفسی را تکلیف نکنیم الا آنکه وسع و طاقت و توانائی باشد و اگر اندیشه کنند معلوم شود که آنچه خدای بنده را فرموده است کمتر از وسع و طاقت
بنده است در شبانه روزی هفده رکعت نماز فرموده است بنده مقادر بیکی صد رکعت نماز می تواند کرد و لیکن بفضل و کرم خویش کلف بیسر او کم بالزم
غیر او و اعطی علی القلیل الکثیر اثبات از آنکس که او تکلیف ما لا یطاق روا میدارد و خدای تعالی روا نمیدارد الا دون ما یطاق اگر کرامت و قدرت تکلیف کرد
حال کرده بود چون کمتر از آن کرد و فضل کرده باشد آنکه ای که روا نداد و که در تکلیف عدل کند کی روا دارد که ظلم کند گفت خدای تعالی که ما ظلم نکنیم بتکلیف چیز
از طاقت بیرون ما هم آنها که یاد کرد و ما هم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن قیام نمایند ایشان اصحاب بهشت و ملازمان و مقیم دایم جاوید باشند در بهشت مخلد
بفضل ملک احد مؤبد و مومنان باشند عالاریسیر اهل بهشت بکشیم و دور کردانیم آنچه در سینهای ایشان باشد از غل و کینه و حسد و دلهای ایشان را پاکیزه گردانیم
باکو تغیبه ایشان کنیم یعنی طباع ایشانرا باسقاط وساوس و آنچه آرزوی ایشان باشد بایشان دهیم تا تمنای حال غیری نکنند در خبر است که آنکس را که
در بهشت کمتر از او نباشد ملک ملکش از همه ملک و پادشاهی بیش باشد و چنان گمان برد که هیچکس را فرا از و ملکی نیست سدی گفت چون اهل بهشت و بهشت
رسند ای درختی باشد که از اصل ساق آن دو چشمه بیرون می آید یکی چشمه باز خورند هر چه غل و غش و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طهور بود
چو ساقی و سقاهم ربهم شرابا طهورا ۝ ببزم روح جنت بنزد حور و قصورا ۝ از شوق دلها کشید عاشقان آلمی ۝ فغان و نعره برارند کای عفو غفورا ۝ فیا رحمد
و غسل غش زصحن سینه باشست ۝ زهی شراب طهور از پی شفای صدورا ۝ و در چشمه دیگر غسل کنند تا نضارت و عضارة نعیم بر ایشان پیدا شود ۝ هرگز پس از آن
اشعث و اغبر نشوند ۝ و هرگز بخویش فرو تر نشوند ۝ چون فیض خورشید غایت انفر ۝ از نور چو آمنور نشوند ۝ در نضرت و تازگی بمانند مدام ۝ و زحالت
خویشتن متغیر نشوند ۝ آنگه بیان و صف منازل ایشان کرد و گفت تجری من تحتهم الانهار گفت منازل ابرار و اخیار از حکم چنان بود که
در زیر کوشکهای ایشان جوی ها آب روان و چشمه سار و درختان با ثمر الوان باشد چون ایشان یعنی مومنان آن نعیم و انواع نعمت باطن و ظاهر
ببینند گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا سپاس و ستایش مر خدا برا که جایت داد و اگر نه آنستی که خدای ما را هدایت کردی ما هرگز راه نیافتیمی و ما را این
راه ننمودی اگر خدای ما را باین راه نمودی سفیان ثوری گفت معنی آنست که سپاس خدا را که ما را توفیق داد تا عمل کردیم علی که ثواب و جزای آن اینست
در خبر است که رسول گفت چون اهل بهشت در بهشت روند و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی میان ایشان حجاب بر دارد تا یکدیگر را ببینند و آنگه
ایشان را نشان دهند از منازل و مقامات و درجات و درکات اهل دوزخ گویند لو هدانا الله و این حسرت ایشان باشد و اهل بهشت گویند لولا ان هدانا الله
و این شکر ایشان باشد گفت هیچ مومن نباشد و کافر الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی و جایی باشد چون حجاب بر دارند آن با ایشان نمایند دوزخی را گویند
آن قصور و منازل و درجات می بینی همه برای تو آفریده بودند اگر ایمان می آوردی و طاعت میکردی بدان متمتع و مستانس بودندی و بهشتی را گویند آن درکات
و عقوبات که می بینی ترا بودی اگر تو نیز همان کردی که ایشان کردند از کفر و معصیت اگر گویند این میراث شما از دانی داشتند آن عمل کردید و انجا با

بستحقاق لایق حال ایشانست ایشانرا نشاید با ایشان دادیم اگر منادی ندا کند و گوید ای اهل بهشت شما را تندرستی است که آنرا بیماری نباشد و زندگی

که با آن پیری نباشد و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نباشد و نعمتی که با آن شدت نباشد اهل بهشت چون ندا بشنوند و این نعمت که لقد جاءت

رسل ربنا بالحق رسولان خدای بجا آمدند و حق گفتند و حق آوردند و ما ایشانرا تصدیق کردیم و باور داشتیم لاجرم باین بهشت رسیدیم و این ندا

شنیدیم که ما را داده بود و گفتند ان تلکم الجنة که این بهشت بمیراث بشما داده اند بانچه شما کردید در دنیا از ایمان و طاعت ونادی اصحاب الجنة

اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بینهم

ان لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالاخرة کافرون وبینهما حجاب

خدای تعالی حکایت میکند از گفتاری که میان اهل بهشت و دوزخ برود بلفظ ماضی گفت تا بازنماید که این لابد خواهد بودن و چنانست که پنداری که بوده است

گفت آواز کنند و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و گویند که آنچه ما را وعده داده بود خدای ما از ثواب آن بیافتیم و بما رسید پس شما هم بیافتید و بشما

رسید آنچه خدای شما را وعده داده بود و این بر سبیل استهزا و تهکم و شماتت گویند ایشانرا جواب گویند که نعم آری یافتیم و حق و صدق بود آنچه ما را از آن

خبر داده بودند و ما باور نمیداشتیم چون این گفتگو بشنوند و جواب شنیده و میان ایشان آوازدهنده آواز دهد که لعنت خدای بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه

بشنوند مؤمنان خرم شوند و کافران اندوهگین شوند و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد مالک خازن دوزخ باشد از حضرت علی ابن ابی طالب ع روایت

کرده اند که او خود آن مؤذن من باشم که ندا در دهم بلعنت ظالمان آنگه ظالمانرا وصف کرد و گفت آن ظالمان که مردم را منع میکنند و از راه خدای میگردانند

و بر سبیل و طلب آن میکنند که آن راه راست بتمویه و تلبیس کژ گردانند و بنمایند مردمانرا که این راه کج است و این آنان میکنند که ایشان بقیامت و حشر و نشر

ایمان ندارند و بثواب و عقاب کافرند آنگه گفت که میان ایشان یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد و حجاب هر چیزی باشد که منع کند از نفوذ شعاع

و این آیه چنانست که گفت فضرب بینهم بسور له باب وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام

علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون واذا صرفت

ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین

[illegible] میگوید که بر بالاهای میان بهشت و دوزخ باشند مردانی که هر قومی را

بسیما و نشان ایشان بشناسند حسن بن الفضل گفت مراد باعراف صراطست آن مردان که بر اعراف باشند که باشند و برای چه باشند خلاف کرده اند

عبدالله بن عباس و حذیفه یمانی گفتند گروهی باشند که سیئات و حسنات ایشان یکسان باشند سیئاتشان قاصر بود از دوزخ و حسناتشان از دخول

بهشت بود و خدای ایشانرا آنجا بدارد و چون حساب خلایق بکند ایشانرا به بهشت برند و ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت روند و ایشان از آنجا که [illegible]

بشناسند اهل بهشت را و اهل دوزخ را بشناسند چون خدای تعالی خواهد که ایشانرا به بهشت برد بفرماید تا ایشانرا از جوی برند که آنرا عین الحیوة گویند بر کنارهای آن

جوی شاخ زر باشد مکلل بمروارید و خاکش مشک ایشانرا از آنجا از آن آب بشویند اندامهای ایشان پاکیزه شود و خالی سفید بر سر ایشان پدید آورد که

ایشانرا بدان بشناسند خدای تعالی گوید ایشانرا تمنا کنید آنچه خواهید ایشان تمنا کنند و هر چه آرزوی ایشان باشد بگویند چون تمنای ایشان

تمام شود گوید شما راست هر چه تمنا کردید و هفتاد چندان مضاعف آن چون ایشان به بهشت برند اهل بهشت ایشانرا بآن خال بشناسند و ایشانرا مساکین

الجنة خوانند یکی از بنی هلال از رسول ص پرسید که اصحاب اعراف کیانند گفت مردانی اند که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده و پدران ایشان از ایشان

خشنود نباشند از جهت آنکه از آتش آزاد باشند و بعصیان پدران از بهشت ممنوع و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند و روایتی از عبدالله عباس است

کرا ولاد

کرا ولاد آنها باشند ثعلبی در تفسیر خود آورده است باسناد از عبدالله عباس که اعراف جایهای بلند بر صراط و این مردان که بر اعراف باشند مراد علی ابن ابی طالب

و حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب اند دوستان خود را از دشمنان باز شناسند بعلامات و علامت آن بود که دوستان سفید روی باشند و دشمنان

سیاه روی امام جعفر صادق ع گفت مراد باعراف تپه هاست میان بهشت و دوزخ هر پیغمبر را و هر خلیفه را آنجا بدارند با گناهکاران امت خود که ایشان با

باران عفا نامکر محسنان باشند سبق بر خود به بهشت شوند خلیفه رسول آن گناهکارانرا گوید که با وی ایستاده باشند بنگرید برادران نیکوکار خویش که سبق بردند

به بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند چنانکه خدای تعالی از ایشان این حکایت کرد و گفت ونادی اصحاب الجنة با اهل بهشت این جماعت ندا کنند و گویند سلام بر شما باد و ایشان

در آن حال در بهشت نشده باشند اما طمع آن دارند که به بهشت روند بشفاعت پیغمبر و امام چون این گناهکاران اعراف را که پیغمبر و امام بر اعراف باشند دیده و چشمهای ایشان

با جانب اهل دوزخ گردانند و دوزخ و عذاب اهل دوزخ بر بینند پناه با خدای دهند و التجا با درگاه وی کنند گویند بار خدایا ما را با آن قوم و گروهی که ظالمان

و ستمکاراند مقرون مگردان و مصاحب و فایده این با گوای ایشان و هند که خدای تعالی ایشانرا با ظالمان قرین کرده اند آنست که ایشان در مقام شاکر [illegible]

و خدای را بخضوع و خشوع نمایند و ایشانرا از آن ترقی حاصل شود چنانکه از نعیم خدای بهشت خواهند نیکو بشد گفت ربنا اتمم لنا [illegible] مغفرة

کنند و پناه با خدای دهند از عذاب ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم

تستکبرون اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون

[illegible] میگوید که ندا کنند اصحاب اعراف

صادق ع گفت انبیا و خلفا روی با دوزخ آرند آواز دهند مردانی را که ایشانرا شناسند از جبابره و کفار و منافقان بعلامتی که ایشانرا باشد و آن آن باشد

که ایشان سیاه روی باشند و چشم ایشان ازرق گویند بر سبیل تهکم و ملامت شما را نفعی نکرد و سودی نداشت جمع کردن شما اموال و اتباع و لشکر را و عذاب خدای

دفع نکرد از شما آن استکبار و گردنکشی که میکردید از فرمان خدای و رسول و ائمه آنگه اشارت با اهل بهشت کنند از آنها که ضعفا و مساکین دنیا بوده باشند و آن کافران

و منافقان را گویند که ایشان آنانند که شما در دنیا میگفتید که هرگز رحمت خدای بایشان نرسد و خدای بایشان رحمت نکند اگر روی این مستضعفان آرند

و گویند که در بهشت شوید و در ناز و نعمت بهشت جاوید باشید بر شما هیچ ترسی نیست چنانکه بر منافقان و کافران شما اندوهگین شوید چنانکه ایشان اندوهگین شوند

و آیات متقدم و متأخر [illegible] ایشان باشند از پیغمبران و امامان چنانکه از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند و خبر [illegible]

عباس در حمزه و جعفر و امیر المؤمنین ع نزدیکست برای آنکه حق تعالی بلفظ گفت و در دیگر جای ایشانرا باین لفظ خواند من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله

علیه فمنهم من قضی نحبه یعنی حمزه و جعفر ابن ابی طالب و عبیده بن حارث و منهم من ینتظر یعنی علی ابن ابی طالب ع و آنچه مؤکد حدیث امام همام جعفر صادق ع است حدیث

[illegible] شیعه و دیگر راویان از محمد باقر ع که رسول ص امیر المؤمنین را گفت یا علی کانک بک یوم القیمة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما

الی الجنة و آخرین الی النار گفت ای علی پنداری که من در تو می نگرم که فردای قیامت عصائی از چوب عوسج در دست گرفته [illegible]

گروهی را به بهشت میرانی و گروهی را بدوزخ می اندازی و دوزخ را میگوئی هذا لی وهذا لک [illegible] فانه من اولیائی [illegible]

بگو از دشمنان است و این را دست بدار که از دوستان ماست اگر رسول ص گفت والله که آتش علی را مطیعتر باشد از بنده مر خواجه خود را در

خبر است که حارث همدانی امیر المؤمنین علی علیه السلام را گفت من از دو حالت میترسم یکی از وقت نزع و یکی از وقت مرور بر صراط امیر المؤمنین ع

او را گفت مترس که دوستان ما آنجا ایمن باشند و جمله دوستان و دشمنان من مرا آنجا ببینند و من ایشانرا ببینم و بشناسم و ایشان مرا بشناسند

وبجای خود برسند اگر این چه ما بگفت یا حارث عوان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یوفنی طرفه وادوه بنعته واسمه ما فعلا وانت عند الصراط متوهی فلا تخف عثرة ولا زلة وبرین وسنه حنیت بگفت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝

خدای تعالی چون حدیث مؤمنان و متقیان کرد و صفت اهل بهشت و اصحاب اعراف و چشم ایشان و معتقد ایمان و اهل منازل و درجات و مقام و سیر ایشان کرده و عقبای حسرت اهل دوزخ میکند که چون اهل دوزخ در عقاب اهل دوزخ مانند خدای تعالی میان ایشان حجابی دارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را ببینند در حسرت و شادی ایشان بیفزاید و اهل دوزخ اهل بهشت را در آن منازل و غرفات نعمت ببینند در حسرت بیفزاید اهل بهشت اهل دوزخ را گویند بر سبیل که هل وجدتم ما وعد ربکم حقا اهل دوزخ اهل بهشت را گویند از شرمندگی و استغاثه ان افیضوا علینا من الماء اهل دوزخ آواز دهند اهل بهشت را و گویند از آن آب که شما میخورید و در زیر درختان و که شکمهای شما میکند و ما را شربتی دهید و چو از آن بر ما بریزید و بر سرها و زیر ما روان کردانید یا از طعامهای که خدای تعالی شما را روزی کرده است اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی حرام کردانیده است یعنی بر کافران ابو الطوز گفت عبد الله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلتر است گفت شربتی آب تشنه دادن کفتم از کجا گفتی گفت از قرآن گفت نمی‌بینی آنجا که اهل دوزخ چون درمانند از نعمتهای بهشت اول آب خواهند و این نعمتی است که قدر آن مردم نه‌بشناسند تا از و باز نمانند و بکفول آب نعیم در قول خدای لتسئلن یومئذ عن النعیم آب است یعنی از آب سرد پرسند ایشان را تا شکر گذارند یا نه و از نعمتی گفت امیر المؤمنین علی الحسن را که از وی بپرسند فاطعم الطعام قال طعم الحیوة گفت آب چه طعم دارد گفت طعم زندگانی که خدای تعالی صفت این کافران کرده گفت که نشاید و حرام است طعام و شراب بهشت بر کافران یعنی دین خویش را که ایشان را دین واجب و لازم است بر آن بودن آن را بافسوس بازی و طعو گرفته اند طعو بازی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معارف و لعب بازی کودکان باشد هر دو هزل بود و ایشان را مغرور کرده و بفریفت زندگانی دنیا پس امروز ایشان را فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان این روز را فراموش کرده بودند و رسیدن بدین روز فراموش کردند و بلهو و لعب آنچه خواستند حلال کردند و آنچه خواستند حرام و نسیان بر خدای تعالی روا نیست اما چون ایشان از بهر این روز عملی نکردند گوئی که این روز را فراموش کردند و چون ایشان از اطاعتی نبود خدای تعالی ثواب ایشان ندادگوئی ایشان را فراموش کرده از ثواب و وجهی دیگر آنست که ما با ایشان در دوزخ معامله میکنیم ایشان ... و با ایشان که در زندان خواهند داشتن تا مردن گویند ایشان را فراموش کردند ابو بکر وراق گفت مراد در آیت است که روز بعید مسلمانان از روز عبادت باشد ایشان این روز را بلهو و لعب گرفتند بر خلاف فرمان خدای و بدنیا مغرور شدند تا لاجرم ما نیز ایشان را در دوزخ رها کنیم چنانکه ایشان استعداد و ساز این روز رها کردند و آیات و دلالات ما را جحود و انکار کردند وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ حق تعالی دین که خبر میدهد که

که ما آوردیم

که ما آوردیم بایشان کتابی یعنی بر پیغمبران ایشان و فرستادیم تا بر ایشان خوانند و ما آن را مفصل و مبین و مشروح کردانیدیم بآن علم خود و اشتباه والتباس از وزایل کردیم تا هدایت و بیان و رحمتی باشد کروهی مؤمنان را و قرآن اگرچه دلیل و بیان و حجت است کافران را هم بر آن حد که مسلمانان را گفت که هلیکاوان اطا ابهام نیفتد که کافران بآن مهتدی شدند اگر خدای تعالی گفت این کافران چه انتظار میکنند و چه توقع میدارند که باین همه آیات و حجج وا دلایل ایمان نمی‌آرند گویا انتظار هیچ چیز نمیدارند مگر آمدن تأویل آیات یعنی جزا و عقوبت و بعث و نشور و جزا و سزا و حساب کتاب و تأویل عاقبت چیزی و سرانجام وی بود که با آن گردد اگر گوئی که آن روز که تأویل او آید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و اگر این روز را فراموش کرده بودند پیش از این یعنی در دنیا اقرار آرند با آمدن رسولان و گویند که رسولان خدای بما آمدند و حق آمدند و حق آوردند و کتاب و شرایع همه حق بود و حق آن بود که عقل یا دلیلی دیگر بر صحت آن گواهی دهند و باطل آن بود که عقل یا دلیلی دیگر از آن بر فساد آن گواهی دهند اگر ایشان بر سبیل تمنا گویند که آیا ما را هیچ شفیعی خواهد بود که ما را شفاعت کند یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند تا عمل کنیم بخلاف آنچه کرده ایم از اعمال و عمل اگر خدای تعالی خبر داد و گفت ایشان خویشتن را هلاک کردند در دنیا اگر نفس خود را که سرمایه نجات ایشان بود که عمل صالح کردندی بآن در دنیا از زیان کردند و از آن تجارت و کردند و تجارتی که در بازار دنیا کردند خسارت ایشان هیچ حاصل نشد و گم گشت از ایشان آن دروغ که ایشان فتنه بوده از نامها که برتیان و معبودان خود نهاده بودند إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝

خدای شما و آفریدگار شما آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از روزهای دنیا از روز یکشنبه تا آخر پنجشنبه چون آدینه بود جمع آمد خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود و از بهر این روز جمعه خوانند و خدای تعالی آسمان و زمین به شش روز آفرید و قادر بود که بیکلحظه بیافریند از بهر آن کرد تا خلقان را بیاموزد در کارها وقف و تأنی کردن از بهر آنکه بدینها نشان و حوادث و اوقات و ساعات و هر چیزی بر عقب یکدیگری دلیل صنع او کند و بر آنکه فاعل آن چو عالم است مدبر و متصرف بر مشیت و اراده خود پس روی فرا کرد و قصد آفریدن عرش کرد و عرش بیافرید و بر آفریدن او مستولی شد و غالب گشت آفرینش عرش چو بنا شد با عظمی و بزرگی که عرش راست و عرش تخت است که خدای تعالی آن را بیافرید بر شکل تختی و خبر است که جبرئیل خواست تا طول عرش را بداند از خدای دستوری خواست و چند سال می‌پرید تا ضعیف شد از خدای مدد خواست حق تعالی قوت و پر او را مضاعف کرد و چندانی ... پرید هم ضعیف شد خدای تعالی در قوتش زیادت کرد تا چند بار چون ملالش آمد گفت چندین بپریدم و با پایش نرسیدم مانده است خدای تعالی گفت ای جبرئیل چندین هزار سال است که بپری هنوز یکپایه از قوائم عرش نرسیده و اگر چه تمام دنیا بپری بپایان نرسی جبرائیل گفت سبحان الله من لا یعلم کیف خلقه الا هو یغشی اللیل النهار شب را بروز باز میپوشد و روز را بشب را در عقب روز می‌آورد و روز را در عقب شب چون کسی که طالب چیزی باشد بشتاب بی فتوری و تراخی بل سیری مستمر و ثابت که شتافتن است و همچنین ماه و آفتاب و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر امر خود کردانید رفتن هر یکی در فلک خویش بامر و فرمان او است باید که خلق و امر و یرا است خلق اختراع مقدر است از خدای تعالی بر نوعی از تقدیر و حکمت گفت خلق بر اطلاق یا بر وجه اختراع مراتب و امر بر کسی بر اختراع قادر نیست و امر مر او است مراد آنکه فرمان هم فرمانی که حکمت و مصلحت مقرون باشد و هر کس که دون من فرمان فرماید بامر من تواند داد و امر من بزرگست اگر بر کسی فرمان دهد با کار بزرگوار خدای که آفرینش ورست

و تفرقه دران و فرمان بر ایشان و برست آن خدای که پروردگار جهانیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا
تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ حق تعالی خطاب میکند بندکان خود را
و میکوید که بخوانید خدای خود را بتضرع
و زاری یعنی بتذلل و مسکنت و خواری در سر و نهان خدا را بخوانید و در خبرست که رسول علیه السلام در غزوه‌ای بود بوادی فرود آمد که عظیم سهمناک بود صحابه آواز تکبیر بلند کردند
رسول علیه السلام گفت اربعوا علی انفسکم بخود باز کردید و با خود آیید که شما کری را نمیخوانید حاضر غایبی خدا را میخوانید قریب با شما است و از شما غایب نیست بصیر حی کوست
میان دعا شما و علانیه دعا و صنعت ساکت کفت مرد بودی که تمام قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی و مردی بودی که در خانه خود نماز کردی
و مهمانان او ازان بیخبر بودی و پیش ازین کروهی را دیدم که هر عملی که ممکن بودی ایشان را پنهان توانستندی کرد با آشکارا نکردندی و مسلمانان بودند که در دعا تضرع و اجتهاد
کردندی و آواز ایشان الا همس نبودی یعنی راز ایشان میان ایشان بودی برای آنکه خدای فرموده است که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً و خدای تعالی آن بنده
صالح را بپسندید و ثنا کفت چون خدا را بخواند کفت إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا و خدای تعالی بران آن فرموده در دعا تفکر کردن که آن در باشد
از یاد خدای دور شد و در دعا آواز بلند برآرند و در خبرست که از حد درکذرند در جمله عبادات و دعوات از آنکه فرموده اند یعنی دوست ندارد
آنکسان را که در دعا آواز بلند برآرند و کفته اند که دوست ندارد کسیکه در دنیا جمله عبادات بیرون از عرف و عادت چیزی خواهد و آنکه منازل انبیا خواهد و دوست
ندارد که توفیق بناحق کند و محبت خدای بنده را آنست نفع و ثواب باشد اکر کوید [illegible] وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ فساد مکنید بشرک و معصیت و خون بناحق ریختن
و ظلم کردن پس از آنکه خدای تعالی زمین را باصلاح آورده و بوستانها و شهرها آبادان کرده و حلال و موده و حرام باز داشته و هر زمینی که در وطاعت خدای بدارند آن زمین
خراب کنند و هر زمینی که در و عبادت کنند و اهلش خدا را اطاعت دارند آن زمین بصلاح و آبادان بود و معصیت کند که خدای تعالی بشومی معصیت باران از آسمان باز
کیرد و زمین خراب و تباه کردد و خدا را بخوانید بخوف و طمع بخوف عقابش و طمع اندر ثوابش بخوف عدل او و طمع فضل او که رحمت خدای بنیکوکاران نزدیکست
چون طاعت کنند جایکه بیعنی رحمت آنکهانی که همه خلایق از مؤمن و کافر مستغرق نعمت این جهان و بینند وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ
يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ۝ خدای تعالی بعد ازذکر و مضاف با نعمتهای دیکر که پیش ازین ذکر آن کرد و کفت اوست آن خدای که بفرستاد بر
شما بادهای پراکنده ابر و زنده کننده زمین بباران و بشارت دهنده زمین را و خلایق با آن پیش از رحمت خویش که آن باران است و از جملة اقسام رحمت
که در وقت است یکی باران است در خبرست که چون رسول علیه السلام بادی سخت دیدی که بر آمدی اندیشناک شدی و خایف بودی و چون نشانی آن باران آمدی
ساکن شدی و کفتی که جاءت الرحمة رحمت آمد و کفتی ازچنین بادها بترسید که از اعلام قیامت و عذاب باشد و چون باران برآمد آن آید رحمت
باشد آورده اند که در عهد بعضی از صحابه مردی راکرفته بودند که بکشند امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید که این مرد چه کناه کرده است کفتند او چند کلمه کفته است [illegible]
امیر و میکند و از آن توبه نمیکند کفت آن چه است کفت میکوید بر زیاده کواهی میدهم و فتنه دوست میدارم و از رحمت خدای میکریزم امیرالمؤمنین کفت اکر کفت
او ایمان و عقیدت من نیز همین میکویم بکن نمایید ایند کفتند چکونه کفت آنکه کفت که بر زیاده کواهی میدهم بر هستی خدای کواهی میدهد خدا را نادیده کفتند
برنادیده
بنیکوکاران

بکوکعنی و کوکفت فتنه دوست دارم باین مال و فرزندان خواست إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و آنکه کفت از رحمت خدای بکریزم آن خواست که از باران بکریزم
وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ خدای میکوید که بادها بفرستیم که چون این بادها بر دارند ابرها آبها بار ان ما آن ابرها را بزمین
مرده و بیابانها بکیاه پس فرو آریم باین زمین آب یعنی باران از ابر پس آنکه بیرون آوردیم باین آب انواع میوه چنانکه از زمین مرده باین باران کیاه
و نبات بیرون می آوریم همچنین ما این مردکان را زنده میکنیم و از خاک بیرون می آریم غرض ازین تشبیه آنست که تا منکران بدانند که خدای تعالی قادرست
بر زنده کردن مردکان چنانکه بر وجه معتبر که زمین مرده را بنبات زنده کرداند بر وجه معتبر چنانکه مرده زنده کرداند و از برای آنست که وَ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ یعنی تا بود که شما اندیشه کنید و بدانید که آن خدای که قادر باشد که زمین مرده خشک را بنبات و بار ازو شکوفه بیرون آرد قادر باشد بر آنکه مرده زنده
کرداند و در خبرست از ابو هریره و عبدالله بن عباس که کفت که چون مردمان در نفخه اول بمیرند خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان بباراند مانند آب مردان
از آنکه در زیر عرشست از آن آمار الحیوان کویند ایشان در کورها از آن باران برویند چنانکه در رحم مادر برویند تا آنکه تمامی ایشان تمام خلق شود و خدای تعالی
ارواح در ایشان دمد آنکه خواب ایشان را مخذات ایشان انداز و مکر زنده کند چون زنده شوند طعم خواب در دماغ یابند چون مردم که از خواب بیدار شوند و آنکاه
کویند یَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ابو بکر عباس کفت که هیچ قطره باران از آسمان نیاید الا که هر چهار باد در او اثر باشد بوقت آنکه صبا ابر را برانکیزد
شمال جمع کند جنوب باران بیرون آرد و دبور پراکنده کند آنکه خدای مثلی زد مؤمن و کافر را مؤمن را با ایمان و تقوی و انتفاع او با وامر و نواهی تشبیه کرد
بزمین خوش کافر را در کفر و معصیت تشبیه کرد بزمین شوره خاک هر باران که بر زمین خوش پاک آید از آن زمین انواع نباتات و اصناف ریاحین بروید
و هر باران که بر زمین شوره آید و اکر چه بسیار بود از وی کیاهی نروید مؤمن را دلی باشد رقیق نظر و تفکر ریاضت داده و با آداب عبودیت مؤدب
شده چون امری از اوامر خدای و وعظی از مواعظ رسول بشنید بشنود و در دل او قرار کیرد و جای کند و شاخ زند چون نبات از زمین پاک و کافر چون
دلی قاسی دارد و سخت اندیشه عادت نداشته و نظر تربیت نیافته چون مرده شده از کفر و معصیت اکر چه بسیار مواعظ از خدای و رسول بر و خوانند هیچ
هیچ نکته و بدان منتفع نشود چنانکه در زمین شوره پلید از وی بیرون نیاید الا چیزی اندک و نان بتین کردانیدیم آیات و دلایل بر وجهی دون وجهی و بیانی
دون بیانی تا بفهم خلایق نزدیکتر بود و هر قومی را که اینست شکر نعمت ما را کذارند و بندکی ما بجای آرند یعنی آیات و دلایل و غیره متضمن این نعمتهای حاصل
اندروی اندیشه و تفکر تا بحقیقت العلمی رسانند که در وی نجات قیامت باشد ما میکردانیم و پیدا میکنیم حال بعد حال برای آنکه شما در وی اندیشه کنید
و بدانید که این همه نعمتها از ماست بر شما و اعتراف دهید بدو و تعظیم کنید منعم را تا شاکر نعمت من باشید و من نعمت بر شما زیاده کردانم الشکر قید الله النعمة الشاکر
للمستحق المزید لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أُبَلِّغُكُمْ
رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی میکوید که بفرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن خنوخ
که ادریس پیغمبرست بقوم او که برسان و دعوت کن او قوم خویش را کفت ای قوم خدا را بپرستید و عبادت غایت خضوع و خشوع باشد بدل و در برابر تحجب
نباشد و آن اصول نعمت و منعمها ازوی پس عبادت کسی را نزد و کس سزاوار عبادت نباشد مکر خدای و شما را غیر او خدای نیست و بیرا بپرستید و عبادت
و خالص و بر اکنده بدون او و غیر را بپرستید که من بر شما میترسم از عذاب روزی بزرک و آن روز قیامت و عذاب الیم مستمر باشد و مستحق نباشند نوح اول بیغمبری بود

بعد از ادریس علیه السلام او را بفرزندان قابیل فرستاد و آنها که متابع ایشان بودند از فرزندان شیث علیه السلام عبد الله عباس گفت دو بطن بودند از فرزندان آدم
یکی در سهل و یکی در جبل مردان کوهستان نیکو روی بودند و زنان زشت و زنان سهل نیکو روی بودند و مردان زشت ابلیس علیه اللعنه بصورت غلامی بیامد
نزدیک یکی از اهل سهل گفت مرا می باید که خدمت تو کنم گفت کار خدمت من کنی مزد تو دهم قبول کرد و گوسفندان او میچرانید روزی بایستاد و نای ساخت
و زد و مردم هرگز آن نشنیده بودند می آمدند و استماع میکردند این خبر با اهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بود که هر سال یکبار در آن عید از شهر بیرون
می آمدندی و زنان خود بیاراستندی و مردان هم تماشا بنظاره بیرون آمدندی تنی چند از اهل جبل بیامدند تا نظاره آن عید کنند و آواز نای
بشنوند زنان را با آن جمال بدیدند تعجب ماندند برفتند و قوم خود را از آن خبر دادند جمعی بیامدند و با ایشان اختلاط کردند زنان ایشان را [illegible]
مبتلا شدند از جمال ایشان و فحشا و ناشایست در میان ایشان آشکارا شد و بروایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که آدم وصیت کرده بود که
فرزندان شیث با فرزندان قابیل مناکحه نکنند و فرزندان شیث آدم را در غاری نهاده بودند و نگاهبانان بروی گماشته تا کسی از فرزندان قابیل آنجا نشود
جمعی برخاستند و گفتند که برویم که بنی اعمام خویش که فرزندان قابیل اند بنگریم حال ایشان چگونه است و ایشان چند مرد بودند نیکو روی از فرزندان قابیل
که ایشان را بدیدند در آویختند و نگذاشتند که باز پس آیند جمعی دیگر برخاستند که بنگریم تا برادران و بنو اعمام ما در چه اند بیامدند ایشان را نیز باز
پس بردند و نگذاشتند و همچنان می آمدند و مختلط میشدند و اقطار زمین از ایشان [illegible] خدای تعالی نوح را بایشان فرستاد و او پنجاه ساله بود
هزار سال کم پنجاه در میان ایشان اقامت کرد و ایشان را دعوت کرد و [illegible] هر روز طغیان ایشان در
زیادت بود چنانکه خدای تعالی گفت وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و چندانکه دعوتش میکرد از وی بیشتر میرمیدند
فلم یزدهم دعائی الا فرارا عبد الله عباس گفت که نوح را چندان بزدندی که از هوش برفتی او را در نمدی پیچیدندی و بخانه بردندی [illegible]
با هوش آمدی و باز بیرون آمدی و باز دعوت کردی [illegible] مردی بیامدی از ایشان پیر شده با کودکی خرد و گفتی ای پسر من پیر شدم و این مرد جادوست باید که چون [illegible]
شوم این مرد [illegible] زنهار تا برا من او نگردی و سخن او نشنوی آن کودک عصا از دست پدر بستدی و آهنگ نوح کردی تا او را بزدی نوح [illegible]
ایشان را دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک نوح [illegible] ایشان را دعوت کرد و از عذاب [illegible]
جاهلی از اشراف قوم او [illegible] گفتند که ما ترا در ضلالت و گمراهی ظاهر [illegible] نوح ایشان را گفت ای قوم من [illegible]
[illegible] علی حادث نشده که [illegible] واجب گردانید و لیکن من رسولم بشما فرستاده از قبل خدای که پروردگار عالمیان است تا برسانم [illegible]
بشما پیغام خدای من [illegible] وعد و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و در دو احکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم ولتتقوا
ولعلکم ترحمون فکذبوه فانجیناه والذین معه فی الفلک واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوما عمین
خدای گفت من ایشان را [illegible]
[illegible]

که او از شما باشد یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر شما و از نسب شما باشد [illegible] تا شما را بآن بترساند و اندار اعلام [illegible]
و نیز از بهر آن تا شما از معاصی بپرهیزید و اجتناب کنید تا باشد که بر شما رحمت کند قوم نوح چون گفت وی شنیدند و [illegible]
و تکذیب او کردند چند اگر وی [illegible] سود نداشت نوح را [illegible] قبول نمیکردند و بر ما [illegible] نوح را و آنان را که
با وی بودند [illegible] سام و حام و یافث و زنان ایشان و [illegible] در مدت هزار سال کم پنجاه ایمان آورده بودند و [illegible]
چهل مرد بوده و چهل زن و دیگر [illegible] خدای گفت ما ایشان را [illegible] و [illegible] کردیم آنان را که تکذیب آیات ما کردند از
بهر آنکه ایشان قوم کوران و کوردلان بودند [illegible] راه حق و صواب [illegible] والی عاد اخاهم هودا
قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون قال الملأ الذین کفروا من قومه انا لنراک فی سفاهة

ولکنی رسول من رب العالمین ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح امین [illegible]

بن سام بن نوح بود [illegible] بن آدم بن سام بن نوح [illegible] ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم خدای را پرستید
که شما را جز وی خدای [illegible] برادر ایشان بود نه از مادر و نه از پدر [illegible] از قبیل ایشان بود
[illegible] برادر ایشان خواند و برادر در دین بود [illegible] امیر المومنین [illegible] اهل جمل [illegible]
[illegible] اخواننا بغوا علینا [illegible] برادر ایشان خواند از بهر آن تا دل ایشان [illegible]
[illegible] هود موصوف بود نزدیک ایشان بامانت و دیانت و صدق [illegible] اشراف قوم از کافران
گفتند که ما پنداریم که تو از جهل [illegible] گفت ای قوم [illegible] و لیکن من رسولم
بشما از خدای که پروردگار جهانست [illegible] پیغامهای خدای خویش و من شما را نصیحت کننده ام [illegible] استوار بوده ام
چون از خدای برسالت بیامدم چرا نااستوار گشتم اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم واذکروا
اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی الخلق بسطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون

ای عجب آید شما را [illegible] آنچه بشما آمد پندی و موعظتی
و یادکرد بر مردی که او از شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای [illegible] این موضع تعجب نیست [illegible] خدای [illegible]
لایق رسالت است [illegible] رسول [illegible] و یاد کنید آن نعمتی که خدای بر شما کرده است و آن آنست که قوم نوح
را هلاک کرد و زمین را از ایشان خالی کرد و شما را بجای نشستن ایشان کرد و خلیفه ایشان کرد [illegible]
او شما را [illegible] و آفرینش و قوت و طاقت بر دیگران [illegible] روایت کرده اند [illegible] ایشان [illegible]
امام محمد باقر گفت [illegible] ایشان [illegible] مردی از ایشان بیامدی و دست بر [illegible] کوه
بجنبانیدی و سنگ از کوه [illegible] ایشان [illegible] ایشان چنان که [illegible]
و دام در آنجا خانه ساختندی [illegible] پس چون خدای با شما این نعمت کرد یاد کنید نعمتهای خدا را تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید [illegible]

قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین

قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما كان يعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين

قال قد وقع عليكم من ربكم رجس وغضب أتجادلونني في أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم

ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا إني معكم من المنتظرين فأنجيناه والذين معه برحمة منا

وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا وما كانوا مؤمنين ایشان جواب دادند بر سبیل انکار و تعجب گفتند که تو آمده و ما را میفرمایی تا ما
خدای را پرستیم تنها و آنچه پدران ما پرستیده اند از بتان آن را رها کنیم و بری ما را میترسانی و وعده عذاب میکنی بیار آنچه تو ما را وعده میدهی از عذاب اگر
راست گویی و از جمله راستگویانی و این از بهر آن گفتند که ایشان هیچگونه اعتقاد نکرده بودند [illegible]

[illegible]

و یکماه نزدیک وی ایبودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول شدند و این معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را جرادتان گفتندی از بهر ایشان جماع کردندی ایشان
قوم خود و قحط و رنج ایشان را فراموش کردند و هر روز بیکماه و ده نام بمعاویه رسیدی از شکایت و سختی حال ایشان و معاویه شرم میداشت تا مهمان را
ایشان بگوید تا نباید که وی را بخیل نسبت کنند تا روزی بیتی چند بگفت و کنیزک را تلقین کرد و گفت و را چون این قوم بلهو و طرب مشغول شوند
ابیات را برایشان خوان تا ایشان از غفلت آگاه شوند ابیات این بود شعر الا یا قیل ویحک قم فهینم لعل الله یسقینا غماما فیسقی ارض عاد ان عادا
قد امسوا لا یبینون الکلاما [illegible]

[illegible]

خلجان جهانند [illegible] کوی داد و آن چنان میگفت لم یبق الا الملجان نفسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

[illegible]

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ كَافِرُونَ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

[illegible]

قصه ثمود و صالح

[illegible]

ما بیرون رویم و خدایان خود را بخوانیم و تو خدای خود را بخوان اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آریم و اگر مارا خدایان ما اجابت کنند تو مارا متابعت کن صالح گفت
روا باشد چون وعده آمد همه بیرون آمدند و بتان را بیرون بردند و بنهادند و در پیش او تضرع و زاری کردند و گفتند ای خدایان ما مارا اجابت کنید هیچ اجابت نیامد
چون خایب شدند پیش ایشان جندب بن عمرو گفت ای صالح اگر تو پیغمبری مارا ازین سنگ اشتری بیرون آر و اشارت بسنگی کرد که از کوه جدا بود
گفتند مارا ازوی ناقه ماده بیرون آر از جنس شتران بختی بزرگ اگر تو این بکنی ما همه بتو ایمان آوریم صالح با ایشان عهد کرد چون خدای اجابت کند
ایمان آرند و خلاف نکنند عهد کردند و سوگندان خوردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد آن دعا که خواند آنچه ایشان خواسته بودند از خدای درخواست
اجابت کرد و شکم آن سنگ مانند شتری آبستن گشت بجنبید و بجنبیدن گرفت و آن سنگ چنانکه شتر آبستن در وقت زادن بنالید و سنگ
بشکافت و از آنجا شتری بیرون آمد آبستن ده ماهه بزرگ شکم و بسیار موی چنانکه ایشان خواسته بودند و در آن حالت بچه در شکم در جنبش و آن
و اشتر بنالید ... و در حال بار بنهاد و با شتر بچه بر شکل او و آن قوم او چون چنین حال بدیدند مردی از میان قوم نام او جندب ایمان آورد
و گروهی از قوم او و اشراف ثمود خواستند که ایمان آرند و ابو حباب که صاحب اوثان بود ایشان را نهی کردند و جندب را پسر عمی بود نام او شهاب
خواست که ایمان آرد نگذاشتند و یکی از جمله ثمود این معنی بنظم آورده و گفت ابیات شعر وکانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی دعوا شهابا
عزیز ثمود کلهم جمیعا فهم بان یجیب ولو اجابا لاصبح صالح فینا عزیزا وما عدلوا بصاحبهم ذوابا ولکن الغواة من آل حجر تولوا بعد رشدهم ذبابا
چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح گفت هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم و او را بیم داد از آب و ثمار ان فیها ناقه در صحرا اگر بچه
چرا میکرد و ایشان را چشمه بود بر روزی نوبت خود بیامدی و در چشمه نهادی و جمله آب بازخوردی و یک قطره رها نکردی اگر بایستادی تا مردم بیامدی
و شیر ببرادی و شیر دادی تا همه چندان که آب خورده بود به و شیر دادی بعوض و روز دیگر نوبت ایشان بودی ناقه گرد آب نگردیدی تا ایشان بیامدندی و آب
برگرفتندی و ذخیره کردندی روز دیگر را چون ناقه باز آمدی براهی آمدی که میان دو کوه بودی چون ناقه باز گشتی از آنجا نتوانستی شدن از بزرگی شکم
براهی دیگر رفتی ابو موسی اشعری گفت چون بآن موضع رسیدم آنرا پیمودم شصت گز بود و تا تابستان در پشت وادی چرا کردی و در زمستان در اندرون
اودیه و چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند که ویرا دیدی از وی بترسیدی و از وی بگریختندی و چرا نیارستی کردن بر ایشان دشوار شد خدای تعالی بر سبیل امتحان
کرد با ایشان ایشان گفتند این نیکو نیست تدبیر باید کرد که این اشتر را بکشیم تا چهار پایان ما را آسان باشد و در میان ثمود زنی بود پیر نام او عنیزه
دختران بکر داشت و مال بسیار از گاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام او صدوق زنی بود جوان و پاکیزه و با کینه بکر نشستی و گفتندی که ما و مال ما تباه
شد از صالح و ناقه او تدبیر باید کرد که ناقه را بکشیم و این صدوق را شوهری بود نام او ضیقم و او مردی بود مسلمان و مال این زن در دست او بود در مسلمانان
قوم صالح صرف کردی چون زن بدید بر وی آشکار کرد انکار کرد زن را گفت تو میدانی که من مردی مسلمانم مالی که مرا باشد بر مسلمانان صرف کنم زن
در وی عاصی شد و کودکان او را ازو باز گرفت و این مرد نیز مرد عزیز بود و بوی و مست از وی جدا شد اکنون هر دو تدبیر کردند که آن ناقه را چگونه کشند صدوق
مردی را از ثمود بخواند خود را بر وی عرضه کرد و گفت ترا این منت می باید کشت وی اجابت نکرد وی پسر عمی بود نام او مصدع او را بخواند و خود را بر وی عرضه کرد
اجابت کرد و عنیزه مردی را بخواند نام او قدار بن سالف او را گفت اگر این ناقه را بکشی از این دختران که خواهی یکی ترا دهم اجابت کرد و او
مردی بود کوتاه و سرخ موی و ازرق چشم و حرام زاده بود پیش او را بنذر فت اکنون هر دو بیامدند و هفت مرد دیگر را با خود یار کردند که قوله تعالی
فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون سدی گفت که خدای ثمود چون کرد به صالح که ناقه را بکشند صالح گفت خدای مرا اعلام

که شما این ناقه را بکشید که ناقه را بکشید عذاب فرود آید ایشان گفتند که حاشا که این باشد صالح گفت که خدای میگوید که شما ناقه امسال بزمین آمده باشد
ایشان گفتند هر کودک نرینه که مارا آید بکشیم و هر کس که از زنان آبستن بودند و هر ده پسر آوردند پسر را بکشتند و دهمین را که قدار بن سالف بود بکشتند چون
روزگاری بر آمد و او بزرگ شد آن نه کس که فرزندان خود را کشته بودند پشیمان شدند و تاسف خوردند بر صالح کینه ور شدند و گفتند که ما را تدبیر
باید کرد تا صالح را بکشیم صالح را در میان ایشان نبودی او را مسجدی بود آنرا مسجد صالح گفتندی وی آنجا بودی و بر راه آن غاری بود گفتند ایشان که ما را چنان
باید نمود که بسفر میرویم و درین غار پنهان متواری شویم اگر بیرون آید صالح را بکشیم تا کسی را بر ما گمان نبود و ذلک قوله تعالی قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله
ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون اگر بیامدند و در آنجا شدند چون شب در آمد خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد
و ایشان در آنجا بشدند جماعتی که بر سر ایشان مطلع بودند بیامدند و ایشان را دیدند در زیر سنگ بمرده گفتند ای قوم بس نبود که صالح فرزندان
ما را بکشت تا اکنون مردان ما را نیز بکشت محمد بن اسحق گفت این تدبیر پس از آن کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود گفتند
صالح را بکشیم اگر درین وعده راست میگوید او را کشته باشیم بعوض فرزندان خود و اگر دروغ میگوید از بلای او برهیم شب بر راه صالح کمین کردند او را بکشند
فرشتگان بیامدند از آسمان و ایشان را بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی گفت نه ایشان خواستند تا مرا بکشند خدای ایشان را بکشت قوم صالح
حمایت کردند کعب الاحبار گفت سبب کشتن ناقه صالح آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود بود نام او ملکا چون جمعی بسیار بصالح ایمان آوردند
و روی با و کردند و برا ناخوش آمد زنی بود نام او قطام که معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر نام او اقبال معشوقه مصدع بود ملکا ایشان را بخواند و گفت
چون وقت شراب آید با این مردان بنشینید و ایشان را از تمکین مکنید الا اگر عهد کنند که ناقه صالح را بکشند گفتند چنین کنیم چون اشراب بنشستند و وقت آن شد
که با این زنان نزدیکی کنند ایشان امتناع کردند و گفتند ما را حاجتیست تمکین نکنیم شما را تا آنکه ناقه صالح را بکشید گفتند چنین کنیم بیامدند بر راه ناقه بنشستند
و هر یکی در پس سنگی در کمین کردند تا چون ناقه از آب باز گشت قدار بن سالف تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه بدوخت و آن زنان که در ایشان رفت
دختران بیار استند و بیرون آمدند و بر قدار و مصدع عرض کردند قدار بن سالف حریص تر شد و تیغ برکشید ناقه را بکرد ناقه بیفتاد و فریادی کرد و بلند
که بچه او بشنید و ایشان با ناقه مکری و غدری کرده اند بگریخت و بکوهی شد که آنرا اصنو اخوانند چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید از شهر بیرون
آمد مردمان از وی عذر میخواستند گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح گفت بنگرید تا بچه این شتر را دریابید و باز آرید
همانا که عذاب نیاید برفتند فصیل بر کوه رفت کوهی بلند آهنگ او کردند چندان که ایشان میشدند کوه دراز تر میشد تا چندان رفت که مرغ بر زبر
آن نتوانستی پرید صالح بیامد چون فصیل صالح را از دور بدید بگریست و سه بانگ بکرد و کوه بشکافت و فصیل فرو شد صالح گفت ای قوم امت خدای
را بکشتید اکنون مستوجب عذاب شدید ایشان بطریق استهزا گفتند که این عذاب کی خواهد بود گفت این نزدیکست و دروغ نیست فذلک وعد غیر مکذوب و ایشان ناقه
چهارشنبه کشته بودند صالح گفت وعده شما سه روز است اول نشان عذاب شما و علامت آنست که فردا که روز پنجشنبه است برخیزید رویهای شما زرد باشد
روز آدینه سرخ باشد و روز شنبه سیاه و ایشان را آن عذاب بگیرد چون روز دیگر برخاستند رویهای ایشان زرد بود چنانکه بخلوق رنگ کرده اند
ایشان بیقین بدانستند که صالح راست میگوید طلب صالح کردند تا ویرا بکشند صالح بگریخت و پناه بکوهی داد و قومی بود که مهتر ایشان فصیل نام
صالح را ازوی طلب داشتند باز نداد و ایشان قوت آن نداشتند که صالح را باز ستانند باز گشتند و روی بخت و معیشت خود نهادند و بگفتند
میگفت که از وعده روزی گذشت روز دوم که آدینه بود برخاستند رویهای ایشان سرخ شده بود پنداشتی که خون در شسته اند ایشان را یقین زیاده شد
بهلاک او نیستیم بر خاستند رویهای ایشان سیاه شده بود چنانکه گفتی بقیر اندوده اند درین روز صالح و قوم و اتباع از مسلمانان بیرون آمدند
و بشام شدند و برملهٔ فلسطین فرود آمدند و ایشان روی خود سیاه دیدند بماتم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند و حنوط در خود

وحنوط این خبر بود و کفن مشک بر بستند و در آسمان می‌نگریستند تا عذاب خدای از کدام راه بایشان خواهد آمدن چون روز شنبه آوازی
از آسمان بیامد که هر چه در همه جهان بود از آن آواز بشنود و صاعقه که دلهای ایشان از ترس آن پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچ کس
نماند الا دختری نام او ذریعه و او نیز کافر بود خدای تعالی آن رنج از وی برداشت و وی نیز برخاست و بوادی القری رفت و ایشان را خبر داد آنچه دیده بود
آنگاه آب خواست از خدای تعالی او را آب داد از آب باران آب باز خورد و بمرد و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد از رسول ع از غزای تبوک بحجر بگذشت یاران را گفت که
اینجا که مشوید و از آب این وادی مخورید و مگوئید خوف آنک نباید که شما را مثل آن رسد آنگه گفت از رسول ع با قرآن آیات می‌خواهید چنانکه قوم صالح
از صالح ناقه خواستند چون بدادگوان آن کردند تا خدای تعالی ایشان را عذاب داد آنگه رسول ع اشارت کرد و گفت این قوم ناقه بدین راه بیامدی و بدین راه
بشدی و اشارت کرد بدان راه که فصیل بدان راه بگریخت ایشان طغیان کردند ناقه را بکشتند خدای تعالی همه را از ایشان بر پشت زمین هلاک کرد
الا که همه را هلاک کرد مگر یکمرد را که ابو رغال خواندندی و او در حرم بود خدای تعالی حرمت حرم وی را هلاک نکرد و چون از حرم بیرون آمد همان عذاب که بثمود رسیده بود
بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک کردند و شاخی زر با وی دفن کردند و اشارت کرد بگور وی صحابه بشناختند و گور وی باز کردند آن زر برگرفتند
آنگه رسول ع جامه بسر در کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی در گذشت و صالح از شام بمکه آمد و خدای را عبادت میکرد تا وفاتش رسید و او را آنجا دفن کردند
راوی خبر گوید که رسول ع علی علیه السلام را گفت یا علی شقی ترین خلقان اولین و آخرین کیست گفت الله و رسوله اعلم گفت آنکه ناقه صالح را بکشت از اولین
و از آخرین آنکه ترا بکشد و خبر است که ابن ملجم تیر دیگر امیر المؤمنین ع آمد چون بیعت مردمان میگرفت بکوفه تا بیعت کند سه بار پس او را آمد و او را گرد
عبد الرحمن گفت یا امیر المؤمنین چرا ردی میکنی و بیعت من نستانی گفت از تو چیزی بیرسم و مرا راستی خبر دهی گفت آری گفت در راه که می‌آمدی
سواری برآمد برین شکل و برین نشان و تازیانه بر سینه تو باز نهاد و گفت دور شو برادر کشنده صالح گفت آری گفت بخدای بر تو سوگند که چون کتاب
بودی کودکان ترا ابن راعیة الکلاب خواندندی گفت آری گفت بخدای بر تو که بر سینه تو لکه برص نیست گفت آری گفت بخدای بر تو که مادر
ترا خبر داد که در وقت آنکه بتو حامله شد او موافق کرد و تو بار داد و در آن او حایض شده بود گفت آری گفت اگر چیزی پنهان کردی این پنهان کردی آری چنین است
گفت دست فرا ده بکبار بیعت بگرفت و برفت چون باز آمد باز خواند او را و دیگر بار بیعت بگرفت و عهد و میثاق مجدد کرد و اینده سوگند داد که عهد نشکند
و بیعت را خلاف نکند سوگند خورد و برفت سیم بار ش باز خواند و بیعتش بستد او گفت یا امیر المؤمنین با کسی این نکردی که با من کردی گفت بار این عهد بجای
نمانی چون ابن ملجم بشت و بر گردانید امیر المؤمنین ع این بیت انشاد کرد. اشدد حیازیمک للموت • فان الموت لاقیکا • ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا
و روزی امیر المؤمنین ع از سبی جارت غلام خود را گفت یا قنبر ان الحلال علی الاشقر و برابر این اسب شوتر نشان چون ازنشست بنشت و برگردانید
امیر المؤمنین ع گفت ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد و هر گه دلش تنگ شدی محاسن خود را بدست گرفتی و گفتی یا حبس اشقاها
ان تخضبها من فرقها بدم آیا شقی ترین امت اینجا چه منع میکند از آنکه بیاید و این محاسن سپید مرا از خون سر من خضاب کند تا قاتلها را از نزد کشتن مادام
قطام بروایة محمد بن اسحق چنین گوید که سبب کشتن امیر المؤمنین ع زنی بود نام او قطام که پدر و برادر او را امیر المؤمنین ع در نهروان کشته بود و قصه
این موقوف که چون این ملعون از او خواست گفت مهر من آنست سه هزار درم و غلام و کنیزکی و کشتن علی ابن ابی طالب گفت این همه آسانست
اما کشتن علی ابن ابی طالب ع دشوار است ملعونه گفت مقصود من خود آنست آن ملعون گفت من خود بدین شهر از بهر این آمدم و بدین کار مراقب میکرد
تا شب نوزدهم رمضان امیر المؤمنین ع بمسجد جامع آمد بنماز بامداد چون در نماز ایستاد و الحمد برخواند و از سوره الانبیا یازده آیه بخواند حرامزاده تیغ بر فرق
امیر المؤمنین ع زد پس سر او را جراحتی عظیم کرد امیر المؤمنین نماز سبک بگذارد و سلام باز داد و گفت فزت برب الکعبة بخدای کعبه که ظفر یافتم

و این آیه اندران ثانی بار بستم ﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ • إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ • وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ • فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ • وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ • لوط بن هاران برادرزاده ابراهیم از زمین بابل بیامد تا بشام و با ابراهیم بفلسطین فرود
آمد و لوط را باردن فرود آورد و خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد و آنچه میان او و قوم او
رفت خدای تعالی رسول را حکایت میکند میگوید که بفرستادیم لوط بن هاران را و او برفت و قوم خود را گفت ای شما فاحشه و ناشایسته میکنید و
بر قبیحی و زشتی می‌آئید که کس بر شما در آن فاحشه سبقت نگرفته است و پیش از شما کسی آن نکرده است از جمله عالمیان و این فاحشه لواطه است
که ایشان میکردند و قبح آن بعقل دانند ابو القاسم گفت بعقل دانند و دیگران گفتند که بشرع دانند که لوط ع ایشان را خطاب کرد بر سبیل توبیخ
و ملامت گفت شما مردان می‌آئید بشهوت و زنان رها کنید شهوت مردان اختیار کرده اید و با ایشان شهوت میرانید و زنان را که خدای
ایشان را از بهر آن آفریده است فرو میگذارید شما مردمی اید که از حد درگذرنده اید محمد بن اسحق گفت این مردمان اهل میوه و درختان بسیار بوده اند
غربا از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی ابلیس بیامد بصورت امردی و ایشان را گفت اگر میخواهید که از این مردمان برهید شما را چنین معامله
باید کرد ایشان گفتند کنیم چون از حد ببردند ایشان گفتند بیا تا ما هم بر کی در میان قوم غلامی بود کودکی صبیح الوجه بود با او این فعل میکردند
معتاد شدند بر آن کلبی گفت این فعل ایشان را ابلیس آموخت بیامد بصورت امردی و ایشان را با خود استدعا کرد تا ایشان این فعل بکردند و دلیر
بر دیگران چون این فعل در میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین و وحوش از ایشان در فغان آمدند بنالیدند خدای تعالی بر ایشان از آسمان سنگ فرستاد
و ایشان را زمین فرو برد چون لوط ع بر ایشان انکار کرد ایشان جواب دادند جوابی دیگر نبود ایشان را الا آنکه گفتند لوط را و قوم او را از مومنان
از شهر خود بیرون کنید که ایشان مردمانی اند متطهر و متنزه خود را از این معامله پاک میدارند و دیگران را منع میکنند پس ما او را یعنی لوط را و اهل او را بنجی
اهل وی او را دو دختر و اتباعش را نجات دادیم و برهانیدیم الا زن او را که او از آن قوم بود که در آن دیار باقی مانده بود تا هلاک شد و او را دو دختر یکی تارا
نام و دیگری زعورا او و دیگر را نام زعورا بر ایشان پس بارانیدیم بر ایشان سنگ پس از آنکه دیه و شهر ایشان زیر و زبر کردیم بر ایشان سنگ باران کردیم پس بنگر
که چگونه بود عاقبت و انجام مجرمان و گناهکاران عبد الملک بن قاضی جعفر بن نافر نوشت که حد لواطی چه باشد گفت آنکه سنگسارشان کنند که خدای با قوم
لوط همین کرد و ابن عباس از رسول ع روایة همین کرد که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشند و اگر بر بنگرکس که این عمل کند کشتن واجب
هیچ خلاف نیست اگر محصن بود اما بنزدیک ما امام مخیر بود در این اگر خواهد او را بتیغ فرماید کشتن و اگر خواهد دیوار بر روی افکند و اگر خواهد از بالا بیفکند
و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند و خبر است که غلامی را پیش امیر المؤمنین ع آوردند گفتند که این خواجه خود را کشته است گواهان گواهی دادند امیر المؤمنین
گفت چه میگوئی گفت آری من کشتم گفت چرا کشتی گفت از بهر آنکه مرا بر فساد و لواطه اکراه میکردی من قصد دفع او میکردم فایده نداشت من او را بزخم کشتم
کشتم امیر المؤمنین ع گفت ترا بر این گواه باید گفت من گواه ندارم آری مردی در سرای خود در شبی تاریک من در ملک و دست او گفت چون او را زخم
زدی از وی هیچ لفظ تو بشنیدی گفت نه گفت الله اکبر منبر ساخت پیدا شود که راست میگوئی یا دروغ آنگه گفت بروید و سر گور او باز کنید اگر در گور بود
غلام دروغ میگوید قصاص کنید و اگر در گور نباشد راست میگوید باش کنید قومی گفتند که ای کاش این علی با امروز در زندگان حکم میکرد اکنون مردکان

حکم بکند بر فسد وبر کوراو بار کرده وبر مرده او کور میان فنده بار آمد وخبر داد کفت علم را یکی کد آمان میکویید کفتند ای امیر المؤمنین از کی کفتی کفت از رسول خدای

شنیدم که کفت عمل قوم لوط کنند ولی توبه از ونیا بیرون رود وخدای تعالی او را با ایشان بنزدیک قوم لوط برد تا با ایشان باشد وحشر او با ایشان بود وَإِلَىٰ

مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ

وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ

قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ

لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝ حق سبحانه وتعالی چون ذکر لوط وقومش کرد اندکی از قصه ایشان کفت

ذکر شعیب پیغمبر میکند شعیب بن توبه بن مدین بن ابراهیم نام او بعبرانی

مرثب بود واو را خطیب الانبیا کویند از فصاحتی که او را بود وبعضی کفته اند که او نابینا بود از بنی کفت قوم او انا لنریک فینا ضعیفا قیل ضریرا واو را بعد از

بعین فرستاده بود وایشان اصحاب ایکه بودند وایکه درخت بسیار باشد درهم شده وخصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتند وآنچه دادندی کم دادند

وآنچه کرفتندی تمام کرفتندی میکوید که ما فرستادیم برسالت بدین برادر ایشان شعیب را فرستاد دعوت کرد وقوم خود را وکفت برسید از خدای وبندهٔ که

بجاز کم داشتن شمارا جز اوی خدای نیست وحجتی وبینتی از خدای شما بشما آمده است تا شما را حجتی نباشد وحجت خدای بود وآن حجت معجزه است که بر

تصدیق نبوت من ظاهر شده است پس شما تمام بپیمائید وتمام بسنجید وترازو راست دارید واز مردمان چیزهای که حق ایشانست مکاهید وجبر بیده ودر زمین

فساد مکنید پس از آنکه خدای تعالی آنرا اصلاح کرد باوامر ونواهی وبعث انبیاء وتعریف کرد مصالح ایشان بایشان عقلا وشرعا آنچه شما را امر است

ونیکوتر اگر شما مؤمن باشید وبخدای ایمان دارید اگر اینجا با ایمان نفع ندهد وسودی نکند وکفته که معنی اینست که اگر ایمان آوردید بدانید که آنچه شما را امر است

ولیکن ایمان نتوانید داشتن که شما را اصلاح در چه چیزاست ومنشینید بر سر هر راهی تا مردم را تهدید وبیم کنید ومنع کنید ایشان را از راه خدای

وباز دارید از ایمان وآنچنان بود که بیاعدندی وبر سر راهها بنشستندی ومردمان را نهی کردندی از شعیب وکفتندی که اگر بشعیب ایمان آورید شما را برنجانیم

وبکشیم وکفته اند که بطریق عشاری وباج ستانی نشستندی ابن زید کفت که برای راه زدن نشستندی وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ومیکردانید

مردمان را از راه خدای وکژی آن راه میجوئید ومردمان را میکوئید که آن راه کج است راه راست راهی است که ما داریم تا مردمان از آن برکردند ویاد کنید که

چون شما اندک بودید خدای تعالی شما را بسیار کردانید شکر نعمت وی بجای آرید وفساد مکنید وبنکرید که عاقبت مفسدان بچه رسید وآنانکه پیش از شما بودند

چون فساد کردند ودر راه صلاح رها کردند من ایشان را چگونه هلاک کردم چون قوم نوح وهود وصالح ولوط وایشان قریب العهد بودند بشما وشما حال ایشان

میدانید وعاقبت ایشان می شناسید رسول صلی الله علیه وسلم کفت شب معراج که مرا بآسمان بردند چوبی دیدم بر راهی فرو زده که هیچ کس ازآن نمی کذشت الا که

جامه او را بخراشیدی آن وقت ومیدرید من کفتم ای جبرئیل این چوب چیست که جامه هر که برو میرسد میدرد کفت این مثل باج ستانان وراه زنان امت

تو که هیچ کس بر ایشان نکذرد الا که وی را بخراشند وچیزی ازو بستانند آنگه برخواند وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ آنگه شعیب بنواخت ایشان را خطاب

کرد بر سبیل تهدید ووعید وکفت که اگر جمعی از شما که ایمان آورده اند بآنچه مرا او فرستاده اند وکروهی ایمان نیاورده اند وقول من قبول نکرده اند صبر کنید تا آن

تا آنوقت که خدای تعالی حکم کند میان ما بحق بر باطل نصرت دهد واو بهترین حاکمانست که از حکم او کسی بیرون نتواند رفت وحکم او از میل ورشوت دور بود

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا

قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ۝ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ

لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ

وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۝ حق سبحانه وتعالی حکایت میکند که اشراف قوم شعیب ومتکبران کفتند شعیب را ومؤمنان را کفت که آنجا که اشراف قوم او بودند

از متکبران ومتعظمان ما ترا ای شعیب از ده وشهر خود بیرون کنیم با کسانی که بتو ایمان آورده باشند که شما با دین ما آئید

اگر دست از شما بداریم وشما را بیرون نکنیم از شهر خود وچون چنین باشد واین وقتی بود که کسی بر چیزی بوده باشد واز آن کشته وشعیب بر ملت ایشان نبوده بود

از آن کفته اند تفق وکرده بوده بود که شعیب بر ملت ایشان بوده است وروا بود بر سبیل تغلیب بود یعنی آنجا که قوم باشد وامت ایشان برکشته وخود بر سبیل

ابتدا هم استعمال کنیم کفتند شعیب ایشان را جواب داد وکفت که اگر چه ما کاره باشیم شما را بقهر وجبر با دین خود برید یعنی با بطلان وزشت با دین شما نیائیم از آنکه

بطلان آن شناخته ایم مگر که ما را بجبر با دین خود برید واکر ما با دین شما آئیم پس از آنکه خدای ما را از آن دین بنجات داده است بدلالتی وبرهانی که

نموده است بر بطلان او وما بر خدای افترا کرده باشیم ودروغ بر خدای نهاده ووجه دروغ آن باشد که اگر با ملت ایشان شویم باید که کفتن که این حلال

واست وآن حرام حلال ونسبت با یکدیگر کردن آنرا با خدای وآن دروغ بود بر خدای افترا کرده نباشد وروا نبود ما را که با دین شما آئیم الا که خدای خواهد وخدای

این هرگز نخواهد برای آنکه ملت شما کفر است وخدای کفر نخواهد که کفر قبیح است واراده قبیح قبیح بود وقبیح آن خواهد که آن قبیح است بدآن محتاج بود واو

محتاج نیست وعالم است بقبح آن پس قبیح نخواهد وخدای ما واسعست از روی علم وعلم او محیط جمله اشیاست هیچ چیز از علم او بیرون نشود وجمله

معلومات عالم است بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم بود آنکه بر سبیل تفویض واستعانت بخدای کفت که ما بر خدای توکل کرده ایم تا خدای شر شما از ما کفایت کند

وما را بر ایمان ثابت دارد وتوفیق زیادتی دهد ای خدای وپروردگار ما حکم کن میان ما ومیان قوم ما بحق وتو نیکوترین حکم کنندگانی ابن عباس کفت

من نمیدانستم که معنی فتح درین آیه چیست تا دختر سیف ذو الیزن را دیدم که شوهر خویش میکفت تعال اقاتحک یعنی تا قاضی رویم واهل عمان قاضی را فتاح خوانند

از جمله آنچه دفع تمسک مجبره کنند بخلاف این که در سیاق معنی این کفته شد این آیه که وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ آنست که

ضمیر فیها راجع است با قریه نه با ملت ومعنی آن باشد که اگر شما ما را ازین شهر بیرون کنید ما هرگز با این شهر نیائیم مگر اگر خدای خواهد که ما را بر شما ظفر دهد تا

بر سبیل فتح وظفر بیائیم وشما را قهر کنیم وشهر از شما بستانیم تا آنوقت که خدای خواهد که شما را بجبر وقهر با دین ما آرد وما هم بر یک ملت باشیم وآن ملت

مسلمانیست اگر ما بر شهر آئیم یا آن وقت که خدای خواهد که شما را بمکین بود که ما را بکراه با دین خود برید اگر ما بر سبیل تقیه اظهار دین شما کنیم وتقیه از پیغمبران روا نباشد

مراد این قوم شعیب باشد نه شعیب وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّىٰ

عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ کافرانی که بزرکان واشراف قوم

شعیب بودند فروتران خود را کفتند که بر شما که شعیب ایمان میارید واو را باور مدارید وپیروی او مکنید که اگر پیروی شعیب کنید ودین وی شوید زیان کار

و عام باشید چون ایشان بر کفر اصرار کردند و دیگر از آن ایمان آوردند منع کردن خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و چیزی که با ایشان رسید بعد از آنکه
کرد خدای تعالی از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و گرمای بایشان رسید که نفس ایشان منقطع شد و دم بر ایشان ببست چندانکه ایشان بر خانها بر سر
بر نشستند و سود نداشت خدای تعالی ابری فرستاد در وی بادهای بود خنک چون خنکی باد و سایه بدید بدان بشتافتند و روی بوی نهادند و خوردند و بزرگ
و زیر ابر حاضر شدند این بر تمامی شهر ایشان ... همه در سرا ها بودند و در زیر ابر بودند خدای تعالی زمین را از برای ایشان بجنبانید و آتش از آن
ابر فرود آمد تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل مدین چون آن ابر بدید بگفت که آن ابر رحمت نیست آن ابر عذابست این بیت را بگفت
یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران بن شداد انی اری غیمة قد طلعت تدعو بصوت علی نمایه الوادی سمیر و عمران هر دو کاهن بودند ابو عبد الله
البجلی گفت ابو جاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین بود و در روزگار شعیب پادشاهی کلمن را بود چون وی هلاک شد خواهرش
نوحه میکرد و در مرثیه او میگفت کلمن هد رکنی هلکه وسط المحله سید القوم اتاه الحتف نارا و سط ظله جعلت نار علیهم دارهم کالمضمحله خدای تعالی
ایشان را گفت و حکایت کرد که چون هلاک شدند و متابعت شعیب کردند چه زیان دیدند و بکرفت ایشان را در سرای خویش همه بر جای بمردند و گفت
کرای انکه شعیب را تکذیب کردند و بادکاو شدند و بر کفر هلاک کشتند کوی که هرگز ایشان در سرا ها و منزلهای خود نبودند و مقام نکردند اکنون ایشان هیچ
نشان و اثر نماند انکه بار دیگر تکرار کرد و گفت بر سبیل تعظیم رای بزرگان ایشان تغلیظ حال ایشان که آنکسانی که ایشان شعیب را تکذیب کردند و گفتار او
قبول نکردند و متابعت او نکردند زیانکار خواهند بود و خود را بکار زدند و دنیا در یافتند و هلاک شدند و آخرت بعذاب ابد گرفتار شدند چون شعیب آن بدید روی
از ایشان آثار عذاب مشاهده کرد از ایشان بر کشت و روی از ایشان بگردانید و گفت ای قوم آنچه بر من بود بکردم نصیحت و حظ از شما دریغ نداشتم و آنچه فرمود
بودند مرا که بشما رسانم برسانیدم شما پیغامهای خدای و نصیحت شما را و از عذاب ای بترسانیدم شما را ایمان نکردی نداشتید اکنون چگونه اندوه کنم
بر قوم کافران یعنی شما که استحقاق آن دارید که کس بر هلاکت شما اندوه نخورد چرا اندوه کنم بابید بود محمد بن اسحق گفت که خود اندوه میبرد
بر هلاکت ایشان پس انکه دلتنگ شده بود وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۝ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ
الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝
حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری بهیچ شهری نفرستادیم الا که اهل آن شهر را بسختی و قحطی و درویشی و بیماری
بگرفتیم و امتحان بر سبیل اختبار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گرایند و تضرع و زاری نمایند چنانکه بسختی و درویشی و بیماری بگرفتیم
و بگفت امتحان کردیم بنعمت نیز امتحان کردیم تا هیچ عذرشان نماند ایشان را از آن محنت و شدت بنعمت بدل کردیم و بجای سختی یعنی محنت و عذاب نیکوی یعنی
و آسایش نهادیم بیماری بتندرستی بدل کردیم و درویشی بتوانگری تا عدد ایشان بسیار گشت و مال ایشان فراوان گشت ایشان در نظر
گرفتند و از سر غفلت و جهالت گفتند چنانکه مارا این بلا رسید از بیماری و درویشی و سختی پدران ما نیز چنین بودند گاه در شدت گاه در نعمت بودند
اکنون مارا از شدت برفت و نعمت باز آمد چون ایشان آن را گفتند که ما آزموده کار روزگاریم بگرفتیم ایشان را ناگاه بعذاب و هلاک نمودیم از آنجا که ایشان
ندانستند و توقع نکردند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا
فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝
أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى
أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۝ اگر حق تعالی مومن و جز غیب و ترتیب کردند کاگر
اهل این شهرها ایمان آوردندی و از عذاب ما بترسیدندی و در معاصی نشدندی ما درهای خیرات و برکات از آسمان و زمین بگشادیمی از آسمان باران آمدی
و از زمین گیاه و نبات رستی و از هر جانبی خیر روی بایشان نهادی و حکایت ایشان باسمان رسیدی و هستی ایشان شدی و در زمین برکات جمع و حصول
مرادات بودی مر ایشان را ولیکن بخلاف این کردند بجای طاعت معصیت کردند و بجای ایمان و تصدیق انکار و تکذیب کردند تا لاجرم ایشان را بگرفتیم
بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی آنچه ایشان کسب کردند از معاصی و ناشناسی اگر گفت ای ایمن شدند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید و ایشان
خفته باشند در شب ناگاه چنانکه شبیخون کسی زند یا ایمن شده اند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید وقت چاشتگاه و ایشان در لهو و بازی و
نشاط باشند مراد آنست که امرست بحزم و هشیاری و ترک غفلت و انتباه و اگر ایمن نباشند از عذاب خدای نه در شب و نه در روز اگر گفت ایمن شدند از
مکر خدای یعنی از عذاب خدای و مکر آن عذاب را گویند که صورت مکر دارد و بر سبیل استدراج چنانکه گفت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ معنی
آن بود که خدای تعالی برای اظهار حجت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد که چنان می باید آنگاه ناگاه عذاب
آید او را و هلاک آن بکر ماند مکار چیده و پوشیده کار باشد اگر گفت که از عذاب خدای ایمن نباشند الا زیان کاران و این تنبیه است برآنکه
بنده باید که همیشه ترسان باشد چون کسی که دشمنی کند و دشمن دارد و همیشه ترسد از آنکه مبادا که ناگاه بوی رسد و ویرا هلاک کند پس باید که بطاعت
خدای مسارعت نماید و از معاصی اجتناب کند ایمن نباشد از عذاب یعنی از عداوت چون معصیت کند که آنگاه در دنیا و آخرت زیان کار باشد بمعصیت خود
اما پیغمبران خدای ایمن باشند و خاص و زیان کار زانند برای آنکه ایشان مامون العاقبه اند و کناه و عقاب بر کناه باشد و گناه ایشان صورت
بیند و نیز امن انبیا و اولیا ایمان باشد و خدای تعالی ایشان را ایمن کرد از بن وجه ایمن باشند اما در حق کافران و عاصیان ایمن نباشند
أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ ۝ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۝ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ
وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید که هدایت نکرد و راه ننمود آنانرا که ایشان زمین را میراث یافتند
پس از آنکه اهل آن زمین را جمله هلاک گردانیدم بگناهی که ایشان کردند و اعراض که
نمودند چون نوح و هود و صالح و لوط و شعیب اگر که اگر ما خواهیم توانیم که ایشان را نیز هلاک کنیم و بعقوبت رسانیم بسبب گناهها که کردند
اگر گفت بر سبیل ابتدا سخن که ما مهر می نهیم بر دلهای یعنی حکم میکنیم و میگوئیم از آنجا که در معلوم ماست که ایشان ایمان نیارند و بمثابه کسانی اند
که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض این خبر که خدای مهر نهد بر دلهای ایشان آنست که تا رسول امید قطع کند از ایشان اشارت کردیم چون
دشمنان بینند که ایشان ایمان نخواهند آوردن در بعثت بر ای ایشان بیفزایند و این طبع برین وجه مانع نباشد از ایمان برای آنکه
حکم حاکم طبع محکوم باشد علی ما هو به و محکوم را بر وجهی بکند و علامت و نشان هم منع نباشد از برای آنکه خدای تعالی گفت بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا و اگر مانع بودی از ایمان اندک و بسیار را هم مانع بودی و چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد اگر
گفت پس ایشان نمیشنوند یعنی قبول نمیکنند و فایده آیه آنکه گفت که تلک القری این شهرها که اهل او را هلاک کردیم قصه ایشان و اخبار ایشان

ایشان

کفت

بعضی با تو گفتیم از خبرهای قوم نوح و ثمود و عاد و شعیب و لوط با پیغامبران آمدند و حجتهای روشن آوردند با ایشان از معجزات و دلایل [illegible]
بهیچ وجه به پیغامبران خود ایمان نیاوردند [illegible] ایشان پیش از آن کافر بودند و تکذیب کردند [illegible]
خدای [illegible] ایمان آمدند اگر گفت کذلک یطبع الله یعنی خدای مهر نهد بر دل کافران و این آیه معلوم میشود که خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
وما وجدنا لاکثرهم من عهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم بعثنا من بعدهم موسى بآياتنا الى فرعون وملائه فظلموا بها فانظر كيف كان عاقبة المفسدين

وقال موسى يا فرعون اني رسول من رب العالمين حقيق على ان لا اقول على الله الا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فارسل معي بني اسرائيل قال ان كنت جئت باية فات بها ان كنت من الصادقين

[illegible]

ان لا اقول

در سوره [illegible] حکایت کرده است که فرعون گفت حقیقت میگوئی [illegible] موسی گفت حقیق على ان لا اقول على الله الا الحق [illegible]
[illegible] قد جئتكم ببينة من ربكم [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
فرعون بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] ان كنت جئت باية [illegible] فالقى عصاه فاذا هي
ثعبان مبين ونزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر عليم
يريد ان يخرجكم من ارضكم فماذا تأمرون قالوا ارجه واخاه وارسل في المدائن حاشرين يأتوك
بكل ساحر عليم

چون فرعون گفت آیتی بیار موسی عصا از دست بینداخت آن عصا بر زمین افتاد و ثعبانی گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون بیامدند ایشان از او خانه پیران خبر یافتند بخوردند که ایشان آگاه کردند عصا بر بالین موسی نهاده بود دیگر باره اژدها گشت و آهنگ
ایشان کرد ایشان بگریختند چون موسی و هارون بیدار شدند پیران ایشان را خبر دادند از آنچه رفته بود خدای تعالی این حکایت کرد و گفت چون موسی
عصا بیفکند اژدهای بزرگ و مهیب او روشن گشت و در وی هیچ شکی نبود و بیفکند دست را و دست در گریبان کرد و از گریبان بیرون کشید دست او
سفید و نورانی شد چنانکه از او موسی علیه السلام بود و بغایت سره چون دست برآورد و باری دیگر اعضایش همی ماند و این فعل او نتواند بود بلکه فعل خدای
بود و خارق عادت از آنجا که هیچکس بر آن قادر نباشد مگر الله تعالی چون قوم فرعون آن بدیدند اشراف و خواص او چنان دیدند [illegible]
گفتند که بحقیقت او مردی ساحر و جادوی داناست که حیلتی لطیف باشد در اظهار آنچه که ایهام معجز کند و او در اصل ضعیف و بی کس است و [illegible]
این قوم که این مرد ساحر می خواهد که شما که قبطیانید از زمین شما که مصر است بیرون کند بجادوی خویش و این ازبرای آن گفتند که موسی گفت فارسل معی
بنی اسرائیل بنی اسرائیلیان را با من بفرست ایشان گفتند می خواهد تا جماعتی بسیار از ما جدا کند و ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما
خروج کند اکنون شما چه می فرمائید و درین چه مصلحت می بینید و این سخن که فماذا تامرون گفته که سخن ملاء قوم فرعون است با یکدیگر گفتند و گفته اند که سخن
فرعون است که خواص خود را گفت بر طریق مشورت ایشان جواب دادند و گفتند که او را و برادرش را در این کار تاخیر کن و ایشان را باز دار
و در شهرها رسولان بفرست و مردمان آنجا هرکه جادوی دانا و عالم باشد همه را گرد کنند و بنزدیک تو آرند تا از آن جادوان که از اقطار عالم پیش تو
گرد آمده باشند بنگرند که در کاری که موسی میکند اگر سحر و جادوی بود جواب گویند بسحری که از آن غالب باشد و اگر سوی [illegible] و او جادو [illegible]
باشد در کار وی رای زنند و اندیشه کنند اکنون گفت که رای آنست که او را [illegible] که در آن جا جادوان باشند تا جادوی [illegible]
[illegible] و کودک از بنی اسرائیل و دوی دیگر از قبطیان بآن [illegible] فرستادند و از موسی علیه السلام مهلتی خواستند ایشان را مهلت داد [illegible]
سحر آموختند تا در جادوی استاد شدند آنگه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ما ایشان را آموختیم سحری که ساحران عالم را [illegible]
الا کاری که سحر و جادوی باشد که ایشان طاقت آن ندارند وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۝
قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ۝ قَالُوا أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا
سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۝ کعب الاحبار گفت شهرهای عالم فرستادند و هزار هزار جادو را حاضر کردند
[illegible] هزار بودند فرعون ایشان [illegible] هزار برگزیدند ساحران [illegible] ایشان [illegible] برگزیدند و این [illegible] اختیار کرد
ایشان همه پیش فرعون آمدند و گفتند که ما را چه مزدی و خلعتی باشد اگر غالب آئیم بر موسی فرعون گفت شما را مزدی و پاداشتی عظیم باشد و شما
بنزدیک من از جمله مقربان باشید و در درجه شما بنزدیک من [illegible] باشد و در آیه دلیلست که فرعون بنده ذلیل و محتاج بود اگر وی بنده خدای بودی
وی را البته حاجت نبودی و هرچه خواستی توانستی کرد و نیز دلیلست بر آنکه ساحران در آنچه دعوی کردند که ما چوب و رسن با مار گردانیم دروغ
گفتند برای آنکه بر قلب اعیان جز خدای قادر نباشد و اگر قادر بودندی که [illegible] ایشان را برای خود زر کردندی و از فرعون مزدی نخواستندی
و نگفتندی اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِيْنَ چون سحره بیامدند و در مقابل موسی بایستادند موسی ایشان را اول با خدای خواند و از خدای سخن
گفت و از آمال و مرجع و ثواب و عقاب ایشان با یکدیگر بگریستند و گفتند سخن این مرد با سخن جادویان نمی ماند و آن روز که موعد ایشان بود روز
عیدی بود ایشان را ابن عباس گفت روز اول بود از سال روز نوروز و روز اول محرم بود و روز شنبه ابن زید گفت این جمع باسکندریه بود

خلایق عالم و تمامت لشکر فرعون در آن صحرا جمع شدند موسی علیه السلام آمد تنها و با او جز هارون کسی دیگر نبود و در برابر ایشان بایستاد و ایشان را پند داد
و وعظ گفت و نصیحت کرد و از عقاب خدای بترسانید و گفت وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ ایشان چون سخن موسی بشنیدند
گفتند ای مرد این جادوان می شکوهیدند و بدو قول شدند چنانکه گفت فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ آنگه موسی را گفتند ای موسی تو پیشتر آنچه با تو است
از عصا یا اول بیفکنیم آنچه با ماست موسی ایشان را گفت اول شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود چنانکه در خبرست که چهل شتروار
رسنها و عصاها که مار پیکر و اژدها شکل ساخته بودند چوبها مجوف کرده و زیبق در میان آن ریخته و رسنها از زیبق اندوده و در زیر زمین مجوف کرده بودند
و در زیر آن آتش افروخته آن زیبق که در چوبها و رسنها بود در حرکت آمد و چنان نمود که می خواهد رفتن و از حرکتی که در ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی می افتادند
موسی علیه السلام چون چنان دید بترسید از آن سبب که پنداشت آن از اصحاب است از آن بترسید که کسانی که نظر کنند پندارند که عصای وی هم از آن جنس است
وحی فرستاد و گفت مترس که آنچه ایشان نمودند شعبده است و آنچه با تو است حقیقت است و حجت غالب بر شبهه بهرحال ای موسی عصا بیفکن
موسی عصا بیفکند در حال اژدها شد و هرچه ایشان بیکسال ساخته بودند بیکبار فرو برد اژدهای بود سیاه که از اشتر بختی بزرگتر با چهار پای [illegible]
کوتاه و دنبال دراز و دنبال [illegible] الا پست کرد و پای بر هیچ نتهاد الا فرو کرد و از دهنش آوازی بیرون می آمد و چشمهایش سرخ بر گرد
مویها دراز داشت چون سرهای خاسته و عصا را دو سر بود آن دو سر دو فرگشت فراخی آن دو از ده گز و دندانهای بزرگ و [illegible] آوازی بود از
دهن و دو [illegible] بود و از بینی دهن برانگیخت و آن چهل شتروار چوب و رسن بیکساعت فرو برد و زمین ساده کرد و آهنگ قوم فرعون کرد مردم که بیشتر از آن [illegible]
و از اژدها گریختند بیست و پنج هزار مرد فرعون بهزیمت برفت عقل بشد و بیهوش گشت و آن روز او را چهار صد نوبت اطلاق افتاد و پس از آنکه
چهل روز عادت داشت چنان شد که در شبانروزی چهل بار نشستی و همچنین بود تا بمرد و در قوله تعالی قال القوا چون ایشان شرط ادب نگاه داشتند
و از موسی اجازت خواستند بر سبیل اختیار در انداختن جادویها موسی ایشان را اجازت داد و گفت شما بیندازید ایشان چون جادویهای خود بینداختند
چشمهای مردمان را جادوی کردند و بآن حیلت و شعبده که با ایشان بود مردم از آن بترسیدند از آنکه مینمود که آن چوبهای دراز بود بشکل ماران
بحرکت درآمده و ایشان در باب جادوی جادوی عظیم درآوردند چنان در خیال مردم نمود که چوبها و رسنها را مارها و اژدها گردانیده اند وَأَوْحَيْنَا
إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۝ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ
انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۝ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۝ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ۝ چون ایشان جادویها بینداختند عاکه آوردند
فما ایم وحی فرستادیم بموسی که ای موسی عصای خود بینداز موسی عصای خود بینداخت آن عصا فرا گرفت و فرو برد آنچه ایشان در آن [illegible]
کرده بودند و دروغ گفته و رسنها و چوبها را اجمل مار نموده که در آن عصا که اژدها شد هیچ اثر نکرد و از بزرگ شدن شکم او و بسیار آمدن آن موی
دست جا نزید و دیگر بار گرفت همچنان عصا گشت که بود خدای تعالی بقدرت خویش آن اجرام عظیم و اجسام کثیر را عدم کرد و نیست گردانید
بود که اجزای آن از الطف گردانیده بود و هوا پراگنده کرده چنانکه هیچ پیدا نبود پس حق واقع و ظاهر و غالب گردانید و هرچه ایشان
کرده بودند از سحر و جادوی همه باطل شد و ایشان در آنجا مغلوب شدند و از آنجا باز گردیدند با مذلت و صغارت و خواری و هوان یعنی فرعون و اتباع او
و آن ساحران چون آن بدیدند سجده کردند و بخدای جهان ایمان آوردند و گفتند ایمان آوردیم بخدای عالمیان آن خدای که خدای موسی و هارون است این
برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که این فرعون را می پرستند در یکجمع دو امام دو نیت و دو سجود روا نیست چون موسی و هارون که هردو پیغمبران بودند

و بیشتر هم روا باشد عقلا را این طریق جست و این را السمع و اجماع چنانکه بسبع و منافیه که در عهد رسول و وز پس او هیچ منکری نبود و ظاهر بود

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۝ چون آن سحره که جادوان بودند ایمان آوردند که در میان ایشان

هفتاد و دو مرد بودند و هشت هزار شده از پیری عالم و بزرگان ایشان بودند و ایشان از احبار نیسر بودند و سابور و غازور و حطط و مصفی اول ایشان را ایمان آوردند بموسی و دیگران ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن بدید بر سبیل مکر و دلیری گفت ایمان آورده ید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم این مکری و کیدیست که شما با یکدیگر ساخته اید و اندیشیده در این شهر که مصرست پیش از آنکه بصحرا آیند و غرض شما آنست که این شهر را بر اندازید و قبطیان که اهل این شهر اند از اینجای بیرون کنید و بنی اسرائیل را ساکن گردانید و فرعون این سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر متابعت ساحران نکنند و ایمان نگوید ایشان را که شما نمیدانید که با شما چه خواهد رفت و زود بود که ببینید آنکه چنان کرد که با ایشان چه خواهد کرد دو گفت دستها و پایهای شما ایرم بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان بگفتند هیچ باکی نیست با ما هر چه خواهی بکن که ما با خدای خود و رحمت وی باز خواهیم گشتن و خدای بر ما رحمت کند و داد ما از شما بستاند و تو که فرعونی از ما هیچ گناهی ندیده که بدان مستحق عقوبت باشیم تو از ما کینه و انتقام میکشی الا از بهر آنکه ما ایمان آورده ایم بآیات خدای ما چون آیات خدای بما آمده ست و ما را دلیل و حجت ظاهر گشت چون فرعون بدید که بر این با استاده اند و از گفت وی نیندیشیدند بفرمود تا همه را دست و پای ببریدند و بر دار کردند ایشان گفتند خداوندا درین وقت ما را صبر و رحمت خود بر ما ریز صبری بسیار که ما را باز بپوشد و ما را جان بر دار بر ایمان و اسلام یعنی توفیق و لطف بر ما متوالی دار تا بر ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن عجب از حال آن قوم که ما بدا کافر بودند و چاشتگاه ساحر و دیگر اظهار ایمان کردند و سوگند بخوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن بودند و نماز دیگر شهید بودند و تا بتمام بهشت

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۝ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝

اشراف قوم فرعون و سروران او فرعون را گفتند که ای فرعون تو موسی و قوم او را میگذاری تا در زمین فساد میکنند یعنی خلق را دعوت میکنند بخلاف تو و عصیان تو و ایمان بخدای و عبادت او و ترا و خدایان ترا فرو میگذارند و این از بهر آن گفت که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل بان شش صد هزار مرد ایمان آوردند از این گفتند که موسی و قوم او را میگذاری تا فساد میکنند در زمین حسن بصری گفت فرعون بت پرست بود و دلیل و حاجب بود معبود و سیدی گفت او و قوم او پیش از آنکه دعوی خدای کرد گوساله پرستی کردندی و هر گاه که گاوی نیکو دیدندی گفتندی

او هست

او خداست و او را عبادت کردندی و گفته اند فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود و ایشان را فرموده بود تا پرستیدن بتان تقرب کنند با و دلیل بر آن بود که گفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى و بر قراءت آنکس که وَإِلَاهَتَكَ میخواند معنی آن بود که ترا فرو میگذارد و پرستیدن ترا و گفته اند الالهة آفتاب بود و او آفتاب پرستیدی و چون قوم او این سخن بگفتند قوم خود را جواب داد و گفت زود بود که با سر همان کار شویم که بران بوده ایم پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را بگذاریم و برای آن گفت که زنان ایشان را بگذاریم تا کسانی باشند که ایشان را خدمت کنند و ایشان را از شر ایشان ایمن باشند که زنان را قوت و شوکت کارزار نباشد و ما این بتوانیم کردن که ما زبردستان ایشانیم و حکم و فرمان ایشان بر ما روا باشد که ما بر ایشان قاهر و غالبیم و ایشان اسیران و ذلیلان اند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد در ملک ما چون قوم موسی از فرعون این سخن بشنیدند بترسیدند و با موسی شکایت کردند موسی ایشان را صبر فرمود گفت ای قوم از خدای یاری خواهید و پناه باوی دهید و صبر کنید که خدای شما را از شر وی نگاه دارد و بر ایشان مظفر و منصور کرداند و زمین خدای راست این زمین مصر و غیر آن و خدای میراث گذارد این زمین را هر که خواهد و این دو معنی احتمال دارد یکی آنکه ایشان را تسلیه کرد و دلخوشی داد و هر آنکه دنیا را بس کار نیست و از کار او انقلاب و انتقال است از این قوم بآن قوم رود و از آن قوم بدیگری آید چنانکه گفته است شاعر وَحَسْبُكَ فِي النَّاسِ فِيمَا مَلَكْتَ لَقَدْ كَانَ هَذَا أَمْرُهُ لِفُلَانِ و دیگر آنکه ایشان را وعده داد و طمع افکند در آنکه زمین مصر و ملک فرعون ایشان را خواهد بود آنگه گفت وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و عاقبت العلم نیکو پرهیزکاران است برای آنکه ایشان با ثواب خدای گردند و مرجع ایشان با رحمت خدای باشد قوم موسی موسی را گفتند بر سبیل ضجر و تفجع که ای موسی پیش ازین قوم رنجها داشتند و هیچ فائده ما را ازین پیش از آمدن تو پسران ما را بکشتند و این کار اکنون با دیگر سر گرفته بعد از آمدن تو با معجزات ما و چون در هر دو حال ما را در رنج می باید بودن پس فرق چه باشد میان حضور و غیبت تو ؛ چون با تو بی تو ام غم باید زیست ؛ پس فرق میان وصل و هجران تو چیست ؛ و گفته اند این ایذا و این رنج آن بود که ایشان قوم موسی را بنده گرفته بودند و ایشان از کارهای گران معذب بودند چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن و بنا کردن و کوشکها بنا کردن و انواع حرف و صناعات از گلگری و خشت زدن و اگر کسی نتوانستی کرد هر ماه و هر روز از وی چیزی خواستندی که تعیین کرده بودند و اگر نداشتی و ندادی وی را بزدندی و اینها که نمی فرمودندی و پیش زن و فرزند تا ایشان را دلخوشی داد و گفت خوشدل باشید امید دارم که امید چنانست که خدای شما دشمن شما را هلاک کرداند و شما را خلیفه خود سازد در جای او بدارد و ملک او شما دهد و آن نعمت با شما بگذارد تا ببیند که چه میکنید و از شما چه حاصل خواهد شد تا جزای آن شما را جواز دهد خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و مصر با ایشان داد و بیت المقدس را بگشاد بیوشع بن نون و آن کار او دیگر شهرها برای ایشان بگشاد و داود و سلیمان ملک زمین بایشان داد و چون فرعون را هلاک کرد و ملک مصر بایشان داد و ایشان شکر آن نگذاردند و گوساله پرستی پیشه کردند

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝

خدای تعالی حکایت فرعون و قوم او میکند و میگوید که ما بگرفتیم بعذاب عقوبت و سالهای قحط آل فرعون را و اتباع و قوم او را و بنقصان میوه‌ها قحط بادیه و مواشی بود و نقصان میوه‌ها در شهرها کعب الاحبار گفت روزگاری آید بر مردمان که درخت خرما از یک دانه بیش بیار ندهد آنگه گفت که ما این عذاب قوم فرعون را از بهر آن کردیم تا باشد که ایشان بیندیشند و بدانند که این محنت از بهر آنست که ایشان بر کفر اصرار کردند و ایشان خود اندیشه هیچ نکردند از شومی کفر و معصیت خود ندانستند بلکه اگر نیکویی بایشان آمدی و نعمتی فراخی بایشان رسیدی از قحط و تنگی و آفت گفتندی که بشومی موسی است و آنگه که بلا دیدند که از ایشان بنودندی این محنت بما رسیدی آنکه خدای تعالی گفت ایشان بایشان

بازنده در کرده وگفتندی آن ایشان بموسی حواله میکنند و میگویند که از شومی ویست چنان نیست بلکه آنچه بایشان میرسد از بدی و مکروه آن نزدیک خداست
شوم و تنگدستی و فراخ سالی نزدیک ویست و بلا و قحط و محنت و بلا همه در قبضه قدرت ویست عذابها و عقوبتی که بایشان میرسد نزدیک خدا ایست
بشومی کفر و معصیت ایشانست که خدای تعالی آن را بایشان میرساند نه بشومی موسی ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی نظر و اندیشه نمیکنند تا بدانند حاصل آید

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ
وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ؛ قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هر آیتی که بما آوری

از آیات و دلالات از بهر آنکه با ما جادوی کنی و ما را مسحور و مخدوع و فریفته گردانی تا ما بتو ایمان آریم هرگز بتو ایمان نیاریم و ترا گردن ننهیم اکنون حق سبحانه
بیان آیات و معجزات که ذکر آن بعد از عذاب فرعون و اتباع او بود و گفت ما بر فرعون و اتباع او فرستادیم باران و آبی عظیم و این طوفان و آنچه
دیگر در عقب آن گفته است بروایت عبدالله بن عباس و جمهور مفسران آنست که چون سحره ایمان آوردند فرعون مقهور و مغلوب باز گشت و بر کفر و معصیت اصرار کردند
خدای تعالی ایشان را امتحان کرد بقحط و نقصان میوه در سالها پیاپی ایشان را هیچ تنبیهی نشد و موسی گفت بار خدایا آیتی بنمای که ایشان را از آن عبرتی
باشد و پندی قوم مرا و آنانکه از پس ما باشند اعتبار و عبرتی بود خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان بیامد و در خانهای ایشان
افتاد چنانکه ایشان در میان آب بودند در خانها و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع بر ایشان تباه کرد و در خانهای اسرائیلیان از آن یک قطره نبود
و مردم از قوم افتاده و بنای ایشان خراب میگشت و آب چندان بر آمد که سینهای ایشان رسید و در بازارها و زمینهای ایشان افتاد تا هیچ کشت نتوانستند
کرد و ایمان بر ایشان تنگ شد هفت روز از شنبه تا شنبه پس بموسی آمدند و فریاد خواستند و گفتند که دعا کن و خدای را بخوان تا این عذاب از ما
بردارد تا ما ایمان آوریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم موسی دعا کرد و خدای تعالی آن طوفان برداشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی
اسرائیل را با او نگذاشتند و از آنچه بوده بود بتر شدند خدای تعالی ایشان را از آن سال گیاهی و نعمتی داد که هرگز مثل آن ندیده بودند گشت و میوه و زرع بسیار
جدید آمد ایشان گفتند این آنست که ما تمنا میکردیم و آنچه ما پنداشتیم که عذابست آن خود نعمت و راحت بود و چون یکماه برین بر آمد ایشان در
عافیت بودند گوان نعمت بنمودند خدای تعالی ملخ بر ایشان فرستاد تا ایشان از او ملخ چنانکه گیاه و زرع و میوه و درختان همه بخوردند و میخورد و بابها افتاده و
و هیچ نگذاشتند با خانها آمدند و درها و درختان و آهنها و جامهای ایشان میخوردند و در خانهای ایشان فرو افتاد و چندانکه چشم میخوردند از آن
تر میبودند از قحط و کلی در خانه بنی اسرائیل نیفتاد و ایشان را از جانب قبطیان پیش موسی آمدند و تضرع و زاری کردند و گفتند ای موسی خدای را
بخوان و از و درخواه تا این بلا از ما بگرداند بعد حال این نوبت ایمان آریم و دست از بنی اسرائیل بداریم و بدین عهد و پیمان که کردند موسی دعا کرد خدای تعالی
این بلا نیز از ایشان بگردانید پس آنگاه ایشان هفت روز در بلا گرفتار شده بودند و نگه بود که موسی بعصا اشاره کرد و دعا کرد و بعصا اشارت کرد
بمشرق و مغرب تا آن ملخ جوالی شده که آمده بود و چون ملخ برفت قوم فرعون چیزی دیدند و بازهای با غلهای خود دیگر چیزی دیدند که مانده بود گفتند
که ما را آنقدر که نجات کنیم و بر فی روز کار خود کنیم و دین خود را نگاه داریم بان عهد که کرده بودند وفا نکردند و بار کار خود بازگشتند چون یکماه برین بر آمد
خدای تعالی شپش فرستاد بر ایشان و موسی را گفت از مصر بیرون شو بده که آنرا عین الشمس خوانند آنجا بهشته ایست ازین ریگ روان آنجا رو و عصا
بر آن پشته زن تا من آیتی دیگر بنمایم موسی بیامد و عصا بر آن پشته زد خدای تعالی از آن ریگ شپش روانید از آنجا بر خواسته و آن بجایها
زرع و میوه ایشان افتاد و همه بخوردند چنانکه پوست از زمین باز کردند و در جامها و اندامهای ایشان افتادند و ایشان را از آن میگزیدند و بر ایشان

و در طعام و شراب ایشان می افتادند و هر چه بخوردندی چون با هر آن شدندی پر از قمل و شپش بودی و در میان هر آنها ستونها کشیدندی و گچ
و صاروج بگرفتندی و طعامها بر بالای آن نهادندی بوقت حاجت چون بر گرفتندی پر قمل شده بودندی و شپش در کندهای ایشان افتاده میخوردند آنرا
در انبارهای داشتند و در جامهای ایشان در افتادندی و موی که در سر و ریش داشتند بخوردندی و مژه چشمهای ایشان نماند و خواب و قرار از ایشان
باز داشتند بیامدند و فریاد خواستند و تضرع و زاری کردند و سوگند خوردند که این بار دیگر عهد تباه نکنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم
و مراد تو حاصل کنیم موسی دیگر باره دعا کرد و خدای تعالی آن آفت قمل از ایشان دفع کرد پس از آنکه هفت روز در این عقوبت بودند چون بلا از ایشان دفع شد
گفتند ما هرگز از این جادوی تر آدمی ندیده ایم سنگ و ریگ و چوب را حیوان میکند پس فرعون گفت ما هرگز بتو ایمان نیاریم خدای تعالی از ایشان مهلت داد
آنگاه ضفادع یعنی وزغ را بر ایشان مسلط گردانید بر سرای و خانه و جایهای ایشان پر از ضفدع گشت و هیچ چیز از دست نتوانستندی الا که در آن ضفدع بود
از خوان و سفره و کوزه و ابریق و دیگها و خوردنی ایشان پر شدند و چون خوردنی گفتی چندان ضفدع بر پشت و پهلوی وی جمع شدی که کار خوردنی با ایشان
پهلو به پهلوی دیگر گردد نتوانستی عبدالله بن عباس گفت آن وزغ بیابانی بود پس طاقت ایشان خدای تعالی را در آل فرعون ایشان را از آب نیل که در چون آل فرعون
از این در رنج افتادند و فریاد پیش موسی افتادند و بگریستند و تضرع کردند و سوگندها بغلظ یاد کردند که این نوبت خلاف نکنند موسی دعا کرد و خدای تعالی
کرد پس از آنکه یکهفته درین رنج بودند چون یکماه بر آمد طغیان و کفر زیادت کردند خدای تعالی خون بر ایشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت و جمله
آبها و جامها خون شد تا پیش فرعون آمدند و گفتند ما را این نوبت محنت عظیم است ما را شربتی آب نیست همه خون شده و ما از تشنگی میمیریم و خون نمی
شاید خوردن فرعون گفت سحرست که کرده است گفتند هر چه باشد که ما و اسرائیلیان از رود نیل آب بر میداریم آنچه در آنا و سبوی ماست خونست
و آنچه در سبوی ایشانست آبست ایشان آب میخورند و ما خون چون کار بر ایشان سخت شد زنان همسایه قبطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از
اسرائیلیان ایشان آب از سبوی خود بایشان دادندی؛ آب صافی پاکیزه؛ چون بشدی از سبوی در کوزه؛ خون شدی بهر قبطیان آن آب؛ بکردی و صنع
از این متحیر شده ماندند تا روزی فرعون کس فرستاد و از اسرائیلیان قومی را حاضر کرد و آنای بیاوردند و دو جزو یکی اسرائیلی و یکی قبطی چون بدین
اسرائیلی رسیدی؛ آب صافی خوشگوار بودی؛ و چون بجهت قبطی رسیدی خون خالص بودی و در رود نیل چون بزرع اسرائیلیان رسیدی آب بودی و چون
بزرع قبطی رسیدی خون بودی و فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا بمکیدی آب در دهن او خون شدی و در این حال بماند
که هیچ طعام و شراب نخوردند الا خون باز دیگر نیز بموسی آمدند و فریاد کردند و سوگند ان مغلظ خوردند که ایمان آرند موسی دعا کرد و خدای تعالی نیز این عذاب
از ایشان برداشت هم بر آن جمله وفا نکردند و ایمان نیاوردند و موسی از آن وقت که سحره را غلبه کرد هشت سال با فرعون و قوم او میکوشید و ایشان را دعوت
میکرد و معجزات مینمود و ایشان کودکی ایمان نیاوردند و افت که خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت ما بر فرعون و آل او فرستادیم طوفان یعنی آن آب چنانکه
یاد کرده آمد و گفته اند که آن آب بوده او لیکن مرگ و خواب آمد که شان عذاب کرد ایشان بود و این رنج از آن وقت در اهل زمین باقی مانده و گفته
فرستادیم جملها یعنی ملخها و آفات و در و دیوار ایشان بخوردند و شپش فرستادیم و قمل شپش است و گفته اند که کرم است یکی در کاه و چارپای
افتد و گفته اند که کیک بود و آنکه وزغ بر ایشان مسلط کردانید و خون که جمله آبهای ایشان و طعامهای خون گشت و این همه که بایشان نمود آیاتی بود و هر دو
و ظاهر گردانید صدق دعوی موسی را و ایشان بدین همه ایمان نیاوردند و اصرار نمودند و استکبار و گردن کشی کردند و ایشان قوم گناهکاران بودند و گفت

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ
وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ؛ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ

فاغرقناهم في اليم بانهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع شد

و در عذاب گرفتار شدند نزدیک موسی آمدند و گفتند خدای خود را بخوان و از وی درخواه بحق آنچه نزدیک تو نهاده [illegible]

تو عذاب از ما دفع کند که اگر این بار عذاب [illegible] از ما بردارد [illegible] بتو ایمان آریم و بنی اسرائیل را با تو فرستیم چون موسی دعا کرد

چنانچه آن عذاب را از ایشان کشف کردیم و ایشان را مهلت دادیم تا اجلی که ایشان بآن رسیدنی بودند ایشان آن عهد که کرده بودند بشکستند و [illegible]

کردند ما انتقام از ایشان کردیم و [illegible] ایشان را در دریا غرق کردیم و این همه با ایشان از بهر آن کردیم که آیات ما را تکذیب کردند

و پیغام ما را دروغ داشتند و درین آیات غافل بودند و در آن نظر و تامل [illegible] ایشان بوده [illegible]

[illegible] از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم [illegible] ایشان [illegible] موسی بنی اسرائیل گفت خدای [illegible]

[illegible]

موسی [illegible] گفت خدای شما [illegible]

هزار مرد از قوم فرعون [illegible] مرده بودند وأورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون مشارق الأرض ومغاربها التي باركنا فيها

وتمت كلمة ربك الحسنى على بني إسرائيل بما صبروا ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون

حق سبحانه وتعالی میگوید که [illegible] فرعون و قومش را

هلاک کردیم اندر دریا و زمین مصر را میراث بآن قومی دادیم که ایشان از فرعونیان ضعیف کرده بودند و ضعیف [illegible] بودند و ایشان در دست فرعون و قومش

ذلیل و مقهور مانده بودند [illegible] و ایشان و فرزندان ایشان [illegible]

[illegible] خدای [illegible] بنی اسرائیل [illegible] وعده که خدای ایشان را داده بود که زمین مصر میراث [illegible] و دشمنان

شما را فرعون و اتباع او همه هلاک کنیم پس آن وعده بانجام رسید و آن کار تمام گشت [illegible] فرعون و قومش بر آوردیم [illegible]

ایشان [illegible] ایشان [illegible] وجاوزنا ببني إسرائيل البحر

فأتوا على قوم يعكفون على أصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا إلها كما لهم آلهة قال إنكم قوم تجهلون

إن هؤلاء متبر ما هم فيه وباطل ما كانوا يعملون قال أغير الله أبغيكم إلها وهو فضلكم على العالمين

حق سبحانه وتعالی از بنی اسرائیل و آنچه با ایشان کردند [illegible] حکایت کرد و گفت ما بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم چون ایشان

بر کناره دریا [illegible] فرعون [illegible] ایشان بود با لشکرهای گران و ایشان [illegible] طاقت مقاومت [illegible] نبود و راه گریز نداشتند که دریا در پیش بود

گفتند موسی را [illegible] موسی [illegible] عصا بر دریا زد [illegible] دوازده راه خشک در دریا پیدا [illegible] راهی [illegible]

[illegible] ایشان در دریا [illegible] ایشان در میان دریا [illegible] گفتند که ای موسی ما [illegible]

[illegible] موسی دعا کرد [illegible]

از دریا بگذشتند فرعون و قومش در دریا آمدند ما ایشان را غرق گردانیدیم [illegible] چون بنی اسرائیل از دریا بر آمدند گفتند ما

[illegible] فرعون هلاک [illegible] فرعون را [illegible]

نامه او را [illegible] هلاک [illegible] چون از دریا شان بگذرانیدیم [illegible] رسیدند بر کناره دریا بقومی در آمدند که ایشان بت پرستان بودند

و بر بتان خود [illegible] پرستیدن ایشان مقیم بودند [illegible] موسی گفتند ای موسی ما را نیز خدای پدید کن چنانکه ایشان را خدایانند

که آن را می پرستند [illegible] موسی گفت شما جاهلید [illegible] نعمت که خدای با شما کرده و این همه آیات که شما را نموده [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] نبیکم حتى اختلفتم [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] اجعل لنا إلها كما لهم آلهة [illegible] شما از دریا خشک [illegible] که ما را خدای [illegible] چنانکه بت پرستان را

خدای بسیار است [illegible] موسی [illegible] ایشان گفت این قوم بت پرستان

[illegible] و آنچه [illegible] پرستیدن [illegible] هلاک [illegible]

که من برای شما خدای جویم و معبودی طلب کنم بخلاف آن خدای که این همه نعمت با شما کرده است و شما را بر عالمیان تفضیل داده یعنی عالمان روزگار شما

[illegible] روایت کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] الهة والذي نفسي بيده

لتركبن سنن من كان قبلكم [illegible] وإذ أنجيناكم من آل

فرعون يسومونكم سوء العذاب يقتلون أبناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم وواعدنا

موسى ثلاثين ليلة وأتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة وقال موسى لأخيه هارون اخلفني في

قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين ای فرزندان یعقوب یاد کنید از جمله نعمتهای ما بر شما که ما برهانیدیم شما را از اتباع فرعون که

شما را [illegible] عذاب [illegible] پسران شما [illegible] و دختران شما

[illegible] و دختران را [illegible] خدای با شما کرد [illegible] نعمتی بزرگ [illegible] ابتلاء [illegible] امتحان باشد [illegible]

[illegible] موسی را سی شب [illegible] تمام کردانیدیم [illegible] شب دیگر پس تمام شد میقات خدای وی چهل شب [illegible]

که موسی بنی اسرائیل را وعده داد که چون خدای دشمن ایشان را هلاک کند [illegible] از نزد یک خدای کتابی آرد [illegible]

[illegible] وعده [illegible] از خدای [illegible] موسی [illegible] فرعون هلاک شد موسی از خدای کتاب [illegible] سی روز روزه [illegible]

[illegible] ذوالقعده [illegible] سی روز روزه [illegible]

مسواک [illegible]

[illegible] ده روز [illegible]

روزه [illegible] ده روز [illegible] کتاب توریة [illegible]

[illegible] موسى أربعين ليلة [illegible] فتم ميقات ربه أربعين ليلة [illegible] تفضیل [illegible]

شرف او و این ده روز را فضیلت بسیار است گفته اند برای آن جدا کرد که الفاظ قرآن لطیف است و استفاده باد و از جملهٔ الطاف حق تعالی
است که آنچه گفت مثلا الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین که در و لطفی باشد که اگر آن لطف در و نبودی گفتی الم هذا القرآن لاشک فیه
بیان للمتقین با آنکه معنی هر دو یکسانست پس چون چنین است خدای تعالی لطیفه و فصاحت دیده در آنکه چهل را دو بار فرمود موسی را که اگر یکبار فرمودی
آن لطف نبودی و چون بار سول حکایت کرد چهل فرمود برای مصلحت دینی که در تفصیل آن بود که اگر بر جمله گفتی آن مصلحت نبودی و لیکن آن بود که حساب
و حساب بر هلال باشد از بهر آن گفت و هلال ماه نو بود [illegible] باشد اکنون حق تعالی حکایت کرد از موسی و خلیفه نشاندن او برادر خویش هارون را موسی
برادر خود هارون را گفت ای هارون خلیفه من باش در قوم من و ای هارون باش و مصلح باش در غیبت خود و کار بنی اسرائیل را با صلاح آور آنچه واجب شد با صلاح
آور و آن در حال غیبت من و اگر ترا از ایشان نزاع با فساد دعوت کنند گفتار او مشنو و بر وی مفسدان مکن و درین آیه دلیلست بر آنکه منزلت امامت
در منزلت نبوت داخل نیست که اگر بودی هارون محتاج آن نبودی که وی را خلیفه کردی در کار امت وی با آنکه پیغمبر بود [illegible] موسی تا غایت چهل روز برود
را که زود باز آید هارون خلیفه بجای خود می نشاند و برادر وصیت میکند رسول [illegible] و نیابت [illegible] دنیا بر
خلیفه کرداد و وصیتی نکند اینست کار سرسری کار نبود و شریعت او بود اما وصیت او هارون با آنکه دانست که او چراغ آن نکند چنان کرد که در مثل گفته اند
ارسل حکیما و اوصه با آنکه رسول حکیم را وصیت کنی و نیز گفته اند تکلیف بر موسی بود و شنیدن تکلیف بر هارون و اگر چه تا کفر ممان بودی اعتقاد [illegible]
ثواب حاصل آید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ
اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي

فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ
إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

حق تعالی درین آیه حکایت آن کرد که موسی به میقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده و آنچنان بود که خدای تعالی فرعون را
هلاک کرد موسی را وعده داد که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان و چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدای
تورات موسی را خواستند و ایشان شنیدند گفتند ما چه دانیم که این کلمات ... کلام بعضی گفتند خدایا ما با خود بر ایشان میقات میعاد تو مناجات کن تو
با خدای ما الی حاضر شویم و کلام خدای بشنویم موسی گفت بار خدایا تو عالمی بدانچه ایشان میگویند حق تعالی گفت اولیاشان را ایمان تا کلام من بشنوند
موسی بنی اسرائیل را گفت خدا اجازت داد که هر که میخواهد تا کلام بشنود گو بیا با من ایشان ششصد هزار مرد بودند مردان که تمام برو نور سیدگان در میانه
بود از موسی از ایشان هفتاد هزار مرد اختیار کرد و آنگاه از ایشان هفت هزار و آنگاه از ایشان هفتصد و آنگاه از ایشان هفتاد چنانکه گفت وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ
سَبْعِينَ رَجُلًا ایشان را برگرفت و با خود ببرد بکوه طور و موسی غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید و ایشان گفت موسی را در هفتاد حجاب بردند و این
هفتاد مرد بیرون حجاب بماند بودند خدای تعالی وحی کرد با موسی بکلمات که در قرآن کرده است تورات او وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ و ایشان بشنیدند
چون موسی از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت کلام خدای شنیدید گفتند کلامی شنیدیم و ندانیم که کلام خدای بود یا نه ما چیزی شنیدیم و هنوز ما را آن شک
حاصلست که بود و این شک زایل نشود تا که خدای را معاینه نبینیم تو از خدای درخواه تا خود را بمعاینه بما نماید موسی گفت خدا و ندا میدانی که ایشان چه میگویند
و این آنست که خدای از آن خبر داد یَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ
جَهْرَةً موسی گفت رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ بار خدایا خود را بنما تا بنگرم جواب آمد از قبل رب العزت که ای موسی لَن تَرَانِي تو هرگز مرا نبینی وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى
الْجَبَلِ و لیکن درین کوه نگر و آن کوهی که بزرگتر از آن کوهی نبود و آنچنان بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی و هم کردم بعضی کوهها که [illegible]

کمر آن کوه

کمر آن کوه و آن آکوه نیم گویند آن کوه سر فرو برد و گفت مراد از آن آن باشد که خدای تجلی نور خود در من کند حق تعالی گفت تو نشستنگاه من تجلی خواهی بود
ذلکم برای تواضعت درین وقت موسی را گفت که این کوه که سر کرا این ارجاء خود بماند و طاقت تجلی نور من دارد تو مرا بینی آنگه تجلی فرمود و چون تجلی
کرد و ظاهر شد نور عرش آن کوه را پاره کرد موسی بیفتاد و بیهوش شد و معنی تجلی خلاف کرده اند ابن عباس گفت که چون نور او بر کوه طور پیدا شد
ضحاک گفت چون خدای تعالی فرمود تا از حجابها چندانی نور بیرون آید که از بینی گاوی بیرون آید کعب الاحبار و عبدالله بن سلام گفتند چندانی نور عرش پیدا شد
که سوراخ سوزنی بر و موسی روایت کرد از رسول که او این آیه میخواند و انگشت بر بند انگشت کهین نهاده گفت اینقدر از نور خدای تجلی فرمود بر کوه طور که چهل
را پست کرد و کوه اندکی بزمین فرو برد و کوه اندکی یک روان کرد انس مالک روایت کرد از رسول که چون خدای تعالی نور خود تجلی کرد کوه شش پاره شد سه
بمدینه افتاد و آحد و ورقان و رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حرا و بیشتر مفسران برآنند که آن ریگ روان که در جهان میرود تا قیامت و بر جای قرار
نگیرد کلبی گفت این سوال روز پنجشنبه بود روز عرفه موسی را روز آدینه که روز عید قربان بود تورات داد وهب گفت که چون موسی سوال رؤیت کرد خدای تعالی ابری
و ظلمت و مه و باد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت برو و بموسی اعتراض کنید تا چرا این سوال کرد و فرشتگان روی
بموسی نهادند از چهار سوی کوه تا از هر جانبی چهار فرسنگ فرشتگان اول از فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت گاوان دهان ایشان بتسبیح و تهلیل میشد
با آوازهای چون رعد سخت آنگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شتران ایشان از جلبه و آوازی بود عظیم بتسبیح و تهلیل موسی بترسید و اعضای او از بیم
گرفت هر موی بر اندام وی راست شد از ترس گفت بار خدایا پشیمان شدم مرا از این سوال اکرم خود برهان جز فرشتگان و مهتران ایشان گفت ای موسی صبر
کن بس زود بود که آمد آنکه او خواهد که تو خواستی این همه بر تو باشد و تو هنوز چه دیده از بسیاری اندکی آنگه فرشتگان آسمان سیوم آمدند چون
گرگان آواز ایشان به تسبیح و تهلیل بلند شده چنانکه نزدیک بود که کوه بدرد گفتی که دهنش آتش اند آنگه فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند ایشان بتسبیح
مانند کاه برگ آتش بودند و خلقت برف آواز تسبیح و تهلیل ایشان بیش از آواز فرشتگان پیشین بود آنگه فرشتگان آسمان پنجم فرود آمدند
بر هیئتی که موسی شوانست که در ایشان نگرد از شدت خوف بر جای بماند لرزه بر اندام موسی افتاد و در گریه افتاد مهتر فرشتگان گفت قف مکانک
بر جای باش تا چیزی بینی که طاقت آن نیاری آنگه فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند و خدای ایشان را گفت بروید و بر بنده من اعتراض کنید که وی خواست
که مرا ببیند ایشان آمدند بر صورت و خلقتی عجیب در دست هر یکی درختی از آتش چون درخت خرما و لباس ایشان آتش بود و چون دهنش آتش هر که
که تسبیح کردندی این فرشتگان بتسبیح کردندی تسبیح ایشان این بود سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی را خوف از حد گذشت و دهن
گشاد با ایشان به تسبیح و گفت بار خدایا بندهات پسر عمران از دل هوش مکن بار خدایا من بدانم که این میدان جان بکنار برم یا نه بار خدایا اگر بروم بسوزم و اگر
بایستم بمیرم رئیس فرشتگان گفت ای موسی صبر کن آنکه خواستی بما خوف بغایت رسیده و دولت قرار نماند آنگه فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب برداریم
و اندکی از نور عرش من بموسی نمایید ایشان حجاب برداشتند و از نور عرش ما شاء الله بموسی نمودند چون آن نور بر کوه تافت کوه پاره پاره شد هر سنگی
و درختی که بر اطراف آن بود گرد شد از عظمت آن اندک نور عرش فذلک قوله فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا موسی بیفتاد و چنانکه پنداشتی که دهنش برفت
از ترس و فرشتگان آواز به تسبیح و تهلیل بلند کردند و حق تعالی آن سنگ که موسی بر آن بود برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود و صاعقه آمد از آسمان
آتش عظیم و آن هفتاد کس که این خواسته بودند بسوخت خدای تعالی بلطف و کرم خود موسی را گفت دریافت چون با هوش آمد گفت بار خدایا بتو توبه کردم و ایمان
اندر گرفتم و من اول کسی ام که بدانند و ایمان آرند که ترا نشاید دید و هر که ترا ... و فرشتگان ترا ... جان در سر او نماند فما اعظمک و اعظم ملکک
چه بزرگوار و چه بزرگوار فرشتگانی تو ای رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء تبت الیک والحمد لک لا شریک لک رب العالمین

ابن عمر امام الحافظ الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در کتاب العرایس فی المجالس و یواقیت البیان فی قصص القرآن آورده است و از وی روایت
ای قوم موسی را امتحان ... از قبل نفس خود بگو از زبان آن گروه نادان سوال رؤیت کرد و جواب نشنود و آن لن ترانی آمد در حال
که شنیدی و موسی بیهوش بیفتاد و کوه با آن بزرگی ریگ ریزان شد و آنجا که بسوخت ... که دیدار حقیقی باشد که چنینده که تواند که به بینائی
تسبیح فرشتگان آسمان بتسبیح و التقدیس و تنزیه بیشتر از آنکه چشم بینندگان او را در یابد ما گوئی که این جرات کردیم که این خبر ... در دفتر توبه
تسبیح موسی در ذات است که سبحانک تبت الیک که این تنزیه هیچ چیز لایق نیست الا آنکه تو منزهی از آنکه چشم بینندگان ترا در یابد ... کتاب
آورده اند که واقدی گفت که چون موسی بیهوش بیفتاد فرشتگان میگفتند یا ابن عمران و سوال الرؤیة دیدم درین کتاب آورده است که فرشتگان می آمدند
و لگد بروی میزدند و میگفتند یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة و این اخبار اگر چه ... و ضعیف است اما چون گفته ایشان است را ...
جهت بود که خطاب فرشتگان با چون موسی کریم کلیمی این باشد که شنیدی ... جمیع پس جواب خواجه از میان جان و جسم القضاء
کو بد چگونه خواهد بود در موسی سوال رؤیت از قبل نفس خود نکرد تا کسی را درین تهمتی باشد بلکه سوال از قبل قوم بود چنانکه قرآن بدان ناطق است
فقالوا ارنا الله جهرة و قوله تعالی فقالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ... جواب با سفیهان کرد و آنان
که گفت ارنی بتمامی ... از بهر آن گفت که او پیغمبر قوم بود و یکی از بهر غیری یا پادشاهی سخنی گوید در باب شفاعت از خود گوید ...
اگر گویند که برین قاعده روا باشد که مستحیلات خواهد گوئیم روا باشد چون داند که در جواب لطف باشد یعنی مکافات او دیگر چون موسی دانست که
جواب از قبل خود خواهد گوئیم ... شبهت قوم او نباشد و قطع شبهه در جواب بود و از قبل ... بود و سوال کرد چنانکه در اخبار آمده است که موسی
گفت که خدای ... موسی گفت محال ... خواب بر خدای روا نبود ایشان ... تا در جواب آید موسی گفت بار خدایا ...
... و موسی گفت این ساعت حاضر کن دو قدح از آب پر کن و بدست گیر تا ایشان از ... کرد و موسی ...
بنود و خواب بر وی غالب شد و دستش بهم آمد و قدحها بشکست و آب بریخت جبرئیل آمد و گفت که اگر من خسبم آسمان و زمین را که نگاه میدارد ...
نگاه داشتن ایشان از ... حاصل شد و شبهه زایل گشت دیگر آنکه مراد از رؤیت علم ضروری است و رؤیت یعنی علم بسیار است پس معنی این بود که بار خدایا
مرا بخود شناسا کردان با ظهار بعضی آیات تا من ترا بشناسم چنانکه گوئی چنانکه در حدیث آمده است سترون ربکم کما ترون القمر لیلة
البدر خدای جواب داد که بدین طریق نتوانی شناخت و قوت احتمال این آیه نتوانی داد و لیکن بکوه نگر تا مرا آیتی از آیات در کوه ظاهر گردانم اگر ثابت
شود و قرار گیرد در برابر تجلی آن آیه تو طاقت آن توانی داشتن چون کوه را آیتی از آیات خدای گشت و کوه را خرد کرد موسی بیهوش بیفتاد و اثر دید
چون با هوش آمد گفت بار خدایا تو منزهی از آنکه ترا ... توان شناخت من توبه کردم و اول کسی ام که مومن و معترف باشم بعظمت و جلال تو
و خدای تعالی لن ترانی گفته است و لن نفی مستقبل است و قیامت مستقبل باشد پس در قیامت نتوان دید و نیز رؤیت را باستقرار جبل معلق کرده است و
جبل بود جبل و رؤیت هم نباشد و موسی تنزیه کرد و توبه کرد از سوال رؤیت اگر رؤیت ایمان بودی چگونه از ایمان توبه کردی و توبه پیغمبران نیز دیگر است
از گناه صغیره با کبیره بود و ... رؤیت کبیره بر پیغمبران روا ندارند پس بهر حال که باشد این سوال یا کبیره باشد یا صغیره و نزدیک ما پیغمبران از فعلی
ترک آن اولیتر بود ... که موسی چرا گفت که من اول المومنانم و پیش از وی مومنان بوده اند گفت مراد آنست که اول کسی که سوال رؤیت کرد
وی بود پس اول کسی که ایمان آورد که خدا را نتوان دید وی باشد ابن عباس گفت که چون موسی بکوه طور شد بمیقات حق تعالی او را گفت ای موسی چه
آمده گفت برای هدی آمدم بار خدایا از بندگان که را دوستتر میداری گفت آنرا که مرا یاد کند پیوسته و فراموش نکند گفت بار خدایا کدام بنده قاضی

تراست گفت اگر حکم نکند و متابعت هوا نکند گفت کدام بنده عالمتر است گفت آنکه علم خود با علم مردمان اضافه کند این مسود گفت چون خدای تعالی موسی
مقرب گردانید و چیزی بسیار برداشت که گرد بنده را دید در سایه عرش گفت بار خدایا این بنده کیست گفت آنکه بر مردمان حسد نبرد و با مادر و پدر نیکوئی کند
و سخن چینی نکند گفت بار خدایا از بندگان تو کدام نیکو عملتر است گفت آنکه زبانش دروغ زن نباشد و فرجش زانی نبود و مومنی باشد نیکو خوی گفت بار
خدایا کدام بنده بد عملتر باشد گفت کافر بد خوی بروز بطال باشد و بشب مردار قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي
فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ۞ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا
بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ۞ حق سبحانه و تعالی درین آیه حکایت آن میکند که با موسی
گفته است چون از مناجات فارغ شد خدای تعالی گفت ای موسی من ترا از جمله اهل زمان برگزیدم و ترا اختیار کردم با آنکه ترا رسول خود کردم
نزدیک خلایق و ترا بسخن کردن با خود مخصوص گردانیدم آنچه ترا داده ام از شرف نبوت و حکمت و شریعت و موعظت و الواح آنرا بستان
و درین نعمت از جمله شاکران باش ابن عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که چون خدای موسی را الواح فرستاد و در الواح نگریدگفت الهی مرا کرامتی
دادی که کس را ندادی پس از من خدای تعالی گفت انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین آنچه من ترا
دادم بستان و نگاه دار و بجد بر آن محافظت کن و چنان ساز که با پیش من آئی و بر دوستی محمد باشی موسی گفت بار خدایا محمد کیست گفت احمد
آنکه نام او بر ساق عرش نوشتم پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم بدو هزار سال و او پیغمبر است برگزیده و دوست و برگزیده من از خلقان مرا او
دوست دارم از جمله خلقان و جمله فرشتگان موسی گفت بار خدایا چون محمد نزدیک تو چنین منزلت دارد هیچ امتی را بهتر ازو امت از امت او
فاضلتر باشد حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگر امتان چنانست که فضل من که خدا اوندم بر جمله خلقان موسی گفت خداوندا امت او را
... موسی گفت ای موسی تو ایشان را نبینی و اگر خواهی آواز ایشان بشنوی من ترا بشنوانم گفت بار خدایا خواهم حق تعالی گفت ای
امت محمد ای امت احمد همه جواب دادند از اصلاب پدران و ارحام مادران و گفتند لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک
حق تعالی گفت ای امت محمد و ای امت احمد رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق شد بر غضب من و عفو من عقاب بر شما را پیدا دادم پیش از آنکه از من خواهید
و اجابت کردم پیش از آنکه بخوانید و بیامرزیدم پیش از آنکه از من طلب آمرزش کنید هر کس روز قیامت آید و گواهی دهد که من خدایم و محمد بنده و رسول من است به بهشت
برم و اگر چه گناهش بیشتر از کف دریا بود و ذلک قوله تعالی و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب الاحبار خبر داد از احبار جهود از آنچه بدیده که میگریست
گفت چرا میگریی گفت بعضی از کارها مرا یاد آمد گفت با تو خدای که ترا آفرید اگر من بگویم که چرا میگریی تو دانی که چنانست مرا تصدیق کنی گفت آری گفت
بخدای بر تو که در توریة یافتی که موسی گفت بار خدایا من در کتاب تو در امتی می یابم که بهترین امتان باشند امر معروف کنند و نهی منکر و بکتابهای اول و
آخرین ایمان دارند و با اهل ضلال قتال کنند با دجال و قتال کنند بار خدایا ایشان را از امت من گردان حق تعالی گفت ایشان امت احمد اند
چه گفت بلی راست گفتی همی یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من در کتابی می یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبه آفتاب کنند برای اوقات
نماز و چون بر کاری عزم کنند گویند ان شاء الله بار خدایا ایشان را از امت من گردان گفت که ایشان امت محمد اند گفت بلی است
می یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من در امتی می یابم که ایشان صدقات بندگان و کفارات خورند و روا باشد ایشان را و ایشان چون صدقات
بدهند ... نماز خوانند تا آتش از آسمان بیفتد و موسی از صدقات بندگان پرستاران خود بود و آزادگی که خاک ... نیکی دانی انداختی

تاراج نشود با آنکه داده باشد وان است تا یابند که مستجاب شود و شافع و مشفع باشد بار خدایا ایشان را از امت من گردان حق تعالی گفت ایشان
از امت محمد اند چه گفت همچنین است که گفتی می یابم در توریة که موسی گفت بار خدایا دگر امتی می یابم که چون از جنب شوند تیمم کنند و چون [illegible]
نکنند خدا را خاک طهور ایشان باشد چون آب نیابند روز قیامت ایشان باشند از آثار وضو بار خدایا ایشان را از امت من گردان گفت ایشان
امت محمد اند موسی گفت در توریة صفت قومی می یابم که چون همت کنند بطاعت حسنه [illegible] ناکرده یکی را یکی نویسند گفت بار خدایا ایشان را از امت من
گردان گفت ایشان امت احمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت قومی می یابم که ایشان امت مرحومه اند صنفها باشند کتاب علم ایشان بر کرم [illegible] بعضی
ایشان ظالم النفس خود باشند بعضی مقتصد و بعضی سابق بالخیرات و همه ایشان مرحوم باشند ایشان را امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا
در توریة قومی را می یابم که مصحفهای ایشان وطهای ایشان باشد [illegible] اصل بهشت پوشنده در نماز صف کشند در مسجدها چون صفهای فرشتگان آواز
ایشان در مساجد بتسبیح و تهلیل چند بشارت ایشان کس هرگز در دوزخ نشود که الی غایت بجز ایشان را از امت من گردان گفت ایشان امت احمد اند موسی [illegible]
انچه از خدای شنید گفت محمد نهاده بود و گفت بار خدایا مرا از امت محمد گردان خدای تعالی در امر قربت داد و آیة انزلت و من قوم موسی امة یهدون بالحق
و به یعدلون موسی خوشدل شد و خوش گشت وکتبنا له فی الالواح بنوشتیم ما از بهر وی یعنی از بهر موسی هر چه بنی اسرائیل بدان محتاج بوده اند در دین خود از مواعظ
و احکام و تفصیل و بیان حرام و حلال و دیگر چیزها و حفظ اخبار و این الواح الواح توریة است و آن ده لوح بوده و گفته اند که [illegible] بود از زبرجد سبز و یاقوت
سرخ و درازی الواح بر درازی قامت موسی بود و کتابت وی چون نقش نگین بود و در حجم گفت که توریة چندان بود که بار هفتاد اشتر بود و بیکبار
نتوانستندی خواند و کس نبود که بیکبار بر خواندی مگر موسی و یوشع و عزیر و عیسی و حسن بصری گفت که این آیه که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة
و تفصیلا لکل شیء هدی و رحمة در توریة هزار آیه است و از جمله آنچه در الواح بوده است بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز
القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرک بی شیئا واشکر لی ولوالدیک الی المصیر احیک حیوة
طیبة تسبیح من بکن و تقدیس من بکن مرا که خدای [illegible] جز از من و شرک میار بمن چیز را که هر که از من باشد و شکر من [illegible] و پدر و مادر کن که بازگشت با من است تا
زندگانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام و الا آسمان و زمین بر تو تنگ شود و نام من بدروغ سوگند مخور که من توفیق ندهم آنکه مرا
و نام مرا تعظیم نکند و گواهی مده الا بانچه گوش تو شنیده باشد و چشم تو دیده و دلت دانسته که من فردای قیامت اهل شهادت را بدارم و از ایشان گواهی
پرسم و بر مردمان حسد مبر بفضلی که من ایشان را داده ام که حاسد دشمن نعمت من باشد و [illegible] من و زنا مکن و دزدی مکن تا روزی و رحمت از تو
باز نگیرم و درهای آسمان بر تو نبندم و ذبیحه جز بنام من مکش که هیچ قربان از زمین باسمان نرود که آن بنام من کشته باشند و با زن همسایه خود زنا
مکن که آن معصیتی عظیم است بنزدیک من و مردمان آن خواه که خود خواهی این نسخه در آیه [illegible] الالواح بود خدای تعالی چون موسی را الواح داد و را امر کرد
و گفت فخذها بقوة ای راستان بقوتی و جهدی و جدی تمام و اجتهادی بلیغ و عزمی درست و هر آنچه مضمون بود در عمل آن باشد و قوم خود را بفرمای تا بنکوتر
آن فرا گیرند و کار بندند از فرایض و سنن و حلالش حلال دانند و حرامش حرام و هر چه آن ثوابش بیشتر باشد بران مواظبت کنند و گفته اند که احسن یعنی حسن است
و گفته اند در توریة هم فرایض است و هم سنت و فرا گرفتن حسن آن باشد که جمع کنند میان فرایض و سنت [illegible] گفت بر سبیل تهدید و وعید که من زود باشد
که بنمایم سرای فاسقان و جای ایشان که دوزخ است یعنی بر کرشما ازان برخه باشید و در فرمان خدای عصیان بیارید و قتاده گفت مراد آنست که شما را
بشام برم و منازل و مساکن کافران بشما نمایم تا بدانید که با ایشان چه رفت عبرت گیرید و مثل آن نکنید و گفته اند که مراد این دیار عاد و ثمود است که گنبد
ایشان بران بوده و گفته اند که مراد جای دوزخ است یعنی کردیم فرعون و قومش بر سر آب که خدای تعالی فرمان داد تا آب قوم فرعون را بر سر آورد و [illegible]

بر سر آب میکرد و بنی اسرائیل را می دیدند و عبرت میگرفتند سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق وان یروا
کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بأنهم
کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون
حق تعالی میگوید که زود بود که بگردانم از آیات خود و باز گیرم و فرو گذارم تا تفکر کنند و اعتبار گیرند بآن
در خبر است که معنی چنین گفت که چون امت پیغامبر را تعظیم نکنند هیبت پیغامبران از ایشان ربوده شود و چون امر معروف و نهی منکر نکنند از برکه از قرآن محروم شوند و گفته اند که معنی
آنست که ایشان را از ابطال آیات خود باز دارم تا نتوانند که ابطال آن کنند و گفته اند که کافران حاضر می آمدند و مردم را از سماع قرآن منع میکردند و بهم میخواندند و مکر
و حکایتها میگفتند و لغطها و سخنهای بیهوده میگفتند تا کسی قرآن نشنود خدای تعالی از ایشان حکایت کرد وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه
خدای تعالی ایشان را ازان منع کرد از حضور تا منع ایشان ازان حرف خاندن روا بود که وعده بود از خدای تعالی بهلاک ایشان بر سبیل بشارت موسی و قوم او و این معنی وعده
بود یکی اظهار آیاتی و بیناتی که در بصیره آن پیغمبر آید و دیگر هلاک این ظالمان و چون هلاک شده باشند معروف باشند از آیات پس بهر حال که بود این کنایه بود
از هلاک ایشان چنانچه فرمود ذلک بأنهم کذبوا بآیاتنا ذلک اشارتست بصرف ایشان بتکذیب آیات مستحق هلاک شدند پس معنی این بود که من باز دارم از آیات
خود با آنکه هلاک کردم آنها که در زمین تکبر کنند بناحق متکبر بشد که حق باشد و آن تکبر مؤمنان و متقیان باشد و تکبر ایشان از دنیا و مالها و بزرگ
داشتن ایشان [illegible] ایاکه آلوده کرده و تکبر ایشان بر دیگران حق بود از اعتقادی که کرده باشند بر خدای خود و صفت این متکبران و حالت ایشان
بیان کرد و گفت اگر هر آیتی و معجزه که ممکن باشد ببینند ایمان نیارند چنانکه اهرا کرده اند برکوه که هیچ چیز ازان برنخواستند گشت از حق میگریزند و بباطل
آویزند و اگر راه غوایت و جهالت و گمراهی بینند آن راه خود گیرند و اگر راه راست و صواب بینند آن راه خود نگیرند و ازان برگردند و مراد بسبیل رشد دلایل
و [illegible] بود که موصل بود با طریق حق و مراد بسبیل الغی طریق مبطلانست که از آن شبهه سازند چنانکه سحره فرعون کردند و شبهای که مبطلان آورده اند یعنی
دلیل سازند چنانکه سحره فرعون کردند ایشان راه حق شناسند و باطل دانند حق را انکار کنند بباطل اقرار کنند برای دوستی دنیا و ریاست و طمع حطام دنیا
چنانکه بسیاری کردند و بکنند و خدای حکایت کرد از جهودان و یکتمون الحق وهم یعلمون آنکه حق بیان فرموده که صرف کردن ایشان از آیات بآنکه
[illegible] که گذاشتن ایشان راه حق را و رفتن ایشان بر راه ضلالت و جهالت از انست که از انست که ایشان بدروغ داشتند آیات و دلالات و اخبار ما را
در کتب منزل انبیا چه بود دگرا او بود و ازان همه غافل بوده اند و غفلت اگرچه سهوی باشد که منافات علم ضروری کند و بر ساهی تکلیف نباشد و مکلف [illegible] بآنچه
مراد مجاز است نه حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات خدای تعالی و تامل ناکردن ازان با حال کسی ماند که ساهی و غافل باشد اگرگفت کسانی که تکذیب کردند
آیات ما را و حقیقت لقای آخرت یعنی ثواب و عقاب بایمان نیاوردند و برسیدن ایشان بعقبات انکار کردند ایشان آنانند که عملهای ایشان حبط شد یعنی عمل ایشان باطل شد و بی ثمره
واقع شد که ایشان بران مستحق ثواب باشند برای آنکه بر خلاف مامور کردند و هرکه در قرآن لفظ احباط بود معنی تغییر باید داد زیرا که تناقض ما با کسانیکه با حباط
گویند که کافران را هیچ طاعت باشد بآن چیزی از معصیت محبط نشود اگر بر سبیل تقریع و تعنت گفت که این کافران هیچ فعلی نکردند که ایشان مستحق آن شدند مگر
جزای آن بر وفق عمل ایشان بود و بر حسب آن ایشان بر سبیل عدل بود نه بر سبیل ظلم واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا
جسدا له خوار الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین ولما سقط فی ایدیهم ورأوا
انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین

[illegible]

وکفت انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی [illegible]

[illegible]

ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم والقی الالواح واخذ براس اخیه یجره الیه قال ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین ۝ قال رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین ۝ چون موسی از میقات باز گشت با قوم خود آمد قوم خود را دید که گوساله پرست شده بودند [illegible]

[illegible]

بآیین من هیچ تغییر نکردم [illegible]

[illegible]

ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا وکذلک نجزی المفترین ۝ والذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها وآمنوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم ۝ ولما سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح وفی نسختها هدی ورحمة للذین هم لربهم یرهبون ۝

[illegible]

واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل

وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ
وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ می گفت اختیار کردن موسی این هفتاد مرد را آن بود که خدای گفت
که گروهی با خود بیار تا از این گناه گوساله پرستی عذری خواهند موسی این هفتاد مرد
اختیار کرد و با خود ببرد و ایشان را امر بایست که عذری آرند این گفتند که حتی نری الله جهرة ما ترا باور نداریم تا خدا را معاینه نبینیم حق تعالی گفت [illegible]
مهلت دادم و عقوبت تعجیل نکردم بو رشان مهلت نخواهم دادن و در عقوبت تعجیل خواهد بودن و صاعقه فرستاد آتش از آسمان بیامد و هفتاد مرد
بسوخت و در بعضی گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند که ما را یاد دهید که خدای بی واسطه با تو سخن میگوید و اگر چنین بودی ما تو زنده نمانیدی که هیچ آدمی طاقت
که کلام او بشنود اگر راست میگوئی ما را با خود ببر تا ما نیز بشنویم که این کلام خدایست یا سخن شیطانست ما ترا باور نداریم تا خدا را ببینیم آتشی بیامد و همه را
بسوخت بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی گفت موسی را از هر سبطی شش کس را برگزین هفتاد و دو برگزید موسی گفت هفتاد میباید رفت دو تن [illegible]
بازگردید [illegible] یوشع بن نون و کالب بن یوقنا نشستند ایشان رفتند و آن محال که گفته تا بجای خود رسید پس
ابنت که خدای تعالی گفت و دیگر گفت که موسی اختیار کرد از میان قوم خود هفتاد مرد و ایشان را با طلب بیرون ببرد بمیقات خدای خویش چون موسی بر کوه
رسید ابری بیامد و کوه را باز پوشید و خدای با موسی سخن گفت از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند چون ابر باز شد موسی گفت ایشان را شنیدید
گفتند شنیدیم ولیکن ما را ایمان شک است ایمان نیاریم و باور نداریم که آن سخن خداست تا ویرا نبینیم چون ایشان این بگفتند زلزله در کوه افتاد و آن
هفتاد مرد بمردند و هلاک شدند امیر المؤمنین و امام المتقین و ابن عم رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلم روایت که او گفت
که موسی و هارون بدان کوه برفتند در اثنای راه شب در آمد هارون در خواب شد و هم در خواب فرمان خدای بوی رسید موسی ویرا بشست و نماز و دفن کرد
و پسران هارون شبیر و شبر با وی بودند چون باز گشت بنی اسرائیل گفتند هارون را چه کردی گفت ویرا وفات رسید نماز و دفن کردم گفتند تو او را
ببردی و بکشتی و باز آمدی و اکنون میگوئی که ویرا وفات رسید و ایشان هارون را دوست میداشتند موسی گفت با من بیائید تا دعا کنم تا خدا
ویرا زنده کند و او بگوید که من ویرا نکشتم گفتند ما نیز بخواهیم آمدن تو هفتاد مرد اختیار کن و با خود ببر اختیار کرد و بیامدند تا بسر گور هارون و دعا کرد
خدای تعالی ویرا زنده کرد و ایشان گفتند ای هارون ترا که کشت گفت هیچ کس مرا نکشت من بمرگ خود بمردم ایشان خجل شدند خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه
بمردند و گفته اند رجفه مرگ و هلاک نبود و آن بود که چون ایشان بموضع میقات رسیدند با موسی از هول و هیبت آن مقام لرزه و ارتعاشی بر ایشان افتاد
که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی علیه السلم آن بدید دعا و تضرع کرد تا خدای و بلای ایشان برداشت و ایشان را آرام داد و آن
ترس از ایشان برفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند برای این گفت رب لو شئت اهلکتهم ای بار خدای اگر خواهی تو دانی که
ایشان را هلاک کنی پیش ازین و مرا نیز ای بار خدای تو ما را هلاک میکنی بآنچه سفیهان و بی خردان قوم ما کردند از پرستیدن گوساله و از طلب کردن دیدن
و خواستن دیدار تو و این پرستیدن [illegible] یعنی ای بار خدای ما را هلاک مکن بفضل و کرمت یکبارگی که سفیهان و بی خردان قوم ما کردند این نیست الا فتنتک
و ابتلاء تو که با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف و تعبد بصبر کردن بر آنچه فرستادی از رجفه و صاعقه بدان قوم بسبب سؤال رؤیة تا معلوم شود ایشان را
و اعتباری بود دیگر ایشان را و این چنانست که گفت او لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین یعنی بامراض و اسقام ایشان را در سالی یکبار یا دو بار
ابتلا و امتحان کنیم ابن عباس گفت که معنی فتنتک عذابت یعنی این نیست الا عذابی که تو فرستادی و عقوبت ایشان و سؤال رؤیت و عبادت عجل ایشان و خدای تعالی
عذاب را فتنه خواند فی قوله جل و علا یوم هم علی النار یفتنون و این بر سبیل اول [illegible] محنت و ابتلای تو چون ایشان سخن گفتی و ایشان سخن ترا بشنیدند

و سخن تو استدلال ساختند بر رؤیت تو استدلال بیشتر در فتنه افتادند و تو محنت و ابتلا بهلاک کردانی آنرا که خواهی از جاهلان که در معرفت و شناخت
تو ثابت قدم نباشند و راه نمائی تو آنرا که خواهی ایشان ترا شناسند بدین محنت و فتنه از آن در دین تو ثابت قدم باشند و چون بسبب ضلالت و هدایت محنت
بود و آن از خدای بود از آن سبب ایشان هم ورا بخدای اضافت کرد چنانکه گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون سبب زیادت رجس ایشان سوره
صورت کرد و توئی آن خدای که خذلان کنی آنرا که خواهی و راهنمائی آنرا که خواهی باین فتنه و الطاف و توفیق نصرت و محنت و خذلان کنی توئی خدای و
خداوند کار ما و اولیتر ما و هم کسی ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا
إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ
بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ
وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ و بنویس از برای ما [illegible] نیز و بکمر که آنرا دنیا خوانند نیکی و نیکوئی یعنی از برای ما ثابت کن و واجب گردان در دنیا خیری
و عافیتی و سرانجامی نیکو و روزی فراخ و خوشی عیشی و تندرستی ما را کرامت کن بانواع راحت و مسرات و توفیق دادن بر عمل صالح تا همه افعال و اعمال
و اقوال ما حسنه باشد و هیچ سیئه نباشد و در آخرت ثواب جزیل و نعیم مقیم و موافقت ابرار ما را روزی کن بدرستی و حقیقت که ما بندگان توایم و رجوع
با تو کردیم و باورگاه تو گرفتیم و بر کرده های خود پشیمان گشتیم خدای عز و جل گفت که من عذاب خود با کسی رسانم که خواهم از آن کسانی که در من عاصی شوند
و مستحق عقوبت من گردند و رحمت و بخشایش من همه فراخست همه چیز را شامل و بر همه عام در دنیا بر مؤمن و کافر و فاجر و ذلک قوله الرحمن الرحیم رحمن
بر مؤمنان رحیم عامست بر همه خلق عوفی گفت رحمت او واسع است بر همه کس الا آنست که بواجبی بمتقیان رسد نه بی گرفت فسأکتبها للذین
یتقون و خدای تعالی در دنیا کافر از برکت مؤمنان روزی دهد و بطفیل مؤمنان عذاب از ایشان باز میدارد و صرف میکند ایشان بمنزلت
کسانی اند که روشنائی چراغ دیگری یابند چون آن غیر برود روشنائی با وی ببرد فردای قیامت مؤمنان بجانبی دیگر بروند و نور و رحمت
با ایشان برود کافران در ظلمت ضلال و تاریکی شقاوت بمانند و گفته اند که این رحمت عام آن بجز و رحمت ابن عباس گفت چون این آیه آمد ابلیس طمع
رحمت کرد و گفت من نیز از آن همه ام چون رحمت او بر همه عام است من نیز زیرا که خدای تعالی قطع طمع او کرد و گفت فسأکتبها للذین یتقون من این رحمت
برای متقیان نویسم نه برای تو نه برای آنانکه طریق تو گیرند و روش تو جهودان و ترسایان که ایشان نیز گفتند که چون قاعده اینست که رحمت متقیان راست
الا آنکه از معاصی اجتناب کنند و زکوة بدهند و بآیات خدای مؤمن باشند چنانکه خدای تعالی گفت که من این رحمت را نویسم و ثابت و واجب گردانم آنرا که
کسانی که مؤمن باشند و متقی و از معاصی حذر کنند و زکوة مال بدهند و بآیات ما ایمان آرند و رحمت خدای بایشان رسد و این رحمت ما راست حق تعالی
گفت ای فرزندان یعقوب از جهودان و ترسایان این طمع بردارید که این رحمت مخصوص است که الذین یتبعون الرسول النبی الامی راست که ما که آنها
باشند و محمد را او را پیغمبر بوی ایمان آرند و متابعت او پیروی کنند رسولیست رفیع القدر عالی المحل مؤید بمعجزات باهره و دلالات ظاهره و امی یعنی نانویسنده
چنانکه از مادر زاده و علم نیاموخته کتابی استفاده نکرده و از شهر مکه که اصل شهرهاست ام القری یعنی نام و نعت او و صفت او و ذکر در کتاب او اهل کتاب

که ترسایان وجهودان اند در توریة وانجیل که نزدیک ایشانست مکتوب نوشته می یابند نام ونشان وعلامات وی که در کتاب توریة وانجیل میخوانند که او ایشان را
بنیکوئی فرماید واز ناشایست وناپایست نهی کند وبایمان فرماید واز شرک باز دارد وبمکارم الاخلاق وصلة الارحام فرماید واز عبادة الاصنام وقطع الارحام
منع کند وحلال کرد اند وی برایشان چیزهای پاک وحلال را برایشان حرام بود وایشان برخود حرام کرده بودند از بحیره وسائبه وحام وحرام کرد اند برایشان
حرام بود وایشان برخود حرام کرده وباز دارد ایشان را از خبائث پلیدها که میخوردند وآنرا حلال میدانستند چون مردار وگوشت خوک وخون وغیر آن
وفرو نهند از ایشان بارهای گران تکلیف وعهدهای که در توریة ایشان نهاده بودند وتکلیفهای دشوار که ایشان را فرموده بود از نماز پنجاه وقت در روز [illegible]
وزایل کرد از ایشان غلها که برگردن ایشان بود واین هم عبارتست از تکالیف شاق که در گردن بود ایشان را چنانکه ایشان را فرموده بودند که هرجای که نجاستی
بودی از جامه واندام چون نجس شدی ببایستی برید وغنیمتها که بگرفتندی بسوزندی پس آنانکه بااین رسول ایمان آرند واورا تعظیم وتوقیر کنند ودر کارها ویرا نصرت
ویاری دهند ومتابعت نور کنند که قرآنست یا امام حق ایشان اند که مصلحان ورستگاران ومفلحان وظفر یافتگان اند بثواب خدای تعالی در تفسیر اهل البیت
واخبار ایشان آمده است که این نور علی بن ابی طالب است چون جهودان از آن رحمت مایوس گشتند همه مسلمانان از آن طمع کردند در آن رحمت خدای تعالی گفت
این را تخصیص دیگر در عقب است ورسیدن بدان رحمت بدین موقوفست وآن متابعت آن مردیست که در آخر آیه مذکور است که یکی از جمله معانی وی نور است
واو علی بن ابی طالب است که با نور محمد پیش فرو فرستاده اند او را پیش خدای تا پشت آدم نقل کردند وایشان هم دو با یکدیگر بوده اند [illegible]
بطن اند ویکیست واز میان ایشان [illegible] وایشان هم دو با یکدیگر بوده اند وبا یکدیگرشان فرو فرستاده اند از اصلاب پاکان وارحام
پاکان چنانکه رواة ثقات نقل کرده اند وروایت نموده اند که رسول در بیماری که وی را در آن بیماری وفات رسید روزی گفت ادعوا الی قریبی قرین مرا
بمن خوانید عایشه گفت پدرم ابوبکر را میخواهد اورا بخواندند چون بیامد وبنشست رسول او را در نگاه کرد وگفت ادعوا الی قریبی قرین مرا بمن خوانید حفصه گفت پدرم را
میخواهد اورا بخواندند چون بیامد رسول همین سخن بگفت ام سلمه گفت والله ما یعنی الا علیا بخدای که جز علی را نمیخواهد برفتند وعلی را بخواندند [illegible]
حاضر بود چون اورا بدید گفت هذا قرینی فی الدنیا والاخرة کان قرینی فی ظهر آدم وآدم فی الجنة وکان قرینی فی ظهر نوح ونوح فی السفینة
وکان قرینی فی ظهر ابرهیم حین القی فی النار وکان قرینی فی ظهر اسمعیل حین اضجع الذبح ثم لم یزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی
ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالی ذلک النور والنطفة فجعل نصفه فی عبد المطلب [illegible] وجعل نصفه
فی عمی ابی طالب فانا منه وعلی منی * برآورید آن نور پاک پیش قدم * بصورت بشریت که مخفی ومتواریست * [illegible] * بصنع خویشتن آن نور
پیش صانع اکبر * بقدرتش پس از اسلام طیبین زآدم * خدای کرد بارحام طاهرات مقر * بعبد طیب عبد المطلب آمد آنگه * بامر وحکمت یزدان دو نیمه کرد آن را
خدا ازین نیمه آن نور آمد نبی را * زنیمه دیگر آن نور شد علی حیدر * برین کمال نبوت بلطف ساخت معین * بران امامت اصل نجات کرد مقرر * پس حضرت مصطفی
مرتضی را در آن حالت پیش خواند وباوی سری در آن گفت وزبان در دهن او کرد چون مرغ که بچه را دانه کند او را دانه کرد چون باز پس آمد گفت
هذا [illegible] امیر المؤمنین گفت علمنی الف باب من العلم ففتح لی کل باب الف باب مرا هزار باب از علم بیاموخت که از هر بابی هزار باب دیگر
بگشاد [illegible] زقنی بالعلم زقا [illegible]
خدای تعالی گفت وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب وصف او در توریة است چنانکه در حدیث
کعب الاحبار گفت در توریة آمده است که معنی آن آیت یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین انت عبدی ورسولی سمیتک
المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ای پیغمبر ما ترا فرستادیم گواه بر خلقان وبشارت دهنده وترساننده وحرزی ومعقل امیان

یعنی هست خود اتو بنده منی ترا متوکل نام نهادم فظ یعنی درشت خوی وبدخوی وسخط دل نباشد وبانگ زننده وغلبه کننده نباشد در بازارها [illegible]
بدی جزا نکند ولیکن عفو کند ودرگذارد وما او را با جوار خود نبریم تا دین کج باور راست کردانم وبگشایم باو دلهای بسته وچشمهای نابینا وگوشهای کر
مولد او بمکه باشد وهجرت او بطابه وملک او بشام بود [illegible] بر همه حال شکر خدای کنند ودست وپای خود را وضو کنند وجامه از ساق
برکشند وساق برهنه کنند [illegible] مراقبت آفتاب کنند برای نماز وهرکجا نماز ایشان را دریابد نماز کنند صف ایشان در نماز چنان باشد که صف ایشان
در قتال اکنون برخواند ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص وصف او در کتاب نبی [illegible]
از فرزندان اسمعیل باشد [illegible] بر دین ابرهیم [illegible] واطراف خود بپوشد در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او
مهر نبوت بود [illegible] بدراز نباشد وکوتاه نباشد گلیم در پوشد وبا اندک قناعت کند [illegible] در بازار رود وخداوند حرب وقتل وغارت باشد
تیغ بر دوش میدارد مجلس پاک دارد [illegible] که اگر با قوم نوح بودی بطوفان هلاک نشدندی واگر در قوم عاد بودی بباد هلاک
نگشتندی واگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی مولد او بمکه باشد ومنشاء او هم آنجا باشد ابتدای نبوتش آنجا بود [illegible] هجرتش یثرب باشد میان [illegible]
وسلع [illegible] چیزی ننویسد جهاد [illegible] بر همه حال شکر خدای کند در شدت ورخا ملکش بشام باشد حاجب او از فرشتگان جبرئیل باشد از قوم خود رنج بیند
[illegible] واورا زجر وظلم کنند واورا [illegible] دشمن دارند [illegible] پیغمبر [illegible]
عاقبت او را بود [illegible] از سر کوه بیابان کوه [illegible] ایشان [illegible] قربان ایشان خونها باشد [illegible]
روز [illegible] وزاهدان شب [illegible] از ترس او دشمن یکماه [illegible] شود [illegible]
[illegible] ودر ایشان [illegible] تو موسی وکلام خود در دهن او نهم [illegible]
داشتم ودر انجیل نام پیغمبر ما فارقلیط است ودر انجیل است که بشارت [illegible] فارقلیط [illegible] اهل عالم را [illegible]
وبجای حق قیام نماید بکارهای عظیم واخبار غیب خبر دهد ومدح کند مرا وبرای من گواهی دهد قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن
بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون
حق تعالی در آیه خطاب کرد رسول خویش را که بگوای محمد که رسول خدایم وفرستاده ام بشما همه از خدای که ملک آسمان وزمینست وپادشاهی ویرا است
او است خدای که هیچ خدا نیست جز او وی زنده کرداند ومیراند [illegible] پس ایمان آورید بخدای وپیغمبر آن پیغمبر امی که او بخدای ایمان
دارد وبکلمات خدای وسخنهای او مجاهد گفت که مراد بکلمات عیسی مریم است ومتابعت او کنید یعنی آن نبی امی [illegible] شما مهتدی شوید وراه راست یابید
آنگه گفت که از قوم موسی جماعتی اند که بحق راه نمایند وبحق عدل وانصاف کنند امام محمد باقر علیه السلام گفت این قوم [illegible] هیچ تغییر وتبدیل نکردند تا دعوت
پیغمبر ما بایشان رسید [illegible] درین خلاف کردند بعضی گفتند [illegible] روایت کردند از رسول صلعم که او گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند [illegible]
ایشان بود [illegible] ومن با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانید که با که سخن میگوید گفتند نه گفت این محمد است پیغمبر آخر الزمان نبی امی [illegible]
ایشان ایمان آوردند وگفتند موسی ما را وصیت کرده که هر که از شما احمد را دریابد از من سلام رساند رسول گفت سلام بر موسی باد [illegible]
ده سوره از قرآن بیاموختم [illegible] نماز وزکوة [illegible] ایشان را نماز فرمودم وزکوة [illegible]

ابن جریج گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست بمعصیت دراز کردند و پیغامبران را می‌کشتند و در زمین فساد کردند سبطی از جمله ایشان گفتند بار خدایا
ما از ایشان نه‌ایم و فعل ایشان را نمی‌پسندیم از میان ایشان جدا کردان خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا بروند یک سال و نیم می‌رفتند تا بوادی چینیون
افتادند آنجا مقام کردند که مسلمانانند و روی بقبلهٔ ما آرند والسلام وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ
اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ
ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ما بنی اسرائیل را دوازده سبط کردیم و سبط در بنی اسحق بمنزلهٔ قبیله باشد در بنی اسماعیل و برای آن دوازده نهاد ایشان را که از
دوازده فرزند یعقوب بودند جدا کردیم ایشان را که تبار ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول جدا شود و ما وحی کردیم بموسی چون قوم او از وی آب خواستند
که بزن عصای خود بر سنگ و آن سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی سه چشمه بیرون آمد برای هر سبطی چشمه‌ای تا ایشان با یکدیگر خلاف نکنند
و چنان آمد که بروی زمین میرفت و قطره‌ای ازین با آن مختلط نمیشد پس موسی عصا بر سنگ زد و دوازده چشمهٔ آب روان شد و هر قومی و سبطی مشرب خود
شناختند و دانستند که چشمهٔ او کدام است و ابر را بر ایشان سایه‌بان کردیم تا گرمای آفتاب ایشان را نرنجاند و من و سلوی ترنگبین و سمانی بر ایشان فرو
فرستادیم و گفتیم بخورید ازین روزیهای پاک و حلال که شما را کرامت کردیم با این همه که با ایشان کردیم کافر و ظالم بودند و بکفر و ظلم ما را زیان نکردند لیکن بر خود
ظلم کردند که خود را از ثواب ابد و نعمت دایم محروم گردانیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي
قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ و یاد کن ای محمد چون گفتند سبط بنی اسرائیل را که بنشینید و ساکن شوید درین
شهر که بیت المقدس است و گفته‌اند که زمین شام بود و بخورید ازین بر با شهر هر جا که میخواهید استغفار بکنید و آمرزش بخواهید و بگوئید اللهم حط عنا خطایانا
و از در این شهر که شوید سجده شکر کنید تا گناهان شما را بیامرزیم و احسان کنید و نیکوئی کنید ما بیفزائیم نیکوکاران را نعمت و فضل پس آنکه ظالم بودند
بدل کردند و ظلم کردند و گفتند حطا ایشان بر طریق استهزاء حنطه گفتندی و ایشان از توبه و استغفار ننمودند ایشان قولی دیگر گفتند که
دلیل اصرار کردن بود فرو فرستادیم ما بر ایشان عذابی از آسمان بهر آنکه ظلم کردند وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ
يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً
إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ حق تعالی گفت ای محمد بپرس ایشان را یعنی از جهودان مدینه بر سبیل توبیخ و تقریع نه بر سبیل استفادة از
احوال دیه که بر کنار دریا بود یعنی از مردمان دیه که در روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای درگذشتند و صید ماهی کردند و آن روز ایشان را از آن
نهی کرده بودند ابن عباس گفت آن شهری بود میان مصر و مدینه و بر کنار دریا ابن زید گفت میان مدین و عینونا بود زهری گفت
نام او طبریه بود ایشان از فرمان خدای درگذشتند و صید ماهی کردند چون ماهی آمدند ماهیان ایشان اندر روز شنبه بر سر آب ظاهر آمدندی و ماهی که نشدی

طبریه

وچون روز شنبه

وچون روز شنبه بودی صید نکردندی یعنی تعظیم شنبه کردندی و تعظیم ایشان شنبه را آن بودی که ایشان را فرموده بودند که صید ماهی نکنند و بعبادت
مشغول باشند پس ایشان چون شنبه بود صید نکردندی ماهیان با ایشان نیامدندی و ما ایشان را ابتلا و امتحان باین کردیم و همچنان می‌آزمائیم و ابتلا
میکنیم بآن فسق و نافرمانی که میکنند عکرمه گفت روزی بنزد عبدالله بن عباس شدم او را دیدم مصحفی در کنار میگریست گفتم ای پسر عم رسول چه گریه میکنی گفت این
آیه که میخوانم در سورة الاعراف گفتم آن آیه کدام است گفت آنکه وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي الآیة آنگه گفت ایله شناسی گفتم آری گفت بدانکه در آن شهر جماعتی
جهودان بوده‌اند در عهد داود علیه السلام که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه و سبب آن بود که جهودان را تعظیم آدینه فرموده بودند و عبادت در وی چنانکه مسلمانان را
فرموده‌اند ایشان خلاف کردند روز شنبه بدل کردند خدای تعالی گفت چون خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه را بر ایشان حرام کردیم و ایشان را
فرمودیم تعظیم این روز هر که این روز معصیت کند و جز بطاعت مشغول باشد او را عذاب کنم و ایشان را در روز شنبه صید ماهی نهی کردند چون شنبه بودی چندان ماهی
بیرون آمدی بر روی آب که آن آب را نبودی همه بزرگ و نیکو فربه با شکمها چون شکمهای اشتران آبستن با یکدیگر همی افتادندی از بسیاری روی آب پوشیده
ایشان آن همی دیدندی و زهره نداشتندی که یکی را تعرض کنند و چون شنبه بگذشتی یکی ماهی روی ننمودی تا دیگر روز شنبه چون روزگاری برآمد شیطان
ایشان را وسوسه کرد و گفت ای بیچارگان بی تدبیر شما را روز شنبه نهی کرده‌اند بر آمدن این دریا حوضها و چاهها بکنید و آب دریا را بدو کنید آدینه تا ماهیان در آن
حوضها و چاهها شوند روز شنبه اگر روز یکشنبه بگیرید ایشان گفتند که این چاره لطیفست همچنان کردند و بر این وجه ماهی گرفتند ابن زید گفت مردی از ایشان
بیامد روز شنبه و یک ماهی بگرفت و ریسمانی از دنبال او دربست و بر کنار دریا میخی بکوفت و ریسمان در آن میخ بود و ماهی در آب رها کرد روز یکشنبه آن ماهی را
بگرفت و بخانه برد و بریان کرد همسایه بوی ماهی در سرای وی شد آن ماهی بدید و انکار کرد گفت ای مرد چرا کردی از خدای نترسیدی که بتعجیل عقاب کند و او را
هلاک کند وی نشنید یک دو روز منتظر عذاب میبود و چون عذاب نیامد دلیر شد دیگر شنبه دو ماهی بگرفت با خانه آورد و هر که اول کرده بود چون عذاب نیامد
با مردمان بگفت مردم همه با کار شدند و خوردن با کار دادند و از این ماهیها بسیار جمع کردند و در آن شهر شش و هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند گروهی کار بودند
و گروهی ظالم بودند نهی کردند گروهی آن بودند که با ماهیان گفتند لِمَ تَعِظُونَ چرا وعظ میکنید قومی را که خدای ایشان را هلاک کرد یا عذابی سخت
بایشان خواهد رسانید ایشان جواب دادند و گفتند یعنی آنان که ناهی بودند که از بهر ایشان وعظ میکنیم تا بنزدیک خدای ایشان را عذر انگیخته باشیم
و تا باشد که ایشان بترسند از این معصیت و ماهی نگیرند تا عذاب خدای نازل نشود آنگاه ناهیان که ایشان را نهی کردند گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم این شهر را با ما
قسمت کنید شهر را قسمت کردند و دیواری بکشیدند و در میانه برآوردند چون مدتی برین برآمد و ایشان برین اصرار نمودند خدای عذاب فرستاد و همه بوزینه شدند
روز این مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی نشنیدند و هیچکس بیرون نیامدند و در نگشودند گفتند این مردمان همه دوش مست بوده‌اند و امروز
رنج چه حال شده‌اند چون روز بلند برآمد نردبانها بیاوردند و بدیوارها بر نهادند و فرو نگریدند مردم آن نیمه همه خوک و بوزینه شده بودند قتاده گفت
جوانان بوزینه شده بودند و پیران خوک این مردمان در آن شهر شدند آن اقربا ایشان بودی شناختند ایشان می‌آمدند و خویشتن را بر ایشان
می مالیدند و میگریستند این میگفتند ما گفتیم شما را که مکنید که عذاب خدای بشما رسد و ایشان بسر اشارت میکردند سه روز همچنان بودند آنگه همه بمردند
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مفسران خلاف کردند

و اکر آن قوم که گفتند لم تعظون نجات یافتند یا هلاک شدند کروهی بر آنند که هلاک شدند برای آنکه رسیل نهکم گفته و ما میان ایشان را نهی کردند از منکر و
دیگر گفته که ایشان نجات یافتند و این سخن ایشان از اعتقاد کفته از آنکه دانستند که ایشان مصر اند و این قول موافق ظاهر است که خبر میدهد ایمان بنی اسرائیل
تحت طایفهٔ ان یعنی ما میان آنانکه گفتند لم تعظون قوما میکویند چون این قوم ظالمان فراموش کردند آنچه ایشانرا یاد داده اند عذاب و از نهی کردن
سگال ایشان یافتند و ادیم کسانرا که ایشان نهی کردند از بدی یعنی ناصحان حق از صید ماهی و بگرفتیم آنانرا که ظلم و تعدی کردند بعذابی سخت بسبب آنچه ایشان کردند
از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنکه ایشان در گذشتند از آنچه ایشانرا از آن منع نموده بودند و عاصی شدند ما ایشانرا گفتیم و گفتیم که بشوید بوزینگان خوار و ذلیل
در آنوه و از رحمت دور و اذن یقال گفت ایشان سخت بوزینه بماندند پس آنکه یکی برد و یاد کن ای محمد آنگاه که اعلام کرد و بیاگاهانید و بازنمود پروردگار تو سوکند خورد خدای که
بفرستد بر ایشان و مسلط گرداند کسی را که ایشانرا امر نماید و تکلیف عذاب سخت کند ایشانرا تا بروز قیامت و آن رسول است که ایشان را بکشد و منوب و از شت
بقتل و جزیه و دشمن کرد بر ایشان که این عذاب ایشان تا روز قیامت بماند و گفته اند که ایشان جزیه بکارکان میدادند تا وقت رسول امر و رسول بر ایشان
نهاده و هم چنین با ایشان بماند تا روز قیامت آنگه گفت که خدای تو ای محمد زود عقاب کننده است کسی را که مستحق عقاب باشند و او غفور رحیم است آمرزنده و مهربان است
بر مؤمنان که مستحق مغفرت باشند با ایشان تفضل کند وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ
وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ
هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا
يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ما پراکنده کردانیم در زمین جماعتی بسیار از ایشان بعضی صالحان و نیکو کاران
صالحان جهودان امامان بودند یعنی آنان بودند که بعیسی و محمد ایمان آوردند و گفته اند که کروهی از جهود و دانا اند و بعضی از ایشان فروتر ند و کم از این یعنی کافر و فاسق
و بلوناهم و بیازمودیم ما ایشانرا بالحسنات یعنی تندرستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و بالسیئات یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و آنچه مانند آن
باشد از قبل خدای اکر چنان کرد که غرض از این آزمایش آنست که باشد ایشان رجوع کنند و با حق آیند و بامر امتثال فرمان شوند پس بماندند از پس
جمیع فرزندان و عوض ایشان بودند و فرزندان ناجوان صالح بود خلف کویند چون صالح نبود خلف نکویند مجاهد گفت مراد ترسایان اند که از پس جهودان
بماندند و گفته جماعتی جهودان بدرستی که از پس آن کروه اوایل بودند گفته که این جماعت که از پس ایشان بماندند کتاب را یعنی توریه را میراث بردند
ایشان فرا میگیرند مال دنیا را برشوه بر احکام و حکم بخلاف راستی میکنند از معاصی تمنای مغفرت و آمرزش میکنند و میکویند ما را بیامرزد یعنی خدای تعالی ما
این مناقشه نکند و بیارا بیامرزد اکر چنان کرد که ایشان این کرد میکنند مصر نبودند و پشیمان نیستند اکر عرض دیگر هم از این جنس متاع دنیا ایشانرا آید هم آنرا
بستانند و مبالات نکنند و چندانکه پیش میستانند سیر نمیشوند الم یؤخذ ای فرا کرفته نشد بر ایشان میثاق و عهد که در توریه است و بنا که بر خدا
جز از حق نکویند یعنی آنانکه در احکام رشوت میستانند و تغییر و تحریف توریه میکنند از ایشان عهد و پیمان ستانده اند که بر خدای تعالی دروغ نکویند و آنچه او
نفرستاده باشد در کتاب با وحواله نکنند و حال آن جملت که ایشان میخوانند و میدانند آنچه در کتابست یعنی در توریة و از یاد ایشان نیست برای عجب
با این همه حجت که بر ایشان کرفته این همه میکنند کویی که خیر و صلاح خود نمی شناسند در دنیا آویخته اند و آخرت نیکوتر است و بهتر کسانرا که از خدای بترسند

اجتناب کنند ایشان از آخرت بهتر است از دنیا و آنها که در دنیا آویخته اند در رنج یابند و عقل ندارند و فهم نمیکنند و اندیشه کار نمی فرمایند تا بدانند که
ثواب آخرت و نعیم ابدی ایشان از ابتدا است این حطام دنیا و عرض فانی که آن را ثباتی و بقای نیست و آنها نیکو چنگ کتاب زده اند و توریه را که کتاب ایشانست
دست آویز کرده اند نماز بپای میدارند و اصلاح میورزند ما مزد صلاح ورزند کان را ضایع نکردانیم توریة اکر چه مشتمل بود بر نماز و غیر آن نماز را برای آن تخصیص
کرد شرف و منزلت حضرت است چنانکه بیغمبر گفت که موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ
مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا
عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یاد کن ای محمد چون بر کندیم ما کوه را و برداشتیم از بالای سر ایشان چنانکه
پنداشتی که سایه بانیست از بالای سر ایشان بداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند و کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرستاد
تا کوهی از جای بر کند و بالای سر ایشان بداشت معلق ایشان کاو ایشان یکفرسنگ چون ایشان آن بدیدند در سجده رفتند و نیمه روی بر زمین نهادند
و نیمه دیگر کوه مینگریستند از ترس که کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که جهودان سجده را بر روی چپ میکنند و کویند که این سجده مبارکست که این عذاب از ما
برداشتند در اخبار اهل البیت است که آنها منافقان بودند سجده بر یک نیمه روی کردند و آنانکه مؤمنان بودند سجده بپیشانی بر زمین نهادند و ایشان
در انجیل قتال کان ... که این کوه بر ایشان خواهد افتادن و ایشانرا گفتیم که فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریة بقوت و جهد و جد و نشاط و کشاده
چون موسی آن الواح را اظهار کرد در سنگی و درختی نماند الا که اهتزاز کرد الا جوم هیچ جهود نباشد که توریة خواند یا بر وی خوانند الا که اهتزاز کند و بنشاط و فرح
در جنبانند و ایشانرا فرمود که واذکروا ما فیه یاد کنید و یاد آرید آنچه در توریه است تا شما که متقی و پرهیزکار شوید و از معاصی اجتناب کنید یعنی بیا بارکه لطف
شمارا اداء واجبات و اجتناب مقبحات قوله اذ اخذ ربک یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزند
ایشان را مفسران سلف و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان آدم بیرون آورد در صورت ذره بطن نعمان که وادی است
در پهلوی عرفات و گفته اند که بر چنان از زمین هندی که وی در آسمان بود و جانب راست او بمالید و فرزندان او را بیرون آورد و از آنجا چون مروارید سفید
و ایشان از کوکب نازک تر ند بهشت شوید و جانب چپ شمس پشتش بمالید و فرزندان او از آنجا بیرون آورد سیاه گفت بدوزخ شوید و لا ابالی با ایشان
خطاب کرد و گفت بدانید که جز از من خدای نیست شما با من شرک میارید و پیغمبران و کتابها بشما خواهم فرستاد و عهد من با یاد شما دهند چه خواهید کردن
گفتند تو خدای مائی و ما را جز تو خدای نیست کروهی بطوع اقرار دادند و کروهی بر وجه نفاق و ایشانرا این عهد بسته آنگاه اجال و ارزاق و مصایب
ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشانرا مختلف دید بعضی خوب [illegible] بعضی دراز و بعضی کوتاه بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا
ایشانرا چرا چنین کردی گفت خواستم تا شکر من بزیادت کنند پس گفت در میان ایشان پیغمبران بودند چون چراغ درخشان و در میان
نوری بلند دیگر گفت بار خدایا این کیست گفت این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند است گفت شصت سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم رفت
تا اجال بنده کان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال بوی دهم و عمر آدم هزار سال بود چون نهصد و شصت برسید ملک الموت بیامد آدم گفت بچه کار آمده گفت

نتقنا

تا جانت را دارم گفت مرا چهل سال مانده است گفت به جبرئیل داده گفت نداده ام و انکار کرد و فرمود تا فرزندانش چنانچه شدند فراموش کردند
خدای را تا فرزندانش فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندانش خطا کردند این همه زبانی و اباطیلست که نه اهل اخبار آورده اند [illegible]
و قرآن گویند که ملک الموت باز گشت و گفت بار خدایا آدم چهل سال دیگر دعوی میکند گفت ورا بگوی که بداود داده گفت [illegible] انکار میکند گفت برو جانش
بر دار که با جحد است نباید رفت و جان آدم را بر داشت چون همه فرزندان بسته بود ایشان را گفت [illegible] آدم شوند که من قیامت بر پا کنم تا از شما کی
مانده باشد تا در وجود نیاید [illegible] این خبر [illegible] آورده اند [illegible] که این فرزندان بر صورت ذره بودند با
ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم کامل عقل بودند یا نبودند اگر نبودند از حکیم درست نبود و نیکو نباید خطاب با ایشان و اگر کامل عقل بودند باید که آن
حال بر یاد ایشان بودی و فراموش نکردندی و طول مدت اثر نسیان آرد و از تفصیل آرد از جمله و اگر [illegible] را در این تاثیری بودی تخلل نوم و سکر
و زوال را هم تاثیری بودی و بایستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند هم چه دانستند [illegible] فراموش ایشان شده بودی
و نیز خدای تعالی گفت غرض من از این آنست که فردای قیامت نگویند انا کنا عن هذا غافلین اما خلاف او و قرار آنست که خدای گفت و اذ اخذ ربک من
بنی آدم و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت من ذریتهم و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
[illegible] و این برای آن کرد تا روز قیامت [illegible] تا حجت بر ایشان تمام شود و اگر فراموش کنند و غافل شوند حجت ساقط شود و دیگر گفت او تقولوا
انما اشرک آباؤنا من قبل تا نگویند که پدران ما مشرک بودند [illegible] ما [illegible] و در حق [illegible]
و اما گویند [illegible] آدم [illegible] چگونه گویند که انما اشرک آباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم و چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب
با جماعتی است از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کامل العقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بر زبان پیغمبران تقریر کرد که
الست بربکم ایشان از نظر و ادله و تحصیل علم و معرفت خدای تعالی گفتند بلی و ایشان را بر یکدیگر گواه کرد تا فردای قیامت نگویند که ما از این غافل
بودیم یا تعلل کنند بشرک پدران و گویند که ما را پدران مشرک بودند و ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل آنست که چون خدای تعالی
ایشان را از بدایع فطرت و کمال العقل ترکیب آفرید که دلیل میکند ایشان را که ایشان را خالقی هست قادر و عالم و حی و موجود و حکیم و سمیع و بصیر و مدرک
و کاره و مرید و متکلم و عادل [illegible] که [illegible] و این خلق بمنزلت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد تا انکار نتوانند کردن و ایشان [illegible]
باب [illegible] باشند و اگر چه اینجا اشهادی و اقراری حقیقی نباشد و شهادت علی انفسهم بالکفر و معلوم است که [illegible] گواهی [illegible]
و مراد آنست که ایشان [illegible] کنند که دلیل گواه ایشان بود و معنی آیه اینست که یاد کن ای محمد چون واگرفت خدای تعالی از فرزندان آدم از پشتهای
فرزندان ایشان [illegible] که ایشان را خلق و ایجاد ایشان و اخراج و نقل از اصلاب آبا و ارحام امهات ایشان و اگر گواه گرفت ایشان را بر نفسهای
خود یعنی بر یکدیگر [illegible] که هم کنفس واحدة تا بر یکدیگر گواهی دهند و اگر [illegible] با عقلا و کامل عقلان که من خدای شما ام ایشان جواب دادند بلی تو
خدای مایی ما گواه شدیم برین و گواهی دادیم و اقرار آوردیم [illegible] بیان کرد که من این چرا کردم از بهر آن تا شما نگویید که ما از این غافل بودیم از پس
پدران ایشان اقتدا کردیم پس تو ما را بآنچه مبطلان کردند هلاک خواهی کرد [illegible] بیان کرد که ما تفصیل آیات و دلالات و حجج و بینات [illegible] کردیم
تا ایشان استدلال کنند و از کفر [illegible] باز آیند. واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان
من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل
علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین

کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا وانفسهم کانوا
یظلمون من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون حق تعالی [illegible] خطاب با رسول خود
[illegible] میگوید که ای محمد بر خوان
بر ایشان خبر آنکس که ما او را آیات خود دادیم و از میان آن بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون آید یا کو کافر شد بآن آیات و از آن باز پس شد
[illegible] شیطان از پس رفت او را با خود خواند و از جمله غاویان [illegible] [illegible] بعضی بر جهودان [illegible] که عالمی بود از علمای بنی اسرائیل که او را
علم بعضی از علوم و کتب خدای داده بودی بدان کار نکرد امام محمد باقر گفت اصل این بلعم بود که خدای تعالی مثل زد هر کسی را که هوای نفس بر او اختیار کند
[illegible] بلعم باعور بود و بروایتی از شهری بود که آن را ابلقا خوانند و پادشاه آن شهر بالق بود [illegible] او بروایت [illegible] آنست که چون موسی
[illegible] کار را [illegible] کرده بر [illegible] کنعان فرود آمد از زمین شام و قوم بلعم بر بلعم آمدند و او مردی مستجاب الدعوه بود و او را گفتند که [illegible] موسی مردی [illegible]
[illegible] بسیار دارد و بکارزار ما می آید [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] مردی مستجاب الدعوه بود
[illegible] دعا کن برای ما تا خدای تعالی [illegible] گفت و یلکم او پیغمبر خدای است و با او مومنان خدای می آید چگونه من بروی دعا کنم و اگر این بکنم دین و دنیا از من برود
ایشان الحاح کردند گفت تا با خدای مشاورت کنم [illegible] گویا و [illegible] جواب نیامد ایشان گفتند [illegible] اگر خدای کاره بودی دعا
[illegible] کردی [illegible] دلیل میکند که کاره نیست دعای تو [illegible] بلعم [illegible] برفت [illegible] لشکر موسی [illegible]
[illegible] چون پاره برفت [illegible] [illegible] بسیار [illegible] برخاست پاره دیگر رفت [illegible] بار [illegible]
[illegible] بلعم [illegible] میروی و مرا [illegible] [illegible] فرشتگان [illegible] من [illegible] خدای [illegible] این بشنید [illegible]
خدای تعالی چون [illegible] و [illegible] کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او چون لشکر موسی را دید دست بر داشت و دعا کرد [illegible]
تا قوم خود را دعا کند بر موسی و [illegible] خدای تعالی زبان او بگردانید موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین [illegible] گفتند ای بلعم این چیست [illegible]
گفت [illegible] خلاف آن بود [illegible] [illegible] که [illegible] این کار است خدای خواست [illegible] خدایش فرمان داد تا زبانش از دهانش
بیرون [illegible] گفت [illegible] من که دین و دنیا از من بشود اکنون رفت و هیچ چاره نماند بازی چه کنیم یکی چندان [illegible]
اکنون حیله و چاره آنست که زنان را بیارایند و متاعها بایشان دهید تا بلشکرگاه موسی روند و خویشتن بر ایشان عرضه کنند و اگر کسی مراوده کند
ایشان امتناع نکنند که اگر یکی و از ایشان با زنی زنا کند ایشان را ظفر و نصرت نباشد ایشان همچنین کردند زنان را بیاراستند و با متاعها بلشکرگاه
موسی فرستادند زنی در غایت جمال بمردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمری بن سلوم و او رئیس سبط شمعون بن یعقوب بود او
و با خود [illegible] کرد و آن زن وی را اجابت کرد و او دست آن زن گرفت و پیش موسی آورد و گفت دانم که خواهی گفت که این زن را حرام [illegible]
حرام است گفت ای و الله که حرام است [illegible] گفت و الله نه دارم و فرمان تو نبرم دست او گرفت و بخیمه خود برد و با او خلوت کرد همچنین مردان
دیگر با زنان همین معامله کردند خدای تعالی در میان ایشان طاعون فرستاد تا از ایشان [illegible] طاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان لشکر موسی
نام او فنحاص [illegible] هارون با شوکت و قوت و او سپهسالار لشکر موسی بود در این وقت غایب بود چون باز آمد و این حال و [illegible] ایشان چه کردند
[illegible] حربه برداشت و بخیمه زمری آمد او را با آن زن خفته دید هر دو را [illegible] [illegible] و حربه بر گرفت و بهوا [illegible] و در لشکرگاه
موسی بگردانید و میگفت اللهم هذا [illegible] [illegible] خدای تعالی طاعون از ایشان بر داشت و از آنگاه که طاعون در ایشان افتاد تا آنگاه که فنحاص

این عمل کرد با آن که [illegible] اعتقاد مرد بطاعون هلاک شده بود و این در یک ساعت [illegible] بود و از اینجاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند که از وجه
گرگشته فرزندان فاحشه [illegible] خدای تعالی آیه فرستاد و طرفی از حدیث با رسول [illegible] دیگر مفسران گفته اند آیه در مردی آمد که نام او بسوس بود و او
که او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت از آن زن فرزندان داشت زن او را گفت از این دعاها یکی در کار من کن گفت روا باشد چه میخواهی گفت
دعا کن تا خدای مرا نیکوترین زنی گرداند در بنی اسرائیل او دعا کرد خدای تعالی او را جمالی داد که نیکوترین اهل زمانه شد و مردم با او فریفته شدند او جمال خود
شوهر را گفت تو را نخواهم [illegible] بگردانید مرد را خشم آمد دعا کرد تا خدای تعالی او را سگ گردانید و آواز کشید و فرزندان بیامدند و دعا در کار او کرد
بیامدند و بدو التماس کردند و گفتند که ای پدر ما را این صبر نباشد که مادر ما سگ [illegible] باشد دعا کن تا همان حالت اول که داشت او را پدید شود
دعا کرد تا حال اول شد و هر سه دعا در کار کرد پس خدای تعالی او را یاد کرد و گفت اگر ما خواستیمی او را بآن آیات او را رفیع گردانیدی یعنی
بدان آیات تأمل و تدبیر کردی و بآن ایمان آوردی و عمل کردی بروایت اول این دعا اصلاح دینی و دنیوی در خود خواستی و فساد [illegible]
از ما طلبیدی و لیکن [illegible] یعنی بدنیا میل کرد و مراد هوای خود طلبید در دنیای فانی و پس روی هوای نفس خود کرد و دنیا را آخرت برگزید [illegible]
این هوای زن [illegible] بروایت آخرین یعنی متابعت زن خود تا هر سه دعای او در سر زن شد پس اگر خدای تعالی او را در این طریق [illegible]
نخستین چیزی که آن [illegible] گفت مثل او داستان و صفت وی چون صفت سگ است اگر بر وی [illegible] زبان از دهن بیرون کند و اگر بگذاری هم زبان
از دهن بیرون کند و حالت [illegible] و راحت وی یکی باشد در جمله احوال زبان از دهن بیرون [illegible] حالت و [illegible]
[illegible] و اگر نگوی همین بود و وعظ گفتن و ناگفتن بر وی یکی باشد ابن عباس گفت اگر [illegible] بر وی حمل کنی [illegible]
مهتدی نشود چون سگ [illegible] و اگر [illegible] کند و سگ صفت باشد حسن بصری گفت مثل منافق است [illegible]
[illegible] چنانکه گفت لا تغوی [illegible] ام انتم صامتون چون این مثل زد اشارت کرد باین مثل که زد و گفت که این مثل و داستان قومی است که
ایشان آیات ما تکذیب کردند و آن را دروغ داشتند [illegible] پس ای محمد قصه گذشتگان با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند [illegible]
اسلاف یا این اهل کتاب بگوی تا چون بشنوند بدانند که آنچه موافق کتاب ایشان است تو خواننده [illegible] ایشان چون [illegible]
بوحی خدا [illegible] جبرائیل میگوی حجت بر ایشان لازم کرد [illegible] گفت بد مثل و داستانی است مثل قومی که ایشان آیات ما تکذیب کردند و از [illegible]
داشتند و بر نفس خود ظلم کردند و نقصان حظ خود نمودند و هر که اخدای تعالی هدایت کرد تا بثواب نعیم بهشت او مهتدی باشد با راه اسلام و ایمان [illegible]
[illegible] آنست که گویند هر که او در بهشت شود مؤمن باشد و هر که گمراه از راه ثواب بهشت آنانند که زیان کارانند [illegible] که حظ نفس خود [illegible] خود تباه کرد
ابو القاسم بلخی گفت هر که خدای هدایت کند بالطاف و تمکین داد و قبول هدایت کند و اجابت دعوت نماید مهتدی باشد و هر که خدای تعالی [illegible]
پس از آنکه لطف و تمکین کرده بود و از ضلال [illegible] منع نکند و او خاسر و زیان کار باشد و چون ضلال [illegible] و تکلیف خدای [illegible]
[illegible] خدای اسناد کرد چنانکه زیادتی [illegible] ایمان با هدایت اضافه کرد و گفت فزادهم رجساً الی رجسهم چون [illegible] سوره بود [illegible]
بهدایت حکم کند مهتدی بود و هر که [illegible] حکم کند او خاسر بود [illegible] حکم نکند که حکم حاکم [illegible]
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۝ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

سگ است

فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ
بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝ خدای تعالی میگوید که از پریان و آدمیان بسیارند که ایشان از کفر احتراز کنند و گوش با دعوت رسولان نکنند
و حجت عقل را کار نبندند و در سابق علم است که ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و چون چنین کنند مرجع ایشان
جز دوزخ نباشد گوئی که ایشان را خود در اصل خلقت برای دوزخ آفریده ایم و بدین سبب گفت ما بیافریدیم ما بسیاری را از جنیان و آدمیان که عاقبت مصیر
ایشان دوزخ است بسوء اختیار ایشان و در آنکه ایشان در آیات تدبر و تفکر نکنند بر افعال اهل دوزخ کنند مشابه آنانند که ویرا از بهر دوزخ
آفریده اند آنگه ایشان را وصف کرد بنابودن فهم و قلت فکر [illegible] محل علم و حواس بر وجه تجوز و گفت ایشان را دلهاست که بآن چیزی
نمیدانند و ایشان را چشمهاست که بآن چشمها نمی بینند و گوشها دارند که بدان هیچ نمی شنوند یعنی چشم بهر آن داده ایم تا ببینند و دل بهر آنکه تا بدانند
و گوش از بهر آن تا بشنوند و دینی ببینند و دانستنی بدانند آنگه در آنچه بشنوند و ببینند نظر و تفکر کنند تا علم حاصل شود و حق از باطل جدا کنند
پس چون این آلات دارند و استعمال نمیکنند ایشان بمنزلت چهارپایان اند بلکه ایشان از چهارپایان بر افعال تر و گمراه ترند از آنکه چون چهارپایان را
برانی برود و چون باز داری بایستد و چون ایشان از بهایم کمتر باشند و گمراه تر و معنی وجهی دیگر است و آن آنست که ولقد ذرأنا این بود که ما بیافریدیم
و در نشأ ثانیه باز آفریدیم بسیاری از جن تا بدوزخ بریم بر وجه استحقاق گناهی که کرده باشند و کوئی که آورده باشند چنانکه معنی و نادی اصحاب النار اینست
که آواز دهند و ندا کنند نه آواز داده اند و ندا کرده اند [illegible] اصل خود باشد آنگه گفت ایشان غافلانند از کار آخرت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
و از تدبر و تأمل در آیات و حجج و خدای را است نامهای نیکو چون ذکر کافران کرد و مذمت و علامات ایشان و مؤمنان را ترغیب کرد بدعا کردن و خدای را
خواندن و گفت خدای را نامهاست نیکوتر نامهای خدای همه نیکو باشد و خدای را نود و نه نام است یا هزار و یک نام و معانی آن بعضی راجع با صفات ذات او
چون قادر و عالم و حی [illegible] بود چون قدوس و سلام و غنی و واحد گفت خدای را بنامهای خوب و نیکو خوانید و دست بدارید از آنکه در
نامهای خدای الحاد میکنند خدا را بخوانید بنامهای او و او را با وصافی وصف میکنند که با او لایق نیست و نامهای او بر بتان می نهند بعد از آنکه در الحاد تغییر کنند
در برابر الله بتی را اللات میگویند و در برابر عزیز بتی را عزی میخوانند و در برابر منان مناة میگویند و جمله باز خدای میگویند بعضی گفته اند الحاد
در نام آن بود که او را بنامی خوانی که او خود را بآن نام نخوانده باشد و در کتاب و سنت نیامده باشد و آیه را دلیلست بر آنکه خدا را بنامی نتوان
خواند که بدان تسمی وارد نبود و مقطوع به از قرآن با خبری معلوم آنگه ایشان را وعید کرد و گفت سیجزون ایشان را جزا و پاداش دهند [illegible]
مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که جمعی مشرکان بشنیدند که رسول و مؤمنان یکدیگر را با خدا بنام الله و خدا را رحیم و رحمان میخوانند گفتند
محمد دعوی میکند که من یک خدای را میپرستم و یک خدا را میخوانم که الله است اکنون رحمن یکی است و رحیم یکی خدای تعالی آیه فرستاد و لله الاسماء الحسنی
ابو هریره روایت کرد که رسول گفت خدای را نود و نه نام است هر که آن را برشمارد و او را بآن بخواند در بهشت شود و آنگه خدای تعالی صفت قومی دیگر
کرد و گفت از جمله آنکسانی که ما ایشان را بیافریدیم گروهی و طائفه اند که ایشان بحق هدایت کنند و راه نمایند و بحق عدل کنند در احکام راستی نگاه دارند
در خبر است که پیغمبر این آیه بخواند گفت این آیه امت من است که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از پیش شما قومی بوده اند بهمچنین آنگاه آیه
برخواند و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع انس گفت از رسول که از امت من قومی که بر حق ثبات کنند و ایستاده باشند
تا آنگه عیسی فرود آید و در خبری دیگر گفت که همیشه گروهی از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنگه فرمان خدای بایشان رسد و ایشان از دیان [illegible]
خذلان خاذل و خلاف مخالف و در تفسیر اهل بیت است که این آیه مخصوص [illegible] معصومین و این صفات بایشان لایق است برای آنکه حق [illegible]

مطلق و موحد کرایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و ایشان نباشند الا آنکسانیکه مأمون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم باز و صادق علیهم السلم گفتند که مراد ازین آیه مائیم و علی ابن ابی طالب گفت بحق آنخدای که جان در دست اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند در آتش دوزخ شوند الا یکفرقه که خدای تعالی گفت و صف ایشان کرده که ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون ۝ والذین کذبوا

بایاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون ۝ واملی لهم ان کیدی متین ۝ اولم یتفکروا ما بصاحبهم

من جنة ان هو الا نذیر مبین ۝ اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء

وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون ۝ من یضلل الله فلا هادی

له ویذرهم فی طغیانهم یعمهون ۝

وانکسانیکه دروغ پنداشتند آیات ما را انکار میکنند و بدان ایمان نمی آورند ایشان را در فرو میبریم اندک اندک درجه درجه نزدیک کردانیم بهلاکت و عذاب ناگاه از آنجا که ایشان ندانند و خبر از آمدن عذاب ندارند و ایشان را مهلت میدهیم و عذاب ایشان تاخیر میکنیم و ایشان نمیدانند که کید من متین است و گرفتن ایشان سخت عظیم و مهل خود را باشان از تاخیر عذاب و مهلت کید خواند از آنجا که ظاهر احسانست و حقیقت خذلان چنانکه گفت معنی آیات آنست که هر وقت که ایشان معصیت نو کنند خدای تعالی ایشان را نعمتی نو دهد و ایشان را او و گذارد و تعجیل عذاب کند انه تعالی یمهل ولا یهمل مهلت دهد و فرو نگذارد حلیم است تعجیل نفرماید که تعجیل آنکس کند که ترسد که وقت فوت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او غایت نکرده و عذاب او حق است کس طاقت عذاب او ندارد اولم یتفکروا ای این کافران و منکران اندیشه نکنند تا بدانند که صاحب ایشان یعنی محمد صلوات الله علیه هیچ جنونی و دیوانگی نیست او را و دیوانه نخوانند و چنان بود که رسول علیه السلم در وقت موسم بر کوه صفا شد و قبایل و بطون و افخاذ قریش و غیر قریش را با نام ایشان آواز داد و میگفت یا بنی فلان و یا بنی فلان از خدای بترسید و از کفر و معاصی دور شوید و بیکانگی خدای ایمان آرید و بت را سجده مکنید و ایشان از آن تخویف و تحذیر منزجر میشدند گروهی از ایشان گفتند اقتلوها فکم یا مجنون صاح المجنون این صاحب شما دیوانه است همانا بانگ میدارد چون دیوانگان خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا اندیشه نکنند تا بدانند که با وی هیچ دیوانگی نیست دیوانه ایشانند که وی را دیوانه میخوانند از آنکه شخصی با کمال عقل و وفور فضل و با حکم و سکون و وقار و تمامیت خصال دیوانه خواندن جز دیوانگی ایشان نباشد ۝ عاقل کجاست هر که دیوانه تو نیست و دیوانه تو هر که شود عاقل او بود و جمع کردن میان دو صفت متناقض هم از دیوانگان آید و را گاهی دیوانه خوانند و گاهی ساحر و گاهی کاهن و سحر و کهانت از کسی آید که بغایت کمال و ذکا باشد و هیچ عاقل روا ندارد که این دو لفظ در حق کسی بیکبار بگوید ولیکن ایشان از متحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب شنیدند گفتند کاهن است و چون معجزات خارق عاده دیدند گفتند که ساحر است و چون قرآن شنیدند که موجب عجز ایشان از نظم و علم او بود گفتند که شاعر است و چون خدا را بچون و بی چگونه و بی شبه و بی مانند و بی جا و بی مکان وصف کرد خواندند گفتند که دیوانه است از آنکه او میگوید نتوان بودن خدای بی چگونه او دیوانه است او وهم کننده بیهوده است و ترسانندهٔ ظاهر خلایق را از عذاب و عقوبت که گفت اولم ینظروا ای نظر نمیکنند و نمی نگرند و تفکر نمیکنند در ملکوت آسمان و زمین و آسمان نگاه نمیکنند که آن را با عظم خلق و ثقل جرمش چگونه معلق در هوا بداشته است بی علاقه و ستونی اندر آن و بی علاقه اندر آن و جریان آفتاب و ماه و استارگان و نجوم سیاره و دوازده برج میگردانند بحسابها است و سیری متفاوت و در زمین که ستردهٔ با انواع و اصناف بدایع از جمادات

و حیوانات و در آنچه خدای تعالی پیدا آفریده از هر چیزی که نام شی بر وی واقع شود یعنی هر چه این نام بروی است آفریده است اما تفکر و تامل و اعتبار و نیز در آن اندیشه نمی کنند که شاید بود و تواند که مرگ ایشان نزدیک آمده باشد تا این اندیشه داعی باشد ایشان را بانکه در دین احتیاط کنند و عمل و مرجع خود را اکر بندوار دنیا مکر دوری جویند و نیاز کنند

و حرص دنیا دور شوند و با بیان تر نزدیک شوند که ایشان از امتی ابدی و عقوبتی جاودانی جدا شوند و چون باین حدیث که قرآنست ایمان نمی آرند بامامت فقمات و بلاغت که آن راست و حجت با علیان راعا و کرداند از آوردن نظیر آن بکدام حدیث ایمان خواهند آوردن انکه گفت من یضلل الله هر که را خدای ضلال کند یعنی هر که اضلال او حق و تکلیف ارشاد کند و او از نیز و آن ضال شود و او را هادی نباشد که او را دلیلی آرد و هادی دیگر دیا بنمایند آن او که خدای نصب کرده است او با مقاربت آن با بیشتر از آن است و چون تکلیف امتحان کند و ایشان ایمان نکنند و اختیار کفر و طغیان کنند بگذارد و ایشان را در طغیان و ضلالت و جهالت ایشان سرگشته و متحیر روا بود که معنی آن بود که هر که را خدای از راه بهشت گمراه کرده اند و راه نماید بهشت بر سبیل استحقاق عقابه بر کوشش او بودن خدای را هدای نباشد و ه کنند او را در ظلمات تاریکی قیامت و وحشت و موقف و متحیر گرداند تا اگر فرشتگان عذاب با او برسند او را بدوزخ برند

یسئلونک عن الساعة ایان مرسها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض

لا تاتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۝ قل لا املک

لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا

نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ۝ منکران و جاحدان حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از قیامت که وقت کی خواهد بود و قیامت ساعت خوانند از آنکه آن را ساعت برآید یکی باطول و دراز که آن را ساعت نیز دیگر ساعت باشد از ساعتهای خلق و ساعت عبارتست از وقت نفخ صور اول و دوم که خلایق همه بمیرند و باز همه زنده شوند تو ایشان را جواب ده و بگوی که علم آن پیش خدای است و پدیدار نکرده هر وقت الا او قادر بر کمالست و خدای تعالی قیامت را از بهر آن بر خلق پوشیده داشته تا ایشان مجوز باشند و روا دارند که هر وقت و هر روز و هر شب خبر او بود و ایمن نباشند و پیش باز کذار اند و بر بر تو به و طاعت باشند چنانکه وقت مرگ و اجل خود متعین ندانسته تا باول عمر بتوبه و طاعت و این هر دو منافی تکلیف است اگر گفت که آن است بر اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و جنیان یعنی وقوع علم و علم او بر ایشان گران است که علم او پنهان کرد و گفت قیامت شما را نیاید الا ناگاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن او پنداری که تو عالمی و دانای بحقیقت حال و آمدن او که از تو سوال میکنند و تو از آنکه علم آن از تو دور است بداری سوال ایشان و او میخواهی که از تو سوال کنند بگو که سوال ایشان از آنکه این علم وقف است بر خدای نداند ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند که او مخصوص است ابن عباس گفت که این سوال جهودان کردند و رسول گفت قیامت ناگاه برخیزد و مردم هر کس بشغل خود مشغول باشند یکی حوض را اصلاح میکند و یکی چهارپای را آب میدهد و یکی در بازار قسمت میکند و یکی میراث کرفتن را ترتیب میکند و یکی جامه میسازد و زید ارقم اندر سوال هم روایت کرد و گفت جبرئیل هم گفت قیامت برخیزد تا نماز خفتن پیدا شود و قول بسیار شود و عمل اندک و دو مردم دیانت نکنند و هر کسی با کسی علو دارد و مجلس کنند و چون بمجالس بنشینند که آنجا ذکر خدای کنند گویند که این بنشانگونه حرکت بیان نه بیت قرآن و مرد و گرد پیوند های محکم کاکتب بستیم برای نفس خویش نفعی و ضرری اسودی و زیانی و سود و زیان نتوانم که نفعی بخود رسانم و شری از خود باز دارم و این بآنکه اتعلق دارد و دیدن و دانستن و در دست من نیست الا آنچه خدای خواهد که من مالک آن باشم بتملیک و تمکین او و اگر مرا تمکین کرده است در جذب نفعی بخود و دفع شری از خود توانم و اگر نتوانم و اگر من غیب دانستمی بسیار شدی مرا خیر و خیر خود را بسیار کردانیدمی و هیچ مکروه بمن

آسمان تمکه

بقول

زرسانیدمی ولیکن من نمیدانم و مرا این علم داده نیست ابن عباس گفت مراهل مکه گفتند رسول را اگر از خدای خبر نمیدهی که نرخ ارزان کی خواهد بود که
ازان خواهد شد تا در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخریم و در ان سود کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو که من این ندانم و نتوانم الا که خدای مرا
اعلام کند ولیکن چه این من نتوانم کرد و من بیم دهنده ام کافران را و بشارت دهنده ام آنها را که ایمان آرند و مرا تصدیق کنند و قول من باور دارند و آیه را
دلیلست بر آنکه قدرت قبل الفعل باشد برای آنکه گفت اگر دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد آنچه گفته شد چه اگر قدرت مع الفعل بودی و اگر
غیب نیز دانستی سکرش نتوانستی کردن هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا
فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ
وَإِن تَدْعُوهُمْ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ
اوست آنکه آفرید شما را از یک نفس واحد یعنی آدم علیه السلام و هم ازین آدم جفت او را که حواست بیافرید چنانکه در اخبارست که حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید تا آدم
با او سکونی و آرامشی یابد که از دو از جنس او بود که جنس بجنس خود میل بیشتر بود و از ناجنس در علت و نفرت باشد چون آدم با او خلوت کرد حوا بار
گرفت اندام باری سبک برای آنکه منی از آب بود در رحم پس بگذشت بدان بار سبک و بکاری برو آمد و گران بار شد پس آنگاه آدم و حوا خدای را بخواندند
و از وی فرزندی صالح خواستند با سلامت از همه عیبها و گفتند که مراد از صالح فرزندی تمامست یعنی اگر ما را بشری دهی از جمله شاکران نعمت تو باشیم چنانکه آدم و حوا
این دعا کردند و این حاجت خواستند هیچ نبود از فرزندان ایشان با این دعا کرد و این حاجت خواست پس مراد از دعوا الله آدم و حوا باشد و فرزند
او از زنان و شوهران یکدیگر پس آنگاه که ایشان را صالح داد فرزند آدم و حوا از هر دو زن یعنی هر یکی از ایشان مر خدای را شریکان پدید کردند در آنچه
خدای ایشان را داد با آنکه برفتند و فرزندان که همه عبد الله بودند بنده و آنچه خدای تعالی عبد العزی و عبد اللات و عبد المنات خدای تعالی خود از آنچه پدید کردند و بر او شریکی
باشد و گفت خدای تعالی و بزرگوارست از آنچه بوی شرک آوردند و دلیل بر آنکه مراد ازان جماعت مشرکی کفار و اولاد آدمست نه آدم و حوا آنست که گفت عما یشرکون
نگفت عما یشرکان قاضی ابو بکر اصفهانی گفت که کنایه در جمله آیه متعلق است بفرزندان آدم و حوا او از انچه با آدم و حوا متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم
من نفس واحدة باول خطاب با جمله مکلفان از مؤمن و کافر و ابرار و فجار آنکه تخصیص کرد که او از او جز داد ایشان آنچه کرده گفت و وجهی دیگر آنست که مراد
و معنی جعلا آن باشد که گردند ایشان مر این فرزندان را شریکان و معنی چون خدای تعالی ایشان را فرزندان بداد که خواستند چون خدای تعالی بداد ایشان را
فرزندان دیگر که طلب کردند تا شریک آنکه فرزندان باشند و شریک جز مخلوق را نباشد خالق شریک نبود از بهر آن گفت که خدای تعالی منزه است از آنکه کار او
با او شریکان میگیرند و چون در آیه لفظ شرک بود حوا را از آن تنزیه کرد و وجهی دیگر آنست که خطاب قریش است و ایشان آل قصی اند معنی آن بود که
شما را که قریشید از یک نفس آفرید از قصی و زن او را هم از نفس او آفرید یعنی عربی و قرشی و ایشان از خدای فرزند صالح خواستند چون خدای ایشان را
داد آنچه طلب کردند ایشان مر خدای را در آنچه ایشان را داد شریکی پدید کردند از آنجا که ایشان را چهار فرزند بود یکی عبد مناف نام کردند و یکی را عبد العزی
و یکی را عبد قصی و یکی عبد الدار و این وجوه در معنی آیه نیکوست الا آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کرده اند نیکو نیست و آن آنست که گفته که چون حوا بار گرفت
ابلیس بیامد بصورت شخصی و او را گفت که تو میدانی که آنچه در شکم تست چیست گفت نه گفت ایمن باشید که حیوانی باشد از جنس آنکه در زمین است [illegible] خود که

وغیر آن که زمین از جنس ایشان میآمدست و از جنس شما کسی نیست چو اگر گفت من چه گویم گفت من مردی ام که مرا از خدای منزلتی هست و دعای مستجاب دارم اگر من
دعا کنم فرزند از جنس شما آید گفت پس دعا کن گفت بکنم تا آنگاه شرطی کنی که چون بزمین آید عبد الحارث نام کنی و ابلیس الحارث نام بود شرط کرد که چنان
کند چون بزاد عبد الحارث نام کردند فذلک قوله تعالی جعلا له شرکاء فیما آتاهما و این از جمله افترای عظیم است بر آدم و حوا انبیا که آدم پیغمبر و خلیفه بود
منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران از گناه صغیره و کبیره معصوم باشند اگر نه باشند طبع را از قبول کردن قول ایشان نفرت باشد و چون روا نبود که ایشان
گناه صغیره و کبیره کنند چگونه ایشان کفر و شرک کنند و روا دارند و روا نبود و دانا کسی که پیغمبر باشد و پیغمبرزاده باشد و خوانده اند که و جعلا له شرکا [illegible]
[illegible] بعضی او را از خدا نصیب کردانیده اند پس اشارت کرد خدای تعالی [illegible] شرک [illegible]
خدای آنکه چیزی نتوانند آفریدن و خود آفریده اند یعنی جمادات را می پرستند که ایشان قادر نه اند بر اصول نعمت تا بدان مستحق عبادت
شوند و عبادت خدای که قادر است و بر همه مقدورات قادرست رها کرده اید و عبادت اصنامی میکنند که مخلوقند و نتوانند که عابدان خود را یاری کنند
و نیز نتوانند که خود را یاری کنند و اگر چنین باشد در غایت عجز و مذلت باشند و الحق عبادت ایشان بیهوده اگر ایشان را بخوانید تا شما را راه نمایند ایشان
و مطلوب شما نه شوند و بر مراد شما نرسند از آنکه جماداند و عقل و حیات و سمع و بصر ندارند و معنی دیگر آنست که اگر شما این پرستان را با هدایت دعوت کنید
و براه راست خوانید ایشان شما را متابعت نکنند از آنجا که غبی الفهم اند و قلیل النظر اند بدان و غفلت بر ایشان مستولی شده است چنان شده اند که
بر ایشان یکسانست دعوت کردن ایشان و نا کردن و خاموش بودن از ایشان که ایشان را بخوانید با هدایت و اگر نخوانید و از ایشان خاموش
باشید بر ایشان یکسانست از آنجا که در ایشان فلاحی نیست و بر کفر اصرار کرده اند و بر جحود و انکار مقیم شده إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ
بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با بت پرستان و میگوید که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید و میخوانید بدون خدای ایشان همه بندگان اند و امثال و مانند شما
همه عاجز و اسیر و محتاج چنانکه شما عاجز و محتاج و اسیر اید و اگر باور نمیدارید که ایشان عاجز و محتاج اند ایشان را بخوانید تا شما را اجابت کنند اگر راستگویید
و چون اجابت دعا خواهید از ایشان و اجابت نکنند بدانید که راست که ایشان نشنوند و نه بینند و نه دانند و قادر و عالم نه اند دعا و کفاف نکنند اگر ایشان را
بر وجه دیگر نیز گفت ای ایشان را پایهاست که بدان بروند یا ایشان را دستهاست که بدان بگیرند یا ایشان را چشمهاست که بدان ببینند یا ایشان را
گوشهاست که بدان بشنوند و این جمله استفهام است بر سبیل انکار و توبیخ یعنی نه پای رونده دارند و نه دست گیرنده و نه چشم بیننده و گوش شنونده و
قدرت بدین آلات بود و چون ایشان را این آلات نیست چگونه قادر باشند و چون قادر نباشند بطریق اولی چگونه شایند و سزای عبادت چگونه باشند و وجهی
دیگر و معنی آیه آنست که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید بجز خدای ایشان بندگانی اند مانند شما و این بر سبیل استهزا گفت ایشان را یعنی نهایت
کار ایشان آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر چنین باشند ایشان نیز چون شما باشند و هیچ فرقی و فضلی نیست و نبود میان ایشان
و شما چنانکه شما عاجزید ایشان هم عاجزند این صفت نیز از ایشان نفی کرد و گفت ایشان را پایست که بدان بروند و یا دستیست که بدان بگیرند یا چشمی
و گوشی نیست که بدان ببینند و بشنوند یعنی نیست آنگاه خطاب کرد رسول را و گفت بگو این کافران که شریکان و انبازان خود را یعنی این بتان که می پرستید
ایشان را بخوانید و همه یکی شوید و با من کید کنید در مضرت من و رای زنید و مرا مهلت مدهید بنگرید تا چه زیان دارید و این سخن بگویند الا کسی که

بندگان

وانتقام باشد بعصمت و نگاه داشت خدای وی را چون مشرکان تخویف کردند و بتان خود بترسانیدند خدای وی را فرمود که ایشان را این جواب ده
إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا
أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ میگوید ای محمد بگوی ایشان را که ولی من و یاری دهنده من خدای است آن خدای که کتاب قرآن فرستاد او
مرا نگاه دارد و نصرت دهد و بنفس خود متولی کار صالحان است و آنانکه شما ایشان را می پرستید جز خدای از بتان شما را نصرت نتوانند
کرد و یاری نتوانند داد و خود را هم یاری نتوانند کرد از آنچه که جماد اند و صلاحیت قادری و حس ندارند و اگر ایشان را بخوانید با هدی و دین اسلام و راه راست
نشنوند از آنجا که آلت شنیدن ندارند و گفته اند که سماع بمعنی قبول است یعنی قبول نکنند و نپذیرند و تو ای محمد می بینی ایشان را که در تو مینگرند و نمی
بینند یعنی ایشان با نگرندگان می مانند از آنچه که صورت ایشان چنان ساخته اند که گویی در ایشان مینگرند و می پندارد که می نگرند و تقلیب چشم میکنند تا
چیز را بینند و گفته اند که مراد باین مشرکان اند یعنی بتو مینگرند و آثار و افعال تو می بینند اما بآن منتفع نمی شوند پس خدای تعالی گوی می پند اگر
رسول را بمسامحه و مساهله و معاشرت و مکارم اخلاق را کار بستن و ترک تشدید کردن و تغیر کردن گفت و اگر ایشان آنچه بر ایشان آسان است
بی مشقتی و تکلفی عبدالله عباس و سدی گفته که مراد آنست که آنچه بتو دهند از زکوة اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که بر ایشان واجب است آنچه عفو
و سهل باشد از ایشان بستان و استقصا و مبالغه مکن و گفته که این پیش از نزول آیت صدقات بود و وجوب زکوة و چون آیه زکوة آمد این آیه منسوخ
و واجب شد گرفتن زکوة بطوع و کره و از بهر این بود که رسول عمال را فرمود که بگرفتن زکوة بهر شهری و قبیله عاملی فرستاد و بر عموم حمل کرده و دیگر گفته
فرمود که مردمان از نیکوئی و فعل خیرات و مندوبات و هرچه نیکو باشد عقلا و شرعا روایت کرده اند که رسول فرمود که چون این آیه آمد جبرئیل
مرا گفت در این آیه که وأمر بالعرف معنی آنست که أن تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عن من ظلمك و شاعری این معنی نظم آورده
و گفته که : مكارم الاخلاق في ثلثة من ۝ كملت فيه فذاك الفتى ۝ اعطاء من حرمه ووصل من ۝ يقطعه والعفو عن من اعتدى ۝ امام جعفر صادق علیه السلام
گفت خدای تعالی بمکارم الاخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر مکارم الاخلاق را جامع تر از این آیه و رسول فرمود بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق و بعضی از یاران رسول گفته اند که مکارم الاخلاق ده چیز است اگر مسلمانان را است گوید و راست گوی باشد و سایل را عطا دهد و مکافات
نیکوئی کند و صله رحم بجای آرد و امانت را ادا کند و همسایه را حرمت دارد و رفیق با ناکرد و مهمان را طعام دهد و سر همه مکارم الاخلاق شرم است
اگر فرمود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالطت مکن و اگر سفیهی سفاهت و بیخردی را بخانند در مکافات او بکلوکی مکن و گفته اند که مراد ابوجهل است و
اصحاب او و اگر این آیه بقتال منسوخ شد وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۝ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۝ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ
بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝
و اگر بتو رسد از شیطان نزغی و وسوسه
بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوت کند باف دو تباهی خطاب با پیغمبر است و مراد امت او اند که بدلیل معلوم شده است که شیطان

بکم او را

بخشم را وسوسه نتواند کرد و گرد او نتواند گردید تو از وسوسه او پناه با خدای ده و یاد کن او را که ترا از شر شیطان نگاه دارد و از مکر او
که خدای شنوا است و وسواس شیطان را دانا است با حوال شما باکه متقیان و پرهیزکاران که دوگفت که آنکه متقی و پرهیزکار باشند و حذر از
باشند و چون وسوسه از شیطان بایشان رسد یا دربعتی که جنس سودا و جنون باشد یاد آورند خدای را و اوامر و نواهی وی را کار بندند و نام خدای
برند مجاهد گفت این مردی باشد که خواهد معصیتی کند خدای را یاد کند و آن معصیت رها کند و رشد و صلاح خود ببیند بعضی علما گفته اند المتقي من يشتهي
فينتهي ويبصر فيقصر اما کفار نیکوکاران برادران شیطانند از کفار و فساق ایشان را شیاطین بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت میکشند و در آن
فرو میکشد و بخلاف متقیان که اگر ایشان را وسوسه باشد از و باقصد معصیتی کنند و گناهی از ایشان در وجود آید ایشان توبه کنند و از میان بیرون آیند
اخوان شیاطین و برادران دیو بخلاف این کنند و توبه نکنند و از معصیت باز نایستند و بران اصرار کنند اگر با رسول خود خطاب کرد و گفت ای محمد تو با ایشان
آیتی بیاری که از تو اقتراح کنند و گویند که چرا اختیار آن نکردی و آن آیه نیاوردی و از خدای خود درنخواستی تا آن آیه ترا بدادی تو ایشان را جواب ده و
بگوی که این در دست من نیست و مراد من نیست اگر خدای مصلحت داند بکند و اگر نداند نکند من جز متابعت آن نتوانم که بمن وحی میکند از قرآن که وحی است
من از خدای و مرا نباشد که از خویشتن چیزی کنم یا چیزی گویم و این قرآن بصیرتها و حجتها و دلیلها است از خدای شما که بآن حق از باطل پدید آید و نیک از
بد بشناسید هدایتی و بیانی و رحمتی است جمعی مؤمنان را که ایشان بدان منتفع شوند و از آن فایده گیرند و کافران که ایشان در آن اندیشه نکنند
تا علم ایشان حاصل آید وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا
وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ۝
عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که در ابتدای شرع در نماز روا بودی
که با یکدیگر سخن کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و زهری گفت آیه در مردی انصاری آمد که چون رسول علیه السلام در نماز آیتی خواندی او باواز بلند با رسول
میخواندی خدای تعالی این آیه فرستاد او را و دیگران را فرمود که در نماز خاموش باشید و گوش با قرائت امام کنید کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدند
جزع کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و بیشترین مفسران و اهل علم برآنند که استماع قرآن و انصات در نماز فرموده برای آنکه اوامر قرآن همه
بر وجوب باشد و انصات که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تبارک و تعالی میگوید که چون قرآن خوانند و اوامر و نواهی آن با گوش جان
بشنوید و چنان مکنید که مشرکان کردند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه شما گوش با قرآن کنید تا معانی او بدانید بمواعظ و احکام او متعظ
و منتفع گردید بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و وقتی چنانکه سخن مگوئید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان مواخذه
نکنند اگر خطاب کرد با رسول علیه السلام و جمله مکلفان و مقصد این خطاب و اخلند گفت یاد کن مر خدای را در نفس خویش یعنی با خود ذکر خدای کن قرآن خوان و
دعا کن تسبیح و تهلیل و تحمید وی گوی بتضرع و زاری و خوف و ترس از عقاب او با آوازی که جهر و بلند نباشد تا از ریا دورتر باشد و بقبول نزدیکتر بود
ابن عباس گفت مراد قرائتست در نماز که ماموم قرائت خواند چنانکه میان او بود و نفس او و این محمول باشد بر آنکه امام قرائت بلند بخواند و آواز او
بماموم رسد مجاهد و بعضی از اهل معانی گفته که خدای تعالی مکلفان را فرمود تا یاد آرند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خشوع
و بر حاجت که خواهند آواز بر نیارند چه با کسی میگویند که بروی پوشیده نیست احوال ایشان و با آن متعظ شوند و بیانش معتبر کرده اند و خدا
یاد کنند بطاعت در اوامر و بتضرع و تملق بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن خوانند و نماز کنند آواز بلند ندارند اگر وقتش معین کرد و گفت

بامدادان وشبانگاه من وتخصیص این دو وقت از بهر تفضیل آنست وگفته‌اند مراد آنست باین دوم سه وانفصال روز وشب روز اکو
این را موکد کرد اینجا وگفت ولا تکن من الغافلین واز جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند از ذکر خدای ومشغول باشند بغیر آن یا از آنانکه ترک
خدای توانند یعنی اناکه فرشتگان مقرب اند بفضل ورحمت خدای استکبار وگردن کشی نمایند از عبادت خدای وپرستیدن او وبخیر او اتسبیح
وتحمید وتنزیه میکنند از انچه لایق حضرت وی نباشد ویرا سجده میکنند چون این فرشتگان با رفعت ومنزلتی که ایشانراست وقرب مقام ایشان
برحمت او بنده‌اند روز وشب بطاعت وعبادت او مشغول میباشند وخضوع وخشوع مینمایند فرزند آدم بطریق اولیتر باشد که شب وروز به بندگی
مشغول باشد وغفلت وتقصیر نکند

سورة الانفال

مدنیست عبد الله عباس گفت اولین سورتیست که بمدینه فرود آمد وان
سوره هفتاد وپنج آیتست ابن امامه از ابی بن کعب از رسول روایت کرد که رسول گفت هر که سورة الانفال وبراءة بخواند من شفیع او خواهم بود در روز
قیامت وگواه او باشم که او بیزار است از نفاق واورا بعدد هر منافقی ومنافقه که در دنیا بوده‌اند ده حسنه بنویسند وده سیئه محو کنند وده درجه
رفع کنند وتا در دنیا زنده باشد حاملان عرش برو صلوات میفرستند والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ اٰيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

مؤمنین

عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول گفت هر که بفلان جای شود ویرا از نفل یعنی از غنیمت چندان بدهم وهر کسی که یکی را
بکشد ویرا چندین وهر که اسیری بیارد ویرا چندین چون قوم روی بهم آوردند جوانان بشتافتند وپیران ومردمان مسن در خدمت رسول بایستادند
ودر زیر رایت چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بکافران وبیامدند وآنچه رسول گفته بود طلب داشتند پیران وبزرگان که با رسول بودند گفتند
برای آن نشتافتیم که ما را قوت وهنر نبود ما را قوت وهنر بود ولیکن از برای آن نشتافتیم که خدمت رسول ومحافظت رایت ورا رعایت کردیم واین
شناختیم چه اگر رسول تنها ماندی از مشرکان ایمن نتوانستی بودن که روی بجنگ آوردندی وبیخ با او رسانیدندی ورایت بیفکندندی وما درین مقام
که ایستاده بودیم مدد شما بودیم ومردی ما کمتر از مردی شما نبود ما را مگذارید که غنیمت شما ببرید وما بی غنیمت مانیم مردی از جمله انصاریان نام او
ابو البشر گفت یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی بکشد او را چندین غنیمت باشد وهر که اسیری بیارد او را چندین باشد ما مشغول مردان تمام
وچندین اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله آن مرد که ایشان طلب کردند ما را از آن باز نیامد ما از ایشان بیدل تر بودیم ولیکن ما خواستیم تا
با کیم رسول را وازان کار توقف کردم مردم درین گفتگوی افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیارند وغنیمت اندک اگر آنچه وعده داده بایشان دهی
برای دیگران چیزی نماند ومتشکی شوند خدای تعالی این آیه فرستاد ورسول این غنیمت درمیان ایشان قسمت کرد عباده بن الصامت گفت
که آیه در اهل بدر آمد سعد ابو وقاص گفت روزی برادر من سعد بنی امیه را بکشتم واو را تیغی بود که آنرا ذو الکرم گفتندی برداشتم وپیش رسول آوردم
وگفتم یا رسول الله این تیغ بمن ده که من خداوندش را بکشتم گفت این تیغ نه مراست ونه ترا اسلام بازاست ببر بر سر غنایم نه من آوردم بر سر غنایم

نهادم رنجی عظیم بر دل من رسید با خود گفتم که باشد که این تیغ بدست کسی افتد که ان رنج بنزد من خدای تعالی این آیه فرستاد رسول مرا خواند قسمت کرد
وان تیغ برسول الله بمن بخشید وگفته‌اند که آیه در مهاجر وانصار آمده که در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن برسول افکند تا چنانکه صواب بیند قسمت کند
حق سبحانه وتعالی بگوید که ای محمد از تو می پرسند که غنایم که او از بدر حاصل شد از آن کیست بگوی وجواب ده که آن انفال خدای راست ورسول خدای را حکم وفرمان
وبعضی گفته که چون رسول قومی را بجای فرستادی چون باز آمدندی با غنیمتی گفتندی که این کراست خدای تعالی گفت بگوی خدای ورسول راست واعطا گفت این
چیزی بود که بدست مسلمانان افتادی بی قتال از بنده وپرستار وستور وگفته‌اند که مراد از این خمس مالست چون خمس غنایم برگرفتی پرسیدندی که این
کراست گفتی خدای ورسول را واز امام محمد باقر وامام جعفر صادق روایتست که انفال هر زمینی بود که اهلش آنرا بار نسپارند وهر زمینی خراب که آنرا
اهلی ومستحقی نباشد وسر کوهها ومیان راهها ورودها وپشتها وزمینهای لموات که بدان زرع کرده باشند وآنرا ارباب نباشد واقطاعهای پادشاه
که در دولت ایشان بوده وغصب بوده ومیراث کسی که او را وارث نباشد وکنیزکی واسپی که قیمتی باشد وجامه که آنرا نظیری نباشد وغنیمت این
همه پس از قسمت از جمله انفال بوده وچون قوم قتال کنند بی دستوری امام هر غنیمتی که آرند جمله آنست که رسول را بود واز پس او قایم مقام او که او ظاهر
باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر باشد ودر حال غیبت شیعه خود را رخصت داده‌اند که دران تصرف کنند انچه ایشان را ازان چاره بود از
مناکح ومتاجر ومساکن ودر قرات اهل البیت وابن مسعود چنین است که یسئلونک عن الانفال انفال از تو میخواهند بگوی که شما را درین حقی نیست آن
خدای راست ورسول خدای را پس اتقوا الله از خدای بترسید طلب چیزی مکنید که شما را دران حقی نباشد پس اگر ایشان را دران حقی بودی خدای تعالی نگفتی که فاتقوا الله
خلاف کرده‌اند در آنکه این آیه منسوخست یا نه مجاهد وسدی وعکرمه وجمعی از مفسران گفته‌اند که منسوخ است بقوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله
خمسه وبعضی دیگر گفته‌اند که منسوخ نیست ودرست اینست زیرا که نسخ محتاج بود بدلیل وچیزی نیست که دلیل نسخ او کند وتنافی نیست میان این آیه
وآیه خمس وتنافی ونسخ آنجا باشد که میان ناسخ ومنسوخ جمع نتوان کرد واگر خدای تعالی گفت فاتقوا الله از خدای بترسید واوامر او بکار
بندید واز معاصی اجتناب کنید واصلحوا ذات بینکم بجای آرید قتاده گفت مراد باین اصلاح ذات البین آنست که در عهد رسول چون مسلمانی
کافر را بکشتی سلب وسلاح آن کشته او را بودی چون آیه آمد رسول بفرمود تا بعضی با بعضی رد میکردند بروجه مصالحه وتوسط وبعضی گفت مراد باین آیه
امر ونهی است از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت خلاف مکنید وحقیقت حال خود را اصلاح کنید وآنچه سبب نفرت ووحشت است از میان
بردارید وخدای ورسول او را اطاعت دارید وامر ایشان بکار بندید واز نواهی ایشان منتهی شوید اگر شما گرویده‌اید وبخدای ایمان دارید که ایمان
دارد بجزای وثواب وعقاب او ایمان ویرا بر اعمال وباعث بود بر طاعت خدای ورسول او آنگه وصف مؤمنان مخلص کرد بروجهی بلیغ وگفت انما
المؤمنون وانما اثبات چیزی را بود ونفی هر چه جز او ازوی باشد گفت مؤمنان آنان باشند که چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند ونام خدای
برند دلهای ایشان بترسد وچون آیات خدای خوانند ایمان ایشان زیادت گردانند ودر همه کارها بر خدای توکل کنند که او میداند ونماز
بجای آرند وحق آن در اول وقت گذارند وقیام نمایند واز آنچه ما ایشان را روزی داده‌ایم نفقه کنند الجماعت که بدین صفات مخصوص اند
مؤمن بحقیقت اند ومستحق اطلاق اسم ایمان اند ایشان راست نزدیک پروردگار ایشان درجات رفیع ومقامات شریف
جزای اعمال نیکوی ایشان ونعیم بهشت ولذات ماکول ومشارب ومنازل بهشت که آن درجه‌ای است هر درجه چندانکه اسب تیز رود هفتاد سال
تاختن کند وایشان را آمرزش وروزی با کرامت وبزرگوار یعنی منافعی دایم بر سبیل تعظیم واین آیه دلیلست برانکه هر که چنین باشد مؤمن حقا باشد
از بهر آنکه خدای تعالی ذکر افاضل مؤمنان کرده است ومؤمنان در طاعت متفاضلند اگرچه در ایمان متساوی اند وباجماع وجل القلب رسیدن

در ایمان شرط نیست اگرچه وی این کرده است زینی کرد و دیگر آیه گفت الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم و اگر مرد و زن طاعت ایمان بودی متناقض
بودی ولیکن مراد آنست که از فضل مؤمن آنست که چون ذکر خدای کنند و عقاب او بر نهند و بوعدها دلش نرم شود و مؤمن آنست که چون آیات
بر وی خوانند تأمل کند و در ان معانیش بیندیشد و آن زیادت در او در طریق ایمان باشد و ایمان عبارت باشد از مجموع علوم تا جمع شود و بعضش
گویند نماز و زکوة هم از فضل ایمانست نه از شرط آنکه هر یکی مشتمل بر وجوه و سنت و در آیه مطلق است و کفر آنکه اخلال نماز است و ترک زکوة
ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد عبد الله گفت هر که منافق نباشد او مؤمن حقا باشد مردی حسن بصری را گفت تو مؤمن هستی گفت
ایمان دو است اگر ایمان بخدای و فرشتگان و کتابهای وی و رسول و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و ثواب و عقاب خواستی من بدان
مؤمنم و اگر این خواستی که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ آن مشکلست نمیدانم که از ایشان هستم یا نه علقمه گفت ما در سفر
جماعتی را دیدیم گفتیم شما چه مردمانید گفتند ما مؤمنانیم حقا ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم عبدالله مسعود را دیدیم و را از این خبر دادیم گفت شما
میبایست گفتن که اگر راست میگویید قطع کنید که شما از اهل بهشتید که مؤمن حقیقی لا محاله بهشتی بود و هر که او گواهی دهد که مؤمنست حقا و قطع کند
باید که از اهل بهشت باشد و نیز آیه مؤمن بود و نیز دیگر گواه که شما از اهل بهشتید كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ
فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ حق سبحانه میفرماید که ای محمد از توی
برسند از سبیل جهاد از انفال و تو را آن

از کفار ما چنان کردی که حق گیست و ایشان آن را کاره اند و با تو جدال کردند اکنون خدای ترا گفت که از خانه بیرون شو بطلب حق چون بیرون شدی
و ابو جهل از بهر حمایت ایشان از مکه بیرون آمده بود و خدای تعالی ترا وعده نصرت داده بر غنیمت کاروان قریش یا بر لشکر ابو جهل است
و تو ایشان را دعوت با جهل ابو سفیان کردی و ایشان آن را کاره بودند تو رفتی و با کراهت ایشان لشکر بستی اینجا نیز بفرمان خدای بر کار است
ایشان منکر قصه این آیه آنست که عبدالله عباس و عبدالله زبیر و سدی روایت کردند مردی نام او کیبد بن الخالد الجهنی بر کاروان مدینه غارت کرد
و بر آمد تا بمنزل که آن را صفرا خوانند خبر برسول رسید برا بر او برفت او را در یافت باز آمد و آن سال مقام کرد خبر آمد که ابو سفیان از شام
می آید با کاروانی از ان قریش عمرو و عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل زهری با چهل سوار از رکان قریش و مال بسیار با خود داشتند
از مال تجارت و مبلغ عطر داشتند چون نزدیک بدر رسیدند خبر برسول آمد یاران خود را خبر داد بانک قومی و بسیاری مال بیرون شوید تا
باشد که خدای تعالی روزی شما کند صحابه چون این شنیدند بطمع مال و غنیمت بیرون شدند بی سلاح و با سلاح بگمان آنکه کار زاری نباشد چون
ابو سفیان بشنید که رسول عم بر راه ایشان نشسته ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و اهل مکه را از این خبر داد و گفت اگر اتفاق کنید ما طایفه ایشان
تو اکنون شوند و شما درویش باشید ابلیس بصورت سراقه بن جعشم بیامد و این خبر داد و گفت لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
گرما ترسید که امروز در جهان کسی شما را غالب نباشد من یار و عاید شمایم اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند عطا
در مکه دادند که هر که باز استد سرایش ویران کنند و مالش غارت برند رسول عم از مدینه با لشکر خود بیرون آمد تا بوادی رسید که آن را ذفران گویند

خبر بوی رسید که قریش خبر یافته و ساز کرده می آیند تا کاروان را حمایت کنند و پیغمبر رسول عم از ذفران برفت و بر وجا آمد و جاسوسی فرستاد نام او عدی
بن ابی الرغبا باز آمد و خبر قوم آورد و کاروان قریش فتاد جبرئیل عم آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا وعده میدهد که یک طایفه از این دو گروه یعنی غیر او قریش
ترا خواهد بودن صحابه را اختیار نفیر کردند و رسول با اصحاب مشورت کرد که چه صلاح باشد از پی عیر رویم یا با نفیر که قریش باشند کارزار کنیم قوم مردد شدند
بعضی با کاروان و بعضی با لشکر قریش و هم که نه با این و نه با آن و در آن روز در شمار نبود تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را نه با نیک و نه با بد و خیر
و شر و نیک و بد گفتند لا فی العیر ولا فی النفیر صحابه هر کسی بر خواستند و سخنها نیکو گفتند مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله آنجا که خیر وی برو که ما در خدمت
تو ایم ما آن نگوئیم که بنی اسرائیل پیغمبر خود را گفتند اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بخدای که اگر فرمائی در آتش رویم در رویم
و اگر برود یا کوه فرمائی بازنه ایستیم رسول عم دیگر باره مشورت با سر گرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله تا که ما را میخواهی بدین تعریض که انصاریانیم گفت بلی گفت یا
رسول الله ما دست بیعت بتو داده ایم و بخدای و بتو ایمان آورده ایم اگر فرمائی در دریا شویم و طاعت تو داریم و با تو بر سر آن عهد و پیمانیم که کرده ایم رسول عم
این معنی از بهر آن کرد که ایشان چون با رسول بیعت کردند بعقبه گفتند یا رسول الله تو هنوز در میان ما نه تا بخانه ما رسی چون بسرای ما فرود آمده باشی ترا حمایت
کنیم رسول اندیشه کرد که نباید که رای اکنون ما از مدینه بیرون آمده ایم انصاریان گمان بردند که این رعایت رای ایشان واجبست چون سعد معاذ بگفت رسول
دل او خوش شد و گفت سیروا علی اسم الله و برکته خدای تعالی مرا الدین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است و عیر ابو سفیان بود و با جماعتی و نفیر ابو جهل بود
با لشکری صحابه رسول را میل بکاروان بود و اندیشه میکردند که اگر ایشان از کار زاری کاروان بیاید قریش از پس ایشان در آیند و کاروانیان ما را
باز پس کنند و ایشان را در میان گیرند و رسول را قریش میبایست از فی که میدانست که چون ایشان شکسته شوند مال ایشان جمله از ایشان بود پس
اینست که خدای میگوید که كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ ایشان این خلاف را کارهند چنانکه حالت رفتن ترا ببدر کاره بودند و آن بود که خدای تعالی
بیرون آورد از خانه تو اندر مدینه که هجرتگاه و مسکن تو بود و بیرون آوردن بحق حکمت و صواب و جمعی از مؤمنان آن را کاره بودند با تو مجادله میکردند در حق
حق بود و در رفتن بسوی لشکر قریش پس از آنکه ایشان را روشن شد که آن حقست و از قبل خدایست و بفرمان خدای و رفتن ایشان از غایت
کراهت بود که گفتی ایشان را بمرگ میرانند و می بینند تا بکشتند و ایشان منکر بودند و اسباب مرگ میگریختند و می بینند بکام و ناکام میروند و یاد کن ای محمد
چون خدای تعالی شما را وعده داد که یکی از این دو گروه یعنی عیر و نفیر شما را اند و شما آن دوست میداشتید که کاروان بی سلاح و شوکت اند شما را باشند
و خدای میخواهد که حق را حق گرداند و باطل را باطل یعنی امر محمد و کار اسلام آشکار گرداند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود را عالی گرداند و دنبال
و وجوه قریش را هلاک گرداند بکلمات خویش یعنی با امر و فرمان خویش که شما را بقتال فرموده بود و وعده ظفر که شما را داده و اصل کافران برد و ایشان را
مستأصل گرداند و ناحق را بحق گرداند و آشکار اکند با دلیلها که مردمان بدانند که حق است و باطل را باطل گرداند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان
باطل و اگرچه کافران و گناهکاران آن را کاره باشند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ
مُرْدِفِينَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
میگوید یاد کنید ای مسلمانان آنگه چون شما استغاثه میکردید و زینهار میخواستید
از خدای خود و داد خواستید خبر گوید که چون رسول عم ببدر رسید در لشکر دشمنان کثرت و شوکت دید و اندک مسلمانان در عریش شد و روی بقبله کرد و دو دست
از عجایب بادی دست برداشت و گفت اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي بار خدایا تو دانی که اگر این گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی نباشند چندان
تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد و یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله چون مناشده تو با خدای چنین باشد چه اندیشه مدار که خدای تعالی

وعده ترا اینجا که خدای تو این نعمت بیشتر از احکام کنند که شما زیاده میخواستید و دعا میکردید خدای تعالی دعای شما را مستجاب کرد اینجا بگفت
که من مدد کنم شما را به هزار فرشته هریکی از دیگری وادی پس ایشان بار دیگر خود دو هزار بوده باشند و گفته اند هزار از عقب یکدیگر راوی خبر
گوید که روز بدر جبرئیل علیه السلام آمد با پانصد فرشته جبرئیل بمیمنه و میکائیل بمیسره همه با جامهای سفید و عمامهای سفید دنبال دستارها میان کتفها فرو گذاشته
با آن مشرکان کارزار کردند که پیش از آن نکرده بودند و چون فرو آمدندی عدو را مدد کردندی و قتال نکردندی عبدالله عباس گفت چون مشرکی
بر مسلمانی حمله بردی از بالای آن مشرک آواز تازیانه برآمدی مردی مسلمان نگاه کردی مشرک افتاده بودی و این تازیانه بر سر وی بیدا بودی و مرد
کس ندیدی و رسول را این حال خبر دادند گفت راست میگویند آن فرشتگان اند که خدای ایشان را مدد و یاری فرستاده است امیرالمؤمنین علی علیه السلام
پرسیدند که فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت کشتگان شما را زخم و جراحت پیدا بود و کشتگان فرشتگان زخم نبود
و اثر پیدا نبود و حسن بصری گفت این هزار با آنکه در سوره آل عمران گفت جمله پنج هزار بودند و بعضی دیگر گفته که اول سه هزار بودند والله اعلم بحکمة که خدای تعالی
این فرستادن را نکرد الا بشارتی برای شما یعنی بشارتی باشد و دل شما بآن بیارامد و ساکن شود و نصرت و یاری نیست مگر از خدای که او غالب است
که کس او را غلبه نکند هرچه کند صواب کند و برای آن اضافه کنند تا کسی گمان نبرد که از جهت فرشتگان است که از زمان خدای بودی فرشتگان فرو نیامدندی
و مؤمنان همیشه منصور باشند بقهر اگر غالب باشند و اگر مغلوب باشند بحجت منصور باشند بقهر و غلبه بغلبه و برهان چنانکه گفت آلا بشری این عدد باشد
واطمینان بود مؤمنان را و الا یک فرشته و جماعت جمله فرشتگان زمین بر توانند آوردن نه بینی که جبرئیل علیه السلام شهرستان قوم لوط از جای برکند
و برکشید چندان که آواز مرغان اهل آسمان بشنیدند اگوسر نگون کرد فجعلنا عالیها سافلها و جبرئیل آید بر آن قوم که قوی و ضعیف را
غلبه کنند از جای که وی را از چند عبدالله مسعود گفت ابوجهل امیکشتم گفت آن حضرت که از هوا می آمد ما کسی را نمیدیدیم آن چه بود گفت که آن فرشتگان
بودند گفت ما را ایشان غلبه کردند شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ
يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي
مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ
یاد کن آن را که چون بشما رسید و شما را پوشانید خواب را
و نعاس ابتدای خواب بود و در قتال ایمنی بود از قبل خدای و در نماز غفلتی بود و اثر دیو از شما زایل کرداند و سوسه او و دلهای شما را بجای بدارد
و پایهای شما را ثابت کرداند و قدمهای شما را در زمین استوار و این چنان بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر دجله بدر فرو آمده بودند
و آب بدست گرفته مسلمانان را آن ایشان برسیدند ریگ سرخ فرود آمدند که پایهای ایشان فرو رفتی ... سه آب بود
نه ایستاده و آب نداشتند بخفتند بیشتر ایشان را احتلام شد ابلیس لعین بصورت شخصی بیامد و ایشان را گفت ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید
که بر حقید و پیغمبر خدای در میان ماست اینک شما نماز میکنید بر جنابت و مشرکان شما را غلبه کردند و آب بدست فرو گرفتند و شما بر زمین قرار گرفته اید که قدم
شما بر قرار نمیگیرد و چگونه امید میدارید که شما را بر ایشان ظفر بود هم اکنون بعضی شما را بکشند و بعضی را بگیرند مسلمانان از این اندوهگین
شدند خدای تعالی باران فرستاد چنانکه رودخانه پر آب شد مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب برگرفتند و رجز شیطان اثر احتلام است

خود او بحکم

خود او جامها خود را بشستند و زمین سخت گشت بآن باران چنانکه قدمهای ایشان و چهارپایان ایشان بر جای قرار گرفت و یاد کن ای محمد که چون
خدای تو وحی کرد و بفرستاد بفرشتگان که من با شما ام بنصرت و ظفر و معاونت شما مؤمنان را بر جای بدارید بعقوبت دل و صحت عزیمت و نیت در
جهاد کفار آن و راق گفت فرشته می آمد بصورت مردی و با اصحاب رسول میگفت دانستم باشید بفتح و ظفر که ایشان با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان
بر ما حمله کنند از ما کس بر جای نماند و مسلمانان قوی دل میشدند ازین بشارت دیگر وا گفت سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ من ترسی در
دل کافران اندازم و خوفی بر ایشان غالب کنم رسول گفت نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترس نصرت کرده اند که دشمن از من یکماهه راه بود
اگر حق تعالی کیفیت و چگونگی شمشیر زدن در آموخت و گفت بزنید بر زیر گردنهای ایشان بر مقتل و گفته اند که فوق بمعنی اعلات
یعنی بزنید بر گردنهای ایشان رسول گفت مرا نفرستاده اند تا بعذاب خدای کنم انما بعثت من ضرب الاعناق و شد الوثاق یعنی قتل
و بستن با آتش و بزنید از ایشان و بینه ازید هر انگشتی عبدالله عباس گفت مراد اطراف مفاصلست یمان گفت مراد بعوق الاعناق و هیاد
و روسا قریش و کل بنان کنایتست از زیردستان و مشغول عبدالله عباس گفت مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پسر عم بروز بدر بر بالای کوهی
شدیم منتظر آن تا ظفر کرا باشد و ما نیز خود را در میان نکنیم و غنیمتی گیریم همی ناگاه ابری برآمد و نزدیک ما آمد ما در میان آن ابر همهمه اسبان شنیدیم و آواز
سواران می آمد که پیش حیزوم این پسر عم من بترسید و بیفتاد و من خود را نگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود حاکم گفت ابو رافع مولای رسول گفت شنیدم
که گفت من غلام عباس عبدالمطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عباس مایل بود با ایمان آوردن ابولهب
بعذر رفته بود اما عاص هشام را بعوض خود فرستاده بود چون خبر ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ما بنزدیک زمزم خیمه زده بودیم ام الفضل در آن خیمه بود
و من در کوشه نشسته بودم و تیر می تراشیدم ابولهب بیامد و در پس خیمه نشست او با پشت من بود خبر آمد که ابوسفیان برسید و بنشست و او را
بخواند و گفت ای برادر احوال چگونه افتاد گفت چگوییم چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت بهزیمت دادیم ایشان تیغ در ما نهادند و میکشتند و اسیر گرفتند
چنانکه میخواستند و من آن مردم را ملامت نمیکنم که ما جماعتی را دیدیم سفید روی بر اسبان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین که پیش ایشان نمی
توانست ایستادن ابو رافع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم که آن فرشتگان بودند ابولهب دست برآورد و بر روی من زد ام الفضل چوب خیمه
برگرفت و بر سر او زد چنانکه سرش بشکست گفت وی را زبون گرفتی برای آنکه سید وی غایب است ابولهب در رفت و ذلیل و خاسر این هفت روز بر نیامد
که خدای تعالی وی را بطاعون هلاک کرد تا بدوزخ رسید و چون وی بمرد هر دو پسر وی وی را رها کردند در خانه و از ترس طاعون که بایشان تعدی کند گر گشتند
او در خانه بگندید مردم ایشان را ملامت کردند با مزدوری چند بگرفتند تا بیامدند و آبی بر روی ریختند از دور و بیاوردند و در زیر دیواری نهادند و سنگ
بر روی او انبار کردند عبدالله عباس گفت که آن مرد که پدرم را اسیر کرد مردی بود از بنی سلمه او را ابوالیسر کعب گفتندی کوتاه بالا و پدرم دراز بالا قوم
و قرابت رسول او را گفتند که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی با من یار بود در گرفتن که من او را پیش از آن ندیده بودم و نیز دیگر هم ندیدم بر این شکل
و بر این هیئت رسول گفت لقد أعانك عليه ملك كريم آنکه با تو یار بود از فرشتگان بزرگوار بود آنگه حق تعالی بیان کرد که آنچه بایشان
رسید از چه سبب رسید گفت آن بود که ایشان با خدا و رسول خدا خلاف کردند و هر کس که با خدا و رسول وی مخالفت کند خدای تعالی عقوبت
و عذاب او سخت است شما را اسیر گرفتن و کشتن مر این عذاب را پیش از آنکه بعذاب آتش دوزخ رسید و کافران را عذاب آتش دوزخ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا
لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

حق سبحانه و تعالی خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای گرویدگان و باور دارندگان من و رسولان من چون شما بیبیند کافران را تنها آیند بیکباره بر شما حمله کنند
و انبوهی ایشان حیف بکند تا بیت کرد آیند و بهزیمت زوید دگر ویرا از بهر استفتاح حال را گفت تا باشد که ایشان را از آن استکاف کنند دیگر زنند با
این همه مبالات نکنند و دیگر گفته آنگه گفت هر که پشت بگرداند در آن روز و بروده مگر از بهر آنکه تا سازی و آلتی و سلاحی بدست آرد و چنان نماید دشمن را
که منهزم شده است آنگه باز گردد و بروی حمله آرد و یا خواهد از میان جماعتی که باشد از مسلمانان با جماعتی دیگر رود از جماعتی مسلمانان که بوی محتاج تر باشند
و هر که بیرون این دو وجه صف کارزار رها کند و پشت کند بر دشمن با خشم خدای باز گشته بود و مستحق غضب وی شده و جای وی دوزخ بود
و بد جای است دوزخ بعضی از علما گفته اند که حکم این آیه خاص است بروز بدر برای آنکه در زمین مسلمانان همان پیش نبودند که با پیغمبر حاضر بودند آنگه کرختی
و ایشان را جای نبودی الا که با مشرکان رفتی امروز اگر برود با نزدیک مسلمانان رود و این حکم در حق وی ثابت نباشد نمی که چون روز بدر بگذشت خدای
عذر خواست برای ایشان و گفت إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و گفته اند که حکم این آیه شامل است بر روز احد
و روز خیبر که ایشان بگریختند و ایشان دوازده هزار بودند و مراد از زحف معصیتی کبیره است چنانکه ابن عباس گفت اعظم الکبائر الشرک بالله ثم الفرار
من الزحف و این قول امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است و دلیل بر عموم آیت آنست که لفظ عموم در قرآن واجب بود حمل کردن بر
عموم و بر خصوص حمل کردن نشاید و دلیل آیه عفی الله عنهم دلیل است که اگر گریختن در صف گناه نبودی از خدای تعالی عفو بایستی خواست عطا کرده
که آیه منسوخ است بقوله الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا این قول نیکوست برای آنکه جمع میان هر دو آیه ممکن است و جای که جمع توان
کرد نسخ جایز نیست فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ
حق سبحانه و تعالی درین آیه
باز نمود بر سبیل مبالغه که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر گرفتن بقوت و قدرت و صنع تو نبود بلکه بفضل و رحمت و قوت و نصرت من بود که دشمنان را از
از بهر عدد شما و این مبالغه الحق رسانید که از وی نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد چنانکه یکی از ما گوید که این کار در قوت و نصرت و قدرت تو نبود و اگر نه
عنایت و نصرت من بودی ترا این کار بر نیامدی پس محمد را صلی الله علیه و آله خدای تعالی گفت تو نکشتی ایشان را خدای کشت و تو نینداختی بدیشان و لیکن خدای انداخت
در خبر است که چون رسول صلی الله علیه و آله به بدر رسید گفت هذه هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم بر آمدند گفت هذه قریش قد جاءت بخیلائها
وفخرها یکذبون رسولک اللهم انی اسئلک ما وعدتنی ایمان و ترسید که جامه که دو زمین میکشید و فرستاد رسول خود را دریغ از بیدار تو
بار خدایا از تو میخواهم آنچه مرا وعده دادی جبرئیل آمد و گفت قبضه خاک بر دار و در روی ایشان پاش چون صفها راست شدند رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را
گفت پاره خاک مرا ده امیر المؤمنین علیه السلام پاره خاک و سنگ ریزه بوی داد و نگاه کرد تا چه خواهد کردن آن خاک را در روی ایشان انداخت و گفت
شاهت الوجوه زشت باد این رویها روی هیچ مرد کافر نماند که خدای پاره از آن بچشم وی نرسانید و بدهن و بینی وی آنگه مؤمنان روی بدشمنان نهادند
و بنیاد کشتن و اسیر گرفتن کردند سعید بن المسیب گفت ابی بن خلف الجمحی را روز بدر اسیر گرفتند وی خویشتن را باز خرید چون خواست که برود گفت ای محمد
اسبی دارم که او را هر روز فرقی از گاورس میدهم تا بدان اسب ترا بکشم رسول گفت که تا من خواهم کشتن انشاء الله تعالی چون روز احد بود ابی
ابی خلف در آمد بر آن اسب میتاخت تا نزدیک رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او رفتند تا او را بکشند رسول صلی الله علیه و آله گفت رها کنید ایشان
دور شدند رسول حربه بدست گرفت بینداخت بر پهلوی وی آمد و چند استخوان پهلوی وی بشکست او را از آنجا بر گرفتند و میگفت با کی نیست زخم

کار کنیا ورست

کار کنیا ورست گفت با من چگونه بخدای که مرا طعنه زد که اگر بر همه زمین قسمت کنند همه را هلاک کرداند و من این جان ترم شما شنیدید که محمد روزی گفت
من ترا بکشم انشاء الله و او دروغ نگوید او بار دیگر گفتی می برد تا هم بر دست ایشان جان بداد در راه او را دفن کردند و گفته اند که روز خیبر رسول
کمانی بخواست و تیری ها بدان جانب حصن خیبر انداخت تیر بکنانة بن ابی الحقیق آمد و او بر بستر خفته بود مجاهد گفت جماعتی صحابه در جماعتی کشتگان
خلاف کرده اند این گفت که من کشته ام و آن گفت که من کشته ام خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما نکشته اید ایشان را و لیکن خدای کشت
و تو بینداختی ای محمد آن سنگ ریزه و خاک و حربه و تیر بلکه خدای انداخت یعنی اجزای آن سنگ ریزه و خاک و آن تیر رسانیدی خدای رسانید بر چشم
ایشان از بهر آنکه از آن و هیچ آدمی نیامد و برای آن کرد تا مؤمنان را ابتلا کند و بیازماید امتحان کردن بشکر و عطا کند و نعمت دهد ایشان را نیکو نعمت
دهد ایشان را غنیمت و اجر و مثوبت تا بدانند که خدای تعالی بر ایشان چه نعمت کرد از فتح و ظفر با اندکی ایشان و بسیاری دشمن تا شکر این نعمت
بگزارند و خدای تعالی شنونده گفتار و داننده کردار ایشان است و غرض از فعل آن بود که ما خدای تعالی نعمت دهد و ضعیف و سست کرداند کید و مکر کافران را
إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ ۖ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۖ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا
وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ اهل مکه چون خواستند که از مکه بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند
اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل
الدینین بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که بلندتر است و ازین دو گروه آنرا که راه یافته تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی تر است
و ازین دو دین آن را که فاضلتر است خدای تعالی رسول خود را نصرت کرد بر ایشان و این آیه فرستاد و ایشان را خطاب کرد و بر سبیل تهکم گفت
که اگر شما فتح و نصرت میخواستید فتح و نصرت بشما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللهم اینا کان افجر واقطع الرحم واتانا بما لا نعرف فاحنه
الغداة بار خدایا هر که از ما فاجرتر و قاطع تر است رحم را و خبری آورده است ما که آن را نمی شناسیم و فردا بر پیشانی وی هلاکش کن حق تعالی
دعای وی بروی بشنید و او را دو مرد زخم زدند یکی را عوف نام بود و دیگری را معوذ برادران یکدیگر بودند و عبدالله مسعود او را تمام بکشت ابی بن
کعب گفت این خطاب با اصحاب رسول است که ایشان گفتند پیغمبر را یا رسول الله برای ما از خدا فتح بخواه رسول دعا کرد و گفت آنانکه پیش از شما
بودند ایشان را از انواع عذاب بیکرد و اره شانه بر سر ایشان نهادند و از دین خود بر گشتند و اعضای ایشان را از یکدیگر جدا میکردند و از دین بر نمیگشتند
اگر چنان شد که سوادی از صنعا بحضرموت آمدی و از کسی نترسیدی مگر از خدای عز و جل و گوسفند از گرگ نترسیدی شما را تعجیل نفرت و نصرت
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از خطاب مؤمنان عدول کرد با خطاب کافران و گفت اگر شما این کوه دشمن خدای باز ایستید شما را بهتر بود و اگر
با سر دشمنی و عداوت محمد و مؤمنان آیید ما با سر فتح و نصرت و ظفر او آییم و جمعیت که کنید و لشکر که جمع آورید شما را سود نکند از آنکه خدای تعالی
با مؤمنانست بنصرت و تائید آنگه مؤمنان را گفت ای گرویدگان طاعت خدای دارید و امتثال فرمان او کنید و از وی بر مگردید و حال آنست که شما او را
رسول و کلام خدای می شنوید و مباشید همچنانکه آنکسان که گفتند ما می شنویم و ایشان نمی شنودند یعنی نشنیدن منتفع نمی شدند چون منافقان
و مشرکان و جهودان و ترسایان بر اختلاف احوال إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ
اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ۖ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که بدترین جانوران و چهارپایان

گمان کنند که می‌شنوند و در حق اندیشه نکنند تا آن را از باطل تمیز کنند خدای ایشان را از چهارپای خواند و اگر بیان کرد که ایشان از چهارپایان بتر اند و اگر
خدای تعالی بخلاف کرد حال ایشان اینست خیری دانستی و دانستی که اگر با ایشان کردی تا بشنوند و نه چنانک مؤمنان می‌شنوند و کار می‌بندند و لیکن
ایشان اختیار به دام ادبار کرده است که اگر ایشان را بشنواند نشنوند و از آن اعراض کنند امام محمد باقر گفت که ایشان بنو عبد الدار اند از ایشان
ایمان نیاورد مصعب بن عمیر و سویبط بن حرمله و میگفتند ایشان که لکن صم بکم اجابة محمد ایشان اصحاب لوا بودند روز احد کشته شدند ابو علی گفت
جمعی بودند که ایشان گفتند ما را اگر باور داریم که جماعتی از قصی بن کلاب که سالهاست که ایشان مرده‌اند ایشان را زنده کنی تا ایشان با کسی گویند
و ما سخن ایشان بشنویم خدای تعالی گفت که اگر خدای در ایشان خیری دانستی مردگان ایشان را بشنوانیدی و اگر نیز بشنوانیدی اعراض کنند و ایمان نیارند
و این آیه دلیلست بر بطلان قول آنکس که میگوید که روا بود که در معلوم او لطفی بود که اگر با کافران بکنند ایمان آرند چه اگر چنین بود مؤدی بود با نقض غرض وی تعالی عن ذلک
يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه
اليه تحشرون ● حق تعالی درین آیه خطاب میکند با مؤمنان و میگوید که ای گروه کان اجابت کنید خدا را چون پیغمبر شما او دعوت کند با چیزی که آن خیر شما اندر آن
که آن ایمانست و ایمان حیوة است و کافر کالموتی لا تسمع الموتی و با سبب حیاتست من عمل صالحا من ذکر او انثی ●
فلنحيينه حيوة طيبة و گفته‌اند جهاد سبب حیوة است ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء و مراد بهشتی است طاعت ابو هریره
روایت کرد که رسول علیه السلام بر ابی بن کعب بگذشت و او در نماز بود او را آواز داد و گفت یا ابی تعالی آن نماز سبک ادا کرد و نزدیک رسول شد گفت ای ابی چرا جواب
ندادی مرا چون آواز دادم گفت نشنوده‌ام که خدای تعالی گفته است یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت ... ازین پس
که تو را اجابت کنم اگرچه در نماز باشم گفت ترا خبر دهم بسورتی که مثل آن در توریة و انجیل و زبور و قرآن نیست گفتم بلی یا رسول الله گفت در نماز چه خوانی
گفتم فاتحة الکتاب گفت بآن خدای که جان محمد بامر اوست که مثل این سوره در توریة و انجیل و قرآن نیست و نفرستاده‌اند و آن سبع المثانیست و خدای تعالی
جز من نداده است اگر خدای خطاب کرد و گفت که خدای تعالی منع کند و جدا اندازد میان مرد و دلش بمرگ یا بجنون و زوال عقل پس منتفع نباشد بدل خود
و بدان تدارک فایت نتواند کرد و آیه در جواب فریضه است بر توبه کردن یعنی بشتابید پیش از آنکه اینجا پیدا شود و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی دانست که
منع کند میان دل و افعال او از اعتقادات و کراهات و ارادات پس معنی آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال قلوب را خدای تعالی
تابع باشد میان آن و میان شما و دیگر آنست که مؤمنان هر وقت اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی خدای تعالی
باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و میان خوف تا خائف نباشند و میان دل کافران و امن تا همیشه ترسان باشند و گفته‌اند که معنی آنست که خدای تعالی
مرد و قیراند چنانکه گفته شد پس وقتی که مطیع او نوی فایت شود از اخلاص بر دل و طاعات و علاج کردن دل را تسلیم کرده پس گوئی که خدای تعالی میگوید
که این حیات که شما را داده‌ام غنیمت دانید و این فرصت را نگاه دارید و دل خود با صلاح آورید و خالص گردانید و بدانید که شما را حشر کنند و نزد او گرد آورند
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب ● واذكروا اذ انتم قليل
مستضعفون في الارض تخافون ان يتخطفكم الناس فآواكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون ●
حق جل جلاله میفرماید که بترسید از فتنه که چون بیاید خاص بکسی نرسد که ایشان ظالم باشند و گفته‌اند که مراد بلا و معصیت و ظلمست که در میان خلایق
افتد ابن عباس گفت درین آیه خدای تعالی میگوید که منکر فاش مکنید و مباشید و اعانت مکنید و رضا مدهید که عذاب خدای بیاید ظالم را و غیر ظالم را فرو گیرد
کند که هر که تمیز نکند ظالم را از آن عذاب بر ظلم بود و آنانکه ظلم نکرده باشند بر آن بود که امر بمعروف و نهی از منکر کرده باشند و ما مکافی [illegible]

و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف بود و مر غیر را یعنی برسید از فتنه که عام بود و آن خدای که بجمله خلایق را از خاص و عام و ظالم
و غیر ظالم چون عذاب استیصال که امت سلف را بود و حسن بصری گفت آیه در حق صحابه رسول آمد طلحه و زبیر این آیه میخواندند و میگفتند ما سالها این آیه
میخواندیم و ندانستیم که اهل آنیم تا بدیدیم که آیه در حق ما بود و عبد الله بن عباس گفت که چون این آیه فرود آمد پیغمبر خدای گفت من ظلم علیا مقعدی هذا
بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی هر که بعد از وفات من با علی ظلم کند درین جای که من نشسته‌ام و این مقام از وی بازگیرد
چنان بود که انکار کرده باشد نبوت مرا و نبوت پیغمبران که پیش از من بوده‌اند حذیفه یمانی گفت که رسول خدای گفت که یاران من پس از من چیزی
کنند که باشد که خدای تعالی ایشان را ازین صحبت من بیامرزد و ایشان از صحبت و یاری من سودی نکنند و دست بکرده جماعتی بر آن کار کنند و بروند بر آن
و جای ایشان دوزخ بود و ابو هریره گفت که رسول خدای فرمود که قیامت برنخیزد تا پیدا نشود فتنه علیا مظلما که آنکس در آن فتنه خفته بود به از آن بود که نشسته
بود و آنکس که نشسته بود به از آن باشد که ایستاده باشد و آنکس که ایستاده باشد به از آنکس که رونده باشد و آنکس که رونده باشد به از آنکه دونده باشد
یکی از اصحاب گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد و من در آن چه کنم گفت در خانه خود باش گفت اگر در خانه آیند گفت اگر ... گفت دست
با خویش گیر و نگاه دار که بنده مظلوم باشی به از آن باشد که بنده ظالم باشی و رسول خدای گفت چون فتنه بینند کان خدای را ... کنند و عالم آن فتنه
نجات یابد و اعلموا ان الله بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست انگه خدای خطاب کرد با مهاجران و گفت یاد کنید آن را که چون شما در مکه بودید اندک عدد و دوم
و ضعیف قوت در ابتدای اسلام و قریش شما را ضعیف کرده بودند و شما می‌ترسیدید از آنکه مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب یا اهل پارس و روم چون شما
از مکه بیرون آیند و بمدینه هجرت کنند خدای شما را اسلام بمدینه رسانید و در مدینه جای تان داده شما را تأیید و تقویت کرد و دست شما را قوی کرد روز بدر
و ظفر که داد شما را روز بدر بر دشمنان و روزی داد شما را از رزقهای حلال و پاک و آن غنیمتست که شما را حلال کرد و پیش از شما امتان دیگر را حلال نکرد
و این برای آن کرد تا شما شکر نعمت او کنید قتاده گفت که مراد جماعت عرب اند که ایشان در جهان ذلیل بودند و گرسنه و تن برهنه و ... بترین
بودند با شقاوة و شر بودند چون بمردندی دوزخ شدند و بر در دو دشمن واقف بودند پارسیان و رومیان حقیرترین همه جهان بودند و ایشان از جهان
خبر نبود که کسی را برایشان حسد آید چون خدای تعالی رسول را بفرستاد و اسلام ظاهر گشت ایشان فراخ روزی و محترم و مسلط شدند پس بر چنین نعمتی
و حالتی هر آینه شکر باید کردن و این برای آن کرد تا شکر کنند يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم وانتم تعلمون ●
واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنة وان الله عنده اجر عظيم ● خدای تعالی این خطاب میکند مؤمنان را و میگوید که ای آنکسانی که ایمان
آورده‌اید با خدای خیانت مکنید بترک اوامر و ارتکاب نواهی او و با رسول بترک کردن سنت و شریعت او و در امانتها که میان شماست از آن یکدیگر خیانت
مکنید و شما میدانید که عاقبت و سرانجام و وبال چگونه است جابر بن عبد الله انصاری گفت سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ابو سفیان فلان
جا فرود آمده است با جماعتی مشرکان شما ساز کنید و خبر پوشیده دارید تا کار بر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نوشت و ابو سفیان را از آن
مسلمانان خبر داد و زهری گفت در ابو لبابه آمد آنکه رسول جهودان بنی قریظه را حصار میداد بیست و یک روز ایشان کس فرستادند و طلب صلح کردند
بر آنچه بنو النضیر کرده بودند که جای خود باز گذارند و با دیار و اریحا شوند رسول خدای گفت صلح نکنم الا بر آنکه بر حکم سعد معاذ فرود آیند گفتند که ابو لبابه را پیش
ما فرست تا با وی مشورت کنیم رسول وی را فرستاد و او را با ایشان مناصحتی بود برای آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بود و او را گفتند
چگوئی در حدیث سعد معاذ و اگر ما را فرو آید بر حکم او فرود آئیم گفت بیایید اشارت کرد بحلق یعنی کشتن بود ایشان گفتند ما فرو نیائیم بر حکم او و گفت
این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول ابو لبابه گفت من هنوز آیه نا شنیده و قدم از قدم بر نداشته دانستم که
خیانت کرده‌ام با خدای و رسول پشیمان شدم و فرود آمدم چون بیامدم این آیه در باب من آمده بود و راوی خبر گوید که ابو لبابه بیامد و خویشتن را بر ستون

واولادکم

مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبهٔ من قبول کند هفت شبانه روز طعام و شراب نخورد تا بیهوش
و بیهوش شد خدای تعالی توبهٔ وی قبول کرد و بپذیرفت او را گفتند که خدای تعالی توبهٔ تو قبول کرد و بپذیرفت گفت والله که من خود را باز
نگشایم تا که رسول صلعم مرا باز نگشاید رسول صلعم بیامد و او را باز گشاد ابولبابه گفت که تمام توبهٔ من آنست که از زمین و سرای که در وی این گناه کردم
بروم و از جمله خود بیرون آیم رسول صلعم گفت نه ثلثی از مال خود صدقه ده تا کفارت گناهت شود و این از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت کرده اند ابن عباس گفت مراد با امانت همه چیزی که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت قتاده
گفت مراد دین خدا است یعنی این دین که از خدای با امانت داریم نگه داریم تا با وی سپاریم که ادای امانت واجب بود آنگه خدای تعالی گفت بدانید
که مالهای شما و فرزندان شما فتنه و بلاست مر شما را یعنی این مالها و فرزندان شما که نزدیک بنی قریظه است و بر نه جای آیه مخصوص باشد
با ابولبابه و اگر چه سبب او بوده و دیگران نیز در تحت خطاب داخل باشند و مورد آیه اینست که زنهار تا مال و فرزندان مشغول نشوند که آن فتنهٔ
شماست و در بین منکر بید و آن یاد کنید که نزدیک خدای است مزدی عظیم و ثوابی جزیل آن را که متابعت حق کند و مخالفت هوای نفس کند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ ۝ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ
خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ ای مومنان و گرویدگان اگر شما از خدای بترسید و از فرمان او در نگذرید و از خیانت کردن دور باشید خدای تعالی شما را فتح و ظفر
و نصرت دهد که میان حق و باطل فرقی پدید کند و روز بدر را فرقان خوانند یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یعنی یوم الفتح و الظفر و این فرق
بنصرت شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز و اذلال شما و ایشان و ثواب شما و عقاب ایشان و گفته اند که شما را هدایتی دهم که بآن دلهای شما
فرق کند میان حق و باطل و گناهان شما را بپوشد و بتقوای شما کفارت گناهان شما کرده اند و شما را بیامرزد خدای شما و خداوند فضل و نعمی عظیم است
و یاد کن ای محمد که چون کافران با تو مکر کردند و خواستند که در حفیره ات در خانه باز دارند تا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند عبدالله عباس و جمعی
مفسران گفته اند که چون انصاریان ایمان آوردند و با رسول بیعت کردند قریش بترسیدند بزرگان و مشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند
تا با یکدیگر در کار او مشورت کنند و روسای ایشان آن روز عتبه و شیبه بودند و ابوجهل و ابوسفیان و طعیمه بن عدی و نضر بن حارث و ابو البختری
و زمعة بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیة بن خلف ابلیس علیه اللعنه بصورت پیری پا برهنه چون او را دیدند گفتند تو
کیستی گفت مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما رای خواهید زدن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای بشنوم اگر صواب باشد اند
بر آن بریم و اگر خطا باشد من نیز رای زنم که شما را از من نصیحت باشد گفتند روا باشد ابوالبختری گفت رای من آنست که او را بگیرید و در خانه محبوس
کنید و در بندید و در آن سوراخی رها کنید که از آنجا آب و طعام بدو میدهیم تا بمیرد چنانکه با دیگران کردند ابلیس بانگ برآورد و گفت بد رای است که تو
زدی این با کسی توان کرد که او را اهلی و عشیرتی نباشد و محمد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد که یکروز محبوس کنید خویشان
او همه بر شما بیرون آیند و از انصاریان مدد خواهند و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود ایشان از سر این برفتند و گفتند
راست گفتی ای شیخ نجدی هشام بن عمرو گفت رای من آنست که مرد را بر شتری نشانید و سر در بیابان دهید و از میان خود بیرون کنید تا برود
و شما از گفت و گوی وی برهید ابلیس گفت مثل آن رای ما رایت مردی بدین صفت که محمد است با حسن خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی از میان
شما برود و هر کجا که شود و هر که را دعوت کند اجابت کنند و مفتون وی شوند پس لشکر جمع کند و بیاید و دیار شما زندان کند و شما را

و زنان را به بندگی برد همه گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که ده مرد از بطون امهات قریش اختیار کنند تا او را بکشند آشکارا
چنانکه مردمان دانند که او را کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند کرد لا بد بدیت راضی شوند شیخ گفت نعم ما رایت
و روایتی دیگر آنست که رای ابلیس بود همه با رای او آمدند و گفتند الرای رای الشیخ النجدی آنگه ده مرد از قریش اختیار کردند تا این کار بکنند جبرئیل
آمد و این آیه آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای میفرماید که مضجع خود رها کن و از شهر بیرون رو رسول صلعم امیر المومنین علیه السلام را بخواند و گفت
خدای مرا فرموده است از این شهر بیرون رو و تو امشب جای من می باید خفت تا اگر قریش تعرض میکنند جای من خالی نبینند و اگر مکروهی بمن
خواهند رسانید اثر من نیابند و جامهٔ خود برکند و بوی داد و گفت در پوش و در جای من بخسب امیر المومنین علیه السلام همچنان کرد و رسول از سرای خود بیرون آمد
اینحال که بر در سرای بودند وی این آیه میخواند إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ الی فهم لا یبصرون و هر یکی را یک چاک بر سر کرد
و بگذشت و بغار رفت امیر المومنین علیه السلام را بگماشت بر اهل خانه برداشتن آنچه او را بود از ودایع مردمان نزدیک او بود و او را وصی خود کرده بود و آن مشرکان
همه شب را نگاه داشتند بر گمان آنکه او محمد است تا صبح برآمد در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند امیر المومنین علیه السلام از جای برجست و گفت چه کار آمده اید
و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت ما کنت علیه رقیبا من نگهبان او نبودم ایشان از سرای بیرون آمدند و گفتند محمد رفته است همانا این حال کسی
بر سر او کرده است پی گرفتند و آمدند تا در غار خدای تعالی عنکبوت را بفرستاد تا در غار آن نسج کرد ایشان گفتند تا اینجا پی بوده در غار شده است حکم
غار شده بودی این نسج عنکبوت دیده بودی از اینجا یا بزمین فرو شده است یا بآسمان برده اند و خدای تعالی در حق امیر المومنین و امام المتقین
این آیه فرستاد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ و در این قصه این آیه فرستاد و گفت وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا کافران در کشتن
تو ای محمد مکر کردند و کید سگالیدند خدای نیز با ایشان مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان معد و ساخته کرد و آنچه جزا را مکر خوانند بر ازدواج چنانکه گفت وَجَزَاءُ
سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا مکر نباشد یا با ایشان معامله مکاران کرد و فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه در معنی عدل باشد و خدای بهترین مکر کنندگانست برای
تکذیب ایشان کرد و خواستند و بدان نرسیدند و هر چه خدای خواهد هر آینه باشد وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا
مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً
مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝
حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از عناد و جحود کافران و گفت که چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند گویند که بشنیدیم ما این را و آن
را اگر ما نیز خواهیم مثل این بگوییم این نیست الا افسانهٔ پیشینگان این آیه در نضر بن الحارث آمد که او بپارس بتجارت رفته بود و تجاره کلام
ایشان شنیده بود و دگر اخبار عجم و جهودان و ترسایان را دیده بود که توریه و انجیل خواندندی و نماز کردندی چون بمکه آمد رسول را یافت
که قرآن میخواند و نماز میکرد گمان برد که این جنس آنست که اخبار اوایل است و قصهٔ پیشین و چون سخنهای اهل حرث اگر خواهیم مثل این
بگوییم عثمان مظعون وی را گفت از خدای بترس و چنین سخنها مگوی که محمد حق است و حق میگوید گفت من نیز حق گویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله
گفت من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن میگویم هؤلاء بنات الله اکنون نضر بن حرث گفت بار خدایا اگر چنانچه این کلام تست و حق است و از نزد
تست بر ما سنگ باران از آسمان یا عذابی بما آر مولم و دردناک و رنجاننده چون این دعا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ
وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ سعید جبیر گفت روز بدر رسول صلعم سه کس را بکشت بصبر مطعم بن عدی و عقبة بن ابی معیط و نضر بن الحارث و نضر اسیر مقداد بود

چون رسول صلعم فرموده که تغیر یافته است مقداد گفت یا رسول الله اسیر منست رسول گفت دانی که در کتاب خدای چه گفته است مقداد دیگر باره شفاعت کرد
رسول همان جواب گفت بار سیم رسول صلعم گفت اللهم اغن المقداد من فضلک بار خدایا مقداد را بفضل از مقداد باز نگیرم مقداد گفت یا رسول الله من همی
دعا طمع داشتم مشرکان میگفتند که ما از عذاب الیم اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است برای آنکه پیغامبر است را عذاب نکنند که پیغمبر ایشان در میان باشد
و نیز اگر ما استغفار میکنیم و ما استغفار کنیم عذاب نباید خدای تعالی بر ایشان رد کرد و بقوله تعالی وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و کفر اندک این کلام مستانف است
عطف نیست بر کلام مشرکان خدای تعالی میگوید ای محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند مادام که ایشان استغفار
کنند این آیه آمد بمکه و رسول در میان ایشان بود چون از آنجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان از آنجا بیرون آمدند خدای تعالی ایشان را عذاب کرد و بخ
بکشتن و اسیر کردن ایشان روز بدر محمد بن قیس گفت که قریش گفتند که چگونه خدای تعالی محمد را از میان ما اختیار کرد اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ چون شب در آمد بترسیدند و از این گفتار پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم غفرانک خدای تعالی گفت
وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
نباشد و ایشان را این حرمت و مرتبه نبود ایشان را اگر خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و فعل بد و سیرت زشت ایشان که ایشان
باز میدارند و منع میکنند رسول خدای را و مومنان را از زیارت خانه مسجد الحرام با این همه ایشان میگویند که اولیای خداییم و خانه او ایم دروغ
میگویند ایشان اولیای خدا و حافظان خانه نیستند دوستان خدای تعالی مومنان و متقیان و پرهیزگاران باشند روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام که ایشان
یعنی قریش گفتند که ما اولیترین مردمانیم بمسجد الحرام و ولیان آن ماییم حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیترین مردمان بمسجد الحرام
مومنان باشند و متقیان ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند حسن بصری گفت که این آیه که وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آیه اول منسوخ است و این درست
نیست برای آنکه نسخ در اوامر و احکام باشد نه در اخبار و این آیه خبر است و جمع میان این آیه و آن آیه آنست که مراد بنفی عذاب در آیه اول عذاب
دنیاست و اثباتش در قوم آیه دوم عذاب آخرت و وجهی دیگر آنست که در آیه اول نفی عذاب استیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسیر
و اما شرط استغفار مراد بآن ایمانست برای آنکه هر که ایمان ندارد استغفار او درست نباید و چون ایمان آرند عذاب ایشان ساقط شود در دنیا و
آخرت تا که چیزی نکنند که در آخرت بدان مستحق عذاب شوند اگر گفت که شما مشرکان را بینید که نزدیک خانه خدای نماز میکنند که ما هم میپنداریم
که نماز قربت و عبادت است سبب دفع عذاب است یا بر سبیل استغفار بلکه نماز ایشان نزدیک خانه خدای نیست الا صفیر کردن و دست بر هم زدن
چون ابن عمر گفت که ابو سلیمان پرسیدم ازین آیه دست بر هم نهاد و باد در دو کرد تا از آن آوازی بر آمد و گفت مشرکان چنین کردندی چون رسول
طواف کردی جماعتی از بنی عبدالدار از پس رسول رفتندی بر طریق استهزا و بدهن صفیر زدندی و دست بر هم زدندی و چون نماز کردی در مسجد
دو مشرک در آمدندی بر دست راست او بایستادندی و دو در دست چپ و بیخ صفیر کردندی و دست زدندی تا رسول را تخلیط افکنند ابو علی گفت
مکا و تصدیه ایشان بجای دعا و تسبیح بودی یکدیگر را یعنی ایشان را ازیرا بودی که بجای نماز آن کردندی برای آن فعل که ایشان را نماز خواند که بآن دیگر
بجای نماز بود و چون فعل ایشان این بود چه بر سبیل استهزا و چه بر سبیل تخلیط لاجرم جزای ایشان دوزخ و عقاب آمد تا دانند عقوبت
ایشان را بر سبیل استهزا گویند که بچشید عذاب را جزای آنچه شما کافر شدید در دنیا بخدای و رسول خدای إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ

اموالهم

أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ
جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
آیه در حق ابو سفیان آمد که در روز احد جهل او قریب بد و هزار مرد از مشرکان خرج کرد محمد بن اسحق گفت چون روز بدر این واقعه افتاد
قریش با غم و تحسر با مکه آمدند و ابو سفیان کاروان خود را با مکه آورد و عبدالله بن ابی ربیعه و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن ابی امیه با جمعی که برادران
و پدران ایشان کشته بودند ابو سفیان را گفتند دیدی که محمد چه کرد پدران و عزیزان ما را بکشت اکنون شما را با این مال که بیاورده اید از وی ما را
یاری باید دادن تا کینه خود را از وی باز خواهیم گفتند همچنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بدو دادند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد سعید جبیر گفت
که آیه در حق ابو سفیان آمد که روز احد دو هزار مرد را پیش بمزد بسته و جنگ رسول فرستاد بیرون از آنکه قبایل عرب جمع کرده بود و لشکر گرد کرده
حق تعالی میگوید که آنها که مالها را نفقه کنند آنکه که بنگرند مراد ایشان نیز بر نیاید و مقصود حاصل نشود و مال از دست شده باشد و بر ایشان حسرتی
دیگر بوده باشد و عاقبت غلبه بر ایشان بود و همه مغلوب و مقهور کردند هم خسارت مال ایشان بود و هم حسرت نارسیدن بمقصود و هم مذلت و عقوبت
بر ایشان و اگر مذلت آخرت بود نه دنیا باشد و دین معنی نه دنیا و دوزخ را از حجاب بیرون آرند آنان را که کافر شدند آنانرا که برانگیزند همه در
دوزخ جمع آرند کافران در عقاب دوزخ باشند و مومنان در ثواب بهشت باشند و این برای آن بود تا خدای تعالی تمیز کند و جدا کرداند پلید را
از پاک یعنی مومن را از کافر و نیکوکار را از بدکردار کافر پلید را با کافر پلید جمع کرداند و عمل بد ایشان را با عمل بد ایشان بر هم نهند چون پلید
از هم جدا کرده باشد آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر افکند بعضی را بر سر بعضی چون متاع بد که بهیچ کار نیاید باز نهاید اگر او را بدوزخ اندازد تا هم
سوخته کردد آنها که چنین باشند صفت ایشان این بود زیان کار باشند که عمر و مال زیان کرده باشند در کفر و معصیت بسر برده باشند عمر و مال
در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده باشند قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ
سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ حق سبحانه و تعالی میگوید ای محمد این جماعت کافران و بت پرستان
را که اگر شما ازین کفر باز ایستید و اقرار کنید بدان گناهها که گذشته شما را بیامرزند و بران عقاب نفرمایند و توبه از کفر با ایمان و از معصیت بطاعت
و پشیمانی باشد بر عزم آن بود که بر سر آن گناه رجوع نکنند و اگر باز گردند با گناه و با سر کفر و معاصی شوند و بر کفر اصرار کنند بدستی و حقیقت گذشت
و طلعت ما گذشته و رفته در حق ایشان از نصرت مومنان و خذلان کافران را اگر مومنان از شما کر قتال کنید با کافران قرار کنید و کارزار
کنید تا آنگاه که هیچ کفری و شرکی و فتنه نماند بر شما کارزار و بر من است نصرت شما و خذلان کفار تا اسلام عزیز گردد و کفر و شرک خوار و ذلیل و حقیر
شود و دین اسلام همه خدای را بود و هیچ شیطان را نباشد طاعت خدای دارند و طاعت شیطان ندارند پس اگر این کافران باز ایستند و
از کفر باز آیند خدای تعالی با جزای اعمال ایشان بینا است و جزا و ثواب ایشان از روی نیت شان و بر حسب عمل شان و اگر چنان بود که بر کردند
و روی بکردانند و در اسلام آیند که اعتماد شما بر ایشان نیست و اعتماد و رضای است و رضای مولای شماست و او نیکو خداوندگاری و نیکو یاریست شما را
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ

آمنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير • حق سبحانه
خطاب ميكند مومنان را و ميگويد كه بدانيد كه هر غنيمت كه شما ميگيريد از هر چه باشد پنج يك آن خدا راست و رسول خدای را و خويشان را كه خداوند تعالى
قرابتی و خويشی است با پيغمبر و يتيمان و مسكينان و راه‌گذريان و اين بر شما واجب و لازم است اگر شما بخدای ايمان داريد و بآنچه ما فرو فرستاديم بر
بندهٔ خويش محمد رسول ما از قرآن در روز فرقان يعنی در روز بدر كه خدای تعالی فرق كرد ميان حق و باطل در آن روز و ميان مومن و كافر آن
روز كه دو جمع بهم رسيدند و ملاقی و مقابل يكديگر شدند و آن روز آدينه بود و هفدهم ماه رمضان و گفته اند روز نوزدهم ماه رمضان سال دوم از
هجرت رسول بود و اين روايت از امام جعفر صادق عليهم السلام است و خدای بر همه چيزی قادر است پس عاقل نباشد آنكه فرو گذارد حق استحقاق
وی در قسمت مال اهل حرب باشد كه مسلمانان از كفار بقتال بستانند و فی آنست كه بی قتال بدست آيد و گفته اند كه غنيمت مال منقول باشد و فی
زمينها و فی خاص رسول را باشد و پس او قائم مقام رسول را از اهل بيت او و هيچكس را در آن حقی نباشد لقوله تعالی ما افاء الله على رسوله من اهل
القرى فللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل قول اكثر كه ميگويند كه اين آيه منسوخ است بآيه واعلموا انما غنمتم من شيء
درست نيست برای آنكه تنافی نيست ميان هر دو آيت و جمع كردن ميان ايشان صحيح است و نيز نسخ آيه دليل است بی دليل حكم نتوان كرد
بنسخ آن و من شيء از برای آن گفت تا غايت ريسمان و هر چيز اندك بر دن شود حتی الخيط والمخيط و آنچه غنيمت كرده باشند پنج قسمت بايد
كردن و يك قسمت كه خمس است از وی جدا كردن و آن چهار ديگر قسمت بايد كردن ميان آنكسانی كه قتال كرده باشند و بقتال حاضر شده سوار را دو سهم
دهند و پياده را يك سهم و اگر مردی باشد كه اسپان بسيار دارد در اغلب دو اسب بيش نه دهند و اگر جمعی بياری مسلمانان آيند و مسلمانان از
حرب فارغ شده باشند و غنيمت قسمت نا كرده ايشان را نيز نصيب دهند و آن يك قسم را كه خمس است بر شش قسمت بايد كردن يكی خدای را و يكی
رسول را و يكی خويشان رسول را كه متولی كار او باشند از پس او و آن امام است و قسمی ايتام را و قسمی ابناء السبيل را كه بنی هاشم باشند از زنان
... و بنی عباس و جعفر و عقيل و ... و گروهی گفته اند كه ... طالبيان از ... از فرزندان عبدالمطلب كسی ديگر را اعتقاد نبوده است آن
يك قسمت را كه خدای راست رسول را باشد و بعد از رسول بعد قسمت خدا و آن رسول حق امام و امام ابو العاليه مردی بود از جمله تابعين او گفت كه سهم خدای
كعبه را باشد فان انها الی الكعبة و خمس نزد يك اهل شيعه در هر چه پنج واجب بود در غنيمتی كه از دار الحرب آرند و در ارباح تجارات و مكاسب و در زر
پس انداز كه مونه او و عيال او باشد و هر چه از معدن بيرون آيد از جمله معادن از زر و سيم و آهن و روی و مس و ارزيز و نمك و گوگرد هر چه
معدن بود آيد از زر ... و موميا و گنج كه يابند از زر و درم و در عنبر و در انواع آنچه از دريا برآيد از مرواريد و جواهر و ياقوت و نقره و فيروزه و هر مال
حرام كه با مال حلال آميخته باشد و تميز نتوان كردن و مالی كه بميراث يابند كه كسب او حرام و حلال بوده باشد اخلاق آنست كه ... از كس ... در
وقت آن از غنيمت خوانند و غنيمت نافی شامل است هر فايده را كه مردم را ... و بعموم آيه استدلال توان كرد در وجوب اخراج خمس از اين جمله برای آنكه لفظ
عموم متناول است آن را و مورد اين آيه ان كنتم آمنتم بالله تقريع و توبيخ است چنانكه يكی از ما گويد كه نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی مراد آن
نباشد كه بر كافران واجب نيست مراد آنست كه تو كافر ميشوی در نماز يعنی در ترك نماز اذ انتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة
القصوى والركب اسفل منكم ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعاد ولكن ليقضي الله امرا كان مفعولا •
ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وان الله لسميع عليم • اگر شما بكناره رود خانه بوديد

كه بمدينه نزديكتر

كه بمدينه نزديكتر بود و ايشان يعنی مشركان بكناره كه از مدينه دورتر بود و گفته اند كه معنی اينست كه ياد كنيد از آنكه شما بكناره رود خانه بوديد نزديكتر بود
و ايشان بكنارهٔ ديگر كه از مكه دورتر بود يعنی شما بجای خود نزديك بوديد و ايشان از خانه دور بودند و شتر سواران يعنی ابو سفيان و اهل كاروان
فروتر از شما بود بساحل دريا و رسول با علی الوادی فرو آمده بود و مشركان باسفل الوادی و ابو سفيان كاروان از كنار دريا برده بود تا بمكه آرد
و اين كاری كه خدای تعالی خواست و تقدير كرد كه اگر شما با يكديگر ميعاد كردی خلاف ميعادی شمارا كه مومنانيد اندكی شما منع كردی از خاطر آمدن و وفا كردن بآن
وعده و بسياری ايشان و ايشان را از هيبت و بيم منع كردی از آمدن ببدر پس شما را اتفاق ملاقات نبودی وليكن خدای تعالی اين كار را تمام كرد بغير
وعده و راست برآوردی ميعادی و وعده از لطف و كرم خود تا كاری را كه كردنی بود تمام كرده شود از اعزاز دين و اذلال كفر و خذلان كفر و ظفر مسلمانان
و آنچه كرده بحجت كرد و نظم كرد بعد از اظهار معجزات و اين ابوان دلالات و انزال آيات محكمات تا هر كه هلاك شود از سر حجت هلاك شود و هر كه زنده ماند
از سر حجت زنده ماند مومنان زنده اند و كافران مرده برای آنكه مال مومنان با حيوانی است كه از امرك نباشد و مال كافران با هلاكی است كه در عقب آن ...
نباشد و خدای تعالی از ايشان غافل نيست بلكه شنوا و دانا است باقوال و احوال ايشان و بتدبير و مصالح هر كسی را چنانچه مصلحت است اذ يريكهم
الله في منامك قليلا ولو اريكهم كثيرا لفشلتم ولتنازعتم في الامر ولكن الله سلم انه عليم بذات الصدور • واذ
يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم قليلا ويقللكم في اعينهم ليقضي الله امرا كان مفعولا • والى الله ترجع الامور •

ياد كن ای محمد چون خدای تعالی ايشان را بتو نمود در خواب اندك و اين چنان بود كه رسول در خواب ديد كه قريش با او كارزاری ميكردند و عدد اندك
بودند چون رسول اصحاب خود را از اين خبر داد ايشان قوی دل شدند و خوشدل گشتند و وجهی ديگر آنست كه خدای تعالی ايشان را از چشم اندك قدر و حقير
و مقلل گردانيد كه اگر ايشان در چشم تو بسيار مينمودی شما همه را بددلی حاصل شدی و در ميان شما در آن كار منازعت و خصومت افتادی در
هر يكی را انديشه ديگر و سخنی ديگر بودی وليكن خدای تعالی شمارا سلامت داد و از آفت بد دلی و خصومت و منازعت برهانيد و اين بر خدای پوشيده
نبود از آنكه او دانا است بآنچه در سينه‌های شما است از سرائر و ضمائر و نيز ياد كنيد چون بشما نمود ايشان را يعنی قريش را اندك در چشمهای شما و شما را
نيز در چشمهای ايشان اندك نمود ايشان را در چشمهای مومنان اندك نمود تا قوی باشند و تصديق خواب پيغمبر بود ابن مسعود گفت ايشان را در چشمهای ما
چنان اندك نمودند كه من يكی را كه در پهلوی من ايستاده بود گفتم ايشان هفتاد مرد باشند او گفت من چنين پندارم كه ايشان صد مرد باشند تا كه مردی
را از ايشان گرفتيم پرسيديم كه شما چند باشيد گفت هزار مرد باشيم و مسلمانان در چشم كافران چنان اندك آمدند كه يكی از ايشان گفت بيائيد تا
برگرديم كه كاروان بسلامت رفت ابو جهل گفت نرويم تا ايشان را مستاصل گردانيم اگر گفت هيچكس سلاح برگيريد كه ايشان را بدست گيريم
كه با ايشان سلاح جنگ كردن كراهيت و اين از بهر آن كرد تا از آن دو لشكر هر يكی بر صاحب خود دلير شوند تا خدای تعالی حكمی كه خواست كردن بكند و تمام
گرداند و بازگشت جمله كارها با خدای است چون همه از او بود و بازگشت هم با او بود و ملك همه ملوك زايل شود و حكم همه باطل گردد و حكم همه خاص او
باشد در قيامت جمله كارها و اندك نمودن ايشان در چشم ايشان روا بود كه از مانعی بوده باشد چون گرد و صاحب اسباب يعنی بعضی
و نيز روا بود كه قطع شعاع بوده باشد ميان رائی و مرئی بر سبيل معجزت يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا
الله كثيرا لعلكم تفلحون • واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا ان الله
مع الصابرين • ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا

وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ خدای تعالی درین آیه مؤمنان را میگوید که ای آنکسانی که
ایمان آورده اید چون شما بعی از کافران ابحنید بر جای باشید و از کر سپر و پناه با خدای دهید و ذکر خدای کنید بسیار و تضرع و زاری نمایید و دعا کنید
تا بود که فلاح و ظفر یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت خدای دارید و فرمان پیغمبر برید و با یکدیگر منازعت و مخالفت مکنید که آنگه بددل شوید و ضعیف
گردید و دولت شما برود و دشمن شما بر شما غلبه کند چون باد دولت و نصرت شما رفته باشد و صبر کنید بر شدت و سختی و وقایع و حرب که خدای با
صابرانست وهم که خدای تعالی با وی بود مظفر و منصور باشد خدای تعالی مؤمنان را بصبر فرمود و ترک منازعت و مخالفت که هرکجا اختلاف آمد برکات
الجماعة رحمة والفرقة عذاب مجاهد گفت و شکستی که روز احد بمؤمنان رسید نبود الا بجهت منازعت و اختلاف ایشان که امر کردند و مخالفت
کردند و هر که آنچه با ایشان رسید رسید آنگه خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد و گفت زنهار تا نباشید شما چون آنانکه از سراهای خویش بیرون شدند نه بهر خدای
بلکه از بهر بطر و ریا بمردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آنکه بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت کنند بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان
رسید که شما بر گردید که ما کاروان از ایشان بیاوردیم ابوجهل گفت باز نگردیم تا آنگه ببدر رویم و آنجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای
غنا گویند و مردم را طعام دهیم و مهمانی کنیم و عرب ذکر ما بشنوند و حرمت ما بدارند چون ببدر آمدند بجای کشتن شتر خود را کشتند و بجای کاس خمر
کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گران بر ایشان نوحه کردند و بجای عزت و منت ذلت و خواری یافتند حق تعالی گفت اهل مکه بر این وجه بیرون
مشوید و ایشان برای بطر و ریا رفتند شما برای تقرب خدای روید و ایشان مردمان را از راه خدای که اسلام و شریعت است منع میکنند و خدای تعالی با آنچه
ایشان میکنند عالم است و بر ایشان قادر است همه در قبضه قدرت وی اند و او محیط است وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا
غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ
إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ عبدالله عباس و سدی و کلبی گفتند که قریش چون خواستند
که از مکه بیرون آیند ایشان را یاد آمد که میان ایشان و میان بنی کنانه کارزاری است و کینه قدیم گفتند که باید که این کنانه ما را توقف رسانند درین
باید کرد و اندیشه این کار باید کرد ایشان درین بودند که ابلیس آمد با لشکری بصورت سراقة بن مالک بن جعشم کنانی و او از جمله اشراف و سادات کنانه
بود و قریش را دل گرمی داد و گفت من ضامنم لا غالب لکم الیوم من الناس خدای تعالی میگوید که یاد کنید آنگه که شیطان بصورت سراقه بیامد و اعمال
کافران مکه را تزیین کرد و در چشم و دل ایشان آراسته گردانید و ایشان را گفت کامروز هیچکس از مردمان بر شما غلبه نتواند کرد و من همسایه شماام و پشت
و پناه و زنهار دهنده شماام بروید و من برسید چون ایشان این بشنیدند گفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم روی ببدر نهادند و شیطان با ایشان
بود راست چون دو لشکر روی بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان در رسید شیطان بترسید و بر پاشنه آمده بود باز گشت و بگریخت و دست
ابلیس در دست حارث بن هشام نهاده بود در صف مشرکان ایستاده بر صفت سراقه چون فرشتگان را دید و جبرئیل را که در پیش رسول
ایستاده بود دست از دست او بکشید و روی بهزیمت آورد و او را گفت ای سراقه درین حال کجا میروی و شرم نداری که در چنین
جای ما را رها میکنی گفت بیزارم از شما من می بینم آنچه شما نمی بینید من از خدای میترسم آنگه روی بهزیمت نهاد و قوم او بهزیمت رفتند چون بمکه باز گشتند
گفتند سبب هزیمت سراقه بود و مردم را او بهزیمت کرد خبر بسراقه رسید گفت شنیدم که شما گفته اید که سبب هزیمت شما من بوده ام
بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما آگاه نبودم و من خود شما را ندیدم گفتند تو فلان روز آمدی و ما را وعده دادی و غرور دادی و گفتی

لا غالب

لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ سوگند خورد که من از این خبر ندارم چون جماعتی از ایشان ایمان آوردند پس از آن بدانستند
که ابلیس بوده است و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق است خلاف کرده اند در ظهور شیطان تا ایشان را ورا بدیدند ابوعلی و جمعی
متکلمان گفته اند که خدای تعالی صورت او بگردانید بمعجزه رسول و تشدید تکلیفات و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان و ابوالقاسم بلخی و
جمعی دیگر گفته اند بظهور نبود و بوسوسه بود و اگر ابلیس گفت إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ من از خدای میترسم دروغ گفت که خوف نبود او را و این نبود از آن بود
که دانست که او قوت ایشان ندارد و عادت ابلیس اینست که اصحاب خود را بهلاک رساند و خود بر گردد و اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ خدای سخت
عقوبت است سزا باشد که ابلیس و غیر او ازو بترسند طلحة بن عبدالله گفت که رسول علیه السلام فرمود که هیچ روز شیطان ذلیلتر و خوارتر نباشد از
روز عرفه برای آنکه درین روز رحمت بی قیاس چندان کرد که رحمت من فرود می آید الا روز بدر که چون در نگریدی جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان
می آمد آن روز بغایت ذلیل شد إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان
اندر مدینه و آنکسانی که در دلهای ایشان شک و نفاق بود و گفته اند که ایشان جماعتی بودند از منافقانی که در مکه بودند با رسول هجرت نکردند بعلت آنکه گفتند
خویشان ما را رها نمیکنند چون قریش ببدر رفتند با قریش ببدر آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شک ایشان زیادت گشت بیکبار
مرتد شدند و روی بقتال رسول آوردند و از جمله ایشان قیس بن الولید و حارث بن ربیعه و علی بن امیه و عاص بن منبه چون در میان مردم کافر
فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند ایشان همان حال که ببدر حاضر آمدند گفتند این جماعت را که مؤمنان و صحابه رسول بودند دین ایشان
بفریفت و مغرور کردانید ایشان اعتماد بر چه کردند که این کافران بیش از ایشانند خدای تعالی گفت که اعتماد بر خدای تعالی داشتند و هر که اعتماد و توکل بر خدای
خدای تعالی عزیز و غالب و قاهر است هیچ چیز او را غالب نشود و حکیمست قهر و غلبه بر حکمت و صواب کند و اگر تو دیدی ای محمد آن وقت آن حال که فرشتگان جان
کافران میستدند و در آن حال بر پشت و پهلو و روی ایشان میزدند و بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید جبیر و عبدالله عباس گفت در ایشان میزدند
مقامع و سیاط بر پشتهای ایشان میزدند و ایشان را گفتندی بچشید عذاب آتش سوزان در دوزخ بعد از آنکه این عذاب بچشیدند و در بعضی
تفاسیر آورده اند که فرشتگان را گرزها در دست بود که بر کافران میزدندی از جراحت ایشان آتش بر افروختی که اگر تو این حالت و واقعه دیدی کاری
منکر و حالی عظیم را مشاهده کردی آنگه گفت آنچه بآن رسیدند و آن عذاب که چشیدند ظلم نبود بل باستحقاق بود و گویی ایشان را که این همه سبب
معاصی و کفر شما بود که خود کردید و بدست آن مقدم کردانیدید چون شما کردید آن علامت چو شما را نباشد بدانکه او و وقت تعجب و خدای تعالی هرگز بندگان
خود بیداد کرد و ظلم نیست آنچه کند جزای عمل بود بر وفق استحقاق كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ
حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَا
هُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ

عادت ایشان یعنی اهل بدر طریقه و رسم ایشان همچون طریقه و عادت فرعون و اتباع و اشیاع او و آنکسانیست که از پیش ایشان
بوده اند کافر شدند بآیات خدای پس بگرفت خدای ایشان را بآن گناهها که ایشان کردند و خدای تعالی بعقوبت کسی را قوت و طاقت عقوبت
وی نباشد این عذاب ایشان بود که سبب آن بود و حکمت خدای همچنین است که بگرداند نعمتی را که بر قومی روزی کرده باشد تا آنگاه که ایشان بگردانند
آنچه با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تعالی بر قریش کرده بود و ایشان با او کافر شدند و تکذیب وی کردند تا لاجرم خدای تعالی آن را با
انصاریان نقل کرد و کلبی گفت که نعمت اهل مکه چنین فرمود که اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف و محمد را با ایشان فرستاد و شکر نعمت
نکردند بکفران بدل کردند خدای تعالی آن نعمت را بر ایشان بگردانید و بعذاب بدل کرد حق تعالی درین آیه بیان کمال حال خود میفرماید و میگوید
منم آن خدای که چون نعمتی کرده باشم معتاد بر سبیل تفضیل با بندگان خویش از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم تا آنگاه که ایشان
حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای اقرار جحود دارند آن خدای که از کرم خود روا ندارد که نا واجب و نامستحق از بنده
بگرداند کی روا دارد که بنده را بگناه ناکرده یا فعلی که او آورنده باشد بگیرد و عذاب کند کلا و حاشا بلکه هر چه کند از حکمت کند و بر وفق استحقاق
کند چنانکه با آل فرعون کرد و آنانکه پیش از ایشان بودند از انواع عذاب که ایشان را بگناه ایشان هلاک گردانید بعضی را بآب و بعضی را بآتش و بعضی
را بخسف و بعضی را بمسخ و بعضی را برجف و بعضی را بصیحه و بعضی را بتیغ چنانکه فرمود و اغرقنا آل فرعون ما غرق گردانیدیم آل فرعون را و ایشان
همه یعنی غرق آل فرعون و قتل قریش ظالمان بودند چون خدای تعالی ظلم از خود نفی کرد و حوالت با کافران نیکو بود که [illegible] ظلم را از مخلوق نفی کند
و بخلق حوالت نماید إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ
فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ۝ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ [illegible] وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ
خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم نواله میگوید که بدترین جانوران نزدیک
خدای تعالی آنکسانی اند که ایشان کافر شدند بخدای و رسول خدای و برای آنست ایشان را دواب خوانند که ایشان همچو چهارپایان باشند اولئک کالانعام
را چهارپا کالانعام گفت من چه گویم عام کالانعام را اگر خبر داد که ایشان ایمان نیارند هم لا یؤمنون تا رسول هیچ توقع نکند و دل از ایشان بر
خود راه ندهد ایمان ایشان ندارد آنگه گفت آن کافرانی که تو عهد از ایشان بستدی و ایشان بتو و نیز که با رسول عهد کردند که با او قتال نکنند و کسی را
بروی یاری ندهند ایشان یکبار عهد بشکستند و مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند چون رسول کس فرستاد و با ایشان عتاب کرد انکار اعادت کردند
گفتند که ما را فراموش بود و خطا کردیم دیگر باره عهد کردند روز خندق آن عهد را بشکستند و بمکه آمدند با مشرکان عهد بستند و با رسول کارزار کردند
حق تعالی گفت آن کافرانی که تو از ایشان عهد بستدی و ایشان هر باری که عهد کردند بشکستندی و نمی ترسیدندی از عاقبت کار خود پس اگر تو ایشان را
در کارزار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری کنی که دیگران از آن پراکنده شوند و عبرت گیرند که [illegible] پس از ایشان باشند و سخن
ایشان باز گویند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان عهد نشکنند و از شکستن عهد و عقوبت آن با حذر باشند و [illegible]
آن بود که عذر کنند و اگر ترسی و گمانی بری تو ای محمد که قومی با تو خیانت کنند و عهدی بشکنند با ایشان باز آنچه ترا اعلام کرده و چنانکه تو نقض کردند تو
نیز با ایشان انداز براستی و نظام و آشکارا تا ایشان نیز دانند که تو هم با ایشان [illegible] که تو بر عهدی که کرد آشکارا
بکنی ایشان گمان برند که تو بر عهدی و ساز و کار ایشان کنی این چند عذری باشد و سبب نباشد سبب آن باشد که ایشان از تو گمان [illegible]

که تو از ایشان دانی و خیانت مکن با ایشان با آنکه بدو اعلام ایشان بقتال ایشان روی مرو که ایشان پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی
خاینان را دوست ندارد و هر چند نفع و ثواب ایشان نباشد چه ایشان مستحق عقاب و عقوبت باشند و امانت و این آیه در بنی قریظه آمد و واقدی
گفت که در بنی قینقاع آمد و با این آیه رسول صلعم بر ایشان رفت و با ایشان قتال کرد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ ۝ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ
مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۝
حق سبحانه و تعالی و تقدس خطاب میکند و میگوید محمد را که مپندارد کافران هرگز آنکسانیکه کافر شدند بر ما سبق توانند بردن و از عذاب ما توانند گریختن ایشان
بر ما سبق نتوانند گرفت و از عذاب ما نتوانند گریخت و از قبضه قدرت ما بیرون نتوانند رفتن و ما را عاجز نتوانند گردانیدن بلکه [illegible] از قبضه قدرت ما که ما هر چه
خواهیم که با ایشان بکنیم توانیم کردن و جزا بر وفق عمل ایشان توانیم دادن که ایشان از ما در هیچ حال غایب نشوند آنگه خطاب کرد مؤمنان را و گفت
بسازید و بدست بجهید از بهر جنگ و کارزار ایشان آنچه توانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بآن حاجت بود از سلاح و تیر و کمان و اسبان فربه
تا فربه شوند و طاقت حرب و کارزار آورند گفته اند قوت تیر انداختن است و رباط الخیل بستن اسبانست و رباط در اصل بستنی باشد که اسپان را در آن بندند
گفت چنین کنید تا بترسانید دشمنان خدا را و دشمنان خود را و جماعتی دیگر را مراد بدشمنان خدا و دشمنان مؤمنان اهل مکه اند و گفته اند که بنی قریظه
اند و اهل پارس و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان دین را شامل است و بقول جماعتی دیگر مراد منافقانند از آنکه گفت شما ایشان را نمی شناسید
از بهر آنکه نماز میکنند و روزه میدارند و لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان میرانند اما خدای ایشان را میشناسد از بهر آنکه وی مطلع است بر اسرار
و ضمایر [illegible] که هر یکی در سر و ضمیر خود چه دارند طبری گفت که ایشان جنیانند آنگه گفت هر چه شما نفقه کنید در راه خدای از مال و ملک و مال را خیر
خواند که ان ترک خیرا [illegible] ثواب آن تمام و کمال بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما هیچ نکاهند وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَا
جْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي
أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ۝ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ و اگر چنان باشد که ایشان ناقضان عهد و کشتگان میثاق [illegible] از بنی قریظه
و غیر ایشان میل کنند بصلح تو نیز با ایشان صلح کن و از عذر و مکر ایشان مترس و توکل و اعتماد بر خدای کن و کار خود با او گذار تا یار
و نگهدار تو باشد همه حال و شنوا است اقوال بندگان را و داناست بمصالح ایشان اگر چه فاجنح امر است اما امر امری وجوب نباشد
پس روا بود که چون کفار صلح جویند رسول یا امام اگر مصلحت در خلاف صلح بیند صلح نکند و دلیل برین اجماع اهل بیت علیهم السلام و بعضی مفسران گفته اند
که آیه منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین در سوره توبه فرود آمده است و پس از آن با اهل نجران صلح کرد بر دو هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار
در رجب پس در هر دو آیه تنافی نیست و آنچه در دعوی نسخ کردند ناسخ [illegible] منسوخ فرود آمده است و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ
قول حسن بصری است و قتاده گفت و اگر خواهند که بفریبند ترا یعنی قریظه با ظهار صلح و خدای و اظهار امری مرغوب بود برای حصول مراد خود یا
ابطال خلاف آن چون قریب تو خواهند تو از آن اندیشه مکن و دل تنگ مدار که خدای تبارک و تعالی بس است و اوست که ترا موید گردانید

[illegible]

ونصرت داد بیاری نصرت خود و بتابع مؤمنان وجمع کرد میان دلهای ایشان اگر تو هر چه در زمین است بدان خرج کنی تا در میان ایشان
الفت اندازی و جمع آری نتوانی میان دلهای ایشان جمع کردن ولیکن خدای تعالی میان دلهای ایشان جمع کرد و الفت داد و این عداوت
که میان اوس و خزرج بود خدای تعالی به برکت رسول برداشت آنرا از مؤمنان باسلام و مودت و محبت در میان ایشان پدید آورد چنانکه همچون برادران
یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته اخوانا و او است خدای که عزیز و غالب و حکیم و نیکوکار است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ
أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝
حق سبحانه و تعالی شأنه خطاب میکند و دلخوشی میدهد رسول خود را و میگوید ای پیغمبر با قدرت و منزلت خدای ترا بس است و آن مؤمنان که پس روی تو کردند
اگر آن دیگران ترا نصرت نکنند ترا هیچ زیانی نباشد و تفسیر اهل البیت است که مراد باین آیه امیرالمؤمنین علی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیة
است و ظاهر اخبار شاهد این قول است برای آنکه مستغنی و آیه نصرت و آن نصرت که بعد از ثابت آن رسول را بود از امیرالمؤمنین علیه بود از کسی دیگر
نبود پس هیچ نباشد که آیه خاص شده باو و دوم گفت ای پیغمبر مؤمنان را بر قتال و جهاد ترغیب کن و بفرمای ایشان را بکارزار
با دشمنان خدای بگوی که خدای شما را میگوید که اگر شما بیست مرد باشید صبر کننده بر کارزار ایشان بر دویست مرد غلبه کنند تا باشد نصرت حق
و اگر صد مرد باشید شما از ایشان بر هزار مرد غلبه کنید هر مردی با ده برابر باید و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان از اعداد اندک بودند این آیه نازل شد و آنهم
دور شو بدرستی [illegible] جنگ کردن این برای آنست که ایشان قومی اند که نمیدانند که قتال میکنند بر جهالت و عمایی میکنند چون شما که بصیرت میکنید
و امید بهشت میدارید و این آیه اگر چه ظاهرش خبر است معنی وی امر است برای آنکه آیه منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در وی نشدی
آنگه گفت که خدای از شما تخفیف کرد و آنچه تکلیف کرده بود چون عدد مسلمانان از اعداد بسیار گشت خدای تعالی فضل کرد و تخفیف تکلیف کرد و از شما
و این آیه فرستاد و حکم آیه اول آن بود که اگر مسلمانی از ده مرد مشرک روی بگرداند فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب خدای تعالی این تخفیف
کرد و با و آورد و گفت اکنون خدای تخفیف کرد از شما و دانست که در میان ضعیفان اند اکنون حکم آنست که اگر شما مؤمنان صد مرد صبر کننده باشید
دویست مرد را غلبه کنید و اگر هزار باشید دو هزار را غلبه کنید بفرمان خدای این آیه ناسخ است بلا خلاف و رافع حکم آیه اول و حکم ثابت است و تا
امروز که اگر مرد از دو کافر روی بگرداند او فاسق و مستحق ذم و عقاب باشد پس صبر کنید ای مؤمنان که خدای تعالی با صابران است یعنی نصرت یعنی
آنکه بر ثبات جهاد و قتال آن صبر کند مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا
وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ فَكُلُوا
مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ عبدالله مسعود گفت سبب نزول آیه آن بود که چون روز بدر اسیران را
آوردند رسول ص در حق ایشان مشاورت کرد با یاران گفت چه گویید در حق ایشان ابوبکر گفت یا رسول الله قوم تو اند و اهل تو
شفقت باید کرد باشد که خدای تعالی لطف کند که ایشان ایمان آورند از ایشان فدیه بستان و ما که [illegible] بستانی سبب قوت کارزار دیگری کنیم

از دشمنان

از دشمنان عمر گفت یا رسول الله این کافرانند و آنانکه ترا تکذیب کردند و از خانه خود بیرون کردند بر ایشان رحمت نباید کرد و بباید کشت عقیل را
بدست علی باز ده تا بکشد و فلان را بدست من ده و او مردی بود از خویشان من وی گفت و عبدالله رواحه گفت یا رسول الله
که تو ما را ایشان را در وادی جمع کنند و خار و هیمه بسیار گرد ایشان در آتش در زنند و همه را بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهند
کردن پس رسول صلعم هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد مردمان هر یکی چیزی دیگر میگفتند یکی گفت رای ابوبکر گیرد و یکی گفت رای عمر شود و یکی گفت
رای عبدالله رواحه کار کند رسول صلعم بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلهای مؤمنان را نرم کند تا از موم نرم تر باشد و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ
سخت تر باشد آنگه روی با اسیران کرد و گفت کار شما از دو بیرون نیست یا اسلام آرید یا گردن تان بزنند یا فدیه کنید خود را عبدالله مسعود گفت من گفتم الا سهیل
ابن بیضاء که من از او کلمه اسلام بشنیدم رسول هیچ نگفت عبدالله گفت من سخت بترسیدم و گمان که سنگ از آسمان فرود آید بر من چرا اعتراض کردم
درین حدیث رسول صلعم بار بار رسول صلعم گفت الا سهیل بن بیضاء چون دیگر روز بود باز آمدم رسول را دیدم و دلتنگ نشسته و ابوبکر میگریست من گفتم یا رسول
چه حادثه افتاده است مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نیاید تکلف آن کنم گفت برای اصحابت میگریم که خدای ایشان را عذاب خواست کردن
و عذاب ایشان چنان نزدیک بود که این درخت با من نزدیک است و نزدیک ما درختی بود خدای تعالی این آیه فرستاده بود و ما کان لنبی ان یکون له اسری
این آیه برای آن آمد که صحابه رسول صلعم بیشتر بر آن بودند که اسیر را بکشند و فدیه بستانند چه ایشان از اهل عیال بود و آنچه خدای دانست از مصلحت در
کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند که ایشان را فدیه باید ستد و ما که خدای تعالی این آیه فرستاد و عتاب و اگر چه خطاب با رسول است عتاب
با قوم است یعنی که گفت تریدون عرض الدنیا و قول آنکس که گفت که رسول در عتاب داخلست باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا نخواست و مال دنیا
نطلبید و خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بروی عرض کرد او قبول نکرد و گفت پیغمبر هیچ زر و دنیا باشد و دوست نبود از وی که اسیر آن که بستند تا آن وقت
و هنگام که اسلام قوی و عزیز شود و بآن سبب قهر و غلبه خود بر کافران کنید کشتن اسیری که بدست آید و چنین از وی درست نباشد که اسیرا
باز فروشند و رها کنند در اول اسلام چون اسلام را قوت نبود چون اسلام قوت گیرد روا بود آنگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را چون غنیمت در حق
کردید و مال دنیا خواستید شما که مسلمانانید عرض دنیا و مال دنیا میخواهید و مال دنیا را عرض از بهر آن خوانند که وی را بقا نباشد و خدای تعالی برای شما
آخرت و ثواب آخرت میخواهد و نعیم ابدی که آن را انقطاع نبود با تعظیم و تبجیل و خدای تعالی عزیز است و غالب که وی را غلبه نتوان کرد و حکیمست هر چه خواهد کند
و خواهد فرماید حکمت و صواب باشد آنگه گفت اگر نه نوشته اند که خدای است و سبقت کرده است و حکم ثابت گشته در لوح محفوظ که
غنیمتها و اسیران امت محمد را حلالست هر آینه بآنچه شما کردید از اختیار فدیه و سوال عذاب بزرگ بشما رسیدی [illegible] گفت آنست که خدای
در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند بآنچه شما کردید عذاب ایشان فرستادی [illegible] گفت که رسول صحابه را گفت در باب اسیران
و ایشان هفتاد مرد بودند کدام اختیار کنید اگر شما ایشان را بکشید و اگر خواهید فدیه بستانید و بعدد ایشان از شما بکشتند ایشان هم که اختیار
کردند لاجرم روز احد هفتاد مرد از مسلمانان کشته شدند بعدد آنکه روز بدر باز فروخته بودند آنگه خدای تعالی گفت فکلوا مما غنمتم بخورید از آنچه غنیمت
گرفتید حلال و پاک و گفته اند که صحابه دست از غنیمت باز کشیده داشتند این آیه آمد و این امر بر سبیل اباحتست ابن عباس گفت که رسول صلعم
گفت از آنست که مرا پنج چیز داده اند که پیش از من هیچ پیغمبر را نداده اند خدای تعالی زمین را مسجد کرد و طهور برای من تا هر جا که رسم نماز کنم و هم
کتاب [illegible] و هیچ پیغمبر را روا نبودی که در مسجد نماز کند و مرا ترس داد در دلهای دشمنان تا هر جا که من روم یک ماهه
ترس از پیش من برود و سیم خدای تعالی پیغمبر را خاصه بقوم خود فرستادی و مرا بجن و انس فرستاده

خمس اموال جدا کردندی تا آتش بیامدی و بسوختی آن را و مراد و مقصود که قوم خود غنیمت کنند هم پیغمبر را مراد بدادند و مراد و حاجت من شفاعت کرده
ذخیره برای امت من اگر گفت وَاتَّقُوا ای بترسید از خدای تبارک و تعالی آنچه فرماید آن کنید و نافرمانی مکنید و اگر وقتی نافرمانی افتد خود را بیاید و لا
بازگردید و توبه کنید از آن که خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده است مهربان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن
يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا
اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ حق تعالی جل جلاله و عم نواله امر کرد رسول را و گفت بگوی ای پیغمبر آنها را که در دست
شما اند از اسیران که گر در دلهای شما خدای تعالی خیری و نیتی داند و ایمان
آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر و بهتر از آنچه از شما گرفته‌اند بدهد و برسر آنکه آنچه گرفته‌اند با شما دهد شما را بیامرزد و خدای آمرزنده
و مهربانست عباس بن عبد المطلب گفت که آیه در من آمد و یاران من و عباس از جمله آنان بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند از کافران و آن روز
نوبت عباس بود و عباس بهر آن خرج آن روز بیست اوقیه زر داشت چون آن روز نوبت بپیوسته شد بآن نرسیدند که آن روز خرج کنند و قوم کشته
و اسیر و منهزم شدند و آن بیست اوقیه زر در کار زار از وی بستدند آنوقت که او را پیش رسول آوردند رسول روی به کار عوض کرد از اسلام
و قتل و فدا گفت که از من بیست اوقیه زر ستانده اند در کار زار بنوعی تا فدیه از من برگیر نزد رسول گفت آن زر که از تو بستده اند آن نبود
آورده بودی تا بکار زار با صرف کنی آن از حساب فدیه چون باشد بر و مال کم کوی فدای خود و آن برادرزادگان عقیل و نوفل بن الحارث
بده گفت از کجا دهم گفت آن زر که با ام الفضل داده بودی در وقت آنکه از مکه بیرون می آمدی گفت آن از برای آنست تا برای فرزندانم عبدالله و عبید
و فضل اگر آن بدهم مرا و عیال مرا سوال باید کردن از مردمان تو این روا داری ولیکن ترا که خبر داد از آنکه من زر با ام الفضل داده‌ام گفت
خدای خبر داد و آن بوزن چنین بود و کیفیت و کمیت آن بگفت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث راست و این تو را که داد آنست جبرئیل
از خدای گفت ای محمد راست گویی و این سری بود میان من و ام الفضل و کس را بدان اطلاع نبود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک محمد
رسول الله و روایتی دیگر آنست که او برای آنکه تا فدیه نباید داد اظهار اسلام کرد و در دل نداشت آنکه گفت یا رسول الله دستوری باش تا بروم و ام الفضل
و کودکان را بیاورم گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دل آورد که با مکه شود و آنجا مقام کند و بر سر کفر بنماید جبرئیل آمد و رسول را از
او خبر داد و رسول کس فرستاد و او را باز آوردند گفت ای عباس ای عم چون بفلان جای رسیدی نیت بگردانیدی و گفتی که با مکه شوم و فرزند
با مدینه نیاورم این مجوس مباش تا ایمان آری ایمان درست با فدیه کی خود العباس دیگر باره اندیشه کرد و گفت که آن سری که در میان من و ام الفضل
بود همی دانست این سری بود میان من و خدای و کس را بر وی اطلاع نباشد مگر خدا را گفت یا محمد راست شد تحقیق که تو پیغمبر خدای و ترا از
آسمان وحی می‌آید و غیب و اسرار اطلاع داده است مرا اگر تا ایمان آرم و ایمان درست اکنون ایمان آوردم و ایمانش درست شد و اسلامش نیکو گشت پس
خدای تعالی در حق او و اصحاب این آیه فرستاد و گفت بگوی ایشان را که اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض آن که از شما بستده عوض
شما را به از آن و بیش از آن بدهد عباس گفت که بدادم گفت صَدَقَ اللَّهُ فِيمَا أَخْبَرَ از من بیست اوقیه زر بستدند خدای تعالی عوض چندان مال
که بیست غلام بخریدم و هر یکی را بسیار مال بدادم تا تجارت کنند برای من کمترین غلام بیست هزار درم سرمایه داشت الا آنکه گفت بر خدای کس زیان
نکند مال را که بر دند باضعاف آن عوض یافتم و مغفرت و آمرزش بر سری که آن حق تعالی فرمود و گفت ای محمد اگر ایشان خواهند یعنی اسیران که با تو
خیانت کنند تو از آن دلتنگ مباش که پیش از این با خدای نیز خیانت کرده‌اند یعنی انفال کرده‌اند که مرتبه خیانت دارد یا کافران برده‌اند که آن از

که آن از خدای پوشیده است آن را خیانت نام کرده‌اند یا با شرک خدای و دوستان خدای خیانت کرده‌اند پس لاجرم خدای با ایشان
کرده اند تمکین کرد بر ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید بهری کشته شدند و بعضی اسیر گشتند بعضی بهزیمت رفتند اگر با تو خیانت
کنند و نقض عهد تو نمایند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند تو را تمکین کند از ایشان و خدای تعالی عالمست بر اسرار ایشان
و حکیمست بآنچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال و یکبار از تعجیل عقوبت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَا
لِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ
يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ
قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ حق سبحانه و تعالی عز شانه چون ذکر کافران کرد و آنچه ایشان کردند و آنچه
در حق ایشان فرمود عقب آن ذکر مومنان مهاجر و غیر ایشان کرد گفت آنانکه ایمان آوردند و بگرویدند بخدای و رسول و آنچه تصدیق آن واجبست و هجرت کردند
از مکه بمدینه آمدند در موافقت تو و خان و مان خود رها کردند و در راه خدای جهاد کردند بمال و جان مال بذل کردند و جان در راه حق صرف نمودند و آنانکه
ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند ایشان آنانند که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند
و این روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند اما آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و با تو از مکه بمدینه نیامدند و شما را از ولایت و میراث ایشان
هیچ نباشد حسن و قتاده و سدی گفتند که مراد آنست که ایشان اولیای یکدیگرند در میراث و ترا از ایشان نفعی نیست و این آیت که در بدایت
اسلام میراث بایمان بود و هجرت تا آنکه هجرت نکرده بودند از میراث مهاجریان چیزی نرسیدی اگر چه خویشان بودندی و مومن بودندی
برای آنکه هجرت نکرده بودندی چون آیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ آمد آن منسوخ کرد با قرابت و نسب گشت بعد از آن که پیغمبر میان ایشان داد
میراث گرفتند بعضی دیگر گفتند مراد بولایت یکدیگر است و آنکه حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان و آنانکه هجرت از ایمان
و هجرت بود و این قوم دیگر را ایمان بودی هجرت نه گفت که حکم ایشان دیگر است که ایشان بمثابه یکی اند و شما را آن بایست که
ایشان را شبه اگر گفت اگر چنان باشد که ایشان از شما استغاثت کنند و از شما نصرت و یاری خواهند بر شما واجب و لازم باشد که نصرت
ایشان نمایند مگر که این استغاثه و نصرت بر قوم خواهند که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که آنگه شما را بر ایشان نصرت نباید
کرد و ایشان را یاری نباید دادن تا نقض عهد کرده باشند و خدای تعالی بهر چه کنند داناست و بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ اما آنکه کافرانند بعضی
ایشان اولیای بعضی دیگرند همه دوستان یکدیگرند و یکدست اند در دوستی یکدیگر و لیکن با تو موافقت نمیکنند ای محمد عبدالله عباس گفت مراد
از ولایت میراثست که کافران مادام تا اهل مکه در مکه باشند از یکدیگر میراث گیرند قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی جاهلی
میان هر دو لشکر فرود می آمدی و گفتی که اگر ایشان ظفر یابند از ایشانم و اگر ایشان ظفر یابند از ایشانم حق تعالی این آیه فرستاد
و بیان کرد که از مومنان آنگه باشد که مومن بود أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و از کافران آنگه بود که کافر بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ

اولیاء بعض تا آنکس را که حکمی باشد که از ایشان بوده اند آنگاه گفت الا تفعلوه اگر نکنید آنچه شما را فرموده اند در قسمت میراث و نصرت
آن در زمین فتنه بزرگ و فسادی عظیم بحاصل آمدی ابن جریج گفت که اگر معاونت و نصرت و یاری کنید یکدیگر را فتنه و فسادی عظیم پدید آید آنگه گفت والذین
ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند و آنانکه شما را جای دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مؤمنان بحقیقت اند مهاجران ایمان
خود را بهجرت و جهاد در راه خدای ببذل مال و جان محقق گردانیدند و انصاریان بایوا و نصرت و مجاهده بجان و مال محقق کردند تا او هم هر دو را
یک حکم آمد در ایمان و در ثواب و استحقاق و آمرزش گناه و روزی بزرگوار که بهشت است علما خلاف کرده اند که حکم هجرت برخاست یا نه بعضی گفتند
که امروز هجرت نیست لقوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح پس از فتح مکه هجرت نباشد و درست آنست که حکم هجرت بر جای است و ثواب او آنرا که در سرای
حرب ایمان آرد و مال و جان و خانمان و اسباب املاک رها کند و بسرای اسلام آید حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان چه او هم آن
کرد که صحابه رسول کردند از انتقال با مکه از مدینه و اما قوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح و چون فتح بمکه مخصوص است نفی هجرت و حکم او با اهل مکه مخصوص است
برای آنکه هجرت آن بود از اختیار خانه رها کنند و از سرای حرب بسرای اسلام آید و بعد از فتح مکه سرای اسلام بود و پس مشابه آن باشد که مردی را دو سرای
باشد از سرای با سرای دیگر آید والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما هجرة
کردید و در دین خدای با شما یک دست شدند و جهاد کردند یعنی
اگرچه بر پی شما بودند بلکه پس از شما بودند چون باختیار خود سرای و اسباب و املاک خود رها کردند و با شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت
نمودند ایشان از شمااند در وجوب موالات و بذل و نصرت و وجوب میراث و خداوندان رحمها یعنی خویشاوندان بهری از ایشان بعضی اولیتر
در میراث از کس نزدیکتر باشد و این آیه دلیلست بر آنکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر قسمت باشد او با اسباب برای آنکه
قسمت الحکم نباشد با قرابت قریب و این آیه ناسخ است حکم میراث را بنصرت و هجرت و آنانکه گفتند که ولایت در آیه اول بنصرت است و آن نه
میراث گفتند که هر دو آیه محکم است زجاج گفت فی کتاب الله لوح محفوظ است و گفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدای یا در قرآن که کتاب
خدایست و خدای تعالی بهمه چیزی عالم و داناست و این سوره در غزای بدر فرود آمده است در هفدهم ماه رمضان بهجده ماه از هجرت والحمد لله علی التمام

سورة التوبة

صد و بیست و نه آیه است قتاده و مجاهد گفتند که مدنیست و آخرین سورتیست که بمدینه فرود آمد و در خبر آمده که
این سوره را چگونه توبه خوانند این سوره عذابست عبدالله عباس گفت که عثمان عفان را پرسیدم که سورة الانفال از مثانیست و سورة توبه از مئین چرا
جمع کردی میان ایشان و براءة از سبع طوال چرا سورة الانفال در میان آوردی و چرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در اول او گفت رسول
اکر چون آیتی چند آمدی رسول صلعم بکاتب گفتی که این آیه در فلان سوره بنویس سورة الانفال و سورة التوبه هر دو بمدینه فرود آمده اند و هر دو در عهد بود
و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم از رسول و در میان بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم که ندانستیم تا کجاست آن سوره و اول سوره هم دو
سفیان و [illegible] گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم آیه رحمت و امانست و سوره براءة در حق مشرکان و منافقان و ایشان از امان و رحمت نیست بر
آن ننوشتند براءة من الله ورسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض
اربعة اشهر واعلموا انکم غیر معجزی الله وان الله مخزی الکافرین حق سبحانه و تعالی جل جلاله میگوید که این سوره
بیزاریست از خدا و رسول [illegible]

شما با ایشان عهد کرده اید از مشرکان و حق تعالی بنده عهد ایشان کرد و عهد ایشان با ایشان انداخت برای آنکه ایشان عهد کردند و وفا نکردند
و عهد بستند و باز شکستند و هم شرطها کردند خلاف کردند تا خطاب آمد و گفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه و فسیحوا رفتن باشد بآسانی و این
چهار ماه ماههای حرام است عبدالله عباس گفت هر ماه از آن جمله حرام بود و یکماه حلال و این ماهها شوال بود و ذی القعده و ذی الحجه و محرم محمد بن اسحق
گفت که این اجل چهار ماه برای آن بود که جماعتی بودند ایشان را با محمد علیه السلام عهدی بود تا کم از چهار ماه حق تعالی ایشان را برای تبلیغ حجت چهار ماه مهلت
داد و گروهی دیگران بودند که ایشان را عهد نبود ایشان را درین اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود آنچه دانند که صلاح ایشانست
اگر بعد از چهار ماه تمام ایمان نیاورند قتل و اسیر و حبس و مانند این باشد و اول از حج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول آنانرا که عهدی بود با رسول
و آنانرا که نبود پنجاه روز مدت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بسر آمد بیست روز ذی الحجه و یکماه محرم تمام زهری گفت سوره در اول
شوال فرود آمد و اول مدت آن بود تا آخر محرم مقاتل گفت آیه در قبیله آمد بنی خزاعه و بنی مدلج و بنی خزیمه ایشان را با رسول عهدی بود در
حدیبیه تا دو سال چون بتبوک شد گفت خبر دهید ایشان را که این عهد تا چهار ماه است برای خود اندیشه کنند و [illegible] پس از آن با کس عهد نکرد مجاهد و دیگر مفسران
گفتند که در اهل مکه آمد که با رسول عهد بستند عام الحدیبیه تا ده سال تا مردمان ایمن باشند و آمد و شد کنند و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش
میان این دو قبیله خصومتی افتاد و قریش معاهدان خود را گفت که مدد کردند و بقوت ایشان بر خزاعه غلبه کردند و ایشان را بکشتند [illegible] و چون
خزاعه دیدند که قریش عهد شکستند و یاری بنو بکر کردند و با معاهدان رسول دست درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و بمدینه پیش رسول آمد ابیات
و گفت یا رب انی ناشد محمدا حلف ابینا وابیه الاتلدا کنا والدا ثمت اسلمنا ولم ننزع یدا فانصر هداک الله نصرا اعتدا
وادع عباد الله یأتوا مددا فیهم رسول الله قد تجردا ابیض مثل الشمس ینمو صعدا ان سیم خسفا وجهه تربدا ان قریشا اخلفوک
الموعدا ونقضوا میثاقک المؤکدا وبیتونا بالوتیر هجدا وقتلونا رکعا وسجدا رسول صلعم چون این بشنید گفت لا نصرت ان لم [illegible]
برخاست و ساز کرد و بجانب مکه رفت و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آن رسول بغزای تبوک بود و منافقان اراجیف
افکنده بودند و قریش از آن دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول بود شکستند حق تعالی فرمود تا عهد ایشان بیندازد [illegible]
ایشان را بکارزار و ذلک قوله واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء و چون مبلغ بود رسول صلعم خواست تا حج کند گفت
مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن ببینم ابوبکر را بخواند و او را امیر حاج کرد با اهل موسم فرستاد و چهل آیه از اول
سوره براءة بداد تا بر اهل موسم خواند چون برفت جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که لا یؤدیها عنک الا انت
او رجل منک این آیه از تو ادا نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد رسول صلعم امیرالمؤمنین علی را بخواند و سوره براءة بدو داد و گفت برو
بر اهل موسم خوان و ابوبکر را مخیر گردان اگر خواهد بیاید و اگر خواهد باز پس گردد امیرالمؤمنین بیامد و بر ناقه عضبا رسول نشسته
ابوبکر را بذو الحلیفه یافت جابر بن عبدالله انصاری گوید که من با امیرالمؤمنین بودم بجای رسیدیم که آنرا عرج گویند وقت صبح بود ابوبکر نماز
بامداد خواست کردن ناقه امیرالمؤمنین آواز داد رغائی کرد ابوبکر گفت والله انه رغاء ناقة رسول الله العضباء مگر رسول آمده
باشد جابر گوید چون ما را بدید علی را گفت چه کار آمده گفت رسول مرا گفت تا آیه از تو بستانم و تمامی سوره مرا داد تا بر مشرکان خوانم و
عهد ایشان بیندازم گفت مرا چه گفت گفت فرمود که مخیری اگر خواهی با من بیایی و اگر خواهی باز گردی ابوبکر برگشت و پیش رسول آمد و گفت
یا رسول الله امرتنی بامر طالت الاعناق لاجلی الیه فلما انصرفت ببعض الطریق عزلتنی قال ما فعلت ولکن الله ما فعل قال انزل فی قال

بسته

لاو کلی نزل جبرئیل و قال ان الله یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک از این سبب علی را فرستادم کرا و هرا ذ منت امیر المؤمنین
علیه السلام چون روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سوره براءة بر مشرکان خواند و قریش را خبر داد
بانچه خدای فرموده بود و محمد بن ابی هریره گفت پدرم با امیر المؤمنین بود این سال چون امیر المؤمنین خسته شدی و آوازش گران شدی پدرم
بنیابت آواز برداشتی و مردم را خبر کردی شعبی گفت من او را گفتم پدرت چه میگفت و آنچه آواز میدادی گفت بچهار چیز یکی آنکه پس از این هیچکس
نماز نکند و طواف نکند و هر کرا عهدیست تا مدتی پیش از مدت او را مهلت نیست کرا ایمان آرد و الا گردنش زنند و هیچکس بهشت نرود
شدن با مؤمن یا مؤمنه و پس از امسال هیچکس گرد مسجد الحرام نگردد و حج نکند مگر که ایمان آرد مشرکان گفتند که ما از عهد تو و عهد پسر عمت
بیزاریم عهد را نیز ... امیر المؤمنین سوره بتمامی ادا کرد و حج بگزارد و با مدینه آمد و رسول سال دیگر و این سال دهم بود از هجرت حج فرمود
و حج وداع کرد و با مدینه آمد و بقیه ذو الحجه و محرم و صفر و روزی چند از ربیع الاول بود با جوار رحمت ایزدی پیوست صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین
حق سبحانه و تعالی چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار ماه که درین چهار ماه شما را مهلت است آنگه گفت و بدانید که این مهلت برای شما عجز
و شما خدای را عاجز توانید کردن بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید ساختن و بروی غالب نتوانید گشتن خدا است که عاجز کننده جمله خلق است
همه اسیر قبضه قدرت وی اند و خدا رسوا کننده جمله کافرانست وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ
بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا
فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ و اعلام و آگاهی کردنیست و اذان شده و ندا در شد از خدای و رسول
خدای بمردمان روز حج بزرگترین که آن روز عرفه است و بروایت عکرمه و عبدالله عباس و بروایت ابو الصهبا از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام و این مذهب
ابو حنیفه است و بروایتی دیگر از امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم الصلوة و السلام روز عید است و بر این آن حج اکبر خوانند که مسلمانان
و مشرکان در آن روز بحج آمده بودند و پس از آن روز مشرکان حج نکردند ابن ابی اوفی گفت امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم روز عید بر اشتر سفید نشسته بعضی
برفت مردی بیامد و مهار اشترش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدام است گفت این روز است که تو در او یی مجاهد گفت حج اکبر قران باشد و حج اصغر
حج مفرد بعضی دیگر گفته اند حج اکبر حج است و حج اصغر عمره که عملش ناقص است و حج اکبر گفت درین روز که حج اکبر است اعلام همه است تا که خدا و رسول
بیزارند از مشرکان و جواب پرستان آنگه گفت و اگر چنان باشد که شما که مشرکانید توبه کنید از کفر باز گردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر بر گردید و ایمان نیارید
و پشت بر رسول خدای و کتاب روی آرید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید کردن از قبضه قدرت او بیرون نتوانید آمدن و توای محمد بشارت ده آنکسان را که
بخدا و رسول او کافر شدند بعذابی دردناک و لفظ بشارت بر سبیل تهکم و تخریب است یعنی ایشان عبادت اصنام با امید خیر و نفع میکنند اکنون بشارت ده ایشان را
ولیکن بجای خیر تیغ است در دنیا و عذاب در آخرت آنگه استثنا کرد و گفت إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مگر آنانکه شما با ایشان عهد بسته بودید و پیمان کردید از مشرکان
و ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل نباشد و کس بر شما یاری نداده اند یا دشمنان شما هم دست نگشتند و ایشان را یاری بتیغ
و سلاح و اسب نداده است نکردند شما آن عهد که کرده اید از دست بنهاده اید آن عهد را تمام کنید و آن مدت را تا آخر رسانید که خدای متقیان را دوست دارد
و این آنکس مراد جماعتی اند از بنی کنانه که اجلشان نه ماه مانده بود خدای تعالی امر فرمود تا ایشان را با انقضاء مدت ایشان مهلت دهید و چهار ماه با ایشان

خطاب موافق بکنند این قول استثنا باشد من قول جل ذکره فسیحوا فی الارض اربعة اشهر مجاهد گفت قومی بوده اند از خزاعه و کفر اند گروهی اند
از اهل مکه که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان او را معاونت نکردند و گروهی دیگر که رسول صلعم با ایشان عهد بسته بود و مصالحه و خراج و جزیه برای آنکه
رسول چون بتبوک میرفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد بسته کرد چون اهل بحر و اهل جربا و اهل اذرح و دومة الجندل و این جماعتی بودند از
جهودان و برای ایشان صلحنامه نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و این راه ذمه گرفتند و ایشان بر عهد ثبات کردند تا آنگه از دنیا برفتند ...
عهد از ایشان بر خاست تا روز قیامت مادام که شرایط عهد بجای آرند و از ذمه بیرون نیایند قتاده گفت این جمعی مشرکان بودند که عام الحدیبیه
با رسول صلعم عهد کرده بودند و از مدت ایشان چهار ماه مانده بود و از رعیت امیر اگر خدای تعالی گفت آن مدت تمام باید کرد فَإِذَا انسَلَخَ الْأَ
شْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ
فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝
حق تعالی جل ذکره و عم نواله میفرماید که چون ماههای حرام بگذرد که آن رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و قولی دیگر آنست که یکماه حلالست که آن
شوالست و سه ماه حرام و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است چون این چهار ماه بگذرد دهر کجا که مشرکان را بیابید میکشید فرا گفت اگر در حل
باشد و اگر در حرم و اگر در حصن باشد و اگر در صحرا و اگر در ماه حلال باشد و اگر در ماه حرام و بگیرید ایشان را و باز دارید و بنشینید از برای ایشان بر سر
راهی و طریقی تا ایشان را بگیرید پس اگر توبه کنند و از کفر با ایمان آیند و نماز بجای دارند و زکوة مال بدهند و شرایط اسلام بجای آرند راه ایشان
بگشایید و دست از ایشان بدارید که خدای آمرزنده و مهربانست بعضی گفته اند که آیه را دلیلست بر آنکه تارک نماز عمدا مستحق قتل باشد چنانکه ایمان
و جبست و نماز و زکوة هم بسبب چون کرده اند که فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ حسین بن الفضل گفت که این آیه را منسوخ است
هر آیه را که در وی ذکر عفو و اعراض و فدیه است ضحاک گفت آیه منسوخست فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً و درست آنست که هر دو حکم است برای آنکه
اتفاق که از اول کار تا آخر کار رسول هم قتل کرد و هم عفو و هم فدا استد و نیز هم درین آیه میگوید و خذوهم و بگیرید ایشان را و گرفتن هم اسیر
کردن بود و حدیث عطا اسیر بر این دلیلست که او گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر کرده نام او ابو امامه و او سید یمامه بود رسول
او را گفت یا اسلام آری با خویشتن باز خوی یا بکشمت یا آزادت کنم گفت ای محمد اگر مرا بکشی مردی بزرگ را کشته باشی و اگر فدا استانی بزرگی را
فدا استانده باشی و اگر آزاد کنی مهتری را آزاد کرده باشی و اما اسلام نخواهم رسول صلعم گفت برو که آزادت کردم چون این بشنید گفت اشهد
ان لا اله الا الله و انک رسول الله کرم تو دلیل میکند که تو پیغمبری از جانب خدای برخواست و با یمامه رفت و طعام مکه را ماده از یمامه باشد و طعام
از اهل مکه منع کرد و گفت شما را طعام ندهیم اگر ایمان آرید و اهل مکه هنوز با رسول بجنگ بودند پیش رسول نامه نوشتند بشکایت او رسول فرمود که
با ابا امامه طعام از ایشان منع مکن او بقول رسول ایشان را طعام داد وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ
يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ۝ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ
وَعِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۖ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ ۝ كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ
فَاسِقُونَ ۝

حق سبحانه وتعالی بنبی صلعم میگوید که اگر کسی از مشرکان با تو پناه جوید و از تو زنهار خواهد تو او را زنهار ده و در پناه خویش گیر و در جوار خویش آور
تا سخن خدای بشنود و حجت بر تو متوجه گردد و اگر اسلام آورد نجات دنیا و آخرت یابد و الّا او را بامن جای خویش رسان که حمایت تو
تواست پس از آنگه خواهی با وی قتال کن تا با وی غدر و خیانت نکرده باشی و این حکم برای آن میباید که ایشان قومی جاهل و نادانند
تجهیل نکن تا باشد که بدانند و این دلیلست برای کلام خدای هم از قبیل حرف و صوتست برای آنکه سماع بحروف و صوت صورت نبندد
که جماعتی از خوارج جمع شده بودند و راه میزدند و کسی نزد ایشان نبود و میگشتند اتفاقا کاروانی به پیش ایشان بگذشتند و ابوالزحل
علاف در میان ایشان بود بترسیدند و امید از جان ببریدند ابوالزحل گفت اندیشه مدارید و این کار با من گذارید که من دفع ایشان بکنم ایشان
برسیدند که شما چه مردمانید و کدام قومید ابوالزحل گفت ما قومی از مشرکان مستجیرانیم آمده ایم تا کلام خدای بشنویم خارجیان گفتند مرحبا بکم و آیاتی
چند بر ایشان خواندند ایشان گفتند آمنا وصدقنا گفتند اکنون شما در جوار ما آیید بروید بسلامت ابوالزحل گفت نه حق ما تمام نگذارده اید گفتند
چگونه گفت ما را با مامن که رسانید خدای میگوید وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه گفتند
راست گفتی با ایشان برفتند و ایشان را با مامن که رسانیدند اگر خدای تعالی برسبیل تعجب و انکار گفت که مشرکان را چگونه عهدی بود نزدیک خدای و نزد رسول
یعنی این نباشد و محال بود که ایشان را عهدی بود با غدری و خیانتی که در دل خود دارند و طمع در عهد ایشان مکنید که عهد وفا نکنند مگر آنکسانیکه شما با ایشان
عهد کرده اید نزدیک مسجد الحرام عبدالله عباس گفت که قریش گفته بودند مجاهد گفت که خزاعه اند ابن اسحق گفت قومی اند از بنی کنانه که
ایشان عهد کرده و عهد نشکستند پس مادام تا ایشان بر عهد میباشند و استقامت میکنند شما نیز بر آن عهد بپایید و مستوفی ایشان شوید که خدای
متقیان و پرهیزکاران دوست میدارد اگر برسبیل انکار و استبعاد و ثبات مشرکان بر عهد تکرار استفهام کرد و گفت چگونه ایشان را عهدی
باشد و چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی اگر چنان بود که ایشان را بر شما ظفری بود و دست یابند بر شما نه مراقبت عهد شما کنند و نه
حرمت خویشی شما نگاه دارند و شما را رها نکنند پس شما بر ایشان چگونه اعتماد کنید و ایشان را چگونه رها کنید ایشان شما را به امانی و بزبانهای
خویش راضی میگردانند بزبان سخنی میگویند که شما بدان راضی میشوید و دلهای ایشان منکر آنست که بزبان میگویند ایشان هم کافرند و هم منافق
چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرة منافقان باشد و بیشتر ایشان فاسق اند و اکثر عبارتست از کل یعنی همه فاسقانند اشتروا
بآیات الله ثمنا قلیلا فصدوا عن سبیله انهم ساء ما کانوا یعملون • لا یرقبون فی مؤمن الا ولا
ذمة واولئک هم المعتدون • فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین ونفصل الآیات لقوم یعلمون •

حق تعالی تشنیع این مشرکان را صفت کرد و گفت ایشان آیات خدای را ببهای اندک بدادند و بعوض آن بهای اندک بستدند و این قوم ابوسفیان بود
و امثال او که کافران را اطعام میداد و برگ میکرد تا بمحمد ایمان نیارند و خلفای قریش اطعام میدادند و خلفای رسول المیداد حاجی گفت که این جهودان
بودند که در عهد رسول صلعم عهد بشکستند بحطام اندک و طمع قلیل که ایشان را بود از سفله و برای آن قلیل خوانده با خانه آنچه ایشان از خود فوت کردند
از ثواب آخرت نسبة اندک بود و پس این کافران مردم را از راه خدای و دین محمد باز داشتند و بگردانیدند • بد کاری بود آنچه ایشان کردند
چون خلاف مصطفی بر ایشان کردند • از غایت بخل و کینه و جهل و حسد • قصد دل و دین و جان و ایمان کردند • آنانکه خلاف عهد و پیمان کردند • هم کار بادا
هم شیطان کردند • هر کس که بدین مصطفی ایمان داشت • او را ز جهودان پشیمان کردند • این ظلم که اهل فسق و عصیان کردند • دین [illegible]

فظلمت هم این وفعلت هم و کین قوم برزق و کردستان کردند • در عهد هیچ مؤمنی یعنی هیچ مؤمنی مراقبه و قی فظا هیچ عهد خویش
و قرابتی میکردند و این را برای آن مکرر گردانید که این آیه در حق آنانست که بآیات خدای و دین و مسلمانان مردمان را بگردانند و منع کنند و آیه اول
در حق جهودانست و در قول حسن جهودانند آنگه گفت ایشانند که ظالمانند و متعدیان اند از راه حق برگشته اند و از حد در گذشته
نهاده اند در تکلیف پس اگر چنان باشد که ایشان توبه کنند و ایمان آرند و نماز بگذارند و شرایط اسلام در ادای
حق بجای آرند ایشان در دین برادران شمااند و چگونه برادران شما نباشند ایشان هم مؤمن باشند و هم مسلمان آنگه گفت ما تفصیل
و بیان آیات و حجج میکنیم برای قومی که بدانند و اندیشه کنند تا علمشان حاصل آید وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم
وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون • الا تقاتلون
قوما نکثوا ایمانهم وهموا باخراج الرسول وهم بدؤکم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه
ان کنتم مؤمنین •
و اگر ایشان سوگندها را که خورده اند بشکستند پس از آنکه عهد کرده اند و سوگند و اخلاف کنند و در دین شما طعن زنند و عیب
و قدح کنند با ایشان قتال کنید که ایشان ائمه کفرند و مهتران شرک جماعه عباس گفت ائمه کفر ابوسفیان بن حرب و ابو حارث بن هشام
و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل و دیگران اند و رؤسای قریش که عهد بشکستند مجاهد گفت اهل فارس و روم اند حذیفه بن یمان گفت اهل این
سوره بیامده اند پس از این خواهند بودن و با ایشان قتال کنند ولی از اولیای خدای عز و جل علی بن ابی طالب روز جمل این آیه برخواند
آنگه گفت انا والله لقد عهد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وقال الی [illegible] الفئة الناکثة و القاسطة و الفئة الباغیة والفئة المارقة
گفت با ائمه کفر کارزار کنید که ایشان را عهد و سوگند نباشد یعنی سوگند وفا نکنند و حرمت سوگند ندارند [illegible] ایشان
بخدای و حرمت و سوگند و قدر او نشناسند با ایشان قتال کنید تا باشد که از این کفر و عناد باز ایستند الا تقاتلون الا کارزار نکنید شما با قومی
قومی که سوگند را نقض کردند و قصد آن کردند که محمد مصطفی صلعم را از مکه بیرون کنند و ایشان اول ابتدا بکارزار شما روز بدر و ابتدا کردند بکارزار اولیای
خدا که خلفای رسول بودند ای مؤمنان میترسید شما از ایشان مترسید از خدای بترسید خدای شما سزاوارتر است که از او بترسید کارزار و قتال ایشان اگر شما
مؤمنید از خدای و از عقاب خدای بترسید قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور
قوم مؤمنین • ویذهب غیظ قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء والله علیم حکیم • ام حسبتم ان تترکوا ولما
یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة والله خبیر بما تعملون •
حق سبحانه و تعالی جل ذکره و عم نواله برسبیل بشارت و بمعونت در باب اخبار از غیب میگوید که کارزار کنید با این کافران تا خدای ایشان را بر دست شما
کشته گرداند بعضی کشته کردند و بعضی اسیر و خوار و ذلیل کردند ایشان را بقهر و امر نصرت شما بر ایشان و شفا دهد سینهای مؤمنان را که مجاهد و
گفته اینجا خدا و اند خلفای رسول صلعم نیز بر و خشم از دلهای ایشان ببرد برای آنکه چون ثار خود دریابند و انتقام بکشند از دشمنان خود دلهای
ایشان خوش گردد و این آیه معجز است از معجزات رسول صلعم برای آنکه خبرست از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد و این وعده ها بانجاز رسید و این نباشد
الا بوحی از قبل خدای آنگه برسبیل استیناف گفت و خدای هم قبول کند توبه آنکس که خواهد و با وی لطف کند که نزد آن اختیار توبه کند و توبه [illegible]

چون عکرمة بن ابا جهل و سهیل بن عمرو و دیگران آیه بشارتست باکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد و نیز معجزی باشد رسول را چه
خبر بر وفق خبر باشد و دیگر آنکه تا بدانند که قتال با ایشان مانع توبه نخواهد بود و خدای تعالی داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند و حکیم است که نکند و نفرماید
بقتل ایشان الا از بهر آنکه در آن حکمتی بزرگ آنگه خطاب کرد و گفت یا جماعه میپندارید شما که شما را رها خواهند کردن و بگذاشتن استفهام بر سبیل انکار
و توبیخ است یعنی شما را نگذارند و رها نکنند را آنکه شما را بینند تا آنکه مخلصان که مجاهدان اند در راه از دیگران ممتاز نکرده و چگونه بگذارند شما را که
خدای نداند است که مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای داند که مجاهد واند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای تعالی شما را مجاهد نخواند در
حال و اگر فیما لم یزل عالم بود بسایر معلومات و علم باکه خبر خواهد بود علم بود بوجود آن خبر چون موجود شود و اکثر ائمه معنی آنست که خدای تعالی با شما
معاملت آن کرد که ایشان با اختیار و اعتیان را استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف از جهت داشت این عبارت بر وجه اکرد
وَلَمْ يَتَّخِذُوا و خدای هنوز از ایشان نداند است که ایشان از جز خدای و رسول خدای و مومنان دوستی خاص گرفته اند یعنی هنوز نگرفته اند
و مراد بنفی علم نفی معلوم است و خدای تعالی با آنچه شما میکنید داناست و جزای آن از نیک و بد بشما رساند مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ
شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ • إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ •

عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که چون پدرم را باسیری گرفتند روز بدر مسلمانان روی در وی نهادند و وی را ملامت کردند بکفر و قطع رحم
و سخن درشت در روی او گفتند عباس گفت چونست که مساوی ما میگوئید و محاسن ما نمیگوئید و فراموش کرده اید امیر المومنین علی گفت شما را
چه محاسن است گفت عمارت مسجد الحرام و حجابت کعبه و سقایة الحاج و فک الاسری خدای تعالی این آیه فرستاد در رد بر عباس و گفت مشرکان را
نباشد و روا نبود که عمارت مسجد الحرام کنند و آن حال که ایشان بر خود بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان کند
تا بمنزلت آن باشد که بر خود گواهی داده باشند یعنی ایشان از آن شد که خود را از عمار مسجد الحرام خوانند و ایشان بکفر اقرار نموده باشند و مسجد الحرام
مساجد خوانند بلفظ جمع از بهر آنکه جمله مسجد ها را روی فرا وی است و برای آنکه مردم در وی از چهار جانب نماز کنند روی فرا جهت کعبه کرده و گواهی ایشان
آنست که گویند ما مشرکیم همچنانکه جهودان و ترسایان گفتند که ما جهودیم و ترسائیم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجده بود بتان را با آنکه میگفتند لبیک
تلبیه قبلتان که گفت ایشان آنانند که اعمال ایشان باطلست یعنی آنچه ایشان پندا شتند که آن طاعت عمل بود و ایشان همیشه در دوزخ و عذاب
جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجد الحرام کسی کند که بخدا ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدای تعالی و پس
این جماعت که بدین صفت موصوف باشند ایشان جلوه راه یافتگان اند و لفظ عسی برای آن آورد تا از معاصی بر حذر باشند و عمارت مسجد
متعهد او باشد بنا بر جماعت و انبوهی نماز کنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که چون بینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی
ده برایمان او برای آنکه خدای تعالی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر نعمان بشیر گفت من نزدیک منبر رسول صلی الله علیه و آله نماز میکردم مردی میگفت
که من باک ندارم از آنکه هیچ عمل نکنم پس از آنکه عمارت خانه خدا میکنم و دیگری گفت که جهاد از همه فاضلتر است در راه خدای عمر گفت خاموش باشید
و خصومت بنزدیک منبر رسول خدای مکنید تا رسول صلی الله علیه و آله بیرون آید من از وی پرسم تا کدام فاضلتر است چون رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد عمر حکومت پیش او برد
خدای تعالی این آیه فرستاد و انما یعمر مساجد الله من آمن بالله أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الآخر

ترتیب اشکال

الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ • الَّذِينَ
آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْفَائِزُونَ • يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ • شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب القرظی گفتند که آیه در حق امیر المومنین علی علیه السلام آمد و سبب نزول
آن بود که روزی عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت
که من بهترم که سقایة الحاج بدست منست حاجیان را من آب دهم طلحه گفت من بهترم که کلید خانه کعبه بدست منست عمارت آن بدست من تعلق
دارد و اگر من خواهم شب در خانه کعبه توانم بودن چون گفتگوی در میان ایشان دراز شد گفت بیایید تا اول کسی که از این راه برآید وی را حاکم
کردانیم تا در میان ما حکم کند گفتند روا باشد ناگاه دیدند امیر المومنین علی را دیدند که آمد گفتند الله اکبر ما را از این بهتر حکم نباشد دست او گرفتند و بنشاندند
و قصه در پیش او باز راندند و گفت الا ادلکما علی خیر منکما من شما را راه نمایم بر کسی که او بهتر از شماست گفتند او کیست گفت من که ضربت حتما
بالسیف حتی فادکما الی الاسلام از شما بهتر آنکسی است که تیغ از سر شما باز گرفت تا آنکه شما را با سلام آورد گفتند همانا باین از خود کنایه
میکنی گفت بلی و از چه منع کنند مرا از این مرای و من بیرون آنکه صاحب جهاد بودم در دین خدای با رسول بوده قبل نماز کردم و پیش از شما با رسول
تنها عبادت خدای کردم ایشان خصومت خود در او فراموش کردند و روی بوی آوردند گفتند ما را خصومت با تو افتاد بیا تا پیش رسول خدا
رویم پیش رسول آمدند گفتند یا رسول الله این کودک آمده است بر ما تفاخر میکند رسول گفت چگونه قصه با وی باز گفتند رسول صلی الله علیه و آله هیچ نگفت منتظر
وحی بود ببود تا کسی بگوید که مراعات علی میکند خدای تعالی این آیه فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج ای شما آب دادن حاجیان و عمارت خانه
کعبه را مانند کسی میکنید که وی ایمان آورد بخدای و رسول خدای و روز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای شما ایمان او و چون ایمان و ثواب کسی میسر
کردی حاجیان را آب داد و عمارت خانه کعبه کند هرگز این نباشد که ایشان با یکدیگر یکسان باشند و نزدیک خدای راست نباشند با یکدیگر یکسان این
ظلم باشد و خدای تعالی ظالمان را راه ننماید براه بهشت و هدایت نکند آنکه وصف کرد آنکه از آنکه تفضیل داد ایشان را ابن عباس و شعبی گفت آنانکه ایمان
آوردند و هجرت کردند و از مکه با مدینه آمدند و در راه خدای جهاد کردند و جان و مال بذل کردند ایشان بدرجه و پایه و منزلت بنزدیک خدای بزرگوار
ترانند و ایشانند که رستگاران اند و ظفر یافتگان اند و این آیه با امیر المومنین لایق تر است از آنکه هیچکس را درجه و منزلت وی نیست بنزدیک خدای
بعد از پیغمبر چنانکه گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمة و ادناهم مجلسا امام عادل و از و عادل تر امامی نبود و رسول خدای در حق او و شیعه
او گفته است چنانکه جابر عبد الله انصاری روایت کرد که علی و شیعته هم الفائزون • علی و شیعه او جمله رستگارانند • امام رهبر و هادی اهل ایمانند •
بحجت حیدر چه چاره و درمان • بر حرف شر که هر کس که بخشش و رمانند • بجای او بهشت برین روند احباب • ولیک جمله اعدا از اهل نیرانند •
بگوان لو اجتمع الناس تا شنوم • که دوستان علی بهترین خلقانند • پس از رسول علی ولی و آل علی • امام جمله عالم بجملگی بر دانند •
غلام بوم که خلاف خدا کنند و رسول • چه احمقی که این حکم سر بپیچانند • علیست رهبر اهل نجات در محشر • و لیک اهل نفاق با نقد عمید انند •
چون امیر المومنین را آن شنی الانتفاع قربت از وی گفت فزت برب الکعبه آنکه خدای تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت خدا و پروردگار ایشان بشارت
میدهد برحمتی و بخششی از خویش و رضا و خوشنودی و بهشتهای که ایشان را در آن نعمتی مقیم و جاوید باشد که از ایشان منقطع نگردد و ایشان را

اهل ایمانند

وان بهشت و دران نعمت خالد جاوید باشند و بنزدیک خدای تعالی مزدی عظیم و ثوابی بزرگ است یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم
واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون ۞ قل ان
کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون
کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین ۞ عبدالله عباس گفت که چون خدای تعالی مومنانرا فرمود که با رسول هجرت کنید و از مکه بمدینه روید ترک پدران و مادران
و برادران و خویشان کنید چون ایشان کافر باشند و بر دین شما نباشند مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر ما ترا اجابت کنیم باید که از کافران پدران
از پدران و برادران و خویشان تبرا باید کرد و مالها و تجارتهای ما همه تباه شود و سراهای ما خراب گردد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان
اگر ویدکان وای آنکه ایمان آورده اید با پدران و برادران خود دوستی مگیرید و با ایشان اختلاط مکنید چون ایشان ایمان بیاورند و خیار
کفر کنند و کفر را بر ایمان برگزینند و دوست دارند و هر که از شما با ایشان موالات کند و دوستی ورزد و با ایشان تولا ورزد او از جمله ظالمان
باشد ای محمد بگوی ایشانرا که اگر پدران شما و مادران شما و پسران و خویشان و اهل شما و زنان شما و مالها که کسب کرده اید و تجارتی که از کاسدی
که اگر کسد و ناروائی آن میترسید و مسکنها و سراها که شما آنرا پسند کرده اید اگر این همه شما را خوشتر است و دوست داشته تر است از خدای
و رسول او و جهاد کردن در دین او پس چشم دارید و منتظر باشید تا اگر خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند و امر خود یعنی کار خود بیارد از فتح مکه
و کشتن آن بر دست مومنان حسن بصری گفت مراد عقوبتی است عاجل یا آجل که ایشانرا از آن وعید کرد و دست خدای تعالی ره ننماید فاسقانرا
و بیرون آیندگان از امر حق و راه بهشت ابو صالح از ابن عباس روایت کرد که چون خدای تعالی مومنانرا فرمود که هجرت کنید مرد بیامدی و زن و فرزند
و خویشان و برادران را گفتی که من بمدینه میروم اگر با من بیائید خوب و الا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نماند و اگر پس از این آئید من
با شما رفیق نکنم کسی بودی که رغبت کردی و هجرت کردی و کسی بودی که گفتی من نیایم و کس بودی که در آویختی از زنان و فرزندان و برادران
و گفتی که ما را بکه میگذاری مرد ایشانرا بشفقت ایشان هجرت نکردی خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام
مقدم بر نسب و قرابت از بهر دین ترک فرزند و مال میباید گرفتن چون قطع قرابت مادر و پدر از بهر دین میباید گفت و واجبست قطع اجنبی و بیگانه
نیز واجبتر و لازمتر باشد و رسول صلعم میفرماید که لا یجد احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله حتی یکبر الله از شما لذت ایمان و حلاوت
آن نیابد تا اگر دوستی و دشمنی او در حق خدای و دین او نباشد و درین آیه مومنانرا واجب کرداینده اند که از بهر دین خود از پدر و مادر
و جمله خویشان و جمله منافع و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد شود و خدای تعالی ما را توفیق دهاد تا برین قیام نمائیم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم انشاء الله تعالی
ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت
علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ۞ ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل
جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا وذلک جزاء الکافرین ۞ ثم یتوب الله من بعد ذلک
علی من یشاء والله غفور رحیم ۞

محاسن و تنها و نشانه منتی که بر مومنان کرده است با یاد ایشان میدهد و میگوید که خدای شما را نصرت کرد و یاری داد تا در مقامهای بسیار
و جایگاهای کارزار و روز حنین و این نام وادیست میان مکه و طایف که مسلمانانرا با کافران در آنجا حربی افتاد و آنچنان بود که رسول
را فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز مانده بود چون از مکه بیرون آمد روی بحنین نهاد برای قتال و آن روز ده و از ده هزار مرد با رسول بود و ده
از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقا و از آن بیشتر جمع که آن روز بود هرگز نبوده بود و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف
و رئیس هوازن مالک بن عوف بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل چون بیکدیگر رسیدند ابوبکر گفت لا نغلب الیوم من قلة رسول چون این
بشنید خوش نشد بنا بر آنکه کافران در پیوستند و حرب ساز کردند و در هم آویختند و بر هم آمیختند مسلمانان بر مشرکان ظفر کردند و ایشانرا
باز پس زدند و پراکنده کردند و جمله بغنیمت مشغول شدند مشرکان که گریخته بودند بیکبار گرا گفتند یا حماة السوء کجا میگریزید زنان و فرزندان خود را
در دست ایشان رها کرده این بگفتند و بازگشتند و خود را بر مسلمانان زدند و ایشان همه بغنیمت مشغول شده بودند شکستی عظیم بر مسلمانان
افتاد و همه منهزم شدند قتاده گفت سبب هزیمت از طلقا بود با رسول هیچکس نماند الا نه کس از بنی هاشم و هم ایشان مردی بود از انصار نام او
ایمن ابن ام ایمن او کشته شد و آن نه کس یکی امیر المومنین بود علی در پیش ایستاده و رایت در دست گرفته قتال میکرد و عباس بن عبدالمطلب
برابر او ایستاده و فضل بن عباس بر چپ او و ابو سفیان بن الحرث بن عبدالمطلب از پس ایستاده و نوفل بن الحرث و عبدالله بن الزبیر
و ربیعه بن الحرث و عتبه و معتب پسران ابولهب گرد او در آمده بودند و دیگران گریخته بودند عباس بن عبدالمطلب درین وقت ۞
نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة ۞ وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا ۞ وقولی اذا ما الفضل کر بسیفه ۞ علی القوم اخری یا بنی ارجعوا ۞ وعاشرنا لاقی
فی الکمام بنفسه ۞ لما ناله فی الله لا یتوجع ۞ گفت آوازی در ده در آن جان و عباس مردی بلند آواز بود چنانک آورده اند که روزی در مکه غارتی بود
عباس آواز برداشت که وا صباحاه هیچ آبستن نبود که آواز بشنید که کودک از شکمش جدا نشد عباس ندا کرد با آواز بلند که یا معاشر
المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدتم علیه رسول الله چون آواز عباس
شنیدند همه بازگشتند لبیک لبیک گویان و این هزیمت در شب بود و رسول در وادی بود و مشرکان در کمین نشسته تیغ و نیزه
و عمود در مسلمانان نهادند چون مسلمانان بازگشتند و خود را بر مشرکان زدند تیغ و نیزه را کار فرمودند رسول در آن شب تاریک یکبار
روی باز کرد چندان نور از روی مبارک بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی که ماه شب چهارده است که می درخشد و مسلمانانرا بر قتال تحریص
میکرد و گریختگانرا با آواز بلند میگفت این ما عاهدتم الله علیه همچنانکه آواز رسول صلعم بشنیدند باز گشتند راوی خبر گوید که مردی می آمد
از هوازن بر اشتری نشسته و رایتی سیاه در دست گرفته و در پیش قوم ایستاده چون ظفر یافتی از مسلمانان و رحمی دیدی نیزه برو
زدی و ویرا بکشتی و یکبارگی بشکستی و چون فرصت یافتی رایت برداشتی و جماعتی با او در عقب هزیمتیان رفتی امیر المومنین علی آهنگ او کرد
و در و اسپ ضربتی زد بر شتر پیش آمد اشتر بیفتاد و مرد بزمین آمد تیغ دیگر بروی زد و او را نیز بدو نیم کرد و نشسته و چون مشرکان این بدیدند
شکسته شدند و مسلمانان روی بدیشان نهادند و تیغ و بازو را کار میفرمودند رسول صلعم فرمود که اللهم انک اذقت اول قریش نکالا
واذق آخرهم نوالا و رسول در آن کار بجوشهای خواست و گفت انا المطلب الکنون حمی الوطیس گرم شد و او گفت انا النبی لا کذب و انا عبدالمطلب و پاره
خاک برگرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت شاهت الوجوه از آن لشکر هیچکس نماند که آن خاک بچشم او نرسید و خدای تعالی گفت چهار هزار
فرشته را فرستاده تا مدد ایشان آمدند حسن بصری گفت هشت هزار بودند سعید بن المسیب گفت یکی از مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین

شاهة

چون مارا طلاقات افتاد با مسلمانان برایشان زدیم و ایشان را پراکنده کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سفید رسول رسیدیم برامن او مردانی
دیدیم نیکوروی و سفید جامه چون مارا دیدند گفتند شاهت الوجوه و روی در ما نهادند و ما را هزیمت کردند من گفتم یا رسول الله ایشان از آن دیدیم
ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و ذلک قوله تعالی و انزل جنودا لم تروها راوی خبر گوید که چون امیر المؤمنین علی ع ابو جرول را بکشت و کافران
و لشکر شدند او همچنان میکشت تا چهل مرد را بکشت از آنجا مشرکان بهزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از ایشان میکشتند تا که روز بلند
برآمد منادی رسول آواز داد که رسول میفرماید که اسیر از دست انگشتن بدارند مردم دست بداشتند و در ایام فتح مکه بنی هذیل مردی را بجاسوسی
فرستادی که او را ابن الاکوع گفتندی روز حنین او را اسیر گرفت عمر خطاب که زنت او بجلد او را ابو عبید انصاری را گفت دانی که این مرد کیست این
آنست که در ایام فتح مکه جاسوس بود او را بکش که دشمن خدایست انصاری وی را بکشت رسول ص را از آن خشم آمد گفت نشنیدی منادی من
که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید گفت بقول عمر کشتم و از آن جنگ خواست مشرکان از آنجا برگشتند و با وطاس آمدند رسول ص مردی را نامزد کرد و از ا
اشعریان نام او ابو عامر و لشکر بدو داد تا او برفت و ایشان را پراکنده کرد و امیر مشرکان مالک بن عوف النضری بطایف گریخت و الجا در حصن ثقیف
رسول ص بر اثر ایشان بطایف شد و طایف را حصار داد و شوال تا آخر کارزار کردند چون ذو القعده در آمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از آنجا بجعرانه
آمد که آنرا جعرانه خوانند و آنجا احرام گرفت و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام بمؤلفة قلوب داد چون ابو سفیان بن حرب
و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و عبدالله بن امیه و معاویة بن ابو سفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن حابس و امثال ایشان
هر یکی را پنجاه شتر داد و انصار را از آن نصیب اندکی داد از جهاد و جهد ما شدند انصار را از آن تنگ آمد و در آن گفت و گوی کردند یکی گفت غنیمت بقوم
خود داد و ما را محروم کرد دیگری گفت تیغ ما زدیم غنیمت کافران بردند یکی گفت اکنون ایمن شد و از کس باک ندارد و روی تمی باید اگر عباس بن مرداس گفت
اتجعل نهبي ونهب العبيد · بين عيينة والاقرع · فما كان حصن ولا حابس · يفوقان جدي في مجمع · وما كنت دون امرئ منهما · ومن تضع اليوم لا يرفع
این صورت بسمع رسول رسید بفرمود تا انصار را بنزد انصاریان رانند او گرد شده تا جمع شدند و جای نشستند که کسی دیگر در میان ایشان نبود و او ازیشان
نبود رسول ص و علی با او بود و در میان ایشان بنشست و گفت من از شما چیزی میپرسم مرا جواب دهید گفتند بپرس یا رسول الله گفت نه شما در ضلال بودید
خدای شما را بمن هدایت کرد گفتند بلی یا رسول الله ولله المنة و لرسوله گفت نه شما برکناره دوزخ بودید خدای شما را برهانید گفتند بلی والله المنة و لرسوله
اگر خاموش شد ساعتی و گفت جواب دهید مرا بانچه نزدیک تمامت گفتند جواب دادیم بانچه دانستیم و گفتیم منت و فضل خدایراست و الرسوله
رسول خدای گفت اگر جواب دهید میتوانید گفت بگوئید قد جئتنا طریدا فآویناک و خائفا فآمناک و مکذبا فصدقناک ترا براندند ما ترا
با خود گرفتیم و خایف بودی ایمنت گردانیدیم و ترا دروغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم انصاریان که این بشنیدند در گریه افتادند و زاری کردند
و زاری کردند برخاستند و دست و پای رسول را بوسه دادند و گفتند ای رسول خدای تن و جان ما فدای تو باد و هر مال که ما راست حکم تراست اگر تو
خواهی بر قوم خود تفرقه کن و جوانان ما را که این سخن گفتند بنادانسته گفتند این برای وضع قدر ایشان است اکنون توبه کردند و استغفار میکنند
برای ایشان رسول خدای ص گفت اللهم اغفر الانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار یا معشر الانصار اما ترضون ان یذهب
الناس بالشاء و النعم و انتم ترجعون فی سهمکم رسول الله شما راضی نباشید که مردم بازگردند با نصیب ایشان که گوسفندی و شتری باشد و نصیب شما رسول
بود گفتند بلی یا رسول الله رضینا بالله ربا و برسوله قسما رسول ص گفت الانصار کرشی و عیبتی و لو سلک الناس وادیا و سلکت الانصار
شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر من و خاص منند اگر مردم بیک وادی فرو شوند و انصار براهی شوند من راه انصار فرو شوم

اگر عباس

اگر عباس مرداس بیامد پیش خود خواند و گفت تو گفتی اتجعل نهبی و نهب العبید بین الاقرع و عیینة ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد نه چنین
گفت اما گفت چگونه گفت است گفت بین عیینة و الاقرع امیر المؤمنین علی ع را گفت یا علی قم فاقطع برخیز و زبان او ببر عباس گفت والله
که این بر من سختتر از آن آمد که دشمنان ما برسر ما آمدند و در سرای ما علی دست مرا گرفت و ببرد و والله که اگر من دانستمی که کس باشد که مرا از
بار ستاند زیاده خواستمی و لیکن دانستم که کس پای مرد پیش او شود نهاد چون علی ع او را میبرد گفتم یا علی زبان مرا خواهی برید گفت آنچه
مرا فرموده اند در حق تو بکار آم کردن و هم ساعت مرا پیش پیمبر برد پس حکمی او همان جواب دادی مرا آورد تا بنزدیک شتر غنیمت آنجا مرا گفت
رسول ص ترا چهار فرموده است از غنیمت شتر گفتم چهار فرموده است گفت اکنون بر وا چهار تا بصد شماری که تراست گفتم یا علی رسول زبان
بریدن من این خواست گفتار گفتم مادر و پدرم فدای شما باد چه کریم و حلیم و عالم مردمانید شما اگر گفتم با تو مشورت کنیم مرا درین چه ثواب باشد
گفت صواب آنست که چون رسول ترا چهار بخشیده بود و از اهل چهار گرده تو نیز چهار بستانی و از اهل چهار باشی یعنی از اهل انصاریان و مهاجران
باشی که ایشان زایش این نداده است سعید بن المسیب درین لشکر شش هزار برده چادر وند قسمت کردند و رسول فرموده که هر زن که آبستن است
با وی نزدیکی نکنند و هر زن که آبستن نیست تا دو بار حیض ننشسته تا اگر استبرا کنند بحیض اگر حاملی از هوازن بیامدند بطوع اسلام آوردند و گفتند
یا رسول الله تو بهترین و کریمترین جهانیانی زنان و فرزندان و مالهای ما بیاوردی و امروز ما مسلمانیم بفرمای تا با ما دهند رسول گفت آن
غنیمت است و لیکن آن طریق مسالمت زنان و فرزندان میخواهید که با شما دهیم یا مال گفتند یا رسول الله مارا حسب خود اسیر کردیم بفرمای تا
تا زنان و فرزندان مارا با ما دهند گفت هرچه در حق من و نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من و جملهٔ بنی هاشم من با ایشان دادم کیست که مرا موافقت
کند جمله گفتند که ما موافقت کنیم و هم چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز دادند رسول ص گفت این قوم است بر من تا جای دیگر
غنیمتی افتد عوض باز دهم و هر که بخواهد رها کنند از هم زنی و هر که بخواهد رها کنند از هم زنی بجای هشتر فدیه بستانند همه گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم و فدا
نخواهیم همه رها کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت و زن از او بار داشت سبب حمل بایشان نداد راوی خبر گوید که چون رسول ص غنایم
حنین بخشید مردی آمد دراز بالا گندم گون پشت دوتا کرده بر روی و پیشانی اثر سجود بر آمده گفت عدالت کن که این غنایم چه کردی گفت چه کردم
گفت عدل نکردی رسول را خشم آمد گفت ویلک چون عدل نکنم کیست که بنزد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری باش تا گردنش بزنیم گفت دعوه
فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه رها کنید وی را که وی را
اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بر دست دوستترین کس بکشد او را از همه خلق دوست دارد و چنان
بود که رسول ص خبر داد همه بر دست امیر المؤمنین علی ع در نهروان کشته شدند بحکم حق تعالی و تعالی ایشان را گفت که یاد کنید روز حنین را که شما در آن
روز بسیار بودید و کثرت شما که شما را بود شما را اعجاب آورده بود خوش می آمد و بجان تا زیر بند فلم تغن عنکم شیئا و آن کثرت و بسیاری شما
هیچ سودی نکرد و بر شما غلبه کرد و زمین با فراخی که آنرا بود بر شما تنگ گشته بود از بیم ایشان پس اگر بگشتید و پشت بدادید و هزیمت
شدید پس خدای تعالی سکینه و آرام بر رسول خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد پس اگر بهم برفتند و رسول را تنها گذاشتند و رسول بماند و آن ده کس
خدای تعالی بر ایشان رحمتی فرستاد و ثبات نمودند و از خدمت رسول ص جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشان را ندیدید چنان گفت
این فرشتگان مؤمنان را تشجیع و تقویت میکردند و کارزار نکردند الا روز بدر و خدای تعالی عذاب کرد کافران را که کشته شدند بقتل و اسیر
و سلب اموال و اذلال و ذلک جزاء الکافرین و این جزای کافران که چون رسول با ما کردند و برگشتند اگر توبه کردند و بیامدند و گفتند خوشنا می بود که توبه

از و واجب بود بمحمد از کافران توبه قبول کند چون از کفر باز آیند و ایمان آرند چنانکه بعضی از قبیله هوازن بعد از عذاب باز آمدند از کفر و اسلام
آوردند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد ما باز او بر ایشان رحمت کند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا
يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ حق سبحانه و تعالی مؤمنان را خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مؤمنان و گروندگان بدانید که آنانکه مشرکانند و بخدای
شرک آورده‌اند ایشان نجس و پلیدند ابو عبیده و ضحاک گفتند نجس یعنی قذرست ابن عباس گفت ما المشرکون الا رجس خنزیر و خوک و کافر و کلب
نزد شافعی و فقهای دیگر نجس الحکم چون جنب و مذهب شیعه کافر نجس العین و نجس الحکم است و ظاهر آیه دلیل میکند که نجس العین است و ایشان
جنب از آنکه حکم نجس العین دیگر نجس العین برای آنکه میان ایشان تنافی نیست و مراد بنجس العین آنست که هرگه بکافر باز آید پلید شود و اگر نیست
او مقصود بودی متعدی بر حکم تعدی نکردی چنانکه جنب و حائض و مراد بانکه نجس الحکم است که با جان نجاست از و زایل میشود و پس کافر از وجه
نجس العین است از وجهی دیگر نجس الحکم و حکم سایر اصناف کفار حکم مشرکانست و اگر از دو کافر یکی تر باشد بباید شست و اگر تر نباشد آب بر
روزد و اگر مصافحه کنند و خشک باشد بخاک باید مالید حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضأ گفت مشرکان پلیدند باید که نزدیک
مسجد الحرام نشوند و گرد مسجد نگردند و ظاهر آیه اقتضا میکند که ایشان منهی اند از آنکه در حرم شوند از بهر آنکه حرم نزدیک مسجد است و هر که در حرم
شود نزدیک مسجد شده و اخبار اهل البیت برین واردست حق تعالی میگوید که نباید که هیچ مشرک نزد مسجد الحرام شود پس از سال ایشان این سال
یعنی حج کافری حج نکنند الا این حج که در و اند و این سال نهم بود از هجرت که امیر المؤمنین علیه السلام سوره برائة بر ایشان خوانده و عهد ایشان بشکست
چون این آیه آمد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان نیایند طعام نیارند طعام بر ما تنگ شود و تجارت منقطع شود و بازار کاسد گردد و منافع
و مرافق ما فایت گردد و خدای تعالی این آیه فرستاد وان خفتم عیلة و اگر چنان بود که شما از درویشی می ترسید که خدای شما را از فضل
و نعمت و رحمت خود مستغنی گرداند و دری دیگر از درهای روزی بر شما بگشاید و خدای ایشان را توانگر گردانید بآنکه اهل جده و صنعا
آوردند و از یمن طعام آوردند بر پشت چهارپای و مدینه از نبات حول و فراخی بداد که اهل مکه توانگر شدند ابن ضحاک گفت خدای تعالی ایشان را
توانگر گردانید بجزیه اهل کتاب تا توانگری ایشان در المشیئة خود باز بست از آنکه ایشان بعضی بآن وقت و آنکه خبر رسیده نبود و از بهر آن تا متکلف
با خدای گردند و امید بدرگاه او دارند خدای تعالی عالم است بمصالح شما در تکلیف و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ابن عباس گفت چون خدای تعالی مشرکان را نهی کرد از آنکه بمکه آیند شیطان در دل این
جماعت انداخت که ایشان نیایند شما چه خورید و شما طعام از کجا یابید خدای تعالی با ایشان این آیه فرستاد و ایشان را بقتال اهل کتاب فرمود
و مستغنی شان گردانید کلبی گفت که چون آیه آمد رسول علیه السلام بر بنی قریظه و بنی نضیر رفت و ایشان مصالحه کردند و آن اول جزیه بود در اسلام که از اهل
کتاب گرفتند و اولین ذلتی بود که بایشان رسید و میگوید و میفرماید رسول علیه السلام را و مسلمانان را قتال کنید با آنکسانیکه ایمان نیاوردند بخدای چه
جهودان و ترسایان او را وصف کردند بآنکه خدا را فرزند و امیدارند و اگر در حق خدای این روا دارد او خدا را ندانند و بوی ایمان نیاورده و معبّت

و بقیامت ایمان ندارند و ایشان اگرچه معتقد این چیزها باشند مؤمن نباشند برای آنکه اعتقاد آنکه ایمان باشد و علم باشد که از سر دلیل باشد
و گفت که ایشان حرام نمیدارند آنچه خدا و رسول آن را حرام کرده اند برای شرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند و دین حق که دین خدا است
ندارند و حق نامیست از نامهای خدا و ایشان دین حق ندارند و این آیه دلیلست بر آنکه جهودی و ترسائی باطلست و حق نیست گفت کارزار کنید
با آنکه صفت او اینست آنگه بیان کرد و گفت که از جمله کسانیکه ایشان را کتاب داده ایم یعنی توریة و انجیل تا آنگه جزیه بدهند بدست خود و بیخود و ام
و ایشان ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل کتاب آنست که اول ایشان را دعوت کنند با سلام اگر قبول کنند مسلمان شوند و اگر قبول نکنند جزیه بر ایشان
عرضه کنند و شرایط ذمه قبول کنند بران قرار دهند ایشان را [illegible] کنند و اگر قبول نکنند بکشند ابو علی گفت معنی عن ید آنست که باید که جزیه
خود دهند و روا نباشد که نایبی فرا دهند تا ذلت و صغار ایشان پیدا گردد و گفته اند عن ید یعنی نقد دهند نه نسیه و گفته اند که بر قوت
و بر نعمت یعنی جزیه بدهند از نعمتی که شما کشتها با ایشان کرده باشید بقبول جزیه و آنها که از ایشان جزیه گیرند جهودان و ترسایان و گبرانند
و صابیان را حکم کفار دیگر باشد و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی با این موافقت و قبول اهل کتاب بنهاد با شافعی با دین دو فرقت
و ابو حنیفه بر آنست که ایشان اهل کتاب اند و از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند که او گفت ایشان را
پیغمبری و کتابی بود پیغمبر را بکشتند و کتاب خود را بسوختند و جزیه را حدی نیست چندانکه امام مصلحت داند از ایشان بستانند یا بر سر
ایشان نهد یا بر زمین و شافعی گفت از دینار بستانند اگر درویش بود دوازده درم و اگر متوسط بود بیست و چهار درم و اگر توانگر
بود چهل و هشت درم و اما آنکس را که مالی نبود و کسبی نبود او را بر وی جزیه نباشد و دیوانه جزیه نباشد و روا نبود که هیچ ذمی را بازگذارند که در
حرم شود و نه برای حال و نه برای کفر و اگر گویند جزیه اهل کتاب بطاعت یا معصیت اگر طاعت باید که بران مستحق ثواب باشند و اگر معصیت
نشاید که خدای تعالی معصیت فرماید جواب این آنست که ستدن امام از ایشان طاعت و اعانت دادن ایشان نه طاعت و نه معصیت
بر سبیل فدیه و دفع قتلست از نفس خود و نیز استحقاق جزیه از جزاست و جزا را وصف نکنند بآنکه طاعت یا معصیت وَقَالَتِ
الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ
قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
حق سبحانه و تعالی شانه خبر داد از آنکه جهودان و ترسایان
گفتند و بر ایشان رد میکند گفتار دروغ و باطل ایشان از آنکه جهودان گفتند که عزیر پسر خدا است و ترسایان گفتند مسیح یعنی عیسی پسر مریم پسر
خدا است اینجا سوال کنند و گویند که خدای تعالی این بجهودان چگونه حواله کرد و ایشان این را منکرند جواب آنست که با قول خدای تعالی انکار جهودان
را تاثیری نبود و چون این آیه آمد جهودان عهد رسول این را منکر نبودند چون سلام بن مشکم و مالک بن الصیف و بسیار جهودان در حق
عزیر این بگفتند آن بود که از عبدالله عباس روایت کرده اند که او گفت عزیر از جمله اکابر بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی دیگر گفته اند که او پیغمبر بود
توریة در میان و آن بوده اند او را بجای تابوت بود و مردم بعضی یاد داشتند چون بمعصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه گرفتند خدای
تابوت را از میان ایشان برگرفت چون فساد زیاده گردند توریة از دلهای ایشان برگرفت و از یاد ایشان برفت عزیر آمد
ایشان پشیمان شدند و آن را عقوبتی شناختند توبه کردند و باز گشتند عزیر دعا و تضرع کرد از خدای درخواست تا توریة باز داده بهر خدای تعالی
دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد و توریة بازیاد داده و بیامد و قوم را بین ثابت داد و توریة بر ایشان خواندن گرفت بعضی از ایشان

اتفاق کردند و بهری کم کردند تا آنچه خدای تعالی توریت با ایشان داده و آنچه از و نوشته و یاد گرفته بودند بآن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند
حرفی زیادت و نقصان نبود این تخصیص عزیر را برای آنست که او پسر خداست تعالی [illegible] یقول الظالمون سدی گفت که سبب آن بود که چون عمالقه
بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را بکشتند و بر جای بنشاندند ایشان بگریختند و متواری گشتند و در عالم پراکنده شدند عزیر نیز بگریخت
و در بعضی کوهها خدای را عبادت میکرد و از کوه فرو نیامدی الا روز عیدی روزی از روزها بعید فرو آمد زنی را دید بر سر گوری ایستاده میگریست
و المعظاه و اکاسباه عزیر در تفرع و در طلب [illegible] میگفت یا خدایا بنی اسرائیل را بی علم رها کردی عزیر فرا شد و آن زن را وعظ گفت و گفت
از خدای بترس و او را گمان چنان بود که آن شوهر ویست گفت تو چنان دانی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی تو بر خداست [illegible] شوهرت
و جمله خلایق را آنک گفت که میدانی که روزی جمله خلایق بدست خداست و هیچکس را بی روزی رها نکند نمیدانی که علم جمله عالمیان از دوست [illegible] بنی اسرائیل
را بی علم رها نکند عزیر گفت راست گفتی ولیکن تو کیستی گفت من دنیام آمده ام تا ترا بشارت دهم [illegible] فلان جا چشمه [illegible] خواهی [illegible]
و درختی بر کنار آن چشمه بخواهی رستن از میوه آن و آب آن چشمه بخور [illegible] خدای تعالی ترا چیزی خواهد داد
عزیر از آنجا برفت [illegible] دیگر روز [illegible] چشمه آب [illegible] درختی بکنار آن پیدا شد و از آن میوه بخورد و از آن آب
بیاشامید و چون نگاه کرد پیری می آمد فراز آمد و او را گفت دهن باز کن او دهن باز کرد چیزی در دهن او نهاد گفت فرو بر او فرو برد [illegible]
از آنجا در چشمه [illegible] تا بقوم خود رسید و همچنان در آن چشمه میرفت چندانکه بیشتر میرفت علمش در زیادت میشد تا آنگاه که بقوم خود رسید
جمله توریت یاد داشت آمده بود قوم خود را گفت بروید و قلمی چند بیاورید برفتند و چند قلم بیاوردند بر سر انگشت قلمی ببستی و توریت نوشتن گرفتی
بجمله قلمها تا توریت جمله بنوشت ایشان چون بدیدند و آن نسخهای توریت که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنچه او نوشته بود
یک حرف تفاوت نداشت گفتند توریت باین [illegible] هیچکس نبوده که یاد گیرد و علم آن در دل او بماند این خصوصیت برای آنست
که او پسر خداست تعالی ذلک قولهم بافواههم [illegible] گفتند عیسی پسر خدای است آن بود که ترسایان پس از آنکه عیسی را بآسمان بردند [illegible] سال
طریق صلاح و سداد بودند نماز میکردند و روزه میداشتند و جهاد میکردند تا آنگاه که میان ایشان و جهودان کارزار افتاد و در میان جهودان
مردی [illegible] نام او بونس بود [illegible] از ترسایان بکشت آنگاه جهودان را گفت من میترسم [illegible] اگر ترسایان بر حق باشند و ما بر باطل
و کار چنین باشد ایشان بهشت شوند و ما بدوزخ ولیکن من کیدی کنم که ایشان نیز بدوزخ شوند [illegible] اسبی داشت نام او عقاب [illegible]
بود در میان [illegible] آن اسب را پی کرد و جامه چاک کرد و خاک بر سر کرد و گفت ای قوم مرا بدانید گفتند نه گفت من آن بونسم که چندگاه با شما
کارزار کردم اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبه تو مقبول نخواهد بود تا ترسا نشوی اکنون من ترسا ام و توبه کردم
و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید از کار من آنگاه از آنجا برفت و یکسال تمام در کنیسه بنشست و انجیل بیاموخت انجیل خواندن گرفت و ترسا
یان را گفت مرا از راه آسمان ندا کردند که خدای توبه تو بپذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان او را باور داشتند و او از آنجا به بیت المقدس آمد
مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور و او را تعلیم کرد که خدا و عیسی و مریم سه شخص بودند [illegible] ترسایان
و از آنجا بروم رفت نام او یعقوب [illegible] این مقالت او را بیاموخت که مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی خدای بود لم یزل و لایزال [illegible]
این سه را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت [illegible] من شما را آموختم و می بینم که عیسی را در خواب
دیدم مرا گفت من از تو راضی شدم و من فردا خویشتن را قربان خواهم کردن چون دیگر روز [illegible] خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او

نسطور شخصی بود

دعوت میکردند هر یکی را گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلاف افتاد حق سبحانه و تعالی آنچه از ایشان حکایت کرد و گفت که جهودان
گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست آنچه ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدهنها یعنی بزبانهای خود میگویند و آن را
حقیقتی و اصلی نیست مانند آنست که کافران دیگر پیش از ایشان بودند گفتند یعنی گفتار ترسایان که مسیح پسر خداست مانند آنست که جهودان
گفتند عزیر پسر خداست و آنچه این هر دو قوم گفتند مانند آنست که مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدااند تا آنچه جهودان و ترسایان
در عهد رسول گفتند که عزیر و مسیح پسران خدای اند همانست که جهودان متقدم گفتند که عزیر پسر خداست که خدای ایشان را باین گفتار که گفتند لعنت
و خدا بکشد ایشان را بکشاد و هلاک کرداناد و آفرید ایشان را با این آیات و دلالات و حجج چگونه برمیگردانند و از راه حق چگونه نشان دور میکنند

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝

حق تعالی [illegible] در این آیه [illegible] و مناقب جهودان میکند و میگوید که ترسایان و جهودان از جهل و نادانی
فرا گرفته اند عالمان و زاهدان خود را خدای خود گرفته اند آنچه ایشان میگویند که حلالست حلال میدارند و آن
حرامست یعنی بقول ایشان حرام حلال میدارند و حلال حرام عدی بن حاتم گفت من ترسا بودم بنزدیک رسول آمدم و صلیبی از زر در گردن
داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن دور کن من آن را از گردن برآوردم و بینداختم آنگه رسول سوره براة خواندن گرفت تا باین آیه
رسید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله گفتم من ایشان را نپرستم گفت نه بقول ایشان حلال [illegible] میدارید و حرام بحلال
گفتم آری گفت نه شما را ایشان آنچه میفرمایند طاعت میدارید گفتم آری گفت پس این عبادت ایشان بود و نیز مسیح بن مریم را خدای گرفته اند
یعنی ترسایان در آنچه میگویند ان الله ثالث ثلثه و این جهودان و ترسایان را نفرموده اند الا که ایشان خدا را بیکیت [illegible] الخدای
که هیچ خدای نیست سزای پرستش الا او و پاکست و منزه از آنچه با او انباز گیرند مشرکان آنگه گفت که ایشان بآنچه میکنند و میخواهند
که نور خدای را بنشانند و راه حق را تاریک گردانند و دین خدا را باطل کنند بدهنهای خود یعنی بگفتارهای باطل خود ابن عباس گفت مراد جهودان
و ترسایانند که میخواهند [illegible] احبار و رهبان [illegible] نور خدای را که توحید اوست و اصل دین او بنشانند با قول باطل خود
ضحاک گفت [illegible] بعضی اهل معنی گفته اند که تمثیل محال کردند که بگفتار باطل خود دین خدای باطل کنند بآنکسی مانند که خواهد که نور
آفتاب بباد دهن بنشاند یعنی می پندارند که دین [illegible] ضعیف که بگفتار ایشان باطل خواهد شد چنانکه چراغی ضعیف بباد دهن کشته شود [illegible] گفت
نور خدای اسلام است حسن گفت قرآنست بعضی دیگر گفته اند دلیل و حجت و برهانست و باین جمله راه یابند چنانکه بروشنائی راه یابند ایشان
میخواهند که نور را بنشانند و خدای تعالی ابا کرد و منع کرد الا آنکه نور خود تمام کند یعنی نخواهد الا تمامی نور خود و اگر چه کافران کاره آن باشند
و میخواهند که دین خدای ظاهر باشد آنگه گفت اوست آن خدائی که بفرستاد پیغمبر خود را محمد صلوات الله علیه و آله و سلم با قرآن که هدی است با بیان ادله
و حجج و بینات و دین حق که مسلمانیست تا ظاهر کند و غالب گرداند آن را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند از ابن عباس گفت معنی آنست که
تا خدای تعالی او را بر جمله شرایع اسلام مطلع گرداند چنانکه هیچ چیزی بر وی پوشیده نماند ابوهریره و ضحاک گفتند تا خدای تعالی دین حق را

حلال بحرام

اظهار کند بر همه دینها و این نزد خروج مهدی عم باشد که همه دینها یکی گردد و بدعت و ظلم اندک گردد و کافرستان که این حدیث شریف مدروس شده
و شک کرده و هیچ کس نماند که در اسلام آید بطوع یا بکره و از اهل البیت علیهم السلم همین روایت کرده اند کلبی گفت که تاویل این آیه هنوز نیامده
نیامده است و قیامت نباشد تا که این بدید آید مقداد اسود از رسول صلعم روایت کرده گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت ولا وبر ولا مدر والا
ادخله الله کلمة الاسلام بعز عزیز ویذل ذلیلا اما یعزهم فیجعلهم الله من اهله واما ان یذلهم فیدینون له ابو سلمه گفت از عایشه
که او گفت که رسول صلعم گفت که روزگار نیست شود تا مردم لات و عزی را پرستند گفت من گفتم یا رسول الله من پنداشتم که این نباشد پس ازانکه
خدای تعالی این فرستاد لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون گفت این باشد تا آنکه خدای خواهد آنگه خدای تعالی بادی خوش بفرستد
هر کسی را که در دل او مثقال ذرة خیر باشد قبض کند تا نمانند الا آنکه در دلهای ایشان چیزی نباشد یا ایها الذین آمنوا ان
کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم
حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم نواله خطاب کرد با مومنان و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید بسیاری از احبار که علمای جهودان اند و بسیاری
از رهبانان که زاهدان ترسایان اند مالهای مردمان بباطل و ناحق میخورند یا آنکه در احکام رشوه میگیرند و تحریف کتاب خدای میکنند و مراد و هوای
ایشان جهلی و مزدی میستانند و شرایع را بعوام خود در تحقیق و از ایشان چیزی میگیرند از وجوه عوام کسب میکنند و عوام را [illegible]
و مردم را از راه خدا و دین حق باز میگردانند و منع میکنند تا مردم در اسلام آیند پس باید که شما از صحبت ایشان دور باشید و از مجالس ایشان
حذر کنید و با آنکه زر و سیم گنج می نهند و آنرا در راه خدای انفاق نمیکنند ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک عبدالله عمر گفت هر مالی که آنرا زکوة بدهند
گنج نباشد و اگرچه در زیر هفت زمین باشد و آنچه آنرا زکوة نداده باشند و اگرچه بر روی زمین باشد جابر بن عبدالله انصاری گفت و ابن عباس همین گفته و از امیر المؤمنین
علی روایت کرده که هر مالی که از چهار هزار درم افزون باشد آن گنج باشد و اگرچه زکوتش داده باشند و اگرچه نداده باشند ثوبان روایت کرد از رسول صلعم که چون
این آیه فرود آمد گفت تبا للذهب والفضة و این لفظ را بار تکرار کرد اصحاب رسول صلعم را سخت آمد گفتند یا رسول الله کدام مال گیریم و کدام سرمایه
سازیم گفت لسانا ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة مؤمنة تعین احدکم علی دینه زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مؤمنه که بر دین یاری دهد ابوذر
غفاری رحمة الله علیه گفت نزدیک رسول شدم و او در سایه کعبه نشسته بود چون نزدیک او رسیدم گفت هم الاخسرون ایشان زیان
کارترند من بترسیدم گفتم که مگر از من حادثه در وجود آمده است گفتم یا رسول الله ایشان کیستند [illegible] گفت الاکثرون
الا من قال بالمال هکذا وهکذا عن یمینه وشماله وخلفه وقلیل ما هم گفت زیان کارترین ایشان بیشترین مردمانند الا آنکسانیکه
مال خود را از جوانب خرج کنند در رضای خدای از چپ و راست و پیش و پس ایشان اندک اند و همچنین ابوذر روایت کرده است هر مالی که خداوندش
بنگذارد از زر و سیم آن گنج باشد و [illegible] سیم بسیار بسیار رها کند آن را داغ کنند برای او و رسول صلعم گفت که هر که ده هزار
دینار رها کند آنرا صفحها کرده اند و او را بآن عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان فارغ شود [illegible] چون [illegible]
ایشان بآن کافر شدند [illegible] از آنکه سیم و زر در گنج [illegible] مردی گفت که ما گنج می نهیم گفت بلی و برای آن
یکدیگر [illegible] ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دو دیناری یافتند پیغمبر گفت این داغهاست مراد [illegible]

درجامه او

در جامه او دو دینار یافتند گفت این دو دینار دو داغ است مراد این همه وعید کسانیست که مال جمع کنند و از آن حقوق اخراج نکنند و چون جمع
کرده باشند و حقوق خدای ادا کرده ایشانرا از عقاب نبود [illegible] باز باید داد چون بر وجه حلال جمع کرده باشند و پیغمبر گفت من ادی
زکوة ماله ادی الحق الذی علیه ومن زاد فهو خیر له هر که زکوة بدهد مال را آن حق که در زکوة داده باشد عبدالله عمر را از این آیه پرسیدند
گفت هر که زر و سیم گنج نهند و زکوة نه دهد وای بر او و هم که زکوة بدهد پاکی هست اگر گفت من باک ندارم که هم وزن کوه احد زر باشد و من عدد آن
دانم و زکوة آن بدهم و در طاعت خدای صرف کنم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
میگوید که بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک
در روزی که این زرها و سیمهای ایشان بتابند در آتش دوزخ تا آنگاه چون آتشی گردد پس بآن پیشانیها و پشتها و پهلوهای ایشانرا داغ برنهند
عبدالله مسعود را از این آیه پرسیدند گفت و الله که دیناری و درمی را بجای دیگر ننهند و لیکن خدای تعالی پوستهای ایشانرا
فراخ کند تا هر درمی و دیناری را داغی باشد و تخصیص پیشانی و پشت و پهلو از برای آن کرده که چون سایل با ایشان کرد پیشانی ترش کنند و از و
و اگر ده روی پشت بر وی کردانند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه بشادی کشاده پیشانی بود و پهلو آکنده و قوی پشت احنف بن قیس گفت
بمدینه آمدم و در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی را دیدم خشن جامه درشت روی درشت اندام که بیامد و آنجا بایستاد و گفت
بشارت ده [illegible] را که مال جمع میکنند و درم می نهند که فردای قیامت حق تعالی سبحانه [illegible] داغی سازد که چون بر سینه هر و نهند از
کتفش بیرون آید و بآن پیشانی و پشت و پهلوی ایشان داغ کنند آن قوم این بشنیدند سر در پیش افکندند و هیچکس با او نگاه [illegible]
جواب نداد و از ایشان برگردید نزدیک ستونی بنشست من نزد او رفتم گفتم ای شیخ این سخن تو قوم را خوش نیامد گفت ایشان عاقل
نیستند من بپرسیدم که این مرد کیست گفتند ابوذر غفاری است چون این داغ بر ایشان نهند ایشانرا گویند که این آن است که شما گنج نهاده
بپس بچشید جزای آنچه کردید و گنجی که نهادید مجاهد از عبدالله عباس روایت کرده که چون این آیه آمد مسلمانان را سخت آمد گفتند چگونه توان کردن که یکی از
ما برای فرزندان ضعیف خود چیزی ننهد که ایشانرا از آن حاجتی باشد [illegible] پیش رسول آمدند گفتند یا رسول الله این آیه بر ما سخت میآید رسول صلعم گفت
شما بدانید که خدای تعالی زکوة بر شما واجب نکرد الا از بهر آنکه مالهای شما پاکیزه شود چون زکوة آن داده باشید باقی پاکیزه است و مواریث
فرض کرد در مالهای شما که باز ماند آنگه گفت خبر دهم شما را به بهترین گنجی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی یا رسول الله گفت زنی صالحه که در وی نگرد شاد
شود و چون کارش فرماید طاعت دارد او را و چون غایب شود حفظ الغیب او کند زید بن وهب گفت ابوذر غفاری را دیدم جای او را گفتم یا
اباذر ترا باین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم مرا با معاویه گفتگوی افتاد در این آیه او گفت در حق اهل کتابست من گفتم در حق تست
و امثال تو [illegible] بمدینه آوردم نامه بعثمان نوشت بشکایت من روی در من نهادند و مرا اطاعت کردند چندانکه گویی که مرا هرگز ندیده اند من شکایت
عثمان رفتم گفت مردمان این شهر با تو خوش نیست ترا از اینجا باید رفت و مدینه را رها کردن من مدینه را رها کردم و اینجا آمدم و هم ابوذر را
از پیغمبر روایت است که آیه در حق مانعان زکوة است که خدای تعالی روز قیامت ایشانرا [illegible] بدان زر و سیم پشت و پهلوی ایشانرا داغ کند
و آن روز که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما چون خدای تعالی از بندگان بگذارده باشد و حساب فیصل کرده باشد ایشانرا از اینگونه
تا مردان اهل بهشت اگر اهل بهشت باشد به بهشتش فرستد و اگر اهل دوزخ باشد بدوزخ و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی
بفرماید تا او را در صحرا بیفکنند بر روی و آن شتران بر سر او برود [illegible] و اولین شان باز آید تا آنگه خدای تعالی فصل کند میان

میان اهل موقف و اگر حساب کوسفند بود بیارند و دران محراب گذارند و آن کوسفندان او را بجای و سر لگد میزنند تا اگر که حساب فصل کند میان
خلقان [illegible] که معتقد ان آن [illegible] ارسال بود و گفت [illegible] که ذکر کاه دیانه ثوبان روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت که هر که گنج نهد
و زکوة او نداده باشد حق تعالی آن را ماری آفریند که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه باشد تا با وی برود هر جای که او رود و گوید و ملک تو کیست که علاوه
می شده گوید من آن گنجم که تو نهاده بودی تا ترا خورم و بشکنم و فرو برم که بیاید و دستش در دهان کند و دو بشکند و فرو برد و بعد همه اعضاش یکیک فرو برد

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

میگوید که عدد ماهها نیز در یک قضای تعالی دوازده است مراد ماههای تازیانست و آن محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاول و جمادی الآخر
و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذوالقعده و ذی الحجه است و محرم را برای آن محرم خوانند که [illegible] داشتند درین ماه قتال کردن و صفر
را برای آن صفر گویند که [illegible] درین ماه قتال بودی از مردمان و [illegible] برای آنکه ایشان درین ماه و با می افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبیده گفت
از برای آنکه درین ماه مشکهای ایشان از شیر خالی میشود و این دو ماه دیگر را ربیع خوانند که درین ماه نباتات زمین بسیار شود و برای آنکه ارتعوا
و ارتعوا فی ما کنتم ای قاموا که عرب در مسکنهای خود ساکن و مقیم شدندی و دو ماه دیگر را جمادی خوانند که آب درو فسردی و رجب برای
تعظیمش رجب خوانند و برای آنکه درین ماه قطع قتال کردندی و ترجیب تعظیم باشد و [illegible] باشد و در خبرست که از رسول علیه السلام پرسیدند
که رجب چه باشد گفت رجب نام جوی است در بهشت که از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر هر که روزی ازین ماه روزه دارد خدای تعالی او را ازان جوی آب دهد
و شعبان را برای آن شعبان خوانند که حسنات و ارزاق مسلمانان درو منشعب میشود و رمضان را برای آن رمضان خوانند که برمض الذنوب گناهان
را بسوزد و شوال را برای آن شوال گفتند که اشتران [illegible] را درین ماه شیر بر بالا شدی و ذوالقعده را برای آن ذوالقعده گفتندی که درین ماه قعود
کردندی و کارزار نکردندی و ذی الحجه را برای آن ذی الحجه خوانند که در وی حج کردندی و ماهها همه دوازده است چنانکه ماههای عجم الا آنست که [illegible]
که هر برجی [illegible] یعنی هلال و ماههای قمری شمسی بنزول شمس بر دوازده برج گفت با ماهها دوازده است نزدیک خدای در کتاب او یعنی لوح محفوظ و گفته
که در کتابهای پیغمبران فرستاده است یا در قضا و حکمی که کرد دران روز که آسمان و زمین آفریده است ازین ماهها چهار ماه حرام است یکی تنها و آن رجب است
و سه پیوسته و آن ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و عرب این ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مردی قاتل پدر و برادر را دیدی درین ماهها
تعرض نرسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت و عزت بیفزود و خاصه ماه رجب را که حق تعالی او را ازین چهار ماه برگزیده است از امام حسین علیه السلام روایت
کرده اند که گفت هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد خدای تعالی صد هزار حسنه بنویسد او را و هر که دو روز روزه دارد صد هزار درجه یابد و صد هزار گناه
از دیوان او محو کنند و هر که سه روز روزه دارد منادی ندا کند که کردار از سر گیر که آنچه گذشت جمله را بیامرزیدم و از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که از اول
ماه رجب یک روزه بگیرد شفاعت او قبول کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یک روز در آخرش روزه دارد او را از جمله پادشاهان بهشت کنند و در جمله [illegible]
و امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد خدای تعالی دیواری میان او و میان دوزخ کشد که عرض و کشادگی او از مشرق تا مغرب بود
و ثواب روزه یکساله بنویسند و او را بهشت واجب شود ایه آنکه حق سبحانه و تعالی گفت ذلک الدین القیم یعنی شمار ما درستست و دین یعنی حساب راست است
چنانکه رسول علیه السلام گفت که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت یعنی زیرک آنکس است که حساب نفس خود بکند و از بهر پس مرگ عملی کند که ورا

سود کند

[Margin:] [illegible] از طرق اهل البیت علیهم السلام [illegible]

توبه [illegible]

ای عجب که خدای تعالی عدد ماهها که صلاح خلایق بدان متعلقست بخلایق باز نگذاشت و گفت عند الله و فی کتاب الله عدد ائمه که صلاح دین و معاد
باوست چگونه با خلایق گذارد و ماههای که صلاح و منافع بدو منوط است دوازده کرد ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و عدد نقبای
بنی اسرائیل مفوض بموسی است و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و اگر چشمهای آب بود که بر دست موسی گشاده شد بفرمان او بود
دوازده بود فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و اگر از نجات او و قومش راهها در دریا هم دوازده بود از لطایف صنع و کمال آنچه
خلاص و نجات بهترین امت دران باشد هم دوازده باشد الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و آخرهم
محمد که گفت امامان پس از من دوازده اند اولین ایشان علی مرتضاست و چهارم ایشان علی و او سید عباد و صفیا
و هشتم ایشان علی و او علی موسی الرضاست و دهم ایشان علی بن محمد نقی و او زین اتقیاست و آخرین ایشان مهدی که او باز پسین خلفاست
چون عدد تمام کردی اطلاق کن و بر خوان ذلک الدین القیم دین قویم و راه مستقیم است درین ماهها حرام یا درین دوازده امام
بر نفس خود ظلم مکنید یعنی هیچ گناه که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر یکدیگر ظلم مکنید که همه برادران یکدیگرید و هر که
با برادر خود ظلم کند بر خود ظلم کرده باشد المؤمنون کنفس واحدة و قاتلوا المشرکین و با جمله مشرکان کارزار کنید چنانکه ایشان همه
و هم پشت شده اند و از ایشان کم مباشید با ایشان بکوشید تا غلبه شما را باشد و تقوی و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای تعالی با شما باشد
که خدای با متقیان و پرهیزکارانست قتاده و عطا خراسانی گفت که قتال در ماههای حرام کاری عظیم بود و قل قتال فیه کبیر پس منسوخ
شد بدین آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفت قتال در ماههای حرام با خدای تعالی در سوره براة و گفته اند که منسوخ شد ابن جریج
گفت که از عطای ابن رباح پرسیدم که قتال در ماه حرام منسوخست یا نه سوکند خورد که منسوخ نیست برای آنکه دلیل قاطع نیست بر نسخ او

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا
حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

جمیع مفسران و علما گفته اند که این چهار ماه را عرب حرمت داشتند از عهد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار عرب غارت بود گفتند ما را کار اینست و طاقت آن
این ماه چهار [illegible] گرسنه میشویم و نخواستند که یکبارگی استحلال ماههای حرام کنند بر فتند و نسی کردند یعنی ماه حرام باز پس داشتند و [illegible]
داشتند محرم را با صفر آوردند و تا مدتی برین بود که صفر حرام است و محرم حلال میداشتند و آنرا احد الصفرین میخواندند که ایشان را حاجت افتاد
از صفر تاخیر کردند و بار دوازده ماه بودند تا اگر اسلام آمد ماه حرام با محرم افتاده بود و ازین پس روزگار دراز بود مجاهد گفت که عرب هر دو
سال یکبار حج در ماههای حرام کردندی دو سال در ذوالقعده و دو سال در ذوالحجه و دو سال در صفر این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان
افتاد که آن سال که رسول علیه السلام سوره برائت فرستاد حج در ذوالقعده کردند پس سال دیگر که رسول حج الوداع کرده بود با ذوالحجه افتاده بود و خدای
این سوره فرستاد و نسی حرام کرد و رسول در حج الوداع خطبه کرد و دران گفت الا ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق السموات
والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متوالیات ذوالقعده و ذوالحجه و المحرم و رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان
روزگار بگردید و همچنان شد که بود و ماههای حرام با جای خود افتاد و حج با ذوالحجه افتاد و نسی باطل شد ابن عباس و ضحاک و مجاهد گفتند که اولین
کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بودند و از پس ایشان ابو ثمامه جنادة بن امیه الکنانی هر سال بموسم در آمدی بر حماری نشسته و گفتی که

انا اجاب ولا اجاب ولا امر ولا اقول انا حرمنا المحرم واخرنا الصفر اما محرم را حرام کردیم و صفر را تاخیر کردیم سال دیگر بیامدی و گفتی
انا حرمنا واخرنا المحرم ما صفر را حرام کردیم و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی ما محرم را حرام کردیم مشرکان سنانها بر سر نیزه کردندی
و سلاحهای جنگ فرو گرفتندی حق سبحانه وتعالی گفت ای نبی که این کافران کردند نیکو نیست و کو ایشان برای آنکه آن کردند و ایشان
کافر بودند که ایشان را بیفزود و باین که گردند گمراه شدند آنکسانیکه کافر بودند دیگر آنکه الله گمراه کردند سالی آن را حرام مبدل نمودند حلال آنچه خدای حرام
کرده یعنی محرم ایشان حلال میکنند تا مراعات عدد ماهها حرام کرده باشند اگرچه تعیین و تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال بد ایشان برای ایشان
آراسته شده میپندارند که نیکو میکنند و این خود بدست دیوان یا مهتران ایشان هر ایشان را آراسته کرده است چنان میدانند که نیکوست خدای تعالی
هدایت نکند و راه ننماید کافران را ایهاست یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله
اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل الا تنفروا
یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا والله علی کل شیء قدیر حق سبحانه وتعالی درین
آیه خطاب کرد مومنان را و توبیخ و توبیخ کرد بر تثاقل و تکاسل که نمودند از جهاد چون رسول صلی الله علیه وسلم
بتبوک خواست رفتن و از جنگ طایف باز گشته بود و مردم رنجور بوده بودند و روزگار تنگی و عسرت بود و دران زمین قحطی بود و وقت دخل
نزدیک شده بود و بیرآمده مردم را دل نمیداد که وطن را بگذارند و بغزاه روند بتبوک که ازین سبب عسرت و تکاسل کردند و رسول صلی الله علیه وسلم
کم بود که بجای خواست شدن آن را اظهار کردی و توریه گفتی تا مردمان آگاه نشوند و احوال و ندانستند تا ناگاه خبر دشمن شوند مگر غزاه تبوک
که رسول صلی الله علیه وسلم تصریح کرد تا مردم ساز تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم ازان سبب تهاون کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای
آنکسانیکه ایمان آورده اید شما را چه بوده است و چه کار افتاده است که چون شما را گویند که بروید در راه خدا جهاد کنید شما گرانی مینمایید و کاهلی میکنید و
رفتن و ساز آن نمیکنید برای آنکه وقت میوه و غلات است شما را یده ونندگانی آن از آخرت راضی شده اید برای دنیا و متاع دنیا که اندک است و کدام
عاقل باشد که بسیار بگذارد و اندکی فرا گیرد و چون وی را متحیر کرد اشد هیچ منفعتی بوی نتوانید رسانیدن یعنی رسول را صلی الله علیه وسلم اگر یاری خدای بر همه چیزی
قادر است بر عذاب شما و استبدال شما و نصرت خود با شما الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین
اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود
لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم ؞ حق سبحانه وتعالی میگوید
اگر شما با رسول نروید و یاری نکنید خدای تعالی قادر است بر آنکه بی شما کار وی بر آورد و یاری کند وی را چنانکه وی را یاری کرد در شب غار که چون کافران
وی را از مکه بیرون کردند قصد کشتن او نمودند و او بیرون شد از مکه دوم دو تن بود یعنی دوم صاحب خود بود و آن ابوبکر بود و او صاحب خود را
میگفت که مترس و اندوه مدار که خدای با ماست ما را نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و چون لو آن بود که میگفت یا رسول الله مرا
بکشند من یک مردم و اگر عیاذا بالله ترا بکشند هلاکت امت باشد اگر ایشان در پای خود نگرند ما را ببینند رسول صلی الله علیه وسلم او را گفت مترس که خدای
با ماست مجاهد گفت که رسول صلی الله علیه وسلم سه روز در غار بود و گفت ابوبکر را گوسفندی چند بود و عامر بن فهیره که گوسفندان را او چرانیدی

وایشان

وایشان آن شیر از گوسفندان میخوردند قتاده گفت عبدالرحمن بن ابی بکر بامداد و شبانگاه آمدی و ایشان را زاد پوشیده طعام آوردی چون
خواستند که بروند دو اشتر بیاورد یکی را رسول برنشست و دیگری را ابوبکر و چون ابوبکر برفت چهار کس بودند رسول بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبدالله
بن اریقط اللیثی زهری گفت که رسول صلی الله علیه وسلم چون در غار رفت و نام آن غار ثور بود بر در آن غار تمام برویانید و خدای تعالی عنکبوت را فرمان داد
تا خانه کرد و دو کبوتر بیامدند و آنجا خانه بنهادند چون سراقه بن مالک آنجا رسید و او کبری عظیم بود و گفت تا آنجا پی بود و یا بر آسمان رفته است یا بر زمین
فرو شده و در غار رفتن مقصود نیست برای آنکه خانه عنکبوت برجای است و در دریده نشده است و خانه کبوتر شکسته نگشته است و یا کسی پای بمقام
نرسیده است راوی خبر گوید که چون ابوبکر را خوف مسعود بود رسول وی را گفت که خوش دل باش که ایشان ما را نمی بینند که اگر ما را دیدندی این نگردندی رسول
دعا میکرد و میگفت اللهم اعم ابصارهم فعاضه ایشان چشمهای ایشان را از دیدن ما کور گردان حق تعالی ایشان را عرف کرد و ایشان تا میکرده
میکردیدند و در غار نشدند ابن سیرین گفت عمر خطاب بحضور او سخنی میگفت که دران تفضیل عمر بود و ابوبکر گفت خوش شما آنست که مرا تفضیل نهید
بر ابوبکر والله که یک شب ابوبکر در غار بود که او در صحبت پیغمبر بود بهتر از همه عمر عمر آن جز او وان شب که در پیش رسول بودی و گاه پس ایستادی
رسول صلی الله علیه وسلم وی را گفت که یا ابابکر چرا این چنین میکنی گفت از پیش میروم که کسی کمین کرده باشد تا اگر از کمین بیرون آید یا چیزی بیندازد
بر من آید و بر تو نیاید و مرا گیرد و ترا نگیرد و چون باز پس ایستم اندیشه ام آن بود که اگر کسی از پیش ما بیاید بمن رسد و من پیش تو باشم
چون بغار رسید خواست رسول صلی الله علیه وسلم اندر غار شود رها نکرد و گفت تا من در روم و بنگرم تا بدگر کسی کمین کرده باشد در غار رفت گرد بر گرد
بر گردید و بنگرید چون کسی را ندید رسول صلی الله علیه وسلم را گفت در آی و درین شب ابوبکر این ابیات میگفت ؞ قال النبی وکم اجزع فوق ثنی
ونحن فی سدف من ظلمة الغار ؞ لا تخش شیئا فان الله ثالثنا ؞ وقد تکفل لی منه باظهار ؞ وانما کید من تخشی بوادرها کید الشیاطین
قد کادت الکفار ؞ والله مهلکهم طرا بما صنعوا ؞ وجاعل المنتهی منهم الی النار ؞ فانزل الله سکینته ووقار ؞ درین شب بر رسول صلی الله علیه وسلم فرو
فرستاد و گفت معنی آنست که بر ابوبکر فرستاد برای آنکه رسول صلی الله علیه وسلم از سکینه و قرار جدا نبود و دیگر آنکه خوف ابوبکر را بود نه رسول را پس او
بسکینه محتاج تر بود و آنکه گفته مراد رسولست از بهر آنکه جمله ضمایر بر رسول راجع است از اول تا آخر پس باید که این نیز هم با وی راجع
باشد و در مثل این آیه تصریح کرده است بسکینه رسول صلی الله علیه وسلم فی قوله ثم انزل الله سکینته علی رسوله و سکینه ایمنی بود از دشمن و آنکه
بیقین داند که دشمن بوی نرسد و این خود پیغمبر بود و ایده بجنود و ره بر بدر لشکر فرستاد برای نصرت و یاری شما که شما آن لشکر را
نمی دیدید و آن لشکر فرشتگان بودند و کلمه آنان را که فروتر بودند یعنی کافر بودند فروتر آورد و کلمه خدا است که بلند تراست و مراد بکلمه
دعوت و شان و کار ایشان فرو نهادیم و ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدیم و کلمه خدای تعالی یعنی دین و شریعت رسول صلی الله علیه وسلم که همیشه بلند
بوده است ابن عباس گفت کلمه کفار شرک است و کفر و کلمه خدا ایمانست و گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله و خدای تعالی عزیزست او را بنصرت کس
احتیاج نبوده رسول را از مسجد بغار فرستاد بلکه جنگ انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم
فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ؞ لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوک ولکن
بعدت علیهم الشقة وسیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم والله یعلم
انهم لکاذبون ؞ عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین ؞

ابن عباس گفت اول آیه از سوره براءة که فرود آمد این بود که انفروا خفافا وثقالا چون رسول صلعم پیغمبر را بجهاد دعوت نمود هر یکی بچیزی و بهانه دیگر
تعلق نمودند خدای تعالی فرمود که بهانه میارید بجهاد روید اگر سبک باشید و اگر گران باد اگر درویش باشید و اگر توانگر و اگر مشغول اشتغال باشید و اگر بیکار و اگر
جوان باشید و اگر پیر و اگر تندرست باشید و اگر بیمار اگر بی سلاح باشید و اگر با سلاح بروید کارزار کنید در راه خدای بجان و مال بذل کنید
و بمال و بجان بکنید که این شما را بهتر است و بگویند که میان انس مالک روایت کرد که ابو طلحه این سوره را میخواند تا باین آیه رسید فرزندان خود را
گفت جهز و نی جهزونی کار بسازید مرا تا بغزاة روم بروم پسران او گفتند تو پیر شده ما از برای تو نیابت میکنیم گفت مرا سازگی کنید تا بروم او را
ساز کردند بغزاة دریا رفت و در کشتی فرمان یافت زهری گفت سعید بن المسیب بغزاة رفت یک چشم او برفته بود او را گفتند که این بر تو واجب نیست
تو مردی پیری گفت که مرا امر فرموده اند درین آیه که انفروا خفافا وثقالا اگر چه کارزار نتوانم کرد سود مسلمانان و متاع ایشان نگاه دارم
ابن عباس گفت این آیه منسوخ است بقوله تعالی لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی چون رسول صلعم عزم غزاة تبوک کرد و این مسافتی با بعد روم
منافقان طمع کردند که چون رسول صلعم برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند ایشان در خانه رسول تاختن کنند و هر چه که باشد بیرون برند و زنان
و کودکان را برده کنند خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و از تدبیر ایشان رسول را خبر داد رسول صلعم گفت پس چه باید کردن گفت خدای تعالی سلام
میرساند و میگوید که درین غزاة که تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان ایشان فرمان است که علی را بر جای خود بداری و امور مدینه و سپاه
را نظام بجا کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز نمایند که چون کسی صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو دارد پس از تو خاتم او ولی دین هم او باشد
ولی عهد تو نایب تو او باشد ❊ حکم نفس کلام خدا علی ولی ❊ وصی احمد و قایم مقام او باشد ❊ اگر تو این بندانی مرا درین چه زیان ❊ که شناختن امامت امر تو باشد
نیابت علی از خدا کسی شاید ❊ که رفته حکم بر در ازل بر و باشد ❊ چو او هست نفس رسول خدا برای رسول ❊ روا نباشد اگر دیگری چو او باشد ❊ علی خالی چو این است
چو فکر حاسد بدگوی فتنه جو باشد ❊ پس رسول صلعم امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر جای خود نشاند و مدینه را بوی سپرد و منافقان چون آن دیدند دانستند
که کید ایشان باطل شد چون رسول یک منزل از مدینه برفت و علی را همراه نبرد منافقان بعداوت زبان طعن گشادند که گر نه رسول خدا علی را
دشمن بودی و با خود از آنش نبرد که دانست که گرانی و خاطرش ازو تنگ گشته الحق محمدا فکن فلی علینا الو تراه قد خلوهم النساء و
الصبیان یعنی محمد علی را دشمن داشت و از وی سیر شده تا وی گرا او را با کودکان و زنان رها کرد امیر المؤمنین چون این بشنید بر روی تخت آمد
و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل علی بشنید و روان ذو الفقار کرد حمایل سوار گشت و براه تبوک گردن گاوار نماز دیگر رسید رسول صلعم از خیمه
بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد و میگفت الهی شمایل علی شمایل علی می بینم علی را چون نزدیک رسید گفت یا علی ما حملک علی الخروج
ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان ❊ علی زبان بگشاد و بنزد حضرت رسید بگفت حال اراجیف مشرکان ستمگر
رسول صلعم گفت اما ترضی بانک وزیری و وصیی و خلیفتی و حبیبی و قاضی دینی و منجز وعدی و عدتی و لحمک لحمی و دمک دمی انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ❊ رسول گفت بلند ای ما اگر چه حسودان ❊ هزار گونه بگویند آن نه هیچ تو مشتم ❊ ایا امام تو را ممنی دین ببرادر
مرا وصی و خلیفه و برادر ❊ بجای خویش ازانت که داشتم بدو ❊ که مؤمنان همه الحق شوند از آفت و ادبار ❊ امیر المؤمنین علی گفت رضیت رضیت رضیت
و اگر بر گردید و این بیتها بگفت ❊ الا با عداء انه اهل النفاق ❊ و اهل الاراجیف والباطل یعقولون قد فداک الرسول ❊ فخلا فی خلاف
و ما ذاک الا ان النبی ❊ جفاک و ما کان بالفاعل ❊ فرت و سیفی علی عاتقی ❊ الی الامام الحاکم الفاضل ❊ فلما رانی هش قال
و قال مقال الاخ الفاضل ❊ ام فابن لی فانبایه ❊ فارجاف فی الحال الداخل ❊ فقال اخی انت منی کمن ❊ کهرون من موسی و ذلهم جل

و در آن وقت که پیغمبر عزیمت سفر تبوک کرد منافقان هر یکی عذری و بهانه باز آوردند و خدای تعالی گفت ای محمد اگر اینکه تو ایشان را بآن
دعوت میکنی نوعی دنیایی بودی نزدیک و غنیمتی بودی عاجل و سفری میانه راهی بودی نزد و ایشان متابعت تو کردندی و در خدمت تو بیامدندی
و لیکن مسافت دور و راه دشوار آنگه خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان بیایند و پیش تو سوگند خورند بخدای که اگر ما توانستیمی آمدن بیامدیمی
و ایشان این سوگند بدروغ خورده اند و از جهاد و غزاة تخلف کردند نفس خود را هلاک میکنند و خدای تعالی میداند که ایشان همه دروغ زنانند آنگه
خدای تعالی بر سبیل تعطف و تلطف و عتاب بر سبیل خبر گفت که خدای تعالی از تو عفو کند چرا ایشان را دستوری دادی ایشان را دستوری نمی
بایست دادن تا ترا ظاهر گشتی و پیدا شدی که صادق از ایشان کدام است و کاذب کدام جماعتی منافقان که ایشان را دستوری بود
اعتقاد با یکدیگر گفتند که چه مهم است ما را بر خواستن و روم رفتن در موافقت محمد که اگر چنان باشد که دست ایشان را بودی یکی از ما جان بکنار
نیارد و برین تدبیر آن است که هر یکی بهانه نهیم و علتی جوییم که بآن تخلف کنیم اگر می آمدند و دستوری میخواستند و میگفتند که ما ساز نداریم و برگ
نکرده ایم و دستوری باش تا روزی چند مقام کنیم و برگی بسازیم آنگه از پس تو بیاییم خدای تعالی رسول را از نفاق ایشان خبر داد و گفت کدام
قوم باشند که از تو دستوری نخواهند و کدام باشند که دستوری خواهند چنانکه گفت لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله
والیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم والله علیم بالمتقین ❊ انما یستأذنک الذین لا
یؤمنون بالله والیوم الآخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون ولو ارادوا الخروج لاعدوا
له عدة ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین ❊ لو خرجوا فیکم ما زادوکم
الا خبالا ولاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین ❊
لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون ❊
گفت دستوری نخواهند آنانکه بقیامت و خدای ایمان دارند و اگر جهاد کنند بمالها و جانهای خویش چون بر چنین که تو جهاد کنید یا ساز رفتن کنی
بجنگ دشمنان و ایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان واجب است ایشان از تو دستوری خواستن در نامدن چگونه کار در خاطر باشد
آنگه گفت که این اشتر اطوا اعلام برای تو می باید تا ایشان را بشناسی و الا خود عالم بر احوال ایشان بر جمله و تفصیل نهان و آشکارا او
نیک و بد و خدای عالم است بمتقیان و پرهیزکاران که کیست که تقوی دارد و کیست که ندارد آنگه گفت دستوری درین معنی آنکس خواهد که بخدا
و رسول و قیامت ایمان ندارد و دل ایشان شاک و مرتاب باشد و ایشان در شک و عیاذ تردد و متحیر باشند نه کوه مرفت ایمان بیقین
چون کاو در ویش نه و نیاوزدین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء آنگه حق تعالی گفت که این منافقان
اگر خواستندی که بیرون آیند و بر عزم بیرون آمدن بودندی هم آینه ساز کردندی و عده آن بساختندی پس اینکه ایشان فساد
و تخلیط و تعزیت والغائر و فتنه و چیزی دیگر حاصل نشد پس از این سبب بود که ایشان را تثبیط کرد و بر جا بداشت تا ایشان فتنه نکنند و این
نیند ازند و ایشان را گفتند که بنشینید با نشسته کان شاید که رسول گفته باشد ایشان را بروجه تهدید و شاید که هم از یاران ایشان از میان
منافقان گفته باشند که مروید و شما را چه کار می باید با من رفتن خویش در خانمان بنشینید و با اینکه در مدینه نشسته اند زنان

وکودکان وبیماران محمد بن اسحق گفت بعضی از آنکه دستوری خواستند رؤسا و اشراف منافقان بودند چون عبدالله ابی سلول و جد

بن قیس و ... گفت حق سبحانه و تعالی از سبب و فساد و نیت ایشان باز گفت و گفت همان به باشد که ایشان نیایند با شما که چون بیایند جز خبال

و فساد نیفزایند که در میان شما شماتت کنند و رونق کار شما بشکنند و سخن چینی و فتنه جستن تا فتنه و فساد در میان شما اندازند و در میان شما جاسوسان

و خبرکشان ایشان که احوال و کار شما معلوم میکنند و ایشان را از آن خبر میدهند و اگرچه اندر میان شما اند اما در لشکر امر و فرمان ایشان نمیروند و خدا داننده

بظالمانست میداند که کسی چه در دل دارد از فساد و شر و فتنه راوی خبر گوید که چون رسول علیه السلام لشکرگاه بثنیة الوداع بزد عبدالله ابی لشکرگاه

خود با جمع منافقان بر یکده که فرو تر ثنیة الوداع است برود لشکرگاه کرد چون رسول علیه السلام از آن منزل برگرفت و برفت و پس شد ایشان برگشتند

و با رسول نرفتند رسول دلتنگ شد خدای تعالی این آیه فرستاد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ ای محمد پیشه و کار این

منافقان این بوده است که فتنه جسته اند از پیش ایشان و فساد انگیخته اند در میان شما و خواسته اند تا شما را از این جهاد کردن بر گردانند

و باز دارند بانواع مکر و حیله و خدیعه چنانکه روز احد عبدالله ابی کرد و قصد آن کرده اند تا کار ما و ترا برگردانند و زیر و زبر کنند سعید جبیر گفت که از منافقان

دوازده کس بغزوه تبوک در شب عقبه بر این نیت بایستادند تا ناگاه رسول خدای را بکشند و ایشان همه بر این بودند و حیلها میکردند تا آنگه

که آمد یعنی نصرت خدای و ظفر و کار خدا پدید آمد و دین او آشکارا گردید و اسلام را قوت پدید آمد و آن منافقان کاره بودند مؤمنان را

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى

الْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

آیه در جد بن قیس آمد و او یکی از رؤسای منافقان بود چون رسول علیه السلام بغزاه تبوک خواست رفتن او را گفت یا ابا وهب هل لك في

بلاد الاصفر تتخذ منهم سراری و صقفاء ای بنی الاصفر بارومیان کارزار کن از ایشان اسیره و صیفان آوری و رومیان را بنو الاصفر از آن

خوانند که حبشه بر روم غالب شدند و ایشان برده آوردند فرزندانی که حاصل شدند از ایشان بر سواد حبشه و بیاض روم بودند یعنی رنگ ایشان زرد فام

آمد چون رسول علیه السلام ویرا این سخن گفت او جواب داد و گفت یا رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و میترسم که نباید که من زنان روم

ببینم از ایشان شکیبم مرا بفتنه میفکن و آنچه جد گفت اینست که خدای تعالی باز گفت از او گفت از ایشان شخصی است که میگوید یا رسول الله مرا دستور

باش تا نیایم بروم اگر بیایم در فتنه زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه میفکن و در بند زنه میفکن اکنون گفت که بدان ای محمد که ایشان

خود در فتنه افتاده اند و در کفر ماندند او مرتد که در حج ضار و میان کفار شود و او خود در دریای کفر غرق شده است از آن فتنه

و کفر افتاده نمی شناسد و دوزخ خود محیطست بر کافران در آمده است چون این آیه آمد رسول علیه السلام بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه

سید شما کیست گفتند جد بن قیس است الا آنکه او بخیل است و در دل رسول علیه السلام گفت این داء ادوی من البخل کدام درد است که بیمارتر

است از بخیلی بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشر بن البراء بن معرور و حسان بن ثابت در این معنی گفته است فقلنا جد بن قیس علی الذی

تخلفنا وان کان اکثرنا فقال رسول الله والقول لاحق لمن قال منا وتعدون سیدا فقال وای الداء ادوی من الذی رمیتم به جدا

وعالی بها مرا وسود بشر بن البراء بجوده وحق لبشر وادی البراء ان تسودا اذا ما اتاه الوفد انهب ماله وقال خذوه انه عائد اعدا اکو

وصف افعال منافقان کرد در حق مؤمنان گفت اگر نعمتی و ظفری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد غمگین شوند و دلگیر شوند و ایشان را اندوه کین کرد اندوه اگر

مصیبتی و قتلی و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند که ما نیکو کردیم و حزم و احتیاط بجای آوردیم که آنجا حاضر نیامدیم و بخانه خود بنشستیم و کار خود را از آنچه

آنجا ما را بیاست نیز کردیم از حزم و احتیاط و از آن مقام که این گویند برگردند شادمان و خرم باشند بگوی ای محمد ایشان مرا نرسد جز آنچه ما را

آنچه خدای تعالی ما را نوشته است و ما با آن حاضر کرده است از نصرت و ظفر بر دشمنان یا شهادت و درجات جنان حسن بصری گفت که مراد آنست

که کار ما مهمل نیست بلکه راجع است با تدبیر حکیم که کار به تدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد بودن از نیک و بد در لوح محفوظ نوشته تا اعلام باشد و شناختن

را و لطف باشد مر ایشان را هو مولانا اوست که خدای ماست و مدبر کارهای ما بنده کان اویم منفعتی که بما رسد از دست و معونت که از او دفع

میشود بلطف و عنایت و خواسته اوست و توکل کلی کرده ایم و مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند در نصرت و محبت منافقان را گوی بگوی

ای محمد هل تربصون بنا هیچ منتظر نیند و چشم میدارید بما و توقع میکنید الا از دو نیکوی که یا رسد یا ظفر و غنیمت اگر دست بر ما باشد و ما کشته

شویم یا قتل و شهادت برای آنکه حال کارزار کننده از این دو بیرون نباشد یا دست او را باشد یا بر رو بود اگر دست ما را باشد این یکی حسنی است ظفر یا

غنیمت و اگر دست بر ما باشد ما کشته میشویم این حسنی دیگر است که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد بودن و ما نیز منتظریم که شما را یکی از دو

اما عذاب خدای در قیامت و اگر از تیغ بجهید و یا بدست ما کشته شوید و گفته اند که مراد عذاب از انواع عذابست که با امت سلف رسید یا صواعق

و غرق و اگر آنچه در دل دارید از نفاق آشکارا کنید خون شما حلال کرد و بدست ما کشته گردید اکنون شما چشم دارید آنچه شیطان وعده

داد شما را از غرور و باطل و وهن اسلام و مرگ رسول علیه السلام و ما نیز بر سر انتظاریم و وعده را در اظهار دین او و نصرت رسول قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا

أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا

بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ

وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

حق تعالی گوید ای محمد شما مال خود را نفقه کنید بطوع و رغبت یا بکراهت آن نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بودن برای آنکه شما قومی فاسقانید و این

امر بمعنی خبر است یعنی آنچه شما نفقه میکنید از شما قبول نکنند برای آنکه شما کافرید و اعمال و صدقه از کافران محل قبول نیفتد که عمل با ایمان و اعتقاد

درست و قبول بود آنگه بیان این علت کرد و گفت هیچ نفع نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافر شدند بخدا و رسول

نگرویدند و کسی که بخدا و رسول کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد آنگه از سر ایشان خبر داد و گفت که ایشان بنماز نیایند و نماز نکنند الا در پس

کساده و کاهلی و این علامت نفاق است در خبرست که مردی بنزدیک رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله میترسم که منافق باشم رسول علیه السلام گفت اذا صلیت تنها

باشی نماز کنی برو که تو منافق نیستی یکی زید بن قیس ما دید که نماز میکرد گفت ای مرد حسابان که تو میکنی و این بخلاف طریقت گفت عادة

البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و دیگر علامت نفاق ایشان آنست که آنچه نفقه کنند بکراهت کنند و بطوع و رغبت نکنند آنگه گفت

ای محمد ترا عجب نیاید مال ایشان و فرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشانست برای آنست که خدای تعالی میخواهد تا بدین مال ایشان را و فرزندان

ایشان را از موضع آسیبی و آفاتی و مصایبی که بفرزندان و مال ایشان رساند تکلیف فرمایند تا در ابواب خیر صرف کنند با جمله ایشان را عذاب کنند
و نیز ایشان پاسبان مال باشند و انتفاع آن بغیری را بود و مشقت کسب و رنج حفظ بر ایشان بود و نفع دیگران را و در وقت مردن ایشان را حسرت
و ندامت چیزی دیگر نباشد و گفته اند که در آیه تقدیمی و تاخیری هست و معنی چنین باشد که تعجب میارد ترا عطاهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا
که خدای میخواهد تا ایشان را عذاب کند بآن در آخرت وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ تا هلاک شود نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ ایشان را
و ایشان هم بر انکار آخرت و نظر اندر آن مشغول شوند وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ
[illegible]
ایشان بر خدای تعالی سوگند میخورند بخدای که ما از شمائیم و بر دین شمائیم و حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت دروغ میگویند ایشان از شما نیستند
و بر دین شما نیستند و لیکن ایشان قومی اند که از شما میترسند از برای خوف میگویند و اگر این منافقان ملجایی یابند و پناهگاهی یا غاری
یا شکافی اندر کوه که اندر آنجا گریزند تا جایی که در آنجا شوند و دستانی که ایشان را حمایت کنند ایشان برگشتندی و سوی آن جایها دندی هم شتاب
و شتاب بجانوری سرکش و حج وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا
إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ
ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان که چون رسول صلعم صدقات قسمت کردی ایشان را توقع بودی که چیزی بایشان
دهد و رسول چیزی ندادی از آن سبب که ایشان اهل آن نبودندی و استحقاق آن نداشتندی ایشان را از آن خشم آمدی بر رسول عیب میکردند و طعن میزدند
و میگفتند که محمد آنچه میدهد بهوای نفس میدهد و بآنکس میدهد که میخواهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این منافقان کسانی هستند که در
قسمت صدقات بر تو عیب میکنند و در آن بر تو طعن میزنند اگر تو ایشان را از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمیدانند که
استحقاق صدقات را شرایطیست اول ایمان اگر ظاهر شدی و اگر درویش کافر بود و فاسق و تو اگر مستحق صدقات باشند اگر کسی [illegible]
و کفاف یکساله باشد زکوة بوی نتوان داد و اگر نباشد بتوان داد و اگر کسی صاحب [illegible] نتوان کردن زکوة بوی شاید داد
اگر گفت که اگر ایشان راضی بودندی و خوشنود شدندی بدانچه خدای و رسول خدای بدیشان داده و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای بس است
و از حسن اعتقاد و ثقت بر خدای تعالی گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از فضل و نعمت خویش نصیبی دهد و رسول او همچنین کند و ما رغبت
در فضل خدای کرده ایم و امید بدو پیوسته ایم که ایشان این گفتندی ایشان را بهتر و نیکوتر بودی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

حق تعالی بیان مستحقان زکوة میکند میگوید که زکوة الا بدرویشان و مسکینان [illegible] عبدالله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفته اند که فقیر آن باشد
که سوال نکند و مسکین آنکه سوال کند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که غنا و کفافی نباشد بگوید که مستغنی بود از مردمان و از مردمان سوال نتواند کرد
و نداند و گفته اند که فقیر آنست که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آن بود که او را چیزی بود دون کفاف او و دلیل بر این قول ظاهرست أَمَّا السَّفِينَةُ

فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ خدای تعالی صاحب کشتی را مسکین خوانده است و کشتی در دریا بمبلغی ارزد و قتاده گفت فقرا اهل صفه بودند
که ایشان را اعانت و مسکنی نبود و مسکین آنان باشند که ایشان را حاجتی و مسکنی و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بر آن عمل میکنند
و آن را میستانند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند مجاهد و ضحاک گفتند ثمن آنچه حاضر باشد او را دهند و نزدیک
شافعی آنست که آنچه بوی دهند باید که بمقدار عمل او باشد و عبدالله عباس و حذیفه یمانی و سعید و قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام آنست
که مفوض باشد با امام تا آنچه صلاح باشد بدهد و دیگر از مستحقان زکوة مولفة قلوبهم قتاده گفت ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول صلعم دل ایشان
بایمان نرم کردی و استمالت دادی ایشان را تا باشد که ایمان آرند عبدالله عباس گفت قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک رسول آمدندی و
از وی چیزی خواستندی اگر بدادی گفتندی مردی نیز دیگست بر دین مقام کردندی و اگر ندادی برگشتندی راوی خبر گوید که صفوان بن امیه
گفت که رسول صلعم مرا عطا میداد و در همه جهان از و دشمن تر نبود بر دل من تا چندان بمن داد که از و دوست تر در جهان کسی نداشتم هذا قوله
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ شعبی و حسن بصری گفته اند که مولفه قلوب در عهد رسول صلعم بودند و اینمعنی در عهد ابو بکر منقطع گشت و بیشتر اهل علم گفته اند که ایشان
در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بر جهاد و وجود امام عادل و نیز دیگر اصل شیعه و مذهب شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند
مسلمانانند و مشرکان ساقطند و اما مسلمانان سهم ایشان بر جای است و سهم دیگر از زکوة در آزاد کردن بندگان صرف کنند و بیشتر فقها
گفته اند که مکاتبان باشند که خود را بازخریده باشند و از بهای خود بعضی داده باشند یا نداده و سهمی زکوة بدیشان دهند تا گردن خویش را از بند
آزاد کنند و این مذهب شافعی است و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام یا اگر صاحب مال باشد در وقتی که امام منصوب نباشد مخیر است
اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد بندگان مسلمانان و [illegible] که در مشقت و رنج باشند باز خرد و آزاد کند و سهمی دیگر در
وجه وام داران و به شرط اگر ایشان مال در معصیت صرف نکرده باشند و امام محمد باقر علیه السلام گفت که غارم آن باشد که وام بستد باشد
و صرف کرده نه در معصیت امام از بیت المال وام او بگذارد و قسمی دیگر جهادست که آنرا فی سبیل الله خوانده است چون اصحاب سلاح
و غزاة و مرابطان اگر درویش باشند و اگر نباشند و این مذهب شافعی و اهل شیعه است درویشی را اعتبار نیست در این صنف و مذهب ابو حنیفه آنست
که اگر کسی توانگر است بوی نتوان دادن و دیگر از مستحقان زکوة ابن السبیل است یعنی مسافر و راه گذری مجاهد گفت که مراد ابن
السبیل کسی است که راه او زده باشد و چیزی ندارد یا وطن خود دور و اگرچه در شهر خود مال بسیار دارد و نزدیک ابو حنیفه این صنف
حاجیانند که راه ایشان زده باشند شافعی گفت آنکسانی اند که بسفر طاعت خواهند رفت و برگی ندارند که سفر کنند و گفته اند که مهمانان اند
گفت فریضة من الله خدای تعالی در حال شما در این قوم را نصیبی و حقی نهاده است و فریضه گردانیده و شما را بادای این فرموده و او همه علیم
بوده است و است بصلاح شما و حکیم آنچه میکند و فرماید حکمت و صواب باشد و صلاح شما در آن باشد مال زکوة با وجود رسول یا نایبان واجب است
که با پیش ایشان برند تا چنانکه مصلحت دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال آن را بر پنج قسمت کند از بهر فقرا و مساکین و رقاب
و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشند و او مخیرست بهر یکی چند اگر خواهد بدهد الا اگر کمتر از یک نصاب کسی بدهد و اگر خواهد جمله
بیک صنف دهد و بیک شخص و چون در شهر مستحق یابند بجای دیگر نفرستند وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ
أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ
رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ

رسول الله لهم عذاب اليم ۝ يحلفون بالله لكم ليرضوكم والله ورسوله احق ان يرضوه ان كانوا
مؤمنين ۝ الم يعلموا انه من يحادد الله ورسوله فان له نار جهنم خالدا فيها ذلك الخزي العظيم ۝

میکوید از جمله منافقان کسانند که پیغمبر خدای را میرنجانند و آن جماعت جدام بن خالد و جلاس بن سوید و ایاس بن قیس و سماک بن یزید و
هلاک و رفاعة بن عبدالمنذر و رفاعة بن زید کرایشان رسول را علیه السلام میرنجانیدندی و گفتندی که محمد و قتیکه پیغمبر را ما نیز اگفتندی یکی از ایشان گفتی که در پیش
او چنین چیزها مکوئید که نباید که بسمع او رسد ایشان گفتندی اکنون ما هر چه خواهیم میکوئیم و اگر باور بردیم وعده خواهیم و انکار کنیم که او اذن است بشنود
و او گوش است یعنی هر چه گویند بشنود و جمعی از مفسران گفته اند مردی آمد از منافقان نام او نبتل بن الحارث و او مردی بود سیاه کالیده
موی بهاش درازشده سرخ چشم مشوه الخلق ذمیم الوجه و او آن بود که رسول گفت او من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل
بن الحارث هر که خواهد در شیطان نگرد گو در نبتل بن الحارث نگرد و حدیث رسول با منافقان نقل کردندی و اگر گفتندی که این مکن که اگر محمد بداند ترا عتاب
کند او گفت انما هو اذن سامعة او مردی شنونده است هر چه گویند بشنود و قبول کند اگر ما قبول نکند سوگند خوریم تا باور دارد چون این گفت
خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را از این خبر داد گفت بگو که او گوش خیر است شما را خیر شنود و شر نشنود و قبول نکند یا او خود گوشی است بهتر
مر شما را یعنی اگر بشنود و تصدیق کند شما را به از آن باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد بخدای که ایمان دارد و گوش با وی کند و مر مومنان را
تصدیق کند و منافقان را تصدیق نکند مومنان را ایمان دهد و از دوزخ ایمن کرده اند و رحمتی بود آنکسانی را که ایمان آورده اند از شما و آن کسانی که رسول صلی الله علیه
میرنجانند ایشان راست عذاب دردناک سدی گفت که جمعی از منافقان گفتندی که اگر این حق است که محمد میگوید ما از خر بتریم کودکی انصاری بشنید خشم گرفت
و گفت بلی همچنین است آنچه محمد میگوید حق است شما از خر بترید و بیامد و رسول را خبر داد رسول ایشان را بخواند و از ایشان بپرسید ایشان انکار کردند
و سوگند خوردند که این کودک دروغ میگوید رسول برای سوگند ایشان باور داشت غلام دلتنگ شد و نام او عامر بن قیس بود دست سوی آسمان
کرد و گفت اللهم صدق الصادق وکذب الکاذب بار خدایا راست و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم گردد که راست که گفت و دروغ که گفت
خدای تعالی این آیه فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن مقاتل گفت جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف
کردند چون مومنان باز آمدند ایشان تعلل آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند خدای این آیه فرستاد و گفت
این منافقان سوگند میخورند تا شما را که صحابه اید بسوگند خشنود گردانند و بخدای سزاوارتر اند که ایشان را خشنود گردانند اگر ایشان
مومن اند و ایمان دارند بخدا و رسول خدا آیا این منافقان نمیدانند که هر کس با خدای و رسول حرب کنند و مخالفت ورزند و عصیان آرند
و از خدای نترسند و عده که خدای تعالی نهاده باشد از آن در گذرند ایشان را باشد بواجب استحقاق آتش دوزخ که در آنجا خالد و جاوید
باشند این است رسوائی عظیم و عذاب بزرگ که آنکس را در دوزخ باشد ۝ یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم
بما فی قلوبهم قل استهزءوا ان الله مخرج ما تحذرون ۝ ولئن سالتهم لیقولن انما کنا نخوض
ونلعب قل ابالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزءون ۝
خدای تعالی رسول را از بیم منافقان خبر میدهد و میگوید میترسیدند این
منافقان از آنکه سورتی فرود آید با ایشان که در آنجا کشف سر ایشان و هتک ستر و خبر دهد این سوره از ضمیر دل ایشان اگر بر سبیل تهدید

کفت

کفت ای محمد این منافقان استهزا میکنند بگو ای منافقان که شما استهزا میکنید که خدای تعالی بستر شما پوشیده ندارد و آن اسرار و عیبهای که شما نهفته
و آشکارا کرد و اندرون بیرون آرد آنچه شما از اظهار آن میترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه گفتندی از آنچه در رسوائی منافقان کشف
اسرار ایشان ابن کیسان گفت که این آیه در شان دوازده کس آمد از منافقان که در شب بر راه رسول آمدند بر عقبه کمین کردند در شبی تاریک
تا رسول را بکشند و گفته اند که ایشان چهارده کس بودند و با این همه خایف شدند از آنکه خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند و رسول
از این بیخبر بود تا اکنون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را خبر داد و رسول علیه السلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گفت که ترا امشب در پیش ناقه من باید رفت و بیامد و زمام ناقه بدست
گرفت و عمار دیگر تیغ داشت و حذیفه یمانی را گفت تا سایق بود چون رسول به آنجا رسید که ایشان کمین کرده بودند آواز داد که یا فلان را بنام و گفت
یا فلان و یا فلان چون ایشان بدانستند که رسول بر ایشان مطلع گشت و دیدند رسول فرمود که شما را چه برین داشت که ما را ناگاه دیدید در پیش
بیامدید گفتند یا رسول الله اینجای مخوفست و کمین گاه دشمن است ما بیامدیم تا این جایگاه بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و راه پاک گیریم رسول علیه السلام
گفت که بخلاف اینست که شما میگویید و خدای تعالی مرا از سر و خبث نیت شما خبر داد امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله دستور ده تا گردن زنم
گفت نخواهم که مردمان گویند که محمد قوم خود را و صحابه خود را میکشد خدای تعالی کار ایشان را کفایت کند به دبیله گفتند یا رسول الله دبیله چه باشد گفت
آتشی از دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جان شان از آن جهت شود قوله تعالی ولئن سالتهم عبدالله بن عمر و قتاده و زید بن اسلم گفتند
مردی از جمله منافقان در غزاة تبوک گفت ما ندیده ایم از قرّاء ما شکم بزرگتر و دروغ زن تر و بد دل تر از کارزار یعنی از اصحاب رسول عوف بن مالک
بشنید بانگ بر وی زد و او را گفت دروغ میگوئی ای منافق اکنون بیامد و رسول را خبر داد مرد منافق بیامد و رسول علیه السلام بر اشتر بود و در رکاب رسول
میرفت و عذر میخواست و میگفت انما کنا نخوض ونلعب و بر سبیل هزل و مزاح سخنی میگفتیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر تو سوال کنی از
ایشان که چرا چنین سخنی میگفتید ایشان گویند در حدیث بودیم و از هر گونه حدیث میراندیم و در میانه لعب و مزاح میکردیم بگوی ایشان را
ای محمد که چون این سخن گویند که شما بخدای و کتاب خدای و رسول استهزا میکردید ضحاک گفت در عبدالله سلول آمد که بحلیمان و رسول استهزا
کردی چون خدای تعالی رسول را از سر او خبر داد گفت انما کنا نخوض ونلعب ۝ لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف
عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین ۝ المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یامرون
بالمنکر وینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون ۝

چون منافقان می آمدند و از هر جنسی و بر هر نمطی که میکردند عذری میخواستند حق تعالی گفت هیچ عذر مخواهید که جای عذر نمانده است بعد از آنکه اسرار شما
منکشف گشت شما را اعتذار سودی نکند چه بدرستیکه شما کافر شدید پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از آنکه منافق بودید از بهر آنکه
بعد از ایمان کفر درست نیاید و مومن کافر نگردد و اگر جمعی را از شما عفو کنند با آنکه ایمان آوردند و از نفاق توبه کنند جمعی را که ایمان نیاوردند و توبه
نکنند ایشان را عذاب کنند یا اگر طائفه را که پیغمبر را برنجانیده باشند عفو کنند دیگران را عفو نکنند که استهزا کرده باشند و پیغمبر را برنجانیده و این
برای آن باشد که ایشان کافر و منافق بوده باشند منافقان گفتند که مراد طائفه اول یک مرد است نام او مخشی بن حمیر الاشجعی که او توبت
کرد ایشان را از این معنی خبری گفتندی برای آن انکار کردندی و معاونت و یاری کردی ایشان را و از ایشان مفارقت کردی چون آیة آمد
پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خدای داند که هر گاه آیتی در شان منافقان آمدی من دانستمی که من از جمله ایشانم پشت بر تا من بلرزیدی

دو دل من از جای بشدی بار خدایا ایمان آوردم ایمان درست بار خدایا وفات من تسکین کن در راه شهادت چنانکه نگوید بیگمانش شستم

و منش کفن کردم او را در روز قیامت بجستند و چندانکه جستند نیافتندش اکنون حق سبحانه وتعالی گفت که منافقان از زن و مرد همه از یکدیگر اند

بعضهم من بعض اند بهری به بهری تولا میکنند بناشایست و نابایست میفرمایند و از نکوی آنچه در شرع و عقل واجبست باز میدارند دستهای خود را

از خیرات فرو بسته اند و بخل میکنند و خدای را فراموش کرده اند و طاعت خدای را باز پس پشت خود افکنده اند و امر خدای را [illegible]

تا لاجرم خدای نیز دست از ثواب ایشان بداشت و در دوزخ شان گذاشت بدرستی و حقیقت که منافقان فاسقان اند و از فرمان خدای

بیرون شوندگان اند وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ

لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا

فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا

أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ خدای تعالی وعده داده است منافقان را از مردان

و زنان و نیز کافران را آتش دوزخ که ایشان در آن آتش همیشه باشند آن آتش ایشان را بس است و درین دلالت بر نخی عذاب ایشان

و اگر هیچ عذابی بیغ از آن نیست و خدای ایشان را از خیر و رحمت خود دور گردانیده است و خوار و حقیر کرده و ایشان را عذابیست دایم

که منقطع نشود و نهایت ندارد و مراد از خدای تعالی دور ساختن ایشان از رحمت خود و دور گردانیده و ایشان را عذابی مقیم و دایم باشد

و آن تعب و رنج و نفاق است و ترس فضیحت و رسوائی اکنون خطاب کرد با ایشان و گفت شما همچون کسانی اید که پیش از شما بوده اند

که دیدی ایشان را که از شما قوت بیشتر داشتند که شما همان کار ایشان پیشه کردید ایشان را قوت بیش از شما بود و مال و فرزند بیش از شما

ایشان از تمتع گرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز هم تمتع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند و فرو شدید چنانکه ایشان فرو شدند و خوض کردید

در باطل و لهو چنانکه ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزا ای مومنان ایشان آنچه کردند از اعمال همه باطل شد یعنی واقع

نشد بموقع خود چنانکه عمل مومنان که برای ثواب باشد آن عملهای ایشان باطل شد در دنیا تا که خدای تعالی اخبار ایشان کرد تا عملی که

میکنند که عمل بر آن می ماند و قصد میکنند که چون عمل مومن است مومنان را معلوم میشود که نیت و در آخرت بر آن ثوابی نبود و ایشان زیانکاران اند

ابوهریره از رسول روایت کرده که رسول گفت لَتَأْخُذُنَّ كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَشِبْرًا بِشِبْرٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ حَتَّى أَنَّ

أَحَدًا مِنْ أُولَٰئِكَ دَخَلَ فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ و گفت شما همان طریق گیرید که آنکه پیش از شما بودند گرفتند قدر ارش باش و دست

بدست تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسمار شده باشد شما نیز در روید و مصداق این حدیث قول خدای تعالی است كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا

أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا الآیه گفتند یا رسول الله چون پارسیان و رومیان و اهل کتاب رسول گفت این مردمان مگر از جنس

ایشان چند عبدالله عباس درین آیه گفت مَا أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ بالبارحه این قوم بنی اسرائیل اند که ما را بایشان تشبیه کرده اند عبدالله

مسعود گفت شما مانندترین مردمانید به بنی اسرائیل الا آنست که نمیدانم که شما گوساله می پرستید یا نه و حذیفه یمان گفت منافقان شما

بدتر اند از منافقان عهد رسول گفتند چگونه گفت برای آنکه ایشان پوشیده داشتند و شما آشکارا کردید أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

تمامه

فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ای بیامد و رسول ایشان یعنی این منافقان

خبر آنانکه پیش از ایشان بودند هم قومی را رسول ایشان آمد و حجتهای روشن آورد ایشان برسول خود کافر شدند و بی ایمان بیاوردند

خدای تعالی ایشان را بگرفت هر قومی را بعذابی دیگر هلاک کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد و قوم هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد و قوم

صالح را که ثمود بودند بصیحه هلاک کرد و قوم ابراهیم که نمرود و اصحابش بودند بپشه هلاک کرد و قوم شعیب که اصحاب مدین بودند بعذاب

یوم الظله هلاک کرد و موتفکات که زمین و شهرستانهای قوم لوط بود آن را زیر و زبر گردانید باین عذاب که ایشان را کرد بایشان ظلم نکرد بلکه ایشان

ظلم کردند بر خود که کافر شدند بر خدای خود تا خدای تعالی ایشان را بجزای آن هلاک گردانید پس خدای عادل گردانید و این ظلم کرده باشند بر نفس خود

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَعَدَ اللّٰهُ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي

جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ حق سبحانه وتعالی چون ذکر منافقان و سیرت ناپسندیده ایشان بازگفت در عقب آن ذکر مومنان و طریقه

نیکوی ایشان را بیان کرد و گفت مردان مومن و زنان مومنه برخی از ایشان دوستان برخی اند همه دوست یکدیگر اند و اهل ولایت

و محبت یکدیگر و بیکدیگر تولا کنند امر بمعروف کنند و از منکر و ناشایست باز دارند و فرمان خدای و پیغمبر بر آن کنند که خدا و رسول فرموده اند از نماز

و طاعات و خیرات چنان فرمایند که فرموده اند و از آنچه نهی کرده اند باز ایستند و دیگران را باز دارند و نماز بپای دارند و فریضه زکوة واجب

داوند و خدا و رسول را اطاعت نمایند ایشان آنانند که خدای تعالی زود باشد که بر ایشان رحمت کند و او عزیز است و هیچ چیز او را غالب نگردد

و حکمت است آنچه کند از حکمت کند و خدای تعالی وعده داده است این مومنان را از مردان و زنان بهشتهای که درختان آن زمین را پوشانیده باشد

و در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و ایشان در بهشتهای جاودان باشند و وعده داده است ایشان را جایها و مسکنهای خوش

حسن بصری گفت که از ابوهریره پرسیدند که درین آیه از رسول هیچ چیز شنیده گفت آری رسول خدای گفت کوشکی است در بهشت یکپاره از

لولو هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه بود از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریر هفتاد بستر از هر لونی و بر

بستری جفتی از حور العین در هر خانه هفتاد خوان نهاده و بر هر خوانی هفتاد لون طعام در هر خانه هفتاد وصیفه حق تعالی بنده مومن را چندان

قوت و قدرت دهد که یک بامداد همه بگردد از همه طعامها و شرابها و این کوشکها بین صفت در بهشتهای عدن باشند و رسول گفت بهشت عدن نشستنگاه

خاص از بهشتهای خدای تعالی است هیچ چشم مثل آن ندیده باشد و بر خواطر هیچکس چنان نگذشته در آنجا نباشند جز سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان

حق تعالی گوید خنک آنرا که در آنجا شود عبدالله مسعود گفت که از بطنان بهشت است یعنی میانه بهشت آنجا که بهتر از آن جای نباشد مقاتل گفت که عدن

بلندترین درجت در بهشت و تسنیم در وی است و بهشتها پیرامن آنست و از آنکه خدای تعالی هیچ را آفریده است پوشیده بود و کشف نفرمود تا اکنون

تا آنکه ایشان در وی فرو آیند اهل او انبیا و صدیقان و صالحان باشند و آنکه خدای تعالی خواهد و در وی کوشکها از در و یاقوت بود و باد خوش

در زیر عرش میجهد چون مشک اذفر و آن در آن کوشکها میبرد و بوی آن با نفحه سالها راه میرود و با این همه ایشان را رضوان و خشنودی حضرت حق سبحانه

و رضای خدای تعالی ایشان را از بهشت بهتر و نیکوتر بود و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول صلعم شنیدم که چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید که یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید
گویند بار خدایا چگونه راضی نباشیم و تو داده ما را آنچه کس را نداده حق تعالی گوید من شما را بهتر ازین بدهم گویند بار خدایا
بهتر ازین چه باشد گوید رضا و خشنودی من رضائی که پس از آن هیچ سخطی نبود ذلک الفوز العظیم این ظفری بزرگ است

يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم ومأواهم جهنم وبئس المصير
يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا
وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان يتوبوا يك خيرا لهم وان يتولوا
يعذبهم الله عذابا اليما في الدنيا والآخرة وما لهم في الارض من ولي ولا نصير

ای پیغمبر برگزیده و ای رسول با رفعت جهاد کن با کافران به تیغ و با منافقان بحجت و اگر نه بزبان و اگر نتوانی بدل مبغض
ایشان باش و با ایشان روی ترش دار عبد الله عباس گفت با منافقان آنست که جفا کنند ایشان را و رفق و مدارا مکنند
با ایشان و سخن درشت گوید و روایت کرده اند هم از و که جهاد منافقان بوعظ و تخویف باشد و در قراءة اهل البیت آمده است
که جاهد الکفار بالمنافقین بمنافقان جهاد کن و با ایشان درشتی نمای و از رفق و لطف و خوشخوئی کردن با مومنان
با ایشان مکن که جای ایشان دوزخ است و آن بد جائی است بازگشتن را عبد الله عباس گفت که رسول صلعم در سایهٔ حجره
نشسته بود و صحابه را گفت این ساعت مردی بشما آید و بشما نگرد بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگوئید در ساعت
مردی آمد ازرق چشم رسول صلعم او را بخواند و گفت تو مرا چرا دشنام میدهی و اصحاب تو مرا چرا دشنام میدهند
او برفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگندان خوردند که ما نگفتیم که خدای تعالی این آیه فرستاد یحلفون بالله ما قالوا
قتاده گفت که سبب نزول آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی از غفاری و یکی جهنی و جهنی از حلفای انصار بود
غفار بر جهنی غلبه کرد عبد الله ابی گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا ومثل محمد الا کما قال سمن کلبک یاکلک
الکه گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول رسید رسول صلعم او را بخواند و گفت این
سخنها تو گفته سوگند خورد که نگفته ام خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان سوگند میخورند که این سخن نگفته اند و بر سبیل [illegible] این
این سخن که گفته اند و سوگند خورده اند کلمهٔ کفر گفته بهر آنکه گفته سوگند بدروغ از مومن فسق باشد و از کافر و منافق
کفر که او اعتقاد ندارد و این منافقان همت کردند چیزی که آنرا نیافتند و بآن نرسیدند مجاهد گفت که این آن بود که چون
آن منافق آن سخن بگفت مومنی بشنید و آنرا گفت که وی نقل کند خواست تا آن مومن را بکشد تا نقل نکند سدی گفت
مراد آنست که گفتند ما چون بمدینه رسیم تاجی بر سر عبد الله ابی نهیم [illegible] رسول و مسلمانان کلبی گفت که آیه در پانزده مرد
آمد که همت کردند که رسول را بکشند چون رسول صلی الله [illegible] بر احوال ایشان [illegible] ایشان سوگند خوردند که ما این [illegible]

عبد الله ابی

نگفته ایم

نگفته ایم و سگالیده ایم حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت ایشان قصد کردند بآنچه آنرا نیافتند از کشتن رسول و ایشان
بر آن مومنان کینه ور نشدند الا از برای آنکه خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد بفضل و کرم خویش کلبی گفت این چنان بود که پیش
از آنکه رسول صلعم بمدینه آمد ایشان در سختی و رنج و مشقت بودند چون رسول صلعم با ایشان آمد ایشان را بانفال و غنایم مستغنی کردانید
و این مثل مشهور است اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس بترس که با وی احسان کرده باشی آنگه حق تعالی گفت فان یتوبوا
یک خیرا لهم اگر ایشان توبه کنند ایشان را بهتر باشد که در دنیا ازین مذمت و عار برهند و در قیامت از عذاب دوزخ نجات
یابند و اگر برگردند و اعراض کنند از توبه کردن و ایمان آوردن خدای تعالی ایشان را عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ و ایشان
را در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشان را حمایت کند

ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن ولنكونن من الصالحين فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون
فاعقبهم نفاقا في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما كانوا
يكذبون الم يعلموا ان الله يعلم سرهم ونجواهم وان الله علام الغيوب

ابو امامه الباهلی گفت که ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد
و رسول را گفت یا رسول الله از خدای درخواه تا مرا مالی بدهد رسول صلعم گفت ویحک یا ثعلبه برو قناعت کن که اندکی که از شکرش گوئید
به از بسیاری که شکرش نگوئید روزی چند برفت و باز آمد و همین سخن گفت و گفت یا رسول الله من حق خدای از و بدهم و حقها
بگذارم و با وصل رحم کنم رسول خدای گفت بار خدایا ثعلبه را مال بده و او را گوسفندی چند بود خدای تعالی زیادتی در و نهاد تا چنانکه
مورچه فزاید آن می افزود و چون مالش بسیار شد خویشتن را با آن مشغول کرد و مراعات مال داشت پیش از آن پنج نماز در مسجد با رسول
گزاردی چنان شد که بیرون مدینه جای بساخت که گوسفندانش آنجا بودی نماز پیشین و دیگر با رسول کردی و نماز بامداد
و شام و خفتن نزدیک گوسفندان کردی گوسفندان زیاده شد از آنجا برفت و وادی بود بس بزرگ از مدینه دور بآنجا رفت
و جای گرفت و از پنج نماز گزاردن با رسول باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از و پرسیدی رسول صلعم
گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله چندان گوسفند که در هیچ وادی در نمیگنجد بفلان وادی بیرون رفت و آنجا جای ساخت و مقام
کرد رسول صلعم مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و از برای احکام صدقه بنوشت و گفت بروید و از ثعلبه حق خدای
بستانید و بفلان مرد سلیمی روید و او شتر بسیار دارد و از و زکوة بستانید ایشان بیامدند و نامهٔ رسول صلعم بثعلبه خواندند
و از و زکوة خواستند او گفت این جزیت است بروید بجای دیگر تا من رای زنم و فکر کنم ایشان برفتند و پیش آن مرد سلیمی
شدند و نامهٔ رسول بر وی خواندند او گفت سمعا وطاعة لامر الله و حکم رسول الله آنگه در میان اشتران رفت و آنچه رسول نوشته بود
از اشتران اختیار بگزید خیار و بهترین آن گفتند که رسول ما را نفرموده است که خیار بهتر بستانی گفت حاشا که من جز خیار و کرایم
مال بخدای و رسول خدای دهم ایشان را ایستند و باز آمدند نزدیک ثعلبه او دیگر باره همان مقالت گفت که این مانند
جز جزیت است بروید بجای دیگر تا من [illegible] ایشان پیش رسول آمدند و احوال بگفتند رسول صلعم با [illegible]

بخل او وبخیلی را او کار کرد بخیر خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله الآیه و رسول علیه السلام صحابه
خواند یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود نزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو آیه آمده است ثعلبه برخواست و پیش رسول آمد
وگفت یا رسول الله من صدقه چارم چنانچه میفرمای رسول علیه السلام گفت بعد از انکه گفتی آنچه گفتی خدای تعالی گفته است که صدقه تو قبول نکنم
او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد زدن گرفت رسول علیه السلام گفت این آنست که ترا گفتم تو فرمان نبردی و او بازگشت و بجای
خود شد رسول علیه السلام درون مدت با جوار حق شد و صدقه او قبول نکرد و در عهد ابوبکر بیامد و درخواست که صدقه من قبول کن گفت رسول
صدقه تو قبول نکرده است من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست او نیز قبول نکرد در آخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تعالی
میگوید از ایشان یعنی از منافقان کسی است که با خدای بدروغ عهد کرد و گفت که اگر خدای مرا مالی دهد آنرا صدقه دهم و از
جمله صالحان باشم چون خدای ایشانرا مال بداد بخیلی کردند و آنچه بر ایشان واجب شده بود ندادند بخل در شرع عبارت از منع
واجب برای آنکه بخل اسم است و بخیل مذموم باشد و بر ترک تفضل کس ذم نشاید کردن و تولوا یعنی برگردید و حال آن بود
که ایشان اعراض کرده بودند و روی بگردانیدند پس خدای تعالی اظهار نفاق ایشان کرد که در دلها داشتند و اعلام کرد رسول را
که ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن و آن از عقاب و جزا برای آن خواند که بعقب فعلی بود که ایشان کردند
از بخل و خلف عهد الی یوم یلقونه تا آن روز که ایشان پیش خدای شوند و حاضر آیند آنجا که حکم جز او را نبود و فرمان جز ورا نباشد
و این ایشانرا برای آن باشد که ایشان آن وعده که کردند با خدای خلاف کردند و آنرا با آن دروغ که گفتند و این آیه دلیل
بر آنکه لقا بمعنی رویت نیست برای آنکه خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد و گفت تا آن روز که ایشانرا با حق تعالی ملاقات بود و
باتفاق منافقان خدایرا نه بینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد و هر کجا این لفظ باشد برحسب اقتضای معنی یا بر ثواب
حمل کنند یا بر عقاب یا بر رجوع با خدای آنجا که حکم و فرمان او را باشد و کسی دیگر را نباشد و هم برین معنی بود قول رسول خدای من احب
لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی هر که خواهد که دوست دارد که خدای او را با ثواب و جوار خود
و هر که اکاره باشد و نخواهد بزد و معنی دیگر فاعقبهم نفاقا آنست که خلف وعده ایشان و بخل ایشان بجای رسانید که
نفاق ایشان یعنی بخل ایشان ایشانرا از انفاق در عقب آورد و ثمره بخل ایشان نفاق بود و معد بن ثابت گفت که
که ایشانرا یعنی در دل داشتند و بزبان نگفتند یعنی که خدای تعالی گفت ان الله یعلم سرهم ونجواهم نمیدانند ایشان
که خدای تعالی سر ایشان داند یعنی هرچه ایشان در دل دارند و با کسی نگویند و نجواهم و آنچه با یکدیگر گویند از آن کسانیکه برشما
اعتماد دارند و خدای تعالی داننده غیبهاست و از نهان و آشکار ایشان داند حسن بصری روایت کرد از رسول علیه السلام و عبدالله بن
عمر که اربع من کن فیه فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مؤمن اذا حدث کذب واذا خاصم فجر
واذا عاهد غدر این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه روایت کرده اند از مقاتل که او گفت من در قضای سمرقند
بودم ابوسعید مقبری گفت از ابوهریره از رسول علیه السلام ثلث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب واذا ائتمن
خان واذا وعد خالف این حدیث بر من سخت آمد بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان از آنکه کم کسی باشد که ازین خالی بود
قضا سمرقند رها کردم و به بخارا آمدم و از علمای بخارا این حدیث پرسیدم از ایشان فرجی نیافتم بمرو آمدم و از علمای مرو

بپرسیدم

بپرسیدم هیچ راحت ننهادم شنیدم که شهر بن حوشب بجرجانست آنجا رفتم و این حال بروی عرض کردم مرا گفت من هم چون توام
بدین اندوه که سعید جبیر اگرچه متواری است از وی بپرس بروی آمدم و این حدیث بپرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من درین
چیزی نمیدانم برخاستم و ببصره رفتم پیش حسن بصری و قصه باز گفتم گفت رحم الله شهرا وسعیدا این چنان بود که چون رسول علیه السلام
این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند و نیارستند که از رسول بپرسند بحجره فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و گفتند یا بنت رسول الله
پدرت امروز حدیثی گفت که ما همه از آن اندیشناکیم فضل کن از برای ما از پدرت بپرس معنی این حدیث خاص است یا عام فاطمه
بیامد و این حال برسول عرض کرد رسول علیه السلام سلمان را فرمود تا آوازه داد که الصلوة جامعة چون مردم جمع آمدند رسول علیه السلام بر منبر رفت
و خطبه کرد آنگه گفت ای مردمان من شما را گفتم که هر که درو سه خصلت باشد منافق بود آنکه در حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت
کند و وعده را خلاف کند با تحدیث شما را نخواستم منافقان را خواستم اما آنچه در حدیث گفتم دروغ گوید منافقان پیش من آمدند
و گفتند ما ایمان آورده ایم و بنبوت تو مقریم من ایشانرا باور داشتم خدای تعالی در حق ایشان آیه فرستاد اذا جاءک المنا
فقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و آنچه گفتم که امین
خیانت کند آن امانت نماز است و شرایط ایشان در آن خیانت کردند و خدای تعالی در حق ایشان آیه فرستاد ان المنافقین
یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا
و آنکه گفتم اذا وعد اخلف آن بود که ثعلبة بن مالک بیامد و گفت یا رسول الله ادع لی غنیمات وانی مولع بالسائمة
من گوسفندکی چند دارم دعا کن تا خدای تعالی در آن برکت کند که من حق خدای و دیگر حقها بواجبی بدهم من دعا کردم خدای تعالی
او را گوسفندان بسیار داد چون وقت صدقه آمد فرستادم بخل کرد و وعده خلاف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد ومنهم
من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین الی قوله بما کانوا یکذبون صحابه رسول چون این
بشنیدند دلخوش شدند و مال عظیم بصدقه دادند و وجهی دیگر درین حدیث گفته اند معنی آنست که ممتنع نباشد که رسول علیه السلام باین حدیث
آن خواسته باشد که هر که این سه خصلت بکار بندد و اعتقاد جواز حسن کند منافق بود الذین یلمزون المطوعین
من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم

مفسران گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام صحابه را بر صدقات حریص کرد عبدالرحمن عوف آمد و چهار هزار درم آورد و گفت یا رسول
الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه کردم رسول علیه السلام دعا کرد به برکت و گفت بارک الله فیما
اعطیت وفیما امسکت خدای تعالی چندان مال داد او را که ثمن مال او صد و شصت هزار درم برآمد هر زنی را هشتاد هزار درم رسید
و عاصم بن عدی صد و شصت وسق خرما بیاورد و صدقه کرد و رسول علیه السلام آنرا قسمت کرد و مردی نام او ابوعقیل انصاری صاعی خرما
آورد و گفت یا رسول الله دی همه روز کار کردم مرا دو صاع خرما دادند یکی برای عیال باز گرفتم و یکی را برای صدقه آوردم رسول گفت
برو و برسر خرما کن و منافقان چون این بشنیدند زبان طعن دراز کردند و گفتند عبدالرحمن و عاصم آنچه دادند بریا دادند و خدای تعالی
مستغنی است از صاعی خرما که ابوعقیل بیاورد ولیکن خواست تا نام او در متصدقان باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که آنانکه

و کسی که نه هیچ نشنید بسبیل سخریه بر آنان که تبرع کردند بتطوع صدقات آن مؤمنان چون عبد الرحمن عوف و عاصم بر آنکه این
نمیه است و نمی یابند الا مقدار جهد و طاقت و کوشش و مال بسیار ندادند چون ابو عقیل و ایشان افسوس میدارند و سخریه
و خدای تعالی ایشان افسوس دارد یعنی جزای سخریه ایشان بدهد و ایشانرا عذابی باشد رنجانند و دردناک اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ
أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ
رَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گفته‌اند این آیه در حق عبد الله ابی سلول آمد که گفت لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا پس از آن بنزدیک رسول آمد و گفت اِسْتَغْفِرُوا یا رسول الله برای من از خدای استغفار و آمرزش
خواه یا رسول خدای خدای تعالی گفت یا محمد استغفار کن برای این منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای ایشان و ترک استغفار تو
یکسانست خواهی استغفار کن خواهی مکن چه اگر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی مثلا خدای تعالی هرگز ایشانرا نیامرزد و تخصیص
هفتاد بار برای آن کرد که این عدد نزدیک عرب غایتی مستقصی است و گفته‌اند برای آنکه او جمع سبعست و هفت عدد اغلب خلق اشیا
چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا و گفته‌اند برای تخصیص هفتاد کرد که رسول صلعم بر حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تعالی گفت
که اگر بعدد تکبیر حمزه برای منافقان استغفار کنی ایشانرا نیامرزم از آنکه گفت که این برای آنست که ایشان بخدای و پیغمبر کافر شدند
و خدای تعالی هدایت کرد در راه بهشت کافران و فاسقانرا فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا
أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا
يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

خوش شدند و شاد [illegible] آنان میکنند که ایشان
در غزای تبوک از رسول صلعم تخلف کردند و باز پس گذاشتگان بمخالفت و خلاف رسول و بعد از رسول کاره داشتند و نخواستند که جهاد
کنند با مالها و جانهای خویش در راه خدای و یکدیگر را گفتند که در گرمای گرم بیرون مشوید و این غزای تبوک در فصل تابستان بود و گرمای
عظیم بود و ایشان بگرما متعلل گردیدند خدای تعالی گفت بگوی ایشانرا که آتش دوزخ گرم ترست و اگر برین گرما صبر نمی توانید کردن
بر گرمای دوزخ چگونه صبر خواهید کردن اگر ایشان دریابند و زیرک و عاقل باشند گرمای دنیا بر گرمای آخرت اختیار کنند آنگه گفت
بگوی این منافقانرا که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن در آخرت لفظ امرست و مراد نهیست یعنی مخندید و اگر
جای خنده باشد و هم تعجب اندک خندید و لفظ لْيَبْكُوا کلم امرست و خبر است از آینده یعنی بسیار خواهید گریستن چون عذاب خدای
ببینند و این جزای آن باشد که ایشان کسب میکنند و کرده باشند خنده تفتحی است که در روی و دهن بدید آید نزد آنکه عجبی بینند یا شنوند
و گریه تشنجی باشد که در روی پیدا شود نزد غم یا جریان آب از چشم و این فعل مایست برای آنکه موقوف بر اختیار ما نیست و لقصد
و داعی ما حاصل نمی آید و بکراهت ما منتفی نمیشود و اثبات آن از لهو و طرب باشند آن و رسول خدای میگوید لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ
قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا اگر آنچه من میدانم شما دانید اندک خندید و بسیار گریید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ
فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

فاقعدوا

فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا از تبوک باز گرداند بر ایشان
و ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو بجهاد بیرون آیند ایشانرا اجابت مکن و بگوی که شما هرگز با من بیرون نیایید و هرگز
با دشمنان من و با من کارزار نکنید از دو وجه یکی آنکه از شما این نیاید زیرا که شما منافقید و اعتقاد وجوب زکوة ندارید دیگر آنکه
چون از شما من این دانم شما را اجابت نکنم این معنی چون چنین باشد تا شما باشید باز بیرون نیایید إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ
برای آنکه شما راضی شدید بخفت باز نشستن پس بنشینید با زنان و کودکان و بیماران و باز پس ایستادگان وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ
أَحَدٍ مِنْهُمْ و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان مفسران گفته‌اند که عبد الله ابی سلول در بیماری کس فرستاد بنزدیک رسول و او را
ببالین خود حاضر گردانید رسول او را گفت أَهْلَكَكَ حُبُّ الْيَهُودِ دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا بتعنیف
حاضر آمدن نکردم من از تو استغفار خواستم اکنون برای من استغفار کن و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من کنی و بر من
نماز کنی چون بمرد پسرش پیش رسول آمد و او را گفت یا رسول الله حاضر آی رسول گفت نام تو چیست گفت حباب بن عبد الله گفت
عبد الله که حباب نام دیوست بیک روایت برفت و او را کفن کرد در پیراهن خود و روایتی دیگر آنست که کفن کرده و خواست که بروی
نماز کند جبرئیل آمد و جامهٔ رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیه بر وی خواند وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ
عَلَىٰ قَبْرِهِ و روایتی دیگر آنست که خواست تا بر وی نماز کند عمر خطاب گفت یا رسول الله یاد داری فلان روز چه گفت و فلان روز
چه کرد و هر چه کرد و کرده بود و گفته بود با رسول میداد و رسول تبسم میکرد و چون رسول صلعم گفت ای عمر چند خواهی گفت خدای تعالی مرا مخیر کرد
در استغفار این آیت گفت اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن اگر دانستمی که بر هفتاد زیاده کنم فائده باشد بکردمی آنگه بروی نماز کرد و
دفن کرد او را جبرئیل آمد رسول صلعم را از نماز کردن منافقان نهی کرد و این آیه آورد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا نماز مکن
بر هیچ یک از ایشان که مرده باشند و بر گور او مقام مکن یعنی بدفن او حاضر مشو و این نماز میت دعاست بوضع لغت برای آنکه
در وی طهارت شرط نیست و قرائت و رکوع و سجود نیست بر مذهب ما و قرائت مکروهست و مذهب ابو حنیفه همچنین است و شافعی
گفت که قرائت باید از آنجا که نماز بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کنند قرائت آهسته کند خوانند و اگر بشب کنند بلند کنند و عمل بر نماز
شب و تکبیر در وی پنجست نزدیک اهل البیت یکی تکبیر بکنند و از پی آن شهادتین بگوید و از پس آن صلوات فرستد بر رسول و آل او
و تکبیر بگوید و دعا کنند مؤمنین و مؤمنات را و تکبیر چهارم بگوید و دعا کنند مرده را اگر مؤمن بود و بر کافر و منافق هم دعا کنند که او مستحق
و تکبیر پنجم بگوید و نماز با او ختم کنند و شافعی گوید تکبیر اول بگوید و الحمد بخواند و تکبیر دوم و شهادتین و صلوة و دعای مؤمنان بگوید و تکبیر
سیم بگوید و دعا مرده بگوید و تکبیر چهارم بگوید و سلام باز دهد و بمذهب اهل بیت علیهم السلام سلام نیست در نماز میت و نزدیک
شافعی بی طهارت درست از آنجا که نمازست و تیمم نشاید با وجود آب و ابو حنیفه گفت طهارت باید کردن اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید
کردن چون خدای تعالی رسول را نهی کرد از آنجا گفت از بهر آن نهی کردم که ایشان بخدا و برسول خدای کافر شدند و چون مردند

برفتن وکوفرمردند و در آیه دلیلست بر بطلان قول آنانکه گفتند که ایمان اقرار بزبان و عمل بارکان باشد چه اگر چنین بودی ایشان
را دو ثلث ایمان بودی و خدای نگفتی که انهم کفروا بالله ورسوله با آنکه بنزدیک ایشان ایمان زیادت و نقصان نیز بود و آنگه گفت
که نباید که عجب آرد ترا ای محمد مالها و فرزندان ایشان که خدای میخواهد که ایشان را در دنیا بآن عذاب کند و جانهای ایشان بر آید
و ایشان کافر باشند ابو علی گفت تکرار این آیه ممتنع نیست از آنکه هر یکی از این دو آیه در حق دو گروه از منافقان
در وقت و چون آیه در مذهب نفاق منافقان و وعظ و تحذیر مؤمنان از آنکه چشم دارند بمال و فرزند و غبطه کردن در
منافقان تکرار کردن نیکو باشد وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْ
ذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۝ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ و چون سورتی نازل شود در اینجا امر باشد بایمان
آوردن و جهاد کردن و گویند ایشان را که ایمان آرید و جهاد کنید با رسول خدای در دین کشی که خداوندان نعمت و ثروت
و توانگری باشند از تو دستوری خواهند و گویند ترا که ما را رها کن تا با آن کسانی باشیم که نشستگان و بازپس ماندگان از
آنانکه از اهل جهاد نباشند چون زنان و کودکان و بیماران ایشان بآن راضی شده اند که با این طایفه باشند که
که ایشان در تخلف معذورند و دلهای ایشان مهر کرده یعنی نشانی نهاده اند که فرشتگان ایشان را بدان بشناسند و فرق
کنند میان مؤمن و کافر و منافق تا برای این استغفار کنند و برای آن لعنت کنند و نیز تا فرشتگان را در آن لطف باشد
و اعتباری و این طبع و علامت مانع ایمان نباشد یعنی که میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا که اگر
مانع بودی و وجهی دیگر آنست که ایشان از آن وجه که ایمان در دل خود راه نمیدهند و نظر و اندیشه نمیکنند چون کسی اند که
بر دل ایشان مهر نهاده اند و این مبالغه تمام باشد در آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن و نخواهند داشتن آنگه گفت و لیکن
رسول خدای و مؤمنان جهاد کنند بمال و جان خود هر دو در راه خدا بذل میکنند ایشان را خیرات و نیکوییها باشد در آخرت
و ایشان رستگاران باشند و ظفر یافتگان و بمراد رسیدگان و خدای تعالی ساخته باشد و بنهاده برای ایشان
بهشتهای که میرود در زیر درختان آن جویهای آب ایشان در آنجا جاوید مقیم باشند که از آنجا غایب نشوند و این فوزی عظیم و ظفری
بزرگست ایشان را وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

قربه

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ
مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ۝ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ
رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ میگوید که آمدند
بنزدیک رسول خدای
کسانی که عذر خواهندگان و تقصیر کنندگان بودند ایشان را عذری نبود میخواستند تا ایشان را یاری دهند در نا آمدن بجهاد یا دستوری
کن که عذر ایشان همه بدروغ بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلامه گفت و المعذرون بالتخفیف یعنی عذر با حقیقت و دروغ
باشد و ایشان رهط عامر بن الطفیل بودند روز غزا تبوک آمدند و گفتند یا رسول الله اگر ما با تو بیاییم اعرابی قبیله طی بر زنان
و فرزندان ما را غارت رسانند ما را دستوری باش تا مقام کنیم رسول گفت خدای تعالی مرا از اخبار و اسرار شما خبر داده است
قد نبأنا الله من أخبارکم و ایشان چنین گفتند و عذر چنین آوردند و کسانیکه ایشان با خدا و رسول خدا دروغ گفتند یعنی منافقان
که کفر در باطن داشتند و در ظاهر ایمان محمد بن اسحق گفت که آیه در حق جماعتی است از بنی غفار بن جفاف بن ایما که ایشان
خویشتن بر رسول عرض میکردند و غرض ایشان آن بود که رسول ایشان را دستوری دهد تا باز ایستند میگفتند که با جهاد
بیاییم و در دل نداشتند و عاقبت فا نگردند و بنشستند و بجهاد نرفتند خدای تعالی گفت زود بود که برسد بآنانکه ظلم کردند
از ایشان یعنی کافران عذابی دردناک و از بهر آن منهم گفت ایشان که تخلف کردند همه کافر نبودند بعضی کافر بودند عذر بدروغ
انگیختند و بعضی مؤمن بودند ساز و برگ جهاد نکردند که ساز و برگ نداشتند تا لاجرم که خدای تعالی ایشان را معذور داشت گفت نیست
بر ضعیفانی که قوت ندارند و بیمارانی که صحت ندارند و کسانیکه نیابند آنچه نفقه کنند بر خویشتن و بی برگ و ساز باشند بر ایشان
حرجی و تنگی و بزه نیست و ملامت و مذمت را بایشان راه نیست و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و نیز هیچ حرجی نیست بر آن کسانیکه
پیش تو آمدند تا تو ایشان را برداری یعنی بر چهارپای نشانی تا ایشان با تو بیایند و جانسپاری نمایند و تو گفتی مر ایشان را که من
هیچ چیزی نمی یابم که شما را بر آن نشانم ایشان چون این بشنیدند ناامید شدند و برگردیدند گریان و اشکباران و سیل خون
از دیده روان و آب حسرت از کانون دیده ریزان از غایت اندوه و احزان بر آنچه چیزی نمی یافتند که نفقه کنند و در جهاد
تو بیایند واقدی گفت ایشان هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بگریستند و مردمان رغبت ایشان بدیدند در جهاد
عثمان دو مرد را برنشاند و عباس دو مرد را و یامین بن کعب مردی را خدای تعالی چون ایشان را عذر خواست و گفت بر ایشان
هیچ ملامت را راهی نیست ملامت بر آن کسانیست که ایشان می آیند و از تو دستوری میخواهند و ایشان همه توانگران مالدارانند
راضی شده اند که با زنان و کودکان و بازماندگان بنشینند و بجهاد حاضر نیایند خدای تعالی توفیق خود را از ایشان باز گرفتست
و مهر بر دل ایشان نهاده و ایشان هیچ نمیدانند از آن سبب که نظر و تفکر نمی کنند و چیزی کسی داند که نظر و تفکر کند ۝
يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ
وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝

خدای تع خبر میدهد رسول را و میگوید که این متخلفان و بازپس ماندگان که از جهاد تخلف کردند بهانه و علت بازپس ایستادند بیابند
بنزدیک شما و عذر خواهند چون شما بازگشته باشید و بنزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر آنست که توبه رجوع باشد از گناهی که
واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند که آن سیئه واقع نبوده است و توبه با خدای درست بود و اعتذار درست
نبود و بعضی علما گفته‌اند که قبول عذر واجب بود چون عاقل بر حق باشد چنانکه شاعر گفته است اذا اعتذار الجانی محا لیده ذنبه
وکل امرء لا یقبل العذر مذنب و مذهب ما آنست که قبول توبه و عذر بر خدای واجب نیست در عقل و شرع چگونه واجب بود قبول عذر
و المعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه بقبول توبه تفضل باشد اگر رسول خود را فرمود که بگو ایشان را که عذر میارید و بهانه مجوئید که من عذر
شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای تعالی ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطلست که میگوئید
و زود بود که خدای تع بداند و رسول خدای و مؤمنان هم بدانند عمل و کردار شما را که توبه میکنید و زود بود که باز گردانند شما را بآن
خدای که او داننده است بهر پیدا و نهان اگر شما را خبر دهد بدانچه شما کرده باشید از نیک و بد و جزای هر یکی از نیکی و بدی بشما رساند در جایگاه
که در اینجا حکم جز خدای را نباشد اگر خدای تعالی خبر داد از سر ایشان و گفت زود بود که ایشان پیش تو آیند و سوگندان خورند چون شما باز گشته
باشید تا از ایشان اعراض کنید و از سر توبیخ و ملامت مؤمنان را سود دارد و بر گناه مصر گرده باشند و ایشان را پاک گردانند که
توبه کنند و پاکیزه گردانند اینها پلیدند بهیچ نوع پاک نگردند و جای پلیدان دوزخست پس جای ایشان دوزخ باشد جزای گناهی
که کرده باشند و پاداشت آنچه کرده باشند این آیه است بر آنکه حکم منافق حکم کافرانست آنگه گفت یحلفون لکم سوگند ایشان
سوگند میخورند برای شما آنست تا از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان ندانید خدای راضی نشود و خشنود نگردد
از این منافقان و فاسقان اما آنکه او ظاهر و باطن ایشان داند الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا
حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ
مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ
سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید که عربانی که نشو و نما و تربیت و تادیب
ایشان در بادیه شده باشد کفر و نفاق ایشان سخت‌تر باشد برای آنکه در میان ایشان علما و دانندگان نباشند و با اهل حضر
اختلاطی ندارند که از ایشان بشنوند و یاد گیرند و ایشان جماعتی آنانند که بر امن مدینه بودند از قبیلهٔ اسد و غطفان و ایشان در کفر
و نفاق سخت‌تر بودند و ایشان سزاوارتر بودند و ایشان سزاوارتر باشند بآنکه حدود و شرایع و احکام ندانند از آنکه در بادیه بوده باشند

وعلماء

وعلما و فقها را ندیده باشند آورده‌اند که زید بن صوحان از کارزار نهاوند دست چپش انداخته بود و در روزی نشسته بود با جماعتی
وی اخبار و احادیث روایت میکرد اعرابی حاضر بود و گوش با حدیث او کرد و گفت حدیث تو مرا خوش می آید ولیکن دست تو
مرا کراهت است مبادا که بدزدی بریده باشند گفت دزد را دست راست ببرند و این دست چپست گفت من این ندانم که راست ببرند
یا چپ زید گفت صدق الله حیث یقول الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم
اعراب اولیترند با آنکه حدود و احکام شرع ندانند و خدای تع عالمست باحوال ایشان و حکیم است در اجرای احکام بر ایشان آنگه حق تعالی
اعراب را بر دو قسمت کرد و بعضی را گفت آنانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل خدای غرم و تاوان میدانند و چشم میدارند بشما واقعها و حادثها
و گردشهای روزگار بد و منکر تا کی واقعه بشما رسد از مرگ و قتل که آنچه ایشان میخواهند بگویند و آنچه بشما می‌پسندند با ایشان
رساد و گردشهای بد بریشان باد و خدای تع شنونده و داننده گفتار و کردار ایشانست و بعضی دیگر از اعراب کسانی‌اند که ایمان
دارند بخدای و روز پسین یعنی روز قیامت که از پس او دیگر شب نباشد و آنچه نفقه میکنند در راه خدای آنرا قربتها و وسیلتها
میگیرند و میدانند نزدیک خدای تعالی و قربت او و ای فعلی باشد برآنوجه که فرموده باشند طلب رضای خدای را و ثواب او و اینم صلوة رسول را
و استغفار و آمرزش او را و دعای او را بخیر و برکت قربتی میشناسند و ثوابی و رحمتی میدانند و بتحقیق که صلوة رسول و دعای
وی ایشانرا قربتی و ثوابی است و زود بود که خدای تعالی ایشانرا در رحمت خود برد و بر ایشان رحمت کند و او خدایست
که آمرزنده گناهکاران و بخشاینده بندگانست کلبی گفت که آیه در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّ
لُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ میگوید که سابقین پیشین گروندگان اولین از مهاجر و انصار و آنکسانیکه
ایمان را متابعت کرده‌اند و پیروی نموده بنیکوئی و احسان یا آنکه بر راه ایشان رفتند در ایمان و نصرت کردند یعنی پس
از ایشان ایمان آوردند و ایشان آنان بودند که پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفته‌اند آنان بودند که پس ایشان
ایمان آوردند در عهد صحابه و در وقت آنکه در عهد رسول بودند و در صحبت او صحابه خوانند ایشان را و آنانرا که بعد از رسول بودند تابعین
گویند و آنانرا که پس از صحابه و تابعین بودند و اتباع تابعین بودند حق تعالی همه را فرا گرفت و در یک سلک کشید و گفت که ایشان
کسانی‌اند که خدای ایشانرا راضی شده است و ایشان نیز از خدای راضی شده‌اند و از بهر ایشان بساخته است و آماده
بهشتها که در زیر درختان آن جویهای آب روانست و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و ایشانراست ظفری و رستگاری عظیم
ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیه چنین میخواند که والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار الذین اتبعوهم ابی کعب آواز باز داد و گفت بگو والانصار والذین عمر قول او بشنید تا سه بار انصار بجر خواند
انصار الذین و او و ابی کعب بر وی او میگرفت تا بار چهارم عمر را گفت چرا از من نمی‌شنوی و الله لقد قرأت علی رسول الله
والانصار والذین اتبعوهم بخدای که من بر هم خدای چنین خواندم و تو خرما میفروختی عمر گفت صدقت راست گفتی حفظتم و نسینا
و تفرغتم و شغلنا و شهدتم و غبنا اگر گفت یا ابی انصار رضای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با خطاب برم ایش

مشورت کرد عمر گفت من شنیده‌ام که درین آیه ما را رفیقی داده‌اند که در آن با ما کسی را شراکت نکرده‌اند گفت خلاف آنست که تو پنداشتی

و مصداق این قول در اول سوره جمعه است فی قوله و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سوره الحشر والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و در آخر سوره الانفال والذین آمنوا من

بعد و هاجروا و جاهدوا معکم ابوموسی اشعری و سعید بن المسیب و قتاده گفته که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله

نماز کردند عطا گفت آنان بودند که به بدر حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که از خدیجه ایمان آورد عبدالله عباس و زید بن

ارقم و جابر عبدالله انصاری و جمله اهل بیت گفته‌اند که اولین کسی که ایمان آورد علی ابن ابی طالب بود و او ده ساله بود بروایت

کلبی و مجاهد و محمد بن اسحق گفته ده ساله و گفته‌اند که دوازده ساله و مجاهد گفت که از جمله چیزها که خدای تعالی علی داد و با او خواست

آن بود که سالی قریش را قحطی افتاد و ابوطالب بسیار عیال بار بود رسول صلعم عم خود را گفت ای عباس قحطی عظیم است و ابوطالب

از عیال بیچاره است بیا تا برویم و از وی تخفیفی کنیم گفت صواب باشد برفتند رسول او را گفت ای عم ما آمده‌ایم تا بعضی از

عیال ترا با خود بریم ابوطالب گفت عقیل با من رها کنید و دیگران از شما و اینند رسول صلعم علی را برگرفت و عباس جعفر را و علی با

رسول بود تا آنکه خدای وی را نبوت داد و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس بود تا آنکه

اسلام آورد و از عباس شنیدم از اسمعیل بن ایاس که گفت که جدم مردی بود بازرگان گفت که من بمکه رفتم و نیز دیگر عباس و دوده

آمدم روزی با عباس نشسته بودم در که وقت زوال آفتاب جوانی را دیدم نیکوروی بیامد و قرص آفتاب نگاه کرد و آنگه روی بکعبه

آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و بکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی

بنو و آن جوان برکوع شد ایشان نیز برکوع شدند و چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند آنگه بسجده شد ایشان نیز بسجده

شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند من عباس را گفتم امری عجب و کاری عظیم است این چیست که اینان میکنند گفت

نمیدانی این جوان پسر برادر منست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و آن زن خدیجه بنت خویلد زن محمد و آن کودک علی پسر عم او و محمد

دعوی میکند که خدای تعالی مرا باین دین فرستاده است والله اعلم علی ظهر الارض احد علی هذا الدین غیر هؤلاء الثلثة

بخدای که هیچکس را نمیدانم که بر زمین بدین دین باشد الا این کس را و عفیف کوید که جدم عفیف گفت که در دل من افتاد که کاشکی

من چهارم ایشان بودمی و انس حدیث آنوقت روایت کرد که اسلام آورده بود انس مالک گفت که رسول صلعم گفت صلت الملائکة

علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله منی و من علی گفت فرشتگان هفت

سال بر من و بر علی صلوات دادند برای آنکه درین هفت سال کلمه لا اله الا الله بر آسمان نبردند الا از من و از علی و معاذه

عدویه گفت که از امیرالمؤمنین علی شنیدم که او گفت که بر منبر بصره که میگفت که انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن

ابابکر و اسلمت قبل ان یسلم صدیق اکبر منم که من ایمان آورده ام پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و ابولیلی گفت که من

بنزدیک ابوذر رفتم در زمان حج و گفتم که در میان اختلاف بدید آمده چه می باید کردن او گفت الزم کتاب الله و علی ابن ابی طالب

فاشهد علی رسول الله انه قال علی اول من آمن و اول یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم بین الحق

والباطل و هو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمة گفت علی اولین کسی است که بمن ایمان آورد و اولین کسی است که دست

در دست من بنهد روز قیامت و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم فرق کند میان حق و باطل و او پیشوای مؤمنانست و مال

پیشوای ظالمان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین در بیعتی گفته است ما کنت احسب هذا الامر منصرفا الی لیس اول من صلی لقبلتهم

واعرف الناس بالآثار والسنن واخر الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل والکفن من فیه الذی ردکم عنه فلیعلم

بالسافی سفکم من ابن الغین و مخالفان گویند که از جمله سابقان ابوبکر بود و گویند حارثه و گویند اگر چه علی پیشتر ایمان آورد

ایمان کودک را اعتبار نیست که علی کودک بود و ابوبکر پیر ایمان علی را آن موقع نباشد که ایمان ابوبکر را گوئیم چون چنین بود

لاجرم ایمان علی لا عن کفر بود و ایمان غیر او عن کفر و آنکه از دو وجه بیرون نبود ایمان علی یا رسول او را دعوت کرد یا نکرد و لقط

غیب دان نبود که او را ایمان باید آورد و اگر دعوت کرد و علی مکلف نبود و محل قبول ایمان نداشت نادان و خواست بر رسول باشد

و اگر محل قبول ایمان داشت او سابق باشد و صغر سن و کودکی ازین مانع نباشد از بهر آنکه اعتبار بکمال عقلست نه بصغر سن چون

روا باشد که عیسی یکساله در گهواره بخبر باشد انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و یحیی را گوید و آتیناه الحکم صبیا

یعنی النبوة چرا نشاید که علی نه ساله یا ده ساله و بروایتی دوازده ساله ایمان او بموقع قبول باشد و نیز اتفاق است که علی بو یکبار

ایمان نیاورد اگر آن ایمان موقعی نبود بدیگر بار و دیگر وقت آن انکار کی کرد و او را خود مؤمن نبوده باشد چه در حیوة و چه بعد وفات

عثمان و این روا ندارد الا کافری پس معلوم شد که ایمان او بموقع قبول بوده باشد و او بر مهاجران سابق بوده است در

ایمان و اما سابقان انصار چنانکه در اخبار آمده است اهل بیعت بودند بر عقبه بیعت اول و ایشان هفت کس بودند و بر عقبه

دوم بر عقبه سیم هفتاد کس بودند و آن آنگاه بود که ابو زراره مصعب بن عمیر بنزدیک ایشان رفت و ایشان را قرآن آموخت

و او اولین کسی بود که در مدینه نماز بجماعت کرد و او صاحب رایت رسول صلعم بود روز احد چون هزیمت شدند او با رسول مقام کرد

تا شهید شد و رسول صلعم در حق او گفت من او را بمکه دیدم در نعمت و او را بمکه دیدم دو برد قیمتی پوشیده و نعلین در پا کرده شراکش از زر

و دو غلام بر راست وی و دو بر چپ وی و او آن بود که خدای تعالی در حق او فرستاد و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن

الهوی فان الجنة هی الماوی روز بدر برادرش را بگرفتند برای حرمت مصعب و سازو بند ازو برداشتند و بند بر نهادند مصعب را

گفتند که برادرت را بند بر نهادیم برای حرمت تو گفت لا و لا کرامة بند گران بروی نهید تا اسلام آرد یا فدیه کند بند بر و نهادند

چون خود را فدیه کرد در روز احد برادر خود را دید مصعب را گفت والله که این را من کشتم فرصت نگاه میداشت تا که فرصت یافت

برادر خود را بکشت خدای تعالی در حق او آیه فرستاد فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی و نام و کنیت او ابو [illegible]

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ

نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ۝ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا

وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ میگوید از آن کسانیکه گرد بر گرد شما اند از اعراب

منافقان اند که بیرون مدینه اند مفسران گفتند

که چند قبیله بودند مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار و اینجمله بیرون مدینه بر اطراف مدینه بودند و اندرون مدینه هم جمعی منافقان اند

در کوی نفاق متمرد و مصر شدند تو که محمدی ایشان را نمیدانی ما ایشان را میدانیم و میشناسیم برای آنکه نفاق تعلق بباطن دارد و ظاهر ایشان مؤمن و موافق بودند و باطن کافر و مصر تو ظاهر ایشان شناسی و ما باطن ایشان دانیم ایشان را عذاب دو باره کنیم ابن عباس گفت یکبار آن بود که رسول صلعم روز آدینه بر منبر خطبه میکرد در خاست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون شو از مسجد که تو از منافقانی و یا فلان و یا فلان جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را ازین فضیحت یکی عذاب است و عذاب دوم عذاب گور است و این روایت سدی است و مجاهد گفت عذاب اول سبی و قتل است و عذاب دوم عذاب گور است مقاتل گفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم نزدیک مرگ عطا گفت عذاب اول محن دنیا و مرض است بعوض بیانش اینست که میگوید در آخر سوره اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین و عذاب دوم عذاب گور است و گفته اند که عذاب اول حال خروج کردن ایشان است و دوم کشتن دوستان و خویشان است ثم یردون پس آنگه باز گردانند ایشان را در قیامت با عذابی بزرگ که عذاب دوزخ است چون ذکر ایشان کرد و گفت و آخرون اعترفوا و جمعی دیگر آنها اند که ایشان بگناهان خود اعتراف آوردند مفسران گفته اند ایشان جماعتی بودند که از رسول صلعم باز ایستادند در غزای تبوک چون رسول برفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و آسایش و رسول با صحابه در جهاد و شدت و رنج سوگند بخدای که ما خود را در ستونهای مسجد بندیم و باز نگشاییم تا رسول ما را باز نگشاید و توبه ما قبول نکند همچنین کردند چون رسول صلعم باز آمد گفت ایشان کیستند و چرا خویشتن را در آنجا بسته اند گفتند ایشان آنانند که با تو بغزا نیامدند سوگند خوردند که خود را باز نگشایند تا آنکه تو ایشان را باز نگشایی گفت من نیز سوگند خورده ام باز نگشایم تا آنکه مرا او فرمان نیابد ایشان تنعم کردند و از من باز ایستادند و از صحبت من تحاشی جستند و جهاد رغبت ننمودند خدای تعالی این آیه فرستاد رسول فرمود تا ایشان را باز گشادند ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله مالهای ما خدای تست بر مالهای ما بردارند و بصدقه ده تا کفارت گناه ما و برای ما استغفار کن رسول صلعم گفت مرا نفرموده اند که از مال شما چیزی برگیرم خدای تعالی این آیه فرستاد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم از امیر المؤمنین علی و عبدالله عباس روایت که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابولبابه انصاری بود و بلال و براش ابوقیس ضحاک گفت شش کس بودند عطا گفت پنج کس بودند زهری گفت که آیه در ابولبابه آمد چون بتوک رفت پس پشیمان شد خویشتن را بستون مسجد باز بست و گفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه وی بپذیرد هفت شبانه روز هیچ چیز نخورد تا بیفتاد و بیهوش و توانش از وی برفت خدای تعالی توبه او قبول او کرد و رسول صلعم بنفس خود بیامد و وی را باز گشاد ابولبابه گفت آن سرای که در وی این گناه کردم بجا بگذاره رها کنم و آن مالی که بدوستی آن تراهل کردم از آن بدر آیم رسول گفت جمله مال نه ولیکن یک ثلث خدای تعالی ذکر وی کرد و آنجماعت که مثل این کردند و از جمله آنها که باز پس ایستادند و بغزاء تبوک نیامدند آنانند که اعتراف آوردند بگناهان خود کردار نیکو را بکردار بد خود بیامیختند شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده گناهان تایبانست و بخشاینده و مهربانست بر بندگان خود و این از خدای واجب بود برای آن لفظ عسی آورد تا مکلف قطع نکنند و متردد باشد میان خوف و رجا خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم والله سميع عليم الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم

وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون وآخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب عليهم والله عليم حكيم

ای محمد از مالهای ایشان صدقه بستان یعنی زکوة و بعضی گفته اند که این صدقه کفارات است و آن آنست که ایشان گفته که از جمله مالهای بیرون آییم خدای تعالی گفت که همه مال ایشان بر مدار بعضی از مالهای ایشان بوجه صدقه بستان تا ایشان را پاک و پاکیزه گردانی از چرک گناه و مالهای ایشان را از مظالم و زیادت گرداند برکات و منزلت ایشان را از منزل منافقان رفیع گرداند و دعای ایشان را از خدای تعالی در حق ایشان رأفت و رحمت خواه که دعای تو ایشان را سکونت و اطمینانی باشد و دلهای ایشان آرمیده باشد که خدای تعالی از ایشان قبول کرد و گفته اند که این صلوة آنست که چون والی مال بستاند بگوید آجرک الله فیما اعطیت وبارک الله لک فیما ابقیت عبدالله بن ابی اوفی گفت اللهم صل علی آل فلان انی اوفی ابوحبانی گفت که واجبست بر هر ساعی که دعا کند متصدق را چنانکه رسول صلعم کرد والله سمیع علیم خدای تعالی شنونده است میشنود گفتار ایشان و میداند کردار ایشان دعای که تو بر قبول صدقات میکنی و کیفیت حال همه کس میداند الم یعلموا ایشان نمیدانند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خود چون توبه نیکو کنند و صدقات ایشان را بپذیرد اگر از خلوص نیت صادر گردد عکرمه گفت چون خدای تعالی توبه ایشان بپذیرفت و ایشان را بامنازل خود برد منافقان طعن زدند و گفتند ایشان همان قوم اند که دیروز صحبت ایشان نمی بایست کرد و مسالمه و مکالمه با ایشان روا نبود اکنون چه افتاد که با حال او فرستد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان که این طعن میزنند نمیدانند که قبول توبه بخدای تعالی است و صدقات او بستاند و قبول کند ابو هریره گفت که از رسول صلعم شنیدم که فرمود بآن خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسبی حلال و خدای تعالی جز حلال و پاک نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدق و پاک و الا که او آن صدقه در دست کرم خدای می نهند خدای از و بستاند آنرا او می پرورد چنانکه یکی از شما اسب کره را پرورد تا آنکه یک لقمه که خدای تعالی داده باشد چند کوهی عظیم شود و آنگه این آیه فرستاد وان الله هو التواب الرحیم و خدای تعالی که شان و کار او قبول توبه تایبانست و رحمت کردن و بخشودن بر بندگان و بگوی ای محمد مر بندگان تایب تا ایشان را تحریص و ترغیب شود و بکنند از اعمال آنچه میخواهید و آنچه میکنید بر خدای و رسول و مؤمنان پوشیده نیست لا محاله اعمال شما و حی خواهد افتادن بر خدای و پیغمبر و ائمه علیهم السلام پس بنگرید تا طاعت و عبادت چگونه میکنید و در وی عوض دو قول گفته اند یکی آنکه عوض بقیامت باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول عرضه کنند و ائمه علیهم السلام و مراد بمؤمنان امامان معصومند آنگه گفت وستردون و زود بود که شما را باز گردانند بخدای که دانا است از پنهان و آشکارا خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید چون جزا و پاداش شما بدهد و آخرون مرجون لامر الله و گروهی دیگر اند تأخیر کرده و باز پس داشته ایشان را از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت و توقف است تا عذاب کند ایشان را اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و خدای تعالی داناست باحوال ایشان حکیم است آنچه فرماید در حق ایشان بر وفق حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع که در حق ایشان آمد و علی

الثلثة الذین خلفوا از غزاو تبوک باز ایستادند اما نه از بهر نفاق ولیکن از تقصیر و اهمال از اجتهاد و مبالغت بکردند در توبه که ابولبابه کرد و اصحابش رسول صلعم بفرمود تا ایشان را برانند و کس را با ایشان سلام و صباح و مصافحه نبود و زنان ایشان نیز بدین وکفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیائیم کفت نه ولیکن ایشان را امکان مکنید از مقاربت ایشان برین قاعده بماندند مدت پنجاه روز با حزن و کریه و خوف و اضطراب و قلق تا اکنون قبول توبه ایشان آمد و این آیه دلیلست بر آنکه خدای را باشد که قبول کند توبه او و قبول توبه متفضلست چه اکر واجب بودی موقوف نبودی بر مشیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ۝ مفسران کفته‌اند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کرده بودند و رسول صلعم را آنجا بردند تا یکروز نماز جماعت کرد بنو غنم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد کردند که ما نیز مسجدی کنیم در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا آنجا نماز کند با ما و چون ابو عامر الراهب از شام باز آید او را با امام این مسجد کنیم و این ابو عامر از ایشان بود و پدر حنظله بود که او را غسیل الملائکه کفتندی روز احد او را بکشتند و در وقت که او را یافتند رسول را کفتند کفت من دیدم از غسل وی پر در چشم بوده با ابریق زرین بر آسمان می شدند و آن ابی عامر ترسا بوده و راهب بوده در جاهلیت چون رسول صلعم پیغمبری آشکارا کرد وی نیز نزدیک پیغمبر آمد و کفت این دین چیست که آورده رسول کفت که دین حنیفیست دین ابراهیم ع کفت که من بر آن دینم رسول کفت تو بر آن دین نه او کفت که این دین ابراهیم است ولیکن تو چیزی آورده که از آن نیست رسول صلعم کفت نه چنان که تو کفتی و لکن حنیفیت بیضا نقیه آوردم ابو عامر کفت اماتَ اللهُ الکاذِبَ منّا طریدًا وحیدًا غریبًا آنرا که از ما دروغ میکوید خدای بمیراناد غریب و رانده و تنها پیغمبر کفت آمین او را ابو عامر الفاسق خواندند و او کفت هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند والا که با ایشان باشم و چند غزاه در میان کافران با رسول صلعم و با مومنان کارزار کرد تا روز حنین چون هوازن بکریختند او نیز دیک ایشان بود بکریخت و بشام رفت و کس بمنافقان فرستاد که چند انکه توانید ساز و سلاح بدست بنهید و برای من مسجدی بنا کنید که من نیز دیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم بیایم و ایشان را از مدینه بیرون کنیم آن جماعت بیامدند و از ده مرد بودند ثعلبه بن حاطب و معتب و قیس و ابو حبیبه بن الازعر و عباد بن حنیف و حارث بن عامر و پسران ایشان مجمع و زید و نبتل الحارث بود و بجاد بن عثمان و ودیعه بن ثابت و مسجدی بنا کردند در مسجد و مجمع بن حارثه امام مسجد بود چون فارغ شدند نزدیک رسول آمدند و کفتند یا رسول الله بکرو آنجا آئی و یکنماز کن برای ما و آن وقت بود که رسول ساز غزاو تبوک کرده بود کفت من مشغولم چون باز آیم بکویم که چه باید کرد چون رسول صلعم باز کشت ایشان آمدند و کفتند ما میخواهیم که بمسجد ما آئی و آنجا نماز کنی و دعا کنی ما را ببرکت رسول صلعم هنوز در شهر نرفته بود بر اهل کوشت تا در پوشد و بر روی جبرئیل ع آمد و کفت خدایت سلام میرساند و این آیه آورد الذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفر آنی چه ای کنکر آنکو کفتند

مسجدا

مسجدیرا برای ضرر رسانیدن و کفر کردن برادران و پسر عمان خود که اصحاب مسجد قبا اند و از بهر کفر و نفاق عزه کوز او تقویت نفاق را برای تفرقه کردن و جدای انداختن میان مومنان تا از یکدیکر تفریق شوند و کلمه ایشان مختلف شود از برای آنکه تاب زنند و استعداد کنند برای کسی که او حرب کرد با خدای و رسولش پیش ازین یعنی ابو عامر راهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آورد و این منافقان همه سوکند خوردند که ما نخواستیم باین که کردیم الا خیر و نیکوئی یعنی نماز و ذکر خدای تعم و برای بیماران و ضعیفان کردیم تا ایشان اکر نتوانند اکر خواهند جای رفتن بمسجد آیند و برای شبهای زمستان و روزهای باران حق تعالی تکذیب ایشان کرد و کفت که خدای کواهی میدهد که ایشان دروغ میکویند آنکه رسول را نهی کرد و کفت لا تقم فیه باین مسجد مرو و آنجا قیام مکن هرکز خطاب اکرچه با رسول است اما مراد رسول و جمله مومنانند رسول صلعم چون این آیه آمد بفرمود مالک بن الدخشم را و معن بن عدی را و کفت بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش در زدند کسانیکه آنجا بودند بکریختند بعضی از اهل مسجد مقام کردند آتش با ایشان رسید و بعضی از ایشان را بسوخت رسول بفرمود تا آن موضع مزبله و جای خاک افکندن کردند و ابن عامر راهب در شام بمرد غریب وحید و تنها در خبرست که مجمع بن حارثه که امام مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامد و از و امامت مسجد قبا خواست عمر کفت لا کرامة تو امامت مسجد ضرار بودی کفت مهلا لا تعجل علی سالکن باش و تعجیل مکن برمن که من در آنوقت جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من بر احوال ایشان مطلع نبودم که اکر بودمی یکساعت با ایشان مقام نکردمی او را معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود آنکه ذکر مسجد دیکر کرد و کفت مسجدیکه از ابتدا بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند از اول روزی از روزها بنایش یعنی مسجد قبا که رسول صلعم از ابتدا نهاد و در و نماز کرد مدتی مقام او کفته اند که مسجد پیغمبرست بمدینه در ین او بهترین و سزاوارترین کسی که نماز کنند مردانی اند که طهارت و پاکیزکی دوست میدارند ابو سلمه از عبد الرحمن بن ابی سعید خدری پرسید که از پدر چه شنیدی در ین مسجد که خدای تعالی کفت اسس علی التقوی من اول یوم کفت که از پدر شنیدم که رسول صلعم روزی در حجره بعضی زنان بود من نزدیک او شدم کفتم یا رسول الله این مسجد بر تقوی بنا نهادند کدام است کفت مشتی سنک ریزه برکرفت و بینداخت و اشاره کرد بمسجد خود و کفت مسجدکم هذا مسجد المدینة أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ میکوید که هر آنکسی بهتر باشد که بنا مسجد بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای نهد یا آنکس که بنای مسجد خود بر کرانه جائی خراب و ویران و فرو افتاده نهد که آن بیفتد و او را در چاه دوزخ اندازد یا آنکس بهتر باشد که بنای دین خود بر قاعده محکم نهد که آن تقوی خدا و رضای وی است یا آنکس که بنا دین خود بر قاعده ضعیف نهد از باطل و نفاق که مثل او در قلت ثبات چون بنا باشد بکنار رود خانه که آب زیر زمین او را تهی کرده باشد همانا که بنا فرو افتد بنای او با او در قعر آتش دوزخ افتد و خدای تعم ظالمانرا راه ننماید براه بهشت از جابر عبد الله انصاری روایت کرده اند که کفت آنجا بکذشتم دودی دیدم که بر می آمد خلف بن یاسین الکوفی کوید که با پدرم بحج رفتم بآن مسجد

بهم در دو در دو قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود چون کار با ابوجعفر منصور افتاد
باز مود تا قبله بگردانیدند که نباید اگر کسی بداند بان قبله نماز کنند یعنی مسجد ضرار ادیدم ویران گشته و دودی از وی برآمده و امروز
مزبله شده است حق تعالی باز نمود که آن مسجد علامتی است ایشان را از کفر و نفاق ایشان و کردن آن بنا در دل ایشان باشد و زایل نشود
تا دل بر جای باشد مگر که دلهای ایشان پاره پاره شود و وجهی دیگر معنی آنست که همیشه خراب کردن بنای ایشان سبب کفر و نفاق دل
ایشان و اثر آن از دل آن منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد خدای تعالی داناست بدانچه در دلهای منافقانست از کردن
بنای مسجد ضرار حکیمست در انچه فرمود از خراب کردن آن إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ
لَهُمُ الْجَنَّةَ ۚ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ ۚ
وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۚ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
محمد بن کعب گفت چون انصار لیلة العقبه با رسول صلعم بیعت کردند و ایشان
هفتاد مرد بودند عبدالله گفت یا رسول الله شرطی که خدای را با ماست و شرطی که تراست با ما بگوی گفت شرط خدای آنست که او را بپرستید و با او
شرک نیارید و شرط من آنست که آنچه جان و مال خود را از آن حمایت کنید گفتند کردیم یا رسول الله فما لنا پس ما را چه باشد گفت شما را بهشت باشد
ربح البیع فلا یقیل ولا یستقیل خدای تعالی این آیه فرستاد إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ خدای تعالی بخرید از مؤمنان نفسهای ایشان و مالهای ایشان را
بهشت در بیع بایع و مشتری خدای جبارست و دلال محمد مختارست بایع بنده مؤمن و بها دارست بها بهشت دارالقرارست نعم
للمشتری ربنا الرحیم نعم الدلال الرسول الکریم نعم الثمن جنة النعیم گفت بهشت میفروشم گفت بنده مجرم از بهر آنکه هر چیزی که
فروشند یا از بهر سود فروشند یا از بهر حاجت و این هر دو بر خدای محالست و اگر گفتی که بهشت میفروشم گراز نهم و آن که من مجرم
یا من بهای بهشت دارم بهشت نا خریده بازی و بنده ازین خبر بریده پس یا انس جبه آدمی و افلاس پیدا شدی گفت این مبایعت
مرا با مؤمنانست که کافر مرا نشناسد و اگر کسی را نشناسی چیزی قیمتی از وی بهای اندک نتوانی خریدن و کافر را آن منزلت
نهم که با وی مبایعت کنم تا از متابعت نباشد زو نیز مبایعت نباشد متابعت دلال محمد مختار باید تا مبایعت ذو الجلال حاصل آید
مبایعت در سرای شرع میرود و متابع درین میانه دلالت هر که درین دلال آشنا نشود او را کی رسد که مبایع ما بود تا متابع ما نشود
متابع تو نبود فاتبعونی دعوی دوستی او میکنی کمر خدمت او بر میان بند تا از دهر محبت یابی هر که چیزی نگاه بهای دارد از ابدال
دهد تا دلال عرض کند تا گرا در بایست باشد کافر را جان و مال بهای جنت لا جرم بدین درگاهش روائی جنت هر که چیزی بر د بها دارد
درین درگاه بر بها دارد پس اول از تو معرفت باید تا از دلال تو شفقت بود وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا تا از مشتری صفقه بود
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا تو بیگانه باشی او را چه کار آنکه که با تو شری کند چون آشنا شدی او را چه منع کند که با تو بیع کند
پس اول قدم در نه دوست به بیعت ده تا نوبت دوم دست بصفقه بیع بر دست زنند پای در نه دوست بده جان و مال از دست
بده تا چون حالت نباشد حالت بود و چون حالت جانت نباشد جانان و جنانت باشد چون از ملک خود برآئی بملک مالک آئی
و ذو الملک بالملک و ملک مر کار بنود و بر محاو کار من حکم نه ما على المحسنين من سبيل نفس من شهر ستانیست جوارح او سواد و رستاق او

دوقش مجازیست و جویها حواس وی بروح وی او را چهار حدست یکی بآدم که ابو البشرست خلقکم من نفس واحدة و یکی با ابراهیم
ملت و یکی با محمد مصطفی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ و یکی با پدرست ادعوهم لآبائهم و بروی چهار راست یکی بر توحید و شهادت گشاده
و دیگری بر صدق و زیادت نهاده و یکی با خلاص و طاعت و یکی با جمع و جماعت نفس مؤمن اختیار کردم و او را خواستم از آنکه او مرا
منافق چون مرا نخواست نخواستمش وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ چون مالش مرا نشایست گفتمش قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا
لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ مؤمن مرا چون اختیار کرد اختیار کردمش هُوَ اجْتَبَاكُمْ نه هر درختی بستان را شاید نه هر نباتی ریحان را نه هر تنی و مالی
درگاه سبحان را عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص و اهلش را بخدمت او مشغول کرد اهلش را گفت اکرمی مثواه همچنین حق جل جلاله
چون ترا بخرید ملائکه ملکوت را فرمود تا بعضی حافظان تو باشند وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ بعضی دبیران تو باشند کراما کاتبین بعضی وکیل
وعده خوان تو باشند وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ زلیخا یوسف را بخرید دل بوی داد و او را بمنزلت کرامت فرود آورد لکن
محبوس کرد و لکن مملکت بوی افتاد و حق تعالی ترا بخرید و بانواع اکرام و اعزازت مخصوص کردانید وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ و در زندان دنیاء
بازداشت الدنیا سجن المؤمن لکن در زندان از سر ناز با تو راز آغاز نهاد من دعانی اجبته و من سألنی اعطیته و من
اطاعنی شکرته و من احببته قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته هر که مرا خواند اجابت کنم و هر که از من بخواهد
بدهمش و هر که طاعت من دارد شکرش گویم و هر که در من عاصی شود بازش پوشم و هر که قصد من کند مقصودش بکنار نهم و هر که مرا
متحیر کرد انم و هر که مرا دوست دارد بیلاش ابتلا کنم و هر که را من دوست دارم بکشم و هر که را بکشم او را دیت دهم و آنرا که دیت
دهم دیت او من باشم شعر و لقد همت بقتلها فی حبها کیما تکون خصیمی فی المحشر حتی یطول علی الصراط وقوفنا فتلذ عینی
من لذة المنظر فتکون عاشقین لکما یوم القیمة والخلایق حضری انکه پس از قتل و حبس پادشاهی تو دهد و اذا رأیت
ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا ترا بخرید تا ابلیس از تو طمع بردارد و بداند که ملک او نی گردد تو گردد إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ
عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ای مؤمن ترا نفسی هست و مالی هر دو محنت و آفت تو اند نفس دشمن تست اعدا عدوک مابین جنبیک و مال
فتنه تست و مرا بهشتی است بی آفت نعمتی است بی محنت ولیکن مرا بکار نیست آن آفت بیاور بدین نعمت بدل کن جان بنا
و جنان بستان مال بده و رضای رحمن بستان رفو گر جامه خلق بخرد برای آنکه براصلاحش قادر باشد خدای تعالی عیب بنده
هر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها روی بپوشید و گناهش بیامرزید در خبرست که رسول صلعم در بعضی سفرها بود مردی اشتری داشت
پس ضعیف این مرد با وی درماند و کس وی را نمیخرید تا پیش رسول آمد و با وی شکایت کرد رسول گفت او را بمن فروش گفت یا رسول الله
وی را چه خواهی کرد که بهیچ کار نمی آید گفت روا است پس رسول وی را بخرید چون در ملک رسول آمد اشتر بقوت و نشاط شد در
میان لشکر پیش اشتران رفتی اگر حسن ملکیت رسول بر اشتری پیدا میشود چه عجب باشد که حسن ملکیت مالک الملوک بر بنده
پیدا شود جابر عبدالله انصاری گوید که رسول صلعم آن اشتر را بمن سپرد و بیدر حاضر آمد و با احد حاضر آمد و بعد ما حاضر آمد و رسول
آن را بمن بخشید و من میداشتم آن را تا بروزگار عهد عمر خطاب علیه التعزیة والعذاب پیش وی شدم و گفتم چه گوئی شیئی که بیدر و احد
و حد مسه با ما بود وامر و زاز وی کار نمی آید گفت آن کیست گفت این اشتر رسول است گفت از من بخرید بهای گران و لکن آزاد
کرد و کس با وی دست بنود تو خریده خدائی امید هست که آزاد کرده وی باشی همانا در دنیا شیطان بر تو راهی نیست و نباشد
والیه آوخت هر کسی که چیزی خرد و بعیب او عالم بود شرعا وی را با آن عیب رد شوان کرد چون علام الغیوب ترا با ساتر العیوب

بتجربه بگناهت رو مکن تا در بندگی او جانی که ترا بندگی او بهتر از آزادی دیگران باشد. آزادم مکن ز بندگی خویش مرا کین بندگی از هزار آزادی
هر که بنده بخرد و او را بنام آزادی بخواند نیز دیگر بعضی فقها آزاد باشد حتی قال ترا بخرید و او را بنام مومن است و ترا مومن خوانده و هم
نام خود کرد این امید آنست که بر نام خود را از آتش دوزخ آزاد کند نفس و مال از تو بخرید تا با ایشان با مردم خصومت نکنی که
مالی و حالی و احوالی و جاهی و ارتقاء المنازل جلالی برای آنکه کس برای مال دیگران خصومت نکند تا ازین در دم سلم باشی
و بر مردمان تکرم نفس و مالت بخرید تا از هر دو بدر آئی تو مانی و دل جل برو تا زکنی و بل او را زکنی هر کرا او بنده خود و بنده
مالی باشد بنده و مال خداوند را باشد مگر که خداوند مال به بنده رها کند یا بنده را آزاد کند حتی تعالی گوید مال بتو رها کردم مرا بدان حاجت
نیست مزد نباید کرم او نگر که بنده خود به مال خود اگر او را کاری فرمود و گفت ای بنده فرد و بزرمت انا لا نضیع اجر
من احسن عملا هر که بنده خود آن بنده را طاقت باز فروشم چون محتاج باشد یا آزاد کند او میگوید حاجت بر فرو ایشان که بود
و من اکرم الاکرمین چه منع کنند مرا از آنکه ترا آزاد کنم مخلوقان که بندگان خود برای آن خرند تا خداوندان نگاه دارند من
ترا برای آن خریدم نگاه دارم. کل یربیه حالة الحیوة. یامن یربیه صورة ارحاله. در سایر احوالت نگاه دارم اگر در خواب
باشی. قل من یکلؤکم باللیل والنهار. یا نا ایتا والجلیل یحرسه. من کل سوء بدت و فی الظلم. عادت چنان رفته است که هر که بنده خود
فرزندی و وارثی ندارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو اینست تو بنده من و مرا زن و فرزند نیست هر چه از الحکم
توارث الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون هر که بنده خود پرستار چون از وی بار گرفت شرم دارد از وی فروختن
بر خاست تو بار امانت من داری آن باری که زمین و آسمان طاقت آن نداشت. انا عرضنا الامانة بر ارض و سما و فروختن نمود
نکس. در عهده این بار امانت چو امینی. مرا الحمل باری چگونه دست دهم. که آسمان و زمین بر نتافتند و جبال. تا امانت
حمل تنتیج بر تو حرام است ایمن باش که از ملکیت خودت بیرون نکنم اگر بار دارد تا بار تعهد و نداند که حمل حقیقی بوده است
مادر فرزندش نخوانند تو نیز آنگاه بدین شاد باشی که بر تن جانی امانت که داری نگاه داری و دزدی و خیانت نکنی نام
زمره اصحاب سابقی بینش در نیابی. مسپار جز طریق امانت امینا. تا ایمن از بلای قضاء و قدر شوی. چه کار چنین نکنی هر چه
کرده باشی که موریث فرمان برداری دارد یعنی نافرمانی بود بیکذره با عدو دل بوستم تا چون خرمنگاه جای که آب نباشد
آنرا در آتش بزند و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا. تو گویا ان لهم الجنة خدای تعالی
جان و مال مومنان از الجزیه با آنکه بهشت ایشان را باشد یعنی که خدای تعالی با مومنان کرد و بهای جان مومنان بیع نه پسندید
جز بهشت در خبر است که او دیا بر رسول ع بگذشت این آیه میخواند گفت این کلام کیست گفت این کلام خدایست گفت بیع والله
ربح لا یقیله ولا یستقیله سی سود مندست هرگز این را اقاله و استقاله نکنیم اگر با رسول ع بغزاء رفت و باز نگشت تا آنگاه
شهید شد اصمعی گفت که امام جعفر صادق علیه السلام گفتی ای دون همت خود را نمی شناسی نگر تا خود را جز بهشت نفروشی که بهای
تو بهشت است. یا من لخصم الجنة. من یشتری قبة. فی الخلد عالیها فی ظل طوبی رفیعات مبانیها. دلالها المصطفی والله
بایعها. ممن اراده و جبرئیل شاهدها. یقاتلون فی سبیل الله. در راه خدای کارزار کنند و دشمنان دین جهاد نمایند میکشند دشمنان
خدا را و کشته میشوند در راه خدای وعده که خدای داده است جا هد گفت آنکه وعده ثابت و لازم در توریة و انجیل است چنانکه در
قرآن و این وعده مشتمل است بر ثواب و عوض ثواب بر یقتلون که قتال کنند و کشند و عوض بر یقتلون که ایشان کشته شوند

زجاج گفت

زجاج گفت آیه راه دلیلست بر آنکه جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد ع اکنون گفت و فاکننده تر بعهده وعده
خویش از خدای تعالی هیچکس از نه و فا کننده تر نیست از بهر آنکه خلف وعده قبیح است و آن کریم که مستغنی بود بران اقدام نکند
فاستبشروا ببیعکم بیکو بیعی است که کرده اید خوشدل و شادمان باشید بدین مبایعت که کرده اید فانی را بباقی فروخته اید و
زایل را بدایم عوض کرده اید اینست بزرگ وار فلاحی و عظیم ظفری که شما یافته اید التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین
آنکه صفت مومنان کرد و وصف توبه کنندگان گفت باز گاه من آیند کانند و عبادت
و بندگی کی بجای آرند کانند آنها که حمد و ثنا و ستایش بیکویند و شکر نعمت میکنند و روزه میدارند کانند سیاحت روزه است چنانکه
پیغمبر ع فرموده است سیاحة امتی الصوم سیاحت امت من روزه باشد چنانکه زهد و عبادت سلف آن بود که در زمین رفتندی
و برای آن روزه دار را سیاح خوانند که در خبر است که فردای قیامت هر کسی را در بهشت جای باشد معین مگر روزه دار را که خدای
او را میگوید که تو در بهشت میکرد و سیاحت میکن تا انجا که ترا خوش آید و فرود آئی سایان غازیان باشند و سیاح
طالبان علم که در طلب علم سیاحت کنند از جای بجای روند و علم از علم طلب دارند و این مومنان رکوع کنندگان و سجود کنندگان
باشند بر روز روزه دارند و بشب قیام نمایند امر معروف نیکوئی و طاعت فرمایند و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر حدود
خدای از اوامر و نواهی و فرایض محافظت کنند ای محمد این مومنان را بشارت ده و شاد گردان بما لا عین رات ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر. ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم. وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة
وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم. مفسران گفتند که چون
ابو طالب را وفات نزدیک رسید رسول ع ببالین او آمد و گفت یا عم انک اعظم الناس
علی حقا ای عم در جمله عالم آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست و آن دوستی تو که در دل منست کس را نیست و حق تو بر من
از حق پدرم بیشتر است مرا بکلمه یاری ده یعنی بکلمه شهادة ابو جهل و عبدالله ابن امیه حاضر بودند گفتند ترغب عن ملة عبدالمطلب
و بروایتی دیگر عن ملة ابراهیم گفت انا علی دین عبدالمطلب و دین ابراهیم نه ما مینه از تو شنیدیم که گفتی که بر ملت
ابراهیمم گفت امروز نه همین میگویم من بر ملت ابراهیم ام رسول ع گفت لاجرم برای تو استغفار کنم رسول ع استغفار
میکرد این آیه آمد و این روایت باطل است از انجا که باتفاق این سوره باخر عمر رسول آمد و ابو طالب در ابتدای اسلام
فرمان یافته بود دیگر این درست باشد دلیل ایمان ابو طالب کنند نه دلیل کفرش برای آنکه گفت من بر دین عبدالمطلب و عبدالمطلب
نزدیک ما مسلمان بوده است و در اخبار ما و مخالفان آنست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهه صحیح است که عبدالمطلب
نزدیک وی رفت برای شفاعت شتران و گفت ای ملک بفرمای تا شتران مان باز دهند گفت من پنداشتم که تو بقلع دار ما
با لشکری گران و پیلان روان آمده ام تا خانه که شرف شما قدیما و حدیثا در آنست خراب کنم تو در اشتری گرگین چند سخن میگوئی

گفت مرا باشتر ان خود کارست وخانه را خداوند نگاه دارنده است إِنَّ لِلْبَیْتِ رَبًّا یَحْفَظُهُ این حدیث مؤمن موحد است نه حدیث
مشرک ملحد دیگر انکه گفت من بر ملت ابراهیم ام آنکس که بر ملت ابراهیم باشد چگونه کافر باشد رسول را میفرماید وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ
و از یوسف حکایت است که وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِیمَ دیگر انکه روایت کرده اند که رسول استغفار میکرد و این از جمله دلایلست بر
ایمان او برای انکه رسول مقتدی و قبله اهل عالم است در علوم دین چگونه روا باشد که وی اینقدر نداند که وی بر ان مشرکان استغفار
نشاید کرد و در امت او مکثرین کسی این مشکل را ندانسته استغفار او دلیل ایمان ابوطالب باشد و چون رسول استغفار میکرد در حق
جمعی که ایمان بر ایشان پوشیده بود پنداشتند که رسول برای مشرکی استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار کردند خدای
این آیه فرستاد و ایشان را بر ظن و خطاء رسول خدای تنبیه کرد و گفت که برابوطالب گمان مبرید که او مشرک بود رسول برای مشرکان
استغفار نکند مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ پیغمبر را نرسد و نباشد و نه مؤمنانرا که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند و اگر چه این
مشرکان خویشاوندان باشند از انکه پیغمبر و مؤمنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند که ایشان اهل دوزخ اند از انکه بر شرک کافر
مرده باشند انکه حدیث ابراهیم کرد و برای عمش آزر گفت که نبود استغفار ابراهیم برای عمش آزر الا از بهر وعده که وی را داده بود
با ایمان و آن آن بود که ابراهیم وی را دعوت کرد و او وعده داد ابراهیم را و گفت ایمان خواهم آورد پس استغفارش وطن بوده
بشرط ایمان پس چنین گفت بشرط که وَاغْفِرْ لِأَبِي از روایت دیگر آنست که او اظهار ایمان کرد و گفت من مؤمنم ابراهیم برای وی
استغفار کرد و گفت وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بیامرز پدر مرا که او از جمله ضالان بود دلیل بر انکه وعده اظهار ایمان
داد و اظهار ایمان آورد و آنست فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اظهار ایمان و نفاق ساخت وی تبرا کرد
بیزار شد و این علم ابراهیم را در دنیا بوده بعضی مفسران گفته اند که روز قیامت باشد که او پندارد که عمش مسلمان بوده است و آن وعده وی را آمده
میگوید اللهم انی اللهم انی حق تو گوید که وی را بیارید و او بر صورت کفتاری بیارند گویند این کیست گویند این عمتست که ازین
نزاشته و او بر کفر بود با تو دروغ گفت منافق بود نزد آن حال از وی تبرا کرد ابراهیم إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ابراهیم بسیار آوه
کننده بود از ترس خدای و عظیم بردبار بود انس مالک روایت کرد که زنی نزدیک رسول آمده بود و سخنی گفت که رسول را از آن
کراهت بود عمر بانگ بروی زد گفت که دَعْهَا فَإِنَّهَا أَوَّاهَةٌ گفتند که اواه چه باشد گفت خاشع بود کعب الاحبار گفت اواه آن باشد
که چون ذکر دوزخ شنود آه کند و آن باشد که ذکر خدای بسیار کند در روایتست که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و در
خود مستغرق به تسبیح و تهلیل گرداینده بود حدیث او پیش رسول کردند گفت که او مردی اواه بود و اواه کسی باشد که قرآن
بسیار خواند ابن عباس گفت که در عهد رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را وفات رسید رسول بر وی نماز کرد و او را
دفن کرد انگه گفت رحمك الله كنت أوّاها و گفته اند که آن باشد که آواز بلند بردارد بذکر خدای و دعا و قرآن و در آن میانه
آه بسیار کند در خبرست که ابراهیم علیه السلام بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه آه از آتش دوزخ پیش از انکه آه سود ندارد
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ إِنَّ اللَّهَ
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

مجاهد گفت

توبه اصحابی

مجاهد گفت که چون خدای تعالی مسلمانانرا نهی کرد از انکه برای کافران استغفار کنند آنانکه پیش از آن استغفار کرده بودند
گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست که ما ندانستیم که استغفار نشاید کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت حکم نکند خدای
و نام ننهد گروهی را بضلالت از انکه ایشانرا توفیق هدایت و ایمان داد و با ایشان الطاف کرد و ایشان نزد آن
نزد آن اختیار ایمان و طاعت کردند تا انکه بیان کند ایشانرا او اجتنب از آن اجتناب کردن آیه اگر چه خاصست و ما استغفار
برای مشرکان اما عام است برای جمله معاصی مقاتل و کلبی گفتند که چون خدای تعالی باحکامی فرمود از فرایض او مسلمانان آن یاد
گرفتند و کار بستند مصلق متورش آن را فسخ کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند که بغیر آن عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست
در انکه ما عمل بدان کردیم که منسوخست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی ابطال عمل قومی نکند که ایشانرا منسوخ عمل کرده
باشند از سر نادانی نه بقصد تا انکه بیان کند احکام ناسخ او آنچه ایشانرا از آن پرهیز باید کرد و خدای تعالی بهمه چیزی عالم است
آنچه مصالح در آن باشد آن را بیان کند و این مفوضست بحکم و علم خدای از آنجا که ملک آسمان او راست خلق و ایجاد و احکام
و تعریف آن مناسبت و تدبیر او راست و تصرف و حقیقتا او را باشد که او است قادر بر انکه مرده را زنده کرد اند و زنده را بمیراند و شما
که خلقاًید بجز او یاری و یاوری نیست متولی کار شما و اولیتر بشما اوست وَلَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ میگوید که باز گشت و باسر رحمت و رافت خود رفت خدای تعالی بر پیغمبر و انصار و مهاجر بوجود
و توبه ایشان مقبول کرد از پیغمبر در وجود نباید چیزی که موجب توبه باشد اما ابتدا بنام او از بهر آن کرد که او سبب توبه مهاجر و انصار بود
و توبه پیغمبران از گناه نباشد برای انکه ایشان از گناهان صغیره و کبیره معصوم اند توبه ایشان بر سبیل خشوع و انقطاع باشد و از
رضا علاروایتست لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ خدای تعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت
کرد آن مهاجر و انصاری که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری تنگی طعام و شراب و نایافت چهارپایان در غزاة تبوک جابر بن
عبدالله الانصاری گفت ایشانرا سه عسرت بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت چهارپای چندانکه درماندگی و نابودن چهارپای
بحدی که ده مرد را یک اشتر بود که بنوبت بر نشستندی و زاد ایشان خرما بود و جو در روغن گاو و طعم بگردانیده یک خرما کسی
بکرفتندی و مردی دهن نهادی و یک دوبار بمزیدی و بعاجش دادی تا هر ده بمزانیدندی انگه با استخوان آمده بودی انگه
جرعه آب بر سر آن باز خوردندی ابن عباس گفت که آنکی صحابه بجای رسیده که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم که ما کاهی تشنگی
بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود مرد بود که اشتر را میکشت آبی و بولی که در شکم وی بود میخورد صحابه
نزدیک رسول آمدند و گفتند ما هلاک شدیم دعا کن تا خدای تعالی ما را آبی دهد رسول دست برداشت و دعا کرد بارانی عظیم شد
و سیلی بسیار آمد ما آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشک یافتیم و باران جز در لشکرگاه
نبوده بود و این همه از آن بود که نزدیک شده بود که دلها جمعی بجنبد و بگردد از انکه بر ایمان و متابعت رسول ثابت باشند و ایمان
آنان بودند که در ساعت عسرت و سختی از بی زادی و بی برگی ایشانرا از ایمان رسیده و نزدیک بود که دل ایشان از آن جای میل کند

دیگر کرد حق تعالی ایشان را بتوفیق و لطف مدد کرد تا ثبات کردند و توبه ایشان پذیرفت چون توبه کردند از آن خطوات
وسواس او ست آنکه الهی که بر بندگان خود رحیم و مهربان است گفته اند که ابو خیثمه از رسول صلعم باز ایستاده در غزاة تبوک
ده روز یک روز گرمگاه در آمد زنان او جای رفته بودند و آب زده و جامه افکنده و آب سرد نهاده و طعامی ساخته و دیگر
و زنانش بخدمت او ایستادند گفت من روا دارم که اینجا بنشینم با چنین حال و رسول خدای و صحابه در گرما و رنج و بی
والله که من با این زنان حدیث نکنم تا آنکه از پس رسول صلعم روم اشتر پیش آورد و زادی برداشت و از پس رسول برفت تا که به تبوک
مردم چون بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سواری می آید رسول صلعم گفت یا خیثمه ابو خیثمه پیش رسول آمد پرسید که چگونه بود که
باز ایستادی و اگر نیامدی در الجمله رفته بود حکایت کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت پس از آنکه دل گروهی چون ابو خیثمه
و مانند او از جماعتی که از صحبت باز ایستادند نزدیک بود که بگردد حق تعالی ایشان را توفیق داد تا برفتند و بخدمت رسول صلعم حاصل شدند

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ
وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید بر سه شخص که ایشان تخلف کردند
و از آمدن بغزاة تبوک باز ایستادند تا قبول توبه ایشان
تاخیر کردند و باز پس داشتند پس از آنکه توبه دیگران قبول کردند تا ایشان از حیرت و سرگشتگی در کار خود چنان شدند که زمین
بدین وسعت بر ایشان تنگ شد خود را هیچ جائی قرارگاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین
بدانستند که ایشان را بجز درگاه خدای هیچ ملجا و پناه گاهی نیست و گریزی از خشم خدای الا با درگاه او که گریزند و پناه با وی
دهند پس از آنکه حال ایشان چنین باشد خدای تعالی برحمت با ایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد تا اختیار توبه
کردند و اگر در مستقبل ایام از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند و توبه ایشان بپذیرد که اوست آن
خدای که توبه پذیرد تا بیان و رحمت بنده بنده کاستن این کسی که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه
کعب گفت من در غزوی از رسول صلعم تخلف نکرده ام چون غزاة تبوک بود و رسول صلعم ساز رفتن میکرد گرمای گرم بود و هنگام میوه
مرا وقت خوش آمد و میوه ... داشتم که بروم و اشتر را ساز راست کردم و چیزی دیگر بایست که بدست بود میگفتم
که امروز و فردا بخرم تا که رسول صلعم برفت من و مراره و هلال بماندیم مرا پشیمانی سخت پدید آمد از آنکه در جمله مدینه جز زنان و
کودکان و بیماران و جمعی منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول الله بسیار بودند نظر وی بهر کسی نمیرسید مرا یاد نکرد
تا بتبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک یکی گفت او را از آمدن تنعم منع کرد و خویشتن داری معاذ گفت خلاف آنست
که تو میگوئی ما از و الا خیر ندانیم چون رسول صلعم غزاة تبوک تمام کرده روی بمدینه نهاد با خود اندیشه کردم که چه و چه عذر آورم گفتم
هیچ بهتر از آن نیست که راست گویم چون رسول صلعم بمدینه آمد اول بمسجد آمد و دو رکعت نماز بگذارد و عادت او این بودی که از سفر
رفته بودند هر یکی می آمدند و عذری بدروغ می آوردند رسول صلعم قبول میکرد و برای ایشان استغفار میکرد من پیش رسول آمدم

در روی من تبسمی کرد با خشم و گفت نه چهارپای خریده بودی تا بجای گفتم یا رسول الله با تو جز راست نتوان گفت مرا هیچ عذر نبود
و تقصیر کردم و در آمدن کاهلی نمودم و امید دارم که ببرکت گفتن من خدای توبه من قبول کند و مرا عفو فرماید رسول صلعم روی بقوم
کرد و گفت این مرد راست گفت برخیز و برو تا خدای را بر تو چه حکم باشد برخاستم و از مسجد بیرون آمدم قومی روی در من آوردند و مرا ملامت
کردند که چرا عذری نخواستی تا از تو قبول کردی و برای تو استغفار نمودی من گفتم که کار در دروغ گفتن نیست امید نجات در راستی است گفتن
او پیشتر از آنجا برفتم رسول صحابه را گفت با ایشان سخن مگوئید و اختلاط مکنید هیچکس گرد ما نگشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما ندادند
و دلتنگ شدیم و چنان دانستیم که جهان متغیر است و چنان پنداشتم که منزل ما نه آنست که بود و من بمسجد میشدم بنماز رسول بگوشه
چشم من بازنگریست و روی از من بگردانیدی و زنان ما از ما هجرت کردند و یاران ما از ما دور شدند و ما در دلتنگی و گریه و رنج
ماندیم تا آنکه شبی برخاستم و ببام سرای پسر عم خود فرو شدم و بر وی سلام کردم جواب نداد و چند آنکه کردم با من سخن نگفت گفتم بخدائی
بر تو سوگند میدهم که تو نمیدانی که من رسول خدا را دوست میدارم جواب نداد تا آخر گفت خدای بهتر داند از آنجا بیرون آمدم
روز دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا در بازار در آمد و گفت کعب بن مالک کدام است او را بمن راه نمودند بیامد و نامه بمن داد از
آنجا بیرون آمدم دیگر ملک غسان در آن نوشته بود که چنان شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مردی
ضایع نمانده پیش من آئی تا آنچه مراد تو است حاصل کرد گفتم این تمامی محنت است و آن نامه را بسوختم چون چهل روز بر آمد رسول مرا گفت
از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه ولیکن با وی نزدیکی مکن من بخانه رفتم و وی را گفتم برخیز و بخانه خود رو و آن دو کس
نیز همین فرمود زن هلال پیش آمد و گفت یا رسول الله او مردی پیر است و بی زنان هیچ احتیاج ندارد و لیکن از خدمتکار پیش گزیری
نیست دستوری باشد تا وی را خدمت کنم گفت روا باشد برین کار پنجاه روز بگذشت بربام سرای خود نماز بامداد میکردم از سر کوی
سلع ندای شنیدم که بشارت باد ترا ای کعب من بسجده در افتادم و دانستم که خدای فرجی فرستاده است بعد از آن
سواری میتاخت و بشارت می آورد من آن جامها که داشتم بوی دادم برخاستم و بمسجد رفتم چون از در مسجد در رفتم ابو طلحه بر جست
و مرا در کنار گرفت و گفت مبارک باد که خدای توبه شما قبول کرد من بیامدم و بر رسول سلام کردم و روی رسول از بشاشت و
روشنی نوری میداد مرا گفت که بشارت باد بهترین روزی که در عمر تو بوده تا که از مادر بزاده گفتم یا رسول الله من عندك ام من عند الله
وی گفت بلکه از نزدیک خدای و این آیه برخواند و لقد تاب الله تا آنجا که و کونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله از
توبه من آن باد که من عهد میکنم که جز از راست نگویم و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم و گفت نباید بعضی بده و بعضی باز گیر
خدای تعالی برکت صدق من و صدق آن دو یار ما توبه کرامت کرد و قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر ما را از مخالفت و دروغ
گفتن نگاه دارد پس این کسی آنها بودند که از رسول تخلف کردند نه از سر نفاق و لیکن از سر تکاسل و کاهلی اکنون خدای
خطاب کرد و گفت ای مومنان از خدای بترسید و با صادقان و راست گویان باشید تا مراد باین نام ... صادقان
کیست نافع گفت محمد است و آل محمد و لذا امام محمد باقر علیه السلام این روایت کرده اند که علی ابن ابی طالب و فرزندانش از
ائمه که صادق هستند در دین خدای بگفتار و کردار و نیات و بعضی دیگر گفته که مراد آنانند که درین آیه ذکر ایشان کرده است
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه عبیده بن حارث بود و حمزه بن عبد المطلب و منهم من ینتظر علی ابن ابی طالب

بود ابن جریج گفت مهاجرانند لقوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الی قوله هُمُ الصَّادِقُونَ در خبرست که بزال العبد یصدق حتی یکتب عند الله صدیقا همیشه بنده راست گوید تا آنکه نام او در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ گوید تا چندانکه دروغگو نام وی در جریده دروغ زنان نویسند و پیغمبر میگوید علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة راست گویید که راستی بیر رساند و بر بهشت راه نماید و دور باشید از دروغ که دروغ بفجور رساند و فجور بدوزخ در خبرست که روزی ابو ذر غفاری حدیثی از رسول علیه السلام روایت میکرد و جمعی وی را تصدیق نمیکردند چون رسول علیه السلام در آمد شکایت با رسول آوردند گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی اصدق لهجة من ابی ذر و در این سخن بود که امیر المؤمنین علی از مسجد در آمد رسول علیه السلام گفت الا هذا الرجل المقبل فانه صدیق الاکبر و فاروق الاعظم مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ظاهر این کلام خبرست و معنی وی نهی است مؤمنان اهل مدینه را و غیرایشان از آنکه از رسول خدای تخلف کنند میگوید که نباشد و نرسد و روا نبود اهل مدینه را و آنان را که بر امن باشند آن از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار که از پیغمبر علیه السلام باز ایستند در غزو و لشکرگاه و و نه اگر رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان رسول نگردانند بلکه واجب باشد بر ایشان در هر غزوی از غزوات که پیغمبر رود رفتن با وی و تن و جان و مال خود فدا کردن ذلک بانهم و این وجوب ایشان از آن سبب است که چون ایشان برون هیچ چیز بایشان نرسد از تشنگی و رنج راه و گرسنگی در راه خدای و جهاد با مشرکان و پای بر هیچ ننهند و هیچ قدمی بر ندارند که در آن کافران را غیظی و خشمی باشد و نیابند فتنه از کشتن و غارت کردن و اسیر کردن الا از بهر چیزی از آن ایشان را حسنه بنویسند و عمل صالح و کرداری نیکو و ایشان در این که کنند نیکوکار باشند و خدای مزد نیکوکاران ضایع نکند در حکم این آیه مفسران را خلافست قتاده گفت که خاص است برسول علیه السلام که چون بنفس خود بجهاد رفتی و هیچکس را نبودی تخلف کردی اما آنکه بعد از او بودند واجب نباشد بر جمله مسلمانان مساعدت کردن بلکه چون بعضی بجان قیام کنند از دیگران ساقط شود اوزاعی و ابو جابر و قبیح گفته اند که آیه عام است ابن زید گفت که این آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود چون مسلمانان بسیار شدند آیه منسوخ شد بقوله تعالی وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و این قول صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فروض اعیان نبودی الکوکفت وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً نفقه نکنند از خورد و بزرگ و بسیار در جهاد و هیچ راه نروند و قطع هیچ وادی نکنند در رفتن جهاد و دشمنان و هیچ قدم بر ندارند الا که آن از بهر ایشان بنویسند تا خدای تعالی بوقت جزا ایشان را بدان ثواب رساند و آن مزد بدهد بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشند امیر المؤمنین علیه السلام و ابو الدردا و ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام گفت هر که نفقه فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته باشد بهر درمی هفتصد درم بنویسند او را و هر که او بنفس خود غزا کند

بهر درمی که بران خرج کند خدای تعالی او را در درجات هفتصد هزار درم عوض دهد و آنگاه این آیه برخواند وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ابن عباس گفت چون رسول علیه السلام بغزوی رفتی هیچکس باز نماندی الا معذوران و اصحاب بلایا و منافقان چون خدای تعالی آیه فرستاد و عیب و نفاق ایشان آشکارا کرد مسلمانان گفتند که ما از این پس هرگز باز نایستیم اگر رسول رود و لشکری فرستد چون رسول لشکری را نامزد کردی جمله مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را تنها رها کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مؤمنان نباید که جمله بروند و رسول علیه السلام را تنها رها کنند چرا از هر گروهی طایفه نروند و گروهی با رسول مقام نکنند تا از و علم فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند چون باز آیند از غزا فقه آموزند و وعظ و زجر کنند کلبی گفت که آیه در بنی اسد آمد که ایشان را قحطی عظیم رسید با زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند ما آمدیم تا از رسول فقه آموزیم نرخها گران کردند و راهها پلید میداشتند خدای تعالی آیه فرستاد که نیکو کردند چرا از هر گروهی طایفه و جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت بیاموزند و چون باز گردند قوم خویش را بیم کنند و خبر دهند از آنچه خدا و رسول خدای گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی آیه را دلیل است برآنکه طلب علم فریضه است و اگر ممکن نشود که جمله بروند در طلب علم بعضی بروند و علم بیاموزند و بیایند و قوم خود را بیاموزند اگر ممکن باشد که همه بیاموزند بر همه واجب بود لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

ای مؤمنان و ای گروه کان قتال کنید و جهاد با آنانکه بشما نزدیکست از کافران و متعلق اند بشما از خویشان و همسایگان و باید که با ایشان درشتی کنید و در شما درشتی بینند و رفق و نرمی نه بینند و بدانید که خدای تعالی با متقیان و پرهیزکاران است و آیه را دلیلست برآنکه قتال با جمله کافران واجبست اما ابتدا بکسی باید کرد که نزدیکتر بود چنانکه گفت وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و رسول خدا ابتدا بقوم خویش کرد و گفته اند که مراد بدین کافران بنی قریظه و نضیر و فدک و خیبر اند و این نیکویست برای آنکه سوره در سنه تسع نازل شد و رسول از کار ایشان پرداخته بود آنگه گفت چون سورتی نازل شود از جمله منافقان کسی که گوید یعنی منافقان یکدیگر را گویند که کیست از شما که این سوره ایمان زیاده کرد و این بر سبیل تحکم و سخریه گویند یعنی ما را نزول این سوره هیچ در ایمان نیفزود و حق تعالی در جواب ایشان گفت اگرچه در ایمان شما در نیفزود اما ایمان مؤمنان بیفزود و ایشان بنزول این آیه خوشدل و شادمانند اما آنانکه در دل ایشان شکی و نفاقی بود این سوره کفر بر کفر ایشان بیفزود و در دل ایشان کفر و نفاق بود بتجدید وحی و نزول سوره آن کفر ایشان زیاده و مستحکم شد و ایشان

حدیث رسول الله

همه بروند و همه کافران بود تا ایمان زیاده و نقصان یابد سلف برین بوده اند از صحابه روایت کرده اند که گفت الایمان لمظه
چنانکه لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند که گفت الایمان لمظه بیضاء
فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی تبیض القلب کله وان النفاق ازداد ذلک السواد
حتی یسود القلب کله آنگه گفت بخدای که اگر دل مؤمن بشکافی سفید یابی و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی این روایت اما
حقیقت زیادتی ایمان زیادتی ادله و طرایق باشد در هر دلیلی که نظر کند علم بمدلول حاصل میشود و ایمان ناقص روا نباشد از آنکه
ایمان عبارتست از جمله علوم و توحید و عدل و نبوة اَوَلَا یَرَوْنَ اَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَرَّةً اَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لَا
یَتُوبُونَ وَلَا هُمْ یَذَّکَّرُونَ ۝ وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلَی بَعْضٍ هَلْ یَرَاکُمْ مِنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا
صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ ۝
ای منافقان نمی بینند و نمیدانند و اعتبار نمیگیرند از آنکه هر سالی
بر ایشان نمی گذرد تا ایشان را یکبار و دوبار امتحان و ابتلا نمیکنند و متعظ نمیگردند و در آیات ما تفکر و اندیشه بجای نمی آرند
و چون سورتی فرود آمدی ایشان بچشم بیکدیگر نگرندی و بابرو اشارت کنندی از انکاری که در دل ایشان باشد و بایکدیگر گویند که هیچکس
از مسلمانان می بینند یعنی از مؤمنان شما نظری هست که اگر برخیزند نشینند و برجای بباشند و اگر مسلمانان را با ایشان نظر نبود
برخیزند و بروند تا آنرا نباید شنیدن از ترس آنکه نباید که در حق ایشان بود پس ایشان باز گشتند که خدای تعالی دلهای
ایشان را بگردانید و از رحمت خویش و از آنچه در دل مؤمنانست از انشراح صدر بعقوبت آنکه ایشان اندیشه نمیکنند و آنچه واجبست بر ایشان نمیدانند
لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ ۝ فَاِنْ تَوَلَّوْا
فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ۝ بدرستیکه آمد شما را از شما پیغمبری بمحمد
که شما ویرا شناسید و حسب و نسب وی میدانید و اصل و شرف و دیانت و امانت او شما را معلوم باشد و او از عرب است و از فرزندان
اسماعیل است ابن عباس گفت که در عرب هیچ قبیله نیست که در وی نسب رسول نیست از مضری و ربیعی و یمانی صادق گفت او لا جاهلیت هیچ
هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند و اخبار آمده است که پدران او بعضی انبیا بوده اند و بعضی اولیا و بعضی ملوک و رسول ص
و فاطمه را من انفسکم خواندند یعنی چندان پیغمبری بشما آمد از محتشم ترین و نفیس ترین شما قتاده گفت که او را از شریفتر ایشان کرد
تا حسد نبرند و بنبوة عزیز علیه سخت دشوار بر وی کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و هدایت
و ایمان شما و بخشاینده است بر مؤمنان ابی بن کعب گفت که عمر خطاب هر کسی که آیتی او را از قرآن ثبت نکردندی تا دو گواه گواهی
ندادی مگر این دو آیه که مردی بیاورد و چون بیاورد بنوشت و گفت گواه میخواهم گفت والله که آن کذلک بخدا و رسول خدای که چنین است
گفته اند که آخر آیتی است از قرآن فرود آمده و این سوره آخرین سورتیست که بیکبار فرود آمد آورده اند که مردی صلح رسول بالجواب
گذشته بود مردی از جمله آشنایان بیامد خواست تا بنشیند رسول او دست او گرفت و بربالا صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست
که او را رفعت دادی بر بزرگان گفت این مردیست که در عقب هر نمازی آخر سوره برات میخواند از آنجا که لقد جاءکم تا آخر سوره و گفت

تولوا

تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از متابعت تو و اعراض کنند از ایمان آوردن بگوی که بسست مرا خدای با اعزوره و معاونه مرا
بکسی حاجت نیست و بجز از و خدای نیست توکل بر و کرده ام و اعتماد من بر و یست و او خداوند عرش بزرگوارست سعید جبیر از ابن عباس
پرسید از این سوره قال قلت الفاضحة گفت این سوره رسوا کننده است همیشه می آمد منهم و منهم در بیان حال تا که ترسیدیم
که هیچکس نماند الا که ذکر وی کرده شود سورة یونس علی نبینا و علیه السلام صد و نه آیت ابی بن کعب از رسول ص
علیه و آله روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا بعدد هر که ایمان داشت بیونس و آنکه نداشت و بعدد آنکه غرق شدند
با فرعون ده حسنه بنویسد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
الٓرٰ تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ ۝ اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَیْنَا اِلَی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ
اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْکَافِرُونَ اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُبِینٌ ۝
قتاده گفت که الر نامیست از نامهای قرآن ابن وراق گفت که ابتدای سوره است و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید گفتند الر و حم
و نون جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند که نام این سوره است آیات کتاب محکم است و مراد توریة و انجیل و کتابهای پیشینست این قول
قتاده و مجاهدست و دیگران گفته اند که قرآنست و گفته اند لوح محفوظ است یعنی اینها این سوره با این آیات قرآن متضمن است از آیاتی که
در لوح محفوظ مثبت است و اگر بمعنی انا الله اری گفته اند یعنی منم خدای و می بینم منکران رسول و قرآن را و میدانم آنچه در ضمایر دارند
از انکار قرآن و این قرآن کتابی محکم است دور از باطل و دروغ و هیچ دروغ نیست حاکمی است حکم کننده میان حلال و حرام و آنچه در آن است
که طاعت خدای دارد و بدوزخ آنرا که عاصی خدای شود و باجال و ارزاق بر وفق ارادت بحسب مصلحت آنگه گفت که ای عجب است مردمان را
و عجب ایشانرا از آنکه ما وحی فرستیم بمردی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد ص که انذار کن و بترسان مردمان را یعنی اهل
مکه را و جمله خلایق را بر عموم و این هیچ عجب نیست از بهر آنکه خدای تعالی از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل آن بود یعنی تحمل
اعباء رسالت تواند کردن و این چنان بود که خدای تعالی محمد ص را بپیغمبری فرستاد کافران گفتند که خدای تعالی از آن بزرگتر است
که او را از آدمیان پیغمبری باشد و از این تعجب کردند خدای تعالی گفت هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان و گوییم که ایشانرا
بترسان و بشارت ده کسانیرا که ایمان آوردند باآنکه ایشانرا نزدیک خدای منزلی بزرگوار و شرفی عظیم و نعمتی مقیم باشد که آنرا
زوال نبود و حیاتی که با آن مرگ نباشد زید اسلم گفت قدم صدق شفاعت رسولست ابن عباس گفت آنچه سابق بود ایشانرا از
سعادة مجاهد گفت اعمال صالحه و مساعی جمیله را قدم گویند آنگه گفت این کافران که قرآن میشنوند میگویند انه عجز و نظیر خویش کنند قرآن سحریست هویدا و جادویی روشن است
اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ
مَا مِنْ شَفِیعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ اَفَلَا تَذَکَّرُونَ ۝ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعًا
وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا اِنَّهُ یَبْدَاُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِینَ
کَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَعَذَابٌ اَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ ۝

وقف النبی علیه السلام

بحقیقت که خدای شما پروردگار شما که عبادت او را بهر وی باید کردن آن خدائیست که آسمان و زمین آفرید در مدت شش روز و آن را
انشا و اختراع کرد تا چندین انواع بدایع و عجایب ابکار قادر به یکطرفة العین بیافریند تا فرشتگان را در وی لطفی و اعتباری
بود و دیگر مکلفان را لطف شود تا دور باشند از ایهام اتفاق و دعوی طبع و ایجاب آنچه ملحدان و مبطلان گفتند پس استوی
عرش کرد و دستولی بر وی هم میکند و تقدیر میفرماید کارها را اجرا میکند آنرا بر وفق مصالح و هیچ چیز از تقدیر و قضای او بیرون نیست
و نخشود و هیچکس را شفاعت نرسد و نتواند که شفاعت کند الا پس از امر و فرمان و دستوری وی تا معلوم شود که ایشان که گفتند که
هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشان از شفاعت نباشد پس آن خدای که آسمان آفرید و زمین و قدرت او بر عرش عظیم خداوند کار
و آفریدگار شما است او را پرستید که او مستحق عبادت است نعمتهای که با شما کرده است از اصول نعم که نعمت منعمان بی آن تمام نشود از
حیوة و قدرت و شهوت و نفس و کمال عقل به اندیشه میکنید تا بدانید مبطلان آنرا که شما را بینید که اندک اندک اندیشه شما را بحق
رساند چون بطریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کرد بطریق ترغیب و تخویف گفت الیه مرجعکم بازگشت شما با وی است در عاقبت کار
و سر انجام شما بنگرید تا چگونه خواهد بود و چه خواهید گفت و این وعده ایست که خدا داده است وعده حق است که خلاف نیست انه یبدا
میکند بآفرینش و انشا و آغاز کرد و از عدم بوجود آورد و آنکه پس از عدم و هستی اعاده کند و باز آفریند تا جزا دهد آنرا که ایمان آورده
باشد و عمل صالح کرده جزای بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد و آنکسانیکه کافر شدند ایشانرا از شرابی باشد گرم تافته و عذابی
سخت و درد آورنده بآن کفر که کرده باشند هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ او است آن خدای که آفتاب را سبب روشنای روز کردانید
و ماه را سبب روشنائی شب کرد و کلبی گفت روی ماه و آفتاب بجانب آسمان است آسمان را روشنی میدهد و پشتشان [illegible] زمین را
و چون ضیا بلیغتر از نور بود با شمس مخصوص کرد و نور را با ماه و هر و تقدیر ماه را منزلها تا عدد سالها بدانید و حساب اوقات
از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و حالات تان معلوم شود منازل ماه بیست و هشت منزلست بر عدد حروف [illegible] شبهای
دو شب که آنرا نبینند که در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا آن وقت که دوازده درجه از وی باز پس افتد هر شبی بمنزلی
این منازل الشرطین البطین الثریا الدبران الهقعه الهنعه الذراع النثره الطرف الجبهه الزبره الصرفه
العوا سماک الغفر الزبانا الاکلیل القلب الشوله النعائم البلده سعد الذابح سعد البلع سعد السعود سعد الاخبیه فرع المقدم
فرع المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و این منازل آفتاب و ماه و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تقدیر مقام این کواکب در بروج مختلف
کرده اند مقام در هر برجی دو روز و ثلثی از روز بود و فلک را بیست و هشت روز قطع کند و آفتاب در هر برجی یکماه باشد و فلک را
بیکسال قطع کند و عطارد در هر برجی بیست و پنج روز باشد و مریخ در هر برجی چهل و پنج روز و مشتری یکسال و زحل دو سال و نیم آفتاب
صد و هشتاد و ربع ثمن است و ماه سی و دو بار چندین است والله اعلم بتحقیق ذلک اگر بیان کردیم با تقدیر ماه و آفتاب از بهر

کردیم

کردیم گفت از بهر آن کردیم تا شما عدد سالها بشناسید و حساب بشناسید از آنکه حساب دو است حساب پارسیان و آن بر آفتاب نهند
و حساب تازیان و این بر ماه بود آنگاه گفت بیافرید حق تعالی این همه را الا بحق نه باطل بحکمت نه بباری ما چنین بیان
کردیم و هویدا کردانیدیم آیات و دلالات برای قومی که دانند و اندیشه کنند إِنَّ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی و حقیقت
اختلاف شب و روز و آمد و شد او را و اختلاف مطالع او و در شکل او و در ظلمت و ضیا و نور و روشنائی و درازی و کوتاهی
هر یکی که در روز افزاید آنچه از شب بکاهد و در شب افزاید آنچه از روز کم آید و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین و آفتاب
و ماه و کواکب و سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه در زمینست از انواع حیوانات و جمادات
از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بهایم و سباع و وحوش و طیور در این همه آیاتی و دلالاتی هست آنرا که متقی باشند و از عقاب او
ترسند و از معاصی او اجتناب کنند که سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند ای محمد ما را آیتی بده تا با تو ایمان آریم خدای تعالی آیه
فرستاد و گفت این همه آیات و حجج و دلایلست بر الهیت و وحدانیت من و لیکن کسی را آیات باشد که در وی نظر کند
إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ
أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنانکه ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما نترسند و ببعث و نشور ایمان نیارند
و دیدن و رسیدن بکتاب و حساب ما قبول نکنند بزندگانی دنیا راضی شوند و بدنیا ساکن و آرمیده گردند دل بر دنیا نهند و اعتماد
بروی کنند و از آیات و حجج و دلالات ما و قرآن و شرایع اسلام غافل و بیخبر باشند ایشان آنانند که ماوای ایشان دوزخ است بسبب آنچه کرده باشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اما آنانکه بگرویدند و بخدا و رسول ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کار نیکو کردند خدای ایشانرا هدایت کند یعنی ثواب و جزا دهد و بهشت
راه دهد بجزای ایمان ایشان و سبب کردار ایشان به بهشتی که در زیر بناها آن جویهای آب روان میرود و به بهشتی مقیم و نعمتی
دایم که فنا و زوال بوی راه نیابد مجاهد گفت یهدیهم بالنور علی الصراط در خبر است که رسول با جبرئیل گفت کیف یجوز امتی
علی الصراط امت من بر صراط چون گذرند جبرئیل برفت و باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید انک تجوز الصراط
بنوری و علی بن ابی طالب بنورک و امتک یجوز الصراط بنور علی نور امتک من نور علی و نور علی من نورک و نورک
من نور الله گفت تو بر صراط بنور من بگذری و علی ابن ابی طالب بنور تو و امت تو بنور علی بگذرند نور امت تو از نور علی باشد
و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدای جل و علا در خبر است که رسول گفت که چون بنده سر از گور بر آرد عمل صالح وی آید پیش
وی بر نیکوترین صورتی و بهترین هیئتی او گوید که تو کیستی که من ترا بس نیکو روی می بینم و نیکو سیرت و نیکو طریقت گوید که من عمل
توام [illegible] شود و قاید او گردد به بهشت و کافر چون سر از گور بر دارد عمل زشت خود را ببیند با صورتی زشت و روی منظر
گوید تو کیستی که من ترا بس ناخوش روی و بد هیئت می بینم گوید من عمل بد توام از تو مفارقت نکنم تا ترا بدوزخ نبرم

دیگران گفته اند یهدیهم ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحة ایشان را بسبب ایمان هدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کنند تا بدان
مستوجب بهشت شوند که در زیر کوشکها و سرایها و میان بوستانهای ایشان آب روان باشد و خبر است که هر چهار جوی بهشتی روان
از آب و می و شیر و انگبین که با یکدیگر آمیخته نشود و بعضی دیگر گفته اند که تجری من تحتهم ای کانت امرهم و تفرقهم قد جعل ربک تحتک
سریا معلوم است که جوی در زیر مریم نبوده و لیکن در حکم او بوده و در رفت امر او بوده انگه گفت که دعویهم ای قولهم و کلامهم و سخن ایشان
و گفتار در بهشت آن بود که گویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب بدان راه یابد از حضرت رسول پرسیدند که
سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء ابن الکواء از امیر المؤمنین علی پرسید معنی سبحان الله گفت کلمة رضیها الله
لنفسه مفسران گفته اند که این کلمه نشانی میان اهل بهشت و خدم ایشان در باب طعام چون ایشان را آرزوی طعام و شراب باشد گویند سبحانک
اللهم از بهر ایشان طعام و شراب حاضر کنند بر خوانی نهاده که طول آن میل در میل باشد بر انجام انواع طعام و شراب چون از طعام و شراب
فارغ شوند شکر خدای بگذارند و گویند الحمد لله رب العالمین و مراد آنست که این آخر ایشان قولی باشد که با آن دعوت کنند
بازکانی و تحیتهم فیها سلام تحیت اهل بهشت باشد یعنی بسلامت رسیدی بر یکدیگر سلام کنند و فرشتگان بر ایشان سلام کنند
والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم و خدای بر ایشان سلام کند سلام قولا من رب رحیم ابن کیسان گفت
افتتاح بتوحید و عدل کنند و اختتام بشکر و حمد و ثنا فذلک قولهم و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین آخرین دعا
و گفتار ایشان آن باشد که حمد و سپاس و ستایش کنند مر خدا را که پروردگار عالمیانست ولو یعجل الله للناس الشر
استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون

خدای تعالی درین آیه

باز نمود که آنچه از باب خیر باشد من بتو معجل کردانم و آنچه از باب شر باشد در آن تعجیل تمام نکنم تا صبر کنم گفت اگر خدای تعجیل کردی در دعای
آدمیان خود را با یکدیگر بشر و بدی باجابت یعنی اگر دعای ایشان بر یکدیگر مستجاب چنانکه در باب خیر مستجاب میکرداند در زود
دمار و هلاک ایشان بر آمدی و باجل و حکم کرده شدی مجاهد گفت این آن باشد که مرد در وقت ضجارت و دلتنگی بر خود و اهل

مرگ ایشان

و مال خود نفرین کند خدای تعالی گفت من این دعا بتعجیل اجابت نکنم که دانم که این نه از دل کند و بوقت دوم پشیمان شود شهر بن حوشب
گفت که در بعضی کتب خوانده ام که خدای تعالی موکلان گوید که آنچه بنده من در حال ضجارت گوید بر او منویسید و هم در بعضی است ویدعوا
الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا بعضی مفسران گفته اند که این آیه در نضر بن الحارث است که او گفت
اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس آنچه خواهند بدهند و ایشان را
بگذاریم [illegible] اگر ایشان امید لقاء ما ندارند و بثبات ایمان نیارند و از احوال و صعوبت او نترسند تا در جهل و طغیان
خود متحیر شوند و از کنایت از خدای بر سبیل عقوبت واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا
او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون
حق تعالی درین آیه جزع آدمی و قلت صبر او بیان کرد و باز نمود که چون
آدمی را اندک مایه رنجی رسد از بیماری و درویشی بدرگاه ما آید و با ما رجوع کند در سایر احوال خود ما را بخواند اگر بر پهلو خفته باشد و اگر نشسته

واگر برپا

واگر برپای ایستاده بود از برای گشتن بلا و مشقت چون آن بلا و رنج و مشقت از وی کشف کنیم و باز بریم بکفوری نعمت مبدل
کند و درویشی بقیا او بار دیگر با سر طریقه و روش خود شود گویا که هرگز ما را نخوانده و از برای دفع مضرتی و رنجی که بوی رسیده ما را طلب
نکرده همچنین مسرفان را آراسته و مزین کردانیده اند برای مفسران و متعدیان الی ایشان که میکنند از اعمال نا [illegible] ایشان
میکنند نیکو میکنند چنانکه گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا ولقد اهلکنا القرون من
قبلکم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات وما کانوا لیؤمنوا کذلک نجزی القوم
المجرمین ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون حق سبحانه و تعالی عز شانه

چون در وی عاصی شدند

یاد کرد ایشان را آنچه با دیگران کرده است
گفت ما هلاک کردیم گروهها بسیار که پیش از شما بودند چون ظلم و بیدادی کردند چه بر نفس خویش بکفر و معصیت و چه بر دیگران انواع عذاب
و حال آن بود که پیغمبران بایشان آمده بودند با آیات روشن و معجزات ظاهر ایشان ایمان نیاوردند و اهل ایمان نبودند
اهل وعید کرد اهل مکه را و کسانی را که ایمان نیارند و گفت ما همچنین جزا و پاداشت قومی گناهکاران را که گناه کنند و از کفر و معصیت
باز نایستند و گفتار رسولان نشنوند چنانکه ایشان را هلاک کردیم پس آنگه شما را در زمین خلیفه کردانیدیم و مسکن و مقام ایشان
با شما گذاشتیم و شما را بر جای ایشان رها کردیم تا بنگریم که شما چه خواهید کردن از خیر و شر تا بر حسب آنچه کنید جزا بینید
و این بر سبیل تهدید و عظات است یعنی دیدیم آنچه ایشان کردند اکنون بنگریم تا شما چه خواهید کردن که تا آنچه کردند ایشان کردند تا بشما رسید آنچه
بایشان رسید واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا
او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف
ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به فقد
لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون حق تعالی حکایت قوم رسول میکند و آنچه ایشان میگفتند گفت

چون آیه روشن که در وی حجج و اشتباه نیست بر ایشان

خوانند کسانی که از عذاب ما نترسند و بهشت امید ندارند و بحشر و نشر نگروند رسول را گویند که ما را قرآنی دیگر آور غیر این قرآن که در وی
ناسخ آن بخشم آرد از مذمت بتان و وعید بت پرستان یا خود این قرآن را بدل کن که بجای آیه عذاب آیه رحمت باشد و ذکر بتان
نباشد و مذمت بت پرستان از انجا بیند از ای محمد ایشان را جواب ده و بگو که نباشد و نرسد مرا که قرآن را از قبل نفس خویش و بخود
خود تبدیل کنم جوابا تبدیل گفت برای این مقصود و بشارات و قرآن دیگر آوردن مقصود [illegible] نه بهر آن [illegible] آنکه
گفت ای محمد که من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن وحی میکنند و نیز دیگر من [illegible] هستند یعنی من جز از وی نگویم و از قبل خود هیچ
نگویم و اگر گویم ایمن نباشم از عذاب روز بزرگ و من از عذاب آن روز میترسم پس از من نه نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعت
وحی آنگه تنبیه کرد ایشان را بر ابد نبوت و صحت دعوی خود گفت بگوی ای محمد که شما اندیشه نمیکنید که من سالهای دراز عمری تمام

که در میان شما ام هرگز این معنی در دل و خاطر من گذر نکرد و من تعرض مثل این نکردم و اگر خدای نفرمودی من معنی نکردمی و این قرآن
بر شما نخواندمی و نیز بآن آگاه نکردمی و خبر ندادمی پس شما عقل ندارید و عزور اکار نمی بندید که اگر این کار ساخته من بودی در مدت چهل سال
که در میان شما بودم ازین بر من اثری بودی رسول صلعم چهل ساله بود که وحی بوی آمد بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و چون با
جوار رحمت ایزدی پیوست شصت و سه ساله بود و از اینجا گویند که چهل سال عمری باشد فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ
كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهٖ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝ وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا
يَنْفَعُهُمْ وَيَقُوْلُوْنَ هٰٓؤُلَاۤءِ شُفَعَاۤؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ قُلْ اَتُنَبِّئُوْنَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا
فِي الْاَرْضِ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝ بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر
از آنکسی که بر خدای دروغ فرا بافد و چیزی گوید بر خدای که آن نگفته باشد چنانکه ایشان بجای شرک آورده و معصیت و ناشایسته کرده و آنگه
گفته که خدای تعالی ما را بدین فرموده وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا تا خدای گفت نه چنین است که شما میگوید خدای بدین نفرماید اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاۤءِ
یعنی هیچکس از وی ظالم و ستمکارتر نباشد یعنی آنکس که آیات خدا را تکذیب کند از قرآن که معجز محمد است و دیگر معجزات و هر آنکس که ورا
این صفات بود مجرم و کافر باشد و کافر از اهل رستگاری و فلاح نباشد و چگونه از عذاب و عقاب خدای خلاص یابند که ایشان عبادت
میکنند بدون خدای بتانی را که صفت ایشان آنست که هیچ مضرتی و سودی نتوانند رسانید از آنجا که قادر نباشند در منع و ضرر
و با اینهمه چنین میکنند چون از ایشان بپرسند که چرا اینها را می پرستید ایشان جواب دهند که اینها را از آن می پرستیم تا شفیعان ما باشند
نزدیک خدای اهل طایف لات را پرستیدندی و اهل مکه عزی و هبل را و بسیاری آن بود که ایشان گفتند که عبادت ما خدای را شاید ما
از مخلوقات او چیزی اختیار کنیم و پرستیم تا وسیله باشد ما را بنزدیک او و این ظن خطا بود که ایشان گفتند که عبادت غیر او ایشان را نافع
تر بود در عبادت او و گفته اند که ایشان آن میخواستند که ایشان شفیعان ما اند در صلاح معاش ما از بهر آنکه ایشان بعث و نشور را باور
نداشتند و منکر بودند که خدای مرده را زنده کرداند چنانکه گفت وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوْتُ
آنگه رسول را فرمود که ایشان را بگوی بر سبیل الزام که شما آمده اید تا خدای را خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنام است
و این خبر نیست که از وی اصلا نیست و معلوم نیست که او را اصلا بودی و از جمله معلومات بودی در علم خدای بودی از آنجا که وی عالم است
بجمله معلومات و هر چه در علم وی نباشد آن خود نباشد نه در آسمان و نه در زمین اگر بودی یا در آسمان بودی یا در زمین و خدای تعالی عالم است
بآنچه در آسمان و زمینست آنگه تنزیه ذات خویش کرد و گفت او پاکست و منزه از آنچه با او انباز میگیرند و در حق وی میگویند از ضر و شر
وَمَا كَانَ النَّاسُ اِلَّاۤ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَاخْتَلَفُوْا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيْمَا فِيْهِ
يَخْتَلِفُوْنَ ۝ وَيَقُوْلُوْنَ لَوْلَاۤ اُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ
مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ۝ حق تعالی درین آیه خبر میدهد که مردمان همه بر یک ملت بودند وَمَا كَانَ و نبودند مردمان مگر بر یک امت
و یک گروه متفق بر یک دین و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع بر طریقی مستقیم بر طریق حق و آن از عهد آدم ع بود و در خلاف

تا آنگه

تا آنگه که قابیل هابیل را بکشت آنگه خلاف پدید آمد عبدالله عباس گفت میان آدم و نوح ع ده قرن بود و میان ایشان خلاف نبود حسن
بصری گفت که این دین شرک بود چنانکه در آیه گفت كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّٖنَ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ کلبی گفت پیش از
مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر بایستادند و گفته اند که ملت اسلام خواسته
است و قرائت عبدالله مسعود است وَمَا كَانَ النَّاسُ اِلَّاۤ اُمَّةً وَّاحِدَةً عَلٰى هُدًى فَاخْتَلَفُوْا و این قرائت تقویت این قول میکند
و این خبر نیز که كُلُّ مَوْلُوْدٍ يُوْلَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَاَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهٖ وَيُنَصِّرَانِهٖ وَيُمَجِّسَانِهٖ همه مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام
باشند پس از آن پدران ایشان ایشان را جهود و ترسا و گبر و بد اعتقاد میکنند و مختلف میشوند بکثرت شهوات و قلت فطر و نظر
و دعوت مادر و پدر هر یکی مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کنند آنگه فرمود که اگر نه کلمات سابق شده است از خدای تعالی که بندگان را
تعجیل عقوبت نکند در دنیا و هر یکی را مدتی و اجلی نهاده است و الا ایشان را عذاب کردی بختم و گفته اند که هیچکس را عقاب نکند الا بعد
از اقامت حجت چنانکه گفت وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا اگر نه این بودی هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا در آنچه
خلاف میکنند تا مومن به بهشت شدی و کافر بدوزخ ابن وراق گفت روز قیامت کافر را بدوزخ برد و مومن را به بهشت آنگه حق
از تهکم و تعنت کافران حکایت کرد و گفت ایشان میگویند چرا خدای تعالی بر محمد آیتی نفرستاد و گفته اند که ما اقتراح میکنیم و مراد بآیت
دلالتی است که ایشان نزد آن مضطر و ملجی گردند بمعرفت و مراد ایشان معجز نبود چه معجزات رسول ع بی اندازه بود و خدای تعالی
محمد را فرمود که بگوی که غیب خدای راست و او داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات و ابراز معجزات پس شما از
که اقتراح چیزی کنید از آنکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس شما منتظر باشید رسیدن آنچه شما را اقتراح میکنید که من نیز منتظرم
تا خدای با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی در جحود آیات ؛ هر که خود کار خویشتن نکند ؛ جز ندامت نیاورد بارش ؛ بود از تغافل و تقصیر
جز ندامت آخر کارش ؛ خود همان به که کار خویش کنی ؛ نسپاری بیار و اغیارش ؛ وَاِذَاۤ اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً
مِّنْۢ بَعْدِ ضَرَّاۤءَ مَسَّتْهُمْ اِذَا لَهُمْ مَّكْرٌ فِيْۤ اٰيَاتِنَا قُلِ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْرًا اِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُوْنَ
مَا تَمْكُرُوْنَ ۝ و چون بچشانیم ما مردمان را یعنی کافران اهل مکه را آسایشی و رحمتی از فرو فرستادن باران و نعمتهای
دیگر پس سختی و بیماری و قحط که بایشان رسیده بود خدای تعالی بر اهل مکه هفت سال قحط مسلط کرد تا اینکه نزدیک بود که همه هلاک
شوند چون بر ایشان رحمت کرد و آن از الجدب و باران رحمت بدل کرد اینه اذا لهم مکر چون بر ایشان رحمت کرد بباران و خصب
بهیچ ناگاه ایشان را مکری بود ثابت و حاصل در طعن زدن در آیات ما و دشمنی کردن و کینه با رسول ما یعنی چون ما ایشان را نعمت
کرامت کردیم می بایست که ایشان در برابر آن شکر گفتندی و در حمد افزودندی ایشان در آیات ما مکر کردند با آنکه استهزا
و تکذیب کردند مقاتل گفت این مکر آنست که ایشان نزد اینحال گفتند که این روزیست که خدای بما داده است و گفته اند که سقینا بنو کذا
مارا بنوکذا و بنو عقرب و سرطان و پنداشتند آن آب دادند و باریدن باران بنجوم حواله کردند و نو بر آمدن ستاره و با فرو شدن
آن باشد چون اینان مکر کردند خدای محمد را گفت که بگوی ایشانرا که خدای سریع مکر تر است و زود عقوبت تر و عقوبت بالکم خواند
که در برابر مکر ایشان جزای مکر ایشانرا و نیز و برای آنکه صورت مکر دارد و از اهمال و استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم

حیث

من حیث لا یؤمنون و جای دیگر و املی لهم ان کیدی متین و سرعت مکر و عقوبت او آن بود که رسولان ایشان اعقاب
و عقوبت نوشته پیش از آنکه در اطلاع ایشان رسد اسلام سعی کنند اگر گفت ان رسلنا یکتبون ما تمکرون رسولان ما یعنی فرشتگان که موکلان اند بر
فرزندان آدم از نویسندگان می نویسند آنچه ایشان میکنند و میگویند از باب مکر از کفر و استهزا و حواله افعال خدای با نجوم
هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا
البر و
رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
خدای تعالی درین آیه تذکیر نعمت خود میکند که نشانه کمال قدرت اوست آنگاه که میبرد شما را او در بیابان یا در خشکی و تری بتمکین و اقدار و اعداد و آلات
که داده است و آنچه محل قدرت است از دست و پای و جوارح خلق اوست و قدرت که با و نقل توان کردن از فعل اوست ستاره
که با و راه برند و عقل که با و هدایت یابند از فعل اوست و چهارپای که بر پشت او سفر توان کرد این همه از خلق اوست از بهر این
گفت که او میبرد شما را آنگه خطاب کرد که چون شما را پای در کشتی باشید و از خطاب بغیبت شد گفت کشتی ایشان را میبرد بسبب بادی
خوش نرم و آهسته و چون بادی خوش باشد و نرم کشتی راست و آسان رود و فرحوا بها یعنی ساکنان کشتی شادمانه و خوشدل
باشند بدان باد و گمان برند که همیشه چنان خواهد بود ناگاهی بادی سخت بر آید و دریا آشفتن گیرد و موجها برخیزد و از هم جا
در وی باید ایشان شد و ایشان را یا بر شکستن گمان برند و یقین دانند که محیط شد عذاب خدای تعالی با ایشان و وقت
هلاک نزدیک آمد ایشان دست بدعا بردارند و خدای را باخلاص بخوانند و دل با خدای آراسته گردانند و گویند بار خدایا اگر ما را
ازین ورطه هلاکت برهانی و نجات دهی و ازین دریای خونخوار برهانی شکر نعمت تو کنیم و از جمله شاکران باشیم پس اگر خدای تعالی
ایشان را نجات دهد و از آن ورطه هلاکت برهاند هم عقب آن ناگاه بینی تو ایشان را باسر کفر و بغی بروند و در زمین ظلم و فساد کنند
و خدای را فراموش کنند و عبادت غیر او کنند و بر یکدیگر ظلم کنند گفتار انبیا و اولیا و واعظان نشنوند اکنون گفت ای مردمان
می پندارید که با آنچه میکنید مرا زیانست یا در مملکت من نقصانست آنچه میکنید با امثال خود و متاع دنیاست منفعت این جهانیست
روزی چند بپاید و فانی شود و وبال و تبعه آن دایم و باقی با شما بماند و آنچه تعلق بدنیا دارد آنرا ابقای نبود پس اگر رجوع
و بازگشت شما با ما باشد ما شما را بیاگاهانیم و خبر دهیم بانچه شما کرده باشید چون جزای آن از نیک و بد تمام و کمال بشما رسد
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ
حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا
لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

خدای تعا

و خدای تعالی حال دنیا را در سرعت انقضا بنبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفت که مثل دنیا و حال حیوة دنیا مانند آبیست که
ما از آسمان فرو فرستیم پس گیاه زمین با آن آمیخته شود یعنی اول با طراوت و نضارت باشد ولیکن در محل زوال بود اگر تفصیل داد
نبات و گیاه را گفت از جمله آنچه غذای اهل عالم باشد و چهارپایان خورند از انواع گیاه و حشیش مردم خورند حبوب و فواکه تا آنگه
که بغایت و کمال تمامی رسد و زمین زینت خود را فرا گیرد و آراسته شود و اهل زمین گمان برند که ایشان بر آن قادرند و در تحت
و تصرف ملک ایشانست و ایشان از استخلاص کشت ... ناگاه فرمان ما برسد یا شب یا روز با هلاک آن بعضی آفات و عاهات
و آن را درو کرده ایم یعنی درو و قطع و استیصال آن که هیچ اثر آن باقی نماند تا چنان شود که پنداری وی دی روز نبود
و موجود نبوده گفته است و اثر آن پیدا نشده تا این تشبیه چیست بعضی از اهل معانی گفته اند که تشبیه با آبست که چون از
آسمان فرود آید اول پاکیزه آید و صافی و خوش طعم که با نبات مختلط و طعم بگرداند بر خاک زمین آید تیره شود چون مدتی در غدیر
و آبگیر بماند متغیر شود و بعضی گفته اند تشبیه بنباتست که اول چون بر آید در وقت ربیع و هوا
باعتدال بود و باران هامی بجای نبات سبز و تازه و نیکو باشد چون روزی چند بر آید و هوا گرم شود و باران کم بارد گیاه
زرد و خشک شود و حال حیوة دنیا بعلت لبث و بقا بیقا آب و گیاه ماند اگر گفت ما همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم آیات
و دلالات را از بهر قومی که اندیشه کنند تا بتفکر امثال منتفع شود وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حق سبحانه و تعالی رسول را گفت ادع الی سبیل ربک
خلق را با راه خدای خود دعوت کن و بدین کار قیام نمای که این کاریست و دعوت با شریعت و بیان ملت
و طریقت تعلق دارد و حواله این دعوت بتوانست ناگه در روز نخست چون نوبت بدعوت دار السلام رسید که آن همه
گنج بی رنجست و راحت بی محنت و کرامت بی اهانت گفت تو خاموش باش تا من دعوت کنم والله یدعوا الی دار السلام
خدای شما را دعوت میکند با سرای سلامت و سلام نام اوست یعنی با سرای خود چون سرای سرای منست و مهمان مهمان من و دنیا
و میزبان منم مهمان او نیز که دعوت من کنم ای بنده دعوتی بتوانست و اجابتی بمن است و اجابت آن دعوت که بتوست دعای
تست بخوان تا اجابت کنم و بخوان تا بدهم ادعونی استجب لکم آن دعوت که بمن است اینست و اجابت بتو که والله یدعوا
الی دار السلام اجیبوا داعی الله ومن احسن قولا ممن دعا الی الله و چون داعی الله نیکو باشد داعی چون الله بود
چگونه باشد اهل لسان گفته اند ان السلام دعا الانام من دار السلام ممن الی قد غلو بجاه الحرام ومن الاکرام والانعام
ومن دار التکلیف الی دار التشریف ومن دار البلوی الی جوار المولی ومن دار العنا الی دار الغنا
خونها
ومن دار الزوال الی دار النوال ومن دار اولها بکاء و آخرها فناء الی دار اولها عطاء و
اولها غناء و آخرها بقاء سرای سرای او بنده بنده او سرای بقا او در تشریف و عطاء او در وعده بقاء او در امید لقاء او
نعم الدار و نعم الجار نعم الجار و نعم الحول المزار و برای آنش سرای سلامت خواند که در او از آفات و عاهات و بلیات و محنت
ایمن باشد و از امراض و اسقام و آلام و اسقام و صدود و اعراض و سکرات موت و حسرت فوت خایف نباشد چنانکه گفت
ادخلوها بسلام آمنین و برای آنش دار السلام خواند که بانجا که رسند با فنا اسلام و اطعام طعام شوند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت

افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا دار السلام و فرشتگان که بنزدیک ایشان
روند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم و تحیت ایشان درانجا سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام و از خدای
بر ایشان سلام بود سلام قولا من رب رحیم خدای تعالی بر ایشان سلام از بهر آن کند که ایشان از حقارت خود و گناه کاری
بعظمت و بزرگواری او نگرند ترسانند که انبساط کنند خدای تعالی بر ایشان سلام کند تا مستانس شوند جابر بن عبد الله انصاری روایت
کند که رسول علیه السلام گفت که در خواب دیدم که جبرئیل علیه السلام بر بالین من بود و میکائیل بر پایین میگفت که مثلی بزن اگر گفت که بشنو که گوش
شنوا باد و دلت دانا که مثل تو و امت تو چون پادشاهی باشد که سرای بنا کند و دران سرای خانه سازد و دران خانه خوانی
نهد آنگه رسولی فرستد و قوم را بدعوت بخواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خداست که پادشاهی وی را زوال نیست
و ملک وی را انتقال نه و سرای سرای اسلام است و خانه خانه بهشت است و تو که محمدی رسولی هر که ترا اجابت کند باسلام در آید
و هر که باسلام در آید بسرای سلام در آید و هر که بسرای سلام در آید بطعام در آید و بآن متمتع شود ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم
چون دعوت کند با نکه او خواهد تا مهتدی شود براه راست و ایشان کسانی اند که در معلوم خدای بود که لطف ایشان را سود کند
و شاید که مراد براه راست بهشت باشد یعنی براه بهشت باشد یعنی براه بهشت راه نماید آنرا که خواهد اهل اشارت گفته دعوت عام
کرد برای اظهار حجت و هدایت خاص کرد که طریقت بنمود للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم
قتر ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون

کرد لطف

کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات
بجای آرند ایشان را ثواب و جزای باشد ازان نیکوتر حسنی و برابر احسانست باستحقاق باشد و زیادت تفضیل [illegible]
و از ابن عباس روایتست که مراد باحسان گفتار لا اله الا الله است و حسنی بهشت است و زیادت غرفه است از یکدانه مروارید که
آنرا چهار در است مجاهد گفت حسنی بحسنی و زیادت ده و رضوانست قومی گفتند مراد بزیادت دیدار خداست [illegible]
عقلا و سمعی که اینمعنی بر خلاف روایت و نیز آنانکه این میگویند نزدیک ایشان جزا بر عمل نیست و خدای تعالی حسنی و زیادت برای
عمل کرده است و تفسیر آیه بر وجهی که نقض اصلی از اصول مذهب ایشان بود و ایشان را روا نبود و دیگر آنکه هر چیزی باید که ازان جنس
چنانکه اگر یکی گوید مرد و زیادت خواهم هم ازان جنس خواهد و نیز زیادت بر چیزی بود چنانکه یکی پاره کل خرد و نیکو نباشد زیادت بر آن نان دهد که
نطلبد پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد و زیادت بتفضیل آنگه گفت ولا یرهق وجوههم قتر و نرسد بر روی ایشان غبار
و گردی و سیاهی و رنجی و سختی و مذلتی چنانکه بر روی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید باشند
والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما
اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
چون ذکر مؤمنان و مطیعان کرد و پاداشت آن در عقب آن ذکر کافران کرد در آیه اول فضل خود را بیان کرد بر مؤمنان
و درین آیه عدل خود کرد چنانچه باکافران انجا گفت الحسنی است بجمع و زیادة از انجا که حق دادن عدالتست و زیادت فضل [illegible]

کار بسته بود و هم فضل ادا آیه گفت چون جزای ایشان دهیم بکیر ایشان یکی پاداشت دهیم تا عدل کرده باشیم اگر زیادت دهیم
فضل کرده باشیم و اگر نقصان دهیم هم عدل کرده باشیم چون منت و قبض استیفا بمنت و در اسقاط آن اسقاط حقی نیست اگر
همه اسقاط کنم اوسع و افضل ولیکن حکمت اقتضای آن کرد تا که عقاب کفار را اسقاط نکنم میگوید که آنانکه کسب سیئات کردند
و کسب برای آن گفت که ایشان بنده شدند که بجود و سود میکنند و سیئه فعلی باشد که صاحبش را اندوهگین کرد انداینها که بدی
کردند جزای ایشان هم بدی باشد بعد مانند آن و بریشان بیفزاید و با ایشان ذلتی و حقارت جزای کافران با مذلت و اهانت
بود و جزای مؤمنان با تعظیم و تبجیل و این ثواب و عقابست ذلتی با ایشان رسد و چگونه ذلتی که آنرا صفت نتوان کرد و در
فهم و وهم خلایق نیاید و ایشان را از عذاب خدای هیچ عاصمی و نگاه دارنده نباشد و روی ایشان سیاه تا پنداری که پاره‌ای
از شب سیاه بر روی ایشان رسانیده اند و در روی ایشان پوشانیده و ایشان اهل دوزخ باشند [illegible]

مصنف

ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤکم فزیلنا بینهم وقال
شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون فکفی بالله شهیدا بیننا وبینکم ان کنا عن عبا
دتکم لغافلین هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولاهم الحق وضل
عنهم ما کانوا یفترون یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و انگیزانیم دران روز کافران را و جمع کنیم ایشان را
از هر جایی و هر مکانی و آنگه گوییم این مشرکان را و این بت پرستان را که جای بیاشید شما و انبازان شما یعنی معبودان شما
تا بنگرند که با شما چه خواهد رفت و در میان شما حکم چه خواهد بود آنگه گفت حکم آن بود که میان شما و شریکان تفرقه افکنیم و جدایی
اندازیم و آن وسایلی که در میان شما بود منقطع کردانیم وقال شرکاؤهم و آن شریکان و معبودان گویند که شما ما را نپرستیدید
از انجا که وی شما را فرمود بتسویلی و وسواسی تا بخدای شرک آوردید و این وقتی گویند که بتان ایشان را گویند خدای با واز آورد
که ما خبر نداریم از عبادت شما گفته اند که این سخن فرشتگان گویند و آنانکه ایشان را ابدون خدای عبادت کردند پس گویند که بس است
گواهی خدای میان ما و شما بدانکه شما ما را نپرستیده اید و ما از عبادت شما غافل بوده ایم و این خبر راستست برای آنکه جمادات اند
و بسیار کسان بیخبر بوده اند از عبادت مبطلان ایشان را آنگه گفت هنالک تبلوا آنجا بگاه و در آن مقام بیازمایند و بدانند
هر نفسی آنچه که گذشته باشد و کرده از اعمال با چه کرده اند و چه برده اند و چه گذاشته باشند و کرده اند بر حسب آن جزا کرده باشند [illegible]
و رد کنند ایشان را و باز گردانند و باخدای برند آن خدای که خدای ایشانست بحق و گم شود از ایشان آن افترا و دروغ
که ایشان نهاده اند و آنچه ایشان پرستیده اند از ابدون قل من یرزقکم من السماء والارض ام
من یملک السمع والابصار ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الا
مر فسیقولون الله فقل افلا تتقون فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال

ومن

فَاَنّٰی تُصْرَفُونَ ۞ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا اَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۞

خدای تعالی محمد را بطریق مجادله فرموده که با ایشان بگوی که کیست که شمارا روزی میدهد از آسمان بباران و از زمین بنبات از آسمان بتقدیر و از زمین بتسبیب یا کیست آنکه او مالک سمع و بصر و شنوای و بینای شماست و قادرست بر آفریدن آن بر وجهی که باز بینند و باز شنوند و نگاه میدارد آنرا از آفات و عاهات و خطرات که خدا ابر چشم ما موکلان اند از فرشتگان که شیاطین را از چشمهای ما باز میدارند چنانکه یکی الاکمه از الکمین راند و کیست که زنده از مرده بیرون آرد چون حیوان از نطفه و مرغ از خایه و مرده از زنده بیرون می آرد و کیست آنکه او تدبیر کارها کند در آسمان و زمین چون این همه ازیشان سوال کنی و بپرسی جواب ایشان الا آنکه گویند خداست که بر این همه قادرست و آنچه در قبضه قدرت ویست پس آنگه که ایشان اعتراف آورند تو بگوی ایشان را که پس شما نمی ترسید و از عقاب خدای حذر نمیکنید چون او را نمی شناسید و شکر نعمت او نمی کنید که نعمت بر شما منقطع گرداند و شمارا مواخذه کند عاجلًا و آجلًا پس آن خدای که موصوفست بصفات کمال و معبود مطلق شماست و حق اینست و بغیر این حق نباشد الا الضلالت و گمراهی چون از حق در گذرند جز در ضلالت قدم ننهند پس شمارا از این حق واضح و روشن و راه راست با چنین دلایل و حجج چگونه میگردانند انگه گفت کذلک حقت یعنی همچنانکه حق گشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین حق شد و واجب گشت کلمه عذاب خدای بر آنکسانی که فاسق شدند و در شرک و کفر بغایت و نهایت رسیدند برای آنکه ایشان ایمان نیاورند و در زمره مومنان نیایند از آنجا که معلوم است که ایشان بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَاَنّٰی تُؤْفَكُونَ ۞ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ اَفَمَنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا يَهِدِّي اِلَّا اَنْ يُهْدٰى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۞ وَمَا يَتَّبِعُ اَكْثَرُهُمْ اِلَّا ظَنًّا اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۞

ای محمد بگو با این مشرکان مکابر و کافران معاند که هیچکس هست از این انبازان و معبودان شما که آنرا با خدای شریک گردانیده اید اندر عبادت که او بر سبیل ابتدا خلق تواند آفریده و انگه اعاده تواند کردن یعنی چون بیافریند و بمیراند باز تواند آورید اگر ایشان جواب دهند و تسلیم شوند که معبودان ما این نتوانند کرد و این جز فعل خدای نباشد فهو المراد و اگر عناد کنند و جواب نگویند تو بگو که خدایست آنکه ابتدای خلق کند و بر اعاده عین قادر باشد از آنجا که قادر الذات است پس ایشان را چون این التزام تجهیلی و تجهیلی نیست و اگر خواهند و اگر نه معترف میباید شد چگونه از این حق بر میگردانند و کجا میبرند و بگوی ایشان را تا حجت بر ایشان منتظم گردد که هیچکس هست از این شریکان شما که او کسی را بحق راه نماید و ایشان خود میشناسند و یقین میدانند که این بتان کسی را راه نتوانند نمود و اگر طامع و غنا ایشان بگذارند که معترف شوند که تو بگوی که خدای است که خلق را بحق راه نماید بالطاف یا بندگان کنند تا آگاه ایشان از عقل بخشد و تمکین دهد که نظر کنند در ادله و توفیق دهد بر شرایع

ایشان واقف کرداند پس چون نعمت دنیا از خداست و نعمت آخرت و هدایت از خداست کدام اولیتر بود و سزاوارتر بآنکه پیروی کنند و متابع شوند کسی را که وی بحق راه نماید یعنی خدا را او طاعت او دارند یا کسی را که بنفس خود مهتدی و راه یافته نبود و راه نداند الا که وی را راه نمایند پس چیست شمارا و چگونه حکم میکنید شما بباطل با چندین حجج و دلایل چون شرکا را برای ضلالت کشتند بر این سوال وارد نشود و اگر بر اصنام حمل کنند گویند اصنام را که جماد اند هدایت کنند تا ایشان غیر را هدایت توانند کرد گفته اند که این برای آن گفت که مشرکان بتان را بجای معبود نهادند و توجیه عبادت بایشان کردند از ایشان بکنایت احیا عقلا خبر داد و چنانکه گفت وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ انگه گفت که این کافران که عبادت اصنام میکنند جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و ظنی که بی اماره و نشان باشد از احکمی نباشد برای آنکه از سر تقلید پدران و متابعت رای ایشان میکنند و نشاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت ظن نمیکنند از آنکه به دلیل و حجت میگویند و ظن در معرفت خدای از حق که علم است هیچ سودی نکند از آنجا که علم باید بمعرفت خدای و صفات او و اصول دیانات از حقیقات جز علم بکار نشاید و جز علم سودی نکند و ظن جایی باشد که علم ممکن نشود و هر جا که علم ممکن باشد ظن را حکمی نبود و انگه بر سبیل تهدید گفت که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان میکنند و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و هر کسی را بحسب استحقاق او جزا دهد از ثواب و عقاب وَمَا كَانَ هٰذَا الْقُرْاٰنُ اَنْ يُفْتَرٰى مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۞ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَاْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۞ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۞ کافران و مشرکان گفتند که قران فرا بافته محمدست خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت این قران افترا و فرا بافته نیست کلام خدایست و سخن هیچ مخلوقی و کلام هیچ آدمی نیست و تصدیق کتابهاست که پیش از آن بوده است و کتب اوایل از پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم با تصدیق آنست که در پیش ویست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و قیل معنی آنست که نشاید و نباشد و ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی در غایت بلاغت و فصاحت و براعت مفتری باشد و نزدیک خلق باشد که هم پیش از قبل خلق بود دیگری بر مثل آن قادر بود بلکه کلام خدایست و برایست دارنده پیغمبران و کتب ایشانست و بیان شریعت و فرایض و احکام است و در وی هیچ شکی نیست که کلام خدای عالمیانست انگه بر سبیل تقریر و الزام حجت یا بر سبیل انکار و استبعاد گفتار ایشان که میگویند که این قران محمد افترا کرده است و گفت ای محمد تو ایشان را بگوی که اگر این قران فرا بافته من باشد و از جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد و شما فصحای عرب اید بیارید سورتی را مثل آن هم بران ترتیب و بیان هر کس را که خواهید دون خدای انچه توانید بخواهید تا شمارا یاری کنند اگر شما راست میگویید که قران افترای محمدست من دون الله

از برای آن گفت که خدای قادر باشد بر آنکه مثل این قرآن بیارد الکه گفت که این کافران را تکذیب برای آن کردند که ایشان ندانستند وکنه امر او نشناختند و بر تاویل و معانی او وقوف نیافتند الک و در پیش خوانده اند و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم ولما یأتهم هنوز بایشان نرسیده تاویل و تفسیر آن هنگام که گفت الک عاقبت با آن شود از ثواب و عقاب والجه متضمن آنست از اخبار غیوب و عواقب و سرانجام هر کسی پیش از آنکه درین اندیشه کنند بدان شتاب کردند بتکذیب او آری همچنین کر ایشان تکذیب کردند کسانیکه پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند و بدروغ داشتند پس تو بنگر که عاقبت و سرانجام ایشان چه بود از هلاک و عذاب استیصال عاقبت ایشان که عمل ایشان بر دست داریم این بود که خبر داد از ایشان وگفت که کس بود از ایشان که ایمان آرد و باور دارد در نفس خویش و داند که حقست ولیکن عناد کند و کس بود که تصدیق و ایمان نیارد و باکس بود که ایمان آرد و کس بود که ایمان نیارد و بر کفر بمیرد و خدای تو عالمتر و داناتر است بمفسدان معاند و اندکه بر کفر که باز دارند

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

اگر چنان باشد که ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان مایوس شوی و ترا تکذیب کنند بگوی آنچه بر من بود بکردم عذر تمام منقطع کردانیدم و اکنون شما را با شما گذاشتم آن عملی که میکنم مراست و ثواب آن مرا بود و عمل شما شماراست و وبال آن بر شما بود معصیت شما مرا زیان ندارد و طاعت من شما را سود نکند و فایده ندهد شما را از آنچه من میکنم بیزارید و من از اعمال و کردار شما بیزارم این آیه بآیه قتال منسوخ کرده است الک گفت این کافران بعضی از آنها اند که گوش با سخن تو میکنند و قرآن و احکام شریعت میشنوند ولیکن قبول نمیکنند و یاد نمیگیرند پس شنودن ایشان ناشنودن باشد و ایشان بمثابه کران باشند تو آنهای که کرانند سخن خواهی شنوانید و تو قادر باشی بر آنکه ایشانرا بشنوانی اگر چه ایشانرا عقل نباشد و این بر سبیل قطع طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون کری لا یعقل و دیوانگی باشد هرگز ممکن نباشد و میسر نگردد که ایشان بشنوند و فهم کنند و بدانند ومنهم من ینظر الیک و از ایشان کسی هست که بتو مینگرد ولیکن بمثابه کوری و کری است از انجا که آنچه می بینند از آن منتفع نمیشوند میتوانی از راه توانی نمودن با آنکه ایشان نه بینند و بصیرت ندارند یعنی این چنین است که معقول و متصور نیست تو طمع از ایمان ایشان ببر و خاطر عزیز خود پریشان مدار و نظر بر ایشان مدار بحقیقت که خدای تعالی بر آدمیان ظلم نکند بهیچ چیز از آنچه تعلق بمصالح ایشان دارد هیچ فرو نگذارد و در روز قیامت بیش از استحقاق ثواب دهد ولیکن مردمان اند که بر نفس خود ظلم میکنند و معاصی میکنند تا مستوجب عقاب میشوند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یاد کن ای محمد آن روز را که ما حشر کنیم و بهم انگیزیم ایشانرا یکبار کی و ایشانرا درنگ کردن خویش و بودن در دنیا اندک دانند از آنکه اشتغال ایشان بدنیا اندک بوده باشد یا بودن در گور اندک پندارند از هول روز قیامت که پندارند که پنداری که در دنیا یا در گور یعنی جز ساعتی نبوده اند عمر اگر چه دراز باشد چون آخرش با فنا بود اندک بود و با اضافه با عمر ایشان که در آخرت خواهد بود اندک بود و ساعتی بود و ایشان یکدیگر را شناسند و آشنائی دهند چنانکه دو کس که از دیر باز یکدیگر را ندیده باشند آشنائی باز دهند و این هم دلالت باشد بر آنکه ایشان لبث خود را اندک شمرده اند از بهر آنکه با طول عهد تعارف بود و شاکرد بعد الک گفت که زیان کردند و زیانکار شدند آنانکه بعث و نشور و ثواب و عقاب ایمان ندارند و از آنکه تکذیب کنند و ایشان براه بهشت و ثواب مهتدی نباشند اگر بتو نمائیم ای محمد بعضی از آنچه وعده میدهیم از عذاب ایشان در دنیا یا جوار رحمت خود بریم و قبض روح تو کنیم و ایشانرا در دنیا عذاب نا کرده مرجع و بازگشت ایشان با ما است پس ما گواهیم و حاضر بآنچه میکنند جزای ایشان بسزا از ثواب و عقاب بایشان رسانیم و از ما فایت نخواهد شد الک گفت هر امتی را پیغمبری و رسولی بوده است چون پیغمبر ایشان بایشان آمده و حجت بر ایشان گرفت و معجزات بنمود و ایشان تکذیب آن پیغمبر کردند میان ایشان و میان آن پیغمبر خدای حکم کرد حکمی بحق که پیغمبر را نجات داد و ایشانرا عذاب کرد و شاید که مراد این بود که هر امتی را رسولی و پیغمبری است که ایشانرا با وی نسبت کنند روز قیامت چون پیغمبر ایشان بیاید و کفر و ایمان ایشان بر ایشان گواهی دهد و میان ایشان حکم حق کرده شود و چنانکه بر هیچکس از ایشان ظلم و حیفی نباشد وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ

حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از استبطاء ایشان قیامت را و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را گفت این کافران میگویند که این وعده که شما را میدهید کی خواهد بود مارا خبر دهید اگر شما راستگوئید در آنچه وعده میکنید و وعده خبری بود متضمن نفع و راحت و وعید خبری بود متضمن مضرت و مسارت و صدق خبری بود که مخبر علی ما هو به باشد الک محمد را فرمود که بگو این جماعت را که این سوال میکنند بر سبیل انکار و استبعاد که اگر نفعی است بیارید و اگر ضرری است در غیب آن انکار کنند که من محمدم مالک نیستم از بهر خویش هیچ نفعی و ضرری را و نه خیری و شری را از مرگ و زندگی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط و جدب و خصب و ثواب و عقاب آنچه بخدای تعلق دارد و در دست تصرف و یست و هر تصرف که ما کنیم با قرار و تمکین وی بود تا وی آلت ندهد و تمکین ندهد ما نتوانیم کردن لیکن آنچه خدای خواهد و مرا آن بود و کار او بود نباشد و روا نبود که معنی این بعد الا ما شاء الله که من بر هیچ از این قادر کرداند و بران قوت دهد هم امتی را اجلی و اهل هر قرنی را و اجل هر زمانی و اجل هر نفسی و زمانیست بر وفات او را و عذاب او را که چون اجل در آید یکساعت تقدیم و تاخیر نبود قل ارایتم بگوی ای محمد این جماعت را که استعجال میکنند عذاب خدای را که می بیند و می بینید که اگر عذاب خدای بشما آید

دیگر که شما براحت و آسایش مشغول شده باشید یا در روزی که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه باشید و چگونه چنین بود آن
عذابی که مجرمان و کافران تعجیل آمدن آن میکنند یعنی اگر دانستندی که هول آن و سختی آن چگونه باشد هرگز تعجیل آن نکردندی
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید ایشان را بر سبیل توبیخ و علامت بر استقبال عذاب که بعد ازان که عذاب شما فرود آید آیا
ایمان خواهید آوردن یعنی اگر عذاب خدای فرود آید شما ایمان آورید ایمان شما را نفع نکند و سودی نبخشد پس اگر عذاب فرود
آید و شما ایمان آورید شما را گویند اکنون ایمان می آورید که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش ازین بعذاب تعجیل میکردید ثم قیل پس آنگه
گویند مرین ظالمان و کافران را عذاب خواسته باشند که اکنون بچشید سختی عذاب دایم بران کفر مقدم که شما را بود که این ایمان کردن
وقت که شما ملجا و مضطر شدید بدان کفر را بر نداشت الا که گفت بر سبیل تقریع و تقریر که شما را هیچ جزا و پاداشت نمیدهد
الا برانچه شما کرده اید یعنی شکر بدینها و این هیچ ظلم و حیفی بر شما میکنند و شما را برنا کرده عقوبت میکنند وَيَسْتَنْبِئُونَكَ
أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ
لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ۝ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ ای محمد از تو می پرسند و طلب خبر میکنند و میگویند این عذاب
که ما را وعده میدهند حقست و راست و این بر سبیل استهزا و انکار گفتند خدای تعالی رسول را فرمود که بگوی ای محمد که آری بحق
خدای من که آنچه شما را وعده میدهند از عقاب و بیان و وعید میکنند آن حقست و بودنی و خواهد بود و چون بیاید شما را قوت
و قدرت آن نباشد که عذاب از خود دفع کنید و از قبضه قدرت خدای بیرون روید و از عذاب وی بگریزید و سبقت
بگیرید هرگیا باشد شما را و چون رسیده باشد و اگر خواهید که خویشتن را ازان عذاب باز خرید نتوانید و باز نفروشید که اگر هر
نفسی که ظلم کرده باشد آنچه در زمین باشد از مال و ملک وی را بود خواهد که فدا کند و خویشتن را باز خرد بدلی خویش اما
امروز فدیه قبول نکنند و رشوت نستانند باید که امروز خود را باز خرند که امروز فدیه قبولست و در توبه گشاده است اما چون
توبه نکنند و از عهده مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب معاینه ببینند پشیمانی از رؤسا سفل و اتباع پنهان دارند تا زبان
ملامت در ایشان دراز نکنند و میان ایشان حکم براستی و عدل کنند و بران هیچ ظلمی و حیفی نرود از رسول ص پرسیدند
که ایشان را چه سود دارد پشیمانی پنهان گفت شماتة اعدا الا که گفت الا ان لله ما فی السموات ایشان کافران که خواهند که نفس
فدیه کنند در ان روز و باز خرند از عذاب هرچه در دنیا باشد و مال و ملک و خزاین ایشان از خود باز نفروشند و اگر تقدیرا
باز فروشند ایشان را چیزی از کی باشد که خود را باز خرند که دران روز آنچه در آسمان و زمین باشد همه از آن خدا بود هیچکس ملک و ملکی

بدانید و آگاه

بدانید و آگاه باشید که وعده خدای حقست و آنچه وعده داده است مومنان را و کافران را از ثواب و عقاب بودنیست و بباشد
ولیکن بیشترینه مردمان نمیدانند و خدا ایمانی شناسند آنچه خدا ایست که زنده کننده آنرا که در حیوة نباشد بکسی حیوة در و
افزاید و بمیراند آنرا که در حیوة و زندگی باشد باکه بمیرد حیوة او خواسته باشد خدا که حیوة در و تواند بودن و مرجع و بازگشت جمله خلایق
با وی است آنجا که کس در و حکم نباشد مگر وی را يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ
شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ حق تعالی خطاب میکند جمله مردمان را از مومن و کافر و میگوید ای مردمان بشما آمد کتابی مشتمل
بر مواعظ و زواجر یعنی قرآن که مشتملست بر آنچه دعوت میکند باصلاح و زجر کند از قبایح و معاصی و تنبیه کند بر توحید و عدل خدای
و دارو و شفا از دردها سینهاست از عقاید فاسد و مذاهب باطل و مراد بصدور دلست و دلرا برای آن صدر خوانند
که جای او دل است و قرآن را برای آن شفا خوانند که جهل دردی است آن جز بعلم نباشد و قرآن مایه علمست و هدایتی و دلالتی
کبحق راه نماید و نعمتی و رحمتی است این قرآن مومنان را که باو ایمان آورند و بر مقتضای او عمل کنند ای محمد بگوی این مردمانرا
که بمال و متاع دنیا شاد مباشید که مال دنیا را بقای نیست و متاع دنیا ثبات ندارد یعنی چه شادمان توان بود و بفضل خدای
شادان و این هر دو جمع کنید که این بهترست از آنچه اهل دنیا آنرا جمع کنند ابو سعید خدری گفت که فضل خدای قرآنست
و رحمت او آنکه ما را اهل قرآن گردانید مجاهد گفت فضل خدای قرآنست و رحمت او ایمان کسائی گفت فضل خدای نعمت
ظاهر است و رحمت او نعمت باطن اوست و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ذو النون مصری گفت فضل خدای اقرار به
رسول خدای محمدست و رحمت او اقرار بولایت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع فرحی که ازین نوع بود محمودست و چنین
بما آتیهم الله من فضله و فرحی که نه ازین نوع بود مذمومست لا تفرح فان الله لا یحب الفرحین بعضی دیگر گفتند فضل الله
بهشتست و جنان و رحمت نجاة از دوزخ و نیران امام محمد باقر ع فرمود که فضل الله اقرار بمحمد ص و رحمت او اقرار بعلی
قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ
أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ۝ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو
فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی عز شانه و عم نواله درین آیه
خطاب کرده است با مشرکان عرب بر زبان
رسول ص و گفت امت رسول خود را که ای محمد بگوی مرین کافران که بر خویشتن چیزها که حلال بود حرام کرده اند و چیزها که حرام
بود حلال ساخته اند که هیچ شما دیده و دانسته اید آنچه خدای فرو فرستاده برای شما از روزی حلال شما ازان بعضی را حرام کرده اید
بی حجتی و بینتی و آنرا بر خدای بسته و افترا کرده اید چون مستمع او و باطل باشد از بهر آنکه خدای دستوری داده است بآنچه
الا آنکه ایشان افترا کرده باشند و دروغ بر خدای بسته الخ تهدید کرد ایشان را و گفت چه گمان میبرند آنها که بر خدای افترا میکنند

در روز قیامت که بایشان چه خواهد رفت یعنی اگر ایشان امید ثواب و رحمت نیست که چنین افترا و دروغ بر خدای دلیری مینمایند
و کی گمان ایشان بآن رسد که ایشان را نهاده است و ساخته از انواع عقوبت در روز قیامت و خدای تعالی خداوند فضل و افضال
و نعمت و احسانست بر جمله خلایق نعمت او بسیار است و فضل او بیشمار و لیکن بیشترین خلقان شکر نعمت او نمیکنند و در نعمت او
کفران می آرند لاجرم آنچه بایشان میرسد از وبال و عقوبت هم از افعال و کردار زشت ایشانست این آیه دلیلست بر آنکه هیچکس را
روا نیست که از وی حکمی از احکام شرع پرسند در نجوز و لا نجوز الا بعد الاتقان جایز نیست مگر بعد از اتقان و ایقان
و احتیاط تمام از جمله آنها نباشد که بر خدای افترا کرده اند در تحریم و تحلیل وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ
قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ
مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ ۝ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

نصف السبع

خطاب با محمد است و جمله امت درین آیه داخل اند
و مراد ایشانند میگوید که ای محمد تو درین هیچ کاری نباشی از کارها که آنرا خطری و قدری و منزلتی بود و در هیچ کاری از
کارها نباشی و قرآن نخوانی و از آن خبر ندهی و هیچ عملی از اعمال و فعلی از افعال نکنند الا که ما برای شما بر آن جمله گواه باشیم
و حاضر می بینیم و میدانیم و جزا بر وفق و استحقاق آن برسانیم و این برای آن گفت تا مکلفان متنبه و متعظ شوند و بیخبر
نباشند و بدانند که بر ایشان رقیبان و نگاهبانان اند اسرار ایشان فرو نگذارند و کزاف کاری پیش نگیرند که خدای گواهست
بر آنچه ایشان در آن شروع میکنند و از وی غایب نشود و در نگذرد و از اعمال ایشان مثقال ذره هم سنگ مورچه
خورد نه اندر آسمان و نه اندر زمین نه کمتر از آن و نه بیشتر الا که آنرا در کتابی روشن نوشته باشند و ثبت کرده و آن کتاب
لوح المحفوظست یا صحایف اعمال ایشان ما بدانید و آگاه باشید که دوستان خدایرا هیچ خوفی و ترسی نباشد و ایشان
نترسند در وقتیکه دشمنان خدای از عذاب خدای بترسند و ایشان اندوهگین نشوند تا آنها که این پایه دارند و این منزلت
یافته اند کیستند سعید جبیر گفت که من از رسول خدای پرسیدم که مَن أولیاء الله گفت اولیای خدای آنانند که چون مردمان
ایشانرا ببینند خدایرا یاد کنند بر سمت و سمت هیئت و طریقه ایشان روند و دیدار ایشان را لطف بود و راوی خبر گوید
که از رسول خدای شنیدم که میگفت خدایرا بندگانی اند که ایشان نه پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران و شهیدان از ایشان
غبطه بود در روز قیامت مکان ایشان را از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل ایشان چیست ما را بگوی تا مانیز
ایشانرا دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی و رحمی بوده بی آنکه
مالی بیکدیگر دهند والله که رویهای ایشان منور تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان بترسند ایشان
نترسند و چون مردمان اندوهگین باشند ایشان اندوهگین نباشند آنگه این آیه برخواند أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند گفت اینها کسانی اند که از بی خوابی که بوده باشند در شبها از برای عبادت

وچشمها آب

وچشمها آب میریزد از غیرتها که دیده باشند چشمهای ایشان ضعیف و رویهای ایشان زرد شده باشد و از بسیاری گرسنگی
گرسنه باشند و روزه داشته و شکمها باریک شده و از تشنگی لبهای ایشان خشک مانده الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ۝ وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ روشنترین وصفی اولیاء خدای آنست
که میگوید که ایشان آنانند که بخدای و رسول و بتمامی آیات خدای ایمان آورده اند و از خدای بترسند از نواهی اجتناب نمایند و کرد
معاصی نگردند و با وامر قیام کنند و در خبر است که رسول علیه السلام پرسیدند که ولی خدا کیست دست بر کتف امیر المؤمنین زد و گفت
هذا ولی الله ولی خدای اینمرد است دوستی کن با وی اگر چه کشنده پدر و برادرت باشد و دشمن خدای دشمن این مردست
دشمنی کن با دشمنان وی اگر چه پدر و برادرت باشد و باجماع امت این دو خصلت که خدای درین آیه ذکر کرده است بر وجه
مزید و تفضیل ویرا حاصل بود ازین سبب ویرا ولی الله گفتند در ایمان سابق بود و در تقوی مقتدی تا ویرا اول المؤمنین
و امام المتقین گفتند پس ویرا و دوستان و متابعان ویرا این بشارت داده که لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مرین مؤمنان متقی و پرهیز
کاران مهتدی را بشارتست در دنیا و آن بشارت آنست که عباده بن الصامت گفت که رسول علیه السلام را پرسیدم ازین بشارت
گفت الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَىٰ لَهُ خواب نیکو بود که مرد مسلمان بیند و بشارت آخرت بهشت است ابوهریره از رسول علیه السلام
روایت کرد که چون قیامت نزدیک باشد خواب مرد مسلمان کم خطا کند و خواب آنکس راست تر بود که سخن وی راست تر بود آنگه گفت
خواب سه گونه بود یکی بشارت بود از خدای و یکی از حدیث نفس بود که مرد با خود گوید و دیگر از شیطان و خواب
جزوی است از چهل جزو پیغمبری چون یکی از شما چیزی بیند که از آن کراهتی بود ویرا باز نگوید برخیزد و دو رکعت نماز کند
آنگه گفت که من قید دوست دارم خواب و غل را کاره باشم چون قید ثبات بود در دین زهی گفت بشارت آنست در
دنیا که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ و گویند أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
و بشارت آخرت آمدن فرشتگانست باستقبال مؤمنان و بشارت ایشانست که سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ بشارت دنیا آنست که بر زبان پیغمبرانست وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت عقبی آنست که در جزا اعمال
ایشانست وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ آنگه گفت لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ کلمات خدایرا خلفی و تغیری نیست نافع
گفت که روزی حجاج خطبه میکرد و آن خطبه دراز باز گرفت عبدالله عمر سر برکنار من نهاد و حجاج گفت عبدالله زبیر کتابه
خدای را تبدیل کرد عبدالله عمر گفت نه تو توانی کرد و نه او لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ حجاج گفت لَقَدْ أُوتِيتَ عِلْمًا و ازسر آن
حدیث برفت ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این بشارت مؤمنان او این کرامت متقیان را فیروزی عظیم و ظفری بزرگوارست
آنگه رسول را خطاب کرد و ویرا تسلی و خوشدلی داد و گفت ای محمد نباید که ترا دلتنگ کرداند و اندوهگین کند گفتار
ایشان در تکذیب تو در تدبیر ایشان در ابطال کار تو که من خداوندم با توام و عزت و غلبه خدایراست دوستان
مرا همه عزیز باشند و غالب و دشمنان وی همه ذلیل باشند و مغلوب و او بر دشمنان تو غلبه کند و ترا بر ایشان نصرت دهد

وظن انا لننصر رسلنا و او می‌شنود اقوال ایشان و داناست بافعال ایشان آنچه گویند شنود و آنچه اندیشند و بران عزم کنند
واقف است جزای آن بایشان رساند الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین
یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون هو الذی جعل
لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون
میگوید که بدانید و آگاه باشید که هر که در آسمانهاست
و هر که در زمین است از فرشتگان و آدمیان و پریان همه خدای را بنده‌اند و بندگان و پرستاران وی اند چون ایشان که غافلان
باتمیز نه بندگان وی باشند و بنده که اینجا خدای خداوندی را نشاید او لیتر بود که غیر ایشان خدای را نشاید و این مشرکان که بجز
خدای بتان را می‌پرستند و ایشان را شریک می‌خوانند چه چیز است که ایشان را فریفته است که آنرا متابعت میکنند که آنرا اصلی باشد چه
با خدای در کار خدای و الهیت شریک محال بود و ایشان را درین که میکنند و میگویند علمی نشده است و ایشان جز ظن و گمان
نمیکنند و این گمان ایشان باطل است و ظن ایشان محال و ایشان جز دروغ چیز دیگر نمیگویند هر چه میکنند باطل است و هر چه میگویند
دروغ چون گفتار مشرکان و سخن باطل ایشان چنان کرد مکلفان را بتوحید و عبادت با خلاص تحریص کرد و براه دلیلی که بان توسل توان
ساخت بر توحید او تنبیه کرد و آن افعال است که وی جل و علا بان متفرد است که متفرد و بر قدرت او بود و کسی دیگر آن نتواند کرد گفت
آن خدای که شب را برای شما آفرید و آنرا لباس شما گردانید تا در وی ساکن شوید و آرام گیرید شب را لباس خواند از انکه لباس پرده‌پوش است
و شب نیز همین عادت دارد شعر اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم و آنکه پرده‌پوش است جای آرام و آسایش نیز هست
تا از رنجهای روز برآسایی از تاختن و رفتن و سعی کردن در حوائج اگر روشنایی شب چون روز بودی حرص ترا رها نکردی که از
عمل و رنج برآسودی چنانکه شب را تاریک از بهر آن کرد تا بآسایش مشغول شوی روز را روشن بیافرید تا در وی باسباب معیشت
قیام نمایی بدرستی و حقیقت که در جمله از آفریدن روز و شب برین صفات آیات و علامتها و دلالتهاست قومیرا که بشنوند
و اندیشه کنند و متفکر شوند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض
ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون قل ان الذین یفترون
علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما
کانوا یکفرون

حق تعالی از گفتار شنیع مشرکان و کسانیکه خدای را فرزند گفتند باز میگوید و رد میکند بر سه گروه
بر مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله و بر جهودان که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که گفتند المسیح ابن الله چنانکه حقیقت این
بر خدای روا نیست مجاز نیز هم روا نباشد برای آنکه پسری و دختری گرفتن بر آنکس روا بود که وی محتاج بود و خدای از این
منزه است چنانکه گفت سبحانه یعنی او منزه است و دور از آنکه دروغگویان بر وی تمثیل این اثبات کنند حقیقت این حدیث ادا [illegible]

کنند از بهر آنکه فرزند هم جنس پدر و مانند پدر بود و او را مثل و جنس و مانند نیست و مجانس او را با احتیاج میکند و هو الغنی و او
توانگر و بی نیاز است از آنکه او راست آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک و ملک اوست او را بفرزند چه حاجت بود و آنگه خطاب
انجماعت را او گفت شما را باین که میگویید هیچ حجتی و سلطانی و دلیلی و برهانی نیست و هر چه بی حجت و دلیل بود علم نبود جهل
بود شما بر خدا چیزی میگویید که شما آن نمی‌دانید بگوی ای محمد و اعلام کن که آنکسانیکه بر خدا افترا میکنند و چیزی که بر خدا روا نیست
روا میدارند ایشان ظفر و فلاح نیابند و هرگز رستگاری نیابند ایشان را این دروغ که میگویند بر خدای برای متاعی اندک
و منفعت حقیر در دنیا زود گذرد و باقی نماند و در عقب آن شقاوت دایم و رنج مخلد بینند ثم الینا مرجعهم پس بازگشت
ایشان و جای ایشان را بما [illegible] آنگه ایشان را [illegible] آورده باشند دآن دروغ که بر خدای بسته باشند واتل علیهم
نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله فعلی
الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون

حق تعالی میگوید که ای محمد برخوان بر ایشان یعنی بر ان کافران خبر نوح پیغمبر و قصه او چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر چنانست که بر شما
بزرگ می‌آید و گران میشود مقام کردن در میان شما و یاد دادن من شما را آیات و دلالات بر یگانگی خدای و شما ازین سبب
قصد رنجانیدن و کشتن کرده‌اید من بر خدای توکل کردم و اعتماد بر وی دارم شما دل برکار خود نهید و عزم مصمم کردانید بر من
شما و شریکان شما و درین کار هیچ فرو مگذارید از شرکا و انبازان و معبودان خود دستی و یاری خواهید پس باید که
کار شما و قصد شما در هلاک من مخفی و پوشیده نماند پس آنگه برانید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و هیچ مرا مهلت و زمان
مدهید و این آنوقت گفت که ایشان را آنچه نوح میگفت ملامت آمد از آنکه نوح پانصد و [illegible] سال [illegible] و وقت بوقت
بر سر ایشان ایستاده بود و ایشان را دعوت میکرد و بخدای میخواند و عقاب خدای یاد ایشان میداد و او را میزدند
و جفا میکردند و او از دعوت کردن باز نمی‌ایستاد گفتند که تدبیر آنست که ما او را بکشیم گفتند ای نوح ازین کار خود برگرد و اگر نه
ما ترا بکشیم نوح در آن حال گفت یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی الآیه فان تولیتم فما سألتکم من اجر ان
اجری الا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین فکذبوه فنجیناه ومن معه فی الفلک
وجعلناهم خلائف واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین ثم بعثنا
من بعده رسلا الی قومهم فجاؤوهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل
کذلک نطبع علی قلوب المعتدین
هم از سخن نوح پیغمبر است که با قوم خود گفت که ای قوم اگر شما برمیگردید
[illegible] و عظ و پند من نمی‌شنوید و قبول نمی‌کنید نه آنست که برین دعوت که شما را میکنم و وعظ و پند که شما را میدهم اجری و مزدی طمع میدارم
[illegible] از شما جزا و مزدی میخواهم که مزد من جز بر خدای نیست و مرا فرموده‌اند که من از جمله مسلمانان و منقادان امر حق باشم و متابع [illegible]

شما نشوم انکه خدای باز نمود که قوم با او چکرد و کفت قوم او را بدروغ داشتند و باور نداشتند و قصد کشتن وی کردند ما اورا
نجات دادیم و کسانی که با وی در کشتی بودند ایشانرا نجات دادیم و آنقوم کافرانرا که تکذیب کردند قوم نوح را بمردند غرق کردانیدیم
بطوفان عام پس ما عاقبت کار آنان که مایشانرا انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود انکه ما از نوح پس فرستادیم
پیغمبرانرا چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب ایشان بیامدند قوم خود را بترسانیدند و آیات و دلالات و حجج اظهار کردند
ایشان نیز همین کردند همچنانکه بر دل ایشان مهر نهادیم یعنی خذلان از سبب اصرار ایشان بر کفر و عصیان تا نشانی کردیم بر دلها
علامتی بود مرایشانرا همچنین مهر نهادیم بر دل انها که ظالمان و متعدیان اند از فرمان ما در گذرند و ارتکاب مناهی کنند ثم بعثنا
من بعده رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع
علی قلوب المعتدین ۝ ثم بعثنا من بعدهم موسی و هرون الی فرعون و ملائه بایاتنا فاستکبروا
و کانوا قوما مجرمین ۝ فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین ۝ قال موسی
اتقولون للحق لما جاءکم اسحر هذا و لا یفلح الساحرون ۝ قالوا اجئتنا لتلفتنا عما
وجدنا علیه اباءنا و تکون لکما الکبریاء فی الارض و ما نحن لکما بمؤمنین ۝

پس فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی و هارون را بفرعون و قوم او ایشان برفتند و فرعون و قومش را دعوت کردند
ایشان استکبار و گردنکشی کردند و پای از حد خود بیرون نهادند و قومی مجرم و گناه کار بودند بکفر و عصیان که آوردند پس انگاه که
بایشان آمد وحی بایشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن از حجج و آیات ایشان ندانستند و معلوم ایشان
نشد هیچ دفعی ندانستند جز آنکه گفتند که این سحریست ظاهر و جادوی است روشن که ما می بینیم و سحر انجام بجز باشد بر وجه حیلت
و تلبیس و هر که سحر کند و معتقد صحت آن نباشد کافر باشد و هر که اعتقاد صحت آن کند فاسق باشد موسی علیه السلام ایشانرا گفت چون
ایشان سخن گفتند که می شما حق را که بشما آمد سحر میگوئید و در ان طعن میزنید و عیب میکنید هیچ مثل این آیات سحر باشد بچوب
عصای چگونه مار شود ۝ و گرچه در سرای روزگار شود ۝ عصای چوب بسحر اژدها نتوانند شد ۝ مگر بعجز و حکم خدا توانند شد و هرگز انها
که ساحر باشند و جادوی کنند فلاح و ظفر نیابند فرعونیان موسی را گفتند تو آمده تا سحر و جادوی ما را از طریقه و مذهب خود بگردانی
و آنچه پدران ما بران بوده اند از دین و اعتقاد دور گردانی و ترا ای موسی و برادرت را که هارونست بزرگی و پادشاهی
بود در زمین و ما شما را باور نداریم و تصدیق شما نکنیم و ایشان این از ان گفتند که پنداشتند که غرض ایشان پادشاهی
بود در زمین و هر کسیکه بدیگری همان اندیشه کند که گمان برد که در دل او باشد و قال فرعون ائتونی بکل ساحر
علیم ۝ فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون ۝ فلما القوا قال موسی ما جئتم
به السحر ان الله سیبطله انه لا یصلح عمل المفسدین ۝

و یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون ۝ فلما آمن لموسی الا ذریة من قومه
علی خوف من فرعون و ملائهم ان یفتنهم و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین ۝

فرعون را چون گمان آن بود که انچه از موسی می بیند سحر است و این خیال در دماغ او مستحکم شده از انچه که روزگار ساحران بود
فرعون امر فرمود که بروید در اقطار ممالک من بگردید هر کی جادوی عالم و ساحری داناست همه را پیش من آرید برفتند و
ساحران را جمع کردند چون بنزدیک فرعون آمدند فرعون امر حدیث موسی بایشان گفت ایشان برفتند و رسنها
و چوبهای مار پیکر و اژدها صفت را سیماب اندوده بودند پیش موسی آوردند موسی علیه السلام ایشانرا گفت بیندازید انچه
خواهید انداخت ایشان انداختند انچه داشتند موسی ع چون چنان دید دانست که سحر است و آنرا حقیقتی نیست گفت
ما جئتم به السحر آنچه شما آورده اید سحر است و خدای تع آنرا زود باطل گرداند و هرگز عمل مفسدانرا باصلاح نیارد و اصلاح
نکند و ثابت و دایم ندارد و بگوید هلاک گرداند باظهار دلیل و حجت بران و باطل را باطل گرداند بانکه دلیل بر بطلان ظاهر گرداند و اگر
چه مجرمان و کافران کاره باشند چون موسی ع دعوت کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندانیکه از
قوم موسی بودند و پدران ایمان نیاوردند از ترس فرعون عبد الله عباس گفت که ایشان ششصد هزار مرد بودند یعقوب ع با هفتاد و دو
مرد در مصر آمدند از نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار مرد شدند و بعضی گفته اند که این جماعتی بوده که مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند
و پدران ایشان از قبطیان گفته اند که مراد باین قوم فرعونست که از ایشان کسی ایمان نیاورد الا جمعی اندک آسیه و مؤمن
آل فرعون و مشاطه دختر فرعون و دختر او و زن خازن فرعون ایشان ایمان آوردند از ترس آنکه فرعون و قومش ایشانرا در فتنه
اندازند و ایشانرا برگردانند یا عذاب کنند ایشانرا و بکشد و فرعون جباری قاهر بود در زمین و از جمله مسرفان بود و از آنانکه از حد و اندازه
خود در گذشتند و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین ۝ فقالوا
علی الله توکلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ۝ و نجنا برحمتک من القوم الکافرین ۝

موسی ع قوم خود را تقویت و استمالت میفرمود گفت ای قوم اگر چنانست که بخدای ایمان دارید توکل بر وی کنید اگر شما مسلمانید
برای آنکه حق مسلمان و مؤمن آن بود که بر خدای توکل کند و هر که بر خدای توکل کند مهمات او کفایت کرده شود ایشان جواب دادند گفتند
که بر خدای توکل کرده ایم انگه دعا کردند گفتند که ای خدای ما را فتنه ظالمان مگردان و ما را بساحل نجات رسان و برهان از دست
فتنه کافران ابو الضحی گفت که ایشانرا بر ما دست مده که پس گمان برند که ایشان بهتر از ما اند مفتون ما شوند و ما فتنه ایشان باشیم
مجاهد گفت که ما را بجنایه ما جعلم ایشان عذاب مکن که آنگه ایشان گویند اگر ایشان بر حق بودندی ایشانرا عذاب نکردندی و
ما را برحمت و فضل خویش ازین کافران برهان و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوآ لقومکما بمصر
بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوة و بشر المؤمنین ۝ و قال موسی ربنا انک آتیت
فرعون و ملاه زینة و فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم

وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ حق تعالی حکایت کرد از آنچه وحی کرد بموسی و هارون
که برای قوم خویش بمصر خانها کیرید و مسکنها سازید
و خانهای خویش قبله خود کردانید یعنی مسجد خود کیرید که در وی نماز کنید بیشتر مفسران کفته‌اند که سبب آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود
که جز در مسجدها نماز مکنید ایشان در مسجدها نماز کردندی چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند و ایشانرا منع کردند از نماز
کردن در مسجد حق تعالی وحی فرستاد و کفت شما را اکنون فرمانست که در خانهای خود نماز کنید خانها را قبله و نمازگاه خود سازید عکرمه
و مجاهد کفته‌اند که ایشان در کنایس نماز کردندی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز بپای دارید و بدان مداومت و مواظبت نمایید و ای موسی بشارت
ده به بهشت مؤمنان را و کفته‌اند که خطاب با محمد است وَقَالَ مُوسَىٰ و موسی کفت ای بارخدای تو فرعون و اتباع و اشراف قوم او را
مالی و زینتی دادی از متاع و اساس و لباسهای فاخر که آن مایه درین دنیا بارخدایا تا از راه تو کم شوند خداوندا مالهای ایشان سنک کردان
و بندی سخت بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند الا اکر عذاب دردناک ببینند و این وقتی کفت که بر او طمع از ایمان ایشان منقطع
کردید و خشم وی بر ایشان سخت شد و دانست که ایشان مستحق خذلانند موسی این دعا کرد و هارون آمین میکفت خدای تعالی دعای ایشان
مستجاب کردانید و مالهای فرعون و فرعونیان را سنک کردانید و از زر و نقره و انواع حبوبات از صامت و ناطق چهارپای و غیر آن
مبدل شد روایت کنند که ظاهر آیه دلیل قول مجبره میکنند که ایشان کویند که خدای تعالی بنده را آلت و تمکین برای ضلالت و کمراهی
داد و مرید آن باشد دیکر کوییم آنست که معنی لِيُضِلُّوا لِئَلَّا يُضِلُّوا است یعنی ای بارخدای آل فرعون این همه برای آن کردی تا ایشان
ضال نشوند و ایشان خود ضال شدند چنانکه درین آیت که يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا و مراد اینست که لئلا تضلوا و شاید
که لام عاقبت باشد و معنی اینست که بارخدایا تو با فرعون و قومش این همه نعمت کردی و ترا معلوم بود که عاقبت ایشان این خواهد
بود که ضال و کمراه شوند و کفته‌اند که لِيُضِلُّوا دعاست بلفظ امر همچنانکه رَبَّنَا اطْمِسْ یعنی ای بارخدای کو کمراه شوید و بال آن ضلال بر ایشان
راجع خواهد بود و معنی وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آنست که ای بارخدای دلهای ایشان سخت کردان و ثابت دار تا هلاک نشوند و دین
مالهای مطموس و سنک کردیده بنکرند غم بر غم و حسرت بر حسرت ایشان می افزاید وَلَا در فَلَا يُؤْمِنُوا بمعنی آن کفته‌اند یعنی ایشان
هرکز ایمان نیاورند تا آنکه عذاب معاینه بینند و در آن وقت ایمان قبول نبود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورد و قبول نبود ابو مسلم
بن محمد بن بحر الاصفهانی کفت این لام نعمت و خدای تعالی آن مال که ایشان را بر سبیل عقوبت و عذاب داد بر کونه مقدم ایشان
و این آیه مثل آنست که کفت فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ
وَهُمْ كَافِرُونَ پس موسی کفت بارخدایا مرا معلوم است که این مال و نعمت نه برای کرامت ایشان دادی بلکه بر سبیل عقوبت
در دنیا مفتون شوند و روز قیامت از اهل بهشت کمراه شوند بارخدایا این مالهای ایشان را نیست کردان تا حسرتی بود در دلهای
ایشان و دلهای ایشان سخت شد تا بر آن حال بکروه و میرند که در سابق تست که ایشان ایمان نیارند مکر در قیامت که عذاب ببینند
قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝ چون موسی و هارون دعا کردند خدای تعالی کفت ای موسی و هارون
دعای شما مستجاب شد و تیر دعای شما بر هدف قبول آمد پس اکنون شما بر کار خود باشید و با سر دعوت و ادای رسالت شوید و بران راه مستقیم

که شما را فرموده‌اند مستقیم باشید و بهیچ وجه متابعت مکنید راه آنکس که نمی‌دانند و جاهلان باشند وَجَاوَزْنَا بِبَنِي
إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ
وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ۝ یا بنی اسرائیل شما را از دریا بکذرانیدیم و ایشان بسلامت از دریا بکذشتند
و فرعون و لشکر او از پی ایشان برفتند از حسد و عداوت و ظلمی
که ایشان را بود بر موسی و قوم او و آنچنان که خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را کفت تا برفتند
و حلی و جواهر قبطیان بستدند و کفتند که ما را عروسی است حلی با ایشان دادند آن شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند خدای
تعالی شب را دراز کردانید و خواب بر ایشان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت و ایشان ششصد و بیست هزار مرد
بودند و هر که شصت ساله بود در حساب شمار نبود و آن شب هیچ سرای نبود از قبطیان که در آن سرا دو کودک و سه کودک
نمرده بر یکدیکر دیکر روز برخاستند بتجهیز و دفن ایشان مشغول شدند و کسی پاکسی نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند
تا شب در آمد بخفتند بر دیکر روز برخاستند انتظار میکردند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بر عادت کسی نمی‌آمد و کس
بر پی بود برخاستند و در سراهای ایشان رفتند همه رفته بودند فرعون را این خبر دادند آن ملعون برآشفت و کفت إِنَّ
هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ چنانکه در آن آیات ذکر او بازکفت آنکه فرمود تا لشکر جمع شدند فرعون برنشست
با هزار هزار سوار و شصت مرد محمد بن کعب کفت که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود بیرون از رنکهای دیکر و الجماعة
خواص فرعون بودند برای آنکه او جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد جمله با جامه‌ها سیاه بودند و با اسبان سیاه
و رایتهای سیاه بودند هارون بر مقدمه لشکر و موسی بر ساقه لشکر چون موسی و بنی اسرائیل بکنار دریا رسیدند مقدمه
لشکر فرعون با ایشان رسیده هفت هزار مرد بودند هر یکی را ... و خودی بر سر نهاده و حربه در دست کرفته چون
قوم موسی ایشان را بدیدند کفتند ای چاره چیست از پیش دریا و از پس لشکر فرعون اکر در دریا رویم غرقه شویم و اکر قیام کنیم
بر دست ایشان کشته شویم موسی علیه السلام کفت كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ خدای تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی عصا در دریا
زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی در راهی فرو شدند چون پاره رفتند کفتند
خبر بنی اعمام خود نداریم نباشد که غرقه شده باشند خدای تعالی فرمان داد تا کوههای آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیکر را میدیدند
چون ایشان جمله در دریا آمدند فرعون بکنار دریا رسید بترسید و دانست که آن آیات خداست لشکر کفتند که فرو باید رفتن او کفت
نشاید رفتن درین کفتکوی بودند جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت فرعون را اسبی
فحل بود از پی مادیان در رفت و فرعون باز نتوانست داشت و میکائیل علیه السلام بر ساقه لشکر فرعون می آمد تا همه در دریا فرو شدند چون
ایشان جمله در دریا آمدند و قوم موسی از دریا برآمدند خدای تعالی آن طاقها برهم زد و دریا پر آب شد فرعون دید که غرق نزدیک است

حتی اذا ادرکه الغرق گفت ایمان آوردم بخدای بنی اسرائیل و مسیح خدای نیست الا خدای که بنی اسرائیل ایمان آورده اند
و من از جمله مسلمانانم جبرئیل ع پاره از گل دریا برگرفت و در دهن او آورد و گفت الان عجبست می اکنون ایمان می آوری که
هلاکت خود معاینه بدیده و پیش ازین از جمله مفسدان و عاصیان بوده کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل ع بصورت مردی
پیش فرعون آمد و او را گفت من از راه دور آمده ام مرا فتوی هست تا از تو برسم گفت بپرس گفت چگوئی در حق بنده
که او را خداوندی باشد منعم و ویرا انواع نعمت چون نعمت او برین بنده از حد و اندازه برود و او بیدل ناسپاسگزاری کند و گوید
که خداوند منعم سزای او چه باشد گفت سزایش آن باشد که بدریا غرق کرداند گفت این بر جای بنویس او بنوشت بخط خود بقول
ابو العباس الولید المصعب بن الریان که جزای العبد الخارج علی سیده ان یغرق البحر جبرئیل آن نوشته بابسته تا آنروز
که او در دریا گرفتار شده بود بر وی عرض کرد و گفت این خط تو هست گفت آری گفت بفتوی خود و بفعل خود گرفتار آمدی چون
جبرئیل ع موسی را خبر داد بهلاک فرعون و موسی قوم را خبر داد گفتند ما را از کجا معلوم شود که فرعون غرق شده خدای تعالی فرعون را
با سلاحها که پوشیده بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب نگریدند و موج میزد و او را بر ساحل دریا انداخت و بنی اسرائیل
او را مرده بدیدند گفتند از آن وقت هیچ مرده را آب فرو نبرده اینست که میگوید فالیوم ننجیک ببدنک ما امروز بر
بالا افکنیم از زمین با تن بی روح تو و با این زره که تو پوشیده و آن زرهی بود از زر ساخته تا ترا بآن بشناسند و
بدانند تو کسانی را که از پس تو آیند علامتی و عبرتی باشی یعنی بنی اسرائیل را که در دل ایشان چنان بود که فرعون ازان
بزرگوارتر که او را در دریا غرق کرداند خدای تعالی او را با کنار دریا انداخت تا ظاهر شود مردمان را دعوی باطل او و عبرتی
باشد کسانی را که پس از وی باشند بر مثل آنکه وی کرد دلیری ننمایند آنگه گفت بسیاری مردمان از آیات ما غافل اند و این
بر سبیل تنبیه گفت تا مردمان از خواب غفلت آگاه شوند و لقد بوانا بنی اسرائیل مبوا صدق و رزقنا
هم من الطیبات فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون ۝ فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب
من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ۝ و لا تکونن من الذین
کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین ۝
بدرستی که ما ساختیم و جای دادیم فرزندان یعقوب و فرزند
زادگان او را جای راست و نیکو و پسندیده که آن بیت المقدس و شامست یا زمین مصر است که از پس هلاک فرعون خدای
مصر را به بنی اسرائیل داد بمیراث و گفته اند که زمین اردن و فلسطین بود و آن زمین مقدسه است که خدای تعالی از ابراهیم
و فرزندانش وعده بمیراث و بتحقیق نه بگزاف و نا واجب و ایشان را روزی کردیم از چیزهای پاک و حلال و لذیذ پس این جهودان
که فرزندزادگان ایشان بودند خلاف نکردند تا آنگه که محمد ص بایشان آمد علم یعنی اول و حجج که دلیل صحت نبوت رسول است
و شاید که باین علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوت محمد تا آنگه که محمد ص بایشان آمد که معلوم ایشان بود صحت نبوت وی

و ایشان وی را بشناختند و نبوت وی میدانستند از انجا که نام و نعت وی را در توریه و انجیل خوانده بودند چون بیامد در وی
خلاف کردند بعضی گفتند که اوست و بوی ایمان آوردند و بعضی گفتند که وی نیست و بوی ایمان نیاوردند و همچنان بر کفر اصرار کردند
ای محمد بدرستیکه خدای تو روز قیامت درمیان ایشان حکم کند در انچه ایشان خلاف میکنند اکنون که خلاف میکنند و انکار میکنند
داره فان کنت فی شک پس اگر چنان باشد که تو در شک باشی یعنی از انچه ما بتو فرستاده ایم از قرآن از کسانی پرس
که ایشان کتاب میخوانند تا ترا بصیرت زیادت شود چنانکه ابراهیم گفت لیطمئن قلبی و خوانندگان کتاب علماء جهودان و تر
سایان اند چون عبد الله سلام و دیگر احبار که بعضی از ایشان بحق اقرار دهند و بگویند که اینکتاب راستست و یک خدایست و بر
المعنی که مراد امت است معنی آن بود که اگر شما در شکید از انچه با شما فرستاده ایم باید که از علمای اهل کتاب بپرسید تا ایشان
بگویند و از حق وی خبر دهند بدرستیکه حق بتو آمده است از خدای تو تو از جمله شک کنندگان مباش و وجهی دیگر آنست که این شک
مشروطست و مشروط موقوف بود بر شرط چون شرط نبود مشروط نباشد لاجرم چون آیه آمد رسول ص گفت من کان کنت شاکا
و لا اسال و این وجهی خوبست و لا تکونن و مباش از جمله آنانکه آیات ما را تکذیب کردند انگاه تو نیز از جمله زیانکاران باشی
ان الذین حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون ۝ و لو جاءتهم کل ایة حتی یروا العذاب الا
لیم ۝ فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی
الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین ۝ آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار گشت سخن خدای و کلمه وی در حق ایشان
که در لوح محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده ما است که ایشان ایمان
نیاورند و بر کافری بمیرند ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند آورد و گفت لا یؤمنون از انجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفته اند
که کلام اوست با ابلیس که لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و لو جاءتهم اگر بایشان آید هر آیتی و دلالتی که ممکن باشد
ایشان را در آن لطفی نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا آنگه عذاب دردناک ببینند آنگه ایمان آرند و آنگه ایشان را ایمان سودی
نه دارد چنانکه فرعون را نکرد و وجه حسن تکلیف ایشان بر ایمان وجه تکلیف حسن مؤمنان است و آن تعریض ثوابست چون
از خدای تعریض باشد و از وی قبول نیاید تاوان بر وی بود نه بر خدای آنگه گفت فلولا کانت قریة چه اهل شهری و اهل دهی
نبودند که ایمان آوردند در وقتی که عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشان را سود داشت و از عذاب نجات
یافتند الا قوم یونس که ایشان چون علامات عذاب معاینه بدیدند ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان کشف کرد و رسوای عذاب
دنیا از ایشان دفع کرد و ایشان را مهلت داد و ممتنع گردانید تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد ازین حتی تخصیص بود که فرا ایشان
بر ایمان آوردن و معنی چنین بود که چرا اهل شهری ازین شهرها که ما ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند پیش از آنکه عذاب را
معاینه بدیدند تا ایشان را ایمان قبول بودی و عذاب از ایشان دفع شدی چنانکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان
دفع شد و ایمان ایشان را سود کرد یعنی بر هیچ وجه هیچکس ایمان نیاورد الا قوم یونس قصه او چنان بود که خدای تعالی
یونس را به نینوی فرستاد از زمین موصل تا اهل نینوی را دعوت کند یونس ع ایشان را دعوت کرد ابا کردند و ایمان نیاوردند

یونس با خدای شکایت کرد خدای تعالی گفت که بگوی ایشان را که اگر ایمان نیاورید از امروز تا سه روز دیگر عذاب بایشان
پس یونس این بگفت و از میان ایشان برفت آن روز که وعده بود بامداد آثار و علامت پیدا شد و آن ابری بود در و بارهای آتش
گرد شهر ایشان در آمد و به گفتی ابری سیاه بود با دودی سیاه که در شهرهای ایشان در آمد در و بام ایشان همه سیاه کرد
چون آن بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه گفت رای آنست که یونس مردی راست گوی است و ما هرگز از وی هیچ
دروغی نشنیده ایم و این علامت عذاب است بروید و او را طلب کنید اگر در میان ماست ایمن باشید که این عذاب نیست و اگر رفته است
بدانید که عذاب است برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند که رفته است پادشاه مردی دانا بود گفت که طلب کردن او
از بهر آن بود تا من و شما بوی ایمان آوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون وی رفته است بیایید تا جمله تضرع آریم اگر
سود نبخشد تا جمله شهر بیرون شدند از زن و مرد و پیر و جوان و چهارپایان بردند و فرزندان از مادران جدا کردند و بچگان از بزان
بردند و جامهای تازه که داشتند بینداختند و پلاس اندر پوشیدند و مردمان همه پلاسها در پوشیدند و بیچاره وار بانگ و فریاد بر آوردند
و زاری در گرفتند چهارپایان بناله افتادند و مادران و کودکان و مردان همه در گریه آمدند و آوازها بلند شد غریوی از آنجا
برخاست پادشاه سر برهنه و پا برهنه روی برخاک نهاد و گفت ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را وسیلتی سازیم اکنون
یونس [illegible] گناه ما از میان ما رفته است اکنون بدرگاه تو آمده ایم و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان آوردیم بار خدایا برحمت تو
[illegible] و بقدر و جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما برداری خدای تعالی از ایشان صدق نیت بشناخت عذاب
از ایشان برداشت عبدالله مسعود گفت صدق نیت ایشان آن بود که هر مظالم که ایشان را بر یکدیگر بود همه رد کردند تا اگر مردی
سنگی برگرفته بود و در بنای نهاده بیاورد و آن سنگ را بر کند و باز بر سرای آن کس برد صالح بن المری روایت کرد که پیری در
میان ایشان بود از بقیه علمای ایشان ایشان را فرمود که ایمان آورید و خدا را بدین نامها بخوانید یا حی یا قیوم یا حی لا حی
یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب شما دفع شود و ایشان خدا را بدین کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد
و اینست که چون مؤمنی خدای را بخواند بدین نام خواند در حاجات دین و دنیا باجابت مقرون گردد چون خدای تعالی عذاب
از ایشان برداشت گفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان آوریم یونس از احوال قوم بیخبر بود برخاست و بر سر کوه آمد
و فرو نگریست شهر برجای بود گمان برد که شهر بر جای است و مردم شهر هلاک شده اند نگاه کرد شبانی از شهر بیرون آمد و گوسفند
بسیار از شهر بیرون می آورد و بر کوه آورد و بگوسفند چرانیدن یونس او را گفت مردمان نینوی را چگونه رها کردی گفت
بخیر و سلامت گفت عذاب و آفت نرسید ایشان را او گفت نه گفت بار خدایا ایشان مرا هرگز بدروغ نه دیدند مرا تکذیب کردند
اکنون چون مرا بدروغ بیازمودند قول من کی باور دارند از آنجا برفت و روی در بیابان نهاد و ذلک قوله تعالی وذا النون
اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند با ایشان در کشتی نشست و کشتیها بسیار بود و همه
برفتند و هیچ نماند الا آن کشتی که هیچ نمی رفت پیری در آن کشتی بود گفت در میان ما بنده گریخته هست تا او از اینجا بیرون
نرود کشتی نرود و بروایتی دیگر آنست که چون در کشتی نشست دریا آشفتن گرفت و موجها متلاطم گشت کشتیبان گفت در میان
ما بنده گریخته هست یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید که سلامت یابید مرا در آب اندازید گفتند حاشا که ما بر تو اثر بنده

گرفته

گرفته می بینیم تو سیمای صالحان داری گفت من خود را از شما بهتر دانم گفتند ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو ندانیم قرعه زدند
چند بار هر بار بنام یونس بر می آمد مردمان کشتی گفتند که ای جای تو به است او را بر گرفتند تا بدریا اندازند خدای تعالی نون را
گفت در باب بنده خاص مرا که من در شکم تو روزی چند زندان تو خواهم کرد و او طعمه تو نیست نگر تا پوست و استخوان وی را نیازاری
نون بتاختن از اقصای دریا بیامد چون او را بکنار کشتی آوردند سر برداشت و دهان باز کرد اهل کشتی گفتند که اگر این
کار لابد است باری وی را بدهان ماهی نباید انداختن با جای دیگرش بردند دیگر باره ماهی بیامد و دهان باز کرد تا بهر جانبش
بگردانیدند همچنین آمد و دهان باز میکرد گفتند درین سری است او را بدریا انداختند و ماهی او را فرو برد در خبر است که ماهی دیگر
بیامد و آن ماهی را فرو برد و او را نیز ماهی دیگر فرو برد و او در شکم سه ماهی محبوس گشت خدای تعالی شکم آن ماهیان را بر وی
چون آبگینه گردانید و آن ماهی [illegible] دریا بگردید تا او عجایب آسمان و دریا بدید چون او در هر بقعه دریا رسانید تسبیح اهل
دریا شنید او نیز با ایشان موافقت کرد و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و او چهل شبانه
روز در شکم ماهی بماند چون مدت بگذشت خدای تعالی ماهی را بفرمود تا او را بصحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء
وهو سقیم آنگه درخت کدو نزد او برویانید تا زود برآمد و بر روی سایه افکند او در سایه آن درخت میبود و بزی کوهی را بفرمود
تا او را شیر میداد چون روزی چند گذشت و آب نیافت خشک شد یونس دلتنگ شد خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای یونس
برای آنکه درخت کدو خشک شده است دلتنگ میشوی برای صد هزار مرد که هلاک خواستند شد دلتنگ نمیشوی اکنون
ایشان ایمان آورده اند و در آرزوی دیدار تو اند یونس بدر شهر رسید شبانی را دید او را گفت تو چه مردی گفت من
یونس ابن متی ام گفت پادشاه و مردمان در آرزوی تو اند چرا در شهر نمیروی گفت نمیروم ولیکن چون با شهر روی مردمان
و پادشاه شهر را از من سلام برسان شبان گفت تو عادت این شهر و مردمان این شهر را دانی که هر کس دروغ گفت
وی را بکشند اگر از من بپرسند و حجتی خواهند من چه گویم گفت این درخت و سنگ گواه تو اند شبان برفت و پادشاه را گفت مردی
برین شکل و برین هیئت گفت من یونس بن متی ام و سلام من بپادشاه رسان و بگوی که یونس ترا سلام میرساند و او برفت
پادشاه گفت ای کذاب مدتی دراز است که وی را میطلبیم و نمی یابیم گفت ای پادشاه بر آنکه میگویم سنگی و درختی گواهی میدهند
پادشاه را عجب آمد وزیر را گفت که با جماعتی مردمان بروید و بنگرید اگر راست گوید پیش من آورید و اگر دروغ گوید گردنش بزنید
ایشان بدان مقام آمدند شبان نزدیک درخت و سنگ آمد و گفت بر شما سوگند میدهم که نه یونس اینجا حاضر بود و مرا
بپادشاه پیغام کرد درخت و سنگ او را گواهی دادند مردمان پادشاه باز آمدند و او را خبر دادند پادشاه دست شبان
گرفت و او را بر جای خود بنشاند و گفت این جای تو بسپردم و پادشاهی ترا است و او برخاست بطلب یونس تا که وی را
دریافت و در خدمت وی بسر برد و آن شبان چهل سال پادشاهی آنجا کرد ولو شاء ربک لآمن من
فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین اگر خدای تو خواستی که ایشان
ایمان آرند بر سبیل اکراه و اجبار
همه که در زمین است همه ایمان آوردندی باکراه نه باختیار پس تو ای محمد میخواهی که مردمان را باکراه بر ایمان داری تا ایشان

مؤمن باشند تو این نتوانی و در قدرت تو نباید خدا تواند و برین قادر باشد اما نکند برای آنکه منافی حکمت و تکلیف باشد
وما كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون ۝ قل انظروا
ماذا في السموات والأرض وما تغني الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون ۝ فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين خلوا
من قبلهم قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين ۝ ثم ننجي رسلنا والذين آمنوا كذلك
حقا علينا ننج المؤمنين ۝ هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد بی آنکه خدای تعالی وی را امکان کند و الطف و مراد از اذن بمعنی علم باشد
یعنی هیچ کس ایمان نیارد الا که خدای تعالی ازوی ایمان داند و خشم و عذاب او بر آنکسانی باشد که عقل را کار نبندند و شاید که رجس
بمعنی خذلان بود در مقابل لطف و تمکین و الطف یعنی خذلان کند و فرو گذارد کسانی را که ایشان نه اندیشند یعنی اندیشه نکنند تا بدانند
و بر کفر اصرار نمایند آنگه گفت بگو ای محمد ایشان را که از الهم بی اندیشه و فکر را که بنگرید و تفکر کنید تا حجت آنچه در آسمان و زمین است
از آیات و علامات و دلایل و غیر آن که آثار احد و اندازه هیئت از گردش شب و روز و آفتاب و ماه و ستاره و انواع نبات
و حبوب و زروع و شمار آسمان در هوا معلق بی عماد و زمین مطبق تا بدانند که این همه فعل و صنع منست آنگه گفت چه سود کنند
آیات و دلائل و بیم کنندگان از پیغمبران آن قوم را اگر ایشان ایمان نیارند چون نظر نکنند دران بر وجهی که متولد علم باشد یعنی
ایشان ازین آیات هیچ سود نکنند آنگه گفت هیچ مینگرند و منتظر نمی باشند الا مثل روزگار آنانکه پیش از ایشان بگذشتند
از عذاب استیصال که بایشان رسید و مسخ و خسف و صاعقه و طوفان یعنی هیچ نمانده از آیات الا که بایشان نیامد اکنون
عذاب مانده است که بایشان آید بگو ایشان را که منتظر باشید عذاب را که من از جمله منتظرانم آنگه گفت که ما هلاک باستحقاق کنیم
آنانرا که هلاک کنیم و چون عذاب عام باشد که داریم و برهانیم پیغمبران خویش را و مؤمنان را که ایشان ایمان آورده باشند
همچنین حقست و واجب بر ما که نجات دهیم مؤمنان را و برهانیم از عذاب ۝ قل يا أيها الناس إن كنتم في
شك من ديني فلا أعبد الذين تعبدون من دون الله ولكن أعبد الله الذي
يتوفاكم وأمرت أن أكون من المؤمنين ۝ وأن أقم وجهك للدين حنيفا ولا
تكونن من المشركين ۝ ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فإن فعلت فإنك
إذا من الظالمين ۝ وإن يمسسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو وإن يردك بخير فلا راد لفضله
يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم ۝ بگوی ای محمد جمله مردمان را ای مکلفان که در
شک باشید از دین من و نمیدانید صحت دین مرا و اگر
اعتقاد من صحیت و بیان صحت آن بدانید که دین و مذهب من آنست که من این بتان و اصنام را که بدون خدای می پرستید

من نمی

من نمی پرستم ولیکن خدا را می پرستم که دمار از شما بر دارد و جان شما از تن شما بیرون آرد و او سزاوار آنست که او را پرستید
و مرا فرموده اند که من از جمله مؤمنان و تصدیق کنندگان توحید و یگانگی خدا را و مرا گفته اند که راست گردان روی خود را
فرا دین و مسلمانی و جملگی روی خود بدین آور و این را باش یعنی روی با دین و کار دین کن از ادای رسالت و قیام نمودن
بآنچه باید آن چنانکه آنکس که روی بر کاری میکند و جملگی آن را باشد چون روی با او باشد جمله تن و دل با او باشد و شاید که معنی را
که محتمل بود که روی خود راست گردان بجانب کعبه که آن شعار دین حنیفی است و از جمله مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون
خدای آنچیزی که ترا نفع نکند که اگر وی را پرستی و ترا ضرر نرساند اگر او را نپرستی از آنکه جمادی است و جماد را قدرت نباشد
که اگر بپرستی بدون خدای آن از نفعی و ضرری شوی اندر گرد آنگه از جمله ظالمان باشی و شاید که مراد با نگه مخوان این بود که نام آله بر ایشان
اجرا مکن چنانکه کافران میکنند و ایشان را بنام خدای مخوان که ایشان نفع نکنند و زیان نرسانند با آنکه اگر تو ارسال شری
هم نتیجه بودی عبادت ایشان خدا را باید پرستیدن که اگر بلایی و آفتی ترا از بیماری و بدبختی کشف آن تواند کرد و کس
بجز او در جهان کشف آن نکند و اگر خواهد که خیری و نعمتی بتو رساند و با تو فضلی کند که هیچکس فضل او را و نعمت او را از تو نتواند
گردانید این فضل و نعمت خویش برساند با آنکس که وی خواهد از بندگان و مراد بفضل آنست که بروی واجب نبود آن نعمت
و احسان پس او مخیر بود آنرا و بهر که خواهد حکمت وی تقاضا کند و اوست آن خدای که آمرزنده و بخشنده و بخشاینده است بر بندگان
قل يا أيها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى فإنما يهتدي لنفسه ومن
ضل فإنما يضل عليها وما أنا عليكم بوكيل ۝ واتبع ما يوحى إليك واصبر حتى يحكم الله وهو
خير الحاكمين ۝ بگوی ای محمد مر مردمان را که ای مردمان حق بشما آمد از خداوند و پروردگار شما و آن قرآنست و شریعت که هر که
برین حق کار کند نجات یابد چون حق آمد شما را عذری نماند و هیچ حجتی بر خدای هر که اختیار حق کند آن راه راست از بهر نفس
خویش یافته است و نفع آن با وی راجع خواهد بود و هر که گمراه شود و اختیار ضلالت و گمراهی کند وبال و ضرر آن هم بنفس وی
خواهد بود و کسی را زیان نخواهد داشت جز وی را و من وکیل شما و نگهبان و متوکل کار بر شما نیستم تا اصلاح و فساد حال شما از من
بپرسند مرا گفته اند که برسان برسانیدم و گفته اند که بشارت ده و بترسان بشارت دادم و بترسانیدم آنگه خطاب آمد برسول
و گفت متابعت کن تو و امت تو آنچیز را که بتو فرستاده اند و ترا بآن فرموده اند و از آن تعدی مکن و اگر ترا امری جانبی تند
در ادای رسالت بجای تو میرسد تحمل کن و صبر و شکیبائی پیشه گیر تا آنکه خدای تعالی حکم کند میان بندگان و داد مظلوم از ظالمان
بخواهد و ترا با هجرت فرماید و بجهاد کردن و چون وقت آن در آید ترا بایشان ظفر و نصرت دهد و او بهترین حاکمانست
زیرا که حکم حاکمان بر ظاهر باشد از آنجا که جز ظاهر ندانند و حاکمی است که بر ظاهر و باطن حکم کند از آنجا که ظاهر و باطن شناسد
و حکم جز بعدل و راستی نکند و در حکم حاکمان دیگر جور و نا راستی افتد پس وی بهترین حاکمان باشد سورة هود
این سوره مکیست و صد و بیست و سه آیتست بعدد کوفیان و دو و بیست بعدد مدنیان و بیست بعدد بصریان ابو حنیفه روایت کرد که رسول
را گفتند اسرع إليك الشيب پیری بشتافت بتو گفت شیبتنی هود و اخواتها هود و اخوات او مرا پیر گردانید و اخوات

خویش

او الحاقة والواقعة وعم يتساءلون وهل اتاك حديث الغاشية است و زید بن امان گفت که رسول الله را بخواب دیدم و سوره هود
بر وی خواندم چون ختم کردم مرا گفت بخواندی گریه کجاست در حدیث ابی است که هر که این سوره بخواند او را ده حسنه
بدهد و هم که تصدیق کرده و هم که تکذیب کرد نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی روز قیامت از جمله نیکبختان باشند و از امام
محمد باقر علیه السلام روایت است که هر که این سوره بخواند هر آدینه روز قیامت او را در زمره پیغمبران برانگیزند و حساب آسان
کنند و روز قیامت هیچ گناهی نباشد او را و هیچ عذاب نبیند و سلامت باشد ان شاء الله تعالی بسم الله

الرحمن الرحيم الر كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير
الا تعبدوا الا الله انني لكم منه نذير وبشير وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه
يمتعكم متاعا حسنا الى اجل مسمى ويؤت كل ذي فضل فضله وان تولوا فاني اخاف عليكم
عذاب يوم كبير الى الله مرجعكم وهو على كل شيء قدير الا انهم يثنون صدورهم
ليستخفوا منه الا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون انه عليم بذات الصدور

الجزء الثاني عشر

الر نام سوره است و گفته اند که نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن کتابیست که آیات او را محکم گردانیده اند و بیرون نظمی
داده اند در وی نقص و خللی نیست و از فساد وی منع کرده اند ابن عباس گفت یعنی وی را منسوخ نکرده اند بکتابی دیگر چنانکه دیگر
کتابها کرده اند پس آنگه مفصل و مبین گردانیده شده اند وی را بحلال و حرام و شرایع احکام و این تفصیل نزدیک خدای است حکیم وی را حکم
کرده اند بر حسب حکمت خویش عالمی و دانایی که وی را مشرح و مبین کرد بر حسب علم خویش و این چرا کرد از بهر آن تا شما نپرستید
الا خدا برا من که محمدم شما را بیم میکنم و میترسانم از عقوبت وی اگر دون وی را پرستید و بشارت میدهم بثواب الیم و نعمت مقیم
چون وی را پرستید و بوی شرک نیارید و شما را فرمود که استغفار کنید و از خدای خود آمرزش خواهید و بادرگاه وی گریزید
و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا از دنیا برخورداری و تمتع نیکو دهد تا آنگه اجل مسمی وقت وفات شما رسد و در جزا
که استغفار کردن مال و عمر بیفزاید و در آخرت جزاء نیز خداوند فضل را در عمل جزای فضل او و از آن هیچ ناقص نکرده اند و کم
نکند تا به هر نفسی را فضل خود از نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب در قیامت اول بر وفق مصلحت و حکمت دوم بر حسب استحقاق
و معد اول گفت که استغفار کنید آنگه لفظ ثم آورد و بر وی عطف کرد که توبه کنید این را چند وجه است یکی آنکه گفت طلب
مغفرت کنید و آن را انشا به مقصد سازید آنگه توسل کنید بتوبه کردن یعنی توبه کنید که با آن توبه بمغفرت رسید وجهی دیگر آنست
که استغفار کنید تا ثواب بیابید بران و توبه کنید تا از شما عذاب ساقط گرداند وجه دیگر آنکه خطاب با مشرکانست یعنی از شرک آمرزش
خواهید آنگاه بطاعت بدرگاه او شوید و دیگر از گناهها گذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که با آن مراجعت نکنید که توبه
بدین هر دو درست آید پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده و دیگر آنکه استغفار کنید و بران اقامت نمایید چنانکه گفت انّ الذين

قالوا

ابراهیم

قالوا ربنا الله ثم استقاموا که اگر بر گردید و روی از این بگردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما از عذاب روز بزرگ
که قیامتست می‌ترسم مکنید و از کردهای خود پشیمان شوید و عمل خود را باصلاح آرید که بازگشت شما همه با خدای تعالی است شما را بحسب آنچه
کرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت باشد عقاب کند و اگر طاعت باشد ثواب دهد و او بر همه چیزی قادر و تواناست و بر این همه قادر باشد عبدالله
مسعود گفت که هر که او گناهی کند یک سیئه بنویسند وی را و هر که حسنه کند ده حسنه بنویسند اگر بدان سیئه اگر گرد باشد در دنیا عقوبتش
کنند ده خالص وی را بماند و اگر نکند یک حسنه برابر یک سیئه برود و نه حسنه بماند آنگه گفت هلک من غلب آحاده اعشاره ای
سیئاته حسناته عبدالله عباس گفت هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید ببهشت رود و هر که را سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ
رود و هر که را سیئات و حسنات با هم راست بود از اهل اعراف بود مدتی آنجا باز دارندش آنگه ببهشت شود الا انهم یثنون صدورهم
بیان حالت منافقان میکند ابن عباس گفت که آیه در اخنس بن شریق آمد و او مردی بود خوب منظر و شیرین سخن و نیکو گفتی
و بمراد و حب رای او گفتی و در دل آن نداشتی که بزبان گفتی عبدالله شداد گفت که یکی بود از منافقان که هر که برسول بگذشتی
سر در پیش افکندی و روی بپوشیدی تا پیغمبر را نبیند و پیغمبر نیز وی را نبیند حق تعالی گفت ای منافقان بگردانید سینهای خود را
یعنی روی از شنیدن قرآن میگردانند و از آن منحرف میشوند تا قرآن نشنوند و کسی روی ایشان نبیند در آن حالت و نبیند و از
تغیر روی دلیلی نسازد بر نفاق وی چنانکه گفت لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای و پنهان شوند تا خدای و رسول
و مومنان را بر ایمان اطلاع نبود و از نفاق ایشان آگاه نگردانند و وقتی بود که جامه در سر کشیدندی و روی پنهان کردندی و ایشان
ندانستند که خدای تعالی در آنوقت که جامه در سر میکشیدند میدانست آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا میگردانیدند و در علم وی
تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالمست و داناست بدانچه در سینهاست وما من دابة في الا

رض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين وهو الذي
خلق السموات والارض في ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن
عملا ولئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا
الا سحر مبين ولئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم
ياتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست
از جنبنده و چرنده و پرنده الا که بر خدای است

روزی ایشان و علی وجوب را باشد چون خدای تعالی ضمان روزی ایشان کرده و متکفل آن شده بتفصیل گویی که
چون نذری واجب شده است چنانکه بندگان وی کنند و میداند ماوا و منزل و قرارگاه او را بشب و روز و آنجا که او را
دفن کنند مجاهد گفت مستقر رحم مادر است و مستودع صلب پدر ربیع گفت مستقرش ایام حیوانست و مستودعش
چون در خاک نهند او را بعضی گفته اند مستقرش بهشت است یا آتش قوله تعالی فی صفة الجنة حسنت مستقرا و مقاما

اما

این همه در کتاب پیش لوح محفوظ است و نوشته و مثبت کرده است با آنکه عالم الذات است برای آن کرد تا فرشتگان را لطفی
باشد که ببینند یا آثار آن که بشنوند و اوست آن خدائی که بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز با آنکه توانست که در یک طرفة
العین بیافریند تا بدانند که از بدایه خلق بر نسق است و از آنجا که در وصل بشناخت و از آنجا که در مکلفان را چون ببینند یا بشنوند
و بدانند که تأنی در کارها پسندیده است تعجیل نکنند و پیش از آنکه آسمانها و زمین آفرید آب بر باد بود و عرش او بر آب کعب الاحبار
گفت حق تعالی یاقوتهٔ سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگاه کرد بگداخت و آب شد لرزان آنگه عرش بیافرید و بر آب نهاد و حمره
گفت عرش بر سر آب مانند کشتی میرفت آنگه لوح و قلم بیافرید و بفرمود تا کائنات هر چه خواهد بودن بنوشت آنگه آن نوشته
خدا را تسبیح کرد و هزار سال پیش از آنکه حق تعالی موجودات آفریند این همه که آفرید از بهر چه آفرید از بهر حکمتی تمام تا زمین مساکن بندگان
خود گرداند و آسمان سقف ایشان و سایبان ایشان گرداند و در زمین بانواع نعمت ایشان را کرامت کند و ایشان را تعویض
ثواب نماید و بیازماید تا کدامند از شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا کدام است که اختیار ایمان و طاعت کند و کدام اختیار کفر و معصیة
نماید و چون تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت باین از تکلیف عبارت کرد و عبدالله عمر گفت رسول را از معنی این آیه پرسیدم
که لیبلوکم ایکم احسن عملا گفت ای ایکم اورع عن محارم الله واسرع فی طاعة الله تا کیست که او پرهیزکارتر است از منهیات
و کار کننده تر است بر طاعت و لئن قلت و اگر گوئی تو ای محمد مر این کافران را که شما را بعد از مرگ بر خواهند انگیخت و زنده خواهند
کرد ایشان این کافران جواب دهند که این نیست الا جادوئی هویدا و کار باطل و باین اشارت بقرآن کنند از آنجا که قرآن نا
طلعت بحشر و نشر و اگر ما عذاب از ایشان تاخیر کنیم و باز پس داریم تا بمدتی معلوم ابن عباس و جمعی گفتند با جماعتی معدود و شمرده
که از پس ایشان آیند و معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود ایشان نزد آن تاخیر
عذاب گویند که ما یحبسه چه منع میکند این عذاب که محمد میگوید از آمدن آنگه حق تعالی گفت که آن روز که عذاب بایشان رسد نباشد
که آن را دفع کنند و از ایشان باز دارد و فرود آید و محیط ایشان گشت آنچه بآن استهزا میکردند و افسوس میداشتند گفته اند
که مراد باین عذاب روز بدر است و گفته اند که عذاب آخرت است اگر چه بلفظ ماضی از آن خبر داد چنانکه در آیت دیگر گفت
وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ۰ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ۰ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۰ میگوید که اگر ما بچشانیم آدمی را از نحو این کرم خود و رحمت خود نعمتی و رحمتی
آنگاه آن نعمت و رحمت از او باز گیریم آیس و نا امید شود و کافر نعمت و این وصف آدمیست که او در هیچ حالی از حالات
بر قاعدهٔ خویش نباشد و بر طریقهٔ خود نرود و کافر نعمتی کند و در نعمت شاکر نباشد و بر محنت صابر نبود و تا اگر ما بر وی نعمتی کنیم تفضل
آنگه آن نعمت از و باز ستانیم از رحمت ما نا امید شود و از آنکه آن نعمت بار دیگر باوی رجوع کند امید منقطع گرداند و اگر او را نعمتی
بچشانیم پس از محنتی و شدتی گوید که آن محنتها و بدیها از من برفت و آن مصائب شد از من زایل شد و او شاد و خرم
شود و بطر و فخر کردن پیشه گیرد بر مردمان بانچه خدای تعالی ویرا داده باشد فخر کند الا آنکسانیکه صابر باشند در محنت و شدت

کنند و

ابو الهم

کنند و در نعمت شکر گویند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و ترک معصیت ایشان آنکسانی باشند که ایشانرا بود از خدای تعالی
آمرزش مر گناهان ایشانرا و مزدی و ثوابی بزرگ والسلام فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ
أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ
مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ وَكِيلٌ ۰ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا
بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ
دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۰ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۰
حق تعالی خطاب میکند با رسول صلعم بر سبیل ملامت و توبیخ و کفار که ای محمد صلعم همانا که
بعضی از قرآن که بتو وحی میفرستند رها خواهی کردن و دل تو تنگ خواهی شدن بجای وهم زده که این کافران میگویند و آن
آنست که میگویند که چرا آنچه ما از و اقتراح میکنیم حاصل نمیشود و چرا بر وی گنجی فرو نمیفرستند یا چرا با وی فرشته نیست
ایشان نمیدانند که تو دعوی پادشاهی و فرشتگی نمیکنی تا ترا گنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم معین تو باشد تو پیغام رساننده
و ترساننده بیش نیستی که از عقاب خدای ایشانرا میترسانی و خدای تعالی بر همه چیزی وکیل است نگاه میدارد آنچه میگویند بلکه بالقا
آنچه سزا باشد تو کار خویش با خدا گذار برسان و بترسان و از گفتار ایشان هیچ باک مدار آنگه گفت که ایشان میگویند که
قرآن او فرا بافته است و گفته بگو ایشانرا که اگر فرا بافته من باشد شما فصحای عرب بیده سوره مثل این بیارید و بخوانید هر که
خواهید از کسانیکه میخواهید و میتوانید بدون خدای از معبودان و همکاران خود را اگر راست میگوئید در آنکه با معارضهٔ قرآن خواهیم
آمدن چون با این فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز میشوید از معارضهٔ آن معلوم میشود همه عاقلان را که آن سخن خدای جهانست
نه سخن محمد و در آیه دلیل است بر اعجاز قرآن و صحت نبوة رسول صلعم از آنجا که او مردی بود از عرب شریفترین باصل و نسب در میان
ایشان زاده و پرورده و هرگز پیش استادی و معلمی نرفته و کتابی نخوانده و مردی امی بر اصل ولادت مادر مانده و چهل سال
برین سیرت و طریقت بوده آنگه بیامده و دعوة نبوت کرد و از و معجز خواستند گفت من کلام است کلامی از جنس کلام شما
که شما دانید و شناسید الفاظ و معانی آن و چون بشنوید و گمان برید که مثل آن توانید گفتن چون قصد آن شما را متعذر و متیسر
نگردد گفتند که این چگونه باشد ما فصحای عرب و امراء کلامیم و زمام آن بدست ماست چنانکه خواهیم بگردانیم گاه خطبه و گاه شعر
و گاه مثل از نظم و نثر بر حسب مراد ما چون خواستند تا بگویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرآنست اما آنکه از چه وجه اعجاز است
بعضی گفتند که اعجاز او از فرط فصاحت که کلام هیچ فصیح باین پایه نرسد و بعضی گفتند که وجه اعجاز او صرفت و آنکه خدای
صرف کرد عرب را از آنکه مانند این قرآن آرند و سلب علم کرد از ایشان با آنکه پیش از آن نتوانستند و این در باب
اعجاز بلیغتر باشد و مذهب متوخران اینست و سید مرتضی علم الهدی رحمه الله این اختیار کرد آنگه گفت فان لم یستجیبوا
لکم پس اگر چنان بود که ایشان اجابت نکنند و معارضهٔ قرآن نیارند و ایشان از این عاجز گردند بدانید شما و بر یقین باشید
که آنچه فرو فرستاده بعلم خدای و قدرت اوست یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه آرید بدانید که نه کلام مخلوقات

ونه مجد ثنان بلکه کلام خدای جهان وجهانیانست چون کلام باشد دلیل حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم کند و دلیل صدق وی
و در جمله مقالات و دعاوی وی واز جمله دعاوی وی یکی اینست که لا اله الا هو جز خدای نیست توحید او حق است وشرك آوردن بوی
ظلم است پس شما اسلام خواهید آوردن وگردن خواهید نهادن مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا
نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ و هر که همت وی وارای وی معروف شد بکار دنیا
زند کانه دنیا طلب کند و زینت دنیا خواهد ما و بیا از و دریغ نداریم و دنیا باو دهیم و او بدنیا مشغول شود برای قیامت وزاد آن عملی
نکند فردای قیامت او را ثوابی و فردای بهتر جز آنکه در دنیا رسیده باشد بوی و اگر وقتی کاری کند که صورت وی خیر و حسنه باشد هم در دنیا
جزای اعمال تمام بوی دهیم تا فردا او را هیچ حقی نباشد و مومن چنین نیست بهای آنکه حسنات او را یکی ده و بیکی اضعاف باداشت و هم
تا اندکی از آن در دنیا بوی رسد و باقی ذخیره قیامت وی باشد بیان این قول رسول است که من فقد وقع اجره علی
فی عاجل الدنیا و اٰجل الاٰخرة تا مراد باین آیت کیست بعضی گفتند کافرانند برای آنکه مومن طالب دنیا و طالب آخرت باشد و طلب آخرة
غالب بود او لئك الذين ليس لهم في الاخرة الا النار مجاهد گفت اصحاب ریا اند نافع المسیحی گفت در مدینه شدم مردی دیدم خلقی
بسیار بر و جمع شده بودند و او مردمان را از رسول حدیث میکرد گفتم این کیست گفتند ابو هریره است من پیش او نشستم تا فارغ
شد و مردم برفتند گفتم مردی غریبم مرا از رسول حدیثی گوی که تو از وی شنیده باشی گفت ترا حدیثی گویم که از لب و دندان مبارک
حضرت رسالت پناه صم شنیدم دریغا نه دو جز من شنید حدثنی رسول الله چون نام رسول بر کرد گریه بر وی غالب شد و چون نام وی دوم بار
بزبان آورد دیگر باره گریه بروی غالب شد بیارامیم چون نام رسول بر داز هوش برفت ساعتی همچنان بود باهوش آمد گفت
مرا حدیث کرد رسول خدای که چون روز قیامت باشد و خلایق در هول زمین قیامت باشند حق تعالی خلقان را جلوت خواند و خلقان
در زانو افتاده باشند اول کرده که ایشان را پیش خوای برند کس باشد مردی که قرآن حفظ کرده باشد و مردی که او را
در راه خدای کشته باشند و مردی که او را مالی داده باشند و او بذل کرده باشد صاحب قرآن را گوید من ترا توفیق دادم تا قرآن
یاموختی و یاد گرفتی گوید بلی یا ربی و مولای گوید که چه کردی و عمل چگونه کردی بر آن گوید بار خدایا با آن قیام کردم اناء اللیل
و اطراف النهار حق تعالی گوید بلی کردی ولیکن نه برای من کردی تا مردمان گویند که فلان قاری است و ایشان گفتند و مقصود تو
حاصل شد ترا بر من حقی نیست آنگه صاحب مال را بیارند گوید حق سبحانه که نه من ترا مال بسیار دادم در دنیا با آن مال چه کردی گوید بار
خدایا نفقه کردم و صدقه کردم گوید که کردی ولیکن برای آن کردی تا مردمان گویند که فلان مردی سخی است و جوانمرد تو را دی وایشان
گفتند ترا نصیبی نیست پیش من آنگه بفرماید تا آن شهید را بیارند گوید نه ترا قوت و شجاعت و دلیری و مردی دادم چه کردی در دنیا با آن
گوید بار خدایا در راه تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید کردی ولیکن نه برای من برای آن کردی تا گویند فلان مردی شجاعست
نه کردی و ایشان گفتند و ترا پیش از این نصیب نیست آنگه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند آنگه دست بر زانوی من زد و گفت
یا ابا هریره اینها اولین کسی باشند که خدای تعالی دوزخ بایشان بتابد نافع گفت آنگاه ابو هریره و این آیت برخواند من كان يريد

ابو الحکم

الدنیا وزینتها الی قوله و باطل ما كانوا يعملون یعنی آنکس که حیوة دنیا و زینت دنیا خواهد و برای آن کار کند ما آن را تمام
بوی دهیم در دنیا هیچ چیز از آن کاسد و ناقص نگنند و چون در دنیا بایشان دهند جزای عمل ایشان در آخرت هیچ چیز دیگر نباشد
الا آتش دوزخ و هر چه کرده باشند همه محیط و ناچیز کرده و آن را اجزا و پاداش نباشد از آنجا که نه برای او چه کرده باشند که ایشان را
فرموده اند و چون چنین بود آن را دفع نباشد و بران مستحق ثواب باشند و اجزا ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود
أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً
أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ
إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی میگوید که هر آنکس که بر بینتی و برهانی و حجتی بود
از خدای خویش بر آنکه دین خدای است و حقیقت و آنچه بینت و دلیل
عقلست و بر پی آن گواهی رود و گواهی که از وی است وی هرگز مقابل نبود و برابر شود با آنکس در دنیا نهاده باشد و طلب دنیا کند یعنی نباشد
و میان ایشان فرقی و تفاوتی عظیم بود در آنکه این شخص که بر بینت و برهان و حجت و سلطان خلاقی نیست که رسول خدای است اما
خلاف مفسران در شاهد تا لی است ابن عباس و علقمه و مجاهد و ضحاک و عکرمه گفتند که جبرئیل است حسن و قتاده گفتند که مراد زبان رسولست
و بعضی دیگر گفتند که مراد صورت و شمایل رسول است برای آنکه هر که رسول را دیدی گواهی دادی برسالت او و چون جاحد و معاند نبود
حسین بن الفضل گفت که این شاهد قرآنست و نظم و اعجاز او این اقوال مضطربست اما قول آنکه گفتند مراد جبرئیل است نیکو نیست
برای آنکه گفت و يتلوه شاهد منه و این ضمیر رسولست و جبرئیل از آن رسول نیست و قول آنکس که گفت مراد قرآنست هم باطل است
برای آنکه قرآن پس از رسول نیست و رسول پیرو قرآنست و قرآن از وی نیست و آنکه گفتند که مراد زبان رسولست هم باطلست
با آنکه گفته شد و نیز زبان مرد گواه نباشد بر صحت دعوی اما آنچه معتمد و نیکوست آنست که روایت کرده اند با سانید مختلف از مخالف و
موالف که مراد بصاحب بینت حضرت رسولست و شاهد امیر المومنین علی ابن ابی طالب و ثعلبی امام الاصحاب الحدیث در تفسیر خود آورده است
بروایتی دیگر باسناد از حبیب بن یسار از زاذان از امیر المومنین علی شنیدم که میگفت والذی خلق الحبة وبرئ النسمة
یعنی آن خدای که در زمین دانه بشکافد و در رحم صورتی نگارد که اگر از بهر من وساده و بالشی بنهند و مرا بر آن بنشانند حکم کنم در میان
اهل توریة بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن هیچ مرد از قریش نیست که استره بر سر او
بر رود الا که من دانم در حق وی آیتی که وی را بهشت برد یا بدوزخ مردی بر پای خاست و گفت آیة تو کدامست یا امیر المومنین گفت
آیه افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه رسول خدای است که بر بینت است و من آن گواهم که از وام و در کتاب فتح الغطا
آورده است باسناد که روزی امیر المومنین علی بر منبر کوفه میگفت سلوني قبل ان تفقدوني فان العلم يقبض من جنبي
قبضا او وجد مستقیما بر سید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که علم میان پهلوهای من موج در وان میشود اگر راهی یابد
بشما و شما از من هیچ کرده سوالی و خبره از من بپرسید الا که من شمار اخبر دهم بنهادن ایشان و باغی ایشان و سایق ایشان و قاید
ایشان تا بروز قیامت ابن الکوا بر پای خاست و گفت یا علی ادعی نبی و لا وصی چنین دعوی هیچ پیغمبری و وصی نکرده دستوری باش

تا بپرسم گفت سل تفقها ولا تسئل تعنتا چیزی که پرسی از سبیل تفقه پرس و از سبیل تعنت مپرس و چیزی که پرسی که ترا بکار
آید گفت چیزی نمی‌پرسم که مرا بکار نیاید چیزی پرسم که مرا بکار آید گفت اخبرنی بالذاریات ذروا مرا از ذاریات خبر ده گفت
آن بادهاست گفت الحاملات وقرا چیست گفت ابرست گفت الجاریات یسرا چیست گفت کشتیهاست
گفت المقسمات امرا چیست گفت فرشتگان اند گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه ایست در آسمان چهارم که هر روز هفتاد
هزار فرشته در وی شوند تا روز قیامت که نوبت باو نرسد نیاید گفت خبر ده مرا از ذو القرنین که پیغمبر بود یا پادشاه گفت نه پیغمبر
و نه پادشاه ولیکن بنده صالح بود خدا را دوست داشت و خدای وی را دوست داشت و برای خدای خلقان را نصیحت کرد
گفت خبر ده مرا از قرنهای او که از زر بود یا سیم گفت نه زر بود و نه سیم ولیکن او قوم خویش را با خدای خواند بر یک جانب سرش زدند
برفت دیگر بار باز آمد و قوم را دعوت کرد بر دیگر جانب سرش زدند و در میان شما کسی مانند اوست گفت مرا خبر ده
که این آیه در حق کیست الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیه و دیگر بنو مغیره گفت
مراد بدین آیه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کیست گفت اهل حروراء گفت خبر ده مرا از قوس قزح گفت قزح مگوی که آن نام
دیوست قوس خدای گوی و آن امانست از غرق گفت خبر ده مرا از محاق ماه این آیه برخواند وجعلنا اللیل والنهار آیتین
فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة گفت خبر ده مرا از اصحاب رسول گفت از کدام اصحاب گفت عبد الله مسعود گفت قرأ
القرآن ووقف عنده قرآن بخواند و بر آن بایستاد گفت خبر ده از ابو ذر گفت عالم شحیح علی علمه عالمی بود بخیل بر علم خویش
یعنی علم ناجز با اهل علم نیاموختی گفت خبر ده مرا از سلمان گفت ادرک علم الاول والآخر وهو بحر لا ینزح سلمان علم اول و آخر
دریافته است و او دریایی است که وا نرسد که تمام نکند بلقمان حکیم یعنی او مثل لقمان حکیم است و او از ماست که اهل البیت ایم
گفت مرا خبر ده از حذیفه گفت کان عرف بالمنافقین منافقان را نیک شناختی و مشکلات از رسول خدای پرسیدی و اگر
از وی پرسیدی خبر اعلام دادی گفت خبر ده مرا از عمار یاسر گفت خالط الاسلام لحمه ودمه وهو محرم علی النار ایمان با گوشت
و خون وی آمیخته است و او حرامست بر آتش دوزخ و هر جا می رفتی وی با حق رفتی گفت اخبرنی عن نفسک مرا از خود خبر ده
گفت قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم خویشتن را ازکیه مکنید ولکن هم او گفت واما بنعمة ربک فحدث بنعمت خدای
حدیث کن گفت او اول داخل و آخر خارج فلا تزکوا انفسکم و گفت اذا سألت اعطیت واذا سکت ابتدئت و بین جوانحی
علم جم یعنی اولین کسی که پیش رسول رفتی من بودمی و آخرین کسی که بیرون آمدی من بودمی و چون بخواستمی ابتدا کردی و میان
پهلوهای من علم بسیارست گفت از قرآن در حق تو چه آمد گفت سوره هود ویتلوه افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد
منه آنکه بینه بود از خدای رسول خدای بود و آن گواه منم که از وی ام ابن الکوا گفت چگونه گفت الا اتبعت احدا بعدک بی تو
گواه پس روم مگر از پس تو و اخبار و معنی بسیارست قوله تعالی ومن قبله کتاب موسی و از پیش رسول ما قرآن کتاب
موسی که توریت است پیشتر و مقتدا او و حجت بود اولئک یؤمنون آنانکه حال ایشان اینست یعنی رسول او و قرآن ایمان می آرند
و معنی آیت اینست که آن کس که بر حجت برهانست و با دلیل و بیانست که اسلام دین حقست مانند کسی باشد که ویرا هیچ
دلیل و بیانی نباشد چه از کتاب موسی که توریت است حجت و دلیل مبینست که اسلام دین حقست و در خود آن کتاب

عیسی که

ابراهیم

عیسی که انجیل است ایشان را گواه عدلست پس اهل کتاب که با حجت و برهانند همچون مشرکان نباشند که ایشان را کتابی و حجتی
نیست پس ایشان بآن ایمان آرند ومن یکفر به و هر که باین کافر شود و ایمان نیاورد من الاحزاب یعنی اهل مکه و کسانیکه معاونت
و یاری ایشان کردند در عداوت و دشمنی رسول خدای جای او دوزخ است و آتش وعده گاه اوست نزد گفت مراد باحزاب
کفارند و برای آن ایشان را احزاب خوانند که تحزبوا علی رسول الله ای اجتمعوا علی عداوته ابو موسی اشعری گفت که از رسول علیه السلام
شنیدم که او گفت که هیچ جهود و ترسا نباشد که نام من بشنود و بمن ایمان نیاورد الا که جای او دوزخ بود و من با خود اندیشه کردم
این آیه یاد آمد که ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده گفتم صدق الله وصدق رسوله یعنی خدای راست گفت و رسول راست گفت
گرد و مرا دو امت وهی الله فلا تک فی مریة منه مگر تا توانی در شک نباشی که او یعنی قرآن حق است و از خدای تو است ولکن بیشتر
مردمان ایمان نمی آورند و باور نمی دارند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم
ویقول الاشهاد هؤلاء الذین
کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون
عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخرة هم کافرون میگوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از آن کس
که وی بر خدای دروغ فرا بافد و بخدای حواله کند آنچه لایق حضرت وی نباشد گوید که وی را انباز
و فرزندانست و ظلم و دروغ و قبایح از وی روا دارد از آن کس ظالمتر و بیدادگرتر کسی نباشد و ظلم آن باشد که چیزی نه در موضع آن
بنهد پس ایشان ظالمند که این حوالات نه بجای خود کرده اند ایشان را بر خدای خود عرضه کنند و باز دارند در موقفی که جمله خلایق ایشان را
به بینند ایشان مطالبه کنند آنچه گفته باشند ویقول الاشهاد گویند آنکسانیکه گواه و حاضر باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظ
احوال تو نویسنده اعمال اند که ایشان آنانند که بر خدای دروغ گفتند و وی را انباز گفتند و فرزند پدید کردند لعنت خدای بر جمله ظالمان که
آن ظالمان که مردم را از راه خدای باز میدارند بانواع اغوا و کجی آن میجویند و آنرا بکجی صفت میکنند و آنرا راه راست میخواهند
که مردمان را از راه کج آورند و ایشان خود بقیامت و سرای آخرت ایمان نمی آورند و بدان کافر میشوند اولئک لم یکونوا
معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون
السمع وما کانوا یبصرون اولئک الذین خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون لا جرم انهم فی
الآخرة هم الاخسرون این جماعت که صفت ایشان اینست خدای را عاجز نتوانند کرد و از خدای نتوانند گریخت ایشان
در قبضه قدرت وی اند و در بند قهر وی هر که خواهد بگیرد و ایشان را هیچ ولی و ناصری نباشد که ایشان را
کنند و یاری
نصرت دهد لیکن ایشان را مهلت داد و تاخیر عذاب کرد تا عذاب ایشان را زیادت کرداند عذابها که نتوانند که صفت آن شنوند
چشم آن اینست ما کانوا یعنی نبودند که حق را شنوند و نتوانستند شنودن حق از آن سبب که ایشان را گرانی آمد شنودن حق و
دیدن حق یعنی حق را نشنوند و حق را ندیدند فرا گفت معنی آیه اینست که ایشان را عذاب زیاده کرداند بسبب آنکه نتوانستند
که حق بشنوند و نشنودند و نه بدیدند ایشان آنانند که تنهای خود زیان کردند یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند

و هلاک خویش را آورده اند بر مایه که ایشان را بود از تن و جان در باختند و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد آن دروغ که میگفتند
و حوالهٔ شفاعت با آلهت و بتان میکردند و میگفتند هٰؤلاء شفعاؤنا عند الله و چون گم شوند بتان ایشان از ایشان نفعی و سودی
نکنند ایشان را لاجرم که ایشان در آخرت زیانکارترینند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
میگوید که آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند با خدای خویش خضوع و خشوع
و فروتنی کردند و عبادت او بجای آوردند و بر دین او راست بایستادند ایشان اهل بهشت اند و در بهشت خالد و جاوید باشند آنگه مثل زد
کافر و مسلمان را گفت مثل کافران چون کور و کر است و مثل مسلمانان و مؤمن چون شنوا و بینا و هرگز نباشد شنوا و نابینا با بینا
راست هیچ یعنی راست نباشد آنگه بر سبیل تقریع و ملامت گفت که نمی اندیشند ایشان تا بدانند که مؤمن با کافر راست نباشد چنانکه
چنانکه بینا با نابینا و شنونده با ناشنونده راست نباشد و مثل قولی باشد که دروی تشبیه حال او باشد با حال دوم فَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ۝
فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا
بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ۝ براستی و راستی و حقیقت که ما فرستادیم
نوح را بقوم او و او گفت که ای قوم من
شما را بیم کننده هویدا و ترسانندهٔ بیان کننده ام و وجهی دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او بآن فرستادیم که تو بر توحید کند
با ایشان و گوید که جز خدای مترسید که قوم او از آنانکه کافر بودند گفتند ما نمی بینیم الا آدمی مانندهٔ خود این از بهر آن گفتند که گمان ایشان
چنان بود که رسول باید که از جنس رسل ایمن باشد و ایشان را عجب آمد آدمی چگونه پیغمبر باشد و نیز گفتند که ما نمی بینیم ترا که پیروی تو کردند
و شما را بر خود فضلی و مرتبه نمی بینیم بلکه گمان چنان میبریم که شما دروغ زنان اید قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۝
نوح علیه السلام قوم خویش را جواب داد و گفت
ای قوم هیچ می بینید شما اگر بر من حجتی و برهانی و بصیرتی و بیانی باشم از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و آن
نبوت است پس آن رحمت بر شما پوشیده باشد پس شما را الزام کنیم بجبر و اکراه بران داریم و شما آن را کاره باشید یعنی این نکنیم از بهر آنکه
روا نباشد و تکلیف مانع این باشد وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۚ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ
الَّذِينَ آمَنُوا ۚ إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۝ ای قوم من از شما آنچه میگویم و دعوتی که میکنم هیچ
مالی نمیخواهم و هیچ مزدی طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این مؤمنان را که بمن ایمان آورده اند و در کردن ایشان

و به یقین میدانند که بخدای و ثواب خدای خواهند رسید من ایشان را ظالم از خود دور نکردانم و این آنوقت بود که ایشان
گفتند که ما را ننگ است از آنکه بتو ایمان آریم از آنکه ما را در مقابل این اوباش بیاش بباید نشستن ما را این تحمل نباشد ایشان را
از پیش خود بران تا بتو ایمان آوریم گفت من ایشان را نرانم و از خود دور نگردانم ولیکن شما را می بینم که گروهی جاهل و نادانید
وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا ۖ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا
فِي أَنْفُسِهِمْ ۖ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ و یا قوم من ینصرنی هم از سخن نوح است در جواب کافران قوم او چون از وی
درخواستند راندن مؤمنان از نزدیک خود دور گردانیدن ایشان چنانکه کفار قریش از رسول ما محمد صلعم درخواستند تا خدای تعالی
آیه فرستاد و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي گفت ای قوم من مرا که نصرت کند و یاری دهد و یا پناه خود گیرد از
عذاب خدای و انتقام وی اگر من ایشان را برانم هیچ شما اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما گردد که ایشان را از نزدیک خود نتوانم
راندن و نیز نمیگویم و دعوی نمیکنم که گنجهای خدای نزدیک منست و من تو انگرتر از شما ام تا شما این بر من انکار کنید و دعوی غیب
نکنم تا هر چه شما را باید از مغیبات از من سؤال کنید و گوئید که از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان ما را بگوی آنچه میگویم و خبر میدهم
از بعضی مغیبات باعلام الغیوب و دعوی نمیکنم که من فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که فرشته
باشد گفتند چون دعوی نبوت میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت من این نمیگویم آنان را که چشم شما ایشان را حقیر دارد و در چشم شما
که خدای تعالی ایشان را چیزی نخواهد دادن یا خواهد دادن برای آنکه من اندرون ایشان ندانم خدای تعالی عالمتر است بدانچه در
سینهای ایشانست و آنچه در دلهای ایشانست از خیر و ایمان و کفر و عصیان بحسب آنچه مستحق آن باشند با ایشان کار کند چه اگر من چنین
کنم و چنین گویم از ستمکاران و ظالمان باشم قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ
أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ
يُغْوِيَكُمْ ۚ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ ۖ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ۝
حق سبحانه و تعالی جل ذکره خبر میدهد و از آنچه آن
کردند گفت قوم نوح گفتند که ای نوح با ما جنگ و جدل بسیار نهاده و پای از حد و اندازه بیرون بردی ما بتو ایمان نخواهیم آوردن آنچه
تو ما را بدان وعده میکنی از عذاب خدای بیار اگر راست میگوئی نوح علیه السلام جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خدای
بیارد آنرا هر گه که خواهد و شما نتوانید کردن و بر وی غالب شدن و شما را سود نکند نصیحت کردن من چون خواهم که نصیحت کنم اگر خدای
خواهد که شما را غاوی کند او است که خداوند شما است و پروردگار شما و مرجع و مآل شما با وی است و این آیه را دلیلست بر آنکه خدای تعالی
اغوا نکرده است اغوا نخواسته پیش از این نیست که اگر خواهد که عذاب خدا کند نصح پیغمبر سود ندارد اما نکند از آنجا که منافی حکمت است

ده تبیح جاهل تا محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای تعالی روا نباشد و شاید که مراد بغوایت در آیة حسنه و خسران باشد
و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است قوله فسوف یلقون غیّا ای عقابا و معنی آیه آن بود که اگر خدای تعالی خواهد که شما را عقوبت
کند بر کفر و اصرار نصیحت ناصحان شما را سود ندارد و وجهی دیگر آنست که قوم نوح بجبر میگفتند و اعتقاد ایشان این بود و ایشان را گفت
اگر چنین است که شما میگوئید که کفر کار بفعل خدای و بخواست اوست نصیحت من شما را سود ندارد و حسن بصری گفت اغواکم یعنی
اهلاککم یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر خدای خواهد که شما را اهلاک کند زیرا که ایمان نزدیک حضور و آمدن عذاب مقبول نباشد زیرا
که بنده ملجا بود ام یقولون افتریه یا میگویند ایشان که افترا کرد و دروغ فرا بافت تا اینجا کدام قوم اند ابن عباس گفت
قوم نوح بودند گفتند که آنچه نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند محمد این قرآن از خود میگوید دروغ بر خدای
مینهد خدای وی را فرمود که بگوی که اگر من از خود افترا میکنم گناه آن و وبال و بزه آن بر منست و بر شما نیست و من بیزارم از آن
جرم و گناهی که شما میکنید وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا
كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ۝
حق سبحانه و تعالی گفت که از
قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان ایشان بردار که از این قوم تو هیچکس ایمان نخواهند آوردن بخلاف آنها که ایمان
آورده اند یعنی الا کسانیکه از ایشان ایمان آورده اند [illegible] جز آنها که ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و تو اندوهگین مشو و رنج
دانده و مباش و غم مخور بآنچه میکنند چون این وحی بنوح آمد و از ایمان ایشان نا امید گشت و بر ایشان دعا کرد رب لا تذر
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعای نوح علیه السلام مستجاب گردانید و وی را فرمود که کشتی بساز و اصنع الفلک باعیننا و
بحفظ ما و نگهداشت و فرمان ما کشتی بساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم و از آنکه در ساختن کشتی که ایشان هلاک خواهند شد
ابن عباس گفت که وی ندانست که چگونه میباید ساخت خدای تعالی وی را فرمود که بر مثال سینه باید ساخت وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ
وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ ۚ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۝
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۝ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از کشتی
ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند
و با او میگفتند گفت که نوح کشتی میساخت و هر که گروهی از قوم بر وی بگذشتندی بر وی افسوس داشتندی و استهزا کردندی
عبدالله عباس گفت که نوح کشتی را بدو سال تمام کرد و درازی وی سیصد گز بود و پهنای وی پنجاه گز و بالای وی در هوا سی
گز بود و از چوب ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع و وحوش و هوام بود و در میانین دواب و انعام و بهایم
و در طبقه بالا نوح بود و قومی که ایمان آورده بودند و چیزی که ایشان را بکار بود از طعام و شراب رسول خدای گفت نوح در
میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال مقام کرد و قوم را با خدای دعوت کرد و آخر کار خدای تعالی فرمود تا درختی بنشاند چون آن
درخت بزرگ گشت و سطبر شد حق تعالی فرمود تا آن درخت را ببرید و از وی کشتی ساخت [illegible] بر وی میگذشتند
و میگفتند نوح خانه میسازد برای زمستان تا سرما نباشد دیگری گفت نان خانه میسازد و دیگری گفت انبار خانه میسازد و میگفتند

تا بدانند که این مرد دیوانه است بر زمین ساده کشتی میسازد و هیچ جائی دریا پدید نیست کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفت
[illegible] قوله کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا حق تعالی نوح را فرمود که ایشان را بگوی که امروز ما را افسوس میدارید
چون در دنیا غرقه شوید بآب و در آخرت بآتش سوخته گردید و زود بود که بدانید آنکس را که عذاب بوی رسد و او را هلاک کند
و رسوا گرداند راوی خبر گوید که چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت مردم سر بکوهها نهادند آب بر بالای کوهها رسید زنی
بود کودکی داشت آن کودک را برگرفت و بر کوه شد چون آب بر سینه وی رسید کودک را بر سر گرفت چون آب بکام رسید کودک را
برداشت آب بدر آمد هر دو را ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمتی خواستی کرد بران کودک رحمت کردی
ابن عباس گفت که روزی حواریان عیسی را گفتند که کسی بایستی که سفینه نوح را دیده بودی تا ما را خبر کردی عیسی ایشان را
بیرون برد تا به پشته رسید کفی خاک برگرفت ایشان را گفت دانید که این خاک کیست گفتند نه گفت این گور سام بن نوح است آنگه عصا
بر خاک زد و گفت قم باذن الله مردی از آنجا برخاست و خاک از سر می افشاند سر او سفید بود عیسی وی را گفت تو جوان بودی
که بمردی گفت بلی گفت پس موی سرت چرا سفید است گفت چون آواز بگوشم آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است
از ترس موی سرم سفید شد گفت ما را حدیث کن از کشتی نوح گفت طول وی هزار و دویست گز بود و عرض ششصد گز و سه طبقه
داشت هر طبقه قومی را در یکی دواب بود و وحوش و دیگر طیور و در دیگری آدمیان چون سرگین چهارپایان بسیار شد
و مردم از آن رنجور بودند خدای تعالی او را فرمود تا دنبال پیل بگرفت خدای تعالی خوکی را از وی پدید کرد و بکلیف بودند در حال
بگردیدند و پلیدیها بخوردند و چون موش خدای تعالی او را فرمود که بینی شیر را بمالید گربه بیرون آمد و آهنگ موش کرد
عیسی علیه السلام گفت که نوح چه دانست که شهرها جمله خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد تا برود و خبری بیارد برفت و بمردار خوردن
مشغول شد و دیر بماند کبوتر را بفرستاد او برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر گل بود دانست و او را دعا کرد بالف
از بهر آنکه اینست که با مردم الف دارد و کلاغ را دعا کرد تا از مردم نافر باشد از بهر اینست که ماوای وی در خرابها باشد و با مردم
الف ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگوی تا با ما بیاید تا شهر و برای ما حدیث میکند گفت چگونه آید با شما آنکس که در زمین
روزی ندارد آنگه عیسی علیه السلام گفت که عد باذن الله بفرمان خدای همچنان شد که بود ابو عمر اللیثی گفت که نوح علیه السلام بیامدی و قوم را دعوت
کردی گلوی وی بگرفتندی و بفشردندی تا بیفتادی بیهوش شدی چون با هوش آمدی گفتی اللهم اغفر لی و لقومی فانهم
لا یعلمون تا آنکه کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت رسید و هر قرن و گروهی که پدید آمدندی بدتر بودندی از پیشینیان تا مردی
پیر بیامدی و دست کودک و طفل بگرفتی و نوح را بوی نمودی و گفتی ای فرزند این مرد دیوانه است و جادوست مگر تا گفت او نشنوی
و دعوت او را اجابت نکنی چون کار بانجا رسید او با خدای شکایت کرد و گفت رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم
دعائی الا فرارا نوح علیه السلام کشتی از چوب [illegible] و آهن پیش گرفت جبریل علیه السلام بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی چگونه
باید کرد و خدای تعالی آن سال تمام رحمهای زنان عقیم گردانید تا هیچ زن نزاید چون کشتی تمام گشت آن را بفرمان جبریل [illegible]
[illegible] اینکه گفت زود نشین و این آنگه بود که فرمان آمد به بیرون آمدن آب از تنور چنانکه گفت
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن

سبق علیه القول ومن آمن وما آمن معه الا قلیل حق سبحانه وتعالی گفت چون فرمان در رسید
به بیرون آمدن آب و برجوشیدن تنور یعنی شور زنان بزان و آن تنور حوا بود از سنگ میراث بنوح رسیده بود خدای تعالی
نوح را گفته بود که هرگه که بینی که آب از تنور برجوشد تو و قومت در کشتی نشینید چو آب از تنور برآمد از جانب راست در کشتی بود
گفت چون آب از تنور برآمد نوح را گفتیم که بردار در کشتی از هر چیزی دو زوج نری و ماده که ایشان بنگریزد و هر یکی را از آن دو
زوج خوانند و هر دو یکجا را زوجین گفت از هر جنس که ایشان را زینت جفتی بردار نری و ماده و اهل خود را هم در کشتی آر
یعنی اهل دین خود را مگر آنکسی که بظاهر از اهل بود و بباطن نا اهل و آن زن او بود و پسرش کنعان که خدای تعالی از ایشان خبر داده
بود که ایشان از آن جمله اند که در آب هلاک شوند برای آنکه اصرار کردند و کفر بر ایمان اختیار کردند و نیز آنکسانرا که ایمان آوردند هم در
کشتی آر انکه گفت که با وی بنوح ایمان نیاوردند الا اندکی گفته اند که در کشتی نوح بود و زنی مومنه کرده است و سه پسر وی سام و
حام و یافث هم با زنان نوح پسر از آنکه گفت که در خلوت بکیند حام مخالفت کرد و با زن مقاربت نمود نوح دعا کرد و گفت
اللهم غیر نطفته خدای تعالی نطفه او را در رحم او سیاه گردانید فرزندی که از او آمد سیاه آمد و از نسل او همه سیاهان
بودند از آن او را ابو السودان گویند و شش مرد دیگر ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند و اینست نوح این شش پسر
بودند مقاتل گفت امت نوح هشتاد و دو تن بودند و تن آدم با خویش در کشتی برده بودند و چون آب بدیدند جمله حیوان
زمین روی بنوح آوردند نوح گفت مرا فرموده اند تا از هر جنس جفتی را در کشتی نشانم که بیش ازین جای ندارم ابن عباس گفت
اول چیزی که نوح در کشتی برد مور خورد بود و آخر خر بود چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس در دنبال او آویخت چندانکه
خواست که در رود نتوانست نوح از سر ضجارت گفت ادخل وان کان الشیطان معک خر در کشتی رفت و شیطان با وی
و این بروایت اهل حدیث چون نگاه کرد ابلیس را دید گفت بدستوری که آمدی گفت بدستوری تو نه تو گفتی خر را که ادخل
وان کان الشیطان معک آن وقت من با خر بودم نوح گفت بیرون رو یا عدو الله ابلیس جزع کرد و زاری نمود و نوح وی را
بر پشت کشتی کرد و همچنین آورده اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی بر گفت نبرم که از شما مضرتست گفتند با تو عهد کردیم
که هر که نام تو برد ما وی را گزند نکنیم با این شرط ایشانرا در کشتی نشاند اکنون هر کس که از مار و کژدم ترسد این آیه بخواند سلام
علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین هیچ مار و کژدم گزند نکند قال ارکبوا
فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم وهی تجری بهم فی موج کالجبال ونادی
نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین قال ساوی الی جبل یعصمنی
من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین

حق سبحانه و تعالی از نوح حکایت کرد که گفت نوح آنانرا که با او بودند و در پناه او آمده بودند که در کشتی نشینید راندن کشتی بنام خدایست
و ایستادن و بر جای بداشتن هم بنام خدایست اگر برود بنام خدای رود و اگر بایستد هم بنام خدای بایستد و شاید که معنی این بود که در

کشتی

ابو القاسم

کشتی نشینید و نام خدای برید در وقت نشستن که رفتن و ایستادن او بنام خدایست ایشان در کشتی نشستند هر گاه
که میخواستندی که کشتی برود یا بایستد نام خدا بر زبان راندندی و گفتندی بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی ... و حقیقت که خدای
من آمرزنده است و مهربان هر که توبه کند و با درگاه او گردد وی را بیامرزد و بروی رحمت کند چون در کشتی نشستند و نام خدای بردند
کشتی ایشانرا میبرد در آشوبی از آن آب که موجها برخاسته بود هر یکی چند کوهی موج آب وقتی سخت بودی که بادی عظیم بود
در آن حال نوح پسر خود کنعان را آواز دادی و این او از او دور بود و بر جانبی بود و از دین او بود گفت ای پسرک من
بیا و با من در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آور تا همچون کافران هلاک نگردی پسرش گفت من بر کوهی گریزم تا مرا از
آب نگاه دارد گفت امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک شدن الا آنکسی که بروی رحمت کند و بخشاید بر بندگان
خویش یعنی امروز جز خدای نگاه دارنده دیگر نیست نوح و پسرش با یکدیگر در سخن بودند که موج آب در آمد و میان ایشان جدائی
افکند و پسر نوح از جمله آنکسانی باشد که بطوفان غرق شدند اگر گویند پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند از آنکه کافر را در
کشتی برد پس نوح چگونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم این بشرط ایمان گفت گفت ایمان آر تا که در کشتی آیی تا نجات یابی دیگر
آنکه او منافق بود نوح را گمان نبود که او مومن است ازین سبب گفت در کشتی آی و این در وقتی بود که پسر نوح ملجا رشده بود با ایمان
و ملجا آنکس شود که او را علم ضروری حاصل آید و او در آن وقت میدانست که هلاک خواهد شدن نه بینی که گفت ساوی الی جبل
یعصمنی من الماء امید نجات میداشت و در امید نشست که او هم بآب جهان بایستد گفته اند مدت چهل روز آب از زمین بر می آمد و از
آسمان آب می آمد و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر
همه عالم آب بگرفت چنانکه کوهی که از آن بلندتر نبود آب چهل گز از سر وی گذشته بود همه عالم خراب شد و هیچ کافری بروی زمین
نماند و نوح خوشدل شد و قضای خدای برفت وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی
الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی
وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن
ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان
اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین

حزب

چون مدتی که حق تعالی خواست بر آمد زمین را خطاب کرد و
و گفت ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز گیر آب کم شد و فرمان هلاک ایشان نافذ گشت و کشتی نوح بر کوه جودی
و آن کوهی است بموصل و بار شد و قرار گرفت و گفتند که هلاکت باد مر ظالمانرا مجاهد گفت که کوهها متطاول شدند آب ایشان
را [illegible] مگر کوه جودی که او سر بر دو بر سبیل تواضع آب از بالای کوهها درگذشت و بجودی نرسید در خبر است که رسول [illegible] گفت
که نوح روز اول از رجب در کشتی نشست و بروایتی دهم ماه ذی الحجه که بر جودی بایستاد و در اخبار اهل البیت [illegible] ذی الحجه

بود آن روز شکر را روزه داشتند آنگه حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح و فرزندان او که چون نوح فرزندان خود را دید که غرق شد گفت
بار خدایا پسر من از اهل منست و آن وعده که او داده حقست و تو حاکم‌ترین حاکمانی و آن وعده آن بود که خدای تعالی خبر داد از آنکه نوح
را وعده داده بود که ترا و اهل ترا نجات دهم حق تعالی نوح را جواب داد که یا نوح ما گفتیم که ترا و اهل ترا نجات دهیم او از اهل تو
نیست او را عمل صالح نیست نفس او را عمل خوانده است مبالغت را پس ای نوح از من مخواه چیزی که ترا در آن علمی نیست
و آن را ندانی که صواب باشد من ترا وعظ میدهم و منع میکنم از آنکه از جمله جاهلان باشی و چیزی که ندانی از آن طلب داری چنان فعل
جاهلان باشد اگر گویند که درین آیه نوح را تکذیب کرده است و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر دروغ نگوید و نوح گفت که او از اهل منست
خدای تعالی گفت که او از اهل تو نیست جواب این آنست که مراد خدای آنست که او از اهل تو نیست از آنکه من وعده داده ام بنجات ایشان
بلکه از جمله آنست که استثنا کرده ام گفت که الا من سبق علیه القول و وجهی دیگر آنست که او از اهل تو نیست یعنی از اهل دین تو
و اهل تو آن باشد که در دین تو باشد که او را از اهل تو بیرون برده است بیان این وجه آنست که گفت بر سبیل تعلیل انه
عمل غیر صالح پس معلوم شد که مراد نفی نسبت نیست قول ایشان منافی ظاهر قرآنست برای آنکه خدای تعالی مطلق گفت و نادی
نوح ابنه اگر بحقیقت پسر او نبودی چنین مطلق نگفتی و آنانکه اینقدر گفته اند خیانت آن زن نوح و زن لوط را فخانتاهما تفسیر جواز کرده اند
نادانند و خدای تعالی پیغمبر را از این منزه دارد از بهر آنکه این منسوب بود از مطاعن ایشان غایة تفسیر عبد الله عباس گفت این خیانت
آن بود که زن نوح مردمان را گفتی که مرد دیوانه است و زن لوط قوم لوط را خبر دادی بمهمانان اگر گویند چنین است معنی پس در آخر
فلا تسئلن ما لیس لک به علم جواب او آنست که واجبست که او مباشر فعل منهی عنه بود و از آنجاست که ما میگوییم که رسول خود
در نهی قرآن و نهی متعلق است باو و او را آن لطف بود اگرچه او هرگز ارتکاب آن نکرده بود و نکند اما چون خدا داند که او را
در آن لطفست آن نهی بکند تا لطف حاصل شود پس بحقیقت که استعاذه کرد واجب نکند که تعاطی کرده باشد از آنکه روا بود که پناه
با خدای دهد از جذام و جنون و علتهای دیگر و اگرچه او را این فعل نبوده باشد قال رب نوح گفت ای بار خدای من پناه میگیرم بتو
از آنکه از تو سوال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علم حاصل نباشد بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا نیامرزی و بمن رحمت نکنی من از جمله
زیانکاران باشم و این از انبیا خضوع و استکانت باشد قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک
وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم تلک من انباء الغیب نوحیها
الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین

خطابست مر نوح را از قبل خدای که ای نوح فرود آی از این کشتی
که بر سر جودی بایستاده است بسلامتی که دادیم ترا از غرق و بسلامی از ما و برکاتی و ثباتی بر تو و امتان تو و گروهانی که از تو خواهند
بودن از فرزندان آن جماعت زود بود که با ایشان ترا تمتع دهیم از مال و جاه و عمر آنگه با ایشان رسد از ما عذابی دردناک و این
کسانی اند که خدای تعالی خبر داد که از این قوم در وجود خواهند آمدن و کافر بودن و ایشان هم بعذاب خدای خواهند شدن بسبب کفر
ایشان آنگه پیغمبر ما را خطاب کرد و گفت ای محمد این خبرهای غیبست که ما بتو وحی کردیم و ترا از این جمله خبر دادیم و پیامبرا کافه علیهم

ترا و قوم ترا

ترا و قوم ترا از این هیچ خبر نبود و علم و دانشی حاصل نبود پیش از این و ندانستند پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن رسالت و
در رنجانیدن قوم ترا چنانکه نوح را میرنجانیدند و او صبر کرد که عاقبت نیکویی و ظفر و نصرت متقیان و پرهیزگاران را خواهد بود
و لفظ امم در آیه عامست اطفال و مجانین را شامل است و خطاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و خطاب اطفال و مجانین بر سبیل
امتحان باشد آنگه شنوند و در برابر آن او اعراض نظم بشد ایشان را والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون
یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا
علی الذی فطرنی افلا تعقلون ویا قوم استغفروا
ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم
مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا مجرمین

حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از هود پیغمبر و قوم او و میگوید که
ما فرستادیم بقبیلهٔ عاد برادر ایشان را از نسب در دین هود برفت و ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم من خدای را پرستید
الله را معبود خود گیرید که شما را جز از وی هیچ خدای نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کننده یعنی آنچه شما میگویید
که هؤلاء شفعاؤنا و دعوی کردن الهیت ایشان دروغ میگویید خدای تعالی هود را بعاد فرستاد و مسکن ایشان میان شام
و یمن بود و جای که آن را احقاف خوانند خداوند باغ و بستان و زرع و اشجار بودند هود ایشان را با خدای خواند و بعبادت خدای خواند
کفر دند و کفران نمودند و او را بدروغ داشتند خدای تعالی ایشان را بباد هلاک کرد چنانکه در بینیهای ایشان میرفت و از زیر
بیرون می آمدی و احشا و امعای ایشان پاره پاره میکرد چنانچه پیش این قصه وی گفته شد یا قوم لا اسئلکم ای قوم من
بدین ادای رسالت که میکنم از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای که مرا آفریده است و از نیست هست کرده اگر بر سبیل
توبیخ ایشان را گفت که هیچ شما عقل ندارید و اندیشه نمیکنید که آنکس که شما را بی طمع کاری کند غرض نفع شما باشد نه نفع خویش آنگه گفت ای قوم
استغفار کنید و آمرزش خواهید آنگه توبه کنید و با او گردید تا او بر شما باران فرستد پیاپی اهل زرع و اشجار شما و شما را بیفزاید قوتی بر قوت
که شما راست ایشان را قوتی عظیم بود و مردمانی بودند بغایت طویل و عریض و لا تتولوا و اعراض مکنید و از دعوت من روی مگردانید با جرم
و گناهی که شما راست روایتست که مردی از حجاب معاویه حسن علی را گفت در وقتی که از پیش او وی بازگشته بود که من مردی ام مرا
مال بسیارست و فرزند ندارم چیزی بیاموز مرا باشد که خدای تعالی فرزندی دهد وی را گفت علیک بالاستغفار آنمرد همیشه استغفار
میکردی تا بودی که روزی ده بار استغفار کردی خدای تعالی وی را ده پسر بداد این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این
از کجا گفتی تا آنکه بار دیگر امام حسن بنزدیک معاویه علیه الهاویه آمد آنمرد از وی سوال کرد گفت خدای تعالی در قصه هود میگوید و یزدکم
قوة الی قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال و بنین قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی
آلهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال انی
اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشرکون
من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون
انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة

الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ

عادیان گفتند هود را که ای هود تو ما را اینجا حجتی نیاورده و معجزه و برهانی ننموده تا ما ترا گردن باید نهادن و طاعت تو باید داشت ایشان این سخن دروغ گفتند از انکه هود معجزات نمود ایشان گفتند که این سحر و شعبده است ما با این خدایان خود را نگذاریم و بگفت تو دست از پرستیدن خدایان باز نداریم و تصدیق نکنیم ما نمیگوییم الا انکه بعضی از خدایان ما رسیدند ایشان ترا مستند کرد از انه عقل و دیوانگی و جنون است از بهر انکه تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان خدایان ما نیستند که ایشان را ابدع می آیم که پیغمبری باشد از جنس بشر هود علیه السلام بجواب ایشان گفت انی اشهد الله من خدای را گواه میکنم و شما نیز گواه باشید با کمن برام از انان که شما ایشان را انباز خدای کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدایند از انانکه شما بآن شرک می آورید از خدای اگر گویند چگونه گفت که خدای را گواه کردم و چون نسبت باشد میان گواهی خدا و گواهی ایشان جواب آنست که اشهد الله برای مبالغه گفت و اشهدوا برای آن گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی تسلیم کرده باشد و اقرار آورده اگر باز نمود که خدای یار اوست دفع کند کید ایشان را از وی گفت مرا از کید شما هیچ باک نیست همه جمع شوید و بجا بانکید کنید و مرا مهلت مدهید و بر عدد آنانکه بر قتل کوشند وقف میکنند من دونه ابتدا باشد یعنی اگر توانید بدون خدای ایام مکر کنید کید چون خدایان کید شما را هیچ نیاخ آن کید برمن کارگر نیاید و من از آن نه اندیشم اگر باز نمود که سبب این جهت و پناه من کیست گفت که من بر خدا توکل کردم و پشت باو دادم که او خدای منست و خدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی در قبضه خود وی دارد یعنی همه چیست در قبضه خود دارد یعنی همه چیست در قبضه قدرت او و تحت تصرف اوست بحقیقت که خدای من بر راه راست و بر طریق حق هیچ ظالمی از وی فایت نشود و هیچ چیز از وی در نگذرد پس اگر شما برگردید از اجابت دعوت او اعراض کنید انچه برمن بود از رسانیدن رسالت رسانیدم رسالت و پیغام خدای خویش پس اگر قبول کنید شما را بهتر و اگر قبول نکنید خدای تعالی شما را ببرد و هلاک کند و بخلیفت و عوض شما گرداند گروهی را جز از شما و شما خدای را هیچ گزند نتوانید کردن و مضرت نتوانید رسانیدن که خدای بر همه چیزی نگاه بانست

ولما جاء امرنا نجینا هودا والذین امنوا معه برحمة منا ونجیناهم من عذاب غلیظ وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنید واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود

خدای گفت که چون مدت کافران بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد ما فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را که قیم از میان ایشان بیرون شو که تو تا آنجا باشی عذاب نفرستیم و هیچ پیغامبر هیچ قوم را هلاک نکرد که پیغمبر در میان ایشان بود و ما بحق گفت ما هود را نجات دادیم و کسانی را که بهود ایمان آورده بودند برحمت و بخشش خود از عذاب سخت برهانیدیم

اگر باز نمود که آن عذاب ایشان از ظلم نبود و عدل بود گفت آن قبیل عاد بجود و انکار کردند آیات خدای را و کافر شدند بخواسته انبیا و عاصی شدند در همه آن انبیاء خدای و متابعت کردند و فرمان بردند از هر ظالمی و متکبری ستیزنده یعنی رؤسا و مهتران خود در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و آثار و مقابر ایشان باقی مانده است هر کس آن بیند لعنت میکند در عقب ایشان در آیند و تابع ایشان گردند درین دنیا لعنت را و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشند و بحقیقت بدانید که ایشان از آنان است که بخدای کافر شدند که هلاک باد و عذاب مر عاد را که قوم هود پیغمبر بند

والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهینا ان نعبد ما یعبد اباؤنا واننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب

بقبیله ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از جمله ایشان بود صالح پیغمبر را او همان گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت ای قوم من خدای را پرستید که شما را بجز او خدای نیست او آن خدایست که مستحق عبادت و سزاوار پرستیدن و طاعت شما را بیافرید از زمین یعنی پدر شما آدم را از خاک و شما را از نطفه که آن هم از خاک تولد میکند که غذای شما جز از خاک و آب حاصل نمیشود و شما را مدتی در زمین زندگانی داد و متمکن گردانید در زمین عمارة کردن و عمر دراز تان داد و پیغمبر گردانید شکر این نعمت او را پرستید و از وی استغفار و آمرزش خواهید و با درگاه او گریزید که خداوند و پروردگار و آفریدگار من نزدیکست بجمله خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعا بندگان خود است بشنود بحسب مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر برین دستور تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح تو در میان ما مردی بودی که ما بتو امیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع باشد با ما از تو این توقع نبود که ما را از عبادت معبودان ما که پدران ما پرستیده اند منع کنی و باز داری و این سخن از بهر آن گفتند که نشو و نمای صالح در میان ایشان بود بهمه نوع او را امتحان کرده بودند و از مودت او امین و استوار بود و پارسا و جمیع خصال خیر بود و چون پیغامبر خدای بر قوم خدای بر قومی که پیغمبری فرستاد آنرا فرستاد که امین و متورع و پارسا بود و ایشان بر احوال او مطلع بودند و او را نشناخته و نسب او دانسته و سیرت و طریقه او ایشان را معلوم بود تا بوقت آنکه دعوی کند قریب تر باشد با جابت دعوة اگر از ان نیکو سیرتی او ایشان را بدیع آمد که او کاری مستبدع آرد بصورت استفهام در معنی تعجب گفتند اتنهینا ما را نهی میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی تهمت می افکند ما را از انچه دعوت میکنی ما را و این برای آن گفتند که ایشان از دین او از انچه خلق را دعوت میکند چیزی نبود چون او دعوی کرد و معجزه نمود ایشان نظر کردند تا علم حاصل شدی

قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی واتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض الله

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ۝ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ

ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۝ صالح ایشان را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید و میدانید که اگر من در آنکه شما را دعوت میکنم بر حق باشم و حجج و دلایل بر آنکه میگویم و خدای من مرا از خود رحمتی و نبوتی
داده باشد و من در خدای گناه شوم برای شما و نگاه داشت جانب شما و این رسالة ادا نکنم کیست که مرا از عذاب خدای نگاه دارد
و با پناه خود گیرد و یاری کند مرا جز خسارت و زیانکاری نمی افزایید با این محبت که شما دارید از اقتدا کردن به پدران و بردن
تقلید ایشان بودن یا اگر من این کنم که شما میگویید من بمثابه کسی باشم که زیان کند پس اگر بار دیگر از فرمان خدای
را کنم و فرمان شما برم در دست من همین ماند که فردا شما را انکار خوانم با آنچه مرا گفته باشید اگر حدیث ناقه که ایشان باقتراح ایشان
معجز نموده بود و بآن وجه که درخواسته بودند از سنگ ناقه برون آورده و ایشان اندیشه آن میکردند که آن ناقه را بکشند چنانکه
قصه وی در سورة الاعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خدا است و او را مالکی و خداوندی دیگر نیست جز خدای چنانکه دیگر از آیت
داو آیتی و دلالتی است مر شما را بگذارید او را تا در زمین خدای میخورد از آب گیاه آنرا امباح کرداینده است هیچ دست بد باو دراز
مکنید و هیچ تعرض مرسانید از پی کردن و کشتن او و بهر چیز بد که بگیرد شما را و بر شما عذابی که نزدیک است ایشان بگفتار
صالح بهیچ التفات نکردند ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشان را گفت هم اکنون امروز تا سه روز دیگر بر شما عذاب
خدای آید شما تمتع و برخوردار گیرید در سرایهای خویش سه روز که پیش از سه روز شما را زندگانی نمانده است و این وعده است که دروغ نیست در وی

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ
هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۝ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا
أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ ۝ پس آنگه ظلم و طغیان ثمود بنهایت رسید و عتو و عصیان ایشان
بنهایت رسید و انجامید و ایشان مستحق عذاب و سزاوار هلاک گشتند

و اشتر صالح را بکشتند و فرمان ما با ایشان آمد از هلاک و عذاب و استیصال ما صالح را نجات دادیم با آنکه وی را گفتیم که از میان برون
شو و کسانیکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم و برهانیدیم برحمت خود ایشان را از رسوائی و نکال و فضیحت و مذلت آن
روز بدرستی و حقیقت که خدای تو و پروردگار تو اندوار جند وی همتاست و قاهر و غالبست کس وی را غلبه نتواند کرد آنگه
بیان کرد که ایشان را چگونه هلاک کرد و گفت و فرا گرفت آنکسان را که ایشان ظلم کردند آوازی عظیم و بانگی بزرگ و آن جبرئیل
بود که بانگ بر ایشان زد با آنکه در آن وقت همه خفته بودند ایشان همه بیکبار بمردند پس گشتند از هیبت آن بانگ همه در سرایهای خود
برو در افتادند مرده تا چنان شدند که پنداشتی که ایشان خود هرگز نبودند در آن سرایها و زندگانی نکردند و مقیم نبودند
و این عذاب ایشان را بنود بعدل بود و بکفر ایشان بود که هلاکت باد ثمود و عذاب وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۝ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا
تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا

الی قوم

إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ۝ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ۝
قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۝ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ۝

بدرستیکه آمدند با براهیم پیغمبر رسولان ما یعنی فرشتگان به بشارت دادن ایشان جبرئیل ع و میکائیل ع و اسرافیل ع بودند
امام جعفر صادق ع گفت که چهارم ایشان فرشته بود دیگر و گفته اند که نه کس بود و یازده هم گفته اند بر صورت مردانی تازه پاکیزه و این
آنگه بود که ابراهیم ع را از ساره فرزندی حاصل نمیشد که او پیر شده بود و ابراهیم را دل در بند فرزند بود ساره را کنیزکی بود نام هاجر جوان
پاکیزه برای آنکه دانست دل ابراهیم او را با براهیم داد و ابراهیم ع با او خلوت کرد اسمعیل در وجود آمد و نور محمد در جبین او میدرخشید
ساره را از آن رشک آمد حق تعالی گفت ایشان را از اینجا ببر تا ساره ایشان را نبیند از اینجا بمکه برد چنانکه قصه این گذشت خدای تعالی
خواست که مکافات آن احسان که ساره کرد و بر امکانات کنند و بدان رنج که بدلش رسیده از آمدن اسمعیل ع و هاجر حی شد جبرئیل را فرستاد
با صد فرشته دیگر و با هلاک قوم لوط ایشان بیامدند و ابتدا با براهیم کردند و به بشارت دادن او در آمدند بر رسم منت و نهاد شریعت
و نگاه داشت نظم عادت ادب بر حسب عادت گفتند السَّلَامُ یعنی میگفتند بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و بسلامت باد ابراهیم جواب داد
سلام یعنی کار شما و کار ما سلامت است ابراهیم ع هیچ درنگ نکرد و دیر نماند از پیش ایشان تا گوساله بریان کرده آورد و بر عادت
خود در اکرام مهمانان و خبر است که این فرشتگان بر صورت مردانی آمدند که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده بود و سلام
کردند با خوی خوش و بوی خوش و نیکو گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم ایشان را برگرفت و بخانه برد و ثنا
و ساره را گفت مرا مهمانانی آمدند که من مهمان از ایشان بهتر در همه عمر خویش ندیده ام بحسن و خلق ایشان ندیده ام من که نیکوتر
تر و خوش سخن تر و خوشبوی تر ندیده ام برای ایشان طعامی ساز گفت هیچ طعامی حاضر نیست و هیچ گوشت نیست اگر
گوساله داشتند او را می پروردند دست و پای وی را حنا در بسته و زنگ و مهره در گردن او بسته از دوستی که از دوستی
که وی را دوست میداشتند برای دل ابراهیم بفرمود تا وی را بکشتند و بریان کردند و پیش ایشان آوردند بتعجیل ابراهیم ع
بر عادت خویش بنشست و سر در پیش افکند و گمان برد که ایشان طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه کرد و ابراهیم ع را
بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند ابراهیم ع بیامد و گفت چرا نمیخورید گفتند تو کار خود کن که ما کار خویش میکنیم ابراهیم ع باسم
طعام آمد ایشان نمیخوردند ابراهیم چون آن حال بدید بترسید که ایشان با او کیدی و مکری خواهند کردن این آنست که خدای
گفت فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ چون دید که دستهای ایشان بطعام نمیرسد و نمیخورند از ایشان بترسید و انکار کرد حال ایشان را
در دل خود از ایشان ترسی یافت ایشان چون بدیدند که ابراهیم ع از آن حال اندیشناک شد گفتند لَا تَخَفْ ای ابراهیم
مترس که ما فرشتگانیم ما را بقوم لوط فرستاده اند اگر گویند که ابراهیم چه دانست که ایشان فرشته اند گوییم بمعجز و این آن
بود که ایشان دعا کردند تا خدای تعالی گوساله را زنده گردانید گوساله در چرا ایستاد و نیز ساره دانست بیقین که آن خدای

تا در سبب برا که مرده را زنده کرد اند قادر باشد که او را با پیری و عقیمی فرزند دهد اشارتی دیگر آنست که چون ساره گوساله که
محبوب او بود و بهوش میداشت چون برای رضای ابراهیم او را بکشت حق تعالی گفت که چون محبوب خود را ایثار کردی من
ترا بهتر از آن بدهم در عوض نیز او را زنده گردانم تا این عاجل و آن آجل باشد اگر گویند که روا بود که ابراهیم طعام پیش فرشتگان نهد
و انگه داند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از آن کرد که بدانست که ایشان فرشته اند برای آنکه ایشان بر صورت بشر بودند
و این نیز بعقل نتوان دانست و روا بود که او را اعلام نکرده باشند که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت
آدمی باشند با آنکه ایشان لطیف اند و ایشان کثیف بعضی گفته اند که ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشر اند چنانکه سراب پندارد که آب
و آب نباشد و دیگر آنکه خدای تعالی این بر سبیل معجزه کرد چون ایشان گفتند ابراهیم را که مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند تا قوم او
زن ابراهیم ساره بر پای ایستاده بود از پس پرده آواز و حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره دختر عم ابراهیم بود مقاتل
و کلبی گفته اند که خنده وی آن بود که ابراهیم چگونه از کس بترسید و آن خدم و حشم که داشت قتاده گفت که از غفلت قوم لوط بخندید
که هلاک ایشان نزدیک بود عبدالله عباس گفت که از تعجب بخندید که او را به پیری بشارت فرزند دادند و بعضی گفته اند که از خرمی
بخندید که ایشان نه بکرمی و مکر دمی آمده بودند عکرمه گفت که فضحکت ای حاضت ساره را که در پس پرده ایستاده بود حیض افتاد
فبشرناها ابراهیم ساره را بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و بفرزند زاده نام او یعقوب وراء یعنی فرزند زاده بود
یعنی از فرزند فرزندزاده اسحق یعقوب است ساره چون این سخن بشنید بر سبیل تعجب گفت چنانکه زنان گویند بر روی خود زد
وای بر من من فرزند زایم و من پیرم بدین حال رسیده و چنین پیر گشته عمر او نود و دو سال بود مجاهد گفت نود و نه سال
چگونه فرزند آید با چنین شوهری پیری که مرا است و او را صد سال بود بدرستی و حقیقت که این کار سخت عجیب است فرشتگان
ساره را جواب دادند و گفتند از کار خدای تعجب میکنی از خدای این عجب نباشد انگه دعا کردند اهل بیت ابراهیم را گفتند رحمت خدای
بر شما باد و برکات حمید که اهل بیت ابراهیم اید او خدایست ستوده و بزرگوار فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ
الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا
إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ
حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از ابراهیم میگوید که چون ترس
از ابراهیم برفت و او ایمن گردید و بشارت فرزند بوی آمد در ایستاد و با ما یعنی با رسولان ما که آن فرشتگان بودند مجادله میکرد یعنی
سوال میکرد از ایشان در حق لوط و مجادله سوال و جواب بود برای خوض میبدان سوال آورد و گرد در گفتار آنرا جدل خوانند
لوط خواهرزاده ابراهیم بود و مجادله آن بود که میترسید که این عذاب عام است یا خاص و لا محاله خواهد واقع شدن یا رحمت خدای در
خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که بیرون رود انگه ابراهیم را مدح کرد و گفت که ابراهیم بس بار بردار و حلیم است و با خدای گردنده
انگه گفت یا ابراهیم اعرض عن هذا این را اولیتر بر آنکه ابراهیم تعرض آن کرد که در حق ایشان شفاعتی کند یا دعائی کند تا ایشان
را جواب دادند و گفتند ای ابراهیم از سر این درگذر و از این اعراض کن که فرمان خدای تو باین آمده است و عذاب مر ایشان را واجب
شده است که بهیچ حال باز نگردد و از ایشان رد نشود و در بعضی تفاسیر آورده اند که مجادله ابراهیم با ایشان آن بود که گفت که در شهرهای

لوطانجا

لوط آنجا مردم مسلمان باشند ایشان را نیز هلاک کنند گفتند نه گفت اگر چهل باشند گفت نه گفت اگر سی باشند گفت نه گفت اگر بیست باشند
گفت نه گفت اگر ده باشند گفتند نه همچنین می آمد تا یکی گفت نه پس لوط در میان ایشانست جواب دادند نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا
لَنُنَجِّيَنَّهُ و اهل او را آنجا دهیم و او را و اولادش را و باقی را هلاک کنیم ابن جریج گفت در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار مرد بودند
وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَ
عُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي
بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
ای آن فرشتگان چون از پیش ابراهیم بیامدند چنانکه گفته است و لما جاءت رسلنا و انگه رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان
دلتنگ گشت و اندوهگین گردید از بهر آنکه ایشان بر صورت مردان بودند که در زمین بجمال ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان ندیده
بود و لوط سیرت بد قوم خود می شناخت از برای ظالمان قوم خود بترسید قتاده و سدی گفتند فرشتگان نزد ابراهیم بیامدند
در وی در شهرهای قوم لوط نگر و نهادند و آن پنج ده بودند سدوم و عامورا و داد و ما و خاصم این چهار ده کافر بودند و پنجم سعد بود
و اهل او بلوط ایمان داشتند و آنرا هلاک نکردند و چون بیامدند لوط را در زمین خود که کاری میکرد پیش او رفتند و او ایشان را
نشناخت از آنکه بر صورت آدمی بودند گفتند که ما بمهمانی تو آمده ایم لوط چون حسن و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم
خود که ایشان را می شناخت و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمان نگوید و بخانه خود نیارد تا ایشان بخانه برند
و آن معنی فاحشه با ایشان کنند لوط ایشان را در پیش ایستاده میرفت و خدای تعالی ایشان را گفته بود چهار بار بر ایشان گواهی
ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط در راه با ایشان بگردید و گفت هیچ میدانید که این دهها و شهرها چه جایست گفت بدترین جاها
و در زمین ایشان یعنی این مردمان مفسدتر و پلیدتر نیستند و آن معنی چهار بار بار گفت لوط ایشان را برراهی گذراند که کس ایشان را
نبیند مگر از مردمان خود چون بسرای وی زنی بود ایشان را بدید و بیرون آمد و گفت در سرای لوط مهمانانی آمده اند که چشم کس هیچ
از جمال ایشان نه دیده است ابو حمزه ثمالی گفت که او کس فرستاد بقوم و گفت هلموا الینا برای ما علفی بسازید و علف خورش
باشد و این کنایه بوده نزدیک ایشان از دعوت با فاحشه و این تا امروز بمانده است بزبان که میان آن قوم باشد که معامله کنند
در خبر می آید خدای تعالی او را مسخ گردانید و با خری کرده بودند چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند و گرد سرای فرود گرفتند چنانکه گفت
وجاءه قومه آمدند با قوم او و شتافتند و بسرای او ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند گفتند ای لوط ایشان را از
سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده او میگفت ای قوم بروید و مرا بحرمت مهمانان خجالت که دختران من هست ایشان را بخواهید
بنکاح تا با شما دهم و از خدای بترسید و مرا در مهمانان من رسوا مکنید و شرمسار مگردانید در خبر است که لوط را یک دختر بیش نبود و انچه
بسیار بودند چگونه گفت هؤلاء بناتی هن اطهر لکم گفته اند که ایشان را مهتری بود رئیس مطاع خطاب با وی کرد و خواست

تا رسائی وی حاصل کنند تا بوی دفع شر ایشان کند و جواب دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و او ایشان را بمنزله
پدر بود چنانکه زنان رسول ما بمنزله مادرانند اگر گویند شاید که او دختران خود را بنکاح عرضه کند بر کافران گفته‌اند او این شریعت اسلام
گفت اول دعوت باسلام کرد و آنگاه تعریض نکاح و نیز روا بوده که آن در شرع او روا بوده چنانکه رسول صلعم در بدایت اسلام دختری را
بعتبه داد و دیگری را بابو العاص ایشان جواب دادند گفتند تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حقی و رغبتی نیست و تو میدانی آنچه مراد
و مطلوب ماست چون لوط ازین فرو ماند گفت کاش مرا بدفع کردن شما قوتی و زوری بودی شما را دفع کردمی یا اگر کسی یا قبیله‌ای مرا
در دفع کردن شما پناه بودی فرشتگان چون جبرئیل علیه السلام این بشنید گفت ای لوط رکنک لشدید در بگشای و مرا با ایشان گذار

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

چون فرشتگان جزع لوط دیدند و تغلب آن ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان خدای تعالی‌ایم ما را فرستاده‌اند تا ایشان را هلاک کنیم تو غمگین
مباش که ما ایشان را کفایت کنیم و ایشان بتو نرسند و ترا گزند نتوانند کردن لوط در بگشاد و ایشان آهنگ آن فرشتگان کردند
جبرئیل علیه السلام پر بر روی ایشان زد همه را کور گردانید چنانکه گفت فطمسنا اعینهم ایشان بانگ کنان از سرای بیرون آمدند با چشمهای
کور هیچ کس راه نمی‌دید گفتند یا لوط با ما جادوان را آوردی تا کار تو بسازیم و قومی جادو از در سرای آوردی تا ما را کور کردند
پس لوط گفت ایشان مرا رنجه میدارند ملائکه گفتند ما مهلت ندادیم که ایشان ترا رنجه دارند گفت موعد هلاک ایشان کی است گفتند وقت
صبح گفت دیر است گفتند الیس الصبح بقریب صبح نزدیک است تو ای لوط و اهلت را با خود بیرون بر و از شب بپاره‌ای منها که گفت
بقطع من اللیل و نباید که کسی از شما باز پس نگرد و بعضی مفسران گفته‌اند که این حقیقت است ایشان منهی بودند از آنکه باز پس
نگرند و بعضی گفته‌اند که کنایت است از آنکه هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک ایشان دلتنگ مباشید الا امرأتک مگر زن تو که با
ایشان باو نیز عذاب خواهد رسیدن که او کافر است همچو ایشان لوط بیرون آمد و گفت ای قوم باید که کس باز پس ننگرد که باز
پس نگرد عذاب بدو رسد چون از شهر بیرون آمدند و پاره راه برفتند آوازی عظیم بشنیدند کس باز ننگرید مگر زن لوط که باز پس نگرید و با قوم
آمد و بر ایشان تاسف خورد سنگی بیامد و بر سر او آمد و او را هلاک کرد و درست تر آنست که لوط زن خود را با خود بیرون نبرد و در شهر گذاشت
که او کافر است و لابد هلاک شود ملائکه چون با ایشان گفتند که موعد عذاب ایشان وقت صبح است استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند
که تعجیل است صبح نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ
رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ چون صبح برآمد و فرمان خدای در رسید
بهلاک ایشان ما آن دیه را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ بباراندیم جبرئیل علیه السلام بیامد و پر فرو کرد و آن پنج شهرستان
و بر روی آب افتاده بکند و بر پر گرفت و در هوا چندان ببرد که آواز سگان و مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند و آنگه
آنرا بر گردانید و زیر و زبر کرد و طاعت من در ایشان چنانست که اگر من کنیم رضوان او مالک را از دوزخ بگشاید

مرا خلاف نکنند و بگشایند و اما امانت با بجاست که خدای تعالی هر سمری که فرستد هیچ ایمن نه‌اند تا الامر او وامطرنا الآیه
خدای تعالی بفرمود تا سنگ بر ایشان ببارید و گفته‌اند سنگ بر ایشان ببارید که ایشان غایب بودند در شهرها و راهها بودند
مقاتل بن سلیمان گفت مجاهد را گفتم هیچ پرسیدم که از قوم لوط کسی بماند گفت نه مگر یک مرد که چهل روز بماند گفتم چگونه گفت در حرم مکه
بیامد و در هوا بایستاد و آنگه پس از چهل روز بیرون آمد سنگ بر او آمد و او را بکشت ابو سعید خدری گفت ایشان که این عمل کردند
سی و نه مرد بودند چهل نشد خدای تعالی چهار شهر را در هلاک کرد برای آنکه امر معروف و نهی منکر نکردند ابو بکر عیاش گفت از
رسول علیه السلام پرسیدم که خدای تعالی زنان را بچه هلاک کرد گفت چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان حجارة
من سجیل مفسران در او خلاف کردند بعضی گفتند سنگی بود آتش و سنگ بود و آتش و گل عبد الله عباس گفت سنگ و گل بعضی
سنگ قتاده گفت گل بود پخته بیانش و ارسل علیهم حجارة من طین حسن گفت اصلش گل بود خدای تعالی آنرا سنگ کرد ابن
ابن زید گفت نامیست از نامهای حکر گفت نام دریایست معلق میان آسمان و زمین از آنجا فرود آمد منضود برهم نهاده بهری
بر بالای بهری مسومة علامت کرده بر هر سنگ نام صاحبش نوشته عند ربک یعنی معروف و مشهور بود بنزدیک خدای تعالی وما هی من
الظالمین دور نیست از قوم او هم انس بن مالک گفت که رسول صلعم گفت که من جبرئیل را پرسیدم از آیه گفت مراد ظالمان امت تواند

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ و بمدین فرستادیم برادر
ایشان را و برادر شعیب

گویند مدین نام قبیله است و گفته‌اند که مدین بن ابراهیم و شعیب از فرزندان مدین بود شعیب بن هارون بن یوسین
ابراهیم گفت ای قوم خدای را بپرستید که شما را خدائی جز او نیست و پیمانه و ترازو کم مکنید که می‌پیمائید و می‌سنجید که من شما را
می‌بینم با چیز نیک با مال بسیار تحذیر میکند ایشان از زوال نعمت و بدل حسب و فراخی و تنگی میکنید که شما مال بسیار دارید و
آن چیزها و وبال آن بشما باز گردد که من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی که محیط شما شود و گرد شما در آید و شما را خلاص و مناص نباشد

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ شعیب قوم خود را امر معروف و نهی کرد
و گفت ای قوم پیمانه و ترازو راست

دارید تمام پیمائید و تمام سنجید براستی و عدل بی زیادت و نقصان و کم مدهید چیزهای ایشان که با ایشان میدهید و فساد
مکنید در زمین بکم سنجی و دزدی و غارت کردن و تعثوا فساد بود یعنی فساد مکنید تا بمنزله حال ایشان صفت شما گردد و بقیة خدای آنچه
خدای شما را باقی گذاشته است از حلال آن بشما بهتر است که هیچ ایمان دارید و گفت مرا در نصیحت باور کنید بر شما حفیظ و نگهبان نیستم
که اعمال شما را نگاه دارم من بیم کننده و نصیحت کننده‌ام یعنی بر من جز ابلاغ و رسانیدن نیست و خدایست که نگهبان اعمال بندگانست

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ
إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي

مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تهکم و استهزا که آیا نماز تو ترا امر میفرماید و این برای آن گفتند که وی بسیار نماز بود که ما رها کنیم آنرا که پدران ما پرستیدند از بتان یا آنکه باز ایستیم با مال خود بکنیم آنچه خواهیم اگر بر سبیل تهکم گفتند آری تو مردی حلیم و رشیدی و عاقل و بردباری شعیب جواب داد و گفت ای قوم ببینید و دانید که بر من حجت و بصیرت باشم از خدای خود مرا درست باشد و روا بود که شما را بترک عبادة اصنام فرمایم و روزی داده باشد از نزدیک خود روزی نیکو و مراد باین نبوت و حکمت و گفته اند ایمان و هدایت برای آنکه باعلام و توفیق اوست وما ارید و نمیخواهم که خلاف کنم شما را و از آن نهی میکنم و بچیزی باید که در افعال اول خود باز ایستم از آنچه دیگری را باز میدارد و نمیخواهم الا اصلاح کار شما مدام که توانم یعنی همیشه زنده باشم اصلاح کار شما خواهم تا توانم و توفیق من نیست الا بخدای و توفیق سران طلب که مکلف نزد آن اختیار کند علیه توکلت بروی اعتماد کردم و با درگاه وی گریختم

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ۝ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ۝

وای قوم بر نیندازد شما را عداوت و خلاف من از آنجا که من شما را دعوت میکنم با خدای و منع میکنم از عبادت بتان با آنکه بشما رسد عذابی مانند آنکه بقوم نوح رسید از غرق و قوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس عهدی نیست که قوم لوط هلاک شده اند و شما دیار ایشان می بینید و برای میکنید اگر گفت استغفار کنید و آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید و با درگاه او گریزید که خدای من بخشاینده و دوستدار مطیعانست

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝

ایشان گفتند یا شعیب ما نمیدانیم و در نمی یابیم بسیاری از آنچه تو میگوئی یعنی دست از ما بدار که گفتار تو نخواهیم شنید و اگر نه خویشان و قبیله تو بودی که ما را از ایشان شرم می آید ترا سنگسار کردیمی و تو بر ما عزیز نیستی که قوم تو بر ما عزیزند شعیب ایشان را گفت ای قوم رهط من و گروه من عزیزترند بر شما از خدای و شما خدا را و کار عبادت او را پس پشت خود انداخته و باو هیچ مبالات نمیکنید و پرستش نمیکنید خدای من بآنچه شما میکنید عالم و داناست

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۝ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۝

ای قوم

ای قوم بکنید آنچه بتوانید و مقدور شماست بر حالت و جهتی که شما راست از کفر و عداوت که من نیز بکنم آنچه توانم بر حسب آنچه خدای تعالی خواهد مرا از نصرت و قوت و زود بود که شما بدانید که کیست از ما که آنکس که عذاب باو رسد که رسواش کند و زود بود که ببیند بدبختی را که با وی آید عذاب و آنکس که او کاذبست و دروغ زن و ارتقبوا چشم دارید و بنگرید عاقبت و سرانجام را که من نیز با شما نگران و چشم دارنده ام ولما جاء امرنا و آنگه آمد فرمان ما بهلاک آن قوم برهانیدیم و نجات دادیم شعیب را و آن مؤمنان را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت آنرا که ستم کردند صیحه و آوازی پس گشتند ایشان و در بامداد آمدند در زانو افتاده و بر جای خود مانده و مرده در سراهای خود و خبرست که جبرئیل آوازی کرد ایشان همه بر جای خود بمردند گوییا که هرگز نبودند نه خبر ایشان ماند نه اثر ایشان هلاک شود و دور شدند از رحمت چنانکه ثمود دور شد

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۝ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۝ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝

بدرستی که بفرستادیم موسی را بآیات و حجج و دلایل و حجتی ظاهر و غالب بعضی از معجزه و تلبیس سلطان از جهت معجزات است برای آنکه حجت عام همه جا و سلطان در حجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد و برای آنش سلطان خوانند که مردم بروشنائی او راه برند و سلطان را از تسلیط گرفته اند و او ره دخ زیت ببخشد که از او چراغ افروزند او را بنزد فرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم پس ایشان متابعت امر فرعون کردند و فرمان او را بکار بستند فرمان خدا و رسول او را کار کردند و کار فرعون و فرمان وی با رشد و صلاح نبود و داعی با خیر و مصلحت آنگه بیان حال کرد و گفت که در پیش قوم خود می آید در قیامت تا آنکه با آتش دوزخ رسد و ایشانرا در آتش برد و بد آبشخوری است آتش دوزخ که در روند برای آنکه در و برای تسکین حرارت و تشنگی باشد و این حرارت بیفزاید و دردی ایشان داشتند در سرای دنیا لعنتی و در روز قیامت یعنی در دنیا و آخرت لعنت و عذاب خدای در عقب ایشان است و از ایشان مفارقت نکند

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۝ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝

آنچه ذکر او رفت از اخبار هلاک گذشتگان و بعضی از خبرهای دیههای هلاک شده و خراب شده بعضی از آن قایم است و ایستاده یعنی دیوارهای او بعضی افتاده و از هوی اثر نمانده درو ده شده و این عبارتست از دیوارهای افتاده اگر گفت آنچه کردیم با ایشان در هیچ از عذاب ایشان مستحق بودند و ما بر ایشان ظلم نکردیم بجز آنچه بخود ستم کردند با آنکه بر کفر و فسق اصرار کردند چون عذاب بایشان رسید بتان و خدایان ایشان را سود نکردند و عذاب از ایشان باز نداشتند هیچ چیز و هیچ نفع ایشان از ایشان نرفت و جز خسارة و زیانکاری نیفزود با آن

وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝

همه مسیحا زو تهدید میکنند و میترسانند از عاقبت و سرانجام اهل آن شهرها و هر وحی میگوید مجمن باز گرفتن خدای تو چون وا گیرد شهرها را و عذاب و هلاکت بسبب ظلم ایشان بسختی که گرفتن او سخت و رنجاننده تر چون بگیرد سخت بگیرد و بدرستیکه در آنچه ذکر کرده باشد قصه آنکه کفر آورند از عذاب امم ماضیه آیتی و حجتی و نشانه ایست کسی را از عذاب و نیا از فسق باز ایستد و از کوه محشر گرد و آن روزیست که جمع کنند مردمان را برای آن روز و آن روزیست که در وی حاضر شوند وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ۝ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ۝ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ۝

و ما تاخیر نکنیم آن روز را یعنی روز رستخیز را الا برای مصلحتی اجلی و وقتی که مشتمل باشد برای ایامی و ساعات و اوقاتی معدود و شمرده تا بنهایت آن رسند روزیکه بیاید آن روز مذکور هیچ نفسی سخن نگوید مگر بدستوری و رخصت او که روز قیامت چون خلایق را در صعید عرصات بدارند از قبل رب العزت ندا کنند همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند و فرشتگان صفها کشیده باشند گویند من عبدی حقی علیها ذی کیست که مرا پرستید چنانکه بایست پرستیدن هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد باز گوید آن فرشتگان که همه عمر خود در طاعت بسر برده اند از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای او آواز برآرند بزبان عجز و ذلت اقرار دهند گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منزه خدایا که توئی که ما ترا نپرستیدیم چنانکه باید پرستیدن و این سخن فرشتگان گویند که در همه عمر در یک سجده و یک رکوع و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه جهت وصف ایشان فرمود یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و این مناقض این آیه نیست که یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها برای آنکه استثنا کرده و گفت الا باذنه و گفت کسی این روز سخن نگوید مگر بدستوری وی چون دستوری یابد بجای دلیل و حجتی آرد که عذاب از وی دفع شود آنگه گفت مردمان دین روز دو نوع باشند بعضی شقی و بدبخت و بعضی سعید و نیکبخت و مراد بشقی کافر و عاصیست و مراد بسعید مؤمن مطیع که سعادت یافته باشد باختیار آنکه بیان کرد و گفت که شقی آنان باشند که بکفر و عصیان خود از اهل دوزخ باشند و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق [illegible] زفیر اول بانگ خر باشد و زفیر آخر بانگ خر اصل زفیر از شدت باشد من قولهم لشدید الخلق مرفوع و زفر آواز آتش بود چون افروخته شود و شهیق آوازی بود که از اندرون بیاید کشش نفس و اصل او طول مفرط است من قولهم خالدین فیها ایشان در دوزخ باشند همیشه مادام که آسمان و زمین باشد و این بر سبیل تمثیل دوام ایشانست در دوزخ نه آنکه آسمان و زمین باقی خواهد بود تا آنرا معلق کرده اند بدوام آسمان و زمین و نیز در قیامت باشد اما نه این آسمان و زمین از آنکه کل ما فوقک فاظلک فهو سماوات و اما تحتک فهو ارض هم چیزی را سایه کند آسمان تو باشد و هر چه ترا بر دارد زمین تو باشد و بدین تفسیر این تعلیق درست باشد الا ما شاء ربک مگر آنچه خدای تو خواهد جماعتی مفسران گفته اند که مراد این استثنا آن اوقاتست که ایشان در دنیا باشند و در برزخ و در موقف قیامت پیش از آنکه بهشت یا بدوزخ شوند برای آنکه چون ذکر خلود کرد برای ایشان و این از خلود بیرون است استثنا بایست کرد که داخل نیست درانجا و گفته اند که مراد با الا او عطف یعنی و ما شاء ربک من زیادة علیه و وجهی دیگر آنست که استثنا از خلود باشد در نوعی از عذاب دوزخ و نعمت بهشت برای آنکه ایشان را بانواع عذاب عقوبت فرمایند و بانواع عذاب عقوبت ها بینند و بانواع نعمت حضور داری و تمتع دهند پس معنی این باشد

کجاوید

که جاوید باشند در دوزخ بنوعی عذاب الا آنچه خدای خواهد که ایشان را عذاب دیگر نقل فرماید و در بهشت نعمتی از نعمتهای بهشت جاوید باشند مگر آنچه خدای خواهد که بانواعی دیگر از نعمتها نقل فرماید و وجهی دیگر گفته اند که استثنا بمعنی نقصان نیست از مدت خلود بلکه تنبیه است برآنکه آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب بمشیت و اراده خدای باشد و دیگر برابر آن قدرت مشیت و تمکین باشد چنانکه یکی از شما گوید والله لا ضربنک الا ان اری غیر ذلک و او را سهم و عزم ضرب او باشد و معنی آن بود که اگر خواهم که بزنم ترا توانم و اینجا معنی آن بود که اگر خواهد که جا بگرداند تواند و بران قادر بود و وجهی دیگر آنست که خروج ایشان از بهشت و دوزخ معلق گردانیده است بمشیت و خدا بران مشیت نباشد و بهشتیان را از بهشت و این استثنا از برای آن آورد تا خلود را مؤکد سازد و وجهی دیگر آنست که الا بمعنی بود و معنی آنکه دوزخیان در دوزخ جاوید باشند الا آنکس که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشان را بیرون آرند برای آنچنان طاعاتی که کرده باشند و اما در حق اهل بهشت مراد آن ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان در بهشت جاوید باشند الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس برین وجه شقی و سعید هر دو یک قوم باشند در حال که در دوزخ باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند و این آنست که عبدالله عباس روایت کرد که او گفت مراد باشقیان درین آیه گروهی اند مخصوص از اهل توحید که خدا ایشان را بدوزخ برد بمقدار گناه ایشان عقوبت کند باز به بهشت آرد ایشان را پس ایشان در حال شقی باشند و در حال سعید ان ربک بدرستیکه خدای تو کننده است آنچه خواهد و کس ویرا منع نتواند کرد وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ۖ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ۝ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ ۚ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ ۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ۝

اما کسانیکه متابعت پیغمبران کردند نیکبخت شدند در بهشت باشند جاویدان و دائم تا که آسمان و زمین باشد مگر آنچه خدای خواهد از نقل کردن از بهشتی تا بهشت دیگر و از نعمتی با نعمتی دیگر و از زمانی با زمان دیگر از دوزخ با بهشت چنانکه گفته عطاء عطای و بخشش ایشان را که هرگز بریده نشود و آنگه چون قصه کفار بگفت و آنچه نازل شد بایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب کرد و گفت فلا تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه این جماعت آزامی پرستند از بتان که میپرستند ایشان الا آنچه پرستیدند پدران ایشان پیش از آنکه بر پایشان آنچه به پدران ایشان رسید از عاقبت بد و بانصیب ایشان را تمام بی نقصانی این تسلی دلخوشی است رسول را و وعده است مر او را با نتقام و کینه کشیدن از کافران وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ۝ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ ۚ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ بدرستیکه ما دادیم موسی را کتاب توریة پس در وی خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس کار تو و بکتاب تو خلاف کنند و ترا کاذب و ساحر خوانند و کتاب ترا افسانه و سحر چه عجب باشد ولولا کلمة و اگر نه از سخن باشد که از خدای تو سابق شد در مهلت دادن امت موسی که خلاف کردند یا در مهلت دادن که گفته ایم که ایشان را در دنیا عذاب نکنیم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال چنانکه

بر بستی که ایشان در شک اند ازو وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که در حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنند کار آن تمام بدهد و بکمال بدیشان رساند
خدای تعالی که خدای تو جزای اعمال ایشان را بر حسب آنچه کرده باشند از امت موسی و از امت تو و زانکه کیشان کرده اند و
میکنند بروی پوشیده نیست بدرستی که او بآنچه شما میکنید داناست فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ
وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ
مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ۝ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ ۝ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ حق تعالی خطاب کرد رسول را
مراد اوست و امت او گفت ای
محمد راست بایست و بر اقامت و استقامت و چنانکه ترا فرموده اند و آنکه توبه کرد و رجوع کرد از کفر و با تو گرویده با فرمان
خدای آمده وَلَا تَطْغَوْا و طغیان مکنید و از حد خدای و کارهای شرع در مگذرید که خدای باحوال شما بیناست آنچه میکنید عبدالله عباس
گفت هیچ آیه بر رسول سخت تر ازین آیه نیامد روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما اسرع الیک الشیب پیری زود بتو
شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة الهود والواقعة خطاب کرد امت را و گفت ولا ترکنوا ای مکلفان از بندگان
و پرستاران پناه با ظالمان مدهید و با ایشان مخالطت مکنید و میل منمایید که سوز دوزخ و زبانه آتش شما را ابوالعالیه گفت
لا ترضوا اعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ابن زید گفت با ایشان مداهنه مکنید در خبر است که من دعا لظالم بالبقاء فقد
احب ان یعصی الله فی ارضه هر کس ظالمی را دعا کند ببقای عمر دولت دوست داشته باشد که در زمین خدای عاصی شوند و ما لکم نیست
شما را بدون خدای هیچ حامی و دوستی و یاری و پس شما را نصرت نکنند و در خبر است که چون روز قیامت شود منادی از قبل رب
العزه ندا کند این الظلمة و اعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران ایشان همه جمع کنند حتی من لاق لهم دواتا و
بری لهم قلما تا کسیکه ایشان را دوات لیقه کرده باشد و قلم تراشیده اگر همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ اندازند
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و نماز بپای دارید در اطراف روز نماز بامداد و نماز دیگر در نماز اول نماز بامداد و طرف آخر نماز پیشین و دیگر در
پاره از شب یعنی نماز شام و خفتن وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ یعنی پاره از شب که نزدیک باشد با آخر روز بدرستی که حسنات ببرد
نماز پنجگانه گناه را از جریده اعمال محو گرداند مفسران گفته اند که آیه در حق ابو البشر انصاری آمده او خرما فروختی زنی صاحب جمال
آمد تا از وی خرما خرد و یرا گفت با من بخانه آی که خرما بهتر ازین دارم بتو بفروشم با وی برفت او آن زن را در برگرفت و بوسه
داد زن گفت اتق الله از خدای بترس وی دست از زن بداشت و پشیمان گشت و پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله
چگونه در حق مردی که در زن بیگانه آویزد و میان ایشان همه چیزی برود مگر مجامعت رسول جواب نداد و منتظر وحی بود
تا وقت نماز دیگر آمد رسول نماز دیگر گزارد جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول گفت ابو البشر کجاست او پیش آمد گفت ما با نماز
کردی گفت آری یا رسول الله گفت خدای این نماز را بکفارت گناه تو کرد و آیه را بر او خواند إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
بعضی از ائمه اصول گفته که مراد آنست که دوام بر ادای واجبات و نوافل عادت شده مکلف را از ترک سیئات بس لطف است

اذا باب

اذا باب شد شعار وی و تشبه با فرشته ذلک ذکری این یاد کرد پند یاد کنندگان است و اصبر صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه گیر که خدای تعالی
رنج نیکوکاران را ضایع نگرداند فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ
عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ
وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ۝ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۝
چرا از امتان گذشته و گروهها
که پیش از شما بودند که من ایشان را بگناه ایشان هلاک کردم چون قوم عاد و ثمود چرا نبودند از ایشان گروهی باز مانده
یعنی خداوندان عقل و فضل و شرف که امر معروف کردندی و نهی از منکر و از فساد در زمین تا من ایشان را هلاک نکردمی
بگناه ایشان استثنا کرد مؤمنان را و گفت مگر اندکی که ما ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان برای آنکه امر معروف و نهی منکر کردند
آنانکه ستم کردند با آنکه نهی منکر نکردند آن مال و نعمت و لذت که ایشان را داده بودیم رها نکرده بودند و ایشان خود در اصل
مجرم و گناهکار بودند آنگه بیان کرد که من این شهرها که هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط نه
بر سبیل ظلم بود که مرا از آنها نباشد که شهرها و دهها را هلاک کنم بظلم و اهل او مصلح و نیکوکار باشند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۝ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَ
تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ
لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ و اگر خدای تو خواستی جمله خلایق را مضطر گردانیدی بجبر و قهر تا همه یک ملت بودندی و لیکن ممکن گردانید
ایشان را و اختیار داد بعضی اختیار حق کردند و بعضی اختیار باطل وَلَا يَزَالُونَ و همیشه ایشان مختلف باشند و خلاف کنند
الا آنکس که خدای بر وی رحمت کرد و بلطف و هدایت تا خلاف نکرد وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ و ایشان را برای رحمت آفرید و ذلک
اشارتست با معنی رحمت که آن احسان و فضل است و شاید که اشارت با اختلاف بود برای آنکه وی از اختلاف نهی کرده است
و کاره است آن او وجهی دیگر آنست که راجعست الی کونهم امة واحدة مجتمعین الی الایمان و خدای خلقان را برای ایمان
و طاعت آفریده است کما قال وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ایشان ایمان نیاوردند و طاعت نکردند
و هر کس سر برای دیگر و طریق دیگر نهادند و از حق دور شدند لاجرم تمام گشت سخن خدای تو در حق ایشان که لاملأن
که هر آینه پر کنیم دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع مخبر باشد علی ما اخبر وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ و هر قصه که خبر بتو
دهیم دادیم از خبر پیغمبران آنچه دل تو بدان ثابت گردانیم بدلالت و حجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن گرداند وَجَاءَكَ
و آمد بتو درین سوره یا درین خبرهای حق و عظه و پندی مؤمنان را حق را تعریف کرد برای آنکه یکیست و موعظه را تنکیر کرد برای آنکه بعضی از وی خواسته است

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ۝ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۝ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝

بگو ای محمد کسانی را که ایمان نمی آرند و بر کفر اصرار میکنند که بکنید بر مکنت و توانائی خود آنچه میتوانید که ما نیز خواهیم کردن با شما آنچه سزای شماست و بنگرید و منتظر باشید بلائی را که بشما فرود آید که ما منتظریم آن را که بشما فرو خواهد آمد از آنچه بامثال شما از کیفر آسمان فرود آید و گفته اند که معنی اینست که بکنید شما آنچه میخواهید از ایمان و طاعت و منتظر باشید جزای اعمال خود را و خدای راست غیب آسمان و زمین وی داند و بازگشت کارها با وی باشد و او را پرست و توکل کن بر وی خدای تو غافل و ساهی نیست از آنچه میکنید کعب الاحبار گفت که خاتمهٔ توریة خاتمهٔ سورهٔ هود است یعنی این آیه والسلم

سورة یوسف علیه السلام

مکی است و صد و یازده آیت است از ابی بن کعب روایت است که رسول صلعم گفت بندگان را سورهٔ یوسف بیاموزید که هر مسلمانی را که توفیق دهد تا بر جمیع مسلمانان حسد نبرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر ۚ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝

مراد بالف انا است و بلام الله است و به رای ارای معنی انکه منم خدای که می بینم بعضی مفسران گفته اند که چون الف و لام و را ضم کنی با حا و میم الرحمن باشد پس قسم بود با و هم بر آن معنی که گفته شد در الف و لام و میم معنی این باشد که الف یعنی این حروف معظم آیات کتاب روشن است و هویدا کننده حلال و حرام و شرایع اسلام است و مراد بکتاب قرآنست انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان و لغت عرب تا وی را دریابند و معنی وی را فهم کنند در آیه دلیل است بر آنکه قرآن محدث است از انجا که گفت کردیم منزل است و زبان عرب است و اتفاق است که لغت بمواضعه شناسند و مواضعه قدیم نیست پس قرآن بود لیل آن بعد و ثبت قرآن یکی انا انزلناه دیگر قرآنا دیگر منزل آنست و قرآن جمع بود و مجموع یعنی ربعی مقدم باشد و قدیم چیز نیست که هیچ چیز بروی مقدم نبود و آنچه منسوب بود باو محدث بود و چون لغت ایشان محدث باشد نحن نقص یا قصه کنیم بر تو قصه که نیکوترین قصه هاست از آن وجه که متضمن است نکته ها و حکمتها و اشارتهای را که این در قصه دیگر نیست بعضی گفته که احسن یعنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدا را در باب حسن بعضی مر بعضی تفاوت است بعضی دیگر گفته اند که این بر نظم و نظام خود است و از سعید جبیر روایت است که صحابه پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند که از برای ما از توریة حدیثی گوی که در توریة قصه های نیکوست خدای تعالی این آیه را فرستاد و بیان کرد که قصه های قرآن نیکوتر است از قصه های توریة و گفته اند برای آنکه نیکوترین قصه ها خوانده اند که در وی ذکر انبیاست و ذکر فرشتگان و صالحان و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر ملوک و ممالیک و طریقهٔ تجار و ذکر عقلا و جهال و مکر زنان و حیلهای ایشان

و در دو کر

و در و دکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاسات و حسن معاشرت و تدبیر معاش پس برای آنکه جامع است این خصال را که در و منافع دین و دنیاست از احسن القصص خوانده اند ما او حینا بوحی کردن بر تو این قرآن اگر چه بدرستیکه امر و آنست که پیش از قرآن فرستادیم بوحی از غافلان بودی ازین اخبار و قصص بعلم و بخبر بودی اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ

چون یوسف مر پدر خود را گفت ای پدر من در خواب چنان دیدم که یازده ستاره از آسمان بزیر آمدند و آفتاب و ماه مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه قدر بود یازده ستاره برادران بودند و آفتاب و ماه پدر و مادرش بودند یکی را از جمله علما پرسیدند که یوسف چه نام است گفت اسف حزن باشد و اسیف بنده و هر دو در یوسف پیدا بود ابوهریره روایه کند که رسول صلعم گفت الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و یوسف بکسر سین لغات اهل علم و بعضی گفته ابتداء قصهٔ یوسف بن یعقوب آن بود که در سرای یعقوب درختی بود که هر گاه یعقوب را پسری بوجود آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر می بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته ببریدی و بوی دادی و گفتی که این چوب تو است و عصای تو که با تو زاده است و رسته و بالیده تا آنکه یوسف آمد او را از آن شاخ هیچ نرست چون یوسف بزرگ شد برادران دید هر یکی چوبها و عصاها داشتند و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین و ابن یامین دوازدهمین یوسف پدر را گفت ای پدر برادران مرا هر یک عصائیست مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد و چوبی خواست خدای تعالی جبرئیل را فرستاد با عصائی از چوب بهشت گفت این بیوسف ده یوسف علیه السلام آن چوب بستد و آن خوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که آن عصا بزمین زد و برادران او نیز بیامدند و آن عصاهای خود بزمین فرو بردند عصای او بلند شد و بزرگ و برگ بر آورد و شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند اگر بادی بر آمد و عصاهای برادران از بیخ بر کند و در دریا انداخت و عصای او بر جا بماند او از خواب در آمد بر ترسیده پدر گفت چه بوده است ترا ای فرزند ای قرة العین او این خواب با پدر بگفت برادران شنیدند از و حقد و کین در دل گرفتند و برا گفتند ای پسر راحیل خواب عجب دیده گمانا که تو سید خواهی بود و ما بندگان و کار تو بلند شود و غالب گردد بر کار ما و ما گفت وی چون این خواب دید بحت سالیه چون ذخواب آفتاب و ماه تاب و ستاره دید دوازده ساله بود یعقوب علیه السلام یک لحظه وی را از خود جدا نکردی پیش او بودی و پیش او خفتی شبی از شبها پیش وی خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه از آسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب در آمد پدر را گفت ای پدر خوابی عجب دیدم دیدم که درهای آسمان گشاده شد و نوری عظیم پیدا شد چنانکه همه جهان بگرفت و کوهها و صحراها همه روشن شد دریاها دیدم که موج میزد و ماهیان در دریا بانواع لغات تسبیح میکردند و مرا جامه بپوشانیدند که دیبا از حسن و نور او منور شد و کلید گنجهای زمین پیش من نهادند و دیدم که یازده ستاره و ماه و آفتاب مرا سجده کردند و قوله اِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا الآیه از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که جهودی نزدیک

رسول آمد وگفت مرا خبر ده تا نام آن ستارها چه بود که یوسف را سجده کردند رسول سر در پیش افکند و انتظار وحی جبرئیل میداشت جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول جهود را گفت اگر ترا خبر دهم بنامهای ایشان و تو مسلمان شوی گفت اسلام آری گفت آنم گفت نامهای ستارگان این بود جریان و طارق و ذیال و ذو الکتفان و قابس و وثاب و عمودان و فلیق و مصبح و ضروح و الفرغ و ضیا و النور چنان دید که ویرا سجده میکردند خواب بپدر بگفت گفت ای پسرک من مگر این خواب با برادرانت مگوی که با تو کیدی کنند و مکر سازند چه دیو مردم را دشمنی است آشکارا گفت اند که یعقوب این خواب با زن خود بگفت و برادرانش را گفت که ای پسر ان این غلام سر پادشاهی دارد کاسی خوابش چنان باشد که در عصا دیده و کاهی چنین بهر حال ماه و آفتاب مادر و پدر باشند و یازده ستاره ما برادرانیم و به پسری ما دوستر میداشت گفتند با وی کیدی باید کرد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد که یعقوب گفت فیکیدوا لک کیدا آنکه یعقوب مثل گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین و معنی این دو وجه است یکی آنکه اغوا کنند بکید با تو که شیطان دشمنی هویدا است آدمی را دوم آنکه مراد خود ایشانند واز شیطان خود خوانند که با او فعل شیطان کردند وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۞ لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ ۞ این هم حکایت از یعقوب که میگوید در تعبیر خواب یوسف که همچنان خدای تعالی ترا برگزیند و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب ترا در آموزد و گفته اند که معانی کتب خدای و سنن انبیا و آنچه مشکل باشد بر مردمان این رسید گفت اند در علم او تاویل و تعبیر او کسی نداشت زجاج گفت مراد تاویل آیات است و دلایل توحید و قرآن از علوم دین و یتم نعمته و تمام گرداند نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب چنانکه تمام گردانید بر پدران تو ابراهیم با کزیدن ایشان را برگزید و دو پیغمبر مرسل گردانید و نعمت آخرت پیوسته گرداند بدرستیکه خدای تعالی داناست میداند که را باید برگزید حکیم بر اتمام نعمت بر کسیکه استحقاق دارد ابن اسحق گفت خدای تعالی تفضل و عالی از احوال یوسف برای غرض صحیح با رسول حکایت کرد و غرض ازین فصل آن بود که تا رسول متسلی شود و خوشدل گردد از کید و حسد قوم او برادوش ازین برادران یوسف بر یوسف حسد کردند و برای آن گویند الحسد قدیم لَقَدْ كَانَ بدرستیکه بود و هست در قصهٔ یوسف و برادرانش آیاتی و دلالاتی است بر نبوت محمد کسانی را که سوال کنند از جهودان برادران یوسف یازده بودند روبیل و او برادر مهتر بود و شمعون و لاوی و یهودا و دیالون و زبولون و مادر ایشان لیای بنت لیان و او دختر خالهٔ یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریه داشت و دان و نفتالی و جاد و آشر بود چون لیا را وفات رسید خواهر او راحیل بزنی کرد و از او یوسف و ابن یامین آمد و آنکه آن کید کردند ده بودند و از آیات یوسف آن بود که از حسن و نکوئی خدای تعالی چهار دانک یوسف داد و دو دانک بهمه جهانیان ابو سعید خدری روایت کرد از رسول که او گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند یوسف را دیدم گفتم این کیست گفتند که یوسف است گفتند یا رسول الله ویرا چگونه دیدی چون ماه شب چهارده کعب الاحبار گفت خدای تعالی صورت پیغمبران با آدم نمود و او یکیک را دید در طبقهٔ ششم یوسف را بوی نمود تاج وقار بر سر نهاده و قصب ملک بدست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده بر راست او هفتاد هزار فرشته

و بر چپ او هفتاد هزار فرشته و همه را تسبیح و تهلیل بر داشته و در پیش درختی که آنرا سعادة خوانند هر کجا او میرفت با وی میرفت آدم گفت بارخدایا این کیست از فرزندان گفت ای آدم این مردی محسود است بر اخوه من با او خواهم داد گفت چه بوی خواهی داد گفت حظی تمام از حسن آدم سر او بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تاسف یا بنی و انت یوسف پس اول کسیکه او را یوسف خواند آدم بود در خبر است که او بصورت آدم بود در حسن و بها و نور او و چون از آن درخت بخورد آن نور و بهای وی از وی برفت و خدای تعالی آنرا بیوسف داد و گفته اند که شبانه نور او سفید رنگ شدی نیک روی بود و جعد موی و فراخ چشم و راست خلق و سطبر ساق و سطبر ساعد و میان باریک و تیز بینی و خورد دندان بود بر روی راست او خال سیاه بود و بر میان دو چشم او علامتی سفید بود که پنداشتی که ماه تابان است چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای او بتافتی و لطافت اندام وی چنان بود که اگر سبزی بخوردی در پوست او پیدا شدی و گفته اند که او حسن از جدش میراث یافت و از مادرش ساره خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و عبدالله بن مسعود روایت کرد که رسول گفت جبرئیل آمد و مرا گفت که خدای تعالی میگوید که حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن ترا از نور عرش إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۞ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۞ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ۞

چون گفتند برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش دوست داشته تر بند با پدر ما از ما یعنی پدر ما او و برادرش را از ما دوستر میدارد و ما جماعتی ایم ده مرد کافی که قیام میتوانیم نمود بمصالح وی و وی ایشان کنا هی نیستان اِنَّ اَبَانا بدرستی پدر ما در ضلالی و زیانی است هویدا کننده بضلال فرط محبت خواستند انکه گفتند ما را چاره باید ساخت و حیله باید کرد تا او را از پدر دور گردانیم یکی از ایشان گفت اقتلوا یوسف یوسف را بکشید یا بر زمین دور اندازید تا روی پدر شما خالی و صافی گردد و روی بشما آرد و شما را باشد و باشید از کشتن وی قومی صالح یعنی پس از آنکه این عمل کرده باشید توبه کنید و صلاحیت را کار بندید و گفته اند کار میان شما و پدر شما صالح گردد و عجب این گوینده شمعون بود گفت گویند که دان بود دیگری گفت از ایشان و او یهودا بود پسر خالهٔ یوسف و او برادر مهتر ایشان بود همه در حکم و فرمان وی بودند گفت مکشید یوسف را که کشتن برادر کاری بزرگ و گناهی عظیم باشد ولیکن در چاهش اندازید غیابت الجب گفته اند که غیابت طاقی باشد در چاه پیش از آنکه با آب رسی و قوچاه نیز گفته اند قتاده گفت چاه بیت المقدس بود گویند میان مصر و مدین بود و مقاتل گفت بر سه فرسنگ خانهٔ یعقوب بود گفت در چاهش اندازید تا بعضی از راه گذریان ویرا بر دارند اگر لا بد اینکار خواهید کرد حسن بصری گفت ندکه مومن حسد برد گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کرده قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۞ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۞ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ

وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۝ قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّا اِذًا لَخَاسِرُونَ ۝
اگر گفتند که هر حال چاره باید ساخت که میانه او و پدر جدای افکنیم گفتند ویرا از پدر باید خواست تا با ما بصحرا آید دیگر باره گفتند
پدر را بر ما اعتبار نیست و بر اندهد تدبیر آنست که او را بگوییم پیش یوسف آمدند و در پیش او بایکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند یوسف
ایشان را گفت هر روز شما بصحرا کجا چنین کنید گفتند بیشتر و خوشتر از این ترا دل میخواهد که آنجا بیایی با آنجا نظاره کنی و تو نیز ساعتی
بازی کنی او را رغبت کردانیدند آنگه جمع پیش پدر آمدند و برپای بایستادند و این عادت ایشان نبود چون ایشان را حاجتی بودی
پدر گفت چه حاجت شما را و بچه کار آمده اید گفتند یَا اَبَانَا ای پدر ما ترا چه بوده است که ما را بر یوسف امین نمیداری و
ومعتمد نشناسی ما او را نصیحت کریم و نیکخواه اوییم با او خیانت نکنیم او را با ما فردا بفرست تا بر اکرم و بازی کنیم ترتع
تا او بازی کند اضافت بازی با او کردند از آنکه وی کوچک بود و ایشان بزرگ بودند وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و نگذاریم که بروی
از چیزی ترسی که ما او را حافظان و نگهدارندگان باشیم یعقوب گفت مرا حزن و اندوه کین کند اگر شما او را ببرید و ترسم که او را
گرگ بخورد و شما از و غافل و بیخبر باشید این سخن برای آن گفت که در آن زمین گرگ بسیار بوده و گفته اند که برای آن بوده که وی دیده
ده گرگ گرد یوسف در آمده بودند و او را قصد میکردند و یکی از ایشان دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف بزمین
فرو رفت و از آنجا بر نیامد الا بعد از سه روز چون یعقوب این خواب دید او از برادران میترسید چون استدعا کردند او گفت
وَاَخَافُ اَنْ يَاْكُلَهُ الذِّئْبُ عبدالله عمر از رسول ع روایت کرد مردمان را دروغ تلقین مکنید که فرزندان نه دانستند که گرگ او را
بخورد چون یعقوب گفت وَاَخَافُ اَنْ يَاْكُلَهُ الذِّئْبُ ایشان از وی بیاموختند و گفتند فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ قَالُوا ایشان پدر را
گفتند که اگر چنان باشد که گرگ ویرا بخورد و ما ده مرد دلیر با او عاجز و ضعیف و زیان کار و خاسر باشیم فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا
اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝
وَجَاؤُا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۝ قَالُوا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا
فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۝ راویان اخبار گویند چون عبدالله عباس
و عبدالله مسعود و کعب الاحبار که چون برادران
یوسف را بحیله و دستان از پدر بخواستند پدر گفت میترسم که او را گرگ بخورد ایشان گفتند ویرا گرگ چگونه
بخورد و ما ده مرد با وی ایم و شمعون با ما است و او مردی بود که چون خشم گرفتی نعره زدی هر حیوان که آواز وی بشنودی بیفتادی
اگر آبستن بودی بچه بیفکندی و بیهوده در میان است و چون او خشم گیرد شیر را از هم بدرد چون یعقوب ع این سخن بشنید ساکن
گشت و یوسف جامه و پیش پدر بایستاد و گفت ای پدر مرا با برادران بفرست یعقوب گفت ترا میباید که بروی گفت آری
گفت دستوری دادم چون دیگر روز بود یوسف ع جامه در پوشید و کمر در بست و قضیب در دست گرفت و بیرون شد با برادران
یعقوب ع سبد بگرفت و آن سبدی بود که ابراهیم ع اسحق را در آن نهادی یعقوب برای یوسف چند گونه طعام در وی نهاد
و فرزندان را وصیت کرد که یوسف را با شما میسپارم و او امانت از من بشما از خدای بترسید و در وی خیانت مکنید

بخدای

بخدای بر شما که اگر گرسنه بود طعامش دهید و اگر تشنه باشد آبش دهید و بروی شفقت و مهربانی بجای آرید و او را تنها مگذارید
و تنها مگذارید که از چشم شما غایب شود و در زمین با وی رنج منهید گفتند ای پدر او برادر ماست و ما را بر وی شفقت برادرانه است
و یکی از ماست بلکه بر ما مفضل است برای دوستی تو او را یعقوب با ایشان داد و پاره با ایشان بصحرا برفت و ایشان را
بخدای سپرد و یوسف را در بر گرفت و وداع کرد و یعقوب ندانست که فرزندانش با یوسف بیچاره چه در دل دارند پس ایشان
یوسف را بصحرا بردند تا پدر با ایشان بود و میدید و برابر دوش گرفته بودند چون دور شدند به بیابان فرو بردند و ویرا
بنهادند و دشنامش دادند و میزدندش هر گاه برادری وی را بزدی بپهلوی برادر خود گریختی او نیز ویرا بزدی و آن طعام که پدر
برای او ساخته بود بخوردند و بعضی بسگان دادند و او را هیچ ندادند و پیاده وی را میتاختند و بر خاک و خاشاک میانداختند گرسنه
و تشنه و برهنه بودند و او میگریست و میگفت بیت ای پدر بیخبر از حال من مسکین ؛ پرده بردار و نظر کن سوی من تا بینی
که بعد محنت و خواری و جفا دور از تو ؛ مانده ام عاجز و مظلوم بدین مسکینی ؛ پدر بیخبر که با یوسف تو چه میکنند در حال عطشان
بگریستند بر یوسف و بر ظلمی و بر آن ظلمی که برادران با وی کردند این حال ماند به حال شاه کربلا و مهمان کربلا و غریب کربلا
امام حسن و امام حسین علیهما السلام که تا رسول ع در حال حیوة بود برای تقرب وی ایشان را اکرام کردند تا آرزو کنند که از خطره
بنی النبی ایشان را می آوردند و بر دوش گرفته بکمک تقرب میرفتند که بکبر ابا جاده رسول ع میگفت نعم المطیة اما و نعم
الراکبان وهما و ابوهما خیر منهما چون رسول ع با جوار رحمت ایزدی پیوست بکشتند و ظلم و جزم ایشان برین درست
بود یهودا که پسر خاله یوسف بود گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون چکنیم گفت او را در چاه افکنید
که بر راه افکنده کاروان باشد تا از راه افکندبان کسی او را برداره و ببرد همه برین اتفاق کردند چنانکه وَاَجْمَعُوا چون وی را
ببردند عزم کردند که ویرا در چاه اندازند وحی کردیم بوی بعضی گفتند وحی پیغمبری بود خدای تعالی در آن حال ویرا پیغمبری داد جبرئیل ع
آمد و او را خبر داد و بشارت بآنچه بر سر او خواست رفت در عالم از شادی و غم و نیک و بد و شغار و الم او را دلخوشی داد و
در دل وی افکند خبر دهی تو ایشان را از این کار ایشان و آنچه با تو میکنند و حال آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که ترا
وحی آمده است و تو پیغمبری یوسف ع بکنار چاه آوردند پیراهن از و بیرون کردند و آن چاهی بود تاریک سر تنگ و بن فراخ
تا بر شوانه آمدن و گفته اند چاهی بود که آب وی شور بود و او را سام بن نوح کنده بود پیراهنش بیرون کردند دستهایش ببستند گفت
ای برادران پیراهن بمن گذارید تا عورت بپوشم مرا در حال حیوة و کفن باشد در حال ممات و دستم بگشایید تا هوام زمین و حیوانات
را از خود باز دارم او را گفتند که آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که در خواب دیده که ترا سجده میکردند بخواه تا دستهایت بگشایند
و پیراهن باز دهند آنگه رسنی در میان او بستند و او را فرو گذاشتند چون به نیمه رسید رسن را ببریدند و او را در چاه افکندند خدای تعالی
از میان آب سنگی بر آورد بزرگ تا یوسف بر آن سنگ نرم آمد و بوی رنجی نرسید و بروایتی دیگر خدای ع جبرئیل ع را
گفت دریاب یوسف را یک پر بدان پر زد آمد و یوسف را در میان چاه بگرفت و بآسان بر آن سنگ نرم نهاد و او را دلخوشی
داد و احوال که بر سر او خواست رفت با وی بگفت چون ایشان آواز وقع نشنیدند ویرا آواز دادند جواب داد
گفتند او زنده است خواستند که او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد در خبر است که یوسف ع در چاه افکندند چاه تاریک بود

روشن شد و آتش سرد و خوش شد او از آن آب میخورد و از جای طعام و شراب بهشت خدای او فرستاد تا پیش وی شد
و آن بندها از وی برگرفت و پیراهنی از حریر بهشت بیاورد و وی را بپوشانید و روایتی دیگر آنست که چون ابراهیم را در آتش انداختند
او را برهنه کرده بودند و بند بر دست و پای او نهاده آتش بندهای وی بسوخت جبرئیل آمد و پیراهنی از حریر بهشت بیاورد و وی را بپوشانید
و وی آن را میراث باسحق داد و اسحق بیعقوب و یعقوب خواست که آن بیوسف بر تعویذی نهاد و در گردن او بست فرشته تعویذ را
بشکافت و پیراهن را بوی پوشانید چون شب در آمد فرشته خواست که برود گفت یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین
یا مفرج کرب المکروبین قد ترى مکانی و تعرف حالی و لا یخفى علیک شیء من امری یوسف گفت خدای تعالی فرشته را فرستاد
تا کرد او و ور آمدند انس میدادند بهم و او هر روز بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و بچاه فرو گذاشتی چون سه روز بر آمد کاو در
چاه بود چهارم روز جبرئیل آمد و گفت ترا درین چاه که افکندند گفت برادرانم گفت بر من حسد بردند از بهر دوستی پدرم گفت خواهی که
ازین چاه برآیی گفت خواهم گفت این بخوان یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملاء و یا شاهد کل نجوى
و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبا غیر مغلوب و یا حیا لا یموت و یا محیی الموتى لا اله الا انت
اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی
على محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب
یوسف این کلمات بگفت خدای تعالی ویرا فرج داد از چاه و ملک مصر بوی داد وجاءو اباهم عشاء یبکون چون آنچه در دل داشتند
و بدان عزم کرده بودند او را در چاه افکندند بگریستند و آمدند با نزدیک پدر نماز شام گریان و پدر ایشان یعقوب همه روز در بند
انتظار یوسف بود و دل مشغول بود تا ایشان با یوسف چه کردند ایشان یوسف را در چاه افکندند و بیامدند و بزغاله بکشتند و پیراهن
یوسف را از آن خون آغشته کردند و روی بخانه نهادند یعقوب بسر راه آمده بود با انتظار ایشان چون پسران را دیدند جمله یکبار بانگ
بر آوردند و گریستن گرفتند یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است نگه کرد یوسف را ندید گفت یوسف کجاست ایشان
یکبار دست در نهادند و جامه بدریدند و خویشتن را فنا کردند و گفتند یا ابانا ای پدر ما برفتیم تا سبق بریم و با یکدیگر مسابقت کنیم
و پیش کبریم و یوسف را نزدیک متاع بگذاشتیم گرگ ویرا بخورد و تو برین گفتار ما را راست گوی نداری و اگر چه راست گوییم

یعقوب بسر چاه ... : در محنت و انتظار هجران : در آرزوی جمال یوسف : میخورد بسی غم و تاسف : تا یوسف او ز در در آید
و آن تازه نهال در بر آید : تا شب همه روز منتظر بود : چون شام ظلام روی بنمود : شد بر سر راه پیر کنعان : با جان حزین و چشم گریان
تا کی پسران بیوفایش : آن پیر جهان پر جفایش : با یوسف ماه رویش از راه : آیند بسوی خانه ناگاه : در حسرت و انتظار مانده
آشفته و بیقرار مانده : جانش ز فراق روی جانان : میسوخت ز سوز تاب هجران : تا که چو نماز شام آمد : از یوسف او پیام آمد
هر دو پسرش ز ره رسیدند : پیشش همه جامها دریدند : فریاد کنان و نوحه گویان : گریان گریان بهم دوانان : یعقوب چو حال الحال
و آن ناله و گریه و فغان دید : پرسید که یوسفم کجا رفت : گفتند که ای پدر برفتیم : بر یکدگر و سبق گرفتیم
نرتع نلعب چو او بازی : کردیم ز روی سرفرازی : هر یک شده بیخبر ز هم یک : حدثت و کن درین شک : یوسف که برادر کهین بود
در حسن و جمال بهترین بود : نزدیک متاع بود تنها : آن روشنی دو دیده ما : ما غافل از او که گرگ ناگاه : او را بدرید و خورد ناگاه

ما صادق قول است گوییم : از تو ای پدر بگوییم : اهل اشارت گفته که ایشان نماز شام برای آن آمدند تا وقت تاریک بشره ایشان
دروغ گفتن شام شرم نیاید و این گریه دروغ که ایشان میکردند آیت انیم که امارات بیدو شجعی گفت زنی بنزدیک شریح آمد بحکومت
و میگریست و جزع میکرد پس ازانکه حجت بر وی متوجه شده بود یکی گفت بنگر که این مسکینه است چگونه میگرید بدینها تا که مظلومست شریح گفت برادران
یوسف بودند و با ظلم میگریستند انگه پیراهن خون آلوده عرضه کردند و گفتند این ازان وی است چنانکه خدای تعالی خبر داد
وجاءو على قميصه بدم كذب قال بل سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل والله المستعان
على ما تصفون وجاءت سيارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام
واسروه بضاعة والله عليم بما يعملون و آوردند پیراهن او را آلوده بخون دروغ و برای آن ویرا خون دروغ گفت
که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب پیراهن برگرفت گفت چه حلیم
گرگ بود که یوسف را بدرید و پیراهنش را ندرید ایشان فروماندند گفتند لا بل قتله اللصوص او را دزدان بکشتند گفت سبحان الله
دزدان او را بکشتند و پیراهن رها کردند و حاجت ایشان به پیراهن بود نه بکشتن وی انگه پیراهن بسته و بر سر و چشم نهاد و ببوسید و نوحه زد
و بغلتاد و هوش از وی برفت روز دیگر با چراگاه آمدند بهم گفتند دیدیم که پدر ما را چگونه تجهیل کرد تدبیر آنست که برویم و یوسف را
از چاه بر آوریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای وی پیش پدر آوریم تا گفتار ما راست شود یهودا گفت ما عهد کرده ایم که او را
نکشیم و ایشان را از آن منع کرد چون نماز شام با خانه شدند پدر ایشان گفت اگر چنانست که راست میگویید آن گرگ که ویرا
بخورده است بگیرید و پیش من آورید ایشان چوب و رسن برگرفتند و برفتند بصحرا و گرگی را بگرفتند و پیش یعقوب آوردند و بیفکندند
یعقوب گفت دست و پای او بگشایید بگشادند یعقوب گفت ای گرگ بیای بیامد و پیش یعقوب بایستاد یعقوب گفت ای گرگ ترحم
نداری که فرزند من و میوه دل و روشنایی چشم مرا بخوردی گرگ باواز آمد و گفت لا و حق شیبتک یا نبی الله ما اکلت لک
ولدا و ان لحومکم و دماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا و انی لمظلوم مکذوب علی غریب فی بلادکم بحق شیبت تو یا نبی
که فرزند ترا نخورده ام و گوشت و خون شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلومم و برین دروغ گفته اند و من درین زمین غریبم گفت برای
چه درین زمین آمدی گفت مرا درینجا خویشاوند بزیارت ایشان آمده ام پسران تو مرا بگرفتند و بسته و پیش تو آوردند
و این دروغ بر من نهادند یعقوب این بگفت بل سولت لکم انفسکم نه که نفس شما این کار را بیاراست و در چشم شما پس امروز
کار من جمیل است صبر کردن نیکو و شکیبا که در میان جزع نباشد والله المستعان و خدای است که یاری ازو خواهند من از وی یاری
میخواهم و استعانت میکنم بدانچه شما میگویید و صفت میکنید از حال یوسف و هلاک شدن وی وجاءت سيارة یوسف سه روز در آن چاه بماند روز
چهارم کاروانی میگذشتند از مدین آمده بمصر میشدند چاه ره از جاده راه بگردیده بودند بنزدیک آن چاه فرود آمدند و این چاه بر
راه نبود مردی را بفرستادند از بهر آب از مدین نام او مالک بن الزعر تا آب آرد برای ایشان و بکنار چاه آمد دلو فرو گذاشت
... یوسف دست در رسن زد و از چاه بر آمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی را دید در کمال لطافت و رعایت حسن و جمال چنانکه
خدای تعالی ازین حکایت کرد و گفت آمد کاروان پس ایشان بفرستادند وارد خود را و وارد آن را گویند که آب کش پس او فرو گذاشت

دلو خود در انداخت یوسف چنگ در ریسمان زده از چاه بیرون آمد و گفته‌اند بشری نام رفیق وی بود هذا غلام این کودکیست و وی را
نهان کردند و گفتند این بشارة و خوشدل من با این قوم این غلام بشارة منست و وی را پنهان کرد برای بضاعت معنی اینست
که ایشان پنهان داشتند و گفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بفروشیم اگرچه حق تعالی
برسبیل تهدید و وعید گفت که آن حال پوشیده نماند بر خدای او عالم و داناست بانچه کردند میکنند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ
دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ
أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝

یهودا را عادت بود که هر روز یکبار بسر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی درین روز بسر چاه آمد و طعام آورد و یوسف را آواز داد
جواب نشنید او در چاه بود بیامد و بطلب او و آن کاروان را دید و یوسف را در میان ایشان نزدیک مالک بن الزعر آمد برادران خبر
بیامدند و مالک را آواز دادند و گفتند این غلام ماست از ما بگریخته است مالک گفت اگر خواهید باشما دهم او را اگر خواهید بخرم گفتند از ما
بخر ولیکن این علامت در وی است که دزد و گریزنده است ما او را بدین عیب بفروشیم مالک گفت این عیبها بچند گفتند چند اگر تو خواهی بشرط آنکه وی
ازین ولایت ببری گفت آری بچند میفروشید گفتند بحکم تو او را بدرم چند معدوده و شمرده اندک بفروختند و ایشان بزروی
را ابن مسعود و عبدالله عباس و غیر او گفته که بیست درم بوده و گروهی گفته چهل درم بعضی دیگر گفته که هجده درم بوده و گفته اند که از ده درم برای
دراهم زیر ده را گویند وی را بفروختند و درم بستدند و با یکدیگر قسمت کردند و یوسف همچنان بود که نمی یارست گفتن که از کشتن میترسید
و در خبری آمد که روزی یوسف در آینه نگاه کرد جمال خود را بدید تعجب کرد و گفت اگر من بنده بودمی بهای من کس ندانستی او را امتحان
کردند و بهای وی بوی نمودند اکنون آن کاروان ازانجا برفتند و برادران یوسف با ایشان میرفتند و میگفتند این غلام را نگاه دارید
که گریزنده است و دزد و دروغ زن است مالک او را بر اشتری نشاند و روی بمصر نهاد و راه ایشان بر گور مادر یوسف بود در راحیل
چون یوسف گور مادر بدید خویشتن را از شتر بینداخت و بر گور مادر در آمد و زیارت کرد و بگریست و گفت ای مادر اگر بچه تو را نظری کنی
نظم: سر از خاک بردار و بنگر کاینجا ❊ بفرزند دلبند تو در چه فکر است ❊ ای مادر خبر نداری که برادران بیرحم مرا از پدر جدا کردند و در چاه
افکندند و روی من بطپانچه سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و در عین چاه گذاشتند مرا بفروختند و چنانکه اسیران را
از شهری بشهری برند مرا بر اشتر نشانده میبرند کعب الاحبار گفت چون این سخن میگفت از پس پشت او هاتفی آواز میداد که واصبر فما
صبرک الا بالله مالک از پس بنگریست یوسف را بر اشتر ندید گفت الا چه گفتند که این غلام گریزنده است راست گفتند اگرچه در کاروان
افتاد و وی را طلب کرد و بر سر آن گور نشسته بگرفتند و بزدند که چرا بگریختی گفت نگریخته‌ام این گور مادر منست خواستم تا زیارت کنم با در گور
و بنده گریزان را به چادر دزد و بپای او نهادند و بر اشتر نشاندند و بمصر آوردند مالک گفت بهیچ منزل فرود نیامدیم الا برکت او بر حق
و بر حال من پدید آمد و شبانگاه میشنیدیم که بر وی سلام میکردند و آواز ایشان میشنیدم و شخص ایشان نمیدیدم و کاور را چون دیدم

رم افزابر

هر روز ابر سفیدی بیامدی و بر بالای سر او بایستادی در شهر آمدند مالک بن الزعر او را بگرمابه برد و سر و تن بشست و جامه
نو در پوشید و بیازار برد و بر بیع عرض کرد و مردی او را بخرید که فرزند دار عزیز بود نام قطفیر ملک مصر در آن روزگار ریان بن
الولید بود گفته که او بیوسف ایمان آورده بود و او از عمالقه بود و فرزندان عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح بود و پس
از یوسف فرمان یافت پس از او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد یوسف او را باسلام دعوت نمود قبول نکرد و وهب گفت
چون یوسف را ببازار آوردند چشمها در روی خیره و متحیر ماندند در بهای او می افزودند تا بجای رسید که گفتند او را برابر وزن سیم
و زر و مشک دادند قطفیر العزیز او را بدین جمله بخرید و بخانه برد و زن خود را اعیان را گفت نگاه دارش و
وصیت کرد چنانکه خدای تعالی از وی حکایت کرد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ مردی از مصری که وی را بخرید بزن خویش گفت که
وی را گرامی دار و مقام او و جای نیکو بازکن شاید که وی را نفعی کند و از وی نیکویی یابیم یا وی را بفرزندی گیریم و همچنین که ما وی را
نجات دادیم و از مذلت برهانیدیم وی را تمکین کردیم و جای دادیم در زمین مصر تا پادشاهش کردانیدیم و تاویل معنی و تعبیر خواب
در آموزانیدیم و خدای جل جلاله غالبست بر کار خود کس او را غلبه نتواند کرد یا غالبست بر کار یوسف هرچه خواهد تواند کرد و از
آن چاه بجاهش رسانید ولیکن مردمان نمیدانند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ ۝ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝
و چون برسید یوسف بنهایت دقوه
خود راست و تمام گشت این سیزده ساله است عبدالله عباس گفت بیست ساله است مجاهد گفت سی و سه ساله است و آتیناه و دادیم او را
حکمی یا قضا و حکومتی و علم و دانشی و گفته‌اند که وی هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان وی را وزارت
داد و سی و سه ساله بود که خدای تعالی وی را علم و حکمت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد و کذلک و همچنین جزا دهیم نیکو
کاران را یعنی چنانکه یوسف را جزا دادیم جزا دهیم نیکوکاران را وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا چون یوسف با خانه عزیز رفت
و عزیز او را بزن خود سپرد زن عزیز را که زلیخا نام بود چشم بروی افتاد و او را دوست داشت هر روز جمال یوسف زیاده
تر میشد و عشق زلیخا بنهایت میرسید تا صبر و طاقت داشت پنهان میداشت چون از حد گذشت و بنهایت رسید بر وی اظهار کرد
و او را بحیله دیگر با خود دعوت میکرد چنانکه گفت وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي یعنی مطالبه کرد او را آنکس که او در خانه او بود از نفس وی
یعنی زلیخا خواست که وی را بفریبد عبدالله عباس گفت مر او را دست او آن بود که با یوسف می نشست و میگفت چه نیکوست موی تو یوسف
گفت چیزی که در خاک پراکنده شود و بریزد این موی است گفت ای یوسف چه نیکوست روی تو گفت خدای در رحم مادر نگاشت این را گفت
ای یوسف حسن صورت تو تن مرا لاغر کرده است گفت شیطان ترا برین میدارد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد
این آتش را بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم ❊ ز آتش دوزخم بسوزانند ❊ برخیز و در آن خانه رو و آبی آر که این آتش عشق تو را هم از دو بار
گفت در آن خانه کسی بود که کلید بدست اوست گفت ای یوسف در آن خانه بستر حریر باز کرده‌ام برخیز و در آنجا آی و مرا در
انجا خود بر حاکمت بسی نصیب مرا از بهشت بشود گفت ای یوسف برخیز و بام زدان پرده آی که کس را دان پرده راه نیست گفت هیچ ازین

برده مرا باز پنوشد زخدای کفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم کفت عزیز برین اولیتر است کفت ای یوسف
من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک بتو دهم کفت پس چکونه خلاصی یابم از عقاب خدای سدی و ابن اسحق کفتند مراودت او
یوسف را آن بود که خویشتن را بی آراست و بروی عرضه میکرد و ویرا با خود دعوت میکرد و بچهار رغبت و بچهار رهبت میکفت ای
یوسف این روی من زیبا است کفت در خاک پوسیده شود کفت این موی من نیکوست کفت با خاک آمیخته شود و چون پیش یوسف
بنشست یوسف روی از وی بکردانیدی وی برفت و خانه بساخت از آینه و زیر و بالای آن دیوارها همه از آینه برافروخت
و یوسف را کفت اینخانه تا هیچ مثل این دیده یوسف در انخانه رفت زلیخا بیامد و پیش یوسف بنشست یوسف روی از وی بکردانید
با دیکر جانب چون در نکریدی زلیخا را دید از عکس آن آینه و بهر جانب که مینکریست بچون زلیخا میدید خواست یوسف تا بیرون آید
از انجا در بسته یافت کفت وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ درها ببست استوار و محکم کرد و کفت فراز آی نزدیک من یوسف کفت معاذ الله
پناه با خدای دهم پناه دادن نیکو از انکه من چنین عمل کنم اِنَّهُ رَبِّیٓ او سید و خواجه منست مرا نیکو داشت و با من احسان کرد و مقام
مرا کرامی کردانید و حقیقت و بدرستی که ظالمان از فلاح و ظفر نیابند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ
رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ
عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ۝ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيْصَهُ
مِنْ دُبُرٍ وَّاَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ
مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوٓءًا اِلَّآ اَنْ يُّسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ
حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از فعل ایشان که زلیخا بیوسف همت کرد
یوسف نیز بزلیخا همت کرد اصحاب حدیث و حشویان و مخالفان کفتند که شیطان بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد و یکدست بر
پهلوی آن و ایشان را جمع کرد در یکجا و زلیخا چندانکه تضرع و لابه کرد که یوسف را ازم کرد تا عزم کرد بر معصیت و همت مرد و یکوجه تفسیر
کرده اند و کفتند که یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زانیان نشینند و کار تا کشادن بند ازار بپای رسیده بود چون یوسف عزیمت
درست کرد خدای تعالی برهانی بوی نمود و کفتند آن برهان آنست که جبرئیل بانک بروی زد و او را بترسانید و قوما دیکر آنست که جبرئیل
بانک بروی زد و کفت نام تو در آسمان از جمله صدیقان و پیغمبرانست و جای تو در چنین این کار و قولی دیکر آنست که فرشته را دید بر صورت
یعقوب که انکشت بدندان میکرفت و از پس پشت او در آمده و لکدی بر پشت او زد و آب پشت وی بر پیشانی وی آمد و ازین نوع
ترهات و محالات روایت میکنند و این هیچ نزدیک اهل عقل روا نیست از انجا که پیغمبران مطهران و معصومانند و ادله عقل و دلیل
کرده است بر عصمت ایشان چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر برایشان منفر بود و مکلف را از قبول قول ایشان و استماع
وعظ ایشان دور بود و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان است پس آنچه قدح کند در ان واجب بود که حق تعالی ایشان را از ان معصوم
و منزه دارد و تفسیر این آیه بر وجهی که مطابق ادله عقل و موافق مذهب حق بود آنست که حق تعالی همت با هم یکسان ایشان اضافه کرد
مطلق همت یوسف را انجا که ادله عقل دلالت میکند بر عصمت وی بر این وجه حمل باید کرد و همت در کلام عرب بر معانی مختلف آمده است
بمعنی عزم بر کاری چنانکه قوله تعالی اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَّبْسُطُوْٓا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ و بمعنی الشی بالبال مشرف و از عزم بود چنانکه کفت اِذْ هَمَّتْ طَّآئِفَتٰنِ
مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا و اکر این همت عزم بودی بر معصیت بود و خدای تعالی ولی ایشان نبودی که او عازم معصیت بوده زیرا که نکوهی

این عزم کردند در حق ایشان چه کفت وَمَنْ يُّوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗٓ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّزًا اِلٰى فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ
وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و هم بمعنی آرزو و میل باشد چنانکه عرب کوید هذا الامر من همی و حسن بصری آیه برین حمل کرد در حق یوسف
و حق زلیخا بر عزم و حسن را ازین آیه سوال کردند اما همتها فکان اخبث الهم و اما الهمة فما طبع علیه الرجال من شهوة النساء
پس این معانی آنچه عزم نباشد در حق یوسف روا باشد و عزم روا نباشد مکر بر یمعنی که وَهَمَّ بِهَا اِلٰى بعضها و دفعها عن نفسه او همت کرد به
که در وا آویزد و یوسف همت کرد که ویرا دفع کند و او را از خود بازدارد اکر کویند پس بر یمعنی تا دلیل لَوْلَآ اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ
را چه فایده بود و چون دفع او از خویشتن طاعت بود برهان او را ازان منع نکند کوییم ممتنع نباشد اکر یوسف ویرا بزدی و بعنف دفع
کردی هم اهل او یوسف را کشتندی یا بهمت او خویشتن را کشتندی یوسف کفت که او مرا بخود خواند امتناع کردم مرا بزد خدای تعالی
برهانی نمود که یوسف را ازان امتناع کرد شاید که این برهان آن باشد که ایشان کفتند از مشاهده فرشته و با صورت یعقوب و ندای او
و مانند این برای آنکه این اسباب الجا باشد و تکلیف با الجا روا نبود و اکر ملجا کودکی بر او در ان اجر مدح و ثوابی نبودی پس این برهان
لطفی باشد که خدای تعالی با وی کرد نزد آن حال که او منصرف شد از آنچه خواست کرد از ضرب و دفع با همه آن و از لطف که مکلف نزد آن از
قبایح امتناع کند آنست که ما آنرا عصمت میخوانیم و کفته اند که برهان آن ادله و حجج بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا و آنکه
فاعل او مستحق عقاب بود برای آنکه نیز عارف بود از فعل قبیح و روا بود که رای دیدن بمعنی علم بود كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ یعنی چنانکه این
لطف کردیم و برهان نمودیم نیز الطاف کنیم و برهان نمایم تا سوء و فحشا را از وی دفع کنیم و بکردانیم یعنی فعل اکر بسبب صرف
و دفع حاصل شدی و بهمت وی بزنا چنانکه کفته شد و کفته اند که سوء کمان بد است و فحشا زنا است آنکه خدای تعالی برائت ساحت وی
کواهی داد و کفت که او از بندکان خالص کرده ماست وَاسْتَبَقَا الْبَابَ چون یوسف را زلیخا در انخانه کرد و در ببست و در وی آویخت
خود را درمیکشید و از وی امتناع میکرد در کوشه خانه بتی نهاده بود زلیخا جامه بر روی آن بت افکند یوسف کفت آن چیست کفت
او خدای منست شرم دارم از وی که مشاهده او معصیت کنم کفت عجب از جمادی که نشنود و نه بیند شرم میداری و من از خدای که خالق
و رازق منست شرم ندارم کفته اند این بود که یوسف از انجا بجست تا دری از درهای آن خانه بیرون آید و زلیخا از پس او میشتافت
چون بدر خانه رسید زلیخا بوی رسید و در پیراهن وی آویخت یوسف پیراهن از وی بود درکشید پیراهن وی دریده شد یوسف از خانه
بدر جست و زلیخا از پی او تا رسید آنجا درکاه و در پیش جامه چون نکاه کردند عزیز را اکه خواجه یوسف بود بر در خانه یافتند زلیخا پیش دستی
کرد بر سخن برای آنکه متهم بود از سبب آن حرکات و کفت مَا جَزَآءُ او جزا و مکافات آنکس که با اهل خانه تو بد خواهد یعنی زنا الا آنکه او را بزندان
بازدارند یا عذابی دردناک کنند او را عذاب الیم کفت مراد وی ضرب تازیانه بود و این که زلیخا کرد مثل آنست که کفته اند الفتی قبل ان یأخذک
قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِيْ عَنْ نَّفْسِيْ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا ۚ اِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ
وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝ وَاِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ فَلَمَّا رَاٰ
قَمِيْصَهٗ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهٗ مِنْ كَيْدِكُنَّ ۭ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ ۝ یوسف کفت او مرا مطالبه کرد و ورا آویخت
و من خود را از وی دفع کردم چون از وی بکریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود کفت ای یوسف تمام دواز مدعا باید تو بر خود کواه

داری گفت بلی دارم سعید جبیر و ضحاک گفتند کودکی در گهواره بود یوسف را گواه من آن کودک است عزیز گفت کودک چگونه گواهی دهد

او برای من گواهی میدهد نزدیک گهواره کودک رفتند یوسف گفت ای کودک چنانکه دیدی بگوی کودک بفرمان خدای سخن در آمد و

بزبان فصیح گفت ان کان قمیصه قد من قبل اگر پیراهن یوسف از پیش دریده بود زن راست گوید و مرد دروغ و اگر از پس دریده باشد

مرد راست گوید و زن دروغ فلما رای قمیصه قد من دبر چون عزیز پیراهن یوسف بدید از پس دریده بود زن را گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم

و مکر شما عظیم است در خبر می آید که یوسف چون بپادشاهی رسید خدای تعالی او را به پیغمبری باهل آن ولایت فرستاد و کودک و جبرئیل را نزد وی

فرستاد بود چون از در سرای در آمد جامه بعضی از مطبخیان وی بود و جامه شوخگن پوشیده و چیزی از آلات مطبخ بدست گرفته و بگذشت

جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را می شناسی گفت نه گفت این کودک بود که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف گفت پس وی را

بر من حقی ثابت شده است بفرمود تا وی را بیاوردند و آن جامه از وی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند و او را وزارت خود

داد و اشارت درین آنست که کودکی نابالغ نه باختیار گواهی داد حق در جه ملکت و وزارت یافت چون بنده مومن هفتاد سال بر توحید و عدل

باری تعالی و تنزیه او از قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت درجه امارت و ولایت یابد و اگر کودکی بر برائت ساحت یوسف

گواهی داد وزارت یافت چه عجب گر آنکس که بر رسول خدای بر نبوت و رسالت گواهی دهد استحقاق وزارت یابد یوسف

أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۚ وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ ۖ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ۝ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ

امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۖ إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ ای یوسف اعراض کن و در گذر این

و این سخن را پوشیده دار و ای زن گناه تو است و تو گناهکاری استغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که تو از

گناهکارانی عجب این جماعت بعد از چندین مدت که سه هزار سال است بچیزی کار ایشان گناه به یوسف حواله میکنند و عزیز مصر که حاضر

بود و شاهد حال گناه را به یوسف حواله نکرد و بکلی به زلیخا کرد وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ گفتند زنانی که در مصر بودند مفسران گفتند

که آن زنان پنج ملک بودند و زن خباز و زن صاحب زندان ملک و زن صاحب دواب و دستور چنانکه عادت چنان زنان باشد

گفتند با یکدیگر که زن عزیز خزینه دار که قطفیر است و بعضی مفسران گفتند که عزیز در کلام عرب ملک باشد تراود فتیها خواهد زن

عزیز که غریبه با خود راست کرداند غلام کنعانی خود را بدرستی که میان دل وی رسیده است و دوستی محبت و شغاف پرده

دل باشد اهل آن روز این گناه را بر اصل که زلیخا است حواله کردند اگر اهل این روزگار بر یوسف حواله کنند تا که مستحق

ملامت باشند انا لنراها بحقیقت که می بینیم و میدانیم که او یعنی زلیخا در ضلالت هویدا و گمراهی روشن است که همگنان می بینند و میدانند

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا

وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۖ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ

هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث ایشان بشنید دعوتی ساخت و کس فرستاد

وایشان را بخواند و زنان دیگر را تا چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشان را مکر خواند که این

با آن حدیث مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند از آنکه یوسف از خانه بیرون نیامدی ایشان این سخن گفتند تا باشد که راعیل

ایشان را حاضر گرداند و او را با ایشان نماید اندیشه ایشان راست افتاد و او دعوت ساخت و ایشان را بخواند و بساخت

برای ایشان مجلسی در و بالشها نهاده تا بر و تکیه کنند و گفته اند که متکا ای طعام یعنی برای ایشان طعام بساخت عبدالله بن عباس گفت

آن طعام ترنج بود عکرمه گفت که چیزهای ساخته بود که بکارد حاجت باشد در خوردن آن و هر یکی از ایشان کاردی بداد

کارد بدست گرفتند و او یوسف را جامه سفید پوشانید تا نکو بیند که او بجامه نیکوست که حسن او بجامه عاریتی بود و او را گفت بدان

در رو و کذا کن او بخانه در آمد و با ایشان بنشست و گفته اند ایشان را در صفه بنشاند که در آن صفه خانه بود و یوسف در خانه بود و او را

گفت اخرج علیهن بیرون آی بر ایشان او بیرون آمد زلیخا ایشان را گفت که مرا این غلام را خواهم گفتن که شما کندی کنید چون بر شما

بگذرد هر یکی از شما از این ترنج که دارید پاره ببرید و بوی دهید چون دیر ابدیدند وی در چشم ایشان بزرگ آمد ابن عباس گفت

حیض ایشان افتاد و الاکبار الحیض و برین تاویل معنی آن باشد که ایشان را از نسبا حیض افتاد و از هیبت وی چون آن

جمال ناگاه بدیدند بیهوش و متحیر شدند دست خود را بجای ترنج میبریدند و از نظاره جمال یوسف چو الم دردی نیافتند و گفته

از آن چهل زن نه زن بمردند و بعضی از ایشان دست جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای خود بریده دیدند و از سر تعجب گفتند حاش

لله از وی نفی بشریت کردند و گفتند که این آدمی نیست که آدمی برین جمال و صورت نباشد و این نیست الا فرشته بزرگوار گفتند حاش

یعنی ما او را ازین کار که بر و تهمت میکنید دور می بینیم و برکناره می بینیم از آنچه در رو دیدیم از سیمای صالحان و فرّ رشدین و عفت

و صلاح و خوانده اند بشراً یعنی خریده نباشد و بنده شوایش بودن قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ

رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ

الصَّاغِرِينَ ۝ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ

إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝

ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ۝ زلیخا گفت آن زنان ملامت کننده را

تا یوسف را ندیده بودند زنان ملامت

در از کرده بودند و چون او را بدیدند روی بملامت خود آوردند و بدانستند و گفتند که ما بملامت اولیتریم زلیخا دست یافت و گفت

این آن شخص است که شما مرا در حق وی ملامت میکردید آنکه بر خویشتن اقرار داد مرا دوست نگیرم کردم و مطالبه از نفس وی

و خویشتن را نگهداشت و امتناع کرد عجب از مجبره زلیخا گوید فاستعصم مجبره گویند فاستعصم زنان یوسف را گفتند چرا فرمان

وی نکنی گفت فرمان خدای را نکنم که فرمان وی جای آرم در تنحل زلیخا گفت اگر آنچه منش فرمایم نکند بزندانش باز دارند و از

جمله ذلیلان شود یوسف روی از ایشان و گفتار ایشان بگردانید و با خدای تعالی مناجات کرد و گفت ای خداوند من و ای پروردگار

زندان دوستر دارم از آنچه ایشان مرا بآن میخوانند و این دلیل میکند بانکه هر یکی از ایشان در وی طمع کرده بودند و مراد

باحب اخف و اسهل است یعنی مرا زندان آسانتر است و مقام در زندان مرا خوشتر آید از اجابت کردن ایشان و الا

تصرف عنی واگر نه اما کید ایشان از من بالطاف خود و مرا با خویشتن گذاری من میل کنم با ایشان و از جمله جاهلان باشم

یعنی ممکن بود که اگر لطف تو نگاهبان من نبودی معصیت کنم فاستجاب له ربه خدای تعالی دعای وی اجابت کرد و کید ایشان از وی صرف

کرد و اگر چنان بودی که مجیران کویند نه دعا را اجابت بودی و نه کید معروف بودی برای آنکه آنچه معصیت بود از عزم بر تسبیح

و جلوس منها مجلس الخاین حاصل بود انه هو السمیع العلیم یعنی که او شنوا است اقوال ایشان را و عالم است با حوال ایشان

ثم بدا لهم پس چنان ظاهر شد ایشان را پس از آنکه آیات و دلالات بدیدند و بدانستند و بجرم زلیخات که یوسف را محبوس

کنند تا روزی چند باوی بدین کار سر بنهد یا ایهام کنند بر مردمان که گناه کار یوسف است و زلیخا بی گناه و آیات پیراهن دریده

و گواهی گواه و اعتراف زلیخاست ودخل معه السجن فتیان ط قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا

وقال الاخر انی ارانی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نریک

من المحسنین ٥ چون این سخن بگفتند یوسف را در زندان کردند سدی گفت سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر

خود را که این غلام کنعانی مرا رسوا کرد و در میان مردمان نام مرا آلوده است یا مرا دستوری ده تا بیرون روم و عذر خود ظاهر کنم یا او را محبوس کن

تا نیز حدیث من نکنند و نگویند که وی مرا با خود دعوت کرد و نیز پیش ملک رفت و گفت مرا اعلام است از وی گناهی صادر

در وجود آمده بفرما تا او را به زندان برند ملک بفرمود تا او را به زندان بردند و با او دو جوان را به زندان بردند یکی خوان سالار بود

و یکی شرابدار و سبب آن بود که جماعتی را از اهل مصر عدایای رنج بود از ملک ایشان هر دو را بفریفتند و مالها بسیار دادند تا

ملک را زهر دهند خوان سالار بستد و زهر در طعام کرد و ساقی بستد و پشیمان شد چون وقت طعام و شراب آمد خوان سالار

خود طعام پیش آورد و بنهاد و شراب دار بیامد و گفت ای ملک این طعام مخور که زهر آلوده است خوان سالار گفت این شراب مخور که زهر

آلوده است ملک گفت انصاف است ساقی را گفت این شراب باز خور باز خورد او را گزندی نکرد که در وی زهر نبود و صاحب طعام را گفت

این طعام را بخور نخورد بهیمه بیاوردند و آن طعام بخورد فی الحال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را به زندان بردند یوسف در زندان تعبیر خواب

کردی چه زندانیان از دلتنگی خوابهای آشفته بسیار بینند چون در زندان بامداد برخواستندی هر یک چندان خواب مختلف

دیده بودند روی به یوسف نهادندی و خوابها پیش وی گفتندی و او تعبیر کردی و خواستند که وی را تجربه کنند خوان سالار گفت من در خواب

دیدم که نان بر سر داشتمی مرغان هوا آن نان از سر من میخوردند شرابدار گفت که من در خواب دیدم که انگور می افشردمی و بخداوند

کار میدادمی این قول عبدالله مسعود است بعضی گفته که ایشان آن خواب دیدند اما هر یک از ایشان خواب دیگر بر خود بستند چون

یوسف تعبیر کرد صاحب خوان گفت حاشا آن خواب نیک من دیده ام و خواب بد او یوسف گفت قضی الامر مجاهد گفت چون این دو

غلام آمدند تا خواب از وی بپرسند او را گفتند تو سخت نیکو روی و نیکو خوی و با خبر جوانی و ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما

که مرا دوست مدارید که هر که مرا دوست داشت مرا از محبت او بلا دیدم عمه مرا دوست داشت و خواست تا مرا بخود باز گیرد دیگری از ابراهیم

میراث یافته بود بر میان من بست من خفته بودم پس از آنکه مرا تهمت دزدی نهاد تا بعد از یکسال مرا بنزد خود باز گرفت و شرع این

چنان بودی که چون از کسی چیزی بدزدیدی یکسال وی را خدمت سرق منه بایستی کرد و پدر مرا دوست داشت در محنت برادران

افتادم تا مرا بچاه انداختند و ببندگی بفروختند و زلیخا دوست داشت مرا بمحنت زندان افکند زنهار مرا دوست مدارید شما گفتند

ما ترا دوست داریم و با تو الفت گیریم الحکه همه روزی می آمدندی و حدیث وی میشنیدندی و بر وی آفرین میکردندی تا شبی بخواب

دیدند آنچه حکایت کرد ایشان دیگر روز بیامدند و پیش وی بنشستند و گفتند ایها العالم هر یک دوش خوابی دیدیم ساقی

گفت من در خواب دیدم که سه خوشه انگور از رز باز کردم و در کاسه ملک افشردم تا باز خورد خوان سالار گفت من در خواب دیدم که سه سبد

نان بر سر نهاده بودم و بر آنجا الوان طعامها بود و سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن نان میخوردند ما را بتاویل آن خواب خبر ده

که ما ترا از جمله محسنان می بینیم و میشناسیم نیز تاویل خواب و تعبیر آن نیکو میگوئی و باز زندانیان نیکوئی تو یوسف روز تعهد زندانیان

کردندی و بیماران را معالجه نمودی و جامه دریده ایشان بدوختی و ایشان را از لطف خود دادی در خبر است که چون یوسف در زندان رفت

اهل زندان از دلتنگی با فغان بودند ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید که خدای تعالی شما را برین مزد دهد و فرج عاجل و ثواب آجل

ایشان خوشدل و آسوده شدند گفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکو روی و چه نیکو خوئی و با آسایش جوانمردی انت یا فتی

تو کیستی ای جوان گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله عامل زندان گفت پیغمبرزاده

و الله که اگر من توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت و مراعات تو هیچ تقصیر نکنم قال لا یاتیکما طعام ترزقانه

الا نباتکما بتاویله قبل ان یاتیکما ط ذلکما مما علمنی ربی ط انی ترکت ملة قوم لا یومنون

بالله وهم بالاخرة هم کافرون ٥ واتبعت ملة ابائی ابراهیم واسحق ویعقوب ط ما کان

لنا ان نشرک بالله من شیء ط ذلک من فضل الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون ٥

گفت بیاید طعامی که بر روزی شما کنند و الا که من خبر دهم شما را بتاویل آن پیش از آنکه بشما آید از جمله آنست که خدای تعالی مرا آموخته است

و گفته اند این یوسف برای آن گفت که دانست که آن خوابها که ایشان پرسیدند یکی ابد است و از حق معبر آنست که چون

پرسند آنچه نباشد از آن عدول کند و تعبیر آن نگوید برای آنکه از رسول روایت است که ان الرؤیا علی رجل طایر ما لم یعبر فاذا

اعبرت وقعت وان الرؤیا جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة فلا تقصها الا علی ذی رای گفت خواب

بر پای مرغ پرنده است تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر کردند بیفتد و خواب جزء یکیست از چهل و شش جزء از پیغمبری که چیزی جز

با خداوند رای مگو و برای آن آغاز از علم خود کرد تا ایشان بگفتند که او تعبیر آن خوابها میداند گفت وقت برای تعبیر این از

ما گفتنی است و شما را نباید که وهم آید که من تاویل این خواب نمیدانم که هیچ طعام بشما نیارند در خواب و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری

الا که من شما را خبر دهم بتاویل آن ابن جریج گفت که عادت ملک چنان بود که چون از زندان کسی را هلاک خواستی کشتن ایشان را

طعامی مخصوص فرستادی تا بخوردی آنگه وی را بفرمودی کشتن ابو علی گفت سبب این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم معجزه

بایشان نماید و تقریر معرفت خدای و توحید او کند آلا ترا وای قوله ذلکما مما علمنی ربی این از آن جملست که خدای مرا آموخته است

و من رها کرده ام و بگذاشته دین و طریقت قومی که ایشان بخدای ایمان نیارند و برای بازپسین یعنی قیامت کافرند که

کشف مذهب خود کرد و گفت من پیروی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب اند ما را نیست چیزی را انباز
و شریک خواندن با خدای یکتا این طریقه و روش ما را از فضل خدای است بر ما و جمله مردمان و لیکن بیشترین ایشان شکر این نعمت نمیکنند
اما فضل خدای بر ما از آنجاست که ما را پیغمبر کرد بر مردمان اکنون ما را بایشان فرستاد تا ایشان را براه حق دعوت کنیم
يا صاحبي السجن أأرباب متفرقون خير أم الله الواحد القهار ۝ ما تعبدون من دونه إلا
أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن الحكم إلا لله أمر ألا تعبدوا
إلا إياه ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون ۝ یوسف علیه السلام ایشان را تقریر توحید خدای کرد و گفت
ای رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشند یا آنکه
خدای قهر کننده و برای آن این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند که در شکل و صورت متفاوت بودند آنگه تنبیه کرد
بر فساد رای ایشان گفت که شما نمی پرستید الا نامهایی را که شما نام نهاده اید و پدران شما یعنی این بتان را که خدا میخوانید و آنگه آنست که
مستحق عبادت نشود تا قادر نباشد بر آن نتواند کردن و راز و هیچ نبود و تا حی نباشد محالست که قادر باشد چون ایشان جماد اند نام آنکه
بریشان جز نام بی معنی نباشد اگر گویند که چگونه گفت که شما نام بی معنی می پرستید و ایشان شی را می پرستیدند گوییم غرض آنست
چیزی می پرستید که بر واز الهیت و استحقاق عبادت جز نام بی معنی نباشد ما انزل الله بها من سلطان و این نامها که شما برین بتان
نهاده اید نامهایی است که خدا بر آن حجتی نفرستاده است حکم نیست مگر خدا را خدای تعالی فرموده که نپرستید مگر او را پرستیدن
شریک گفتن دینی راستست طریقی مستقیم است و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند از بی که نظر نمیکنند يا صاحبي السجن
أما أحدكما فيسقي ربه خمرا وأما الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه قضي الأمر الذي فيه
تستفتيان ۝ وقال للذي ظن أنه ناج منهما اذكرني عند ربك فأنساه الشيطان ذكر ربه فلبث
في السجن بضع سنين ۝ چون یوسف علیه السلام بدان سخن مشغول گشت و از سر جواب ایشان در گذشت ایشان گفتند جواب سوال ما و تعبیر
خواب بگوی گفت توقف کنید چون الحاح کردند گفت یکی از شما و آن ساقی ملک بود و نام او مخلث
گفت تاویل خواب او آنست که باسر کار خود رود و ملک را خمر دهد و آن سه خوشه انگور که دید تاویل آنست که سه روز دیگر در زندان بماند
و اما تعبیر خواب دیگر آنست که سه سبد نان برد و مرغان از وی میخوردند او سه روز در زندان بماند پس از آن او را بر دار کنند و مرغان
مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان شدند گفتند ما خواب ندیده ایم ما بازی میکردیم تا ترا بیازماییم یوسف گفت آن کار
رفت و قضا کرده شد و حکم رانده آمد چون سه روز برآمد روز چهارم کارکنان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند
و یوسف علیه السلام با ساقی گفت که خواب نیکو دیده بود و دانست که وی نجات یابد اذكرني عند ربك نزدیک خواجه خود مرا یاد کن و حدیث
من بگوی و او را از حال من خبر ده و آنکه مرا بظلم در حبس کرده اند در حال جبرئیل علیه السلام آمد و دست یوسف گرفت و او را بگوشه برد و بپای
زد و زمین بشکافت و گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست گفت زمین دوم می بینم آن نیز بشکافت و همچنین تا هفتم زمین بشکافت

گفت

یوسف ۴۲

گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست سنگی دید عظیم گفت سنگ بزرگ می بینم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بران سنگ زد و آن سنگ بشکافت
از میان سنگ کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهان گرفته گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که مرا فراموش کرده چه گمان برده
پنداشتی که ترا فراموش کرده ام بعزت عزتم که هفت سال آنجا بمانی یوسف گفت خدای از من راضی باشد گفت آری گفت اگر این
هفتاد باشد باک ندارم در خبرست که چون یوسف جبرئیل را دید در زندان گفت يا أخا المنذرين ما لي أراك بين
المسيئين جبرئیل علیه السلام او را گفت يا طاهر الطاهرين يقرأ عليك السلام رب العالمين ويقول ما استحييت مني إذ استغثت
برب الآدميين فوعزتي وجلالي لألبثنك بضع سنين ونسي الشيطان پس از یاد او بیرون برد و فراموش
گردانید شرابدار را که در پیش ملک ذکر یوسف کند و حال وی ورا یاد دهد پس بماند یوسف در زندان مقدار هفت سال کلبی گفت
پنج سال بود تا محبوس بود بعد از آن هفت سال دیگر بماند وقال الملك إني أرى سبع بقرات سمان يأ
كلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر وأخر يابسات يا أيها الملأ أفتوني في رؤياي
إن كنتم للرؤيا تعبرون ۝ قالوا أضغاث أحلام وما نحن بتأويل الأحلام بعالمين ۝
وقال الذي نجا منهما وادكر بعد أمة أنا أنبئكم بتأويله فأرسلون ۝
چون مدت محنت یوسف بسر آمد حق تعالی سببی ساخت که ملک بخواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند و هفت
خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک گرد آن درآمدند و آنرا ابتر کردند ملک از خواب درآمد ترسیده و مدهوش کس فرستاد
کهنه و سحره را بخواند و حاضر گردانید و گفت إني أرى من هفت گاو فربه دیدم در خواب که ایشان را هفت گاو لاغر بخوردند و هفت
خوشه سبز دیدم و هفت دیگر خشک يا أيها الملأ ای جماعت مهتران مرا فتوی دهید در خواب من اگر شما تعبیر خواب میکنید ایشان
گفتند این خواب که تو دیده این خوابها شوریده است و ما تعبیر خوابهای شوریده ندانیم در حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردیست
که او علم تعبیر نیک داند قوله تعالی وقال الذي نجا منهما گفت آنکس که نجات یافت از آن دو جوان و حال آن بود که وی را یاد آمد بعد
مدتی دراز که من شما را خبر دهم بتعبیر و تاویل این خواب مرا بفرستید نزدیک آنکس که من میدانم که علم تعبیر خواب نیک داند
يوسف أيها الصديق أفتنا في سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف وسبع سنبلات
خضر وأخر يابسات لعلي أرجع إلى الناس لعلهم يعلمون ۝ قال تزرعون سبع سنين
دأبا فما حصدتم فذروه في سنبله إلا قليلا مما تأكلون ۝ ثم يأتي من بعد ذلك سبع
شداد يأكلن ما قدمتم لهن إلا قليلا مما تحصنون ۝ ثم يأتي من بعد ذلك عام
فيه يغاث الناس وفيه يعصرون ۝ وی را بفرستادند چون بزندان رسید و یوسف را بدید گفت ای یوسف

مرد راست گوی در آنچه گفتی از تعبیر خواب أَفْتِنَا مارا فتوی ده در هفت گاو فربه که ایشانرا میخورند هفت گاو لاغر و در هفت خوشه
سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم و بنزدیک آن مردم روم و ایشانرا خبر دهم یوسف گفت تعبیر این خواب آنست و تدبیر این کار آنکه
در هفت سال تخم کارند آنچه حاصل آید بدرویند و در خوشه رها کنند تا بماند مگر اندکی که برای قوت بکار آید آنگه پس از آن سال قحط
آید قحطی سخت که هر چه درین هفت سال نهاده باشند همه خرج شود و خورده گردد مگر اندکی که نگه دارید آنگاه پس از این سال آید
که در وی باران باریده شود مردم را و بفریاد ایشان رسند و در وی عصر کنند و انگور افشرند برای آن فرمود که در خوشه رها کنند تا شپشه
در وی نیفتد و شدت در وصف سال کنایت است از قحط و معنی یاکلن یعنی بخورند و سالها ویران کنند آنچه نهاده باشند در سالهای
پیشین و مراد بعصر هر چیزی است که از وی شراب گیرند چون انگور و زبیب و غیر آن و از ابن عباس روایتست که مراد بعصر حلب است یعنی
شیر بسیار دوشند وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ
النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ
يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ
أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ چون مرد باز آمد و ملک را خبر داد بآنچه یوسف گفته بود
ملک گفت این حدیث بنجوم دانست بیاید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف آمد و گفت ملک ترا میخواند اجابت کن تا تعبیر
این خواب چنانکه با من گفتی با وی بگوی یوسف گفت باز گرد و پیش سید خود و بگوی تا آن زنان را حاضر کند و بپرسد از ایشان تا چه بود
که دستهای خود ببریدند این برای آن گفت تا ملک و غیر ملک را معلوم گردد که او بیگناه محبوس بوده است و بجرم وی را حبس کرده اند
ابن عباس گفت اگر یوسف بیرون آمدی و استکشاف نکردی هر وقت که ملک او را بدیدی گفتی با خویشتن که این مرد آنست
که با زن عزیز خیانت کرد رسول باز گشت و پیش ملک شد و گفت یوسف میگوید که بیرون نیایم تا ترا معلوم نشود که من بیگناه ام و مرا
در زندان بازداشته اند بعذرهای تا آن زنان را بیارند و بپرسند از ایشان تا چه افتاد خود ببریدند ملک کس فرستاد و ایشانرا
بخواند و گفت خَطْبُكُنَّ حال و کار شما چیست و چگونه بود او شما را مطالبه کرد از نفس شما یا شما وی را مطالبه کردید از نفس وی
ایشان گفتند حاش لله ما بر وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم از وی هیچ چیز غیر خیر و صلاح نزدیک این حال زلیخا مقر آمد و گفت اکنون
ظاهر شد و حقیقت حال پیدا آمد من او را بخود خواندم و او از جمله صادقانست و راست گویان جرم و گناه مرا بود او را نبود و قال یوسف
ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ
النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ این استکشاف برای آن کردم
تا عزیز بداند که در غیبت با وی خیانت نکردم در حق زلیخا و خدای تعالی خیانت کنندگان را هدایت نکند و راه ننماید که خیانت ایشان

بر کار شود

بر کار شود و پوشیده ماند آنگه یوسف علیه السلام بر سبیل خشوع و کسر نفس خود گفت من نفس خود را مبرا نمیکنم که نفس مردمان ابدی اماره
و بعضی مفسران گفته اند که این از سخن زلیخاست یعنی تا یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث او
راست بگفتم و خدای هدایت نکند خائنان را پس برای این خیانت نکردم با یوسف و خویشتن را مبرا نکنم از بدی تا دیگران متهم
شوند بدرستی که نفس سخت بدی فرماینده است و مهربان چون ملک تفحص و تجسس کرد براءة ساحت وی را معلوم شد گفت وی را
پیش من آرید تا وی را خاص گردانم برای خود رسول پیش یوسف آمد تا وی را از زندان بیرون آرد در خبر است که چون یوسف علیه السلام از
خواست
زندان بیرون رود اهل زندان بر مفارقت وی جزع کردند و بگریستند و گفتند ما را بوجود تو راحت و آسایش بود اکنون میروی
ما چکنیم و با که انس گیریم یوسف علیه السلام دعا کرد و گفت اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار بار خدایا دلهای
والیان و نیکان بر ایشان نرم گردان و مشفق و خبرها بر ایشان پوشیده مگردان چون بیرون آمد بر در زندان بنوشت
هذه قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء این گور زندگانست و خانه اندوهان و تجربه
دوستان و شماتت دشمنان آنگه بگرمابه شد و خویشتن را پاکیزه بشست و خلعت ملک در پوشید چون بر در سرای ملک رسید بایستاد
و گفت حسبی ربی من دنیای و آخرتی و حسبی ربی من خلقه عز جاره و جل ثناؤه و لا اله غیره چون در پیش ملک رفت گفت
اللهم انی اسالک بخیرک و اعوذ بک من شره و شر غیره چون چشمش بر ملک افتاد او را سلام کرد و تحیت کرد بزبان عرب
گفت این چه زبانست گفت زبان عم من اسمعیل آنگه در میانه زبان بگردانید و او را بعبرانی دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت
زبان پدران من و ملک هفتاد زبان دانست بهر زبان که با یوسف سخن گفت جواب داد بدان لغت ملک تعجب کرد و یوسف
آن روز سی ساله بود ملک در جمال او نگریست و حداثت سن و غزارت علم او بدید حیران ماند گفت این آنست که تاویل خواب من کرد کس
آنگه وی را گفت ای یوسف من میخواهم تا تاویل آن خواب از زبان تو بشنوم یوسف گفت اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه
دیدی گفت روا باشد گفت ای ملک تو هفت گاو فربه نیکو سپید روشن روی که رود نیل بشکافت و ایشان از آنجا بیرون آمدند پستانها
از شیر تو در ایشان مینگریدی و از حسن ایشان تعجب میکردی چون نگاه کردی آب نیل بزمین فرو شد و زمین پدید آمد از میان گل و گرد
هفت گاو لاغر پدید آمدند خاک رنگ شکمها بایس شده بی پستان و بی شیر و دندان و پنجه داشتند چون دست پنجه سگان و
خرطومها داشتند چون خرطومهای سباع با آن گاوان دیگر برآمیختند و ایشانرا بدریدند و بخوردند و استخوانهای ایشان بشکستند و مغز
استخوانها بمکیدند و تو در آن مینگریدی و متعجب بودی پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یک
جایگاه تو تعجب با خود میکردی این خوشهای گندم عجب است در یکجای رسته هفت سبز و سیراب و هفت سیاه و خشک و بیبر در میانه
بادی در آمد و آن خوشهای سیاه و خشک را بدان خوشهای سبز و تر زد و آتش در آن زد و آنرا بسوخت این خواب تست
آنگه از خواب در آمدی ترسیده ملک از آن متعجب شد و ماند گفت این که گفتی تو عجیب تر از خوابست گویا که تو دیده من این خوش
خواب بجزای که هیچ خلل نکردی و خطا نگفتی اکنون ای صدیق روزگار چه رای است ترا در این خواب که من دیده ام گفت مصلحت
در آنست که بوقتهای تا گندم و جو بسیار چند آنکه بدست آید بکارند و بکارند و هر چه ترا در خزینه است همه خرج تخم کن و عمارت زمین
بار یابی چون برآید و برهم بوقتهای تا بدرویند و در خوشه رها کن تا زیان نیاید و شپش بدو راه نیابد و دانه او قوت آدمیان باشد

و کاه او علف چهارپایان باشد و این طعام که حاصل آید خمسی بردارند برای قوت سال و باقی در انبار ها نهند و درین هفت سال
بجز کن چون این سالها بر دو و هفت آید سالهای قحط و آن قحط باطراف عالم بر از اقصای عالم و جهانها بیایند و از تو طعام خواهند
و بخرند و آنچه درین سال نهاده باشی بحکم و مراد خود بفروشی از انجا خزینها نهی و گنجها گرس نهاده باشد و نشنیده ملک گفت که
این کار که قیام کند و که تواند کرد در حال یوسف گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ای حارس و کاتب من بوده
و محاسبم بکتاب و حساب نگه دارم عبدالله عباس گفت که رسول گفت رحم الله اخی یوسف اگر نگفتی که مرا بعامل خزائن کن در حال
عمل بوی دادی یوسف یکسال با وی میبود و با وی مجالست میکرد و از علم و ادب او تعجب میبود یکروز یوسف را گفت مرا میباید که
بهر نوعی با تو اختلاط کنم چرا که مرا استنکاف میباید از آنکه با تو طعام خورم یوسف گفت من اولیترم که استنکاف کنم که من پسر
یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله گفت راست گفتی و از آن پس با وی مواکلت و مشاربت کرد چون یکسال
برآمد ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر وی نهاد و شمشیر خاص حمایل وی کرد و او را بر تختی نشاند از زمرد و مرصع بدر و یاقوت و کله
استبرق بر بالای آن بر زد و درازی او سی گز و پهنای او ده گز سی گز بستر بر افکنده و شصت مقرمه و او را بران سد بنشاندند و ملک
و امر او فرمان وی کرد و ملک در خانه بنشست و پادشاهی بدست یوسف داد و کار مصر با وی گذاشت و قطفیر را از ان معزول کرد
و عمل او نیز بیوسف داد چون یوسف نزدیک زلیخا شد او را گفت این بهتر است یا آنچه تو مرا بدان میخواندی زلیخا گفت
ای صدیق تو مرا بدان ملامت مکن که من زنی بودم جوان با نعمت و جمال و مال و شهوت مرا بر آن بنود و چون یوسف دست بوی
دراز کرد وی را بکر یافت و یوسف را از وی دو فرزند آمد یکی افراهیم نام و یکی میشا و ملک مصر بوی قرار گرفت و در میان
رعیت عدل آشکار کرد و ابتدا قصه او و قال الملک ائتونی به ملک گفتا این مرد که علم چنین داند او را بمن آرید تا او را خاصه خود
و خالص کردانم که او سزای آنست که وی را وزارت دهند چه جای آنست که در زندان باشد و با زندانیان عمر گذارد و چون او بیامد ملک با وی
سخن گفت و او را سخن بیاز مود و بدانست که پیش از آنست که گفته اند گفت هر آینه تو امروز نزدیک ما با مکانت و منزلتی امانی
قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ۝ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا
حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ یوسف چون آن مکاشفه بدید و از ملک مصر ولایت طلب کرد و گفت اجعلنی علی خزائن
الارض اگر گویند که شاید که وی از قبل ظالم و از دست وی ولایت خواهد گوییم ولایت مصر بصورت ملک مصر را بود و بحقیقت اقوام ملک
یوسف بود و آن خزانه است گفت مرا بر سر خزانه زمین موکل گردان و کار خزانه با من گذار که من نگاه دارم و ضایع نگذارم که عالم
بوجوه دخل و خرج آن بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نکنم الله تعالی گفت که ما چنانکه یوسف را تمکین دادیم از آنجا که از کرده شد وی را در زمین
تا جای گیرد در زمین آنجا که گردد ما برحمت خود رسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکوکاران را ضایع نگردانیم و هر آینه مزد آخرت که ثواب است
بهتر است از ملک مصر که یوسف را دادیم کسی را که ایمان آورد و نرود در معاصی و گناه توبه کرد و اجتناب نمودند وَجَاءَ إِخْوَةُ
يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ۝ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي

بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۝ فَإِنْ لَمْ
تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ۝ چون یوسف متمکن گشت و بطریق نیابت
بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست
سیاست کرد تا سالها خصب و فراخی بگذشت و تنگی و قحط آغاز کرد شبی از شبها بفرمود تا برای ملک و بیاز شب طعام ساختند
طباخان گفتند ملک عادت ندارد که این وقت طعام خورد یوسف گفت شما این طعام بسازید نیم شب ملک از خواب درآمد و گفت طعامی
بیارید هر چه باشد که مرا تشنگی غالب شد و میگفت الجوع الجوع یوسف بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند گفت این طعام
که ساختید گفتند درین شب گفت چه دانستید که مرا طعام بایست خواهد گفتند یوسف فرمود گفت ای یوسف تو چه دانستی گفت
من دانستم که امشب از اول سالهای قحط است و از اسباب قحط یکی آن بود که غذای شهوه طعام بیشتر آفریند من دانستم که ترا
بر خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم تا ساختند ملک تعجب فرو ماند از علم او در هر کاری چون سال قحط درآمد باران
نبارید و نبات نرست مردم در آن سال هر چه داشتند بخوردند آنکه نداشتند از یوسف میخریدند بزر و سیم بفروخت بزنی
که موفر بود و سال دوم بحلی و جواهر و سال سیم بچهار پای و اشتر و اسب و گوسفند و سال چهارم به بنده و پرستار و ممالیک و سال پنجم
بضیاع و عقار و سال ششم هیچ نداشتند فرزندان را بیاوردند و بفروختند و طعام بستدند و سال هفتم خود را بیوسف
بفروختند مردان و زنان جمله بنده او شدند یوسف را ملک حاصل شد که کس را نبود و خزانه نهاد که کس چنان ندیده بود ملک را گفت
چگونه دیدی صنع خدای و نعمت وی ملک گفت ای تابع رای تو است در خبر است که یوسف درین سال طعام نخورد تا گرسنگان
را فراموش نکند و فرمود تا ملک را از نماز پیشین تا نماز پیشین طعام ندادندی ملک گفت من گرسنه میباشم جواب داد که بار طعام
نمیخوری گفت تا تو هم گرسنگی بیابی درویشان را فراموش نکنی گفت نیکو رایی دیده از آنکه باز عادت شده است که ملوک
هر روز یکبار بر خوان نشنند و چون قحط عام شد و بزمین کنعان رسید یعقوب فرزندانش را قحط و رنجی عظیم رسید چون بشنیدند
که در همه ولایت هیچ جا طعام نمیتوان یافت مگر نزدیک عزیز مصر پسران را گفت لابد است از آنکه شما را بمصر باید رفت
از آنکه شما را و بضاعتی برون و پاره طعام آورد و ان ایشان را گسیل کرد و این یامین را نزدیک خود باز گرفت که غم
یوسف با او گذاردی و در آن وقت که ایشان بفلسطین بودند بشام و بدوی بودند و چهارپا داشتند یوسف
منتظر میبود مقدم ایشان را ایشان خبر یکی آنکه شبانان بودند باب خشک از پشم و برف کلیمی چند پاره پشم رنگ کرده
بر گرفتند و روی بمصر نهادند تا برسیدند چنانکه گفت وجاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف و در پیش او شدند
ایشان را بشناخت و ایشان او را باز نشناختند و نیز برای آنکه وی را کودکی رها کرده بودند و چون بدیدند پیش وی کلاه
دیدند بر سر ملک جامه پادشاهان مصر پوشیده و تاجی مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده بعضی
حکما گفتند برای آن باز نشناختند که معصیت کرده بودند و معصیت دیده فکرت را تاریک کرداند یوسف با ایشان
سخن گفت ایشان بزبان عبرانی سخن گفتند گفت شما چه مردمانید گفتا ما جماعتی شبانانیم از ولایت شام ولایت ما را
قحط رسیده آمده ایم تا ما را غله و طعام فروشید یوسف گفت نه بل که شما جاسوس باشید آمده اید تا ملک مصر و راهها و دربندهای

ولایت مصر نشان کنید گفتند لا والله ما جاسوس نیستیم ما برادران یکدیگریم ما را پدری پیری است پیغمبرست از پیغمبران خدای
کو ورا یعقوب گویند گفت شما چند برادر بودید گفتند دوازده گفت اکنون چند مانده اید گفتند یازده گفت آن یکی دیگر کجاست
گفتند روزی با ما به بیابان آمد آنجا هلاک شد گفت آن دیگری کجاست گفتند پدر ما آن برادر را از همه دوست داشتی چون او غایب شد
این برادر را بیادگار او از چشم فرو نمی گذارد یوسف گفت کیست که برای شما گواهی دهد که چنین است که شما میگوئید گفتند اینجا که
ما درین شهر غریبیم و کس ما را نشناسد یوسف گفت من این آنگاه دانم شما راست میگوئید که آن برادر را بیارید گفتند این نوبت او را با
خود بیاریم اینست که خدای تعالی باز گفت فلما جهزهم چون ساز ایشان راست کرد و طعام شان بداد ایشان را گفت برادری
که شما راست نیز دیگر مره آرید او را طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرو آرندگان و مهمان دارندگانم
پس اگر او را نیارید شما نیز دیگر کیل نیست قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون ۝ وقال لفتیانه
اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون ۝
فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له لحافظون ۝
قال هل آمنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ۝
برادران یوسف جواب دادند و گفتند ما بکوشیم
و چاره بسازیم و وی را از پدر وی بخواهیم و آنچه توانیم در جمع بجای آریم و بکنیم یوسف غلامان خود را گفت که این چیز که ایشان
آورده اند در میان بار ایشان پنهان کنید تا چون بخانه شوند متاع خود بشناسند و ایشان را باز آمدن داعی قوی تر شود
که دانند که طعام رایگان داده اند ایشان را و نیز برای آنکه بنا دانستن اگر چیزی ندارند باز نیایند و گفته اند برای آنکه دانست
که یعقوب آن بضاعت را باز پس فرستد و ایشان را باید آوردن لعلهم یعرفونها گفت بضاعت در میان بار ایشان پنهان کنید
تا باشد که ایشان بشناسند آنرا چون باز گردند و بخانه خود روند بهر سبب آن باز آیند چون باز گشتند و بنزدیک پدر خود
رفتند پدر ایشان را بپرسید و گفت چون بودید و احوال شما چگونه بود گفتند ای پدر ما از نزدیک مردی می آئیم که فضل و کرم
او را وصف نتوان کرد و با ما انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا که بیش از آن نکردی یعقوب گفت
برادرتان شمعون کجاست گفتند او را ملک مصر بگرو دارد تا ما باز پس شویم و ابن یامین را ازین نوبت با خود ببریم
گفت او چه داند که شما را برادری هست گفتند ما گفتیم گفت چرا گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد چون ما شرح حال
خود بگفتیم و او بپرسید تا حدیث برادر کردیم او گفت اگر راست میگوئید در نوبت او را با خود بیارید اکنون گفتند ای پدر برادر ما
بفرست که بار ما کیل منع کردند و حکم دادند تا این کرت کیل تمام بیاریم و از هیچ چیز اندیشه مکن و هر کس که ما او را نگاه داریم
یعقوب گفت ای ایمن باشیم از شما بروی چنانکه ایمن بودم از شما بر یوسف خدای بهترین و نیکوترین نگهبانست و او بخشاینده ترین
بخشایندگانست یعنی وی را بخدا سپردم خدای تعالی گفت یوسف را برادران سپردی ضایع کردند و ابن یامین را بمن سپردی
و من خدای ام البته ضایع نکنم ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت الیهم

قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد کیل
بعیر ذلک کیل یسیر ۝ قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتننی
به الا ان یحاط بکم فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل ۝

چون متاع و بار خود بگشادند بضاعت خود را دیدند همچنان در میان بار بوده که با ایشان رد کرده بودند گفتند که ای پدر چه جوئیم و چه
خواهیم پس ازین که این مرد کرد از کرم خود و ما را طعام داده است و متاع ما با ما رد کرده است و این برای آن گفتند تا دل
پدر نرم گردانند مر آنکه ابن یامین با ایشان بفرستد ما نبغی چه جوئیم یعنی چیز دیگر نماند که کار ما بدان موقوف است و ما از تو
چیز دیگر نخواهیم چه ما را برای این نوبت که داریم کفایتست یعنی این بضاعت که با ما رد کرده است ببریم و برای اهل خود طعام
آریم و برادر خود ابن یامین را نگاه داریم و کیل یک شتر بار بیفزائیم بسبب او که این کیل اندک است یعقوب گفت هرگز نفرستم
وی را با شما تا آنکه بدهید از عهد و پیمان و سوگند او را با من نزدیک من آرید مگر که واقعه افتد که همه را شامل باشد و جمله در آن گرفتار
شوید چون ایشان وی را عهد و پیمان بدادند و با وی عهد خدای کردند او را رها نکنند و ضایع نگذارند دیگر باره یعقوب برسم گواه
گرفت و گفت خدای برآنچه ما میگوئیم گواه و حافظ است ابن عباس گفت این سوگند بر سر ایشان داد آن بود که
گفت بگوئید بحق محمد مصطفی و آل محمد خیانت نکنید ایشان بحق محمد و آل محمد سوگند خوردند که خیانت نکنند
وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة وما اغنی عنکم
من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون ۝
ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة
فی نفس یعقوب قضاها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۝
چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد و گفت ای پسران من چون بمصر رسید همه جمع بیکبار یک دروازه
مروید و از دروازها پراکنده در روید گفته اند که این برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند نیکوروی و نیکو بالا
و تمام قامت ترسید که چشم بد در ایشان رسد اگر گفت نه آنکه اگر خدای خواهد که شما را ضرری رسد آنکه من گفتم شما را سود دارد و فایده
حکم نیست جز خدای را من برو توکل کردم و باید که بر وی توکل کنند توکل کنندگان ایشان چون بمصر رسیدند و مصر را چهار
دروازه بود هر چهار کس از دروازها در شدند چنانکه یعقوب فرموده بود یعنی بنود آن وقتیکه رفتن ایشان از چهار دروازه
سود کند و باز دارد از خدای من شیء از هیچ چیز مگر حاجتی که در نفس یعقوب بود و بیرون نمود که آن حاجت روا شود و آن شفقت
پدرانه بود بر فرزندان از چشم بدان آنکه یعقوب را وصف کرد بعلم و گفت او عالم بود بآنچه ما او را تعلیم کردیم و آموختیم و گفتند

او عالم بود و ابن علم بوه یعنی بر علم کار کرد و بیشترین مردمان ایخال بزشد وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ

قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ

فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا

تَفْقِدُونَ قَالُوا

نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و در نزد یوسف شدند گفتند ایها العزیز چنانکه فرموده بودی
بیاوردیم و این برادر را که خواستی جاوید بم گفت نیکو کردید بفرمود تا ایشان را بجای نیکو فرود آوردند و مهمانداری کردند
و بفرمود تا آن برادر را از اخوانه جدا کردند و در پیش ایشان بنهادند ابن یامین تنها ماند گفت اگر برادر من یوسف بر جای
بودی با من نشستی و من تنها نبودمی این میگفت و میگریست گفت تو خواهی تا من برادر تو باشم گفت تو پادشاهی و عزیز مصر
ولیکن مرا بجای او کس نباشد گفت برخیز و پیش من آی تا تو تنها نباشی او را برابر برد و با خود نشاند و چون شب در آمد و طعام بخوردند
بخسپ گرد تا وقت خفتن بود برای هر دو برادر بستری بگسترد و ابن یامین بماند گفت تو بجامه من در آی او را با خود بجای اندر برد
گفت ای فرزندان یعقوب من شما را جفت می بینم و هر یکی را با یکی الف میبینم جز این مرد که تنها است من او را با خود گیرم تا پیش من باشد
و ایشان را جای معین کرد و او بی فرمود ابن یامین را با خود گرفت چنانکه خدای ما خبر داد و گفت فلما دخلوا چون پیش یوسف
شدند یوسف برادر خود ابن یامین را با خود گرفت و جای داد و چون بخلوت نشستند گفت نام تو چیست گفت ابن یامین گفت این
نام چه باشد گفت ابن المبتلی پسر مصیبت رسیده گفت پدر ترا چرا چنین نام نهاد گفت بدان که مادرم با جوار حق رفت گفت مادرت که بود
گفت راحیل بنت لیان گفت هیچ فرزند داری گفت ده پسر دارم از ایشان یکی را نام کرد گفت این چه معنی دارد و چرا او را
این نام نهادی گفت برای آنکه مرا برادری بود نام یوسف ناپیدا شد تا پنداشته که او را زمین فرو برد و یکی را جشم گفت این چه
معنی دارد گفت اگر گمان ما آنست که او زنده است و دیگری را مقیم نام نهادم برای آنکه او وی را ببینم خرمی کنم و همچنین
تمام کرد و یوسف گفت خواهی تا من برادر تو باشم بدل برادرت گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولیکن اگر تو برادر من شوی
چگونه برادر من باشی و ترا یعقوب و راحیل نزاده چون یوسف چون این بشنید بگریست و برقع از روی دور کرد و گفت انی
اخوک من برادر توام و تو با ایشان هیچ مگوی و پوشیده دار و هیچ اندوه مخور و باک مدار که ایشان کردند با تو و با برادرت
اکنون بفرمود تا بار ایشان بر دهند و برگ ایشان بساختند و بهای هر برادر شتر واری گندم بفرمود و بفرمود تا سقایه در رحل ابن یامین
نهادند سدی گفت ابن یامین از آنجا خبر نداشت که بر گونه بعلم و آگاهی وی و آنچنان که یوسف ابن یامین را گفت انی اخوک
من برادر توام ابن یامین سخت خوشدل و شاد گشت و خدای را شکر کرد یوسف را گفت که من هیچ وجه از تو مفارقت نکنم گفت پس
چگونه باشد احوال پدر که او را قلق از من بیدار تواست گفت فرج او نزدیکست گفت این میسر نشود الا تهمتی که آن بر تو نیکو
نباشد و آن دزدی باشد گفت همه رنجی تحمل کنم تا از تو جدا نگردم گوینده چگونه روا بود که او غم پدر بفزاید که اندک تسلی
پدر از ابن یامین بود او را باز گرداند و رنجور شود گویند که یوسف این بفرمان خدای کرد و از خویشتن نکرد و خدای تعالی

نهایت رسا

نهایت رسانید و ابر سر چنانکه گفت: اذا الحادثات بلغن المدى ؛ وكادت لهن تذوب المهج ؛ وحل البلاء وقل العزاء
فعند التناهي يكون الفرج ؛ گفته اند که سقایه کاسه زرین بود و جوهر گرانمایه در میان او ملک بآن آب خوردی چون
طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او باین سقایه سقایه را در رحل ابن یامین پنهان کردند منادی ندا کرد
در میان ایشان که ای کاروان شما دزدانید بر سبیل خبر و گفته اند که مراد آنست که شما دزدانید که یوسف را از پدر بدزدید
و گفته اند که مراد استفهام است ایشان چون این سخن بشنیدند مضطرب شدند و گفتند که حال آن بود که روی بایشان آوردند
که شما چه گم کرده اید گفتند ما صواع ملک گم کرده ایم و هر که آن باز آورد یک شتر وار گندم بدهیم و من بآن ضامنم
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ

كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ فَبَدَأَ

بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ

فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

گفتند خدای شما دانید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم یعنی راه نزنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم گفتند اگر شما دروغ گوی باشید پاداش شما
چه باشد یعنی این درست شود و شما سقایه گرفته باشید حکم این چگونه بود ایشان گفتند جزای این آنست که آنکس که کرده باشد
و سقایه را در رحل وی یابند او را ببندگی بگیرند ما همچنین جزا دهیم ظالمان را یعنی دزد را اگر بفرمود تا بارهای ایشان
بجستند و ابتدا به بارهای برادران کرد پیش از بار ابن یامین اکنون چون بوعاء وی رسید از وعاء وی بیرون آورد آن سقایه
کذلک کدنا ما همچنین کید کردیم و تدبیر ساختیم برای یوسف ابن عباس گفت معناه صنعنا گفت لجنا و این دلیل میکند که آن بامر خدای
بود ما کان لیاخذ نبود که فرا گیرد یوسف برادر خود را بر عادت و دین و حکم ملک و عادت ملک آن بود که دزد را بزنند و غرامت
بستانند الا ان یشاء الله یعنی نبود که فرا گیرد برادر را مگر بمشیت خدای و اراده وی و اعلام و هدایت وی ابن عباس گفت
که عادت ملک آن بود که دزد را تازیانه بزدی و دو ضعف آنچه برده بود غرامت بستدی و گفته اند عادت او آن بودی که دو دست بر دستی
و چشمها بمسمار بدوختی پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران برفت که جزای دزد و ستر و یک ماه آن باشد که او را ببندگی بصاحب تسلیم
دهند و مراد یوسف آن بود نرفع درجات من نشاء ما رفیع و بلند گردانیم درجه ها و پایه ها آنکس که خواهیم و از بالای هر عالمی
عالمی دیگر هست که از او عالمتر بود در خبر است که برادران یوسف چون در مصر آمدند دستهای چهارپایان ببستند تا زرع کسی نخورند
چون حدیث صاع رفت گفتند ما کی روا داریم این که میگویند قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ قَالُوا يَا أَيُّهَا

الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ

چون آن سخن شنیدند گفت هر کس این صاع برده باز آرد و من او را شتر وار گندم بدهم ایشان گفتند معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم و اینک
بار ما پیش تست بجوی مرد ابتدا بوعای ایشان کرد و هر باره که باز یکی بجستی و نیافتی استغفار کردی تا بهمه بجست و چیزی نیافت و چون
بار ابن یامین رسید رها کرد و گفت بهر حال اینجا نباشد که او از تهمتی دورست گفتند ما رها نکنیم بنگر و ببین تا ترا برات ساحت معلوم شود چون
بار او بگشاد صاع در بار او بود ایشان خجل شدند و روی در وی نهادند و گفتند یا ابن یامین این چیست که تو کردی روی ما سیاه کردی و هر چه
با بر داشتی این چه محنتست که ما را از پسران راحیل پیش آمد این صاع کی بر گرفتی ابن یامین گفت لا ابا لکم بلاهای شما همه با ابن یامین راحیل
میباشد برادری از آن من ببردید و در بیابان هلاک کردید اکنون میخواهید تا مرا تهمت دزدی نهید گفتند این صاع در بار تو چه میکند گفت این صاع
در بار من آن کس نهاده که بضاعت و درم در بار شما نهاد و شما از آن خبر نداشتید ایشان روی بیوسف آوردند و گفتند ان یسرق اگر ابن یامین دزدی
کرد او را برادری بود پیش از وی نیز دزدی کرده و بدین یوسف را خواستند وهب منبه گفت که وی را عادت بوده که چون خوان بنهادندی
طعام بر گرفتی و برای سایلان بنهادندی ضحاک و جماعتی دیگر گفتند که اول جنایت که یوسف را بوده آن بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود
یعقوب او را بخواهر خود دختر اسحق داد تا تربیت وی کند وی را بسته و میداشت و اسحق را کمری بوده از میراث مهین ابراهیم
علیهم السلام این خواهر مهترین فرزندان بود کمر وی بر گرفت چون یوسف بزرگ شد یعقوب خواهر را گفت یوسف را بمن ده که من صبر نکنم
از وی نشکیبم یعقوب الحاح کرد خواهر یعقوب گفت اگر لابدست رها کن تا یک روز دیگر اینجا باشد تا وی را نیک ببینم وی را رها کرد و شب که
یوسف خفته بود بیامد و آن کمر بر میان وی بست چون یعقوب بیامد که یوسف را باز خواهد گفت آن کمر من دزدیده اند و بطلب آن مشغول شد
یعقوب دلتنگ شد و او در سرای جست نیافت گفت هر که درین سرا است برهنه باید کرد یکیک را برهنه کرد تا یوسف رسید
کمر بر میان او بود و در دین ابراهیم بود که دزد را بنده گیرند یعقوب گفت اکنون بر تو مباح شد اگر تو خواهی وی را پیش دیگری خواهم
رها کرد چون یوسف این سخن بشنید که ایشان گفتند آن را در دل گرفت و اظهار نکرد و با خود گفت که شما بترید که برادر خود را از پدر
دزدیدید و در چاه افکندید و آنگه بفروختید یا یوسف چه چیز در نفس خود پنهان کرد اینده گفتند که این کلمه که انتم شر مکانا یعنی که از
که آن چه ایشان گفتند از سرقه یوسف والله اعلم و علمای عالم بما تصفون وصف کردید از حوالهٔ سرقه بمن و برادرم
که چون صاع پیش یوسف بردند گفتند که آن صاعی بود که از آن جام گیتی نما گفتند ایشان در روی نگریستندی و بوی
چون یوسف در صاع نگریست و انگشت بروی زد و آوازی آمد روی ببرادران کرد و گفت دانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت
میگوید که شما دوازده برادر بودید یکی را بردید و بفروختید ابن یامین بشنید بر پای خواست و گفت ایها الملک از بهر خدا از این
صاع بپرس تا برادرم زنده است یوسف صاع بزد و گفت میگوید که زنده است و تو او را ببینی اگر یوسف وضو تازه کرده بازآمد
ابن یامین گفت ایها الملک بپرس تا او را که در رحل من پنهان کرد گفت او خشمگین است ازین پرسش گوید روبیل گفت ایها الملک
دست از ما بدار و ما را رها کن و اگر نه نعره زنم که هیچ آبستنی نماند الا آنچه بیفکند و موی بر اندام وی راست کرده و از پیراهن برون
آمد و چون یکی از ایشان خشم گرفتی هم از نژاد او کسی دست بروی نهادی خشم وی ساکن شدی یوسف پسر خود را گفت برو دست
بروی نه چون دست بر وی نهاد خشم ساکن گشت گفت از فرزندان یعقوب کسی اینجاست گفت یعقوب کو باشد گفت یعقوب
اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف گفت شما بروید و برادر را رها کنید بحکم شرع تمام ایشان گفتند یا ایها العزیز ان له ابا شیخا

حواله

مرا او پدرست

مرا او پدر پیری است بر وی بخود که او است اگرچه ممکن باشد یکی را از ما بجای او باز گیر تا ما ترا از محسنان و نیکوکاران می بینیم با ما احسان کن
یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای میجویم که آنرا که متاع ما نزدیک وی بود رها کنم و آنرا که نزدیک وی نباشد فراگیرم اگر چنین کنم از جملهٔ ظالمان باشم

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ
وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

چون نا امید شدند از آنکه یوسف اجابت کند ایشان را با جایی شدند خالی که در میان ایشان کسی دیگر نبود و خلوت با یکدیگر بنشستند
و برادران با یکدیگر گفتند برادر مهین ایشان داور و دو پیل بود پسر خالهٔ یوسف بسال از ایشان مهتر بود او بود که بگذاشت که
یوسف را بکشتند کلبی و وهب گفتند که یهودا بود گفت نمی شما ندانید که پدر بر شما عهدی گرفته است بخدای و سوگند داده و پیش از این
آن تقصیر که کردید در حق یوسف من ازین زمین فراز نشوم تا آنگه که دستوری دهد پدرم یا خدای حکم کند برای من و او بهترین حاکمانست
گفته که در میانهٔ مشاورت ایشان گفتند اگر جنگ باید کرد تا برادر را باز ستانیم اگر چه کشته شویم الجا دیگر باره پیغ پدر بیش
پس برین وجه معنی این باشد تا خدای حکم کند یا بکشتن و برادر را باز گذاشتن یا کارزار کردن و برادر را باز گرفتن

ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا
كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ۝ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝

یکی از ایشان گفت چون حال چنین است باز گردید و بنزدیک پدر شوید بگوئید پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بدزدید
ایشان نیز دیگر پرشدند و حال باز گفتند پدر ایشان را گفت ایشان چه دانستند که دزد را بنده کی باید گرفت گفتند ما گفتیم و درین
گواهی بکر بآنچه دانستیم که دزد را بنده کی باید گرفت و ما غیب ندانستیم ما این میدانستیم که صواع از میان ما روی بدر کردند مجاهد و قتاده گفته
که معنی اینست که فرجعوا من مصر وارجعوا الی ابیهم ایشان از مصر بیرون شدند و نزدیک پدر رسیدند و پدر را خبر دادند
بقصهٔ ابن یامین و صاع و آنچه رفته بود پدر گفت شما چنین نیاز ایشان گفتند ما هم آنچه از علم داریم و از آنچه دیده ایم و شنیده ایم
میگوییم و ما غیب ندانستیم که صواع وی بر گرفت یا کسی دیگر در بار وی پنهان کرد و اگر گفتند اگر ترا درین که ما میگوییم شکی است بپرس از
اهل آن ده که در آنجا بودیم یعنی اهل مصر و نیز از اهل این کاروان بپرس که ما با ایشان بودیم و راست میگوییم

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ۝ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ۝
قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۝

یعقوب ایشان را گفت آنچه با یوسف کرده بودند و خیانت ایشان ظاهر شده و گفت نه چنین است بلکه آسان کرد در شما نفس شما

کاری که گمان آنست که شما انداخته اید و تدبیر و اندیشه شما بوده و اگر نه وی چه دانست که در فرا برای در دیدن بندگی بیاید رفت
ولیکن من چه دانم و چاره من چه باشد مگر صبر کردن صبر نیکو که در میان جزع نباشد اگر اندیشه کرد و اندیشه صواب آمد گفت
محنت به نهایت رسید و فرجی پدید آمد امیدست که خدای تعالی همه را پیش من آرد و بر ان جمع گفت یوسف خواست و ابن یامین
و روبیل که وی نیز مقام کرده بود تا پدر وی چه فرماید چنانکه وی گفت فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی و تولی عنهم
یعنی یعقوب برگشت و روی از ایشان بگردانید و گفت ای اندوها و جایگاه که مراست بر مفارقت یوسف و چندان بگریست
که چشمهای وی سفید گشت و روشنای نماند بعضی گفته اند که این کنایه است از طول انتظار چنانکه گویند از بس که منتظر بودم چشم
براه نهادم چشم سفید شد فهو کظیم پس او همیشه خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد و حسن بصری گفت میان
آنکه یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که دیگر او را دید هشتاد سال بود و چشم وی از گریه نیاسود و مژه وی از اشک خشک نشد
فرزندان یعقوب گفتند تفتؤا تذکر یوسف بخدای که همیشه یوسف را یاد کنی تا که از بیماری رنجه گردی یا از جمله هالکان شوی
قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یا بنی اذهبوا فتحسسوا من
یوسف و اخیه و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعقوب چون از پسران شنید گفت مرا این با شما نیست و از شما باشما شکایت نمیکنم چه شکایت با شما شکوی لکن الی الله
و الرحم باشد شکایه با خدا است و غم و اندوه و رنج خود با وی بخش میکنم گفته اند سبب این آن بود که روزی همسایه او نزدیک
او شد و گفت ای یعقوب شکسته و دژم افتاده ای و هنوز بدان نرسیده که چنین شوی گفت خدای مرا اندوه بدان مبتلا
کرد اینست از غم یوسف مرا بدین حد رسانید خدای سوی جبرئیل را فرستاد و گفت ای یعقوب اتشکونی الی خلقی شکایت من با خلقان
میکنی گفت بار خدایا خطا کردم و توبه کردم از این پس هر که از وی پرسید که حال تو چونست گفتی انما اشکوا بثی و حزنی الی الله در خبر است
که درین مدت یعقوب خانه ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد و در آنجا رفت و با کس نگفت و نیاسود در خبر می آید که
روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو چرا آفت چنین رسید گفت بگریه یوسف گفت پشت چرا دوتا شد گفت بغم یوسف گفت
چرا چنین درهم افتاده و ضعیف شده گفت بفراق یوسف خدای وحی کرد بوی که اتشکونی الی خلقی شکایت من با بندگان من
میکنی بعزت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی نزد آن یعقوب گفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله خدای
وحی کرد و گفت بعزت من اگر فرزندان تو همه مرده بودندی من ایشان را زنده کردمی و با تو دادمی و سبب آن امتحان آن بود که
روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند و درویشی آمد و چیزی خواست ندادندش و من از همه خلقان پیغمبران را دوست دارم و در
ویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند یعقوب طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد
که هر که امروز روزه دارست باید که نزد یعقوب روزه بگشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام خوردند خدای تعالی آن محنت کشف کرد وهب منبه
روایت کردند که چون یوسف علیه السلام در زندان بود جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمد و گفت ایها الصدیق مرا میشناسی گفت نه
جز که روی نیکو میبینم و بوی خوش می یابم گفت روح الامین و رسول رب العالمین یوسف گفت چون آمدی بدین جای که مکان خاطیان است

ایلچ

اطیب الطیبین و راس المقربین و رسول رب العالمین جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تعالی خانها را بمردان دهد آن
زمین که شما در آنجا باشید بهترین زمینها باشد و خدای تعالی این زندان و سرای را پاک بکرد بحصول تو اندر وی ای سید پاکیزه
گان و ای پسر صالحان و مخلصان گفت یوسف که ای جبرئیل مرا چگونه بنام صدیقان میخوانند و از جمله پاکان و مخلصان می شماری
و من در جای گناه کاران گرفتارم و بتهمت در زندانم گفت برای آنکه تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان آنکه با معصیت
خواند نکردی برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند و پدران ترا درجه آن دادند داشتند گفت
ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای او را صبری نیکو داد بر مفارقت تو و او را ابتلا کرده است با اندوه و حزن تو
گفت ای جبرئیل حزن او چه قدرست گفت چندانکه مادری بر فرزندی که بمیرد و گفت ای جبرئیل چه مزدست وی را گفت مزد صد شهید است
گفت مرا ملاقات خواهد بود گفت آری گفت پس از این باک ندارم هر چه بمن رسد قال انما اشکوا بثی گفت یعقوب که من شکایت
میکنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت بثی ای حاجتی و اعلم و میدانم از خدای آنچه شما نمیدانید که خواب او
درست است و بسی بر بنایه که من و شما او را سجده کنیم و بعضی گفته اند که من میدانم که وی زنده است از کجا دانست گفته اند که خدای
وی را اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب دید گفت جان یوسف برداشتی گفت لا والله و هو من الاحیاء و در روایتی
که بیامد و بر یعقوب سلام کرد گفت آنی که میوه دل و راحت جان و روشنای چشم مرا بخوردی گفت لا والله گوشت
پیغمبران و فرزندان ایشان بر ما حرام است گفتار یعقوب انما اشکوا بثی و حزنی الی الله نزع علی میت که از آن نهی کرده اند
بلکه منهی نوحه کردنست و جامه دریدن و روی خراشیدن و آنکه بزبان چیزی گوید که آن در شرع روا نباشد منهی نباشد وانچه
رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون ابراهیم نام پسرش با جوار رحمت ایزدی رفت او میگریست و میگفت العین تدمع
والقلب یخشع و لا نقول ما یسخط الرب و اینها صبر مصیبت پنهان داشتن و حزن از جمله مندوبات است و پیغمبران مندوبات
بسیار را کنند و بسیاری بجای آرند و بریشان عتابی نباشد اگر یعقوب پسران را گفت ای پسران من بروید و خبر یوسف
و برادرش بجویید و تفحص کنید و از رحمت خدای نا امید مشوید مگر کافران این دلیل میکند بر آنکه فاسق از رحمت خدای مأیوس نباشد
فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل
و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین ۝ قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم
جاهلون ۝ قالوا ائنک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخی قد من الله علینا انه
من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین ۝ چون سه بار سفر کردند و روی بمصر نهادند و نزدیک
بیوسف رسیدند یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را
و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است و پیش تو آمده ایم و بضاعتی آورده ایم اندک که بوستانم کس دهند
آن را ببینند از دور و از خود دور کردند عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند درم بد بود که کس آن را نستدی حسن بصری گفت متاع سنگینه
بود و اشیاء بیهوده بیابان و شبانان را باشد از روغن گاو و پشم و موی و آن جنب آنکه دیگران طعام میخرند چون ما چیزی بد

گفتند بضاعت ما اینست تو نظر بدین مدار ما را کیل تمام بده چنانکه پیش ازین میدادی و صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه کنندگان را
گویی سبحانه و تعالی درین آیه بندگان خود را شرط ادب آموخته است در حاجت خواستن چون حاجت خواهی اول مدح و ثنا باید گفت
چنانکه ایشان گفتند ایها العزیز دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت مسنا و اهلنا الضر سیم آنچه کرده باشی از طاعت و خیر آن را
اندک شمردن و مذمت کردن و جئنا ببضاعة مزجاة اگر از کریمان لایق کرم ایشان باید خواست فاوف لنا الکیل و آنکه
آنچه داده شود آن را از سبیل باید دانست نه بر استحقاق و تصدق علینا گفته اند که مراد اینست که ما کمتر از آنچه بنو میدی طعام
دگفته اند صدقه کن بر ما بانکه برادر ما ابن یامین را با ما دهی و گفتند ان الله یجزی المتصدقین برای آنکه ندانستند که وی مومن است
چون ایشان این نوع سخن گفتند دل یوسف بر ایشان نرم شد خواست که خود را به برادران اظهار کند ایشان را گفت
هل علمتم هیچ میدانید که شما چه کرده اید با یوسف و برادرش در وقتیکه نادان بودید آنچه میکردید نمیدانستید و کودک
و جوان بودید کلبی گفت سبب اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشان را گفت که مالک بن الزعر گفت من در فلان سال غلامی
یافتیم در چاهی بدین صفت و او را بچند درم از قومی بخریدیم ایشان گفتند ایها الملک آن غلام را ما فروختیم یوسف را خشم آمد
گفت ایشان را بیرون کردن و زدن بیهوده گفت ایها الملک یعقوب را فرزندی بود نام یوسف ازو غایب شد امروز چند سالست
که از گریه نابینا شده است در بیت الاحزان شده است با کسی نگوید و کس یادی نکرده از فراق یک فرزند چنین است چگونه بود جمله
قتل ده فرزندش بشنود اگر گفتند ایها الملک اگر لا بد است و ما را بخواهی کشتن این متاع ما را پیش پدر ما فرست که او در
فلان جایگاه است و سخت محتاج و درویش و محیل الحال است یوسف چون این سخن بشنید یوسف را دل نرم گشت بگریست
و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه گفته اند چون یوسف ابن یامین را باز گرفت و باقی پسران پیش پدر شدند
او یکبار دیگر گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نامه نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل
بدان ای ملک که ما از اهل بیتیم که همواره بر ما بلا موکل بوده است جد ما ابراهیم را نمرود دست و پای ببست و با آتش انداخت خدای تعالی
آتش را بوی سرد و سلامت گردانید و پدر ما را دست و پای ببستند تا برای خدای قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند خدای تعالی
او را فدا کرد بکبشی و مرا فرزندی بود که از همه فرزندان نیکوتر و از همه جهانیان بهتر و بنزدیک من دوستر بود برادران او را از پیش من
ببردند و نماز شام آمدند و پیش من پیراهن خون آلوده آوردند و گفتند او را گرگ بخورد من در محنت او مانده ام و بر رو
چندان بگریستم که چشمهای من خلل یافت و او را برادری بود از مادر وی من او را پیش خود باز گرفته بودم و غم آن فرزند بدو
میگذاردم همه برادران او را از پیش من ببردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرده است و تو وی را از من باز گرفتی و ما اهل
النبیم ایم که در میان ما دزدی باشد اگر این فرزند مرا با من فرستی و اگر نه من ترا دعا کنم که بهفتم تو برسد یوسف چون این بخواند خویشتن
را نگاه نتوانست داشت و نتوانست حال خود را آشکار کرد و بعضی دیگر گفتند که یوسف ابن یامین را گفت هیچ فرزند داری گفت سه دارم
گفت چه نام شان کرده گفت فرزند مهین را یوسف نام کردم و دیگری را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه حواله کردند که وی را
گرگ بخورد و سیم را خون نام کردم برای آنکه پیراهن خون آلود ما آوردند و حواله آن خون بگرگ کردند یوسف نزد آنحال گفت اگر
ایشان دیگر باره بیایند من پیش این ایشان را در بند ندارم جز که خویشتن را اظهار کنم چون برادران باز آمدند ایشان را گفت

هل علمتم

هل علمتم ما فعلتم هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش چه کرده اید چون جاهل بودید و نمیدانستید که کار وی بکجا رسید یعنی یوسف را
از پیش پدر ربودید و در چاه افکندید و آنگاه که وی را از چاه برآوردید و بغلامی بچند درم بفروختید و چون چاه و بار برادرش ابن یامین
یافتید زبان دراز کردید و گفتید ای بنی راحیل ما را از شما چند محنت خواهد بود عبد الله عباس گفت چون یوسف این سخن بگفت برقع
از روی برگرفت ایشان در نگریستند و وی را بشناختند بعضی دیگر گفتند چون یوسف بخندید از برق دندانهای وی نور پیدا شد
این بگفت و باز خندید و برادران بشناختند و گفتند که یوسف بر سر علامتی داشت که آن علامت پدران و جدان وی بود تاج
از سر برداشت در نگریستند آن علامت بدیدند و وی را گفتند ائنک لانت یوسف تو یوسفی گفت آری من یوسفم و این برادر منست
ابن یامین گفت خدای بر ما منت نهاد با کی جمع کرد میان ما از آن پس که شما تفریق کردید من یتق و یصبر بدرستی که هر که او متقی باشد
و بر هر چیز از محارم و واجبات او بگذارد و از مناهی اجتناب کند و از محارم صبر نماید و او از جمله نیکوکاران باشد و خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نکند
قالوا تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
لکم و هو ارحم الراحمین اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا و اتونی باهلکم اجمعین
ایشان چون آن حال بدیدند از دست در افتادند و گفتند بخدای که خدای ترا بر ما برگزید بانواع خصال خیر از علم و فضل و فضل و حکم
و حلم و تقوی و زهد و ما خاطی و گناهکار بودیم لاجرم خدای تعالی ترا برگزید و بزرگ گردانید و ما را ذلیل و خوار گردانید یوسف علم خود را
کار بست و از سر توبیخ و سرزنش ایشان در گذشت و گفت بر شما هیچ سرزنشی و ملامتی نیست خدای شما را بیامرزاد و بر شما رحمت کناد
و او رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست از ابن عباس روایتست که او گفت روز فتح مکه رسول خدای حلقه در خانه بدست گرفت
و مردم مکه پناه با خانه داده بودند و گفت الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده ای اهل مکه مرا بر چه جای ...
و تکذیب من کردید و از زاد و بوم خودم بیرون کردید چه گمان میبرید بمن که با شما خواهم کرد گفتند گمان خیر میبریم تو برادر کریمی
و پسر برادر کریمی و امروز قادری و مالکی و دست قدرت تراست رسول گفت من امروز همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد
که لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم تا بسدی گفت یوسف خویشتن را بر ایشان ظاهر کرد اول سخنی وی این بود که پدرم چون است
گفتند چشمهایش رفته است پیراهن از تن برکشید و گفت اذهبوا بقمیصی هذا این پیراهن من ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا
گردد ضحاک گفت آن پیراهن جبرئیل برای ابراهیم از بهشت آورده چون وی را با آتش انداختند ابراهیم آن را باسحق داده و اسحق
به یعقوب و یعقوب در میان تعویذ بنگاشت و آن پیراهن را در روی بپوشانید چون یوسف خواست که پدر اشارت دهد جبرئیل
گفت این پیراهن را بوی فرستد که از وی بوی بهشت می آید هیچ مبتلا و بیمار این بوی نشنود الا که شفا یابد و گفته اند که
برای آن گفت اذهبوا بقمیصی هذا که نخست یعقوب را اول پیراهن خون آلود بود تا راحت هم از آنجا باشد که محنت بوده است
و اتونی باهلکم اجمعین و اهل خود را همه بر دارید و پیش من آرید فلما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد
ریح یوسف لو لا ان تفندون قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم فلما ان جاء البشیر
القاه علی وجهه فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و چون کاروان جدا گشت و از مصر بیرون رفت حق تعالی باد شمال را بفرمود تا بوی پیراهن یوسف در ربود و به مشام یعقوب رسانید مجاهد گفت پیراهن بوی بهشت می آمد یعقوب چون آن بوی بشنید بدانست که آن بوی پیراهن یوسف است و بعضی دیگر گفته اند که یوسف را بوی بود مخصوص یعقوب آن بوی بیافت و میان ایشان و یعقوب هشتاد و هشت روزه راه بود و هشتاد فرسنگ یعقوب بوادی کنعان از زمین فلسطین و یوسف بزمین مصر یعقوب را گفت که بوی بشنید مضطرب شد گفت بوی آشنایان میشنوم گفتند چه بوی گفت بوی کاکر بگویم مرا ملامت کنید گفتند آخر بگوی گفت بوی یوسف می آید اگر نه آنست که شما مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و گویید خرف شده است حاضران چون این بشنیدند گفتند که ای که تو هنوز در ضلالت قدیم خودی از افراط محبت یوسف گفته اند که این سخن پسران گفتند و پیراهن جامه دیگر آورده و در وقتی که فرزندان یعقوب بکنعان بودند فَلَمَّا أَنْ جَاءَ پس آنگاه که بشیر آمد یعنی مژده دهنده در آن پیراهن بروی یعقوب انداخت خدای تعالی چشم با یعقوب داد ابن عباس گفت آن بشیر یهودا بود گفت آن پیراهن خون آلود که مجیب پدرم بودمن بردم و سبب خوردن گرگ وی من دادم اکنون این خبر من برم و این مژده من دهم ابن عباس گفت یهودا پیراهن بستد سر برهنه کرد و پای برهنه بیامد و آن کاروان را بگذشت و از زاد هفت نان داشت پیاده می آمد هنوز نان تمام ناخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و بروایتی دیگر از ابن عباس مالک بن الزعر بود در آمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب چشم باز کرد و آن ملامت کنندگان را گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نه من شما را گفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید یحیی بن سلیم روایت کرد که ملک الموت دستوری خواست از خدای بزیارت یعقوب رود دستوری یافت بیامد یعقوب وی را گفت ای ملک الموت آن ممکن بود که شما ملاقات بود گفت بگوی یا ذی المعروف الذی لا ینقطع ابدا و لا یحصیه غیرک یعقوب آنگاه این کلمات گفت صبح ربنا مده بود بشیر آمد و پیراهن بر روی او افکند چشمش بینا و قوتش باز آمد پسران در انکار تضرع و ابتهال در آمدند و گفتند ما گناه کردیم و بد کردیم خط عفو در جرایم ما کش و از سر گناه ما در گذر و از خدای تو برای ما آمرزش خواه یعقوب وعده استغفار داد و گفت زود بود که برای شما استغفار کنم و آمرزش خواهم از خدای خویش اوست آن خدایی که آمرزنده و مهربانست گویند چگونه بود که یعقوب وعده استغفار داد و توقف نمود و یوسف که صاحب واقعه بود توقف نکرد و گفت لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ گفتند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد و یعقوب پیر بود تأنی کرد و نیز برای آن تأخیر کرد که وقت سحر در آید برای آنکه وقت استغفار سحرگاه است چون وقت سحر در آمد یعقوب وضو و نماز بگذارد و چون وقت سحر شد دست برداشت و گفت بار خدایا مرا بیامرز جزع که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز تا ستمی که با یوسف کرده اند گفت ترا و فرزندان ترا بیامرزیدم راوی خبر گوید که پیغمبر رسول میرفتم بحجره عبد الله مسعود و بگذشتم او میگفت اللهم انک دعوتنی فاجبت و امرتنی فاطعت و هذا السحر فاغفر لی او را گفتم یا ابن مسعود چه تخصیص است گفت وقت اجابت دعا سحرست نه بینی که یعقوب پسرانش را وعده بسحر داد قوله تعالی سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي و از رسول روایت کرده اند که وعده ایشان شب آدینه داد و گفته اند بیست سال هر شب آدینه برای ایشان آمرزش میخواست

کردی

شعبی گفت برای آن توقف کرد تا بداند که یوسف عفو کرده است ایشان را یا نه گفت یا یوسف برادرت بر تو ستم کرده اند عفو کرده ای ایشان را گفت آری و در روایت اهل یعقوب از راه با جمله اهل البیت دو نفر چون نزدیک مصر رسیدند یوسف آن پادشاه را که خود نایب وی بود گفت پدر من که او پیغمبر خدای است و پیغمبر زاده و پیران و فرزندان همه پیغمبرانند و از کنعان بدیدار من می آیند تو می خواهی که باستقبال وی آیی ملک با چهار هزار مرد از خواص خود بر نشست و یوسف با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب پیاده میرفت چون نگاه کرد یوسف را دید لشکر جهان و اهل مصر بیوداراگفت کیان و عون مصر است گفت این پسر تو است چون بیکدیگر رسیدند یوسف خواست که سلام کند یعقوب سبق برد و گفت السلام علیکم یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای برنده اندوهان اگر گویند چرا یعقوب یا گفته بیوسف رو و یعقوب پدر او بود و اولیتر آن بود که یوسف رفتی گوییم اگر یوسف رفتی بیت الاحزان و در ویشی و تنگ دستی و چنوایی او یوسف از راحت بر نخاستی یعقوب را گفت که تو دیر است که در بند بلای پیوسته و ملکت و ولایت او بینی که کودک طفل را از تو پیر دیدم و پادشاه مصر شن با تو سپرد دیر است که چون شنید یعقوب باستقبال یوسف و او را زلیخا پیر شده بود و نابینا و درویش گشته و در غم و اندوه رسیده کسی را شفاعت کرد تا دست او گرفت و او را بر راه یوسف برد هر گاه که کوکبه آمدی از لشکر قایدا و گفتی که بر خیز که یوسف آمد زلیخا گفتی که نه یوسف است که من او را شناسم تا چند فوج بر وی بگذشت راست که آن کوکبه بدید آمد آواز داد که من بوی یوسف می شنوم مرا پیش یوسف بر برید او را پیش یوسف بردند یوسف علیه السلام بنگریست زلیخا را بدید اسب باز داشت و برا گفت ای زلیخا چونی گفت چنین که می بینی گفت آن حالت کجاست گفت رفت و تلف شد گفت جمالت کجاست گفت در فراق تو نیست شد گفت چشمت چه کردی گفت از گریه تباه شد گفت ملک و مال و جمال نماند آن فعل کفتی که از محبت هیچ مانده است گفت هر روز که بر می آید زیادت میشود آنگه گفت سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عَبِيدًا لِلْمَعْصِيَةِ پاکست آن خدای که بطاعت بندگان را پادشاه کرد و بمعصیت پادشاهان را بنده کرد آنگه دعا کرد تا چشم و جمال و جوانی با وی داد و او را بنکاح خود آورد و از وی دو پسر یوسف را

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

چون ایشان در پیش یوسف شدند یوسف پدر و مادر را جای داد نزدیک و مراد بمادر خاله است چه مادرش در آن حال بر جای نبود و عرب خاله را مادر خوانند چنانکه عم را پدر وَقَالَ ادْخُلُوا و گفت ایشان را در مصر روید با امن و ایمنی از هیچکس خوف و بیم نباشد شما را ابن عباس گفت این برای آن گفت که پیش از آن ملوک مصر خایف بودندی در مصر بیار ستندی شدن الا بجواز و این سخن آنوقت گفت که باستقبال رفته بود و پدر را دیده چون در مصر شدند و یوسف بر سریر ملک بنشست پدر و مادر را یعنی خاله را بر سریر بنشاند حسن بصری گفت خدای تعالی مادرش را اجل باز نوه کرد

تا یوسف را سجده کنند تصدیق رؤیا و گفته اند که سریر بمیدان برده بودند و جملهٔ اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند چون
ایشان بر سریر بنشستند جمله مردان و زنان بسجده شدند چنانکه گفت وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا یوسف گفت ای پدر این تاویل
خوابیست که من دیده ام پیش ازین که خدای تعالی بدید کرد یعقوب گفت یا یوسف ایشان که اند که ترا سجده کردند گفت همه برادرانم
و بندگان منند که همه را در ایام قحط خریده ام امروز از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم در خبر است که جبریل این قصه
با رسول میگفت رسول را عجب آمد از کرم یوسف جبریل برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میرساند و میگوید بفرما من که فردای
قیامت چندان شفاعت دهم ترا که تو گوئی حسبی حسبی گفته اند که سجده خدای را بود و یوسف جهتی بود که جهت القبله بود و بعضی
گفته اند آن سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجدهٔ فرشتگان آدم را و گفته اند در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی
وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و خدای من با من احسان و نیکوئی کرد چون مرا از زندان بیرون آورد در خبر است که چون یعقوب یوسف را
بدید گفت ای یوسف برادران با تو چه کردند گفت ای پدر از من چه پرسی که برادران با من چه کردند از من آن پرس که خدای
با تو چه کرد و گفت وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ با من نیکوئی کرد که مرا از زندان بیرون آورد
و شما را از کنعان با من نزدیک من آورد و یوسف ذکر زندان کرد و ذکر چاه نکرد و نگفت إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ الْجُبِّ تا ملامت
برادران نباشد پس از آنکه عفو کرده بود مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ پس از آنکه میان من و برادران جدائی افکند
و دوستی تباه کرد خدای ما را بیکدیگر رسانید بدرستی که خدا لطیف و نیکوکار است هر آن چیزی را که خواهد بلطف وی بود که
فراق ما بوصال مبدل گشت و او ست دانای درست کار و درست گفتار هر چه کند و گوید محض حکمت باشد

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

گفته اند مدت غیبت یوسف بیست و دو سال بود سلمان گفت چهل سال حسن بصری گفت هشتاد سال و او را از زلیخا
فرزند بود دو پسر افراهیم و میشا و یکدختر رحیمه که زن ایوب بود و گفته اند یعقوب با فرزندان و خویشان
که در مصر آمدند هفتاد و دو کس بودند و آنگه با موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار مرد بودند و هفتاد و اند هزار مقاتل
بودند و باقی زنان و کودکان هزار هزار و دویست هزار بودند و یعقوب بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود
که مرا نزدیک پدرم اسحق ببرید بشام و آنجا دفن کنید سعید جبیر گفت یعقوب را در تابوت نهادند از ساج و به بیت المقدس
آوردند همان روز برادرش فرمان یافت عیص هر دو را آنجا در یک قبر نهادند و هر دو را بهم زاده بودند عمرشان صد و چهل
هفت سال بود چون خدای تعالی یوسف را مراد و آرزو بداد و ملک رفعت و دنیا تمام کرد دانست که با وی نخواهد
ماند تمنای بهشت کرد و مرگ آرزو خواست و گفت رب ای خدای من مرا ملک و پادشاهی بدادی و از آن بهره تمام
کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب بیاموختی ای آفریننده آسمان و زمین تو خداوند منی و یمن او یتری در دنیا و آخرت
تَوَفَّنِي مُسْلِمًا جان من در حال مسلمانی بردار یعنی لطفی کرده دایم و باقی گردان و توفیق طاعت و انقیاد بخش و مرا بصالحان

ویکلم دان در رسان یعنی مرا با پدرم حشر گردان و بدرجهٔ ایشان برسان خدای تعالی او را بمصر وفات داد و او را در رود
نیل دفن کردند و در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون وی با وفات رسید اهل مصر با یکدیگر خلاف کردند هر یکی
میگفت بهر جای که هر برکت و خیر میرساند یعنی یوسف با آن محلت و جای ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ
إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ
وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّنْ
مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

آنچه رفت از حدیث یعقوب و یوسف جمله خبرهای غیب
که ما وحی فرستیم و ما ترا اعلام کنیم بر زبان جبریل و تو آنجا نبودی و حاضر گشتی چون برادران دل بر کار خود تمام کردند
اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند و برادر در چاه اندازند و چون حاضر نبوده و گفت نا خوانده و از کسی ناشنیده بر صدق
و نیستند بیشترین مردمان مؤمن و اگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان و افراط و سعی و کوشش خود کنی در دعوت
و اظهار معجزات تا ایمان آرند و بنا ور دند و حریص طلب چیز باشی بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزد نخواهی بر ادای
این رسالت تا ایشان را صارف نبود از اجابت دعوت و نیست این قرآن مگر ذکری و پندی مر جهانیان را که بخوانند
و بدانند و بدین متعظ شوند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ بسا آیه و نشان و دلیل و برهان که در آسمان و زمین است بران میگذرند
و از اندیشه کردن در آن اعراض میکنند و روی میگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستارگان
و سیر و دوران ایشانست علی و تیره واحده لا صنع اطال فیها و آیات زمین انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار
و از هار و ثمار و جز که در وقت او آن خواهد بود و ایمان نمی آرند ایشان بخدای و الا مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند
مراد بآیه مشرکانند چون ایشان را گفتندی که شما را که آفرید گویند خدای آنگه با این اقرار که بزبان میکنند بت می پرستیدند
و میگفتند ایشان انباز ان خدای اند و شفیعان ما اند و بروایتی دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست در تلبیه که مشرکان
عرب و منافقان بی ادب گفتندی لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكٌ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ و قبیلهٔ غطفان گفتندی
تا الله لولا ان بکرا دونک و بنی غفار گفتندی و نتم ملوک ینبیک الناس و معمر و نت ما نوال مناعیحا یاتونک
و قریش گفتند لبیک حقا حقا تعبدا و رقا خدای تعالی در تلبیهٔ زدن ایشان این آیه فرستاد و ما یؤمن اکثرهم بالله
إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ فِي التَّلْبِيَةِ عطا گفت مراد این آنست که چون ایشان از رنجی و قحطی و بیماری آمدی در دعا آویختندی
چنانکه گفت وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و این رنج زایل شدی باسر شرک و کفر شدندی
و انداد خدای یاد کردندی از امام محمد باقر روایت که شرک طاعت است از شرک عبادت و آن آنست که شیطان را طاعت دارند و فرمان برند در اینکه معاصی

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

می ایمن شده‌اند ایشان از آنکه بایشان آید عذابی که باز پوشد ایشان را از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال چنانکه قوم را آمد یا خبر قیامت ناگاه بایشان رسد و ایشان را این خبر باشد و ندانند و خدای تعالی قیامت را ساعت خوانده است تا منبی باشد از قرب و سرعت او و در حال آمدن چنانکه گفت وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ آنگه خطاب کرد رسول را و گفت أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ دعوت میکنم با خدای و با دین او بر بصیرت و حجت و بران من دعوت میکنم ابن عباس گفت مراد صحابه رسول اند که ایشان بر نیکوطریقی بودند بعد علم و گنج ایمان و لشکر خدای بودند سبحان الله منزه است از آنکه بوی شرک آرند آنکه خدای که خالق و رازق و اگر شما مشرکانید من از جمله مشرکان نیستم آنکه حق بر ایشان رد کرد آنچه ایشان گفتند که خدای پیغمبری از جنس آدمی نفرستاد بآنکه گفت وَمَا أَرْسَلْنَا و ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد آن مردانرا از جمله آدمیان دون فرشتگان از اهل شهرها از اهل بادیه که مردان شهرها فقیه و حلیم باشند اگر این مشرکان نمیدانند چرا نروند در زمین و سیر نکنند تا بدانند که پیغمبران چگونه بوده‌اند و کسانیکه با ایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شد و بنگرند تا عاقبت و سرانجام کسانیکه پیش از ایشان بودند و عصیان کردند که ایمان میکنند تا چگونه بود و بآن اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند اجتناب کنند که ایشان دین اختیار کردند و سرای آخرت که سرای بازپسین است بهتر و نیکوتر کسی را و کسانی را که پرهیزکار باشند از صحبت ایشان حذر کنند با آنکه کار نمی‌بندند تا بدانند حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا

فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ

وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی ما پیش از تو رسول فرستادیم با امتان ایشان دعوت کردند امتان خود را دعوت ایشان قبول نکردند تا آنکه رسولان از ایمان ایشان ناامید شدند و بدانستند که ایشان تکذیب کردند و باور نداشتند همی ناگاه نصرت ما بایشان آمد و عذاب استیصال بکافران رسید پس برهانیدیم و نجات دادیم آن را که خواستیم و عذاب ما چون بکافران و مجرمان آمد هیچکس آن را رد نتواند کرد و باز نتواند داشت لقد کان بدرستی که هست و بود

در قصه یوسف و برادرانش و قصهای پیغمبران که گذشتند عبرتی و پندی مر خداوندان عقل و خرد را که دران قصها نظر کنند و اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند احتراز نمایند مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ آن حدیث نبوتست که فرا بافته باشند و دروغ که نهاده باشند ولیکن تصدیق آنست که پیش از وی بوده است و فرستاده شد از کتابها و تفصیل هر چیزی که مردمانرا بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی است گروهی را که ایمان آرند و بدان منتفع گردند

سورة الرعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وبه نستعين

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

عبدالله عباس گفت معنی المر آنست که انا الله اعلم و اری منم خدای که میدانم احوال شما و می‌بینم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این آیات کتاب قرآنست و روا بود معنی این بود که این حروف مقطعه که الف و لام و میم و را است آیات کتابها و نشانهاست که در توریة صفت او کرده‌ام آنگاه ابتدا کرد و گفت وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده‌ام بتو ای محمد این قرآن حق است و درست و صواب و راست چنگ در وی زن و دست در و آویز و بدو کار کن با آنکه حق است بیشترین مردمان نمیدانند و بدو ایمان نمی آرند و تصدیق نمی کنند مقاتل گفت که آیه در حق مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند که محمد این قرآن از خود میگوید اللَّهُ الَّذِي خدا آنست که برداشت آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ یعنی بی ستونی که از زیر وی باشد و بی علاقتی که از بالای وی باشد گفتند این آیه از جمله صد و هشتاد آیه است که خدای تعالی جواب مشرکان کرد چون گفتند رسول را که خدای توچه کرد و او را چه صنع است گفت خدای سقف آسمان برداشت معلق بی ستونی که ببینید شما بعضی گفته‌اند ستونی هست ولیکن مرئی نیست از آنکه شما آن را نمی توانید دیدن حکما و بعضی مسلمان گفتند که آسمان محیط است از جمله جوانب زمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند که آسمان و زمین بقدرت خدای برپای است و حکما گفتند که زمین بدور فلک ساکنست با قتضاءات مکانی و فلک بفلک دیگر تا بفلک نهم که آنرا فلک الافلاک گویند و برین قاعده مالایتناهی از افلاک لازم آید تا هر یکی آن دیگر را نگاه میدارد و چون افلاک مالایتناهی محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفته‌اند که معنی اینست که آسمانها را برداشت بی عمادی که ببینید عمادی هست تا که آن را دیده شود اگر بودی دیده شدی ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ای استولی آنگاه مستولی شد بر عرش و قادر گشت بر آفرینش وی و حاجز گشت و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و اراده وی میروند چنانکه وی خواهد لِأَجَلٍ مُسَمًّى و منزل معین آفتاب بیکسال دوازده برج سیر کند و ماه یکی برجی بیکماه و هر روزی از مطلع دیگر برآید بمنزل دیگر فرو شود گفته‌اند لِأَجَلٍ مُسَمًّى یعنی

تا بروز قیامت که آفتاب منکسف شود و ماه منخسف و ستارکان مکدر یُدَبِّرُ الْأَمْرَ چنان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و آجال کروهی را از کتم عدم در وجود می آرند و از اصلاب آبا و ارحام امهات میرسانند و کروهی را از شکم مادران بزمین می آرد و کروهی را از پشت زمین بشکم زمین میرسانند بر وفق حکمت و صلاح و امارات و علامات را تفصیل میدهد و بشرح بیان میکند و ملک را از شاه برمیدارد و این همه را برای چه میکند برای آن تا بود که شما بیقین بدانید که مدبر و مفصل قادرست بر بعث و نشور و بدانید که شما بنا خواهید رسید و ثواب خدای خواهید دیدن و بجزای آنچه میکنید از طاعات و معاصی خواهید رسید وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ

فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ

وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ اوست آن خدای که بکشید زمین را و بکسترد حق تعالی در بدایت خلق زمین بیافرید بر جای کعبه و آنکه بفرمود تا جملهٔ زمین از زیر او بیرون آوردند و آنکه زمین بر پشت آب بود بمانند کشتی با بادشه بر سر آب می جنبید و آرام نمی گرفت حق تعالی کوهها را بیافرید و بمثابهٔ زمین کرد بمثابهٔ سنگهای کران که بر کنار لب ظرف نهند تا باد در نوردد چنانکه گفت وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و در زمین بکرد و بیافرید کوهها را تا از ثابت بجهت جویهای فراخ در زمین بیافرید و از هر نوع میوه دو جفت و دو لون و دو نوع سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک و میپوشد تاریکی و ظلمت شب را نور و ضیاء روز تا سیاه و روشن میکردد درین چیزها آیاتی و علاماتست قومی را که تفکر کنند و اندیشه بجای آرند تا معبود خود و آفریدگار خود را بشناسند و در زمین پارهای است نزدیک یکدیگر و پیوسته بهم همه از یک جنس و یک شکل صورت داده اند با این همه مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع هست و بعضی را نیست بعضی نبات رویانند و بعضی بوستانها است از انگور و کشت و درختان خرما بعضی آنست که از یک اصل بر آمده اند و بعضی نه چنین است همه از یک زمین بر آمده اند و یک آب خورده ما که آفریدگاریم و پروردگار بر حسب آنچه میخواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل می نهیم در طعم و رنگ و بوی در جمله آیاتی و دلالاتی هست که این همه بتدبیر است و قادر مختار حکیم که اگر چنان بودی که طبیعیان میگویند بایستی که همه یک رنگ و یک طعم بودی چون آب و هوا و خاک یکیست جابر بن عبد الله انصاری گفت که از رسول شنیدم که علی را گفت النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ آنگاه این آیه بر خواند وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ الی قوله تعالی يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ مجاهد گفت در میوهها چنان تفاضل است که در بنی آدم از یک پدر و مادر اند این اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید یکی سیاه یکی عاقل و یکی ابله و یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت این مثل است که خدای تعالی زده است برای دلها که همه از یک اصل اند چنانکه پارهای زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کنند که نرم باشد و بعضی قبول نکنند که سخت باشد همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد از آسمان و با ایشان الطاف کرد و بعضی دلها نرم بود قبول کرد و بعضی سخت بود که بر کفر و معاصی اصرار کرد و اگر گفت که خدای کرد

هیچکس همچنین قرآن باشد الا چون بر جزو یا بزیادتی و نقصانی قال الله تعالی وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ

جَدِيدٍ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ

مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝

حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خود و گفت ترا عجب می آید ازین کافران که با این همه ادله و براهین و حجج و آیات و بینات و علامات که می آرند و بر کفر اصرار میکنند و جمادات می پرستند و نیز عجب گفتار ایشان که میگویند چون ما خاک شده باشیم ما را دیگر بار در خلق نو خواهند آورد و بر خواهند انگیخت آنانکه این سخن گفتند آنانند که بخدا کافر شدند و ایشان آنانند که فردای قیامت در گردنهای ایشان غلها بنهند و ایشان اهل دوزخ اند در دوزخ جاوید باشند وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ و تعجیل میکنند و بزودی یعنی اگر در دنیا از تو عذاب میخواهند پیش از احسان و رحمت این بود که کافران بر سبیل استهزا میگفتند اگر این عذاب که ما را وعده میدهند حق است و آن را اصلی هست آن عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت کرد وَقَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ الآیه وَقَدْ خَلَتْ و پیش از ایشان بگذشت بر امتان گذشته عقوبتها و عذابها با نواع و بدرستی که خدای تو ای محمد خداوند مغفرت و آمرزش است مردمان را بر ظلم و این وعده آمرزش مطلقست بمشیت مقیدست خداوند سخت عقوبتست سعید بن المسیب گفت چون این آیه آمد رسول گفت اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او هیچ آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی تجاوز او همه آدمیان پشت با او عفو او کرداشتندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ

آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ

الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۝ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۝

میگویند آنکسانیکه کافر شدند بر سبیل طعن چرا آیتی و دلالتی نمی فرستند و فرو نمی آید بر وی از خدای وی اگر وی پیغمبر خدای است تا حجت نبوت وی باشد و دلیل صحت قول وی خدای تعالی جواب داد و گفت ای محمد تو پیغمبری ترساننده آنچه بتو تعلق دارد ادای رسالت و انذار است نه انزال آیات چه آن بخدای تعلق دارد و بحسب مصلحت فرستد و هر گروهی را نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا کنند عباس گفت که چون آیه آمد رسول دست بر سینه خود نهاد و گفت أَنَا الْمُنْذِرُ و دست بر دوش علی زد و گفت أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي و همچنین روایه کرد از رسول که این کار یعنی خلافت با علی هادی و مهتدی است چون امام اولین هادیست و آخرین مهتدی این دلیل نجات و خلاص توست لَنْ يَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَإِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً مُسِيئَةً وَإِذَا كَانَتِ الْوُلَاةُ هَادِيَةً مُهْتَدِيَةً

گرابا شد آن را که امانش باشد انکه حق تعالی از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد و گفت وَاللّٰهُ یَعْلَمُ خدای میداند آنچه هر ماده در شکم خود بر میدارد که نر است یا ماده تمام یا ناتمام نیک یا بد سپید است یا سیاه و میداند آنچه رحمها از نه ماه تا شش ماه و آنچه بیفزاید تا یکسال و دو سال حسن بصری گفت آنچه بکاهد بسقط و ولی و فنا از شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدت نقصان با تمام نه ماه بر آن و مدت حمل نزد ما از شش ماه کم نباشد و بیک روایة یکسال و مذهب ابو حنیفه آنست که مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی گفت که جاء بنی سلم گفت هرم بن حیان بچهار سال بزاد و چون بزاد دندانش و ندانهاش جمله بر آمده بود در خبر است که در عهد عمر الخطاب زنی آورد و مذ تا سنگسار کنند بعلت انکه بشش ماه زائیده بود امیر المؤمنین علیه السلام عمر خطاب را گفت ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر این زن با تو بکتاب خدای خصومت کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای تعالی گفت وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و قال وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال که مدت رضاع است از سی ماه بر دو شش ماه مدت حمل باشد عمر ملعون گفتی بفرمود تا آن زن را رها کردند و کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ هر چیز را اندازه باشد و مقداری نزدیک خدای تعالی چنانکه حکمت اقتضا کند بی زیاده و نقصان قتاده گفت آجال و ارزاق نزدیک وی مقداریست بمقدار معلوم و او عالم است بغیب یعنی بکارهای پوشیده و نهانی و آنچه آشکار و مشاهده بود یعنی موجود و معدوم داند و نهان و آشکار را شناسد و او بزرگوار است و بزرگ بهمه چیزی و هم مرتبه و منزلت و دون او باشد و عالم و مستعلی بر همه چیزها سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

بیان کمال علمی خود کرد و گفت یکسانست نزدیک علم و دانش او از شما و آنکس که سخن پنهان کرد و آنکس که آشکار او اگر شب پوشیده و اگر آشکار آورنده بود و بروز از بهر حوائج خود یعنی جمله معلومات نزدیک او متساویست از آنجا که او عالم بذاتست عبد الله عباس گفت مراد آنست که او عالم با آنکس است که او بشب در تاریکی و پوشیدگی و تهمتی رود و اگر بروز نماید که من از تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند در این وجه تهمت و وعید را باشد و خدای را فرشتگان هستند در شب و روز که بر عقب یکدیگر در آیند و جماعتی بروند بر عقب ایشان و جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان شب و روزند که خدای متعهد ستد بهای آنکه آدمیان را که دارند که ضمیر در ضمیر من است یعنی آنکس را که سخن پنهان و آشکارا کند فرشتگانند بر وی موکل پیش او و از پس او بامر و فرمان خدای وی را نگه میدارند از پیش و پس وی در خبر است که فرشتگانند موکل بحفظ تا شیاطین را از چشمهای ما باز میرانند چنانکه کسی از انگبین مگس راند در خبر است که یکی از جمله بندگان صحابه رسول را پرسید که مرا چند فرشته موکل است گفت دو فرشته یکی براست و یکی برچپ آنکه بر راست امیر است بر آنکه برچپ چون بنده که حسنه کند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن که پشیمان شود

وباستغفار و توبه کند هیچ بر وی ننویسند و اگر نکند گوید بنویس که خدای ما را از ما با که بد قرینی ما را خدای مراقبه میکند و از ما شرم نمیدارد و ذلک قوله وما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگرند خدای را در پیش و پس ما که ما را نگاه میدارند و ذلک قوله معقبات من بین یدیه ومن خلفه و فرشته که سوی پیشانیت بدست اوست یعنی سلطنت بر تو چون تواضع کنی ترا برفیق رفیق کند و چون تکبر کنی ترا تواضع کند و دو فرشته دیگرند که بر لب تو موکلند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد و آل محمد دو فرشته دیگرند که بر دهن تو موکلند تا مار در دهن نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهات موکلند این ده فرشته بر هر آدمی بشب و ده دیگر بیایند و این ده بروند جمله بیست فرشته ده بروز و ده بشب و ابلیس روز متعرض وسوسه آدمیان باشد و فرزندانش بشب در خبر است که چون شب آید فرشتگان روز بروند خدای تعالی گوید چگونه بندهٔ مرا رها کردید گویند بار خدایا تو داناتری در نمازش رها کردیم این دیگر فرشتگان را گوید چگونه دیدید وی را گویند بار خدایا در نمازش یافتیم سعید جبیر از عبد الله عباس روایة کند که مراد بقوله له معقبات پادشاهی است که او را نگهبان و حارس باشد بشب و روز ضحاک گفت مراد پادشاهان کافرند که گمان برند که حارس ایشان از خدای نگاه توانند داشت و بر این وجه و بر این وجه مورد آیه تهکم را باشد ابن جریج گفت مراد رسول خدای است که او را نگهبانان هستند که نگاهش میدارند از شر جنیان و از طوارق شب و روز ابن زید گفت در قصه عامر بن الطفیل و زید بن ربیعه آمده که حضرت رسالت پناه در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد آمدند مردم همه بر ایشان میدیدند یکی از صحابه گفت یا رسول الله این عامر بن الطفیل است که بتو می آید گفت رها کن تا بیاید اگر خدای با وی خیر خواهد مهتدی شود او بیامد و پیش رسول بنشست و گفت ای محمد اگر من اسلام آرم مرا چه باشد گفت دیگر مسلمانان را بود و آنچه بر ایشان بود بر تو بود گفت خلافت خود از پس خود بمن دهی گفت آن تعلق بمن ندارد تعلق بخدای دارد گفت مرا امیر اهل وبر کنی تا من امیر اهل وبر باشم و تو امیر اهل مدر گفت نه گفت پس مرا چه پایه نهی گفت عنان اسبان در دست تو نهم تا بدان غزو کنی گفت عنان اسبان خود امروز در دست منست امروز تو را چه حاجت و لیکن برخیز تا با من سخن گوئی و مناظره کنی رسول برخاست با او برفت و بجای بنشستند و مناظره میکرد و عامر بن الطفیل زید را گفته بود که چون با او خصومت کنم و آواز من بلند شود تو از پس من در آی و تیغی بزن و وی را بکش چون عامر در خصومت رفت و مناظره میان او و رسول در سخن گشت زید برخواست و باپس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ از نیام بیرون آرد بیرون نیامد و دیگر هر چند جهد کرد تیغ از نیام نجنبید و عامر اشارت میکرد با دو رسول باز نگریست زید را دید که دست بر تیغ دو میکوشید تا تیغ از نیام بر کشد گفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت کن از من کار اینها بهر چه خواهی خدای تعالی صاعقه فرستاد و زید را بسوخت و عامر را نسوخت بگریخت و میگفت یا محمد خدا بر تو بخواندی تا زید را بکشت والله که من این بر تو از لشکر تو باز کنم رسول گفت خدای کفایت کند او بیامد در سرای زنی سلولیه فرود آمد بامداد برخواست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا میتاخت و میگفت بحق لات و عزی اگر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بنیزه بدوزم خدای تعالی فرشته فرستاد تا بانگ بر وی زد و بینداخت در حال غدة از زانوی او بر آمد بزرگ او با خانه آمد زن سلولیه رفت و میگفت غدة کغدة البعیر وموت فی بیت سلولیة الکراب بجوت و بر نشست

تا با قبیله خود رود در راه هم بر پشت اسب بمرد خدای تعالی دعای رسول در حق هر دو اجابت کرد این آیه درین قصه بغز ستاد
وازو اینجا که سواه منکم من اسر القول تا اینجا که وما دعاء الکافرین الا فی ضلال اگر خدای تعالی بازنمود حال هیچ کس
تا حال بر خود بنگردانند یعنی ایشان بر استقامت باشند خدای تعالی با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد چون نیت بگردانند
خدای تعالی حال بر ایشان بگرداند در خبر است که چون تحریم خمر فرو آمد رسول زجر میکرد و هر کرا که بیافت میریختند یک روز رسول
در کوچه از کوچهای مدینه میرفت بر نای انصاری می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید بترسید راهی طلب کرد تا بگریزد در دل نیت
با خدای راست کرد و گفت بار خدایا اگر این یکبار دیگر بپوشی دیگر بار سر آن خطا نروم اگر ترسان و لرزان می
آمد تا که برسول رسید سلام کرد رسول گفت ای فلان چیست که بر سر داری بنیارست گفت که خمر است گفت سرکه است بار رسول الله
گفت فراده قرابه از سر برگرفت با دل خایف و دهشتی از آن پاره از آن در دست یکی راوی خبر گوید سرکه صافی بیکبر بود
پاره از آن بچشید و یاران بچشیدند مرد متعجب شد و ماند و گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلقان فرستاد که من خمر در
قرابه کردم گفت راست میگوئی ولیکن چون مرا دیدی در دل نیت کردی گفتی توبه نصوح کردم گفتم بار خدایا این بار دیگر رسوا
مکنی بار دیگر بر سر این کار نروم گفت لاجرم چون صدق نیت تو بشناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه گردانید این آیه
برخواند ان الله لا یغیر و اذا اراد الله و چون خدای خواهد بقومی بدی و هلاکت و عذاب آن هیچ مردی و بازگردانی
نباشد و ایشان را بدون خدای والی نباشد که بلا بگرداند بگرداند از ایشان و حمایت ایشان را هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ

الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ

وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ۝ لَهُ

دَعْوَةُ الْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ

إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ ۚ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝

اوست آن خدائی که برق را بر مقدمه باران شما مینماید در حالی که خوف است از صاعقه آتش و طمع است که باران آید و قطرات و
قتاده گفت خوفا للمسافر من اذاه مسافر را خوف بود از آنکه رنج بود او را از باران و طمع بود مقیم را در روزی و ینشی
و بدید آورد و بیافریند بر سبیل و اختراع ابرهای گران از باران و ثقل اعتمادی باشد لازم از جهت شغل و یسبح
الرعد بحمده و تسبیح میکند خدای را رعد بحمد و ثنا و ستایش وی و فرشتگان تسبیح میکنند از بیم و ترس وی
تسبیح تنزیه خدای باشد از آنچه بروی روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند که دلالت کردن وی بود بر آنکه وی را خالقی هست مستحق
تسبیح چنانکه سجده جمادات خدای را دلالت ایشان باشد بر آنکه او ربی مستحق و گفته اند که رعد نام فرشته است
موکل بر ابر سعید جبیر روایت کند که جمعی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند ای محمد آمده ایم تا از تو مسایلی بپرسیم اگر جواب
صواب بگفتی داوی ایمان آوریم گفت عهد کردید که خلاف نکنید گفتند کردیم گفتند ما را خبر ده از رعد تا چیست گفت فرشته است

موکل بر ابر تا زیانه بدست دارد که ابر را بدان میراند که خدای میفرماید گفتند این آواز چیست گفت زجر اوست ابر را تا آنجا
که او را باید گفتند راست گفتی ابوهریره گفت چون رعد آمدی رسول گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ابن عباس گفت
هر کرا آواز رعد شنود بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد دیت او
بر منست و هم ابن عباس گفت رعد فرشته است چون آواز بر دارد تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند الا که آواز بر دارد بتسبیح نزد
آن خدای باران فرستد ویرسل الصواعق و بفرستد صاعقها و آن آتشی بود که از آسمان فرو د آید هر کجا که آید بسوزد و آن صاعقه
بآن کس رساند که خواهد امام محمد باقر گفت صاعقه بکافر رسد نه اگر بر کسی که ذکر خدای کند وهم یجادلون و حال آنست که جدال و
خصومت میکنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل و زید و گفته اند مردی بود از طواغیت عرب رسول جماعتی را پیش فرستاد تا او را باسلام
دعوت کنند برفتند دعوت کردند گفت بگوئید تا خدای محمد که شما را بوی دعوت میکند از چیست از زر است یا از سیم یا از مس یا از آهن
ایشان گفتند خدای بی مثل و بی همتاست وی را بهیچ چیز تشبیه نتوان کرد ایشان باز گشتند و رسول را خبر دادند گفت بروید دیگر
باره او را دعوت کنید برفتند و دعوت کردند گفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای او را ببینم و ندانم که از چیست باز آمدند و رسول را خبر دادند
گفت باز بروید تا حجت بروی متوجه شود برفتند و با وی مناظره کردند همان مقالت میکرد و جدل مینمود ابری بر آمد بارعدی و برقی و یک شرار
از آن برق بیفتاد و بر آن کافر افتاد و او را بسوخت یاران بازگشتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه پیش ایشان بر افتادند گفتند صاعقه
چگونه سوخت صاحب شما را گفتند چه دانید گفت خدای آیه فرستاد ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و خدای صاعقه فرستد و برسد
بآن کس که خواهد و او سخت گیرنده خشم است و دعوة الحق او راست حق یعنی اجابت کردن دعای حق امیر المؤمنین گفت توحید است ابن عباس
گفت شهادة ان لا اله الا الله است و آنرا که ایشان میخواهند و می پرستند از بتان بدون خدای لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشان را
بهیچ چیز از آنچه طلب دارند یعنی هیچ چیزی نکنند ایشان خود را چنانکه هیچ نفعی نبینند آنکس که دست خود را انگشتان گشاده کرده تا آب
برگیرد و بدهن خود رساند چه آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نیاید مجاهد گفت عابد اصنام و بت چنان باشد که آنکس
که او ابر را بدست خویشتن خواند تا بدهنش رسد در نرم جواب بدعوت وی اجابت نکند و پیش وی نیاید و اهل معانی گفتند که معنی آنست
که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد و آب در دست او نباشد و گفته اند که امیر المؤمنین علی این بیت تمثیل کردی شعر و من یصحب الدنیا
یکن مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع اگر وزن موزون بیان کرد که چون آمدن کافران مر بتان را نیست مگر در ضایع شدن یعنی
ایشان را اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع گردد و هلاک شوند ابن عباس گفت دعای کافران نیست مر خدای را

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝ قُلْ

مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا

وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۝ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ

شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۝

حق شود چنان کرد درین آیه که هر که هست از عقلا در آسمانها و زمینها همه خدای را سجده میکنند اما بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار
مؤمنان خدای را بطوع و رغبت سجده کنند و کافران از ترس و بیم شمشیر یا از روی حاجت و افتقار و ابو علی گفت سجود
کرده تبدیل و تسخیر باشد چنانکه تن درست را بیمار کنند و توانگر را درویش و زنده را بمیرانند و سایهای ایشان بامداد و شبانگاه
ابن عباس گفت مراد بسایها ساجدانست که چون ایشان سجده کنند سایهای مؤمنان چنانکه ایشان طایع باشند بطوع و رغبت
سجده کنند اگر کافر باشند سجده بکره کنند سایهای ایشان هم سجده کنند و گفته اند مراد بسجده سایه افتادن و پست بر زمین بر مثال
ساجد که روی بر زمین نهد و گفته اند که تعریف و تذلیل وی است در طول و عرض و قصر آن که رسول را خطاب کرد و گفت این کافرانرا
بگوی بر سبیل احتجاج که کیست خدای آسمان و زمین اگر گفت اگر ایشان جواب ندهند و حق نگویند تو بگوی که خدای زمین و آسمان
الله است اگر گفت بگوی ای فراگرفته شما بخدایی فروتر از وی دوستانی که ایشان تولا میکنند از بتانی که مالک نشوند و
مفرق از خود دفع کردن چون مالک نفع و ضرر خود نباشند دیگری را چگونه باشند اگر مثلی زد و گفت ای محمد هیچ یکسان باشد
بینا و نابینا یا چه راست باشد تاریکی و روشنایی یعنی نباشد کافران نابینااند و در تاریکی اند و حق نمی بینند و در تاریکی
کفر و شبهه گرفتارند و مؤمنان بینااند حق را می بینند و در روشنایی ایمانند و حجت و برهانند با یکدیگر هرگز برابر نباشند
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا که این مشرکان مر خدای را همتا باز نهند بدید کرده اند این شرکا آفریدند چیزی چنانکه خدای آفرید تا خلق
بریشان مشتبه شود و ندانند که آفریده این کدام است و آفریده آن کدام چون ایشان آفریننده نیستند چگونه شریکان
خدای باشند قُلِ اللَّهُ بگوی که خدایست آفریننده همه چیزی از آسمان و زمین و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق
از جواهر خلق اند خدای قاهر و شکننده و غلبه کننده کس وی را قهر نتواند کرد أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ
بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ
زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

ای مثلیست که خدای تبارک و تعالی زده است برای حق
و اهل حق و برای باطل و اهل باطل حق را و اهل حق مثل آبی زد که از آسمان رود خانها آب روان کرد بمقدار
که خدای خواهد بقدر و اندازه که بدان منتفع شوند و از آن تمتع گیرند و آنچه بگذارند از زر و نقره و از آن زیور و حلیها سازند
که پایدار و اثر وی در زمینها و چشمها و چاهها باقی و مدتی بماند آنچه از زر و نقره سازند بماند و باطل بود و اهل باطل
مثلی زده است بآن کفک بر سر آب در وقت رفتن سیل آنچه بگداختند از جواهر بر سر آید تا بنگری از آن دو کف هیچ
چیزی باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد و همچنین است حق و اهل حق را اگر چه اندکی باشند هرگز متلاشی نشوند و باطل و اهل
باطل اگر چه بسیار باشند ایشان را بقای نباشد پس نباید متعرض کردند که فرو فرستاد از آسمان آبی پس بروان
رودها بمقدار و اندازه خود در مجری و سیل که بضیق و وسعت پس برداشت سیل آن کفک بر سر آینده و مما توقدون

از انچه آتش بر وی بر می افروزند در گداختن وی از زر و نقره و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیور و حلی
و اوانی کفکی باشد از آن نیز مانند کف آب كَذَلِكَ همچنین مثلها زند خدای حق را و باطل را اما کف الا شبهه باطل است برود
جفا و پراکنده و متفرق شود تجلیل و شتاب و اما آنچه سود کند مردم در زمین بایستد و درنگ کند و بماند در دستها نها
لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ
لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ای کسانی را که خدای را
اجابت کنند بانچه ایشان را
دعوت کند از اسلام و راه حق هست ایشان را نیکوتر از آنچه کرده باشند از اعمال در بهشت و آنانکه او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند
ایشان را عذاب باشد که اگر ایشان را باشد و ملک ایشان باشد آنچه در زمین است و مانند آن با آن باشد یعنی ملک زمین مضاعف
خواهند که خود را بآن جمله باز خرند از عذاب ایشان را باز نپذیرند و فدیه قبول نکنند ایشان آنانند که ایشان را حساب بد باشد
و شمار سخت و جای ایشان در دوزخ باشد و بد سرای و بد جایست دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ
الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ
الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ای پس از آنکه این مثل زده باشد
و این داستان نهاده آمده هیچکس را شبه باشد در آنکه آنکس داند که آنچه فرو فرستاده شد بتو از خدای تو حق و صواب است
و او برابر باشد و مانند کسی باشد که نابینا بود یعنی چنانکه هیچکس را شبهه در آنکه کف با آب برابر نیست شبهه نباشد که کافر
با مؤمن برابر نباشد انجا که بتذکر بدارستی که تذکر و تدبر خداوندان عقل کنند آنک نیکی بعهد خدای وفا کنند و امر وی را نگاه دارند
و از مناهی اجتناب کنند و آنکسانیکه شوند بدانچه خدای فرموده و پیوستن بدان مر ایشان کرده اند مراد ایمان است بجمله پیغمبران
و کتابها و صلة الارحام است ابو ایوب انصاری روایت کرد که رسول خدای گفت مردی را که خدای را پرست و با وی شرک
میاور و نماز بجای دار و زکوة بده و رحم به پیوند تا مهمان باشد که بر راحله باشی که به بهشت برد و کعب الاحبار گفت بدان خدای
که دریا بشکافت برای موسی که در توریة نوشته است که ای فرزند آدم از خدای بترس و با مادر و پدر نیکویی کن و رحم به
پیوند تا عمرت دراز کنم و کارهایت آسان کردانم و بلا از تو باز دارم وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و از خدای بترسید و از بدی روز
قیامت حذر کنند وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای و ثواب او و آنچه ایشان
را روزی کردیم نفقه کنند در نهان و آشکارا و بخیر و نیکویی بدی را دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان سفاهت کنند
ایشان حلم خود را کار بندند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ابن کیسان گفت بعمل صالح عمل بد را

دفع کنند و بگفتار رسول کار کنند اتبع السیئة الحسنة تمحها گفت کناهی کنی بر عقب آن طاعتی کنی تا آنرا محو کند گفته اند که این صفات کسانی است که بهشت میرساند شب بگزارد و کذر کنی تا بهشت رسی از برای این خدای در حق ایشان گفت ایشانند که ایشانرا عاقبت سرای نیکو است جزا

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

انکه بیان کرد که عاقبت و سرای کدام است گفت بهشتهای باشند مقیم و جاوید که در آنجا مقام کنند و از آنجا بیرون نیایند و ایشان و آنانکه نیکان بوده باشند از پدران و مادران و زنان و فرزندان ایشان فرشتگان و فرشتگان درمیروند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشانرا السلام علیکم بسلامت و سلامت برشما که میسری که کردید در دنیا و نیکو عاقبت سرای است این بهشتها مقاتل گفت بمقدار روزی از روزها سه بار فرشتگان در پیش مومنان روند با تحفها و هدیها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم انس مالک گفت چون این آیه بخواند گفت جنات خیمه البناء در مجوف طولش در هوا شصت میل است در آنجا شکافی و پیوندی نباشد در هر زاویه زاویه دری و از آن چهار هزار مصراع باشد از زر بر هر دری هشتاد هزار فرشته باشد با هر فرشته تحفه و هدیه که جنس آن از آن نباشد ایشان همه در فرمان او باشند و میان او و ایشان حجاب باشد انکه گفت آنانکه عهد خدای شکستند پس از آنکه استوار کرده باشند و بپیوندند آنچه خدای ایشانرا فرموده باشد به پیوستن آن در زمین فساد کنند ایشانرا لعنت و دوری از رحمت خدای و ایشانرا بد سرای است یعنی دوزخ مفسران گفته اند که مراد باین آیه خارجیانند که بغی کنند و از امام عدل بیرون آیند انانکه رسول صلعم امیر المؤمنین علیه السلام را خبر داد و گفت یا علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد و یفسدون فی الارض محاربانند

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

حق تعالی درین آیه بیان کرد که رزاق در حقیقت وی است و قبض و بسط بفرمان اوست گفت خدای میگستراند روزی برانکه میخواهد و فراخ میکرداند و باندازه میرساند و تنگ میکرداند برانکس که میخواهد و فرحوا و ایشان یعنی کفار و قریش شاد شده اند و زنده گانی دنیا در جنب زندگانی آخرت نیست الا اندکی و متمتع کم بوده و انکه بکذارند گلبی گفت مانند متاع خسیس که آنرا قدری نبود

وقیمتی نبود چون کاسه و قدح و آنچه بدین ماند انکه حکایت کرد انکه کافران میگفتند گفت میگویند آنکسانیکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بوی آیتی و علامتی که دلیل صدق او کند درین دعوی از خدای وی گفته اند مراد بایه عبد الله بن ابی امیه است و اصحابش گفت ای محمد خدای تعالی اضلال کند که خواهد بخذلان بر وجه عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی هلاک یعنی یا و جدان و هدایت کند و راه نماید بخود یعنی بثواب خود آنانرا که انابت کنند و بطاعت خدای خود کردند و شاید که مراد بهدایت لطف باشد آنانرا که ایمان آوردند و دلهای ایشان بذکر خدای آرمیده کشت عبد الله عباس گفت مراد سوگند است چون بریکی دعوی دارند و گواهی نباشد و مدعی علیه سوگند دهد چون سوگند خورد و نام خدا ببرد اطمینان حاصل شود و دل بیارامد مجاهد گفت خاص است در اصحاب رسول و مومنان که دلهای ایشان بجای و نام خدای ساکن شود تا بذکر او از همه رنجها متسلی شوند آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات ایشانرا قرة عین و شادی و روشنی چشم باشد و بازکشت نیکو سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که طوبی نام بهشت است بلغت حبشه ابو سعید خدری گفت که مردی از رسول صلعم پرسید که طوبی چیست گفت درختی است نام درختیست در بهشت سایه او صد ساله راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای او بیرون آید و در خبری دیگر است که آن درختیست اصل آن در سرای رسول صلعم و هیچ سرای نباشد در بهشت الا شاخی از آنجا سر در آنجا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که بر آن درخت نباشد از هر رنگی مگر سیاه و از زیر آن درخت دو چشمه بیرون می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از او خلایق را سایه افکند و فرشته بر وی موکل است که خدای را تسبیح میگوید بانواع لغات وهب منبه گفت در بهشت درختی هست که آنرا طوبی گویند اگر سوار نیکو صد سال در سایه او رود از وی در نگذرد و درمنش یاقوت است شکوفه خاکش کافور باشد گلش مشک بود از اصل آن چون شیر و انگبین بیرون می آید و آن جای نشست اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان آیند با نجیباتی از نور بر نامها بر پشتهای ایشان حلها باشد که الواح آن از یاقوت بود و رگهای آن از زر بود جامهای آن از سندس و استبرق بود و فرو خوابانند و گویند خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم انکه بران اشتران نشیند و در پهلوی یکدیگر میروند و با یکدیگر راز میگویند تا بجوار رحمت رب العزة بمقر خود رسند گویند اللهم انت السلام و منک السلام و حق لک الجلال والاکرام حق تعالی گوید انا السلام و منی السلام و علیکم رحمتی و محبتی مرحبا به بندگانی که در غیبت از من ترسیدید و طاعت من داشتید گویند ما ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستوری باش تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملک نعیم است من رنج عبادت از شما برداشتم هر چه خواهید از من خواهید تا آرزوهای شما بدهم آرزوها عرض کنند و حاجتها میخواهند و خدای میدهد انکه حق تعالی گوید عرض کنید بر بندگان من آنچه وهم و خاطر ایشان بدان نرسد و بدل ایشان نگذرد از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند اسپانی باشند و اشتران بر جهاز ایشان سریری نهاده از یاقوت یکپاره از هر سریری قبه از زر ریخته و فرش از فرشهای بهشت گسترده و در هر قبه دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامهای بهشت که هیچ لون نباشد در بهشت که در آن جامه نبود و هیچ بوی خوش نبود الا که از آن میدهد و روشنائی روی او از آن قبه میتابد بلطافت چنان باشد که مغز استخوان ایشان از پس استخوان پیدا بود مانند مروارید که بتابد از میان یاقوت سرخ انکه مومن بنزد یکی ایشان رود و ایشان بر خیزند

دست درکردن او کنند گویند والله کمان نبردیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده باشد اگر حق تعالی فرماید تا وشنگان ازپیش ایشان بروند وایشانرا بمنازل و درجات خود رسانند وباجلال واکرام فرود آرند ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد که این درسرای حضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب بود و درسرای هر مؤمنی شاخی ازان باشد والسلام

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ ۚ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

درجامعی که پیش از ایشان امتان که بشدند که با ایشان پیغمبران فرستادیم جانکه ترا

همچنین فرستادیم ترا

باین قوم تو نه اولین پیغمبر تا ایشان تعجب نمایند از کار تو ما ترا فرستادیم تا بریشان خوانی اینکتاب که بتو وحی کردیم از قرآن واحکام شرع وحال آنست که ایشان کافرند برحمن برای آنکه چون عرب را گفتند ما الله شناسیم رحمن نشناسیم وازینجا حکایت کرد از ایشان وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ و عام الحدیبیه چون رسول صلعم با مکیان صلح کرد امیرالمؤمنین علی صلح نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمر گفت ما رحمن نمی شناسیم بگو تا آن نویسد که ما شناسیم باسمک اللهم رسول صلعم گفت همچنان بنویس قل هو ربی بگوای محمد که او خدای منست یعنی رحمت که شما باو کافر میشوید و جز او وی خدائی نیست بروی توکل کردم و مرجع وبازگشت من باوست

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ ۗ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

جمعی مفسران گفته‌اند که ابوجهل و عبدالله امیه با جمعی مشرکان قریش بیامدند و در پس خانه کعبه بنشستند و رسول را حاضر کردند و گفتند تو دعوی میکنی که این قرآن از نزدیک خدای فرستاده است و منزلتی دارد و با این قرآن کوهها را یعنی کوههای مکه را از میان بردار و روان گردان تا زمین هامون شود و چشمهها و چشمههای آب بیرون آر تا بدان زرع و درخت نشانیم و تو میگوئی که کوهها مسخر داود پیغمبر کردند من از داود بهترم بگو تا ترا نیز مسخر کنند و یا ما بگو تا بگورستان رویم تا قصی را که جد تست زنده کنی چون میگوئی من بهترم از عیسی و عیسی مرده زنده میکرد اگر تو نیز چنان کنی تا بدانیم که راست میگوئی یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا اگر قرآن باشد که کوهها را برفتن آرد یا زمین را بشکافد یا مرده را بسخن آرد این قرآن باشد آنگاه گفت نه خدایراست کار های همه و بقبضه قدرت وی است نه بفرمان تست أَفَلَمْ يَيْأَسِ ای افلم یعلم نمیدانند بسیدای مؤمنان که اگر خدای خواهد جمله مردمانرا هدایت کند وراه نماید تواند نمود و قهر وایشانرا بایمان دارد بخلق علم ضروری اگه زایل نشود بل همیشه باشد آنانکه کافر شدند بایشان میرسد پیوسته بانچه کردند داهیه و مصیبتی و شکستی از رسول صلعم در وقت غزا و با او در وقت قتال و گفته‌اند که ضمیر در تحل رسول است تا تو نیز نزدیک ایشان فرود آئی و هم این سرایها و بلاها میرسد بریشان تا بیشتر فا آنکه وعده خدای بیاید فتح مکه و گفت مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد بقیامت است و خدای وعده خلاف نکند و گذرانید دنیا

مراد انواع بلاست از قحط و درویشی و حرب کردن و اسیر کردن او تحل یا فرود آمدند نزدیک سرای ایشان

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۝ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۗ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ ۗ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝ لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ ۖ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ ۝ بدرستی و حقیقت که استهزا کرده‌اند و افسوس داشته‌اند بپیغمبرانی که پیش از تو بوده‌اند من تعجیل عذاب ایشان نکردم بلکه مهلت ایشان داده‌ام و فرو گذاشته مدتی دراز پس آنگه بگرفتم ایشانرا بعذاب و هلاک و استیصال آنگه بر سبیل تعجب گفت چگونه بود عقاب من ایشانرا آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت هی پس آنکسی که او قایم باشد و ایستاده بر سر نفسی بانچه کرده باشد و کند او مانند کسی بود که این نداند ازین معبودانکه ایشانرا انباز یکان خدای گرفته‌اند یعنی نباشد و هرگز برابر نبود و اگر گفتای محمد بگوی که نام نهید ایشانرا او نام برید و بیان تا ایشان بچه استحقاق و اهلیت عبادت دارند تا شما آمده اید تا خدایرا خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین از آنکه او را شریکی نیست یا شبیهی و حجتی ابوالقاسم حبیب گفت معنی آنست أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ خبر میدهید خدای را بباطنی و پوشیده که وی نداند بظاهری کردانند اگر گویند بباطنی که او نداند محال گویند از آنکه او عالم الذات است چه معلومات را شناسد و داند و اگر گویند بظاهری که خدای داند بگوی ایشانرا که نامهای ایشان بگویند و صفت ایشان پیدا کنند تا بدانند که او اهلیت آلهیت ندارد و سزاوار عبادت نیست آنگه گفت بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا نه که بیاراسته‌اند برای این کافران مکر ایشان و کید ایشان تا پندارند آنچه میکنند و میگویند نیکوست وایشانرا از راه راست و طریق حق منع کرده‌اند و باز داشته‌اند و هر که او را خدای خذلان کند و فرو گذارد به بلاها دیگر اهی نام وی برد و ویرا راه نماینده نباشد لَّهُمْ عَذَابٌ مرین کافران را عذابیست در زندگانی دنیا بغارت کردن و کشتن و اسیر گرفتن و عذاب و عقوبت سرای باز پسین سخت تراست و رنج وی بیشتر و نباشد ایشانرا از عذاب خدای مانعی و نگهدارنده

مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۖ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۖ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ۚ تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا ۖ وَّعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۝ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ۖ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ ۚ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ۝ صفت بهشتی که متقیان و پرهیزکاران را وعده داده‌اند صفت بوستانیست پر از درختان میوه

که در زیر آن جویهای آب روان باشد میوه آن درختان دایم باشد که هرگز منقطع نشود چنانکه میوه دنیا منقطع شود بوقت
خود ندهد و سایه آن درختان دایم باشد و زایل نگردد و انتقال نکند این بهشتی که صفتش اینست عاقبت پرهیزکاران و
عاقبت کافران و عاصیان آتش دوزخ و آنکه کتاب ایشانرا کتاب دادیم یعنی قرآن شادمانه میشوند بآنچه فرو می آید بتو از وحی
و شرایع و از جماعت که بر دشمنی و عداوت رسول جمع شدند از جهودان و ترسایان کسی که انکار میکنند بعضی را و بعضی معترف
میشوند و بعضی گفته که مراد اهل کتابند و سبب نزول آن بود که خدای تعالی در بدایت کار در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود چون
عبدالله سلام ایمان آورد و جماعتی از اصحابش گفتند یا رسول الله در توریة ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک خدای تعالی این
آیه فرستاد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی قریش گفتند محمد تا امروز یا یک
خدای میخواند امروز با دو خدای خواند الله و رحمن ما رحمن را نمی شناسیم مگر رحمن یمامه را که مسیلمه کذابست خدای تعالی
این آیه فرستاد و هم یکفرون بالرحمن و مومنان اهل کتاب بنزول این آیات خوشدل شدند و من الاحزاب یعنی اندرین
کس هست که انکار میکنند برخی را از وی یعنی ذکر رحمن را بگو ای محمد که مرا فرموده اند خدا را پرستم و با او شریک نگویم و او را بخوانم
من خلق را با وی دعوت میکنم و مرجع و بازگشت من با وی است وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُم بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۞ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا
مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ
لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۞ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۞ و چنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم
یعنی توریة و انجیل فرستادیم همچنین قرآن را بتو فرستادیم در حالتی که حکمی هست بزبان عرب و بعضی گفته اند دین عرب یا
و برای آن دین را عربی خوانند که بر رسول عرب فرستاده و اگر تو متابعت ایشان کنی پس رو سوی ایشان باشی در باب
دین یا در گاه قبله بعد از آنکه علم و حجت بتو آمد ترا از عقاب من هیچ جای و نگهدارنده نباشد و لقد ارسلنا رسلا من قبلک
سبب نزول این آیه آن بود که عبدالله بن ابی امیه و جمعی مشرکان گفتند که این چه پیغمبریست که او را زن بود و هم
بآنجا که ما را حاجت بود و شهوت بود و ویرا نیز بود چرا بفرشته نیست با طبع فرشتگان نیست حق تعالی این آیه فرستاد
و گفت ما از پیش از تو پیغمبران که فرستادیم و ایشان را از زنان و فرزندان دادیم همچو تو آدمی بودند و شهوت ایشان
را بود و زنان بودند و فرزندان و ما کان لرسول جواب دادند که ایشان از قول معجزات کردند بر سبیل تعنت گفت هیچ
پیغمبری نبود که آیتی و معجزه آورد مگر بفرمان خدای لکل اجل هر اجلی وقتی را نوشته است یعنی اعمار بنی آدم بر لوح نوشته
ضحاک گفت تقدیر اینست لکل کتاب اجل هر نوشته را وقتی است که چون بآن وقت رسد آنچه نوشته باشند در وجود
آید آنگه بیان کرد که همه بر یک حد نماند بعضی آن بود که بماند و بعضی آن بود که محو کنند و بجای آن چیزی دیگر ثبت کنند یمحوا الله
ما یشاء و یثبت و خدای تعالی آنچه خواهد از آجال و ارزاق بنویسد و آنچه خواهد نزدیک اوست کتاب یعنی لوح محفوظ

عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که بر آسمان دو لوح نوشته است آنچه بر یکی نویسند که لوح محفوظ است که آنرا تغییر و تبدیل
نباشد و آنچه بر یکی نویسند که لوح محفوظ آنرا تغییر و تبدیل کند یمحو و اثبات جابر عبدالله انصاری از پیغمبر روایت کرد که خدای تعالی
بسترد از دیوان حفظه اعمال ما آنچه بر ثواب و عقاب نباشد از مناجات و بروایتی دیگر گفت این محو در دو چیز باشد در ارزاق
و آجال امیرالمؤمنین علی فرمود لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم الی یوم القیمة اگر آیتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهرچه
خواهد بودن تا روز قیامت و آن آیه اینست یمحوا الله ما یشاء و یثبت و گفت در تفسیر این مراد قرنست قرنا بعد قرن
و هر عصری قرنی باشد چون مدت ایشان بسر آید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر سعید جبیر گفت مراد شرایع است آنچه خواهد
نسخ کند و آنچه خواهد هم بران حکم کند مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی این آیه فرستاد ما کان لرسول
ان یاتی بآیة الا باذن الله قریش گفتند ای محمد تو بر کنار رفته از کارها پرداخته اند خدای تعالی این آیه فرستاد لکل اجل
کتاب اگرچه آجال نوشته است تصرف آن بخدای است و تغییر و تبدیل بوی است آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد اثبات کند
و گفته اند که سیئات محو کند و بدل آن حسنات کند فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات عطا از ابن عباس روایت کرد
که خدای تعالی لوح آفریده است که آنرا لوح محفوظ گویند از دری سفید درازی آن پانصد ساله راهست و هر روز سیصد و شصت بار در آن
لوح نظر کند آنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص و اوقات حتی تا اجل بنویسد بنده را که مصلحت وی در آن باشد اگر او دعا کند و خیر
و دیدار یا طاعتی کند مدتی در عمر او افزاید آن نوشته بو ماند بستردن و بجای آن دیگری بنوشتن چنانکه در خبر آمده که روزی عیسی
و حواریان نشسته بودند مردی می آمد پشته هیزم در پشت و نانی چند در دست بود می خورد و نشاط میکرد جبرئیل گفت عجب از این مرد
که نشاط میکند و او را یکساعت عمر بیش نمانده است عیسی حواریان را خبر کرد روز دیگر آن مرد را دیدند بر دوش هیزم میرفت
گفتند یا رسول الله تو گفتی که این مرد را یکساعت عمر بیش نمانده است جبرئیل گفت از خدای در خواه تا معلوم شود عیسی دعا کرد
جبرئیل گفت من بیامدم و لوح نگاه کردم عمر او یکساعت مانده بود او از پیش ما برفت از آن نان که میخورد نواله در دست او مانده
بود بسایلی داد خدای تعالی فرمود تا انقضای اجل وی از لوح نگاه کردم عمر محو کردند و پنجاه سال در عمر او بیفزود و سبب مرگ او آن
خواهد بودن که در آن پشته هیزم ماری سیاه قتال بود و هنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند خدای بدان
وی را دفع کرد عیسی آن مرد را باز خواند گفت هیزم در بنه گو گفت همانا همچنان نهاده است گفت آن پشته پیش من آر برفت و پیش
عیسی آورد بفرمود تا بگشاد و ماری سیاه عظیم از میان آن پشته بیرون آمد حواریان تعجب کردند و ماندند و مرد واقعه بگفت شادمان شد و بصدقه بیفزود
وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۞
وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۗ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ
لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ۞ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۞

اگر با تو نمائیم برخی از آنچه ایشان را وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان و ظفر تو بر ایشان و ترا بگذاریم یا بمیرانیم تا آن عذاب معطلت هنوز موعد ما نیامده باشد و عذاب بار نرسیده و ترا آن کاری نیست بتو رسانیدن پیغام است و بر ما حساب کردن و باز خواست اگر گفت اولم یروا انا نأتی الارض ای نمی بینند این کافران و نمی بینند اندر که ما بزمین می آئیم یعنی قصد زمین میکنیم و از اطراف کم میکردانیم و در دیار اسلام می افزائیم مقاتل بن سلیمان گفت مراد زمین مکه است و مراد بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه می پرسند که با ایشان با عذر وز دیگر آن ابن عباس گفت نقصان زمین و قرابات آن بموت علما باشد ابو درداء روایت کرد که رسول گفت که خدای تعالی گفت یعنی از سود خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش از آنکه بشود و قرآن در میان و در دلهای ما ما میخوانیم و بفرزندان می آموزیم رسول خشم گرفت و گفت جهودان و ترسایان که ضال شدند کتاب در میان ایشان نبود ذهاب العلم ذهاب العلماء رفتن علم برفتن علما باشد و گفت ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لکن یقبض العلماء خدای علم باز نگیرد چنانکه از میان مردم بار کشد ولیکن باز گیرد بانکه عالم را قبض کند حتی اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا تا آنگاه که عالمی نماند مردمان رئیسان جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه گردند و راه گم کنند و رسول گفت موت العالم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیمة مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آن را هیچ در نبندد تا روز قیامت اهل اشارت گفته اند موت الانبیاء یفرح به اللعین و موت الاباء مصیبة للبنین و موت الانبیاء یقطع الوحی و موت الکفار یعرف منه الجبین و موت العلماء ثلمة فی الدین والله یحکم خدای حکم کند و حکم او معقب نیست و معقب آن باشد که چیزی بر عقب چیزی بیارد یعنی کس حکم او را مخالف نتواند کرد بچیزی که او ابطال واو زود شمارست اگر از برای دلخوشی رسول گفت آنانکه پیش از ایشان بوده اند مکر کردند و بر سکالیده اند مکر ایشان هیچ اثر نکرد و سود نداشت مکر خدای راست فلله المکر جمیعا جزای مکر وی تواند بود و مکر وی را یعنی عذاب وی را کسی دفع نتواند کرد او داند هر چه هر نفسی تواند کرد او داند هر چه هر نفسی کند بروی فرو نشود و پوشیده نماند و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که بهشت است کرا خواهد بود ویقول الذین کفروا ای گویند آنانکه کافرانند که تو ای محمد که پیغمبر مرسل نیستی بگوی و جواب ایشان را که من پیغمبر خدایم و خدای من میان من و شما گواه بس است و آنکس که علم کتاب نزد یک ویست بعضی از مفسران گفته اند که این قول عبدالله سلام است و بیشتری مفسران از قدما و محدثان و اهل علم از موافقان و مخالفان برانند که امیر المؤمنین است و از امام محمد باقر روایت است راوی خبر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم و عبدالله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابو جعفر را که مردمان میگویند که ومن عنده علم الکتاب اینست گفت نه ذلک علی ابن ابی طالب سورة ابراهیم مکی است پنجاه و دو آیتست ابی روایت کرد که رسول فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را مزد دهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستیده بود و بعدد هر که بت نپرستیده بود

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید ۝ الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض و ویل للکافرین من عذاب شدید ۝ الذین

یحبون

یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید ۝ منم الله خدای که می بینم این کتابیست که ما فرو فرستاده ایم آن را بتو تا بیرون آری مردمان را او از تاریکی کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند کار ایشان با راه خدای غالب و بی همتا و ستوده و آن راه اسلام است خدای راست آنچه در آسمان و زمین است ملک ملک وی است از انجا که وی آفریده است و در تصرف ویست و دست تصرف وی راست اگر گفت وای مر کافران را از عذاب سخت آن کافران که حیات دنیا و زندگانی این جهان دوست دارند و آن را بر آخرت اختیار میکنند یعنی دوستی دنیا اختیار او بر آخرت از جمله مذمت شمرده است بر ایشان در خبر است که رسول گفت فردای قیامت جماعتی از امت من در قیامت آیند و حکایت ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند نمازها باوقات و شرایط آن گذارده و زکوة مال داده و نماز شب قیام کرده خدای تعالی فرماید تا ایشان را بدوزخ اندازند گفت گناه ایشان چه باشد گفت گناه ایشان آن بود که کلما بدا لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه با این صفت که چون از دنیا چیزی پدید آمدی بر جستندی و بر وی حرص نمودندی ویصدون عن سبیل الله از راه خدای میگردند و دیگران را میگردانند و کژی آن راه میخواهند تا آن را کژ کنند ایشان در گمراهی اند دور از راه راست وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء وهو العزیز الحکیم ۝ ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور ۝ واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذ انجاکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب و یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ۝ ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم او زبان قوم او زبان او بود و کتاب قوم او بزبان او بود برای آن فرستادیم تا بیان کند برای ایشان آنچه ایشان را از زبان دعوت کند بر وجهی که آن را فهم کنند و دریابند پس اگر خدای تعالی تخلیه کند تا اختیار کنند اما ضلالت را و اما هدایت را چون اختیار ضلالت کنند حکم کند و نام برو بضلالت و ضال گمراه شان خواند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان مهتدی و راه یافته نهد پس ای ضال یعنی خذلان باشد و تخلیه یا بمعنی حکم و تسمیه و حرمان و ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک چنانکه یاد ما کرده شد و هدایت بمعنی لطف و توفیق و بیان و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیم و مورد آیه مورد منت برسول است که خدای تعالی هم قومی را پیغمبری فرستاده او را بجمله خلایق از عرب و عجم و ترک و روم و هند و جن و انس اگر گفت ما موسی را فرستادیم برسالت با حجج و آیات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمت و تاریکی بنور ایمان آورد و دفع کن و دعوت و ترغیب و ترهیب کن و یاد ایشان ده روزگار خدای را و وقایع و شدایدی با امتان گذشته رسانیده است بسبب معصیت ایشان و نافرمانی کردن تا از مثل آن اجتناب کنند و آنچه با ایشان رسیده با یمان رسد و گفته ایام خوشی گرایشان را بوده است یاد ایشان ده تا شکر آن بیفزایند بحقیقت که در آن آیتی و علامتی است

با معنی

هر شکیبای شکر کننده را اگر گفت قوم خود را که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده است چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که میمودند شما را و بیرون گذاشتند بعذابی سخت و کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کاه گل کردن و بار گران برگرفتن و میکشتند پسران شما تا نیست وجود موسی و دختران را زنده میکردند و در این شما را ابتلایی و امتحانی بزرگ از خدای شما و نجات دادن شما را از ایشان نعمتی بود بزرگ از خدای

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ۝ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ۛ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ ۛ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ ۚ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝

و یاد کنید آنگه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما را و گفت اگر نعمت مرا شکر کنید من نعمت بر شما زیادت کنم و گفته اند الشکر قید النعمة و صید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت فوت آجل بار باز گردد و نعمت آجل را صیادت که بکیرد و گفته اند و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر یعنی گفت چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آن را مرمانید باینکه اندک شکر کنید و لئن کفرتم و اگر کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق و مستوجب عذاب شوید و عذاب من سخت است آنگه حکایت کرد از آنکه موسی مر ایشان را گفت که اگر شما همه کافر شوید و هر که در زمین است همه یکبار خدای را هیچ نقصان نبود که خدای بی نیاز است از شما و شکر شما ابو ذر غفاری از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای در بعضی از کتابهای خویش گفته است عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد ذلک فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا فی صعید فسألونی حوائجهم فاعطیت کلا منکم ما سأل لم ینقص ذلک من ملکی شیئا الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرة فی البحر فلینظر ثم یرجع فان الله غنی حمید او غنی و بی نیاز است که شکر نعمت او کنند و اگر نکنند آنگه بر سبیل تنبیه گفت الم یأتکم الخ بشما نیامد و بشما نرسید خبر آنانکه پیش از شما بودند از امم سابقه و قوم گذشته که قوم نوح و عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند و آنانکه پس پس ایشان بودند چندانکه عدد ایشان جز خدای نداند جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان بایشان آمدند بآیات و حجج و دلالات و معجزات از خشم و عداوت و دستهای خود در دهانها کردند و دستها و انگشت میگزیدند یا خود اشارت میکردند و کفتار خود کردند و گفتار این بود انا کفرنا ما کافر شدیم بآنچه شما را بدان فرستاده اند حسن بصری گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان مینهادند تا ایشان را خاموش کنند مجاهد گفت مراد به ید نعمت یعنی نعمت پیغمبران رد کردند و دست برد ایشان یعنی کفران نعمت کردند و انا لفی شک و ما در شک ایم از آنچه شما را بدان دعوت میکنید شک موجب ریب و تهمت

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

فأتونا

فَأْتُونَا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۝ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا ۚ وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝

حزب

پیغمبران جواب دادند و گفتند هیچ در خدای شکی نیست خدای که آفریننده آسمان و زمین است این برای آن گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین خدای آفریده است نه بتان جماد این خدای که یقین است که آفریننده آسمان و زمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما را و تاخیر کند و باز پس دارد شما را تا بوقتی مسمی و اجلی نام برده که آن روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل عذاب نکند ایشان پیغمبران را جواب دادند و گفتند شما همچو ما آدمیانید میخواهید تا ما را از دین و طریقه پدران ما بگردانید و از معبود آنکه ایشان پرستیده اند بدین دعوی که میکنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید در سولان جواب دادند و گفتند ما نیستیم مگر همچون شما و لیکن خدای منت نهد بر آنکس که خواهد از بندگان بر ما منتی نهاده است و نعمتی کرده و ما را از شما بنعمت رسالت و نبوت ممتاز گردانیده و آنچه گفتید که حجت بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت بیاریم مگر بفرمان خدای جز آنکه شما اقتراح میکنید از معجزات جز موقوف خدای و باید که مومنان بر خدای توکل کنند نه بر غیر وی و ما را نباشد که بروی توکل نکنیم که ما را راه نموده است و هر آینه بایذا و بلا صبر کنیم و بر آنچه ما را می رنجانید و بر خدای میباید که مومنان توکل کنند و کار بر خدای با خدای گذارند در جمیع احوال که باشند والسلام

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ۖ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ۝ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ۝ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۝ مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ ۝ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۖ وَمِن وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ۝

این کافران پیغمبران خود را گفتند که شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون کنیم مگر که باز گردید و در دین ما آیید آنگه دستان شما باز داریم خدای تعالی در حال بایشان وحی فرستاد و گفت شما اندوه مدارید و مترسید که ما این کافران و ظالمان را هلاک کنیم و شما را در زمین ساکن گردانیم از پس ایشان و هیچ نباشد هر کس که همسایه خود برنجاند خدای وی را آواره گرداند و سرای وی باوی گذارد چنانکه رسول علیه السلام گفت من آذی جاره ورثه الله داره این الخ

از مقام ترسد از ایستادن پیش من روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسد واستفتحوا او فتح جستند
وطلب نصرت کردند یعنی آن کافران چنانکه گفت وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین مجاهد گفت پیغمبران بخدای استعانت
کردند وخاب و نومید گشت هر جباری معاند حق باشد و از حق برگردد و از گفتن لا اله الا الله تنگ دارد من ورائه
و در پیش او دوزخ است و هم در پس او بر راه ایشان است و ایشان از آن گذر بر ایشان زجاج گفت دران باشد که از تو متواری
شود و پوشیده گردد ویسقی و آب دهند او را از آب که آن همه زرد آب از خون وریم که از زیر دوزخیان برود و از
فرج زنا کنندگان بدر آید یتجرعه آنرا فرو میبرد و نزدیک باشد که بحلق او فرو رود ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که این چنین
باشد که چون نزدیک روی وی برند گوشت و پوست سرش پخته شود و چون باز خورد امعاش پاره پاره گردد و از زیرش
بدر آید چنانکه فرمود وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم ویاتیه الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی از هر عضوی
و از زیر هر موی و این را که مرگ خواند مراد شداید و بلاست وما هو بمیت و او مرده نباشد یعنی نمیرد تا باز رهد مراد مرگ
حقیقی است یعنی اینست که هر گاه که پوست ایشان پخته گردد اندر چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و در پس وی عذاب درشت

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝

مثل آنها که کافر شدند در خدای خود اعمال و کردار ایشان چون خاکستری است که سخت شود جستن باد در روزی که
دران روز بادی سخت جهد نتوانند و قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر هیچ چیز ظاهر آیه احباط دارد اما چون تامل کنی
دلیلست بر بطلان احباط و اگر هر کجا در قرآن احباط است مراد نفی وقوع است برای آنکه باتفاق اعمال کافران را
هیچ وقوعی نباشد یا چیزی باید که آنرا احباط کنند با این همه حق تعالی آنرا بر توسع تشبیه کرد بر حاصل که باد آنرا متفرق
کند حصول اعمال نه بوقوع حکم استحقاق ثواب بر و معنی اینست که اگرچه اعمال کفار را بظاهر حصولیست بحکم وقوع
استحقاق آنرا حصولی نیست با خاکستری ماند که باد سخت بر وی گماشته شود تا در عالم متفرق گردد و کس نتواند که آنرا
ضبط کند ذلک هو الضلال البعید اختیار کفر و اصرار بران گمراهی باشد سخت دور الم تر نمی بینی که خدای
آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت نه بباطل و عبث و او قادر است بر آفریدن آسمان اگر خواهد که شما همه را از روی زمین
ببرد و هیست کردن تواند و این بر خدای دشوار نباید

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ۝ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ

وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝

و بیرون آیند از گورها روز قیامت برای حساب و جزا پس گویند ضعیفان متکبران را که ما در دنیا تبع شما بودیم و بشما اقتدا کردیم هیچ از
عذاب کفایت خواهید کردن و بعضی از عذاب برخواهید داشتن آن جباران و متکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاصی نمودی ازین عذاب
شما را راه خلاصی نمودیمی چون ما را برای خود راه خلاصی نیست برای شما چگونه کنیم سواء علینا یکسانست بر ما و نزدیک ما اگر جزع
کنیم و اگر شکیبایی نماییم ما را هیچ گریزگاهی نیست مقاتل گفت این سخن آنگه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا جزع
کنیم پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندارد و در آن حال گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان و گوید
شیطان چون کار گذارده شود میان مردمان حکم کرده آید و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت
در آن حال منبری از آتش دوزخ بنهند ابلیس بران منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر آن منبر باشند زبان ملامت دراز
در از کنند او گوید خدای شما را وعده داد وعده حق راست و من شما را وعده دادم و این وعده خلاف کردم و مرا در آن وقت
بر شما دستی بود و قوتی پیش از آنکه شما را وعده کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و این آیه دلیل
ظاهر است بر فساد مذهب مجبره و اگر خدای کفر و معصیت در ایشان آفریده بودی ابلیس ایشان را گفتی که خود را ملامت کنید
گفتی که خدای را ملامت کنید که مرا و شما را گناه نیست ما انا بمصرخکم من فریاد شما نرسم و شما نیز فریاد من نتوانید رسید چون
هر یکی بجرم خویشتن گرفتیم بدعوت و شما باجابت امروز من بدان کافرم بدانچه شما انباز گرفتید با خدای پیش ازین یعنی در دنیا
وان الظالمین و بدرستی که ظالمان را عذابی دردناکست ابن عامر روایت کرد از رسول علیه السلام شنیدم در حدیث شفاعت که عیسی
در آن روز بمن اشارت کند و گوید ذلکم النبی الامی این آن پیغمبر امی است که من بوی بشارت دادم خدای تعالی مرا گوید برخیز
و شفاعت کن من برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوی بر آید که شنوندگان از آن بوی نشنیده باشند و شفاعت کنم
خدای تعالی شفاعت من قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا بقدم کافران گویند ابلیس را که او شفیعی بدید آمد و شفاعت کرد ما را
جز تو کسی نیست برخیز و برای ما شفاعت کن او برخیزد از مجلس وی بوی گندی بر آید که کس چنان گند نشنیده باشد اهل
دوزخ [illegible] کنند نزد آن ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق الآیه

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۝ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۝ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝

و اما مومنان که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان از درختهای بهشت بر خورند که از زیر آن درختان جویهای آب روان رود و خالد و جاوید
باشند در آنجا بفرمان خدای تعالی تحیتهم فیها سلام یکدیگر را سلام باشد که یکدیگر تحیت کنند و تحیت ایشان و فرشتگان را
سلام باشد و تحیت خدای سلام بود آنکه خدای تعالی ایمان و کفر را مثل زد بدو درخت گفت ای محمد نمی بینی و نمیدانی که خدای
چگونه مثل زد کلمه پاکیزه را گفت این چون درختی است پاکیزه مفسران گفته کلمه پاکیزه لا اله الا الله است بیانه الیه یصعد
الکلم الطیب و درخت پاکیزه خرماست و دلیل آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز بامداد کردم برخاستم نزدیک انس مالک شدم
طبقی بیاوردند بر آنجا رطب نهاده انس گفت بخور یا ابا العالیه که این آن درخت است که خدای تعالی گفت الم تر کیف ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة چون درختی که خوش باشد میوه وی و اگر بر عموم حمل کنند گویند منظر او و تازه و نازکی او بهتر
باشد اصلها ثابت اصل بیخ او ثابت و راسخ باشد در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد در زمین برجا نماند که برگ و میوه بیارد
چه درخت آنست که عرق خورد و عرق در زمین و شاخ آن درخت از رفعت و بلندی در آسمانست همچون کلمه شهادت در دل
مومن ثابت و راسخ است اصل و تصدیق است و آن بدل آنست و فرع آن گفتارست و آن بزبان است چون از زبان
بر آید تا با آسمان رسیدن او راست شده بیانه الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه رسول خدای گفت مثل الاسلام کشجرة ثابتة
الایمان بالله اصلها والصلوة الخمس جذوعها والزکوة فروعها وصیام شهر رمضان لحاؤها وحسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی
است اصل او ایمان است و تنه او نماز پنجگانه و زکوة شاخهای وی است و روزه ماه رمضان پوست اوست و خوشخویی برگهای
اوست ابن عباس از رسول خدای روایت کرد که ان الله عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و راسه تحت العرش
فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله اهتز العرش وتحرک العمود فیقول الله عز و جل اسکن فیقول
کیف اسکن و انت لم تغفر لقائلها خدای تعالی عمودی است از نور که اسفل وی قرارگاه وی است زیر هفتم زمین و بالای وی
در زیر عرش است چون بنده گوید لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید چگونه
ساکن شوم و تو هنوز گوینده آن کلمات را نیامرزیده حق تعالی گوید من وی را بیامرزیدم اهل اشارت گفته وجه حکمت در تشبیه
اسلام و ایمان بدرخت از آنجاست که درخت تمام نشود الا بسه چیز عرق ثابت و اصل قدیم و فرع عالی همچنین اسلام
و ایمان بسه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان بیانش حدیث رضاست از پدرانش از امیر المومنین
که رسول گفت الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و بروایتی دیگر از رسول آنست که مثل هذا الدین
کمثل الشجرة النابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتحابب فی الله نباتها و حسن الخلق ورقها والکف عن
محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان الا بالکف عن محارم الله بخدای ایمان آوردن اصل اوست
و زکوة فرع او و روزه بیخ و برگ او و برادری کردن با یکدیگر برای خدا نبات اوست و خوی نیکو برگ او و باز ایستادن از محارم
میوه اوست و چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام نشود الا باز ایستادن از محارم و گفته اند تشبیه بدرخت خرما
برای آن کرد که او در چند صفت با آدمی ماند هم درخت را که سرش بزنند شاخ بیرون آید مگر درخت خرما که سرش بزنند
خشک گردد و درخت خرما تا گشنش ندهند بار نیارد و رسول خدای گفت اکرموا عماتکم النخل عمتان خود را گرامی دارید

گفتند یا رسول

گفتند یا رسول الله عمتان ما کدام اند گفت درخت خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را آفرید از گل و فضله
باماند خدای تعالی درخت خرما از وی بیافرید تؤتی اکلها کل حین کن درخت بار دهد و میوه آرد هر حینی بفرمان خدای خویش و حین شش ماه
باشد و مراد آنست که مومن در هیچ وقت از اوقات غافل نباشد از عبادت و طاعت خدای ع برای مردمان مثل زده است تا باشد که
تفکر کنند و اندیشه نمایند که مثل مشکل را حل کرده ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق
الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا
قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار وجعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله
قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار اما کلمه کفر را مثل زد بدرختی دیگر گفت مثل و مانند کلمه بد و سخن نانیکو
که آن کلمه کفر است چون درختی که بد و پلید باشد بار او زشت و قبیح بود منظر و بیخ او بالای زمین افتاده و بر کنده باشد
او را بروی زمین قراری و ثباتی نباشد و از امام محمد باقر ع روایتست که شجره طیبه رسول خدایست و فرع او علی ابن ابی طالب
و اصل او فاطمه زهرا ع و میوه وی فرزندان پاک وی اند علیهم السلام و برگ او دوستان و شیعه اند و شجره خبیثه بنو امیه اند که
منقرض و منقطع کنند و اولاد مصطفی و مرتضی علیهم صلوات الله الملک الاعلی تا قیامت منقرض نشوند یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت خدای ثابت دارد مومنان را بگفتار ثابت و حجت و برهان هم در دنیا که چون در فتنه افتند از دین بگردند و خلاف نکنند
و هم در آخرت چون در گورشان نهند که آن اولین منزلست از منزلهای آخرت و گفته اند فی الحیوة گورست که گور در دنیا باشد و
فی الآخرة عند البعث چون برانگیزند مقاتل گفت این تثبیت آنست که چون مومن را در گور نهند و خاک بر سر او راست کنند فرشته
رحمت با او بنوسته نام او دو درمان بیاید و بر روی سلام کند و گوید درین ساعت دو فرشته سیاه ببالین تو خواهند آمدن
تا ترا از دین و اعتقاد تو بپرسند مترس و مترسی از ایشان و چنانکه در دنیا دانستی جواب ده که از خدا و رسول و امام و کتاب
این بگوید و برود و بر اثر او دو فرشته می آیند سیاه غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای چون برق خاطف باشد و آواز ایشان
چون برق خاطف هر یکی مقمعه از آتش بدست گرفته ایشان را منکر و نکیر گویند در گور آیند خدای تعالی بنده را زنده گرداند
و او را باز نشانند گویند من ربک ومن نبیک وما دینک ومن امامک وما کتابک خدایت و پیغمبرت و امامت
کیست و دینت چیست و کتابت کدام است او چنانکه داند بگوید الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقران کتابی
وعلی امامی فرشتگان او را گویند مرحبا بک عشت سعیدا ومت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی و چون بمردی
شهید شدی اللهم ارض عنه کما ارضاک بار خدایا خشنود کن چنانکه ترا خشنود کرد آنگاه از دریچه بهشت در گور او گشایند
تا نسیم بهشت بر روی وی جهد و تحفهای بهشتش می آرند آنگاه او را گویند نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود
هذا کله قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة و اگر مرد کافر بود منکر و نکیر بروی آیند

واو را گویند من ربک ومن نبیک وما دینک وما کتابک ومن امامک او گوید لا ادری نمیدانم او را گویند لا دریت ولا تلیت ندانستی و نخواندی تا عشت عیشا و مت شقیا تا زنده بودی عاصی بودی وچون بمردی شقی مردی ثم نم نوم المنهوش بخسب چنانکه مار گزیده خسپد انگه دری از درهای دوزخ در گور وی بگشایند و از ان مقعه آتش بگیرد و او را مقامع آتش بگیرد و کرد گور او آتش گیرد و او شهقه بزند که همه حیوانات بشنوند مگر جن و انس و هر چه بشنود او را لعنت کنند فذلک قوله ویضل الله الظالمین و گمراه کرداند کافران او کیند الخ خواهد ابوهریره گفت مرد در گور او از پای آنانکه از جنازه باز گردند بشنود اگر مرد مومن بود نماز او بر سر بالین او بود و زکوة او بر راست وروزه او بر چپ و خیرات و احسان او بر پایین پس اگر فرشته عذاب خواهد تا از قبل بالین او بود نماز راه ندهد و از جانب راست زکوة نگذارد و از جانب چپ روزه منع کند وچون بپایین رود افعال خیر را خصم او را گویند بازنشین بازنشیند چنان پندارد که افتاب فرو خواهد شدن گویند ما کنیم تا نماز تمام بگذارم نشنوند گویند نماز توان گزارد انچه ترا پرسیم جواب گوی گوید چه میپرسید گویند چگونه درین مرد که بیامد وان دعوی کرد گوید محمد گویند آری گوید گواهی میدهم که پیغمبر خدایست صادق و راست گوی گویند برین بودی و برین مردی و برین انشاء الله بعث گنند پس گور برو فراخ کنند مقدار منتها و گور را نورانی گردانند انگه حجاب از دوزخ بردارند و گویند بنگر که خدای چه صرف کرده از تو اگر کافر و عاصی بودی جای تو اینجا بودی انگه روح او را در حوصله مرغی از مرغان بهشت بنشاند در بهشت میپرد و جسم خاک شود تا باز آفرینند ابو رافع گوید با حضرت رسالت پناه بودم در بقیع غرقد میرفت بر بالا گفت لا اهتدیت من بنداشتم که مرا میگوید گفتم یا رسول الله من چه کرده ام گفت خطاب با تو نیست خداوند این گور را از من می پرسید میگوید نشناسم چون نگاه کردم گوری دیدم که آن ساعت آب بروی ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده الم تر الی الذین یعنی آنرا که نعمت خدای را بکفران بدل کردند مراد این نعمت رسول خدای است و آنانکه این کفران آوردند قریش بودند که خدای تعالی رسول بر ایشان نعمت کرد ایشان قدر آن نداشتند و بدان کافر شدند امیر المومنین علی علیه السلام گفت ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر خطاب گفت بنو امیه و بنو مغیره بودند بنی مغیره روز بدر هلاک شدند و بنو امیه را روزی چند فرا گذاشتند و احلوا قومهم دار البوار و فرود آوردند خود را بسرای هلاکت که آن دوزخ است که ملازم آن باشند و بد قرار گاهیست ان سرا دوزخ و جعلوا لله اندادا و بکردند مر خدای را که بی همتا است مثل و مانند از بیان خویش تا گمراه کرداند دیگران را او بگوی ای محمد که برخوردار شوید و تمتع گیرید روزی چند ازین متاع دنیا که عاقبت و بازگشت شما با آتش دوزخ است قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلال ۝ الله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار ۝ وسخر لکم الشمس والقمر دائبین ۝ وسخر لکم اللیل والنهار ۝ واتیکم من کل ما سالتموه وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار ۝

بگوی بنده کان

بگوی بندگان مرا آنانکه ایمان آوردند تا نماز را بپای دارند از آنچه ما ایشانرا روزی کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از انکه روزی آید که دران روز نه بیع و شری باشد و نه دوستی با یکدیگر یعنی روز قیامت خدای آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمین را و فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و برویانید و بیرون آورد بدان آب از درختان میوها تا روزی بود شما را و مسخر کرداند برای شما کشتیها تا میروند در دریا بفرمان وی و نیز مسخر شما کرد جویها را چون فرات و نیل و جیحون و جز آن و میروند باینجا که شما خواهید و مسخر آفتاب و ماه را مسخر کرد بر شما گوشنده و منافع و مصالح خلق را و پختن میوها و پرورش کشت و غیر آن و شب و روز را مسخر شما کرداند تا متعاقب آیند و میروند چون شب برود روز آید وچون روز برود شب آید تا تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیاده و بداد شما را از هر چه خواستید و از هر چیزی را آنچه خواستید و کفر اند کدام هر چیزی که نخواستید که شما را بآن راه نبود و اگر خواهید تا نعمت خدا را بر شمرید بدان نتوانید رسید و نتوانید شمردن آنرا از کثرت و بشکر آن نرسید و بدرستیکه آدمی ستمکار و کافر نعمت است بروی خدا کند و او دیگری را شکر کند و عبادت

وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّاجْنُبْنِيْ وَبَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ ۝ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِيْ فَاِنَّهٗ مِنِّيْ وَمَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ رَبَّنَا اِنِّيْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِيْ زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ ۝

یاد کن ای محمد آنرا که ابراهیم بسبیل دعا و تضرع گفت ای خداوند و ای پروردگار من این شهر را که مکه است شهری گردان که مردمان ایمن باشند دروی حق تعالی دعای وی باجابت مقرون کرد و چنان ایمن گردانید که وحش و طیور دروی خایف نباشند و وحش و گرگ و کبوتر و باز با یکدیگر باشند اگر کسی جدا اینجا گریزد تعرض وی نکنند تا انکه بیرون شود و اجنبنی و دور گردان و پسران مرا از انکه بت پرستیم یعنی الطاف کن که نزد آن از عبادت اصنام اجتناب نمایند انگه گفت رب انهن اضللن بار خدایا ایشان بسیاری از مردمان را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیاری گمراه شدند انگه گفت هر که ملازمت متابعت من کند و بر دین من باشد از منست و هر که بر من عاصی شود تو خداوند آمرزنده و بخشنده عاصیانی و کافران از کفر باز گردند و از هر گناه موحد گناه کار چون توبه کنند و در گذری ربنا بار خدایا من ساکن شهر گردانیده ام بعضی از فرزندان خود را بوادی و رودخانه که در وی کشت و زرع نیست نزد یک خانه که حرام کرده تو یعنی کعبه و در نیوفتاد ابراهیم این سخن گفت خانه نبود مراد آنست که نزدیک خانه حرام تو بوده است و نزد طوفان آن را رفع کردند بعد از ان بنا کرده خواهد شد یعنی ازین قصه رفته است و این جا آنست که ابراهیم را از ساره فرزند نمی خواستی اینجا که او پیر زن شده بود و ابراهیم دل بر فرزند بسته ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه بابراهیم داد و گفت این را بتو دادم تا باشد که ترا خدای از و فرزندی بدهد ابراهیم از و قبول کرد و با وی خلوت ساخت و او را از هاجر فرزندی آمد اسمعیل نور محمدی در پیشانی پیدا آن او بود و با اسمعیل انتقال یافت و ساره را از ان رشک عظیم آمد گفت نخواهم که هاجر پیش من باشد حق تعالی ابراهیم را

وی را دو ربیع منمائی وی با تو مودت کرد با وی مانند این کن ابتا ز از پس وی بیر گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که زمام
جبرئیل علیه السلام آمد و در پیش ایستاده و ابراهیم براثر وی میرفت با هاجر و اسمعیل هر کجا آبادانی و حصنی دیدی گفتا ایشان را اینجا فرود آرم
جبرئیل علیه السلام گفت فرمان نیست میرفتند تا بمکه رسیدند زمینی سنگلاخ نه و شوره جبرئیل علیه السلام گفت اینجا بنه ایشان را و برو ابراهیم ایشان را
آنجا بنهاد و بفرمان خدای و برگردید هاجر گفت ما را بکه رها میکنی گفت بدو که ما را ضایع نکند وی برفت قدری آب که مانده بود و زیر ایشان
رها کرد و آب را باز خوردند و گرمای و ریشان اثر کرد تشنه شدند و شیر هاجر در پستان خشک شد کودک بر خود طپیدن گرفت
هاجر برخاست نزدیکترین و کوتاه ترین کوه صفا بود بر آنجا دوید تا باشد که کسی را بیند آوازی شنید کسی را ندید از آنجا فرود آمد
بمروه شد کسی را ندید باز صفا آمد همچنین تا هفتم بار آوازی شنید کسی را ندید گفت ای آنکس که آوازت میشنوم و ترا نمی بینم
اگر فریاد رسی فریاد رس که ما هلاک شدیم و تشنه ظاهر شد و نزدیک اسمعیل آمد و پای وی بگرفت و پاشنه او بر زمین
میمالید چشمه آب از زیر پای وی روان شد و سر در بیابان نهاد هاجر پاره ریگ گرد آن درگرفت رسول خدای گفت یرحم الله ام
هاجر اگر آن آب رها کردی همه بادیه پر از آب شدی وی را بشارت داد گفت این چاهی خواهد بود که حاجیان از این چاه آب خورند
و اینجا پدر این کودک خانه بنا کند خلایق عالم از جوانب بزیارت آن خانه اینجا آیند جماعتی از قبیله جرهم آنجا گذشتند مرغان دیدند
که گرد آن می پریدند گفتند بهر حال اینجا آب می نماید یکی از ایشان بیامد زنی را دید کودکی با او گشت و ایشان را خبر کرد بیامدند گفتند
ای زن تو کیستی و این کودک کراست و این زمین از آن کیست گفت این پسر ابراهیم خلیل خدای است و ما را
بفرمان خدای تعالی اینجا آورده و این آب مراست و فرزند مرا گفتند شاید ما اینجا فرود آییم و تو ما را از این آب نصیبی کنی و ما ترا از منافع
کردار خویش نصیب کنیم و ما همسایه تو باشیم تا تو تنها نباشی گفت روا باشد آنجا فرود آمدند و باقی قصه دیگر رفته است ربنا لیقیموا
الصلوة بار خدایا ایشان را از آنجا ساکن کردم تا نماز بپای دارند و اینجای معنی مردمان مایل ایشان گردان سعید بن جبیر
گفت اگر گفتی من الناس و گفتی افئدة الناس همه عالم برای گبر و جهود و ترسا حج آنجا شدندی مجاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی
پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدندی وارزقهم و روزی کن ایشان را بار خدایا از میوه‌های که روزی دیگران کرده از شهرهای
دیگر تا باشد که شاکر شوند و شکر نعمت تو بجای آورند ربنا انک تعلم ما نخفی وما نعلن وما یخفی علی الله
من شیء فی الارض ولا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحق ان
ربی لسمیع الدعاء رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی ولوالدی
وللمؤمنین یوم یقوم الحساب

بار خدایا تو دانی آنچه ما آشکار و نهان داریم اگر بزبان رانیم و اگر نرانیم تو دانی
ابن عباس گفت مراد از اندوه اسمعیل و هاجر است و دیگران بر عموم حمل کردند و ما یخفی پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در
آسمان الحمد لله خدای را حمد و ثنا گفت و شکر و سپاس و ستایش مر خدای را که مرا بر پیری چون اسمعیل و اسحق دو پسر بخشید
اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره بدرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا چنان گردان که نماز بپای دارم

یعنی الطافی که بآن نماز بپای دارم برای من متوالی گردان و از فرزندان نماز کنندگان کن بار خدایا دعای من و نماز من بپذیر
چیز بپذیر و قبول کن بار خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و جمله مؤمنان را روزی که حساب برخیزد و ظاهر گردد روز قیامت
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
مهطعین مقنعی رءوسهم لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس یوم یأتیهم العذاب
فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک ونتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم
من قبل ما لکم من زوال وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف
فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم
وان کان مکرهم لتزول منه الجبال خطابست بر سبیل تهدید و وعید میگوید مپندار و گمان مبر
که خدای تو غافلست از آنچه ظالمان کنند غافل است
میبیند و میکند جزای هر یکی ولیکن تأخیر میکند و باز پس میدارد ایشان برای روزی که چشمها در وی متحیر گردد و همی باز
ماند از چهره و هول و همان روز مهطعین شتابندگان آتش دوزخ سر برداشتگان چشمها در پیش افکنده چنانکه کسی در چیزی نگرد
و چشم از وی برندارد و لا یرتد الیهم باز نگردد بایشان چشمهای ایشان یعنی چشم بر هم نزنند وافئدتهم هواء و دلهای
ایشان خالی بود از همه چیزها چون هوای که در وی هیچ چیزی جای نگیرد وانذر الناس و بترسان مردمان را ای محمد از روزی که عذاب
بایشان آید ایشان که ظالمانند گویند بار خدایا تأخیر کن ما را و باز پس دار تا بوقتی که نزدیک یعنی ما را بدنیا بر و بدنیا مهلت ده
تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت گویند شما خورده بودید پیش از این که شما را
از آن بخواهد بود و همیشه در دنیا خواهید بود و آیت دلیلست بر آنکه او زنت مکلف نباشند که اگر مکلف باشند بودندی احتیاج
آن نبودی که گفتندی باز دنیا فرست ما تو به کنیم و عمل صالح بجای آریم اینجا توبه کردندی و بمقصود رسیدندی و سکنتم و ساکن شده در خانهای
کسانیکه بر نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر گشت شما را که با ایشان چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما مثل زدیم
با ایشان ما شما را اعتبار باشد آن کافران مکر خود بکردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خدایست جزای مکر ایشان
ما ابطال مکر ایشان و ان کان مکرهم و نبود مکر ایشان که کوهها از سبب آن از مقام خود زایل شوند و مراد بزوال کوه
کوه زوال امر رسول است و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات و دوام چون کوهند بمکر هیچ ماکری و حیله هیچ محتالی زایل نشوند
و شاید که ان یافته باشد معنی چنین بود که مکر ایشان تا بغایتی بود هر چند بزرگی و کوهها نزدیک بود که از جای خود بروند و زایل شوند
فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد

سرابیلهم من قطران وتغشی وجوههم النار لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب

هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب

حق تع و از آن کافران کرد که مکر کردند و در بعضی تفسیر از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع آورده اند و بعضی مفسران که مراد باین مکر
مکر نمرود است که خدای بدان مثل زده و انچنان بود که ابراهیم ع او را دعوت کرد با خدای او گفت من خدای زمینم و نمیدانم که
خدای در آسمان هست یا نه تا بنگرم و ببینم تا این خدای که تو میگوئی چیست انگه بفرمود تا چهار کرکس بچه بگرفتند و ایشانرا
بپروردند و گوشت دادند تا قوی گشتند و تابوتی بساخت بدو در یکی از بالا و یکی از نشیب و در آن تابوت نشست و دیگری را
در اینجا نشاند و عصائی را پاره گوشت بر سر کرد و از بالای آن تابوت ببست چنانکه کرکسان بدان گوشت نگریستند و بطمع آن بجانب
بالا میپریدند چون یک روز در هوا رفته بودند و حاجب خود را گفت در بگشای از بالا تا چه می بینی باسمان نزدیک شده ایم یا نه در بگشاد گفت
آسمان هم انجاست که بود هیچ اثر نکرده است باین رفتن ما گفت در زیرین بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم در بگشود و بنگریست گفت
زمین ناپید شد دریائی می بینم سفید کوهها مانند دود سیاه گفت رها کن تا برویم در ما فرو کردند کرکسان چندان بپریدند که باد
منع کرد ایشانرا از پریدن گفت در را بگشای و گفت همچنان می نماید که در زمین مینمود و در زیرین بگشود و بنگریست گفت زمین همچنان ناپیدا
کرد و دود سیاه آوازی شنید که ایها الطاغیة ای بر هنه طاغی کجا میروی عکرمه گفت با وی غلامی بود و تیر انداخت تیر
خون آلوده باز پس آمد گفت کفیت امر السماء کار آسمان هم کفایت کردند تیر در ماهی آمد در دریائی از دریاهای آسمان
و گفته اند که در مرغی آمد که در هوا بود و انگه بفرمود تا عصا بازگونه کردند کرکسان سر از بر کردند تا این کس با هیبت کرد
باکه مکر او چندی که کوه از وی زایل شود انگه خدای تع با رسول صلوات الله و سلامه خطاب کرد و گفت مپندار که خدای تع وعده که کرده است رسول را
خلاف کند از فتح و ظفر و نصرت دادن او بر کافران ان الله عزیز ذو انتقام بدرستی که خدای تع عزیز است و غالب و خداوند انتقام دیگر کشیدن
از ظالمان کینه کشد روزی که زمین را بدل کرده شود بزمینی غیر آن تا تبدیل زمین چگونه باشد خلاف کرده اند بعضی گفته اند بالصفة
و شکلی دیگر گردانند عبدالله عباس و عبدالله مسعود و مجاهد گفته این زمین را بزمینی از سیم سفید بدل کنند که بر روی آن گناه نکرده باشند و از امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت است که آنحضرت فرموده که خدای تع زمین را سیم گرداند و آسمان را زر و بروایتی دیگر از ابن عباس که زمین همین
باشد شجرها و کوهها بدل کنند چنانکه خود تع گفت ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها
عوجا ولا امتا و گفته اند این زمین را مکلفان بزمین دیگر بدل کنند گروهی را بزمین بهشت برند و گروهی بزمین دوزخ والسموات
یعنی آسمانها بدل کنند و تبدیل آسمانها بانتثار کواکب و تکویر آفتاب باشد وبرزوا لله و خلقان بیرون آیند از گورها برای
خدای یعنی عرض بر خدای و محاسبه او و عقاب خدای که یکی است بی مانند قهار و مسلط و در آن روز بینی تو مجرمانرا و کافرانرا
دستها باگردن بسته فی الاصفاد در بندها با هر یکی از ایشان را با قرینی هم بازبسته بر اعضای ایشان از قطران باشد و قطران
روغنی است که در شتر گرگین مالند و بر سر آتش بروی ایشان گیرند اعضای ایشان سوخته لیجزی الله خدای جزا دهد
هر تنی را بانچه کرده باشند و خدای زود حساب است هذا بلاغ این قران بلاغی و کفایتی است مردمانرا بسنده و کافیست تا خبر کنند

که یکی کر

بردم

و بمن نمای

کشند

گو یکی دیگر و بیم کننده بآن و بدانند که او یک خدائیست بی مثل و مانند و متعظ شوند باو خداوند خردها

سورة الحجر

مکی است و نود و نه آیتست از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که هر که او سوره الحجر بخواند خدای تع او را ده حسنه بنویسد
بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنها که با رسول استهزا کردند

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب وقرآن مبین ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم ما تسبق من امة اجلها وما یستأخرون

منم خدای می بینم با این حروف مقطع آیات و علامات کتابی معهود است و قرآن هویدا و روشن است و روشن کننده است
بر شما بود الذین کفروا آنان و بسیار باشد که تمنا کنند و آرزو خواهند کسانیکه کافر شدند بخدا و رسول که مسلمان بودندی و دین
و شریعت اسلام آوردندی و کاشکی هرگز کافر نبودندی تا باین عذاب مبتلا نشدندی در خبر است که روز قیامت چون اهل دوزخ
بدوزخ در میان ایشان فاسقان که اهل نماز باشند کافران بر سبیل طعن گویند نه شما مسلمان بودید و نماز کرده اید و روزه داشته اید
امروز نماز و روزه شما شما را هیچ سود نکرده با ما در عذاب شریکید این سخن بر مسلمانان سخت آید حق تع بر ایشان خشم گیرد بفرماید تا همه
مسلمانانرا که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند نزد آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی ما هم مسلمان بودیمی تا از دوزخ بیرون
آوردندی انگه رسول ع این آیه برخواند ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین الاخ ذرهم بر سبیل تهدید و وعید کافرانرا با رسول
گفت ای رسول بگذار ایشانرا تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام خود برانند و امل ایشان ایشانرا مشغول گرداند
که زود خواهد بود که بدانند وبال و کردار بد خود یعنی روز قیامت افعال خود و افعال و کردار مؤمنان ببینند و این امر امر تهدید
و وعیدست چنانکه گفت اعملوا ما شئتم انگه گفت وما اهلکنا و هیچ شهری را هلاک نکردانیم الا او را نوشته معلوم بود و اجل مسمی
که ایشانرا تا بدان وقت مهلت بود و هیچ امت و گروه با اجل خود سبق نبرد و از پیش نشود اجل خود را و نیز باز پس نشد از اجل خود

وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لو ما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذا منظرین انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین وما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به وقد خلت سنة الاولین

و گفتند این کافران ای آنکه قران بر وی فرستادند بحقیقت که تو دیوانه و این سخن از استبعاد دعوی نبوت

کفته و از ایشان که بکبار میکفتند که ساحر است و بکبار میکفتند که دیوانه است و دیوانکی بدان لایق تر باشد که کسی را بدین دو صفت
متناقض وصف کنند که سحر بغایت زیرکی و صحت توان کرد و دیوانکی ضد آن باشد لو ما تأتینا چرا با ما نیارید فرشتکان را اکر هستی
از راستکویان ما ننزل الملائکة الا بالحق جواب داد و کفت ما فرشتکان را فرو نفرستیم مکر بحق و حکمت و ایشان چون
بامر حق فرود آیند و اکر ما فرشتکان را فرو فرستیم ایشان را از هلاک هیچ مهلت نبود برای آنکه چون فرشتکان را معاینه ببینند ملجا شوند
تکلیف از ایشان ساقط شود و وقت هلاک ایشان بود و مهلتشان ندهند انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرو فرستادیم
قرآن را و ما حافظ و نکاهدارنده ایم از زیادت و نقصان و زوال و بطلان چنانکه کفت لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
و کفته اند ما نکاه داریم او را تا روز قیامت برای آنکه حجت همه مکلفانست و کفته اند که یعنی رسول را نکه داریم از دست کافران و دشمنان
و بی دینان والله یعصمک من الناس ولقد ارسلنا و ما فرستادیم از پیش تو رسولان را در امتان پیشین [illegible] کذشته
و آن امتان هیچ رسول و پیغمبری بایشان نیامد الا که با او استهزا کردند و افسوس داشتند اکر بر تو نیز افسوس کنند [illegible]
همچنین درآریم قرآن را در دلهای این کناهکاران یعنی ما حدیث قرآن در دل ایشان الکنیم و با ایشان سایم در حالیکه تکذیب او کنند و برایشان
چاره نباشد تا حجت برایشان لازم شود و مستحق عذاب کردند چنانکه با امت سلف کردیم و شاید که نسلکه یعنی خلق کو باشد در دلهای
ایشان برای آنکه لا یؤمنون به نفی ایمان حوالت بایشان کرده اضافت بایشان نموده و این الفاظ [illegible] و علامت [illegible] است
و اکر کوه [illegible] کردی بایستی که ایشان معذور بودندی و معلوم وقد خلت سنة الاولین که صفت و طریق پیشینکان چنین کذشته است که چون
ایشان بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را هلاک کردیم والسلام ولو فتحنا علیهم بابا من السماء
فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا
فی السماء بروجا وزیناها للناظرین وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه
شهاب مبین والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل شیء موزون
وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین واکر بکشاییم ما بر ایشان دری از درهای آسمان
میروند بر وی چه کرف عادت هم ایمان نیارند و بکویند
بسته شد چشمهای ما یعنی ما را چشم بند کردند تا اشیا را علی حقایقها ادراک نمیتوانم کرد و این چشم بند را کویند [illegible] و سخن
عام بود بل نحن قوم مسحورون نه که ما کروهی ایم که با ما جادوی کرده اند و آنچه ما می بینیم سحر محالست و بعضی از مفسران کفته اند که معنی آیه آنست که
اکر ما درهای آسمان بکشاییم بر آنانکه کفتند لو ما تأتینا بالملائکة و فرشتکان همه روز بر آسمان میشوند ایشان هم ایمان نیاوردند
و کویند با ما سحر و جادوی کردند چشمهای ما بسته اند ولقد جعلنا فی السماء بروجا بدرستی که ما کردیم در آسمان برجها و منازل
کواکب و بیاراستیم آسمان را بدین ستارکان برای آنکه نظر کنند در آنجا و تأمل کنند و نکاه داشتیم از هر دیو رجیم رانده و ملعون کرده
لیکن آنکس را از شیاطین که کوش فرو دارد و دزدیده سخنی بشنود تابع وی کند و بوی انداخته شود ستاره روشن و پاره آتش
تا وی سوخته کردد و از شنیدن سخن باز ماند عبدالله عباس کفت شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدندی و خبر آسمان بزمین آوردندی

والقا کردندی

والقا کردندی برکهنه چون عیسی از مادر بزاد از سه آسمان منع کردند چون رسول صلعم بزمین آمد از همه آسمانها ایشان را منع کردند هیچ
یکس ازیشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده بشنوند الا ستاره که آنرا شهاب خوانند چون آتشی
در آسمان کشیده شود و برا بسوزد چون این حال دیدند شیاطین بنزدیک ابلیس شدند و این حال با وی بکفتند کفت در زمین حادثی
پدید آمده است در زمین بکردید چون بمکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن میخواند و کفته اند که این شهابها ایشان را نسوزد چنانکه بکشد
بلکه عضوی از اعضای ایشان تباه کرداند و بعضی را مخبل کرداند تا غول بیابانی شود که مردم را در بیابان کمراه کند والارض
مددناها و زمین را بکشیدیم یعنی بکسترانیدیم و بیفکندیم در وی کوههای بلند و اثبات و برویانیدیم در زمین همه چیزی را باوزن و مقدار
در منفعت و کفته اند که هر چه آنرا بسنجند بحقیقت و کیل کفت تا عام باشد زر و نقره و غیر آن و داخل باشد و نیز هر آنچه بکیل است
نهایتا و یا وزنست و کفته اند مراد بموزون سنجیدن بر حقیقت است بلکه مراد آنست که حاصل و واقع بود بمقدار حاجت بی زیادت
و نقصان تا پنداری که بقصد سنجیده اند بر وفق حاجت بر حسب اقتضاء مصلحت و کفته اند که فیها ضمیر جبال و مراد معادن بود
چون زر و سیم و روی و مس و ارزیز و غیر آن وجعلنا لکم و بیافریدیم برای شما آنچه بدان تعیش کنید و اسباب زندکانی سازید
بیافریدیم شمارا کسانی که روزی دهنده ایشان نیستید از فرزندان و بندکان و اهل و عیال که ما روزی میدهیم و اسباب معیشت
هر یک ما میسازیم وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا الریاح
لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم له بخازنین وانا لنحن نحیی ونمیت
ونحن الوارثون ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستأخرین وان ربک
هو یحشرهم انه حکیم علیم و هیچ چیز نیست الا که خزاین آن بنزدیک ماست کفته اند که مراد بخزاین مقدورات
و مقدورات او را نهایتی نیست تا در هر وقت که خواهد چندانکه خواهد ایجاد کند بهر جنسی با آنکه معدوم نیست جز بحسب مصلحت
اندازه نفرماید و ما بفرستیم باندازه معلوم بحسب مصلحت وارسلنا و بفرستادیم بادهای آبستن کننده یا بادهای که درختان از او
آبستن و باردار شوند و آنچه هم لازم است و هم متعدی یا بادهای که خداوندان والقاح باشند و آبستن اند عبدالله مسعود کفت
هم لاقح بود و هم ملقح چون بردارد لاقح بود و چون القا کند بر ابر ملقح بود و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و بدادیم
آنرا بشما و کشت زارها شما تا شما و کشت زار شما از آن سیراب شد یعنی ما کفتیم دادیم از خوردن و دادن آن اکر خواهید که
آن را در خزینه بنهید و نکاه دارید نتوانید و مقدور شما نباشد و مائیم که زنده کنیم و بمیرانیم زندکانی و مرک بامر ماست و چون خلایق همه
بمیرانیم ما باشیم میراث ایشان برداریم یعنی از آنچه ایشان را باشد از اموال و املاک بما باز کردد و نیز لم وارث آن مائیم و دانیم آن
متقدمان و متأخران را عبدالله عباس کفت متقدمان مردکانند و متأخران زندکان قتاده کفت متقدمان کذشتکانند
و متأخران آیندکان مجاهد کفت متقدمان ذریات اولند و متأخران امت محمد حسن کفت متقدمان در طاعت و متأخران در عمل صالح
عبدالله کفت در عهد رسول صلعم مردان و زنان بجماعت آمدندی مردان در صف اول ایستادندی و زنان در صف آخر کس بودی

از مردان که خویشتن را با صف آخر داشتی تا دزدیده بزنان نگاه کنند و از زنان هم چنین کس بودی که بجهد کردی تا بمردان نگاه کردی و بعضی با صف اول آمدندی از زنان تا کسی بایشان نگاه نکند و مردان با صف آخر تا زنی را نبینند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من باحوال قوم هر دو عالم و قصد و نیت هر دو دانم از اینجا که رسول علیه السلام گفت خیر صفوف الرجال اولها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها و ربیع بن انس گفت سبب آن بود که رسول مردمان را تحریض کرد بر صف اول مردم مبادرت میکردند و خانهای ایشان دور بود چون رفتند مردم صف اول گرفته بودندی گفتند یا رسول الله ما سرایهای خود بفروشیم و در جوار مسجد سرا فراخ تا فضل صف اول از ما فوت نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من عالم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز باحوال آنکه بیشتر از شما آیند اگر چه سرایهای شما دور است تا مسجد گامهای رفتن شما بیشتر است بهر قدمی خدای شما را حسنه میدهد باید ایشان خوش دل شدند این نیک و درستی که خدای تعالی ایشان را حشر کند و او حکیم و داناست بهر چه کند و ما به حسب مصلحت

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ۝ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ بیافریدیم آدمی را از گل خشک شده که چون دست بروی زنند آن را آوازی و صلصله باشد

که این گل خشک از گل بویش گشته و بوی بگردیده و سال چون زده بود و جان را که پدر جنیانست مقاتل گفت ابلیس است ما او را بیافریدیم از آتشی که آن را دود نبود و صواعق از آن باشد آتشی است میان آسمان و زمین و از پس آن حجاب چون خدای تعالی خدای فرماید حجاب بدرد و بزمین آید و بسوزد آن را که فرموده باشد و آن آواز که پس از آن شنوند از وی حجاب باشد ضحاک از عبدالله عباس روایت کرد که جان حی است از احیای فرشتگان ابن مسعود گفت که این باد سموم که می بینی جزوی از هفتاد سموم است که خدای گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم و یاد کن ای محمد که چون گفت خدای تو فرشتگان را من آفرینم از گل خشک که آن گلی است که آن را لوش خوانند بو بگردانند پس آنگه وی را برآراسته کرده باشم و بیافریده و از روح خود در وی دمیده ای فرشتگان در آیید پیش وی بسجده تعظیم و اجلال پس فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود از آنکه سجده کند و اجماع است بر آنکه او مامور بود بسجده آدم می را که تو وی را از گلی خشک که او لوش بود رنگ بگردانیده آفریده باشی

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۝ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۝ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ

لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ۝ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ۝ حق تعالی ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان

که تو رانده و ملعونی و معاقب و مطرودی تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اکنون که مرا براندی و لعنت کردی مرا مهلت ده تا بروز قیامت گفت تو از جمله مهلت دادگانی تا بروز وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامتست و بعضی دیگر گفته اند مراد نفخه اولی است که نزد آن تکلیف زایل شود و بعضی گفته اند که این وقتیست که خدا را معلوم است و آن را ایشان ننموده است ابلیس گفت بسبب آن اضلال و اغوا که مرا کردی تا بدان که اولین کسی که جبر گفت ابلیس لعین بود و اولین کسی که عدل گفت آدم بود پس مقتدای اهل عالم عدلست و ابلیس پیشوای اهل جبر و روز قیامت در پیش است که هر کس را در آن روز بپیشوای او باز خوانند یوم ندعوا کل اناس بامامهم اختیار تراست با هر که خواهی با هم باش ابلیس گفت بدین اغوا که با من کردی من فرزندان آدم را معاصی و قبایح را آرایش دهم تا ارتکاب آن کنند و در تو عاصی میشوند تا حیات ورزند کانی ایشان در دنیا آراسته کردانم تا آن را اختیار کنند و همه را گمراه گردانم مگر بندگان خاص خالص ترا و آنان معصومانند که کید ابلیس بدیشان در نگیرد و کار نکند اگر نیکو تأمل کنی ابلیس در جبر ما نقاره تراست از مجبره ابلیس اغوای خود بخدا حواله کرد و اغوای دیگران بخود و مجبره اغوای خود و از آن دیگران همه بخدای حواله کنند قال خدا هذا صراط علی این راهیست که برمنست یعنی که در همه هیچ کس را از من گریز نیست و گفته معنی آنست که این راه بیان و ایضاح آن برای منست و جز و سواس بقهر و غلبه هیچ نتوانی کردن سفیان گفت معنی آنست که بندگان مرا در گناه نیفکنی که عفو من ازان نیک بنده تا کام تو نیابند از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من بیک ساعت پاک گردانم و آنکه پیروی تو کنند از غاویان و بی راهان باشد ترا بر ایشان سلطانی و قوت باشد آنگه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت دوزخ موعد ایشانست همه دوزخ هفت در است و آن هفت درکه هفت گروه برای هر دری نهاده که از آن در در روند و از آنجا که متابعان ابلیس اند ضحاک گفت که در این گفت که دوزخ را هفت در است و آن هفت درکات بهری بر بالای بهری درکه اول فاسقان اهل توحید باشند بر اندازه گناه ایشان عقوبت کنند آنگه بیرون آرند و در درکه دوم جهودان باشند و در سیم ترسایان و در چهارم صابیان و در پنجم منکران و در ششم مشرکان عرب و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در خبر است که روزی رسول علیه السلام در مسجد نماز میکرد و تنها زنی اعرابیه میگذشت رسول را دید در مسجد رفت و دو رکعت نماز در پس رسول بکرد رسول ندانست که کس در پس او نماز میکند این سوره برگرفت چون بدین آیه رسید زن اعرابیه نعره بزد و از هوش برفت رسول سلام باز داد و گفت آبی بیارند بیاوردند و بر روی وی زدند با هوش آمد رسول گفت ای اعرابیه ترا چه حالت گفت میگذشتم تنها نماز میکردی خواستم تا در پس تو دو رکعت نماز کنم این که گفتی ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم سخن خدایست یا سخن تو گفت سخن خدای است این آیه

تا سگالان و ران را شوند آن عبادی خدای گفته شدگان مرا بر ایشان سلطنت نیست چراکه ان بعصمت و لطف ما رسیده شوند و ترا بر ایشان راه نباشد

کفت واو بلاء هر عضوی از اعضای من کشیده خواهد بود بر هم دری از درهای دوزخ رسول ع کفت خلقا از ابر در آن درها
عذاب کنند [illegible] ایشان کفت یا رسول الله من زنی درویشم و مالی ندارم مکر هفت بنده تو را کواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد
کردم [illegible] ای درهای دوزخ جبرئیل ع آمد و کفت یا رسول الله بشارت ده او را که درهای دوزخ بر تو حرام کرده
[illegible] إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي
صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ
عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ چون حق سبحانه و تعالی ذکر دوزخ و
ذکر بهشت کرد و نعیم او کفت متقیان
و پرهیزکاران و خدای پرستان در بهشتها باشند و چشمها از می و آب و شیر و انکبین که بوصف هیچ واصف در نیاید ایشان را
کویند درین شهرها یقین بهشتهای وید بسلامت و ایمن از آفت و بکشیم آنچه در سینها و دلهای ایشان باشد از غل و حقد و خیانت
و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد در انحال که برادران باشند یکدیکر را برنشسته روی باروی کرده لا یمسهم با ایشان نرسد
در انجا هیچ رنجی و دردی و ایشان را از انجا بیرون نکنند انکه رسول را کفت خبر ده بندکان مرا که من آمرزنده و بخشاینده ام
و عذاب منست که سخت و دردناک ابن رباح روایت کرد دیکر روز رسول ع از در بنی شیبه در آمد ما همی بودیم و صحابه میکریستیم و
میخندیدیم ما را کفت چرا میخندید و بکذشت چون نزدیک سنک سیاه رسید باز کردید و کفت جبرئیل ع این ساعت آمد و کفت
خدای میکوید بندکان مرا چرا نا امید میکردانی و این آیه آورد که نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم قتاده کفت که
ما از رسول ع روایت کردند که او کفت اکر بندکان قدر عفو خدای بدانند خویشتن را در عبادت هلاک کنند
وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا
لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ
بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ
و خبر ده ایشان را از مهمانان ابراهیم ع چون بروی در آمدند و مراد آن فرشتکان اند که با ابراهیم آمدند ببشارت اسحق بهلاک قوم
لوط بر ابراهیم در آمدند کفتند یعنی سلامی کردند ابراهیم ع کفت ما از شما ترسنده و خایفیم و سبب ترس وی آن بود که ایشان طعام
نمیخوردند او کمان برد که ایشان مکری خواهند کردن فرشتکان کفتند لا توجل مترس که ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم بپسری
عالم و دانا ابراهیم کفت مرا بشارت میدهید بپسری بمن رسیده است و من پیر شده ام [illegible] مرا بشارت میدهید یعنی [illegible]
ما را پس ازین پیری و عمر که بر ما بکذشت فرزندی چون باشد ایشان کفتند بشرناک بالحق ما ترا بشارت دادیم [illegible]
مکر تا از جملهٔ نا امیدان نباشی ابراهیم کفت از رحمت خدای نا امید نباشند الا کمراهان [illegible]

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ
أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ابراهیم ع کفت چیست کار شما ای [illegible] فرشتکان
خدای کفتند که ما را بقومی فاسقان و کافران فرستاده اند
[illegible] ایشان قوم لوط اند تا ایشان را هلاک کنیم مکر آل لوط را از پیوستکان و خویشان وی و اشیاعی که از مومنان [illegible]
[illegible] ایشان را برهانیم و نجات دهیم از عذاب مکر زن لوط که او از جملهٔ آنان بود که او نیز در عذاب کرفتار خواهد شد و در عذاب [illegible]
[illegible] ایشان خواهد کشت پس انکه با اهل و خانه لوط آمدند آن فرشتکان فرستاده لوط کفت شما قوم ناشناخته اید من شما را
نمی شناسم ایشان کفتند ما آمده ایم بابن که قوم تو در ان شک میکردند آن عذابست ما آمده ایم تا ایشان را عذاب کنیم
وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا
يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ
هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي
فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي
إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ و آورده ایم با تو حق و یقین از عذاب
کردن ایشان و ما درین [illegible]
کو یا نیم از حق تو ایست که از میان قوم بیرون آئی اهل خود را ببر و از میان قوم بیرون شو در پارهٔ از شب کذشته کفته اند
نیمی از شب کذشته و تو بر پی ایشان برو و در عقب ایشان میباش و نباید که کسی از شما باز پس نکرد و این کنایتست از انکه
نباید که هیچکس از شما توقف کند و باز پس ایستد بکریزید و بروید بانجا که شما را فرموده اند عبدالله عباس کفت شام بود
و ما حکم کردیم با وی این کار را و کفته اند وحی کردیم امر عذاب و هلاک را انکه بیان کرد آن را بآنکه بیخ و اصل این جماعت
بریده خواهد شد در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی با جمال و رو آمده اند شادمانه شدند بسبب
انکه فرشتکان بصورت امردان بودند و ایشان این معامله با غریبان کردندی بخانه لوط رسیدند کفتای قوم این جماعت
مهمانان من اند مرا رسوا و شرمسار مکردانید و از خدای بترسید ایشان لوط را کفتند نه ما ترا از جهانیان نهی کردیم و آن آن بود
که ایشان با لوط عهد کرده بودند که آن معنی با اهل شهر نکند و لوط را میکفتند تو غریبان را نهی و حمایت نکنی و ایشان را
[illegible] ایشان مطلق باشد مراد بعالمین غریبانند لوط کفت من این دختران خود را فدا میکنم تا مهمانان
[illegible] این دختران [illegible] شما دهم و مهر ایشان بشما بخشم اکر آنچه من کویم ایمان آرید و کر ایمان کردید [illegible]

ایشان را معلوم بود و نیز روا باشد که در شرع او دختر بکافر دهند و گفته اند دختران امت خواسته که پیغمبر پدر امت باشد
اکر حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفته اند که خطاب با رسول است بجان و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت
خود سرگشته اند ابو الجوزا از عبدالله عباس روایت کرد که او گفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامیتر از حضرت محمد
علیه و آله السلام زیرا که بحیات هیچکس از انبیا و ملائکه قسم یاد نکرد مگر بحیات او گفت لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۝ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۝ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ۝ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ۝ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ۝ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ۝ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝

بگرفت ایشان را بانگ و آواز در وقت آفتاب برآمدن و آن آن بود که جبرئیل ع بانگ بر ایشان زد و پس ما آن شهرها را زیر
و زبر کردیم و بباراندیم بر ایشان سنگها از سنگ گل و گفته اند مراد بسجیل سنگ و نام فرشتگان است از سجین گرفته اند
و مراد سجین است یعنی سنگهای دوزخ فرستاده در جمله که رفت آیاتی و علامتی هست کسانی را که بنشان توانند
چیز را دانند و گفته اند ناظران و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهای این دیهها و شهرها که خراب کرده اند بر راهیست
که مقیم میگذرند بر سبیل و آن راهی پیوسته بدرستی که درین قصه و حدیث نشانیست و دلالتی مؤمنان را که اکنند و بدان منقطع شود
وامر و کار ایشان و قصه آنست که اصحاب ایکه خداوندان بیشه و درختان و ظالم بودند و مراد قوم شعیب اند که ایشان
اصحاب درختان و بیشهها بودند و معاش ایشان از آن بود خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد با اهل مدین چون
ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه بظلل و آن ابری بود که برآمد و از او آتشی بریشان آمد ایشان
را که بسوخت فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه بکشیدیم و آن آن بود که خدای تعالی گرما بر ایشان مسلط کرد هفت روز آنگه
ابری برآمد و ایشان از گرما بسایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که در آن راحتی و آسایشی خواهد بود و از آن ابر
آتشی برآمد و ایشان را بسوخت وانهما بدرستی که این دو مدینه یکی مدین و دیگری ایکه و سدوم که قوم لوط بر آن راه روشن
است که همه میگذرند بر آنجا و می بینند ولقد کذب اصحاب الحجر و اصحاب الحجر رسولان و فرستادگان را دروغ داشتند
گفته اند که شهرهای ثمود را حجر خوانند و از میان شام و مدینه است جابر بن عبدالله انصاری [illegible] گفت [illegible]
گفت در سرای این ظالمان مروید [illegible] آنچه بر ایشان رسید [illegible]
همه را هلاک کرد الا آن مردی را که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او چه بود [illegible]

بانگ برناقه زد

بانگ بر ناقه زد سبک از آنجا برفت وَآتَيْنَاهُمْ و ما دادیم ایشان را آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض
کردند که از کوهها خانهها در سنگ میکندند ایمن از آنکه آب آن را خراب کند و آتش آن را بسوزد و بگشت روزگار ویران شود پس
بگرفت ایشان را صیحه عذاب هلاک در وقت آنکه در بامداد آمد و سود نکرد ایشان را آنچه ایشان میکردند از اعمال و ملک و آنچه می پرستیدند از بتان و اصنام

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ۝ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ۝ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۝

چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلقان را بر نعمت تنبیه کرد از آفریدن آسمان و زمین گفت
ما نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنست مگر بحق و راستی و قیامت لامحاله آینده است و هم آینده خواهد باید که در آسمان
و زمین و آنچه در میان این هر دو است نظر کنند تا آنچه پیغمبران ایشان را خبر دهند بنظر و استدلال دانند آنگه فرمود که تو این را
عفو کن عفو کردنی نیکو و گفته اند که این آیه بآیه قتال منسوخ است ان ربک بحقیقت که خدای آفریننده است و آنچه کند بعلم
و حکمت و بصواب کند آنگه رسول را گفت ما ترا دادیم هفت آیه که الفاظش مثنی و مکررات و آن فاتحه است روایت کرده اند
از بزرگان صحابه که رسول ع گفت الحمد لله رب العالمین هفت آیه است و آیه اول بسم الله الرحمن الرحیم است و آن سبع المثانی
و ام القرآن و فاتحة الکتاب است و از ابی بن کعب روایت که رسول ع گفت بدان خدای که جان من در فرمان اوست که خدای
در توریه و زبور و انجیل و قرآن هیچ سوره این فاضلتر نکرد که تو میخوانی و من فاتحة الکتاب و سوره خوانده بودم آنگه گفت این سبع المثانی
و قرآن عظیم است که مرا داده اند و اگر این سوره را هیچ فضل نبودی جز آنکه خدای تعالی این سوره را در یک جزء نهاده است و همه قرآن
در یک جزء و گفته اند که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم کنایت است عبادة بن صامت از رسول ع روایت کرد
که او گفت که فاتحه عوض است از همه قرآن و هیچ سوره عوض نیست و از اینجاست که همه قرآن در یک رکعت نماز نخوانند بی فاتحه
درست نیست و اگر فاتحه تنها بخوانند و هیچ دیگر نخوانند نماز درست باشد برای آنکش مثانی خوانند که [illegible] آیت و قسمت کرده میان
خدای و بنده است که روایت کرده اند که قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفها لی و نصفها لعبدی تمام الخبر و برای آنکه نیمه حق
ربوبیت است و یک نیمه عبودیت و برای آنکه فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان از بصره و اذرعات
از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر بیک روز در مدینه آمدند و در آن همه انواع مال بود از جواهر و غیره مسلمانان گفتند کاشکی
این هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردیمی جبرئیل ع آمد و یکبار دیگر فاتحة الکتاب بیاورد و گفت این هفت آیه
ترا بهتر است از آن هفت کاروان و دلیل این ظاهر تاویل لا تمدن عینیک الی ما متعنا به و بعضی علما گفته اند که سبع المثانی
[illegible] البقره و آل عمران والنسا والمائده والانعام والاعراف والانفال والتوبه بیک جاست [illegible]
[illegible] آن سبع المثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود در و مثنی است و روایة دیگر آنست

که قرآن همه مثانی است به معنی که خدای میگوید الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی و برای آن قرآن را
مثانی خوانند که احکام و قصص بر و مثنی است و برین قول مراد سبع مثانی همه قرآن باشد برای آنکه قرآن مشتمل
بر سبعه معنی از نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم انگه خطاب کرد رسول را و مراد او امت وی است لا تمدن عینیک
چشم خود در او منگر آنچه ما این کافران را از آن ممتنع کرده ایم یعنی اصنافی کافران انس گفت روزی در ایام ربیع گله اشتر
نیکو بجایی حسن بر رسول صلعم بگذشت رسول صلعم دست بر چشم نهاد گفت خدای مرا چنین فرموده و این آیه بخواند پس گفت اندوه مخور
بر ایشان که ایمان نیارند و اخفض جناحک للمؤمنین تواضع کن و فروتنی نمای مومنان را و بگوی که منم آن ترساننده بیان کننده
در خبر است که یکروز عبدالله مسعود بدر حجره رسول آمد و در بزد رسول گفت من علی الباب کیست بر در گفت انا یا رسول الله
منم ای رسول خدای رسول در بگشاد و بیرون آمد بخشم میگفت انا انا و هل المخلوق یقول انا چون عبدالله اثر خشم بر رسول
بدید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت یا ابن مسعود ندانی که هیچ مخلوقی را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نگویم
چون او این ادبگاه داشت [illegible] گفت این همه جهان را حرامست تو ترا بگوی انی انا النذیر المبین من بیم بشارت دهنده و بیم روشن کننده ام

كما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القران عضين فوربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا
يعملون فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين الذين
يجعلون مع الله الها اخر فسوف يعلمون ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون
فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين واعبد ربك حتى ياتيك اليقين

کما انزلنا علی المقتسمین من شما را از عذاب بیم ساختم که بشما فرود آید چنانکه عذاب فرستادیم مقتسمان و قسمت کنندگان را
عبدالله عباس گفت جهودان و ترسایان اند که قرآن قسمت کردند بر بعضی ایمان آوردند و بر بعضی کافر شدند عکرمه گفت قریش بودند
که قرآن را بر سبیل استهزا میکردند یکی میگفت این سوره مراست و دیگری میگفت این سوره مراست مقاتل گفت شانزده
مرد بودند که ولید مغیره در ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای مکه ببستند هر یکی بر راهی نشستند و گفتند زنهار تا
که این مرد که از میان ما بیرون آمده است شما را فریب دهد و برو فریفته شوید یکی گفت ساحر است یکی گفت شاعر است یکی گفت [illegible]
و ولید مغیره بر در مسجد نشسته بود هرچون او را پرسیدندی او گفت الحق است که ایشان میگویند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد
الذین جعلوا القرآن عضین قرآن را مبعض و بخش کرده اند گفته اند که معنی آنست که قرآن را نسبت بدروغ کردند در دروغ و بهتان باشد
العضه فوربک پس بحرمت خدای تو که ما بپرسیم ایشان را در روز قیامت بانچه کردند در دنیا انس گفت آن کلمه شهادت است
ابن مسعود گفت هیچکس نیست الا که خدای تعالی از وی بپرسد [illegible] بینه و بینه گوید یا ابن آدم ما ذا غرک بی چه مغرور
کرده است ترا از من یا ابن آدم ما ذا عملت فیما علمت و ما ذا اجبت المرسلین چه کردی و چه اجابت کردی و چه
دادی از صادق علیه السلام روایت است که او گفت که هیچکس نیست و الا در روز قیامت [illegible] عن عمره فیما افناه

وعن شبابه فیما ابلاه وعن ماله فیما اکتسبه واین وضعه وعن ولاحبنا اهل البیت آیاتی که اقتضا میکند
سوال را روز قیامت و آیاتی دیگر هست که نفی سوال میکند و وجه توفیق میان ایشانست عبدالله عباس گفت که روز قیامت
روز درازاست و در مواقف باشد مکلفان را در موقفی بدارند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال نکنند و گفته اند آنچه در طفولیت
و نقصان عقل باشند سوال نکنند و آنچه در حال تکلیف کرده باشند سوال کنند انگه رسول را گفت فاصدع بما تؤمر اظهار کن
آنچه ترا فرموده اند عبدالله بن عبیده گفت رسول کار نبوت پوشیده میداشت تا آنکه این آیه آمد برخاست و اظهار دعوت کرد
واعرض عن المشرکین و اعراض کن از مشرکان و روی بگردان یعنی از دوستی ایشان و طمع با ایمان و استمالت ببر و وجه آیه منسوخ
بایه انا کفیناک المستهزئین ما از تو کفایت کردیم مستهزیان را یعنی از هیچ کس مترس که ما شر همه از تو دفع کردیم
مستهزیان پنج تن بودند از روسا قریش ولید مغیره مخزومی و عاص بن وایل سهمی و اسود بن عبد المطلب و او آن بود که
رسول صلعم دعا کرد که اللهم اعم بصره بار خدایا چشمش کور کن و اسود بن یغوث و الحرث بن قیس الطلاطله در خبر است که
ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبریل علیه السلام آمد رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه می یابی این مرد را و اشارت بولید کرد
و گفت بد بنده است گفت خدای کفایت کرد ترا شر این آواز خانه بیامد بردی یمنی پوشیده و جامه بجای میزد و بر مردی تیر تراش
بگذشت از خزاعه پاره از چوبها که از تیر تراشیده بود در دامن او آویخت او از کبر رها نکرد که دوته شود و آن از دامن بگیرد
همچنان برفت آن تراشه ساق وی را بخراشید و از آن بیمار شد و بمرد عاص وایل بگذشت جبریل گفت یا محمد چگونه می یابی
این را گفت او بد بنده است خدای را جبریل اشاره کرد بزیر پای وی گفت کفیت هذا شر این از تو کفایت کردند وی
برنشست و با ولید تماشا رفت چون بشعبه [illegible] فرود آمدند پای بر زمین نهاد خاری در پای وی شکست [illegible] میکرد که مرا گزدم زد
بجستند چیزی نبود پایش ورم کرد تا چند گردن اشتری شد و از آن بمرد اسود بن المطلب بگذشت جبریل گفت چگونه می یابی
این را گفت بد بنده ایست این جبریل گفت ترا شر این کفایت کردند و اشارت بچشم او کرد خدای تعالی او را کور کرد ابن
عباس گفت جبریل برگی سبز بچشم او زد و چشمش در گرفت چندان سر بر دیوار زد تا بمرد اسود بن یغوث بگذشت
جبریل گفت چگونه مردیست گفت این بد بنده ایست با آنکه خال منست گفت شر او از تو کفایت کرده شد اشارت بشکم
وی کرد مستسقی شد و آماس بروی پدید آمد و از آن بمرد و حارث بن قیس بگذشت جبریل گفت چگونه مردیست گفت بد بنده ایست
این جبریل بروی اشارت کرد گفت کفایت کردند وی را چندان چرک خون و ریم از بینی وی بیرون آمد که بمرد انگه صفت
کرد این مستهزیان را گفت انکسانیکه با خدای تعالی خدای دیگر گرفتند در عبادت زود بود که بدانند ایشان آنچه کرده باشند
انگه بر سبیل تسلی رسول گفت ولقد نعلم علم ما بمیدانیم و بر ما پوشیده نیست که دل تو تنگ میشود بانچه این کافران
میگویند از تکذیب تو و استهزا بتو تو پناه با من ده که من خدای توام و تسبیح و بشکر و ثنای خدای تو و از جمله سجده کنندگان
باش ابن عمر گفت که نماز کن بفرمان خدای و از جمله نماز کنندگان باش در خبر است که چون رسول را کاری پیش آمدی
با نماز داری و بنماز مشغول شدی واعبد ربک و خدای خود را پرست تا آنکه یقین بتو آید یعنی مرگ از امیر المومنین
[illegible] روایت است [illegible] اشبه بالشک من الموت من هیچ یقین ندیده ام که بشک بهتر باشد از مرگ یعنی

یعنی بیت بحقیقت و مردمان با او چنانند که گویی شاکر بود یعنی که عمل از آن میکنند که مرگ را یقین دانند راوی خبر گوید
که عثمان مطعون را وفات رسید ما او را تجهیز کردیم رسول خدای درآمد من گفتم رحمت خدای بر تو باد ای عثمن مطعون که
خدای ترا اکرام کرد گفت تو چه دانی که خدای تعالی با او چه خواهد کرد گفتم چگونه باید گفت یا رسول الله اما هذا فقد جاءه
الیقین اما این را یقین بوی آمد یعنی مرگ و الله لانی ارجو الله الخیر بخدای که من برای وی خیر امید میدارم اگر
من مات علی الخیر فارجوا له خیرا و من مات علی شر فخافوا علیه و لا تیئسوا یعنی هر که بر عمل خیر میرد
برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل بد میرد بر وی بترسید و نا امید مشوید در خبر است که چون این آیه آمد رسول گفت مرا
نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدای و از جمله ساجدان باش

سورة النحل

مکیة الا قوله و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا آخر آیه و صد و بیست و هشت
آیتست از ابی بن کعب روایتست که رسول گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را حساب نکند بر آن نعمت که با او کرده
باشد در دنیا و او را مزد آنان دهد که بوقت مرگ وصیت نیکو کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۝

فرمان خدای آمد تعجیل مکنید و شتاب زدگی منمائید در آمدن امر و فرمان وی ابن عباس گفت مراد بامر قیامت
سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة و انشق القمر کافران یکدیگر را گفتند
محمد میگوید که قیامت نزدیک شد این میکنید دست بدارید و بنگرید که تا چه خواهد بودن چون روزی بر آمد اثری بدید نیامد
با سر کار خود شدند چون روز چند بگذشت حق تعالی این آیه فرستاد اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون
بترسیدند روزی چند منتظر میبودند چون اثری ندیدند گفتند ای محمد از آنچه تو میگویی ما اثری نمی بینیم خدای تعالی این آیه فرستاد
اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد و هر چه آمدنی باشد لا محاله گویی که آمده است برای آن بلفظ
لفظ ماضی گفت چنانکه گفت و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف راوی خبر گوید که چون این آیه آمد رسول از
جای در آمد و ترسنده سر سوی آسمان کرد و گمان چنان برد که این ساعت قیامت خواهد بود تا جبرئیل آمد و گفت فلا
تستعجلوه تعجیل مکنید آنگاه مردم بارامیدند از جمله علامات قیامت بعث رسول است در خبر است که چون جبرئیل بر پیغمبر
بوحی رسول آمد فرشتگان آسمانها گفتند الله اکبر قد قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد مفسران گفتند
مراد فرمان خدایست عذاب کردن کافران به تیغ و این در باب نضر بن حارث است که او گفت اللهم ان کان هذا
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و او را روز بدر بکشتند سبحانه و تعالی منزه است خدای تعالی از آنچه
باو شرک آرند و تسبیح بچهار معنی آمده است یعنی تنزیه و تبعید مثل قوله تعالی سبحان الذی اسری و دوم بمعنی استثنا

فی قوله لولا تسبحون و بمعنی نماز و بمعنی قوله فلولا انه کان من المسبحین و بمعنی نور چنانکه در حدیث آمده لولا سبحات وجهه
ینزل الملائکة میفرستد فرشتگان را با الروح یعنی بوحی و برای آن روح را وحی خواند که دلها بدو زنده شود چنانکه
تنها بجان زنده شود و روح رحمت یعنی برحمت ابو عبیده گفت یعنی بجبرئیل من امره از امر و فرمان او بترسانید و بیاگاهانید
خلقان را باینکه هیچ خدای و آفریدگار نیست الا من که سزاوار پرستش منم از من بترسید و حذر کنید اگر جان و حیات و کمال قدرت خویش گویند

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۝ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۝ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝

آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را بحق نه بباطل یعنی صحیح
و حکمتی درستا و متعالیست و بزرگوار از آنچه بوی شرک می آرند آنگه بیان آفرینش او میکرد و میگفت خلق الانسان بیافرید
آدمی را از آبی که میان پشت مرد و سینه زن حاصل میشود آبی اندک و خوار و حقیر آدمی با پستی کار او بیکار خود در ایستید
و بوی شرک بیاورد او خود با خدای و رسول خصمی هویدا و پیکارکنی آشکاراست گفته اند که مراد باین انسان ابی خلف
جمحی است او استخوان پوسیده برگرفت و پیش رسول آورد و آنرا بدست بمالید و بر باد داد و گفت میگویی که این زنده خواهد
خدای تعالی این آیه فرستاد اولم یر الانسان انا خلقناه فاذا هو خصیم مبین و این آیه نیز درین معنی آمد و الانعام
خلقها لکم و چهارپایان بیافرید برای شما از شتر و گاو و گوسفند فیها دفء در ایشان هست برای شما آنچه بدان دفع سرما
کنید از خویشتن بلباسی که از موی و پشم ایشان سازید و لحاف و نمد و جامهای که در زمستان شما را گرم دارد و تنها از ایشان
آنچه گوشت میخورید و منفعت میگیرید و لکم فیها جمال حین تریحون و شما را درین چهارپایان زینتی و آسایشی هست در آنوقت
که ایشان را شبانگاه با خانه آرید و در بامداد که بگذارید تا بچرا روند یعنی شما را باین بر دیگران فخر است و این چهارپایان
بر بندارند رخت و بنه و بار گران شما تا بشهری دیگر و مقامی دیگر که اگر ایشان نباشند و شما خواهید که ببرید نتوانید و آن را نبرید
مگر برنجی سخت و مشقتی بسیار عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپایان نهاده که از جایها بار و میوه و غله بمکه می آورند
و تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان در آنوقت آیند شکمهای ایشان پر باشد از علف و پستانهای ایشان پر شیر
و در بامداد چنین نباشد آنگه فرمود که ان ربکم که خدای شما مهربان و بخشاینده است از اینجا که اهل حیوانات برای شما
بیافرید تا این همه رنج از نفس شما بردارد و منافع باشند و گفته اند که شق نیمه چیزی باشد یعنی شما نتوانید تحمل آن بار
کردن الا که نیمه از تن شما کم گردد

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۝

و بیافرید برای شما اسپان و استران و دراز گوشان تا بر نشینید و تا زینتی تمام باشد شما را بعضی فقها باین آیه تمسک کرده‌اند بر تحریم گوشت اسب و استر و خر گفته خدای تعالی گفت که این حیوانات رکوب و نشستن را شاید و انکه در آیه اول گفت خوردن و دلیل الخطاب بر تحریم و یک محققان در نیست و نزدیک اصحاب ما گوشت اسب مکروه است و گوشت خر مکروه‌تر و گوشت استر از همه مکروه‌تر و نزدیک شافعی گوشت اسب حلالست انکه گفت وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و می آفریند آنچه شما نمی‌بینید و نمی‌دانید از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفته‌اند یعنی در بهشت فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر راست عرش جویی است چند صد آسمان و هفت زمین و هفتاد دریا جبرئیل هر وقت سحر در وی شود نور بر نورش بیفزاید و جمال بر جمال انگه خود را بیفشاند بهر قطره آب که ازو بچکد چندین هزار فرشته بیافرینیم هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز قیامت نوبت باشان نرسد انکه گفت وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ و بر خداست نمودن راه راست بلطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله وَمِنْهَا جَائِرٌ و از راهها بعضی هست که از حق گشته است و این بر سبیل مجاز است از انکه راه نگردد بلکه رونده بگردد و از راه حق و راهی حق دیگر اختیار کند و آن راه کج بود و مراد راه جهودان و ترسایانست و هر راه که نه راه حق باشد و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گویند راه ضلالت که اگر حسین بودی وَعَلَى اللَّهِ جَائِرًا و بر خدا راست راه کج انکه گفت وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ یعنی ای محمد تو اگر خواهی که مردمان را بر ایمان این کار تو نیست کار خداست اگر خواهد اکراه ولیکن نکند از انکه حکمت راه نمود و گفت لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

آن خداییست که فرو فرستاد از آسمان و فرو می‌فرستد آب یعنی باران شما را از آن آب شرابست می‌خورید و می آشامید و از و درخت یعنی پرورش درختان شماست بعضی از آن درختان میوه دارست و بعضی هیمه و بعضی علف چهارپایان و کفر اندر آداب شجر گیاهست که چهارپایان از او می‌چرانید انکه گفت يُنْبِتُ لَكُمْ می‌رویاند برای شما باین باران کشت و درخت و انگور و از میوه که هست بدین آب می‌رویاند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین که گفتم آیتی و نشانیست بر کمال قدرت و حکمت آفریدگار مر آنها را که در اندیشند و تفکر کنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و مسخر شما کردانید برای شما شب و روز را در زیادت و نقصان [illegible] و آفتاب و ماه و ستارگان همه مسخر اند بامر و فرمان چنانکه [illegible] در ایشان میراند بدرستی که تسخیر این اجرام علوی حجتهاء و دلیلهاست عاقلان بنی آدم را [illegible]

و همچنین مسخر کرد برای شما آنچه آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و جمادات که مختلف است و شکل هر یک مباین هر یکی بدیگری نشبه [illegible] کرده و بحقیقت که درین همه که بیافرید آیتی و علامتیست کروهی را که اندیشه کنند و پند گیرند

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

اوست آن خدایی که مسخر شما کردانید دریا را تا در و تصرف میکنید و منافع ازو حاصل میکنید و میخورید ازو گوشت تازه یعنی ماهی نرم که در دریا بود و حلال باشد بلکه آن ماهی که او را فلس بود حلال بود و آنچه فلس ندارد حرام بود وَتَسْتَخْرِجُوا و تا بیرون می‌آرند ازین دریا زینتی و آرایشی در می‌پوشید و زینت خود میسازید یعنی مروارید و مرجان وَتَرَى الْفُلْكَ می‌بینی تو در دریا کشتیها را که آب دریا میشکافند وَلِتَبْتَغُوا و بران کرد تا بجویید تجارت و بازرگانی کردن در دریا فضل خدای را که روزی و منافع دنیاست و تا باشد که شکر نعمتها خواهند کرد و کسی دیگر را نخواهند پرستید وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و از جمله نعمتهاست که بر شماست آنست که بینداخت در زمین کوهها میخ آورد و تا بیت دارد زمین را چون میخ باشد کراهت آن را که مضطرب شما را و هیبت گفت خدای تعالی چون زمین را بیافرید می‌جنبید چنانکه کشتی بر سر آب فرشتگان گفتند بار خدایا کسی بدانجا قرار نتواند گرفتن خدای تعالی در شب کوهها بیافرید و میخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند که خدای تعالی کوهها را از چه آفرید وَأَنْهَارًا و بیافرید جویهای آب و ببرید کردجویهای آب و کوهها و راهها در زمین تا باشد که شما را بیابید بمصالح خود در زمین و بهر شهر که خواهید توانید رفت وَعَلَامَاتٍ و بیافرید علامتها و نشانها را از کوهها و غیر آن تا باشد که راه شناسند و بستارگان می‌یابید در روز بعلامات روز و در شب بستارگان سدی گفت مراد نجم ثریاست و بنات النعش و فرقدان و جدی که مردم با دراه برند از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرد او گفت علامات ماییم که اهل بیت رسولیم و نجم رسول خداست أَفَمَنْ يَخْلُقُ استفهامست بطریق توبیخ و ملامت کسانی را که خدای را پرستند گفت انکس که این همه چیزها آفرید و این همه منافع بخلقان رسانید همچون کسی باشد که ازین هیچ نتواند کردن و اندیشه نمی‌کنند درین [illegible] و نعمتهای او را احدی نیست اگر خواهید که بشمر بید و در عدد آرید نتوانید از قیام نمودن بشکر آن آیه إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ تحقیق که خدای آمرزنده و مهربانست از تقصیر شما در گذاردن شکر که در گذرد و نعمت خود را از شما منقطع نکرداند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و خداوند تبارک و تعالی عالمست و دانا میداند آنچه نهان میکنید و آنچه آشکارا [illegible] ایشان [illegible] بجز از خدای را نشاید از انکه خصایص الهی موجود نیست در ایشان نتوانند

که چیزی آفرینند و چگونه آفرینند که ایشان خود مخلوقند و آفریده و آفریده دیگری اموات غیر احیاء وما
یشعرون ایان یبعثون الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم
منکرة وهم مستکبرون لا جرم ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون انه لا
یحب المستکبرین این معبودان که شما می‌پرستید مردگانند نه زندگان نه حیات دارند نه قدرت و علم ندارند
که کیشان را اگر زنده اگر خدای بودندی زنده و قادر و عالم بودندی چون نیستند خدای نباشند
و معبودی را نشایند الهکم اله واحد خدای شما خدای یکیست که یکیست بخلاف آنکه ترسایان و گبران و بت‌پرستان و اصحاب
طبایع گویند اگر مؤمنان اند باین مقر و معترفند و آنانکه برای بازپسین یعنی بهشت و دوزخ ایمان ندارند دلهای ایشان
این را منکر است انکار میکنند از برای آنکه نظر نمیکنند و اغماض و انکار برای آن کردند که دل اهل غفل و آلت انکار است
از وی صادر میشود و ایشان متکبران و گردنکشان اند گردن از حق میکشند و سرکشی و گردنی آرند لا جرم حقست و سزاوار خدای آنچه
آشکارا و پنهان میکنند و آنچه آشکارا با جزا دهد ایشان را برکار حسب آنچه ایشان دانند و او دوست ندارد متکبر از او از نبی آمده
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما قذفته ناری واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم
قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة ومن اوزار الذین یضلون
هم بغیر علم الا ساء ما یزرون چون این کافران را گویند چون وحی شنوده باشند
در آن استماع کرده که خدای شما چه فرستاده است گویند که افسانه پیشینیان و حکایت گذشتگان و این برای آن گویند
که قرآن بعضی قصص اولیاست و دین بود و دانستند که پیش کسی نرفت و آواز و قصه‌ای شنیده و چیزی نوشته و نوشته‌ها
اگه همانا که در کتب ایشان بود از قرآن می شنیدند و بر سبیل طعن باز میگفتند که افسانه پیشینیان است آنچه خدای بر محمد فرستاده
لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را یعنی این برای آن گفتند و کردند تا مردمان را در ضلالت اندازند که بردارند گناهان
خود را روز قیامت تمام و بعضی از گناهان کسانیکه ایشان را گمراه گردانیدند و نادانی و از اینجا برای آن نقص گفت و در
اول جمله که اینجا بود ایمان با ضلال بیشتر از وبال موت باشد و وبال بر قاعده باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان
و مثل در معنی قول رسول است من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره
هر که او سنتی بد نهد وزر و وبال آن بروی باشد و وزر و وبال آنکس که بدان عمل کند تا روز قیامت بی آنکه از عقوبت ایشان چیزی
بکاهد الا ساء ما یزرون این بد چیزیست و تباه کاریست که ایشان در دانند از بهر داشتن گناهان ایشان بواسطه ضلال
قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم واتاهم العذاب
من حیث لا یشعرون ثم یوم القیمة یخزیهم ویقول این شرکائی الذین کنتم تشاقون

فیهم

فیهم قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین

ف

یعنی که مکر کردند آن کافران که پیش ایشان بودند با پیغمبرانی که خدای بایشان فرستاد پس خدای تعالی فرمان وی بهنیان
ایشان آمد از جهة بنیاد و قاعده آن یعنی بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمان خانه بر سر ایشان افتد عذاب خدای تعالی
بایشان آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبردند و فایده من فوقهم آنست که سقف بیفتاد و ایشان در زیر آن بودند برای
آنکه روا باشد که سقف فرود آید و کس در زیر نباشد و این چنان است که یکی گوید که خرب علی داری و اگر چه او در زیر آن
نباشد معنی این آن باشد که فخر علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس آن معنی این بود
که فخر لهم السقف و شاید که بر آن تاکید باشد و زیادت بیان چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
و دل خود سینه باشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان را در دنیا بود پس چون روز قیامت بیخ ایشان را رسوا
گرداند و خوار و ذلیل کند و گوید بر سبیل توبیخ و تقریع کجا شدند آنانکه شما در حق ایشان با رسولان و مؤمنان خلاف
میکردید و عداوت مینمودید تا این عذاب از شما دفع کنند و این محنت از شما باز دارند قال الذین اوتوا العلم گویند و جواب دهند
کسانی که ایشان را علم داده‌اند از انبیا و ائمه و مؤمنان که امروز رسوائی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران
حشر و نشر و ثواب و عقاب حواله به بدکرد الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا
السلم ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدین
فیها فلبئس مثوی المتکبرین آن کافرانکه فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالم نفس خود
باشند گردن بنهند و ذلیل و خوار شوند بمرگ و با مرگ حیله و چاره ندارند جز آنکه چون ایشان را مواخذه و مطالبه کنند بر کردار ایشان
گویند ما هیچ بدی نکرده‌ایم و کافر نبوده‌ایم در دنیا و بی فرمانی نکرده‌ایم کسانیکه خداوندان علم باشند از انبیا و اولیا و اوصیا گویند
بلی آری کرده‌اید و کافر بوده‌اید و خدای عالم است بآنچه شما کرده‌اید و گفته‌اید و خبر دهد شما را بآنچه کرده‌اید فادخلوا پس طلب
آید ایشان را که در شوید در درهای دوزخ و در و خالد و جاوید باشید که بد جایست دوزخ جباران و متکبران را
وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة
ولدار الآخرة خیر ولنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار
لهم فیها ما یشاءون کذلک یجزی الله المتقین الذین تتوفیهم الملائکة
طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون

چون ذکر ایشان یعنی کافران کرد و حکایت ایشان کرد ذکر مومنان کرد و گفت بپرسند پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است
خدای بشما جواب گویند که خیر و نیکوئی فرستاده است چیز دین و دنیا انگه گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا کسانی را که دین و دنیا احسان
کردند ایشان را در آخرت احسان و نیکوئی بود در دنیا اما نیکوئی سرای آخرت بهتر باشد و نیکوتر برای آنکه دایم باشد و نیکوئی سرای آخرت
بهتر است متقیان و پرهیزکاران را بهشتها و مقامها و سراهای دایم که درانجا روند و جاوید باشند بوستانها که در زیر درختان
آب روان باشد و ایشان را باشد درانجه دلهای ایشان خواهد كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ همچنین جزا دهد پاداش دهد خدای تعالی پرهیز
کاران را آنگه صفت پرهیزکاران کرد و گفت آنانکه فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان خوش دل و راضی باشند و پاک از کفر
و معاصی و فرشتگان ایشان را گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام بر شما باد محمد بن المنذر گفت چون جان مومن بخواهند [illegible] بر روی پیدا شود
باید فرشته و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد او گفت خدا بر تو سلام میکند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ای بندگان در بهشت شوید
بآن کرداری که شما کردید که جزای کردار شما بهشت است هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ
كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ
مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ چه میکنند آن کافران و چشم میدارند مگر آن را که فرشتگان بایشان آیند
برای عذاب یا برای قبض ارواح یا بآنچه اقتراح میکردند لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ایشان منتظر اینند یا
منتظر آنکه فرمان خدای بیاید بهلاک ایشان گفته که مراد بامر قیامت است چنانکه در أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ گفته است كَذَٰلِكَ مانند این که
ایشان برفتن خود و ظلم کردند بترک نظر و تاویل و کفران نعمت و اختیار کفر و ضلالت بر ایمان و هدایت فَأَصَابَهُمْ
سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پس بایشان رسید بدیهای آنچه کردند از معاصی فرود آمد بایشان جزا و عقاب آنچه بآن استهزا کردند
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا
مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ
بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ
عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
حق تعالی حکایت میکند از مشرکان و گفتار ایشان میگوید که مشرکان گفتند که بت پرستیدن و شرک بمشیت خدایست اگر خدا
خواستی تا ما بدون او هیچ چیز را نپرستیدیمی نه ما و نه پدران ما بدون او هیچ چیز را حرام نکردیمی از بحیره و سایبه و وصیله و حام
و خدای تعالی گفت آدمی همچنین گفتند آنانکه از پیش ایشان بودند بر پیغمبران آنچه بود از کذا [illegible]
خبر رسانیدند هویدا آشکارا دیگر نیست و بدرستی که فرستادیم در هر امتی و گروهی پیغمبران [illegible]

ایشان فرمودیم که بگویید امتان خود را که خدا را بپرستید و از هر چه بدون خدایست که پرستید از آن بعضی از ان امتان
آنان بودند که ایشان را خدای هدایت کرد با الطاف و تمکن و موهبات و مهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند
مستحق ثواب شدند و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بریشان لازم شد بسبب ضلالت و گمراهی ایشان پس ای
حاضران عهد رسول بروید و در زمین بنگرید و ببینید عاقبت سرانجام آنانکه پیغمبران را تکذیب کردند چگونه بود و بهلاک ایشان [illegible]
إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ
إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ حق سبحانه و تعالی ذکر غنا و ترش کرده است
و حرص رسول بر ایمان ایشان و گفت
ای محمد اگر چه حریصی بر ایمان آوردن قریش و هدایت ایشان تو بحقیقت بدان که خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی را که
خذلان کرد یعنی آن الطاف که با مومنان کرد با کافران نکند از انجا که داند که ایشان از الطاف خاص با خود راه نماید آنرا که حکم
بضلالت او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد که عذاب خدای را دفع کند انگه گفت وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
ابو العالیه گفت سبب نزول این آیه بود که مردی مسلمان را با مردی مشرک دعوی بود با هم و گفت و گوی کردند مسلمان گفت
بآن خدای که خلقان را پس از مرگ زنده گرداند چنین و چنین کنم آن مرد مشرک چون آن سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری
که کس پس از مرگ زنده خواهد شد انگه سوگند مغلظ خورد که هیچ مرده زنده نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت و سوگند خوردند
بخدای غایت سوگند که خدای بر ما نگیرد و زنده نکند کسی را که بمیرد حق تعالی بریشان رد کرد و گفت آری بر انگیزد و زنده کند خدای
این وعده درست و راست که مقتضی حکمت وفا کردن بآن وعده و لیکن بیشترین مردمان بر ... نه اند که این وعده واجب است بر خدای
در خبر است که خدای تعالی گفته است که فرزند آدم مرا بدروغ زن داشت و او را نباشد که مرا بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد
و نسزد او را که مرا دشنام دهد اما تکذیب او مرا آنست که سوگند خورد که مردگان را زنده نخواهم کرد فی قوله وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ
جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ و دشنام او مرا آنست که اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا خدای فرزند گرفت لِيُبَيِّنَ لَهُمْ حق تعالی
مردگان را زنده کند و پیدا گرداند برای ایشان آنچه دریشان خلاف میکنید و تا کافران بدانند که آنچه گفتند که او مرده
زنده نکند دروغ گفتند إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ اما چون خواهیم چیزی کنیم که آن زنده گردانیدن مردگان و غیر آن بر ما دشوار
نباشد و ممتنع نگردد و چون او هیچ نیز و یک اراده حق چون وجود مامور بود نیز دیگر آن فرمایند و فرمان بر بنده مطیع را گویند
[illegible] قول و امر نیست بر حقیقت بلکه بر سبیل مجاز است و این جواب است کسی را که گوید از دو بیرون نباشد یا
[illegible] یا در حال وجود گوید گفتن که بباش وجهی ندارد و اگر معدوم باشد خطاب کردن با معدوم نیکو نباشد
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ

يعلمون * الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون * و آنانکه هجرت کردند در راه خدای و از مکه بمدینه آمدند و هجرت مفارقت وطن است و در شرع
مخصوص است رفتن از مکه بمدینه آمدن مفارقت از نجا گفت لا هجرة بعد الفتح و آنانکه هجرت کردند پس از آنکه بریشان
ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل بن سهل که جمعی از مشرکان ایشان را عذاب کردند بمکه گذاشتند و بمدینه آمدند و خدای
گفت ما ایشان را جای دهیم جای دادن نیکو در دنیا و هر آینه مزدی که مهاجر را است در آخرت بزرگ‌تر و بزرگوارتر است
که دانستندی در هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی انگه صفت ایشان کرد و گفت آنانکه صبر کردند بر عذاب
کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجات و رستگاری از دست ظالمان والسلام

وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون
بالبينات والزبر وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون *

سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند خدای از آن بزرگ‌تر است که رسول او آدمی بود و او رسول با ما نفرستد الا فرشته حق
این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردمانی که وحی بایشان فرستاده شد یعنی پیغمبری که فرستادیم از جنس
بشر فرستادیم پس بپرسید اگر نمیدانید که چنین است از اهل ذکر که اهل علم‌اند باخبار امتان گذشته و از امام محمد باقر ع روایتست
که اهل ذکر مائیم از ما بپرسید اگر ندانید بالبینات والزبر یعنی ما فرستادیم از پیش تو آن مردان را برسالت و پیغمبری با حجتهای
روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و فرستادیم بتو قرآن را تا بیان کنی برای مردمان
و آنچه فرو فرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی چه قرآنست تا باشد که اندیشه کنند و بدانند * افأمن الذين مكروا
السيئات ان يخسف الله بهم الارض او يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون * او يأخذهم
في تقلبهم فما هم بمعجزين * او يأخذهم على تخوف فان ربكم لرءوف رحيم *

ای ایمن شدند آنانکه بدی کردند و بدیها اندیشیدند در حق رسول و مؤمنان و با ایشان کافران که بودند ایمن شدند از آنکه
خدای ایشان را خسف کند و بزمین فرو برد تا عذاب بایشان آید از جائی که ایشان ندانند و از وی خبر ندارند یا ایمن شدند
از آنکه بگیرد در فرو گذاشتن و آمد شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدای را عاجز نتوانند کرد
و بروی سبقت نتوانند گرفت یا ایمن شدند از ایشان که بگیرد ایشان را خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی را عذاب بگیرد
و گروهی را ترسانیده تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که مثل آن بما رسد و هم او گفته اند تخوف تنقص است یعنی ناقص
میگرداند چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند انگه گفت خدای شما آمرزنده و مهربان [illegible]
تا باشد که اندیشه کنند و براه حق باز آیند * اولم يروا الى ما خلق الله من شيء يتفيؤا ظلاله عن
اليمين والشمائل سجدا لله وهم داخرون *

ولله يسجد ما في السموات وما في الارض من دابة والملائكة وهم لا يستكبرون *
يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون * آیا نمی‌نگرند و نمی‌بینند آنچه خدای آفریده است با فرید
اثر از هر چیزی که او سایه می‌اندازد و فاء آمده
و میگردد از جانب راست و جانب چپ برای آنکه چون آفتاب بر آید سایه چیزها از دست راست قبله افتد و باز چون زوال
آفتاب شود سایه چیزها از جانب دست چپ افتد و مراد بیمین جهت است از برای این والشمائل سجدا لله سجده کنند خدای را و خواری
و فروتنی نمایند بر زبان ذلت و خاک خواری افتاده و میل سایه را بر سبیل تشبیه سایه خوانده است ولله يسجد و خدای را
سجده میکنند آنچه در آسمانها و زمین است از هر جنبنده و حیوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن
کرد که عابدترین مخلوقان ایشانند که فرشتگان زمین باشند و سجده مکلفان طاعت و عبادت ایشانست و سجده غیر مکلفان
انقیاد ایشانست اراده خدا و عدم امتناع ایشان وهم لا يستكبرون و این فرشتگان گردن کشی نکنند و سر از فرمان
خدای بیرون نبرند و از خدای خود ترسند و آنچه ایشان را فرمایند بجای آرند و هیچ نافرمانی نکنند * وقال الله لا تتخذوا
الهين اثنين انما هو اله واحد فاياي فارهبون * وله ما في السموات والارض وله
الدين واصبا افغير الله تتقون * وما بكم من نعمة فمن الله ثم اذا مسكم الضر فاليه
تجأرون * ثم اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم بربهم يشركون * ليكفروا
بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون *

حق تعالی بندگان را بتوحید فرمود و از شرک نهی کرد و گفت لا تتخذوا
خدای یکی را دو که خدای دو نباشد یکی باشد اثنين تاکید را گفت که اگر نگفتی گمان افتادی که اثبات آلهة کرده نه اثبات
وحدانیت انگه الهیت بر یکی قصر کرد گفت انما هو اله واحد بحقیقت که خدای یکیست و از دون یکی خدای منتفیست
فاياي فارهبون پس از من بترسید و از غیر من مترسید وله ما في السموات و او راست آنچه در آسمانها و زمین است و دین کلام
و شریعت او راست ثابت و دایم و دین که جزا دادنست او راست و واجب لازم و بعضی گفته اند که دین طاعتست او را است
که طاعت او دارند و دایما از و ترسند آیا شما از غیر او میترسید که هر چه شما راست از نعمت خدا است آن نعمت چه منعم بحقیقت
اوست و نعمت منعمان موقوفست بنعمت او از اصول نعم که صحت و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقلست ثم اذا مسكم الضر
پس اگر مشقتی و مضرتی بشما رسد یا او گرسنگی و بلاهی باو رسیده او را خوانید بزاری پس چون آن رنج و بلا را از شما دفع کند
ناگاه گروهی از شما بخدای شرک آورده با سر کفر روند انگه گفت ليكفروا او را کافر شوند و کفران آرند از نعمتی
[illegible] بر خورداری کنید که زود بود که عاقبت کار و سرانجام ایشان چه خواهد بود * ويجعلون لما لا
يعلمون نصيبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما كنتم تفترون * ويجعلون لله البنات سبحانه
ولهم ما يشتهون * واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا وهو كظيم *

واین کافران از آنچه ما ایشان را دادیم روزی کرده ایم نصیبی میدهند وخطی میدهند مر آن چیز را که میدانند که ایشان کی اند
از بتان چه دریشان خیری وشری ونفعی وضری نیست آنگه قسم یاد کرد وسوگند خورد که بخدای که از شما بپرسند از آنچه شما افترا
میکنید واین چنان بود که ایشان بتان را نصیبی کردند از شتر وگاو وگوسفند وزرع خود ومیگفتند که این خدای فرموده است خدای
برایشان رد کرد وگفت ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام اگه خبر داد از آن محال که مشرکان گفتند
واعتقاد بد که ایشان کردند وگفت ويجعلون لله البنات مر خدا را دختران بدید کردند وگفتند که فرشتگان اند که بر سبیل ملامت
گفت خدا را دختران باشد وایشان را آنچه آرزو خواهند از پسران واذا بشر وچون یکی از ایشان را بشارت دهند بدختری که
زاده باشد روی او از غم سیاه گردد بر از خشم شود ودلتنگ گردد چنانکه دم نتواند زدن ونفس بر نتواند آورد ودر سلام

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ ۝ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پنهان میشود از مردم بدی آن بشارت که وی را داده باشند از آمدن دختر واندیشه کند در کار دختر تا با وی چکند واز دو کار کدام کند
او را نگاه دارد بذلت وخواری یا در زیر خاکش پنهان کند وزنده در گور بنهد ای رسول به حکمی است که ایشان میکنند دختر بخدا
میکنند وپسر بخود وچون ایشان را دختری شود زنده در گور میکنند این در جاهلیت بود وچون اسلام آمد خدای تعالی در جمعی آیات کی سنّاد
رسول علیه السلام بر این تهدید کرد وفرزدق راغمی بود [illegible] او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را که دختری آمده است چند شتر بعد بفرستادی
تا آن دختر را زنده در گور نکنند آنگه گفت للذين لا يؤمنون کسانی را که ایمان ندارند مثل بدست یعنی صفت
وآن حاجت بفرزند است یا مادینه باشد واگر مادینه باشد بخشد از ترس درویشی وآنکس که در وکفو نباشد در ورثه
کند ورسول علیه السلام گفته است که ان اكبر الكبائر ان تجعل لله ندا وهو خلقكم ثم ان تقتل ولدك خشية ان يأكل معك
ثم ان تزني بحليلة جارك بزرگترین گناهان کبیره آنست که خدا را همتا بدید کنی واو آفریدگار تست آنگه به کار خود
چگونه توان گفت که همتای هست دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد پس آنگاه با زن همسایه خود
زنا کنی واگر گفت ولله المثل الأعلى وخدای راست صفت عالیتر که آن صفت الهیت است واستغنا از زن وفرزند واو خدایست عزیز بی همتا حکیم

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ
فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ
أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ ۖ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ ۝ اگر خدای [illegible]

بگرفتی ومؤاخذه کردی [illegible]

[illegible] که میکنند بر روی زمین هیچ رونده وجنبنده رها نکردی وهمه را هلاک کردی بشومی ظلم ظالمان [illegible]
خود تأخیر میکند ومهلت میدهد تا بوقت نامزد وآن منتهای آجال [illegible]

ویکسا [illegible] وپس باشد ویجعلون لله ومیکنند خدای را آنچه او را کاره میدارند از دختران یعنی آنچه خود نمی پسندند
بوی حواله میکنند وزبانهای ایشان صفت دروغ میکنند یعنی دروغ میگویند وآن آنست که محمد اینکه میگوید درست میگوید
ما را بهشت باشد وگفته اند مراد اینست که ایشان گفتند ما را پسرانند وخدای را دختران چون ایشان با خود تقدیر کردند
که بهشت ما راست خدای گفت حقا که آتش دوزخ ایشان راست وایشان بشتاب بدوزخ روند ابن عباس گفت منسیون
ایشان را در دوزخ فراموش کنند وگفته اند مراد اینست مقدمون الى النار ایشان را پیش دارند وپیش از همه بدوزخ برند

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ ۙ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ بخدای که ما فرستادیم پیغمبران را که پیش از تو بوده اند چنانکه ترا فرستادیم

بایشان شیطان اعمال وکردار ایشان را آراسته گردانید تا بر آن اصرار کردند وبه پیغمبران ایمان نیاوردند وامروز شیطان
ولی ویار ایشانست ومتولی کار ایشانست آنچه میفرماید آن میکنند ومراد بدین مشرکان قریش اند وایشان راست عذاب
دردناک در آخرت وما أنزلنا وبه تو نفرستادیم ما بتو کتاب یعنی قرآن را الا برای آن تا بیان کنی وروشن گردانی آنچه در وی
خلاف میکنند از حشر ونشر ودین واحکام حلال وحرام ما بود ایشان را هدی ورحمتی گردد مومنان را والله أنزل وخدای تعالی فرو
فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران وزنده گردانید بآن زمین را پس از آنکه مرده بود یعنی خشک وبی نبات بدرستی که
درین که بیان کرده شد آیاتی ودلالتی هست گروهی را که بشنوند وبخرد واندیشه کنند وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۖ
نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ ۝ وَمِن ثَمَرَاتِ

النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝

حق تعالی ذکر نعمت خود کرد وبنده که از آن نعمت وی را یاد آرند وشکر نعمت وی کنند تا نعمت پاینده وزیاده گردد وتا در آن نظر واندیشه
کنند واز وی اعتبار گیرند گفت شما را درین چهارپایان از اشتر وگاو وگوسفند عبرتی است ودلالتی بر کمال قدرت خدای
وآن آنست که از میان سرگین شکنبه وخون شیری می آفریند واز میان آن بیرون می آرد چنانکه خون شیر را از سرگین
[illegible] ویرا بزبان نمی آرد وبقدرت خویش ایشان را نگاه میدارد که با یکدیگر آمیخته نمیگردند چنانکه گفت نسقيكم
[illegible] شکم هر یک از این چهارپایانست از میان سرگین وخون شیر پاکیزه وخالص وگوارنده آشامندگان
[illegible] وارد وزشکم [illegible] عبدالله عباس گفت چهارپای چون علف خورد ودر شکم او قرار گیرد سرگین
[illegible] بالا شیر ودر میان [illegible] بر این مسلط کرده اند تا آن هر سه را قسمت کنند خون را بر رگها فرستند

دشیر را به پستان و سرگین در شکم نگاه کند و من ثمرات النخیل والاعناب و میدهیم شما را از میوهای درختان خرما و انگور میگیرید ازو
از آنچه این درختان حاصل میشود سکرا آنچه مست میکند یعنی خمر ورزقا حسنا و نیکو یعنی حلال که آن سرکه و دوشاب است
از عبدالله عباس روایت کرد که سکر پیش از حرمت خمر بود و گفت که رسول گفت خمر آنست که از انگور گیرند و سکر از خرما و بتع از انگبین
و مزر از کاورس و جو و جبر از گندم و من که رسولم نهی میکنم شما را از هر چیزی که مست می آرد ابو عبیده گفت سکر طعم باشد ان فی ذلک
لآیة لقوم یعقلون بدرستی که درین آیتی هست گروه عاقلان را

وَاَوْحٰی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِیْ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوْتًا وَّمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُوْنَ ثُمَّ کُلِیْ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِیْ سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ فِیْهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَاٰیَةً لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفّٰکُمْ وَمِنْکُمْ مَّنْ یُّرَدُّ اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لَا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ قَدِیْرٌ

خدای تعالی تورا ای محمد وحی کرد و الهام داد و فرمود زنبور انگبین را که در کوهها
خانه ساز و جای گیر و از درختان و از آنچه از ابر چفته سازند یعنی کدو انگور او را فرمود و الهام کرد که بخور از میوها که خواهی پاکیزه
و شکوفه خوش بوی و خوش طعم و خورده باشی فاسلکی برو بر راههای خدای خود آن راهها که ترا الهام کرده است و تعلیم
داده درین عمل انگبین یا برو در راههای که خدای ترا نموده است با خانهای تو پس از آنکه از میوها خورده و از شکوفها بار بر
گرفته باشی که راه بر تو سخت نیاید و دشوار و گمراه نشوی بر تو آسان باشد و رام کرده آن راه یا برو در جای که مطیع و منقاد
باشی مر آنرا که ترا فرموده آنگه گفت یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه از شکم او بیرون می آید شرابی برنگهای
گوناگون از سفید و سرخ و زرد و در وشفاست مردمانرا در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله
برادرم از درد شکم نالانست گفت برو انگبینش ده برفت و بداد باز آمد و گفت یا رسول الله دادمش سود نداشت گفت
برو و انگبینش ده صدق الله وکذب بطن اخیک خدای راست گفت و شکم برادر تو دروغ برفت و انگبین داد و شفا یافت
عبدالله مسعود گفت العسل شفاء للناس والقرآن شفاء لما فی الصدور عسل شفای درمانست و قرآن دوای دلها
یعنی از شک و شبهه و هم او گفت علیکم بالشفائین القرآن والعسل ان فی ذلک بدرستی که درین که گفته شد
آیتی و دلالتی هست گروهی را که تفکر و اندیشه کنند آنگه گفت والله خلقکم خدای بیافرید شما را پس وفاة دهد و جان
بر دارد بعضی را در طفولیت و بعضی را در پیری و بعضی را بگذارد تا فرومایه ترین عمری و آن غایت پیری است که خرف و فرتوت
شود و بعضی گفته اند که هشتاد سال باشد اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که [illegible] سال [illegible]
لکیلا یعلم تا باز بهمان حالت شود که اول بوده است و حفظ و عقلش نماند و آن عاقبت است یعنی تا [illegible]
دانش هیچ نداند بحقیقت که خدای تعالی دانا و تواناست

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلٰی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِیْنَ فُضِّلُوْا بِرَآدِّیْ رِزْقِهِمْ عَلٰی مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ فَهُمْ فِیْهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعْمَةِ [illegible]

یَجْحَدُوْنَ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْوَاجًا وَّجَعَلَ لَکُمْ مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ بَنِیْنَ وَحَفَدَةً وَّرَزَقَکُمْ مِّنَ الطَّیِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ یَکْفُرُوْنَ

خدای تعالی بیان تفاوت ارزاق بندگان کرده بحسب آنچه مصالح ایشانرا که روزی فراخ است با کم صلاح او در آنست چنانچه فرمود
ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی را از
شما بر بعضی در رزق [illegible] یکی را کمتر داد و یکی را بیشتر آنانکه ایشانرا بیشتر است رد نمیکنند بر بندگان خود و مملوکان
آنچه فاضلست از روزی ایشان تا مملوک و زیر دستان ایشان درین باب برابر شوند این روا نمیدارند چگونه روا میدارند
اصنام و طواغیت را در عبادت با خدای برابر داشتند و گفته اند که مراد توبیخ و مذمت خواجگانست و آن آنست
که از ایشان خواسته است که آنچه فاضلست از ایشان بممالیک و زیر دستان خود دهند تا در آن ایشان باهم یکسان
باشند چنانچه از رسول روایت کرده اند که او گفت که انما هم اخوانکم فاکسوهم مما تکسون واطعموهم مما تطعمون ایشان
برادران شما اند از آنچه میپوشید در ایشان پوشانید و از آنچه میخورید ایشانرا خورانید صحابه چون این سخن بشنیدند ازار
و ردای بندگان خود چون ازار و ردای خود کردند حق تعالی گفت فما الذین فضلوا برادی رزقهم آنانکه ایشانرا از
مال فضل دادند رزق و روزی خویش با بندگان رد نکردند تا ایشان در آن یکسان باشند آنگه فرمود که آیا ایشان نعمت
خدای را انکار میکنند عبدالله عباس گفت آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح بن الله حق تعالی آیه فرستاد
بر سبیل مثل که ایشان با من در عبادة شریک میکنند یعنی شریک روا میدارند تو با خود در روزی شریک روا نمیدارند چنانکه در
آیتی دیگر گفت ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فانتم فیه سواء والله
جعل لکم و خدای بکرد و بیافرید برای شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند و شما را از ایشان پسران و زادگان
و برای آن تخصیص پسران کرد که ایشان بپسران شاد و با نشاط تر [illegible] و گفته اند که حفده دامادانند و رزقکم و شما را روزی
کرد از طعامهای پاک و حلال و خوش آیا بباطل که بتان و شیاطین اند ایمان می آرند و بنعمت خدای و اسلام و قرآن
کافر میشوند و گفته اند که مراد به باطل شیطانست ایشان را از بحیره و سائبه و وصیله فرموده و نعمة الله مناجات [illegible]

وَیَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا یَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَیْئًا وَّلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ فَلَا تَضْرِبُوْا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ

میپرستند بدون خدای آنرا که مالک نبود و نتواند ایشانرا [illegible]
[illegible] و او یعنی هیچ روزی نتواند دادن ایشان را و نه بدهند اند کی و نه بسیار پس مر خدای را مثل مزنید و مانند میارید
[illegible] که خدای میداند هر آنچه شما میکنید [illegible] بدان بازخواست و عقاب فرماید و شما نمیدانید

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوْکًا لَّا یَقْدِرُ عَلٰی شَیْءٍ وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَّجَهْرًا هَلْ یَسْتَوٗنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ

... مثلی زد و دو استانی بیه کرد به بندهٔ درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ از اندک و بسیار مالک خود نباشد و مالک تصرفات
خویش و آن کسی که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و او از آن نفقه میکند در سر و جهر آشکارا و نهان آن بنده بی مال
و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند تا آن سنگین و خدای چگونه یکسان باشند
چون حجت بریشان ثابت شد الحمد لله شکر و سپاس خدای راست از آنکه این اصنام مستحق حمد و ثنا نیستند سپاس بحقیقت
خدای راست جل جلاله و عم نواله آنگه گفت که بیشترین ایشان نمیدانند آنکه تفکر کنند   وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُ
هُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ
وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ آنگه مثلی دیگر زد و گفت خدای هم مثلی زد به دو مرد
یکی گنگ که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجز و هم بر کار با ...
گرو بال آن بر مولا و سر کار خویش هر کجا وی را فرستد چون باز آید هیچ خیر و نکوئی نیارد و از مدبری و منحوسی باد دیگری که او
زبان آور باشد و فصیح کلمه در کارها دانا و بینا و رشید در مصالح دنیا و آخرت هل یستوی آیا هیچ یکسان باشند آن گنگ عاجز
بی زبان با آنکه او عالم و دانا بود و عدل کند و بر عدل باشد مردمان را بعدل فرماید و او براه راست باشد این مثلی که خدای زد
اصنام بی حیوة و بی قدرت و علم را با خود که قادر بی آلت و حی بی آفت و عالم بر کمال و گفته اند که مثل مؤمن و کافر است
عطا گفت آیه در ابی خلف آمد و حمزة بن عبد المطلب آنگه گفت وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و خدای راست علم آسمانها و زمینها
و کار قیامت دور نیست الا چنانکه یکی از شما چشم بر هم زند و اگر چه دور نگار و دراز باشد نسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیز
قادر و توانا است تواند که در مقدار آنکه چشم بر هم زند قیامت ظاهر گرداند   وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ أَلَمْ يَرَوْا
إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝
خدای تعالی شما را بیرون آورد از شکم مادران شما که هیچ نمیدانستید برای آنکه در آن وقت شما را عقل و علمی نبود تا حق منعم که شما را در شکم
مادران بیافرید بدانید و خدای تعالی شما را گوش داد تا بشنوید و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید که باشد که شکر نعمت اوی
آرید آنگه تنبیه فرمود بر تفکر کردن گفت آیا نمی نگرند بدین مرغان مسخر در میان آسمان و زمین می پرند ایشان را در میان هوا نگاه
نمیدارد الا خدای قادر بر امساک ایشان و اگر ایشان را آلتی که با آن در میان هوا بایستند بر سستی که آن آیتی و دلالتی است
در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت آفریدگار قومی را که بخدای ایمان دارند   وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا
وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا
وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ
[illegible]

و خدای برای شما سکنی کرد که در وی نشینید در حضر از چوب و خشت و سنگ و غیر آن و از پوست چهارپایان خانهای سبک شما را
یعنی خیمه و خرگاه از پوست و پشم و موی کردن در روز اقامت کردن و بایستادن که بر شما سبک باشد بردن آن با خود هر کجا که روید
و از سرای با سرای دیگر توانید نقل کردن و دیگر برای شما از پشم گوسفندان و شتران و موی بز قماشی که بآن تمتع گیرید
تا روزگاری یعنی ایام حیوة تا بوقت وفات و گفته اند تا آنگاه که کهنه شوند و از کار بشوند دایم   وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم
مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ
تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۝ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝
يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ و خدای تعالی کرد برای شما آنچه بیافرید
از درختان و بناها آنچه در سایهای آن نشینید
و خود را از سرما و گرما نگاه دارید و از کوهها پوششها کرد که در زیر آن از سرما و گرما پوشیده گردید و دیگر از برای شما پیرهنها و
و غیر آن تا شما را نگاه دارد و آن پیراهن ها از سرما و گرما و پیراهنهای دیگر که نگاه دارد شما را در کارزار از زره و جوشن که تیر
و تیغ و نیزه را دفع کند خدای تعالی این [illegible] زندگانی خلق گفته اند از خلقان بعضی صحرا نشینند و در گرم سرابها را ما
بیابانها باید از خیمه و غیر آن بعضی در کوهستان نشینند و در سرد سیر ایشان را از خانها از گل و چوب و غارها و سنگها باید تا آنگه
آفت سرما سلامت یابند و بعضی همیشه در حرب و کارزار باشند ایشان را از لباسی باید که دفع تیر کند حق تعالی در دنیا این همه نعمت با بنده
کرد همچنین تا تمام گرداند نعمت خود را بر شما تا بود که شما نظر کنید در نعمتهای او و بمنعم خود ایمان آورید و گردن نهید فرمان او را فان تولوا
پس اگر برگردند از تو ای محمد و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ نیست الا تبلیغ تو رسولی از تو رسانیدن بهویدا است
پیغام رسالت را آنگه گفت یعرفون میشناسند و میدانند نعمت خدای را که دیگران کرده اند آنجا که اعتراف مینمایند که این همه از
خدا است آنگاه انکار آن میکنند آنجا که غیر خدا می پرستند سدی گفت مراد بدین نعمت رسول خدا است که او را میشناسند
و باو ایمان نمی آرند و بیشترین ایشان کافرانند مجاهد گفت مراد این نعمتها است که درین سوره بشمرد ایشان انکار کردند
و گفتند این خود ما را است بعضی موروث و بعضی مکتسب   وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝
وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا
نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ و یاد کن ای محمد آن روز را که ما برانگیزیم از هر امتی گواهی را یعنی
پیغمبر و امام امت را تا گواهی دهد بکفر و ایمان ایشان [illegible] ایشان را دستوری ندهند یعنی کافران تا عذری آرند یعنی ایشان [illegible]

هیچ عذری نباشد تا عذر خواهند و لا هم یستعتبون و از ایشان طلب رضا و خشنودی خدا نکنند که نگویند ایشان را که رضای خدا
خود حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و این دلیلست بر بطلان مذهب کسی که او گفت در قیامت خلقان مکلف
باشند آنکه گفت و اذا رای الذین چون ببینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدای را یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس از آنکه بطریق
خبر شنیده باشند عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ امان و مهلت نه دهند و چون ببینند مشرکان شرکا
و بت پرستان انبازان خود را یعنی بتان که عبادت کرده باشند گویند ای خدای ما اینان انبازان ما اند در عبادت ما ایشان را میخواندیم
و بیرون تو پرستیده آن بتان جواب دهند خدای ایشان را یعنی در آرد تا گویند که شما دروغ میگوئید ما شما را دعوت نکردیم و با عبادت
نخواندیم والقوا الی الله و بیفکنند از ندای کافران بخدای استسلام و گردن نهادن یعنی مطیع و منقاد شوند جدا از آنکه در دنیا
اسلام نیاوردند و مطیع نیاوردند چه آن روز علم ضروری شود و چیزها عیان گردد و گم شود آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی خدای بتان و امید
شفاعت ایشان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا
یفسدون ۝ ویوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء
ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین ۝ آنانکه کافر شدند و
مردمان را از راه حق

و طریق آن بگردانیدند و منع کردند ایشان را عذاب بر عذاب بیفزائیم و رنج بر رنج نهیم عذابی برای آنکه کافر بودند و عذابی
برای آنکه دیگران را از اسلام بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب ماران و کژدمان باشند که [illegible] چندانکه
شتری بیک [illegible] که بزنند چهل سال درد آن بماند این عذاب ایشان از جهة آن باشد که فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از اسلام
و ایمان منع کردند آنکه گفت ویوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز را که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی که بر ایشان گواهی دهد از نفسهای ایشان
و ترا بیاریم بر ایشان گواهی باشید و گواهی دهید بر آنچه کرده باشند ونزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم بیانی بلیغ و تمام جمله کارهای
دینی را هیچ نباشد تا قرآن بیان آن نکرده باشد یا نص بر آن حواله کرده باشد بیان آن بکسانی که موجب علم باشد بیان ایشان از
پیغمبر خدای و امامان معصوم علیهم السلام و اجماع امت وهدی یعنی این کتاب بیان و رهنما و رحمت از جهة خدای و بشارت مسلمانان که خدا را گردن نهند
ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون

خدای تبارک و تعالی میفرماید بعدل و احسان و انصاف دادن و نیکوئی کردن و لیکن از عبدالله عباس روایت کردند که عدل اینجا توحیدست
و احسان ادای فرایض و بروایتی دیگر عدل گفتار لا اله الا الله است و اخلاص بجای آوردن در و گفته اند العدل فی الافعال
والاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عدل باشی و در قول محسن و میفرماید بعطا دادن خویشان و نکوئی [illegible]
میدارد از زشتی و ناشایست و ستمکاری و بی سامانی کردن ابن کیسان [illegible] عبدالله عباس [illegible]
[illegible] بر نشسته بود عثمان مطعون بر وی بگذشت و هنوز ایمان نیاورده بود رسول [illegible]

گفته مراد بفحشا زنا است و بمنکر آنکه در شریعت اسلام آنرا نشناسند و بغی کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید [illegible]

و با او حدیث میکرد رسول صلوات الله وسلامه علیه وآله چشم مبارک بر آسمان داشت و مینگریست و چشم بتدریج فرود می آورد
تا بجانب دست راست آنگه روی بآنجانب کرد چون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر میجنبانید چون کسی که چیزی را استفهام باشد
آنگه چشم در آسمان افکند چون کسی که از پیش چیزی نگرد ساعتی بنگریست آنگه روی با من کرد و در آن نشست عثمان مطعون گفت ای محمد من
بسی با تو نشسته ام هرگز ندیده ام که چنین کنی این چه بود رسول فرمود که رسولی از خدای بمن آمد و پیغامی آورد مرا از خدای
گفت چه پیغام آورد گفت این آیه آورد که ان الله یأمر بالعدل والاحسان عثمان مطعون گفت از آن روز در دل من قرار گرفت
و من رسول را دوست داشتم امر بعدل بر سبیل وجوب است و باحسان ندب و در تفسیر اهل البیت مراد بذی القربی اهل بیت
رسولست و ایتا دادن خمس الخ گفت فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و فحشا آنکه گفت معصیتی بود که مرد با خود کند که ظلم
نبود و منکر معصیتی بود که ظلم شود بر دیگران تا بر ایشان واجب شود که ایشان نهی کنند واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم
ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون ۝
امر کرد ایشان را که وفا کنند

بآن عهد که با خدای کرده اید چون عهد کردید با خدای بآن عهد وفا کنید و خلاف آن نکنید و سوگندها مشکنید پس آنکه استوار کرده باشید یعنی ثابت از
نقض عهد و نهی الف سوگند الا وقتی که عذر معتبر باشد که وفا بآن واجب نباشد بلکه خلاف آن لازم بود وقد جعلتم الله علیکم و حال آنست که شما خدا را
بر خود کفیل و پایندان کرده اید که بآن وفا کنید بعضی مفسران گفتند این آیه در آنان آمد که با رسول بیعت کردند و خدای فرمود ایشان را که وفا کنید
ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم
ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم الله به ولیبینن لکم یوم القیامة ما کنتم فیه تختلفون
خود مباشید چون آن زن که ریسمان خود را تاب باز داد پس از آنکه قوت داده باشد و محکم کرده کلبی و مقاتل گفتند که آن زنی بود که
از قریش که او را رابطه بنت عمرو گفتندی دوکی ساخته بود مقدار یک ارش و یا دریسه در وی کرده بزرگ موی و پشم رشتی
بآن از بامداد تا نماز پیشین چون نماز پیشین شدی بفرمودی تا آنچه رشته بود او و پرستاران او تاب باز دادندی این خوی
و عادت او بود حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند ببندند و بشکنند بدین تتخذون ایمانکم سوگندان خود را دخل و خیانت
در میان خویش دخل چیزی باشد که در میان کاری ببرند و چه افساد و دخل سر و باطن باشد حق تعالی وصف احوال ایشان کرد که
سوگندها بدست و زبان اقرار کنند و آنکه آن خلاف در دل دارند که بر زبان رانند تکون امة هی اربی من امة برای آنکه گروهی
افزونتر و بیشتر از گروهی باشند خدای شما را بدان ابتلا و امتحان میکند که چون با جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر را شاید بهتر و بیشتر
از ایشان دل شما را مطالبه و گوید کاشکی عهد ما و سوگند ما با ایشان بودی و این آیه در حق جماعتی که با مؤمنان عهد کردند آنگه [illegible]
[illegible] بیشتر بود و ندادند عهد و سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت انما یبلوکم خدای شما را می آزماید بسبب زیادتی و کثرت
[illegible] بلکه عهد خدای را وفا [illegible] بر سبیل تهدید گفت و وعید کرد خدای بیان کند برای شما در قیامت آنچه در و خلاف میکنید
[illegible] الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسألن عما

کنتم تعملون ۝ ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها
وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله ولکم عذاب عظیم ۝ واگر خدای خواستی بقهر وجبر شما را یک امت وملت گردانیدی وهمه
را بر ایمان واسلام قهر کردی تا در میان ایشان خلاف نبودی همه یک مقال وگفتار بودی چنانکه فرمود ولو شاء الله
لجمعهم علی الهدی ولیکن اضلال کند یا بطریق حکم بضلال یا بتسمیه بگمراهی از راه بهشت در آخرت وهدایت کند وراه نماید
بانواع الطاف وتمکین آنرا که خواهد ولتسئلن وهر آینه بپرسند شما را از آنچه کرده باشید روز قیامت آنگه نهی کرد از سوگند
خوردن ودر سوگند خیانت کردن وبدروغ خوردن وگفت لا تتخذوا مگیرید ومگردانید سوگندان خود را [illegible] خیانتی
ومکری در میان شما چنانکه کسی بر شما اعتماد کند واز مکر وغوایل شما ایمن گردد آنگه آن سوگند را خلاف کنید وعهد را بشکنید
فتزل قدم بعد ثبوتها پس آنگه بلغزد قدمی از راه وبچشید بسبب آنکه بگشتید یا بشدید از راه خدای ودیگران را بگردانیده
وشما را عذابی بزرگ باشد و[illegible] عظیم یعنی سوگند بدروغ مگویید ودر عهد خیانت مکنید که در معصیت افتید وهلاک شوید از امام
جعفر صادق علیه السلام روایتست که این آیه در ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود وعهدی که با وی بستند چون رسول ایشان را فرمود
که سلموا علیه بامرة المؤمنین سلام کنید بروی بامیری مؤمنان ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا انما عند الله
هو خیر لکم ان کنتم تعلمون ۝ ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین صبروا
اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ۝

ومفروشید عهد خدای را وبدل مکنید ببهای اندک که آن دنیا وحطام آن
و ریاست دنیا که متاع دنیا وریاست را بقای مدت نبود وبگاه عهد شکستن بماند آنچه نزدیک خدا است از ثواب اختیار
کنید که آن بهتر است شما را اگر بدانید که مقدار تفاوت ثواب خدای را بر این که شما اختیار کرده اید از حطام دنیا آنگه خود بیان کرد
وگفت آنچه نزدیک شما است نیست شود وبگذرد وتمام شود وآنچه نزدیک خدا است از ثواب ونعیم بهشت باقی وجاوید ماند
ولنجزین الذین صبروا وهر آینه ما جزا دهیم کسانی را که بر عهد وبیعت وفا کنند صبر کنند وبیعت نشکنند مزد وپاداش ایشان
بایشان دهیم به نیکوترین وبهتر از آنچه کرده باشند چه ثواب خدای بهر حال بهتر وبیشتر باشد من عمل صالحا من ذکر
او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم باحسن ما کانوا یعملون ۝
فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ۝ انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا
وعلی ربهم یتوکلون ۝ انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون ۝

هر که عمل صالح کند وکردار نیک از مردان وزنان واو مؤمن باشد ما او را زنده [illegible] وزندگانی
سعید و[illegible] گفتند که روزی حلال است برای آنکه مرد در دنیا ودر آخرت براحت باشد واز تعب وعذاب ایمن [illegible]

کفت

گفت قناعتست مقاتل گفت عیش فی طاعة الله زندگانیست در طاعت خدای ضحاک گفت هر که او ایمان آورد وعمل صالح کرد
اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش بود وهر که فاسق باشد وعمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد مجاهد گفت مراد از زندگانی
بهشت است که زندگانی جز در بهشت خوش نباشد ولنجزینهم وجزا دهیم ایشان را مزد ایشان نیکوترین آنچه کرده باشند ابو صالح گفت
سبب نزول آیه آن بود که جماعتی جهودان وترسایان وبت پرستان بنشستند وهر یکی گفتند که ما بهتریم وفاضلتریم خدای تعالی آیه فرستاد
من عمل صالحا آنگه گفت فاذا قرأت القرآن خطابست رسول را وهر یکی که خواهد از امت او را گفت که چون خواهی که قرآن
خوانی پناه با خدای ده از دیو رانده وملعون کرده واین امر بر سبیل ندبست بدلیل اجماع جبیر بن مطعم گفت رسول را دیدم که نماز کرد
گفت الله اکبر کبیرا والحمد لله وسبحان الله بکرة واصیلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ونفثه
وهمزه عبدالله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد ونفث او شعر باشد وهمز او دیوانگی باشد آنگه خلاف کردند در وقت
استعاذه جمهور علما گفتند پیش از قرائت باشد واین مذهب داود است تمسک بظاهر قرآن در نماز آهسته باید گفت تا فرق
میان قرآن وغیر قرآن ولفظ استعاذه اینست که گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واخبار متواتر بر اینست روایت
گفت بر عبدالله مسعود خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم گفت چنین مگو چنین بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم
وجبرئیل که تو خواندی مرا گفت چنین مخوان چنان بخوان که از پیش گذشت ورسول گفت بر جبرئیل چنین خواندم جبرئیل گفت من در لوح
محفوظ چنین دیدم انه لیس له سلطان که مراد آنست که شیطان را هیچ قوت ودستی نباشد برآنکه ایمان آورده اند وبر خدای خود توکل
واعتماد کرده اند دست وقوت او برآن باشد که بروی تولا کنند ودوستی نمایند برآنکه بخدای شرک آرند وبسبب او با خدای انباز گیرند
سفیان گفت او بقهر کس را حمل نتواند کرد بر معصیت ودر دست او جز وسوسه نیست واذا بدلنا آیة مکان آیة
والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون ۝ قل نزله روح القدس من ربک
بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین ۝ وچون بدل کنیم آیتی را بجای آیتی یعنی نسخ کنیم
آیه دیگر از روی قرائت یا از روی حکم وخدای اعلم ودانا تر است بآنچه فرو فرستد وهر وقتی که مصلحت داند وآنچه در ایام گذشته
مصلحت بوده باشد در ایام آینده مفسده آرد او در مستقبل رفع کند وبآن نفرماید قالوا انما انت مفتر گویند این کافران که
تو نیستی الا افترا کننده آنچه میگویی از خود میگویی دی با چیزی فرمودی وامروز بخلاف آن میفرمایی که خدای تعالی برایشان
رد کرد وگفت چنان نیست که ایشان میگویند وسبب گفتن ایشان این سخن آنست که بیشترین ایشان نمیدانند که
قرآن وحی است ونسخ احکام بفرمان خداست آنگه رسول را فرمود که بگوی ای محمد که این قرآن جبرئیل آورده است از خدای تعالی
[illegible] وثواب آیتی پس آیتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد مؤمنان را بآنچه در قرآنست از حج وآیات بر جای بدارد ایشان را
[illegible] وحق [illegible] ولطفی باشد ومژدگانی مسلمانان را ببهشت ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه
[illegible] یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین ۝ ان الذین لا یؤمنون

[illegible]

بآيات الله لا يهديهم الله ولهم عذاب اليم • انما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون
بآيات الله واولئك هم الكاذبون • خداى تعالى رسول را دلخوشى ميدهد از انچه مشركان در حق
او گفتند گفت اى محمد ما ميدانيم كه ايشان ميگويند ترا

كه محمدى اين قرآن بشرى يعنى آدمى تعليم ميدهد و بتو مى آموزد تا باين بشر كرا خواستند عبد الله عباس گفت مردى بود در مكه
نام او بلعام ترسا بود و عجمى زبان رسول او را دعوت كرد او مى آمد و چيزى مى آموخت و قتها نزديك او مشركان مكه گفتند كه اين
قرآن محمد از بلعام مى آموزد خداى تعالى آيه فرستاد فراگفت غلامى بود حويطب بن عبد العزى را نام عجمى او مسلمان نزديك رسول
بسيار آمدى وازو قرآن اموختى قريش گفتند محمد ازوى مى آموزد عبد الله بن حضرمى گفت ما را دو غلام بود از اهل يمن البوه يكى را
نام سيار و يكى را جبار شمشيرگر بودند در مكه توريه و انجيل دانستندى و خواندندى بعضى اوقات رسول ص با ايشان بگذشتى و قرآن
ايشان شنيدى مشركان گفتند از ايشان مى آموزد و گفتند سلمان فارسى با و مى آموزد خداى تعالى بر ايشان رد كرد و گفت زبان آنكسى كه
تعليم ميدهد يعنى تعليم قرآن باو حواله ميكنند عجمى است و اين قرآن زبان عربى است هويدا و روشن لغه عرب است انگه خداى تعالى خبر داد
و گفت آنانكه بخداى ايمان ندارند خداى ايشان را هدايت نكند يعنى لطف نكند با ايشان آن لطفى كه با مومنان ميكند چه اگر با ايشان
كند ايشان را لطف نيز با حاكم نكند بعد ايشان و ايشان را مهتدى نخوانند يا راه بهشت نشان ننمايد و ايشان را عذابى دردناك باشد انگه
گفت انما يفترى الكذب بدرستى كه افترا آنان كنند و دروغ آنان گويند كه با آيات خداى ايمان ندارند نه تو كه محمدى و نه مومنان از
حضرت رسول ص روايت كرده اند كه گفت اياكم والايمان فانه يجانب الايمان دور باشيد از دروغ گفتن كه آن از ايمان دور است
عبد الله جاد گفت رسول را پرسيدم كه مومن زنا كند گفت باشد كه كند گفتم دزدى كند گفت باشد كه كند گفتم دروغ گويد گفت انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله
من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر
صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم • ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا على الا
خرة وان الله لا يهدى القوم الكافرين • افترا و دروغ آنكس گويد كه بخداى كافر شود پس از آنكه ايمان
آورده باشد يعنى مومنان افترا نكنند كافران كنند انگه استثنا
كرد ازيشان آنكسانرا كه باكراه بر كفر دارند عبد الله عباس گفت آيه در عمار ياسر آمد كه مشركان مكه او را بگرفتند و پدر و مادرش
سميه را و صهيب و بلال را و خباب بن سالم را و ايشانرا عذاب ميكردند سميه در ميان دو شتر بسته بودند و سنى از ليف تافته دركرد
بر پيشش زده بر سر او ميزدند تا كور شد او ميگفت فضه الكعبة تا كشته شد و پدرش هم ياسر در زير عذاب كشته شد عمار چون چنان ديد گفت
بر فسوس مرا برادر موى كشتند چنانكه مادرم و پدرم را كشتند انچه مشركان خواستند در حق رسول ص بگفت او را رها كردند رسول را
خبر دادند كه عمار كافر شد گفت ان عمارا ملى ايمانا من قرنه الى قدمه واختلط الايمان بلحمه ودمه يعنى عمار [illegible]
و ايمان با گوشت و خون او آميخته است نزديك رسول خداى آمد گريان و ميگفت يا رسول الله [illegible] كه [illegible]
باكراه بر زبان من رفت است آنحضرت عمار را بستود و گفت هيچ باك [illegible] ديگر با ايشان [illegible]

بلکوکره

بگو كه بر تو حرجى نيست و خداى تعالى در حق او اين آيه فرستاد الا من اكره مگر آنكسى كه باكراه بر كفر دارند و دل او بايمان
آرميده باشد و ليكن آنكسى كه سينه خود را بكفر گشاده كرده اند و باراده و خواهش و اختيار خود كافر شود بر آنانكه مثل اينند خشم
خداى باشد و خشم خداى اراده عقاب بود مر مستحقان را و در آيه دليل است كه كفر و ايمان بدل تعلق دارد و ولهم عذاب عظيم
و ايشانرا كه باختيار كافر شوند عذاب بزرگ باشد و درين آيه فضيلت عمار است انكه گفت وقلبه مطمئن بالايمان و رسول
خداى فرمود خالط الايمان بلحمه ودمه در خبر است كه رسول ص مسجدى بنا ميكرد و صحابه را تحريض ميكرد و ميگفت هر كه خشتى بر گيرد
او را چندين و چندين ثواب باشد هر يكى از صحابه مى رفتند و يك خشت بر ميگرفتند و عمار دو دو مى آورد رسول ص گفت چرا چنين ميكنى
رنجور شوى گفت يا رسول الله يكى براى خود بر ميگيرم و يكى براى تو چه قدر تو از آن رفيعتر است كه ترا رها كنند تا خشت بردارى
و خواهم كه تو از ين ثواب بى نصيب باشى رسول گفت جزاك الله خيرا يا عمار و او را خبر داد و گفت ستقتلك الفئة الباغية و آخر
زادك صاع من لبن ترا بكشند گروهى ياغيان و آخر قوت تو شربتى شير باشد با آب آميخته اين اكثر اصحاب شنيده بودند و حاضر
عمار در لشكر امير المومنين ع بود كه آواز منادى بر آمد كه يا خيل الله اركبى اى لشكر خداى بر نشينيد عمار كلاه خطمى بر سر نهاده
بوده آنقدر توقف روا نداشت كه سر خود را از خطمى فرو شويد سلاح در پوشيد و بكار زار آمد و گفت و اسب ما در دميدا و اين
شعر ميخواند نحن ضربناكم على تنزيله • فاليوم نضربكم على تاويله • ضربا يزيل الهام عن مقيله • او يرجع الحق الى سبيله
و از رات و جب جهاد حمله ميكرد تا مجروحش كردند پا مدد آب طلبيد شربتى شير با و دادند بستد و بخورد و گفت صدق الله
و رسوله باز گشت و جنگ ميكرد تا كشته شد چون او را بكشتند هر دو لشكر را معلوم شد كه معاويه و لشكر او باغى اند از جنگ باز
ايستادند عمرو عاص گفت شما ميدانيد كه او را على كشت كه على او را بكار زار بياورد تا كشته شد ايشان دلخوش شدند
و باز جنگ آمدند امير المومنين ع چون اين بشنيد گفت اى ملعون كه او را تو كشتى اگر چنين است كه او ميگويد هم كه در بدر و حنين
كشته شد ذلك بانهم استحبوا ايشانرا عذاب خداى و غضب او بسبب آن بود كه دنيا را دوست داشتند و زندگانى
دنيا را بر آخرت اختيار كردند و بانچه هدايت نكند در راه نمايد خداى تعالى قوم كافر انرا اولئك الذين طبع الله
على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون • لا جرم انهم فى الآخرة هم
الخاسرون • ثم ان ربك للذين هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك
من بعدها لغفور رحيم • ايشان آنانند كه خداى تعالى بر دلهاى ايشان مهر نهاده است و بر گوشهاى
ايشان تا حق نشنوند و بر چشمهاى ايشان تا نه بينند يعنى از امرار بكفر و ناشنيدن حق و نا ديدن

صفین

نشنوندو بر

و نا دانستن بمنزله كسى اند كه خداى تعالى ايشانرا منع كرده باشد از دانستن و شنيدن و ديدن و ايشانند كه در غفلت
كاملاً اند [illegible] ايشان غافلترينند چون غافلند از عاقبت كار خويش در آخرت لا جرم در آخرت ايشان زيان كارانند
كه دنيا بگذاشتند و آخرت [illegible] ثم ان ربك پس اى محمد خداى تو كسانى را كه هجرت كردند و از مكه بمدينه آمدند بعد از آنكه
ايشانرا [illegible] كردند پس چون [illegible] جهاد كردند و صبر و شكيبائى را كار فرمودند بدرستى كه خداى تو پس از آنكه

بر ایشان العذاب کردند تا بکراه انچه مراد کافران بود بخشد ایشانرا آمرزنده و مهربانست گفته اند که آیه در حق جماعتی است که مشرکان
بکراه ایشان را [illegible] کردند تا انچه ایشان خواستند گفتند چون هجرت کردند و پیش رسول آمدند نشوریده بودند حق تعالی بران و طوقی
ایشان چون اخلاص ایشان دانست این آیه فرستاد یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى
كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ • وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا
رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ • ای محمد یاد کن روزی را که در آن روز هر نفسی که بیاید و آید مجادله از نفس خود و سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از
خود دفع کند و قصد دیگری نکند و پروای دیگری نکند و پروای دیگر کار ندارد و نفسی نفسی میزند در آن وقت تمام بدهند مر نفسی را آنچه
کرده باشد و بر وی ستم نکنند در خبرست که روزی عمر خطاب لعنة الله علیه کعب الاحبار را گفت ای کعب مارا وعظی گوی و پند ده
گفت یا خدای که جان من بامر و فرمان اوست که اگر فردا مثل عمل هفتاد پیغمبر آری بر تو حالتی و وقتی آید که ترا در آن حال هیچ
همت نبود مگر بنفس خود و در دوزخ نعره‌ای میزند که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا بزانو در آید تا ابراهیم با درجه
خلت گوید خدایا من خلیل توام و از تو هیچ نمیخواهم الا نفس خود و تصدیق این حدیث در کتاب خداست یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ
تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا عبد الله عباس گفت روز قیامت مردمان را خصومت با نوایی باشد تا که خصومت با جان و تن افتد جان گوید
خدایا تو مرا آفریدی و از فعل تو حاصل شد مرادست گیرنده و پای رونده و چشم بیننده دادی تن گوید خدایا مرا بیافریدی
بمانند پاره هیمه در دستم گیرائی نبود و در پایم روائی و در چشم بینائی نبود این نور آمد چون شعاع نور زبانم باد گشاده شد و دستم
گیرا و پایم روا بار خدایا عذاب او را کن خدای تعالی برای ایشان مثلی زد که نابینائی و مبتلائی در دیوار بستی شدند که در
درختان خرما بود نابینا گفت مبتلا را من ترا بردارم تا تو خرما بگیری نابینا مبتلا را بر دارد او خرما بگیرد عذاب بهم دو شخص
از آنکه هیچ دو بی یکدیگر کار نیامدندی آنکه خدای تعالی گفت وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا خدای تعالی مثل زد بدهی یعنی دهی را و شهری را
گفت او اینست که میگوید مثل کرد شهر را که او را امین صفتست گفت خدای مثل زد که اهل او ایمن بودند و آرمیده و آن شهر که
بود یَأْتِيهَا رِزْقُهَا روزی فراخ و بسیار از هر جانبی با وی آید چه از دریا و چه از بیابان فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ پس آن ده
یعنی اهل آن شهر بخدای کافر شدند و نعمتهای وی را کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید او را لباس گرسنگی و ترس با آنچه
اهل او کردند از کافر نعمتی و این چنان بود که رسول صلعم دعا کرد بر ایشان به قحط و گرسنگی مبتلا کرد رسول فرمود تا طعام
بانجا نبرند بر عادتی که ایشانرا بود تا کار بجای رسید از تنگی و سختی که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا
بکردن باب سخن گفتند و گفتند انکار که ترا با مردان معادات است این زنان و کودکان می میرند از گرسنگی رسول [illegible]
تا طعام انجا بردند و طعام فراخ گردید بر ایشان و ایشان هنوز مشرک بودند و ترس ایشان از رسول [illegible]
او بر ایمن او بیگر دیدند و بعضی مفسران گفتند که مراد شهر معین نیست چه فرض خدای [illegible]
کیان عذاب بر ایشان مشتمل بود چنانکه لباس شاملست بر پوشنده وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ • فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ • إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ • [illegible] آمد یعنی با اهل مکه
پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد صلعم پس ایشان آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند پس عذاب خدای ایشان را بگرفت
و ایشان ظالم و ستمکار بودند و آن عذاب قحط و تنگی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود ببدر که هفتاد کس از بزرگان
ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر شدند آنگه خطاب کرد ایشانرا و فرمود بسبیل اباحت و گفت بخورید از آنچه خدای شما را
روزی کرده است حلال و پاک و شکر گوئید نعمت خدایرا اگر خدای را میپرستید و گفته اند خطاب مؤمنانراست یعنی از آنچه شما را
روزی کرده از غنیمتها و حلال کرده شما را گفت بحقیقت و پیش از شما کسی دیگر را حلال نبوده و این آیه دلیلست بر آنکه آنچه
روزی شد حلال باشد و حرام روزی نباشد آنکه آنچه حرام کرده است بیان کرد و گفت که حرام کرد بر شما خدای تعالی مردار و خون
و گوشت خوک و آنچه او را نه بر نام خدای کشته باشند پس هر که مضطر شود و در ماند که چیزی از حلال نیابد او را رخصت است
که از این چیزهای حرام تناول کند مقدار آنکه جان وی را نگاه دارد و هلاک نشود بشرط آنکه باغی نباشد و بر امام عدل بیرون نیامده
و عادی نباشد که بسی تعدی نکرده باشد و راه نزند که از حد رخصت در گذرد و بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد و رحمت کند که اینجا بروی حرج
و نه در آخرت باز خواست وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ • مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ •
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ • ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ
رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ • حق تعالی نهی کرده است مردمان را و باز داشت ایشانرا از آنکه از خود چیزها را حلال و حرام کنند گفت مگوئید
وصف زبان دروغ خود را مگوئید دروغ بر آنچه زبان شما صفت آن میکند از بهایم بحلال و حرام در گفتار شما که میگوئید مَا فِي بُطُونِ
هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا مگوئید مر صفت کردن زبان شما دروغ را و آن دروغ اینست که
میگفتند این حلالست این حرام بی حجتی و برهانی افترا کنید و دروغ بر خدای نهید و گوئید که این را حلال کرده خدای و آن را حرام
[illegible] دروغ نهند هرگز فلاح نیابند و فیروز نشوند و آنچه ایشان در آنند از طعام حطام دنیا و زخارف او متاعیست اندک
[illegible] و فانی شود و عذاب [illegible] باشد ایشانرا عذابی دردناک بود آنکه بیان کرد و گفت بر جهودان حرام کردیم آنچه
[illegible] بر تو حکایت کردیم و قصه آن بوده که با تو گفتیم در سوره انعام فی قوله تعالی وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ

والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا گفت و ما ظلمناهم ما بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند که بمعصیت از آن
معنی ایشان بحرمت بعضی از محللات بر ایشان حرام کردیم ثم ان ربک پس خدای تو ای محمد مر کسانی را که گناه کردند بجهل و نادانی
تدبیر و اندیشه از اعتقاد باطل و گمان بد ایشان ثم تابوا پس از آنکه توبه کردند و از آن پشیمان شدند و کار خود را باصلاح آوردند پس از توبه ایشان
راست و پارسا شدند بحقیقت که خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بر ایشان رحمت کند ان ابراهیم کان امة

قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین • شاکرا لانعمه اجتبیه وهدیه الی صراط مستقیم •
واتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین • ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة
ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین • انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه
وان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون •

ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و آله

امامی و پیشوای بود و فرمان بردار مر خدا را از ملتهای باطل بگشته امامی بود خلقان در خیرات بوی اقتدا کردندی مجاهد گفت بجای
آنکه امت خواند که در آن عهد مؤمن او بود و اهل روزگار او همه کافر بودند قتاده گفت برای آن او را امت خواند که اهل ادیان
همه او را پسندیدند از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان شهر بن حوشب گفت برای آن او را امت خواند که خدای تعالی در هر عهدی
ببرکت یکی عالم از جهلا نگاه میدارد و بروایتی ببرکت دعای چهارده کس و در آن عهد مؤمن جز وی نبود حق تعالی ببرکت او که مؤمن بود زمین
را نگاه داشت و برای آن امت خواند که همه خصلت نیک که در عالمی و امتی پراکنده در وی مجموع بود چنانکه شاعر گفت
ولیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد قانتا دایم در عبادت و طاعت بود و از جمله مشرکان نبود شاکر بود نعمت
خدای را خدای او را برگزید و راه نمود با نواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی و دین حقست و اتیناه فی الدنیا حسنة
و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خلت و ثنای نیکو و صلوات و درود بر وی در گفتار مسلمانان اللهم صل
علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم و از فرزندان صالح او و در آخرت از صالحان و نیکو
مردانست و نزدیک خدای منزلت و مرتبت ایشان دارد و اوحینا الیک پس وحی فرستادیم بتو ای محمد و گفتیم
متابعت کن ملت ابراهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن با دین خدای از توحید و عدل و نهی کردن از شرک و تبرا
کردن از هر چه دون خداست و مراد نه آنست که شرع او باشد چه رسول صلعم بشریعت هیچ پیغمبر متعبد نبود که آنگاه بودی او
از امت آن پیغمبر بودی و آن پیغمبر بهتر از او بودی و مقتدا به از مقتدای بود و این خلاف اجماعست و اگر بعضی مسایل موافق
شریعت پیغمبری باشد آن بر سبیل اتفاق باشد و از جمله مشرکان نبود و تکریر برای تاکید و نفی شرکست انما جعل السبت
بدرستی که وبال روز شنبه بر آنان کردند که در وی خلاف کردند و این وبال آن بود که ایشان [illegible] کردند [illegible]
برای آنکه در این روز خلاف کردند بعضی گفتند که حلالست و بعضی گفتند حرامست [illegible] خدای تعالی تعظیم [illegible]
واجب نکرد الا بر آنانکه در وی خلاف کردند از جهودان و آن آن بود که خدای تعالی ایشان را تعظیم روز آدینه [illegible]

ایشان از اجابت فرمود و گفتند ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین را بیافرید و روز آدینه تمام کرد
فارغ شد و روز شنبه بیاسود اما آن روز را تعظیم کنیم خدای تعالی تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد ابو هریره از رسول صلعم روایت
کرد که او گفت نحن الآخرون السابقون یوم القیمة ما آخرین امتانیم و سابقان روز قیامت امروز ما راست یعنی روز آدینه
و فردا جهودان راست یعنی روز شنبه و پس فردا ترسایان راست یعنی روز یکشنبه مکحول روایت کرد که عمر خطاب رضی الله عنه
بر جهودی وامی بود و او مطالبه میکرد گفت بخدایی که محمد را بر همه آدمیان برگزید که از تو مفارقت نکنم تا حق خود نستانم جهود
گفت خدای محمد را برگزید بر خلقان عمر طپانچه بر روی او زد جهودی گفت میان من و تو حاکم ابو القاسم است پیش رسول صلعم آمد
و آنچه رفته بود بگفتند آنحضرت عمر را گفت آن طپانچه که زدی دل او خوش کن اما تو ای جهودی با آنکه آدم صفی الله بود و نوح نجی الله
و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله بود و من حبیب الله ام ای جهودی خدای امت مرا دو نام نهاد و از نامهای خود
اشتقاق کرد او اسلام نامست و امت مرا مسلم و نام دیگرش مؤمن است و امت مرا مؤمن خواند یا جهودی شمار روزی طلب
کردیم که خدای تعالی بر ما ذخیره کرده و آن روز آدینه است امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را بلی یا جهودی اگر چه
ما آخر بیاییم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من در شوم و بر اوصیای پیغمبران تا وصی من در شود و بر امتان
دیگر تا امت من در شوند اگر خدای تعالی فرمود ان ربک خدای تو ای محمد حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان در آن خلاف کنند

ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک
هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین • وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین • واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم
ولا تک فی ضیق مما یمکرون • ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون •

بخوان و دعوت کن ای محمد خلقان را با راه خدای خود بگفتاری درست و دلیلی روشن و بموعظه و پندی نیکو و نصیحتی بصواب چنانکه
بر ایشان پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بروجهی که بهتر باشد و طریقی که نیکوتر بود مفسران گفتند معنی
آیه اینست که ایذا مکن ایشان را و مرنجان و ترک [illegible] کارزار مکن گفته اند که حکم آیه منسوخست بآیه قتال ان ربک بحقیقت
که خدای تو ای محمد عالمترست بآنکه از راه او گم شد و بگشتند و همه را مثله کردند و شکمهای ایشان بشکافتند مگر حنظلة ابن الراهب که پدر
او بود عامر راهب با ابو سفیان بود برای حرمت او مثله نکردند مسلمانان گفتند اگر ما را دست باشد بایشان بتر از این کنیم
[illegible] که [illegible] بکرده بودند و در این روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکم بشکافتند هند بنت عتبه جگر او بگرفت و خواست
تا بخورد در دهن سنگ شد بینداخت رسول را از این خبر دادند گفت حمزه نزدیک خدای از آن گرامیتر است که بعضی را
از او با آتش بسوزد چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل سقر است که گوشت حمزه با حشای هند مختلط شود آنگه گفت
[illegible] حمزه اگر نه آنست که قوم [illegible] شوند دعا کردمی تا خدای او را از شکم جانوران حشر کردی آنگه گفت اگر خدای

مرا تا بیان ظفر دهد مثلا دکس را بعوض حمزه مثله کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید
بمثل و مقدار آن کنید که با شما کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابران را ای محمد صبر کن و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای و
توفیق او وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و غمگین مباش بر اوافق مشرکان یا بر دل ایشان بازگشتگان احد که خدای تعالی ایشان را با سرای کرامت
خود نقل کند وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ و تنگدل مباش از انچه ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با آنانست که از شرک پرهیز
و از معصیت حذر کردند و با آنانکه نیکوکارانند والله ولی الاعانة والتوفیق

سورة بنی اسرائیل

صد و یازده آیتست از رسول صلعم روایتست که هر که این سوره بخواند و دلش نرم شود [illegible] ذکر پدر و مادر خدای تعالی او را در بهشت
دو قنطار مزد دهد هر قنطاری هزار و دویست اوقیه بهتر از دنیا و هر چه در دنیاست از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که هر که در شب آدینه این سوره بخواند نمیرد تا آنگاه که قایم آل محمد صلعم را دریابد و از یاران وی باشد صلوات الله علیه [illegible]

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

جزو خامس عشر

پاکست و منزه از آنچه لایق جلال حضرت وی نیست آن خدایی که ببرد بنده خود محمد را در شبی از مسجد حرام که مکه است تا به بیت المقدس
که مسجد اقصا مشهورست آنگه از غیبت با متکلم آمد بر طریق التفات و گفت از مسجدی که برکه کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب روان
و انواع درختان میوه و آنکه مقر پیغمبران و مهبط فرشتگان کردیم لنریه برای آنکش بردیم تا بوی نماییم آیات و علامات
خود را در بردن او از مکه به بیت المقدس و از انجا باسمان و دیدن [illegible] و رسیدن به بیت المعمور و سدرة المنتهی
انه هو السمیع البصیر اوست خدای که شنواست و بیناست افعال خلقان می بیند و اقوال ایشان می شنود [illegible] رسول
بپرسیدند که سبحان الله چه چیز گفت دور کردن خدای از بدی و گفته اند که معنی اینست که ما سبحان الله [illegible]
که اگر بیننده بدیدی بر وجه تعجب گفتی ای سبحان الله خدایی که بنده خود را از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس برد تا رسول را از
کجا بردند از رسول صلعم روایتست که او گفت من در مسجد حرام در حجره بودم میان که جبریل آمد و براق آورد و این روایة انس
و ابو صالح از ام هانی روایة کرد که رسول صلعم را از حجره من باسمان بردند نماز خفتن بگذارد و بخفت من نیز نماز خفتن بگذاردم و او را
در نمازگاه رها کردم بیدار شدم تا آنگه او مرا بیدار کرد نماز بامداد وقت نماز بامداد مرا گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیث
عجب گویم گفتم یا رسول الله احادیث و احوال تو عجب است آنگه نماز بامداد بگذارد و گفت بدانکه چون دوش [illegible] بگذاردم جبریل
آمد مرا گفت برخیز و بیرون آی برخواستم و بیرون شدم فرشته ایستاده بود [illegible] مرا گفت بر نشین [illegible]
[illegible] رسیدی دستهایش دراز شدی و پایها کوتاه چون بفراز رسیدی پایهاش دراز شدی و دستهایش کوتاه
تا به بیت المقدس رسیدم و از انجا نماز بگذاردم و حدیث معراج تمام بگفت آنگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما بگذاردم

واین معر

واین معراج پیش از هجرت بود بیکسال و گفته اند او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد حرام و یکبار از خانه و در معراج خلاف کرده اند بعضی
گفته اند این معراج روح او را بود و ایشان حشویانند و آنچه درست آنست که رسول صلعم بنفس و تن باسمان بردند آسمان و بهشت و دوزخ
همه بر وی عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه گفت عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ حَتَّى هَمَمْتُ أَنْ أَقْطِفَ مِنْ ثِمَارِهَا وَعُرِضَتْ عَلَيَّ
النَّارُ حَتَّى اتَّقَيْتُ حَرَّهَا بِكُمِّي و تمامی قصه بروایة انس مالک و عایشه و ابو هریره و ام هانی با اختلاف الفاظ و اتفاق معانی
آنست که رسول صلعم گفت که من در مکه بودم میان خواب و بیداری بحجره و بروایتی در خانه ام هانی که جبریل آمد و مرا گفت برخیز برخواستم
و بیرون آمدم مرا گفت بآب زمزم غسل کن و بروایتی دیگر اناء آوردند و آب زمزم را با آب کوثر بیامیختند و مرا فرمودند تا بآن
وضو کردم و ابنا حدیث شکافتن شکم و شستن گویند و این حدیث باطل است و از عقل و شرع دور آنگه گفت مرا از مسجد بیرون آوردند
بر در مسجد براق ایستاده بود از خر بزرگتر و از استر کوچکتر رویش چون روی آدمیان و دنبالش چون دنبال شتر و چشم او
چون چشم اسب و [illegible] پایش چون دست و پای شتر و سینه اش چون یاقوت سرخ و سم او چون سم [illegible] و پشتش چون در سفید
و زینی از زینهای بهشت بر وی نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس رفتنش چون برق بود آن اسب را پیش میکشیدند گفتند برنشین
این اسب ابراهیم خلیل است که بر وی کعبه را زیارت کردی خواستم تا برنشینم سر باز زد جبریل گفت بیارام ای براق که بهترین خلق
بر تو خواهد نشست و این فرشته خواهد بود گفت بلی یا جبریل و شرط آنکه روز قیامت بر من نشیند که من طاقت مفارقت او ندارم
گفتم شرط کردم و دست بر پشت وی نهادم از حیا و شرم عرق از وی روان شد و پشت فرود داشت چنانکه [illegible]
و در روایت امیر المؤمنین علیه السلام و عبدالله مسعود که رسول صلعم گفت چون جبریل مرا از خانه ام هانی بیرون آورد و میکائیل را دیدم همان
اسبی با او که او را براق خوانند رویی چون روی آدمیان و رخش چون رخ اسبان [illegible] چون زمرد و [illegible]
[illegible] چون نرگس و [illegible] چون دنبالک و [illegible] جبریل رکاب کشید و میکائیل [illegible] برنشستم او
[illegible] برفت و ساعتی میدوید و مسافتی [illegible] روی به بیت المقدس نهادم [illegible] از پیش من ندا کرد
ای محمد توقف کن تا چیزی بپرسم من التفات نکردم و برفتم از دست راست آوازی شنیدم که میگفت ای محمد یک ساعت بایست تا از تو
چیزی بپرسم التفات نکردم و برفتم از دست چپ آوازی شنیدم که ای محمد یک ساعت بایست تا از تو چیزی بپرسم من التفات نکردم چون
از انجا بگذشتم جبریل را گفتم این که بود که از دست راست ندا کرد گفت آن داعیه جهودان بود اگر جوابش دادی که
اگر جوابش میدادی امت جهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از دست چپ آوازی میکرد گفت آن داعیه ترسایان بود اگر
جوابش دادی امت میل ترسایی کردندی گفتم آن عجوزه که بود که از پیش من برآمد گفت آن دنیا بود گفت اگر جواب او دادی امت
بر دنیا میل کردندی چون از انجا برفتم دو ظرف پیش من آوردند یکی آب و یکی خمر من آب برگرفتم و بخوردم جبریل گفت نیک کردی و گرنه امت
[illegible] از انجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی میکشتند و حالی بدرمی آمد میدرویدند و دیگر باره میکشتند گفتم اینان
کیستند گفت مجاهدانند که حسنات ایشان مضاعف میکنند از انجا بگذشتم جماعتی را دیدم که گروهی را گرفته بودند و سرهای ایشان
[illegible] میکوفتند و دیگر باره درست شدی و دیگر باره [illegible] گفتم ایشان کیستند گفت آنانکه در نمازهای فریضه تقصیر کردندی
[illegible] نماز خفتن [illegible] از انجا بگذشتم جمعی را دیدم که هر یکی پاره خرقه بر عورت خود نهاده

ایشان از الجاب دوزخ میکشیدند گفتم ایشان کاند گفت آنانند که زکوة مال نداده اند درین عذاب باشند تا قیامت از انجا بگذشتم
جماعتی را دیدم پاره گوشت پخته پاکیزه در پیش ایشان نهاده و پاره گوشت پلید خام ایشان گوشت پاک رها کرده پلید گنده میخوردند
گفتم ایشان کاند گفت گروهی اند که زنان پاکیزه حلال خود را رها کنند و تعرض حرام کنند و زنانند که شوهران را رها کنند و میل بدیگران کنند
از انجا بگذشتم که پشته هیزم جمع کرده بود و برنمی توانست گرفت دیگر جمع میکرد و بر سر آن مینهاد هر چند که میخواست که بر گیرد نمیتوانست
گفتم این کیست گفت این مثل مردیست از امت تو که امانت مردمان در پیش دارد و بدان قیام نمی تواند نمود دیگر میستاند و بر سر آن
مینهد از انجا بگذشتم گروهی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای شان بمقراضهای آهنین میبریدند چون بریدندی باز درست شدی
گفتم ایشان کیستند گفت خطیبان فتنه اند از انجا برسیدم بجای که سوراخ کوچک بود از کاوی بیرون آمدی چون خواستی باجای شود
نتوانست گفتم این چیست گفت این مثال مردیست که سخن از دهن بیرون اندازد و بزرگ خواهد که باجای برد نتواند از انجا
برفتم بوادی رسیدم که بوی خوش شنیدم و آوازی خوش گفتم چه بوست گفت بوی بهشت است و آواز خازنان و میگویند بار خدایا
آنچه وعده کرده بما رسان که غرف بلند تمام گشت سندس و استبرق و حریر و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم بسیار شد اکواب و
اباریق و آب و شیر و انگبین بغایت رسید خدای تعالی گفت ترا است ای بهشت هر مؤمن و مؤمنه که ایمان دارد بمن و پیغمبران من و عمل
صالح کند از هر که از من بترسد ایمنش کنم و هر که از من خواهد بدهمش و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم که من خداوندی ام که جز من خداوند
نیست وعده خود خلاف نکنم قد افلح المؤمنون تبارک الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم از انجا بگذشتم
از وادی بوی می آمد ناخوش و آوازی زشت گفتم این چه بو و آواز است گفت بوی دوزخ است و آواز زبانیان میگویند
بار خدایا آنچه ما را وعده کرده بده که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم و سعیر و ضریع و غسلین و غساق من بسیار شد قعر من دور شد و گرما
من سخت شد گفت ترا است هر مشرک و مشرکه و کافر و کافره و خبیث و خبیثه و کل جبار لا یؤمن بیوم الحساب گفت راضی شدم
از انجا بگذشتم بجای رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی که این چه جایست گفتم نه گفت طیبه است
یعنی مدینه است و آن هجرتگاه تو خواهد بود ان شاء الله تعالی از انجا رفتم بجای دیگر رسیدم گفت فرود آی و نماز کن کردم گفت این طور سیناست
که خدای با موسی مناجات کرد از انجا بجای دیگر رفتم گفت فرود آی و نماز کن کردم گفت این بیت اللحم است مولود عیسی ع از انجا برفتم
تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگان را دیدم که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند بکرامت
از جهت خدای تو و گفتند السلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر جبرئیل گفتم این چه خطابست گفت تو اول کسی که فردای قیامت
از گور برخیزی و آخر یعنی که خاتم پیغمبرانی و حاشر یعنی که قیامت و حشر قیامت بتو و امت تو برخیزد رفتم تا بدر بیت المقدس
رسیدم جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم او اسپ را در حلقه مسجد بست و آن حلقه ایست که جمله پیغمبران چون بانجا رسیدندی
چهارپایان خود را در وی بستندی چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم و در حدیث ابو العالیه است ... از عهد آدم تا بروز
کار عیسی ع خدای تعالی ایشان را جمع کرده همه بر من سلام کردند بهمان عبارت که فرشتگان کردند گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند گفت
برادران تو از انبیا و رسل قریش دعوی میکنند که خدای را انباز است و جهودان و ترسایان میگویند که خدای را فرزندست
ازین پیغمبران بپرس که خدای را شریک و انباز هست و ذلک قوله تعالی و سل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن

الهة یعبدون

الهة یعبدون ایشان همه اقرار کردند خدای را بربوبیت و مرا در پیش ایشان بداشت تا امامت ایشان کردم و دو رکعت
نماز بگذاردیم آنگه پیغمبران بر خدا ثنا کردند بآن نعمتی که خدای بریشان کرد ابراهیم گفت سپاس مر خدای را که مرا خلیل خود گرفت
و مرا ملکی عظیم داد و آتش بر من سرد و سلامت کرد موسی گفت سپاس آن خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر دست من کرد
و بنی اسرائیل را بمن نجات داد داود گفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد و آهن را بر دست من نرم کرد و آینده کوهها مسخر
من کرد سلیمان گفت سپاس مر خدای را که مرا پادشاه عالم کرد و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان مرغان بمن آموخت
عیسی ع گفت سپاس آن خدای را که مثل مرا مثل آدم کرد که او را از خاک آفرید و بر دست من مرده را زنده کرد و اکمه و ابرص را
بمن شفا داد آنگه من گفتم سپاس آن خدای را که مرا از جمله عالم برگزید و رحمت عالمیان کرد و بکافه خلایق برسالت فرستاد و امت
مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا بفاتح و خاتم کرد ابراهیم ع گفت بهذا افضلکم محمد یعنی باین از شما افزون آمد آنگه ظرف
بیاوردند آب و شیر و می از آب اندکی بخوردم و شیر همه بخوردم و خمر بر من عرضه کردند گفتم مرا باین حاجت نیست جبرئیل گفت اگر آب
بخوردی امت آب غرق شدندی و اگر خمر خوردی همه مولع شدندی آنگه جبرئیل ع دست مرا گرفت و مرا بر تر دیکان آن سنگ برد که پایه
معراج برو نهاده است و آن صخره بیت المقدس پایه معراج بر آنست بالای آن باسمان پیوسته است یکپایه او از یاقوت و یکی از زمرد
و ملک الموت چون قبض ارواح کند ازان معراج بزیر آید و آن آنگاه بود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند چون آن معراج بر وظاهر شود
آنگه جبرئیل مرا برگرفت و بران معراج برد با آسمان دنیا رسیدیم در بزد گفتند کیست گفت منم جبرئیل گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند خدا را
فرستادند گفت آری گفتند مرحبا به من الله من اخ و من خلیفه فنعم الاخ و نعم الخلیفه در بگشادند در رفتیم خروسی دیدم موی گردن
او سبز و سپید و گردن او سپید که از خوبتر و نیکوتر سپیدی نبود پایهای او در هفتم زمین سر او در زیر عرش چون شب آخر زار بالهای بر
هم باز زند و خدای را تسبیح گوید باین کلمات سبحانک الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون آواز او
خروسان زمین بشنوند جمله باواز آیند و خدای را تسبیح گویند رسول ع گفت ما او را دیدم مرا آرزوی دیدار او است از انجا بگذشتم فرشته
دیدم یک نیمه تن او از برف و یک نیمه از آتش نه آتش برف را میگداخت و نه برف آتش را میکشت و تسبیح او این بود اللهم یا مؤلفا بین
الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب گویند موکلست بر اکناف آسمان و اطراف
زمین و او نصیحت کند اهل زمین را از انجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته لوحی بر کنار گرفته بر هیات مردی دلتنگ
گفتم این کیست که با من بر هیچ فرشته بگذشتم که مرا از و خوفی بود مگر این فرشته گفت باشد از و خایفم او ملک الموتست من گفتم کفی بالموت
طامة فقال ما بعد الموت اطم ازانچه از پس مرگست عظیم است گفتم ای جبرئیل هرکه بمیرد او را ببیند گفت آری گفتم من میخواهم که برو سلام کنم واز و
چیزی بپرسم مرا پیش او برد و سلام کردم جبرئیل ع با بشارت گفت این کیست گفت محمد است نبی الرحمة و رسول الله ... مرا گفت
مرحبا بنبی الرحمة و الملحمة نیکو کرد و مرا بشارت داد و گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم این لوح
... این لوح چیست که در دست داری گفت لوح آجالست و نام آنکه روح ایشان قبض کرده ام در لوحی دیگر است گفتم تو چگونه
قبض ارواح اهل زمین کنی و بر جای نشسته گفت دست من بهمه جا برسد و دنیا در پیش من بمنزله خانیست چنانکه خواهم دست دراز
کنم ایشان ... معاینه قبض روح کنند چون روح بحلق رسد دست دراز کنم و بستانم تولای قبض جز من کسی نکند چون از و بگذشتم

فرشته دیدم عابس الوجه کریه المنظر که از خشم در وظاهر بود در و نگاه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که سخت از وی بترسیدم
گفت ای محمد جامه از وی در ترس باین منزلتم این مالک خازن دوزخ است تا خدای او را آفریده است نخندیده و هر روز خشم او بر دشمنان
خدای زیاده است گفتم مرا نزدیک بر نزدیک او رفتم سلام کردم جبرئیل سلام کرد سر برنداشت جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب
این محمدست رسول عرب سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد و گفتم چند گاهست تا دوزخ میتابی گفت از آن وقت که خدای او دوزخ
آفریده تا اکنون و از اکنون تا قیامت خواهم تافت جبرئیل را گفتم بفرمای تا طرفی را از آن نماید از دوزخ گفت جبرئیل او را که گوشه دوزخ بگشا و
آتش سیاه دیدم و دودی که تاریکی او آفاق را برین هوا در من آمد و هوش از من برفت نزدیک بود که هلاک شوم پس از اینجا گذشتم
فرشتگان بسیار دیدم که عدد آن بجز خدا ندانند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار سر بود بر هر سری هزار روی
بر هر روی هزار دهن بر هر دهنی هزار زبان تسبیح میکرد خدای را بهر زبانی هزار لغت بر خاطر آن فرشته گذشت که همانا
در آسمان و زمین کس نباشد بعبادت و تسبیح من حق تعالی گفت مرا بندهاست که تسبیح و عبادت او برابر تست و ثواب بیش از ثواب تسبیح تو
گفت بار خدایا دستوری باش تا او را ببینم پانصد و سه روز بران بنده موکل بود و او را دید که جز فرایض نمیگذارد و در عقب فرایض کلمات
میگوید او گفت بار خدایا او را عبادتی چنان نمی بینم گفت در عقب نماز کلماتی میگوید که آن بلیغتر است از تسبیح تو و آن کلمات اینست
سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
آنکه از اینجا بگذشتم مردی را دیدم نیکو صورت در وی ضعف و نقصان بود بر دست راست او دری بود از آنجا بوی خوش می آمد و بر دست چپ
او دری دیگر از آنجا بوی زشت می آمد چون با دست چپ نگاه کردی دلتنگ شدی و بگریستی و چون بدست راست نگاه کردی شادمانه شدی
و بخندیدی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدرت آدم این در که براستست در بهشتست و آنکه بچپ در دوزخ چون بنگرد که یکی
از فرزندانش بهشت برند شاد شود و چون بیند که یکی از اولادش به دوزخ برند دلتنگ شود و بگرید از اینجا برفتم باسمان دوم
جبرئیل در بزد گفتند تو کیستی گفت جبرئیل و محمد با منست گفتند خدای او را فرستاد گفت آری گفتند حیاه الله من اخ و خلیفه فلنعم
الاخ ونعم الخلیفه در بگشادند در رفتیم دو جوان را دیدم گفتم ایشان کیانند گفت یکی عیسی است و یکی یحیی زکریا از اینجا برفتم باسمان
سیم رسیدیم جبرئیل در بزد گفتند تو کیستی گفت جبرئیل و محمد با منست از وی پرسیدند همان جواب داد مرا تحیت کردند مردی را دیدم که او را
برین در چندان حسن بود که تفضیل ماه شب چهارده بر ستارگان گفتم این کیست گفت برادرت یوسف از آنجا باسمان چهارم شدم در بگشادند
مردی را دیدم پشت بجای باز داده گفتم این کیست گفت ادریس است که پشت به دیوار خلایق باز داده که در آنجا امور و احوال ایشان نگرد
از اینجا باسمان پنجم رفتم مردی را دیدم نشسته و در پیرامن او قومی ایشان را حدیث میکرد گفتم این کیست گفت هارون است که حبیب قوم خود
بوده و ایشان بنی اسرائیل اند امتان او و برادرش علیهم السلام باسمان ششم رفتم مردی را دیدم چون مرا بدید بگریست گفتم ای جبرئیل
این کیست گفت موسی عمرانست گفتم چرا میگرید گفت برای آنکه بنی اسرائیل دعوی میکردند که ایشان گرامیتر جمله خلق اند بر خدا [illegible]
که می بینم از اینجا باسمان هفتم رفتم مردی کهل را دیدم بر در بهشت بر کرسی [illegible] نزدیک او جماعتی بودند جامهای [illegible] سفید [illegible]

از اینجا

که در گونه ایشان تیرگی بود ایشان در آبی رفتند و خود را بشستند گونه ایشان صافی شد پاک شدند و نزدیک اصحاب خود آمدند
گفتم ای جبرئیل ایشان که اند و این مرد کیست و این جوی چیست گفت پدرت ابراهیم خلیل و اینها که روی ایشان سپیدست آنانند
که ایمان آوردند و بظلم و فسق نپوشیدند و ایشان که در رنگ ایشان تیرگی بود آنانند که گناه و طاعت بهم آمیختند آنگه توبه کردند
و آن جویها یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم پشت بخانه باز نهاده است که آن را بیت المعمور خوانند که هر روز
هفتاد هزار فرشته در روند تا قیامت نوبت باولیشان نرسد از اینجا بگذشتم تا بسدره المنتهی رسیدم در زیر آن درخت چهار چشمه آب
بیرون می آمد آب و شیر و می و انگبین چون بسدره المنتهی رسیدم او را بشناختم بشاخ و برگش و نوری بران درخت فرشته از نور
خدای تو که وصف آن کس نداند و هو قوله اذ یغشی السدرة ما یغشی و فرشتگان که عدد آن جز خدای نداند و آن درخت را هزار هزار
شاخست هر شاخی را هزار هزار برگست بر هر برگی هزار هزار کردوس فرشته هر کردوسی هزار هزار فرشته است چون بانجا رسیدم
جبرئیل بایستاد مرا گفت پیش رو که مقام من بیش ازین نیست ذلک قوله وما منا الا له مقام معلوم و بروایتی دیگر جبرئیل
مرا گفت تو پیش رو من پیش رفتم او بر اثر من می آمد بجایی رسیدم که آن را فراش زر گویند جبرئیل حجاب بجنبانید گفتند کیست
گفت جبرئیلم و محمد با منست فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا بگرفت جبرئیل از من باز ایستاد
گفتم مرا در چنین جائی رها میکنی گفت ای محمد این جا نهایت مقام منست و هیچکس نیست که از اینجا در گذرد و هیچ فرشته را از هم
نباشد که برامی آن حجاب کرده و مرا بحرمت تو دستوری دادند تا بنزدیک حجاب آمدم آن ملکی که صاحب حجاب الذهب بود مرا بهم
تا آنجا که آن را حجاب لؤلؤ خوانند حجاب بجنبانید صاحب حجاب گفت کیست گفت منم صاحب حجاب زر و محمد با منست آن فرشته تکبیر کرد
و دست از حجاب بدر آورد و مرا بستد و ببرد تا بجایی دیگر حجاب بجنبانید گفت کیست گفت صاحب حجاب لؤلؤ و محمد رسول الله
با منست او تکبیر کرد و مرا بستد و بحجاب دیگر رسانید و بصاحب حجاب رسانید و همچنین مرا از حجابی بحجابی میبردند تا از هفتاد حجاب بگذرانیدند
سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه پس رفرف سبز فرو گذاشتند که نور او آفتاب را غلبه میکرد
من دران نور خیره شدم مرا بران رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هر چه پیش ازان دیده بودم در نظر من حقیر گشت
خدای مرا بسند عرش رسانید از عرش قطره بچکید بر دهان من آمد گویا که هیچ از ان خوشتر نچشیدم کان از ان شیرینتر
هیچ چیز نچشیده اند و خدای تعالی مرا خبر داد از اولیان و آخریان و زبان من بگشاد پس از آنکه زبانم کند گشته بود از ان هیبت و عظمت
و من گفتم التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات خدای تعالی گفت السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من گفتم السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین خدای تعالی گفت ای محمد دانی که ملأ اعلی در چه خلاف و خصومت کردند گفتم بار خدایا تو عالمتری که علام
الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت ای محمد تو دانی حسنات و درجات چیست گفتم بار خدایا تو داناتری
اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی بالاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة واما الحسنات
فافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات اسباغ وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات
و انتظار نمازی پس از نمازی و اما حسنات سلام آشکار کردنست با همه کس و طعام دادن بهر کس و بیدار بودن در شب که خلق
همه [illegible] خفته گفت یا محمد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من گفتم نعم ای رب والمومنون کل آمن بالله وملائکته و[illegible]

وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ كما فرقت اليهود والنصارى گفتم بارخدایا رسول بتو ایمان آورد و مؤمنان ایمان آوردند
بخدائی و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نمیکنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان و ترسایان گفتند نؤمن ببعض ونكفر ببعض
گفت مومنان چه گفتند گفتم گفتند سمعنا واطعنا ای سمعنا قولك واطعنا امرك گفت راست گفتی سل تعطه بخواه تا بدهند من گفتم
غفرانك ربنا واليك المصير گفت غفرت لك ولامتك [illegible] ترا و امت ترا سل تعطه گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان
نسينا او اخطأنا بارخدایا مگیر ما را اگر نسیان کنیم یا خطا کنیم گفت رفعت الخطاء والنسيان عن امتك وما استكرهوا عليه
برداشتم خطا و نسیان از امت تو و آنچه ایشان را بران دارند از کره من گفتم ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين
من قبلنا بارخدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی جهودان خدای گفت ذلك لك ولامتك
آن ترا است و امت ترا من گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بارخدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت نیست حق تعالی گفت بکردم
آن با تو و امت تو گفتم فاعف عنا ما را عفو کن از خسف واغفر لنا و ما را بیامرز از قذف وارحمنا و بر ما بخشای از مسخ
انت مولانا تو خداوند مائی نصرت ده ما را بر قوم کافران حق تعالی گفت بکردم این با تو و امت تو گفتم بارخدایا پیغمبران که پیش از
من بودند کرامتها کردی چنانکه ابراهیم را خلیل کردی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکان بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی
و داود را زبور دادی بارخدایا مرا چیست گفت ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی گفتم و ترا فاتحة
الكتاب و خواتیم سورة البقره دادم و آن از گنجهای عرش است پیش از تو هیچ پیغمبر را نفرستادم که بهر او زمین را مسجد و خاک را
طهور کردم الا ترا و امت ترا و غنیمت حلال کردم و ترا بترس نصرت کردم و دشمنان تو از یکماهه راه بترسانیدم و ترا
کرسید کتابهات بتو فرستادم و ذکر تو رفیع کردم و ترا بجای توریة مثانی دادم و بجای انجیل مآیین دادم و بجای زبور خواتیم
و ترا المفصل تفضیل دادم و شرح صدر کردم و امت ترا بهترین امتان کردم فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين
بگیر آنچه ترا دادم و از جمله شاکران باش و اگر با من چیزی [illegible] پنجاه نماز فرض
کرد چون بگشتم مرا بران رفرف سبز نهادند تا بسدره فرود آمد جبرئیل را دیدم مرا گفت بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقانی
و برگزیده پیغمبران آنچه ترا داد کسی را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل گوارنده باد ترا ای محمد این کرامت انگه
جبرئیل گفت بیا تا ترا ببهشت برم و باز نمایم آنچه خدای ترا داده است تا ترا رغبت بیفزاید در آخرت [illegible] در دین انگه فرود آمدیم
از یاد بسکه (?) و از تیر سرعت تا ببهشت رسیدیم بفرمان خدای تو و مرا دل ساکن شده بود و با هوش آمده من جبرئیل را پرسیدم
از جایها که دیده بودم در علیین از دریاها و آتشها و نورها و سبحان اند این سراپردها پوشش رب العزت است که بپوشش او محیط است
و اگر نه آن حجابها بودی هرچه در زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو بدیدی بیشتر است و عجبتر من گفتم سبحان الله العظيم ما اكثر عجائب خلقه
انگه گفتم آن فرشتگان که صف در صف کشیده بودند چون بناهای اندر که بودند گفت روحانیانند و اعظم ایشان روح است چنانکه
خدای تو فرمود يوم يقوم الروح والملائكة صفا روز قیامت همه فرشتگان یکصف باشند و او یکصف انگه گفتم یا جبرئیل آن [illegible]
که از پناه همه صفها [illegible] و بجز اعلی که درکرد درآمده اند گفت کروبیان اند که از اعظم عظمای فرشتگانند [illegible]
[illegible] ایشان از آن عظیمتر است که من وصفهای ایشان کنم و صفات ایشانست که تو بدیدی انگه جبرئیل مرا در بهشت [illegible]

کوشکها دیدم از دُر و یاقوت و زبرجد و درختان از زر سرخ و شاخها از مروارید سپید [illegible] سفید و زمین او از مشک اذفر و [illegible]
همه را چنان بشناختم که گوئی سالها در و آمد و شد کرده بودم و در بهشت جوی دیدم از شیر سفیدتر و از شهد شیرین تر و بر کنار آن درخت
گل او از مشک اذفر جبرئیل گفت این چه حوضی است که خدای تو ترا داده است انگاه گفت انا اعطيناك الكوثر از زیر عرش می آمد و بر بالا و
کوشکهای مومنان میرود بدرختی رسیدم که از آن نیکوتر نبود در بهشت بر وی از میوه که خدای آفریده است در آسمان و زمین نوعی مختلف و رنگ
مخالف و طبع مختلف و طعم و بوی مختلف من از حسن او متعجب ماندم گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت طوبی است که مقبل امت تو در
سایه آن درخت باشد و در بهشت آن دیدم از نعمت که هیچ چشم آن ندیده و گوش نشنیده و بر دل هیچ آدمی نگذشته این همه ساخته
و پرداخته [illegible] تا بوی سپارند مرا این همه عظیم آمد گفتم لمثل هذا فليعمل العاملون انگه از انجا بیامدیم دوزخ را
بمن عرضه کردند با سلاسل و اغلال آن بدیدم و ماران و گزدمان و حمیم و زقوم و غساق و یحموم او در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان
چون لبهای اشتران و جماعتی بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان می بریدند و سنگهای آتش در دهان ایشان مینهادند و از زیر ایشان
بیرون می افتاد گفتم ایشان که اند جبرئیل گفت آنانند که مال یتیمان خورند بظلم و ذلك قوله ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما
يأكلون في بطونهم الا النار از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانهای فراخ و بزرگ بود ایشان بر رهگذار
بودند چون آل فرعون با ایشان رسیدندی پای بر شکمهای ایشان نهادندی و بگذشتندی جبرئیل را گفتم ایشان که اند گفت ربوخواران اند
و ذلك قوله الذين يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس از انجا برفتیم زنانرا دیدیم
[illegible] بر پستانها آویخته و بعضی بپایها آویخته سرنگون گفتم اینها که اند گفت آنها که در دار دنیا زنا کرده و فرزندان خود را کشته از انجا برون
آمدیم و روی بزمین نهادیم از آسمان باسمان می آمدیم و جبرئیل در صحبت من بود تا بجایگاه خود آورد مرا و این همه در یک شب بود از شبهای
عادتی کرامت من رسید و لا ادم [illegible] لوای حمد بدست من خواهد بود و آدم و هر که غیر اوست روز قیامت در زیر لوای من باشد و اجل من
نزدیک است پس از این همه عجایب دیدم و همه مراد من آنست که با جوار رحمت خدای روم و با مرافقت آن دوستان و اولیای خدای عز و جل
ابن عباس گفت بامداد آن شب که رسول صلعم را بمعراج بردند نشسته بود و دانست که اگر گوید [illegible] کسی او را باور ندارد که یک شب هفت آسمان
و بهشت بدید و دوزخ بدید ابوجهل علیه اللعنه بوی بگذشت بیامد و در پهلوی رسول نشست و بر طریق استهزا گفت [illegible] تا ترا امشب تازگی از خدای
چه فایده بوده گفت مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت بیک شب به بیت رفتی و باز آمدی گفت بلی ابوجهل گفت اگر آنکه با من گفتی با قوم خود
بگوی گفت بگویم آواز داد یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند گفتند چه میگوئی ای محمد گفت دوش مرا به بیت المقدس بردند و
باز آوردند ایشان تعجب کردند بعضی دست بر سر می زدند و بعضی صفیر میکردند و بعضی خنده میکردند جماعتی مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن نفاق
برگشتند و گفتند که این دروغ صریحست مشرکان [illegible] اصحاب را گفتند نمی بینید که محمد چه میگوید که مرا یکشب به بیت المقدس بردند و باز
آوردند [illegible] خدای [illegible] رسیده ایم رفتن به بیت المقدس یکشب و باز آمدن در انجا [illegible] بوده اند که بیت المقدس
دیده بودند [illegible] گفتند راست میگوئی نشانهای آن راه بگوی رسول خدای گفت [illegible] و علامات مسجد نیز دیگر بود
[illegible] حق تعالی آن بر ابر من بنمود [illegible] تا من در وی مینگریستم و میگفتم گفتند راست [illegible]
[illegible] کاروان ما چه داری گفت ایشان را بروحا رها کردم شتری گم کرده بودند

بطلب آن میگشتند و در رحل ایشان قدری آب بود در قدحی و من تشنه شدم برسیدم و از آن قدح آب باز خوردم و قدح تهی بجا نهادم چون در آیند بپرسید که این آیتی دیگرست و فلان و فلان بر شتر نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این آیتی دیگرست اگر گفت این کاروان خاص ما تعلق دارد خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگوی من از وصف ایشان مشغول بودم حق تعالی مثال آن پیش چشم من نصب کرد تا در آن می نگرستم و یکیک نشان میگفتم که ایشان چند اند و چه شتر ایشان چیست و گفتم که اکنون بکوره رسیده اند و در پیش کاروان اشتری است خاکی رنگ و بر او دو غراره نهاده اند چون آفتاب بر آید ایشان از پس کوه در آیند گفتند این آیتی دیگرست انگه بدویدند و راه ثنیه مراقبت کردند و بر آمدن آفتاب تا بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغ زن کنند یکی از ایشان گفت والله هذه الشمس قد طلعت بجدای که آفتاب بر آمد دیگری گفت والله هذه الابل قد طلعت یقدمها جمل اورق اینک کاروان با طلوع آفتاب شتری ازرق در پیش ایشان ایستاده و آنکه گفت همه کاروانند چنانکه گفت و الله که ما این ندیدیم ان هذا الا سحر مبین این سحری روشن است خدای تعالی گفت او را بمسجد اقصا بردم نگفت که بآسمان بردم که اگر در اول بار بگفتی تکذیب ایشان بیش بودی در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی اول گفت که او را بمسجد اقصا بردم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج و انکه او را باسمان برد و بیش نزدیک شد در سوره النجم بگفت فی قوله ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ۝ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۝ وجه اتصال این آیه با آیت پیش آنست که گفت ما چنانکه محمد را بآسمان بردیم موسی را کتاب توریة دادیم و آن را هدایت و بیانی کردیم بنی اسرائیل را و شاید که ضمیر راجع باشد بموسی چه پیغمبر امت را طریق و دیده باشد و گفتیم ایشان را که ای فرزندان کسی را که او را بر داشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بدون من وکیلی مگیرید که کار خود با وی گذارید و بر وی اعتماد کنید انگه نوح را مدح کرد و گفت او بنده بسیار شاکر بود در خبرست که چون نوح طعام خوردی گفتی بسم الله و چون فارغ شدی گفتی الحمد لله و این مطابق آن خبرست که رسول گفت که خدای تعالی از بنده راضی شود که چون طعام خورد گوید الحمد لله و چون شربتی باز خورد گوید الحمد لله و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایتست که نوح بامداد و شبانگاه این کلمات بگفتی و شکر او این بود اللهم انی اشهدک انه ما اصبح و امسی بی من نعمتی فی دین و دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها حتی ترضی و بعد الرضی در خبر دیگرست که شکر او این بود که چون طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی و چون قضاء حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة و لو شاء حبسه

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ۝ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ

الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ۝ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۝

وقضی بمعنی خلق است فقضاهن سبع سموات و بمعنی فصل و حکم والله یقضی بالحق و بمعنی امر وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی اخبار و اعلام چنانکه گفت وقضینا الی بنی اسرائیل ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن زکریا و حبس ارمیا چون ایشان را از عذاب خدای انذار کرد و دوم کشتن یحیی و قصد کشتن عیسی ولتعلن و بلندی جوئید و تکبر و تجبر کنید و ظلم و بیدادی بزرگ فاذا جاء چون وعده بار اول و کرت نخست آید از فساد از شما صادر گردد ما بر انگیزیم و مسلط گردانیم بر شما و تحکیم و تمکین دهیم بر شما بندگانی را که ما را اند از سختی و شوکت شجاعت و آن جالوت و لشکرش بود تا او را خدای او را برداشت و او را هلاک کرد در مملکت طالوت سعید بن المسیب گفت بخت النصر بود سعید جبیر گفت سنجاریب بود و حسن بصری گفت عمالقه بودند حذیفه الیمان گفت که رسول گفت بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد ببردند و پیغمبران را کشتند خدای تعالی بخت النصر بر ایشان مسلط کرد و ملک و پادشاهی او هفتصد سال بود با لشکر بسیار بیامد و بر در بیت المقدس فرود آمد و آن را حصار داد و بگشاد و هفتاد هزار مرد از بنی اسرائیل بر خون یحیی و زکریا بکشت و آن مقدار دیگر اسیر کرد و آن شهر بغارت و سلب و حلی بیت المقدس بیاورد و در الجمله صد و هشتاد هزار گردون گران بار از مالها و زیورهای ایشان بیاورد و ببابل آمد و اسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال بماندند و بخت النصر و لشکرش همه بر کبر بودند در میان ایشان بنی اسرائیل یعنی صالحان و پیغمبرزادگان بودند و بر زبان بعضی از پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان فارس را نام او کورش و او مردی مؤمن بود که بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستان و حلی بیت المقدس را از او بستان و بجای خود باز بر او برفت و با بخت النصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت المقدس باز گرفت و با جای خود برد و بنی اسرائیل پس از آن صد سال بر طریقه استقامت بایستادند دیگر باره بر سر معصیت شدند خدای تعالی پادشاهی بر ایشان مسلط کرد نام او انطیانوس بغزای بنی اسرائیل آمد و بیت المقدس را بسوخت و اهلش را بردگی بیاورد محمد بن اسحق گفت چون احداث بنی اسرائیل بسیار شد خدای تعالی پیغمبر را فرستاد تا ایشان را اعذار و انذار کرد و بجای آوردند احکام توریة کردند تا چون عذاب فرود آید با ایشان خدای تعالی ایشان را عذر انگیخته بود اول واقعه که ایشان را افتاد بسبب جنایاتی که میکردند آن بود که پادشاهی بر ایشان هم مردی از ایشان نام صدیقه بود و در روزگار او خدای تعالی شعیا را به پیغمبری فرستاد و او بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد علیهم السلام و آن پادشاه را گفت بشارت باد ترا که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او مردی که صاحب اشتر باشد چون مدت پادشاهی او بسر آمد و فاتش نزدیک رسید و شعیا پیغمبر با او بود سنجاریب ملک بابل با ششصد هزار سوار بیامد و بیت المقدس بگرفت و صدیقه ملک بیماری رسیده بود و قرحه از پس برانده چون خبر سنجاریب شنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او آمد و گفت ای ملک در کار سنجاریب چه تدبیر میداری گفت من بیمارم چنین که تو می بینی و لیکن خدای تعالی دعای باید بر تو توجه وحی کرده است ایشان دین بودند که شعیا پیغمبر را وحی آمد که پادشاه را بگوی که خلیفه بدار کسی را که اهل آن باشد و وصیت کن پادشاه چون این بشنید روی بقبله آورد و بگریست و دعا و تضرع کرد و بدین خالص خدای را بخواند وحی آمد که پادشاه را بگوی که

کردعای تو اجابت کردم واجل تو تاخیر کردم پانزده سال و او را و لشکر او را از سنجاریب رهانیدم شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد
در حال تندرست شد شکر خدای را کرد شعیا را گفت از خدای درخواه تا ما را این پادشاه ظالم سنجاریب چه چاره سازیم حق تعالی گفت من
شر او از شما کفایه کنیم فردا که برخیزند لشکر او همه مرده باشند مگر سنجاریب که با پنج کس زنده مانند چون دیگر روز بود پادشاه بیرون
آمد لشکرگاه سنجاریب بر جا بود و هیچ آدمی زنده نبود بجز موقتا سنجاریب را طلب کردند در میان مردگان یافتند او را با پنج کس
بگرفتند و یکی از ایشان بخت النصر بود ایشان را بند برنهادند که خدای را سجده کرد از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود آنگه سر برآورد
و فرمود که این اسیران را با این پادشاه در شهرها بگردانید و منادی کنید که این جزای آن کس است که بر خدای دلیری کند ایشان را هفتاد
روز بگردانیدند و هر روز یکی را دو نان جو میدادند سنجاریب پیغام کرد که ای پادشاه کرای پادشاه کشتن مرا آسانتر است بفرمای
تا مرا بکشند که مرا چنین زندگی درخور نیست ایشان را باز آورد و قصد کرد که بکشد که خدای تعالی به پیغمبر وحی فرستاد که بگو پادشاه را که سنجاریب
را با آن پنج تن رها کند تا با بابل روند و خبر دهند که خدای تعالی با ایشان چه کرد ایشان برفتند و قصه بگفتند و اهل و خویش کفشعا را
کفتیم هر دو کس با خدای بنی اسرائیل پس بیاید سنجاریب از آن هفت سال دیگر زیست آنگه بمرد و پسرزاده اش بخت النصر را خلیفه کرد
و بخت النصر نیز در ملک بابل هفت سال مقام کرد و صدیقه که ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل در رنج و مرج افتادند و بر سر
ملک و پادشاهی خونها ریختند و شعیا پیغمبر ایشان را پند میداد قبول نکردند خدای تعالی وحی کرد که برخیز و این وحی من به بنی اسرائیل رسان
او برخاست و گفت ای آسمان بشنو و زمین گوش دار که خدای میخواهد که قصه بنی اسرائیل گوید که ایشان را بنعمت بپروردم و بکرامت
خود مخصوص کردم و برگزیدگان تفضیل نهادم و ایشان چون گوسفندانی بی شبان بودند رسید مارا باز آوردم و گم شدگان را جمع کردم و شکستگان
را باز بست و بیماران را دوا کردم و لاغران را فربه کردم و این همه نعمت که دادم ایشان بطر کرفتند و بریکدیگر بیرون آمدند و یکدیگر را بکشتند تا
از ایشان اندک بماند و ای بر ایشان امت گناه کاران که نمیدانند که آفت ایشان از کجا است ستور داند که کیا وا او کجا است
تا آنجا شود و چهارپای داند که علف او از کجا است روی بآنجا نهد این قوم از بهایم باز پس ترند که نمیدانند که خیر ایشان از کجا است
و از کجا می آید و ایشان خداوندان عقلند و بصیرت من برای ایشان مثلی میزنم بگوی ایشان را که چه میگویید در زمینی که مدتی دراز
خراب باشد خداوندی حکیم روی بعمارت آن دیواری محکم کرد آن را در آرد و کوشکی در آنجا بنا کند و کاریزها آب در آن کند و انواع
درختان میوه بنشاند و عمارتهای حصین خود بگو کنند که باغبانان قوی امین بر وی گمارد چون وقت آید که درختان میوه باز دهند
بجای میوه خرنوب بیاید گو بدان زمینی است سزای ایشان آنست که دیوارش خراب کنند و کوشکش بکنند و جویش بیانبارند و فرشش بسوزند
خدای تعالی میگوید این دیوار پست ذمت منست و این کوشک شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قسم پیغمبر منست و درخت نشانده
ایشانند و بر درختان که خرنوب آمد اعمال بد ایشان است تقرب بمن میکنند بگاو و گوسفند کشتن چون آن بمن نرسد و گوشتان نخورم
تقرب بمن آن باشد که پرهیزکار باشند و از خون بناحق ریختن دست کشیده دارند که دستهای ایشان از [illegible] گوشت و جامهای
ایشان رنگین مسجدها می نگارند و پاکیزه میکنند و دلهای ایشان پلید است تنهای ایشان [illegible] مسجد نگاه
داشتن و دانی نشست من نیست و بنا ما رفیع میکنند و مرادی آمد و میشد جنت منور موده ام تا مسجدها را [illegible] خود
من گویند اگر خدای تعالی قادر بودی دلهای ما را الفت دادی ای شعیا در جواب ایشان دو چوب [illegible] ایشان بلا ملکوتی [illegible]
خدای ما کنت

بچوبها

چوبها خدای شما را فرماید که هر دو یکی شوید شعیا همچنان کرد هر دو چوب یکی شد خدای تعالی گفت بگوی ایشان را که قادرم که دو چوب خشک را یکی
کنم قادر باشم که دلهای ایشان را بهم الفت دهم میگویند ما روزه میداریم از ما پذیرفته نمیشود و نماز میکنیم مقبول نمیکند و صدقه ما
نمی پذیرند و دعا کنیم بانند نالهٔ مرغان و میگرییم باواز بهایم نه دعای ما را اجابت و نه آواز ما مسموع از ایشان بپرس تا چه منع است اجابت
دعای ایشان نه من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین ام آیا برای آنست که خزانهٔ من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته است
نه بلکه دستهای من برحمت و روزی گشاده است تا چنانچه خواهم بخشم و کلیدهای خزاین بدست منست جز من کس نداند گشادن یا
برای آنست که رحمت من تنگست نه بلکه رحمت من فراخست بر همه چیزها با بخیلی بمن راه یافته نه من اکرم الاکرمینم و رسانندهٔ خیرات اگر
ایشان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دلهای ایشان منور شود برحمت ولیکن ایشان دین بدنیا فروخته اند و از پی هوای نفس میروند
و نمیدانند که دشمن ترین ایشان نفس ایشانست من روزهٔ ایشان چگونه پذیرم و آن بدروغ و ریب مشوبست و روزه گشادن
ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دلهای ایشان مایلست بدنیا و صدقهای ایشان چگونه پاکی شود و ایشان
مال دیگران بعدوه میستانند نه مال خود دعای ایشان چگونه قبول کنم و آن قولیست بزبان که یقین دل با آن مصاحب نیست من دعای
کسی اجابت کنم که از صدق مرا بخواند و او از ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع بود و علامت رضای درویشانست اگر در دو
رحمت کنند و ضعیفان را بخود نزدیک گردانند و انصاف مظلوم بدهند و حق با حق رسانند من نور چشم ایشان باشم و قوت دست
ایشان و پای ایشان و دلها و عقلهای ایشان بر جا بدارم چون کلام من بشنوند گویند افاویلی منقولست و ما نیز اگر خواهیم
چنین گوییم اگر از من پنهان دارند و من بر اسرار ضمایر ایشان مطلع و در قضای من از آن روز که آسمان و زمین آفریدم که پیوده مرد و را آن
کنم و مملکت درشبانان و هیبت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در اندکان من از پنجا پیغمبری
خواهم فرستاد امی بر زبان او فحش نرود جامع هر خصال خیر را بخوی کریمان باشد سکینه لباس او باشد و نیکوی شعار او باشد
و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول او باشد و صدق و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و حق
پیشرو او باشد و اسلام ملت او باشد و نام او احمد باشد با وراه نمایم که شده را و بیا مرزم جاهلان را و رفع کنم بنامان را و با او
عزیز کنم ذلیلان را و با او جمع کردانم پراکنده کان را و امت او را بهترین امتان کنم امر معروف و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید
و اخلاص نماز من برای کنند کاهی در قیام باشند و کاهی در قعود و کاه در رکوع و کاه در سجود و در راه من جهاد کنند صف زده برای
هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند در همه احوال با تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر باشند طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه
از ساق بردارند کتابها دلهای ایشان باشد بشب عابدان باشند و بروز شیران و این فضل منست بآنکس دهم که خواهم چون
شعیا این سخن بگردمی این خطبه بخواند اسرائیل آهنگ او کردند تا بکشند او بگریخت خدای تعالی درختی برای او بشکافت وی در آنجا
رفت و درخت فراهم آمد شیطان بیامد و گوشهٔ جامهٔ وی از درخت بیرون کشید تا ایشان [illegible] هیچ تدبیری نتوانستند جز
آنکه اره در میان درخت نهادند و او را با آن درخت ببریدند خدای تعالی از پس او حضر را به پیغمبری فرستاد و نام او ارمیا برای آن او را
حضر خواندندی که هر جا که او نشستی زمین بکیاه سبز گشتی او برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید احکام توریة و در عهد
او بخت النصر بیرون آمد و چندانکه از ایشان بکشت که آب با خون ایشان بگردانید این نوبت دوم که بنی اسرائیل در زمین فساد کردند

خبر ایشان بگیرند و در بیابانی شد که جز وحوش نبود بخت النصر چون ولایت شام بگرفت و بنی اسرائیل را بگرفت و بکشت بفرمود تا
بیت المقدس را خراب کردند و لشکر را بفرمود تا هر یکی سپری خاک آوردند و در بیت المقدس انداختند تا اثر آن ناپدید شد و کوهی از خاک
پدید آمد از سعید بن جبیر روایت است که مردی از بنی اسرائیل این قصه میخواند در توریه که خدای تعالی حکایت آن در قرآن باز گفت فی قوله فاذا جاء وعد
اولیهما و بگریست و دو فم فراهم گرفت و گفت یا رب یا آن مرد را بمن نمای در خواب مردی را دید که او را گفت که آنکه تو میخواهی که ببینی مردی
بس ضعیف است در بابل او را بخت النصر گویند این مرد اسرائیلی توانگر بود با مال بسیار و خدم بجانب بابل رفت و در سرای فرود آمد در شارستان
آن شهر را میخواند و با ایشان نیکوئی میکرد روزی پرسید که درین شهر هیچ درویشی ماند که اینجا نیامد و چیزی نستد گفتند درویشیست
که او را بخت النصر گویند از سبب رنجوری پیش تو نتوانست آمدن او برخاست با غلامان خود و پیش او رفت او را بدید و پرسید که نام تو چیست
و غلامان گفت تا وی را برگرفتند و با خانه بردند و تعهد وی میکردند تا نیک شد جامه کرد و برگ داد چون بخواست رفت با او گفت من
بخواهم رفت ترا هیچ حاجت است بخت النصر بگریست گفت چرا میگریی گفت از مفارقت تو و آن همه نعمت که کردی جز نمیتوانم که مکافات
آن بکنم گفت توانی با من عهد کردن که چون پادشاه شوی سخن من بشنوی و مرا مراعات کنی او گفت ای مرد برمن استهزا میکنی
از آنکه درویشم گفت بحقیقت میگویم او گفت نه استهزا است و با او عهد بکرد آن مرد بگریست و گفت خدایا که خدا را درین کارهاست
که من این همه رنج دیدم و بمقصود رسیدم چون روزگاری برین برآمد پادشاه فارس صیحون نام طلیعه اختیار کرد و صد هزار
مرد بوی داد گفت برو و تفحص کن تا ما را بر شام هیچ فرصتی باشد یا نه او با سازمان بیامد و بخت النصر در مطبخ او آمد و شد کردی
بطمع طعامی چون بشام رسید ولایتی دید آبادان و لشکری بسیار از سوار و پیاده دانست که هیچ نتواند کرد و بخت النصر بیامد
و در شام رفت و در مجالس و مجامع ایشان میگردید و میگفت شما را چه منع کند که بر حین بابل روید که آنجا مالهای بسیار و خزینها
بیشمار است حصنی و قلعه ندارند و لشکری نیست گفتند ما اهل کارزار نیستیم بخت النصر بیامد و طلیعه باز گشت و صیحون را
گفت آن شهریست که در وی لشکر بسیار است من طمع ببریدم آنجا و از سر آن کار در گذشت و بخت النصر در لشکرگاه او میگردید
و میگفت نیز دیگر من خبر بسیار از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این سخن بملک رسید او را بخواند و از وی پرسید گفت ای ملک
در شهر شام رفتم و احوال ایشان تفحص کردم و آنرا که فرستاده بودی بیرون شهر فرود آمد و از احوال ایشان هیچ خبر ندارد
مدتی برآمد گفت میخواهم که لشکر بشام باشد که ناگاه بریشان زنند و شهر را بگشایند گفت که باشد که این کار را شاید
هر کسی گفت که فلان و فلان ملک گفت آنکه درین بابیکه ما را خبر داد و مارا که در وی کفایتی هست که ما را بار اول خبر داد و برا حاضر
بخواند گفت لشکری برگیر بشام رو از میان لشکر چهار هزار مرد اختیار کرد بشام رفت و شام بستد و غارت کرد و بر شام
و ایشان را بکشت و غنایمهای ایشان بیرون آورد و چنانکه گفت فجاسوا خلال الدیار بگشتند در سراهای ایشان و این
وعده بود کرده درین مدت که بخت النصر بشام بود ملک بمرد و لشکر خواست تا خلیفه کنند گفتند توقف [illegible] تا خبر بشام رسد
باز آیند که ایشان وجوه لشکرند و خیار قوم اند بخت النصر باز آمد با ظفر و غنیمت گفتند [illegible] پادشاهی را [illegible] پادشاه گفت [illegible]
سد که گفت بشناسیدش که در بنی اسرائیل یکی بود که خواب او راست بودی در خواب [illegible] بنی اسرائیل و خرابیه بیت المقدس [illegible]
بیتیمی خواهد از اهل بابل که او را بخت النصر گویند او برخاست و به بابل آمد و آن غلام یتیم را طلب کرد و او را [illegible]

برفت و آنجا فرود آمد و گفت بخت النصر کیست گفت بهیمه زرقی است ساقی شد دید که می آید و پشته هیزم دارد بنی اسرائیل
سه درم بودی داد و گفت برای من طعامی و شرابی بیار او برفت بدرمی نان خرید و بدرمی گوشت خرید و بدرمی خمر آن طعام را
بخوردند روز دوم و سیم همچنین کردند چون از طعام فارغ شدند بنی اسرائیل گفت امروز سه روز است که ترا در سرای تو میزبانی میکنم
مرا حقی واجب شد بر تو گفت بلی گفت از تو میخواهم که امانی از برای من بنویسی که فردا پادشاه باشی من ایمن باشم گفت این چه حدیث که
با من سخریه میکنی گفت بلکه حقیقت میگویم و بسیار الحاح کرد مادرش گفت چه زیان دارد ترا اگر پادشاه باشی او را امانی بنوشت
که اگر پادشاه باشد از وی ایمن باشد آن مرد و برا اجابت کرد و عطا داد و برفت و در آن زمان پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را
بسیار دوست داشتی و بی مشورت و فتوی او کار نکردی و او را زنی بود آن زن دختری داشت از شوهر دیگر و آن زن پیر شده بود
میخواست تا زن خواهی کند آن زن گفت دختر من جوان است با جمالست و برا زن کن گفت بکنم تا از یحیی زکریا بپرسم از وی پرسید گفت
بر تو حلال نیست پادشاه آن کار را با زن گفت زن از یحیی خشم گرفت بگذاشت تا پادشاه شراب بخورد دختر خود را بیاراست
و گفت پادشاه را ساقی شو چون مست شود خود را بر وی عرضه کن چون خواهد که تو حرمت کند تو منع کن و بگو من گاه تو حاجت من روا کنی
من نیز حاجت تو روا کنم چون گوید که حاجت تو چیست بگو سر یحیی زکریا میخواهم که در طشتی پیش من آورند او برفت و ساقی شد چون
پادشاه مست شد و تعرض او کرد گفت این ممکن نیست تا حاجت من روا نکنی گفت آن چیست گفت حاجت من آنست که سر یحیی زکریا
درین طشت باشد پادشاه گفت و یحک چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجتی جز این نیست چندان بگفت که پادشاه کس فرستاد که یحیی را
بکشتند و سر او در طشت پیش او بردند آن سر بزبان فصیح میگفت لا تحل لک یعنی این زن بر تو حلال نیست مگر میگفت و خون در آن
طشت میجوشید بحیثی خاک بروی میریختند تا آن خاک بالای باره آن شهر شد و آن خون ببالا می آمد و میجوشید این خبر بصیحون
امیر بابل رفت لشکر ساخت تا بحرب آن پادشاه رود بخت النصر آمد و گفت مرا برین لشکر امیر کن که من احوال آن شهر و مردم شناختم
او را امیر کرد و بیامد و بر در شهر فرود آمد و شهر را حصار کرد و هیچ گونه ممکن نشد گشادن آن زمانش دراز شد و لشکرش ستوه
شد خواست که بازگردد پیرزنی در لشکرگاه او آمد و او را پیش بخت النصر بردند گفت شنیدم که باز خواهی گشت گفت آری مقام
من دراز شد و لشکر ما ستوه شدند گفت من ترا تدبیری بیاموزم که این شهر گشاده شود بشرط آنکه او را بکشی که من گویم گفت همچنان
کنم گفت و را لشکر چهار قسم منقسم ساز و چهار گوشه شهر جا ده و بگو تا همه دست بردارند یعنی بسوی آسمان بردارند و سر سوی آسمان کنند
و گویند بار خدایا بحق خون بناحق یحیی زکریا که این شهر گشاده کن ایشان همچنین کردند باره شهر از چهار طرف بیفتاد و لشکر در شهر شدند
آن زن بیامد و بخت النصر را بسر خون یحیی برد و گفت مردم میکش و خون بر سر این میریز تا آنکه او ساکن شود او هفتاد هزار مرد
بر سر آن خون بکشت خون هیچ ساکن نشد تا آنکه آن زن پادشاه را بیاوردند و خون او بر آن بریخت ساکن شد آنگه آن عجوزه گفت
کسانی که از خون [illegible] مباد که خدای راضی نشود چون پیغمبر را کشته باشند تا کشندگان او را و هر که در خون او سعی کرده و رضا داده باشند
[illegible] خون او نکشند اکنون ایشان همه کشته شدند علامتش آنست که آن خون ساکن شد و آنمرد که امان نامه داشت بیامد و خط
او و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را خراب کرد و وجوه مردمان بنی اسرائیل را با خود ببرد باسیری و دانیال در میان
ایشان [illegible] از فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسیدند پادشاه بابل مرده بود پادشاهی بدو دادند وی چون عقل

وحکمت و دیانت دانیال بدانست او را معتوب خود کردانید وهب گفت بخت النصر در آخر عمرش بخواب دید صنمی سرش از
زر و سینه اش از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و ساقهایش از کل خشک انگه دید که سنگی از آسمان بیفتاد و بر و
آمد واو را پست کرد انگه آن سنگ بزرگ بیشد تا مشرق و مغرب رسید و درختی دید بیخ آن در زمین و سرش در آسمان و مردی
بر سر آن درخت تبری بدست گرفته و منادی ندا میکرد که شاخهای این درخت بزن تا مرغان از و بپراکنند و سباع از زیرش بروند
روند تعبیر این خواب از دانیال پرسید دانیال گفت آن صنم که دیدی توئی و فرزندان تو و پادشاهان که از پس تو باشند اما سرش
که از زر بود توئی که بهترین ایشانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که فرق میان تو و او چون زر و سیم است و شکمش
از مس بود پادشاهی باشد پس از و رانهایش که از آهن بود آنست که پس از و باشد تبر از و بود و پایهایش
که از کل خشک بود آخرین پادشاهان باشد ضعیف آن سنگ که از آسمان بیامد و او را پست کرد و بزرگ شد تا همه زمین
بگرفت پیغمبری است که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان نام او محمد که مملکت و ملت او از مشرق تا مغرب برسد و آن درخت که
دیدی مرغان در شاخها و سباع در زیر او و انکه فرمود که آن درخت را بزن تعبیر او آنست که خدای تعالی ترا مسخ کند با مرغی که نام
او کرکس باشد و او پادشاه مرغانست انکه مسخ کند با شیری که پادشاه سباع است انکه مسخ کند با گاوی که قوی
ترین دوابست و هفت سال همچنین باشی و تو آنگاه باشی بر آنچه بر تو میرود تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و انکه دیگر
که اصل درخت بر جای باند ملک تو باشد که بر جای باند از این حدیث بسی بر نیامد که بر آن حسد بردند بر دانیال پیش بخت النصر
که ای ملک تو دانیال را معتوب خود کردانیدی و او خدای را میپرستد و ذبیحه شما نمیخورد و او و اصحاب او دین شما ندارد کس فرستاد و
و دانیال را حاضر کرد و گفت چنین است که ایشان میگویند گفت آری بخت النصر را خشم آمد فرمود تا کوی فراخ بکنند و دانیال
با پنج کس در آنجا کردند و شیران گرسنه را در آنجا کردند ایشان بعید پرستند چون باز آمدند ایشان را دیدند نشسته و شیران
در پیش ایشان و شیر دیگر با ایشان گفتند ایمان شش بودند این هفتم از کی آمد گفتند ماندانیم و آن فرشته بود که ایشان را که مبتلا
از آنجا بر آمد و طپانچه بر روی بخت النصر زد خدای تعالی او را مسخ کرد در صید و در بیابان با وحوش و سباع مختلط شد هفت سال بعد
کاهی بر صورت گاوی و کاهی بصورت کرکس چنانکه دانیال گفته بود وهب گفت که پس ایمان که خدای تو ملک را با و داد اهل کتاب
در و خلاف کردند بعضی گفتند ایمان آورد و بعضی گفتند او بمرد از آنکه بوده و سیمای ایشان سوخته تو به او قبول نکردند قتاده گفت
که در معنی این آیه که بنی اسرائیل چون نوبت اول فساد کردند و آن کشتن زکریا بود بقول عبد الله عباس و شعیا بود بقول محمد اسحق
جالوت بر ایشان مسلط شد و قوم الذین جاسوا خلال الدیار پس خدای تعالی با بنی اسرائیل و لوه در ایام جالوت را بکشت چنانکه گفت
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیدیم با شما دولت را و شما را ظفر دادیم بر دشمنان شما و امددناکم و مدد کردیم ما شما را باعطای
بسیار و فرزندان و زینت و جعلناکم و کردیم شما را بکروه و لشکر بیشتر از ایشان پس اگر بعد از این نکوئی کنید برای خود کنید
که نفع و مضرت آن راجع بشما باشد و اگر بدی کنید عقاب و وبال هم با شما باشد فاذا جاء وعد الاخرة و چون وعده بار دیگر آمد و آن
و آن مدت عهد بر سر آمد یعنی وقت فساد کردن ایشان و آن آن بود که بر مصحف شدند و تغییر و تبدیل کردند یحیی زکریا را بکشتند
و قصد کشتن عیسی مریم کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردیم و او را و لشکر او را بر انگیختیم لیسوءا وجوهکم تا غمگین کردانید

نمایمی نعمتهای شما را و آثار نکایت و محنت بر شما ظاهر کردانید و در مسجد بیت المقدس شوند چنانکه نوبت اول در شدند و تا هلاک کنند
آنچه بر آن غالب شدند از سرها و مالهای شما عسی ربکم ان یرحمکم انگه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که شاید که خدای بر شما رحمت
کند اگر توبه کنید و با طاعت خود آیید و اگر باز بر گناه شوید ما نیز باز بر عقاب شویم و عقوبت شما فنا ده گفت باز بر گناه شدند حق تعالی بعث
رسول و ایشان را عقوبت کرد بقتل و اسیر و جزیه و ذلت و مسکنت وجعلنا جهنم و کردیم ما دوزخ را زندان کافران با حصیر
و بساط و فراش و مهاد بساط او فراش میخوانند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ
عَذَابًا أَلِيمًا ۝ وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ۝ بحقیقت که این قرآن
راه مینماید خلقان را بطریقه و ملتی که آن راسترین ملتهاست و نیکوترین مذهبها و یبشر المؤمنین
و مژده میدهد مؤمنان را که عمل صالح و کردار نیک میکنند بآنکه ایشان را مزدی بزرگست یعنی بهشت و خبر میدهد که آنها را که بقیامت سرای

بازپسین

ایمان ندارند ما برای ایشان بساخته ایم و نهاده عذابی دردناک انگه گفت آدمی در حال ضجارت و دلتنگی بر خویشتن و بر
دیگران از فرزندان و اقربا خدای تعالی را میخواند بیدی چون خدای خود را بخیر و نیکی یعنی بر خود نفرین میکند بچیزی که اگر اجابت
کنند بر شما سخت آید و آدمی همیشه در کارها مستعجل بوده است و شتاب زده هر چه در دل وی می افتد در طلب آن تعجیل میکند
و عاقبت آن نمی اندیشد ابن عباس گفت بر آن پشیمان میشود و جمعی مفسران گفتند که مراد بانسان آدم است سلمان فارسی
گفت خدای تعالی از آدم اول سرش بیافرید که خواص در وی است تا آدمی بنگرید و دیگر اندامهای خود را میدید و اقبال میکرد
چون نماز دیگر بود گفت اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس بار خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آنکه آفتاب فرو رود
عبد الله عباس گفت چون روح بناف او رسید خواست که بنشیند نتوانست و ذلک قوله و کان الانسان عجولا
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً
لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ۝
ما شب و روز را دو آیه و دو علامت کردیم که دلالت کنند بر پروردگار و خود و آفریدگار خود و بر وحدانیت و یگانگی او
و کمال قادری و عالمی او فمحونا آیة اللیل ما آیه شب را محو کردیم یعنی تاریکی آفریدیم و آیه روز که نقش روزست روشن
و نورانی کردیم و گفته اند که نشان شب ماه است یعنی ما ماه را محو کردیم و شعاع او از و باز گرفتیم و آیه روز را که آفتابست
با شعاع و نور او آفریدیم در روشنی او چیزها به بینند و کارها بسازند ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیر المؤمنین علی علیه السلام
پرسید از آیه شب که محو آن چگونه است گفت سواد است که در میان ماه است و آن اثر محو است عبد الله عباس گفت خدای
نور آفتاب را بر هفتاد جزو کرد و نور ماه نیز چنین انگه از نور ماه شصت و نه جزو محو کرد و با قی بماند اکنون آفتاب را
صد و شصت و نه جزو است از نور و ماه را یک جزو انگه بیان کرد و گفت غرض آن بود از روشنی آفتاب تا طلب فضل و نعمت روزی

خدا اگر نه در روشنی روز وعدد سالها دانند و عامه حساب شناسند و حساب آجال و دیوان و اوقات بدانند و اگر چنین بودی کارها معطل ماندی و ما هم چیزی را فضلی دادیم و روشن کردیم روشنی نیکو و از جمله آن یکی آنست که با ماه و آفتاب کردیم اگر نه چنین بودی شب از روز ممتاز نگشتی و مزد و نه دانستی که تا کی کار کند و روزه دار ندانستی که شب تا کی است تا روزه گشودی و زن عده دار ندانستی که عده اش کی بر آید و وام دار ندانستی که اجل او کی است و کی باید رسانید و کی طلب کند خدای تعالی بحسن نظرش برای بندگان جبرئیل را فرمود تا پر خود بر روی ماه مالید تا روشنائی او با این مقدار آمد که می بینید تا شب از روز جدا شد

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ۝ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ۝

هر آدمی را که هست عمل و کردار لازم گردانیدیم در گردن او چنانکه گردن بند لازم گردن باشد و از او جدا نشود تا آنکه حساب او کنند مجاهد گفت طائره یعنی عمل او را بر وی لازم گردانیدیم و گفت هیچکس از مادر وجود نیامد الا در گردن او ورقی باشد بر آنجا نوشته که او شقی است یا سعید اهل معانی گفته اند که مراد بطائر آن حکم است که بر او کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطائر عبارت کرد بر عادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها وَنُخْرِجُ و بیرون آوریم برای او روز قیامت کتابی و نامه که آن را باز کنند و کشاده دهند ابو السماک العدوی این آیه بخواند و گفت فرشتگان و طیبه نام ترا سه حالت در دو حال کشاده و باز کرده باشند و در یکحال در نوردیده تا زنده نامه تو کشاده است هر چه خواهی املا میکن چون بمیری نامهات در پیچند باز چون بقیامت آید زنده کنند نامهات باز کشایند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ برخوان نامه خویش را که بس است بنفس تو امروز بر تو محاسبی و حساب کننده خود حساب خود بکن و هر که حساب تو با تو افکند عدل کرده باشد هر که راه یافت برای خود یافت نفع و ثواب آن وی را باشد و هر که گمراه شد بترک نظر و طلب علم او بر خود گمراه شده یعنی عقاب و وبال آن بر وی باشد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و هیچ برگیرنده گناه دیگری بر نگیرد یعنی بگناه گاری دیگر را عقوبت نکنند و هیچکس را عذاب نکنیم تا آنگه که رسول آریم و حجت بر وی لازم گردانیم وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۝ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝

ما چون خواهیم که دیهی و شهری را هلاک کنیم بعد از آنکه حجت بر ایشان لازم شده باشد متنعمان آن شهر را [illegible] تا کید حجت را بر ایشان ایشان در آن شهر فسق کنند و از فرمان بیرون آیند ما ایشان را هلاک کنیم هلاک کردنی سخت [illegible] ناصفت قریه است و معنی این بود که چون خواهیم هلاک کنیم دیهی و شهری را که موصوف باشیم متنعمان آن ده [illegible] پس آنکه نافرمانی کرده باشند و معصیت کرده و عذاب بر ایشان لازم شده هلاک کنیم و عذاب [illegible]

خدای تو عذاب و هلاک را تعلق بمستحقان هلاک بکند و خدای نخواهد که هلاک کند مگر کسی را که مستحق آن باشد پس معنی آیه چنین بود که ما چون خواهیم که هلاک کنیم قومی را که مستحق عذاب شده امر خود بر ایشان مکرر گردانیم و بطاعت خود شان فرمائیم چون طاعت نکنند هلاکشان کردانیم زهری گفت روزی رسول صلعم نزدیک زینب شد گفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب وای مر عرب را از بدی که نزدیک شد امروز گفت از سد یاجوج و ماجوج امروز این قدر گشاده شده انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام زینب گفت ما هلاک شویم و آنان که در میان صالحان باشند گفت آری چون فساد بسیار شود وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند آنکه هلاک کردیم از قرنها و جماعات کفار که بیمار التکذیب کردند از پس نوح و بس است خدای تو بگناه بندگانش از پنهانی و دانائی است و داننده احوال و بیننده افعال ایشان در قرن خلاف کرده اند صد و بیست سال گفته اند و صد سال گفته اند از عبدالله بن البسر المازنی روایة کرده اند که او گفت رسول صلعم دست بر سر نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله قرن چند باشد گفت صد سال راوی خبر گوید که ما سال او می شمردیم تا بصد رسید آنگه بمرد و شصت سال گفته اند و چهل گفته اند مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ۝ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ۝ كُلًّا نُمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۝ هر کس که طلب دنیا کند و دنیا خواهد بتعجیل بر او دنیا بدهیم آنچه خواهد برای آنکه خواهیم و آنچه خواهیم در دنیا با وی بخیلی نکنیم چه دنیا را نزدیک ما قدری نیست که اگر قدر بودی کافر از آن از دنیا شربتی آب ندادمی پس اگر کافر از مراد و آرزو و بد خیم پس آنگه در قیامت دوزخ برای او است در دوزخش جای دهیم تا در آنجا سوخته نکوهیده شود نکوهیده و از رحمت خدای دور کرده و هر که آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و او مومن بود عمل او مقبول باشد و سعی او مشکور و شکر خدای سعی بنده را دادن ثواب بر طاعتش است كُلًّا نُمِدُّ ما هر یکی را در دنیا از مومن و کافر و مطیع و عاصی یاری دهیم و زیادت گردانیم از عطای خدای یعنی از رزق یا آخرت جز آنچه خواهند ما ایشان را بدهیم که عطا و عطای خدای تو محظور نباشد و اگر کسی ممنوع بود مومن و کافر و بر و فاجر رسد والسلام انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۝ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ۝ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝

بنگر [illegible] که چگونه [illegible] گردانیدیم و بعضی را بر بعضی تفضیل نهادیم در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و هر آینه آخرت بزرگوارتر است بدرجه و فضیلت از درجات دنیا و وی آنکه نهی کرد و گفت خدای مگیر کسی را با او در خدائی شریک مکن که اگر چنین کنی مادام که زنده باشی نکوهیده و مذموم باشی بر زبان عاقلان و [illegible] ول و رکه شته از نصرت و یاوری یاوران و مراد بعقوبت [illegible]

یعنی مخذول و مذموم کردی وَقَضَی رَبُّكَ أَلَّا و حکم کرد خدای فرمود که نپرستید مگر او را ابن سلام گفت مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت ای حسن زن سه طلاق دادم گفت در خدای عاصی شدی مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن گفت ما قضی الله علیک هذا خدای بر تو این قضا نکرد قضای خدای بر بندگان نه این است که گفت وَقَضَی رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ربیع گفت اوجب ربك خدای بر تو واجب کرد که وی را پرستی و بر پدر و مادر احسان کنی اگر از مادر و پدر یا هر دوشان نزدیک تو پیر شوند و با تو باشند و در خانهٔ تو از ایشان دلتنگ مباش و گشاده روی و خوش زبان باش کاری مکن که از ان برنجند سخنی مگو که از ان کوفته شوند ایشان را مگوی که اف و اف کلمه ایست که در وقت دلتنگی گویند امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمترین عقوق اف است و اگر ازین کمتر و آسانتر بودی هم از ان منع کردی ظلم آیه نهی است از اف کردن و آنچه بیشتر ازین است از چیزی که پدر و مادر آن را کاره باشند نهی از ان بفحوای خطاب معلوم است و تخصیص کبر و پیری برای آن کرد که ایشان در ان وقت محتاج باشند و برای آن این مثل آورده اند که فلان ابر من النسر طان از کرکس نیکوکارتر است برای آنکه چون کرکس پیر شود و بر نتواند خاست بچگان وی را ذوقه کنند و علف دهند چنانکه وی بچگان خود را علف داد انگه گفت وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر مادر و پدر مزن و آواز بلند مکن و ایشان را سخن نیکو گوی چنانکه حسن ادب اقتضای آن کند و گفته اند که گفتار نیکو آنست که گوید یا اباه یا اماه و فروتنی برای ایشان بال ذلت را از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع و باین اکتفا مکن دعای ایشان کن و از خدای برای ایشان رحمت خواه و بگوی که ای خداوند و پروردگار من بر ایشان رحمت کن رحمتی که منقطع نگردد بجزای آنکه ایشان بر من رحمت کردند و مرا بناز و نعمت بپروردند در حالیکه کودک خورد بودم عایشه از رسول صلعم روایت کرد که خدای جل و عز فرا گوید هر چه خواهی میکن که ترا بیامرزم و بر همه نیکوکار را گوید هر چه خواهی بکن که ترا بیامرزم ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد که هر که در روز آید و مادر و پدر ازو خشنود باشد دو در از بهشت بر وی بگشایند و اگر یکی بود در یکی بگشایند یکی گفت یا رسول الله اگر چه مادر و پدر بر وی ظلم کنند گفت اگر چه ظلم کنند سه بار باز گفت در خبری دیگر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا چیزی بیاموز که عمل آن مرا برحمت خدای نزدیک کند گفت مادر و پدر داری گفت دارم گفت برو با ایشان نیکوی کن که نیکوی کردن با ایشان عمل کردن اندک کفایت بود

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۝ وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۝ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۝ وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۝ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ۝ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ خدای عالمتر است بدانا تر بانچه در دلهای شماست از نیکوی کردن بپدر

و مادران و عاق و عاصی شدن در ایشان اگر شما صالح باشید و نیکوکار و با خدای گروید در هر کاری که باشید و از زلتی و صغیره که در حق مادر و پدر افتد خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده کسانیست که با درگاه او گروند وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ چون خدای تعالی وصیت کرد بمادر و پدر وصیت کرد بخویشان دیگر و گفت بده با کسی که خداوند قرابت خویشی است با تو یا حق تو خویشاوندان و صلهٔ رحم کن و احسان و نیکوی کن بعضی مفسران گفته اند که مراد قرابت رسولست در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلعم فاطمه را گفت که فدک را بتو دادم بمدت حیوة رسول در دست وی بود و در تصرف او و دخل آن و مصالح از فرزندان او میکرد چون رسول وفات یافت از وی باز گرفتند و چون طلب میراث کرد گفتند ترا از پدر میراث نباشد او گفت ما گناه کرده ایم آنچه ما بگذاریم صدقات است وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ و درویش و راهگذری را حق ایشان بده وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن و اسراف نفقه کردن باشد در معصیت یعنی مال در معصیت نفقه مکن مجاهد گفت اگر کسی همه مال در حق خرج کند تبذیر و اسراف نباشد و اگر مدی در باطل خرج کند اسراف باشد و اسراف کنندگان برادران شیطان اند و قرینان او و شیطان همیشه بخدای خود کافر و کافر نعمت بوده است وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر تو روی بگردانی از ایشان که ترا فرموده ایم بنیکوی کردن با ایشان برای طلب کردن رحمت یعنی روزی از خدای انشاء الله تعالی و برای این الفرای گفت الکلمة الطیبة صدقة سخن خوش صدقه باشد آنکه سخن را نهی کرد از آنکه هیچ ندهد و از آنکه هر چه دارد بیکبار بدهد و گفت وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ دست خود بر گردن خود بسته مکن و دست خود بیکبار از دادن در بند مدار و بیکبار نیز هر چه داری مبخش که آنگه بنشینی ملامت کرده و رنجیده و منقطع از آنچه ترا بود و حاجت شد و گفته اند محسور ای یعنی برهنه جابر عبد الله گفت سبب نزول این آیه آن بود که روزی رسول صلعم نشسته بود کودکی آمد و گفت یا رسول الله مادر من ترا دعا میکند و میگوید مرا پیراهنی ده تا در ان نماز کنم رسول صلعم گفت وقتی دیگر بیا که چیزی نیست که او را شاید کودک برفت و باز آمد و گفت که میگوید که آن پیراهن که در بر داری بده رسول شرم داشت برخاست و در خانه رفت و پیراهن بیرون کرد و بوی داد و بنشست وقت نماز در آمد بلال بانگ نماز بکرد و رسول خدای بیرون نیامد صحابه دل مشغول شدند یکی برخاست و در حجره رفت و دید که رسول صلعم پیراهن نداشت خدای تعالی این آیه فرستاد إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ بدرستی که خدای تو روزی بگستراند و فراخ کرداند بر آنکس که خواهد و تنگ کرداند بر آنکه خواهد مالک قبض و بسط اوست و او باحوال بندگان خود آگاه و بینا است داند که مصلحت هر یکی در چیست از قبض و بسط چنانکه میداند میسازد وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ۝ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۝

چون معلوم [illegible] که قبض و بسط روزی خدای میکند و روزی خدای میدهد فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید آیه در حق اهل [illegible] آمد از عرب که دختران خود را زنده در گور میکردند خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و گفت ایشان را از ترس

درویشی بکشید که ما روزی دهیم ایشانرا و شما را نیز کشتن ایشان خطای بزرگست و گناهی بزرگ ولا تقربوا الزنی بزنا کردن نزدیک
مشوید و گرد زنا مگردید که زنا کردن همیشه کاری زشت بوده است و راه بد و مکشید نفسی را که خدای حرام کرده کشتن او و منع کرده است از آن
مگر بحق و کشتن بحق آن بود که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند بعد از احصان و بقصاص و بوجهی از وجوه که شرع فرموده است
آنگه گفت ومن قتل مظلوما و هر که او را بظلم بکشند ما ولی او را قوتی و دستی و ولایتی داده ایم بر کشنده وی تا اگر خواهد قصاص
و اگر خواهد دیه طلب کند و اگر خواهد عفو کند و ببخشد برای آنکه قصد قتل بکنی اسراف مکن و خون ناحق مریز تا خون تو ریخته نشود
و یا این باید که اسراف نکند و بدل یکی بیشتر از یکی بکشد که اسراف مکن و جز کشنده را مکش که او منصور و یاری کرده باشد در دنیا بقصاص
و در آخرت بثواب و عوض قوله الا بالحق تفسیرش گفتار رسولست که گفت امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوا عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله قیل وما حقها یا رسول الله قال زنا بعد احصان وکفر
بعد ایمان وقتل نفس بغیر نفس یعنی مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا آنگه بگویند لا اله الا الله و چون بگویند خون و مال
خود را از من در گرفتند الا بحقش و حساب ایشان بر خداست گفتند یا رسول الله حق آن چیست گفت کفر بعد از ایمان و زنا بعد از احصان
و کشتن نفسی که او را باو باز کشند ضحاک گفت این آیه بمکه آمد که مشرکان صحابه رسول را میکشتند ایشان را فرمود که کینه ایشان
نباید که شما را بر آن دارد که کسی را که او قاتل نبوده باز کشید و این پیش از آن بود که اقتلوا المشرکین کافة حیث وجدتموهم
آمد و گفته اند که مراد باسراف مثله کردنست در خبر است که چون علی علیه السلام را پیش امیر المؤمنین علی آوردند پس از آنکه ضربت
ضربت زده بود فرمود که ان عشت فلی فیه رای وان مت فاقتلوه بی ضربة بضربة ولا تمثلوا بالرجل فان رسول الله
صلی الله علیه نهی عن المثلة ولو بالکلب العقور یعنی اگر زنده باشم با وی بکنم آنچه مصلحت بینم و اگر بمیرم او را بکشید بیکضرب و مثله مکنید
که رسول ع از مثله نهی کرده است و اگر چه با سگ گزنده باشد ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن
حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد
کان مسؤولا واوفوا الکیل اذا کلتم
وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا ولا تقف ما لیس لک به علم
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا
و گرد مال یتیم مگردید الا بوجهی نیکوتر و طریقه پسندیده تر چنانکه وی را نفعی باشد و از تصرف
شما وی را سودی بود حتی یبلغ اشده تا آنکه بحد بلاغت رسد و کمال عقلش پدید آید بعضی گفته اند که این هجده سالست واوفوا
بالعهد بعهدی که کرده باشید وفا کنید که از آن بخواهند پرسیدن شما را گفته اند که مراد بعهد وصیت است در حق مال یتیم و گفته اند جمله
اوامر و نواهی خدای تعالی است و تمام بپیمائید آنچه پیمودنی باشد و راست بسنجید آنچه [illegible] ترازو باید که [illegible]
بهتر است و عاقبت آن نیکوتر آنگه گفت ولا تقف ما لیس لک به علم متابعت [illegible]
یعنی آنچه ندانی تتبع آن مکن از گفتار و کردار و غیبت کسی مکن و بهتان [illegible] مسلمانان مگوی گوش و چشم و دل [illegible]
از وی پرسند یعنی مکلف را از این عضوها پرسند که بگوش چه شنیدی و بچشم چه دیدی [illegible]

چه اندیشی و چه اندیشیدی و این اعضا را چه استعمال کردی ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق
الارض ولن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها
ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم
ملوما مدحورا افاصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم
لتقولون قولا عظیما این همه ظاهر آیه خطاب با رسولست و مراد امت اوست اما آنکه او در زمین بطر و نشاط رفتن با او
ازان منع کند میگوید در زمین بنشاط و تکبر و مرح و خیلا و تبختر مکن راست رو و متواضع باش که در رفتن بعنوت زخم پای زمین
را نتوانی دریدن و بتطاول بکوهها نتوانی رسید یا بدرازی ببالای کوه نتوانی رسید هر یکی از آنچه گذشت و از آن نهی کرده
آمد چیزی مکروهست نزد خدای تعالی و گناهی زشت ابن عباس گفت این هجده آیه در الواح موسی ع بود ابتدایش نهی از شرک کردن
و آن آن بود که در اول گفت لا تجعل مع الله الها آخر و انتهایش نیز نهی از شرک برای آنکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست
که میگوید ولا تجعل مع الله الها آخر با خدای جهان خدای دیگر مگیر از بتان که آنگه ترا در دوزخ اندازند ملامت کرده و خوار کرده و رو گردانیده
از رحمت باشی آنگه خطاب کرد با کافران که گفتند که فرشتگان دختران خدایند و گفت آیا خدای برگزید شما را به پسران و فرشتگان
را بدختران خود گرفت یعنی کس این کند که شما بخدای حواله میکنید انکم لتقولون بحقیقت که شما گفتاری بزرگ میگوئید بر خدای روا ندارید
آنچه بر خود روا مدارید بد و خود را بر خدای تفضیل می نهید که پسران بخود حواله میکنید و دختران بخدای ولقد صرفنا
فی هذا القرآن لیذکروا وما یزیدهم الا نفورا قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا
لابتغوا الی ذی العرش سبیلا سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا تسبح له السموات
السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم انه کان حلیما غفورا بدرستی که درین قرآن دلیلها مکرر نمودیم و حجتها مفصل گردانیدیم و از هر گونه
مثل زدیم و بگردانیدیم و بیان کردیم تا باشد که مکلفان تامل کنند و عاقلان اندیشه کنند و بآن متعظ شوند و پند گیرند و نمی افزاید ایشان را
این قرآن مگر رمیدن یعنی ایشان نمی افزایند نزدیک نزول این آیات الا نفور و دوری از قبول حق آنگه ذکر برهان کرد گفتار
ایشان در آنکه خدا را شریکانند و دلیل گفت بر وحدانیت و گفت رسول خود را که بگو ای محمد اگر با خدای خدایان بودندی چنانکه
تو میگفتند و میگویند آنگه طلب کردندی بخداوند عرش راهی تا پیش او آوردندی و متقرب با وی کردندی از آنکه در غلب باشند با یکدیگر از عظمت و
جلالت [illegible] طلب میکردند راهی تا بر وی غلبه کنند سبحانه و تعالی او منزه است و متعالی از آنچه ایشان میگویند علوی
بزرگ و قوتی عظیم تسبح له السموات [illegible] آن خدای که تسبیح میکنند او را آسمان هفتگانه و زمین و هر که در آسمان و زمین است

همه بزبان حال از انجا که دلیل اند بر صانع و آفریدگار خود و بر صفات کمال وی و بر انکه جایز نیست که او را همتا و انباز
گویند و هیچ موجودی از موجودات الا که برین وجه تسبیح میگویند از انجا که همه مصنوع اند محتاج صانع اند که مصنوع نباشد بی صانع
ولیکن شما در نمی یابید و فهم نمیکنید تسبیح ایشان را چون نظر نمی کنید در ان تا دلالت ایشان بر توحید بشناسید انه کان حلیما
غفورا بدرستی که خدای بردبار و آمرزنده است عبدالله عباس گفت وان من شیء الا یسبح مخصوص است باحیا دون جمادات قتاده
گفت مراد جمیع انا نست و نامیات و چیزهای افزاینده ابوالخطاب گفت ما با یزید الرقاشی بودیم و حسن بصری بر طعام چون خوان
بنهادند یزید حسن را گفت یا ابا سعید این تسبیح کند خدا را گفت وقتی تسبیح کردی ازان خبر که روایت کرده اند که انحضرت گفت
ما عضلت عضنا الا تریکها التسبیح هیچ درخت را نبریدند الا از برای انکه تسبیح نکند در خبراست که رسول علیه السلام بیمار بود جبرئیل علیه السلام طبقی اورا
انار و انگور از بهشت آورد رسول علیه السلام ازان بخورد در دست او تسبیح کرد امیر المؤمنین علی نیز ازان بخورد در دست او هم تسبیح کرد
همچنین حسن و حسین علیهما السلام ازان بخوردند در دست ایشان نیز تسبیح کرد یکی از جمله صحابه بر دست گرفت در دست او تسبیح نکرد جبرئیل
گفت این طعام بهشت در دنیا نخورد الا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا فرزند پیغمبری والسلام وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ
وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ۝ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي
آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ۝ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ
إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝ انْظُرْ
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝ و چون تو قرآن خوانی ای محمد ما میان تو و دشمنان تو انکه ایمان ندارند
بقیامت و سرای باز پسین حجابی کنیم مستور و پوشیده از چشمهای ایشان تا ترا نه بینند از قدرت خویش حق تعالی رسول را از چشمهای
در حجابی کردی که ایشان در که نشسته و یرا ندیدندی سعید جبیر روایت کرد که چون تبت یدا ابی لهب فرود آمد زن ابولهب
بیامد تا رسول را ایذا کند و او زنی سلیطه بود یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد از وی احتراز کن که او زنی
پلید زبانست رسول علیه السلام گفت سبحانه بینی و بینها این تسبیح میان من و میان او ستاو بیامد و رسول را ندید آن صحابی را گفت
این صاحب تو مارا هجو کرده است گفت او شعر نگوید گفت راست گفتی و برگشت صحابی گفت یا رسول الله او ترا ندید گفت نه فرشته
بیامد و مرا از و در حجاب کرد الا که گفت و اذا ذکرت ربک و چون تو یاد کنی خدای خود را در قرآن بیکتایی و وحدانیت مقران
کفار اند چون گفتی لا اله الا الله این کافران برگردند و پشت بر تو کنند همه رمنده و گریزان یعنی ایشان میخواهند که ذکر خدایان
ایشان کنی چون نمیکنی از تو میرمند و می گریزند نحن اعلم ما دانا تریم بانچه ایشان استماع آن میکنند از لغو کردن و استهزا
نمودن بقرآن در وقتی که استماع تو میکنند و قرآن میشنوند و در وقتی که ایشان با یکدیگر راز میگویند [illegible] و بعضی گویند کاهن
و بعضی گویند شاعر است و بعضی گویند ساحر است اذ یقول الظالمون چون گویند ستمکاران [illegible]
از کافران که پیروی نمیکنید شما مگر مردی را که جادو کرده اند بروی یا مختلط العقل گشته است [illegible]
مگر مردرا

زده اند و بچه تشبیه کرده اند از تشبیهات مختلف چون شاعری و ساحری و کاهنی و دیوانگی فضلوا پس ایشان گمراه بودند
و متحیر شده اند و تراه نشناختند و راه بتوانستند آوردن از انکه نظر نکردند در احوال معجزات تا ایشان [illegible]
وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۝ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا
أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا ۖ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنْغِضُونَ
إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ ۖ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۝ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ
بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۝ و این کافران گفتند چون از محمد حدیث حشر و نشر شنیدند آیا ما چون استخوان
بشیم ریزیده و پوسیده گردیم ما را خلق نو برانگیزند و این تعجب و استبعاد حشر و نشر گفتند عبدالله عباس گفت مراد برفات گرد است
مجاهد گفت خاک است حق تعالی خطاب کرد محمد را که جواب ایشان باز ده و بگوی که شما سنگ باشید در شدت و صلابت یا خلقی که در سینه شما و دل
افتد از انچه بزرگست باشد خدای تعالی قادر است که شما را اعاده کند و باز آدمی زنده گرداند درین خلق خلاف کرده اند بعضی گفته اند که او
مجاهد گفت آسمان و زمین است و مفسران گفتند مراد مرگست یعنی اگر بمثل مرگ شوید هم شما را مرگ بچشانم و بمیرانم و انگه زنده گردانم
عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند کافران رسول را گفتند لو کنت الموت چه گویی اگر ما موت شویم ما را که بمیراند خدای تعالی گفت از مرگ در دل ایشان
چیزی نیست در دل ایشان اگر خود مرگ شوید هم بمیرید و باز زنده شوید و این آنست که از ایشان خبر داد و گفت فسیقولون زود
بود که ایشان گویند که چون چنین شویم که گفتی که ما را اعاده کند و زنده گرداند تو بگوی ایشان را آن خدایی که از اول بار شما را
بیافرید زنده گرداند چون تو این سخن بگوی زود بود که ایشان سرهای خود در الجنبانند بر سبیل استهزا و افسوس گویند ای محمد
این که تو میگویی کی خواهد بود تو بگوی ایشان را ای محمد که ممکن باشد این نزدیکست که بیاشد و بس دور است انکه بیان کرد و گفت
روزی که شما را دعوت کند خدای و برانگیزد از گورهای شما مطیع و منقاد باشید همه بطوع و رغبت از گورها بر ائید و گمان چنان
برید که در گور درنگ نکرده اید مگر زمانی اندک فتستجیبون بحمده ابن عباس گفت مراد بحمد امر و فرمان اوست و گفت خا
بحمد الله سعید جبیر گفت از گورها بر آیید و بگویید سبحانک اللهم و بحمدک و در استقلال زمان دو وجه گفته اند یکی انکه چون سرعت
بعث و رجوع ببینند گمان برند که مقام ایشان در گور اندک بوده است و دیگر انکه مراد تقریر حال بود و سرعت انقلاب دنیا با آخرت
چنانکه شاعر گفت حیوة کان لم تکن و موت کان لم یزل وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ الشَّيْطَانَ
يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ۝ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ ۖ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ
أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ ۚ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ۝ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَ
لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۖ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ۝ بگوی ای محمد بندگان مرا که مؤمنانند تا بگویند
با مشرکان کلمه که آن نیکوتر باشد [illegible] و آن فرمایند که خدای فرموده و ازان نهی کنند که خدای نهی کرد و با یکدیگر

بعضی مخلص گویند و خطاب شکسته چنانکه رحمک الله و عافاک الله و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان میان ایشان فساد و دشمنی اندازد و وسوسه کند بیدی کردن با یکدیگر و شیطان همیشه آدمی و آدمی زاده را دشمنی بوده است آشکارا از عهد آدم و باشد تا قیامت رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای شما بشما و احوال شما عالمتر است و بهمه مصالح شما داناتر است اگر خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل خویش و او عالم است بتفاصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما اگه خطاب کرد با رسول و گفت ما ترا نفرستادیم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موکل نکرده ایم تا ایشان را بر اسلام جبر کنی و بقهر بر ایمان داری از کفر و عصیان منع کنی و باز داری ما ترا فرستادیم تا ایشان را ره دهی و بیاگاهانی از آنچه در پیش ایشانست از کار آخرت و بهشت و دوزخ با ایشان مدارا کن اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند ترا خود باز خواستی نیست وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و خدای تو عالمتر است باحوال و اعمال و ضمایر آنان که در آسمان و زمین اند و بهتر داند هر کس را بر جای که صلاح میداند و استحقاق و اهلیت آن دارد وَلَقَدْ فَضَّلْنَا ما تفضیل دادیم بعضی را بر بعضی از فرشتگان و آدمیان و بعضی پیغمبران را بر بعضی برگزیدیم آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت و نوح را اجابت دعوت و ابراهیم را خلت و موسی را درجه مناجات عیسی را انواع درجات سلیمان را ملک دادیم و داود را زبور و محمد را محبت و عیسی را مبشر او مقدم او کردانیدیم قول و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و در زبور نوشتیم که إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ۝ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ۝

بگو این کافران را که بخوانید آنان را که شما دعوی خدای ایشان میکنید بدون خدای از فرشتگان چون عزیر و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت کنند از شما فَلَا يَمْلِكُونَ پس نتوانند و مالک نباشند آنرا که بلای از شما بگردانند و رنجی از روی شما باز برند اجابت آنانکه شما خدای خود را میخوانند و بخدای خود وسیلت و قرب میجویند که کدام از ایشان بخدای خود نزدیکتر است وسیلت میجویند و امید رحمت خدای میدارند و از عذاب او میترسند بحقیقت که عذاب خدای تو سزاوار آن بوده است که از آن ترسند و حذر کنند چون حال ایشان چنین است مرد عاقل چگونه ایشان را پرستد و طمع و وسیلت بخدای ایشان چگونه دارد عبد الله بن عباس و اکثر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادرش و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستند عبد الله مسعود گفت جمعی کافران بودند که جماعتی جنیان را می پرستند آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرستیدند خدای تعالی این آیه فرستاد و این کافران را تعبیر و الزام نمود وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دهی و شهری الا که ما آنرا اهلاک کنیم پیش از روز قیامت بمرگ یا عذاب کنیم ایشان را بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان ایشان کافران بسبب مرگ و عقوبت و مؤمنان را بمرگ بسبیل العافیة بعضی گفتند مراد شهرهای کافران است

عبد الله مسعود گفت که در هر شهری که زنا و ربا در و ظاهر شد خدای تو دستوری دهد بهلاک ایشان این آنکه بیان کرد که این اهلاک و تعذیب در کتاب لوح محفوظ مسطور است وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ ۚ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ۝

منع وجود چیزی باشد که با آن فعل در وجود نیاید از آنکه بیان قادر باشد و این بر خدای مجاز و استعاره باشد یعنی ترک مکویید که ما را منع نکرد و باز نداشت از فرستادن آیات معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا احتراز و مانعی از حکمت و آن تکذیب کردن ایشان است که چون پیغمبران پیشینان آیه و معجزه نمودند چنانکه ایشان درخواستند چون آیه بدیدند تکذیب کردند ما ایشان را عذاب استیصال فرستادیم و هلاک کردیم و حکم ما اینست که هر که آیتی خواهد چون بیاید و تکذیب کند و ایمان نیاورد ما او را اهلاک کنیم و چون دانستیم که اینجا ایشان نیز هم تکذیب کنند و باور ندارند اگه مستحق عذاب استیصال کردند ما آنچه خواستند ترک کردیم و ندادیم که حکم ما درین امت آنست که ما ایشان را عذاب استیصال نکنیم از شرف و کرامت محمد صلی الله علیه و آله عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که اهل مکه رسول را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای ما زر کن خدای تو این آیه فرستاد و گفت ما را ازین مانعی نیست الا آنکه چون بکنیم شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته کردند اگه شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند اگر گفت وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ ما ثمود را که از صالح پیغمبر ناقه را درخواستند بدادیم ناقه که ایشان را بصیره رساننده بود و ناقه که در روشنی بود الکسائی را اگر ظلم کردند بکشتن آن ناقه یا کافر شدند بآن ناقه که معجزه بود و مستحق عذاب گشتند و ما آیات که فرستیم تا بترسند و ایمان آرند قتاده گفت خدای بندگان را میترساند بهرچه خواهد تا باشد که اندیشه کنند و با درگاه آورند و دو انده که در کوفه زلزله شد عبد الله مسعود گفت ای بندگان خدای شما را بارضای خود میخوانند توبه کنید و رضای خدای حاصل کنید وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ ۚ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ۚ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ۝ و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما ترا که خدای تو

محیط است بر مردمان یعنی علم وی محیط است بایشان و ایشان از علم او بیرون نمیشوند اقوال و افعال ایشان میداند و گفته اند که معنی آیت که ما وحی فرستادیم بتو و گفتیم که خدای تو محیط قریش است و هلاک کننده ایشان یعنی بشارت دادیم ترا بجنگ و نصرت دادن و نکردیم آن خواب که بتو نمودیم الا فتنه و آزمایش مردمان او گفته اند که مراد با این خواب معراجست و رسول را چنانکه در بیداری معراج بود در خواب هم معراج بود و سمرة بن جندب الوادی گفت که رسول را عادت چنان بود که چون نماز صبح بگزاردی روی بمردم آوردی و گفتی هیچکس خوابی دیده اگر کسی در شب خوابی دیده بودی بگفتی و آنحضرت او را تعبیر کردی روزی روی بما کرد و گفت هیچ یک از شما دوش خوابی دیده اید گفتیم نه گفت من دوش در خواب دیدم که دو کس بیامدند و مرا گفتند برخیز و با ما بیا برخاستم و با ایشان برفتم همراه ایشان تا بیابانی رسیدیم و هموار نگاه کردم مردی دیدم سنگی بزرگ بدست گرفته مردی دیگر را بیفکنده و بآن سنگ سر او میکوفت چون سنگ را فرو بینداختی باز سر او همچنان شدی که بود دیگر باره سنگ برداشتی و سر او بکوفتی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم بقفا باز افکنده و مردی دیگر کلوله آهنین بدست گرفته

برای تخویف و ترسانیدن فرستیم

بآن دهن او میدرید و گوشت او باز میکرد از یکجانب بپرداختی و با دیگر جانب آمدی آن درست شده بود چون از آن نیز بپرداختی
باین جانب شدی من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند از اینجا برو برفتم غاری دیدم مانند تنوری سر او تنگ و زیر او فراخ پر از آتش و دود
نگاه کردم جماعتی مردان و زنان دیدم برهنه آتش از زیر آن بر می‌آمد و ایشانرا بر سر می‌آورد و ایشان فریاد میکردند گفتم
اینان کیانند مرا گفتند برو از اینجا برفتم بجوئی رسیدم از خون سرخ و دران جوی مردی شنا میکرد و بر کناره جوی مردی نشسته
بود و سنگهای بسیار پیش او ریخته هر گاه که آن مرد از جوی برآمدی آن مرد سنگی از سنگها در دهان وی نهادی او فرو بردی
و بار دیگر دران جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند از اینجا برو برفتم مردی را دیدم کریه منظر بغایت سهمگین آتش میکرد
و برگرد آن آتش میگردید من گفتم این چیست گفتند برو از اینجا برفتم ببوستانی رسیدم بغایت خوش و خرم در وی انواع درختان
میوه و شکوفه و جویهای آب روان و درختان بزرگ و در زیر آن درخت پیری نشسته بود پیرامن او کودکان نشسته گفتم این
پیر کیست و این کودکان کیستند مرا گفتند برو از اینجا برفتم درختی دیدم سخت بزرگ و بغایت نیکو مرا گفتند بران درخت شو بران
درخت شدم و ایشان نیز برآمدند از اینجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده خشتها از زر و سیم چون در آن شهر شدیم مردمانی دیدیم یکنیمه ایشان
بغایت زشت و از اینجا جوی بود بغایت خوش آب آواز شیر سفیدتر این دو مرد که با من بودند ایشانرا گفتند باین جوی فرو شوید
و خود را بشوئید ایشان خود را بشستند و برآمدند زشتی از ایشان زایل شد و صورت ایشان نیکوترین صورتها گشت
ایشانرا گفتم که این چیها چیست که امشب دیدم گفت آن مرد که سر او را میکوفتند و می شکستند او مردیست قرآن خوان که در
نماز و بعضه تقصیر میکند و آن مرد که دهن او بر میدریدند او مردیست که از خانه بیرون آید و دروغ بگوید با آفاق عالم برسد و آن
مردان و زنان که در تنور آتشین بودند زناکنندگانند و آن مرد که سنگ در دهن او مینهادند رباخواره است و آن مرد کریه
منظر که آتش می افروخت مالک دوزخ است و آن پیر در بالا که در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کودکان کودکانی اند
که بر فطرت اسلام وفات یافته اند و آن قوم که نیمه ایشان زشت و یک نیمه ایشان خوب جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند و آن
جوی که ایشان در آنجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه است و آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهیدان
آنگه مرا گفتند بالا نگر بنگریدم کوشکی دیدم مانند ابر سفید گفتند این جای تست و من جبرئیلم و او میکائیل گفتم بارک الله فیکما مرا
رها کنید تا بجای خود روم گفتند وقت نیست ترا در دار دنیا عملی مانده است چون تمام کنی باینجا رسی این قول عبدالله عباس است
و جماعتی مفسران و علی بن طلحه گفت آن خواب آن بود که رسول ع در خواب دید که او در مکه است با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد مشرکان پیش
او و او را منع کردند رسول بازگشت جماعتی را فتنه شد سالی دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه رفت خدای تعالی این آیه فرستاد لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که آن خواب آن بود که رسول ع در خواب دید
که جماعتی بوزینگان بر منبر وی میشدند و فرو می آمدند او دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او تغلب کنند در خبرست
که چون رسول ع آن خواب دید دیگر کس لب او خندان ندید تا پیش خدای رفت والشجرة الملعونة فی القرآن و نکردیم درخت ملعون
کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان و این درخت زقوم است چون اصحاب این درخت ملعونه [illegible]
و ایشان ملعون شدند صفت ایشان بر درخت ابو [illegible] فتنه مردمان بابو آن بود که چون [illegible]

الزقوم

الزقوم طعام الاثیم ابوجهل گفت از دروغ محمد یکی آنست که میگوید در میان آتش درختست و آتش درخت را بسوزد چگونه درخت روید
امام محمد باقر ع گفت درخت ملعونه بنی امیه اند و نخوفهم و ما ایشانرا بیم کنیم و تخویف و انذار ما ایشانرا نیفزاید مگر طغیانی بزرگ و عصیانی عظیم والسلام

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا
قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا
قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ
بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا
يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

و یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد گفت آیا من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریدی
و در خاک آفریده که او گل بود شیطان گفت خبر ده مرا بیاگاهان که این شخص را که بزرگوار کردی و بر من تفضیل دادی چرا او را بر من
اختیار کردی و من بهترم از او که ابتدا کرد و گفت اگر تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت از بیخ و بن برکنم فرزندان
او را باغوا مگر اندکی از ایشان و ایشان معصومانند و وجهی دیگر آنست که آیا تو می بینی این را که بر من تکریم کردی و تفضیل دادی
اگر مرا تاخیر کنی و مهلت دهی تا روز قیامت من فرزندان او را بیره و معصیت راه نمایم تا معصیت کنند و بسوی آن از بیخ و بن برافکنم
و از ایمانشان برکنم مگر اندکی را از ایشان خدای تعالی او را گفت برو بکار خویش که هر که پیروی تو کند و تابع تو باشد از فرزندان آدم
دوزخ جزای ایشانست تمام آنکه با شیطان خطاب کرد و گفت بر سبیل تهدید و وعید برو برانگیز و سبکبار کن و از جای ببر و گمراه
گردان آن را که میتوانی باواز خود یعنی بدعوت خود ایشانرا بمعصیت و هر داعی که با معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس باشد مجاهد
گفت مراد ازین لهو و سرودست و اجلب علیهم و گرد کن بریشان سواران و پیادگان خود را عبدالله عباس گفت ابلیس را
سواران و پیادگانند از جن و انس هر سوار و پیاده که در معصیت خدای سعی کند او از لشکر ابلیس باشد و شارکهم فی الاموال
والاولاد و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی از مفسران گفته اند که مراد هر مالیست که از
معصیت بدست آرند عطا گفت رباست قتاده گفت آنست که مشرکان بر خود حرام کردند از بحیره و سائبه و وصیله و حام و مراد
باولاد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشانرا و گفته اند که مشارکت در اولاد آنست که فرزندان را عبدالحارث
و عبدالشمس نام نهادندی و عدهم و وعده ده ایشانرا وعدهای باطل از طول امل و درازی اجل و شفاعت بتان آنگه گفت
وعده ندهد ایشانرا شیطان مگر غرور و فریب ان عبادی بدرستیکه بندگان من ترا دستی و راهی نبود و تسلطی
نباشد و این آیه [illegible] خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص او دعوت شیطان را اجابت نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند
[illegible] وکیل بندگان خود که کار خود با وی گذارند و بر وی توکل کنند تا ایشانرا از بدی شیطان نگاه دارد

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَإِذَا مَسَّكُمُ
الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ۝
أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ۝ أَمْ
أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ۝ خدای شما آنست که برای شما کشتی در دریا میراند تا شما طلب کنید از فضل و نعمت او تجارت و بازرگانی و اگر
تسخیر او بودی آبی که یک سنگ یا آهن بر سر نهید از در اگر صد هزار من کشتی نهی فرو رود و چنین نبودی این شمار رحمت اوست
بر خلقان داو همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است اکنون احوال دریا و شدت آن یاد کرد و گفت چون در دریا بیماری فرا
شما رسد از خوف غرقه شدن از خاطر همه شما گم گردد آنکس که وی را پرستید بغیر یاد شما نرسد مگر خدای یعنی چون دریا مضطرب شود
و باد مخالف جستن گیرد و امواج دریا متلاطم شود و شما از غرق ایمن نباشید آنگه معبودانی را که میپرستید بدون خدای از شما گم شوند
و از یاد و خاطر شما بروند کسی را نخوانید مگر خدا را جل جلاله پس چون بفضل و رحمت خود شما را نجات دهد و به بیابان و خشکی رساند
شما از خواندن وی اعراض کنید و روی بگردانید و در نعمت وی کافر شوید و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید
از آنکه باز گرداند بشما جانب زمین را در وقتی که شما در آن باشید و بزمین فرو برد شما را چنانکه قارون را فرو برد یا فرو فرستد
بشما بادی سخت که سنگ ریزه آرد یعنی باد را مسلط کرداند بر شما تا سنگ را بر دارد و شما را سنگسار کند یعنی چون از دریا
نجات یافتید و به بیابان و خشکی رسیدید بار دیگر با سر کفر و معصیت شدید و شرک چرا ایمن شدید از آنکه شما را بسخت کند بخسف
که بزمین تان فرو برد یا باد و سنگ تا زنان هلاک او یعیدکم یا بار دیگر باد در یا برد و بادی سخت بر شما فرستد بادی
که بسختی درختان را بشکند پس شما را غرقه کند بسبب آن نعمت را که از دریا خلاص یافتید پس آنکه نیابید برای خود
کسی را که تابع شما باشد تا شما را نصرت کند و انتقام و کینه شما از ما بخواهد وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ۝
يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۝

ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل و نطق و تمیز و صورت نیکو و قامت راست و تدبیر امر معاش و بایشان را
مسلط کردیم بر آنچه در زمین است در بیابان از حیوانات و چهارپایان و در دریا بر کشتیها چنانکه بیان کرده گفت وحملناهم
فی البر والبحر ایشان را در دریا بر کشتیها روان بر داشتیم و در بیابان تا هر جای که خواهند روند تجارت بر ایشان

باشد

آسان باشد و روزی کردیم ایشان را از طعامهای لذیذ و شرابها پاکیزه و خوش و خوشگوار و از انواع حلواها و شیر بها و
و تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری از آنانکه ما آفریدیم تفضیل دادنی گروهی بدین آیه استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان بر بشر
و گفتند که خلایق بر سه جنس است فرشتگانند و آدمیان و جنیان و این معتمد نیست برای آنکه حق تعالی در آیه اکرام تفضیل جمله بنی آدم
گفت و ما نگفتیم که جمله آدمیان از فرشتگان بهترند گفتیم که پیغمبران از فرشتگان بهترند کلبی گفت بنی آدم مفضل اند بر هر چه
خدای تعالی آفریده مگر طایفه از فرشتگان و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جماعتی که بدیشان مانند زید اسلم گفت درین آیه که
فرشتگان خدای را گفتند بار خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن میخورند و تنعم میکنند ما را در آخرت عوض آن بده
خدای تعالی گفت من فرزندان آنرا که بقدرت خود تولای خلق او کرده ام بقدرت خود مانند آنکه ایشان را گفتم باشید بود و روایت کرده
که از ابوهریره پرسیدند ازین آیه او گفت المؤمن علی الله من الملائکة الذین عنده مؤمن بر خدای گرامی تر است از فرشتگان که نزدیک
او بند يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ یاد کن ای محمد روزی که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی را با امام خود یا نسبت کنیم هر گروهی را و باز خوانیم
با ایشان تا این امام کیست مجاهد گفت و بعضی مفسران دیگر گفتند که مراد رسول است ضحاک گفت کتابیست که هر امتی را با کتاب او دعوت کنیم
ابو العالیه گفت اعمالست یعنی باز خوانند هر یکی را با کردارش قتاده گفت نامه اعمالست و دلیل این آیه سیاق آیتست فمن أوتی کتابه
بیمینه ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر است ترا
با آن مال که خرج کردی آنکه هر دری از درهای بهشت و اعیان دعوت میکنند اهل آن در را اهل نماز را از در نماز و اهل روزه
از در روزه و اهل زکوة از در زکوة و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله کسی هست
که او را از همه در آواز کنند گفت بلی امیدست که شما از آن باشید و بعضی گفته اند ایشان را از جا در باز خوانند و در جوب حکمت
گفتند کدام است گفت موافقت علی و شرف حسن و حسین علیهم السلام و برده فزو که اشتی براولاد انگاه رنا عبدالله عباس گفت مراد
امامیست که با و اقتدا کرده باشند ائمه هدی و ائمه ضلالت و شفاعت ازیشان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند از رسول خدای
که روز قیامت هر قومی را بچند چیز باز خوانند با امام زمانشان که با و اقتدا کرده باشند و بسنت پیغمبران و بکتاب خدای ایشان
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفت لا تحمدون الله إذا کان یوم القیمة فدعی کل قوم إلی من یتولونه فدعینا
إلی رسول الله وفزعتم إلینا قال این ترون یذهب بکم إلی الجنة ورب الکعبة قالها ثلاثا ای دوستان و موالیان
ما خدای را حمد و ثنا نیکو نشید بدان نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را با کسی فرو گشتند که بوی اقتدا کرده فمن أوتی
کتابه پس آنکس که نامه اعمالش بدست راستش دهند ایشان نامهای خود را بر خوانند و بر ایشان فتیلی ظلم نکنند و فتیل آنرا گویند
که چون دو انگشت بهم مالند در میان دو انگشت حاصل گردد از چرک و آن آن باشد که در میان استه خرما باشد
و آن [illegible] و حقارت آنکه گفت فمن کان فی هذه أعمی او هر که درین دنیا کور باشد و راه نجات و رستگاری
[illegible] در آخرت هم [illegible] عکرمه گفت جماعتی از یمن آمده بودند عبدالله عباس را ازین سوال کردند گفت پیش از آن
آیه بخوانید ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر تا اینجا و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا آنگه گفت هر که
درین آیات و دلالات کور باشد و محسوس نابینا باشد در آخرت هم نابینا باشد و نابینایی آنست که از رحمت خدای

ما یوس باشند و در خسارت و نکال عذاب خدای باشند و از جمله بتان ایشان عبادت کرده است چنانکه از ثقیف و رشک که اهل طایف بودند
چشم عبادت کرد الحاکه گوید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و شاید که نابیناهای ایشان در آخرت بر سبیل
عقوبت باشد و بیان این وجه قول خدایست و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک
ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی الآیه وَاِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ
عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَاِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا اَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا
اِذًا لَاَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا وَاِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ
مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَاِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ اِلَّا قَلِيلًا سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا
عبدالله عباس گفت وفد ثقیف نزدیک رسول آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا بیعت
آریم گفت آن چیست گفتند در نماز دوتا نباشیم و رکوع نکنیم و اغنام را بدست خود نشکنیم دیگر بگذاری تا بلات ممتع شویم رسول گفت
نمازی که در او رکوع نباشد خیری نبود و اغنام را بدست بشکنی روا باشد اما تمتع بلات من این نکنم گفتند ما را میباید که از میان عرب خصیصی باشیم
که آن را از دیگران ممتاز باشیم اگر گویند چرا کردی گوی مرا خدای فرمود رسول ایشان را بگذاشت و آب بخواست و وضو و نماز بکرد گفتند
یا رسول الله ما را یکسال مهلت ده خدای تعالی این آیه فرستاد وان کادوا لیفتنونک امروشان آنست که این کافران نزدیک
بود که ترا در فتنه اندازند و بگردانند از آنچه ما بتو وحی کرده ایم از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر آن را و اضافه کنی بر ما آنچه نفرستاده ایم
و اگر تو متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری ترا بدوست خود گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ما ترا بر جای بداشتیم
و از وسوسه و کید ایشان نگاه داشتیم نزدیک بود که تو اندک میلی کنی با ایشان و بعضی از آنچه از تو درخواستند با ایشان دهی و اگر
چنان کردی بچشانیدیمی ترا دو چندان عذاب که در دنیا عاصیان را چشانیم و دو چندانکه در آخرت چشانیم ایشان را و آنگه هیچ یاری
و یاوری نیافتی که ترا بر ما نصرت کند در خبرست که چون این آیه آمد رسول دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین خداوندا مرا یک چشم زدن با خود مگذار روایتست که این آیه آنگه آمد که کافران قریش رسول را گفتند که ما نگذاریم که استلام
حجر کنی تا آنگه که بتان ما را بپنی رسول با خود گفت بر من چیزی نباشد بدین چون خدای داند که من کاره بتان ایشانم آنچه خواهند
کنم تا مرا بگذارند که استلام حجر کنم وان کادوا لیستفزونک و مجز قریش قصد کردند و خواستند تا ترا از زمین دور کنند اگر کرده
شدندی و اگر بکردندی خدای ایشان را مهلت ندادی مگر اندکی که از روز کار عذاب فرستادی و همه را هلاک کردی کلبی گفت
مراد زمین مدینه است چون رسول از مکه بمدینه آمد جهودان از حسد او نزدیک او آمدند و گفتند ای محمد [illegible]
پس تو دانی که این نه زمین پیغمبرانست زمین پیغمبران شام است ابراهیم آنجا بود [illegible]
و اینجا نه جای پیغمبرانست چه این شهری مجهولست رسول هم پنداشت که نصیحت میکنند خدای تعالی این آیه فرستاد [illegible]
و ممات و مبعث تو اینجاست و دران روایت که زمین مکه است [illegible]

وصدای

وخدای تعالی ایشان را در جنگ بدر هلاک کرد سنة من قد ارسلنا قبلک و طریقه آنکس که پیش از تو او را برسالت و پیغمبری فرستادیم
همچنین بوده است امت و قوم او را بیرون ما ایشان را هلاک کردیم با ایشان نیز همان کنیم که با ایشان کردیم و از سنت و عادت ما
آنست که تا پیغمبران در میان ایشان بوده باشد ایشان را عذاب نکردیم چرا اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان بروی تا عذاب
با ایشان فرود آید چه ایشان و غیر ایشان همه در حمایت تواند از عذاب و ذلک قوله وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم
اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ
اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسٰى اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي
مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا مفسران را در دلوک
خلافست ابراهیم نخعی
و مقاتل بن حیان و ضحاک بن مزاحم گفتند که دلوک فرو شدن آفتابست و برین قول امر بنماز شام باشد و دلیل این تاویل
حدیث عبدالله مسعود است که او گفت کان اذا غربت حاجبه صلی المغرب وافطر ان کان صائما چون از آفتاب فرود
ظاهر شدی رسول نماز شام بکردی و اگر روزه بودی افطار کردی و سوگند خوردی که این ساعت وقت این نمازست و بعضی گفتند
قال الله اقم الصلوة لدلوک الشمس عبدالله عباس و جابر بن عبدالله و قتاده و مجاهد و غیر ایشان گفتند دلوک آفتاب
زوالست و این قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است و دلیل این تاویل حدیث ابو مسعود عقبة بن عمرو است
که او گفت که رسول فرمود اتانی جبریل لدلوک الشمس حین زالت فصلی بی الظهر گفت جبریل بمن آمد در وقت دلوک
آفتاب چون زوال شده بود و نماز پیشین بکرد و من در پی او و جابر بن عبدالله گفت رسول را بدعوت خواندم با جماعتی وقت
زوال بود رسول از سرای بیرون آمد و گفت بیرون آیید که این وقتی است که آفتاب بزوال رسید و این قول جامع است
جمله فرایض را از آنکه چون دلوک زوال باشد نماز پیشین و دیگر در و داخل باشد و قوله الی غسق اللیل نماز شام باشد
و خفتن و قرآن الفجر نماز بامداد باشد پس آیه پنج نماز را مستوفی باشد و دلیل بر صحت این قول آنست که اندر تواتر
روایتست که جبریل مرا نماز می آموخت ابتدا بنماز پیشین و من در پی او و چون سایه هر چیزی مثل آن شد باز آمد و نماز
دیگر بکرد و من در پی او و چون شفق فرو شد باز آمد و نماز شام و خفتن بکرد و من بر پی او و چون صبح بر آمد باز آمد و نماز بامداد
بکرد و من در پی او و روزی دیگر چون سایه هر چیزی هم چندان شد باز آمد و نماز پیشین بکرد و من در پی او و چون سایه دو چندان شد
باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او چون آفتاب فرو شد نماز شام بکرد و چون دو دانگ از شب در گذشت نماز خفتن بکرد و چون
روز روشن شد دیگر روز باز آمد و نماز بامداد بکرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبرانست که پیش از تو بودند آنگه گفت ما بین هاتین
الصلوتین وقت [illegible] وقت نماز تا آن وقت وقتیست یعنی روز اول نمازها باول وقت کرد و روز دوم باخر وقت
نماز کرد تا بدانی که اول وقت کدام است و آخر وقت کدام و میان اول و آخر نماز توان کرد اقم الصلوة بپای دار و بدان
قیام کن و [illegible] نماز برای وقت [illegible] بوقت پدید آمدن اول تاریکی و در میانه نماز پیشین و دیگر

وچون بباید آمدن اول تاریکی باشد نماز شام باشد وانگه نماز خفتن وقرآن الفجر نماز بامداد است یعنی درین اوقات نماز بجای دار
وشرایط جملگی بجای آر ان قرآن الفجر کان مشهودا بحقیقت که نماز بامداد نمازیست مشهود وحاضر شده بوی یعنی در انوقت
فرشتگان روز حاضر شوند برای انکه وقت زوال فرشتگان روز است وصعود فرشتگان شب است آنگه دیوان عملش نویسند و
فرشتگان روز در اول دیوان اگر در اول وقت کند واین دلیل است بر انکه تغلیس نماز بامداد مستحب است انگه گفت ومن اللیل
فتهجد به وبعضی از شب بیدار شو ونافلة بر فرایض پنجگانه که واجب کرده واین زیاده کرامتیست که خدای تو این امت را داده است
وگفته اند که این نماز بر رسول الله واجب بود وبر دیگران سنت رسول الله فرموده که باین نماز قیام کن تا بود که خدای تو برانگیزد ترا
در مقام محمود وبیشترین اهل علم بر انند که این مقام شفاعتست که اولیشان وآخرینشان تمنای آن مقام کنند عبد الله مسعود
راگفتند که این مقام چیست گفت که فردای قیامت را وحید بدارند بجلسی که نیارد گفتن اولین کسی که اورا بخوانند رسول
ما باشد قتاده گفت از انس مالک که او از رسول الله روایت کرد که خدای گفت روز قیامت مومنان گناهکار مجتمع شوند گویند بهلید
تا ما شفیعی برانگیزیم بخدای تعالی تا باشد که مارا ازین مقام برهاند نزدیک آدم آیند وگویند ای صفی الله خدای تعالی ترا بیافرید ومسجود ملائکه
کرد میخواهیم که مارا شفیع باشی بحضرت حق آدم گوید من پایه آن ندارم ومرا خطیئتی افتاده است بترک سنتی که هنوز در خجالت آنم
از اینجا پیش نوح آیند وگویند تو اولین پیغمبری که خدای بر کافه خلایق فرستاد مارا شفاعت کن گوید مرا این مقام نیست پیش
ابرهیم خلیل آیند واز و درخواهند گوید مرا قوت این نیست پیش موسی آیند همان جواب دهد نزدیک عیسی آیند گویند او گوید این
پایه کسی را نباشد مگر محمد را که سید اولین وآخرین است پیش من آیند من برخیزم وبایستم در پیش وصف کشیده باشند مرا زمان
بروم واز خدای دستوری خواهم چون دستوری یابم در سجده افتم وروی بر زمین نهم خطاب آید که سر بردار وبخواه الحمد مخواه
تا بدهند وشفاعت کن تا بخشند من سر بردارم وخدای را حمد وثنا گویم انگه شفاعت کنم چندانکه خواهم بمن بخشند باز دیگر باره مراجعت
کنم وسر بر زمین نهم ندا آید که بخواه تا بدهند وشفاعت کن تا بخشند پس بشفاعت کنم تا هر کس که گوینده لا اله الا الله است
ودر دلش جوی ایمان باشد تا در دوزخ نمانند جز کافران محض وبروایتی دیگر مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش
یا کرسی از عبد الله سلام روایت کرده اند که او گفت روز قیامت کرسی بیارند ودر پیش عرش بنهند پیغمبر ما را بر انجا نشینند
انگه رسول را خطاب کرد وگفت قل رب ادخلنی مدخل صدق بگوی ای محمد که ای خدای مرا در جای صدق وبیرون آر مرا از
جای صدق عبد الله مسعود گفت معنی اینست که مرا از مکه بمدینه آور از امام جعفر صادق واز پدرانش روایتست که رسول این
سخن انگه گفت که در غار شد از مکه بیرون آر مرا ایمن وباز بمکه برم او ظفر ومرا از خود سلطانی وحجتی کن منصور وقوی بخش
بر آنانکه با من دشمنی کنند وفیروزی ظاهر کن دین تو بآن راست دارم خدای تو اورا باین دعا ملک فارس وروم وعده داد قتاده
گفت رسول الله دانست که اورا این کافران قوت نباشد الا بسلطانی خواست موید منصور از قبل خدای [illegible] کتاب خدای
حدود وکلبی گفت مراد باین سلطان عتاب بن اسید است که اورا بر مکه عامل کرد واو مردی [illegible] بود بر فاسقان [illegible]
بر مومنان او گفت والله که اگر کسی بنماز حاضر نیاید گردنش بزنم که تخلف نکنند الا منافقی [illegible] وقل جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین

ولا یزید الظالمین الا خسارا وبگوی ای محمد که حق آمد وباطل نیست یعنی قرآن آمد وشیطان نیست اسلام آمد
وشرک نیست شد وگفته اند حق دین خدا است وباطل اصنام واوثان وباطل همیشه نیست وفانی بوده است عبد الله مسعود وعبد الله
عباس گفته اند چون رسول الله مکه بگشاد وپیرامن کعبه سیصد وشصت بت نهاده بودند هر قومی روی بصنمی آوردندی رسول الله بدان
بتان میگذر دید چوبکی بدست بر سر آن چوب پاره آهن در چشم وروی آن بتان میزد ومیخواند قل جاء الحق وزهق الباطل
هر بت که بکذشتی بروی در آمدی مشرکان میدیدند وبا یکدیگر میگفتند که سخت ساحر است این محمد وننزل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمومنین ومیفرستیم ما از قرآن آنچه شفا ورحمت مومنان را قرآن شفاست برای انکه چون ظلمت کفر وسل نبوت وتحقیق
او کردم مردم از حیرت وضلالت خلاص یافتند چنانکه بیمار از رنج وعلت شفا یابد ودیگر انکه شک وشبهه ونفاق مرض است
چنانکه گفت فی قلوبهم مرض وقرآن آن شک وشبهه را زایل کرداند چون درو نظر کنند پس شفای بیماری شبهه باشد ودیگر
انکه مردم باین قرآن تبرک کنند وشفا طلبند خدای تعالی شفا دهد رسول الله گفت القرآن هو الدواء ومن لم یستشف بالقرآن
فلا شفاه الله هر که او بقرآن طلب شفا نکند خدای تعالی اورا شفا ندهد وامام جعفر صادق گفت هر کرا بیماری باشد باید که چون
بامداد روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند وباد برو دمد اگر به نشود روز دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای آن کس
الا بیماری که اجل او در آن باشد ولا یزید الظالمین الا خسارا واین قرآن نفزاید ستمکاران را جز زیان کاری برای انکه باو استخفاف
کنند ودرو نظر نکنند تا باو مهتدی شوند وإذا أنعمنا على الإنسان أعرض ونأى بجانبه و
إذا مسه الشر كان يئوسا قل كل يعمل على شاكلته فربكم أعلم بمن هو أهدى
سبيلا ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتيتم من العلم إلا قليلا
وچون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت از تندرستی
وروزی فراخ وکامرانی ونظام امور بطر گیرد واعراض کند وروی از ما بگرداند وجانب خود را دور کند یعنی خود را از ما دور دارد
ومستغنی شود از ما وچون بدی بوی رسد از بیماری ودرویشی وغیر آن نومید شود وقطع طمع کند وآن علامت لوم ودنائت
باشد که مردم در نعمت بطر باشند ودر جزع مایوس انگه گفت بگوی ای محمد که هر یکی از یشان کار خود در خود کنند بر عادت وخلیقه خود
وبر مذهب وطبیعت خود که بوی مانده ومشاکل حال وی باشد چنانکه درینست وضمیر وی بود وخورد وخور این خوردان مثل است
که گفت کل اناء یترشح بما فیه انگه گفت فربکم اعلم پس خدای شما عالم وداناتر است بآنکس که او راه یافته است و
یسئلونک عن الروح ای محمد ترا از روح میپرسند بگو که روح خدای منست عبد الله مسعود گفت که با رسول الله من [illegible]
[illegible] بجهودان [illegible] بعضی گفتند اورا از روح بپرسید وبعضی گفتند که مپرسید که ازین او بودم وحی فرود آمد اورا
جهودان گفتند این آیه بر خواندند [illegible] در توریة چنین یافتیم روح از فرمان خدای است عبد الله عباس گفت جهودان
رسول را گفتند خبر ده یا محمد مارا که روح چه باشد ومراد ایشان ازین روح حیوانی بود که باو زنده است رسول الله جواب نداد
اندوین آیه آمد در جزات که علی بود [illegible] گفتند از محمد بپرسید که روح چه باشد واز جماعتی که در اول زمان مفقود شدند

واز ان مرد که بشرق وغرب رسید اگر این جواب گوید و از روح نگوید پیغمبر باشد واگر از هر سه جواب گوید پیغمبر نباشد که ما در
خود عیسی مجنسی می یابیم ایشان بیامدند و پرسیدند خدای تعالی منقود ان زمان اول این آیه فرستاده ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آن مرد که بشرق وغرب زمین رسید این آیه فرستاد ویسئلونک عن
ذی القرنین و در باب روح ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی مفسران خلاف کرده اند دران روح که ایشان
پرسیدند از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند درین آیه که گفت که روح نام فرشته ایست که او را هفتاد
هزار روی است بر هر روی هفتاد هزار دهان است و بهر دهانی هفتاد هزار زبان است بهر زبانی هزار لغت تسبیح کند مر خدای را
بهر تسبیحی خدای تعالی فرشته بیافریند تا با فرشتگان میپرد تا بروز قیامت عبدالله عباس گفت روح خلقیست از خلقان خدای
بر صورت آدم طعام و شراب خورد و فرشته نیست بعضی گفته اند که روح آدمی است دیگران گفته مراد قرآنست برای آن گفت
من امر ربی که ایشان گفتند ما را خبر ده این قرآن که بتو فرو می آید قدیمست یا محدث گفت از فرمان خدای است یعنی محدث است
انگه باز نمود که علم آدمیان اندکست بانگه گفت وما اوتیتم من العلم الا قلیلا شما را از علم نداده اند مگر اندکی والسلام ولئن
شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک
ان فضله کان علیک کبیرا قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا
القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا اگر ما خواهیم که بریم این قرآن را که بتو فرستادیم انگه تو
هیچ وکیلی نیابی که یاری مردی کند و وکیلی تو کند تا او را
با ما گذاری یا از ما طلب رد قرآن کند تا مجز که رحمت مسطور و محفوظ کرد مگر رحمت خدای تا ترا در یابد و این قرآن را مسطور
و محفوظ نگه دارد در خبرست که روزی رسول علیه السلام بیرون آمد سر باز بسته از رنجی که او را بود بر منبر رفت و خدای را حمد و ثنا گفت انگه
گفت این کتابها چیست که شما می نویسید جز از کتاب خدای نزدیکست که خدای خشم گیرد برای کتاب خود و هیچ ورقی رها نکند
بر هیچ دلی که در وی آیه قرآن باشد الا که بر دارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان چگونه باشد آن روز گفت هر که خدای با او خیری
خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمه توحید که لا اله الا الله است عبدالله مسعود گفت اول چیزی که شما از دین خود نیابید امانت
باشد و آخرین چیزی که نیابید نماز باشد و قومی باشند که ایشان را دین نباشد و روزی باشد که شما دران روز آیید که قرآن
در میان شما نباشد نه در دلها و نه در مصحفها انگه این آیه برخواند ولئن شئنا لنذهبن عبدالله عمر گفت قیامت بر نخیزد
تا قرآن باز هم انجا شود که آمده است و او را دوی باشد چون دوی نحل الخلیل حق تو گوید ترا چه بوده است گوید یا رب خدایا
پیش تو آمده ام مرا میخوانند و بمن کار نمیکنند و این انگه باشد که قیامت نزدیک باشد انگه گفت ان فضله کان علیک کبیرا
که فضل و رحمت خدای تو بر تو همیشه بزرگ بوده است بگو ای محمد منکران قرآن را که شما چگونه انکار میکنید سخنی را که اگر جمیع آدمیان
و پریان جمع شوند تا مانند این قران بیارند نتوانند آوردن واگر چه یکدیگر را یاری کنند یا از جهت فرط فصاحت وی که در نظم
و ترتیب آن بلیغ بر مذهب انکه وجه اعجاز صرف گویند و این آیه انگاه آمد که ایشان گفتند و لو نشاء لقلنا مثل هذا و این آیه

دلیلست بر انکه کسی مثل آن را نیاورده است ونتوانند آوردن هیچکس از آدمیان و پریان ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس
من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض
ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط
السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله والملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف
او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت
الا بشرا رسولا بدرستی که بیان کردیم و مکرر گردانیدیم برای مردمان درین قرآن از هر معنی که در حسن همچون مثلست وایشان
محتاج آنند در دین و دنیا و ابا میکنند بیشترین مردمان و بآن کافر میشوند و گفته اند که معنی این که ما بگردانیدیم درین قرآن از هر گونه مثلی
و هر نوع مثلی زدیم تا ایشان از ان اعتبار گیرند و بآن متعظ شوند چه از احکام و امثال و مواعظ و قصص ایشان ابا میکنند و کافر میشوند
و میگویند که ما ایمان نیاریم بتو تا انگه از برای ما از زمین چشمها روان کنی عکرمه از عبدالله روایت کرد که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان
و نضر بن الحارث و ابو جهل بن هشام و غیر ایشان از صنادید قریش جمع شدند در پس خانه پس از انکه آفتاب فرو شد و گفتند
کس فرستید که محمد حاضر شود تا با او سخن گوییم کس فرستادند رسول بطمع انکه مگر دلهای ایشان نرم شده است و ایمان خواهند آورد
آمد و در میان ایشان بنشست گفتند ای محمد ترا خوانده ایم تا با تو عذر برانگیزیم والله که ما در عرب کسی را ندانیم که با قوم خود این کند
که تو میکنی آبا و اسلاف ما را دشنام میدهی و دین ایشان را عیب میکنی و خدایان ما را دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی
و هیچ زشتی نماند که با ما نکردی واگر این بطمع مال میکنی ما ترا هر کسی نصیبی دهیم واگر برای ریاست میکنی تا ما ترا سید گردانیم واگر
ترا از جنیان خیالی هست تا طبیب کنیم رسول علیه السلام فرمود که از این محتاج نیست خدای مرا فرستاده است و کتابی بمن داده و مرا فرموده
تا شما را بشارت دهم و بترسانم من رسالت خدای رسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بخیر دنیا و آخرت رسید واگر رد کنید
من نیز صبر کنم تا خدای میان ما و شما حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی که زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم آب تر اگر تو پیغمبری از
خدای درخواه تا این کوهها از زمین بردارد و زمین ما فراخ گرداند و جویهای آب روان پدید کند چنانکه در شام و عراق است و این
پدران ما را زنده گرداند و از جمله ایشان قصی بن کلاب را خواهیم که او پیری راست گوی بوده است تا احوال تو از وی بپرسیم اگر ترا
تصدیق کند ما ترا راست گوی دانیم و بدانیم که ترا نزدیک خدای مرتبه ایست و تو رسول خدایی رسول گفت مرا باین نفرستاده اند
برای انچه فرستاده اند با شما بگفتم ایشان گفتند ای محمد اگر این نمیکنی از خدای درخواه تا ترا بستانی دهد از درختان خرما و انگور
تو در میان آن جویهای آب روان گرداند واگر این نکنی درخواه تا ترا گنجها دهد تا چنانکه تو مستغنی شوی واگر این نمیکنی پاره
از آسمان بر ما افکنی تا ما هلاک شویم [illegible] رسول گفت اگر خدای خواهد همه بکند چون قادرست برین و بیشتر ازین
[illegible] گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدای را بما نیاری انگه گفتند که ما شنیدیم که قرآن مردی ترا می آموزد از یمامه که او را رحمن
گویند و ما برحمن نگرویم ما عذر برانگیختیم و دست از تو بر نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول دلتنگ از میان ایشان برخاست

بیرون آمد عبد الله بن ابی امیه با او برخاست و او پسر عم رسول صلعم بود عاتکه بنت عبد المطلب گفت ای محمد قوم بر تو عرض کردند آنچه شنیدی
قبول نکردی و کارهای از تو درخواستند هیچ نکردی بخدای که من بتو ایمان نیارم هرگز تا آنگه راهی سازی بر آسمان و از آنجا
نامه آری کشاده با جماعتی فرشتگان که برای تو گواهی دهند و آنگه که این همه کرده باشی گمان من چنانست که هم ترا باور ندارم ابو جهل گفت
ای قوم آنچه بر محمد عرضه کردیم هیچ قبول نکرد و این بار نخواهد استاد و من هیچ چاره ندارم جز آنکه فردا چون او بیاید و روی بگرد
در نماز چون بسجده شود سنگی گران بر گیرم و بر سر او زنم و از جور او باز رهیم رسول صلعم از آنجا تنگدل بازگشت خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت این کافران میگویند ما بتو ایمان نیاریم تا تو از برای ما در زمین چشمها بگشایی یا ترا بوستانها باشد بسیار درخت
که آفتاب را بپوشد از درختان خرما و انگور و آنگه تو در میان درختان جویهای آب روان گردانی یا فرو افکنی بر ما پاره از آسمان چنانکه
دعوی کرده باشی یا خدای را بیاری با فرشتگان تا تایید آن برهان آنچه دعوی میکنی و آیه را دلیلست بر آنکه ایشان با کوز
مشتهی بودند چه ایمنی روا ندارد مگر کسی که خدا را جسم گوید یا برشوی بآسمان و ما هرگز ایمان نیاریم به برشدن تو بآسمان تا آنگه
از آسمان کتابی و نامه آری که ما آنرا بر خوانیم و در آنجا نوشته باشد که واجبست بر ما متابعت تو کردن قل سبحان ربی بگوی ای محمد پاک
و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود و آنچه درخواستند از پیغمبر سوال کردند هل کنت الا بشرا رسولا هستم مگر آدمی فرستاده برسالت
چون رسولان دیگر و اینکه شما گفتید مقدور بشر نیست و جز فعل قادر الذات نباشد و غیر او نتواند کرد و السلام وَمَا مَنَعَ النَّاسَ
أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ۝ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ
يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ۝ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ۝ منع نکرد مردمان را از ایمان آوردن بقرآن و نبوت محمد چون محمد بایشان آمد و قرآن بایشان آورد
مگر ایشانرا آن کان بود که گفتند خدای تعالی پیغمبری آدمی فرستاد اگر رسولی فرستد فرشته فرستد بگوی ای محمد و جواب ده که اگر در زمین فرشتگان
باشندی که میروند آرمیده و ساکن ما بایشان فرشته رسول فرستیم یعنی هر کس که رسول فرستیم از جنس ایشان فرستیم اگر بر فرشتگان باشند
فرشته فرستیم و اگر با آدمی آدمی فرستیم اگر گفت ای محمد چون طمع تو از ایمان ایشان دور شد و صلاح ایشان منقطع شد بگو که
میان من و شما خدای بس است گواه از شما یا تقصیر از من و او بهمه خویش آگاه و بیناست ومن یهدی الله و هر که را هدایت
کند و الطاف ... دارد و با او کتاب فرستد و پیغمبر فرستد با او راه هدی یافته و هر که او را اضلال کند ...
یا در دنیا بر سبیل عقوبت بر معصیت خذلان کند تو ایشانرا هیچ ولی از اولیا و یار نیابی جز او ... عذاب من خلاص دهد
آنگه گفت ونحشرهم ما ایشانرا روز قیامت برانگیزیم بر روی ایشان یعنی ایشانرا بر روی در کشیم آتش ...
گفت از رسول خدای پرسیدم که خدای تو چگونه کافر را بر روی حشر کند گفت آن خدای که قادر باشد بر آنکه ایشانرا بروند بر پاهای

روند تواند که چنان سازد که بر روی بروند کوران باشند و کران و گنگان عبد الله عباس گفت کور باشند از آنکه چیزی که ایشانرا
باید نبینند و کر باشند از آنچه ایشانرا باید نشنوند و گنگ باشند از آنکه سخنی که ایشانرا باید و در آن چیزی باشد نگویند مقاتل گفت
این آنگه باشد که ایشانرا گویند در دوزخ اخسئوا فیها ولا تکلمون پس از آن نه چیزی گویند و نه چیزی شنوند و گفته اند که در بعضی شنوند
و بینند و در بعضی مواقف نه جای ایشان دوزخ است هر گه که آتش ساکن شود ما آنرا بر افروزیم و در زیادت گردانیم سوختن و افروختن آنرا
ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا
جَدِيدًا ۝ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ
لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ۝ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ
رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ۝ جزاء ایشان آنست که ما آتش دوزخ بر ایشان مسلط گردانیم تا
ایشانرا میسوزد و اجزای ایشانرا متفرق میگرداند آنگه اعاده میکنیم و باز همچنان میگردانیم تا حسرت و عذاب ایشان در زیاده
میشود و بسبب آنکه ایشان بما و آیات ما کافر شدند و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند چون استخوان شویم و ریزیده و پوسیده گردیم ما را
خلقی نو برانگیزند و باز زنده گردانند و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت چه جای تعجب است ایشان نمی بینند و نمیدانند که خدای آسمانها
با رفعت و زمین با بسطت و وسعت بیافرید و از آن عاجز نیامد قادر باشد بر آنکه مثل ایشان بیافریند ایشانرا بیافریند و هر یکی را اجلی
اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ یا اجل روز قیامت که در وی هیچ شک و شبهه نیست این ظالمان کافران با همه دلایل و
براهین ابا میکنند و سر باز میزنند الا کافر بر او ناسپاسی را که در آن مستغرق اند قل لو انتم بگو ایشانرا که اگر شما مالک شوید خزینها
رحمت خدای را که روزی همه خلق است آن همه را باز گیرید و امساک کنید از ترس درویشی و فقر نکنید و آدمی همیشه بخیل و ممسک بوده است
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ
يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ۝ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي
لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۝ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ۝
وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۝ وَبِالْحَقِّ
أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ یعنی که موسی را نه معجزه روشن دادیم ید ...
عباس گفت آن عصا است و ید بیضا و شکافتن دریا
و طوفان و ملخ و شپش و ضفادع و خون و سنگ که عصا بروی زدی آب روان شدی و کوه بر سر ایشان بداشتندی و گفته اند که این نه آیه در احکام است
... رسول صلعم را از این نه آیه سوال کرد آنگه گفت خدای تعالی موسی را وحی کرد و گفت بنی اسرائیل را بگو که بخدای شرک میارید و اسراف مکنید

و فرعون بنا حق مبرید و جادوی مکنید و ربا مخورید و پیش پادشاه و غیر پناه مکنید تا کشته نشود و زنان محصن را دشنام مدهید و از زحف
مگریزید و شما خاصه ای جهودان روز شنبه حد در آن مبیدادی مکنید جهودان جواب شنیدند بوسه بر دست رسول صم دادند و گفتند گواهی میدهیم
که تو پیغمبر خدای بحقی فَسْئَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ای محمد بپرس از بنی اسرائیل یعنی جهودان اصحاب تا یقین تو در زیادت گردد و شاید که خطاب به پیغمبر
و شاید که خطاب بموسی را یعنی ای موسی بنی اسرائیل را از فرعون بخواه یعنی من ایشان موسی چون پیش فرعون رفت و آیات بنمود فرعون گفت
ای موسی من پندارم که با تو جادوی کرده اند و عقل تو خلل یافته است و گفته که مسحور یعنی ساحر است یعنی من ترا جادوی پندارم و این که تو
میکنی جادوی است موسی گفت لَقَدْ عَلِمْتَ تو میدانی که این آیات را نفرستاده مگر خدای آسمان و زمین برای حجت و دلیل و من گمان میبرم
که تو هالکی و نیست شده و گمان من از گمان تو صحیح تر است ابن عباس گفت مثبور ملعون است مجاهد گفت موسی بنزدیک فرعون شد در روز زمستان
و او خفته بود کلیمی بر خود گرفته موسی عصا بیفکند اژدها شد دهن بر روی نهاد خواست تا او را فرو برد فرعون از ترس دیگا حدث کرد موسی
گفت وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ و من ترا ای فرعون هالک میپندارم فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ فرعون خواست تا موسی و بنی اسرائیل را از زمین مصر
برانگیزد و از آنجا بیرون کند تا فرعون را و هر که با وی بود در دریا غرقه کردیم و گفتیم پس از آنکه فرعون را هلاک کردیم بنی اسرائیل را که شما در زمین
مصر ساکن شوید و آنجا مقام سازید که چون وعده قیامت آید شما را بیاوریم همه بهم بر آمیخته یا همه را جمع کرده و گرد آورده کلبی گفت فَإِذَا جَاءَ
وَعْدُ الْآخِرَةِ مراد نزول عیسی است از آسمان جامع و این قول دلیل حجت رجعت میکند حق تعالی این آیه برای دلخوشی رسول فرستاد گفت اگر چه
کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند پیش از تو فرعون خواست تا موسی را از مصر برانگیزد من او را و قوم او را هلاک کردم و ملک مصر بایشان
دادم ترا نیز ظفر دهم بر دشمنان و نعمت خود بر تو و اتباع تو تمام کردانم وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ ما این قرآن را بحق فرستادیم و حکمت تا و آیت
کند مردمان را آنکه مرت و او بحق فرود آمده و ما ترا ای محمد نفرستادیم مگر برای بشارت دادن و ترسانیدن وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ

عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ
إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ
لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا قرآن را که فرستادیم آیه آیه و سوره سوره فرستادیم بحسب مصالح او را
جدا گردانیدیم تا تو بر مردم خوانی بآهستگی و درنگ و فرو فرستادیم آن را
فرو فرستادنی بحسب حاجت بگو این کافران را که اگر شما باین قرآن ایمان آرید و اگر نه آنانکه ایشان را علم داده اند باین قرآن ایمان آورده اند
چون بر ایشان میخوانند و ایشان میشنوند بر روی در می آیند سجده کنند خدای را بر سبیل تواضع و شکر آن نعمت را که پیغمبر را
را دریافتند و بآن وعده که ایشان را داده بود رسیدند و میگویند منزه است خدای ما از آنکه وعده خلاف کند وعده که کرده بود بکار رسید
آمد و بروی در می افتند و می افزاید ایشان را زاری و فروتنی یکی از جمله بزرگان گفته است هر که او را علم [illegible]
او را علم او نافع نباشد او را قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا [illegible] فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَ
لَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

ولم

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بگو ای محمد خدای را خدای گویند الله خوانید یا رحمن
خوانید یعنی او را بنام الله خوانید یا رحمن بهر کدام از این
دو نام که میخوانید او را نامهای نیکوست و نیکوترین نامها نام اوست عبدالله عباس گفت شبی از شبها رسول صم نماز میکرد و در
نماز میگفت یا الله یا رحمن مشرکان گفتند محمد تا اکنون یک خدا را میخواند اکنون دو خدا را الله و رحمن را ما رحمن را نشناسیم
قریش
مگر رحمن یمامه و مسیلمه کذاب را خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد بگو ایشان را که این چه انکار است با آنکه من خدای را
بنام رحمن خوانم خدای را اگر خواهی بنام الله خوان و اگر خواهی بنام رحمن بهر نام که خوانی او راست نامهای نیکو این قول که مشرکان گفتند
دلالت بر آن میکند که اعتقاد ایشان چنان بود که اسم و مسمی یکیست الکه گفت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آواز بلند مگردان بنماز خود یعنی
بقرائت در نماز آهسته مگردان و میان این دو صفت که بلند خواندن و آهسته مگردان میان دو صفت که بلند خواندن و آهسته خواندن نماز است
طریقی و راهی طلب طلب کن یعنی نه بلند و آهسته و گفته اند که قرائت در روز آهسته کن و بشب آواز بلند عبدالله عباس گفت چون رسول
نماز کردی بقرائت آواز بلند برداشتی و مشرکان طعن زدندی و رسول را دشنام دادندی و شعر خواندندی و دست زدندی تا رسول را غلط
افتد رسول صلوات الله علیه و آله آواز نرم کرد چنانکه صحابه نشنیدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و لا تجهر بصلاتک آواز برمدار چنانکه مشرکان
بشنوند و طعن زنند و آهسته مخوان چنانکه صحابه نشنوند و رسول را فرمود که بگو سپاس آن خدای را که فرزند نگرفت چه این صفت اجسام
چون بر ولادت حمل کنند و اگر بطریق تبنی گیرد کنند از احتیاج باشد و او را در ملک پادشاهی شریکی و انبازی نباشد و او را دوستی که مانع
باشد از ذل و عزیزی باشد و تعظیم کن او را غایت تعظیم کردن که مستحق غایت تعظیم اوست لم یتخذ ولدا رد است بر جهودان و ترسایان
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ رد است بر مشرکان وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ رد است بر صابیان که گفتند لولا اولیاء الله
لذل الله اگر خدای را اولیا نبودندی ذلیل گشتی تعالی الله عن ذلک در خبر است که چون بنده گوید الله اکبر ثواب او بیشتر بود از دنیا
و هر چه در دنیاست از معاذ جبل روایت است که رسول صم گفت علیکم بآیة العز گفتند آیة عز کدام است گفت و قل الحمد لله الذی تا آخر سوره خوانند

سورة الکهف

مکیة و صد و ده آیه است رسول صم گفت هر که ده آیه از این سوره بخواند فتنه
دجال او را زیان ندارد و هر که سوره را تمام بخواند ببهشت شود اسحق عبدالله روایت کرد که رسول صم فرمود که چون این سوره فرود آمد هفتاد
هزار فرشته تشییع او از آسمان فرود آمدند هم گناه که از این جمعه تا آن جمعه کرده باشد بیامرزند او را و سه روز دیگر بر سر آن و چندان نور دهند وی را که از او تا آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا وَيُنْذِرَ الَّذِينَ
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

حق سبحانه وتعالی چو بندگان خود را تعلیم کرده باشان آموخت که چگونه حمد و ثنا گویند او را بزرگوارترین نعمتی که بر ایشان کرده است
آن قرآنست گفت شکر و سپاس مر خدای را که فرو فرستاد بر بنده خود کتاب قرآن را که سبب نجات و رسیدن ایشان به بهشت
جاودانست و نگردانید آن را کژی بلکه راست چنانکه در وی هیچ نقصی و اختلافی نیست و گفته اند بر کتابهای دیگر او را قیم کرد که حکم
میکند بتصدیق آن و گواه است بصحت آن تا بیاگاهاند و بترساند خلقان را از عذابی سخت از نزد یکی و بشارت دهد مؤمنان را که
عمل صالح کنند بانکه ایشان را مزدی نیکوست یعنی بهشت که درنگ کننده و جاوید باشند در آنجا و بترسانند آنان را که گفتند خدای فرزندی
گرفت و ایشان را باین سخن هیچ علمی و دانشی نیست و از سر جهل و اعتقاد باطل میگویند ایشان را بآن علم است و نه پدران ایشان را برای آنکه از
جمله مستحیلاتست آن نیست که علم بوی حاصل شود بزرگ کلمه ایست و سخنی اینکه از دهانهای ایشان بیرون می آید نمیگویند ایشان
مگر دروغی یعنی آنچه ایشان میگویند دروغست و باطل ۞ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ۞ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۞
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ۞
همانا که تو ای محمد هلاک خواهی کرد نفس خود را بر اثر ایشان از وجد و اندوه
اگر ایشان تو میروند ایمان نیاورده باین حدیث قرآن و باتفاق مراد بحدیث اینجا قرآنست پس اگر قرآن را قدیم گویند خلاف
کرده باشند اگر گفت انا جعلنا ما گردیدیم آنچه بر روی زمین است زینتی مر زمین را یعنی صلاحیت زینت دارد و زینت زمین باشد و حقیقت
هرچه بر روی زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات همه زینت است و این برای آن کردیم تا بیازمائیم تا از ایشان کدام است
که عمل او نیکوتر است بر غبت نا کردن در دنیا و حطام دنیا و ما بکنیم آنچه بر روی زمین است از زینت زمین خاکی که بر و باران نیامده
و زمین سنگی بی نبات ۞ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۞
آیا میپنداری تو که قصه اصحاب کهف و رقیم
ایشان از آیتهای ما عجب اند یعنی در جنب عجایبهای که در آیات و دلائلهای ماست از کمال قدرت ما پس عجب نیست چون آنچه من آفریده ام
از آسمانها و زمینها و دریاها و اصناف مخلوقات در عجایب بیشتر است و رقیم گفته اند که نام وادی اصحاب کهف است سعید جبیر گفت
لوحی بود از ارزیز نام ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر آنجا نقش کرده بودند و در غار پنهان کرده نموده تا مردم آن را ببینند و اعتبار
میگیرند نعمان بشیر از رسول صلعم روایت کرده که اصحاب رقیم سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند بعضی از حوایج خود و باران بگرفت
ایشان پناه باغاری دادند چون باران سخت شد سنگی از غار بیفتاد و در غار بر ایشان بگرفت ایشان طمع از جان خود ببریدند
و گفتند کس حال ما نداند و اگر داند هیچکس آن سنگ را از در غار دور نتواند کرد بیائید تا با خدای گردیم و هر عملی که خالص برای خدا
کرده ایم آن را شفیع سازیم باشد که خدای ما را ازین خلاص دهد یکی از ایشان گفت خداوندا من روزی مزدوری داشتم مزدوری کار
پیش من آمد او را گفتم تو نیز کار کن و مزد بگیر و به بستان آنمرد کار کرد چون نماز شام شد هر یکی را مزد دادم [?] یکی گفت مرا چندان
مزد میدهی که آنکه از نیم روز آمد و کار کرد گفتم سبحان الله ترا با مال من چه کار مزد خود بگیر آنمرد از من خشم گرفت و مزد نستد و برفت
من آن مزد او نگاه میداشتم تا روزی گوساله میفروختند من آن مزد او بدادم و گوساله بخریدم و تقدیر میان گاوان کردم بزرگ شد و از و

بسیار گاوان حاصل شد بعد از مدتی دراز آنمرد پیر و ضعیف گشته گفت مرا بر تو حقی است من آن مزدورم که آن روز رها کرده
بودم میان گاوان گردم بزرگ شده من در وی نگریدم او را بشناختم دست او بگرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گله گاو تمامت گفت یا بن
افسوس میداری گفتم والله حق تست و تراست و کس را در آن نصیبی نیست آن را بوی تسلیم کردم خداوندا میدانی که اگر من او را خالص برای تو
کردم ما را ازین خلاص ده آن سنگ در حال بشکافت و ثلثی از و جدا شد و روشنائی بدید آمد دیگری گفت سالی قحط عظیم بود
زنی صاحب جمال نزد یک من آمد تا گندم خرد گفتم ممکن نیست مگر از نفس خود تمکین کنی او ابا کرد و برفت دیگر باره باز آمد و گندم خواست
گفتم ممکن نیست بدون نفس همچنان برفت بار چهارم باز آمد و از روی ضرورت تمکین کرد چون خواستم که دست در وی دراز کنم لرزه
بر اعضای او افتاد گفتم این چه حالت گفت از خدای میترسم گفتم سبحان الله او در حال تنگی و ضرورت از خدای میترسد من در حال
نعمت و رخا از خدای نترسم گفتم برخیز و پیش از آن طعام که میخواست بدو دادم خداوندا اگر میدانی که آن از برای تو کردم و
خالص از برای رضای تو بود این بلا را از ما کشف کن پاره دیگر از آن سنگ شکسته شد و خلقه روشن گشت سیم گفت مرا مادری
و پدری بود من گوسفند داشتم نماز خفتن پاره شیر پیش ایشان آوردم خفته بودند مرا دل نداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین
ایشان بنشستم گوسفندان ضایع بودند و دل من با ایشان بود این همه از بالین ایشان بر نخواستم تا آنکه صبح بر آمد ایشان
بیدار شدند و من آن شیر بایشان دادم بار خدایا اگر دانی که آن برای رضای تو کردم این بلا از ما رفع کن آن سنگ یکبار از در
غار بیفتاد و راه گشوده شد ۞ قصه اصحاب کهف محمد بن اسحق گفت که اهل انجیل که ترسایانند در ان تعدی کردند و خوش و میان
ایشان ظلم شد و بت پرستیدن مشغول شدند و برای طواغیت قربان کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی ع
میرفتند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود نام او دقیانوس بت پرست و ظالم بود و مردمان را از
دین عیسی منع میکرد و هر جایکی را میافت میکشت و با طراف میگردید تا بایان شهر رسید که اصحاب کهف در و بودند مردم بگریختند
آنانرا که میافت میکشت یا از دین بر میگشتند و خدا پرستان چون چنان دیدند در طاعت و عبادت بیفزودند و پناه با خدای
میدادند و میگفتند ربنا و رب السموات والارض و لن ندعوا من دونه الها [?] جماعت از شهر بیرون آمدند و بنماز گاهی که ایشان را
بود در فتند و بعبادت و تضرع مشغول شدند و میگفتند خداوندا شر این طاغی از ما کفایت کن جماعتی بر ایشان مطلع شدند
دقیانوس را خبر کردند کس فرستاد و ایشان را از آن عبادت حاضر کرد با جامهای عبادت و رویها در خاک کالیده و چشمهای پر آب
ایشانرا تهدید کرد و گفت شما مخیرید اگر خواهید اختیار کشتن کنید یا از دین خود بر گردید ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا
گفت ما آن خدای را پرستیم که آفریننده آسمان و زمین است باقی تو دانی هر چه خواهی کن که ما از دین بر نگردیم دقیانوس بفرمود
بفرموده تا جامهای ایشان بکندند و جامه دیگر شان پوشانیدند و گفت مرا دل نمیدهد که شما را بکشم مهلتتان دادم روزی
چند اندیشه کنید و با[?] دین من آیید اگر نه کشتن شما در دست من آسانست آنگه برخواست و از آن شهر بیرون شد چون دقیانوس
برفت ایشان با یکدیگر گفتند هر آینه [?] که ما هر کس از خانه پدران خود زادی برگیریم و از این طاغی بگریزیم هر یکی زادی برداشتند
و از شهر بیرون شدند بر در آن شهر کوهی بود که آنرا منجلوس گفتندی و در آن کوه غاری بود در آن غار رفتند و بعبادت خدا مشغول شدند
[?] گفت و در راه سگی در دنبال ایشان افتاد چندانکه او را میزدند و میراندند باز نمی گشت تا با او از آمد و گفت ای قوم من دوستان خدای را

دو دست ... ارم و شما چون بخوابید من پاسبانی شما کنم سگ را با خود ببرند عبدالله عباس گفت در راه شبانی را دیدند با سگی
از ایشان حال پرسید حال خود بگفتند شبان گفت من نیز با شما یارم با ایشان برفت و سگ نیز با وی برفت گفتند سگ را از خود
دور کن گفت این سگ با من صحبت دیرینه دارد و من از وی شرم دارم که او را از خود برانم او را براندند نرفت چون بزدند
آواز داد که ای قوم مرا چرا میزنید که من بجفا از شما باز نگردم ایشان در غار شدند و سگ بر در غار بخفت ایشان بعبادت مشغول شدند
و آن نفقه در دست یملیخا بود هر روز بشهر رفتی و آنچه بایستی خریدی و آوردی و تفحص اخبار نمودی ایشان را اعلام کردی تا روزی
خبر در بازار افتاد که دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان میکنند یملیخا باز آمد و ایشان را خبر داد ایشان مضطرب شدند و این
نماز دیگر بود طعام بخوردند و بعبادت مشغول شدند و توکل بر خدای کردند چون همه سر بسجده نهادند خدای تعالی خواب بر ایشان افکند
سیصد و نه سال خفته بودند دقیانوس ایشان را طلب کرد نیافت پدران ایشان را حاضر کردانید و گفت پسران شما کجا اند گفتند
ما ندانیم که ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر بیرون رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند میگویند که ایشان در غار شدند در کوهی
که بر در این شهر است دقیانوس با لشکر خود بر خواست و بدانجا رفت هر کس که خواست در آن غار شود از ترس نتوانست آخر الامر
گفتند ای پادشاه تو چه خواهی از کشتن ایشان تو خواهی کرد در این غار را بچینید آورد تا ایشان در آنجا بمیرند و این غار گور ایشان
کرد و گفت صواب نمود تا در غار برآوردند و در ملک دقیانوس دو مرد بودند مؤمن نامها و نسبهای ایشان بر لوحی از ارزیز
نقش کردند و در بنای آن سد نهادند تا باشد که وقتی کسی این بنا بشکافد از آن حال خبر یابد تا مردمان را عبرتی باشد آن سد
همچنان بود تا دقیانوس هلاک شد و چند قرن برین برآمد در آن شهر پادشاهی پدید آمد مردی صالح نام او تندروس و در
ملک او مردمان هر گونه بودند از مؤمن و کافر او مؤمنان را تربیت کردی و خلق را با خدای دعوت کردی و بعث و نشور منکر شدند
ایشان میگفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیا ما زندگانی همین میدانیم که در دنیاست و پس از حیوة دنیا حیوة دیگر
نشناسیم آن پادشاه زاری و تضرع کرد و گفت خدایا آیتی با ایشان نما که بدانند که بعث و نشور حق است حق تعالی در دل یکی
از مردمان آن شهر افکند نام او الیاس تا آن بنا بشکافد و آن را حظیره گوسفندان کند بیامد و آن را بشکافت در غار ...
جماعتی را دید همه آنجا خفته و سگی بر در غار خفته هم که خواست در آنجا شود نتوانست مردم شهر همه بنظاره آمدند خدای تعالی ایشان را از
خواب بیدار کرد ایشان باز نشستند خوشان و شادان بر یکدیگر سلام کردند چنان پنداشتند که یکروز خفته اند یا نیم روز خدا
بعث ایشان دلیل ساخت بر صحت بعث و نشور و گفت ایشان پنداشتند و احوال ایشان همچنان که آن وقت که بخفته بودند
هیچ تغیر با ایشان راه نیافته بود و جامها ایشان چرکین گشته بود برخاستند پنداشتند که در عهد دقیانوس اند غار بگذاردند و
یملیخا را که صاحب طعام بود گفتند برو و ما را طعامی بیار و بنگر تا این طاغی طلب ما میکند یا نه یملیخا درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد تا در شهر
... آثار و علامت شهر همه بر خلاف گذاشته دید ترسان و متعجب از ترس دقیانوس بشهر در آمد ...
میگفت و صلوات میداد و متعجب شد و فرو ماند گفت مگر دوش این شهر رفته ام کس نام ... دقیانوس
هلاک شده و سیصد و نه سال ازین مدت برآمده که آن شهر میگشت ... بر خلاف آن ...
گذاشته بود با خود گفت همانا که من این شهر غلط کرده ام یا در خوابم یا خود آن شهر ...

که این شهر را چه خوانند گفت افسوس است که شهر ما است و مردمان همان بستند آخر درمی چند که داشت بیرون کرد درمها
بود بر شکل پای اشتر بزرگی و مهر دقیانوس بر آنجا از سیصد سال زده یکی داد تا طعام خرد آن مرد در آن نگاه کرد نام دقیا
نوس بر آنجا دید و آن مرد دیگر غریب مجهول دید ویرا گفت این درم از کجا آوردی گفت ای مرد ترا با این چه کار است درم بگیر و طعام
وی آن زر بدیگری داد و او بدیگری داد و او بدیگری گفتند این مرد گنج یافته است او را گفتند بگو تا از کجا یافته که گنج پنهان نتوان
گرفت گفت ای قوم شما چه گوئید گنج چه باشد این درم صنعت کرم روز من بطرح میکنم دی روز من این داشتم و کس مرا گنج یافتی
متهم نکرد گفتند ای مرد محال مگو که این درمها تاریخ سیصد سال پیش از این زده اند آواز برآوردند و خبر به پادشاه رسید مردم
بر وی جمع شدند و او هیچ نگفت و جواب نداد مردم را از خاموشی او تهمت زیاده شد و در شهر دو رئیس بودند او را پیش ایشان بردند
و او دل بر مرگ نهاده بود و هیچ شک نمیکرد که او را پیش دقیانوس میبرند خدای را میخواند و میگفت ای خدای آسمان و زمین فریاد
رس ای کاش ما همه با هم بودیمی و عهد ما چنانست که ما با هم زندگانی کنیم و مردمان ما با هم باشند ای دریغا که این جبار مرا بکشد و من
دیگر ایشان را نه بینم همه راه این اندیشه میکرد و شهادت می آورد چون او را پیش آن دو رئیس بردند او بنگریست دقیانوس را ندید ساکن
شد او را بنشستند و درمها با آن رئیسان دادند او را گفتند ای جوان مرد راست بگو تا این گنج کجا یافته که نقش این درم گواهی
میدهد که تو گنجی یافته از گنجهای قدیم یملیخا گفت والله که من هیچ نیافته ام و این درم از خانه پدر خود برگرفته ام و ضرب این شهر است
من نمیدانم او را گفتند تو کیستی و پدرت کیست نام خود و پدر خود بگفت کس نشناخت چه از آن مدت سیصد و نه سال برآمده بود
گفتند که دروغ میگوید و او ساعتی سوگند میخورد و ساعتی خاموش میبود مردم بعضی میگفتند که این دیوانه است و بعضی میگفتند ابله است
و بعضی میگفتند طرار است یکی از آن رئیسان بانگ بر وی زد و گفت میخواهی که بدین دروغ و محال از دست ما خلاص یابی سیصد و نه سال است
که این درم زده اند میگوئی که از خانه پدر آورده ام تو کودکی آمده تا بر ما پیران افسوس داری اعیان و معرفان شهر اینجا اند
که اینجا حاضر اند و خزائن این شهر بدست ما است و ما از این ضرب یک درم نداریم ما ترا با این رها نکنیم اگر راست گفتی فهو المراد و الا امر بر
حبس و تعذیب باشد یملیخا گفت بخدای بر شما سوگند میدهم که دقیانوس چه کرد و چه گوئی که رفت این شهر دی در دست وی بود
گفتند ما بر پشت زمین پادشاهی نمیدانیم دقیانوس نام و این نام پادشاهی است که سالهای دراز است تا هلاک شده یملیخا گفت
کس باور نمیکند اما بدانید که ما چند یار بودیم پادشاه این شهر بر ما ستم کرد و ما را از دین حق منع میکرد تا از وی بگریختیم دی روز
و دوش بخفتیم و من امروز بشهر آمده ام تا برای ایشان طعامی خرم شما درم او بگرفتید و حواله بگنج میکنید بر من و اگر مرا باور نمیدارید
با من بیائید تا غار ما ببینید و یاران مرا در کوه منجلوس چون ارکوس رئیس این بشنید گفت همانا که این مرد راست میگوید و این
آیتی باشد از خدای آن دو رئیس و جمله اهل شهر می آمدند و یملیخا در پیش ایشان تا بدر آن کوه رسیدند یملیخا ایشان را گفت من از
... یاران ... تا نترسند که ما خلقی عظیم در پیش ایشان میرویم گفتند روا باشد چون باز آمد یملیخا نزد یاران در پیش شد
گفتند ... دقیانوس ... ساعت لشکر بر ما آید چون آواز چارپایان بشنیدند قطع امید کردند که لشکر دقیانوس است
ایشان یکدیگر را وداع کردند ... بخدای تسلیم کردند یملیخا در آمد چون او را بدیدند گفتند چه حالست ما را خبر ده یملیخا آنچه رفته بود بگفت
آن رئیسان و مردمان در آمدند و از آن حال تعجب فرو ماندند چون بگرفتند آن بنا که بعضی شکافته بود و بعضی بر جای تابوتی دیدند از ...

ازسیم بران زده آن تابوت را ازانجا بیرون آوردند و قفل بکشادند در انجا لوحی بود از ارزیز بر انجا نام و نسب ایشان
نقش کرده و فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس نامهای ایشان این بود مکسلمینا و مخشلینا و یملیخا و مرطونس و انوطلس و سرس
و مکرونس و دطینوس جوانانی بودند بدین شکل از فتنهٔ پادشاه وقت گریخته برای دین خود و درین غار شدند چون این حال معلوم
کردند شگفت زیاده شد و مؤمنان یقین بر یقین می افزودند و چون ایشان را دیدند جوانان تازه روی بقوت مانده و رنگ روی
ایشان نگردیده بود و جامهٔ ایشان چرکین نگشته یقین شد که خدای بر احیای موتی قادرست و زنده گردانیدن مردگان آن ایشان
نامه نوشتند پیش پادشاه که تعجیل بیا که بپینی آیتی بر بعث و نشور و آن قصه در نامه شرح دادند چون پادشاه آن نامه برخواند
روی بر زمین نهاد و خدای را شکر در اظهار آن آیه و بسیاری بگریست انگه برخاست با لشکر و اهل شهر آنجا آمد ایشان بعبادت
مشغول بودند و خدای را تسبیح و تهلیل میگفتند و چون پادشاه آن شهر را بدیدند بر و سلام کردند و گفتند ما ترا وداع میکنیم که
خدای ما را انحالت اول خواهد بردن که ما از خدای درخواسته ایم این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند خدای تعالی روح ایشان قبض
کرد پادشاه ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید برجگس (?) زیارت کرد ایشان کردیدن و بفرمود تا آن پادشاه تا بر در آن
غار مسجدی بنا کردند و مردم انجا نماز میکردند و آنرا حاجتگاه خود ساختند عبدالله عباس از رسول صم روایت کرد که گفت نامهای اصحاب الکهف
یازده چیز را سود دارد اول جستن کارها دوم روا شدن حاجات سیم گریختن از دشمنان چهارم ... پنجم پیش سلطان رفتن
ششم جاه و بزرگواری را هفتم بیم غرق شدن را هشتم بیم آتش که در جای افتد بنویسد و در انجا افکند آتش بمیرد نهم در راه ...
و مانده شدن را بنویسد و بر ران راست بندد مانده نشود دهم زنی را که دشوار زاید بنویسد و بر ران چپ او بندد بر وی آسان
شود یازدهم اگر کودکی شب گریه کند بنویسد و در زیر بالین او نهد ... درخواست که رسول صم مناجات کرد و گفت خدایا من ایشان را
خواهم دیدن خطاب آمد که تو در دنیا ایشان را نه بینی و لیکن وصی خود را با جمعی از صحابه انجا فرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند
گفت یا خداوندا ایشان چگونه روند گفت ایشان را بر بساط نشان و باد را بفرمای تا ایشان را بردارد و ببابی بر در رسول
بفرمود تا بساط بگسترانیدند و ابوبکر علیه اللعنه را گفت بر گوشه بنشین و عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب را گفت بر گوشه بنشین و امیرالمؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام را گفت با سلمان و ابوذر در بساط نشستند صحابه گفتند یا رسول الله وصی تو از میان
ایشان کیست گفت انکه چون بر ایشان سلام کند جوابش باز دهند انکه و چون گویند با او مناظره کنند و انکه وصی من نیست ایشان را
دستوری نیست که با ایشان سخن گویند و جواب سلام ایشان دهند انکه رسول خدای باد را فرمود تا بساط را برداشت و بباب غار
و ان آن وقت بود که از نماز فارغ شده بودند چون بباب رسیدند باد بساط را بنهاد امیرالمؤمنین صلوات الله سلامه علیه ابوبکر لعنه الله را
گفت برخیز و بر ایشان سلام کن برخاست و سلام کرد جواب نداد عمر نیز سلام کرد جواب نداد سلمان و ابوذر سلام کردند جواب
نیافتند امیرالمؤمنین علی برخاست و سلام کرد و آواز در غار در رفت همه جواب دادند و گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته گفت من رسول
رسول خدایم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرا بشما فرستاده است تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به و بک ... و صدقنا ... رسول
خدای شما را سلام میکند گفتند علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت السموات والارض و علیک یا ... رسول خدای را از ما
سلام و درود و گوی که ما باخوابگاه خود رفتیم تا انکه که مهدی اهل البیت خروج کند ما در همراه او باشیم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت چرا

چرا جواب ندادید گفتند ما جواب ندهیم الا پیغمبری یا وصی پیغمبری را و تو وصی پیغمبری ما ترا وداع کردیم و با خوابگاه خود رویم امیرالمؤمنین
گفت باد را تا بساط را برداشت و با مسجد رسول آمدند جبرئیل آمد و رسول را خبر داد از انچه رفته بود میان ایشان رسول گفت یا علی
تو گوی احوال را یا من بگویم گفت یا رسول الله آن نیکوتر که تو گوئی رسول او را خبر داد از انچه رفته بود والسلام اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ
اِلَی الْکَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا فَضَرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ
فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَدًا ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصَی لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا
چون آن جوانان مؤمنان ماوا گرفتند بآن غار نام او جوم بود خدای خود را بخواندند و از وی درخواستند و گفتند بار خدایا ما را
رحمتی ده از خزانهٔ کرم خویش و بساز برای ما رشدی و صلاحی ابن عباس گفت معنی اینست که با ما الطافی کن که با آن طلب رضای
تو کنیم و ازین غار بیرون رویم فضربنا علی آذانهم چون ایشان این دعا کردند ما بقدرت خویش دران غار خواب بر گوشهای
ایشان زدیم سالهای شمرده و ایشان را در خواب کردیم پس برانگیختیم ایشان را از خواب تا بدانیم که کدام ازین دو گروه شمرنده
ترند و داننده تر نهایت آن را که در غار درنگ کرده اند و چند در خواب مانده اند یعنی با ایشان معاملهٔ آنان کردیم تا بدانند
انچه ندانند گفته این دو گروه که خلاف کرده اند مسلمانان و کافران بوده اند مجاهد گفت این خلاف خود اصحاب کهف را بود که با
یکدیگر در مدت خواب خلاف کردند نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَاَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْ
نَاهُمْ هُدًی وَرَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ
مِنْ دُونِهِ اِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا اِذًا شَطَطًا هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا یَا
تُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا ما قصهٔ ایشان و خبر ایشان همه
با تو بگوئیم بحق ایشان جوانمردانی بودند که با خدای خود ایمان آوردند ازانجا گفته اند که اصل جوانمردی چیست گفته ایمانست بخدای
آنرا که از سر کفر ایمان آورد جوانمردی ازان آن را که نه از سر کفر ایمان آرد جوانمردی بهتر رسد لاجرم چنانکه در ایمان راجح اند در جوانمردی
هم راجحند تا جوانمردی از اهل جهان نفی کردند و در حق وی اثبات کردند بر زبان جبرئیل ع لا فتی الا علی لا سیف الا
ذوالفقار وَزِدْنَاهُمْ و بیفزودیم ما ایشان را لطف و هدایت کردیم و عنایة و ببستیم بر دلهای ایشان صبر از خانمان
و مفارقت خویشان و لطف و توفیق تا بر عمل صالح استقامت کردند و استدامت نمودند اِذْ قَامُوا چون پیش پادشاه
خود دقیانوس گفتند آنگه از و ترسند چون ایشان را دعوت کرد به بت پرستی رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ
خدای ما خدای آسمان و زمین است ما جز او خدای دیگر را نپرستیم و نخوانیم که اگر خوانیم سخنی پیش از حد گفته باشیم و دور از
حق هؤلاء این جماعت که قوم ما اند بیارند خدائی گرفته اند و ایشان را نمی پرستند بی حجتی و بینهٔ چرا بر پرستیدن ایشان
حجتی و بینهٔ روشن و برهانی نمی آرند بدایارند و چون حجت او برهان ندارند چرا دست از پرستیدن ندارند و خدای را شریک میگویند

که هیچ کس در جهان ظالم‌تر و ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای افترا کند و دروغ بر خدای بندد و بدو شریک نسبت کند

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ

وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ۝ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ

الْيَمِينِ ۝ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ

يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ۝ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از قول اصحاب کهف با یکدیگر گفتند یعنی

که مهتر ایشان بود ایشان را گفت چون شما کافران را اعتزال کردید و آنچه ایشان می‌پرستند از بتان بدون خدای ببریده و مقام
و مأوی با غار برید و در غار شوید و بعبادت خدای مشغول شوید تا خدای نشر رحمت کند و در رحمت بر شما گشاید و بسازد برای شما آنچه
کار کرد شما و آنچه با آن رفق گیرید و بآن منتفع شوید یعنی روزی حلال بشما رساند آنگه خطاب کرد با رسول و گفت ای محمد تو بینی آفتاب را
که چون برآید از غار ایشان بگردد بجانب دست راست و چون فرو شود بگذارد از ایشان بجانب دست چپ و حال آن بود که ایشان
در فراخنای اند از آن غار حق سبحانه و تعالی صفت آن کرد که ما ایشان را آنجا نشاندیم در آن غار فراخ از گرمای آفتاب تا ایشان را از آن نجات
و رنگ روی ایشان بگرداند و جامه ایشان کهنه نشود چه بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان بگردانیدیم و باد نسیم بر ایشان
وزیدیم تا از عفونت هوا ایشان را ایمن ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ آنچه خدای کرد با ایشان از آیات و دلالات قدرت او بود که
بخلق نمود تا کمال قدرت و غایت لطف او بدانستند هر که را خدای راه نماید بلطف و بیان او مهتدی باشد و راه یافته و هر کرا
گمراه کند بخذلان تو او را هیچ یاری و دوستی مرشد نیابی که او را راه نماید و از ضلالت با هدایت آرد وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا

وَهُمْ رُقُودٌ ۝ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ ۝ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ۝ خطاب رسول را با هر یکی از شنوندگان میگوید که پنداری ایشان را که ایشان

بیدارند چون چشم خود بیدار نیستند خفتگانند خفتگانی که چون بیداران چشم گشاده چنانکه گویی می‌نگرند وَنُقَلِّبُهُمْ و ما ایشان را
میگردانیم با جانب راست و با جانب چپ یعنی از این پهلو بآن پهلو تا پهلوهاشان ریخته نشود و عبدالله عباس گفت در هر سال دو نوبت
پای ایشان را از این پهلو بران پهلو گردانیدی ابوهریره گفت هر سالی دوبار وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ و سگ ایشان بر در آن غار
هر دو دست گسترانیده بود و سر در میان دو دست نهاده عبدالله عباس گفت سگی سرخ بود نام او قطمیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام
روایت است که نام او ریان بود و از بعضی صحابه روایت کرده‌اند که اگر کسی از سگ گزنده بترسد بگوید وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ
سگ او را نگزد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر مطلع شوی و دیده ور گردی بر ایشان از ایشان بترسی و پشت بر دانی از ترس و پر از بیم
و پر کرده شود اندرون تو از ترس ایشان یعنی دلت پر از ترس گردد خدای تعالی ترس ایشان را در خلق محجوب کرده است
تا هیچ جانوری از ترس قصد ایشان نکند و زیارت کرد و این ترس [illegible] خدای تعالی از ایشان در دل خلقان افکند

و کفر اند از درازی ناخنهای ایشان و مویهای ایشان کلبی گفت ایشان خفته بودند چشمها گشاده چنانکه گویی سخن خواهند گفت
عبدالله عباس گفت با معاویه بغزوة المضیق بودیم بروم بغار اصحاب کهف بگذشتیم معاویه گفت برویم و اصحاب کهف را ببینیم من گفتم
ترا این نباشد و این مرا منع کرد آن کس که بهتر از تو بود او را راه نیافت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا معاویه گفت من
از پی نروم تا حال ایشان ندانم اکنون تو برای الکهف بروید و ما را خبری آرید چون رفتند و پای در غار نهادند خدای تعالی بادی فرستاد که همه را از آن غار بیرون [illegible]

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى

طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ۝ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ

يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ۝ و همچنان ما ایشان را از خواب برانگیختیم و بیدار کردیم تا یکدیگر را بپرسند و حال خود از یک

دیگر تفحص کنند و آنچه خدای تعالی با ایشان کرده است بدانند دیگران و از ایشان اعتبار گیرند و استدلال کنند بر موقف صانع خود تا یقینشان
بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوینده از ایشان گفت و آن مکسلمینا بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند گاه هست تا شما درین جایگاه مقام کرده‌اید گفتند
روزی یا بعضی از روزی و این برای آن گفتند که بامداد بود که ایشان در غار بخواب رفتند و پس از زوال بود که بیدار شدند چون در
درازی موی و ناخن خود نگریستند بدانستند که بیشتر از آنست و ندانستند که چند است گفتند خدای عالمتر است بآن مدت که شما
درنگ کرده‌اید شما ندانید و باین علم راه نبرید آنچه اهم است در پی آن باشید اکنون ما محتاج طعامیم یکی را بفرستید از شما تا بشهر رود
با این نقره که شما راست و درم که دارید طعامی خرد و ورق درم زده باشد که را گویند و هذه اشارت است با درمهای ایشان و این
شهر آنست که در دامن آن کوه بود نام او افسوس و باید که بنگرد تا از اهل آن شهر کیست که طعام او پاکیزه‌تر است عبدالله عباس گفت
یعنی کدام است که ذبیحه او حلال‌تر است و این برای آن گفتند که در آن شهر بعضی کافر بودند بت‌پرست و بعضی مؤمن و خداپرست طعام
مؤمنان و ذبیحه ایشان بخرد فَلْيَأْتِكُمْ پس بیارد برای شما روزی حلال و پاک و طعامی که قوت شما باشد و نباید که کس را بر شما و
جایگاه شما اطلاع دهد و از کار شما آگاه گرداند که اگر اهل این شهر بر شما مطلع شوند و جای شما بدانند شما را سنگسار کنند و بزشت
ترین عذابی بکشند یا شما را با دین و ملت خود برند و آنگه هرگز فلاح و رستگاری نیابید وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ

لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ

مَسْجِدًا ۝ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ

وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ

إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۝

بحث ارواح

چنانکه ایشان را از خواب کردیم و برانگیختیم از خواب برای حکمتی همچنین ما مطلع کردیم مردمان را بر ایشان و احوال ایشان ظاهر کردانیدیم
تا بدانند که وعده خدا حقست در بعث و نشور و آنکه قیامت آمدنیست و در وی شکی نیست و وقتیکه برانگیختیم اصحاب کهف را که مردمان آن وقت
خلاف میکردند با یکدیگر بعضی [illegible] میگفتند و بعضی حشر اجساد با ارواح میگفتند ما ایشان را بر اصحاب کهف اطلاع دادیم تا اعتقاد آنجماعت کنند و تحقیق
و آگاه شدن حشر و نشر دلیل سازند چون ایشان را بدیدند و حال ایشان بدانستند ما جان برداشتیم مردمانیکه حاضر بودند گفتند
بر ایشان بنا سازید چنانکه در کوهستانها سازند ربهم اعلم بهم خدای ایشان داناترست بایشان تا ایشان خفته اند یا مرده بعضی
گفته اند [illegible] ایشان تا قیامت و گفته اند [illegible] اهل شهر در کار اصحاب کهف بعد از آنکه ایشان در کار کرده شدند کافران گفتند [illegible]
بر ایشان بنیانی و صومعه کنیم که ایشان از ما اند و مسلمانان گفتند که ما بر ایشان مسجدی کنیم که اهل دین ما اند و قال الذین غلبوا [illegible]
یعنی سدوس الملک و اصحابش که ما بر ایشان مسجدی بنا کنیم بر در این غار تا مردم در آنجا نماز کنند و بمکان ایشان تبرک سازند ایشان
همچنان کردند بر در آن غار مسجدی ساختند سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم خدای تعالی رسول را خبر داد و گفت جماعتی خواهند آمدن تو از
ترسایان و حدیث اصحاب کهف گفتن و در عدد ایشان خلاف خواهند کردن تا پیش از آنکه بیایند رسول صحابه را خبر داد تا یقین ایشان
زیاده شود و مهتر ایشان دو مرد بودند یکی را نام سید دیگری عاقب سید یعقوبیه بود و عاقب نسطوری سید گفت ایشان سه کس بودند چهارم
ایشان سگ بود عاقب گفت پنج کس بودند ششم ایشان سگ بود مسلمانان گفتند هفت بودند و هشتم ایشان سگ [illegible] که قول کدام
قول [illegible] و ظاهر آیه [illegible] و آنچه رسول [illegible] بگوی که خدای من داناترست بعدد ایشان [illegible]
ایشان را ندانند مگر اندکی از مردمان که عدد ایشان [illegible] آن قلیل اهل کتابند عبدالله عباس گفت من از آن اندکم که عدد
ایشان بدانند [illegible] نامهای ایشان [illegible] [illegible] [illegible]
در باب ایشان جدال و خصومت مکن یعنی در باب اصحاب کهف مگر جدالی ظاهر و حجت و دلالتی [illegible] عبدالله عباس و مجاهد [illegible] گفته اند [illegible]
در باب ایشان الا آنچه ما ترا ظاهر کرده ایم و از قبیل وحی بدان اطلاع داده و در آیه دلیل است [illegible] روا [illegible] و باطل
روا نبود و طلب فتوی مکن در باب اصحاب کهف و از هیچکس [illegible] سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان رسول را گفتند ما را
از اصحاب کهف خبر ده گفت فردا خبر دهم و نگفت ان شاء الله جبرئیل دیگر روز نیامد و چند روز وحی منقطع بود [illegible]
[illegible] از اهل کتاب [illegible] کتاب [illegible] قصه اصحاب الکهف جبرئیل آمد و این آیه آورد [illegible]

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۝ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ
أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ۝ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا
تِسْعًا ۝ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا ۖ لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ ۚ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ
وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ۝

ادبی است که خدای تعالی رسول خود را [illegible] فرموده که مگوی چیزی را
که تو دامن آن را خواهم کرد الا که بگوئی ان شاء الله و این نهی [illegible] [illegible] [illegible]

بگو فردا

که بگو فردا چنین خواهم کرد الا آنچه خدای خواهد و خدای نخواهد الا طاقت و این را استثنا مثبت کردند و او را در سخن اثری باشد و در
او خلاف است حسن بصری گفت مادام که از جای برنخاسته باشد عبدالله عباس گفت تا یکسال و مذهب معتمد آنست که مادام متصل
یا در حکم متصل و اگر نه چنین بودی هیچ عقدی از عقود درست نبودی و منعقد نشدی چه ایمن نبودی که بعد از مدتی استثنا کند اگر
گفت واذکر ربک خدای خود را یاد کن چون فراموش کنی یعنی چون استثنا یاد کن چون فراموش کرده باشی بعضی گفته اند مراد آنست
که چون ذکر بهشت فراموش کنی بتوبه تلافی آن بکن و قل عسی و بگو که شاید خدای من مرا راه نماید بچیزی که از قصه اصحاب کهف به باشد
و اقرب بصلاح نزدیکتر از آیات و معجزات تا جواب آن باشد که ترا بپرسیدند از قصه اصحاب کهف و تو توفیق نمودی از آنکه ترا
علم نبود بدان ولبثوا فی کهفهم و درنگ کردند و بماندند ایشان در غار خفته خود مدت سیصد سال و نه سال زیاده بران تا این
سخن گفت بعضی گفته اند که این سخن جهودان است که اگر چنین نباشد انجمعی را باشد که قل الله اعلم بما لبثوا چه اول قطعت و دوم
ابهام و این قول فساد است دیگر مفسران گفته کلام خداست جل جلاله و از مدت مقام ایشان در غار این مقدار است اما قول قل الله
اعلم بما لبثوا اسباب این بود که جهودان عهد رسول گفتند که از آن روز که ایشان در غار رفتند تا اکنون سیصد و نه سال است خدای
تعالی فرمود که بگوی که خدای عالمتر است بآنچه ایشان درنگ کرده اند و خدا راست غیب آسمان و زمین و گفته اند که اول خبر
رسول را بمقدار آن علی التحقیق آنکه گفت اگر جهودان بپرسند از تو بگو و حواله بعلم من کن و بگو الله اعلم بما لبثوا خدای عالمتر است
بمدت درنگ کردن ایشان چه اوست که غیب آسمان و زمین داوند و بروی پوشیده نباشد ابصر به و اسمع چه شنوا و بینا است
و اعمال و افعال و احوال بندگان خود را و اندر شنوا و اهل آسمان و زمین را بجز وی یاری و ناصری نیست و او آن خدایست که در حکم خود هیچکس

را انباز و شریک نگیرد [illegible]

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ ۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ
مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۝ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا
وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ۝

بخوان ای محمد آنچه وحی کرده شد از اخبار اصحاب الکهف و غیر آن و گفته اند که متابعت
کن آن را که بتو وحی کرده اند در قرآن از اوامر و نواهی که آن کتاب خدای تست که کلمات خدای ترا هیچ مبدلی و مغیری نیست
و در وعده او خلاف نبود و در خبر او کذب نرود و نیابی هرگز بدون خدای ملجئی و پناهگاهی اگر رسول صلی الله علیه و آله را گفتند مگر
و خود را از این درویشان متبعد کردان و سبب آن بود که عیینة بن الحصین الفزاری پیش از آنکه ایمان آورد بنزدیک رسول آمد
جمعی درویشان را دید چون سلمان و عمار و خباب و صهیب و غیر ایشان که بر گرد رسول نشسته بودند و سلمان گلیمی داشت
برآورده و بوی ناک شده و پاره برگ خرما پیش گرفته زنبیلی میبافت عیینه گفت ای محمد ترا ننگ نمی آید از بوی ما که ما از بر تست
[illegible] با ایشان نشستن ما تا دور [illegible] و مطرف [illegible] مردمان [illegible] اگر ما ایمان آریم همه مردمان ایمان آرند و ما را
[illegible] ایشان [illegible] برای ما [illegible] ایشان [illegible] رسول حریص بود بر ایمان ایشان چیزی در خاطرش

آمد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وَاصْبِرْ نَفْسَكَ حبس کن نفس خود را و باز بند با آنان که خدا را میخوانند بیامداد و شبانگاه
و او را می پرستند و رضای او میجویند و ثواب آخرت میجویند و می طلبند و عمل خاص و خالص برای او میکنند کعب الاحبار گفت مراد اهل نماز
فریضه اند وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ و نباید که چشم تو از ایشان در گذرد یعنی باید که ایشان پیش چشم تو باشند و در نظر تو باشند و اگر
چشم از ایشان بگردانی و با کسانیکه اهل دنیا اند بری و درویشان نظر کنی و زینت حیات دنیا خواهی و طالب آن باشی وَلَا تُطِعْ
و فرمان مبر آنکس را که ما دل او غافل کردیم از ذکر خود بخذلان و تخلیه و او تابع هوای نفس خود است نه طالب رضای ما و پیشه کار او از
حق گذشتن بوده است و باطل پیوستن قتاده گفت ضایع مانده و معطل کرده و هم او گفت که این آیه در حق اصحاب صفه آمد و ایشان هفتصد مرد
درویش بودند ملازمان مسجد رسول ایشان را صنعتی و تجارتی نبود نماز میکردند و منتظر نماز دیگر میبودند چون این آیه آمد رسول خدای گفت
الحمد لله که در امت من کسانی اند که خدای مرا فرمود که خود را با ایشان بند و با ایشان باش وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا
يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ
فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا
عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا

بگو ای محمد که این قرآن و آنچه در وی است از اخبار و آیات و اوامر و وعد و وعید حق است از خدای شما هر که میخواهد گو ایمان آر و تصدیق کن و هر که میخواهد
گو کافر شو که حق آمد و ظاهر شد و علتها همه زایل گشت و نماند الا اختیار شما آنچه خواهید از کفر و ایمان اختیار کنید که برای ظالمان یعنی
کافران ساخته ایم آتشی که سراپرده های او محیط ایشانست و ایشان در میان آن گرفتار شده اند که از هیچ جانب راهی در خروج
نیابند که از آن آتش بگریزند و خلاص یابند ابو سعید خدری از رسول روایت کرد که دوزخ را سرادقهاست کثافت هر یکی
چهل ساله راه و جدارها چنانکه گفت دیواری بود از آتش که ایشان در آمده بعضی دیگر گفته اند که روز قیامت دودی باشد که از دوزخ
برآید و گرد کافران در آید وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهند از تشنگی که بایشان رسد فریاد رسند ایشان را بآبی چون دردی
زیت از گرمی چنانکه چون نزدیک ایشان برند رویهای ایشان سوخته و بریان کرد و پوست از سر و روی ایشان بیفتد
سعید جبیر گفت چون اهل دوزخ گرسنه شوند از گرسنگی فریاد خواهند ایشان را از درخت زقوم دهند چون بخورند گوشت روی
بر تن ایشان پخته شود چنانکه پاره های گوشت با عرق ایشان بریزد و اگر تشنگی بر ایشان غلبه کند چند سال از تشنگی فریاد کنند
اگر ایشان را آبی دهند بغایت گرم چون نزدیک دهان برند گوشت روی ایشان [illegible] بِئْسَ الشَّرَابُ بد آبیست آن
و زشت شرابی و بد تکیه گاهیست آتش دوزخ و زشت آرامگاهی و برعکس إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] ایمان آوردند و کار
نیکو کردند ما مزد نیکوکاران ضایع نگردانیم ایشان راست بجزای [illegible] بهشتهای [illegible] در زیر درختان آن جویهای

آب روان میرود و زیر کوشکهای ایشان آب روان میگردد ایشان را در بهشت مزین کرده اند و بیارایند بحلیها و زیورها
از دستینهای زرین و در پوشانند جامه های سبز از دیبای تنک و دیبای سطبر کنایه است از آنکه اهل بهشت پادشاهان باشند
و زینت بهشت مومنان راست و نیکو آرامگاه و تکیه گاهیست ایشان را بهشت وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا

لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ
يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ
تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا

گفته اند این آیه در حق دو برادر آمد از اهل مکه از بنی مخزوم یکی کافر بود و یکی مومن مومن ابو سلمه بود عبد الله بن عبد الاسد شوهر ام سلمه بود
و کافر اسود بن عبد الاسد و گفته اند که آیات بر سبیل مثلست در رسول و مشرکان مکه عبد الله عباس گفت خدای تعالی مثل زد بدو مرد از بنی
اسرائیل یکی مومن بود نام او یهودا و یکی کافر نام او فطروس و ایشان آنند که خدای تعالی وصف ایشان کرد در والصافات عطای خراسانی
گفت در بنی اسرائیل دو مرد بودند یکی مومن و یکی کافر ایشان را از پدر میراثی رسید هر یکی را چهار هزار دینار برادر کافر بهزار دینار سرای
بخرید برادر مومن گفت بار خدایا برادرم در دنیا بهزار دینار سرای خریده است من از تو در بهشت بهزار دینار سرائی میخرم و هزار دینار بصدقه داد
و برادرش بهزار دینار بنده و تجمل سرای خرید او گفت خدایا من نیز بهزار دینار از تو ساز و تجمل و خدم سرای بهشت میخرم و هزار دینار
دیگر بصدقه داد برادرش بهزار دینار دیگر زمین و آب و ضیاع خرید او گفت خداوندا من از تو بهزار دینار ضیعه و اسباب بهشت میخرم
هزار دینار دیگر بصدقه داد و برادرش بهزار دینار دیگر زنی خواست او گفت خداوندا من نیز از تو بهزار دینار زنی میخواهم از حوریان
بهشت و هزار دینار دیگر بصدقه داد چون روزگاری بر آمد محتاج شد پیش برادر آمد و حال خود با وی آشکارا کرد برادرش گفت
تو آن مال چه کردی گفت بصدقه دادم و قصه با وی بگفت او بر سبیل استهزا گفت إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آنگه گفت واهه که [illegible]
جوی بتو ندهم و او را از پیش خود براند خدای تعالی در قصه ایشان این آیات فرستاد و گفت ای محمد برای این کافران
مثلی زن بآن دو مرد که یکی از ایشان را دو بوستان انگور دادم و گرد آن دو بوستان در آوردم درختان خرما و در میان
آن زرع و کشت از گندم و جز آن كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ هر یکی از این دو بوستان میوه خود میداد هر سالی و هیچ سالی از آنچه در سالی
داده بود کم نکرد و در میان این دو بوستان جوی آب روان کردیم و بکشادیم و این مرد را از این بوستان میوه بود مجاهد گفت
[illegible] زر و سیم [illegible] یعنی صاحب آن بوستان را جز این مال زر بود و سیم فَقَالَ لِصَاحِبِهِ آنمرد که خداوند بوستان بود با برادر
گفت من مال از تو بیشترم [illegible] و عزیزترم وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در بوستان خود رفت و حال آنکه خود ظالم نفس خود بود گفت من نمی پندارم
که این [illegible] این بوستان هرگز هلاک شود و برکرده و نمی پندارم که قیامتی خواهد بود و قیامت خواهد بود برخاست و اگر چنانست که شما
میگویید که ما را بعث خواهد بود [illegible] بخدای [illegible] من بازگشت خود را آنجا بهتر یابم از این بهشت

وکار من نیکوتر از کار تو بوده باشد قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۝ لَٰكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ۝ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ۝ فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ۝

گفت او را یار و رفیق و برادر مسلمان او و حال آن بود که با او سخن میگفت و مناظره میکرد که آیا کافر شدی بخدای که ترا از خاک بیافرید یعنی پدر ترا آدم پس از آنکه از نطفه که آب مرد است که از غذا حاصل می آید پس ترا بیافرید و راست کرد اندام و روی راست و خلق راست قامت و این آفرینش تدریج برای آن کرد تا بدانند که این فعل فاعل مختار است و بطبع نبوده است که اگر بطبع بودی بیکبار بودی لکنا هو الله ربی لیکن مرا اعتقاد آنست انه الله که آفریدگار و پروردگار منست با خدای خود هیچکس انباز نگردانم و شریک نگیرم و چرا چون در بوستان خود رفتی نگفتی که کار آنست که خدای خواست و آنچه خدای خواسته باشد یعنی حاصل آن بوستان بخواست خداست و امر آن بدست اوست اگر خود میان تو و آن جدا کند و برکت از وی ببرد تا جمل این قول ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن آنست که خدای خواست از فعل خود باختیار از فعل غیر خود بخشیت اکراه [illegible] باشد و آنچه نخواهد بر [illegible] باشد لا قوة الا بالله هیچ قوت و قدرت نباشد مگر بخدای چه بر خلق قدرت بخدای قادر است اوست که قادر الذات است و هم قادر که قدرت اوست باقدار او قادر است انس مالک از رسول روایت کرد که هر که چیزی بیند که او را خوش و نیکو آید بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله چشم بد بآن چیز نرسد ان ترن انا اقل منک اگر می بینی مرا که من کمترم از تو بمال و فرزند شاید که خدای من بدهد مرا بهتر و نیکوتر از بوستان تو برای ایمان من و بفرستد برین بوستان تو آتشی و عذاب حسبانا بر وفق آنچه کرده از کفر و معصیت و بطر و تکبر فتصبح پس در بامداد آید این بوستان خاکی [illegible] که پای از و بلغزد یعنی خاکی ساده که برو نبات نباشد او یصبح ماؤها غورا

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ۝ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ۝ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ۝ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ ۚ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ۝

یا آب این بوستان در بامداد آید بگو یعنی بزمین فرو شده و خشک گشته که اگر خواهی که طلب آن کنی نتوانی باز دست آوردن و آن جاری کردن و احیط بثمره و هلاک شد میوه آن بر وجهی که از آن هیچ سلامت نیافت [illegible] فاصبح یقلب کفیه او در بامداد آمدی کرد ایند هم دو دست خود را از حسرت و پشیمانی بر آنچه نفقه کرده بود در آن بوستان و [illegible] و پشیمانی میخورد و حال آن بوستان افتاده بود بر چفتهای او یعنی چفتها بیفتاده بود و از بر سر آن افتاده و کشته [illegible] خدای

آتشی بفرستاد تا آنرا بسوخت و آب آنرا بزمین فرو برد که از آن اثر نماند او میگفت کاشکی من بخدای خود شرک نیاوردمی و [illegible] را شریک او نکردمی تا این بوستان هلاک نشدی روا باشد که این تمنای او بر وجه توبه باشد از کفر و دخول در ایمان آنگه حق گفت و الحال که ما عذاب فرستادیم او را چه کردمی بود که یاری او کنند و از ان عذابش باز دارند بدون خدای و او خود انتقام نتوانست کشید نتوانست خواست هنالک الولایة لله الحق در آن مقام و در آن وقت ولایت و نصرت خدا راست بحق جز او کسی نصرت نتواند کرد در مثل آن حال تولای بخدای کند و باو ایمان آرد هر مضطری و عاجزی و هو خیر ثوابا با پاداش دادن بهتر است او از هر ثواب دهنده و خیر است و او بهتر است عاقبت و سر انجام از هر که دون اوست و [illegible] هنالک اشارتست بقیامت و آنچه آنجاست از ثواب

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ۝ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ۝ خدای تعالی رسول خود را گفت ای محمد برای این

کافران و دنیا پرستان مثلی زن زندگانی دنیا را و بگو که مثل زندگانی دنیا چون آبیست که آنرا از آسمان فرستادیم پس بآن آب نبات زمین بروید و بهم آمیخته شود از انواع گیاهها از سبز و سرخ و زرد و با طراوت و بهجت هرچه نیکوتر پس روزگار بر نیاید که آن همه زرد و خشک گردد و از هم فرو ریزد و باد آنرا در جهان پراکنده گرداند چنانکه از آن هیچ اثر نماند همچنین است حال مردمان دنیا مردی را بینی بر سر عیش و فرصت و جوانی و کامرانی و مال بسیار و فرزندان و خدم و حشم کارها ساخته و مرادها بر آمده همی ناگاه تا دیگری کار او بر گردد و شادی بغم مبدل شود و زندگانی بمرگ و نعمت بمحنت و توانگری بدرویشی و صحت بمرض و کار روائی بعجز و ماندگی تا هرچه دیده باشی بخلاف آن شود و حال و بال گردد و تخت تابوت شود و کوشک گور گردد شعر

بالله ربک کم قصر مررت به ۝ قد کان یعمر باللذات والطرب ۝ طارت عقاب المنایا فی جوانبه ۝ وصار من بعدها للویل والحرب

یکی از جمله حکما گفت مرا بکوفه مهمی بود بجوزنق و سدیر بگذشتم سراهای نعمان منذر دیدم خراب گشته و از آن جز اطلال و رسوم نمانده [illegible] آنجا توقف نمودم گفتم این [illegible] این [illegible] از هاتفی شنیدم که میگفت شعر

افناهم حدثان الدهر والحقب ۝ وعالم [illegible] ۝ دیگری گفت من یحیی خالد برمکی را در خواب دیدم در آن وقت که وزیر بود که در جانب شرقی آواز آمد و گوینده این بیت میخواند شعر

کان لم یکن بین الحجون الی الصفا ۝ انیس ولم یسمر بمکة سامر

یحیی خالد جواب داد و گفت ۝ بلی نحن کنا اهلها فابادنا ۝ صروف اللیالی والجدود العواثر ۝ چهل روز تمام نشد تا کار ایشان از تخت [illegible] سید عبدالملک [illegible] سر حسین ابن علی دیدم پیش عبیدالله زیاد و نعش او نهاده در قصر الاماره کوفه و سر عبیدالله دیدم پیش مختار [illegible] و سر مختار دیدم پیش مصعب زبیر نهاده و سر مصعب زبیر دیدم پیش عبدالملک مروان نهاده و این [illegible] حال [illegible] فرمود که ما امثال [illegible] الا ان فی ذلک لعبرة هیچ سرای از خرمی پر نشد الا که [illegible] بآب چشم پر شد خالد بن ولید [illegible] دختر نعمان بن المنذر پرسید که بگوی تا حال شما چگونه بدینحال رسید گفت [illegible]

یا مفضل کفت مجمل کفت روزی آفتاب برآمد صبح رونده بنوه در خورنق و سدیر الآن زدست ما بوده همان روز آفتاب فرو رفت تا چنان
شدیم که هر که ما را دید بر ما رحم کرد اکنه کفت تمنایو سوس النّاس والامراء نا و لکن فیهم سوقة بنتصف آدمی همچنین است
زندگانی دنیا چون کیاه زمین است وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا و خدای تو بر همه چیزی قادر و توانا است تواند که حال
حال بکرداند و کارها دکرکون کند اکفت اَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا دل بر دنیا منه و مال و فرزند مغرور مشو که مال و فرزند
زینت زندگانی دنیا است و آرایش او پایدار نباشند تا در کوری نه مال هیچ و نه فرزند و نه خویش هیچ نه پیوند عبدالله بن علی [illegible]
از رسول صلعم شنیدم که کفت امت من در دنیا سه طبقه باشند طبقه اول جماعتی اند که در جمع کردن مال رغبت نکنند و در اقتنا و ادخار
او سعی ننمایند از دنیا بسد جوعی و ستر عورت راضی باشند توانکری ایشان در ان بود که ایشان را آخرت بس باشد و ایشان
آنان باشند که لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و طبقه دوم آنانند که مال دوست دارند از پاکترین طریقی و حلال ترین وجهی جمع کنند
و در نیکوترین راهی صرف کنند با درویشان مساوات کنند و صله رحم بجای آورند و در اجتناب از حرام چنان باشند که اکر سنگ
خورند دوستر دارند از درمی حرام ایشان آنان باشند که اکر خدای با ایشان مناقشه کند عذاب ایشان کند طبقه سیم آنانند که
در جمع مال دوست دارند از حلال و حرام درم می آرند از واجبات منع کنند و اکر امساک کنند بخل ورزند ایشان آنانند که دنیا نعم
دلهای ایشان بدست کرفته باشد تا اکه ایشان را بدوزخ برد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ کفت آن می کنند که
بکنند و وبال آن بماند آن کنند که باقیات صالحات است عبدالله عباس و مجاهد کفتند باقیات صالحات سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر است چون بنده این کلمات بکوید کناه از و بریزد چنانکه برک از درخت ابو ایوب انصاری کفت
از رسول خدای صلعم شنیدم که کفت چون شب معراج مرا بآسمان بردند ابراهیم علیه السلام را دیدم مرا کفت امت را بکوی تا در زمین
بهشت درخت بسیار کنند کفتم درخت بهشت چه باشد کفت کفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم امام محمد باقر علیه السلام فرمود که
باقیات صالحات قیام اللیل است شب برخاستن برای نماز شب خدای تو کفت باقیات صالحات نزدیک خدای تو بهتر است
بثواب و نیکوترست بامید کفته که خدای تو دنیا را تشبیه با آب کرد برای اکه آب بیکجا قرار نکیرد و بکردد چون راه یابد برود
و اکر و بیکجا باز دارندش روزی چند بماند اکر زایل شود و بعضی بزمین فرو شود و بعضی بهوا بر رود دنیا هم چنین است نماند و اکر روزی چند بماند باز فانی شود
وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَعُرِضُوا عَلٰى رَبِّكَ
صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا وَوُضِعَ الْكِتَابُ
فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا
و یاد کن ای محمد آن روز را که ما کوهها را برفتن آریم و روان کردانیم و از ایشان اثری نکذاریم همه را چون کرد در هوا پراکنده کردانیم
و تو در آن روز زمین را ببینی ظاهر و ساده در وی هیچ کوهی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد کویند معنی وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً

آنست که ما باطن زمین ظاهر کرده ایم و بکردانیم تا آنچه در بطن او باشد بر ظهر آید مردکان را برانکیزیم و خلقان را حشر کنیم و هیچکس را باز
نکنیم در خبر است که روز قیامت در آید و اسرافیل در صور دمد خدای تعالی کوهها را در رفتن آرد همه بر روی زمین بروند اکنه باد وی بر آید
و آن کوهها را بر دارد و در هوا برد مانند پشم زده چنانکه کفت وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ وَعُرِضُوا عَلٰى رَبِّكَ
و این خلقان را بخدای عرض کنند صف در صف زده اکنه خطاب در آید که لَقَدْ جِئْتُمُونَا با آمدید چنانکه در اول بار شما را بیافریدیم
آیه اکر چه عامست مراد خاص است اکنه این باکان کویند شما نزدیک ما آمدید همچنانکه ما اول بار آفریدیم و آن استبعاد زنده
شدن زایل کشت از شما امروز بعضی کفته اند که برهنه آمدی و ختنه ناکرده چنانکه در دنیا آمدی بیانش قول رسول صلعم يُحْشَرُ النَّاسُ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عُرَاةً حُفَاةً غُرْلًا برهنه و ختنه ناکرده باشند عایشه چون این سخن بشنید کفت زنان هم برهنه باشند کفت آری کفت
و اسوأتاه وا رسوائیاه رسول خدای صلعم فرمود هر کس را روز قیامت چندان در پیش باشد از اهوال قیامت که نداند که مرد کدام
و زن کدام لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ بَلْ زَعَمْتُمْ نه شما دعوی کردید در دنیا که ما شما را وعده کاهی ننهیم و مرجعی و باز
کشتی نکنیم آن دعوی شما باطل کشت و کفتار دروغ شد وَوُضِعَ الْكِتَابُ نامه اعمال ایشان بر دست ایشان نهند تو بینی آن مجرمان
و کافران را ترسان و خایف از آنچه در نامه ایست که هیچ کناه صغیره و کبیره نیست الا که همه جمع کرده است و نوشته
در صغیره و کبیره خلاف کرده اند عبدالله عباس کفت تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره و این بر سبیل مثل کفته و صغیره و کبیره نسبت
نسبت با یکدیکر باشد که هر کناهی که نسبت بکناهی دیکر عقابش کمتر بود آن صغیره باشد و آنچه عقابش بیشتر باشد کبیره باشد
وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا و یافتند آنچه کرده اند حاضر یعنی بتفصیل از ثواب و عقاب و خدای تو بر هیچکس ظلم نکند و حق او باز نکیرد
و بار کسی بر دیکری ننهد وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ
الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ
بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ
مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا
حق تعالی حدیث آدم و ابلیس را درمیان آورد تا تنبیه کند متکبران را که استنکاف میکردند
از مجالست صحابه کفت یاد کنید چون ما کفتیم فرشتکان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند مکر ابلیس که سجده نکرد و از فرمان خدای بیرون
آمد از عبدالله عباس روایتست که او کفت که از قبیل فرشتکان قبیلی اند که حق تعالی ایشان را از آتش سموم آفرید و دیکر فرشتکان را
از نور آفرید نام او بسریانی عزازیل بود و بتازی حارث حسن بصری کفت ابلیس هرکز فرشته نبوده و پدر جنیانست چنانکه
آدم پدر آدمیانست و اختیار سید رحمه الله آنست که او فرشته بود و چون او را عقل بر خاسته است بر بطلان ارتداد
[illegible] که نافرمانی کرده آدم را سجده نکرد فاسق باشد باعتقاد اکنه نیکو نباشد در حکمت کسی که
او از آتش باشد فرمودن که سجده کن کسی که از خاک باشد اکنه خطاب کرد با کافران و کفت آیا شما ابلیس را و فرزندان او را
بدوستی کیرید چون باشد و حال اکه ایشان دشمن شمااند مجاهد کفت ابلیس را پنج فرزند بود لاقیس و ولهان و ایشان صاحب

طهارت و نماز نکند و فرزندان آدم را از طهارت و نماز منع میکند و حضانت و مره که ابلیس را باو کنیت کنند و کویند کرابو مره داو صاحب اسواقست بهر بازاری رایتی دارد و اهل بازار را بر فتنه و فساد حمل کند و تبرات و العاحب مصایبست و منتشر کار او برفوع و جامه دریدن دارد و اعداست و او زنان را بر زنا کردن حمل کند و مسوطست و او خبرهای دروغ افکند و داسم است چون مرد بخانه رود و سلام نکند و نام خدای نبرد چون طعام خورد با وی بخورد شعبی کفت روزی جمالی می آمد خشتی در پشت کرفته بخانه دم اکفت ابلیس را زن بوده کفتم من در ان عروسی حاضر نبودم الکه این آیه یاد آمد افتتخذونه و ذریته اولیاء کرهم کفرزندی از زن نباشد کفتم بلی اورا زن بود و فرزندان او همچ آدمی نیز الا که با او یکی بیضه از فرزندان او کی او را اغوا اغوا میکند بئس للظالمین بدلا بد بدلیست ظالمان و کافران را ابلیس و فرزندانش از خدای تعالی که فرمان او برند و فرمان بپیش کیر ند ما اشهدتهم کافران که با ابلیس تولا کردند برای آن بود که اعتقاد کرده بودند که ایشان غیب دانند تا ایشان را از غیب آسمان خبر دهند و بر اصول آن واقف کردانند خدای تعالی آیه فرستاد و کفت ایشان غیب آسمان چه دانند و امر آن چه شناسند من ایشان را حاضر نکرده ام در وقت آفریدن آسمان و زمین نه آفریدن نفس ایشان تا ایشان مرا یاری دهند و نباشم من و نبوده ام که کمراهان را و کمراه کنندگان را یار و یاور خود کیرم وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۝ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۝ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۝ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ۝

روزی که ما کوییم این کافران و مشرکان را بر سبیل سخریت و استهزا که آواز دهید و بخوانید شریکان مرا آنانکه شما دعوی کردید که ایشان شریک منند آن کافران معبودان خود را بخوانند ایشان جواب ندهند ما میان کافران و معبودان ایشان حاجزی برزخی کنیم یا وادی از وادیهای دوزخ مشترک میان ایشان تا همه در انجا در هلاک و عذاب باشند و کفته اند که ما تواصل و دوستی ایشان در دنیا با یکدیگر هلاک ایشان کردانیم الکه کفت ورای المجرمون النار کنه کاران و کافران دوزخ را به بینند یقین بدانند که در انجا خواهند افتادن و از ان خلاص نخواهند یافتن و جای بازکشتن و راهی نخواهند دیدن ولقد صرفنا بدرستی که ما در آن را بکردانیدیم میان مردمان از هر مثلی و داستانی بر وجه بیان که ایشان با آن فتاح باشند و پند کیرند و هست آدمی بیشترین چیزی بود در باب جدل و خصومت کردن و جدل او از همه بیشتر باشد وما منع الناس مردم را منع نکرد از ایمان آوردن در وقتی که هدایت و لطف و بیان بوی رسید و از آنکه استغفار کند و آمرزش خواهد الا که آمد از خدای الا انتظار آنکه آید بایشان طریقه و عادتی که پیشینیان را بوده از هلاک کردن ایشان بعذاب استیصال یا کفر عذاب بایشان آید معاینه و روی باروی کلبی کفت مراد قتلست چنانکه روز بدر بود یا عذاب قیامت یحیی بن جعفر در باب لطف بکنده هر آمد

بکردیم هیچ نمانده الا که ایشان را بکیرم بعذاب معاینه تا ایمان آرند وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ۚ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ ۖ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ۝ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۝ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ ۖ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ ۚ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ۝ وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۝

ما پیغمبران را نفرستادیم مگر برای آنکه بشارت دهنده و ترساننده باشند و کافران با ایشان مجادله کنند تا بخصومت و جدل باطل حق را باطل کردانند و از انچه برانست بلغزانند و کرفتند آیات مرا و بینات و دلالات که من فرستادم و انچه ایشان را بترسانیدم باستهزا و افسوس داشتند ومن اظلم و کیست ستمکارتر از آنکس که او را پند دهند بآیات خدای او از قران و اوامر و نواهی آن اعراض کند و روی بکرداند و نشنود و بدان کار نکند و فراموش کند انچه دست او آن را تقدیم کرده باشد از کناه آن را فراموش کند و هر چه با وی کویند نشنود و فهم نکند تا پنداری که بار دلهای ایشان پوششها کرده ایم و در کوش ایشان کرانی نهاده ایم تا نمی شنوند و نمیدانند و اکر تو ایشان را با هدایت کنی ایشان هرکز مهتدی نشوند و براه نیایند وربک الغفور و خدای تو ای محمد آمرزنده و مهربانست اکر باستحقاق و وفق عمل ایشان را مواخذه کردی تعجیل هلاک ایشان کردی چه ایشان مستحق آنانند ولیکن ایشان را موعد و مهلتی هست و وقتی و اجلی با ایشان رسد از ان که نه نجات یابند و موئل جای نجات و رستکاریست از امیر المومنین پرسیدند که چرا زره ترا پشت نیست کفت اذا ولیت فلا والت اکر پشت بکردانم هرکز نجات مباد الکه اشارت کرد بدیهای که آن را هلاک کرده است و شهرهای که آن را خراب کرده از شهرهای عاد و لوط که ایشان از راه بکسال دو بار در سفرها بران ممر بودی کفت وتلک القری و آن شهرها که ما آن را هلاک کردیم چون ساکنان از ظلم کردند و کفر آوردند و ستم کردند بر خود و بر دیگران و کردیم ما برای هلاک کردن ایشان موعدی چون وعده در آید و اجل بنهایت رسد هیچکس را باقی نکذاشتیم وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۝ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۝ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ۝ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۚ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۝ قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ ۚ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ۝

دعوت

عبد الله عباس گفت چون موسی از دریا در رفت و باز گشت و فرعون و فرعونیان با فرعون غرق گشتند و ملک مصر و ولایت موسی و بنی اسرائیل را مسلم شد به خدای تعالی وحی کرد به موسی که خطبه کن و بنی اسرائیل را نعمتهای من یاد ده موسی خطبه کرد و در آنجا ذکر نعمتهای خدای کرد و گفت شکر کنید آن خدای را که شما را از فرعون و قوم او برهانید و ایشان را در دریا غرق کرد و شما را سلامت بگذرانید و پیغمبر شما را بهترین اهل زمین کرد و با او سخن گفت و او را بجهت خود برگزید و دوستی بر وی افگند و توریة به شما فرستاد تا آن را می خوانید و هر چه شما از خدای خواستید بیشتر از آن و بهتر از آن کرامت کرد مردی برپای خواست و گفت یا کلیم الله از تو عالمتری در زمین کسی هست او گفت نه در حال جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید تو چه دانی که من علم کجا نهاده ام چرا این سخن مطلق گفتی چرا نگفتی الله اعلم موسی گفت بار خدایا تا بر زمین از من عالمتر بنده هست گفت بلی خضر از تو عالمتر است گفت خدایا مرا دستوری باش تا پیش او روم و او را ببینم و از وی علم بیاموزم خدای تعالی دستوری داد و موسی گفت خداوندا کجا روم و او را کجا یابم گفت او را به مجمع البحرین طلب آنجا که صخره است و علامت آن باشد که ماهی در سفره شما باشد زنده شود و در دریا راه پیدا کند و گفته اند که چون بکنار دریا رسید ماهی بگیر و مصاحب ده هر جا که آن را فراموش کنند آنجا مقام خضر باشد او را آنجا باید طلب نسیان ماهی را علامتی کرد و روایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که موسی گفت خداوندا از بندگان خود کرا دوستر داری گفت الذی یذکرنی و لا ینسانی آنکس که مرا یاد کند و فراموش نکند گفت از بندگان تو که عالمتر است گفت آنکه علم مردمان با علم خود اضافه کند گفت اگر در میان بندگان تو از من عالمتری هست مرا با او راه نمای گفت آری هست و آن بنده من خضر است و او از تو عالمتر است گفت خدایا او را از کجا یابم گفت بر ساحل دریا نزدیک صخره علامت او آنست که آن ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا رود بران راه که ماهی رفته باشد برو تا او را بیابی موسی با جوانی که با وی بود سازِ سفر کردند و در میان زادی که برداشتند ماهی شور بود فذلک قوله و اذ قال موسی لفتیه یاد کن ای محمد چون موسی گفت جوان خود را یعنی وصی خود یوشع بن نون بن افراهیم بن یوسف را و گفته اند غلامی بود که درم خریده و گفته اند که خدمتکاری بود و عرب خدمتکار را فتی خوانند و برای آن اضافه کرد بوی که ملازم وی بود برای تعلم وی را گفت لا ابرح همیشه میروم تا برسم بجای که آن را مجمع البحرین خوانند زیرا که مجمع دریای فارس و دریای روم است آنجا که جانب مشرق است و محمد بن کعب گفت طنجه است ابی بن کعب گفت افریقه است او امضی حقبا یا روزگار دراز و سالهای بسیار میروم تا آنکه وی را ببینم عبد الله گفت حقب [illegible] فلما بلغا چون هر دو رسیدند بجای که هر دو دریا جمع شدند ماهی خود را فراموش کردند و اگر چه صاحب ماهی را فراموش کرد اسناد نسیان با هر دو کرد چنانکه برای آنکه ماهی زاد ایشان هر دو یکی بود فاتخذ سبیله پس آن ماهی بگرفت راه خود را در دریا ابی کعب از رسول علیه السلام روایت کرد که چند آنکه ماهی میرفت در دریا راهی جدا میشد و آب از هر دو جانب میماند و بهم نمی آمد موسی بران راه برفت بخضر عبد الله عباس گفت آب شکافته شد تا ماهی بجای رسید و اثر رفتن خود بگل پیدا شد و هر جا که ماهی بر وی برفتی خشک شدی مانند سنگ ابی بن کعب گفت که رسول علیه السلام فرموده که موسی و صاحبش چون بصخره رسیدند سر بر صخره نهادند و [illegible] و در دریا شد چند آنکه در دریا میرفت مانند طاقی در دریا پیدا شد چنانکه سر [illegible] چون [illegible] با موسی علیه السلام بگوید موسی از حرص و ی را گفت برخیز تا برویم که این راه را میباید بریدن [illegible] دیگر چاشتگاه موسی علیه السلام مانده و گرسنه شده بود گفت آتنا غداءنا [illegible]

و مفسّران گفته اند که آن ریج که آن روز بموسی رسید که یک شبانه روز و روز دیگر تا چاشتگاه میرفتند که نیاسودند موسی چون حدیث طعام کرد یوشع را از ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد گفت ارأیت اذ اوینا الی الصخرة آیا دیدی و خبر داری که ما چون بآن صخره رسیدیم و آنجا ماهی گرفتیم آن ماهی زنده شد و در آن وقت فراموش کردم کلبی گفت یوشع بن نون وضو میکرد از آب دریا و آنجا چشمه بود که آن را عین الحیوان گفتندی هر جانوری بیجان که برسیدی زنده شدی آب از دست یوشع بر ماهی چکید زنده شد و در آب رفت و راه بکرد تا بر سر آب راهی پیدا شد یوشع چون سخن چاشت شنید گفت من آن ماهی را فراموش کردم و از یاد من ببرد مگر ابلیس یعنی بوسوسه مرا از آن مشغول کرد که یاد دادم تا فراموش شد و اتخذ سبیله و ذا گرفت آن ماهی راه خود را در دریا و برفت و من تعجب کردم از و تعجب کردنی عبد الرحمن بن زید گفت جای تعجب بود که ماهی بریان کرده پس از مدتی دراز زنده شود و در دریا رود و از رفتن او راه پیدا شود و بماند عبد الله عباس گفت عجب آمد موسی را از رفتن ماهی بریان در دریا موسی چون این بشنید گفت این است که ما آن را میجوییم و در طلب آنیم فارتدا پس ایشان هر دو بآن راه که آمده بودند باز گشتند و بر نشان اثر خود میرفتند تا بنزدیک صخره آمدند اثر ماهی و رفتن آن در دریا بدیدند موسی بدانست که آن حدیث آیتی و دلالتی است که خدای او را وعده داده بر اثر ماهی برفتند تا بنزدیک خضر رسیدند و نام خضر بلیان ملکان بود و خضر لقبش بود و خضرش برای آن خواندند که او بر پوستینی سفید نشسته بود هر جا که نشستی بر آن او گیاه سبز شدی فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا

وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ۝ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۝ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۝ قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۝ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۝

موسی و یوشع بن نون یافتند بنده از بندگان ما را که او را از خود نعمتی دادیم بوحی و نبوت خاص کردانیدیم و از آن علمی که خاص است ما و نزدیک ماست وی را تعلیم کردیم یعنی بر غیب اطلاع دادیم و بعضی از آن با وی بگفتیم ابن جریج گفت موسی خضر را یافت بر طنفسه سبز نشسته بر روی آب کشیده بر وی سلام کرد او برخاست و گفت و علیک السلام یا نبی اسرائیل موسی گفت تو چه دانی که من پیغمبر بنی اسرائیلم گفت آنکه ترا این راه نمود احوال تو مرا معلوم کرد سعید جبیر گفت چون موسی بخضر رسید خضر نماز میکرد چون سلام داد موسی بر وی سلام کرد او سلام داد و شهر ما نیست آنگه بنشستند و حدیث میکردند مرغی جامه و منقار در آن دریا زد و قطره آب برداشت و در پر خود مالید و برفت خضر موسی را گفت و الله اشاره بچیست گفت نه گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من که همه علم جهانیان [illegible] اسرائیل و علم تو و من با علم خدای تعالی مقدار آن یک قطره آبست که این مرغ برداشت و در پر خود مالید در جزایت [illegible] [illegible] موسی گفت خضر بر سید و موسی جواب نداشت و موسی رسید و خضر بجهید جواب نداشت [illegible] آمده [illegible] جواب آن دانم و اگر من از ایشان برسم جواب ندانند قال له موسی موسی گفت خضر را من [illegible] [illegible] تعلیم دهی و بیاموزی از آنچه ترا تعلیم داده اند از رشد و هدایت خضر او را گفت

تو با من صبر نتوانی کردن از آنچه بر تو دشوار و گران آید و چگونه صبر کنی تو بر آنچه علم تو محیط آن نیست و تو آن را ندانی و نشناسی قال
ستجدنی موسی گفت ان شاء الله که مرا صابر یابی و هیچ نوع فرمان ترا خلاف نکنم و در امر تو عاصی نشوم خضر ع گفت که تو صبر نکنی برای آنکه
او را اعلام کرده بود که موسی صبر نکند اما موسی بمشیت معلق کردانید که در شک بود که صبر تواند کرد یا نه قال فان اتبعتنی خضر گفت
یا موسی اگر تو مصاحبت و متابعت من خواهی کردن از من هیچ چیز مپرس تا من ذکر آن کنم و ترا از آن خبر دهم و ترا آگاه کنم و یاد کرده باشد
که از آن باز گویند و ذکر تو کنند موسی قبول کرد از خضر برین شرط برفتند فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا

قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ۝ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝
قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ۝ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ
قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۝ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا ۝ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۝

ایشان از آنجا که بودند برفتند تا بکنار دریا رسیدند کشتی دیدند خواستند تا در کشتی نشینند اصحاب کشتی ایشان را نگرفتند گفتند شاید که
اینان دزدان باشند چون دریشان نگاه کردند گفتند که اینان سیما و نشان صالحان دارند ایشان را در کشتی نشاندند چون هر دو
در کشتی نشستند و کشتی در میان دریا رسید خضر ع تبری داشت و لوحی از الواح کشتی بشکست آب در کشتی آمد موسی ع چون چنان
دید صبر نتوانست کردن گفت آیا این کشتی بشکستی و خراب کردی تا اهل او غرق شوند چرا ایشان را غرق کردانی کار منکر آوردی
و فعل عجب کردی و کاری که ظاهرش منکر است و آن غرق شدن اهل کشتی است و باطنش ما را معلوم نیست گفته اند که خضر آن لقا
جای کشتی سوراخ کرد که موسی جامه را در وا افکند و بخرقه و قیر آن را اصلاح میکرد و گفته اند که اثر آن باشد که بنزدیک او فرو ماند قال
الم اقل خضر او را گفت نه من ترا گفتم که صبر نتوانی کردن با من و بر تو دشوار آید صبر کردن موسی گفت لا تؤاخذنی مرا مواخذه مکن
و علا عتاب مکن بانچه فراموش کردم ابن عباس گفت بانچه ترک کردم و نسیان بمعنی ترک آمده است برای آنکه باور [illegible] مدت
موسی آن را فراموش نکرده بود و گفته اند که موسی نگاه کرد از آنجا که وی شکسته بود آب در کشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه است
و او برای صلاحی بود کرده عذر خواست و گفت لا تؤاخذنی مرا مواخذه مکن و در من مرسان از کار من عسری و دشواری و تکلیف
مکن مرا مشقتی و رنجی فانطلقا از آنجا برفتند بساحل دریا رسیدند از کشتی بیرون آمدند و در خشک میرفتند تا آنگاه که
بجماعت کودکان رسیدند که بازی میکردند خضر کودکی را از میان ایشان بیرون آورد که از و نیکو روی تر نبود او را بکناره
برد و بیفکند و کارد بر حلق او بمالید و ببرید و گفته اند که سر او بر دیوار زد و بکشت گفته اند که نام او [illegible] و نام پدرش [illegible]
ضحاک گفت کودکی بالغ و مفسده بود مادر و پدر از و در رنج بودند کلبی گفت برنای بود راه زدی [illegible] مادر و پدر او
سوگند خوردی کردی نکردی گفت از رسول ع روایت است که آن غلام کافر بود چون موسی چنان دید گفت اقتلت نفسا آیا نفس
پاک و بیگناه را بکشتی که او هیچ کس را نکشته است جوانی را که روی در [illegible] منکر آوردی [illegible]

عش

نفس که او را گناهی نداشته صورتی منکر دارد تا که او کسی را بدانند که وی مستحق کشتن است بر قول آنکس که گفت پسر کافر بود
و دزد و راه زن مستحق کشتن باشد سوال دیگر بروایت از عبد الله عباس گفت نابالغ بود جواب این آنست که بلا خلاف خضر
او را بفرمان خدای کشت و هیچ فرقی نباشد میان آنکه خدای تعالی و تشریر او فرماید تا جانش بر دارد و میان آنکه چیزی را گوید که
بیوفش بکش و درین هر دو حال مکلفان را اعتبار و لطف بود و مقتول را بر خدای تعالی عوض قال الم اقل لک خضر گفت ای موسی
آیا من ترا نگفتم که با من صبر نتوانی موسی گفت اکنون شرط میان ما آنست که اگر ترا از چیزی دیگر پرسم یا از تو اعراض کنم دیگر با من صحبت مدار
یاری در با آن که تو در کار من بعذر رسیدی اگر ترک صحبت من کنی معذور باشی چه آن از من باشد نه از تو فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ
قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ
لَوْ شِئْتَ لَتَخِذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۝ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۝

پس از آنجا نیز برفتند تا بدیهی رسیدند از اهل آن ده طعام خواستند بر سبیل ضیافت ایشان طعام ندادند و مهمانی نکردند از آن دروازه
رفتند تا بدروازه دیگر در آمدند کسی ایشان را مهمان نداد نزدیک آن دروازه دیواری بود خراب بود و گفت درازی آن دیوار
صد گز بود قتاده گفت بدترین دهها بود که مهمان را حرمت نداشتند ابی بن کعب از رسول ع روایت کرد که اهل آن ده لئیمان بودند فوجدا
فیها جدارا در آن ده دیواری یافتند که میخواست که بیفتد یعنی نزدیک بافتادن بود و خضر آن را راست کرد دست بر وی کشید دیوار جنبید
بعد خضر بر اوش بر و نهاد و راست باز کرد عبد الله عباس گفت باز آورد از بنیاد بر آورد موسی ع خضر را گفت اگر خواستی تو برین
کار مزدی بستدی یعنی اگر ما را بر سبیل مهمانی طعام ندادند باری مزد این کار بخواه و اگر خواستی بدادندی تا آتش گرسنگی ما ساکن شدی
خضر ع گفت این وقتیست که میان من و تو مفارقت شود بر شرطی که کردی در خبر است که رسول ع فرمود رحم الله اخی موسی لو
صبر لرای العجایب رحمت خدا بر برادر من موسی بود اگر صبر کردی عجایب بسیار دیدی موسی ع را گفتند از سختیهای دنیا بر تو چه آمد گفت
سختیهای بسیار دیدم هیچ سختی بر من دشوارتر از آن نیامد که خضر مرا گفت هذا فراق بینی وبینک یعنی این آن وقت است
که من از تو جدا شوم جدای کار سخت و محنتی عظیم یکی از بندگان گفته است و اراه لو کانت تمت الجمادات و سایر الحیوانات مرارة
الفراق و حرارة الاشتیاق لوقفت المیاه عن جریانها و امسکت الشمس عن سیرها یعنی اگر جمادات و حیوانات را
طعم مرارت فراق و تلخی جدائی دادندی و سختی مفارقت شناختندی آبها از رفتن بایستادی و آفتاب از سیر باز
ماندی و جواهر و معادن که در سنگ است و کوهها بر جای خود نماندی از سختی فراق شعر ان یوم الفراق قطع قلبی قطع الله
قلب یوم الفراق ۝ لو وجدنا الی الفراق سبیلا لاذقنا الفراق طعم الفراق خضر ع موسی را گفت خبر دهم ترا تاویل آنچه
[illegible] و تو بر آن صبر [illegible] و خاموش نتوانستی بودن أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ
فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ۝ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ
أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۝ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً
وَأَقْرَبَ رُحْمًا ۝

اما آن کشتی که آن را بشکستم بدانکه آن کشتی از جمعی درویشان بود که در دریا کار میکردند و ایشان را از آن وجه معاش شدی
عبدالله عباس گفت آن کشتی بهزار دینار می ارزید و آیه را دلیلست بر آنکه مسکین آن باشد که او را چیزی باشد و کفافش نبود و زکوة بدو
توان داد پس اگر کسی را هفتصد درم باشد و از آن معیشت خود حاصل تواند کرد وی را زکوة نشاید گرفت و اگر تصرف نداند کردن
زکوة نشاید گرفتن و بعضی گفته اند شاید و کعب گفت آن کشتی میان ده برادر بود پنج درشکسته مانده بودند و پنج در دریا کار میکردند
فاردت ان اعیبها من خواستم آن کشتی را عیب ناک کنم چه از پیش روی ایشان پادشاهی بود که کشتیها را هر چه درست بود بغصب میگرفت
و وراء بمعنی خلف نیز باشد یعنی پس از ایشان پادشاهی است که هر کشتی که درست و نیکو بود آن را بغصب میستاند و این نوع از
خطاب معلوم است چه اگر هم کشتی را بگرفتی شکستن کشتی را هیچ فایده نبودی و اما الغلام اما آن کودک که وی را بکشتم مادر
و پدر او مومن بودند خدای تعالی مرا فرمود که او را بکشم و الا بوجود او ایشان کافر شوندی و معلوم آن بود که اگر او نباشد ایشان بر
ایمان باشند و آنچه چنین باشد مفسده بود و از باب لطف و این خشیت بمعنی کراهت بود و بعضی دیگر گفته اند یعنی علم است فخشینا
که ایشان از دوستی او در دین او شوند موافقت او را که فرهقهما یعنی یغشیهما یعنی ایشان را بکشد بطغیان و کفر
خویش یعنی کفر او را بر آن دارد که مادر و پدر مومن خود را بکشد فاردنا ان یبدلهما ما خواستیم که خدای بدل او مادر و پدر او را فرزندی
دهد از او بهتر و پاکیزه تر و بصلاح نزدیکتر و در صله رحم اجتهاد کننده تر عبدالله گفت یعنی با مادر و پدر نیکوکارتر و بر ایشان بخشاینده تر
و مهربان تر امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش صلوات الله وسلامه روایت کرد که خدای تعالی مادر و پدر را بدل آن پسر دختری داد که
ایشان بدو خرم شوند قتاده گفت که چون آن پسر در وجود آمد مادر و پدر خرم شدند و چون او را بکشتند دلتنگ شدند و اگر ماندی
ایشان را هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدای راضی شود که آنچه خدای قضا کند او را بهتر و اگر چه او آن را کاره باشد والله اعلم

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا
فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ
تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ط

و اما آن دیوار خراب که آبادان کردم از دو کودک یتیم بود پدر نداشتند و در این شهر بودند
و در زیر آن گنج بود ایشان را در آن گنج خلاف کردند سعید جبیر گفت صحیفه ها بود و در آنجا علم بود امام جعفر صادق علیه السلام گفت لوحی بود از
از زر بر آنجا نوشته عجبت لمن یؤمن بالقدر کیف یحزن عجب از آنکه او بقضا و قدر ایمان آرد و چگونه غم خورد و عجبت لمن یؤمن
بالرزق کیف یتعب عجب از آنکه روزی بیقین داند چرا تعب و مشقت کشد و عجبت لمن یؤمن بالحساب کیف یغفل و عجب از آنکه
او ایمان بحساب دارد چگونه غافل بود و عجبت لمن یری الدنیا و تقلبها کیف یطمئن الیها و عجب از آنکس که دنیا بیند و داند و
تقلب او باهلش شناسد چگونه ساکن شود بوی و دل بوی نهد لا اله الا الله محمد رسول الله ابو الدرداء [illegible] روایت کند که
آن گنج زر و سیم بود الحکم گفت و کان ابوهما صالحا و پدر ایشان مرد صالح بود نام او کاسح [illegible]
بود خدای تعالی بصلاح بنده نگه دارد فرزندانش را و آن سرای که در آنجا باشد و همسایگان او را جعفر بن اسمعیل گفت مرا خوف [illegible]
که خلل بعقلش راه یافته بود و با این او را بنماز و طاعت حرص تمام بود [illegible]

یکی در بزد گفتم کیست آواز داد که منم گفتم تو کی فلانه گفت آری من عجب داشتم که وی سالیان دراز بود که از آن غرفه زیر نیامده
بود و در بگشادم و گفتم خیر است گفت آری خفته بودم در خواب دیدم که شخصی بیامد و بر من سلام کرد و مرا گفت خدای پدرت اسمعیل را
برای جدت نگاه داشت که سلیم بود و ترا برای صلاح پدرت اسمعیل نگه داشت اگر خواهی دعا کنم تا خدای ترا عافیت دهد و اگر خواهی
برین بلا صبر کن و بهشت تراست من گفتم که بهشت میخواهم و لیکن رحمت خدای فراخست اگر هر دو بهم جمع تواند کرد گفت خدای تعالی هر دو
جمع کرد اینجا الفت و آنجا بهشت برای صلاح پدر الثمت فاراد ربک خدای تو ای موسی خواست تا ایشان بغایت قوت و خود رسند که الند
که بحد بالا است و آن گنج پدر خود را از زیر آن دیوار بر دارند و من آنچه کردم از خود نکردم بفرمان خدای کردم این تاویل آنست که تو بر آن صبر نتوانستی کردن

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ط إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ۝ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۝ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ
عِنْدَهَا قَوْمًا ۝ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ۝ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ
فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ۝ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً
الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ط

می پرسند از تو ای محمد از حال ذو القرنین بگو که زود بود که بر شما خوانم از و ذکری
و یادکردی بعضی گفته اند که او پیغمبر بود و بعضی گفتند که پادشاهی بود عاقل و صالح مجاهد گفت چهار کس بر روی زمین پادشاه شدند دو مومن
یکی سلیمان علیه السلام و دوم ذو القرنین و دو کافر و آن بخت النصر بود و نمرود و او را ذو القرنین برای آن خوانند که بر سرش دو گیسو بود و گیسو را
بزبان تازی قرن خوانند و گفته اند برای آنکه او در خواب دید که گیسوهای آفتاب گرفته است تاویل کردند که او بر شرق و غرب پادشاه
شود و گفته اند برای آنکه او کریم الطرفین بود از جهت مادر و پدر بزرگ بود و گفته اند برای آنکه او را علم ظاهر و باطن دادند برای
آنکه در نور و ظلمت رفت [illegible] از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر گفت بنده خدای بود خدای را احب الله
فاحبه و نصح لله فنصحه خدای را دوست داشت و نصیحت کرد برای خدای و خدای او را نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنهای او
تا از زر بود یا از سیم گفت از هیچکدام او قوم را بتوحید دعوت کرد بر یکطرف سرش زدند برفت و غایب شد و باز آمد دعوت
کرد بر طرف دیگر سرش بزدند و ان فیکم مثله و در میان شما یکی مانند اوست و باین خود را خواست انا مکنا له ما ذو القرنین
را تمکین دادیم در زمین و دست دادیم و او را دادیم از همه چیزی سببی و وسیلتی که او را بهر آنچه خواهد یعنی هر چه بآن محتاج باشد
از ساز و سلاح و هر چیزی که بآن بچیزی رسند آن را سبب خوانند و پاره رسن را که در سر رسن بندند تا بآب رسد آن را سبب گویند
و گفته اند [illegible] او کردیم چنانکه [illegible] از این قول سبب بمعنی طریق باشد یعنی راه هر چیزی که خواستی بر روی آسمان
[illegible] رفت تا بجایی رسید که آفتاب آنجا فرو میشد آفتاب را یافت که بچشمه گرم فرو میشد ابو ذر
غفاری روایت کرد او گفت من ردیف رسول صلوات الله علیه و آله بودم وقت فرو شدن آفتاب مرا گفت یا اباذر دانی که آفتاب
کجا فرو میشود گفتم الله و رسوله اعلم گفت فی عین حمئة در چشمه گرم فرو میرود [illegible] رسول در آفتاب نگریست و گفت [illegible]

فرو میشود و گفت فی نار امیه الحامیه اگر گفت اگر نه آنست که خدای تو نگاه میدارد گرمای آفتاب هرچه در زمین است بسوختی
عبدالله عباس گفت بر ابی ابن کعب خواندم فی عین حمئة و او گفت بر رسول صلعم خواندم فی عین حمئة یعنی در چشمه لای ناک
کعب الاحبار گفت در توریة چنین است که فی عین سوداء در چشمه سیاه عبدالله عباس گفت نزدیک معاویه علیه اللعنة والهاویه حاضر بودم
این آیه چنین خواند فی عین حامیة معاویه مرا گفت تو چگونه میخوانی گفتم فی عین حمئة عبدالله عمر را گفت تو چگونه میخوانی گفت
فی عین حامیة معاویه کس فرستاد و کعب الاحبار را حاضر کرد از وی پرسید که چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو میرود گفت
تازی شما بهتر میدانید من در توریة چنین یافتم فی ماء و طین در آب و گل فرو میشود مردی از قبیله ازد گفت مثنوی را دو
بیت است که برین قول دلالت کند و آن آنست که او گفته است شعر قد کان ذوالقرنین قبلی مسلما ملکا تدین له الملوک
وتسجد بلغ المشارق والمغارب یبتغی اسباب امر من حکیم مرشد فرای مغاب الشمس عند غروبها فی عین ذی خلب
وثاط حرمد ثاط گل باشد و حرمد سیاه ابوالعالیه گفت آفتاب بچشمه فرو میشود که آن چشمه او را بمشرق می اندازد و وجد
عندها قوما ذوالقرنین نزدیک آن چشمه قومی را یافت ما ذوالقرنین را گفتیم ای ذوالقرنین با ایشان دو کار بکن که بسبب استحقاق
اگر ایمان نیارند ایشان را عذاب کنی و ایشان را بکشی اگر ایمان نیارند ایشان را عذاب کنی و بکشی و اگر ایمان آرند در ایشان
طریقه و سیرت نیکو پسندیده گیری و با ایشان اکرام و احسان کنی ذوالقرنین گفت اما آنکس که کافر باشد و ظلم کند او را
عذاب کنیم آنگاه او را باز دیگر بخدای برند و یا خدای رود کند خدای عذاب کند او را منکر در دوزخ و اما آنکس که ایمان آرد و او را جزا و مکافات اعمال نیکو کردار
پسندیده او بهشت است که نیکوترین سرامات یعنی جزای آنکه کرده باشد و زود بعد که گوئیم و بفرمائیم او را از فرمان آنچه آسان تر بروی باشد و گفتم گویم

ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها
سترا کذلک وقد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین السدین وجد
من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج وما
جوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا
قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما آتونی
زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال آتونی
افرغ علیه قطرا فما اسطاعوا ان یظهروه وما استطاعوا له نقبا

اگر متابعت سببی طرقی کرد یعنی ساز [illegible] کار
مشرق رود برفت تا بجای که محل بر آمدن آفتاب بود آفتاب را یافت که بر می آمد بر قومی که میان ایشان و آفتاب حجابی نبود
و ما ایشان را از حر آفتاب پوششی و ستری نکردیم قتاده گفت برای آن ایشان بعضی ایشان بر زمین بودند که بر آن [illegible]

ان الذین یدعون من دون الله عباد امثالکم

قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل
سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم
یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم
ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم
یوم القیمة وزنا ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا و
اتخذوا آیاتی ورسلی هزوا

بگوای محمد که خبر دهم من شما را با آنانکه زیانکارترین همه جهانیانند بکردار و بار آنکه آن
دگر عمران کرد که حال ایشان را تشبیه کرد بحال بازرگانی که رنج برده و کار کند امید سود دارد چون بنگرد بدل سود خسران زیان بود
بعوض زیاده نقصان و هرچه کرده باشد بروی تاوان آن زیان کار آنکه سعی ایشان و آمدوشد ایشان و کردار ایشان
باطل باشد و در ضلال و هلاک افتاده در دنیا از آن سبب که بجای خود و نه بر وجه مأمور در وجود آرند و هم یحسبون و ایشان
پندارند که کار نیکو میکنند تا مراد ازین آیه کیست گفته شد قسیسان و رهبانان و عابدان ترسایان ابوالطفیل گفت عبدالله الکوا
از امیرالمؤمنین ع ازین آیه پرسید گفت اهل حروراند یعنی خارجیان آنگه گفت انت و اصحابک منهم تو و یاران تو ازیشانید
اولئک الذین کفروا ایشان آنانند که بآیات خدای خود کافر شدند و بعث و نشور و ثواب و عقاب را کافر شدند عملهای ایشان
باطل و نیست یعنی بموقع قبول نیامد برای آنکه نه بر وجه مأمور کردند و ایمان ایشان درست نشد فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا
ما فردای قیامت ایشان را وزنی ننهیم و بایشان مبالات ننمائیم یعنی تحقیر و خوار داریم ایشان را ابوالقاسم بلخی گفت معنی آنست
که اعمال ایشان را در ترازوی طاعت هیچ وزنی ننهیم از آنجا که نه بموقع خود باشد ابوسعید خدری گفت روز قیامت جماعتی
می آیند با اعمال که نزدیک آن بود که از کوههای تهامه قوی تر باشد چون در ترازو نهند وی را هیچ وزنی نباشد ابوهریره
از رسول صلعم روایت کرد که روز قیامت مردی بزرگ را می بینی که می آید آنکه بسنجند چندان وزن ندارد که پر پشه اگر
خواهی که مصداق این بدانی برخوان فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا روز قیامت مردی بزرگ را می بینی که می آید آنکه
ذلک جزاؤهم این جزاء و پاداش ایشانست یعنی دوزخ بآنکه کفر آوردند بآیات ما و پیغمبران ما را افسوس داشتند و با ایشان استهزا کردند

ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لا
یبغون عنها حولا قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا

آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند بهشتهای فردوس نزل طعام و مقام
ایشان باشد که از آسمان تا زمین بلندترین درجهای بهشت فردوس است
جویهای بهشت از آنجا می آید و بالای آن عرش خدای بود چون از خدای بهشت خواهید فردوس خواهید و بهشتهای
فردوس چهار است دو از سیم و هرچه در آنجاست از اوانی و آلات همه از سیم است و دو از زر است و هرچه در آنجا بود از زر است
خدای تعالی آن را بخودی خود آفریده است در شبانه روزی بفرماید تا پنج بار درش بگشایند و گوید ازدادی طیبا و حسنا



